DATE ... L

واژه یاب

فرهنگ
برابرهای پارسی واژگان بیگانه

جلد سوم

فراهم آورنده

ابوالقاسم پرتو

۱۶۱

انتشارات اساطیر

واژه‌یاب (جلد سوم)

فراهم آورنده: ابوالقاسم پرتو

چاپ اول: ۱۳۷۳ ه. ش

حروف‌چینی: مشیری

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

ک

کا: مِسری باستانی، همزاد، فرَوَهر

کاب، کَب Cab : انگلیسی، در گذشته به ارابه ای می گفته اند که جای راننده پشت سرنشین بُوده، امروزه به فرابَر (= تاکسی) می گویند

کَأب: کَأبَة: اَندوه، اَنداك، اَفسُردِگی، دِلتنگی

کأباء: ۱ ـ اَندوه ۲ ـ اَفسرده دِل، زن

کابال: Cabale ، فرانسوی، رازِ تورا (= تورات)، دانشی پنهانی در شناخت درون وچَم راستین واژگان تُورا

کابالِرو: Caballero ، اندلسی، سَوارکار نژاده

کابالیست: Cabaliste ، فرانسوی، نَهاندان، کسی که با رازهای تورا آشناست

کاباره: Cabaret ، فرانسوی، باده گاه، مِیکَده

کابِر: بزرگ

کابرو: Caberu ، فرانسوی، سَگِ فَریکایی، از جانوران

کابریوله: Cabriolet ، فرانسوی، چین تاکی (تاك = طاق)، شِکاری (= اتوموبیل کُرُوکی)

کابل: Câble ، فرانسوی ۱ ـ ریسمان سیمی ۲ ـ سیم زیردَریایی

کابوس: بَرخفج (لغت فرس)، به‌وصال اَندر ایمَن بُدَم از گشتِ زمان، تا فراق آمد و بگرفت چو بَرخَفج مَرا (آغاجی)، خُفتَك (برهان)، بَرفَنجَك، فَرانَج (آنندراج)، بختك، اِستنبه، کَرَنجو (برهان)

کابول: رَسَنِ دام (آنندراج)، دام شکار

کابِیاء: Cauy ، لاتینی تازی گشته، خوکچه‌ی

هندی، از جانوران

کابین: Cabine ، فرانسوی گَتَکچه (= اتاق کوچك، از پهلوی)، یاخته (= حجره، برهان)، رَختکَن

کابینه: Cabinet ، فرانسوی، ۱ـ گروه ویچیران، وزیران ۲ـ دَبیرخانه ۳ـ گَنجِه

کاپ: Cape ، فرانسوی، بَردوشه، گونه ای پوستینه‌ی زنانه

کاپ: Cup ، انگلیسی ۱ـ جام، پِنگان ۲ـ فَرجام، جامی که به برنده‌ی آوَردهای ورزشی داده می شود

کاپ: Cop ، انگلیسی، به زبان کوچه، پاسبان

کاپاسیته: Capacité ، فرانسوی ۱ـ گنجایِش ۲ـ سزاواری ۳ـ فَراخَوری ۴ـ دانایی (سعیدنفیسی)

کاپِلّا: Capella ، انگلیسی، بُزبان (= عَیوق، واژه نامهٔ دریانوردی)

کاپوت: Capot ، فرانسوی ۱ـ پوشَن، در خودرو ۲ـ اَبریشمی (= غلاف حافظه، گویش گیلکی)

کاپوسین: Capucin ، فرانسوی، کَبوشی (معین) کشیشی که از سن فرانسوا پیروی می کند

کاپوك: Kapok ، انگلیسی، پَنبه‌ی درختی (فرهنگ فنی)

کاپیتال: Capital ، فرانسوی ۱ـ بُنیادی، بُنیك ۲ـ هَمادی (= کُلّی) ۳ـ فَراگیر ۴ـ جانکاه، جانفَرسا (سعیدنفیسی) ۵ـ سرمایه، مایه‌دَست ۶ـ دارایی

کاپیتال: Capitale ، فرانسوی، پایتَخت ۲ـ دُرُشت، بُزُرگ: در نوشتنِ دبیره‌ی لاتینی ۳ـ نیمگوشه ساز

کاپیتالیزاسیون: Capitalisation ، فرانسوی ۱ـ سَرمایه کَردَن (سعیدنفیسی)، ۲ـ اَلفَنجیدَن

کاپیتالیزه: Capitaliser ، فرانسوی ۱ـ دَستمایه کَردَن ۲ـ پَس اَنداز کَردَن

کاپیتالیست: Capitaliste ، فرانسوی، سَرمایه‌دار، مایه‌دار (سعیدنفیسی)

کاپیتالیسم: Capitalisme ، فرانسوی، سَرمایه‌داری

کاپیتان: Capitan ، فرانسوی، پَهلَوان پَنبه، رُستم نما (سعیدنفیسی)

کاپیتان: بنگرید به کَپیتن

کاپیتول: Capitole ، ایتالیایی، بارو، باروی رُم

کاپیتولاسیون: Capitulation ، فرانسوی، اَنیرویژگی

کاپورال: Caporal ، فرانسوی، سَرجوخه

کاپـوراليسم: Caporalisme ، فرانسـوی، اَرتشفَرمانی

کاپـيلاريتـه: Capillarité ، فرانسـوی، موينگَرايی (قريب)

کاتاباتيك ويند: Katabatic wind ، انگليسی، بادِ پايين‌رُو

کاتـابـوليسم: Catabolisme ، فرانسوی، واهَمانندی

کاتـابـوليك: Catabolique ، فرانسـوی، واهَمانند

کاتـاراکـت: Cataract ، انـگـليسـی، آب مُرواريد، تَم، تَمْر، از بيماری‌های چَشمی

کاتاستِرُف: Catastrophe ، فرانسوی، آکَمت (= سانحه، بهره از پهلوی)

کاتـاسـتِـرُفـيسم: Catastrophisme ، فرانسوی، آکَمَت گَرايی

کاتـاکوستيك: Catacoustique ، فرانسوی، پَژواکيك (پژواك = انعکاسِ صوت)

کاتالپا: Catalpa ، لاتينی، دِلبَرگ، گوالدُوزَك، از گياهان

کاتـالِپتيك: Cataleptique ، فرانسـوی، مَرگديسا، کَرَخ، کِرِخ (سعيد نفيسی)

کاتالِپسی، کاتالِپس: Catalepsie, Cataleps ، فرانسوی، مَرگديس، کِرِختی، کَرَختی

کاتـالُگ: کاتالوگ: Catalogue ، فرانسوی، پِهرِستار

کاتاليز: Catalyse ، فرانسوی، هوکُنادی

کاتاليزُر: Cataliseur ، فرانسوی، هوکُناد

کاتِب: دِپير، دبير (فرهنگ پهلوی)، نِويسار، نويسنده

کاتبِ اَزَلی: دبيرِ اَسرِی (اَزَل تازی گشته‌ی اَسَرِ پهلوی است)، گُواژ: خدای سرنوشت ساز

کاتبِ جان: دبيرِ جان، گُواژ: خدا، جانان

کاتِبِ سِرّ: رازنِويس، دبيرِ ويژه

کاتبِ وَحی: وَخش نويس، پاژنام کسانی که دبيران پيامبر اسلام (ص) بوده اند

کاتِـبی: ۱ـ سَـنـخ، جامـه‌ی آستين کوتـاه زنجيره دار (برهان) ۲ـ نِويسساری

کاتِبين، (تك: کاتِب): نِويساران

کاتِـتـريسم: Cathétérisme ، فرانسـوی، خودگايی

کاتِگوری: Catégorie ، فرانسوی ۱ـ رَدِه ۲ـ فَند ۳ـ رَوِش ۴ـ گون ۵ـ گفتار (= مقوله)

کاتِـگـوريزاسـيون: Catégorisation ، فرانسوی، رَده بَندی

کاتِگـوريك: Catégorique ، فرانسوی ۱ـ روشـن ۲ـ روشـنـگـر ۳ـ رَده بَنديك ۴ـ

شُسته‌ورُفته

کاتِم: ۱ـ پوشنده ۲ـ پوشیده، نَهُفته

کاتود: Cathode ، فرانسوی، نامیخ، فرود (فرهنگستان)

کاتود اندوده: در انگلیسی: Coated cathode ، (واژه نامهٔ فیزیك)، فرودِ اَندوده

کاتود فعال شده، در انگلیسی: Activated cathode ، (واژه نامهٔ فیزیك)، فرودِ کُنانیده

کاتود فوتوالکتریك: در انگلیسی: -Photo cathode ، (واژه نامهٔ فیزیك)، رُخشافرود

کاتولیسیسم: Catholicisme ، فرانسوی، پاپگرایی

کاتولیك Catholique: فرانسوی، پاپگرا

کاتیساژ: Catissage ، فرانسوی ۱ـ آهار ۲ـ پَرداخت (= لَمَعان) (سعید نفیسی)

کاتیلاك: Catillac ، فرانسوی، خُوج (گویش گیلکی)، گُلابی جَنگَلی، گلابی زِمستانی

کاتیلار: Catillard ، فرانسوی = کاتیلاك، بنگرید به کاتیلاك

کاثِر: بسیار، اَنبوه

کاثِعَة: لَبِ کُلُفت، لَبِ سِتبر

کاج: گولیدِگی، فزون گولی

کاح: ۱ـ روی کوه ۲ـ بنِ کوه

کاحِط: خُشکسال

کاخِ مُشتری: کاخِ برجیس، کاخ زاوَش، کاخِ اورمَزد ۱ـ آبام کَمان ۲ـ آبام‌ماهی ۳ـ آسِمان شِشُم

کاد: اَندوهگینی، شِکسته‌دِلی

کأداء: ۱ـ سَختی ۲ـ سِتَم ۳ـ اندوه ۴ـ شبِ تار ۵ـ پَرهیز ۶ـ دُشوارگُذَر

کادانس: Cadance ، فرانسوی، تَك نَوازِه

کادر: Cadre ، فرانسوی ۱ـ چارچوب، چارین ۲ـ فُرآویز ۳ـ گَردانندِگان

کادُو: Cadeau ، اَرمَغان (عمید)

کادوئی: پیشکِشی

کادِی، در تازی: کاذِی: کَندی (برهان)، در فرانسوی: Pandanus ، از گیاهان

کادِئَة: دیر رویا، زمینِ دیر رویا

کاذان: سِتَبر و فَربه

کاذِب: ۱ـ دُروغگو ۲ـ دُروغین

کاذِبَة، مؤنث کاذِب: ۱ـ دروغگو: زَن ۲ـ دُروغین

کاذبین، (تك: کاذِب): دروغگویان، دُروغینگان

کاذِیّ = کادی، بنگرید به کادی

کاذِیّات: تیره‌ی کَندی‌ها، کندیان

کار: کَشتیچه

کاراته: Karate ، انگلیسی از ژاپُنی، خودپَناهی

(پَناهی = دِفاع، فرهنگ پهلوی)

کاراکتِر: Caractère ، فرانسوی ۱ـ مَنِش ۲ـ نِشانه ۳ـ نَما ۴ـ ویژگی ۵ـ رَوِش

کاراکتریستیک: Caractéristique ، فرانسوی ۱ـ وِیمَندیك (= توصیفی) ۲ـ ویژگی، ویژگان ۳ـ ویژه ساز

کارامل: Caramel ، فرانسوی، سوختِه کاند، تَبَرزَد (بهره از برهان)، کاجیك، سوهان (سعیدنفیسی)

کاربُن: Carbon ، انگلیسی ۱ـ زُغال، اَنِگشت ۲ـ چَربه، چَربَك (= کاغذ کُپی، بهره از برهان)، در انگلیسی: Carbon paper

کاربُنیت: Carbonite ، فرانسوی، زِفت اَنِگشت

کاربُنیزاسیون: Carbonisation ، فرانسوی، زُغالِش (قریب)

کاربُنیفیکاسیون: Carbonification ، فرانسوی، زُغالِش (قریب)

کاربُنیفِر: Carbonifère ، فرانسوی، زُغالی، دورَكِ زُغالی (قریب)

کاربوراتور: Carburateure ، فرانسوی، سوخت آما (فرهنگستان)

کادِبَة: کُلوخکوب (لاروس)

کارپ: Carpe ، فرانسوی، گول ماهی، ماهی کاریز

کارپول: Carpool ، انگلیسی، هَمسَوار

کارت: Cart ، انگلیسی، فورغون (بهره از لُغتنامه)، چارچرخه

کارُت: Carrote ، فرانسوی، مَغزه (قریب)

کارت: Carte: فرانسوی، بَرگه، بَرگی

کارت پُستال: در انگلیسی: Post card ، پیکبَرگ

کارتِ تبریك: فَرُّخبَرگ

کارتِ خَبَرنگاری: گُزار بَرگی

کارت دَعوَت: فَراخوانه

کارتریج: Cartridge ، انگلیسی، پُوکِه (واژه نامۀ دریانوردی)

کارتِزیَن: Cartésien ، فرانسوی، دِکارت باوَر، دِکارتی: کسی که نهاده‌های فرزانی دکارت Descartés ، را باوَر دارد

کارتِزینیسم: Cartésianisme ، فرانسوی، دِکارت گِروی، دِکارت باوَری

کارتِ ضیافت: سوربَرگ

کارت عروسی: جَشنبَرگ

کارتِ عُضوِیّت: وَندبَرگ

کارتِل: Cartel ، انگلیسی، هَمبَستار

کارتِ مُعَرّفی، کارت شناسایی: شِناسبَرگ

کارتُن: Carton ، فرانسوی ۱ـ پَرَونده

(فرهنگستان) ۲ـ رُتکیش (= رُت برابر با کاغذ، برهان و کیش برابر با جعبه)

کارتوگراف: Cartographe، فرانسوی، نِگاریکار (= نقشه‌بَردار، بهره از پهلوی)

کارتوگرافی: Cartographie، فرانسوی، نگاریکاری

کارتوگرافیک: Cartographique، فرانسوی، نِگاریکی

کارِث: رَنج‌آور

کارِثَة: رَنج، سَختی

کارِج: کَفک‌زَده، نانِ کَفک‌زده

کارچاق کُن: کارراه‌انداز، میانجی

کارِح: گُلو

کارخانجات: رَمَن نادرست به شیوه‌ی تازی، کارخانه‌ها

کارخانه: پارسی ترکی شده، ترکی اسلامبولی، جافخانه، جِنده‌خانه

کارخانه‌چی: ترکی اسلامبولی، جافخانه‌دار، جِه‌خانه‌دار

کارخانه‌چی: دَر فارسی، کارخانه‌دار، کارفَرما، کارژول

کاردبُرد: Card board، انگلیسی، رُتبَرگ

کاردِجَرّاحی: نیشتر، نِشتَر، در انگلیسی: Bis-toury

کاردِ قَصّابی: فَرتیخ (= ساطُور)، چیلان (فرهنگ پهلوی)

کاردیاک، Cardiac: (=قَلبی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، گِشین

کاردیاک آرِست Cardiac arrest: انگلیسی، (=توقف ناگهانی قلب، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، گِش‌ایست

کاردیاک اوت‌پوت Cardiac output: انگلیسی، (=بُرونده‌ِ قلبی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، بُرونده‌ِ گِشین

کاردیاک ایمپالس Cardiac impulse: انگلیسی. (=تکانهٔ قلبی، واژه نامهٔ تربیت بدنی) تَکانه‌ی گِشین

کاردیاک دایسپنی Cardiac dyspnea: انگلیسی. (=تنگ نَفَسی قَلبی، واژه نامهٔ تربیت بدنی). تَنگدَمی گِشین

کاردیاک سایکل Cardiac cycle: انگلیسی، (=چَرخهٔ قلبی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، چَرخه‌ی گِشین

کاردیت Cardite: فرانسوی، گِشآماس

کاردینال، از Cardinalis: لاتینی، ۱ـ بابَک، پایگاهی در سازمان دینی واتیکان ۲ـ بُنیک

کاردینال پوینتز Cardinal points: انگلیسی، (=جَهات اصلی، واژه نامهٔ دریانوردی)،

راستاهای بُنیك

کاردیورِسپیرتوری سیستم Cardiorespiratory system : انگلیسی (=دستگاه قلبی، تَنَفُسی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، دَستگاه گِشی، دَمی

کاردیوگراف Cadiographe : فرانسوی، دِلِنگار (عمید)

کاردیوگرافی Cardiographie : فرانسوی، دِلِنگاری

کاردیوگرام Cardiogramme : فرانسوی، دِلِنگاشت

کاردیولوژی Cardiologie : فرانسوی، گِش‌شِناسی

کاردیولوگ Cardiologue : فرانسوی، گِش‌شِناس

کاردیووَسکولر سیستِم Cardiovascular system : انگلیسی، (=دَستگاه قلبی ـ عروقی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، دَستگاه گِشی ـ رَگی

کارطَلَب: کارخواه، دِلیر (بهره از غیاث)

کارطَلَبی: کارخواهی، دِلیری، جنگجویی (غیاث)

کارِع: آبرُویا، گیاهی که در آب می روید

کارِ قَدیم: ۱ـ سالینه ۲ـ کار بی اَرج

کارگاه فَلك: کارگاه سِپِهر

کارگاه کُن فَکان: کارگاهِ باش و بُود، گُواژ: جهانِ هَستی

کارگو Cargo : انگلیسی، بارِدَریایی

کارگولاینِر Cargo liner : انگلیسی، راسناو (راس = سَفَر، فرهنگ پهلوی)

کارگوهُوك Cargo hook : انگلیسی، چَنگَكِ بار

کارگوشیپ Cargo ship : انگلیسی، کشتی باری (واژه نامهٔ دریانوردی)

کارما Carma : انگلیسی از سَنسکریت. کارما، کَرتَك (بهره از فرهنگ پهلوی)

کار مَجازی، در انگلیسی Virtual work (واژه نامهٔ فیزیك) اَهَستکار (=اَنَهست= غیر حقیقی، پهلوی)

کارناوال Carnaval : فرانسوی، کاروان شادی

کارنِلیَن Carnelian : انگلیسی، رُنُوسِ سرخ، (رُنُوس = عقیق)

کارِوِل Carvel : انگلیسی، لَب به لَب (واژه نامهٔ دریانوردی)

کاره Carré : فرانسوی، ۱ـ چارگُوش، ۲ـ باغچه (سعید نفیسی) ۳ـ پیچازی

کاری Carry, Cari : فرانسوی ازهندی، تُندَك،

از دیگ اَفزارها

کاریسما Charisma : انگلیسی (=کاریسما، اقتدار معنوی، فرهنگ جامعه شناسی)، وَرچکار (فرهنگ پهلوی) فرَّه

کاریکاتور Caricature : فرانسوی، خَندَك

کاریکاتورال Caricatural : فرانسوی، خَندَکی، خَندِستان

کاریکاتوریست Caricaturiste : فرانسوی، خَندَکساز

کاریك بند Carrick bend : انگلیسی، گِرِهِ زَنجیر (واژه نامهٔ دریانوردی)

کارینا Carina : انگلیسی، باربَر، باربَرِ ناو، زبانزد دریانوردی

کاری یر Carrier : انگلیسی، ۱ـ اَسکُدار ۲ـ تَرابَریکار ۳ـ پیشه

کازینو Casino : ایتالیایی، مَنگیاکده، مَنگسَرا

کازیه Cazier : فرانسوی، جانَفجی (نَفَج = کاغذ)، جارُت

کأس : پارسی تازی گشته، کاسه (آنندراج زیر واژه‌ی کاسه، برگرفته از بهار عجم و فرهنگ ناصری) واژه‌ی کاسه، ریشه‌ی پهلوی دارد، چنانکه به لاك پشت یا کاسه پُشت در پهلوی کاسُوك گفته می شود، برخی از فرهنگ ها کاسه را برگرفته از کأس تازی دانسته اند، کاسه پارسی است (بهروز)، کك، کاك، (لغت فرس)، تَشت (پهلوی).

کاس Casse : فرانسوی، واتدان، کی وُتی که وات های سُربی چاپ رادرخانه های آن می نهند

کاسابل Cassable : فرانسوی، شِکَستنی

کاساژ Cassage: فرانسوی، شِکَست(=انکِسار)

کاسان Cassant : فرانسوی، ۱ـ شِکندار ۲ـ شِکَن بَردار (سعیدنفیسی)

کاسِب: اَلفان (بهروز)، سوداگَر، پیشه‌وَر(عمید)

کاست Cast: انگلیسی (=نـظامِ کاست، فرهنگ جامعه‌شناسی)، رَستَك (ازفرهنگ پهلوی)

کاستانیت Castagnettes : فرانسوی کَفجَك، از ابزارهای خُنیا

کاسِد : بی‌رَواگ، بی خَریدار

کاسِر : شِکَننده

کاسِرُالریاح : بادکُش = داروهایی که بادکُم (=معده) وروده ها را فرونشانَد

کاسِف : ۱ـ روزِ سخت ۲ـ تُرشروی: مَرد

کاسکِت Casquette : فرانسوی، لَبه‌دار، کُلاه لَبه‌دار

کاسکِه، کاسك Casqué: فرانسوی، خُوددار، کُلاه خود

کاسِل : سُست، وارَفته

کاسهٔ یتیمان : کاسه‌ی گدایان (آنندراج)،

زبانزدِ اختَرماری

کاسِی : جامه‌پوش، پوشیده

کاسیا Quassia : لاتینی، تَلخه‌دار، از گیاهان

کاسیتِریت Cassitérite: فرانسوی، اَرزیزکانی

کاسیس Cassis : فرانسوی، اَنگورسیاه

کاسیکCassique: فرانسوی، زیبال، ازپَرندگان

کاسـیه، Cassia : لاتـینی تازی گشتـه، سَیا (=سَنا، برهان قاطع)، از گیاهان

کاشـالـو Cachalot : فرانسـوی، مَنـدمـاهی (مَند=عَنبَر، برهان = Ambre فرانسوی)

کاشِد : ۱ـ وَرزَنده ۲ـ خویشدُوست

کاشِف : ۱ـ یابان (بهروز) ۲ـ برهنه کننده، آشکارگر

کاشِفُ الکَرَب : اَندوه بَر، اَندوه زُدای

کاشِفَـة : مؤنث کاشف، ۱ـ آشکـار کَردَن ۲ـ آشکارگی، پیدایی

کاشکول : ؟، شالِ گَردَن (گویش گیلکی)

کاشِم : پارسی تازی گشتـه، کاشِم، به زبـان دیلمی زیره‌ی کوهی را گویند (آنندراج)

کاشُـو Cachou : فرانـسـوی، کادچِـك، چکیده‌ی چوب کاد

کاشه Cachet : فرانسوی، تَشتَك

کاشی مُعَرَّق : غازمَغازی

کاظِـم : ۱ـ خامُـوش ۲ـ خَشـم کُش، فروخورنده‌ی خَشم ۳ـ پاژنامِ موسی بن جَعفَر(ع)

کاعِب ، **کاعِبَـة**: نارپستـان، سِتـادَك پستـان (فرهنگ پهلوی)، سِتاده پستان

کاعِی : شکست خورده

کاغَـد، **کاغَـذ** Kok-dz : چینی، نَفَج (برهان)، رُخنِه (برهان)

کاغذ اَطفال : بادبادَك

کاغذبازی : رُخنه بازی، پاپُوش سازی

کاغَـذ باطِـل، **کاغَـذ باطله** : رُخنه‌ی بیهوده، رخنه‌ی بی سُود

کاغذتُوتیا: کاغذ باطِل، بنگرید به کاغذ باطل

کاغذ خان بالیغ : رُخنه‌ی چینی

کاغـذ عطاری : چَکسِـه (برهان)، بنشست و یکی کاغَذَكِ چَکسِه برون کَرد، حاصل شده از گَدیه، نه جوجو، نه به مثقال (انوری)

کاغَذِ کاهی : رُخنِه کاهی

کاغَذِ کُپی : چَربه، چَربَك (بهره از برهان)

کاغَذِ کُلُفت مُقَوًّا: رُت (برهان)

کاغَذی : ۱ـ نَفَجی ۲ـ تُنُك، نازُك

کافّ : بازدارَنده

کافِـر : ۱ـ دُرووَنـد (فرهنگ پهلوی)، جُددین (سَددَر)، بی‌دین (بهروز) ۲ـ پُوشاننده ۳ـ ناگِرَوا

کافِربَچه : بی‌دین بَچّه، ناگِرَوا

کافِرنعمت : ناسپاس، نَمَك نشناس

کافِرون، کافِرین (تَك: کافِر): دُرووَندان، بی‌دینان، ناگِرَوایان، پوشانَندگان

کافِل : ۱ـ پذیرَنده ۲ـ پذِرُفتار، پایَندان ۳ـ روزه‌دار ۴ـ روُزه سخن، کسی که با خود پیمان کند که سخن نگوید ۵ـ بینَوا، تُهیدَست ۶ـ سَرپَرست، سَرپرستِ بی‌کَس (=یتیم)

کافِلَة : کافِله در فارسی، پذِرُفتار، کارگُزار: زَن

کافِ مُسَطَّح : کِیِ هَموار، گُواژ: چُوز، شَرمِ زَن

کافُور : سنسکریت تازی گشته، کاپُور (فرهنگ پهلوی)

کافُورِاِسفَرَم : کاپُورِاِسپَرَم، از گیاهان

کافورِ برزیلی : در فرانسوی Apiol ، کاپور برزیلی

کافورِ جودانه : در فرانسوی Camphre purifié کاپورِ ناب

کافورِخُشک : کاپور خشك، کاپورِ پَروَرده

کافور خورده : کاپُورخورده، گُواژِ: ناکُنا، خُشك کُون

کافُور دادن : کاپُور دادن، گُواژ: از مَردی اَنداختن، ناکُنا کَردَن

کافُوردان : کاپُوردان

کافُورِ مغشوش : پالُوش (آننداج)

کافُور موی : کاپُورمُوی، سِپید مُوی، زال

کافُوری : کاپُوری: ۱ـ سِپیده، سِپید ۲ـ کاپُورفروش ۳ـ بابُونه، از گیاهان

کافُورین : کافوری، کاپُورین، سِپَنداری که از کاپُور سازَند

کاف و لام ـ کِ وَلِ : ۱ـ کَل، کَچَل ۲ـ گَزاف و لاف (آنندراج)

کاف و نون ـ کِ وَ نِ : کُن، باش، شُو (غیاث اللغات)

کافَّة : کافّه در فارسی ـ هَمِگی، هَمِه، این واژه در تازی دُونِ (=مُنَوَّن) است (غیاث اللغات)

کافَّة : مؤنث کافّ، بازدارَنده

کافِه Café : فرانسوی، بَنکَده (ازبَنَك = قهوه و کَده)

کافِه : سالار سپاه

کافه‌تِریا Cafeteria : انگلیسی، خورِدَنگاه

کافِه‌چی : بَنکَده‌دار

کافِه‌رستوران Café-restaurant : فرانسوی، خورِنوشگاه

کافی ۱ـ وَس (فرهنگ پهلوی)، بَس، بَسَنده (بهروز) (برهان) ۲ـ بی‌نیازکننده، بَسانَنده ۳ـ کارگُزار، کارَنده، پیشکار، به گواژ (غیاث اللغات)، ۴ـ نام نوشته‌ای است

کافیین، کافِئین Cafèine : فرانسوی، بَنگُهَر

کاکا : تُرکی جغتایی، لَله

کاکائو Cacauatl : اسپانیولی، هِندِه بادام، خُرمَك، از گیاهان

کاکتوس Cactus : لاتینی، خاردار، خارمار، تافتونی، گُلِ مار، خارسُتُون، خَنجَری، گیشدَر، تیغبَرگ، تیغی، از گیاهان

کاکتُوس نوپال Cactus nopal : فرانسوی، انجیرِ خاردار، خاراَنجیر، از گیاهان

کاکتین Cactine : فرانسوی، خارین، از داروهای گیاهی

کاکِره : بنگرید به آکرکراهه

کاکِل Kakile : فرانسوی، بَلَختِه، از گیاهان

کاکُل، کاکُول : ترکی (معین)، پُوب (برهان)، تُماغِه (برهان)، کاکُل و کاکُول را برهان و آنندراج وفرهنگ عمید پارسی دانسته اند، کُفَك (فرهنگ پهلوی)، فَش، بَش

کاکُل : قاقُلَة، بنگرید به قاقُلَة

کاکُل زَری : کُفَك زَری، کاکُل زَری

کاکُلِ صُبح : کُفَكِ بامداد، آغازِ بامداد، بامآغاز

کاکُلی : پارسی است، ازپرندگان

کاکَنج : سَنسکریت تازی گشته، کاکَنه، کاکُونِه، اَروسِ پُشتِ پَرده، آلبالوی زمستانی، از گیاهان

کاکُوتی از ککلیك اُوتی، ترکی (فرهنگ انجمن آرای ناصری)، پُورچینَك، اُشتُرپای

کاکُول : کاکُل، بنگرید به کاکُل

کاکِی : تازی گشته، خُرمالُو، از گیاهان (لاروس)

کالادیوم Caladium : لاتینی از Kolokássion یونانی، گوشِ پیل، از گیاهان

کالامین Calamine : انگلیسی، گَردِ رُوی، سُرمِه سَنگ

کالِب : پارسی است (فرهنگ پهلوی) = قالِب تازی گشته

کالِب : سَگباز (لاروس)

کالباس : روسی، جَرغَند (= عصیب، برهان)

کالباس سازی : جَرغَندسازی

کالباس فروشی : جَرغَند فروشی

کالبَد : کالپَت (فرهنگ پهلوی). معین این واژه را برگرفته ازیونانی می‌دانَد

کالت Cult : انگلیسی از لاتینی Cultus به آرش، پاییدَن، پَرستاری، پَرَستِش (فرهنگ جامعه شناسی)

کالُت Callote : فرانسوی، ۱ـ گُنبَدی ۲ـ شبکلاه

کالتا Caltha : فرانسوی، سُو نرگِس،

خَرغوس، از گیاهان

کالج College : انگلیسی، آموزشگاه (عمید)

کالِچر Culture : انگلیسی، فرهنگ (فرهنگ جامعه شناسی)

کالِچرال کاپیتال Cultural capital : انگلیسی، سَرمایه‌ی فرهنگی (فرهنگ جامعه شناسی

کالُری Calorie : انگلیسی از Calor لاتینی، گَرمه

کالُریفیک Calorific : انگلیسی ۱ـ گَرماییک ۲ـ گَرماساز

کالُریفیک وَلیُو Calorific value انگلیسی اَرزشِ گَرمایی (واژه نامۀ فیزیک)

کالُریک Caloric : انگلیسی، گَرمیک

کالُریمتر Calorimètre : فرانسوی، گَرماسَنج (واژه نامۀ فیزیک)

کالُریِمتری Calorimétrie : فرانسوی، گَرماسَنجی (واژه نامۀ فیزیک)

کالُرِیمتریک Calorimétrique : فرانسوی گَرماسَنجیک

کالُریمیتِر Colorimeter : انگلیسی، رَنگ سَنج (فرهنگ فنی)

کالِسِر آسفالتیک Calcaire asphaltique :فرانسوی، سَنگِ آهکِ گَژفی (گژف = قیر)

کالسِر اُولیتیک Calcaire oolithique :فرانسوی، سَنگِ آهکِ تُخمی (قریب)

کالسِر بیتومینُو Calcaire bitumineux :فرانسوی، سَنگِ آهَکِ گَژفی

کالسِر پیسولیتیک Calcaire pisolithique :فرانسوی، سَنگِ آهَکِ نخودی (قریب)

کالسِر سابلو Calcaire sableux : فرانسوی، سَنگِ آهَکِ ماسه‌ای (قریب)

کالسِر سیلیسو Calcaire siliceux : فرانسوی، سَنگِ آهَکِ شِنی

کالسِر کورالین Calcaire corallien : فرانسوی، سَنگِ آهکِ بُسَّدی (=مَرجانی)

کالسِر کوکیلیر Calcaire coquillier : فرانسوی، سَنگِ آهَکِ شَسَندار (=صدف دار)

کالسِر لیتوگرافیک Calcaire lithog-raphique : فرانسوی، سَنگِ آهَکِ چاپ (قریب)

کالِسکه : از روسی، وَرتیُون (بهره از فرهنگ پهلوی)، چارآیَج (پهلوی)

کالسکه‌چی : وَرتیُونی، آیجران

کالِسکه خانه : وَرتیُونکَده، آیجخانِه

کالسه دوان Calcédoine : فرانسوی، مَهاریسه (ساخته شده از مَها = بلور، وَ ریسه = رشْته)

کالسیت، کَلسیت Calcite : فرانسوی، آهَکین

کالسیفیکاسیون Calcification : فرانسوی، آهَکش (قریب)

کالَم : کالَمه، پارسی است، زنی را گویند که شوهرش مرده و پیر بمانده (فرهنگ ناصِری)، عروس مدحِ توبِکر آمد از سراچه‌ی فِکرم، نه هَم‌چو زانِ دِگَر شاعران عجوزه و کالَم (ابن یمین)

کالم Calme : فرانسوی، آرام، آسوده، فرونشسته: چون دَرد یا خشم، آسایش، خامُوشی، فرونِشستِگی (سعیدنفیسی)

کالمانت Calmant : فرانسوی، آرام‌دِه (فرهنگستان)، زبانزد پزشکی

کالوز Callose : فرانسوی، گیاپینه

کالومِل Calomel : فرانسوی، کِرمکُش، از داروها

کالوینیست Calviniste : فرانسوی، کالوینگرای

کالوینیسم Calvinisme : فرانسوی، کالوینگرایی، باور داشت و پیروی از Galvin کِشیش

کالِیء : آرمون، پیش‌بها (= بیعانه) ۲ـ پَسادَست (=نَسیئَة) ۳ـ پَسینِه (=مُتأخر) ۴ـ پَس‌اُفت: وام یا پرداخت

کالی : پارسی است و از کالِیء تازی گرفته نشده = نگاهبان (برهان، برابر با نسیه تازی است)

کالیبر Calibre : فرانسوی، ۱ـ اندازه ۲ـ کالِب (=قالب) ۳ـ دَهانَند: دورَکِ دَهانه

کالیس Calice : فرانسوی، جام، پیاله، کاسه‌ی گُل (عمید)

کالیگراف Calligraphe : فرانسوی، خوشنِویس (سعید نفیسی)

کالیگرافی Calligraphie : فرانسوی، خوشنویسی (سعید نفیسی)

کالیگرافیک Calligraphique : فرانسوی، خوشنویسیک

کامادریوس Kamaidhrus : یونانی، مَریم نُخودی، از گیاهان (معین)

کاماراد Camarade : فرانسوی، به‌رُوسی رَفته، یار، هَمکار، هَمخانه (سعید نفیسی)

کامالاد Camala : لاتینی = قَنبیل، بنگرید به قَنبیل

کامانکار Common-car : انگلیسی، بارکشِ اَرتِشی

کامبِریایی، از Cambri : (فرهنگ زمین شناسی)، دیرین نِهِشت، کاربرد واژه‌ی

کامبریایی از سوی عبدالکریم قریب، رَواتر است زیرا که واژه‌ی کامبرین Cambrien از نام لاتینی سرزمین گال که Cambria است برگرفته شده.

کامبِرین Cambrien : فرانسوی از لاتینی = کامبِریایی

کامپانیایی، از Campanie : ایتالیایی، کامپانیایی، نخستین دورَکِ آهکین (قریب)، کامپانی جایی است در ایتالیا

کامپانین Campanien: فرانسوی از ایتالیایی = کامپانیایی

کامپیوتر Computer : انگلیسی از لاتینی: از Cum = با ـ وَ ـ Putarer = آمارِنیتار (= حساب‌دار، فرهنگ پهلوی)، رایانِه (فرهنگستان)

کامَخ : پارسی تازی گشته، کامَک (فرهنگ پهلوی)، کامِه، آبکامِه، نانخورشی است یا آشی

کام طبع : آزمَند

کامفر Camphre: فرانسوی = کافُور، بنگرید به کافور

کامِل : ۱ـ بَوَندَك، دُوکان، هَنگَت، هَنگَرت، اُسپُور، پارُن، پَسَختَك، وَسپُور (فرهنگ پهلوی)، آرَستِه (برهان)، رِسا (بهروز) ۲ـ پُر ۳ـ بی آك (= بی عیب) ۴ـ یکی از سَنگ چامه‌ها: شش بار مُتَفاعِلُن (لاروس)

کامِلُ الذّات : پارُنزاد، آرَستِه

کامِلُ العَمَل : دُرُست کردار، نیکوکردار

کامِلُ العَیار، کامِل عیار: دُرُست (فرهنگ پهلوی): زَر یا سیم یا مَرد

کامِل کَردَن : آرَستَن

کامِل گَشتَن : کامِل گَردیدَن: هَنگَتیدَن، رِسا گَشتَن

کامِل مَرد : پُخته مَرد، میانسال

کامِلةُ الوِداد : بِهین دُوست (فرهنگستان)

کامِلیا Camélia : فرانسوی، برگرفته از نامِ Cammelli ایتالیایی کشیش که این درختچه یا گُلبن را از آسیا به اروپا برده، کَتَنجَك (سعیدنفیسی)، از گیاهان

کامِلین Caméline: فرانسوی، گُلِ کَتَنجَك

کامِلیَّة : کاملیّه در فارسی، پیروان ابی کامِل که ازیك سوی مردمی را که سَر از پیروی علی(ع) باز زده بودند از دین برگشته می‌دانستند و از سوی دیگر علی(ع) را سرزنش می‌کردند که چرا از هُده‌ی خویش در جانشینی پیامبر(ص) چشم پوشیده است (بهره از: فضل بن شادان، گزارش جنیدی)، هم چنین کامِلیّه، تَنگسار (=تناسخ) را باور داشتند

کامِن : نَهُفته، پنهان (عمید)

کامِه : سَرگشته، سَرگردان (بهره از لاروس)

کامیون Camion : فرانسوی، باری

کامیونت camionnette : فرانسوی، بارکِش

کامیونِ کُمپِرسی : باری فَشاری

کاناپه Canapé : فرانسوی، ۱ـ نیمکَت، نیم‌تَخت ۲ـ گُواره: تکّه نان پوشیده با پنیر و گوشت

کانال Canal : انگلیسی از لاتینی Canalis، آبراه، آبراهه، کَهَس (فرهنگ پهلوی)

کانِب : سیر، رودَررُوی گرسنه

کانتاریدین Cantharidine : فرانسوی، روغنِ کاغَنه (= جوهر ذراریح)، از داروها

کانتور Cantour : فرانسوی، هَمارداری (= حسابداری)

کانداکتِر Cnductor : انگلیسی، رَهبَر، رَهبَرِ هَمنَوازان

کاندیدا Candida : فرانسوی، از لاتینی Can-didatus، نامزَد، دادخواه

کانع : ۱ـ خُردنمای: کسی که خود را کوچك و خُرد بنمایانَد ۲ـ بَندی

کانِفت، قانِفت: رُوسی، کاندَك

کانِفَة : بازدارنده، دیواره

کانگُورو Cangourou : فرانسوی، خَرخیزه، ازجانوران

کَاَن لَم یَکُن : گویی نَبود، نابوده

کانوا Canvas : فرانسوی، پَشمریسه، کُرکریسه

کانون : برگرفته از قَنونا، سُریانی از Kanon یونانی، ۱ـ کُیان (=مَرکَز، برهان قاطع) ۲ـ گُلخَن، آتَشدان ۳ـ نَچسب: مَرد ۴ـ باشگاه (فرهنگستان) ۵ ـ آسا، دات (=قانون)

کانون‌الأوّل : دِسامبر، ماه دَوازدهم از سال خورشیدی ترسایی (بهره از لاروس)

کانون‌الثّانی : ژانویه، ماه یکم از سال خورشیدی ترسایی (بهره از لاروس)

کانون خانوادِگی : دوتَك (فرهنگ پهلوی)، دُوده، از آن روی که در گذشته و اینك در بیشتر روستاها هرخانه، آتَشدان یا آتشگاهی داشته وَ دارد

کانونِ فساد : ۱ـ تَباهکَده ۲ـ کُیانِ تباهی

کانُونَة: سُریانی تازی گشته، گُلخَن، آتَشدان

کانیبال Cannibale : فرانسوی از اندلسی، آدمخوار (سعیدنفیسی)

کانیبالیسم Cannibalisme : فرانسوی، آدمخواری، خونخواری (سعیدنفیسی)

کان یَسار : توانگر

کاوالیه Cavalier : فرانسوی. ۱ـ سَوارِه ۲ـ هَمراه

کاوبوی Cowboy : انگلیسی، گاوبان، گاوچران

کاوَشیر : پارسی تازی گشته، گیاهِ گاوشیر، جاوشیر (لاروس)

کاهِل : ۱ـ اَکَرتار، اَورزیتار، سُوتَک، ویستار (فرهنگ پهلوی)، اَژهان (برهان) هَلَنند، چو او ماه شکاف است، شما اَبر چرایید. چو اوچُست و ظریف است، شما چون هَلَنَندید (مولانا جلال‌الدین محمد)، جایَمند (برهان)، مَنبَل (برهان)، تَنبَل (برهان)، هَنجام (برهان)، تَن‌آسان، سال تا سال از آن بُوَد نانَم، تانگویی که مَن تن آسانَم (سنائی) ۲ـ سُست، ناتوان ۳ـ میاندُوشانه، پُشتِ گَردَن

کاهل‌رو : سست گام

کاهل‌رَوی : سُست گامی

کاهِل قَدَم : سست گام

کاهِل گُونه : تَن آسان، تَنبَل گُونه

کاهِل مزاج : سُست نهاد

کاهِلی : در تازی نیامده، ۱ـ سُستی، ناتوانی ۲ـ پَرویش (آنندراج)، تنبَلی، کِیار (صحاح الفرس)، مَردِ مزدور اَندر آغازید کار، پیش اودَستان هَمی زد بی کِیار (رودکی)

کاهِلی کردن : پَرویشیدَن، کِیار کَردَن

کاهِن : کَندا (=کاهِن بُوَد، صحاح الفُرس)، واژه‌ای کَندا برابر با جادوگر و آیَنده بین در بُندَهش آمده

کاهِنَة، کاهِنه در فارسی، مؤنث کاهِن: ۱ـ کَندا: زَن ۲ـ زَبان آور

کائِد : تُنبَل کار (تُنبل، مکر و حیلت باشد، صحاح الفرس)، تَرفَندگر

کائِن : باشَنده

کائِنات، کاینات در فارسی (تک: کائِن): باشَندگان، نیوَر (برهان)، ناکَرای (آنندراج)

کائناتِ اَرضی : باشندگانِ زمینی، باشندگان سِگانه

کائنات جَوّ : کایناتُ الجَوّ: پدیدگان اِسپاشی (اِسپاش جَوّ، پهلوی)

کائناتِ دائِر : ناپایداران، تَبَست پَذیران

کائنات فاسِد : کائنات فاسِدَة = کائنات دائر، بنگرید به کائناتِ دائر

کائنات مُتعاقِبَة : متعاقبه: باشندگان مادی

کائِنزوئیک Caenozoïque : فرانسوی، نُوزیوی (قریب): دُورَکِ سِیُم در زمین شناسی

کائِنَة، : کائِنه در فارسی، مؤنث کائِن: باشنده،

پَدیده (لاروس)

کائوچو Caoutchou : فرانسوی، کَندَران، زفتَك

کائولَن Kaolin : فرانسوی، خاكِ چینی (قریب)

کُب Cob : انگلیسی، ۱ـ کاهگِـل ۲ـ چینـه (فرهنگ فنی)

کَبّ : ۱ـ برگَردانیدَن ۲ـ گِران شُدَن ۳ـ گروهه گرداندن، رشته را (آنندراج)

کبا : ۱ـ آخال ۲ـ آخالدان ۳ـ تَراشه، سُونِش

کُباء : بُلَند، بَرآمده (آنندراج)

کَباء : ۱ـ زِهاب ۲ـ ماهتاب

کِباء: چـوبسُوزه، چـوب خـوشبویی کـه دودکُنَـند

کُبـاب : ۱ـ شُترِ بسیار ۲ـ گوسپندِ بسیار ۳ـ خاك ۴ـ گِل ولای ۵ ـ توده ریگ

کَباب : پارسی است (بهروز) برگرفته از بابلی (معین)، بِریانی، سُکارو (برهان)، تَواهه (برهان)

کَبـابَـة : کَبـابه در فارسی، از لاتینی Cubeba فاغِر (برهان)، از گیاهان

کَبـابۀ شکافتـه: فـاخِـره (بـرهـان)، از گیاهان

کُباد : جِگَر دَرد، دَردِ جگَر (غیاث اللغات)

کَبّاد : تُرَنج، از گیاهان (لاروس)

کُبّار : ۱ـ تَنومَند ۲ـ کُلُفت، سِتبر، کَبْز، تاجَرد آن بَرّه در صحـرای سَبز، هین رُخَم بُگشا که گَشت این بَرّه کَبز (مولانا)

کُبّار، (تك: کَبیر): بُزُرگان، مِهان

کِبار، (تك: کَبیر): بُزُرگان، مِهان

کُبار : والاگاه، بُلَندپایه

کَبار : کَباره، پارسی است = سَبَد

کُباس : ۱ـ بُزُرگ‌سَر ۲ـ فَربه

کَبّاس : مَنگَنه (لاروس)

کِباسَة : خوشه‌ی خُرما (آنندراج)

کِباش، (تك: کَبش): میش تَکّلان

کُبـالت Cobalt : انگلیسی برگرفتـه از واژه‌ی یونانی Kobold به آرِش : دیوِ کان‌ها، دیوکان، هم آوای سیستان، از توپال‌ها

کُبای Cobaye : فرانسوی، خُوکچه‌ی هِندی، از جانوران

کَبائِر، (تك: کَبیرَة): گناهانِ بزرگ (غیاث اللغات)

کَبْت : ۱ـ بازگردانـدن ۲ـ خوار کَردَن ۳ـ نابود کَردَن ۴ـ رُسوا کَردَن ۵ ـ بر زمین اَفکَندَن

کَبْت : برابر با «زنبورِ عَسَل» پارسی است

کَبْت: وَرنکوفت، ازوَرن = «شَهوَة» و کُوفت از کُوفتَن، Repression of Passion در

انگلیسی

کُبْج : ریخبین، خوردَنی از آرد و شیرِ گوسپَند (برهان)

کَبِد : ۱ـ جِگَر (فرهنگ پهلوی) ۲ـ زَرکانی ۳ـ سیمِ کانی

کَبَد : ۱ـ بُزُرگیِ شِکَم ۲ـ هَوا ۳ـ دُشواری، این واژه در فرهنگ رشیدی و برهان به آرِش فَر به پارسی دانسته شده که دُرُست نیست ولی واژه کَبْد و هم‌چنین کَبدا چنانکه در لغت فُرس اسدی آمده به آرِشِ «لَحیم» پارسی است

کَبداء : ۱ـ میانه‌ی آسمان (آنندراج) ۲ـ دَستاس، آسیای دَستی ۳ـ شِکَمدار: مَرد

کَبِدُالأسَد : جِگَرِ شیر: روشن ترین ستاره، در چهره‌ی سپهری تازیها

کَبِدیّ : کَبدی در فارسی: جِگَری

کَبَر : پارسی تازی گشته، کَوَر (فرهنگ ناصری)، معین این واژه را تازی گشته‌ی Káp-paris یونانی می‌دانَد

کِبَر : پیری، سالخوردگی

کُبر : نِژادِگی، بُزُرگ تَباری

کِبر : ۱ـ نیوتور (فرهنگ دِسایتر)، خویشِستای، خودگیر، خودبُزُرگ بین ۲ـ گُناهِ بزرگ ۳ـ ناسِپاسی

کُبرا Cobra: فرانسوی، کَفچه مار، از خزندگان

کُبَراء : (تك: کبیر): بزرگان، مِهان

کُبراویّ : کُبراوی در فارسی، کِسی که از شیخ نَجم‌الدّین کُبرَی پیروی می کند

کَبَرتَل : سوسكِ نَر (لاروس)

کِبَرسِنّ : کَلانسالی (غیاث اللغات)

کَبَرَة : پیری، سالخوردگی

کَبِرَة : گناه بزرگ (لاروس)

کُبرَی : مؤنث اَکبَر ۱ـ بُزُرگ‌تَر: مادینه ۲ـ از نام‌های تازی بَر زَنان

کِبریاء : کِبریا در فارسی، ۱ـ بُزرگواری ۲ـ بُزُرگ نمایی ۳ـ پادشاهی (لاروس)، دیمیاد (بهروز)

کِبریت : اَکّدی تازی گشته، کُوپریتو ۱ـ گُوگِرد ۲ـ خَسی که به آبِ گوگرد تَر کنند و خشك سازند که به اَندَك گَرمی یا سایِش بَراَفروزد، گیرانِه ۳ـ زَرناب ۴ـ پَنجه‌ی گُرگ، از گیاهان

کِبریت زَدَن : گیراندَن

کِبریت ساز : گیرانه ساز

کِبریت سازی : گیرانه سازی

کِبریتی : ۱ـ گُوگِردی، زَردِ چِرك، اززَنگ‌ها ۲ـ راهراه، در بافتِ پارچه

کَبَریّة : کَبَریّه در فارسی، کَوَربا، آشی که اَز کَوَر

کنند (برهان)

کَبس : ۱ـ اَنباشتن: چاه و جُوی را ۲ـ سَر به گَریبانی ۳ـ فرو پوشیدَن ۴ـ شِکَم اَنباشتن

کِبس : ۱ـ سَر بزرگ ۲ـ بیخ، نِژادِ چیزی (آنندراج) ۳ـ خانه‌ی گِلی ۴ـ گَنج (لاروس)

کَبَستَة : پارسی تازی گشته، کَبَست (فرهنگ پهلوی)، کَبَست (= هندوانه‌ی ابوجَهل، حَنظَل)، از گیاهان

کَبَسته : فُروگیری (= غافلگیری)، تاختِ ناگهانی

کَبش : ۱ـ میش تَکَل (= قوچ، فرهنگ پهلوی) ۲ـ میشسَر: جنگ افزاری با سری چون سر میش، کَلاتکُوب

کَبش القَرَنفُول : مَیخَکِ خُشک (لاروس)، گوسبَندِ نَر

کَبش فَدی: میش تَکَلِ کُرپانی (کُرپان = قُربان)

کُبَع : شُترِ دَریایی (آنندراج)، نهنگِ کُوژپُشت (بهره از لاروس)

کَبکابُ الشَوک : خارپشت (لاروس)، از جانوران

کَبکابَة : زَنِ فَربه (لاروس)

کُبکُب : مرد چهارشانه

کَبکَبَة، کُبکُوبَة، کَبکَبه در فارسی: ۱ـ گروه مردم ۲ـ گروه اَسپان ۳ـ بانگِ پای گروه ۴ـ بانگ پای رَمه ۵ ـ شکوه، به گُواژ

کَبکَبَة و دَبدَبَة، کبکبه و دبدبه: بانگ و شکوهِ آیین

کَبل : ۱ـ بَند نهادن ۲ـ بازداشتن ۳ـ مُولش دادَن ۴ـ پوستین پُر پَشم ۵ ـ لَبِه، لَبه‌ی چَرمی

کِبل : بَند، کُندِه، کُند

کَبن : ۱ـ تو گُذاشتَن، دَر درزیگَری ۲ـ رُویگَردانی ۳ـ پنهان کَردَن ۴ـ خودداری: از بَدگویی ۵ ـ خودداری: از ارمَغان دادن ۶ـ ناپیدا کَردَن، زُدودَن

کَبنَة : مؤنث کبن، وَ، نان خشك (آنندراج)

کُب وال Cobwall : انگلیسی، دیوار کاهگِلی (فرهنگ فنی)

کَبُوترِ صحرائی : وَرَشان (آنندراج)، تا بَر بَم و بَر زیر نوای گل نوش است، تا بَر گُل و بَر بار خروشِ وَرَشان است (منوچهری)، کَناده

کبوترِ طوقدار : کبوتر طوقی: کَبوتر چَرخی

کبوترِ قاصِد : کبوتر پیك، کبوتر نامه بَر

کَبود حِصار : کَبودبارُو، گُواژِ آسمان

کَبوَة : دِرَنگ، باز ایستادِگی (لاروس)

کَبیت : به سَردَر آمده، بَر رُوی افتاده (غیاث اللغات)

کَبیتان : کَهتِین، بنگرید به کَهتِین

کَبیت : گوشتِ تباه، گوشت بو یناك

کُبَیداء : کُبَیداة: میانه‌ی آسمان (لاروس)

کَبیر : ۱ـ گُت (برهان)، گَت (برهان)، مِه، رودَرروی کِه، مِهین ۲ـ بُزُرگ ۳ـ کَلان، تنومَند ۴ـ بُلَندگاه، بُلَندپایه

کَبیرَة : کَبیره در فارسی، مؤنث کَبیر، وَ، گُناهِ بُزُرگ

کَبیس : ۱ـ خُرمای لِه شُده ۲ـ خیار تُرشی

کَبیسَة : کَبیسه در فارسی: ویهِزَك (فرهنگ پهلوی)، بهیزَگ (بُندهش)، کبیسه را برخی دگر گشته‌ی بهیزك و پارسی دانسته اند

کَبیکَج : پارسی تازی گشته، کَبیکه، کَبیکَگ، یکی از گونه‌های آلاله، از گیاهان

کَپتین Captain : انگلیسی، ۱ـ سَروان، در اَرتش ۲ـ فرمانده، فَرماندهِ یکان شناوَر (واژه نامهٔ دریانوردی) ۳ـ ناخُدا یکُم (واژه نامهٔ دریانوردی) ۴ـ رَهبَر، سالار

کَپری کُرن Capricorn : انگلیسی از لاتینی Caper = بُز ـوَـ Cornu شاخ، شاخِ بُز، نِهازیکان

کَپسُول Capsule : انگلیسی از Capsa لاتینی، برابر با یَخدون یا یَخدان ۱ـ پُوشینه ۲ـ چاشنی تفنگ ۳ـ تُخمدانِ گیاه

کُپِك : روسی، پَشیز

کُپِك اُقلی : کُپه اُقلی: ترکی، پُورِ سَگ، سَگزاده

کَپَل : پارسی از تازی، کَفَل: سُرین

کِپی Képi : فرانسوی، کُلاهِ لَبه‌دار

کُپی از Copié : فرانسوی، ۱ـ رونوشت، از نوشته ۲ـ رونِگاشت، از نِگاره

کُپی یِر Copier : فرانسوی ۱ـ رُونویسی ۲ـ رُونگاری

کُت Cotte : فرانسوی ۱ـ کَرتِه، تَن همان خاك گران سیه است اَرچه، شار و آبفت کنی، کَرته و شَلوارَش (ناصرخسرو) پُشتَك (بهره از برهان)، نیمپُوش ۲ـ پاچین

کِتاب : نیپیك، نامَك، کُوراسك، ماتیکان، ماتگدان، نَسك (فرهنگ پهلوی)، نامِه (برهان)

کُتّاب، (تك: کاتب): نِویساران، نِویسگَران، نویسندگان ـوَـ دَبستان (=مکتب خانه)

کِتابِ آبی : نامه‌ی آبی، در انگلیسی Blue book، کوده‌ی تَزده‌ها و یافته‌ها برابر با نامه‌ی زَرد در فرانسه و نامه‌ی سبز در ایتالیا و نامه‌ی سپید در آلمان، این نام از رنگ پوشَنه (=جلد) گرفته شده (بهره از فرهنگ فارسی معین)

کتابِ آسمانی : نامه‌ی آسمانی

کتابِ تَکوین : نامه‌ی آفرینش

کتابِ جامِع : نامه‌ی فَراگیر، گُواژ: رَوانِ آدمی

کتابچه : نامَك

کتابخانه : ماتیکانکَده، به زمانِ عضدالدوله هنوز کاخ شیرین که نزدیك به خانقین است ویران نشده بود که در ماتیکانکده‌ی آن نوشته‌ای یافتند به دستور دیرینه‌ی پارسی باستانی که این است: هَژیرا به گیِ هان انوشه بزی ـ جهان را به دیدار تو شه بزی (تذکرةُ الشعراء، دولتشاه سمرقندی)

کتابِ خطّی : دَستنویس

کتاب خوان : نامِه خوان

کتاب دار : نامه‌دار، ماتیکاندار

کتاب داری : ماتیکانداری، نامه‌داری

کتاب دوست : نامه دوست، خوانشباره

کتاب شناس : ماتیکانشِناس

کتاب شناسی : ماتیکانشناسی

کتاب شیطانی : کِتابُ الفَجار: نامه‌ی اَهریمنی، نامه‌ی تَباهی، گُواژ: رَوانِ فرودین

کتاب عَزیز : نامه‌ی گِرامی، گُواژ: نِپی (=قُرآن)

کتاب عَقلی : نامه‌ی بخرَدین، گُواژ: رَوانِ بَرین، رَوان بیدار

کتاب علوی : نامه‌ی مینوی، گُواژ: رَوانِ پُویا

کتاب فروش : نامه فروش

کتابفروشی : نامه فروشی، ماتیکانفروشی

کتابِ کَریم : کتابِ عَزیز، بنگرید به کتابِ عزیز

کتابِ لوح : کتابُ اللوح: نامه‌ی پَلِمه، گُواژ: آدَمی

کتاب مُبین : نامه‌ی روشن، نامه‌ی روشنگر، گُواژ: نِپی (=قُرآن)

کتاب مَجید : نامه‌ی مِهین، گواژ: نِپی (=قُرآن)

کتابِ مسطور : نامه‌ی نوشته، گُواژ: سَرنِوِشت

کتابِ مقدس : مانسر (فرهنگ پهلوی)، نامه‌ی اَشوییك

کِتابَة : کِتابَت در فارسی ۱ـ نویسندِگی ۲ـ نِویساری

کِتابَة : کِتابه در فارسی = کَتیبه، بنگرید به کتیبه

کِتابی : ۱ـ نامِه ای ـ نِبیِیك (پهلوی) ۲ـ بَغَلی

کِتابی ایستادن : بَغَلی ایستادَن، چسبیده ایستادن

کِتابی زَدَن : بَغَلی زَدَن، مِی زَدَن

کَتاتیب، (تك: کُتّاب، تك: کاتِب): نویسندگان

کُتاف : کَت دَرد

کَتال : ۱ـ خواربار ۲ـ گوشت ۳ـ تنگی زندگی ۴ـ نیاز بَرآمده ۵ ـ نیرومندی (لاروس)

کِتام : تراوَش ناپَذیری (لاروس)

کَتّام، **کَتّامَة**: رازپُوش، راز نگاهدار

کَتّان : کَتان در فارسی، سُریانی یا اَکّدی تازی گشته ۱ـ یانِه (برهان)، بَزَرک، از گیاهان ۲ـ جُل‌وَزغ، ۳ـ نشانِ دُود (لاروس)

کُتانژانت Cotangente : فرانسوی، هامسایِه (هام= تَمام، فرهنگ پهلوی)

کَتانی : یانِه ای، بَزَرکی

کَتائِب، (تک: کَتیبَة): لَشکَران، لَشکَرها (غیاث اللغات)

کُتُب، (تک: کِتاب): ماتیکان‌ها، نامِه‌ها

کَتب : سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه‌های سُریانی)، نِوشتَن

کُتُب‌خانه : ماتیکانکَده

کُتُبستان : ماتیکانکَده

کَتَبَة، (تک: کاتِب): نویساران، نویسندگان

کُتبَة : دَوال

کَتخُدا : پارسی تازی گشته، کَدخُدا (لاروس)

کَتر : ۱ـ شمُرده ۲ـ میانه، میانه‌ی هَرچیزی ۳ـ اندازه ۴ـ کَجاوه‌ی کوچك ۵ ـ کوهانِ بُلند ۶ـ دیوار، دیوارِ بُستان ۷ـ مَستانه: رفتارِ مَست

کِترَة : گُنبَد

کِتری : برگرفته از Kettle انگلیسی، غُوری، غُوری بزرگ

کُتَع : ۱ـ پست، فرومایه: مَرد ۲ـ خوار و رام (لاروس) ۳ـ گُرگ ۴ـ رُسوا ۵ ـ کاردان

کَتعاء : کَنیز (لاروس)

کِتعان، (تک: کُتَع): بنگرید به کُتَع

کَتعَة : دولَك، دولِ کوچَك (دُول = دَلو)

کُتعَة : ۱ـ دُولَك ۲ـ لبه‌ی شیشه

کِتف، **کَتِف**: سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه‌های سُریانی)، فِریك، دُوش (فرهنگ پهلوی)، هُویه (برهان)، کَت، سُفت، سِفت (برهان)، تا غاشیه‌ی تو داشت سُفتَش، از غاشیه‌یِ توسُفت سِفتَش (خاقانی، تحفة‌العراقین)

کُتفان، **کِتفان**: مَلَخ

کِتف سار، **کِتف ساره**: سَردوش، سَرشانه

کُتَك، **کُوتَك**: تُرکی، لَت (برهان)، لَگ، سَتَل (برهان)، کُوب

کُتَك خور : لَت خور، کوبخور

کُتَك خوردن : سَتَلیدَن، کُوب خوردَن، چوب خوردَن

کُتَك خورده : لَتیده، سَتَلیده، کوبیده

کُتَك زَدَن : سَتَلانـدَن، لَت زَدَن، کُوب زَدن، چُوب زَدَن

کُتَك کاری : سَتَلِش، کوبکاری

کَتکات : رُوده دراز، پُرگُو

کَتل : بازداشتن، زِندانی کَردَن

کَتَل : ۱ـ لیز خوردن، لغزیدَن ۲ـ سِتبری اَندام

کُتَـل، کُوتَـل: مغولی، ترکی، پالاد (= جَنیبَت، صحاح الفرس)، من رَهی پیر و سُست پای شُدَم ـ نَتَوان راه کرد بی پالاد (فرالاوی)

کُتَل: به آرِش دَرّه و هم چنین به آرِش تَپّه‌ی بُلَند پارسی است، در فرانسوی کُتُو Coteau همین آرش را دارد

کَتَلبَة: کَتَلبه در فارسی، Catalpa، لاتینی تازی گشته، بنگرید به کاتالپا

کُتلِت Cotelette: فرانسوی، ۱ـ دَنده: دَنده‌ی گوسپنـد، گوسالـه، خوك (سعید نفیسی) ۲ـ کوبیده، کوبیده‌ی سُرخ شُده

کُتلَة: ۱ـ توده ۲ـ هَمرایان

کَتلَة، کَتلِه در فارسی: خَشخاشِ تیغی، از گیاهان

کَتْم: پنهان داشتن

کَتَم: پارسی تازی گشتـه، کَتم، هم آوای نرم (برهان)، در تازی «وَسمَة» نیز گویند و هم چنین «وَرَق النیل»، کَپُودَك، خُرجینَك، معین کَتم را تازی می‌داند

کِتمان: بوته‌ی خُرجینك، از گیاهان

کِتمـان: ۱ـ کَیفَسام (بُـرهـان)، رازپُوشی ۲ـ پِنهانیدَن، پنهان شُدَن ۳ـ پِنهان کردن

کِتن: کاسِه

کَتَن: ۱ـ ریم، چرك ۲ـ دُودگِرفتگی، دُودزَدِگی

کتورمش: تُرکی، آوَرده (غیاث اللغات)

کَتُـوم: ۱ـ رازپوش، رازنِگهدار ۲ـ تَراوناپذیر ۳ـ کَمان ناشکافته ۴ـ اَبرِ بی تَندَر

کُتِه Côté: فرانسوی ۱ـ بَر، پَهلو (=ضلع) ۲ـ دانشِ بَرها، بَرشناسی

کَتِیب: ممـالِ کِتاب، بنگرید به کِتاب ـ وَ ـ ۱ـ دُوخته ۲ـ مَشكِ سَربَسته

کَتیبَـة، کَتیبـه در فارسی: ۱ـ لَشکَـر ۲ـ رَمه‌ی اَسب ۳ـ گُردان، در اَرتشِ تازیان

کِتیبَـة: مَمـالِ کِتـابَـة، کَتیبه در فارسی، دیپی (بهروز)، آنچه بر پیشتاك (=پیش طاق) نویسَند، رُخبام

کَتیت: ۱ـ آوای جُوش، جُوش دیگ ۲ـ زُفت (=بَخیل)

کَیترا: از سُریانی، کَتیرا، زُولزَد (برهان)

کَتیع: ۱ـ مَردُمگُـریز ۲ـ فرُومـایه ۳ـ هام (=تَمام)، رسا

کَتیف: ۱ـ رزه ۲ـ شَمشیر ۳ـ آهِستگی، دَررَفتار

کَتیفَـة: ۱ـ شَب‌بَند، کلون ۲ـ چفت و رزه ۳ـ کینه ۴ـ رَشك ۵ ـ اَنبُر، اَنبُرِ آهنگری

کُتیکول Coticule: فرانسوی فِسانسَنگ (قریب)

کَتیلَة: آسُوریك (= نخل بلند، پهلوی)

کَتیم : ۱ـ شتر خاموش، شتری که بانگ نکند ۲ـ کَمانِ بی‌دَرز

کَتیم : پارسی تازی گشته، کَتیم (آنندراج، انجمن آرا، معین)، مَشك یا خیکی که آب از آن نَتراوَد

کَثا : مَنداب، از گیاهان (معین)

کَثافَة : کَثافَت در فارسی ۱ـ هِخَر (فرهنگ پهلوی)، پَلَشتی (برهان) چِرکِنی، چرکینی ۲ـ لَژَن (فرهنگ پهلوی)، لَجَن ۳ـ ریم (فرهنگ پهلوی)، چرك ۴ـ ریمانی، ریماناکی (فرهنگ پهلوی)، ریمناك ۵ ـ سِتبری (=ضخامَة) ۶ـ چِگالی

کثافت : نجاسَت: وَژَن (برهان)

کثافتکاری : ۱ـ وَژَنکاری ۲ـ گای

کُثر، کِثر: بسیاری، اَنبُوهی

کَثَرات، (تك: کَثرَة): بسیاری‌ها، هَنگَفت‌ها، فزونی‌ها

کَثرَة، کَثرَت در فارسی: ۱ـ فزونی ۲ـ بسیاری، بَفخَمی، فَروَتی ۲ـ فَراوانی ۳ـ بالَندِگی

کَثرَةُ الطَمث : بیشدَشتانی، در فرانسوی: Polyménorrhée

کَثف : گروه، گُروزِه

کَثَل : ۱ـ اَلفَنجیدَن ۲ـ اَنبار کردن ۳ـ کَنور (انبار غلّه)

کُثو : پارسی تازی گشته، کُتو، سَنگخوارَك

کَثیب : توده ریگ، تَپّه‌ی شِنی

کَثیر : هَنگَفت، هَنگُفت (برهان)، فَروَت، فَرُوت (برهان)، وَسناد (برهان)، بَفخَم (صحاح الفرس)، بدان مانَند بنفشه بَر لب جوی، که بَر آتش نهی گُوگردِ بَفخَم (منجیك)، فَراوان، بسیار

کَثیرُالاَثمار : پُربار

کَثیرُالاَضلاع : بِسیار پَهلو (پورسینا، دانشنامه)، چَندبَر

کَثیرُالاِنتِشار : پَخشار

کَثیرُالجَماع : گایباره، وَرنَمَند

کَثیرُالحَرَکَة : بسیار جُنب، پُر جُنب و جُوش

کَثیرُالدُعابَة : شُوخ

کَثیرُالشَعر : پَرِ سیاوَشان (برهان)، از گیاهان

کَثیرُالمُباشِرَة : گایباره، بُکُن

کَثیرُالمِقدار : پُر، بسیار، بی اندازه

کَثیراء : سُریانی تازی گشته، کَتیرا، بنگرید به کَتیرا

کَثیرَة : کَثیره در فارسی، مؤنث کَثیر، بنگرید به کَثیر

کَثیرَةُ الأَرجُل : هِزارپایان، تیره‌ی هزارپایان (لاروس)

کَثیف : ۱ـ چِگال (برهان)، بَرهَم نشسته ۲ـ

سِتَبر ۳ـ جُتره (آنندراج)، شُوخگِن (برهان) پَژوین (برهان)، چرکین ۴ـ پَلید

کَثیف شُدَن : شُوخیدَن (برهان)

کَثیف کَردَن : شوخاندَن، چرك کَردَن

کِج Kedge : انگلیسی، لَنگَرَك (دریانوردی)

کِج اَنکُر Kedge anchor : انگلیسی، لَنگر پاشنه (واژه نامهٔ دریانوردی)

کَج بَحث : یاوه گُو

کَج بصیرت : ۱ـ کُوردِل ۲ـ بَدسودا (=بدمعامله)

کَج بَیع : ۱ـ بَدخَر، یاوه خَر، هَرزه خَر ۲ـ بَدرَفتار

کَج خُلق : گَنده مَغز (برهان)، بَدخُوی

کَج سَلیقه : غاش (برهان)

کَج طَبع : آژُر (برهان)، کَج سِرشت، دُشمَنِش، دُژمَنِش (پهلوی)

کَج مزاج : کَج طَبع، بنگرید به کَج طَبع

کَج مُعامله : بَد سودا، کَج سودا

کَج نغمه : بَدخوان، بَدآواز

کِچری : اردوی هِندی، بِجماش، خوراکی از برنج وماش

کَحّال : ۱ـ سُرمه کش ۲ـ چَشم پزشك

کِحال : ۱ـ سُرمه ۲ـ مهره ی اَفسون (لاروس)

کُحل : ۱ـ سُرمه ۲ـ سنگ سُرمه

کَحْل : خُشکسال

کِحْل : چَشم پَنام، مُهره ی افسون

کَحِل : سُرمه کشیده

کَحلاء : مؤنث أکحَل ۱ـ زنِ سیاه چَشم ۲ـ میشِ سیاه چَشم ۳ـ شَنگار، از گیاهان

کُحلان : مینای آسمانی، از گیاهان

کُحلِ فارسی : اَنزَرُوت (برهان)، کُنجده، از گیاهان

کَحلَة : چَشم پَنام

کُحلِیّ : مُلساز (مُل = اَلکُل)

کُحلِیّ : کُحلی در فارسی، سُرمه ای، از رَنگ ها

کُحُول : اَلکُل، بنگرید به اَلکُل

کُحَیل : زِفت

کُحَیلاء : گاوزَبان، از گیاهان (لاروس)

کُد Code : انگلیسی از Codex لاتینی به آرشِ پَلمه ی چُوبین (پَلمه = لوح) ۱ـ داتکُوده (=مجموعهٔ قوانین) ۲ـ رازکُوده (=مجموعهٔ نشانه ها و علامات رَمزی) ۳ـ دَخشَك (=علامَة رَمزی، ازپهلوی)

کَدّ : هاوَن

کُدا Coda : انگلیسی از Cauda لاتینی به آرشِ دُم، دُنباله، دُنبا، زبانزدی در خنیا

کُداء : بیابان

کُدادَة : ۱ـ سَر شیر ۲ـ دُردِ روغن (لاروس)

کُدادَة الکلا : ته دیگ

کَدارَة : تیره شُدَن (آنندراج)

کُدارِیّ : اَبرِ تُنُك (آنندراج)

کُدّاس : خَرمن چاش (=غلّه)

کَدّاش : ۱ـ اَلفَنجگر ۲ـ گِدای پُررو

کَدانَة : زشتی

کَدِر : پَشام (برهان)، تیره

کَدَر : ۱ـ تیرگی ۲ـ اَندُوه ۳ـ دُرد، ته نِشَست، لِرد

کَدَرَة : ۱ـ اَبرِ نازك ۲ـ بافِه ۳ـ گِل و لای (لاروس)

کُدرَة : تیرگی

کُدَرِیّ : زَردگُلو، گونه ای سنگخوارَك، از پرندگان، کُدَری که گونه ای پارچه‌ی نخی است پارسی است

کَدکَدَة، کَدکَده در فارسی: ۱ـ بُلَند خندیدَن ۲ـ سنگین راه رفتَن ۳ـ سَخت راندَن ۴ـ سِتم کَردن

کُدگُذاری : دَخشَك گُذاری، نشانه گُذاری، دَخشِش

کُدْم : ۱ـ نشانه ۲ـ خونمُردگی

کُد منطقه ای : کُدِ پُستی: پیکدَخش

کَدْمَة، کدمه در فارسی: ۱ـ داغ ۲ـ نِشان

کَدن : ۱ـ تَختِ رَوان ۲ـ کَدجامه، جامه ای سَبُك که زنان در خانه پوشند ۳ـ فَربه: مَرد

کَدو حَلوائی : زَرده کویی (گویش گیلکی)

کَدُود : ۱ـ رَنجبَر: مَرد ۲ـ زُفت (=بَخیل)

کُدورَة : کُدورَت در فارسی ۱ـ وُرُوغ (برهان قاطع)، بیاساقی آن آب آتش فروغ ـ که از تَن بَرَد رَنج و از دِل وُرُوغ (گرگانی)، تیرگی ۲ـ تَنگدِلی ۳ـ آلودِگی ۴ـ ناخوشی، میان من و یحیی جُز ناخوشی نیست (تاریخ برامکه)، رَنج (بهروز)

کُدورت اَنگیز : وُرُوغ اَنگیز

کَدوم : گَزَنده، نیشدار (لاروس)

کَدید : ۱ـ نَمكِ آسیده ۲ـ شکافِ فَراخ ۳ـ زمین کوفته، زیر پای ستوران ۴ـ گردخاك

کَدیرَة : کَدیره در فارسی ۱ـ تیره ۲ـ پوشیده (غیاث اللغات)

کُدینگ Coding : انگلیسی (= رَمزبَندی، فرهنگ فنی)، دَخشِش: در رایانه (کامپیوتر)

کُدْیَة : کُدیه در فارسی، پارسی تازی گشته، گَدیه، گِدایی، نیست حاجت مرا به افسانه، گَدیه خوش نیست گنج در خانه (نزاری)

کَذا : ۱ـ چُنین ۲ـ بَهمان (=فُلان)

کِذاب : دُروغ

کَذّاب : دروغگو، کاستگر (برهان)

کُذّاب : دُروغ

کَذافی الاصل : چُنین است دَربُن

کَذلِك : هَم چُنین

کَذاوکَذا : چُنین و چُنان، بَهمان و بَهمان، به گونه‌ی دُشنام

کَذایی، کَذائی: در تازی نیامده، چُنینی

کِذب : هَیتان (برهان)، دروغ (فرهنگ پهلوی)، کاست (برهان)

کِذب : سخنِ دُروغ (لاروس)

کَذبان : دروغگو

کُذبان : دُروغ

کُذبَة : دُروغگو

کُذبَی : دروغ

کَذُوب : ۱ـ دروغگو ۲ـ رَوان، زیرا آدمی را به کارهایی فرمان می‌دهد که توان انجامش را ندارد (بهره از لاروس)

کَرّ : ۱ـ تاخت، تاختَن ۲ـ تاخت و تاز ۳ـ نَبَرد

کُرّ : کُر در فارسی ۱ـ پاکاب، پیمانه‌ای است از آب که با چرکِنی، پَلید نَگرَدَد، برابر با شش بارِ خَر ۲ـ پُوشاک

کُر Cor : فرانسوی، شاخباد، از سازها، در انگلیسی French horn

کُر Choeur : فرانسوی، گُروهانه، آوازِ گروهی

کِراء : کِرا در فارسی ۱ـ سَلاك (برهان) ۱ـ به سَلاك دادن، به مُزد دادَن ۳ـ مُزد مُزدور (لاروس)

کِراب : بار بَستَن، بار کردَن، بار نهادن بر ستور

کِراپ Crop : انگلیسی، سَر شِمش (فرهنگ فنی)

کَرّات : (تک: کَرَّت): از ریشه‌ی پارسی، کَرت‌ها (=دَفعات)

کُرات : (تک: کُرَة): مُغندها، کُلُنبه‌ها، گُوی‌ها، پادَك‌ها

کِراتِر Cratère : فرانسوی، قریب در فرهنگ زمین شناسی واژه‌ی برابر را دهانه‌ی آتشفشان آورده ـ که دهانه‌ی آتشفشان همانندی دارد با دوستگانی (گونه‌ای جام) دوستگانی

کِراتیت Kératite : فرانسوی، آماسِ تخم چَشم

کِراتین Keratin : انگلیسی، از Keras یونانی به آرشِ شاخ، شاخین

کُرّاث : تَره، گَندنا، تَره باشد چون خَنجَر (صحاح الفرس)، زَسَهم هیبت شمشیر شاه و خنجر مَرگ ـ مُخالِفانْش نیارَند گَندنا دیدن (امیر معزی)، زَبُوده، زُبوده (برهان)، پَراسه

کُرّاث ابوشوشه : مُوسیر، از گیاهان (معین)

کُرّاثِ اسپانیا : پیاز کوهی، از گیاهان (معین)

کُرّاثُ الدُبّ : سیرِ خِرس، از گیاهان

کُرّاثِ رُومی : تره فَرَنگی، از گیاهان (معین)

کُرّاثِ نبطی : تَره‌ی خاوری، از گیاهان (معین)

کَرّار : ۱ـ تازَنده ۲ـ بازگَردانَنده ۳ـ پاژنام علی بن ابیطالب(ع) ۴ـ مِهرورز، مِهربان

کِراراً: از ساخته‌های فارسی گویان، بِه کَرت ها

کَراریس، (تـک: کُرّاسَـة): از ریشه‌ی پارسی، کُراسه‌ها، کُراسَك ها

کُراز: کُرّاز: تُنگ (آنندراج)، کوزه‌ی سَرتَنگ

کَرّاز: بازَن (برهان)، نُخزار، نُهاز (برهان)

کِراس Cross: انـگلیسی از Crux لاتینی، ۱ـ چلیپـا، خاج ۲ـ گُذرگاه ۳ـ بُره، از بُرش ۴ـ گُذشتَن، دَرنَوردیدَن ۵ ـ چارراهه (فرهنگ فنی)

کِراس آرم Cross arm: انگلیسی، بازُویی

کِراس آی Cross - eye: انگلیسی، خاج چَشمی

کِراس اِسپرینـگ Cross spring: انگلیسی (= فنر متقاطع، فرهنگ فنی)، خیزه‌ی چَلیپایی

کِراس اِستِـی Cross Stay: انـگلیسی (= تقویتِ صلیبی)، بَستِ چَلیپا (فرهنگ فنی)

کِراس بِدینـگ Cross - bedding: انگلیسی (= چینه‌بندی سیلابی، قریب)، چینه‌بَندی لُوری

کِراس پروداکت Cross product: انگلیسی (= حاصـل ضرب خارجـی، فرهنـگ فنی)، بُرون‌دهِ زَنِش

کِراس تاك Cross talk: انگلیسی، هَم شِنَوی (فرهنگ فنی)

کِراس تِرِد Cross thread: انـگـلیسـی، پُود (فرهنگ فنی)

کِراس رُود Cross road: انگلیسی، چهارراه (فرهنگ فنی)

کِراس رولینـگ Cross rolling: انگلیسی، نَوَردِ چَلیپایی (فرهنگ فنی)

کِراس سِکشِـن Cross section: انگلیسی، بُریتاك (= مَقطَع، پهلوی)

کِراس سِکشِـن اِریا Cross section area: انگلیسی (= سطح مقطع، فرهنگ فنی)، پَهنه‌ی بُریتاك

کِراس شَفت Cross shaft: انـگـلیسی، (= محور عرضی، فرهنگ فنی)، آسه‌ی پَهنای

کِراس فال Cross fall: انـگـلیسـی (= شیب عَرضی، فرهنگ فنی)، شیبِ پَهنای

کِراس کات Cross cut: انگلیسی، میانبُر

کِراس کات سا Crosscutsaw: انگلیسی، اَرّه دوسَر (فرهنگ فنی)

کِراس لَمـینیـشِـن Cross lamination: انگلیسی، (= چینـه بنـدی سیلابی، قریب)، چینه‌بَندی لوری

کِراس وایرز Cross wires: انـگـلیسـی، سیم کشی چَلیپایی

کُرّاسَـة: پارسی تازی گشته، کُراسه، کُوراسَك

(فرهنگ پهلوی)

کِراس هَچینگ Cross hatching : انگلیسی (= هاشور زَنی متقاطع، فرهنگ فنی)، سایه زَدنِ پیچازی

کَراسی : کَراس در فارسی (تک: کُرسی)، تَخت‌ها، اورَنگ‌ها

کِراسینگ Crossing : انگلیسی، دوراهی (فرهنگ فنی)، هَمرِس راه

کِراسینگ پوینت Crossing point : انگلیسی، هَمرِسگاه(= نقطهٔ تلاقی، فرهنگ پهلوی)،

کِراسیون Corrasion : فرانسوی، کندوساب (قریب)

کِراش crush : انگلیسی، شِکَستَن، خُردکَردَن، لِه کَردَن (فرهنگ فنی)

کِراشِر Crusher : انگلیسی، سنگ شِکَن (فرهنگ فنی)

کُراع: ۱ـ کَرانه ۲ـ پاچه (برهان)

کُراع‌الأرض: کَرانه‌های زمین

کُراع‌الجوزاءِ: کرانه‌ی دوپیکَر

کُراعیّ: پاچه فروش

کِرا کَردَن: ۱ـ سَلاك کَردَن ۲ـ اَرزیدَن

کِراکش: سَلاك کش (= مکاری)

کَرّاکَة: لایرُوب، دستگاه لایرُوبی

کَراکِیّ: (تك: کُرکِیّ). کُلنگان، کُولَنگان

کِراگ Crag : فرانسوی. کَمَر (قریب)، زبانزد زمین شناسی

کِرال Crawl : انگلیسی، سَرشِنا، گونه‌ای از شنا که به پشت یا سینه انجام می‌شود و شناگَر دست‌ها را از بالای سَر در آب فرو می‌بَرَد و این تندترین شناست (بهره از عمید)

کُرام: بَخشَنده (لاروس)

کِرامات: (تك: کَرامَة)، بُزُرگ مَنِشان

کِرام: (تك: کَریم)،نَواخت‌ها، بزرگواری‌ها، وَرج‌ها

کِرامبل Crumble : انگلیسی، خُردکَردَن (فرهنگ فنی)

کِرامبلی Crumbly : انگلیسی، تُرد، شِکَننده (فرهنگ فنی)

کِرامپ Cramp : انگلیسی، چَنگه (واژه نامهٔ تربیت بدنی)، دِژ (گویش ایلامی)

کَرامَة: کَرامت در فارسی، ۱ـ نَواخت ۲ـ بزرگواری ۳ـ دَهِش ۴ـ وَرج (= کار خارق العاده، پهلوی)

کَرامت فَرمودَن: کَرامت کردن: بخشیدن، دَهِش کَردَن

کِرامَند: این واژه در یکی از فرهنگ‌های فارسی آمیزه‌ای «کِراء» تازی و «مَند» پارسی و به

آرش های «بـاقدر و قیمت» و «با اهمیت، مُهِم» دانسته شده، از آن روی که «کِراء» تازی پیوندی با این آرش ها ندارد، گمـان می رود که این واژه گِرانمَند و یا گِرامَند در پیوند با واژه‌ی گرامی باشد

کِرامـیّ: کَرّامـی در فارسـی، کسـی که از ابوعبدالله محمدبن کِرام سیستانی پیروی می کند

کِرامیَّة: کَرّامیّه در فارسی، پیروان ابـوعبـدالله محمدبن کِرام که خدا را دارای دست و پا و چشم و گوش می داند

کِراوات Cravate : فرانسوی، انگلیسی Necktie، گَردَن بَست

کَراویا: پارسـی تازی گشتــه، کَراویه، زیره‌ی سیاه، زیره‌ی سیاه کرمانی

کَراهَـة: از ریشـه‌ی کَریه سُریانی (پژوهش در واژه های سُریانی)، ناخوشایندی، بیزاری

کراهت آور: ناخوشایند، بیزارکننده

کَراهین: بیزاری (لاروس)

کِراهِـیَة، کَراهِـیّت در فـارسـی: بیزاری، بدشمردن، ناپَسند دانستن

کراهیَت آمَدَن: ناپسند نِمودَن، بَدآمَدَن

کِرایالاجی Cryology : انگلیسی، یَخ شناسی (فرهنگ فنی)

کَرائِم: کَرایِم در فارسی (تك: کَریمَة)، زنانِ والا، زنانِ اَرجُمَند

کِرایوپِـدولاجی Cryopedology : انگلیسی، یَخاکشِناسی (قریب)

کِرایو سفر Cryosphere: انگلیسی (= یَخکُره، قریب)، یَخپادَك

کِرایَه: از کراءِ تازی ۱ـ سَلاك (برهان) ۲ـ مُزد، مُزدِ کار

کرایه کَردَن: سَلاك کَردَن

کرایه نشین: سَلاك نشین

کِرئوزوت Créosote: فرانسوی، گوهَرِ کَتران

کُراوغلی: ترکی، پیشماهور

کُراوغلی خوانْدَن: پَردَك خوانی (پَردَك = لُغَز، برهان)

کَرب: ۱ـ اَنـدوهِ کُشَنـده ۲ـ کاشت ۳ـ تَنـگ بَستَن ۴ـ دُشوار آمَدَن ۵ ـ گُستَرش ِ اَندوه

کِرباج، کُرباج: تازی گشته، تازیانه (لاروس)

کِرباس: هندی تازی گشته ۱ـ کَرپاس ۲ـ جام، جامِ مِی

کَرباس مَحلّه: گورستان (معین)

کِربال: ۱ـ کَمانِ پنبه‌زنی ۲ـ اَلَك، مُو بیز

کَرَبـحَـة: ۱ـ زمین زَدن ۲ـ دَویدَن آهِستـه ۳ـ بَستنِ اُستوار

کَربَدَة: کوشش در دَویدَن

کُربُق: پارسی تازی گشته، کُربه، کُلبه (معین)، یاختِه (=حجره، برهان)

کَربَل: ۱ـ خاربـالـه، از ماهیان ۲ـ بَرگبـوی کُوهستانی، از گیاهان (لاروس)

کَربَلَة: ۱ـ سُست پایی، سُستی در پای ۲ـ به گِل رَفتن ۳ـ به آب زَدَن ۴ـ آمیختن ۵ ـ باد دادن گَندُم

کَربُن Carbone: فرانسوی، بنگرید به کاربُن

کَربُنات Carbonate: فرانسوی، زُگالِه

کَربنیت: بنگرید به کاربنیت

کُربَة: اندوه کُشَنده، گلوگیر

کَربیَّة: کَربیّه در فارسی، پیروان ابوکرب صریر که باور داشت محمّـد حنیفـه زنده است و باید چشم به‌راه برون آمدن او بود (فضل بن شادان)

کِرِپ Crêpe: فرانسـوی، ۱ـ کُرُشه، گونه‌ای پارچه ۲ـ تُوتَك، تُوتك گندم، توتِك دوسَر (سعید نفیسی)

کِرِپ دوشین Crêpe de Chine: فرانسـوی، بَهمنِ چین، چو باشَد روز را هنگام پیشین، زمن خواهَد پَرند و بهمنِ چین (ویس و رامین)

کِرِپیسـاژ Crépissage: فرانسـوی، پادمالِه: گَچ اَندایی یا آهَك اَندایی بی کاربُردمالِه، زبانزد ساختمانی

کِرِت Crête: فرانسـوی، ۱ـ سِتیغ (قـریب)، زبانزد زمین شناسی ۲ـ خاکریز ۳ـ تاج خروس (سعید نفیسی)

کِرِتاسه Crétacé: فرانسوی، آهَکین (قریب)، واپسن گردشِ دُورِكِ دونیم

کَرتَباس: پُونای جویباری، گونه‌ای پودَنه، از گیاهان

کُرَّج: پارسی تازی گشته ۱ـ کَرَچ، کَرج، گُوی ۲ـ کُرّه، که زاده‌ی ستور باشد

کَرَج: پارسی تازی گشتـه، کَرَه، زنگاری که بر نان و پنیر و میوه نِشینَد (برهان)

کُرَّجیّ: پااَنداز، کَشخان، این واژه پارسی است و به تازی رفته

کَرد: پارسی تازی گشته، گَردَن، بیخِ گَردَن (لاروس)

کِردان: پارسی تازی گشته (لاروس)، گِردان؟، ۱ـ افسار ۲ـ پاسخِ راست، دَرخُنیا

کِرِدِنـتـیالیزم Credentialism: انگلیسی (= مَدرَك گَرایی = بیمـاری دیپلم زدگی، فرهنـگ جامعـه شناسی)، گُوکـایگَـری، گُوکـای = گُواهی، گواهینامه (پهلوی)

کِردیت Credit: انـگلیسی، وَرج (= اعتبـار، فرهنگ پهلوی)

کَرَز: آلبالُو، از گیاهان (معین)

کُرَّز: تازی گشته (لاروس) ۱ـ کاردان، ویژکار،

کاری ۲ـ فرومایه ۳ـ نِژاده، از واژگان دوپهلو ۴ـ ناتوان ۵ ـ چَرغ، چَرخ، از پرندگان ۶ـ پرنده‌ی یکساله

کَرَزالغار: غار گیلاس، از گیاهان

کَرَزالقُدس: کاکَنج، از گیاهان

کَرَزبَـرّی: گیلابَنـد، آلـولَـك، هِلار، از گیاهان (گویش گیلکی)

کِرس: ۱ـ خانه ۲ـ گروه مردم ۳ـ به هَم پیوسته ۴ـ توده‌ی سَرگین ۵ ـ بُن، بیخ

کُرس Course : انگلیسی، ۱ـ رُواکی (فرهنگ پهلوی)، گَردِش (=جریان، فرهنگستان) ۲ـ رشته، رشته‌ی آموزشی ۳ـ رَگِه ۴ـ میدان ۵ ـ بخش، بَخشی از خوراك ۶ـ به تاخت رفتن ۷ـ دنبال کردن

کِرسان: هِندی، کشاوَرز

کُرِست Corset : فرانسوی، اَندام‌بَند، شِکَم‌بَند، سینه‌بَند، کَمربَند

کِرِست Crest : انگلیسی، سِتیغ (قریب)

کُرسُف: پَنبه (لاروس)

کُرسفِیَّة: بَرهُوهِ دیو، از گیاهان

کِرسِنَة: عبری یا آرامی تازی گشته، از ریشه‌ی سنسکریت، گاودانه، از گیاهان، کِرشنَه (آنندراج)

کُرسِیّ: کُرسی در فارسی ۱ـ پَروانگاه (فرهنگ پهلوی)، پایتخت ۲ـ تَخت، اورَنگ (صحاح الفُرس)، جَرد، زَزَرّپُخته یکی جَرد ساختند اورا، چو کوه آتش و گوهر در او به جای شَرَر (فرخی) ۳ـ پات (برهان)، کَت (برهان)، زیرگان (برهان)

کُرسِیّ المُلك: پایتخت

کُرسیِ خاك: تختِ خاك، گُواژ: زمین

کُرسیِ دار: زیرگاهِ دار

کرسی دار: تَختدار، اورَنگ دار

کُرسی داشتن: ۱ـ هَم نواخت بودن، یکنواخت بودن ۲ـ تخت داشتن ۳ـ پایه داشتن

کُرسی زانو: گِرهِ زانو

کُرسی عقد گوهر: برابری دانه‌های مروارید، هَمنَواختی دانه‌ها

کُرسی نامه: تَبارنامه

کِرش: پارسی تازی گشته، کُرُوش، شِکَنبه (برهان)

کِرش: تازی گشته (لاروس)، میِ آلبالو

کَرشاء: مؤنث أکرَش، ۱ـ شِکَم گُنده: زن ۲ـ پای گوشتالود ۳ـ زهدانِ بزرگ ۴ـ آوَندِ شِکَمدار

کِرشاف: زمینِ دُرُشت

کَرشَمَة: رُخسار، روی، کَرشمه برابر با ناز، پارسی است

کُرشُوم: زشت‌روی

کَرعان: خارپوست دریایی (لاروس)

کَرَفس: پارسی تازی گشته، کَرَفس (لاروس)، بُویانَك (آنندراج)، از گیاهان

کَرَفس البَرّیّ: کَرَفسِ دَشتی، از گیاهان

کَرَفس الجَبَل: کرفس کُوهی، از گیاهان

کَرَفس الکِلاب: شوکرانَك، از گیاهان

کرفس الماء: کَرَفسِ آبی، رَواس (برهان)

کِرفِیء: ۱ـ پوسته‌ی مُرغانه ۲ـ توده‌ی اَبر

کُرق: بدینگونه آمده در تاریخ سیستان ودرست آن کُورغ است و واژه پارسی است، انبار زیرزمینی که با ترکه یا نَی ساخته و با خاك یا شن پوشانده باشند (واژه نامهٔ سیستانی)

کُرکُب: همیشه بهار (= حیّ العالم)، از گیاهان

کَرکَدَّن: سُریانی تازی گشته، کَرگَدَن، از جانوران

کَرکَر: کاکایی (گویش گیلکی)، از پرندگان

کَرکَر: کاجِ تازی

کَرکَرة: ۱ـ شیرِ دَفزَك ۲ـ آوای شِکَم ۳ـ خنده‌ی بُلند، کِرّوکِرّ

کُرکُم: (= زعفران، فرهنگ پهلوی)، پارسی تازی گشته، زَردچُوبه، در تازی تنها با این آرِش به کار می‌رود

کُرکُمان: ۱ـ شَبدَر، از گیاهان، شبدر خوشبُوی ۲ـ روزی (=رزق)

کَرْکَند: پارسی تازی گشته، ۱ـ کَرکَند، از سنگ‌های بهادار ۲ـ کَرگَدَن

کَرکُورَة: دَرّه‌ی ژرف

کُرکِیّ: کُلَنگ، از پرندگان

کَرَم: ۱ـ جوانمردی ۲ـ بزرگواری ۳ـ بخشندِگی ۴ـ گُذشت کردن ۵ـ جَوانمَرد ۶ـ زمین پاکیزه

کَرم: ۱ـ تاکستان ۲ـ اَنگور

کِرُم Chrome: فرانسوی از Chrōma یونانی به آرِشِ رَنگ، رَنگِه

کِرِم Crême: فرانسوی، ۱ـ نُخودی، از رنگ‌ها ۲ـ نَرماك، در آرایِش ۳ـ چَرابِه، گونه‌ای خوردنی شیرین ۴ـ خامِه

کُرَماء: (تك: کَریم)، جوانمردان، رَدان

کَرَمُ البَرّیّ: رَزَك (=تَمیس، Tamus لاتینی)، از گیاهان

کَرَّمَ اللهُ وَجهَه: خدا رُوی او را بر زمین نَزَنَد، خدا روی او را سپید کُنَد

کِرمایِر Crémaillère: فرانسوی ۱ـ چَنگَك ۲ـ چَنگَکی، دَر راه آهن

کِرمِ خَیّاطه: آجیك (گویش گیلکی)

کِرمِ معده: کَدودانه (برهان)

کَرمَة: تاك، رَز، مُو، از گیاهان

کَرمَةُالأسوَد: سیاه دارو (گویش شیرازی)،

شش بَندان (برهان)

کَرمَـةُ البیضـاءِ: هزارگُوشـان، سِپیدتـاك، خسر ودارو، نَخوش، تاكِ دَشتی (برهان)

کَرمَةالسوداءِ: هزارچَشان، ازگیاهان

کُرنـالین Cornaline : فرانسـوی، رُنـوسِ سُرخ، ازسنگ‌های گرانبها

کَرنَب: ازکَربـا، آرامی، ۱ـ کَلَم ۲ـ کَلَم‌پیچ ۳ـ کَلَم بروکسل (معین)

کَرنبا: کَرَنب با، کَلَم با، آشِ کَلَم

کُرُنب البَحریّ: کَلَم آبی، کَلَم دَریایی

کُرُنب الجَمَل: کَلَم شُتُری

کُرُنب الماء: نیلوپَر کَبُود، ازگیاهان

کُرنِر Corner : انگلیسی، گوشه، گوشه‌ی زَمین بازی (عمید)

کُرنِش، کورنِش: مغـولـی، ترکی جغتـایی، خَمِش، سرفرود آوَردَن

کَرو: سَلاك دادن (=کِرایه دادَن)

کِرواس Crevice, Crevasse : انـگـلیسـی، یَخشکاف (قریب)

کَروان: پارسی تازی گشتـه، کاروانَك، چَکَرنه (برهان)، در بَرخی ازواژه نامه‌ها «کَبك» آمده

کَروان الجَبَل: کاروانَكِ کُوهی

کَروانیّات: کاروانَکیان، تیره‌ی کاروانَك‌ها

کُرُوب: (تـك: کرب)، اَنـدوه‌های سَخـت، اَندوه‌های دَم‌گیر

کِروبار Crowbar : انگلیسی، دِیلَم (فرهنگ فنی)

کَرّوبیّ: کَرّوبی درفارسی، ازآشوری، به آرِش پاسبان، مِه فِرِشتگان، فرشته‌ی پاسدار

کَروبیم: مه فِرِشته

کَرّوبیّون: (تـك: کَرّوبیّ)، مِه فِرِشتگـان، فرشتگان پاسدار، درفارسی کَرّوبیان می‌گویند

کُرُور: ۱ـ تاخت بُردَن ۲ـ گراییدَن ۳ـ مهربانی کردن ۴ـ بازگَردیدن، بازگشتن

کُرُور: هندی تازی گشته، پانسَدهزار

کرورات: (تك: کرور)، پانسَدهزارها

کروز Cruise : انگلیسی از Kruisen هلندی به آرِشِ گذشتن، کِروگشت، کِرو، واژه‌ی پارسی است برابـر با کشتی (گویش بَندَری)، جوانی پاکباز وپاکرو بود، که با پاکیزه رویی در کِرو بود (سعدی)

کُروسیون Corrosion : فرانسوی، خوردِگی (قریب)

کِروشِه Corochet : فرانسوی، چَنگَله: [ ]

کَرّ و فَر: ۱ـ تاخـت و گُریز ۲ـ اوش و بوش (برهان) ۳ـ دارات، شکوه، وآنچه رسم است از داراتِ این شب به دست کردند (تاریخ بیهقی)

کروك: ازروسی، چینتاك

کروکودیل Chrocodile : فرانسوی، گاویال (بهره از لغت نامه)، نَهَنگ (=تِمساح، برهان)

کِروکُویت Crocoite : انگلیسی سُرخسُرب (قریب)

کروماتین Chromatine : فرانسوی، ویژَك

کرومانیون Coro-magnon : فرانسوی، بخشی است از سرزمین فرانسه که مانداك پیشسَنگیان در آن جا یافت شده

کروموزوم Chromosome : فرانسوی، رَنگینتَن (لاروس)، ویژزای

کِرون Crown : انگلیسی، ۱ـ اَفسَر ۲ـ تارَك ۳ـ جایزه (این واژه: جایِ زِه و پارسی است)

کرون آف رود Crown of road : انگلیسی، (= تاج جاده، فرهنگ فنی)، راهتارَك

کرون بلاك Crown block : (=قرقرهٔ سردَکَلِ حَفّاری، فرهنگ فنی)، انگلیسی، غِرغِره‌ی سَردَکَل

کِرُونُومتر Chronomètre : فرانسوی، زَمانسَنج (عمید)

کُروه: از سنسکریت، کروسا، کُرُوه، اندازه ای است برابر با یك سِیُم فرهنگ، داد نقیبِ صَبا عَرض سِپاهِ بهار، کَز دو کُروهی بدید یاوِ گیانِ خزان (خاقانی)

کُروِیّ: کُروی در فارسی، پادَکی، گوییك، لویسان

کَرویاء: زیره‌ی سیاه

کُرویّت: گِردی، گویسانی

کَرِه: زشت، ناپسند (لاروس)، در یکی از فرهنگ‌ها واژه‌ی کَرِه در این چامه‌ی ناصرخسرو: چون دست و پای پاك نبینَمت جان و دل، این هردو پاك بینم و آن هردو با کَرِه، پارسی دانسته شده

کَرَّة: پارسی تازی گشته، کَرت (=دفعه، فرهنگ پهلوی)

کُرَة: کُره در فارسی، پادَك (فرهنگ پهلوی)، گُوی، لَنبِه (برهان)، مُغُند (آنندراج)، کُلُنبه (برهان)

کُرْه: ۱ـ رنج، سختی ۲ـ زشت، ناپَسَند ۳ـ زورکی ۴ـ بیزار، ناچار

کُرةالأرضِیَّة: کرهٔ ارض در فارسی: پادَكِ زمین

کُرةالسَّماوِیَّة: کرهٔ سماوی در فارسی: میهَرگ (فرهنگ پهلوی)

کَرَّة بَعدَاُخرَی: کَرتی پَس از کَرت دیگر، پَیاپَی

کرهٔ جغرافیائی: گیتا پادَك

کرهٔ ماه: آیِشْم (فرهنگ پهلوی)

کَری: ۱ـ خوابَنده ۲ـ دَوَنده ۳ـ خَربَنده ۴ـ سَلاك دِهَنده ۵ ـ سَلاك گیرنده ۶ـ بسیار، از چیزی

کَرَی: چُرت، خوابِ سَبُك

کِریاس: این واژه در تازی برابر است با بام جایی، یا آبریزگاهی که بر بام یا اشکوب بالای خانه بسازند، در فارسی نخست به آرشِ «بالاخانه» و سرانجام به «دَریخانه = دَربخانه؟» و درگاه و دربار شاه به کار رفته است

کَریان: ۱ـ چُرتی، خواب آلوده ۲ـ دَوَنده

کَریب: ۱ـ اندوهگین، دِلمُرده ۲ـ زمینِ تُهی ۳ـ غَلتكِ نانوایی ۴ـ گِره، گِره نَی، بَندنَی

کَریبَة: مؤنث کَریب ـ وَ ـ پُتیار (= بلا)

کریپ Creep : انگلیسی، خَزِش ۲ـ وادادِگی (فرهنگ فنی)

کریپ Creep : فرانسوی، خاکخَزه (قریب)

کریپ اِستِرِنگس Creep Strength : انگلیسی، تابِ خَزِشی (فرهنگ فنی)

کریپِج Creepage : انگلیسی، خَزِش (فرهنگ فنی)

کریپ ریت Creep rate : انگلیسی، نِرخِ خَزِشی (فرهنگ فنی)

کریپ کِرو Creep curve : انگلیسی، نِمودارِ خَزِش (فرهنگ فنی)

کریپ کُمپِلینس Creep compliance : انگلیسی، وادادگیِ خَزِشی (فرهنگ فنی)

کریپ لیمیت Creep limit : انگلیسی، اُوگِ خَزِش

کریپلینگ Crippling : انگلیسی، ۱ـ لِهیدِگی ۲ـ چین خوردِگی (فرهنگ فنی)

کریتِر Crater : انگلیسی، دَهانه‌ی آتَشفشان (قریب)، دوستگانی

کِریترلیك Crater-lake : انگلیسی، دَریاچه‌ی آتشفشان (قریب)

کِریتِریا criteria : انگلیسی، ۱ـ مَساك (=مقدار) ۲ـ تَرازا (=معیار، از پهلوی)

کریتیسیزِم Criticism : انگلیسی، سُخن سَنجی

کریتیك Critic : انگلیسی، ۱ـ سخن سنج ۲ـ کارشِناس (فرهنگ نوین پیوسته)

کریتیك Critique : انگلیسی، سُخن سَنجیك

کریتیکال Critical : انگلیسی، ۱ـ تنگنایی (=بحرانی) ۲ـ سَنجیك

کریتیکال اِسپید Critical speed : انگلیسی، (= سُرعت بحرانی، فرهنگ فنی)، هَنگارِ تَنگنایی

کریتیکال اُپِریتینگ Critical operating : انگلیسی، (= مقدار بحرانی درحال کار، فرهنگ فنی)، کارکَردِ تنگنایی

کریتیکال اِستِرِس Critical stress : انگلیسی، (= تنشِ بحرانی، فرهنگ فنی)،

تَنِش تنگنایی

کریتیکال اِستِرِین Critical strain: انگلیسی، (= کُرنِش بُحرانی)، هُونیشِ تنگنایی، هونیشن در پهلوی برابر است با فشار خَم کننده

کریتیکال پَس Critical path: انگلیسی، (=مسیر بحرانی، فرهنگ فنی)، ویتَرگِ تنگنایی، وتَیرگ در پهلوی برابر است با «مسیر»، گُذَرگاه

کریتیکال پَس مِتُد Critical path method: انگلیسی، (= روش محاسبهٔ حساس ترین مسیر، فرهنگ فنی)، اَنگارَکِ ویترَگِ تنگنایی، اَنگارَك در پهلوی برابر است با «محاسبه»

کریتیکال پِرِشِر Critical pressure: انگلیسی، (= فشارِ بُحرانی، فرهنگ فنی)، فَشارِ تنگنایی

کریتیکال پُوئنیت Critical point: انگلیسی، (= نقطهٔ بحرانی، فرهنگ فنی)، دیلِ تنگنایی

کریتیکال دَمپینگ Critical damping: انگلیسی، میرایی تَنگنایی

کریتیکال رِزیستنس Critical resistance: انگلیسی، (= مقاومت بحرانی، فرهنگ فنی)، پَتوكِ تَنگنایی

کریتیکال لود Critical load: انگلیسی، (=بار بحرانی، فرهنگ فنی)، بارِ تَنگنایی

کریتیکال والیُو Critical value: انگلیسی، (=مقدار بحرانی، فرهنگ فنی)، مَساكِ تنگنایی

کُریدر Corridore: ایتالیایی، دالان، سَرسَرا

کِریزوگرافی Chrysographie: فرانسوی زَرنِگاری (سعیدنفیسی)

کریزولیت Chrysolithe: فرانسوی، زَبَرجَد (جواهرات سلطنتی ایران، بانك مرکزی ایران)

کریستال Cristal: فرانسوی، مَها (= بلور، برهان)

کریستال دِفِکت Crystal defect: انگلیسی (= ناراستی بلور، واژه نامهٔ فیزیك)، ناراستی مَها

کریستال دورُوش Cristal de roche: فرانسوی، (= سَنگبلور، قریب)، مَهاسَنگ

کریستالُگراف Cristallographe: فرانسوی، (= بلورشناس، قریب)، مَهاشِناس

کریستالُگرافی Cristallographie: فرانسوی، مَهاشِناسی

کریستالُوید Cristalloïde: فرانسوی، (= بلورنما، قریب)، مَهانِما

کریستالیزابل Cristallisable: فرانسوی، مَهایِش تُوان

کریستـــالـیزابـیلیتـه Cristallisabilité: فرانسوی، مَهایِش تُوانی

کریستـــالـیزاسـیون Cristallisation: فرانسوی، (= تَبلور، قریب)، مَهایِش

کریستالیزان Cristallisant: فرانسوی، ۱ـ مَهایین ۲ـ مَهایِش نَما

کریستـــالیزه Cristalliser: فرانسوی، ۱ـ مَهاییدَن (= بلور شدن)

کریستالیزه Cristallisé: فرانسوی، مَهاییك (=بلوری)

کریستـــو برِیل: ـ؟ـ سیس، از سنـگ‌های گِرانبها (جواهرات سلطنتی ایران، بانك مرکزی)

کریستیانیسم Christianisme: فرانسوی، تَرساییگری

کِرِیُسـفِـر cryosphère: فرانسوی، (= یَخکُره)، یَخپادَك

کَریم: ۱ـ بخشنـده، راد ۲ـ پِتِت پَذیر (پِتت = توبـه، فرهنـگ پهلوی) ۲ـ هُورات، هُوراد (فرهنگ پهلوی)

کَریمُ‌ا لاصل: بُزُرگ تَبار

کَریم الخِصال: آزادمَنش

کِریمُ السَّجایا: نیك خوی

کریم طبع: رادمَنِش (برهان)، رادسِرِشت

کَریم نهاد: رادنهاد

کَریمَة: کریمه در فارسی، مؤنث کریم، زَنِ باگُذَشت

کریمینولاجی Criminologi: انگلیسی، بَزهشِناسی

کُرین، کِرین (تك: کُرَة): گوی‌ها (آنندراج)

کَرینَة: زنِ سرودگوی

کریوپـدولوژی Cryopédogolie: فرانسوی، یَخاکشِناسی (قریب)

کَریونِش: بَربری تازی گشته، کَرَفس آبی

کَریه: سُریانی تازی گشتـه (پژوهش واژه‌های سُریانی)، زشت (فـرهنگ پهلوی) شِبِشت (صحـاح الفُرس)، حاکِم آمـد یکی بغیض و شِبشـت، ریَشکـی گنـده و پلیدك و زشت (معروفی)، وَرَخـچ (برهان)، سِتَنبه (برهان)، سِتَنبـه دیو مهـر آمـد به جَنگَش، بزد بَر دِلش زَهـر آلـوده چَنگَش (ویس و رامین)، ناپَسَنـد (فرهنگ کوچك)

کریه الصَّوت: بَدآواز

کریه مَنظَر: زشت چهره

کَریه مَنظَری: بَدچِهرِگی، بَداَندامی

کَریهَة: ۱ـ سختی جنگ ۲ـ پُتیاره ۳ـ بَدآمَد

کَز: مَردِ تُند (آنندراج)

کُز: ۱ـ زشت ۲ـ تنگ کردن

کُزُّالیَدین: زُفت، زُکور

کُزاز، کُزّاز: سوزین، از بیماری ها، پِی فشردِگی

کُزازَة: ۱ـ خشك شدن ۲ـ دَرتُرنجیدَن ۳ـ تندمزه گردیدن ۴ـ زُفت گَشتَن

کُزبَرَة: آرامی تازی گشته، گِشنیز، از گیاهان

کُزبرةُالثّعلب ۱ـ شوکرانَك ۲ـ شاهتره

کُزبَرةالحَبَشَة: سُوسَنبَر

کَزطَرخون: پارسی تازی گشته، کَرتَرخون، از گیاهان

کِزلَـك: ترکی تازی گشته، گِزلَك: کاردکوچك، دشنه‌ی کج

کَزوارینه: Casvarina : لاتینی، کاجسان، از درختان

کَزوان: پارسی تازی گشتــه، کَزوان، کَزووان (گویش کردی): ۱ـ درختِ بَنه ۲ـ پرنده ای که نام دیگر تازی آن «فُضِیَة» است

کَژخاطِر: کَژدِل (معین)

کَژور: هندی از ریشه‌ی چینی، زَرَنباد، از گیاهان

کَسّ: سخت کوفتَن

کَساء: شکوه، بزرگی (لاروس)، بلندپایگی

کِساء: جامعه، پُوشش، کَژیم

کَسّاب: اَلفنجگر، به دست آوَرنده

کُساحَة: ۱ـ خاکروبه ۲ـ لَنگی در دست و پا

کَســاد: مَنــدِه (بــرهــان)، بی رَواگ، مَنــدَك (بهروز)، علم و حکمت باطل و مَندَك بُدی (مولانا)

کَسـادی: مَنـدَك (برهان)، مَندَگی (آنندراج)، وازَنِش (برهان)، سَرد بازاری

کُسار: کُسارَة، خُرده ها، ریزه ها

کَسّار: شِکَننده

کَسّارَة: بَندُغ شِکَن، بادام شِکَن

کِساف: پاره ای از جامه، پاره ای پارچه

کَسـالَـة: کَسالت در فارسی، بی کاری، تَنبَلی، سُستی، ناخوشی (فرهنگ کوچك)

کَسالَت آوَر: خواب آور، خسته کننده

کُسب: پارسی تازی گشتـه، کُسب، کُنجالـه، کنجاره (لاروس)

کَسب: ۱ـ اَلفَنج، یاقناعت کش، اَرکشی غم و رنـج، ورنه بگذر زعقل و عشق اَلفَنج، (سنائی، حدیقـه)، (در برهـان قاطع الفنجیدن برابر با کَسب کَردَن آمــده ولی در لغت فُرس برابـر با انـدوختن) ۲ـ وَرزیدَن، فَرا گِرفتَن (فـرهنگ کوچـك) ۳ـ پیشـه وری، پیله وَری، سوداگری (فرهنگ کوچك)، ۴ـ روزی جُستَن ۵ ـ دَرآمد، سُود

کَسبِ اطلاع کَردَن: فَراخ پُرسیدَن (فرهنگ پهلوی)

کُسبُرَة: آرمی تازی گشته، کُزبره: گِشنیز، از گیاهان

کِسبَة: الفنجیدن، به دَست آوردن، فراهَم کردن

کَسبَة: (تك: کاسِب)، پیشه وَران

کَسبِیّ: کَسبی در فارسی، ۱ـ گِرفتنی، رودرروی سِرشتی ۲ـ پیشه وَریك

کُست بَر کُست: پارسی تازی گشته، گَشت بَرگَشت (معین)

کَستَبزود: پارسی تازی گشته، کاست و افزود (معین)

کَستَج: پارسی تازی گشته، ۱ـ گَشتَگ (فرهنگ پهلوی)، گَشته، گونه ای دبیره در زمان ساسانی که پیمان نامه ها و گزارش های پنهانی بدان نوشته می شده ۲ـ بَربُوز، از گیاهان

کَستَفزود: پارسی تازی گشته، کاست و افزود

کِستَنَة Chestnut: لاتینی تازی گشته، شاه بَلوت، از گیاهان

کُستیج: پارسی تازی گشته، کُستیك (فرهنگ پهلوی)، کَمربَندی که هر زردشتی باید پس از هفت سالگی به کَمر بَندَد

کُسد: قُسط، بنگرید به قُسط

کَسر: ۱ـ شِکَستِگی ۲ـ زیر، نشانه ی زیر ـِ ۳ـ شِکَست ۴ـ خُرد کَردَن ۵ـ بَرخه (فرهنگستان)، در دانشِ اَنگارِش ۶ـ سوی، زی، کناره ی خانه ۷ـ کَم، اَندَك، خُرده ۸ـ رخنه، شِکاف

کَسرشَأن: فرودمَنشی، فرودی منش

کَسرِ عَظم: شکستگی اُستخوان

کَسر کَردن: کاهیدَن (فرهنگ پهلوی)

کِسرَوِیّ: کَسرَوی در فارسی، خُسرَوی

کَسرَة، کَسره در فارسی: زیر ـِ

کَسرِیّ: کَسری در فارسی، خُرده، شماره ی خُرده

کِسرَی: پارسی تازی گشته، خُسرو (لاروس)

کَسری: کَم، کَمبُود، کَمداشت

کَسری آوردن: کَم آوردن، در شُمارِش

کُسط: قُسط، بنگرید به قُسط

کَسطال، کَسطَل: گَرد، گَردِخاك

کَسف: ۱ـ بُریدَن، جامه را ۲ـ پاره کَردَن ۳ـ پوشاندَن ۴ـ فروخواباندَن ۵ـ گرفتنِ خور ۶ـ بَرگَشتنِ چهره ۷ـ دل شُور زَدَن

کَسفِیَّة: کَسفیّه، نام دیگر مَنصورِیَّة که می گفتند منصور عجلی به آسمان رفته، این واژه از کسیفَة گرفته شده که برابر است با پاره ای از چیزی یا پاره ای از آسمان، اینان از منصور عجلی پیروی می کردند

کَسکاس: خِپِله، مَرد

کَسَل: تَنبَلی، سُستی، بیکاری

کَسِل: تنبَل، سُست، نیشیپ (فرهنگ پهلوی)
کِسل: زه جُدا شده، زهِ جُدا از کَمانِ پنبه‌زَن
کَسلان: ۱ـ تنبَل، سُست، بیکاره ۲ـ تَنبَلِ سِه انگشتی، از جانوران: Bradypus (لاروس)
کَسلانی: در تازی نیامده، ناتوانی، سُستی
کُسمتیک Cosmétique: فرانسوی، ۱ـ زیب اَبزار ۲ـ زیبداشت (= حفظ زیبایی)
کَسمَلَة: پاوَرچین، با گام نزدیك راه رفتن
کُسموپولیتیسم Comopolitisme: فرانسوی، جَهان مِیهَنی
کُسمُوژنی Cosmogonie: فرانسوی، بُندَهِش، دانشِ بُندَهش (فرهنگ پهلوی)، کیهانزایی (قریب)
کُسموژُنیك Cosmogonique: فرانسوی، بُندَهِشیك
کُسموگراف Cosmographe: فرانسوی، کیهان شناس
کُسموگرافی Cosmographie: فرانسوی، کیهان شِناخت (سعید نفیسی)
کُسمولوژی Cosmologie: فرانسوی، جهانگَشت شناسی، کیهانشِناخت (قریب)
کُسمولوژیك Cosmologique: فرانسوی، جهان گَشتیك
کَسمِه: تُرکی، نانِ کُلیچه
کَسمِه: پارسی است: ۱ـ پُنجِه، موی را گفته‌اند که از سر زلف پیچ و خَم داده بر پیشانی گُذارَند (برهان) ۲ـ گیسِ ساخته
کَسنا: گاودانه، از گیاهان
کَسنَج: پارسی تازی گشته، کَشنَج، کَشنگ، از گیاهان
کَسُوب: ۱ـ به دست آوَرنده ۲ـ فراگیرنده ۳ـ وَرزَنده
کِسوَت بُریدَن: جامه بُریدَن، جامه‌ی نو بُریدَن
کِسوت گری: ۱ـ تَرزبانی، ترجَمانی ۲ـ گزارِشگری، در این سروده‌ی نظامی: خِرَدنامه‌ها را به لفظ دَری، زیونان زبان کرد، کِسوَت گَری
کُسُور: (تك: کَسر)، ۱ـ خُرد شماره‌ها ـ بَرخِه‌ها ۲ـ کَمی‌ها، کَمداشت‌ها
کُسُوف: میتری تَمیك (فرهنگ پهلوی)، مِهرتَمیك، خُورگیر، خورتار
کَسُول: سُست، تَنبل
کَسُوم: بُرَنده، کسی که در کار بُرَندگی دارد
کِسوَة، کُسوَة، کِسوَت در فارسی، جامه، پوشیدَنی
کُسیٰ: دُنباله، تَه
کَسیح: ۱ـ زَمینگیر ۲ـ ناتوان
کَسید: ۱ـ مَندَك، بی خریدار ۲ـ پَست

کَسیر: شِکَسته

کَسیس: ۱ـ مِیِ خُرما ۲ـ بُوزه، میِ جُو ۳ـ نانِ شِکَسته ۴ـ گَردِ گُوشت: گوشت خُشکِ کُوبیده

کُسیست Cosiste : فرانسوی، هَملَرز (قریب)

کَسیفَة: پاره، ازچیزی (لاروس)

کَسیقُون: تازی گشته، سوسنِ دَشتی، سَنجار (= Glaïeul فرانسوی)، ازگیاهان

کَسیلا: کَسیلَه، ازکهیلا: هندی، دارچینِ خَتایی (= سَلیخَة)، ازگیاهان

کُسینوس Cosinus : لاتینی، هامچُوب: ساخته ازهام (= تَمام، پهلوی)، وچوب (=جِیب، برای آگاهی بیشتر بنگرید به واژه‌ی جیب)

کُش: نَرگرد، که بدان خرمابن مادینه را گَشنی دِهند

کِشاح: داغِ پَهلو (آنندراج)، داغی که بر پهلوی ستوران نهند

کُشاحَة: دُشمنی پنهان، کینه (لاروس)

کِشاط: ۱ـ آشکارگی، پیدایی ۲ـ پُوست بازکَرده

کَشّاط: کُشتگَر (= سلّاخ)

کَشّاف: ۱ـ پَرده گُشایَنده، پَرده گُشای ۲. آشکارکننده، پیداکننده (غیاث اللغات) ۳ـ پیشاهنگ (لاروس)

کِشافَة: پیشاهَنگی (لاروس)

کُشامِر: زشتروی، زشت پیکر: مَرد

کُشاة: آك، آهُوك، زشتی

کَشب: گُوشتبارگی، پرخوردنِ گُوشت

کُشتُبان: پارسی تازی گشته، ازواژه‌ی کُشاتبین به آرِشِ گُلِ انگشتانه، ۱ـ کُشاتبین، گُلِ انگشتانه ۲ـ انگُشتانه: انگشتانه‌ی دَرزی ۳ـ زَخمه (=مضراب)

کَشتیِ بُخار: کَشتیِ دُودی

کَشتیِ شَراعی: کَشتی بادی

کشتیِ صَحراءِ: کَشتی بیابان، گُواژِ: ماده شُتُر

کَشتیِ غَم: کَشتیِ اَندوه، گُواژِ: جهانِ فرُودین

کَشتیِ نوح: کشتی نوآه، گواژِ: ۱ـ پیاله ۲ـ دِل ۳ـ خاندان پیامبرص (ازفرهنگ رشیدی)

کَشح: ۱ـ تُهیگاه ۲ـ شَبَه سفید، ازسنگ‌های گرانبها، که چون چَشم‌پَنام برگردن آویزند ۳ـ رویگَردانی، بُریدَنِ پیوند ۴ـ پایداری: درکار

کَشَح: دَردِ پهلو

کَشخان، کِشخان: پارسی تازی گشته، کَشخان (= دَیّوث، صحاح الفرس)، این طُرفه که مُوبدی گرفته است، بر یك دو کشیش رَنگ کَشخان (خاقانی)، کَشیخان (گویش گیلکی)، ساحر درگر تویی، شاعر زرگر مَنم، کیست که

بادِ بُروت، زین دو کَشیخـان بَرَد (عبـدالرزاق اسپهانی)، غَلتَبان

کَشد: گاز زَدَن، به دَندان بُریدَن

کَشر: نانِ خُشک ۲ـ نرم خندیدَن، شِکَرخند زَدَن

کِشرَة: شِکَرخَندِگی

کَشط: برهنه کَردَن

کَشف: ۱ـ آشکارِش، پیدایی ۲ـ یابِش، یافتَن ۳ـ پیشاهنگی (لاروس) ۴ـ خودآشکاری (= مُکاشِفَة)

کَشَف: داغسَری

کَشف کَردَن: ۱ـ یافتَن ۲ـ آشکاراندَن، آشکار کَردَن

کَشفِیّ، کَشفی در فارسی: یافتَنی، آشکارِه

کَشفِیّات: (تك: کَشفِیَّة)، یافته‌ها، آشکاره‌ها

کَشـفِـیَّة، کَشفیّه در فارسی، مؤنث کَشفِیّ ـوَـ سازمان پیشاهنگی (لاروس)

کَشـك: آبجـو (لاروس)، کَشك که دُردِ ماست است پارسی است

کُشـك: پارسی تازی گشته، کُوشك (لاروس)، کُشك (برهان)

کِشـك: پارسی تازی گشته (لاروس) ۱ـ کِشك (کُـردی)، کَشـك ۲ـ بَلغُـور، بَرغـول، گَنـدم نیم کوفته را گویند و هم‌چنین آشی را که با گندم نیمکوفتـه پَزَنـد، کَشکبـا (برهان) ۳ـ کُوشك ایوان، کُشك ایوان

کَشکَش: ۱ـ تاه، تای، چین جامـه ۲ـ نَوار، که بر جامه دوزَند

کَشکَشَة: گُریز، گریختن

کَشکُول: پارسی تازی گشته (در لاروس آرامی تازی گشته)، کَشکُول، کَجُول، کَژلُول، ریغال (برهان)

کَشکُولَة: پارسی تازی گشته، کَشکُول

کَشم: یوزپَلَنگ

کَشِم: بینی بُریده

کِشـمِش: خارتُـوت، از گیاهـان (لاروس)، کِشمِش پارسی در ساختار قِشمِش به زبان تازی رفته است

کُشنَی: پارسی تازی گشتـه، کَشنَـج، کَشنَـگ (برهان)، از گیاهان

کَشنیج: پارسی تازی گشته ۱ـ گِشنیز (برهان) ۲ـ گل لاجوردی، بالنگو (معین)

کَشُوث: سُریانی تازی گشته از لاتینی Cus-cuta، اَفَرهَنج (برهان)، از گیاهان

کِش و قَوس: ۱ـ پیچ و تاب ۲ـ خمیازه

کُشَّة: کاکُل، کُفَك

کُشَّةُ العَجوز: گُلسَنگ، از گیاهان (لاروس)

کِشیده خاطِر: تنگدِل، دل شِکَسته

کشیده عَقل: ۱ـ خِرَد رفته، گُول ۲ـ ناآگاه

(معین)

کشیده قامَت: کشیده بالا، بُلَندبالا

کِشیش: سُریانی، کِشیش

کَشیش: جُوشِ مِی

کَشِیف: آشکار، برهنه، نمایان

کَشیک، کَشَک: ترکی، پاسپایی (گویش گیلکی)

کَشیکچی: ترکی، پاسپا (گویش گیلکی)

کَشیکخانه: پاسپاخانه

کَشیک دادَن: پاستَن (گویش گیلکی)

کِظام: بَند، بَست

کَظم: ۱ـ بَستَن، نگاه داشتن ۲ـ بازداشت ۳ـ گلُو

کَظم غیظ: بازداشت خشم، فروخوردنِ خَشم

کَظِیظ: ۱ـ سیر ۲ـ اَنبوهی ۳ـ دِلتنگی ۴ـ گِرانباری

کَظِیمَة: تُوشه‌دان

کَعاب: نارپستان

کِعاب: به گونه‌ی رَمَن، تاس های نَرد

کَعابِر: به گونه‌ی رَمَن، سَر اُستخوان‌ها

کِعام، کِعامَة: دَهان بندِ شتر (لاروس)

کَعب: ۱ـ شِتالَنگ (برهان) ۲ـ پَچول، پَزول (برهان) ۳ـ تاسِ نَرد ۴ـ گِره، گِره که میان دو بَند است، چُنانکه دَرنی ۵ـ سَرفرازی ۶ـ بُجُول، دوخود، در دانش اَنگارش

کَعب پیاله: زیر پیاله، زیر پِنگان

کَعبَتَین: دُوتاس

کَعب‌دار: پایه‌دار

کَعبِ غَزال: کعب‌الغَزال: رُستِه (برهان)، از خوردَنی‌ها

کَعب گُرگ: پَژولِ گُرگ، پیکان و دَوَندگان بر پای می بسته اند، به گمانِ آن که چون گُرگ توانند دَوید

کَعبَة: کَعبه در فارسی ۱ـ هَشت کُنج (=مُکَعَّب) ۲ـ گَتَک (= اطاق، فرهنگ پهلوی) ۳ـ خُدایخانه، از آن روی که هشت کُنج است.

کَعبهٔ جان: دِلخواه، خواسته‌ی جان

کعبهٔ جهانگرد: گَتَکِ جهانگرد، گُواژ: خُور

کَعبه خُوی: خوشخوی

کَعبهٔ مُحرِم نشان: گُواژ: خُور

کَعبِیَّة: کَعبیّه در فارسی، گروهی از خِردگرایان (= معتزله) که از ابوالقاسم بن محمّد کَعبی پیروی می کرده اند

کَعت: کوتَه بالا

کُعتُر: سِهره، از پَرندگان

کُعتَة: دَرپُوش

کَعد: گُوال، گالِه

کُعدُبَة: ۱ـ کَلاشخانِه (= خانهٔ عنکبوت) ۲ـ

سِیاب (= حباب)، آبسَوار، گُنبَدَك

کُعدَة: دَرپُوش

کَعر: کوهان

کَعرَة: زِگیل

کَعسَم: گورخَر (آنندراج)، از جانوران

کُعسُوم: خَر، از جانوران

کَعك: پارسی تازی گشته، کاك (برهان)، گونه ای نان

کَعکات: (تك: کَعك)، از ریشه‌ی پارسی، کاك ها

کَعل: ۱ـ بازگُفته، بازکَرده ۲ـ سَرگینِ چَسبیده ۳ـ خُرما، به هَم چسبیده ۴ـ تَوانگِر زُفت

کَعَم: لَب مکیدَن

کِعم: زینه دادن، تَر کِش

کُعُوب: نارپستانی

کُعُوب: (تك: کَعب)، شِتالَنگ ها، پَژُول ها، گِره ها

کُعَیت: بُلبُل (غیاث اللغات)، هزارآوا

کَفّ، کَف در فارسی: ۱ـ پَنجه (آنندراج) ۲ـ دَم و دَستگاه ۳ـ هَبَك، خَو (= کَفِ دست یا پا، برهان) ۴ـ فَراوانی ۵ ـ خُرفه، از گیاهان ۶ـ دَر چامه سنجی (= عروض) تازی انداختن وات هفتم است اگر خاموش باشَد مانندِ ن در فاعلاتن، کَف، چون کَفِ دَست پارسی است (بهروز)

کِفاء: کَفاء، مانند، هَمتا

کَفاء: بَرابَری، هَمتایی (لاروس)

کَفاءَة: کَفائَت در فارسی ۱ـ هَمتایی، بَرابَری، هَمانندی ۲ ـ کارایی ۳ ـ سَر به‌سَری، هَمپایگی

کَفائَت داشتَن: هَمپایه بُودَن

کَفائِیّ، کَفائی در فارسی: ۱ـ هَمتایی، هَمدُوشی ۲ـ بَس، بَسَنده

کِفات: ۱ـ دَربَر گیر، دَربَر گیرنده ۲ـ گِردگاه: جای گِرد آمَدَن

کُفّار: (تك: کافِر)، بی دینان، ناسپاسان

کَفّارَة، کَفّاره در فارسی: تُوجِش، آن‌چه بدان گُناه را پاك گَردانند (فرهنگ پهلوی)، تُوزِش (فرهنگ پهلوی)

کَفّاره ای: تُوجِشی

کَفّاره دادن: تُوجیدَن

کَفّاره دار: تُوجِشمَند

کَفّاره داری: تُوجشمندی

کِفاس: ۱ـ بالاپُوش ۲ـ پاوَند، وَروَند (= قُنداق کودك)

کَفّاش: ساخته‌ی فارسی گویان از کفشِ پارسی به شیوه‌ی تازی، کَفشگَر

کَفّاشی: ساخته‌ی فارسی گویان از کفشِ پارسی، کَفشگَری

کَفاف: ۱ـ هَمانند، هَمتای ۲ـ بَسَنده، بَسایی (فرهنگ کوچك) ۳ـ روزی اندك ۴ـ تُورتیز (برهان)

کِفاف: ۱ـ پیرامُون، گِرداگِرد ۲ـ لَبه‌ی تیغ، دَمِ شمشیر ۳ـ لَبه دوزی، لَبه دُوخته

کِفال: رُوسی از یونانی Kepalē، سَرماهی، از ماهیان

کِفاف السَّحاب: دامنه‌ی اَبر

کِفاف الشَّیء: دورَك، دورَكِ چیزی

کِفاف الأُذُن: دورکِ گوش

کَفّ الدُّبّ: مَرمُوك، از گیاهان

کَفّ السبع: کَبیکَج (برهان)، مُوسَك (گویش اسپهانی)، گونه ای کَرَفس

کَفّ العَذراء: پَنجه‌ی مَریَم، از گیاهان (معین)

کَفّ النَّسر: زَنگی دارو (لاروس)

کَفالَه، کَفالَت در فارسی: ۱ـ پایَندانی ۲ـ سَرپَرستی، بابیزایی، بَریستاری (فرهنگ کوچك) ۳ـ جانِشینی

کَفالَت نامه: پایَند نامه

کِفایَة، کِفایَت در فارسی: ۱ـ تایش (از پهلوی)، بَسَند (برهان)، بَسایی، بَسَندگی ۲ـ بَرازَندگی، شایستگی ۳ـ کاردانی، کارگَردانی، کارآمَدی

کِفایَت داشتن: ۱ـ کارآمَد بودَن ۲ـ شایستگی داشتن

کفایت کَردَن: تاییدَن (فرهنگ پهلوی)، بَس بودن ۲ـ بَرآمَدَن، کار ساختَن

کَف بین: خَو بین، هم آوای فَرزین (خَو= کَفِ دست، برهان)، هَبَك بین

کَف بینی: خَو بینی، هَبَك بینی

کَفت: دیگچه ۲ـ مَرگ ۳ـ فِرز، چُست: مَرد ۴ـ واژگُونگی، دَمَرشُدَن

کِفت: مقلوب کِتف، بنگرید به کِتف

کَفتَة: پارسی تازی گشته، کُوفته، کُوفته‌ی خوردَنی

کَفَّتَین: تثنیَة کَفَّة، دو کُوستَك، دوپلّه‌ی ترازو

کَفچَل: از کَفَل تازی، سُرین

کَفِ خَضیب: دَست رنگین (غیاث اللغات)

کَفخَة: پارسی تازی گشته، کَفَك، کَفِ شیر، سَرشیر

کَفر: سُریانی تازی گشته، دِه (لاروس)

کَفـر: ۱ـ زَمینِ دُوردَست ۲ـ تَخله (برهان)، دَستوارَك، چُوبَك ۳ـ خاك ۴ـ تاریکی شَب ۵ـ فرو گرفتن ۶ـ ناسپاسی

کُفر: بی دینی، ناباوَری

کَفِر: کوه بزرگ، کوه بُلَند (آنندراج)

کَفَر: ۱ـ گردنه ۲ـ نیام بهارِ خُرما ۳ـ آلُه (=عقاب)

کُفر: اکدی تازی گشته از کُوپرُو، گَژف (=قیر)
کُفرالیهُود: آبداروی کُوهی، آبدارُوی پالوده
کُفرآمیز: دُشدینانه (از پهلوی)
کُفران: ناسپاسی (آنندراج)
کُفرانِ نعمت: نَمَك ناشناسی (لاروس)
کَف رفتَن، کَف زَدَن: کِش رَفتَن، خَوْ زَدَن
کَف رو، کَف‌زَن: خَوْرو، کِش‌رُو
کَفَرَة: (تك: کافِر)، بی‌دینان، ناسپاسان
کُفری: ۱ـ بَددین، دُشدین (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ خَشمگین
کَفَرّی، کُفُرّی، کِفِرّی، کُفرا در فارسی: نیام بهاره‌ی خُرما
کَف زَدَن: ۱ـ کِش رَفتَن، در دادن و گرفتَنِ پُول ۲ـ دَستَك زَدَن، خَنبَك، خُنبیدَن (برهان)
کَف زَنان: خُنبان، دَستَك زَنان
کَف سفید: خَوْ سِفید، دَست و دِلباز
کُفعان: گُرگسیر، از گیاهان، در فرانسوی: Selaginelle
کَفِ عائِشَة، کفِ عایشه در فارسی: پنجه‌ی مَریم (آنندراج)
کَفِ قایق: آب زَل (گویش گیلکی)
کِفل: ۱ـ بَهره ۲ـ هَم‌چَند ۳ـ هَمتا (آنندراج)، ۴ـ زیریُوغی ۵ ـ پَشمِ نو ۶ـ پایَندانی ۶ـ هَمسَوار
کَفَل: سُرین، سُرینِ ستور، سُرینَك، پَریك، هَخت (فرهنگ پهلوی)
کَفَل گاه: سُرین (آنندراج)
کَفِ مرجان، کَف عطا: شاخه‌ی بُسَّد
کَفِ مَریم: گیاه پنجَنگُشت (لاروس)
کَفِ مُوسَی، کَفِ بَیضاء، یَد بیضاءِ: دَست مُوسَی
کَفَن: مُرده پُوش، مَرگجامه (بهروز) آبچین
کَفَن: ۱ـ مُرده پوشاندن ۲ـ پُوشاندَن ۳ـ رِشتَن ۴ـ خورشِ بی نَمَك
کَفَن بر چوب کَردَن: دادخواستَن (آنندراج)
کَفَن بَر دِرع دوختن: زره مَرگجامه کَردَن
کَفَن بُریدَن: مُرده‌پُوش بُریدَن
کَفَن پاره کَردَن: مُرده پوش دَریدَن، گُواژ: رَستَن از سیج (= خَطَر)
کَفَن دُزد: مُرده زَن، آبچین دُزد
کَفَن دوزی: مَرگجامه دوزی
کَفنَة: پاپیتالِ خاکی (لاروس)، از گیاهان
کَفَنی: پارسی است، کَپَنی، کَپَنَك، گونه‌ای جامه
کُفْو: ۱ـ هَماویز (برهان) ۲ـ هَمسَر
کَفوء، کَفو در فارسی: هَمتای، هَمال
کَفُور: ۱ـ بی‌دین ۲ـ ناگِروَنده ۳ـ ناسِپاس
کُفُور: نَمَك ناشناسی، ناسپاسی
کُفَّة: ۱ـ بیخِ درخت ۲ـ کرانه‌ی اَبر ۳ـ دامَنِ

زره ۴ـ دام، دامِ شکار ۵ ـ لَبه

کِفَّة: کَفّه در فارسی، ۱ـ کُوستَك (فرهنگ پهلوی)، پلّه‌ی ترازو ۲ـ گِرد، گِرده ۳ـ چاهَك

کِفَّة المیزان: کُوستَك، پلّه‌ی ترازو

کَفّی، کُفیّ، کافِی: بنگرید به کافِی ـ وَـ باران

کَفِیت: ۱ـ هماوَرد ۲ـ روزیِ گُذَران

کَفِیح: ۱ـ اَنگَل، مهمان ناخوانده ۲ـ هَمسَر، شوهَر ۳ـ هَمتای ۴ـ تیزرو، تیزگام: مَرد ۵ ـ هَمخوابه

کَفِیت: کُور، نابینا (لاروس)

کَفِیل: ۱ـ پایَندان، ای پسر وامخواه، روزِ پَسین، جان سِتانَد به رَهن پایَندان (نزاری) ۲ـ شالَگ (برهان)، جانِشین

کَفَّین: تثنیَة کَفّ، دوخَوْ، دُوهَبَك

کُفیَة: روزیِ بخور و نمیر

کُك Coke: فرانسوی، زُگالَك

کَکالیّه Cacalia: لاتینی تازی گشته، تُودَره، تُوجَره، از گیاهان (معین)

کُکتُو Cockatoo: انگلیسی، تُوتیِ پَشدار، از پرندگان

کِکتُوس: کاکتُوس، بنگرید به کاکتُوس

کَکلیك اودی: ترکی، آس بُویه (معین)، از گیاهان

کُکلینگ Cockling: انگلیسی، کیس خوردِگی (فرهنگ فنی)

کُکُون Cocoon: انگلیسی، پیله، پیله‌ی ابریشم (فرهنگ فنی)

کُل: از Kullos: یونانی ۱ـ خَم ۲ـ کَجی

کَلّ: ۱ـ پُشتِ کارد ۲ـ داتگُو، دات گُزار (=وکیل) ۳ـ ستَم ۴ـ سَختی ۵ ـ اَندوه ۶ـ زَن، هَمسرِ مَرد ۷ـ گِرانی، سَنگینی ۸ ـ گِرانجان: مَرد ۹ـ سُست

کُلّ: هَمای (پهلوی)، هَماد (برهان)

کُلّاً: روی هَم‌رفته، رویِ‌هَم

کُلا Cola: لاتینی، سیاگِردُو، گوزِ زَنگی (= جَوزالزَّنج، تازی گشته) از گیاهان

کِلاء: نِگهبانی

کِلاءَة: کِلائَت در فارسی، ۱ـ نِگهبانی، پاسداری ۲ـ پُشتیبانی ۳ـ نگریستَن، چَشم دوختن

کَلاب: سَگدیوی، هاری

کِلاب: (تك: کَلب)، سَگان

کَلّاب: سَگبان، سَگباز

کِلاب Club: انگلیسی، ۱ـ باشگاه (فرهنگستان) ۲ـ گُرز

کِلاب سودا Club soda: انگلیسی، جُوشاب

کِلاب هُوس Clubhouse: انگلیسی، باشکده

کِلاچ Cluch: انگلیسی، از واژه‌ی Clyccan

انگلیسیِ کُهَن به آرِش پَرچ کَردَن، پَرچه

کِلاچ اُوت Cluch out : انگلیسی، (=کِلاچ گرفتن، فرهنگ فنی)، پَرچه گرفتن

کِلاچ دیسک Cluch disk : انگلیسی، (=گِرده کلاچ = صفحه کِلاچ، فرهنگ فنی)، گِرده پَرچه

کِلاچ هاب Cluch hub : انگلیسی، (=توپی کِلاچ، فرهنگ فنی)، پَرچه گِردَک

کُلاح: سَخت، تَنگ، چون روزگارِ تنگ

کِلارینِت Clarinette : فرانسوی، سِیانای، از سازها

کَلّاس: ۱ـ آهَکسان، آهَکفُروش ۲ـ شمشیر بُرّان (لاروس)

کِلاس Classe : فرانسوی، ۱ـ پایه ۲ـ رَسته (=صنف) ۳ـ گُن (=جِنس) ۴ـ دودمان، دُوده ۵ ـ هَمشاگِردان، هَمشاگِردی ها ۶ـ آموزش ۷ـ زَنجیره، تیره ۸ ـ گروه ۹ـ رَده ۱۰ـ آموزگاه (=کلاس دَرس)

کِلاسمان Classement : فرانسوی، سامانِش، رَده بَندی

کِلاسور Classeur : فرانسوی، هِزاربیشه، هِزارپیشه

کِلاسه کَردَن: سامان دادن، رَده بَندی کَردَن، در فرانسوی Classifier

کِلاسی: آموزشی

کلاسیفیکاسیون Classificatione : فرانسوی، رَده بَندی

کِلاسیك Classique : فرانسوی، ۱ـ تَرادادی ۲ـ دیرینه ۳ـ پیشینیان، پیشگامان ۳ـ آموزیك

کَلّاش: از قَلّاش تُرکی، ۱ـ کُلاهبَردار، تَرفَندگَر ۲ـ اَیبار ۳ـ لَوَند ۴ـ میخواره ۵ ـ تُهیدست

کَلّاشی: از ریشه ترکی، ۱ـ کلاهبَرداری ۲ـ اَیباری، زِرَنگی ۳ـ لَوَندی ۴ـ میخوارِگی ۵ ـ تُهیدستی

کَلّاشی کردن: ۱ـ تَرفَند زَدَن، کُلاه برداری کَردَن ۲ـ مِی زَدَن، مَست کردَن

کُلاع: ۱ـ شَکیبایی ۲ـ میدانِ جَنگ

کَلال: از کَلالَة: ۱ـ خستِگی، ماندِگی ۲ـ مُردَن ۳ـ بی رِخنا (رخنا = اِرث بَر، از پهلوی)

کَلام: ۱ـ گُویش (فرهنگ پهلوی)، نُوله (برهان)، گُفت، فِرستاده چون گُفتِ پیران شنید، به کردار بادِ دَمان بَردَمید (شاهنامه)، سُخَن، سَخوَن (فرهنگ پهلوی)، گُفتار ۲ـ سَخته شناسی (= علم کَلام)

کُلام: ۱ـ زمینِ دُرُشت ۲ـ گِلِ خُشك (لاروس)

کَلام آسمانی: کَلام اِلهی: مانشر (فرهنگ پهلوی)، گُفتِ بَرین، وَخش (فرهنگ پهلوی)

کَلام الله: کُراسِه (برهان)، نِپی (= قرآن)

کَلامِ غیر فَصیح: سَنسان (برهان)، کَلته
کَلام فَصیح: گُفتِ روشَن
کَلامِ کِذب: اَنیسان (معیار جَمالی)، این واژه در «صحاح الفرس» تنها برابر با «مخالفت» آمده
کَلامِ فضول: لاف (برهان)
کَلامِ مَخلوط: دوزَبان، ریخته (آنندراج)
کَلامِ مَنثُور: نوشته
کَلامِ مَنظوم: سَرواد (= شِعر، صحاح الفرس)، دگَر نخواهَم گفتن همی ثنا و غزل، که رفت یکسره مقدار و قیمت سَرواد (لبیبی)
کَلام نَرم کَرَدَن: سنجیده گُفتَن، نَرم گفتن
کَلامی: در تازی نیامده، ۱ـ سَخته شِناس ۲ـ سَخته گُوی، سَخته، در پارسی برابر است با سُخنِ پَروَهانی (= کلام اِستدلالی)
کِلان Clan: انگلیسی، ۱ـ هَمتَبار ۲ـ هَمبَهر
کِلاویسَن Clavecin: فرانسوی، میزچَنگ، از سازها
کِلاویه Clavier: فرانسوی، شَستی، زبانزد خُنیا
کُلأة: ۱ـ دِرَنگ (آنندراج) ۲ـ مُولِش (= مهلت) ۳ـ پیشادَست (= بیعانه)
کَلْب: سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه های سریانی) ۱ـ سَگ ۲ چَنگک ۳ـ دَوال ۴ـ شیر، از جانوران ـ جُو، دانه‌ی جو ۶ـ پادیر (= شَمع، که دیوار سُست بِدان اُستوار کنند)
کَلِب: ۱ـ سَگِ هار ۲ـ هار ۳ـ تَنگی، چون تنگ سالی ۴ـ پررُو، چون گِدا
کَلب الأکبَر: کَلانسَگ، از چهره های سپهری
کَلب البَحر: کُوسه (لاروس)، از ماهیان
کَلب العَیّار: شعرای یَمانی: شَباهَنگ، از چهره های سپهری
کَلب الماء: سَمور دریایی، سَگ آبی (لاروس)
کَلبَتان: ماشَرز (برهان) = گاز دَندان کشی، اَنبر آهنگری، در فارسی کَلبَتین گویند
کُلبَة: پارسی تازی گشته، کُلبه (=دکّان)، میفروشی
کُلبَة: ۱ـ خشکسالی، تنگسالی ۲ـ سَختی سَرما، زَمهَریر ۳ـ گُربه، از جانوران
کَلبَة: مؤنث کَلب، ۱ـ ماده سَگ ۲ـ خارِ تیز
کَلبی: سَگرَوِش، هریك از وابستگان به دبستان فرزانی سَگرَوِشی، در انگلیسی Cynic, Canine
کَلبیّات: تیره‌ی سگ سانان (لاروس)
کَلبیّات الرُّؤوس: تیره‌ی سَرسَگیان
کَلبیّون، فلسفهٔ کَلبیّون: سَگ رَوِشی، در انگلیسی Cynicism

کُلَپس Collapse : انگلیسی، ۱ـ فرُوپـاشی، ریزش (فرهنگ فنی) ۲ـ ویرانی

کُلثوم: ۱ـ گِرد چهره: زَن ۲ـ پیل، از جانوران ۳ـ پَش پَرچَم ۴ـ از نام‌های تازی برای زنان

کَلَج: جَوانمرد دِلیر (لاروس)

کُلحُم: نای زَبان، از گیاهان

کِلُر Chlore : فرانسوی از Chlōros لاتینی به آرش سَبزِ پَریده، سَبزا، از تو پالدیس‌ها

کُلِرا Choléra : فرانسـوی، ریتـاك (=وَبـاء، ریتاك از ریَتنِ پهلوی)

کِلرور Chlorure : فرانسوی، سُراك (بهره از پهلوی)

کلروفُرم Chloroforme : انگلیسی، هُوشبَر

کلروفیل Chlorophylle : فرانسوی، سَبزینه

کلرومیستین Chloromycetin : انگلیسی، کَفَك‌پاد

کِلس Calx : لاتینی تازی گشته، آهَك

کُلِسترول Cholesterol : انگلیسی، از لاتینی Colé + Stereos، زَرداَبـست (Colé در لاتینی آرش زرداب و Stereos آرشِ بَسته را دارَد)

کُلسَة: تیره، رنگِ تیره

کِلسِیّ: از ریشه‌ی لاتینی، آهَکی

کلسـیوم Calcium : انـگلیسی، لاتینی، دُوس (بهره از فرهنگ پهلوی)، از تو پال‌ها

کُلّ شیء یرجع الی اصله: تَرجمانِ: به گوهر باز شدنِ پارسی است (واژه نامَك، نوشین)

کَلَع: چِرکپایی

کَلِع: چِرکین، ریمناك

کَلف: سیازَرد، از رنـگ‌ها ۲ـ تاش (=کَلفی باشـد که بر روی و انـدام مردم پَدید آید و آن را عوام ماه گِرفت خوانند، برهان)، بَشَنج (برهان)

کَلَف: ۱ـ کُنجودَك، کَك‌مَك ۲ـ سیاسُرخ، سُرخ تیره، از رنگ‌ها

کَلِف: شیدا، شیفته: مَرد

کَلفاء: مِیِ سُرخ

کَلَف الشمس: خورکُنجُدَك

کُلُفن Colophane : فرانسوی، زَنگباری، سَکَّزَك

کُلفَـة: کُلفَت در فارسی ۱ـ پَرَستِـه (بـرهـان)، کَنیزَك ۲ـ کَیارا، تاسه (صحاح الفرس) ۳ـ یال (=به معنی فرزنـد و عیال است، برهـان) ۴ـ دَردسَر، گِرفتاری ۵ ـ سُرخ تیره، از رَنگ‌ها

کَلفَة: کَلفه در فارسی، کُنجودَك، کُنجُدَك، کَك‌مَك

کَلَك: پارسـی تازی گشـتـه کَلَك (لاروس)، کَرجی گونه‌ای از چوب و نای و مَشك باد کرده

کُلکُتار Colcotar : فرانسوی، اُخرای ساخته

کُلِکـتـور Collector : انـگـلیسی، گِردآور

(فرهنگ فنی)

کُلَکتیو بارگینینگ Collective bargaining : انگلیسی، (=مذاکرات دَسته جمعی، فرهنگ جامعه شناسی)، چانه زَدَنِ گروهی

کُلِکتیو بی هیویور Collective behaviour : انگلیسی، (=رفتارِ دسته جمعی، فرهنگ جامعه شناسی)، رَفتارِ گرُوهی

کُلِکتیو کانسامپشِن Collective consump-tion : انگلیسی، (=مصارف جمعی، فرهنگ جامعه شناسی)، گُسارِش گروهی

کُلکتیو کانشِنس Collective consience : انگلیسی، (=وِجدانِ اجتماعی، فرهنگ جامعه شناسی)، وَرُومِ گروهی (وَروم= وجدان، فرهنگ پهلوی)

کُلِکسیون Collection : فرانسوی، هَنبار (=مجموعه، فرهنگ پهلوی)

کُلِکسیونِر Collectionneur : فرانسوی، هَنبارگَر

کَلِم: کِلمات (تک: کَلِمَة) واچان، واژگان

کَلِمات جادویی: نیرَنگ (فرهنگ پهلوی)، این واژه را بَرخی برابر با تَرفَند (=حیله) به کار می برند که رَوا نیست

کَلمانِیّ: زَبان آوَر: مَرد (لاروس)

کَلِمچی: (=کَلِمَة تازی + چی ترکی)، تَرجَمان (=مترجِم، فرهنگ پهلوی)

کَل مَکَل: از قال مقال تازی، غوغا (این واژه پارسی است)، شور و بانگ

کَلِمل: کالومِل، بنگرید به کالومِل

کَلْمَن: در فارسی کَلْمَن و کَلِمَن گویند، تازی گشته، چهارمین کُوده وات که از ک،ل،م،ن پدید آمده

کَلِمَة، کَلمه در فارسی: سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه های سُریانی) ۱ـ اَخت (اوستایی)، رَند، واچ (فرهنگ پهلوی)، واژه (برهان) ۲ـ سُخَن، گَپ

کَلِمَةالتَّوحید: واژه ی یِگانگی، در اِسلام: لااله الّاالله، ایزدی نیست مَگَر خدا

کِلِمَةالله: ۱ـ سخن خُدا، فَرمانِ خُدا ۲ـ شیداِسپَهبد (=روح القُدُس)، نزد تَرسایان

کلودیون Collodion : فرانسوی، سِریشم پنبه (معین)

کَلُوف: کارِ دُشوار (لاروس)

کُلُوویون Colluvion : فرانسوی، گِرانِشرُفت (قریب)

کُلوَة، کُلوه: گُرده

کُلوَةالماء: وَزَغ کش (لاروس)، از گیاهان

کَلوئید Colloid : انگلیسی، (=حالت تعلیقِ ذرّات جامد دَر سَیّال، فرهنگ فنی)، دَروایی

کُلوئیدز Colloids: انگلیسی، (= مواد کلوئیدی، ذرّات مُعلّق، فرهنگ فنی)، دَروایان

کِلّة، کِلّه: در فارسی، ۱ـ پَشه بَند ۲ـ سَرشُکوان، سَرشُکُون (= پرده ای را گویند که دَر شب زفاف به پیش عروس بیاویزند و آن را به عربی کِلّه گویند، برهان قاطع)

کَلّه خَراب: کَلّه خُشك

کِلّهٔ خضرا: سَرشُکونِ سبز، گُواژِ آسمان

کِلّهٔ دُخانی: سَرشُکونِ دُودی، گُواژ: ۱ـ اَبرِ تیره ۲ـ شبِ تار

کِلّه زده: اورنگِ تاکدار (تاك = طاق)

کِلّهٔ ظلمانی: سَرشُکونِ تیره، گُواژ: ۱ـ آسِمانِ بی ماه ۲ـ شَبِ تار

کَلّه مُعلّق: پُشتَك، وارُو

کَلّه مُعلّق زَدَن: پُشتَك زَدَن

کَلّه مَنار: سَرگُلدَسته

کِلّه نِگار: سَرشُکون نِگار: زاوَر (= خادِم، برهان)

کُلی Colis: فرانسوی، بَسته

کُلّیَ، کُلّی، در فارسی: هَمـاییك، اَمـرَکـان (فرهنگ پهلوی)، هَمادی (برهان)، هَماك (پهلوی)

کُلّی: در تازی نیامده، بسیار

کِلیا = قِلیا: بنگرید به قلیا

کُلیّات: (تك: کُلیَّة)، ۱ـ هَمـادیان (= به معنی کلیات است که با جزئیات می آید، برهـان) ۲ـ کُوده (= مجمـوعه) ۳ـ فَرگَرد (= فصلی از یك کتاب، فرهنگ پهلوی)

کُلّی اضافی: هَماكِ اَفزا، زبانزدی در کرویز

کلیب: گروه سَگان (لاروس)

کلیپ Klippe: فرانسوی، بُرونهشته (قریب)

کُلی پُستـال Colis postal: فرانسـوی، بَسته‌یِ پیکی

کُلیت Côlite: فرانسوی، آماسِ فَراخرُوده

کُلیَتین، تَثنیهٔ کُلیَة، دوکُلوه: دوگُردِه

کُلّی ذاتی: هَماكِ زادی، زبانزدی در کَرویز

کُلیر Collyre: فرانسوی، چَشم چِك

کِلیسـا، کِلیسـیا: از یونـانـی Ēkklēsia: کِلیسیاك (فرهنگ پهلوی)، کَرساك (پهلوی)، کازه (صحاح الفرس)

کلیسیایی: کلیسیاکی، کَرساکی (فـرهنـگ پهلوی)، کازه ای

کلیشه Cliché: فرانسوی، سایرُخش، سای از سودَن (= حَكّ) وَرُخش (= عَکس، تَصویر)

کلیشه ای: سایرخشیك، سایرُخشی

کلیشه ساختن: سایرخش ساختَن

کلیشه ساز: سایرخش ساز

کلیشه سازی: سایرخشسازی

کُلّی طَبیعی: هَماكِ سِرشتی، زبانزدی درکَرویز

کُلّی عَرَضی: هَماكِ تاوَری، زبانزدی در کَرویز

کُلّی عَقلی: هَماكِ خِرَدی، زبانزدی در کَرویز (=منطق)

کِلیکَرون: یونانی تازی گشته، تره تیزَك، از گیاهان (معین)

کُلیل: ۱ـ سُست، کُندکار ۲ـ ازپای دَرآمده، مانده ۳ـ ناتوان ۴ـ گُرگِ رام

کَلیم: ۱ـ زَخمی، خَسته ۲ـ سُخنگوی ۳ـ هَمسُخَن

کلیمات Climat : فرانسوی، واب (قریب)، آب وهَوا

کلیماتولوژی Climatologie : فرانسوی، وابشناسی (قریب)

کلیماتیك Climatique : فرانسوی، وابی (قریب)

کَلیم‌الله: هَمسُخَنِ خُدا، پاژنامِ موسَیِ ع

کَلیم دَست: موسَی دَست، گِره گُشا

کُلّی مَنطِقی: هَماكِ سَختِه، زبانزدی در کَرویز

کَلیمی: یَهُوتی (فرهنگ پهلوی)، یَهُودیان

کَلیمیان: یَهوتَکان، یَهوتان (فرهنگ پهلوی)، یَهُودان، یَهودیان

کُلیمِیشِن Colimation : انگلیسی، هَم راستا کَردَن (فرهنگ فنی)

کلینُدُم Clinodôme : فرانسوی، کَجگُنبَد (قریب)

کلینوپریسم Clinoprisme : فرانسوی، کَجشوشِه (شُوشه = مَنشور)

کلینومِتر Clinomètre : فرانسوی، شیبسَنج (قریب)

کُلینیر Collinear : انگلیسی، هَم‌راستا (فرهنگ فنی)

کِلینیك Clinique : فرانسوی، ۱ـ دَرمانکَده (=مَطّب) ۲ـ بالینی (امراضِ کلینیك = بیماری‌های بالینی)

کلیواژ: Clivage : فرانسوی، شِکافت (قریب)

کُلیَویّ، کُلیَوی در فارسی، کُلوه ای: گُرده ای

کُلّیَّة: کُلِیَّت در فارسی، هَماکی، هَمیستی، هَمایی (فرهنگ پهلوی)، هَمگی (دانشنامهٔ علائی)

کُلِّیَّة: ۱ـ کُلّیه در فارسی، مؤنث کُلّیّ :هَمیست، هام (فرهنگ پهلوی)، هَمه، هَمگی ۲ـ دانِشکَده (لاروس)

کُلیَة، کُلیه در فارسی: گُرتَك (فرهنگ پهلوی)، گُردِه،

کُلیه Collier : فرانسوی، گَردَن آویز، سینه ریز

کُلّیَّةً: هَمگی، باهَم

کَمّ: چندی

کِمّ: بوژنـه (= غنچـه و شکوفه و بهار درخت را گویند که هنوز نشکفته باشد و آن را به عربی کِمّ خوانند، برهان قاطع)

کُمّ : ۱ـ آستین ۲ـ خارِ زولزَد ـ خارِ کَتیرا، از گیاهان

کَمء: دُنبَلان، گونه ای سماروغ

کُما Coma: فرانسوی، بی خودی، بی هوشی

کَما: هَم چُنان

کَمّاء: دُنبَلان فُروش، دُنبَلان گونه ای سَماروغ است

کَما اینکه: چُنان که

کَمـاتِـیّ: هِیگـر، اَسبِ سُرخ یال دُم سیاه (برهان)، کَهَر

کُماخ: بُزُرگ مَنِشی (آنندراج)

کِمـاد: ۱ـ کوفتِگی جامـه، در گذشتـه گازران جامـه را در شست و شوی می کوفتند ۲ـ دَردِ شِکَم (آننـدراج) ۳ـ لَتـه‌ی گرم، که بَر انـدام دردناك نِهَند، داغلَت

کُمادریُوس: یونانی گشته، مانداروی تَلخ، از گیاهان معین)

کَمّاشَة: گازانبُر (لاروس)

کَمـاشِیر: پارسـی تازی گشتـه، کَمـاشیر (لاروس)، گاوشیر، از گیاهان

کَم اصل: بَدنژاد (آنندراج) ۲ـ کَمینه

کَمـا فَرض الله: چُنـان که خُدا بایسته گردانده، چُنان که دَستور خدا است

کَما فِی السّابق: مانندِ پیش، مانندِ گُذشته (فرهنگستان)

کَمـافیطُوس: یونـانی تازی گمشته، ماشدارو (گویش شیرازی)، از گیاهان

کَماکان: چُنان که بُود (فرهنگستان)

کَمال: ۱ـ فَرَهَختی، هُردات، اَپرَکانی (فرهنگ پهلوی) ـ پَرداختِگی، رسایی (فرهنگ کوچك) ۲ـ شایستگی ۳ـ آراستِگی ۴ـ پیشرَفت ۵ ـ هَمِه (لاروس) ۶ـ دانایی

کَمالات: (تك: کَمال)، شایستگی ها، دانایی ها

کَمال یافتَن: رِسا گَشتَن، پیش رَفتن

کَمالیّت: از ساخته های فارسی گویان، رسایی، شایستگی

کِمام: ۱ـ پُوزبَند ۲ـ تُوبره

کِمامَة: کِمام ـوَـ کاسبَرگ (لاروس)

کَمـان: پارسی تازی گشتـه، کَمانچه، در تازی اینك به ویلون کَمان گفته می شود (بهره از لاروس)

کَمـانِ حَلاّجی: دَرونـه (نـو روزنـامـه)، لورَك (بـرهـان)، شَفشـاهَنگ، شفشاهَنج (برهان)، بِفَرمودَش که خواهر را بِفَرهَنج، به شفشاهَنگ،

فَرهَنجش دَر آهَنج (ویس ورامین)

کُمـــانـــدان Commandant : فرانسوی ۱ـ فَرمـانـدِه، سَرکرده، فَرمانفَرما ۲ـ چیره بودن، فَرمان دادَن ۳ـ سفارش دادَن (سعید نفیسی)

کُمـاندو Commando : انگلیسی از پُرتغالی، تیزتَک، (تَک = حمله، فرهنگ پهلوی)

کَمان قُروهه: نادُرُست نویسی کَمان گُرُوهه

کَمأة‌الماء: شاه بَلوطِ آبی، از گیاهان

کَماهُوَ: چُنان که بُوَد

کَما هُوحَقه: چُنان که شایَد (فرهنگستان)

کَماهِی: چُنان که بُوَد

کَما یَلیَق: چُنان‌که بایَد، چُنان که سِزَد (فرهنگستان)

کَمـا ینبغی: چُنـان که شایَد، چُنـان که درخور است (فرهنگستان)

کُمب Combe : فرانسـوی، دَرّه‌ی تاکـدیس (بهره ازقریب)

کُمب Comb : انگلیسی، ۱ـ شانـه ۲ـ شانـه کردن،دَر بافندگی (فرهنگ فنی)

کُمباستیبِل Combustible : انگلیسی (= قابل احتراق، فرهنگ فنی)، سوختَنی

کُمباین Combine : انگلیسی، خَرمنکوب

کُمپاریزن Comparison : انگلیسی، سَنجِش

کُمپـانی Company : انگلیسی، ۱ـ هَنبـازه (= شرکت بازرگانی) ۲ـ اَنجُمن ۳ـ گروه، دسته

کمپانی باشی: هَنبازه سالار

کمپـانیون Companion : انگلیسی، هَمـدَم (فرهنگ نوین پیوسته)

کُمپِرس Compress : انگلیسی ازلاتینی Com برابـرِ «بـاهَم» و Premere به آرِش فشـار، ۱ـ هَمفشار ۲ـ داغلَت

کُمپـرس کَردَن: ۱ـ داغلَت نهـادَن ۲ـ بیش همفشاری، درخودرُو (= اتوموبیل) ۳ـ بَرهَم فشُردَن

کُمپرسور Compressor : انگلیسی (= ماشینِ تراکم هَوا یا گاز، فرهنگ فنی)، بَرهَمفشار

کُمپرسیبیلیتی Compressibility : انگلیسی، هَمفشارپَذیری

کُمپـلِکس Complex : انـگلیسی، ۱ـ گِرهِ رَوانی ۲ـ بُغرَنج

کُمپـوت، کنپـوت Compote : فرانسـوی، خوشاب (سعید نفیسی)

کُمْت: (تک: کُمیت)، کَهَران، هِیگَران، اَسپانِ کَهَر

کَمْت: ۱ـ خَشم پُوشیدَن ۲ـ کَهرگَشتِگی: دَراَسب

کَم تَجرُبه: ناآزموده، تازه کار

کَم ثِروَت: کَمدار

کُمَّثری: گُلابی، از میوه‌ها، اَمرُود (غیاث اللغات)

کَمج: بُنِ ران (آنندراج)

کَم جُرأت: بُزدِل (آنندراج)

کَم جَمعیّت: کَم بُوم

کَم جَمعیّتی: کَم بُومِگی

کَم جَواب: کَم پاسُخ

کَمْح: لِگام کِشیدن

کَم حِرص: کَم آز، کَم خواه

کَم حَرف: کَم سُخَن

کَم حوصله: کَم زاغَر، کم شِکیب

کَم خَرج: کَم هزینه

کُمُد Commode: فرانسوی، گَنجه، کِشودار تُونَك (= گنجه، قَفَسه، برهان)

کُمُد بایگانی: گَنجه‌ی بایگانی، پُوشِه‌دان، تُونَکِ بایگانی

کُمد جالباسی: پُوشِشدان، تُونَکِ جامه

کَمَدریس: کامادریُوس، بنگرید به کامادریوس

کُمِدی Comédie: فرانسوی، شوخوارِه

کُمِدیَن Comédien: فرانسوی، شوخباز

کَم ذوق: بَدمیچَك (میچَك = ذوق = سلیقه، فرهنگ پهلوی)

کِمْر: غوره‌ی خُرما

کَمَر: تازی از آرامی، کَمر ۱ـ تاك (= طاق)، تاكِ بُلَند ۲ـ تاکدار (= طاقدار)

کَمرا: پهلوی مانَوی از آرامی ۱ـ آغل، آغیل ۲ـ تاكِ بُلَند، چون تاكِ خسرو (= طاق کسرَی)

کَمرا، کَمرای: آرامی از پارسی، کَمَر، کُستی (=زُنّار) (معین)

کَم سؤال: کَم پُرس، کَم زبان

کَم شَرّ: کَم آزار

کَم طاقت: کَم تاو، کَم تاب

کَم طالع: کَم بَخت

کَم ظَرف: ۱ـ خودگُم، خودگُم کَرده ۲ـ کَم شِکیب

کَم عَدَد: کَم شمار

کَم عَرض: تَسك، هم‌آوای اَسب (گویش ایلامی)

کَم عَقل: کَم خِرَد، گُول، دیریاب، کُوتَه خِرَد (فرهنگ پهلوی)

کَم عُمر: ۱ـ کَمسال ۲ـ کَم زی

کَم عُمق: کَم ژَرفا

کَم عیار: نَبَهره

کَم فُرصَت: کَم زَمان، کم بَهر

کَم فَضا: کَم گُنج، کَم گات

کَم فَهم: کَم هُوش

کَم قَدر: کَم اَرج

کَم قَدَم: کَم گام، آهسته‌رو

کُمَک: کومَک، ترکی ۱ـ اَدیار، کُوچ (فرهنگ پهلوی)، یار، ۲ـ یاری

کَمکام: این واژه را مُعین تازی دانسته، کَمکامِ تازی به آرِشِ گِردِاَندام یا خِپله است و به آرِشِ بَنه یا اُزدوی بَنه پارسی است

کُمَکِ به یکدیگر: هَم اَییاری (فرهنگ پهلوی)، هَمیاری

کُمَک دادَن: پادچار دادَن (فرهنگ پهلوی)

کُمَک راننده: شاگِرد راننده

کُمَک طَلَبیدن، کُمَک خواستن: فَریادیدَن (فرهنگ پهلوی)، یاری خواستَن

کُمَک فَنَر: یار خیزه

کُمَک کار: اَییار (فرهنگ پهلوی)، یارکار

کُمَک کَردَن: اَییارنیدَن (فرهنگ پهلوی)، یاری کَردَن

کُمَک مَعیشت: سَوغَه، سَوغِه (= مَرسُومی باشد که سپاهیان از علوفه و ماهانه‌ی خویش به نویسندگان دهَند، برهان قاطع)

کُمَّل: این واژه در تازی نیامده و از کامِلِ تازی ساخته شده، بنگرید به کامِل

کَم لُطف: کَم نَواخت، کَم مِهر

کُملول: بَرغَست، از گیاهان (معین)

کُملی: از کَمبَلای سنسکریت، پَشمینه، چُوخا

کُمَّلین: این واژه که رَمَنِ «کُمَّل» است در تازی نیامده، بُزُرگان، بَرجَستِگان

کَم مُتَّصِل: چَندیِ پیوسته، زبانزدی در فَرزان

کَم مَحَلّی: ۱ـ کَم اَرجی ۲ـ کَم نَواختی، کَم مِهری

کَم مَدَد: کَم یار، کَم دُوست

کَم مُعاشِرَت: مَردُمگُریز

کَمِّ مُنفَصِل: چَندیِ گُسَسته، زبانزدی در فَرزان

کَمَنجَة: پارسی تازی گشته کَمانچه (لاروس)

کَم نظیر: کَم مانند

کَمَنولس Common. Wealth : (=مشترک المنافع)، انگلیسی سُود اَنباز

کُمُول: اَنجامیدَن، اَنجام یافتَن

کَمُّون Cuminum : لاتینی تازی گشته، زیره (برهان)، زیره، از گیاهان

کُمُون: پوشیدگی، نَهُفتگی

کُمُون: Commune : فرانسوی، بَخش

کَمّون اَرمَنی: گُرُنباد، غُرُنباد، شاه‌زیره، از گیاهان

کَمّون اَسوَد: سیاه‌دانه، زیره‌ی سیاه، از گیاهان

کَمّون البَرّی، کَمّون بَرّی ۱ـ زیره‌ی دَشتی ۲ـ سیاه‌دانه، از گیاهان

کَمّون الحَبَشی: زیره‌ی دَشتی، از گیاهان

کَمّون الحَلوا: نَیسُوغ، نیشه، از گیاهان

کَمُّون النبطی: زیره‌ی سبز (آنندراج)، از گیاهان

کَمّون الیَمَنی: زیره‌ی رُومی (آنندراج)، از گیاهان

کَمّون کُوهی: کمُّون الجَبَل: زیره‌ی کوهی، از گیاهان

کَمّون مُلُوکی: نانخواه (معین)، از گیاهان

کَمّونِی Cuminum: لاتینی تازی گشته، زیره، از گیاهان

کُمونیست Communiste: فرانسوی، هَنبازخواه، تُوده‌ای

کُمونیسم Commonisme: فرانسوی، هَنبازگَرایی، توده سالاری

کَمَة، کَمَه در فارسی: کوری مادرزایی

کَم هِمَّت: کَم کاسِه (برهان)، کَم کُوش

کَمّیّ: چَندی (لاروس)

کَمّیّات: (تک: کَمّیَّة)، چَندی‌ها

کُمیت: پارسی تازی کشته، کُمیت (بنگرید به نوروزنامه)هِیگَر (برهان)، کَهَر: اَسب

کُمیتِه: از Committee، انگلیسی، رایکَد

کَمیتَة: بیخ، بُن (لاروس)

کَمّیَتی: در تازی نیامده، چَندِگی

کُمیساریا: کُمیسری در فارسی -Commis sariat، فرانسوی، کَلانتَری

کُمیسِر Commissaire: فرانسوی، کَلانتَر

کُمیسری: کمیساریا، بنگرید به کُمیساریا

کُمیسیون Commission: فرانسوی، ۱ـ بَرگزیدِگی ۲ـ رایگاه ۳ـ پارَك (=رِشوَة)

کُمیسیون بازی: زَمانگُذَرانی، رای بازی، آبکوبی

کُمیسیونِر Commissionaire: فرانسوی، میانجی، داسار (=دَلّال، برهان)

کَمیع: هَمخوابه (لاروس)

کُمیك Comique: فرانسوی، ۱ـ خَنده‌دار ۲ـ خَنده‌ساز

کُمَیل: کاهیده‌ی کامِل ـوَـ پاژنام یکی از پیروان علی(ع) ـوَـ نام آزبایی (=دعا) است

کَمِیل: کامِل، بنگرید به کامل

کَمِین: ۱ـ بِزَنگاه، بِزَنگه، نَخیز، کُل ۲ـ پیچیده، سَردَرگُم، بُغرَنج ۳ـ پِنهانکار

کَمین‌دار، کَمین ساز: نَهانیده، بِزَنگاهی

کَمین کَردَن: خود نَهانیدَن، بِزَنگاهیدَن، کُلَه کردن (از کُله گِرِتِن، گویش ایلامی)

کَمین‌گاه: بِزَنگاه، بِزَنگه، کُشِنگه (گویش ایلامی)، نَخیزگاه

کَمین گُشادَن: کَمین کَردن، بنگرید به کمین کردن

کَمّیَّة: کَمّیَت در فارسی، مؤنث کَمّیّ، چَندی

(فرهنگ پهلوی)
کُن: شو
کِنّ: پَرده، پوشِش (آنندراج)
کِن: ترکی، پَس (غیاث اللغات)
کَنّ: ۱ـ فرو پوشیدن ۲ـ دَردِل پنهان داشتن (آنندراج)
کِناب: ۱ـ سِتَمکار ۲ـ خوشه‌ی خُرما
کَنّاد: ناسِپاس
کُنار: پارسی تازی گشته، کُنار، از گیاهان، وَسِدر را پارسی گویند کُنار (تفسیر کمبریج، فرهنگ معین)
کَنّارَة، کِنّارَه: شَندَف، دُهُل، کُلی (= دایره زنگی)
کَناریّ Canary: لاتینی تازی گشته = قَناری، بنگرید به قَناری
کِناری: از کیناری هِندی، کَدوسنتور، سَنتورِ هِندی، از سازها
کِناز: آگنده گوشت، سَخت اندام: مَرد (آنندراج)
کَنّاز: ازریشه‌ی پارسی، گَنجگر، گَنج اَندوز
کِناس: خوابگاه آهو، کُنامِ آهو
کَنّاس: ۱ـ چَندال (برهان)، پاکار، هاری، کسی که پلیدی ها پاك کُنَد (برهان)، سَرگین کِش، کِکه وَرچین (گویش اسپهانی) ۲ـ آخالبَر، رُفتگر
کِناسَة: خاکروبه، خانه روبه (غیاث اللغات)
کَنّاسی: در تازی نیامده، چَندالی، رُفتگَری
کُنّاشات: (تك: کُنّاشَة)، بنگرید به کُنّاشَة
کُنّاشَة، کُنّاش در فارسی: سریانی تازی گشته ۱ـ جُنگ (لاروس)، گُزینِنامه ۲ـ یادنامِه، یادداشت نامه ۳ـ بیخشاخِه
کُناص: پُرتوان: شُتُر، خَر وَجُزآن
کُناع: کوتاهِگی: دَر دست‌ها یا پای‌ها، از بیماری‌ها
کِناف: یارمَندی، هَمیاری
کِنان: پوشِش پَرده (آنندراج)
کِنانات: (تك: کِنانَة)، تَرکِش‌ها
کِنانَة: تَرکِش
کَنانیر: (تك: کَنّارَة)، دُهُل ها، کُلی ها
کِنایات: (تك: کِنایَة)، پُلُکه‌ها، گُواژِه‌ها
کَنائِس: (تك: کَنیسَة)، ازریشه‌ی آرامی، کازِه‌ها (کازه = صومعهٔ ترسایان، صومعه، صحاح الفرس)، کِلیساك‌ها
کِنایَة: کِنایه در فارسی: پُلکه، پُلُکَن (برهان)، گُواژِه (= طعنه، صحاح الفُرس)، پهلودار، سخنی را گویَند که گَزَندِگی ودشنامی باشد (برهان)، گوشه (فرهنگ کوچك)، نیش، تَفشِه (صِحاح الفُرس)، به جنگ دعوی داری و

سخت تَفشه زنی، دُرشت گویی بر خار خستوانه تنی (ابوالعباس)

کِنایه‌آمیز: تَفشِه‌آمیز، گُواژِه‌آمیز، نیشدار، پَهلودار

کِنایه زَدَن: گوشه زَدَن، نیش زَدَن، تَفشه زَدَن

کِنایه گُفتَن، به کِنایه گُفتَن: پوشیده گُفتن، گُواژِه گُفتن

کِنایِیّ، کِنایی در فارسی: تَفشه‌ای، گُواژیك

کَنَب: پینِگی، پینه بَستگی: دَردَست یا پا (لاروس)

کَنَب: کَنَف، بنگرید به کَنَف

کُنبا Combt: فَرانسوی، پیکار، رَزم، کِشمِکش (سعید نفیسی)

کُنباتان Combatan: فرانسوی، ۱ـ رَزمی، جَنگجُو ۲ـ پای درازیان، پَرَندگانی که پای دراز دارند

کُنباث: دُم اَسب، از گیاهان (لاروس)

کِنبار: ریسمان نارگیلی

کِنبار Chamaedorea: لاتینی تازی گشته، کُویَكِ گَرمسیر، از گیاهان

کُنبُث، کُنبوث: دَر تُرنجیده، زَفت (آنندراج)، مَردِ تُرُنجیده اَندام (لاروس)

کِنبِرَة: دَماغ کُوفته

کُنبل: سخت و دُرُشت (آنندراج)

کَنبُوش: تازی گشته (لاروس)، تَن پُوش؟، زیر زینی، رُوبَند، رُوبَنده

کَنبیلا: از هندی کَمپیلاّ، سُرخ خاکه، از گیاهان

کُنپارتِمان Compartiment: فرانسوی ۱ـ گَتَك (= اطاق)، در راه آهن ۲ـ خانه‌ی شَترَنگ ۳ـ کِشُو

کُنپِتان Competent: فرانسوی، آگاه، کاردان، سَررشته‌دار (سعید نفیسی)

کُنپلو Complot: فرانسوی، دُوز و کَلَك (سعید نفیسی)

کُنپلو کَردَن: دُوز و کَلَك چیدَن، سازِش برای کَلَك

کُنپلیکه Compliqué: فرانسوی، دَرهَم، دَرهَم بَرهَم (سعید نفیسی)، بُغرَنج

کُنپلیمان Compliment: فرانسوی، ستودن، چَربزبانی، شیرین زَبانی

کَنت: اُستواری، اُستُوار گَردیدَن (آنندراج)

کُنت Count: انگلیسی از Comes، لاتینی به آرشِ هَمدَم، کُنت (گویش بلوچی)، کُند، کُنداوَر

کُنتاکت Contact: انگلیسی ۱ـ برخورد (فرهنگ فنی)، پَرماس، از پَرماسیدَن ۲ـ رَفت و آمد (سعید نفیسی)

کُنتاکت اسپرینگ Contact spring:

انگلیسی (= فنر کُنتاکت، فَنر اتصّال، فرهنگ فنی)، پَرماس خیزه

کُنتاکت پوینت Contact point: انگلیسی (= نقطهٔ تماس، فرهنگ فنی)، پَرماسگوشه

کُنتاکت دِراپ Contact drop: انگلیسی (= اُفتِ وُلتاژ بین دو سر اتصالی های نهائی، فرهنگ فنی)، پَرماس اُفت

کُنتاکت رِزیستِنس Contact resistance: انگلیسی (= مقاومت تَماس، فرهنگ فنی)، پَرماس پَتُوکی(پَتوکی =مقاومت، فرهنگ پهلوی)

کُنتاکت رِیل Contact rail: انگلیسی (=ریلِ کُنتاکت، فرهنگ فنی)، پَرماس شِیاره

کُنتاکت سِپارِشین Contact separation: انگلیسی (= جدایی اتصالی ها، فرهنگ فنی)، پَرماس جُدایی

کُنتاکت سِرفِیس Contact surfaces: انگلیسی (= سطح های تماسی، فرهنگ فنی)، رویه‌های پَرماسی

کُنتاکت سوپُرت Contact support: انگلیسی (= پایهٔ کنتاکت، پایهٔ اتصال، فرهنگ فنی)، پَرماس پایه

کُنتاکت شُو Contact shoe: انگلیسی (= کَفشَکِ تماس، فرهنگ فنی)، پَرماس کَفشَك

کُنتاکت وایِر Contact wire: انگلیسی (= سیم کُنتاکت، سیم اتصّال، فرهنگ فنی)، پَرماس سیم

کُنتاکت وِرآلواِنس Contact wear allo-wance: انگلیسی (=فرسودگی مجاز کُنتاکت، فرهنگ فنی)، فَرسایشِ رَوای پَرماس

کُنتاکتور Contactor: انگلیسی (= کلید وصل کُن، تَماس گیر، فرهنگ فنی)، پَرماسار

کِنتال: کُوتَه بالا

کَنتَح: گُول، نادان

کُنترات Contrat: فرانسوی، پیمان، تَرزَده (= قباله، صحاح الفرس)، تَزِده (برهان)

کُنترات بَستَن: پیمان بَستَن، تَزده بَستَن

کُنتراتچی: پیمانکار

کُنترات کَردَن: تَزده کَردَن

کُنترادیکشِن Contradiction: انگلیسی (= تضّاد، فرهنگ جامعه‌شناسی)، ناسازی، ناجُوری

کُنتراست Contraste: فرانسوی، ناسازی، ناجُوری، ناهَمگَردی (فرهنگ فنی)

کُنترالتو Contralto: انگلیسی از لاتینی Con-tra به آرشِ پاد، (اگر پیشوَند باشد=ضِدّ) و Altus به آرشِ بُلَند، پادبَم، بَمِ زَنانه، زبانزدی

درخُنیا

کُنترباس Contrabbasso : ایتالیایی، بَمساز، ازسازها

کُنتـــرُل Contrôle : فرانسـوی ۱ـ وارَسی (فرهنگستان) ۲ـ فَرمان (فرهنگ فنی)

کنتـــرل بُرد Control board : انـگـلیسی (= تابلوی فرمان، فرهنگ فنی)، تَخته‌ی فَرمان

کنتــرل چارت Control chart : انگلیسی، نمودار دَستگاهِ فَرمان (فرهنگ فنی)، نمودارِ فَرمان

کُنترل دِسك Control desk : انگلیسی، میزِ فَرمان (فرهنگ فنی)، واژه‌ی میز را معین مغولی دانسته، بنگرید به میز

کُنترل رُوم Control room : (= اطاق فرمان، فرهنگ فنی)، کَتَكِ فَرمان

کُنتـرل سِرکُویی Control circuit : انگلیسی (= مَدارِ فرمـان، فرهنـگ فنی)، پایَكِ فَرمـان، (پایَك = مَدار، فرهنگ پهلوی)

کُنتـرل سوئیچ Control switch : انگلیسی، کلید فَرمان (فرهنگ فنی)

کُنترل سیستم Control system : انگلیسی، دَستگاه فَرمان (فرهنگ فنی)

کُنتـرل کَردَن: ۱ـ وارَسیدَن ۲ـ فَرمان دادَن ۳ـ زیر فَرمان گرفتن

کُنتـــُرل گروپ Control group : انگلیسی (= گروه کُنترل، فرهنگ جامعه شناسی)، گروه وارَسی

کُنتــــرل گرید Control grid : انـگـلیسی (= شبکهٔ فَرمان، فرهنگ فنی)، پَرویزنِ فَرمان

کُنتـُرل لِور Control lever : انگلیسی، اَهرُمِ فَرمان (فرهنگ فنی)

کُنتـُرل والو Control valve : انگلیسی، شیر فَرمان (فرهنگ فنی)

کُنترلور Contrôleur : فرانسوی ۱ـ وارَس ۲ـ فَرمانچیر

کُنتــرل وُلُوم Control volume : انگلیسی (= حَجم کنترل شده، فرهنگ فنی)، گُنجای فَرمان

کُنتریبیوشِن Contribution : انگلیسی، یارِش

کُنتِس Countess : انگلیسی، کُنت بانو، کُند بانو

کُنتور Compteur : فرانسوی، گُساره نِما

کُنتور ساعتی: پاسگُساره نما

کُنج خَلوَت: گُوشه‌ی تَنهایی، جای بی سَرخَر

کُند بَصَر: کُندبین، تاربین

کُند بَیان: کُند سُخن، مِن مِن کُن

کُند جَواب: کُند پاسُخ

کُند ذِهن: کُندهُوش

کُندُر: از کُندوره، سنسکریت، کُندُر، بِناسَت (برهان)

کَندروس xóndros: یونانی تازی گشته، جوِ رُومی، از گیاهان (معین)

کُندُس: پارسی تازی گشته، کُندُش، از گیاهان

کُند طَبع: سَردگُوی (برهان)

کُند فَهم: دیریاب، کُندیاب

کَندَلاءِ: کندَلی، پارسی تازی گشته، کَندَل، اُشه، از گیاهان

کُند نظر: کُند نِگَر

کُن دو دِژِکسیون Cône de déjection: فرانسوی، پَنجه‌ی آبرُفتی (قریب)

کُندور Condor: لاتینی تازی گشته، شاهرُخ، کرکسِ آمریکایی (لاروس)

کِندیر: خَرِ دُرُشت

کُندیلوم Condylome: فرانسوی، زِگیلِ کُون

کَنز: پارسی تازی گشته ۱ـ گَنج ۲ـ گَنجه

کَنزاللُغَة: گَنجواژه، واژه نامه

کَنْس: خانه تَکانی

کَنَست: کنشت، بنگرید به کنشت

کُنسِرت Concert: انگلیسی از لاتینی Com به آرش باهَم و Certare به آرِشِ کُوشِش، ۱ـ هَمکُوشی ۲ـ هَمکُوشِه

کُنسِرتو Concerto: ایتالیایی، هَمکُوشَك

کُنسرتینا Concertina: انگلیسی، شِلالَك (=آکوردئون کوچك)، از سازها

کُنسِرسیوم Consortium: فرانسوی، فَرَنبازه، از فَر + هَنبازه

کُنسِرو Conserve: انگلیسی از لاتینی Com به آرِش با و Servare به آرِش یَتاری (=حِفظ کَردَن، نِگهداری، فرهنگ پهلوی)، بایتار

کُنسرواتوار Conservatoire: فرانسوی، خُنیاکَده

کُنسِرواتور Conservateure: فرانسوی، آیین پاد

کُنسروسازی: بایتارسازی

کُنسُل Console: فرانسوی ۱ـ رَفدیس ۲ـ ستون گَچ بُری

کُنسُودَة Consoude: لاتینی تازی گشته، گوشِ خَر، از گیاهان

کُنسُول Consul: انگلیسی از Consulere لاتینی به آرشِ انجام دادن و رایزنی ۱ـ شَهبَندَر ۲ـ ورزیتار ۳ـ فَرمانرَوا، در رومِ باستانی

کُنسولگری: شَهبَندَری، وَرزیتاری، وَرزیتار در فرهنگ پهلوی به آرِش «عامِل» آمده

کُنسُولتاسیون Consultation: فرانسوی، اوسکارِش (=مشاوِرَة، فرهنگ پهلوی)، اوسکار پزشکی

کنسولیار: وَرزیار

کُنسُـومـریزم Consommerism : انگلیسی، گُسارپاسی، پاسداری از گُسارَندِگان

کُنسُومه Consommé : فرانسوی، آبگُوشت، گُوشتبا

کُنِشت: کِنِشت، برگرفته از عِبری یا آرامی ۱ـ کَرتَـکمانِ یهـودان، کَرتَکمـان (فـرهنگ پهلوی) ۲ـ بُتکَده ۳ـ کازه (= صومعه)

کُنظَة: ۱ـ اندوه ۲ـ تنگی (لاروس)

کَنع: ۱ـ بایسته ۲ـ دَرتُرُنجیده: پیرمَرد

کَنعَـث، کَنعَـد: ماهی گوشتی، در انگلیسی: Tuna fish

کَنَف: ۱ـ سایه ۲ـ سوی، زی ۳ـ کَرانه ۴ـ پَناه ۵ـ هَمبلُو (= ماهی حَمد)، از ماهیان

کِنف: ۱ـ اَنبـانِ چوپـان، توشـه‌دانِ شَبان ۲ـ کیسه‌ی بیکاره

کَنَف: کَنَب، کَنَپ، کَنَـو، پارسی است (برهان، رشیدی، انجمن آرا)، شان (فـرهنگ پهلوی)، در بَرخی از فرهنگ‌ها: شاهدانه

کُنُف: (تك: کَنیف)، نَهانخانه‌ها، پُوشیده‌ها، آبریزگاه‌ها

کَنْف: ۱ـ فَرا گرفتن ۱ـ نِگهـداشتن ۳ـ یاری کردن ۴ـ پنـاهگـاه ساختن، سَرپَنـاه ساختن، برای دام

کَنفاء: گُوسبندِ لاغر

کُنِفدراسیون Confedération : فرانسوی، باهَماد

کُنـفِـرانس Conférence : فرانسـوی ۱ـ گِردهَمآیی ۲ـ سُخَنرانی

کُنفرانس دادَن: سُخَن رساندَن، سخن گفتن

کُنفُـرت، از کُنفُـر Confor : فرانسـوی ۱ـ آسایش، آسودگی ۲ـ هَمیاری

کُنفُـرتابل Confortable : فرانسوی ۱ـ آسوده ۲ـ نیر و بَخش

کُنفُرم Conform : فرانسوی، هَمشیب (قریب)

کُنفرمیته Conformité : فرانسوی، هَمشیبی (قریب)

کِنفِرَة: ۱ـ پَرّه‌ی بینی ۲ـ نوك بینی (آنندراج)

کُن فَکان: شو! پَس شد (غیاث اللغات)

کُن فَیَکُون: شو! پَس می شَود، دَر فارسی: زیر و زبَر

کُن فَیکُونْ شدَن: زیر و زبَر شُدَن، ویران گشتن

کنکـاج، کَنگـاج، کِنکـاش، کَنگـاش: ترکی مغـولی، رایزَنی، اوسکـار (فـرهنـگ پهلوی)، سِگالِش (برهان)

کَنکاشِستان: اوسکارِستان

کَنکَـر: پارسی تازی گشته (لاروس)، از کَنگَر، سیب زمینی تُرشی

کُنکرسیون Concrétion : فرانسوی، سَنگال (قریب)

کُنکُور Councours : فرانسوی ۱ـ آوَرد (=مُبارِزَة، لغت فُرس)، هَم‌چَشمی (سعید نفیسی) ۲ـ یاوَری

کُنکوردانت Concordante : فرانسوی، هَمشیب (قریب)

کنکوردانس Concordance : فرانسوی، هَمشیبی (قریب)

کُنگره Congrès : فرانسوی، اوسکارِستان

کُنگَلَك: مغولی، پیراهن

کُنگلومرات Conglomérat : فرانسوی، جُوشسَنگ (قریب)

کَنُود: ناسِپاس

کُنوِکسیون Convection : فرانسوی، هَمرُفت (قریب)

کُنولکانیك Cône volcanique : فرانسوی، (=مخروط آتشفشانی، قریب)، تَراشه‌ی آتَشفشانی

کُنوَة: کُنیَة، بنگرید به کُنیَة

کَنهٔ حیوان، کَنهٔ حیوانات: داوداوِه، کِرنَك (گویش ایلامی)

کُنیاك Cognac : فرانسوی، میچِك

کَنیسَة، کَنیسه در فارسی: ۱ـ کازه ۲ـ خوشگِل: زَن

کَنیف: ۱ـ آبریزگاه ۲ـ دَستشویی ۳ـ پُوشِش ۴ـ سِپَر ۵ ـ پنهان کننده

کُنیَة، کُنیَت و کُنیه در فارسی: پاژنام، پیشنام

کَوابیس: (تك: کابُوس)، خُفتَك‌ها، بَختَك‌ها

کوآتور Quatuor : لاتینی، چهاره، زبانزدی در خنیا

کُوآرتت Quartette : فرانسوی، چَهارَك، زبانزدی در خُنیا

کُوآرتز Quartz : فرانسوی، (=دُر کوهی)، مَهایَك، مَهایك کوهی

کُوآرتز انفومه Quartz enfumé : فرانسوی، (=دُرّ کوهی دودی، قریب)، مَهایَك دودی

کُوآرتز بلو Quartz bleu : فرانسوی، (=دُر کوهی کبود، قریب)، مَهایِك کَبود

کوآرتز سیترین Quartz citrine : فرانسوی، یاکَندِ زَرد

کواآرتز لِتو Quartz laiteux : فرانسوی، (=دُرّ کوهی شیری، قریب)، مَهایِك شیری

کوآرتز لیدین Quartz lydien : فرانسوی، (=سَنگِ مِحَك، قریب) زَرسَنجه، سایسَنگ

کَوارِث: (تك: کارِث، کارِثَة)، رَنج‌ها، رَنج آوَرها

کُوارَة: پارسی تازی گشته، کُوار، کَوار، سَبَد، کَندو

کِوارَة: پارسی تازی گشته، کِوار ۱ـ روسَری ۲ـ دَستار

کَواسِر: به گونه‌ی رَمَن، مرغان شکاری (لاروس)

کَواسِرالَّلیل: مرغانِ شَب شِکار، شکاریان شبانه (لاروس)

کَواسِرالنَّهار: مُرغانِ روز شکار، شکاریان روزانه (لاروس)

کَواعِب: (تک: کاعِبَة)، سِتاده پستانان، نارپستانان

کَواغِذ: رَمَن نادرست در فارسی (تک: کاغذ)، بنگرید به کاغَذ

کَواکب: (تک: کَوکَب)، ستارگان، اِستاران، تارایان، اَختَران

کَواکب‌البَحر: ستارِگان دَریایی (لاروس)

کَواکبِ ثابِته: روشنان (فرهنگ پهلوی)

کَواکب سَیارَه: گَردَندگان

کَواکب شِناس: اَختر آمار، اخترَمار (فرهنگ پهلوی)

کَواکب مَرصوده: اَختَران (فرهنگ پهلوی)

کَوالِف: بادآورد، از گیاهان (معین)

کَوامخ: (تک: کامَخ)، از ریشه‌ی پارسی، کامه‌ها

کواوِپراتیو Cooperative : انگلیسی (= بنگاه تعاونی، فرهنگ جامعه شناسی)، بُنگاه دَستیاری (= تعاون، پهلوی)

کُوب Cup : انگلیسی تازی گشته، جام، پِنگان

کوبان Caparacon : فرانسوی تازی گشته، چارآینه، زرهِ اَسپ (سعید نفیسی)

کُوْبای Cobaye : فرانسوی تازی گشته، خوکچه‌ی هِندی

کُوبَلت: لاتینی تازی گشته = کُبالت، بنگرید به کُبالت

کَوبَة: دریغ، دریغاگویی

کُوبَة: پارسی تازی گشته، کُوبه: ۱ـ کُوس، گونه‌ای بازی شترنگ ۲ـ کُوس، کُوبه، کُوست ۳ـ کُوبه، سنگی که با آن بکوبند چیزی را

کُوبیست Cubiste : فرانسوی، کُنج نِگار، کُنج گَرا

کُوبیسم Cubisme : فرانسوی، کُنجِ نِگاری، کُنج گرایی، شیوه ای در نگارگَری

کُوپ Coupe : فرانسوی ۱ـ بُرش، دَر دَرزیگَری ۲ـ بُریدَن، درمنگیا ۳ـ دِرَنگ

کُوپ Cope : انگلیسی، رُخبام (= کتیبه، فرهنگ فنی)، رُخبام نهادَن

کُوپ کِردَن: بُریدَن، زبانزدی در مَنگیا (= قمار)

کوپایلُت Copilot : انگلیسی، خَلَبانیار، خلبان دویم

کُوپل Couple: فرانسوی، جُفت

کُوپلمان Couplement: فرانسوی، جُفت کَردِگی

کُوپُن Coupon: فرانسوی، گیره بَرگ

کُوپُن Coopon: انگلیسی (= قطعهٔ آزمایشی، فرهنگ فنی)، آزمُونه

کُوپِه Coupé: فرانسوی، گَتکُوس، از گَتَك (= اطاق) و کُوس (= قطار)

کوت: هِندی، دِز، دِز (برهان)

کوتال: مغولی = کُتَل، بنگر به کُتَل

کوتالچی: مغولی، پالادگر

کوتاه قَدّ: پاچ (گویش گیلکی)، کوته بالا

کُوتاه نَظر: ۱ـ کوتاه نِگر، نادُوراندیش ۲ـ زُفت

کوتك: تُرکی = کُتَك، بنگرید به کُتَك

کوتوال: هندی، دِزدار (برهان)، اَرگبَد

کَوث: پارسی تازی گشته، کَفش (برهان)

کَوثَر: ۱ـ بسیار ۲ـ دَهِشمَند ۳ـ مِهتَر ۴ـ جُوی ۵ـ جویی در بهشت

کَوثَل: فُو فِل، پُوپِل، از گیاهان

کُوچ: ترکی، مغولی، فَرارَوِش (فرهنگ پهلوی)، فَرارَوی، هریك از گوشه ای فَرا رفتند (سعدی)، دَیدین (آنندراج)، فاتورِش، فاتُولِش، کُوچ به آرِش چُغد و به آرِش لُوچ پارسی است

کوچِ پَرَندگان: فَراپَر وازی (فرهنگ پهلوی)

کوچ دادَن، کوچاندَن: فَرارَواندَن، فاتوراندَن

کوچَك اَبدال: ۱ـ نوچِه ۲ـ وَردَست

کوچ کَردَن: فَرارَفتن، فاتُولیدن (برهان)

کُوچگاه: فاتُورگاه، فَرارُوگاه

کوچ نشین: فاتُولیده، فَرارَفته

کوچهٔ خَطَر: کوچه‌ی بیم. کوچه سیج، گُواژِ این جَهان

کوچهٔ سلامت: دَررُو

کوچهٔ علی چَپ: راهِ گُریز

کوچیدن: فَرارَوی، فَرارَفتَن

کُوخ: پارسی تازی گشته، کُوخ، کُلبِه، خانه‌ی بی‌پنجره

کودئین Codéïne: فرانسوی، مَهانُله (مهانول، مهانُل، تریاك خالص را گُویَند، برهان)

کُودِتا Coup d'Etat: فرانسوی، سِپَهخیز

کودَری Corduroy: انگلیسی شاید بر گرفته از کوردین پارسی یا کوردی، انواع طرایف کتانی و پنبه و صوف و کوردینها بر اصناف مختلف.. (تاریخ تَبَرستان)، گونه ای پارچه

کودَك مَشرب: کودك سِرِشت (معین)

کَودَن، کَودَنِیّ: ۱ـ اَستَر ۲ـ پیل، کُودَن = گُول، دیریاب پارسی است

کودووان Coup devent : فرانسوی، گَرمباد (قریب)

کَودَة: پارسی تازی گشته کوده، تُوده‌ی خاک و جُز آن، کُپّه خاك

کَوْر: ۱ـ پیچ دَستار ۲ـ گله‌ی شتر ۳ـ گله‌ی گاو ۴ـ سِرِشت ۵ـ فزونی، بسیاری (لاروس)

کُور: پارسی تازی گشتـه (لاروس)، ۱ـ پالان ۲ـ کُوره ۳ـ کوره‌ی گِلی ۴ـ کَندو

کُور: گُگُل، از زَتَك‌ها (زَتَك = صَمغ، فرهنگ پهلوی)

کُوران Courant : فرانسـوی، تازِش (فرهنگ پهلوی)، رَوانِش

کورباطن: کُوردِل

کورد Cord : انگلیسی، ۱ـ سیم ۲ـ نَخَك

کور دیپـلمـاتـیك Corps Diplomatique : فرانسوی، فِرِستگرُوه

کورس Course : فرانسوی، ۱ـ دُو ۲ـ اسپدَوانی

کُورسِتـینـگ Cor setting : انـگـلیسی، ماهیچه گُذاری (فرهنگ فنی)

کُوروسیو Corrosive : انگلیسی، خورَنـدِه (فرهنگ فنی)

کُورَة: پارسی تازی گشته، خُره، خَوَر (فرهنگ پهلوی)، شَهرِستان، بَرزَن

کُورة: پهلوی مانوی، برگرفته از اکّدی: کُورِه، تُون (فرهنگ پهلوی) رَزاده، داش (برهان)

کُوری: هِندی، کِمیَه (گویش ایلامی)، از گیاهان

کوریدور: کُریدور، بنگرید به کُریدور

کُوز: پارسی تازی گشته، کُوزِه

کوزهٔ لعاب دار: بُوستی (گویش گیلکی)

کوزهٔ مُلَوَّن: خَکُشك (برهان)

کُوس: پارسی تازی گشته، ۱ـ کُوس (=طَبل) ۲ـ کُنجا (= گُونیا)

کُوسَج: پارسی تازی گشته، کُوسِه: مَرد

کُوسَج: پارسی تازی گشته، کُوسِه: ماهی

کَوسَل: کَوسَلَة: سَرنَرِه

کُوسِیّ: کَدُو، از گیاهان

کُوش: شاهبانگ، از گیاهان

کوش Couche : فرانسوی، لایه، چینه (قریب)

کُوشاد، پارسی تازی گشته، کُوشاد (لاروس)، از گیاهان

کوش آکیفر Couche aquifére : فرانسوی، سفره‌ی آبدار (قریب)، زبانزد زمین شناسی

کوشادیّات: از ریشه‌ی پارسی، کُوشادیان

کوشی: ترکی، مغولی، آزوغِه، تُوشه

کُوع: پُشتِ شَست

کَوفان، کَوَفان: ۱ـ رَنج ۲ـ گِردالُو ۳ـ اَرج، اَرجُمَندی ۴ـ ریگتُوده

کُوفته حال: از پا دَرآمده، کوفته و خسته

کوفته خاطِر: رَنجیده، آزرده دل

کُوفه: کُوفه (فرهنگ پهلوی)

کوفِیَّة، کوفیّه در فارسی: چَپیه (لاروس)

کُوکا Coca: اسپانیایی، سُرخچُوب، از گیاهان

کوکائین Cocaine: فرانسوی، پادهُوش

کَوکَب: ۱ـ سِتاره، اِستار، سِتارَك (فرهنگ پهلوی)، اَختَر (لغت فرس) مَلِك چو اختَر و گیتی سپهر و در گیتی، همیش باید گَشتَن چو بَر سپهر اَختَر (عنصری)، واژه‌ی اَختَر در پارسی دَری برابر بوده است با «طالع» و «فال» تازی، نبینم هَمی اختر خویش بَد، ندانم چرا بر سَرَم بد رسد (فردوسی)، چو تو خود کنی اختر خویش را بَد ـ مَدار از فلك چَشم نیك اختری را (ناصرخسرو)، در لغت فرس نیز افزوده بر سِتاره، «طالع» و «فال» نیز آمده، اَختَر مار، اَختر شمار، اَختر گرای نیز در پارسی دری به آرِش «طالع بین» است، ستاره شمر مَردِ اَختر گرای، چنین زد تو را اختِر نیك رای (فردوسی)، تا را (برهان) ۲ـ به گونه ای گُل نیز «کوکب» گفته میشود و به گُلی دیگر که دارای پیاز است «اختر» به گُلِ کوکب میتوان سِتارَك گفت ولی کوکب در تازی نام چنین گلی نیست، سِتارَك ۳ـ گیاهِ دراز ۴ـ شکوفه‌ی مَرغزار ۵ ـ سَماروغ (لاروس) ۶ـ مِهتَر، پیشوا ۷ـ شمشیر ۸ ـ آب ۹ـ سختی گرما ۱۰ـ میخ ۱۱ـ زینه‌مَند (=مُسَلَّح) ۱۲ـ دِلاوَر ۱۳ـ زِندان ۱۴ـ درخششِ آهَن ۱۵ـ بُرنا ۱۶ـ بیشترین، بزرگتَرینِ، از چیزی ۱۷ـ شَبنَم، از آن روی که به ستاره هَمانند است

کَوکَب‌الأرض: اَبرَك، ایرسُون (=Talc فرانسوی و طَلق در تازی)

کَوکَب‌البَحر: ستاره‌ی دَریایی

کَوکَب باغی: سِتارَك، ستاره‌ی باغی

کوکب ساموس: کوکبِ شاموس: در فرانسوی: Terre de Samos، خاكِ سامُوس، خاكِ سِتارگان

کَوکَبِ کَفش: میخِ کفش، گُل کَفش

کَوکَبَة: کَوکبه در فارسی، در تازی: ۱ـ گروه، گروه سَواران ۲ـ بیدُخت، ناهید (=زُهره)، از ستارگان، در فارسی: چَترِ شاهی ۲ـ دارات، اُوش و بوش، کیابیا، در گذشته چِهرِگانِ سپهری را در تازی «کوکَبَة» می گفته اند و اینك به جای آن «الصّورة السَّماوِیّه» را به کار می بَرَند (بهره از لاروس)

کوکِت Coquet: فرانسوی، لَوَند (سعید نفیسی)، شَنگ

کُوکـتِـل Cocktail : انـگـلیسـی، یُومـاك (=مَخلُوط، فرهنگ پهلوی)

کوکتِل پارتی Coctail party : انگلیسی، یُوماکسُور

کوکتِل مولوتف: آتَشبارِ مولوتوف

کُولاك: ترکی، کُوهاك، از کُوهه (=موج دریا)

کُولاك کَرَدَن: کُوهاك کَرَدَن

کُولا: تازی گشته = کُلا، بنگرید به کُلا

کُولان Colins : فرانسوی تازی گشته، کَبکِ آمریکایی (لاروس)، از پرندگان

کُولانج: کُولَنج = قولَنج، بنگرید به قولَنج

کولتِر Coulter : انگلیسی، خیش (فرهنگ فنی)

کُولَج: زِشت، ناپَسَند

کُولخُوز: کُلخوز، هَمکِشت

کُولِر Cooler : انگلیسی، خُنکار، هَم آوای پُرکار

کَولَج: چِرك (لاروس)

کولوت Colot : فرانسوی، گِردنال (قریب)

کُوم: ۱ـ گله‌ی شُتر ۲ـ تَپّه (لاروس)

کومپـایِلِر Compiler : انگلیسی، هَمگـردان، فَراگَردان، در رایانه (فرهنگ فنی)

کومـپـایلینـگ Compiling : انـگـلیسی، فَراگَردانی، دَر رایانه (فرهنگ فنی)

کومودیتی فتیشیزم Commodity fetishism : انگلیسی، کالاپَرَستی (فرهنگ جامعه شناسی)

کومولوولُکان Cumulo volcan : فرانسوی، آتشفشانِ بی‌دَهانه (قریب)

کَومَة: کُپّه خاك (لاروس)

کَون: بُودِش (بـرهان)، گیهان، کیهان، گیتی، جَهان، هَستی، باشِش، بَوشن (پهلوی)، بَوِش

کونتـراست Contrast : انگلیسی ناهَمگـردی (فرهنگ فنی)

کَونـج: پارسی تازی گشتـه، کَونـج، شاهین شکاری (لاروس)

کونـداکتـر Conductor : انگلیسی، رسـانـا (فرهنگ فنی)

کونداکشِن Conduction : انگلیسی، رِسانِش (فرهنگ فنی)

کونـدِنـزِر Condenser : انگلیسی، چَگالَندِه (فرهنگ فنی)

کونستَنت Constant : انگلیسی، پایا (فرهنگ فنی)

کونـسِـرویشِن Conservation : انگلیسی، پایَندگی (فرهنگ فنی)

کونـفـلُوئِنت، Conflvent انگلیسی،هَمـاب (فرهنگ فنی)

کونفگیریشِن، Cofiguration انگلیسی،هَم پیکَری (فرهنگ فنی)

کونکریت Concrete : انگلیسی (= بِتُن، فرهنگ فنی)، شِفته

کونوِرتِر Converter : انگلیسی، واگَردان (فرهنگ فنی)

کون و فساد: بَوش وَ ویناسِش (زندِ اوستا، دارمستر، از فرهنگ معین)، هَست و تَبَست

کَونَین، تَثنیة کَون: دوجهان، دوگیتی، آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است (حافظ)

کونینک Coning : انگلیسی پَره های چَتری (فرهنگ فنی)

کووِت Cuvette : فرانسوی (= حوضه، واژه‌ی ساختگی فارسی گویان)، آبزَن، تَشتَك، آبخور

کووِت سینکلینال Cuvette synclinale : فرانسوی، تَشتَكِ ناودیسی (قریب)

کُوَّة: کَوَّة: دریچه، پنجره، روزَنه (لاروس)

کَمام: ۱ـ شمشیرِ کُند ۲ـ سالمَندِ تنگدَست ۳ـ اَسبِ کُندرو ۴ـ زبان کُند ۵ ـ مردم بی چیز

کُهّان: (تك: کاهِن)، کَندایان، اَختَرماران

کِهانَة: کِهانَت در فارسی: کَندایی، اخترماری، پیشگویی

کَهب: گاومیشِ پیر

کُهبَة: رَنگِ تیره

کَهد: ۱ـ رَنج، سختی ۲ـ کُوشِش

کَهداء: کَنیز (لاروس)

کَهرُبا، کَهرَباء، پارسی تازی گشته ۱ـ کَهرُبا ۲ـ کَهرُب (= برق، Electricity)، شگفت است که فارسی گویان واژه‌ی تازی بَرق را به کار می بَرَند و تازیان واژه‌ی پارسی کَهرُبا را

کَهرَبائِیّ: پارسی تازی گشته، کَهرُبایی، کَهرُبکار (= کارگرِ برق)

کَهربائِیَّة: پارسی تازی گشته، کَهرُبیك، دانشِ کَهرُب

کَهرَبَة: پارسی تازی گشته، کَهرُبی کَردَن

کَهرَم، کَهرَمان: زَردِه‌مَند، شاهبوی زَرد (مَند، شاهبُوی = عَنبَر)

کَهف: ۱ـ گَریستَك (= غار، فرهنگ پهلوی)، گاباره (برهان)، غال (= کَهف، برهان) ۲ـ پَناهگاه

کَهفُ الفُقَراءِ: پَناه دَرویشان

کَهل: میانسال، دومُوی

کُهَن سَیر: دیرگَشت، کُهَن گشت

کُهَن فَرش: کُهَن بُوب، گُواژ: زمین

کَهنُوت: آرامی تازی گشته، کَندایی

کَهَنَة : (تك: کاهِن)، کَندایان

کُهنهٔ حیض: لَته‌ی دَشتان، کُهنه‌ی بی نَمازی

کُهنه رِباط: کُهنه سَرای، گُواژ: این جَهان

کُهنه فَعله: کُهنه کار، کُهنه کارگَر

کُهُوف : (تک: کَهف) گریستَک‌ها، غال‌ها، پَناهگاه‌ها

کَهُول : ۱ـ میانسال، دُومُوی ۲ـ تَنَندِه

کَهیانا، کَهیانه: سُریانی تازی گشته ۱ـ گُل سَدبَرگ ۲ـ جادُوکُش (= فاوانیا)، از گیاهان

کَهیلا، کَهیله: هندی، دارچین خَتایی، از گیاهان

کَهیم: کَلانسال: مَرد

کَیّ : داغ، داغ کردن (آنندراج)

کَیّاد : فَریبکار، تَرفَندگَر

کِیاسَة، کِیاسَت: در فارسی ۱ـ زیرکی، هُوشیاری، زودیابی ۲ـ دانایی

کَیّال : پیمانه گر

کیالیَّة : کیالیّه در فارسی، پیروان احمد کیال که خود را فرستاده‌ی خدا می‌دانسته و نوشته ای نیز داشته که آمیزه ای از دانش و دین بوده است

کِیان: سُریانی تازی گشته، سِرِشت

کِیانا : سُریانی، سِرِشت

کِیانَة : کفالَة، بنگرید به کِفالَة

کَیت و ذَیت: چُنان و چنین (غیاث اللغات)

کَیثَر: نیکوکار: مَرد

کیثوفیلا : یونانی تازی گشته، بَلُوتژَد (= صَمغُ البِلاط)

کَیح : دُرُشتی، سِتَبری

کِیح : سِتبر، دُرُشت

کَید: کِید در فارسی ۱ـ چاره، گُزیر ۲ـ تَرفند، فریب ۳ـ هَراش ۴ـ تُنبَل

کِیدآور : تَرفَندگَر، فَریبکار، تُنبَلکار

کَیذُبان : دُروغگو

کِیر : دَمه‌ی آهَنگری (لاروس)

کیرِ مَصنوعی: جیزجَنگ، زنان سازند از چَرمینه، زنی بر میان بَندَد و با دیگری نزدیکی کند (برهان)

کِیس : سُریانی تازی گشته، کیسا (پژوهش واژه‌های سُریانی)، کیسه، گَوال، جُووال، هَنبان (فرهنگ پهلوی)

کِیس البَوغ : هاگدان (لاروس)

کِیس الرّاعی: چَنته‌ی چُوپان، از گیاهان

کَیسان : پیمان شکنی ۲ـ تَرفَند، فَریب

کیسانِیَّة : کِیسانیّه در فارسی، کسانی که محمدبن الحنیفه فرزند دیگر علی(ع) را رَهنمود (= امام) می‌دانستند (فضل بن شادان)

کیسهٔ حَمام: پشم کیسه (گویش گیلکی)

کیسهٔ صفرا: زَهرَك (فرهنگ پهلوی)، زَهره

کَیص : ۱ـ زُفت، کِنِس ۲ـ کوتَه بالا ۳ـ زُودرَنج: مَرد

کیف : که دَر دَست گیرند، برگرفته از کِیفَة

تازی، پاره ای از جامه در دامَن از پیش دوزند (بنگرید به منتهی الارب)، غَدَر (برهان)

کَیف : ۱ـ خوشی، سَرمَستی ۲ـ چُونی، در فرزان

کَیف اَصبَحتَ؟: چگونه شَب را گذراندی؟ چگونه شَب را بامداد کردی؟

کَیف الحال؟ : چگونه ای؟ چُونی؟

کَیف بُردَن: سَرمَست شُدَن

کَیف داشتن: خوشی داشتن، مَزه داشتن

کَیف کَردَن: ۱ـ خوش گُذراندن ۲ـ نیك گادَن

کَیفما : هَرگونه، به هَر وری

کَیف مااَتفَق : هرجُور که پیش آید، کَیف مَتفَق خوانده می شود (غیاث اللغات)

کَیفور، کِیفور: سَرمَست، شَنگُول

کَیف و کَم: چون وچَند، چونی وچَندی

کَیفیّات : (تك: کَیفیّة)، چونی ها، چگونگی ها

کَیفیَّة، کِیفیّت در فارسی: چگونگی (دانشنامهٔ علائی)، چُونی

کیقباد : نادرست نویسی کیغباد، غباد در پارسی برابر است با «برحَق»

کیك Cake : انگلیسی، کاك، گونه ای شیرینی

کَیکَة : تخم مرغ، مُرغانه

کیل Keel : انگلیسی (= ستون فقرات کشتی، واژه نامهٔ دریانوردی) ۱ـ شاه تیرِ کشتی ۲ـ کَشتی زغالکِش ۳ـ باژ بَندَر

کَیل، کِیل در فارسی ۱ـ پیمانه ۲ـ اَخگر ۳ـ پیمایش

کیلو Kilo : در زبان های فرنگی پیشوندی است که هزار را می رساند

کیلوس، قیلوس Chylus : لاتینی، پُختار

کیلوسیکل Kilocycle : فرانسوی، یکانِ بَسامَد، کیلوسیکل

کیلوگِرَم Kilogramme : فرانسوی، یکانِ سَنگینی، کیلوگِرَم

کیلومتر Kilomètre : فرانسوی، یکانِ دُوری، کیلومتر

کیلومترمُربع : کیلومتر چارین

کیلووات Kilowatt : فرانسوی یکانِ نیرو، کیلووات

کیلوولت kilovolt فرانسوی، یکانِ نیروی کَهرُبی، کیلوولت

کِیلَة : کِیله در فارسی، پِیمایِش (آنندراج)

کیلیك Killick : انگلیسی لنگرِسبُك (واژه نامهٔ دریانوردی)

کیمُوح : ۱ـ خاك ۲ـ بُلَند، بَرآمده

کیموس Xumōs : یونانی تازی گشته، بازپُخت، کَفکُم، از کف وکُم برابرِ با شِکَم

کیمونو Kimono : انگلیسی از ژاپنی، راستِه،

گونه‌ای پُوشش

کیمیا Xēmeia: یونـانی تازی گشتـه، کاف (اشاره به علم کیمیا است، برهان)، ماتوَرزی

کیمیا اَثَر: کافدیس، دِگَردیس

کیمیادار: کافدار

کیمیاگر: کافگر، ماتوَرز

کیمیای اَحمَر: گوگرد سُرخ (آنندراج)

کیمیای جان: مِی اَنگُوری

کیمیای خَواص: نابدِلی، پاکدِلی

کیمیای سعادت: داروی خوشبختی

کیمیای عوام: زندگیِ خاکی

کَین: ۱ـ هِلِش (= طلاق، فرهنگ پهلوی) ۲ـ فروتَنی

کَینونَة: کَینونه در فارسی ۱ـ باشِش، بَوِش ۲ـ پیدایش، آفرینش (غیاث اللغات)

کُیُوس: ۱ـ بَدِلی ۲ـ سُست گَشتَن ۳ـ تَنها خوردَن ۴ـ شتابی کَردَن (آنندراج)

کیوسـک Kiosque: فرانسـوی از پارسی، کُوشك (فرهنگ پهلوی)

کیومَـرث: گُویَمَرد، گویامَرد (رسالهٔ مُعرّبات، رشیدی)، گُویَمَرت، گُویَمَرتا (اوستایی)

کُیُون: (تك: کُین)، هِلِش‌ها، فُروتَنی‌ها

کیوی Kiwi: انـگـلیسـی، بی‌بال، مرغکی که نمی‌تواند بِپَرَد و بومی نیوزیلند New Zeland است

کیوی Kiwi fruit: انگلیسی، گُرده‌دیس، از میوه‌ها

کِیَه: برگرفتـه از Chio که نام گَزیرَکی است، سَکِّزرومی (عِلك الروم)، از گیاهان

گ

گابَاردین Gabardine : فرانسوی از -Gaver dine فرانسوی کُهَن که به گونه ای گُبّه (= جُبَّة تازی شده ی آن) گفته می شده ۱ـ خُشوانِه، گونه ای پارچه ۲ـ بارانی، گونه ای رُوپُوش

گابـرو Gabbro : انـگـلیسی، سنـگ خارا (فرهنگ فنی)

گاتِـر Gutter : انگلیسی، آبـرو، راه آب، جوی (فرهنگ فنی)

گاتـو Gâteau : فرانسوی ۱ـ نان خامه ای ۲ـ شان، در کَندُو

گار Gare : فرانسوی ۱ـ ایستگاه ۲ـ لَنگرگاه، باراَنداز (سعید نفیسی)

گاراژ Garage : فرانسـوی، از Gare به آرِش پاساد (= صیانَت، برهان)، پاساد

گاراژدار : پاساد دار

گاراژ داری: پاساد داری

گارانتی Guarantee : انگلیسی، پایَند

گارد Garde : فرانسـوی، بان، پاتـار، پاسپان، پاس (فرهنگ پهلوی)

گاردِ احترام: یَسان: پارسی، دورَده سوارانند که به دو بازوی راه بسته می شَوَند و شاه از میانشان می گذرد (آنندراج)

گاردِ شَخصی: هَمهَرز (فرهنگ پهلوی)

گاردِن Garden : انگلیسی، باغ

گاردنـال Gardénal : فرانسـوی = لومینـال، بنگرید به لومینال

گاردن پارتی Garden party : انگلیسی، باغسُور

گاردن وال بُونـد Garden wall bond : انگلیسی، دیوار راسته چین (فرهنگ فنی)

گاردِنـیا Gardenia : انگلیسی، گُلی که به نام گیاهشناس آمریکایی A.Garden (۹۱_۱۷۳۰) نامگذاری شده، یاس فِریکایی، از گیاهان

گارسایل Garcyle : انگلیسی، ناودان: ناودان بیرون آمده از دیوار (فرهنگ فنی)

گارسُن، گارسون Garcon : فرانسوی، پیشیار

گارسه : برگرفته از روسی Kāssā برگرفته از Case انگلیسی (معین)، واتخان

گارمان، گارمُن، گارمون، قارمُون: Gar-monica، روسی، شِلالَك، از سازها

گارمِنت Garment : انگلیسی، جامه (فرهنگ فنی)

گارنت Garnet : انگلیسی ۱_ لال (= لَعل، تازی گشته‌ی آن)، نارسَنگ (واژه نامهٔ فیزیك) ۲_ لولای دَرنَیا

گارنت پیپِر Garnet paper : انگلیسی، ۱_ سُمباده (فرهنگ فنی) ۲_ لال تَراش

گارنِتینگ Garnetting : انگلیسی (= بازیابی الیاف، فرهنگ فنی)، بازیابی تارچه‌ها

گاری : از هندی (معین)، وَرتیُون (فرهنگ پهلوی)

گاری چی : وَرتیُونران

گاری خانه : وَرتیونکَده

گاز Gaz : فرانسوی از نام غزه شهری در سوریه، گارس، تُورَك

گاز Gaze : فرانسوی از یونانی Chaos به آرش آشفتگی = آشوب، ویُشفت (= هَرج و مَرج، پهلوی)

گازدار : جُوشی، چون دوغ جُوشی، در فرانسوی Gazeux یا Gaseuse

گازَر : در یکی از فرهنگ‌ها این واژه را آرامی دانسته‌اند، پارسی و پهلوی است، گازَر (فرهنگ پهلوی)، رختشوی

گازوئیل : این واژه را به گونه‌ی Gasoil در برخی از واژه نامه‌ها آورده اند و آن را فرانسوی دانسته اند، این آمیزه در فرهنگ فرانسه سعید نفیسی دیده نشد، سُوج (بهره از برهان)

گازولین Gazoline, Gazoléine, Gazolène : فرانسوی، نَفتین

گازومتر Gazomètre : فرانسوی، ویشُفت سَنج

گازومِتریك Gazométrique : فرانسوی، ویشُفتیك

گاسِت Gusset: انگلیسی، تَك خِشتَك، دَر

ساختمان، (فرهنگ فنی)
گاستِروپُدز Gasteropodes فرانسوی،رابیان، تیره‌ی راب‌ها
گاسترولا Gastrula : فرانسوی؟دوبَرگه، یکی ازچهره‌های زَه‌دَر فَرایندِ گُوالِش
گاسترولاسیون Gastrulation : فرانسوی، دوبَرگِگی
گاسترولوژی Gastrologie : فرانسوی، خوالیگَری
گاسترونومی Gastronomie : فرانسوی از یونانی: Gastēr به آرِش شِکَم و Nomos به آرِش رَوِش، شِکَمپَروَری، نیکخوری
گاستریت Gastrite : فرانسوی، کُمآماس (=وَرَمِ معده)
گاف Gaffe : فرانسوی، نَدانَمکاری
گاف کَرِدَن: نادانسته گفتن، نادانسته کَردن
گاگا Gaga : فرانسوی، بازکُودَك، کسی که در سالمَندی کارهای بچگانه انجام می‌دهد
گاگِل Goggle : انگلیسی (=عینك پَرواز، واژه‌نامهٔ دریانوردی = عینك ایمنی، فرهنگ فنی)، چَشمپای
گال Gale : فرانسوی، گَری (سعید نفیسی)
گال اِستون Gall stone : انگلیسی، زَهرِه سَنگ (زهره، زَهرَك = کیسهٔ صفرا)

گالاکتوز Galactose : فرانسوی، شیرکَند
گالاکتوژِن Galactogène : فرانسوی، شیرآنگیز
گالاکتو فُر Galactophore : فرانسوی، شیرمِك
گالاکتومِتر Galactomètre : فرانسوی، شیرسَنج
گالان Galant : فرانسوی ۱ـ خوش برخورد، زَن‌نَواز ۲ـ مهربان ۳ـ دُرُست پیمان ۴ـ دلداده (سعید نفیسی)
گالانتِری Galanterie : فرانسوی، ۱ـ زَن‌نَوازی ۲ـ خوشگذرانی ۳ـ اَدَب دانی
گالِری Galerie : فرانسوی ۱ـ جُوبه، جایی را گویند که کالاها و فروختنی‌ها از هرگونه و از هرگوشه و کنار در آن فراهم آورند (برهان) ۲ـ سَرسَرا ۳ـ تالار ۴ـ نِمایشگاه، ۵ ـ سُمج (=نَقب)
گالُش، گالوش Galoche : فرانسوی ۱ـ رُوکَفشی، سَرموزه ۲ـ کفشِ جیر
گالِن Galène : فرانسوی، سنگِ سُرب
گالُن Gallon : فرانسوی از لاتینی میانه Gale به آرِش جام آبخوری، تَکُك (=ظرف آبخوری، فرهنگ پهلوی)، اندازه‌ای که در سنجیدن آبگونه‌ها به کاررَوَد

گالوانایز Galvanize: انگلیسی، آبکاری، رُوی پُوشی

گالوانایزد Galvanized: انگلیسی، آبکاریده، رُوی پوشیده

گالوانایزد اِستیل Galvanized steel: انگلیسی، آهَن سفید (فرهنگ فنی)

گالوانومِتر Galvanomètre: فرانسوی، تازِش سَنج

گالوانیزه: بنگرید به گالوانایز

گالوانیک Galvanic: انگلیسی برگرفته از نام L.Galvani گیتیک‌دانِ ایتالیایی سده‌ی هجدهم، در پیوند با تازِشِ کَهرُبیك به ویژه از تاب اَنبار = Battery، گالوانیك

گالوانیك پروتِکشِن Galvanic protection: انگلیسی (= حفاظت گالوانیکی، فرهنگ فنی)، پاتاریِ گالوانیکی (پاتاری = حفاظِت، فرهنگ پهلوی)

گالوانیك سِل Galvanic cell: انگلیسی (= پیل گالوانیکی، مُبَدِّلِ انرژی شیمیائی به الکتریکی، فرهنگ فنی)، کَهرُبسازِ گالوانیکی

گالوانیك کورِنت Galvanic corrent: انگلیسی (= جریان گالوانیکی، فرهنگ فنی)، تازِشِ گالوانیکی

گالوانیك کوروشِن Galvanic corrosion: انگلیسی، فَرسایشِ گالوانیکی (فرهنگ فنی)

گالوپ Galop: فرانسوی، چارنال، تاخت

گالوفوب Gallophobe: فرانسوی، پادفَرَنگ

گالومانی Gallomanie: فرانسوی، فَرَنگ پَرَستی

گالون Galloon: انگلیسی، (= یَراق، فرهنگ فنی)، گُلابِتون

گالیسیزم Gallicism: انگلیسی، فَرَنگبارِگی

گالیوم Gallium: انگلیسی از لاتینی Gallus به آرشِ خروس بخشی از نام Lecoq فرانسویِ ماتِشناس، خُروسین

گام Gamme: فرانسوی از یونانی Gamma سُیمین وات در دبیره‌ی یونانی ـ پا، ازپِ در دبیره‌ی پارسی، در انگلیسی Gamut

گام Gum: ۱ـ چَسب ۲ـ چَسب زَدَن (فرهنگ فنی)

گاما Gamma: یونانی، سُیمین وات در دبیره‌ی یونانی

گامارِی Gamma ray: انگلیسی، پَرتو گاما (واژه نامهٔ فیزیك)

گام بالا رَوَنده: پایِ بَرشو، زبانزدی در خنیا

گامبُوزیا Gambusie: فرانسوی، پَشه‌خوار (ویژگی‌های دستوری و فرهنگ گیلکی)، از ماهیان

گام‌پایین رَوَنده: پایِ فُروشو، زبانزدی در خنیا

گامِت Gamète: فرانسوی، زایاخته (= سلول تناسلی)

گامی Gummy: انگلیسی ۱ـ چسبناك (فرهنگ فنی) ۲ـ بی‌دَندان

گان Gon: انگلیسی، کُنج

گان Gun: انگلیسی، تفنگ، پَرتابگَر (فرهنگ فنی)

گان اِستاك Gun stock: انگلیسی (= قنداق تفنگ، فرهنگ فنی)، وَروَنده

گان پُودِر Gun powder: انگلیسی (= باروتِ سیاه، فرهنگ فنی)، سِیاگَندَك

گان کوتون Gun cotton: انگلیسی (= پنبهٔ باروتی، فرهنگ فنی)، پَنبه‌ی گَندَکی

گاوتکیه: پُشتی

گاوصندوق: گاو تَبَنگ

گاوعَصّار، گاو عَصّاری: گاوغَن

گاو عَنبَر، گاوِ عَنبَری: گاوِدَریایی

گاوِ قُربانی: گاوِ کُرپانی

گاوِ قطاس: غَژگاو

گاید Guide: انگلیسی ۱ـ راهنما ۲ـ راهنمایی (فرهنگ فنی) ۳ـ کشتی فرماندهی (واژه نامهٔ دریانوردی)

گایدبُرد Guide board: انگلیسی، تخته‌ی راهنما

گاید پایپز Guide pipes: انگلیسی، لوله‌های راهنما (فرهنگ فنی)

گایدِد راکِت Guided rocket: انگلیسی (= راکِت هدایت شَوَنده، فرهنگ فنی)، نیتَشپاك، نیت از واژه‌ی نیتَن پهلوی برابر با «هدایت کَردَن» وَشَپاك واژه‌ی پهلوی برابر با پَرّان

گایدِد میسِل Guided missile: انگلیسی (= مُوشك هِدایت شونده، فرهنگ فنی) نیتمُوشَك

گایدروپ Guide rope: انگلیسی، مَهار، (فرهنگ فنی)

گایدلاین Guid line: انگلیسی، رَهنمُود (فرهنگ فنی)

گِتر Guêtre: فرانسوی، بَرکَفش

گُتی، گُتیك Gothique: فرانسوی، برگرفته از نامواژه‌ی Goths ۱ـ تُنده کاری، گونه‌ای از مِهرازی (= معماری، سنجش خِرَد ناب) با کاربرد بام‌های تُنده یا سَراشیب و کَمانه‌های جناغی ۲ـ زُمُخت (فرهنگ نوین پیوسته) ۳ـ آرامَك (= وحشی، فرهنگ پهلوی)

گِدا سِمج: هادوری (برهان)، گِدای پُررو

گِداصِفَت: گِدامَنِش

گِدا صورت: گِدانما

گداطبع: گِدا سِرشت

گِدافطرت: گِدانهاد، گِداگُرسنه

گِداهِمّت: پَست‌خواه، فرومایه

گِدای مُبرم: آویزگِن (برهان)

گُذَرگـاه سیل: آبراهه (فرهنگستان)، لورکَند، لوره (صحاح‌الفرس)

گذَرگاهِ مُسَقَّف: کُوتار (برهان)

گِرافولوژی Graphologie : فرانسوی، مَنِش نُموداری، روشی که از بررسی نوشته‌ی کسی، مَنِش او را دَر می‌توان یافت

گِرافومِتر Graphomètre : فرانسوی، کُنج‌یاب

گِرافیت Graphite : فرانسوی از یونانی Graphein به آرشِ نوشتن، نِویسا، سُرب سیاه (واژه‌نامهٔ فیزیك)

گِرافیك Graphique : فرانسـوی، نُمـودار، نگارین (فرهنگ فنی)

گِرامِر Grammaire : فرانسوی، دَستورِ سخن (سعید نفیسی)

گِرامـوفـون Gramophone : فرانسوی، آوِه، بَرآورنده‌ی صدا و ندا باشد (برهان قاطع)

گِران تَمکین: دیرپَذیر. زیر بارنَرو

گِران جسم: گِران تَن، تنومَند

گِران خاطِر: آزرده دل، دِلتَنگ

گِران دَخل: پُردرآمد

گِراند هُتل Grandhôtel : فرانسوی، تیم، گُفت دیدم جهـان چو تیمِ دودَر، آمدم از دری، شُدَم زِ دِگَر (سنائی)

گِران رِکاب: ۱ـ پافِشار، سَرسخت ۲ـ آرَمیده، گِرانسَنگ

گِران عنـان: ۱ـ گِران لُگـام، آن که روز جنگ لُگـام را بکشد تا اَسپ بَرجای مانَد ۲ـ پافشار، پایدار ۳ـ تَنبَل

گِران قَدر: گِرانپایه، اَرجُمَند

گِران قیمت: گِرانبَها

گِران نَعل: گِران نال، بزرگ سُم، کَلانسُم

گِرانُول Granule : فرانسوی، ماشَك

گِرانیت Granite : فرانسوی، خارا

گِرانی شعر: گِرانی سَرواد، ناخوشی چامه

گِرانی طعام: گِرانی خوراك، ناگواری

گِراوور Gravure : فرانسوی، رُخشَند

گِراوور ساختن: رُخشَند ساختن

گِراورساز: رُخشَندساز

گِراورسازی: رُخشَندسازی

گِرایند Grind : انگلیسی ۱ـ ساییدن ۲ـ سنباده کردن (فرهنگ فنی) ۳ـ پَرداز (= صیقل)

گرایندِر Grinder : انگلیسی ۱ـ چرخ سُنباده ۲ـ سَنگِ تیزگَر (فرهنگ فنی) ۳ـ آسیا

گرایندینگ اِستون Grinding stone : انگلیسی ۱ـ سَنگِ سنباده (فرهنگ فنی) ۲ـ سنگِ تیزگَر

گرایندینگ مَشین Grinding machine : انگلیسی (= ماشین صیقل، ماشین سنگ‌زَنی، فرهنگ فنی) ۱ـ دَستگاهِ پَرداز ۲ـ دَستگاه سَنگ‌زَنی

گِرَب Grab : انگلیسی ۱ـ چَنگَك ۲ـ چنگ زَدَن (فرهنگ فنی)

گِرَب کِرین Grab crane : انگلیسی (= بیل مکانیکی، فرهنگ فنی)، بیلِ چَنگَکی

گِرَبِن Graben : انگلیسی، فرُوزَمین (قریب)

گربهٔ اهلی: گُربه‌ی خانِگی

گربه رَقصاندَن: گُربه وَشتاندَن، بهانه تَراشیدن

گربه رَقصانی: گُربه وَشتانی، بهانه تَراشی

گربهٔ مرتضی علی: ۱ـ هنگامی که شیر در بختیاری و خوزستان می زیسته مردم بختیاری بدان گربهٔ مرتضی علی می گفته اند (تاریخ بختیاری) ۲ـ به کسی که نان را به نرخ روز می خورد، گربه‌ی مرتضی علی می گویند.

گربهٔ وحشی: گربه‌ی آرامیك: ۱ـ گربه جَنگَلی ۲ـ گُربه‌ی کوهی ۳ـ گربه‌ی مُردابی ۴ـ گربه‌ی دَشتی

گِرد ساعد: گِردآرَش

گِرد ساق: گِردساگ

گِردعَقل: گِرد خِرَد، گُول

گِردوقُلُنبه: نادرست نویسی گِرد و غُلُنبه، پارسی است

گَردونِ اقتدار: گَردون پَناه، گَردون جایگاه

گَردون رِکاب: گَردون وهَنگ

گَردون سَریر: گَردون اورَنگ

گَردون سیر: گَردون نَوَرد

گَردونِ هِمّت: گَردون خواه، گَردون هَمتا

گِرَف Graph : انگلیسی، نِمودار (فرهنگ فنی)

گُرگِ اَجَل: گُرگِ مَرگ

گُرگ فتنه گَر: گرگ فسونگَر، گُواژ: این جَهان

گُرگ یَراق: گُرگ زینه، گُواژ: پُشتیبان

گِرَم Gramme : فرانسوی، یکای سَنگ (= وَزن)، گِرَم

گِرَند تِئوری Grand theory : انگلیسی (= نظریه مُجّلل، فرهنگ جامعه شناسی)، فَرنَهاده

گِرِو Gréve: فرانسوی، کار ایست، (= اعتصاب)

گِروپ Groupe : فرانسوی، دَسته، گروه (عمید)

گِروزیل Groseille : فرانسوی، انگور فَرَنگی، از گیاهان

گروس Gross : انگلیسی از لاتینی Grossus به آرش سِتَبر، ۱ـ سِتَبرا ۲ـ رَمَن (= مجموع) ۳ـ ناویژه

گِروس اِریا Gross area : انگلیسی (= سطح کُلّ، فرهنگ فنی)، هامرویه

گِروس بِدینگ Gross - bedding : انگلیسی (= چینه‌بَندی سیلابی، قریب)، چینه‌بَندی لوری

گروس کاپاسیتی Gross capacity : انگلیسی (= ظرفیت ناویژه، فرهنگ فنی)، گنجاییِ ناویژه

گروس لامینیشِن Gross - lamination : انگلیسی (= چینه‌بندی سیلابی، قریب)، چینه‌بَندی لوری، چینه‌بَندی تُندابی

گِروس وِیت Gross weigt : انگلیسی (= وزنِ کُلّ، وزن ناویژه، وزن ناخالص، فرهنگ فنی) ۱ـ هامسَنگ (= وزن کلّ) ۲ـ ناویژه سَنگ (= وزن ناخالص)

گِرَول Gravel : انگلیسی (= سَنگفَرش، فرهنگ فنی) ۱ـ آژیانه ۲ـ شِن

گِروند Ground : انگلیسی ۱ـ زَمین ۲ـ پایه ۳ـ کارگُذاشتن (فرهنگ فنی) ۴ـ به گِل زَدَن (واژه‌نامهٔ دریانوردی)

گِروند تیمبِر Ground timber : انگلیسی (تیرطولی، تیرِ کَف، فرهنگ فنی)، درازتیر، تَک‌تیر

گروندِد تئوری Grounded theory : انگلیسی (= نظریهٔ خاکی، فرهنگ جامعه شناسی)، نهاده‌ی خاکی، فُرُونهاده

گروندز Grounds : انگلیسی، به زمین آمده، تَه‌نشین (فرهنگ فنی)

گِروند فورس Ground force : انگلیسی، نیروی زمینی (واژه‌نامهٔ دریانوردی)

گروند کِلَمپ Ground clamp : انگلیسی، بَستِ زمین (فرهنگ فنی)

گروند کُنتِرُل Ground control : انگلیسی (= هدایت از زمین، فرهنگ فنی)، راهنمایی زَمینی

گروند کورنت Ground current : انگلیسی (= جریان زمین، فرهنگ فنی)، زَمین تازِش

گِروند گِلاس Ground glass : انگلیسی، شیشه‌ی مات، شیشه‌ی سنباده‌ای (فرهنگ فنی)

گِروند مَس Ground mass : انگلیسی (= خَمیره، فرهنگ فنی)، خازه

گِروند واتِر Ground water : انگلیسی، آب

زیر زمینی (فرهنگ فنی)

گِرَویتی Gravity: گِرانِش (فرهنگ فنی)

گِرَویتی دَم Gravity dam: انگلیسی (= سَدّ وَزنی، فرهنگ فنی)، بَندِ گرانِشی

گِرَویتی سِل Gravity cell: انگلیسی (= نوعی پیلِ سادهٔ الکتریکی، فرهنگ فنی)، کَهرُبساز ساده

گِرَویتی سیستم Gravity system: انگلیسی (= دستگاه ثِقلی، فرهنگ فنی)، دَستگاهِ گرانِشی

گراویتیشِن Gravitation: انگلیسی، گِرانش (فرهنگ فنی)

گِراویتیشِنال فیلد Gravitational field: انگلیسی (= حوزهٔ جاذبهٔ ثقلی، فرهنگ فنی)، میدانِ گرانِش

گراویتیشِنال یُونیتز Gravitational units: انگلیسی (= واحدهای وَزنی، فرهنگ فنی)، یکاهای سَنگینی

گِراویتی فالت Gravity fault: انگلیسی (= گُسَلِ ثِقلی، فرهنگ فنی)، گُسله‌ی هَنجاری (قریب)

گِرَویتی فورس Gravity Force: انگلیسی (= نیروی ثِقلی، فرهنگ فنی)، نیرویِ گِرانِشی

گِرَویمتر Gravimètre: فَرانسوی، گِرانیسَنج (قریب)

گِرَویمتری Gravimètrie: فرانسوی، گِرانیسَنجی (قریب)

گِرَویتی هَمِر Gravity hammer: (= چکش وزنی، فرهنگ فنی)، چَکُشِ گِرانِشی

گِری آیرون Grey iron: انگلیسی. چُدَنِ خاکستری، چُدَنِ رَگه‌دار (فرهنگ فنی)

گِری بادی Gray body: انگلیسی (= جسم خاکستری، فرهنگ فنی)، اَبدامِ خاکِستَری

گریپ Grippe: فرانسوی، چایمان، از بیماری‌ها

گریپ Grip: انگلیسی ۱ـ گیردادَن ۲ـ بَست (فرهنگ فنی)

گِریپ فروت Grape fruit: انگلیسی، دارابی، از گیاهان

گریپلینگ Grippling: انگلیسی، لِهیدِگی (فرهنگ فنی)

گریت Grit: انگلیسی، دُرُشتماسه (قریب) ۲ـ سنباده‌ی زبر (فرهنگ فنی) ۳ـ شاه تیر

گریت بِلَستینگ G. blasting: انگلیسی، شِن پاشی (فرهنگ فنی)

گریت سِر کِل Great circle: انگلیسی (= دایرهٔ عظیمه، واژه نامهٔ دریانوردی)، کَلان پَرهُون

گریتینگ Gritting : انگلیسی ماسه‌پاشی (فرهنگ فنی)

گرید Grade : انگلیسی ۱ـ شیب دادن (فرهنگ فنی) ۲ـ رُچَن (= درجه، رُتبه، فرهنگ پهلوی)

گرید Grid : انگلیسی (= شَبَکه، واژه نامهٔ فیزیك)، پَرویزَن

گریدآنود کاپاسیتَنس Grid-anode capacitance : (= ظرفیت شبکه، آنود، واژه نامهٔ فیزیك) گنجایی پَرویزن ـ هامیخ

گریدآنود گَپ Grid - anode gap : (= فاصلهٔ شبکه، آنود، واژه نامهٔ فیزیك)، بازه‌ی پرویزن، هامیخ

گِریدر Grader : انگلیسی (= دستگاه زمین صاف کُن، فرهنگ فنی)، غَلتار

گریدر زیستور Grid resistor : انگلیسی (= مقاومت شبکه، واژه نامهٔ فیزیك)، ایستیدِ پَرویزَن

گرید کاتود کاپاسیتَنس Grid - cathod capacitance : انگلیسی (= ظرفیت شبکه، کاتود، واژه نامهٔ فیزیك)، گنجایی پَرویزن ـ نامیخ

گِریدلاین Grade line : انگلیسی (= خط نمایش دهنده‌ی شیب، فرهنگ فنی)، شیب سَمیره (سمیره، خَطّی باشد که بِکشند چه بَر دیوار، چه بَر زمین، برهان)

گریدولتاژ Grid voltage : انگلیسی (= ولتاژ شبکه، واژه نامهٔ فیزیك)، کَهرُ بِفشارِ پَرویزَن

گریدینت Gradient : انگلیسی، گَرایَند (فرهنگ فنی)، شیب‌دار

گریدینگ Grading : انگلیسی ۱ـ شیب بَندی ۲ـ دانه‌بَندی (فرهنگ فنی) ۳ـ رُچَن‌بَندی (= درجه‌بَندی)

گِریزینگ کُلیژن Grazing collision : انگلیسی، بَرخوردِ خَراشان (واژه نامهٔ فیزیك)

گریس Grease : انگلیسی، روغن، پیه، چَربی (عمید)

گریس پِینت Grease paint : انگلیسی، چَربه رَنگ

گریس تِراپ Grease trap : انگلیسی، روغنگیر (فرهنگ فنی)

گریس کاپ Grease cup : انگلیسی (= گریس خور، پیالهٔ گریس، فرهنگ فنی)، روغن خور، پیاله‌ی روغن

گریس کاری: روغنکاری

گریس گان Grease gun : انگلیسی (= تلمبهٔ گریسکاری، فرهنگ فنی)، تُفَنگ روغَن

گریسی Greasy : انگلیسی ۱ـ روغَندیس ۲ـ

رُوغَنی

گریك Greek : انگلیسی، یونانی، زبان یونانی، مِهرازی یونانی

گِری کُد Gray code : انگلیسی (= درجه بندی صفحـهٔ سرعت سنـج نوری، فرهنـگ فنی)، دَخشَكِ خاکِستَری

گِری گُودز Gray goods : انگلیسی، پارچه‌ی خام، مِتخـال، این واژه پارسی است و آن را به نادُرست مِتقال می گویند ومی نویسند

گریل Grill : انـگـلیسـی ۱ـ تورِ تُوپـالی ۲ـ پنجره‌ی پَرویزن، روزَنِ پَرویزَن ۳ـ سیخ پرویزن

گریل کِلُس Grill cloth : انگلیسی، پارچـه‌ی تُوری (فرهنگ فنی)

گریلیج Grillage : انگلیسی (= شبکـه ای از تیرهای سنگین که بعنوان پیِ ساختمان به کار می‌رَوَد، فرهنگ فنی)، پی بَست

گریم Grime : فرانسوی از ایتالیایی Grimo به آرِش چین وچروك (معین)، ریخت سازی، این واژه در زبـان فرانسـوی آرِش دیگـری دارد و واژه‌ی Grimer به آرِشِ ریخـت سازی، بَزَك کَردَن، هَرهَـفـت کردن (= هَفـت قلم آرایش کردن)، به کار می‌رَوَد

گریماس Grimace : فرانسوی، دَهَن کَجی، ریختَك، اَخم، آژَنگ

گریم کَردَن: ریخت ساختَن

گریمور Grimeur : فرانسوی، ریختساز

گُزارِشات: رَمن نادرست از گزارش پارسی، گُزارِش ها

گز اصفهان: گَز اِسپَهان

گَز عَلَفی: گَزاَنگبین

گُزَل : ترکی ۱ـ غَشَنگ، خوشگِل ۲ـ خوب

گَزِلـك، گَزلیك: ترکی، چیلان، کاردِ کوچـك دَسته دِراز

گُزلیك: ترکی، چَشم بَنَد، در اَسپ

گزمه: ترکی، شَبگَرد

گَس Gas : انگلیسی ۱ـ نَفتَك ۲ـ ویشُفت

گَس اِسـتـیشـن Gas station : انـگـلیسـی (= پمپ بنزین، فرهنگ فنی)، نَفتگاه

گَس اُویل Gas oil : انگلیسی، سُوج

گَس بابِـل Gas bubble : انگلیسی (= حُباب گاز، فرهنگ فنی)سیابِ ویشُفت

گَس بِرنِـر Gas burner : انگلیسی (= مشعَـل گازی، فرهنگ فنی)، ویشُفتار

گَس بِریك دون Gas break down : انگلیسی (= تخلیهٔ الکتریکی، فرهنگ فنی)، کَهرُب تُهیدَن

گَس بِل Gas bell : انگلیسی (= مخـزنِ گاز،

فرهنگ فنی)، ویشُفتپوته (پُوته=مخزن، برهان)

گُست Ghost: انگلیسی (=تصویر مضاعف، فرهنگ فنی)، هاوَند (=شَبَح)

گَس تایت Gas tight: انگلیسی (=گازبندی شده، فرهنگ فنی)، ویشُفتبَند

گَس ترمومیتِر Gas thermometer: انگلیسی (=حرارت سنج گازی، فرهنگ فنی)، ویشُفتدَماسَنج

گَس توربین Gas turbin: انگلیسی (=توربین گازی، فرهنگ فنی)، ویشُفتگَرد

گَس تیر Gas tear: انگلیسی (=گاز اَشك آور، فرهنگ فنی)، ویشُفتَشك

گَس تیوب Gas tube: انگلیسی (=نوعی لامپ الکترونی، فرهنگ فنی)، ویشُفتُول

گَس درایو Gas drive: انگلیسی (=گازران، فرهنگ فنی)، ویشُفتران

گَس (رِر) Gas (rare): انگلیسی (=گاز کمیاب، نادر، فرهنگ فنی)، ویشفتِ مانی (=نادر)

گَس شِل Gas shell: انگلیسی، گُروهه‌ی دُوداَنگیز (واژه نامهٔ دریانوردی)

گَسکِت Gasket: انگلیسی، لایی (فرهنگ فنی)

گَس مَنتِل Gas mantle: انگلیسی، توری چراغ (فرهنگ فنی)

گَس وِلدینگ Gas welding: انگلیسی (=جوشِ گازی، فرهنگ فنی)، ویشُفتجُوش

گَس هاردِنینگ Gas hardening: انگلیسی (=عمل سخت گردانی فلزات با شعلهٔ گاز، فرهنگ فنی)، ویشُفت سَختایی

گَسِیتی Gaseity: انگلیسی (=حالت گاز بودن، فرهنگ فنی)، ویشُفتگی

گَسیفیکیشِن Gasification: انگلیسی (=گاز شُدَن، تبدیل به گاز از راه سوخت، فرهنگ فنی)، ویشُفتدیسی

گَش Gash: انگلیسی ۱ـ شکافتن (فرهنگ فنی) ۲ـ مَغاك (=شکافِ عمیق)

گُشادهِ بَنان: گُشاده دَست، بَخشَنده (معین)

گُشادهِ خاطِر: روشَن بین

گُشاده خَدّ: فَراخ رُخساره (معین)، گُشاده رُوی

گُشادهِ سِلاح: گُشاده زینِه

گُشاده سِلیح: گُشاده زینِه

گُشاده کَف: گُشاده دَست، بَخشَنده

گشاده مَشرَب: ۱ـ خوش بَرخورد ۲ـ شادمان ۳ـ خوشباوَر

گَف Gaff: انگلیسی (=میلهٔ مایل، واژه نامهٔ دریانوردی) ۱ـ دیرَك ۲ـ چَنگَك

گُفت و قَدَم: قول و فعل: گفت و گام، گُفت و کَرد

گُل Goal: انگلیسی ۱ـ دَروازه، هال (برهان)، شادباش ای مُقبلِ فرخنده حال، گوی معنی را هَمی بَر سوی هال (مولانا) ۲ـ پُوتاب (به معنی هدف و نشانه باشد، آنندراج)

گُلِ آگاو Agave: فرانسوی، گُلِ خنجری، گُل گوش خَر، از گیاهان

گُلِ اَحمَر: گُلِ سُرخ، از گیاهان

گلادیاتور Gladiateur: فرانسوی در لاتینی Gladius به آرِش شمشیر، شَمشیر باز، جَنگی

گلادیول، گلایول Gladiolus: لاتینی، تیغ کَلاغ، سَنجار، از گیاهان

گُلِ اَزرَق: گُلِ آفتاب پَرَست، از گیاهان

گِلاس Glass: انگلیسی ۱ـ شیشه (فرهنگ فنی) ۲ـ بُلُسیك (= عَدَسی)

گِلاس اِستاپِر Glass stopper: انگلیسی (= سَر بطری شیشه ای، فرهنگ فنی)، دَرپوشِ شیشه ای

گِلاس بلوئینگ Glass blowing: انگلیسی، شیشه گَری (فرهنگ فنی)

گلاس پیپر Glass paper: انگلیسی، کاغذ سُنباده (فرهنگ فنی)

گُل اِستِکانی: گُلِ دُوستکانی، از گیاهان

گلاس تیوب Glass tube: انگلیسی، لوله ی شیشه ای (فرهنگ فنی)

گِلاس رُد Glass rod: انگلیسی (= میله ی شیشه ای، فرهنگ فنی)، تِهَكِ شیشه ای

گلاس ریم Glass rim: انگلیسی، دوره ی شیشه ای (فرهنگ فنی)، دوره از دورَك پارسی است

فایبرز Glass fibres: انگلیسی (= الیاف شیشه ای، فرهنگ فنی)، رِشته های شیشه ای

گِلاس فُسیل Glass fossile: انگلیسی، فرانسوی، یَخِ سَنگواره (قریب)

گِلاس ماربِل Glass marble: انگلیسی، گلوله شیشه ای (فرهنگ فنی)، گروهِه ی شیشه ای، گُویَكِ شیشه ای

گِلاس وِر Glass ware: انگلیسی، (= شیشه آلات، فرهنگ فنی)، شیشه بار

گِلاس وول Glass wool: انگلیسی، پشم شیشه (فرهنگ فنی)

گِلاسی Glassy: انگلیسی، شیشه ای، شیشه وَش

گلاسیال Glacial: انگلیسی (= بلوری، یخی شکل، فرهنگ فنی)، مَهایی، مَهاییك، یَخسان

گلاسیال آستیك اَسید Glacial acetic acid: انگلیسی (= جوهر سرکهٔ خالص متبلور، فرهنگ فنی)، تُرشَك سرکه ی مَهاییك

گلاسیال پریود Glacial period : انگلیسی، دورَكِ یَخچالی (قریب)

گلاسیال تیل Glacial till : انگلیسی، یَخنِهشت (قریب)

گلاسیال وَلی Glacial valley : انگلیسی، یَخدَرّه (قریب)

گِلاسِیر اِسنو Glacier - snow : انگلیسی، یَخبَرف (قریب)

گِلاسِیر تِیبِل Glacier - table : انگلیسی، یَخمیز (قریب)

گِلاسِیر لِیك Glacier - lake : انگلیسی، دریاچه‌ی یَخچالی (قریب)

گِلاسیولوژی Glaciologie : فرانسوی، یَخچالشِناسی (قریب)

گِلاسیولوژیست Glaciologiste : فرانسوی، یَخچالشناس (قریب)

گِلاسِیه Glacier : فرانسوی، یَخچال (قریب)

گِلاسیه پِدمون Glacier peidmont : فرانسوی، یَخچالِ کوپایی (قریب)

گِلاسیه ساسپِندُو Glacier suspendu : فرانسوی، فَرازیَخچال (قریب)

گُل اَشرَفی: گُلِ پَرپَره، ازگیاهان

گُل اَطلَسی: گُلِ پَرنیان، ازگیاهان

گُل اَفعی: گُلِ خیوَن، ازگیاهان

گِل اقریطس: گِلِ رُومی

گِلاید Glide : انگلیسی، سُریدَن، لَغزیدن (فرهنگ فنی)

گِلایدِر Glider : انگلیسی (= هواپیمای بی‌موتور، فرهنگ فنی)، بادپَرواز

گِلُب Globe : انگلیسی (= کُره، توپی، فرهنگ فنی)

۱ـ پادَك ۲ـ گُویی

گِل بَحیرَة: گِلِ بحیره: گِلِ دَریا، لَژَن

گِلُبُس Globos : انگلیسی (= گِرد یا کُروی، فرهنگ فنی)، گِرد، پادَکی

گِلُب والو Globe valve : انگلیسی (= شیر فلکهٔ کُره‌ای، فرهنگ فنی)، گُویشیر

گُل بوقلمون: گُلِ شَواد، گُلِ ریش، ازگیاهان

گُل بوقی: گُلِ کَرنا، ازگیاهان

گِلُبُول Globule : فرانسوی، گُویچه

گِلُبولار Globular : انگلیسی (= کُروی، گوی مانند، فرهنگ فنی)، پادَکی، گُویسان

گلبولِ سفید: گویچه‌ی سِپید

گلبولِ سُرخ: گویچه‌ی سُرخ

گِلُبویِتی Globoity : انگلیسی، گِردی (فرهنگ فنی)، پادَکینی

گُل بهارهٔ طَبّی: گُلِ پامچال، ازگیاهان

گِلُبی Globy : انگلیسی، گُوی مانَند (فرهنگ

فنی)

گِلبی Gleby: انگلیسی (= زمین، دارای کلوخهٔ زیاد، فرهنگ فنی)، کُلوخزار

گُلِ بی‌حوصله: گُلِ حَنا: گُلِ بی‌ژاغَر، گُلِ بَرناك

گُلِ پَرطاوسی: گُلِ فَراشپَر، از گیاهان

گُل پریمُور Primovère: گل نوروز، از گیاهان

گُلِ تِلفُنی: گُل پَروانش، از گیاهان

گُلِ جَعفری پُرپَر: میخك هِندی، از گیاهان

گُلِ جعفری دِرَختی: گُلِ سُرخ هِندی، از گیاهان

گِلِ جَلود: گِلرَنگِ پُوست

گُل حاج‌تَرخانی: گُلِ هَشتَرخانی، گُلِ رَشتی

گُلِ حجازی: اَنگبار

گُلِ حَرامزاده: گِلاَهَك

گُلِ حَسّـاس: گُلِ نازی، گُلِ خوابُـو، گُلِ ساسه، از گیاهان

گُلِ حسرَت، گُلِ حَسرَتی: گُلِ رِسانه، گُلِ پیازسَگ، از گیاهان

گُلِ حَضرَت: گُلِ حَسرَت، بنگرید به گُلِ حَسرَت

گُلِ حَلوا: گُلِ تاج خروس، از گیاهان

گُلِ حَمرا: گُلِ سُرخ، از گیاهان

گُلِ حَنا: گُلِ بی‌حوصله: گُلِ بَرناك، از گیاهان

گُلِ خطایی: لاله‌ی خَتایی، از گیاهان

گُلِ خطمی: گُلِ اَنجل، از گیاهان

گُلد Gold: انگلیسی، زَر (فرهنگ فنی)

گُلداُوك لیف Gold oak leaf: انگلیسی، بَرگِ خُرما (واژه نامهٔ دریانوردی)

گُلدبـرینـگ Gold baring: انگلیسی، زَردار (فرهنگ فنی)

گُلد (دارك رِد) Gold (dark red): انـگـلیسی، تَلای سُرخ، زَرسُرخ، زَرمِس

گُلدسُـلدِر Gold/solder: انـگلیسی (= لَحیم طَلا، فرهنگ فنی)، کَبدِ زَر (کَبْد = لَحیم، لغت فرس)

گُلدلیف Gold leaf: انگلیسی (= ورقـهٔ نازك طَلا، فرهنگ فنی)، بَرگِ زر

گُلدِن Golden: انگلیسی، زَرین (فرهنگ فنی)

گُلِ دیژیتـال Digitale: فرانـسـوی، گُلِ انگشتانه، از گیاهان

گُلِ رازقی: گُلِ رازباغی، از گیاهان

گُلِ راعی: گُلِ هزارچَشم، از گیاهان

گُلِ رَعنا: گُلِ دوآتشه، گُل دوروی، از گیاهان

گُلِ رعنازیبا: گُلِ دوآتشه، از گیاهان

گُلِ ساعَتی: گُلِ تَسو، از گیاهان

گُلِ سُرخ چَهارفصل: گُلِ سُرخ چاروارِه، از

گیاهان

گُلِ سُرخ عطری: گُلِ گُلاب، از گیاهان

گُلِ سُرخ نوئل: گُلِ خوربَر (=خربق)، از گیاهان

گِلِ شاموس: گِلِ سامُس Samos

گُلِ شَراب: گُلِ مِی بُوی، از گیاهان

گِلِ شَفا: گِلِ کَربلا

گُلِ شَمعدانی: گُلِ سِپَندار، از گیاهان

گُلِ شیپوری: گُلِ کَرنا، از گیاهان

گِلِ صعیدی: گِلِ نَسوز

گِلِ صغدی: گِلِ نَسوز

گِلِ صَنَم: گِلِ زَرد

گُلِ طاوسی: گُلِ تورُوسی، از گیاهان

گُلِ عبایی: گُلِ تالاری، از گیاهان

گُلِ عَقرَب: گُلِ کَژدُم، از گیاهان

گُلِ عَقرَبی: گُلِ تافتُونی، از گیاهان

گُلِ عَنبَری: گُلِ نَسرین، از گیاهان

گُلِ عُود: گُلِ داربُوی، از گیاهان

گِلِ فارسی: گِلِ پارسی، گِلِ سَرشُور

گُلِ فَندوقی: گُلِ پَندُوگ، از گیاهان

گُلِ قاسِمی: گُلِ مینای زَرّین، از گیاهان

گُلِ قاصِد: گُلِ کاسنی زَرد، از گیاهان

گُلِ قاصِدَک: گُلِ پیک، از گیاهان

گُلِ قَحبه: گُلِ دوآتشه، از گیاهان

گُلِ قَرَنفُل: گُلِ مُنجَک، از گیاهان

گُلِ کاغذی: گُلِ رُخنه، از گیاهان

گُلِ کاملیا: گُلِ کَتَنجَک، از گیاهان

گُلِ کَتانی: گُلِ شان، از گیاهان

گُلِ کَتانی چَنگی: گُلِ شان چَنگی، از گیاهان

گَلَکسی Galaxy: انگلیسی برگرفته ازیونانی Gala به آرش شیرخــوراکــی، راه شیری، کَهکَشان (واژه نامهٔ دریانوردی)

گُلِ لَحنه: کَلَم گُل، از گیاهان

گُلِ لَعل: گُلِ لال، گُلِ سُرخ پُرپَر، از گیاهان

گِلِ مأکُول: گِلِ خوراکی، گِلِ ویار

گُلِ ماگنولیا: گُلِ زیبدار، از گیاهان

گِلِ مَحلّاتی: گِلِ تباشیر گُومی

گُلِ مُحَمّدی: گُلِ گُلاب، گُلِ سُوری، از گیاهان

گِلِ مَختُوم: گِلِ زَرد

گُلِ مَریَم گُلی: گُلِ تَشنَک، از گیاهان

گِلِ مصطکی: گِلِ رُومی

گُلِ مصنوعی: گُلِ ساختِگی

گِلِ مَغره: گِلِ سُرخ

گِلِ مقلو: گِلِ اَندلُسی

گِلِ ملاط: گِلِ لابَند

گِلِ مُنتقل: گِلِ اندلسی

گُلِ مُورَّد: گُلِ سُرخ، از گیاهان

گُلِ مُوگِه Muguet: گُلِ بَرف، گُل بَرفَك، از گیاهان

گُلِ مولا: دَرویش

گُلِ میخكِ شاعر: گُل ریش، از گیاهان

گُل میزان: گُلِ تَراز، گُواژ: ناهید، از ستارگان

گِلِ نجّاران: گِلِ درودگران

گُلِ نِشاط: گُلِ خُرَّمی، گُواژ: مِی

گُل نَفَس: ۱ـ خوشبُوی ۲ـ گُلِ سُخن

گَلَنگِدَن: ترکی، رُوآی، اَزرَوَند و آیند که برابر پارسی این واژه‌ی ترکی است

گِلو Glow: انگلیسی (= نورانی، فرهنگ فنی)، تابِش، تاب (فرهنگ نوین پیوسته)

گِلو Glue: انگلیسی ۱ـ چَسب ۲ـ چَسباندَن ۳ـ سِریش، سِریشم (فرهنگ فنی)

گِلوبولین: گِلوبولَن Gelobulin فرانسوی، یاختَك (= Plaquette فرانسوی)

گُلوت Glotte: فرانسوی، نای، از سازها

گلودیسچارج Glow discharge: انگلیسی (= تخلیهٔ نورانی، فرهنگ فنی) تاب بَرتُهش

گلوسید Glucide: فرانسوی، شیرنیه، پانیذ

گلوسینگ Glossing: انگلیسی (= فهرستی کردن نیّات، تأویل، فرهنگ جامعه شناسی)، سَفرَنگ، کامِنویسی

گِلوش Guilloche: انگلیسی، پیچِکِش

گُلوکُز Glucose: فرانسوی، رَزکاند (= قندِ انگور)

گُلوکُزید Glucoside: فرانسوی، گیاکاند

گلوکوم Glaucome: فرانسوی، آبِ سبز، از بیماری‌های چشمی (عمید)

گِلولَمپ Glow lamp: انگلیسی (= لامپ گازی، لامپ نئون، فرهنگ فنی)، تابچِراغ

گُلوله: پارسی است (بیشینه‌ی فرهنگ‌ها) غلوله، هندی (معین)، گُلوله، گُروهِه (برهان)، غالُوك (صحاح الفرس)، کَمان گروهه‌ی زرّین شده معافیِ ماه، ستاره یکسره غالوك‌های سیم اندود (خسروی)، زِواه (برهان)

گلوله‌ی خَمیر: زَوالِه (برهان)، چُونه، چانه، پَرازَده (برهان)

گُلِ هاشِم: گُلِ یاسَمن، گُلِ یاسُمون، از گیاهان

گَله صاحِبی: در این سروده‌ی نظامی: اوفتادم بُنِ بیابانی ـ از گَله صاحبی به چوپانی، رَمه‌داری

گلیپتودن Glyptodonte, Glyptodon: فرانسوی، لاکپُوش، پستانداری که در دورکِ چهارم می‌زیسته

گلیپتوگرافی Glyptographie: فرانسوی،

کَنده کاری شناسی

گِلیز Glaze : انگلیسی (= لعاب، فرهنگ فنی)، گِلیز (= لعاب، برهان)، پَت (معین)

گِلیز بریك Glaze brick : انگلیسی (= آجر لعابدار، آجر برّاق، فرهنگ فنی)، گِلیزآگُور، کاشی

گِلیزی glazy : انگلیسی (= بَرّاق، صاف، زُلال، فرهنگ فنی)، دَرَخشان، تابان، گِلیزی

گِلیزینگ Glazing : انگلیسی (= ۱ـ لعاب، جَلاء، فرهنگ فنی)، پَردازیده، گِلیزی (= ۲ـ لعاب دادن، بَرق انداخت، عَکس، فرهنگ فنی)، پَت دادن، دَرَخشاندن

گِلیزینگ کِلن Glazing kiln : انگلیسی، کوره‌ی رَنگ پَزی (فرهنگ فنی)، گِلیزپَزی

گِلیزینگ کمپوند Glazing compound : انگلیسی (= بتونه، بتونهٔ شیشه بُری، فرهنگ فنی)، دَرزگیر، واژه‌ی بَتونه که در فرهنگ‌های فارسی نیامده، شایَد برگرفته از واژه‌ی تازی بِطانَة به آرِش آستَر وراز باشَد.

گلیسِرُل Glycérol : فرانسوی، پیه زاد

گِلیسِرُله Glycérolés : فرانسوی = گلیسره، بنگرید به گلیسره

گِلیسره Glycérés : فرانسوی، پیه‌زادار

گلیسرین Glycérine : فرانسوی = گِلیسرُل، بنگرید به گِلیسرُل

گلیسین Glycine : فرانسوی، وِریزپیچی، وِریز بنفش، از گیاهان

گلیکُژن Glycoġene : فرانسوی کاندزای

گلیکُل Glycol : فرانسوی، پادهَسَر، پادیَخ

گُلِ یوسف: بُستان اَفروز (برهان)

گُمرُك: ترکی از ایتالیایی Commerci به آرِش سوداگَری، در انگلیسی واژه‌ی بَرابر گُمرُك Custom است، کُوستاك (بهره از فرهنگ پهلوی)، باژ

گُمرُکات: رَمَنِ نادرست از گُمرُك، کُوستاکان

گُمرك چی: ترکی، کوستاکار، باژگیر

گمرك خانه: باژگاه، کُوستاکَده

گُنبدِ آفت پَذیر: گنبد آسیب پَذیر، گُواژِ: آسمان

گُنبدِ اَخضَر: گنبدِ سبز، گُواژ: آسمان

گُنبدِ اَزرَق: گنبدِ کبود، گُواژ: آسمان

گُنبدِ افلاك: گنبدِ سپهران، گُواژِ: آسمان

گُنبدِ حَرّاقه رنگ: گنبدِ جانِستان (آنندراج)، حَرّاقه، شمشیر بُرَنده و کشتی نفت‌انداز را گویند، گُواژِ: آسمان

گُنبدِ خضرا: گنبدِ سَبز، گُواژ: آسمان

گُنبدِ دَوّار: گنبدِ گَردَنده، گُواژ: ۱ـ آسمان ۲ـ دَستار

گُنبدِ صوفی لباس: گنبدِ سوفی جامه، گُواژ:

آسمان

گُنبدِ طاقدیس: گنبدِ تاکدیس، گُواژ: آسمان

گُنبـدِ مایل: گنبـدِ اُریب، گُواژِ: سپهـر چهارم، سپهر خُور

گُنبدِ مُدَوَّر: گنبدِ گوییـن، گُواژ: آسمان

گُنبدِ مُعَنبَر: گنبدِ شاهبوی، گُواژ: زلف دِلستان با آرایش گنبدی

گُنبدِ مُقَرنَس: گنبدِ آهُوپای، گُواژ: آسمان

گُنبدِ نیلی حصار: گنبدِ نیلی بارو، گُواژ: آسمان

گُنده حَرف زَدَن: گُنده پَراندَن

گُنده حَرفی: گُنده پَرانی

گُنده سبلَت: گُنده بُروت، بروت کُلُفت

گنده عَرَق: گَنده خِوی

گَنده نَفَس: گَنده دَم، گَنده دَهان

گَنگ Gang : انگلیسی ۱ـ هَمیاران ۲ـ هَمتازان

گَنـگ وِی Gangway : انـگـلیسـی ۱ـ پِلّه (واژه نامهٔ دریانوردی) ۲ـ بارگیر: در کَشتی

گَنگ وِی اِستَف Gang way staff : انگلیسی نگهبان پِلّه (واژه نامهٔ دریانوردی)

گِنُـو Gnou : فرانسـوی، اَسپاهُو، کَلان آهوی فَریکایی که دُمی چون دُمِ اَسپ دارد، از جانوران

گِنُـوس Gnose : فرانسـوی ازیونانی، فَرزانِ مُوبَدان، فَرزانِ بَرتر (=حکمت عالی)

گِنُـوستیسیسم Gnosticisme : فرانسوی از یونانی، هَستی شناسی مُوبَدی، بَرینهَست شناسی

گِنُـوستیك Gnostique : فرانسوی از یونانی، مُوبَدیك، فرزانِ مُوبَدیك، بَرینهَستیك

گِنُـوم Gnome : فرانسـوی، کوتـولـه‌ی زیرزمینی، گُورزاد

گِنُـومُـون Gnomon : فرانسوی، در «فرهنگ فنی و مهندسی» این واژه از انگلیسی به آرِش : ساعت آفتابی، شاخِص و عقربه آمده است ۱ـ جامِ آفتابی، گاهنَما ۲ـ پَرَك (=عَقربه)

گَنه گَنه: در انگلیسی Quinine : برگرفته از نام بانویی از پِرُو Peruv به نام Countess del Chinchón که در سده ی هفدهم می‌زیسته، نام درختی است گرمسیری که پوسته ای تلخ دارد، گَنه گَنه، پُوستَل

گُوآتـر، گـواتـر Goitre : فرانسـوی، جَخش، هم آوای رَخش چیزی باشـد چون با تنگـانی بزرگ که بَرگردن افتد و دَرد نکند، اما در بُریدَن مخـاطـره باشـد (صحاح الفرس)، آن جَخش زِگَردَنش در آویختــه گویی، خیکی است پراز باد، بیاویخته از بار (لبیبی)، بادغاره (گویش گیلکی)

گواترِ اگزوفتالمیك Goitre exophtalmique: فرانسوی، لَرزه جَخش

گواتـرِ ساده: در فرانسوی Goitre simple: ساده جَخش

گواتر همراه با هیپوتیروئیدی: در فرانسوی Goitre à hyperthyroïdie: جَخشِ پُف آلود

گُوبَلك: ترکی، سَماروغ، از گیاهان

گوبلَن Gobelin: فرانسوی، بُوبِ فَرَنگ

گَوت: ترکی، سُرین

گوتـرو، گُتـره‌یی، کَتـره‌ای: تُرکی؟ ناشمرده، نیاندیشیده، این واژه را در ساختار گُتره‌یی، معین ترکی ندانسته

گوتیك Gothique: بنگرید به گُتی

گورخان: ترکی، پاژنام فرمانروایان خُتَن

گورُك: ترکی، زیبایی

گورکان: مغولی، داماد

گَورُگـا: گَوُرگه، مغـولی ۱ـ کُوس ۲ـ دَبُـوس، دَبُوسِ زورخانه

گورگان: گورکان، مغولی، داماد

گَوُرگَـه گرفتن: ازمغـولی، دَبـوسه گرِفتن، دَبُوسِه (=میل)

گُورَن: ترکی، چَنبره

گورِنش: ترکی = کورنش، کُرنش، بنگرید به کُرنِش

گوریل Gorille: فرانسوی، کَلانکَپی، از جانوران

گوز: هم‌آوای بُز، ترکی، چَشم

گوز مَلَّق شُدَن، گوزمُعـلَّق شُدَن: باسر فرود آمدن، پَرت شُدَن

گَوَزنِ قطبی: گَوَزن یَخی، گَوَزنِ باربَر

گُوزنـك Goose neck: انگلیسی، دوخَم، دَر لوله کشی (فرهنگ فنی)

گوشت قَدید: فَریز (برهان)

گوشت میان فَرج: چُچُلِه، چوچوله

گوشچی: گوشوان (=مراقب)

گوك: ترکی، مغولی ۱ـ کَبود ۲ـ آسمان (معین)

گوگرد اَحمَر: گوگرد سُرخ

گول: ترکی ۱ـ تالاب ۲ـ دریاچه

گولانج: قولنج، بنگرید به قولنج

گونی: هندی، گوال

گُونیا: سُریانی از Gona یونانی به آرشِ کُنج، ۱ـ کُنجا ۲ـ شاغُول

گُونی بافی: گوالبافی

گُوهر غلطان: نادرست نویسی گوهر غَلتان

گُوهَرِ مِرّیخ: گوهَرِ بَهرام، به گُواژ: اَنگُشت

گُوهـر مَعانی: گوهرِ آرِش ها: ۱ـ چَم‌های بُلَند ۲ـ فروزه‌ها و نام‌های خدا

گوهرِ مَقصود: گوهَرِ کام

گوهرنامی: گوهرِ رویا، گیاه

گوهرِنظم: گوهر سَرواد، چامه‌ی بُلَند

گُهن: هندی، چوبخوارَك

گی Gui : فرانسوی، داروَش، دارِه‌واش (گویش گیلکی)، از گیاهان

گیبون Gibbon : انگلیسی، درازبازو، از میمون‌ها

گیت: هندی، سرود

گیتار Guitare : فرانسوی، شِش تار، از سازها

گیت خوان: سرودخوان

گیت خوانی: سرودخوانی

گید، گیده: هندی، مُرغِ گوشت رُبا، زَغَن، از پرندگان

گید Guide : فرانسوی، راهنما

گیر Gear : انگلیسی، دَنده، دَر خودرو

گیربـاکس Gear - box : انگلیسی، در فارسی گیربوکس و گری بکس نیز می گویند، دَنده بار

گیروانکـه: روسی Gīrka ، انـدازه ای است برابـر با ۰/۴۱۰ کیلوگرم، در روسـی فونـت می گویند (معین)

گِی سر Geyser : فـرانسـوی، آبفِـشان (فرهنگستان)

گیشا: ژاپُنی، بَزم آور، چَمانی

گیشه Guichet : فرانسوی، باجه (فرهنگستان)

گیلاس Glass : انگلیسی، لیوان، آبخوری

گیلانِ شَرقی: پیشاگیلان، بیه پیش (گویش گیلکی)

گیلان غَربی: پَسا گیلان، بیه پَس (گویش گیلکی)

گیلد Guild : انـگـلیسی (=صِنف، فرهنـگ جامعه شناسی)، رَستَك

گیمپ Gimp : انگلیسی، نَوار، نَوار پارچـه ای (فرهنگ فنی)

گیـمـپ پین Gimp pin : انـگـلیسـی، میخِ نَوارکوبی (فرهنگ فنی)

گیملت Gimlet : انگلیسی، ۱ـ چوب پنبه کِش ۲ـ مَتّه‌ی دَستی (فرهنگ فنی)، بَرماه

گیوتین Guillotine : فرانسوی، برگرفته ازنامِ J.Guillotin که در سده ی هجدهم آن را ساخت، گیوتین، گَردَنزَن

گیومِه Guillomet : فرانسوی، روزَنه

گیومِه باز کردن: روزَنه باز کردن

گیومه بستَن: روزَنه بَستَن

ل

لا: هیچ، نی، نَه

لاابالی: ۱ـ در تازی: نمی ترسَم ۲ـ در فارسی: بی بَندوبار (فرهنگستان)، رِند (برهان)، بادپیما (برهان)، بی باك

لااُحصی: نَشمارم، شُمار نکنم، شمار نتوانَم کرد (غیاث اللغات)

لاأدری: نَدانَم، نمی شِناسم

لاأدریَّة: لاأدریه در فارسی، نَدانمگر

لااِسمَ لَه: بی نام

لااَقـلّ: کَمیست (فـرهنـگ پـهلوی)، باری، دَستِ کَم (فرهنگستان)

لااِلهَ اِلّااَلله: ایزدی نیست جُز خُدای

لااِلیَ نِهایَه: بی پایان

لااُمَّ لَكَ: ۱ـ سِند (=لقیط)، سَرراهی ۲ـ خودساخته

لابأس: باك نداریم، باکی نیست

لابِث: ۱ـ درنگ کننده (آنندراج) ۲ـ ماندِگار

لابد: ۱ـ شیر، از جانوران ۲ـ بسیار، فراوان

لابُدّ: ناچار (برهان)، ناگُزیر

لابُدّی: ناچاری (از غیاث اللغات)

لابراتوار Laboratoire: فرانسوی، آزمایشگاه

لابِس: پوشیده، جامه پُوش

لابِشَرط: اَسامِه، بی سامِه

لابِشَرطِ قِسمی: اَسامه ی یَله

لابُشرَی: مُژده ای نیست

لابَل: نه، وَلی

لابِن: ۱ـ شیردار ۲ـ شیرخورانَنده (آنندراج)

لابَة: ۱ـ سَنگلاخ (آنندراج) ۲ـ زمین بی ریگ

(لاروس) ۳ـ اُشترانِ سیاه

لابیرنت Labyrinthe: فرانسوی، زُولبیایی

لابیه Labieés: فرانسوی، لَبدیسان (فرهنگستان)

لاپ: ازلاب ترکی، سَراسَر

لاپی Lapis: فرانسوی، سَنگِ لاجوَرد (قریب)

لاپیلی Lapilli: فرانسوی، سَنگچه (قریب)

لاتَ: نیست

لاتار، لاتاری Lotarie: فرانسوی، بَخت آزمایی

لاتأمَن: آسوده مَباش

لاتِب: ۱ـ پای بَرجا، اُستوار ۲ـ بَرچَفسَنده (آنندراج)

لاتُثَنّی اِلّاتُثُلِّث: هیچ دویی نیست که سِه نَشوَد (معین)

لاتح: ۱ـ خِرَدمَند ۲ـ زیرَك

لاتُحصَی: به شُمار نیایَد، بی شمار

لاتَ حینَ مَناص: نیست گاهِ گُریز

لاتَخَف: نَترس، مَترس

لاتَذَر: مَگذار (غیاث اللغات)

لاتسئَل: مَپُرس

لاتَعجَل: مَشتاب

لاتَعجَلن: شتاب مَکُن

لاتُعَدُّ: به شُمار نَیایَد

لاتُعَدُّ ولاتُحصَی: بی شمار است و بسیار

لاتَفعَل: مَکُن

لاتَقرَب: نزدیك نَیا، نزدیکی مَجوی

لاتَقنطوا: نومید نَشَوید

لاتکس Latex: فرانسوی، شیرابه (سعید نفیسی)

لاتَکُفّ: بازایستاده مَشو (غیاث اللغات)

لاتَکلیف: سَرگَردان

لاتُلقوا: مَیفکَنید

لاتَیأس: نومید مَشو

لاتَیأسوا: نومید مَشَوید

لاث: دَرهَم، گیاه

لاثانی: دویمی ندارد، بی مانند

لاثِم: ۱ـ کُوبنده ۲ـ شِکَننده (آنندراج) ۳ـ بوسه دهَنده (لاروس) ۴ـ دَهان بَندَنده

لاجّ: سَرسَخت (لاروس)

لاجُرعِه: بی هُفت، یکباره نوشیدَن، سَرکشیدن

لاجَـرَم: لاجِـرَم در فارسـی: ناگزیر (غیاث اللغات)، ناچار

لاجَواب: بی پاسُخ

لاجورد بساط: لاجورد بُوب، گُواژ: ۱ـ آسمان ۲ـ سِپِهر

لاجورد سَقف: لاجورد آسمانه، گُواژِ: آسمان

لاجورد قَبا: لاجورد کَپاه، لاجوردگرا

لاجَوردِی: پارسی تازی گشته، لاجوردی

لاجِـوردیَّه: مؤنث لاجـوردِیّ، پارسی تازی گشته ۱ـ لاجوردینه ۲ـ گُلِ آفتاب پَرَست، از گیاهان

لاجون، لاجان: بی جان، نِزار

لاجیك Logic : انگلیسی از Logos لاتینی به آرشِ سخـن، کَرویز (بـه معنی نطق و ادراك کلّیات باشد، برهان)

لاجیکـــال Logical : انگلیسی (=مَنـطِقی، فرهنگ فنی)، کَرویزیك

لاچار: ناچار، ناگُزیر (غیاث اللغات)

لاچین: تُرکی، ۱ـ شاهین (غیاث) از مرغـانِ شکاری، ۲ـ نامی بَرای مَردان

لاحّ: تنگنا، جای تَنگ

لاحاصِل: بی بار

لاحِب: راهِ آشکار، راهِ فَراخ (آنندراج)

لاحِـد: گورِ سَنگـدار (بهـره از آننـدراج) ۲ـ گُورکَن (معین)

لاحِس: ۱ـ خورَنده ۲ـ لیسَنده

لاحِسَة: سالِ سَخت (آنندراج)

لاحِظ: ۱ـ چَشم (لاروس) ۲ـ نِگَرَنده

لاحِـظَة: لاحِـظه در فارسی، مؤنث لاحِظ ـوَـ گوشه‌ی چَشم

لاحِق: ۱ـ میوه‌ی پَسرِس ۲ـ رِسَنده (آنندراج) ۳ـ آینده

لاحِق شُدَن، لاحِق گَشتَن، لاحِق گردیدَن: ۱ـ پیوستَن ۲ـ بازگَشتَن، گردنگیر

لاحِقین: (تك: لاحِق)، رِسَندگان، آیندگان

لاحُکم اِلّاالله: نیست فَرمانی جز خدای را

لاحِم: ۱ـ گوشتـدار ۲ـ گوشتخـوار ۳ـ گُوشت خورانَنـده ۴ـ دَر گُویشِ بنـدری: کَشتی گیر: گیر کردنِ کشتی به تَك

لاحِـن: ۱ـ تَه خوان، کسـی که تا تهِ سخـن را می‌خوانَـد ۲ـ بَدخـوان، کسی که در کاربُـرد واتنشان‌ها می لَغزَد

لاحوس: ۱ـ آزمَند ۲ـ سَبزگام، بَدشگون

لاحَـول: کاهیده‌ی لاحَـول وَلاقُـوَّةَ اِلّا بِـالله العلی العَظیم، نیست نیرویی

لاحول گویان: لُنگ اَندازان

لاحِی: نِکُوهَنده

لاخّ: پارسی تازی گشتـه، لاخ، جای تَنـگ، دَرّه‌ی تنگ

لاخِشَـة: پارسی تازی گشته، لاگشته، لاخِشه، گونه‌ای آشِ آرد (بهره از برهان)

لادّ: کینه‌وَرز، دشمن سَرسَخت (لاروس)

لادائِم: ناپایدار

لادِغ: گَزنده (غیاث اللغات)، گَزندرسان

لادِغَة: مؤنث لادِغ، گَزَندرسان

لادِم: ۱ـ زَنَنده ۲ـ سیلی زَننده ۳ـ پینه‌دُوز

لادَن: این واژه از دیر باز در نوشته‌ها و سروده‌های فارسی آمده، خاقانی گوید: آهوی مشك نیست چه چاره ز گاو و بُز، کز هردو برگ عنبر ولادَن برآوَرَم، در تازی نیز واژگان لادَن و لاذَن آمده، به این گل در لاتینی Ladanum گویند، در پارسی به این گیاه و هم چنین زَدِ (=صمغ) آن لاد می گویند و به لادَنِ عَنبَری داربُوی، کسائی این هردو واژه را در این چامه آورده است: از عبیر و عنبر و از مشك و لاد و داربُوی ـ دَرسُرابستان خویش اَندَرخزان میدار بوی (بهره از انجمن آرا)

لادَوا: بی دارُو، بی دَرمان

لادَوام: نماندَنی

لادَوامِ ذاتی: ناپایدارِ سِرشتی

لاذ: (تك: لاذَة)، از ریشه‌ی پارسی، لادها

لاذِب: چَسبَنده، دُوسَنده (معین)

لاذِع: سُوزان، سوزَنده

لاذَن: بنگرید به لادَن

لاذَة: پارسی تازی گشته، لاد، دیبای سُرخ‌رَنگ

لارغُو: مغولی، گَنجُور

لارِقس Larix: لاتینی تازی گشته، کاج فَرَنگی، از گیاهان (معین)

لارِکس Larix: لاتینی، بنگرید به لارِقس

لارَنژکتومی Laryngectomie : فرانسوی، نایدَرمانی

لارَنژوتوم Laryngotome : فرانسوی، نایگُشا

لارَنژوتومی Laryngotomie : فرانسوی، نایگُشایی

لارَنژوسکوپ Laryngoscope : فرانسوی، نایکاو

لارَنژوسکوپی Laryngoscopie : فرانسوی، نایکاوی

لارَنژولوژی Laryngologie : فرانسوی، نایشِناسی

لارَنژِه Laryngé : فرانسوی، گُلویی، نایی

لارَنژیت Laryngite : فرانسوی، نایِ‌آماس، خرُوسَك (سعیدنفیسی)

لارو Larve : فرانسوی، کِرمینِه (فرهنگستان)

لاری: از Lorry، انگلیسی، بارکِش

لارَیب: بی شَك (شَك واژه ای پهلوی است)، بی گمان

لازال: همیشه، پیوسته (معین)

لازالَت: همیشه، پیوسته (معین)

لازِب: ۱ـ اُستوار، پابَرجای (لاروس) ۲ـ ایستا ۳ـ چَسبَنده (غیاث اللغات)

لازِق: دوسَنده، بَرچسبنده (آنندراج)

لازِقَة: لازِقه در فارسی، مؤنث لازِق، چَسبناك: چَسبَنده (غیاث اللغات)

لازِم: ۱ـ اَپایَستَك (فرهنگ پهلوی)، بایِسته (فرهنگستان) ۲ـ پیوَسته (لاروس) ۲ـ دَربایَست، وَهَرچه دَربایَست بود بدوداد و به راه افکند (تاریخ برامکه) ۳ـ اَوَرتِش (= تغییرناپذیر، فرهنگ پهلوی)

لازِم آمَدَن: دَربایَستن، وَجه دَر می بایَد دَر پادشاهی که آن را ندارم (تاریخ برامکه)

لازِمُ الاِتِّباع: ناچار، بایخواست

لازِمُ الأِجراءِ: ناگُزیر، بایکَرد

لازِمُ الأِضافَة: لازِم الاضافه در فارسی: بای اَفزُود

لازِمُ العُقوبَه: بای کِیفَر

لازِم بُودَن: اَپایَستَن، شایَستَن (فرهنگ پهلوی)، بایَستَن

لازِم داشتن: نیاز داشتَن

لازِم دانِستَن: بایا دانِستَن

لازِم شُمُردَن: بایا شُمُردَن

لازِم گرفتن: ۱ـ هَمدَم گرفتَن ۲ـ جای گِرِفتَن

لازِم نَکَردِه: نمی خواهَد، نیازی نیست

لازِمَة: لازِمه در فارسی، مؤنث لازِم ـوَـ ۱ـ بَرنهادِه ۲ـ خُوی گِرِفته

لازِمَةُ الأِنفصال: پیوند ناپَذیر

لازَوال: وَرجاوَند

لازَوَرد: پارسی تازی گشته، لاژوَرد، لاجوَرد

لازَوَردِیّ: پارسی تازی گشته، لاژوَردی، رَنگِ لاجوردی

لازُوق: چَسبَنده (معین)

لاسبیلی: لابُروتی

لاسبیلی دَر کردَن: لابُروتی دَر کَردَن، واکُنش نشان نَدادَن

لاست موشِن Lost motion: انگلیسی (حرکت گم شُده، فرهنگ فنی)، گُمجُنب

لاستیك: از Elastique: فرانسوی، رُویی، رویه‌ی چَرخ، در خودرو

لاستیکی: از فرانسوی، ۱ـ رویه‌ای ۲ـ رویی فروش

لاسِع: نیش زَننده، گَزَنده

لاس فاکتور Loss factor: انگلیسی (= ضریبِ اُفت، فرهنگ فنی)، زَنش اُفت

لاسِلکیّ: بی سیم (لاروس)

لاسی Lacis: فرانسوی، کَلافِه (فرهنگستان)

لاسِیَّما: به ویژه (فرهنگستان)

لاشَریك: بی هَنباز

لاشعُور: کانا، گُول

لاشَكّ: بی شَك، بی گُمان

لاشَیء: آچیز (فرهنگ پهلوی)، ناچیز، که

یَزدان زناچیز، چیز آفرید (فردوسی) (فرهنگستان)

لاصِف: ۱ـ سَنگِ سُرمه (آنندراج) ۲ـ گیاه بارهَنگ (لاروس)

لاصِق: ۱ـ بَرچَسبنده (آنندراج) ۲ـ از پایه‌های پایین صباحِیّهٔ اسماعیلیّه

لاصِیّ: اَنگَبین

لاضَرَر: بی زیان، رَوِشی در کیشِ اِسلام

لاضَرورَة: لاضَرورَت در فارسی: اَچاریك (بهره از فرهنگ پهلوی)، ناچاری

لاضَرورتِ ذاتی: ناچاریِ زادی، زبانزد فرزانی

لاطّ: پلید، بَد نهاد: مَرد

لاطائِل: غاب (برهان)، بَسباس، ای گِرانجان غَلَتبان بَس بَس، زین فضولّی و حکمتِ بَسباس (مختاری غزنوی)

لاطائِلات: (تك: لاطائل)، غاب ها، بَسباس ها، بیهوده ها (فرهنگستان)

لاطاری: لاتاری، بنگرید به لاتاری

لاطِیء: مِکیاز باره

لاع: ۱ـ ناشِکیبا ۲ـ بیمار ۳ـ دوستی

لاعافاهُمُ‌الله: خدای ایشان را فَرجام نیك دَهاد

لاعِب: بازیکُن، بازیگر

لاعِبَة: لاعبه در فارسی، مؤنث لاعِب، بازیگَر

لاعِج: سُوزان، مهرِ سوزان

لاعِجَة: لاعِجه در فارسی، مؤنث لاعِج، سُوزان، رَنجناك

لاعِلاج: ۱ـ بی دَرمان ۲ـ ناگُزیر (برمان)، ناگُزَرد، بادهَم چون آفتاب و آسمان، در نظامِ کلّ، وجودی ناگُزَرد (انوری) ۳ـ هَر آینه (برهان)

لاعِلاجاً: در این سروده‌ی محمد سعید اشرف: دیدم که علاج جُز می گلگون نیست، یك چند پیاله لاعِلاجاً خوردم، ناگُزیر

لاعِن: شَنه گَر، نفرین کننده

لاعَن شُعُور: ناخودآگاه

لاعِنَة: مؤنث لاعِن، وَ. شاهراه (لاروس)

لاغَة: ۱ـ بی تابی، سوز و گداز ۲ـ دِلیر: مَرد (لاروس) ۳ـ چالاك: زَن (آنندراج)

لاغِی: بُزدِل

لاغِیَه: لاغیه در فارسی، مؤنث لاغِی، وَ. لَبانِه، دیو سفید، سینه پچ، سینه بیخ، از گیاهان

لاغِب: سُست (لاروس)، دَرمانده

لاغِبَة: مؤنث لاغِب، سُست

لاغربَدَن: لاَغر تن، نِزار (فرهنگ پهلوی)

لاغرجسم: لاغراندام

لاغر کِپَل، لاغر کُفَل: لاغر سُرین

لاغوس: یونانی تازه گشته، خَرگوش

لاغیه: از لاعِیَه تازی، بنگرید به لاعِیَة

لاغِیَة: زنِ بیهوده گُوی (آنندراج)

لافَتی: از: لافَتی الاّ عَلی(ع)، جوانمَردی نیست

لافِـح: ۱ـ تیغ‌زَن ۲ـ سوزان، آتشِ سوزان (لاروس) ۳ـ زَهرِ سوزَنده (بهره از آنندراج)

لافِظَة: ۱ـ دَریا ۲ـ گیتی ۳ـ خروس ۴ـ آسیا

لاقِح: ۱ـ آبستن شده ۲ـ جُفتِ گشن ۳ـ بادِ باروَرکُننده

لاقِحَة: لاقِحه در فارسی، مؤنث لاقح، وَ، تازیانه

لاقِط: ۱ـ خوشه‌چین ۲ـ بنده‌ی آزادشُده (لاروس)

لاقِـطَة: مؤنث لاقِط، وَ، ۱ـ پَست، خوار، ناکَس ۲ـ شِنوَنده

لاقِطَة الحَصَی: سَنگدانِ مُرغ (آنندراج)

لاقُوَّة: لاقُوَّت در فارسی: ناتوان

لاقَشه: نادرست نویسی لاخَشه، لاگَشته

لاقِه: نادرست نویسی لاغِه، لِنگه، لِنگه‌ی بار

لاقَید: بی بَندوبار، بی بَند

لاقَیدی: بی بَندوباری، آسانگیری

لاقِیس: دیوِ نَماز (غیاث اللغات)، در برهان لافیس آمده و پارسی است.

لاک Laque: فرانسوی از Lakxa یونانی، لاک، هَمی گفت وپیچید بر خشک خاک، زخونِ ویَش خاک هَمرَنگ لاک (عنصری) سُرخه، از آن روی که واژه‌ی لاک پارسی نیز هست، کاربرد آن با این آرِش نیز رواست.

لاک Lac: فرانسوی، دَریاچه (قریب)

لاک اَلکُل: سُرخهِ مُل، لاک مُل

لاکِتاب: بی دین، دُشنامی است

لاکتُز، لاکتوز Lactose: فرانسوی، شیرکاند

لاک دوباراژ Lac de barrage: فرانسوی، آب بَند

لاک دولاگـلاسیه Lac de la glacier: فرانسوی، دریاچه‌ی یَخچالی (قریب)

لاکِردار: بی کَردار، دُشنامی است

لاک تَراش: سُرخهِ تَراش، لاک تراش

لاک زَدَن: سُرخهِ زَدَن، به ناخن، لاک زَدن

لاک مالیدَن: سُرخه مالیدَن، لاک مالیدَن

لاکَلام: ۱ـ بی سُخَن، بی گُفت‌وگُو ۲ـ بی گُواه، بی پَروَهان

لاک ناخن: سُرخه، لاکِ ناخن

لاکون Lacune: فرانسوی، نَبود (قریب)

لاکـونـر Lacunaire: فرانسوی، نَبودی (قریب)، لانی (= حفره‌ای)

لاکِی: آکجوی، خُرده‌گیر

لاگُـون Lagune: فرانسـوی، مُرداب

(فرهنگستان)، کُولاب، آبگیر (فرهنگ فنی)

لاگُونِر Lagunaire: فرانسوی، مُردابی (قریب)

لالا: از لألاء تازی، تابان، دَرَخشان

لالابَگی یا لالابیگی: برابر است با لالابَغی، لالا پارسی است و برابر است با «غلام» تازی

لالِحُبِّ عَلی لِبُغضِ مُعاویَه: نه به پاسِ دوستی با علی(ع) که از سر با معاویه

لالَکَة: پارسی تازی گشته، لالکه، لالَک، کَفش

لالَة: پارسی تازه گشته، لالِه، از گیاهان

لاله جَبین: لاله رُوی، لاله رُخ

لالهٔ حَمرا: لاله‌ی سُرخ

لالهٔ خطائی: لاله‌ی خَتایی، خوش نِگَر (برهان)

لاله عِذار: لاله رُخ

لالهٔ متعفن: لاله‌ی سَرنگون

لالهٔ مِقراضی: لاله‌ی تیغه‌ای

لالهٔ وَحشی: لاله‌ی خودروی

لام: ۱ـ نَزدیکی ۲ـ سِفت و سَخت ۳ـ تَن، پیکَر ۴ـ زِره (برهان) ۵ـ تَرس (آنندراج)

لام Lame: فرانسوی، تیغه (عمید)، نازُکِه

لاما Lama: فرانسوی، شُترِ بی کوهان، از جانوران، شُتر آمریکا (سعید نفیسی)

لام Lama: فرانسوی، کَنتا، کَندای بودایی، کَندای مُغولی

لامُ الفِعل: واتِ سِیُم: وات سیم از هر واژه‌ی سه واتی در تازی

لاماناژ Lamanage: فرانسوی، آبراهنمایی

لامانتَن Lamantin: فرانسوی، آدَم آبی، از آبزیان

لامانور Lamanevur: فرانسوی، آبراهنِما

لامائیست Lamaïste: فرانسوی، مُغولِ بودایی

لامائیسم Lamaïsme: فرانسوی، بودایی‌گری مُغولی

لامبِر Lumber: انگلیسی، تیر، تیر چُوبی، اَلوار (فرهنگ فنی)

لامبو دُورِکوورِمان Lambeau de recouv-remente: فرانسوی، بُرو نهِشته (قریب)

لامپ Lamp: فرانسوی، چراغ

لامپا: برگرفته از Lamp فرانسوی، نَفت سوز، گِردسُوز

لامپِد Lamped: انگلیسی، فِشُرده، تنجیده

(فرهنگ فنی)

لامپلایم Lump lime: انگلیسی، آهَكِ كلوخه (فرهنگ فنی)

لامِج ۱ـ پُرخور ۲ـ بُکُن، پُرگای

لامِح: دَرَخشنده

لامَحال: از لامَحالَة، بنگرید به لامَحالَة

لامَحالَة: لامحاله در فارسی: ناچار، ناگُزیر (غیاث اللغات)، دَستِ کَم (فرهنگستان)

لامَذهب: لامَسَّب: بی‌دین

لامَرحَبا: فَراخی مَباد

لامَرکَزیّت: عَدم مرکزیت: بی کُیانی

لامُروَّت: نامَرد

لامِس: بَرماسَنده، بِپساوَنده

لامِساس: بَرماسیدنی نیست، بِپسُودَنی نیست

لامِسَة: لامسه در فارسی، مؤنثِ لامِس، بَرماسَنده، بِپساوَنده، بِساوایی (فرهنگستان)

لامُشاحَةَ فِی الاِصطلاح: جنگی بَر سَرِ زَبانزَد نیست

لامِص: نِگَهبان تاکِستان (لاروس)، رَزبان

لامِع: دَرَخشنده، تابان

لامِعات: سَگ ماهیان (لاروس)

لامِعَة: لامِعه در فارسی، مؤنث لامِع، وَ، اـ جاندانه، جاندانه‌ی کودَك ۲ـ شاخك، دَر خرفستران

لامِق: چَشم مالَنده

لامَکان: بی گِواك (گِواك = مَکان، فرهنگ پهلوی)، ناکُجاآباد

لامَّة: Lama، لاتینی تازی گشته، شُترِ بی کوهان

لامَّة: مؤنث لامّ، ۱ـ چَشم ۲ـ چَشم زَخم ۳ـ تَرس

لامَة: مؤنث لام، زِره

لامِیّ: لامی در فارسی، برگرفته از واژه‌ی اندلسی، سَگز، غَندَرُون

لامینه: Laminaire، فرانسوی، خَسِ دَریا، رُوف (ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی)

لامِیون: گَزَنه، از گیاهان (لاروس)

لامِیَّة: لامیّه در فارسی، لِوَند: چکامه‌ای با پَساوَندِ ل

لامِیَّة العَجَم: لِوَندِ پارسی: چکامه‌ای با پَساوَندِ ل از طغرائی اسپهانی (بهره از لاروس)

لامِیَّة العَرَب: لِوَند تازی: چکامه‌ای با پَساوندِ لِ از شنفری (بهره از لاروس)

لانبر Lambre: فرانسوی، جولاهه‌ی دَریایی

لانبِرکَن Lambrequin: فرانسوی، هِزاره،

اِزاره، اِزاره‌یِ دیوار

لانتیسِل Lanticelle: فرانسوی (=عَدَسک، فرهنگستان)، بُلسُنَک، بنگرید به عَدَسَك

لانـدا Lambda: لاتینی، لِ، واتِ یازدهم در واتگروه یونانی

لانـداسیسم Lambdacisme: فرانسوی، لِنتوانی، دشواری در به زبان آوردنِ ل

لانسِت Lancette: فرانسوی، نیشتَر (سعید نفیسی)

لانس ترپیل Lance-torpille: فرانسوی، اَژدَر اَنداز (فرهنگستان)

لانُسَلِّم: زیر بار نمی رویم، نمی پَذیریم

لانسی فُرم Lanciforme: فرانسوی، نیزه‌ای (سعید نفیسی)

لانسینان Lancinant: فرانسوی، تیر کِشَنده (سعید نفیسی)

لانسیناسیون Lancination: فرانسوی، دَرد ناگهانی، تیرکشیدَن

لانگت Languette: فرانسوی، زَبانه: بَرگِ باریك و دراز (فرهنگستان)

لانولین Lanoline: فرانسوی، روغن پشم

لانِهایَة، لانِهایَت در فارسی: بی‌پایان، بی‌مَرز، اَسَر (فرهنگ پهلوی)

لاو Lave: فرانسوی، گُدازِه (قریب)

لأواء: سَختی (آنندراج)

لاوَاللّه: نه به خُدا سوگَند

لاوُجود: اَنَهست (فرهنگ پهلوی)، ناهَست، نیست

لاوُجودی: اَنَهستی، اَنَستَکی (فرهنگ پهلوی)، ناهَستی، نیستی

لاوصول: اَدَریافت، بی‌دَریافت

لاولاکَرامَةً: نی! نی، بخشندگی در کار نیست

لاوَلَد: بی فرزند، بی پُشت

لاوَلَم: نه و نی

لاوَلَن: نه و هَرگز

لاوَنْدَة: تازی گشته، کِشه، شاه اِسپرمِ رُومی، از گیاهان

لاوَنطُوبِطالُون Leontopetalon: لاتینی تازی گشته، گُلِ نِگونسار، از گیاهان (معین)

لاوَنَعَم: نه وَآری

لاهِب: فروزان

لاهِبَة: لاهِبه در فارسی، مؤنث لاهِب، فروزان

لاهِره: هندی، کَشتی (غیاث اللغات)

لاهِز: گَردَنه

لاهِف: ۱ـ ستمدیده، دادخواه ۲ـ رسانه‌خور (رسانه = حَسرت)

لاهِفات (تك: **لاهِفَة**): سِتَمدیدگان، دادخواهان

لاهِفُ القَلب: دِلسوخته

لاهِفَه: مؤنث لاهِف، بنگرید به لاهِف

لاهَوائیّ: لاهَوایی در فارسی، ناهَوازی

لاهُوت: ۱ـ مینوك (فرهنگ پهلوی)، مینو، آرنگ (برهان) ۲ـ مینو شناسی، دانشی که به بررسی و گفت‌وگو پیرامون مینو می پَردازد

لاهُوتیّ، لاهُوتی در فارسی: مینوگان

لاهُوتیَّة، لاهُوتیّت در فارسی: مینوگانی

لاهَة: مار (لاروس)

لاهی: بازیگَر، بازیگُوش

لاهِیَة: لاهیه در فارسی، مؤنث لاهی، بنگرید به لاهی

لائِب: تِشنه (آنندراج) دُور اَز آب

لایُباع: فروخته نمی شود

لائِت: تازی گشته از Lait فرانسوی، شیر، شیر نوشیدَنی

لایت Light: انگلیسی (= نور، واژه نامهٔ فیزیك)، شید

لایت اِکسپوزِر Light exposure: انگلیسی، شیددَهی (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

لایت آمپلیفیکیشِن Light amplification: انگلیسی (تقویت نور، واژه نامهٔ فیزیك)، تُواندَنِ شید

لایت پالس Light pulse: انگلیسی، تَپِ شید (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

لایَتجَزّا: بَرخی در فارسی لایتجزّی می نویسند که درست نیست، ۱ـ جُدایی ناپَذیر، ناگُسَسْتنی ۲ـ گوهَرتَك، دَرفرزان

لایَتَچَسَبك: ساخته‌ی فارسی گویان، نچَسب، بَدبَرخورد

لایَتَخَلَّفُ: سازگار است، می سازَد

لایت رِدیِیشِن Ligh radiation: انگلیسی، تابشِ شید (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

لایَتَغَیَّر: مانِدگار (فرهنگستان)، دِگَرناشُو

لایت کُون Light Cone: انگلیسی (= مخروط نور، واژه نامهٔ فیزیك)، خَراشه‌ی شید

لایَتَناهَی، لایَتَناهِی در فارسی: تَه ندارَد، اَسَر، اَپَت (فرهنگ پهلوی)

لایتنینگ Lightning: انگلیسی، آذَرَخش (واژه نامهٔ فیزیك)

لایتنینگ اِستروك Lightning Stroke: انگلیسی (= ۱ـ جرقهٔ برق ۲ـ صاعقه، واژه نامه فیزیك)، ۱ـ آییزِك دَرَخش، جِرَغَّه‌ی دَرَخش (جِرَغَّه، پارسی) ۲ـ بیز (= صاعقه، فرهنگ

کوچك)

لایتنینگ رُد Lightning rod: انگلیسی (= بَرقگیر، واژنامهٔ فیزیك)، دَرَخشگیر

لایت هول Light hole: انگلیسی (= حُفرهٔ سُبُك، واژه نامهٔ فیزیك)، چالهٔ سَبُك

لایجوزُ: ۱ـ شایسته نیست ۲ـ ناروا

لائِـح: لایِح در فارسی ۱ـ آشکـار، هُویدا ۲ـ دَرَخشان ۳ـ پیداشَونده (غیاث اللغات)

لایح شُدَن: ۱ـ دَرَخشیدَن ۲ـ آشکارشُدَن

لایُحصَی: بیشُمار (آنندراج)

لائِحَة: لایِحه در فارسی، مؤنث لائح، وَ، ۱ـ نِمود ۲ـ پَدیده (لاروس) ۳ـ سیاهِه ۴ـ نیساك (= بارِقه)

لایحهٔ دِفـاعیّه: پانـاکنـامـه (پاناك = دفاع، فرهنگ پهلوی)

لایحهٔ قانـونی: رَستَکنـامه (رَستَك = قانون، فرهنگ پهلوی)

لایَخفَی: پُوشیده نَمانَد

لایَزال: اَسَری، اَپَتی (= اَبدی، تازی گشته)

لائِس: ۱ـ شیرینی خواه ۲ـ چِشَنده

لایَسقُط: اَزسَر وانشود، فُرونَیُفتَد

لایَشعُر: ۱ـ نمی دانَد، دَرنمی یابَد ۲ـ کانا، گُول

لایَضُـرّ و لایَنفَـع: نه زیان رسـانَـد نه سُود، بی سودوزیان (فرهنگستان)

لایُطاق: شِکیب ناپَذیر

لائِطَة: سُتون

لائع: ۱ـ تَرسو ۲ـ بی تاب

لایُعَدّ: شمرده نمی شَوَد، ناشُمُردَنی، بیشُمار

لایَعـرِفُ الهِرَّمِن البِرّ: در فارسی می گویند هِر اَزبِر نَدانَد: گُربه ازمُوش نَدانَد

لایَعقِل: خِرَدَش کار نمی کُنَد، پِی نمی بَرَد، بی خِرَد

لایَعلَم: نمی داند، نادان

لایُعنی = بی معنی: پُوچ، یاوه، بی آرش

لایُغفَر: بخشوده نمی شَوَد، نـابخشـودَنی، نیامُرزیدَنی

لایف فُرم Life form: انـگلیسی، زی نِمـود (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لایَفوت: دَرنمی گُذَرَد

لایُفهَم: بی چم، دَرنیافتَنی

لائِق: لایِق در فارسی، آتاو (فرهنگ پهلوی)، خورَند (برهان)، فَرزام (صحاح الفرس)، مکن ای روی نکـو، زشتی با عاشقِ خویش، کَز نـکـو رویان زشتی نَبُـوَد فَرزامـا (دقیقی)، هُـژیر (نـوروزنامـهٔ خیـام، درلـغـت فرس برابـر بـا نیکـو آمـده)، شـایسـتـه، سِزاوار، بی شَکـی آن کـسـی کـه بَدکـار اسـت، بـه جَهَنّم درون، سزاوار اسـت (سنائی)، دَرخـور

لایُقاس: سنجیدَنی نیست

لایِقِ اَعاظِم: شایگان (برهان)

لایِق بودَن: شاییدَن (آنندراج)

لایِق تَمجید: بُرزِشنیك (فرهنگ پهلوی)

لایُقرَأ: خوانده نمی‌شود، ناخوانا

لایِق زدن و ویران کردن: زَنِشنُمَند (فرهنگ پهلوی)

لایِق شنیدن: نیوشِشنومَند، نیوششمَند (فرهنگ پهلوی)، نیوشیدَنی

لایِق گفتن: گُویشنیك (فرهنگ پهلوی)، گُفتَنی

لائِقین: لایقین در فارسی (تك: لائق)، آتاوان، شایِستگان

لائِل: شبِ نیك (آنندراج)

لائِم: نِکوهَنده، سَرزَنشگَر

لائِمَة: لایمه در فارسی، مؤنث لائِم، وَ، نِکوهِش (آنندراج)

لَآل: (تك: لؤلؤ) کَسپَرچ‌ها، مُرواریدها

لَآلی: کَسپَرچ‌ها، مُرواریدها

لایَموت: نِمی‌میرَد، نامیرَنده، بی‌مَرگ

لایَنبَغی: شایسته نیست، ناشایست

لایَنحَرِف: نااُریب، اُریب ناشو

لایَنحَلّ: گشوده نمی‌شود، ناگُشودَنی (فرهنگستان)

لایَنصَرِف: زیرناپذیر: در تازی واتی را گویند که زیر نَپذیرَد و نُوندار نگردَد

لایَنعَزِل: بَرکنار ناشَونده

لایَنفَجِر: نمی‌ترکَد، ناتَرکیدنی

لایَنفَصِل: نابُریدَنی، ناگُسَستنی

لایَنفَع: سود نَدارَد، ناسُودمَند

لایَنفَكّ: جُدا نِمی‌شَوَد، جُفتَگ (برهان)

لایَنقَسِم: بَخش ناپَذیر

لایَنقَطِع: بُریده نمی‌شَوَد، پیوَسته، پی‌دَرپی (فرهنگستان)

لایُوصَف: به گُفت دَر نیایَد

لَبّ: ۱ـ ماندِگار ۲ـ جای گرفتن، ماندِگارشُدَن

لُبّ: ۱ـ مَغز، هَستِه ۲ـ بَرگزیده ۳ـ ناب ۴ـ چیده

لُب Lobe: فرانسوی، لَپ، تِکّه

لَبأ: آغُوز، نخستین شیر مادینه دام، پس اززایش (برهان)، زَهك، هم آوای زَرد (برهان)

لُباب: ناب، بَرگزیده

لُبابُ الحِنطَة: نِشاسته (معین)

لُبابُ القُرطُم: مَغز خَسَك دانه (معین)

لُبابُ البُرّ: نِشاستِه (معین)

لُبابُ القَمح: نِشاستِه (معین)

لُبابُ القِوام: نِشاستِه

لَبابَة، لُبابَة: خِردمَندشُدَن (آنندراج)

لَباث: آهِسته‌رو، کُند: اَسپ

لِباج: گُول، سُست خِرَد

لِباخ: دَرآویختن، کُشتی گِرفتَن

لُباخِیَة: وَرزیده، ماهیچه‌دار: زَن

لَبّاد: نَمدساز (آنندراج)

لُبّادَة: لَبّاده در فارسی: لَبّاد، بارانی نَمدین، نَمدی، چُوخا

لِباس: ۱- یامَك، جامَك، کَپاه (واژه‌ی قَبا، از این واژه برگرفته شده)، تَنجامَك، پُوشِش، پَتموچ، پَتموك، وَستَر، وَستَرگ، ویستَرگ، وَرّ (فرهنگ پهلوی)، جامه، پُوشاك، رَخت، پُوشِش ۲- آمیختگی، فَراهَم آمَدگی ۳- زن و شوهَر

لِباسات: در تازی نیامده، ۱- تَرفَند ۲- چاپلُوسی (در غیاث اللغات این واژه رَمَن لباس دانسته شده و برابر است با جامه‌ها و به گُواژ: چاپلوسی)

لِباسُ التقوَی: ۱- پوششِ پارسایی = شَرم ۲- ژِنده، پَشمینه

لِباسُ الجُوع: گرسنگی (آنندراج)

لِباسُ الرَّجُل: پوششِ مَرد = زَنِ مرد

لِباسُ الزَّهر: پوششِ شکوفه، نیامِ شکوفه

لِباسُ المِرأة: پوششِ زَن = شُوی زَن

لِباسِ پُلوخوری: نِهادِگی (برهان)

لِباسِ پُوشیدَن: ویستَردَن، اَنـدَر کَردن (فرهنگ پهلوی)

لِباسِ چَرمی: بوغ (آنندراج)

لِباس دوختِن: جامه دوختَن

لِباس دُوز: جامه دوز، دَرزی، دَرزیگَر

لِباس دوزی: جامه دوزی، دَرزیگَری

لِباسِ رَسمی: اِکسون، اِکسون جامه‌ای سیاه باشد که بزرگان در آیین‌ها پوشَند (برهان)

لِباسِ رُهبان، لباسِ راهِب: جامه‌ی سیاه

لِباس شوی: رَختشوی، گازَر

لِباس شویی: رَختشویی، گازَری

لِباس فروشی: پوشاکفُروشی، فروشگاه پُوشاك، جامه فروشی

لِباسِ کُهنه: گِراد، گُراد، کُراده (برهان)، کَجینه (برهان)

لِباسِ کُهنه‌فروش: کَجینه فروش

لِباسِ گردانیدَن، لباس عوض کردن: جامه گَردانیدن (تاریخ بیهقی)

لِباسِ گرم: گَرمانَك (فرهنگ پهلوی)

لِباسِ مُستَعمَل: بَراتی (آنندراج)، نیمدار، کَجینه

لِباسِ مُنَقَّش: کِمخا (برهان)

لِباسِ نو: جامه‌ی نو

لِباس نوکَردَن: جامه‌ی نو پوشیدَن (آنندراج)

لَبّاف ازلَوّاف: بنگرید به لَوّاف

لَبّافی از لَوّافی: بنگرید به لَوّافی

لَبـاقـة، لَبـاقَت در فارسی: ۱ـ زیرَك شُدَن ۲ـ چربزَبانی ۳ـ شادابی، خوشگِلی

لُباکَة: ۱ـ گروه (لاروس) ۲ـ رَمه

لَبالِب: آوای گوسپندان، مَه‌مَه

لَبان: ۱ـ سینه، میان پستان ۲ـ شیرخوارگی

لُبـان Lebōna: عِبری تازی گشته، ۱ـ بِناسَت (= کُندُر)، بِناسَتِ کُوهی ۲ـ ناژُو (= صَنوبر)

لُبـانـة: پارسی تازی گشتـه، لَبـانـه، دیوسپید، سینه‌پچ، سینه بیخ، از گیاهان

لُبانَة: آرزو، نیاز

لُبایَة: درختِ سِپَندار، از گیاهان

لَبَب: ۱ـ سَرسینه ۲ـ گلوگاه ۳ـ سینه‌بَندِ ستور، پیش‌بَند پالان ۴ـ بَربَند، دوالی را گویند که یك سرش به سینه بسته باشد و سَر دیگرش به تَنگ (معین)

لَبْـت: ۱ـ پیچـیدن، دَستِ کسی را ۲ـ زَدَن، بر سینه و تهیگاه (آنندراج)

لَبْث: ۱ـ دِرَنگ ۲ـ دِرَنگیدَن

لِبِث: دِرَنگار، دِرَنگ کننده

لَبَد: پَشم، پَشم گوسفند، پَشم شُتُر

لِبد: ۱ـ نَمَت (فرهنگ پهلوی)، نَمَد ۲ـ خِوی گیر زین (آنندراج) ۳ـ پَشمِ نَشُسته

لَبِد: پَشم، پَشم به‌هَم چَسبیده

لُبدَة: یالِ شیر (لاروس)

لِبـدَة: ۱ـ مَلَخ ۲ـ درون‌ران (لاروس) ۳ـ پینه، پارچه‌ی پینه

لَبْس: ۱ـ پُوشـاندَن ۲ـ لاپُوشانی ۳ـ خود را به کَری زَدَن ۴ـ تَرفَند، وارون نمایی

لِبس: ۱ـ جامه، پُوشاك ۲ـ پُوستِ سَر

لُبس: ۱ـ پوشیدَن ۲ـ پیکرپَذیری

لَبساع: سختی، پُتیار

لِبس الکَعبَة: جامه‌ی خدایخانه، پُوشش خدایخانه

لِبس الهُودَج: پوششِ کَجاوه

لَبسـان Lampsāne: یونـانی تازی گشتـه، سِپَندان دَشتی، از گیاهان

لَب شِکَری: پارسی است، سِلَنج (برهان)

لَبسَة: جامه پُوشیدَن، دَربَرکَردَن

لُبسَة: پُوشیدِگی، ناآشکارایی (لاروس)

لَبَط: پُوست

لَبطَة: ۱ـ چایمان، سَرماخوردِگی ۲ـ سُرفه، خُوز

لَبِغ: رایگان (آنندراج)

لَبِق: ۱ـ نَرم‌خوی ۲ـ زیرَك ۳ـ چَرب‌زَبان ۴ـ زیرَکانه

لَب قیطانی: لَب نازُك

لَبـلاب: سُریانی تازی گشته، پیچَك (برهان)، بَدِسگـان (آنـندراج)، تَبـج (گویش گیلکی)،

نیلوپَر باغی

لَبلابُ الاَرض: گیاه چای

لَبلابُ المجُوس: سیزاب، از گیاهان

لَبلابِ صغیر: نیلوپَر باغی

لَبلابِ کَبیر: نیلوپَر دَشتی، تَبَج (گویش گیلکی)

لَبلابِ مِصری: نیلوپَر مِسری، از گیاهان

لَبَلب، لُبلُب: هَمسایه دُوست، خوشرَفتار ۲ـ سَرسینه

لَبْن: ۱ـ شیردادَن، شیرخوراندَن ۲ـ خِشت زَدَن

لَبَن: شیر، شیر آشامیدَنی، جیو، پیم (فرهنگ پهلوی)

لَبِن: ۱ـ خِشت، خِشتِ خام ۲ـ خِشتك، خِشتكِ شَلوار ۳ـ شیرنوشَنده، شیر دُوست

لَبَنُ الشَجَرَة: شیره‌ی دِرخت

لُبنَة: گَراس (= لُقمه)، لَپ (= لقمهٔ کَلان، انندراج)

لِبنَة: خِشَتك

لُبنَی: درختِ بِناسَت (= کُندُر)

لَبَنِیّ، لَبَنی در فارسی: شیری، جیوی

لَبَنِیّات (تك: لَبَنیّه): جیوان (فرهنگ پهلوی)، شیریان

لَبنیات فروش: آب بَند (معین)، جیوانفروش

لَبَنیّات فروشی: جیوانفروشی

لَبَنیّاتی: جیوانی، جیوانفروش

لَبَنِیَّة: لَبَنیّه در فارسی، مؤنث لَبَنی، شیری، جیوی

لَبُو: ازریشه‌ی بابلی Llpta، چُغُندرِ پخته، چُندُر

لُبُوب (تك: لُبّ): مَغزها، دانه‌ها

لُبُوخ: پُرگوشتی

لَبُود: کَنه (لاروس)

لُبُود (تك: لِبد): نَمَدها، خوی گیرها

لُبُود: ۱ـ ماندگار شُدَن ۲ـ به زمین چَسبیدَن

لَبُوس: ۱ـ بسیار جامه ۲ـ زِره ۳ـ پُوشاك، جامه

لَبُوسَة: پُوشیدِگی، پَرخیدِگی

لُبُول: Lobule: فرانسوی، لَپَك، کوچك ترین بخشِ اَندام

لَبُون: ۱ـ شیردِه ۲ـ شیر باره، شیردُوست

لَبونات: پستانداران (لاروس)

لَبوَة: لَبوه در فارسی، ماده شیر

لَبْی: پُرخوری

لَبیب: بخرَد، خِرَدمَند

لَبیبَة: لَباچه، جامه‌ی پَشمینه بی آستین، زید از تو لَباچه‌ای نمی یابَد، تا پیرهنی زعَمر ونستانی (ناصر خسرو کوادیانی)، شاماکچه

لَبیتَة: گروه، گروهِ ناجُور

لَبیخ: پُرگوشت: مَرد (آنندراج)

لَبیخَه: نافه‌ی مُشك (آنندراج)

لَبید: ۱ـ توبره، توشه‌دادن، گُوالَك، تاچه ۲ـ گیاه مُروارید، واژه‌ی لَبید برابر با سخنِ گزاف پارسی است

لَبیدُون: لَبیذیون، بنگرید به لَبیذیون

لَبیدَة: لَبیده در فارسی: گُل ماهور، از گیاهان

لَبیذیون Lepidiond: یونانی تازی گشته، شِیتَره، از گیاهان

لَبیس: ۱ـ گِراد، گُراده، کَجینه، جامه‌ی کُهنه ۲ـ هَمتا ۳ـ گُول

لَبِیق: ۱ـ زیرَك، کاردان ۲ـ چَرب سُخَن (آنندراج) ۳ـ جامه‌ی چَسبان

لَبیقَة: نیك غَنج، نیکناز: زَن

لَبَّیك: ایستاده‌ام در پیشگاه تو، آماده‌ام برای پیشیاری، آری

لَبَّیكِ اجابَت: آری پَذیرِش

لَبَّیك زَنان: آری گُویان

لَبَّیك سَعدیك: یاری می‌دهم، یاری دادنی (غیاث اللغات)

لَبَّیك گُفتَن، لَبَّیك زَدَن: آری گُفتن، پاسُخ دادَن

لَبیکَة: ۱ـ دَرآمیخته، ناسَرَه ۲ـ گروه ناجور

لَبِین: ۱ـ پُرشیر ۲ـ شیر پَروَرده

لَبینا: پارسی است و نام نَوایی در خنیای ایرانی (بهره از برهان)، بامدادان برچکک، چون چاشتگاهان برشخج، نیمروزان بَر لَبینا، شامگاهان بردَنه (منوچهری)، این واژه را معین تازی دانسته

لَبینَة: ۱ـ شیردار ۲ـ خشتَك (آنندراج)

لَپ Lap: انگلیسی ۱ـ روی هَم، روی هَم نهادَن، دَسته (فرهنگ فنی) ۲ـ مالیتار (= چرخِ صیقَل)

لِپتوپل Leptopel: انگلیسی، آب آویز (واژه نامهٔ محیط زیست)

لَپ دیسالْو Lap dissolve: انگلیسی (= تَداخُلِ تَصاویر، فرهنگ واژه‌های سینمائی)، پژولِش نِگارَکان

لَپس Lapse: انگلیسی، اُفت (فرهنگ فنی)

لَپس الاریس Lapis ollaris: انگلیسی، دیگسَنگ (قریب)

لَپْس تایم Lapse time: انگلیسی، زَمان کاهِش (واژه نامهٔ محیط زیست)، زَمانِ اُفت

لَپْس ریت Lapse rate: انگلیسی، آهَنگِ کاهِش (واژه نامهٔ محیط زیست)، نِرخِ اُفت

لپس لازُولی Lapis lazuli: انگلیسی، سَنگ لاجِوَرد (قریب)

لُهَق: نادُرُست نویسی لُهُغ، پارسی است، زابگر

(= آپوخ)، زَبگَر

لِپید یفای Lapidify: انگلیسی، سَنگ شُدَن (فرهنگ فنی)

لَپینگ Lapping: انگلیسی، سایش (فرهنگی فنی)

لُتات: ۱ـ پوسته، پُوسته‌ی دِرَخت ۲ـ ساییده ۳ـ کوفته ۴ـ آمیخته (آنندراج)

لُتاح: چیرکار، زیرك: مَرد

لَتْب: ۱ـ اُستواری، پابَرجایی ۳ـ بَرچَفسیدَن (آننـدراج) ۳ـ جامـه پوشیدَن ۴ـ نیزه زَدن ۵ـ بایسته دانستن

لَتـح: ۱ـ کلوخ پَرت کردن، به سوی کسی ۲ـ کُور کردن، چشم کسی را ۳ـ نگاه کَردَن ۴ـ گادَن

لَتَح: گرسنه گردیدن (آنندراج)

لُتحان: گُرسنه (آنندراج)

لَتخ: ۱ـ آلودَن ۲ـ شکافتَن ۳ـ پُوست بَرکَندَن، به تازیانه ۴ـ کُفته کَردَن (آنندراج)

لُتخان: گرسنه

لَتدْ: مُشت زدن، لَت، زَدَن

لِترال Lateral: پَهلویی (فرهنگ فنی)، بَری

لِتـرال اِسترین: Lateral strain: انگلیسی (= کُرنشِ جانِبی، فرهنگ فنی) خَمشِ پَهلویی

لِتـرال باکلینگ Lateral buckling: انگلیسی (= کَمانشِ جانِبی، فرهنگ فنی)، کَمانِشِ پَهلویی

لِتـرال پِرِشِر Lateral pressure: انگلیسی (= فشارِ جانِبی، فرهنگ فنی)، فشارِ پَهلویی

لِتـرال سوپورت Lateral support: انگلیسی (= تکیه‌گاه جانبی، فرهنگ فنی)، پُشتیوان پَهلویی

لِتـرال فِلِکشن Lateral flexion: انگلیسی، خَم شُدِن به پَهلو (واژه‌نامهٔ تربیت بدنی)

لِتـرالی Laterally: انگلیسی، اَز پَهلو، از کِنـار (فرهنگ فنی)

لَتغ: ۱ـ گَزیدَن ۲ـ زَدَن، با مُشت

لُتکا: روسی، کَرَجی، بَلَم

لُتکاچی: بَلَمران

لُتکه = **لُتکا**: بنگرید به لُتکا

لَتم: ۱ـ زَدَن، بر بینی کسی، لَت ۲ـ تیراَنداختن

لَتَم: زَخم

لَتِن: شیرین (آنندراج)

لِتـنـت: Latent: انگلیسی، پنهـانی، نهفتـه (فرهنگ فنی)

لِتـنت هیت Latent heat: انگلیسی، گَرمـای نَهان (فرهنگی فنی)

لَتُوب = **لَتب**: بنکرید به لتب

لَتیتود Latitude: انگلیسی از لاتینی Latus به

آرش پهنا (= عرض جغرافیایی، فرهنگ فنی)، پهنای گیتایی

لَتیس Lattice: انگلیسی (= شَبَکه، فرهنگ فنی) ۱ـ پَرویزَن ۲ـ پُشتیوان

لَتیس اِستراکچِر Lattice structure: انگلیسی (= ساختار مشبک، ساختار کریستالی، فرهنگ فنی)، ساختار پَرویزنی، ساختار مَهایی

لَث Loth : انگلیسی، تُوفالکُوبی (فرهنگ فنی)

لَثّ: ۱ـ تَری، نم ۲ـ سِتیهیدَن (آنندراج) ۳ـ ماندِگار ۴ـ بارِش پیاپی

لِثات (تك : لَثَة): آرِه‌ها، بَج‌ها

لِثام: ۱ـ دَهان بَند (آنندراج) ۲ـ روی بَند

لَثَغ: کُندزَبانی، تُك زَبانی

لَثغاء: تُك زبان: زَن

لُثغَة: لثغه در فارسی: تُك زَبانی

لَثغَة: دَهان (آنندراج)

لَثَق: ۱ـ تَری، نَم ۲ـ شَبنَم، ژاله ۳ـ لای، خَلاب

لَثِق: ۱ـ خَلاب ۲ـ شَرجی، تَروگرم و بی باد

لَثقَة: لثقه در فارسی، تَبِ گُشی (گُش = بَلغَم، برهان)

لَثم: ۱ـ زَدَن، بَر بینیِ کسی ۲ـ بوسه‌دادن ۳ـ دهان بَند نهادَن (آنند راج)

لُثْم (تك: لاثِم): کوبَندگان، بوسه‌دَهندِگان، دهان بَندندِگان

لُثُم (کتك: لِثام): دَهان بَندها، رُوی بَندها

لِثمَة: دَهان بَندبَستگی

لُثُوم: بوسیدن، بوسه‌دادَن (غیاث اللغات)

لَثَة: لَثِه در فارسی، زَم (لغت فرس)، بَج (برهان)، بی‌مدحت تو هَر که دَهان بگشایَد، دنـدانش کَنَد چرخ برون یك به یك از بَج (شمس فخری)، آرِه (صحاح الفرس)، بادام چَشمَکانت رخنه شود به بُوسه، وان سّی ودو گُهرها هَم بُگسَلَد زآرِه (خسروانی)

لَثَوِیّ: لَثوی در فارسی: ژَمیك، بَجیك

لَثَوِیَّة: لَثَویَّه در فارسی، مؤنثِ لَثَوِیّ: ژَمیك، بَجیك

لَثی: ۱ـ اَنـدَك اَنـدَك خوردَن ۲ـ لیسیدَن، تَهِ دیگ را ۳ـ نَمناکیِ دِرَخت، شیرابه دادَن

لَثَی: ۱ـ شیرابه، شیره‌ی گیاه ۲ـ شیر دُوسان(= لَزِج) ۳ـ زَد (= صمغ) ۴ـ شَبنَم

لَثِی: نَمناك، خیس، تَر

لَثِیّ: اَنگُم خور

لَثیاء: خِوی کُننده: زَن، خیس تَن

لَثَی الثَّوب: چرکِ جامه (لاروس)

لَجّ: ۱ـ وَستاری (فرهنگ پهلوی)، سِتیهِش (برهان) ۲ـ سَرسَختی، پافشاری ۳ـ به گِل

نشستنِ کَشتی

لُجّ: ۱ـ آبِ بسیار ۲ـ دَرّه کِنار ۳ـ گروه انبوه ۴ـ شمشیر (لاروس)

لَجأ: ۱ـ پناهگاه، سَنگَر ۲ـ زَنِ مَرد ۳ـ رِخْن بَر (رِخْن = اِرث)

لَجأة: ۱ـ لاك پشت دَریایی (لاروس) ۲ـ غوكِ ماده (آنندراج)

لَجاج: ۱ـ وَستارِش، سِتیزه (برهان) ۲ـ خیره‌سَری ۳ـ پیکار (آنندراج)

لَجاجَة: لَجاجَت در فارسی ۱ـ وَستاری (فرهنگ پهلوی)، ستیهیدَن ۲ـ پیکار کَردَن ۳ـ شوریدِگی، تَپیدِگی، از گرسنگی (غیاث اللغات)

لِجاذ: ۱ـ سِریشُم ۲ـ سِتَهیدَن (آنند راج) ۳ـ کار پیاپی

لِجاف: ۱ـ آستانه، آستانه‌ی دَر ۲ـ پیشآمدگی، اَبروی گاباره (گاباره = غار)

لِجام: پارسی تازی گشته ۱ـ لِگام ۲ـ لَته، لَته‌ی دَشتان ۳ـ داغ، داغی که بر شُتُر نِهَند

لَجان: سَرکشی، گِران رَفتَن: دَرستور (آنندراج)

لَجَب: ۱ـ بانگ، فَریاد ۲ـ بانگیدَن ۳ـ پَریشانیِ دَریا

لَجباز: وَستار، دُشفَرمان (فرهنگ پهلوی)، ژَکاره (لغت فرس)

لَجبازی: وَستاری، دُشفَرمانی (فرهنگ پهلوی)، خیره‌سَری، ای که دَر اَبلَهی و خیره‌سری، خَرتر از گاو و هرزه‌تَر ز خَری (سنائی)

لَجَج: ۱ـ چِركِ چَشم ۲ـ کاسه‌ی چَشم (لاروس)

لُجَج (تك: **لُجَّة**): مَغاکی‌ها

لَجز، مَقلوب لَزِج: بنگریِد به لَزِج

لُجِستیك Logestics: انگلیسی، اَرتیك (فرهنگ پهلوی، برابر با جَنگ)

لُجِستیکی، از انگلیسی: اَرتیکی

لَج کَردَن: سِتهیدَن

لَجلاج: گِرفته زَبان

لَجَم: ۱ـ زَمینِ هَموار ۲ـ غُوك ۳ـ چَلپاسه (لاروس) ۴ـ بَدشگون، چون چُغد، گُجَستِه

لُجْم = **لَجَم**: وَ، هَوا (لاروس)

لُجمَة: رود کِنار

لَجن: چِرکین (لاروس)

لَجنَة: اَنجُمَن

لَجُوج: وَستار (فرهنگ پهلوی)، ژَکاره (لغت فرس)، تا روز پَدید آیَد و آسایش یابَم، زین عِلّتِ مَکروه و ستمکار و ژَکاره (خسروانی)، ستیهَنده (برهان)

لَجوجانه: وَستارانه، ژَکاره گُون
لَجوجی: وَستاری، سِتَهَندِگی
لُجون: سَرکشی، گرانرَفتاری: دَرسُتور
لُجَّة، لُجّه: در فارسی ۱ـ مَغاکی، در فرانسوی Abyssal، ژرف ترین جای دَریا ۲ـ سیم، نُکره ۳ـ آیینه
لَجَّة: بانگ، فَریاد، داد و فَریاد
لُجین: سیم، نکرِه
لُجَینِیّ، لُجَینی در فارسی: سیمین، نُکره‌ای
لَچّك: تُرکی، کُلوته، گُلوته، روپاك
لَچّـك به سَر: گُلوتـه‌دار، گُواژ: ۱ـ زَن، زَنَك ۲ـ مَردِکَم اَزْزن
لَچّکی: گُلوته‌ای
لَحاء: ۱ـ پُوست، پُوسِت درخت ۲ـ زیر پُوست، نوارِپُوستی
لَحاءُ الغُول: پَرسیاوشان، از گیاهان (معین)
لُحاتَة: پُوسته
لَحّاس: لیسَنده
لَحّاسَة: شیر ماده (آنندراج)
لَحاسِم: (تك: لَحسَم)، آبگَذَرها، آبرُوها
لَحّاظ: تیزنِگَر، سَخت نگاه (لاروس)
لَحـاظ: ۱ـ گوشـه‌ی چَشم ۲ـ پیشـسَـرای، اَسپانوَر (= حیاط)
لِحاظ: نِگَرِش، دید (معین)، به گوشه‌ی چشم نگریستن
لَحاف: (تك: لُحُف)، زَنانِ مَرد
لِحاف: دریکی از فرهنگ‌ها آمده که این واژه در فارسی برگرفته از لِحیف تازی است ولی لِحاف با همـین ساختـار تازی است ۱ـ پُوشِش (فرهنـگ پهلوی)، دَواج (برهـان)، رَغـزِه (برهان)، شادیچه (برهان)، زِبَرپُوش (برهان) ۲ـ بَرگستوان
لِحافچه: دَواجَك
لِحاف دُوز: دَواجدُوز
لِحاف دوزی: دَواجدُوزی
لِحاف کش: دَواج کش، جافِکش، غَلتَبان
لِحاف و تُشَك: بِستَرِ آهَنگ (برهان)
لِحاق: نیام کَمان
لَحّام: گوشتفروش
لِحام (تك: لَحمَة): پاره گوشت‌ها
لَحام: کَفشیر، کَبْد (لغت فرس)
لِحامُ الذَّهَب: تَنگار، تَنکار (= Borax)
لِحامُ الصّاغه: تَنگار، تنکار
لَحام پَذیرُفتن: کَفشیر پَذیرفتن، کَبْد پذیرفتن
لَحام کَردَن: کفشیر کَردَن، کَبداندَن، جُوش دادَن
لَحامَة: کَبْدکاری، کَفشیرگَری
لَحّان: بَدخوان، بَدگُویش

لَحاهُ‌الله: خدایش زشتروی گرداناد

لَحب: ۱ـ زَدَن، با تیغ ۲ـ دَر نوَردیدَن، راه را، رَه سُپردَن ۳ـ درازدراز بُریدَن، گوشت را ۴ـ جدا کردنِ گوشت ۵ـ روشن شُدَنِ راه ۶ـ راهِ روشَن، راهِ فَراخ ۷ـ بر زمین زَدَن ۸ـ شِتابان رَفتَن ۹ـ به راه راست رَفتَن ۱۰ـ نِشان نهادَن، بَرچیزی ۱۱ـ گادَن

لَحَب: لاغری، ازپیری

لَحت: ۱ـ لُخت کَردَن، همه چیز را گرفتَن ۲ـ زَدَن، با دَستواره، لَت ۳ـ یِکرُو، راستگو: مَرد

لَحج: ۱ـ استخوانِ اَبرو ۲ـ زَدَن، لَت ۳ـ چَشم زَدَن ۴ـ پناه بُردَن

لُحج: ۱ـ گوشه‌ی خانه، کُنج خانه ۲ـ خانه‌ی چَشم، چَشمخانه ۳ـ مَغاك، دَر زمین ۴ـ پالان ۵ـ دَرّه‌ِ کِنار

لَحج: آژیخ، کیخ (= قی چشم، برهان)

لِحج: تَنگ جای

لَحْد، لَحَد در فارسی: گُورابه، گُور، دَخمِه

لَحْد: ۱ـ گُور کَندن ۲ـ به گورسِپُردَن ۳ـ خَمیدَن ۴ـ ازدین برگَشتَن

لَحَد بَستَن: گُور ساختَن

لَحز: سِتَهیدَن (آنندراج)

لِحز: ۱ـ زُفت ۲ـ تَنگخُوی

لَحَز: ۱ـ زُفت گشتن، زُفتیدَن ۲ـ تنگخو شُدَن

لَحس: لیسیدَن: بازَبان، لیس

لُحسُم: آبگُذر، دَرّه رود

لُحسَة: لیسِش، لیسیدَن

لَحَص: آماسِ پلك

لَحْص: ۱ـ بِه‌کار چَسبیدَن ۲ـ اَندَك اَندَك نمایاندَن

لَحَصان: دَویدَن، شِتابیدَن

لَحْط: ۱ـ آراستَن ۲ـ آب پاشیدَن ۳ـ راندَن ۴ـ سپوختَن

لَحظ: گُوش نِگَری، زیرنِگاهی، زیرچَشمی، دُزدیده نِگَریستن

لَحَظات (تك: لَحظَة): زیرنگاه‌ها، نیسَنگ‌ها، لَخت‌ها

لَحَظان: زیرچشمی نگریستن، دُزدیده نگریستن

لَحظَة: لَحظه در فارسی ۱ـ یك چَشم به هَم زَدَن ۲ـ هاسْر، نیسَنگ (فرهنگ پهلوی)، لَخت،
چو بشنید این سُخَن ویسِ دلارام، تو گُویی یافت لَختی دَر دِلِ آرام (ویس و رامین، گرگانی)، هاس

لَحف: ۱ـ پوشاندَن، با دَواج (= لِحاف) ۲ـ پوشیدنِ کَژآگند ۳ـ لیسیدَن ۴ـ جامه پُوشاندَن ۵ـ زدن: با تیر، با مشت ۶ـ زیان رِساندَن، گَزَند رِساندَن ۷ـ جوش دادن، نُکره را ۸ـ بُن کوه

لَحفَة: زیرِ دَواج بودَن، دَواج بَر خود اَفکَندَن

لَحْق: ۱ـ پیوَستَن، رِسیدَن ۲ـ آوَردَن

لَحَق: ۱ـ پَسرَس: میوه ۲ـ پیوسته، اَفزوده ۳ـ کِشتِ بارانی

لَحَقَة (تك: لاحِق): از پَس رساندگان، ازدنبال پیوَستگان (غیاث اللغات)

لَحْك: ۱ـ به هَم چَسباندَن ۲ـ دارو خُورانیدَن

لُحکاء، لِحکَة: کرمِ ماسیه

لِحلاج: زَبانه گُل زَرد، از گیاهان

لَحلَح: ۱ـ جای تَنگ ۲ـ نانِ خُشك (لاروس)

لَح لَح زَدَن: چنین آمـده در فرهَنگی و گمـانِ برگرفتن آن از لَحلَحَـة تازی، که کوچـك ترین پیونـدی با لَه لَه زَدَن سَگ یا ناآرامی از گرمای سوزان ندارد، لَه لَه زَدَن

لَحلَحَة: ۱ـ نانِ خشك ۲ـ پیوسته به جایی بودَن (آننداراج)

لَحْم، لَحَم: گوشت

لَحْم: ۱ـ گوشت خورانیدَن ۲ـ گَزَندرساندَن ۳ـ جوش دادَن، نُکره را ۴ـ چَسبیدَن، به جایی ۵ـ کُشتـه شُدَن ۶ـ استـوار کَردَن، کاری را ۷ـ گُوشت بَرکَندَن، از اُستخوان ۸ـ گُوشتبارگی

لُحَم (تك: لُحمَة): تان‌ها، خویشاوَندی‌ها، بازخورها

لَحِم: ۱ـ گوشتالُود، لَمتُر ۲ـ گُوشتباره، گُوشت دوست ۳ـ شیر، از جانوران

لُحمان (تك: لَحمَة): پاره گوشت‌ها

لَحمانِیّ: لَحمانی در فارسی: گُوشتی، گُوشتین، لَمتُر

لَحمُـكَ لَحمی: برگرفتـه از سَروای (سَروا = حَدیث): لَحمُكَ لَحمی و دَمكَ دَمی، از پیامبر ص به علیع: گوشتِ تو گوشتِ مَن وَخونِ تو، خونِ من است

لَحمَة: پاره گُوشت

لُحمَـة: لُحمـه در فارسی ۱ـ تارِ جامـه، تان ۲ـ خویشاوَندی ۳ـ بازخور، پاره گوشتِ شکار که بازشکاری را خورانند ۴ـ مَرغ

لَحمِیّ: لَحمی در فارسی: گوشتی، گُوشتین، لَمتُر

لَحن: ۱ـ واچیك (فرهنگ پهلوی)، آوا ۲ـ آواز، نَوا ۳ـ گُویِش، چون گُویش گیلَکی ۴ـ آهنگِ سخن ۵ـ لغـزِش: دَر خوانـدنِ واتِنشـان‌ها ۶ـ پوشیده گُفتَن، زَرگَری، لُوترا

لَحَن: زیرَکی

لَحِن: زیرَك

لَحن ساختن: آهَنگ ساختَن، نَواساختَن

لَحن‌ساز: نَواساز، آهَنگساز

لَحن نهادن: آهَنگ ساختن، نَوا نهادَن

لَحو: ۱ـ دشنام دادَن ۲ـ پُوست کَندَن، از درخت

۳ـ زشت گَردانیدَن (آنند راج)

لُحُوب: ۱ـ روشَن شُدَن راه ۲ـ فَراخ گشتنِ راه

لُحُود (تك: لَحْد): گُورها، دَخمه‌ها

لَحُود: مَغاكِ ژَرف، چاهِ دُور تَك

لَحُود: کَج، ناراست

لَحُوص: شیرینی جُوی، چون مَگَس (آنندراج)

لُحُوق: ۱ـ باریك میان شُدَن ۲ـ به هَم رِسیدَن ۳ـ جُوش خوردَن، چَسبیدَن، به چیزی

لُحُوم (تك: لَحمَة): پاره گُوشت‌ها

لَحُوم: خامخوار، گوشتِ خام خور

لُحُون (تك: لَحْن): نَواها، آوازهای خوش

لَحْی: ۱ـ آرواره ۲ـ گُونه

لِحَی، لُحَی (تك: لِحیة): ریش‌ها

لَحیاالغَدیر: تالاب کِنار

لِحیان: ۱ـ آبِ کَم ۲ـ لور کَند (لُور = سِیل)، آبکَند (لغت فرس) ۳ـ دراز ریش

لِحیانِیّ، لِحیانی در فارسی: دراز ریش

لَحِیزاء: ۱ـ گَنجینه ۲ـ یَخنی (آنند راج)

لَحِیص: تنگ (آنند راج)

لَحیظ: مانَند، هَمتای

لَحیف، لُحَیف: نام اَسپِ پیامبر ص (بهره از آنندراج)

لِحیف: در هیچ یك از واژه‌نامه‌های تازه در دسترَس دیده نشد، در یکی از فرهنگ‌های فارسی ممال لِحاف دانسته شده، دَواج، پوششِ سُتور

لَحیم: فارسی گویان به جای لَحام تازی به کار بَرَند، کَبْد (لغت فرس)، از آن که مَدح تو گویم، درست گویم وراست، مَرا به کار نیایَد سِریُشم و کَبْدا (دقیقی)، کَبید (برهان)، کِیکِن (آنندراج)، وارِغ (برهان)، کَفشیر (صحاح الفرس)، از آن زَر می بَرَد استادِ زَرساز، که با کَفشیر پیوَندد به هَم باز (امیر خسرو)

لَحِیم: ۱ـ گوشتالُود ۲ـ کُشته، کُشتهِ شُده

لِحیَة: لِحیه در فارسی، ریش، که بر رُخسار بَرآید

لِحیة التیس: ریش بُز (گویش خراسانی)، شِنگ، شِنگِ چَمَنی، لُوشِنگ، لالُوشِنگ (برهان)، آلاشِنگ (گویش اسپهانی)

لِحیة الحِمار: ریشِ خَر، پَرسیاوَشان، از گیاهان

لَخّ: ۱ـ سَر بَستِه، سُخنِ سَر بَسته ۲ـ رِسیدَن ۳ـ بَرآمدَن، برکُوه ۴ـ سیلی زَدَن ۵ـ بُویه به‌کار بُردَن

لَخاء: ۱ـ دارودان ۲ـ شامَکچِکان (شامَك = قطره)

لَخافَة: سَنگِ تیز

لَخت: ۱ـ بُزُرگ اندام ۲ـ پس و پیش یکی ۳ـ سَخت، چون گَرمای سَخت

لَختَرواله: اسپانیایی تازی گشته، شیرگیا، از گیاهان

لَخصَة: زگیل پلك

لَخف: سَر شیرِ تُنك

لَخفَة: ۱ـ سُرین ۲ـ چَنبرِکُون ۳ـ سنگِ سپید

لَخلَخَة، لَخلخه در فارسی: بُوی آمیزه

لَخم: ۱ـ بُریدَن ۲ـ تپانچه زَدَن

لُخْم: اَرّه ماهی (لاروس)

لَخمَة: تَنگدَمی، سُستی

لَخن: بوی ِ بَد ۲ـ بوی تَن

لِخنیس: یونانی تازی گشته، خیری دَشتی، از گیاهان

لِخنیسُ الاکلیلَة: یونانی تازی گشته، خیری دَشتی، از گیاهان

لَخواء: ۱ـ اَلّه ۲ـ فَراخشَرم، زَن

لَخَة: شَمغَند (برهان)، زَنِ بُوگَندُو

لد Lead: انگلیسی، سُرب (فرهنگ فنی)

لُدّ: مردمِ گُمراه

لَدّ: ۱ـ گُوال ۲ـ دارو ریختن، در دَهان ۳ـ دُشمنی کَردَن ۴ـ بازداشتَن، بَند کَردَن

لِدات (تك: لِدَة): هَمزادان، هَمسالان

لِدادَة، لِدادَت در فارسی: چیرگیِ وَستارانه (= لَج بازانه)

لِداَستیت Lead acetate: انگلیسی، شکر سُرب (فرهنگ فنی)

لُدّاغ: خار، تیغ

لُداغَة، آزارَنده: مَرد (آنندراج)

لِدآکومولِتور Lead accumulator انگلیسی، اَنباره‌ی سُربی (فرهنگ فنی)

لَدّام: دَرزدُوز، پینه کار

لِداَمَلگَم Lead amalgam: انگلیسی (= مُلغمهٔ سُرب، فرهنگ فنی)، سُربژیو

لِدانَة: نَرم گَردیدَن (آنندراج)

لِدباتری Leadbattery: انگلیسی (= باتری با صفحات سُربی، فرهنگ فنی)، تاب‌اَنبارِ سُربی

لِدپلیتینگ Lead plating: انگلیسی، آبکاری سُرب (فرهنگ فنی)

لَدَد: دشمنی سخت، دَرگیری سَخت

لَدِر: Ladder انگلیسی، نَردبان (فرهنگ فنی)

لَدِرینگ Laddering، انگلیسی، دَررَفتگی: نخ در کِشباف (فرهنگ فنی)

لِدْس: سُست، نَرم

لَدْس: ۱ـ انداختَن ۲ـ لیسیدَن ۳ـ دَست زَدن

لَدْغ: ۱ـ گزیدن، گزیدنِ مار، گزیدنِ کَژدُم (غیاث اللغات) ۲ـ نیشِ زَبان زَدَن

لُدَغاء: دُشیارکُنَندگان

لَدغَة: نیش زدن: مار، کَژدُم (غیاث اللغات)

لَدْك، لَدك: دَر چَفسیدَن (آنندراج)

لَدِل : Laddle ، انگلیسی ۱ـ پاتیل (فرهنگ فنی) ۲ـ کَفچه

لِدلینینگ: Lead lining ، انگلیسی، آسترِ سُربی (فرهنگ فنی)

لِدمونوکساید: Lead monoxide، انگلیسی، مُردار سَنگ (فرهنگ فنی)

لَدْن: نَرم

لَدُن: نزد، نزدیك

لُدُنَّة: نیاز

لَدُنّیّ ، لَدُنّی در فارسی: خودآموخته

لَدُنّیَّة، لَدُنّیّت در فارسی: خودآموختگی

لَدود: ۱ـ دارو، که در کرانه های دَهان ریزند ۲ـ دشمنِ سَرسَخت (لاروس) ۳ـ دَردِ گلو

لُدونَة: نرم گَردیدَن

لَدَی: نَزد: وابسته به زَمان

لَدی الِاحتیاج: گاهِ نیاز

لَدی الاختلاف: گاهِ ناسازی، گاهِ دَرگیری

لَدی الِاقتِضاء: هر گاه که شایَد

لَدی الِامکان: هر گاه بتوان

لَدی الحاجَة: هنگامِ نیاز

لَدی الحُصول: همین که فراهَم آمَد

لَدی الحُضور: هَمین که آمَد

لَدی الضَّرورَة: هر گاه که باید

لَدی الفُرصَة: به گاهِ دِیل، هنگامِ یارا

لَدی الورود: همین که رسید، تا رِسید (فرهنگستان)

لَدی الوصول: به گاه دَریافت، پَس از دَریافت

لَدیدان: دو کِناره، دُوسُوی

لَدیدَة: مَرغزارِ شکوفا، باغ پُرگُل

لَدیس: فِربه، آگنده گوشت، لَمتُر

لَدیغ: مارگَزیدگی

لَدیم: کُراده، کَجینه، جامه‌ی کُهنه

لِدینگ Leading: انگلیسی، سُرب اَندوَدن (فرهنگ فنی)، سُرب اَندایی

لُذ، (تك: لَذیذ): هُونیاك ها، خوشمَزه‌ها، باده‌ها

لَذّ: ۱ـ هُونیاك، خوشمَزه ۲ـ خواب

لِذا: برای این، چون که، از این رُوی

لَذّات (تك: لَذَّة): هُونیاك ها، بامَزه‌ها، باده‌ها

لِذاذ (تك: لَذیذ): هُونیاك ها، بامَزه‌ها

لِذاذَة، لِذاذَت در فارسی: هُونیاکی، خوشمزگی، مَزه یافتَن، مَزه کَردَن

لَذّاع: ۱ـ سوزانَنده ۲ـ پیمان شِکَننده

لَذائِذ (تك: لَذیذَة): هُونیاك ها، خوشمَزه‌ها، مَزه‌ها، بَسیم‌ها

لَذْج: ۱ـ اَندك اَندك آشامیدَن ۲ـ سِتهیدَن

لَذْع: ۱ـ سوختَن ۲ـ رَنجانـدَن ۳ـ زَخمِ زَبان زَدَن ۴ـ نیمداغ کردن، شتر را

لَذْعَة: یکبار سوختَن (آنند راج)

لَذلاذ: ۱ـ تُندرو ۲ـ سَبُك درکار ۳ـ گُرگ (آنندراج)

لَذَم: ۱ـ به شگفت آوَردَن ۲ـ بوسه دادَن (آنندراج)

لُذمَة: ۱ـ خانه نشین ۲ـ چَسبیده

لَذوم: آزمَند، تِشنه‌ی چیزی

لَذوَی: ۱ـ خوردنِ بسیار ۲ـ نوشیدنِ بسیار

لَذّة، لَذَّت در فارسی: هُونـیاکـی (فرهنـگ پهلوی)، مَزه (آنند راج)، خوشی، رودَر روی دَرد

لَذَّت اِنفعالی: خوشی گُذَرا

لَذَّت بَخش: مَزه‌دار، بامَزه، خوشی بَخش، جانَفزا

لَذَّت بخـشـیدَن: مَزه‌دادَن، خوشـی بخشیدَن، شادی بخشیدَن

لَذَّت بُردَن: خوش گَشتَن، سَرخـوش گَشتَن، شاد شُدَن

لَذَّت پَرست: شادی پَرَست، خوشگُذَران

لَذَّتِ حِسّی: خوشی سُهِشی

لَذَّتِ خیالی: خوشی پِنداری

لَذَّت دادَن: مَزه دادن

لَذَّت داشتن: مَزه داشتَن

لَذَّت ده، لَذَّت دهَنده: لَذَّت بَخش، بنگرید به لَذَّت بخش

لَذَّت شَهَوانی، لَذَّت شَهَوی: خوشی وَرَنی

لَذَّتِ عَقلی: سَرخـوشـی، خوشی دَریافت، خوشی اَندیشه

لَذَّتِ فِعلی: خوشی پُویشی، خوشیِ کُنِشی

لَذَّت گُستَر: شادی گُستَر، شادی‌آفرین، خوشی گُستَر

لَذَّت وَهمی: خوشی آرزو، آرزوی خوش

لَذَّت یافتَن: ۱ـ مزه یافتَن ۲ـ خوشی یافتَن

لَذیذ: ۱ـ هُونیاك، اُوَرواهمَن (فرهنگ پهلوی)، بَسیم (برهان)، خوشمَزه، مَزه بار، مَزه‌دار، گُوارا، مَزه ناك ۲ـ مِی، باده

لَذیذَة، لَذیذه در فارسی: مؤنث لَذیذ، بنگرید به لَذیذ

لَرچ وُود Larch (wood): انـگـلیسی، (چوب) سیاه کاج (فرهنگ فنی)

لُرد، لارد Lord: انگلیسی، خَدیو، از پاژنام‌های انگلیسی

لَرداویل Lard oil: انـگـلیسـی، پیه خُوك (فرهنگ فنی)

لِرنینگ کِروْ Learning curve: انگلیسی (= مُنحَنی یادگیری، واژه نـامـهٔ تربیت بدنی)،

خَمه‌یِ یادگیری

لَزّ: ۱ـ بَرهَم فشار آوردَن ۲ـ چَسبیدن ۳ـ چسباندَن ۴ـ بَستَن ۵ـ نیزه زَدَن ۶ـ بایسته بودَن ۷ـ بایسته گردانیدَن ۸ـ نیازمَند کَردَن ۹ـ چنبَردَر، زُرفین دَر ۱۰ـ زُفت، زُکور (= بخیل)

لَزّاب: درخت اُرْس (لاروس)، سَروِکوهی

لِزاب، (تک: لِزب): اَندَک‌ها

لِزاز: ۱ـ کُلون، کُلونِ دَر ۲ـ دشمنِی سَخت ۳ـ سِریش ۴ـ نام اَسپی که مقوقس فرمانَروای مِصر همراه با ماریه، پیامبر اسلامص را ارمغان فرستاد

لِزاق: ۱ـ چَسب ۲ـ گای

لِزاقُ الحَجَر: بَلوتـزَد (= صَمغ البلاط)، از ژَدهای گیاهی

لِزاقُ الذَّهَب: اُشَج، اُشَه (= اُشَق، تازی گشته‌ی آن)، از ژَدهای گیاهی

لِزاقُ الرُّخام: بَلوتزَد، از ژَدهای گیاهی

لِزاقَة: لِزاقَت در فارسی: چسبَندِگی

لَزام: ۱ـ هَمنشینی، هَمدَمی ۲ـ بایسته گَردیدن

لِزام: ۱ـ مَرگ ۲ـ شمار ۳ـ بایَسته، هَمراه ۴ـ فرماندارِ دادمَند

لَزّان: گُل پَرفَراشی، از گیاهان

لَزائِز (تک: لَزیز): استخوان‌های سینه (آنندراج)، دَنده‌ها

لَزْب: ۱ـ گَزیدَن کَژدُم ۲ـ دَرچَفسیدَن ۳ـ دَرآمَدَن، چیزی در چیزی ۴ـ چسبیدنِ گِل (آنندراج)

لَزِب: اَندَک

لِزْب: راهِ تَنگ (آنندراج)

لَزَبات (تک: لَزبَة): سختی‌ها، خشکسالی‌ها

لَزبَة: ۱ـ سَختی ۲ـ خشکسالی (آنندراج)

لَزِج: ۱ـ لیز ۲ـ چَسبناک

لَزِجی، در تازی نیامده: لیزی، چَسبناکی

لَزَر: کُلون، کُلونِ دَر

لَزْم: ۱ـ هَمدَمی، هَمدَم گَشتَن ۲ـ بایِسته گَردیدَن

لِزم: داوَر، میانجی

لَزْن: آبِشخور

لَزنَة: ۱ـ سختی زندگی، تنگزیستی ۲ـ سالِ سَخت

لُزوب: ۱ـ چسبیدَن، چَسبَندگی ۲ـ چسبیدنِ گِل ۳ـ خشک شدنِ گِل ۴ـ خشک گردیدنِ سال (آنندراج)

لزوجات (تک: لُزوجَة): چسبندگی‌ها

لُزوجَة، لُزوجَت در فارسی: چسبندگی

لَزوق: چَسبدارو

لُزوق: چَسبَندگی، دُوسَندِگی

لُزوم: ۱ـ فِرچوانی، فِریچهانی، اَپایَست (فرهنگ پهلوی)، بایَست، بایَسته ۲ـ هَمدَمی،

هَمدَمی، هَمدَم گشتَن ۳ـ بایَستَن

لُزوماً: بایَد، بایَست، فِریچپان

لُزوم داشتن: بایَستَن

لُزومِیّ، لُزومی در فارسی: بایَستی، بایَستیك

لُزومِیَّة، لُزومیَّه در فارسی: بایَستیك، زبانزد فَرزانی

لَزِیز: چسبیده، دَنده

لُزَیق: ۱ـ لیسكِ دَریایی ۲ـ جُول، باشه‌ی سُرخپا

لَزِیقی: بارانروی

لُژ Loge: فرانسوی، فَرگاه

لِژیون Légion: فرانسوی از Legio لاتینی، گُند

لِژیون دونور Légion d'honneur: فرانسوی، نشانِ والایی

لِژیونِر Légionnaire: فرانسوی، گُندی

لَسّ: ۱ـ خوردن ۲ـ لیسیدَن ۳ـ پوزه مالیدَن، برگیاه نورُسته

لِس Loess: بادرُفت (قریب)

لُساس: نورُسته، گیاه

لِسام: اَندَك

لِسان: ۱ـ زبان ۲ـ سُخن ۳ـ زَبانه

لِساناً: زَبانی

لِسانُ الأیِّل: زَنگی دارو

لِسان البَحر: خوشه‌ی آبی، آبزَبانه، از گیاهان

لِسانُ البِّر: دَماغه

لِسانُ الثّور: گاوزَبان، از گیاهان، فَریر (برهان)

لِسانُ الحال: زبانِ دَم

لِسانُ الحَقّ: ۱ـ زبان خُدا ۲ـ مَرد خُدا

لِسانُ الحَمَل: ۱ـ زبان بَرّه، خَرگُوشَك (برهان)، بُزوشِه (برهان)، جَرغُول، جَرغُون (برهان)

لِسانُ الحِیَّه: ۱ـ سَرَخسِ خونبَند ۲ـ گیاه مارزَبان

لِسانُ الذُّئب: زبانِ گُرگ، گونه‌ای از گاوزَبان

لِسانُ الطُّیور: زبانِ پَرَندگان

لِسانُ العَصافیر: بُنجِشك، از گیاهان دارویی (آنندراج)

لِسانُ العُصفور: زبان گُنجشگ، تَلكوچی (گویش گیلکی)، از گیاهان

لِسانُ الغَزال: زبانِ آهو، گونه‌ای خَزه‌ی مارزَبان

لِسانُ الغیب: زَبانِ نهان، نهانگوی، پاژنام حافظ شیرازی

لِسانُ القَوم: زبانِ مَردم، سُخنگوی مَردُم

لِسانُ الکَلب: سَگ زبان، از گیاهان

لِسانُ الله: زَبان خُدا، فَرمان خُدا

لِسانُ المِزمار: پیرامون نای گلو، نایبند (لاروس)

لِسانُ النّار: زبانه‌ی آتش

لَسانیّ، لِسانی در فارسی: زَبانی، گُفتنی

لِسانَین: دوزَبان، گُواژ: پارسی و تازی

لِسانیّة، لِسانیّه در فارسی: زَبانی، وات‌های زَبانی: ر، ز، س، ش در پارسی وَ ص، ض در تازی

لَسْب: ۱ـ گَزیدنِ مار ۲ـ زَدَن با تازیانه ۳ـ چَسبیدن به چیزی ۴ـ لیسیدَن (آنندراج)

لَست: نیستی

لَسْد، لَسَد: ۱ـ لیسیدن ۲ـ مِکیدَن

لُسُس: شتربانانِ کاردان (آنندراج)، باربَرانِ کاردان (از لاروس)

لَسْع: ۱ـ گَزیدَن، نیش زَدن ۲ـ زَخم زَبان زَدَن ۳ـ آزار دادَن

لَسْم: ۱ـ چشیدَن ۲ـ خاموشی، از دَرد، دَر سخن ۳ـ پیوسته به راهی (آنندراج)

لَسْن: ۱ـ به زبان گِرفتَن ۲ـ چیرگی در گفت‌وگو ۳ـ مکیدنِ زبانِ دُختر ۴ـ گَزیدنِ کَژدُم

لِسْن: ۱ـ زَبان ۲ـ سُخَن ۳ـ واژه

لُسَن: زَبان آوری

لَسِن: زَبان آور

لُسْن (تک: لَسِن): زَبان آوران

لَسُوب: اَندَک

لَسُوع: دُشمنِ شُوی

لُسُوع: شِکاف ها

لَسُوق: چَسبیدَن

لَسیع: مارگَزیده، کَژدم گَزیده

لَسِیق: چَسبیده

لَسِین: زَباندان

لَشّ: ۱ـ تُتَم، سُماک ۲ـ ماش ۳ـ راندَن

لَشَک: ماهی چسبنده (لاروس)

لَشلاش: دِل پیچه‌ای

لَشلَشَة: دِل پیچه

لَصّ: لُصّ، لِصّ: دُزد

لَصّ: ۱ـ در پَرده کَردَن ۲ـ بَستَن، دَررا

لِصاب (تک: لِصب): تَنگه‌ها، خُردشِکاف ها

لِصّات (تک: لِصّة): زنانِ دُزد

لَصاص: دزدیدَن

لَصاة: آک، آهُوک (= عیب)

لِصْب: ۱ـ خُردشِکاف، دَرکوه ۲ـ تَنگه: دَرکوه یا دَر رُود

لَصَف: ۱ـ سنگ چین ۲ـ دَرَخشیدَن

لَصَف: ۱ـ خارکَورَز، از گیاهان ۲ـ تاوکُوهِگی (Fluorescence در فرانسوی)

لَصِف: زبانه گُلِ زَرد، از گیاهان

لَصق: ۱ـ پیوسته ۲ـ نَزدیک (لاروس)

لَصلَصَة: جنباندَن

لُصُوب (تك: لِصب): خردشکاف ها، تَنگه‌ها

لُصوص (تك: لَصّ): دزدان

لُصُوص: دُزدیدَن

لُصُوصَة: دُزدیدَن

لُصُوق: برچَفسیدَن (آنند راج)

لَصیف: دَرَخشیده

لَصِیق: ۱ـ پیوسته ۲ـ چَسبیده ۳ـ ستاره کُوره

لَصیقِی: سَگ‌زَبان، از گیاهان

لَضْم: درشتی کَردَن، سِتیهیدَن (آنند راج)

لَطّ: ۱ـ خو بـر وی ۲ـ گَردن بَنـدِ کَبَست (= حَنظل) ۳ـ چسبیدن به کار ۴ـ پنهان کردن ۵ـ پرده هِشتَن

لُطّ: ماهی ریشدار (لاروس)

لِطاط، (تك: لَطّ): خو برُویان، گردن بَندهای کَبَست

لَطافَة، لِطافَت در فارسی: در تازی: ۱ـ ریزریز شُدَن، خُرد شُدَن ۲ـ باریگ گَشتَن، در فارسی: ۱ـ تَری، نازکی، تَرونی ۲ـ نیکویی، خُوبی ۳ـ سَبُکی، تُنُکی، کَشی ۴ـ بازبودَن، روشَن بودَن

لِطام: ویزاستَن (فرهنگ پهلوی)، تَپانچه زَدَن

لَطاة: ۱ـ جای ۲ـ زمین ۳ـ میانـه‌ی پیشانی، پیشانی (آنند راج)

لُطاة: دُزدِ خانِگی

لَطائِـف، لَطایِف در فارسی، (تك: لَطیفَـة): نَرمی ها، نَواخت ها، نَغزها

لَطائِـف الـحِیَل، لطایف الـحِیَل در فارسی: تَرفَندهای نَغز

لَطائِـف سِتَّـه: نَغـزَك های ششگـانـه، در سوفیگـری گفتـه می شود که رهر و به شناخت نرسـد مگـر آن که این شش نَغزَك بر او روشن گردد (بهره از غیاث اللغات)

لَطائِم: لَطایِم در فارسی ۱ـ مَشك ها ۲ـ بوهای خوش

لَطْخ: ۱ـ آلودگی، تَباهِیدگی ۲ـ اَندَك

لَطِخ: بَدخور، بَدخوراك

لَطْع: کام، تاكِ دَهان

لُطَع: پَست، فرومایه، لَفَترِه

لَطعاء: مؤنث الطَع، زنِ لاغر (لاروس)

لُطف: ۱ـ دُشارْم، یان (فرهنگ پهلوی)، کَشی، به نازوخنده وبازیّ وخوشّی، بِدوگُفت: ای هَمه خو بـیّ و کشّـی (ویس و رامین، گرگانی) ۲ـ نَواخـت، نَوازِش ۳ـ بَخـشِش ۴ـ نَرمـی، خوشرَفتاری ۵ـ رَستگاری

لَطَف: ۱ـ بَخشش ۲ـ اَرمَغـان دادَن، رَه‌آورد ۳ـ کَمی خوراك

لُطفاً: به مِهر

لُطف آمیز: یان آمیز، مِهر آمیز

لَطفان: بخشنده، نیکوکار، یانا
لُطف اَندُوز: مِهر اَندوز، یان اندوز
لُطف دار: کَش، نَرم، خوشایَند
لطف داشتن: ۱ـ کَش بُودَن، یان بُودَن ۲ـ مِهر داشتَن
لُطف رِسانی: نَواخت، نوازِش
لُطف کَردَن: ۱ـ نیکویی کَردَن ۲ـ نَرمی کَردن، مِهر کَردَن
لُطفُکُم مَزید: مهرتان افزون، مِهر اَفزون
لَطَف کُنی؟ لَطَف گَنی: بَخشِش
لَطفَة: ارمَغان
لَطْم: ۱ـ ویزاست (پهلوی)، گَزند ۲ـ سیلی زَدَن، تپانچه زَدَن ۳ـ آسیب یافتَن
لَطَمات (تك: لَطمَة): ویزاستها، گَزَندها، تَپانچه‌ها (غیاث اللغات)
لَطَمَة: لَطمه در فارسی ۱ـ ویزاست، گَزند ۲ـ تَپانچه (برهان)، سیلی
لَطمه خوردَن: ۱ـ آسیب دیدَن ۲ـ سیلی خوردَن
لَطمه زَدَن: ۱ـ ویزاستَن (فرهنگ پهلوی)، گَزند رساندَن ۲ـ سیلی زَدَن
لَطمه وارد ساختن: آسیب رساندَن
لَطُوخ: آلایَنده
لَطیف: ۱ـ نَرم (فرهنگ پهلوی) ۲ـ نازِك (فرهنگ پهلوی) ۳ـ خواش، به آوای آش (فرهنگ پهلوی)، کَش، پاز (آنند راج) ۴ـ تَنُك، زین باده می خواهی برو، اوّل تَنُك چون شیشه شو، چون شیشه گشتی، بر شِکَن بر سَنگِ ما (مولانا) ۵ـ خُرد، ریز ۶ـ نَخشَك (فرهنگ پهلوی)، نَغز، دلاویز ۷ـ بَزله گُوی ۸ـ پَرخیده، سُخنِ پُوشیده
لَطیفُ الخَصْر: نازك میان، کَمَر باریك
لَطیف اندام: کَش اَندام، نازك اندام
لَطیف بَدن: نازُکتَن، نَرم تَن
لَطیف تَن: نازُکتن، نَرم تَن
لَطیف پیوند: نیك پیوند
لَطیف جان: یانجان، روشَنجان
لَطیف جوهر: یانگوهَر، پاك گُهَر
لَطیف خُلق: خوشخُوی، نَرمخوی
لَطیف خُوی: نَرمخوی
لَطیف دَست: ۱ـ نازُکدست، نَرمدَست ۲ـ چیره‌دَست
لَطیف رای: روشنرای، روشَن بین
لَطیف سِرِشت: نیکو سِرِشت، نَرمخُوی
لَطیف شِکل: نَرمچهر، خوبچهر
لطیف طَبع: ۱ـ نیکونهاد، نیکنهاد ۲ـ شیرین سخن، نازك گُوی، نغزگُوی
لطیف طَبعانه: نازك گُویانه

لَطیفَة: لَطیفه در فارسی، مؤنث لطیف: وَ، سخنِ نیکو، سخنِ نَغز، بَزله (برهان)
لَطیفه سَرای: بَزله سَرای، نغزسَرای
لَطیفه گُوی: نغزگُوی
لَطیفه یاب: بَزله یاب، بَزله دان
لَطیفی، دَر تازی نیامده: تَنُکی
لَطیم: ۱- پدرمُرده ۲- سپیدرُخ، اَسپ ۳- خوشبوی، بُویه
لَطیمَة: لَطیمه در فارسی ۱- مُشك ۲- مُشکدان ۳- بازارِ بُویه فروشان
لَطینِیّ: لاتینی تازی گشته، لاتینی، لَتینی، زبانِ فَرَنگی (آننداراج)
لَطینیَّة، لَطینیَّه در فارسی: لاتینی، زبانِ فَرَنگی، زَبانِ رُومی
لَظّ: ۱- دُشوارخوی، سَختگیر ۲- بایسته بودَن ۳- راندَن ۴- ستیهیدَن (آننداراج)
لَظَی: ۱- دوزَخ ۲- آتَشِ زبانه‌زننده (غیاث اللغات) ۳- اشکوبِ پنجمِ دوزَخ
لَعا: آزمَند
لُعاب: لَعاب در فارسی ۱- خَیُوك (فرهنگ پهلوی)، خیو ۲- گِلیز (برهان)، در انگلیسی نیز به آن گونه درخشندگی شیشه که به چیزی دهند Glaze گویند، پَت (= لُعاب، عمید)، غِلیز (آننداراج)، لیزابه ۳- بَرف

لَعّاب: بازیگر، بازیکُن
لُعابُ الحَیة: لُعابِ حَیّه در فارسی: زَهرمار
لُعاب السَّفرجل: بِه دانه، پَتِ بِه دانه
لُعاب الشَّمس: خیوِ هُور، خیوِ اَهرمَن: چیزی که به چشم چون تار جولاهه می آید در نیمروز تابستان
لُعاب النَّحل: اَنگَبین
لُعاب تَنیدن: ۱- خیو تَنیدَن ۲- دام گُستَردَن
لُعاب دادَن: گِلیزاندَن، پَتاندَن
لُعابگَر: پَتگَر
لُعابدار: پَتدار، خیوین
لُعاب دانه: خیوه
لُعابِ رَوان: خَدوك رَوان، گُواژ: مِی
لُعاب زمردنقاب: خَدوكِ سبزپُوشه، گُواژ: مِی
لُعابِ سحاب: لیزابه‌ی اَبر = باران
لُعابِ شَمس: لُعابُ الشَّمس، بنگرید به لُعاب الشَمس
لُعابِ عنکبوت: تارِ تَننده، تارتَنه، به گُواژ: گَرته کاری، نگارگَری
لُعاب کاری: گِلیزکاری، پَتگَری
لُعابِ گاو (کوهی): ۱- خدوی گاو، لیزابه‌ی گاو (کوهی) ۲- نامه‌ی سپید، به گُواژ ۳- سِپیده دَم، به گُواژ ۴- بَرف، به گُواژ ۵- شَبنَم، به گُواژ
لُعابِ گَوزن: ۱- لیزابه‌ی گَوزن، خیوِ گَوزن ۲-

سپیده دَم، به گُواژ ۳ـ بَرف، به گُواژ ۴ـ شَبنَم، به گُواژ
لُعابِ لَعل: لیزابه‌ی لال = مِی سُرخ، به گُواژ
لُعابِ مَگَس: خیو کَبْت = اَنگَبین
لُعابِ نَحل: لُعابِ مَگس، بنگرید به لُعابِ مَگَس
لُعابَة: بازیچه
لُعابِیّ: لَعابی در فارسی ۱ـ گِلیزی ۲ـ لیزابه ۳ـ پَتیک
لُعاع: نورُستِه، نودَمیده، گیاه
لُعاعَة: ۱ـ کاسنی، از گیاهان ۲ـ جهان ۳ـ فَراوانی ۴ـ فَراخسالی ۵ـ آشام، هُفت
لَعّاعَة: بیرُونخوان، دَرخنیا
لِعان، لِعانِیة: نَفرین
لَعّان: نَفرینَنده، نَفرین کننده
لَعاة: ماده سَگ (آنند راج)
لَعْب، لِعْب، لَعِب ۱ـ بازی، بازی کَردَن ۲ـ ریشخند
لَعَب: راه افتادنِ آب دهان
لَعِب: بازیگر
لُعبَة: لُعبَت در فارسی، لُهفَت (این واژه در انجمن آرا آمده و پارسی دانسته شده، ولی دگر گشته‌ی لُعبَة تازی است) ۱ـ بازیچه ۲ـ بازی ۳ـ پیکره ۴ـ اَروَسَك ۵ـ آدَمَك، در تاژبازی (= خیمه‌شَب بازی) ۶ـ زیباروی، دلستان، دِلبَر ۷ـ خنده خَریش ۸ـ شِگفت ۹ـ پَستای بازی (پَستا = نوبَت)
لُعَبَة: بازیگر، سَرگرم کُن
لَعِبَة: گونه‌ی مُنگیا (= قمار)
لُعبت باختن: ۱ـ اَروسَك بازی کَردَن، تاژبازی کَردَن
لُعبَت باز: ۱ـ اَروسَك باز ۲ـ تاژ گَردان، تاژباز ۳ـ تَرفَندباز
لُعبَت باغ: نِگارباغ = گُل
لُعبَت بَربَری، لُعبَتِ بَربریّه: سورَنجان، از گیاهان
لُعبَت پَرَست: ۱ـ دِلبَر پَرَست ۲ـ بُت پَرَست
لعبت خانه: بُتخانه
لُعبتِ دیده: مَردُم چَشم، مَردُمَك
لُعبتِ زَرنیخ: آفتاب
لُعبَت ساز: ۱ـ اَروسَك ساز ۲ـ آدَمك ساز ۳ـ بُتساز، بُتگَر
لُعبَتَك: ۱ـ اَرُوسَك ۲ـ پیکَرَك ۳ـ دِلبَرَك
لُعبَت کَده: بُتَکده
لُعبَت گر: لُعبَت ساز، بنگرید به لعبت ساز
لُعبَتِ مُطَلَّقه، لُعبتِ مُعَلَّقه: مِهر گیاه
لَعب گر: ۱ـ بازیگَر ۲ـ تَرفَندگر
لَعْج: ۱ـ خَلیدَن ۲ـ سُوزاندَن، سُوزِش

لَعْس: گزیدَن، به دَندان

لَعَس: سیاهی لَب، که نیکو نمایَد (آنند راج)

لَعساء: ۱ـ لَب تیره، زَن ۲ـ سرخ و سیاه، دُختَر (آنند راج)

لُعطَة: ۱ـ تیراَندازی ۲ـ چَشم زخم زَدَن

لَعْق: ۱ـ لیسیدَن ۲ـ مُردَن

لَعقَة: گُنجای کَبچه (= مَلعَقَة)

لَعْل: پارسی تازی گشته، لال: ۱ـ گیاهی است ۲ـ از کانی های گرانبهاست ۳ـ خرفستری است از تیره‌ی دوبالان ۴ـ یاکَندِ سُرخ

لَعل بَست: لال بَست، لال بَسته، زیوریافته با **لال**

لَعل بَدَخشی: لال بَدَخشی، لال بَدَخشان، **گُواژ**: لَب دِلستان

لَعلِ بوگُرگ: گَرده لال

لَعلِ پیازَکی: لال پیازَکی

لَعلِ پیازی: لال پیازی

لَعل خفتان: لال خفتان، **گُواژ**: بَهرام

لَعلِ خوشاب: لالِ خوشاب، لالِ آبدار، **گُواژِ**: لَب دِلستان

لَعل‌دار: لالدار

لَعل رُخ: لال رُخ

لَعل رَگدار: لال رَگدار، لالِ داغدار

لَعلِ رُمّانی: لالِ دانه‌اَناری

لَعل رَنگ: لال رَنگ، سُرخ‌رَنگ

لَعل ریزه: لال ریزه

لَعل سان: لال سان، لالدیس

لَعل سای: لالسای

لَعلستان: لالِستان، کانِ لال

لَعلِ سُفته: لالِ سُفته

لَعل شُدَن: لال شُدَن، سُرخ شُدَن

لَعل‌شناس: لال‌شناس، گوهر شِناس

لَعل طِراز: پارسی تازی گشته، لال تراز

لَعلَع: ۱ـ گُرگ ۲ـ آبسار

لَعلِ عَقرَبی: لالِ کَژدُمی

لَعل فام: لال فام، سُور، سُرخ

لَعل‌فروش: لال فُرُوش

لَعل‌فشان: لال فشان، باده‌ریز

لَعلِ فَلَك: لالِ سِپهر = آفتاب

لَعل قَبا: پارسی تازی گشته، لال کَهاه: ۱ـ خون ۲ـ جِگر ۳ـ مِی

لَعلِ قُطبی: لالِ میخی

لَعل کردار: لال کَردار

لَعل کِش: لالکش

لَعلِ کلوخی: لالِ کلوخی

لَعل گر: لالگر

لَعل گون: لالگُون

لَعل لب: لال لَب، سُرخ لَب

لَعل ماهی: لالماهی، از ماهیان

لَعلِ مُذاب: لالِ گُداخته، لالِ رَوان، مِی سُرخ

لَعلِ ناسفته: لالِ ناسُفته، سُخنِ نو، ترانه‌ی تازه

لَعَلَّ وَعَسَی: بُو کِه، شایَد که

لَعلی: لالی، ۱ـ گونه‌ای انگور ۲ـ گونه‌ای رَنگ

لَعلین: لالین، سُرخ (غیاث اللغات)

لَعَم: خَدو، خیو، آبِ دَهان

لَعماظ: مَردِلافی (آنندراج)

لَعمُوظ: ۱ـ آزمند ۲ـ سَربار، اَنگل ۳ـ کَردی خوردی

لَعْن: ۱ـ راندَن، دُورکردَن از نیکی ۲ـ دُشنام دادن، رُسواکَردَن ۳ـ نفرین کَردَن

لَعنَة: لعنَت در فارسی ۱ـ نیفرین، نفرین، نَفریتَك (فرهنگ پهلوی)، فِریه (صحاح الفرس)، بَهره‌ی آن آفرین باشد ز سَعدِ مشتَری، قسم این از نَحسِ کیوان، فِریه و نَفرین بُوَد (امیر معزّی)، سَنَه (برهان)، بُسُور (برهان) ۲ـ گَزش (فرهنگ پهلوی)، شِکَنجه (لاروس)

لَعنَة لله: نفریت خدا بَر...

لَعنَة للهُ: خدایش نفرین کُناد، خدایش شکنجه دهاد

لَعنَت کَردَن: گَزوتَن (فرهنگ پهلوی)، گَزوَدَن، بُسوریدَن، بُسُولیدَن (برهان)، نَفرین کردن

لَعنَت کُنَندِگی: نَفرین کاری (فرهنگ پهلوی)

لَعنَت گُفتَن: دُشنام گُفتَن، بَد گُفتَن، نفرین گُفتَن

لَعنَت‌نامه: نَفرین نامه

لَعنَتی: گَجستَك، گُجَستَك، نیفریتَك (فرهنگ پهلوی)، گُجَستِه، بُسُولیده

لَعن کَردَن: نَفرین کَردَن

لَعْو: ۱ـ آزمَند، آزور ۲ـ بَدخوی ۳ـ ناکس، پَست

لَعُوب: لَوَند، زَن، بازیگَر، زن، نازدار، زَن

لَعُوس: خوردَنی، خوراکی، دَندانگیر

لَعوس: گُرگ ۲ـ کَم خور ۳ـ آزمَند

لَعوَض: شُغال، از جانوران

لَعوَق: کَم‌خِرَد

لَعُوق: لیسیدَنی، داروی مکیدَنی

لَعُوقات (تك: لَعُوق): داروهای مکیدنی، لیسیدنی ها

لَعوَة: مؤنث لَعْو، وَ ۱ـ کُلبه ۲ـ داغِ پستان

لُعوَة: داغِ پستان، سیاهی گِرد نوكِ پستان

لَعوَةُ الجُوع: آزِ گُرسنگی

لَعیب: ۱ـ هَمبازی ۲ـ بازیگر

لَعیعَة: نان گاوَرس (آنندراج)

لَعین: ۱ـ رانده، از دَرگاه رانده، نَفرین شُده، گُجسته، بُسولیده ۲ـ بَدشگون، مَرخشه، نافرخنده ۳ـ دیو، دیو سَرکِش، اَهریمَن ۴ـ رَهاشده ۵ـ رُسوا ۶ـ گُرگ ۷ـ مَترَسَك، مَترسَكِ بُستان ۸ـ آواره، سَرگردان ۹ـ دِگَردیسیده

لَعینَة: لَعینه در فارسی: نام است برای لَعین، گُجسته، نفرین شُده

لَعیّه: از لَعیَعة تازی، نانِ گاوَرس، نانِ اَرزَن

لغ: ترکی، هَست

لَغا: ۱ـ سخنِ یاوه ۲ـ آواز ۳ـ نادُرُست ۴ـ بی اَرزِش، بُنجُل (لاروس)، وازَده ۵ـ یاوه گُفتَن ۶ـ شیفتگی، به چیزی ۷ـ آزمَندی ۸ـ خُشك آمار (= استسقاء، لغت فرس)

لُغاب: ۱ـ تیرِ هیچکاره ۲ـ پَرِ زَرد

لَغابَة: ۱ـ بیماری ۲ـ سُستی ۳ـ گُولی

لُغات (تك: لُغَة): واژگان

لُغاتِ اَضداد: واژگان دوپَهلو

لُغاز: به آرشِ گوشوار دیوار پارسی است

لُغاز، از لُغَز تازی: ۱ـ بَردَك، کَرُوس (برهان) ۲ـ خُرده ۳ـ سَربَستِه، دوپَهلو

لَغّاز: خُرده گیر، دُشیادگَر

لُغاز پَران: بَردَك پَران

لُغاز پَرانی: بَردَك پَرانی، لُوتَره‌پَرانی

لُغاز خوان: خُرده گیر، آك گیر

لُغاز خواندن: خرده گرفتن، آك نهادَن

لُغاز گُوی: بَردَك گُوی

لُغام: پارسی است = لگام

لُغام: خیو شُتُر

لَغاة: آواز، بانگ

لَغْب: ۱ـ سُست ۲ـ نادان، گُول: مَرد ۳ـ سخنِ تَباه ۴ـ تیر هیچکاره، تیرِ بَدتَراش ۵ـ مانده گردیدَن، از پای اُفتادَن ۶ـ دروغ شنیدن ۷ـ بَجِ پیشین (بَج = لَثه)

لَغَب: ۱ـ موی گَردَن (آنندراج) ۲ـ پَر هیچکاره

لُغَة: لُغَت در فارسی، Logos، یونانی تازی گشته ۱ـ واژه ۲ـ سُخَن ۳ـ فرهنگ ۴ـ زَبان

لُغَت آرا، لُغَت آرای: سخن آرای

لُغَت ساز: واژه‌ساز

لُغَت سازی: واژه‌سازی

لُغَت شِناس: ۱ـ واژه شناس ۲ـ زبان‌دان

لُغَت شِناسی: واژه‌شِناسی، زَبانشِناسی

لُغَت نامه: فَرهنگ (فرهنگ پهلوی)، واژه‌نامه

لغت نویس: فَرهنگنویس

لغت نویسی: فَرهنگ نویسی

لُغَز: ۱ـ کِرتَك (فرهنگ پهلوی)، لُوتره

(برهان)، بَردَك (برهان)، پَردَك (فرهنگ کوچك)، کِروس (برهان)، ایشتَنب (گویش گیلکی) ۲ـ زولبیایی، پیچ در پیچ، در تازی سوراخ سوسمار و کلاکموش را گویند ۳ـ سَربَسته، چیستان

لُغز فروفتن: لُغاز خواندن، بنگرید به لُغاز خواندن

لُغز گفتن: لُغاز خواندن، بنگرید به لُغاز خواندن

لَغْط: ۱ـ بانگ و فریاد ۲ـ بانگ کبوتَر ۳ـ بانگ سنگخوار ۴ـ خروش، آوای دَرهَم

لَغِط: آستانه‌ی دَر (لاروس)

لَغَف: فروخوردَن

لُغفَة: گُراس، گَراس (= لقمه)

لَغلَغَـة: لَعلَغـه در فارسی: شِکستگی زبـان (آنندراج)، کُند زَبانی (لاروس)

لَغْم: ۱ـ پیام نادُرَست ۲ـ کَفَك انداختن: شُتُر ۳ـ بوسیدَن: پیرامونِ دَهان ۴ـ بو یه زدن: پیرامون دهان

لَغْن: ۱ـ خورسندی ۲ـ شُور جَوانی

لُغْن: ۱ـ کَرکَرانِك گوش (کَرکَرانَك = غضروف) ۲ـ گوشتِ گَردَن ۳ـ نای زَبان ۴ـ درونِ بینی ۵ـ زیر زَنَخ

لُغنون: ۱ـ درونِ بینی ۲ـ زیر زَنَخ

لَغْـو: ۱ـ یاوه ۲ـ دور اَفکَنـدَنی ۲ـ هَرزه ۳ـ سوگَند سُست ۴ـ بانگِ سَگ

لَغوب: ۱ـ سُست ۲ـ نادان: مَرد

لُغوبَة: ۱ـ سستی ۲ـ گولی، بی خِرَدی

لَغوخای: هَرزه‌دَرای (آنندراج)

لَغـوَس: ۱ـ گُرگ ۲ـ آزمَند ۳ـ تُندخور ۳ـ شِتابان خور ۴ـ نِهال نازك ۵ـ دُزد

لَغوس: ۱ـ یاوِه ۲ـ آواز سنگخواره

لُغَوِیّ، لُغَوی در فارسی: ۱ـ واژه‌ای ۲ـ واژه شناس

لَغوَی: ۱ـ یاوه ۲ـ آواز سنگخواره

لَغویّات: (تك: لَغوِیَّة)، یاوه‌ها، سخنانِ یاوه

لُغَوِیُّون: (تك: لُغَوِیّ)، واژه شناسان

لَغوِیَة: مؤنث لَغوَی، یاوِه

لَغِیب: پَرِ پوسیده

لَغیث: مقلوب غَلیث، نانِ گندم و جو

لُغَیزاء: لُغَیزَی: چیستان

لَغیط: بانگِ کبوتَر، بانگِ سَنگخواره

لَغِیف: ۱ـ نزدیکان مَرد ۲ـ چاکردزدان ۳ـ واژه‌دُزد

لَغیفَة: فِرنی، بتابه

لَغِیم: راز (لاروس)

لِغیون: Legio، لاتینی تازی گشته، بنگرید بِه لژیون

لَفّ: ۱ـ دَرنَوردیدَن، پیچیدَن ۲ـ نَوَرد ۳ـ لایِ، تویِ

لَفّاً: لایِ، تویِ، درونِ

لَفـاء: ۱ـ خاك ۲ـ ناچیز ۳ـ اَنـدَك ۴ـ رخت، کالا، که بر زمین افتاده

لَفّاء: ۱ـ سِتبران: زَن ۲ـ رانِ سِتَبر (لاروس)

لَفات: گولِ بَدخوی (آنندراج)

لُفّاح: ۱ـ سابیَزك (برهان) مِهر گیاه ۲ـ دَستَنبو، از گیاهان ۳ـ بارِ استَرَنگ (= یَبروح)

لُفّاح بَرّی: آکَج (برهان)، از گیاهان

لِفاظ: تَره، از گیاهان (آنندراج)

لَفاظ: تُفیده، ازدَهان بیرون انداخته

لَفّاظ: ۱ـ دازه دان ۲ـ بُرون نِگر ۳ـ زَبان باز

لَفّاظی: در تازی نیامده، ۱ـ دازه پَردازی ۳ـ زَبانبازی

لُفاظَة: ۱ـ تُفیده ۲ـ تُفاله ۳ـ تَه مانده

لَفاع: ۱ـ چادُر، که زنان بر خود پیچَند، بالاپُوش ۲ـ گِلیم، گُستَردَنی

لِفاعَة: پینه، پاره

لِفـاف: ۱ـ مُرده پیچ ۲ـ چَکسِه، لامِه: آنچه بر چیزی پیچند

لِفاف کَردَن: دَر پیچیدَن، چَکسِه نهادَن

لِفافَة: لَفّافِه در فارسی: ۱ـ مُرده پیچ، آبچین ۲ـ پایتـابـه، پالیك (برهـان) ۳ـ بَستا (معین) ۴ـ گِش پیه (گِش = قلب)

لَفام: سِنی بَند (لاروس)

لِفْت، لَفت: چِپدَستی

لَفْت: آرامی تازی گشته ۱ـ گاو ماده ۲ـ نیمه‌ی چیزی ۳ـ کِناره‌ی چیزی ۴ـ زَنِ گول ۵ـ شَلغَم (لاروس)

لَفْـت: ۱ـ دَر نوشـتَـن ۲ـ پیچـیدن ۳ـ پوست کَنـدَن، از درخت ۴ـ پَرچسبـانیدَن، بَر تیر ۵ـ روی گَرداندَن (آنندراج)

لَفتاء: ۱ـ کَج چَشم، لوچ: زَن ۲ـ کَج شاخ: بُزِ ماده

لِفت و لِعاب دادَن: لِفت و پَت دادَن، چاپلوسانه گُفتن

لَفج: خواری (آنندراج)

لَفـح: ۱ـ زَدَن، با شمشیر ۲ـ سوختـه شُدَن، از آتش یا بادِ گرم ۳ـ گَرما

لَفخ: ۱ـ تو سَری زَدن ۲ـ سیلی زَدَن

لَفظ: دازه (برهـان)، گُفت، گُفتـه (لاروس)، سُخَن (آنندراج)

لَفظاً: به دازه

لَفظاً: به دازه، به آرش

لَفظِ اندك و معنی بسیار: نَمیرا (برهان)

لَفظ پَرداز: دازه پَرداز، سخن پَرداز

لَفظ پَردازی: دازه پَردازی، سُخن پَردازی

لَفظ تَراش: دازه تَراش، دازه‌ساز

لَفظ تَراشیدَن: دازه تَراشیدن، دازه ساختَن

لَفظ جُزوی، لفظ جُزئی: خُرد دازه

لَفظِ قلَم: کِلکدازه

لَفظِ کُلّی: هامدازه

لَفظِ مُرَکَّب: فَرا دازه

لَفظِ مُفرَد: تَکدازه

لَفظَة، لَفظِه در فارسی: یك دازه، یك سُخَن

لَفظَةُ الله: یك سخنِ خُدا

لَفظِیّ: لَفظی در فارسی: دازه‌ای

لَفَف: گِرانزَبانی

لَفلف: لَفلاف: ۱ـ سُست: مَرد ۲ـ کُند زَبان، گِرانزَبان

لَفلَفَة: ۱ـ گِرانزَبانی ۲ـ جامه بر خود پیچیدَن ۳ـ خوراك جویی

لَفْم: ۱ـ بینی پُوش نهادَن ۲ـ بَسته بَندی

لَفوت: بَدخوی، تُرشروی ۳ـ سُخَن‌چین: زَن ۳ـ چَشم‌چَران: زن

لَفّ وَ نَشر: پیچیدن و پَراکَندن، پیچ و پاش

لَفیتَة: بتابه‌ی سِتبر (آنندراج)

لَفیظ: اَنداخته (آنندراج)

لَفیف: ـ دَر پیچیده ۲ـ درختانِ دَرهم ۳ـ گروه دَر آمیخته

لَفیفَة: ۱ـ گول ۲ـ چِپدَست: مَرد

لَفیئَة: لَفچَن، لُخم، گُوشتِ بی استخوان

لَق: نادرست نویسی لَغ، پارسی است

لَقّ: ۱ـ شکافِ زَمین ۲ـ بَر چَشم زَدَن، به دست یا پنجه (آنندراج)

لِقاء: لِقا، لَقا در فارسی: ۱ـ دیدار کَردَن، دیدار ۲ـ چهره ۳ـ آرمیدَن، بازَن

لِقاء الله: دیدارِ خُدا

لِقاءَة: دیدار کردن (آنندراج)

لَقاح: ۱ـ وِپیك (فرهنگ پهلوی)، گشنگیری (فرهنگستان) ۲ـ مایه کوبی (لاروس)

لِقاح: شُشْر، شوس، آبِ نَر

لَقّاح: گَشن دهَنده

لَقاط: خوشه‌ی مانده

لقاط: خوشه‌ی بَرچیده

لَقّاط: خوشِه‌چین (لاروس)

لَقاط: روبارو، روبه‌رو

لُقاطات: (تك: لُقاطَة)، خِنزِر پنزِر، خُرده ریزها

لُقاع: مَگس گَز، مَگسِ گَزَنده

لِقاع: گِلیم سِتَبر (آنندراج)

لَقّاع: مَگس (آنندراج)

لقالِق: (تك: لَقلَق)، از ریشه‌ی اکدی، لك‌لك‌ها، زَبان‌ها

لَقـاندَن: نادرست نویسی لَغاندَن، لَغ کَردَن، پارسی است

لُقانطه: ترکی از ایتالیایی Locanda ، خوردَنگاه

لَقانِق: پارسی تازی گشته، لَکانه: ۱ـ روده‌ی پُر کَرده با گوشت پخته و نخود، چو خَر بی‌خبر زانی اکنون که آن گَه ـ به مُزد دبستان خریدی لَکانه (ناصر خسرو) ۲ـ شَرمِ مَرد، به دنیا رای و میل آن نباشَد، مَلك نی فَرَج خواهد، نه لَکانه (فخری)

لِقا نِمودَن: چهره نمودَن

لَقّانیدَن: نادرست نویسی لَغّانیدَن، لَغ کَردَن، پارسی است

لَقانَة: لَقانِیَة: زیرَکی، هوشیاری (لاروس)

لَقاة: میانه‌ی راه (لاروس)

لَقَب: ۱ـ باژنـامه، پاژنام (برهان) ۲ـ بَرنام (= عِنوان)

لَقَب تاش: هَمپاژنام، هَمبَرنام

لَقَب تاشی: هَمپاژ نامی، هَمبَرنامی

لَقَب دادَن: پاژنام دادَن، پاژناماندَن

لَقَب داشتن: پاژ نام داشتَن، پاژ نامیدَن

لَقَب کَردَن: پاژنام کَردَن، پاژناماندَن

لَقَب نامه: پاژنامنامه

لَقَب نهادن: پاژناماندَن، پاژنام نهادَن

لَقح: گَشن دادن، خَرمابُن را

لَقَـح: ۱ـ کوه ۲ـ تِم (= نُطفـه) ۳ـ گَردِنـر، در گیاهان دو پایه

لِقحَة: ۱ـ آلُه (= عُقاب) ۲ـ کَلاغ ۳ـ زنِ شیردِه، دایه ۴ـ شترِ پُرشیر ۵ـ رَوان

لَقْر: ۱ـ مشت زَدَن ۲ـ لَگَد زَدَن

لَقْس: ۱ـ گَری (لاروس) ۲ـ آك نهادَن

لَقِس: ۱ـ تُندخوی ۲ـ دو به هَم زَن ۳ـ دانا، با هُوش ۴ـ آزمَند

لَقْش: ۱ـ آك، آهوك ۲ـ پَرخیده گویی

لَق شُدَن: نادرست نویسی لَغ شُدَن، پارسی است

لَقْص: سوختَن، پُوست را (آنندراج)

لَقَص: ۱ـ شورزَدَن، دل شوریدَن ۲ـ تَباهیدَن ۳ـ تَنگ شُدَن

لَقِص: ۱ـ پُرگوی ۲ـ تَنگ ۳ـ تباهی انگیز، شورشگَر

لَقْط: ۱ـ بَرگِرفتَن، از زَمین ۲ـ چیدَن ۳ـ دَرز گرفتَن، جامه را ۴ـ پینه کاری ۵ـ فَرا گرفتَن، به دَست آوَردَن

لَقَط: ۱ـ بَرداشتـه، بَرچیده، بَرگِرفتـه ۲ـ خوشه، میوه: اُفتاده یا ریخته

لَقَط السُّنبُل: خوشه‌ی بَرگرفته

لَقَط المَعدَن: پاره‌های زَرکانی

لُقَطاء: (تك: لقیط)، سَر راهی‌ها

لُقَطَة: ۱ـ یافته، پیدا کَرده ۲ـ بچّه سَر راهی ۳ـ زَر پاره، که دَرکان یافت شَوَد

لَقْف: شتابان گِرفتَن

لَقَف: ۱ـ اُفتادنِ دیوار ۲ـ دَرز یافتنِ تالابه ۳ـ نااُستواری ساختمان

لُقَّفَة: گیاهِ مارزَبان (لاروس)

لَق کَردَن: نادرست نویسی لَغ کَردَن، پارسی است

لَقلَق: اکدی تازی گشته = لَك‌لَك، بَلارَج (برهان)، اَپوپیل (گویش گیلکی)، از پَرَندگان ۲ـ زَبان

لَق لَقو: نادرست نویسی لَغلَغو، پارسی است، کسی که نتواند راست بایستد و راست بِرود، لَرزان

لَقلَقَة: لَقلَقِه در فارسی، از ریشه‌ی اکدی، ۱ـ بانگِ بلارَج ۲ـ زَبان ۳ـ گِرانزَبانی ۴ـ یاوِه گویی ۵ـ زَبان جنباندَن ۶ـ فغان، نالِه

لَقْم: ۱ـ دَهانه زَدَن ۲ـ بَند کَردَن

لَقَم: میانه‌ی راه (آنندراج)

لُقَم: بَرآمدگی استخوان

لُقمَة: لُقمه در فارسی: نَواله (هزار سال نثر پارسی، کشاورز)، گَراس، گُراس (برهان)، جمله نعمت‌های اَلوانِ بهشت، یك گَراس از خوانِ احسان تو نیست (غضائری رازی)، بَکسَمات، تو زِ بَکسَماتِ حلوا، به جمازه بَند محمِل، که بدین جمازه بتوان، سفر حجاز کردن (بسحق اطعمه)، تِك (برهان)، تِکّه

لقمه‌آلای: نَواله آلای

لُقمهٔ آهَن چشیدن: زَخم خوردَن

لُقمهٔ آهَن کشیدن: زنجیر بر پای داشتن

لُقمَة الحَمَل: بَرّه غول، نواله‌ی بَرّه، از گیاهان

لُقمَةالخَلیفَة: لُقمهٔ خلیفه، بنگرید به لقمهٔ خلیفه

لُقمَة الصَّباح: ناهارشِکَن، پگاهانِه

لُقمَة الغَزال: نوالـه ی آهـو، آهـوغـول، از گیاهان

لُقمَة القاضِی: لُقمهٔ قاضی، بنگرید به لُقمهٔ قاضی

لُقمَة النَّعجَة: گیاهِ بارهَنگ (لاروس)

لَقمه بَخش: نَواله بَخش، روزی رسان

لُقمه پَرهیزی: پَرهیز دَر خوراك

لُقمه جوی: نَواله جوی، روزی جوی

لُقمهٔ حَرام: ۱ـ گَراسِ ناشایست ۲ـ موله‌زای

لُقمهٔ خلیفه: بَزماوَرد، گوشت پخته و تره و خاگینه باشد که در نانِ تُنُك پیچند و نواله

سازند و با کارد پاره‌پاره کنند و خورند (برهان)، در تازی لُقمَةالخَلیفَة

لُقمه رُبای: نواله رُبای، شِکَمباره

لُقمه زَدَن: نَواله زَدَن، گَراس کَلان بَرگرفتن

لُقمه‌شمار: نَواله‌شمار: ۱ـ مهمان ناخوانده ۲ـ زُفت، که نواله‌ی میهمان شُمارَد

لُقمهٔ قاضی، لُقمهٔ قَنّاد: نَواله‌ی کادیك، نواله‌ی شیرین، گونه‌ای شیرینی در رَده‌ی زولبیا وَ بامیه

لُقمه کَردَن: نواله کَردَن

لُقمهٔ کَلّه گُربه‌یی: نَواله‌ی کَلّه گربه‌یی، نَواله‌ی کَلان

لَقمه گِرفتَن: نواله گرفتَن = کاری انجام دادن برای کسی بی آگاهی او

لُقمهٔ گلوگیر: نَواله‌ی گلوگیر، غُلول (برهان)

لُقمه‌گیر: نواله گیر

لُقمه لُقمه: ۱ـ گَراس گَراس، اَندَك اَندك ۲ـ پاره پاره

لُقمه لُقمه شُدَن: تِکّه پاره شُدَن

لُقمه‌یی: ۱ـ نواله‌یی، گُراسی ۲ـ کوچَك

لَقْن: ۱ـ تیزهُوشی ۲ـ سُتون ۳ـ زی، سُوی

لَقَن: پارسی تازی گشته، لَگَن (لاروس)

لَقِن: تیزهُوش

لَقنده: نادرست نویسی لَغنده، پارسی است

لَقو: کَژدَهان گشتَن

لَقّ وبَق: نادرست نویسی لَغّ وبَغ، پارسی است

لَقّ و دَق: نادرست نویسی لَغّ و دَغ، پارسی است = زمین سَخت و بی گیاه

لَقّ و لوق: نادرست نویسی لَغّ و لُوغ، پارسی است

لَقوَة: لَقوه در فارسی ۱ـ کژدَهانی، لُوشی، از بیماری‌ها ۲ـ آلَهِ تیزپَرواز ۳ـ آلَهِ ماده

لَقوه گِرفتَن: لُوشی گِرفتن، لُوش گَشتَن

لَقی: اَنداخته، افتاده بَر زمین

لُقی (تك: لُقیَة): دَردها، رَنج‌ها، پَرندگان، زود باوَران

لِقی، لُقی: دیدار کردن

لَقِیّ: ۱ـ دیدارکُننده ۲ـ بَنَدنده

لُقیا: دیدار (لاروس)

لِقیان، لُقیان: دیدار کَردن (آنند راج)

لِقیانَة، لُقیانَة: دیدار کردن (آنند راج)

لَقیط: ۱ـ یافته، بَرگِرفته ۲ـ سَرراهی، سِند، هم‌آوای هِند (برهان) ۳ـ نابه‌خود ۴ـ مُوله‌زای، سَنداره (= حرامزاده، برهان) ۵ـ چاهِ سُست، چاهِ فروریختَنی

لَقیط دارالحَرب: پَروه (= غَنیمَت)

لَقیط کَردَن: سِند کَردَن، سر راه نهادن کُودك

لَقیطَة: مؤنث لَقیط، وَ، لَفتَره، فرومایه

لَقیف: ۱ـ چُست ۲ـ زیرَك ۳ـ تا لا به‌ی شِکسته

۴ـ ساختمانِ خشتی، کُوخ ۵ـ چاه پُرآب

لَقیم: فُروخورده، نَواله‌ی فروخورده (آنندراج)

لُقیَة، لُقیَه در فارسی: دیدار

لَقیَة: لَقیه در فارسی: یك بار دیدار

لَقیَّة: مؤنث لَقیّ، دیدارکننده

لُك: ترکی؟، سِتَبر، گُنده

لَكّ: ۱ـ گُوشت ۲ـ آمیزش ۳ـ جُداکردَنِ گُوشت ۴ـ فشار آوَردَن ۵ـ راندَن ۶ـ کُوفتَن

لُكّ: ۱ـ دُرُشت اندام، لَمتُر، پُرگوشت، زَدِلاك

لَكّ: هندی تازی گشته، سَدهِزار

لُكّاث: گَچ کاران، گچگَران (لاروس)

لُكاع: کُویَك بادِبزَنی، از گیاهان

لَك الوَیل: وای بَرتو

لَكّام: ۱ـ مُشت زَن ۲ـ دورکننده

لَكْث: ۱ـ زَدَن ۲ـ رَنجانیدن ۳ـ بیشبار کَردَن

لَكْد: ۱ـ زدن، بادَست ۲ـ دُور کَردَن، راندَن

لَكِس: ۱ـ دُشوارخُوی ۲ـ سَرکَش (آنندراج)

لَكعاء: مؤنث اَلکَع، ناکس، فرومایه

لُكَعَة: پارسی تازی گشته، لَکاتِه ۱ـ زَنِ فرومایه ۲ـ مادیان

لُكلُك: ۱ـ شتر تنومَند ۲ـ کوتَه بالا

لَك لَك: از اکدی، بَلارَج، اَچو پیل، ازپرندگان

لَكَن: پارسی تازی گشته، لَگَن (لاروس)، معین در فرهنـگ فارسی لَگَن را از ریشـه‌ی بابلی دانسته، آبدَستان

لَكِنْ: پَن (برهـان)، وَلی، واژه‌ی تازی لَکِنّ در آغـاز لاکِن نوشتـه می‌شده، آوای آ بی آن که نوشته شود با آن مانده (بهره از لاروس)

لَكِنَّ: پَن، وَلی، واژه‌ی لَکِنَّ در آغاز لاکِنّ نوشته می‌شده، آوای آ بی آن که نوشته شود با آن مانده (بهره از لاروس)

لُكنَة: لُکنَت در فارسی: ژُودِش (پهلوی)، تاتا، گِرِفتگی و لُکنتِ زبـان را گویَنـد (برهـان)، تَمَندِگی، تُپِّغ

لُكنَت داشتن: ژُودَن (فرهنـگ پهلوی)، تُپِّـغ زَدَن، تَمَنده بودن (صحاح الفرس)

لُكنه = **لُكنَة:** بنگرید به لُکنَة

لَكُوع: ناکس، لَفتَره

لُكُوك (تك: لَكّ): از ریشه‌ی هندی، سَدهِزاران (غیاث اللغات)

لُكونَة = **لُكنَة:** بنگرید به لُکنَة

لَكهَن: برگرفتـه از لَنگهنـای سنسکـریت، لَکهَن، رُوزه‌ی هِندُوان

لَگ Lag: انگلیسی، پَسی (فرهنگ فنی)

لُگـاریتم Logarithme: فرانسوی برگرفته از یونـانی Logos به آرِش هَنـداچ (= نِسبَت، فرهنگ پهلوی) وَ Arithmos به آرِش شماره، شُمارَنداچ

لَگ اِسکرُو Lag screw: انگلیسی، پیچِ خودکار (خسرو کریم پناهی، امگانِ ستفتها)

لُگانی ها: از Loganie فرانسوی، پاپیتِگان

لَگن خاصِرَه: لَگَن تُهیگاه

لِله: بَرای خُدا، خُدای را

لَله آقا: لَله بانا

لِله الحَمد: سپاس مَر خُدای را

لِله الحَمد اَوَّلاً و آخِراً: سپاس مَر خُدای را در آغاز و دَر پایان

لِله الحَمد فی کُلِ حال: سپاس مَر خدای را همه‌گاه

لَله الحَمد و المِنَّة: سِپاسُ مَر نیکی خدای را

لَله باشی: لَله والا

لِله درّالقائِل: لِلّه درّقائِل: گوینده را نیکی بفزایاد

لِله درك: خدایت نیکی دهاد

لِله درکم: خدایتان نیکی دهاد

لِله درکُما: نیکی دهاد خدا مَر شما دوتَن را

لِله را: خُدای را

لله میرزا: پارسی است، بنگرید به اَمیر

لَم: نَه، نی

لَم: پارسی است و از لَحم تازی برگرفته نشده و کاهیده‌ی لَمس (= بی حس، فالج) است

لِم Lehm: فرانسوی = لِس، بنگرید به لِس

لِمَ: برای چه؟، بَهرِ چه

لَمّ: گروه بسیار

لَمّا: ۱ـ نه ۲ـ چون ۳ـ مَگر (آنندراج) ۴ـ هَرگاه ۵ـ هَنوز (لاروس)

لَمّا، Raja limma: لاتینی تازی گشته، سُفره‌ماهیِ شِنی

لَماء: گَندُمگون (آنندراج)

لَماج: ناشتاشِکَن

لَمّاح: دَرَخشنده (آنندراج)، سپیدِناب

لُمّاح: مُرغانِ شکاری

لِماخ: تو گوش هَم زَدَن

لِماذا: چرا؟، برای چه (لاروس)

لَماز: آك کُننده، نِکوهَنده

لَمّاز: سخن چین، دو به هَم زَن

لُماسَة: نیاز، نیازی که برآورده شَوَد

لَماظ: چِشیده

لَماظَة: زَبان آوری، سُخَندانی

لُماظَة: مانده، بازمانده

لَماع: اَندك اَندك

لِماع (تك: لَمعَة): گیاهان پژمُرده، گروه‌های بسیار، گیاهزارها، سبزه‌زارها، روزی‌های بخورونمیر

لَمّاع: ۱ـ دَرَخشَنده ۲ـ شمشیر دَرَخشنده

لَمّاعَة: مؤنث لَمّاع، وَ، ۱ـ جاندانه ۲ـ آلِهِ زَرّین

لَماق: ناشتاشِکَن، خوراكِ کُم

لُماك: سُرمه

لَماك: نَچشیده، نه چیزی

لَمام، لُمام: سُرمه (آنند راج)

لِمام، (تك: لِمَّة): موی پیچه‌ها، ژولیده مُوی ها

لِمام: دیدارِ یك روز دَرمیان

لَمپ بالب Lamp bulb: انگلیسی (= حُباب لامپ، فرهنگ فنی)، پیازه‌ی چراغ

لَمپ بِلَك Lamp black: انگلیسی، دُوده‌ی چراغ (فرهنگ فنی)

لَمْج: ۱ـ به کُنجِ دَهن خوردَن ۲ـ گاییدَن (آنند راج)

لُمجَة: ۱ـ ناشتا شِکَستَن (آنند راج) ۲ـ ناشتاشِکَن (لاروس)

لَمح: ۱ـ دُزدیده نِگریستن ۲ـ دَرَخشیدَن ۳ـ زیرِ نگَر گرفتَن، چَشم دُوختَن

لَمح: ۱ـ دَرَخشیدنِ ستاره ۲ـ زدَن دَرَخش

لَمحات (تك: لَمحَة): زَغنگ ها، زَغنگان

لَمحَة: لَمحه در فارسی ۱ـ زَغَنگ (برهان)، یك چَشم زَدَن ۲ـ نگاه دُزدیده ۳ـ مانند ۴ـ زیبایی آشکار

لَمحه لَمحه: دَم به دَم، هَمیشه (آنند راج)

لَمْد: ۱ـ دَرگاه لیسی، فروتَنی به خواری ۲ـ زَدَن ۳ـ سیلی زَدَن

لُمدان: خوارِ فروتَن (آنند راج)، دَرگه لیس

لَمْز: ۱ـ زَدَن ۲ـ راندَن، دُور کَردن ۳ـ سِپُوختَن ۴ـ آك نَهادَن ۵ـ آشکاری پیری ۶ـ چَشمَك زَدَن

لُمَزَة: ۱ـ آك گیر ۲ـ تَبار آلای، کسی که تَبارِ مردم را بَد گُوید و آك نَهَد

لَمس برابر با نَرم و سُست و «بی حِسّ» و «مفلوج»، پارسی است

لَمْس: ۱ـ بِساوایی ۲ـ سُهْ، سُهِش (فرهنگ پهلوی) ۳ـ مالِش (فرهنگ پهلوی)، بَرماس (برهان)

لَمس کَردَن: بَرواسیدَن، بَرماسیدَن، عشق را کس وجود نشناسد، هر دِلی را وَطَن نَبَرماسَد (سنائی)، بَرماسیدن (برهان)، بِساویدَن، بِسودَن (فرهنگستان)، مالیدَن، مَرزیدَن، سودَن، سُهستَن (فرهنگ پهلوی)

لَمس کَردَنی: مالِشنیك، گِرشنیك (فرهنگ پهلوی)، بَرماسیدَنی، بِسودَنی

لَمس کُنندِگی: مالیتاری (فرهنگ پهلوی)، بَرماسَندِگی، بِساوَندِگی

لَمس کُننده: مالیتار (فرهنگ پهلوی)، بَرماسَنده، بِساوَنده

لَمس شُده: بَرماسیده، بِساوَنده

لَمسی: بِسودَنی، بَرماسیدَنی

لَمسِیَّة، لَمسیّه در فارسی: بِساوایی، بِسودَنی

لَمْص: ۱ـ دُشیادی ۲ـ نِکُوهِش، آك نَهادَن

لَمْط: ۱ـ تنبیدَن، لَرزیدَن ۲ـ نیزه زَدَن

لَمْع: ۱ـ دَرَخشیدن ۲ـ روشَن شُدَن ۳ـ ربودَن ۴ـ به دَست نمُودَن ۵ـ پَریدَنِ مُرغ ۶ـ بَرآمَدَن ۷ـ داستان‌آوری (داستان = مَثَل)، در سَرواد داستانی یا زبانزدی نیکو به زبان تازی آوَردَن

لَمَعات (تک: لَمَعَة): ۱ـ دَرَخش‌ها، روشَنی‌ها ۲ـ نام نوشتاری است در سَروا (= حدیث) (غیاث‌اللغات)

لَمَعان: ۱ـ دَرَخشیدن (غیاث‌اللغات)، دَرَخشش ۲ـ تابیدَن ۳ـ نَمار (= اشاره، برهان)

لُمعَة: ۱ـ گیاه پَژمرده ۲ـ سَبزه‌زار، گیاه‌زار ۳ـ روزی بخورونمیر ۴ـ گروه بسیار

لَمعَة، لَمعه در فارسی: تابِش، دَرَخش، روشَنی

لَمعه‌زدن: روشنی دادَن

لَمف Lymph: فرانسوی از لاتینی Lympha به آرش آبِ جَهَنده، جَهاب، آبِ میانبافتی

لَمفاتیک Lymphatique: فرانسوی، جَهابیک

لَمفاوی: جَهابیک

لَمْق: ۱ـ نوشتن ۲ـ زدودَن، پاک کردن، ازواژگان دوپَهلو ۳ـ چَشم مالیدن

لُمَق (تک: لامِق): چَشم مالَندِگان

لَمَق: میانه‌ی راه

لَمْك: سُرمه ۲ـ نَرم کردنِ خاز (خَمیر)

لِمِلا Lamella: انگلیسی، پُولَک، بَرگِه، لایه (فرهنگ فنی)

لِملار Lamellar: انگلیسی، لایه‌ای (فرهنگ فنی)

لِمِلا رُوفز Lamella roofs: انگلیسی (سقف‌های لایه‌ای، فرهنگ فنی)، آسمانه‌های لایه‌ای

لُمُلوم: ۱ـ خُلی، دیوانگیِ کَم ۲ـ گناهِ کوچَك ۳ـ نزدیك شُدَن به گُناه

لِمَنِ المُلك: فَرمانروایی اَز آنِ کیست؟

لَمَنِ المُلك زَدَن: دَم از فَرمانروایی زَدَن

لَموح: دَرَخشنده

لَمُوس: ۱ـ پِسرخوانده ۲ـ ناپاك پَروَر

لَمُوص: ۱ـ دروغگوی ۲ـ فریبکار ۳ـ بَدگُوی ۴ـ سخن‌چین (لاروس) ۵ـ آکجُوی

لَمُوع: ۱ـ دَرَخشان ۲ـ آلَه تیزشِکار

لُمُوع (تک: لَمعَة): روشَنی‌ها، تابِش‌ها (غیاث‌اللغات)

لَم و لا اُسَلِّم: برای چه؟ گردن نمی‌نَهم

لَمَّة: ۱ـ کُوش ۲ـ خواست ۳ـ سَختی ۴ـ روزگار ۵ـ گِردآمَده، فَراهَم آمده ۶ـ آوَندها ۷ـ یك دیدار، یك بازدید ۸ـ دلگُذَشت

لُمَّة: ۱ـ گروه، از ۳ تا ۱۰ تن ۲ـ هَمزاد، هَمانَند ۳ـ سَروَر، پیشوا ۴ـ پیشوایی

لِمَّـة: ۱ـ مُوی پیچـه، مُوی ِ کوتاه، تا زیر نَرمه گوش ۲ـ موی ژُولیده

لِمی: ۱ـ گندمگُونی ۲ـ تیرگی لَب

لِمَیّ، لِمّی در فارسی: چه‌ای، چرایی

لَمیاء: تیره لَب، زَن

لَم یُزرَع: ناکِشتَنی

لَم یَزَل: نامُردَنی، وَرجاوَند

لَمیج: ۱ـ پُرخور ۲ـ بِسیارگای

لَمیس: نَرمپُوست: زَن

لَمیك: سُرمه کشیده: مَرد

لَمینا Lamina: انگلیسی، لایه‌ی نازُك (فرهنگ فنی)

لَمینار Laminar: انگلیسی، لایه‌ای (فرهنگ فنی)

لَمینار فِلو Laminar flow: انگلیسی (= جَریان لایه‌ای، فرهنگ فنی)، رِچش لایه‌ای

لَمینیت Laminate: انگلیسی، لایه‌ای، لایه‌ای شُدَن (فرهنگ فنی)

لَمـینـیتِـد Laminated: انـگـلیسی، لایه‌ای (فرهنگ فنی)

لَمینیتِـد آیرن Laminated iron: انگلیسی، آهَنِ لایه‌ای (فرهنگ فنی)

لَمینیتِـد اسپرینـگ Laminated spring: انگلیسی (= فنرمُتورق، فرهنگ فنی)، خیزه‌ی لایه‌ای

لَمینیتِـد استراکچر Laminated structure: انگلیسی، ساختـار لایه‌ای (فرهنـگ فنی)، ساختارِ بَرگبَرگی (قریب)

لِمِّیَّة: لِمّیّت در فارسی: چرایی

لَنْ: هَرگِز نه (آنند راج)

لِنت Lenta: روسی، Lint، انگلیسی، ۱ـ روکِش ۲ـ نَوار چَسب ۳ـ ایستَك، درخودرو

لَن تَرانی: هَرگز نبینی مَرا

لَنتِرن Lantern: انگلیسی (= فانوس) چَروَنده

لِنت کُوبی: ایستَك کُوبی

لِنتیکـولار Lenticular: انگلیسی (= عَدَسی مانند، فرهنگ فنی)، وینوکدیس

لَنجیطُس = لُنخیتیس Logkhités: یونـانی تازی گشته، ۱ـ سَرَخسِ گرمسیری ۲ـ مِهرگیاه

لَند: از Linga سنسکریت، لَند، نَره، شَرمِ مَرد

لَند Land: انگلیسی ۱ـ فرودآمدن ۲ـ نشستن: هَواپیما ۳ـ به خشکی رسیدن: کَشتی (فرهنگ فنی) ۴ـ سَرزمین ۵ـ زَمین

لَنـدِاسـکـیپ Landscape: انـگـلیسـی، چَشم‌انداز، نمای زَمین (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لَنـدِاسلاید Landslide: انگلیسی، ۱ـ زَمینلَغزه

(قریب) ۲ـ ریزشِ کوه (فرهنگ فنی)

لَندرِستوریشِن Land restoration: انگلیسی، بازسازی زمین (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لَند کِیپبلیتی Land capability: انگلیسی، کارآوَری زمین (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لَندمارک Landmark: انگلیسی (= علامت مُشَخّصهٔ زمینی، واژه‌نامهٔ دریانوردی)، فَرنشانه، زَمین نِشانه

لَندینگ Landing: انگلیسی ۱ـ پاگَردِ پلّه ۲ـ فرود (فرهنگ فنی)

لَندینگ اِسپات Landing spot: انگلیسی، دیلِ فُرود (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی) (دیل = نقطه، برهان)

لَندینگ اَنگِل Landing angle: انگلیسی، گوشه‌ی فرود (بهره از فرهنگ فنی)

لَندینگ شیپ Landing ship: انگلیسی، ناونیر و پیاده کُن (واژه‌نامهٔ دریانوردی)

لَندینگ کرافت اِسُلت Landing craftas-sault انگلیسی، بَلَم نیر و پیاده کُن (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)

لَندینگ کِرافت تَنک Landing craft tank: انگلیسی، ناو زره‌پوش پیاده کُن (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)

لَندینگ کرافت ریدینگ Landing craft raiding انگلیسی (= قایق هجومی، واژه‌نامهٔ دریانوردی)، تازناو

لِنز Lens: انگلیسی (= عَدَسی، واژه‌نامهٔ فیزیک)، وینُوک، بُلُسیک

لِنز آنتِنا Lens antenna: انگلیسی (= آنتنِ عَدَسی شکل، فرهنگ فنی)، شاخَکِ بُلُسیک

لَنف = لَمف: بنگرید به لَمف

لَنفاوی ≈ لَمفاوی: بنگرید به لَمفاوی

لَنگ: از Linga سنسکریت، لَنگ، نَره

لِنگس Length: انگلیسی، دِرازا (فرهنگ فنی)

لِنو Leno: انگلیسی، تُورِ انگلیسی (فرهنگ فنی)

لنیتیک Lenitic: انگلیسی، ماندابی (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لَو: اَگَر، گَر

لِواء: ۱ـ دَرَفش ۲ـ پَرچَمک، پَرچَم کوچک ۳ـ پیشوا ۴ـ گُند، چند گُردان از سپاه

لُواب: تِشنگی

لُواث: ۱ـ آرده، که زیر خاز فشانند تا نَچسبد ۲ـ آلوده شَونده

لُواثَة: ۱ـ گروه ۲ـ آرده، که زیر خاز فشانند تا نَچسبد

لُواح: ۱ـ تشنه‌شدن ۲ـ دَرَخشیدن آذَرَخش ۳ـ پیدا شُدن ستاره

لَواحِس: (تك: لاحِس)، خورَندگان، لیسَندگان

لَواحِظ: (تك: لاحِظَة)، گوشه‌های چَشم

لَواحِق: (تك: لاحِقَة)، رسندگان، آیندگان، پیوستگان، افزوده‌ها، دُنباله‌ها، وَ، پَنجه‌ی دُزدیده

لَوّاز: بادام فروش

لَوازِم: (تك: لازِمَة، تك: لازم)، بایسته‌ها، پیوسته‌ها، اَبزارها

لَوازِمُ التَّحریر: نِوشت اَفزار (فرهنگستان)

لَوازِم صِفَتی: پیوستِ زابیك

لَوازِم لَفظی: پیوستِ دازیك

لوازم مَعنَوی: پیوستِ مانیك

لَواس: چشیدَنی

لَوّاس: چَلاس، کسی را گویَند که از هر خوراك و شیرینی وَزن بهره‌ای خواهَد

لُواسَة: نواله، گُراسِ کوچَك

لَواشَة: پارسی تازی گشته، لَواشه، لَوایشه، لَبیشه، ریسمانی برای سُتُور

لَواص: اَنگبین پالوده

لَواصِق: (تك: لاصِق. تك: لاصِقَة)، بَرچسبَندگان، دُوسَندِگان

لِواط: کُونمَرزی (فرهنگ پهلوی)، مِکیازبازی، بَچّه‌بازی

لَوّاط: مِکیازباره

لِواط به عنف: جَمَختَن (گویش گیلکی)

لَواطِف: دَنده‌های پیش، دَنده‌های پیشینه

لِواط کَردَن: ویهپیدَن (فرهنگ پهلوی)، لُوت کَردَن

لِواط کننده: کُونمَرز (فرهنگ پهلوی)، مِکیازباره، لُوتباره

لِواطَة: ۱ـ کُونمَرزی، مِکیازبازی ۲ـ به گِل دَر گرفتن، گِل اَندایی ۳ـ تیراَنداختن ۵ـ چَشم زَدَن ۶ـ پنهان کردن، چیزی را

لواعِج (تك: لاعِجَة): سُوزِش‌ها (غیاث اللغات)، سوزندگان، دَردچشانان

لَوّاف: ۱ـ ریسمانتاب (برهان)، گُوالباف، پاتاوه‌باف، پایتابه‌فروش، شالِنگی (برهان)

لَوافِح، (تك: لافِح، تك: لافِحَة): زنندگان به شمشیر، سُوزَندگان

لُوافَة: آرده، زیر خاز فشانند تا نَچَسبَد

لَوّافی: در تازی نیامده، گُوالبافی، ریسمانتابی، پاتاوه‌فروشی

لَواقِح: به گونه‌ی رَمن ۱ـ زنانِ باردار ۲ـ بادهای بارانزا ۳ـ تازیانه‌ها (لاروس) ۴ـ بارورکُنندگان

لَواقِن: پایین شِکَم (آنندراج)

لُواقَة: نیاز (لاروس)

لَواك: خاییدَنی، جَویدَنی

لَوّام: سر زنشگر، سَر کوفت زَنندَه

لَوّامَة، لوّامه در فارسی: روانِ سر زنشگر

لوامِع (تك: لامِعَة): روشنی ها، پَرتوهای دَرَخشان (غیاث اللغات)

لواهِب (تَك: لاهِب): آتش های فراوان

لواهِی (تك: لاهِی، تك: لاهِیَة): بازدارنده ها

لَوائح: لَوایح در فارسی، (تك: لائِحَة): بنگرید به لائِحَة، وَ، آشکاره ها، رازهای آشکار بر رَهر وی که در شِناخت پیش می رَوَد

لَوائم: (تك: لائم، تك: لائِمَة)، سَر زنشگران، نِکوهَندگان، سَر زنش ها

لُوب: کبْت (= زنبور عسل)

لوبریکَنت Lubricant: انگلیسی، رَوانگَر، نَرم کُننده (فرهنگ فنی)

لوبریکیت Lubricate: انگلیسی، رَوانگَری (فرهنگ فنی)، روغَنکاری کَردَن

لوبریکیتینگ اُیل Lubricating oil: انگلیسی، روغنِ رَوانگری

لوبریکیشن Lubrication: انگلیسی، رَوانکاری، رُوغنکاری (فرهنگ فنی)

لوبریکیشن چارت Lubication chart: انگلیسی، کارنامه‌ی روغنکاری، روغَنکارنامه

لوبلیا Lobelia: لاتینی تازی گشته، دودِ هندی

لُوبیاء: لوبیا در فارسی Lóbia یونانی تازی گشته، از راه سُریانی، تُلّك (برهان)، غُندماش (برهان) ژاژَك، ژاژُومَك (برهان)

لُوبیا اَسبی = باقلا اسبی: باسَمر اَسبی، از گیاهان

لُوبیا پلو: تُلك پلو، از خوراك ها

لوبیا چشم بُلبُلی: تُلكِ چَشم بُلبُلی، از گیاهان

لوبیا چیتی: تُلك چیتی

لوبیا چینی: تُلك چینی، Soja در لاتینی

لوبیا خوری: تلکخوری

لوبیا دریایی: تُلكِ دریایی

لوبیا ژاپنی: تُلك ژاپُنی

لوبیا سَبز: سَبزِه تُلك

لوبیا سفید: سِپیده تُلك

لوبیا فَرَنگی: تُلكِ فَرَنگ

لوبیا گُرگی = باقلای مِصری: باسمر مِسری

لُوپ Loop: انگلیسی (= حلقه، حلقه زَدَن، مَدار بَسته، فرهنگ فنی) ۱ـ چَنبَر ۲ـ چَنبَر زَدَن ۳ـ پَرگوارِ بَسته (پَرگوار، از فرهنگ پهلوی)

لُوپ سِر کِت Loop circuit: انگلیسی (= مَدار مُوازی، مَدار مُرَکّب، فرهنگ فنی)، پَرگوارِ هَمسُویه، پَرگوارِ آمیخته

لوپولین Lupuline: فرانسوی، رازَکبویه

لُوت Lute: انگلیسی برگرفته از العُود تازی (فرهنگ Webster's)، رُود، بَربَت

لُوت: پارسی تازی گشته، لُوتی، در فرانسوی perche، از ماهیان

لُوتاید Low-tide: انگلیسی، فروکِشند (قریب)

لُوترانیزم Lutheranism: انگلیسی، لُوتر گِرَوی

لُوتِسیوم Lutetium, Lutecium: انگلیسی برگرفته از لاتینی نو Lutetia نام کُهنِ Paris، لُوتسیوم، از کِیاها

لوتو Lotto: ایتالیایی برگرفته از هلندی میانه Lot به آرشِ بَخت، بَخته

لَوث: ۱ـ نَسرُوشتی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ نیرو، تُون ۳ـ کین خواهی‌ها، کین توزی‌ها (لاروس) ۴ـ زَخم‌ها ۵ـ پَروَهانِ سُست ۶ـ آلودِگی، پَلیدی ۷ـ دَستارپیچیدَن ۸ـ پَناهِ گرفتَن ۹ـ خاییدَن ۱۰ـ گِردگشتَن ۱۱ـ بَند شُدَن (آنندراج)

لَوث: سُستی (لاروس)

لَوثاءِ: بارانِ شُرشُر

لَوث شُدَن: دَرهَم شُدَن، ازمیان رفتَن

لَوث کَردَن: دَرهم کَردَن، ازمیان بردن

لَوثَة: ۱ـ سُستی ۲ـ دِرَنگی ۳ـ گُولی ۴ـ فروهِشتگی ۵ـ لَمتَری، پُرگوشتی ۶ـ زَبانگیری

لَوج: دَردَهان گَرداندَن

لَوجاء: دودِلی

لِوَجه الله: به پاسِ خُدا، بَرای خُدا

لَوح: ۱ـ سَلْم، سِلْم، سِلُم، سِلِّم (صحاح الفرس)، ای من رهی از دَست وخط کِلکَت، از پوست رَهی سلم کُن که شاید (فرالاوی)، دُورَم از هِجرتِ تو ای دلبَر، خواهَمَت در کنار چون سِلّم (مولانا بابویه)، پَلمه (برهان)، نخست چون پِدَرَم پَلمه در کِنار نهاد، چه عِلم‌ها که نخواندم از او به غیرِ زبان (عمید لومکی) ۲ـ تَختَك (فرهنگ پهلوی)، تخته ۳ـ تَختهٔ‌ی شانه ۴ـ پاتَخته، پا افشار

لَوح الالوان: شَستی، تختهٔ‌ی نگارگَری

لوح اَعظَم: پَلمهٔ‌ی آسیم، خِرَد نخست، در فرزان صدرای شیرازی

لَوحِ پا، لوح پای: پاتخته، پااَفشار

لوحِ تعلیم: تختهٔ‌ی آموزش، پَلمهٔ‌ی واتگروه، پَلمهٔ‌ی دَبیره

لوحِ خاموشی: خامُوشی، پَلمهٔ‌ی خاموشی

لوحِ دیوان: پَلمهٔ‌ی دیوان: پَلمه‌ای کوچك و زَرنگاریده، بر سر دیوانِ چامه سرایان

لوحِ ساده: پَلمهٔ‌ی ساده، سَلمِ ساده، سَلمِ ننوشته

لَوحَشَ الله = لااَوحَش الله: خُدایَش

نیاندوهانَد، خدای اورا اندوه ندهاد

لَوحِ طِلِسم: پَلمه‌ی جادو، پلمه‌ی نیرَنگ

لَوحِ قَبر، لَوح مَزار: شُوشِه (برهان)، سَنگِ گور

لَوحِ مَحفوظ: پَلمه‌ی وَرْم (وَرْم = محفوظ، فرهنگ پهلوی)

لَوحِ مَشق: پَلمه، پَلمه‌ی آموزش، پَلمه‌ی دبیره

لَوح ناخوانده: سَلْم نادیده، خویشدان

لوح و قَلَم: سَلم و کِلك

لَوحی: سَلمی

لَوخ: آمیختن (آنند راج)

لود Lode: انگلیسی، رَگِه (قریب)

لُود Load: انگلیسی ۱ـ بار ۲ـ بار کردن (فرهنگ فنی)، بارزَدَن

لوداستار Loadstar: انگلیسی، ستاره‌ی راهنما

لُودِاستون Loadstone ، Lodeston: انگلیسی، آهَنرُبای پَرهامیك (= مغناطیس طبیعی، فرهنگ فنی)

لُود اینکرمنت Load increment: انگلیسی، آزمایش بارگُذاری (فرهنگ فنی)

لُود دیاگرام Load diagram: انگلیسی، نِمودار بار (فرهنگ فنی)

لُودر Loader: انگلیسی (= لودر، از ماشین های راه سازی، فرهنگ فنی)، بارگیر

لود فاکتور Load factor: انگلیسی (= ضریب بار، فرهنگ فنی)، زَنِش بار

لود گاگ Load gauge: انگلیسی، بارسَنج (فرهنگ فنی)

لودلاین Load line: انگلیسی (= خطِّ بار، خَط نیرو، فرهنگ فنی)، راهبار، راهنیر

لودینگ Loading: انگلیسی، بارگیری (فرهنگ فنی)

لودنیك آپرون Loading apron: ، انگلیسی، نمودارِ بارگُذاری (فرهنگ فنی)

لودینگ اَند اَنلودینگ Loading and un-loading: انگلیسی (= بارگیری و تخلیه، فرهنگ فنی)، بارگیری و بارنِهی

لَوذ: ۱ـ کوه کِنار ۲ـ خَم رُودبار ۳ـ خَمِ دَرّه ۴ـ پَناه گرفتن

لَوزان: کناره، کناره‌ی چیزی

لَوذانِیَّة: تَرفَند (= حیله)

لَوذَعِی: ۱ـ زیرَك، زودیاب (غیاث اللغات) ۲ـ گُشاده‌زبان، سُخَنوَر

لَوْر، Lavaret: فرانسوی تازی گشته، کَبودماهی

لِور Lever انگلیسی، اَهرُم (واژنامهٔ فیزیك)

لِور آرم Leverarm: انگلیسی، بازوی اَهرُم

(واژه نامهٔ فیزیك)

لَوز: برابـر با بادام رابیشینه‌ی فَرهنگ‌ها تازی دانستـه‌انـد، دَر فرهنـگ فارسی معین پارسی دانستـه شده، در لغت نامه نیز لوزبُن = درخت بادام پارسی دانسته شده، از آن روی که لوزینَك که از بادام فراهم می آید واژه‌ی پهلوی است.

لُوز Loose: انگلیسی ۱ـ شُل ۲ـ یَله ۳ـ رَها

لُوزارس Loose earth: زمینِ سُست (قریب)

لَوزُالارجان: لوزاَرگان، زهِ مَراکِشی، از گیاهان

لَوزُالبربَر: زهِ مَراکِشی، از گیاهان

لَوزُالحُلو: بادام شیرین، از گیاهان

لَوزُالسّودان: بادامِ سودانی، فُندُغ، از گیاهان

لَوزُالمُرّ: بادامِ تَلخ، از گیاهان

لَوزُالمِعدَة = پانکرآس Pancréas: بنگرید به پانکرآس

لَوزُالهَرجان: فُندُغ، از گیاهان

لَوزَتان: دوتایی لَوزَة، گُوشَکان، بادامَك‌ها

لَوزَتین: دوتایی لَوزَة، گُوشَکان، بادامَك‌ها

لوزفـیت Loose fit: انگلیسی، بَرازشِ شُل (واژه نامهٔ فیزیك)

لوزکُنتَـك Loose contact: انگلیسی، (= اِتّصالِ شُل، فرهنگ فنی)، شُلبَست

لُوزُوله Luzula: لاتینی، دُوخنای، از گیاهان

لَوزَة: لَوزه در فارسی: لوزَك، گُوشَك (برهان)، بادامَك (فرهنگستان)

لوزی: پارسی است، بادامی

لَوزِیات (تك لَوزِیّة): از ریشه‌ی پارسی، لَوزینه‌ها

لَوزینَج: پارسی تازی گشته، لوزینَك (فرهنگ پهلوی)، لوزینه، اَفروشه‌ی بادام

لَوزِیّة: پارسی تازی گشته، لوزینه، اَفروشه‌ی بادام

لُوژ Luge: فرانسوی، سُرِه

لَوس: ۱ـ شیرینـی جُستـن، شیرینی خواستَن ۲ـ چشیدَن (آنندراج)

لُوس: خوراك (بهره ازلاروس)

لُوسِـیمـا خوس Lysimachia: یونـانـی تازی گشتـه (لاروس)، پُودَنـه‌ی آبی (= حبق النهری)، از گیاهان

لَوص: ۱ـ گُوشدَرد ۲ـ گَردَن دَرد

لَوصَة: دَردِ پُشت (آنندراج)

لَوط: ۱ـ لوز، چَسبناك ۲ـ بَهره، بَهره‌ی پُول ۳ـ چادُر، که بَرسَر کشند ۴ـ سَرزنده ۵ـ دِلچَسب ۶ـ گِل اَنـدایی ۷ـ پنهـان کَردَن، چیزی را ۸ـ تیرانداختَن ۹ـ چَشم زَدَن

لُوطُس Lotos: لاتـینـی تازی گشتـه، تادار، تاغران (گویش گیلکی)

لُوطُس النَّیل: نیلوفرِ سپیدِ نیل
لُوطُوس: یونانی تازی گشته، شَبدَر، از گیاهان (معین)
لُوطِی: لُوتی، برگرفته از لِواطَة تازی، ۱ـ لُوتباز، لُوتباره، مِکیازباره، بَچّه باز ۲ـ هَرزه کار ۳ـ بامُون (آنندراج)، رِند، داش (گویش تهرانی) ۴ـ شوخ
لُوطی اللّهی: رِند خُدایی (بهره از غیاث اللغات)، نوچه‌ی خُدا
لُوطیانه: داشوار (گویش تهرانی)
لُوطی بازی: لُوسبازی، رِندی، بامُونبازی
لُوطی خور: رندخور، اَز دست رفته، بامُونخور
لُوطی خورشُدَن: رِند خورشُدَن، مُفت باخته شُدَن
لُوطی گَری: داشواری (گویش تهرانی)، بامُونگری
لَوظ: راندَن، دورکَردَن
لَوع: ۱ـ بَددِل شُدَن ۲ـ دلِ کسی راسوزاندن ۳ـ بَدخوشُدَن ۴ـ رَنگ باختن، از آفتاب
لَوعَة: لَوعَت در فارسی ۱ـ سوزِش ۲ـ ناآرامی، بی شکیبی ۳ـ سوزوگُداز، سُوزِشیفتگی ۴ـ سیاهی، سَرِپستان ۵ـ بیمار شُدَن
لوف، لوفا Lūfa: سُریانی تازی گشته، لُوف: پیلگوش، صَبا انگیخته هَر سُو خروشی، زده بَر گاو چشمی پیلگُوشی (نظامی)
لوفابین Lufabin: سُریانی تازی گشته، سِپَندان، از گیاهان
لوفت، لوفتی Lofty, Loft انگلیسی، پُرز، پُرزدار (فرهنگ فنی)
لُوفَردیس: یونانی تازی گشته، سَنگ مِیخی (= قطبی)، از گیاهان
لَوفُرض: اَگر پنداشته شَوَد، گیریم کِه
لُوفَی = لُوف: بنگرید به لوف
لُوفیون = لُوقیون: بنگرید به لوقیون
لَوَق: گُولیِ (لاروس)
لُوق: خوراکِ نَرم
لَوقُقطُنُن Lycocotonon: یونانی تازی گشته، شاه اَفسَر، از گیاهان
لوقوما Lucoma: لاتینی تازی گشته، چَشمریش، از بیماری‌های چَشم
لَوقَة: پاس، تَسو، $\frac{1}{24}$ شبانروز (= ساعَت)
لُوقَة: کَره (لاروس)
لوقیاس Leukōs: یونانی تازی گشته ۱ـ گَزَنه‌ی سپید، از گیاهان (معین) ۲ـ سَرِونکره‌یی
لوقیون Lykion : سریانی از یونانی تازی گشته، دیوخار، از گیاهان (معین)، پیل زَهره (آنندراج)
لوقیون تُرکَمانی: کام تیغ، از گیاهان (معین)

لوکال Local: انگلیسی (= موضِعی، مَحّلی، فرهنگ فنی) ۱ـ گِواکی ۲ـ بُومی

لوکال باکلینگ Local bucking: انگلیسی (= کمانشِ موضعی، فرهنگ فنی)، کمانشِ گِواکی

لوکال مِتامورفیزم Local metamorphism: انگلیسی (= دگرگونی مجاوِرتی، قریب)، دگرگونیِ هَمجایی

لوك اوت Look out: انگلیسی، دیدگاه (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لُوکس Luxe: فرانسوی، شکوهمَند، باشکوه

لُوکشوَر: سنسکریت ۱ـ سَروَر جهان = بودا ۲ـ وَرجاوَند، اَنوشَك رُوان (فرهنگ پهلوی)

لُوکوس Locus: انگلیسی (= مکان هِندِسی، فرهنگ فنی)، نیسَستَك (بهره از فرهنگ پهلوی)

لُوکُوست وود Locust wood: انگلیسی (= چوب اقاقیا، فرهنگ فنی)، چوبِ وِریز

لُوکُوموتیو Locomotive: فرانسوی، ویهِرزا (بهره از فرهنگ پهلوی)

لوکوموشِن Locomotion: انگلیسی (= تَحرُّك، واژه‌نامهٔ تربیت بدنی)، ویهِرز (= حرکت به پیش، فرهنگ پهلوی)

لُوکِیت Locate: انگلیسی (= تعیین کردن، قراردادَن، فرهنگ فنی)، خُستانَدَن، نِهِشتَن

لُوکِیشِن Location: انگلیسی (= موقعیت، مکان)، پایگاه (فرهنگ فنی)، پایَکی (فرهنگ پهلوی)

لِوِل Level: انگلیسی، تَراز (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لَولا: اَگرنَه (آنندراج)

لَولاء: ۱ـ سختی ۲ـ زیان ۳ـ گَزَند

لَولاك: برگرفته از سَروای: لولاك لماخلقت الافلاك، اگر نبودی تو، سِپهران را نمی آفریدَم (بهره از غیاث اللغات)

لَولَب: ۱ـ آبریزِمارپیچی ۲ـ میخ پیچ (لاروس) ۳ـ چَرخُشت (معین)

لَولَبیّ: مارپیچی

لَولَع: سیاهی سَرپستان

لُؤلؤ: مُروارید

لُؤلؤبار: مُرواریدبار

لُؤلؤبَند: مُروارید بَند

لُؤلؤپاش: مُروارید پاش

لُؤلؤفروش: مُروارید فروش

لُؤلؤیی: مُرواریدی

لُوم Loom: انگلیسی ۱ـ بافَند ۲ـ رُوکَش

لوم: ۱ـ سَرکُوفت، سَرزَنش ۲ـ تَرس

لَوَم: افزونیِ نکوهِش (غیاث اللغات)

لُوم: ۱ـ ناکسی، فرومایگی ۲ـ زُفتی

لَوما: اَگرنه، چرانه

لُؤَماء (تک: لَئیم): زُفتان، ژَکوران

لومباگو Lumbago: فرانسوی، کَمردَرد (فرهنگستان)

لوم بیم Loom beam: انگلیسی، نَوَرد (فرهنگ فنی)

لومِن Lumen: انگلیسی (= واحد مقدار روشنایی، فرهنگ فنی)، شیدِه

لُومَة: نکوهَنده

لَومَة: ۱ـ نکوهیده ۲ـ چَشم داشتن (لاروس)

لَومَی: نکوهش، سَرزَنِش

لومینال Luminal: فرانسوی، خُفتار

لُومینری Luminary: انگلیسی از لاتینی Lumen به آرش شید، روشنایی، (= جسم روشن، نوراَفشان، فرهنگ فنی) شیداَفشان

لُومینِسنت Luminescent: انگلیسی پَرتواَفکنی، دَرَخشانی (فرهنگ فنی)

لُومینِسنس Luminescence: انگلیسی، پَرتواَفکَنی (فرهنگ فنی)

لُومینَنس Luminance: انگلیسی، روشنایی (فرهنگ فنی)

لُومینوس اینتِنسیتی Luminous intensity: انگلیسی (= شدت روشنایی، فرهنگ فنی)، بیشیِ شید

لُومینوسیتی Luminosity: انگلیسی ۱ـ دَرَخشش، پَرتوافکَنی (فرهنگ فنی) ۲ـ آشکارایی

لَون: رَنگ، گُون (فرهنگ پهلوی)، فام (صحاح الفرس)، به گونه‌ی پَسوَند، چون زَردفام، دیز (برهان)، به گونه‌ی پَسوَند، چون شَبدیز

لَونُ السَماء: آسمانگُون، آبی آسمانی (معین)

لَونالَون: از ساخته‌های فارسی گویان، رَنگارَنگ

لَون بِلَون: رَنگ به رَنگ، رَنگارَنگ

لَوندِشکل: لَوندچِهر، جافدیس

لُونِر Lunar: انگلیسی (= قَمری، فرهنگ فنی)، ماهی

لُونِر اِکلیپس Lunar eclipse: انگلیسی، ماه گِرفتگی (فرهنگ فنی)، گِرفتماه (قریب)

لُونِر کاستیک Lunar caustic: انگلیسی (= سَنگِ جَهنّم، فرهنگ فنی)، دُوزَخسَنگ

لِوُور Levure: فرانسوی، لَوزَک، هم آوای تَک تَک (فرهنگستان)

لِوی Levee: انگلیسی، خاکریز (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لُوَی: به گونه‌ی رَمَن ۱ـ ناچیزها ۲ـ ناراستی‌ها

(لاروس)

لَوی: ۱ـ پُشت خمیدگی ۲ـ کُمـدَرد (= درد معده) ۳ـ ریگِ نازك (لاروس) ۴ـ کَرانـه‌ی شَهر ۵ـ خَمِ دَرّه

لَویّ: پژمرده، تَرَه‌ی پژمرده (لاروس)، چَرامینِ پَژمرده

لِوی: گشته‌ی لِواءِ، بنگرید به لِواءِ

لوی ئیل: ترکی، سال نَهَنـگ، پنجمین سال از گردشِ دوازده ساله‌ی تُرکان (بهره از غیاث اللغات)

لُوَیحِق: شاهباز، ازمرغان شکاری (لاروس)

لَها: ۱ـ برای او: مادینه ۲ـ به سودِ او: مادینه ۳ـ برای آنها ۴ـ به سودِ آن‌ها

لُهاء: اَندازه

لُهاب: ۱ـ تِشنِگی ۲ـ زَبانه زَدَن ۳ـ آفرازه

لُهاد: هُکچِه، هَکهَكِ دَم مَرگ

لَهاذِم (تك: **لَهذَم**): نیزه‌های بُرَنده

لِهاز: ۱ـ تریشـه، که کنـار دسته برای اُستوار کردن در سوراخ چرخ یا تَبَـر نِهَند ۲ـ داغ زیر گوشِ شُتُر

لُهاس، لُهاسَة: خوراكِ اَندَك

لَهاسِم (تك: **لُهسُم**): آبراهه‌های تنگ

لَهاعَة: فُروگذاشت (آنندراج)

لَهاق: ۱ـ سِپید ۲ـ گاونَرِ سپید (آنندراج)

لُهام: لَشکرِ بسیار (آنندراج)

لَهـاوِس: به گونـه‌ی رَمَن ۱ـ شتـابکـاران ۲ـ چابکدستان (آنندراج)

لَهاة، لَهات در فارسی: مَلازِه (صحاح الفرس)، کَزه (برهان)، زَبانَك، زَبان کوچك

لَهْب، لَهَب: زبانه زَدَن آتَش

لَهَب: زبانه‌ی آتش، آفرازه

لَهَبـان: ۱ـ سختیِ گَرمی ۲ـ زَبـانه‌ی آتش ۳ـ روز گَرم ۴ـ زَبانه زَدَن آتَش، شَبَر زَدَن

لُهبَة: ۱ـ تِشنگی ۲ـ سپیدی ناب

لَهْثان: تِشنِگی (آنندراج)

لَهَج: ۱ـ شیفتگی ۲ـ آرزوی همیشگی

لُهجَة: ناشتاشِکَن

لَهجَـة: لَهجـه در فارسی ۱ـ زَبان ۲ـ گُفتار ۳ـ شیوه‌ی گُفت ۴ـ گُویش

لَهجَم: ۱ـ پیاله‌ی کَلان ۲ـ راهِ گُشاده

لِهَذا: از این روی

لَهذَم: نیزه‌ی بُرّان

لَهذَمَة: بُریدَن

لَهْس: ۱ـ لیسیدَن ۲ـ آز، بَرای خوردن

لُهسُم: آبراهه‌ی تنگ

لَهْف، لَهْفَة: ۱ـ دریغ ۲ـ رسانه (= حَسرت) ۳ـ اندوه

لَهَف: دریغاگویی، اندوه خوردَن

لُهفَت = لُعبَة: بنگرید به لُعبَة

لُهنَة: لُهنه در فارسی ۱ـ پیشخُورد ۲ـ ناشتاشِکَن

لَهْـو: ۱ـ ماژ (برهان)، خوشی ۲ـ بازی ۳ـ زَنبازی ۴ـ گای ۵ـ سَرگَرمی

لَهوالحَدیث: ۱ـ افسانه ۲ـ سرود (معین)

لَهْوتَن: ماژتَن

لَهوخانه: ماژخانه، شادیسَرای

لَهْو کَردن: ۱ـ ماژیدَن ۲ـ گاییدَن

لَهوناك: ۱ـ ماژناك ۲ـ ماژباره

لَهیب: شَبَر (برهان)، آفرازه (برهان)، آلاو (برهان)

لَهید: سُتورِمانده (آنندراج)

لَهیف: ۱ـ درازاَندام ۲ـ سِتَم‌رسیده ۳ـ پریشان روزگار ۴ـ فریادخواه ۵ـ دریغ خورَنده

لَهیفُ القَلب: سوخته‌دِل (آنندراج)

لُهَیم: ۱ـ سَختی ۲ـ پُتیار ۳ـ مَرگ ۴ـ تَب

لِی: Lay انگلیسی، کارگذاشتن (فرهنگ فنی)، هِشتَن ۲ـ راه، نَخِ پارچه ۳ـ تاب (فرهنگ فنی)

لَیّ: ۱ـ تافتن رَسَن را ۲ـ دوتا کَردَن ۳ـ رویگردانی ۴ـ چَشم داشتَن ۵ـ گِرامی داشتن

لَیاء: ۱ـ نخود سپید ۲ـ کُوسه‌ماهی

لِیاح: ۱ـ سپیده‌دَم ۲ـ سپید ۳ـ گاوِ نَرِ سپید

لَیاذ: اَندَك، ناچیز

لِیاذ: پَناه گِرفتن

لِیاط: ۱ـ آهك ۲ـ گچ ۳ـ سَرگین

لِیاع: تُند و سخت

لِیاغَة: گُول، مَردِگُول

لَیاق: ۱ـ چَراگاه ۲ـ پایداری، ایستادِگی در کار

لِیاق: آفرازه، آلاو

لِیاقَة، لیاقَت در فارسی: آتاوی، شایَندِگی، اَرزانِگی (فرهنگ پهلوی)

لیاقَت داشتن: شایندَه بودَن، اَرزداشتَن

لَئالَة: مُرواریدفروشی (لاروس)

لَیالِی (تك: لَیل) شب‌ها (غیاث اللغات)

لِئام (تك: لئیم): زُفتان، ژَکُوران، لَفتَرگان

لِئـامَـة: لیامَت، لِئامَت در فارسی ۱ـ پَستی، لَفتَرِگی ۲ـ زُفتی، ژَکوری ۳ـ سرزنش کَردَن

لَیان: ۱ـ فَراخی، آسوده‌زیستی ۲ـ فشارپَذیری (= قابلیت تراکم) (لاروس) ۳ـ تابان

لَیان لَیان: دَرَخشان (معین)

لِی اوت Layout: انگلیسی ۱ـ آرایش (فرهنگ فنی) ۲ـ گَرته (= طرح)، گَرته‌بَندی

لیبانوطِس Libanotis: لاتینی تازی گشته، بوته‌ی مَریم، از گیاهان

لِی بای Lay-by: انگلیسی (= توقف گاه موقتی، فرهنگ فنی)، ویتَرانگاه (بهره از

فرهنگ پهلوی)

لیبِر Libér: فرانسوی، آبکش (فرهنگستان)

لیبـــرا Libra: انگلیسی (= میزان، واژه‌نــامـهٔ دریانوری)، تَرازو

لِیبُـر آریستـوکراسی Labour aristocracy: انگلیسی (= اَشــرافیّت کارگری، فرهنـگ جامعه‌شناسی)، بالانِشینیِ کارگَری

لیبرال Libéral: فرانسوی، آزادیخواه، آزاده

لیبـــرالـیسم Libéralisme: فرانســوی، آزادیخواهی، آزادخواهی

لِیبر پاوِر Labour power: انگلیسی، نیروی کار (بهره از فرهنگ جامعه شناسی)

لَیبرپِروسِس Labour process: انگلیسی، فَرا‌گَردِکار (فرهنگ جامعه‌شناسی)

لِیبر پروسِس آپروچ Labour process ap-proach: انگلیسی، نَهاده‌ی فَراگَردی کار (بهره از فرهنگ جامعه شناسی)

لیبـــر تیوری آف وَلـیُو Theory of Value: انـگلیسی، نِگَــره‌ی کاریِ اَرزش (بهـره از فرهنگ جامعه‌شناسی)

لیبرِری Librairie: فرانسوی (= کتابفروشی، فرهنگستان)، ماتیکانفروشی

لِیبر رِیلیشن Labour relation: انگلیسی، کار پیوَند (بهره از فرهنگ جامعه‌شناسی)

لیبرمُووِمنت Labour movement: انگلیسی، جنبشِ کارگری (فرهنگ جامعه‌شناسی)

لیبـــریونیونـــز Labourunions: انگلیسی، باهَمـادهایِ کـارگَری (بهـره از فرهنگ جامعه‌شناسی)

لیپ Lip: لَبه، کناره (فرهنگ فنی)

لیپید، لیپین Lipin ، Lipid: چَربی (فرهنگ فنی)

لیپُوید Lipoid: انگلیسی، چَربی دیس (بهره از تربیت بدنی)

لیپ‌ییر Leap year: انـگـلیسـی، سال وَهیزَک (بهره از فرهنگ فنی)

لَیتَ: کاشکی (آنندراج)

لیتر Litre: فرانسوی، لَتَر (این واژه در فرهنگ انجمن آرا آمده و اندازه‌ای برابر با نیم مَن تبریز دانسته شده و هم‌چنین به آرش پیاله‌یِ مینوشی)

لیتـر Litter: انگلیسی، بَرگریخت (واژه‌نـامـهٔ محیط زیست)

لیتُرال Littoral: انگلیسی، کَرانه‌ای (قریب)

لیتُــرال دیـپازیت Littoral deposit: انگلیسی (= رسوب‌های ساحلی، فرهنگ فنی)، نِهشتِ کَناری

لیتُسفِـــر Lithosphere: انگلیسی (= سَنـگ

کُره، قریب)، سَنگ پادَك، خاکسپهر (واژه‌نامهٔ محیط زیست)، پُوسته‌ی زَمین (فرهنگ فنی)

لـیـتِـنـت فـانـکـشـن Latent function: انـگـلیـسـی، کـارسـازی نَـهـانی (بـهـره از فـرهـنـگ جـامـعـه‌شـنـاسـی)

لیتـوگـرافی Lithograpy: (انگلیسی)، چاپ سَنگی (فرهنگ فنی)

لیتـوگـرافیك اِستون Lithographic stone: انگلیسی، سَنگ چاپ (قریب)

لَیت و لَعَل: بُوك و مَگَر، اَندیك (برهان)

لیتولوژی Lithologie: فرانسوی، سنگشِناسی (قریب)

لیتـولـوژیك Lithologique: فرانـســوی، سنگشِناختی (قریب)

لیتولوگ Lithologue: فرانسوی، سَنگشِناس (قریب)

لیتیفیکِیشن Lithification: انگلیسی، سَنگ شُدَن (فرهنگ فنی)

لیتیك Lithic: انگلیسی، سَنگـواره (واژه‌نـامهٔ محیط زیست)

لیتیوم Lithium: انگلیسی از Lithos یونانی به آرش سَنگ، سَنگاد، از کِیاها

لَیث: ۱ـ شیر بیشه ۲ـ زَبان آور (آنندراج) ۳ـ تَنَنده‌یْ جَهَنده

لِیثـرغس: یونـانی تازی گشته، Léthargie در فرانسوی، سَرسام گُشیك (گُش = بَلغَم، برهان)

لیچن Lichen: انگلیسی = لیخِن، بنگرید به لیخِن

لیچـیـنـگ Leaching: انگلیسی، آبشُـویی (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لیخِن Leikhén: یونـانی تازی گشته، گُلسَنگ (فرهنگستان)، از گیاهان

لیخِنس = **لیخنیس**: بنگرید به لیخنیس

لیخنیس Lykhnis: لاتینی تازی گشتـه، گُلِ سُرخ آسمانی، سیاهَك، از گیاهان (معین)

لید Lead: انگلیسی، پیشی (فرهنگ فنی)

لیدِر Leader: انگلیسی، رَهبَر، پیشوا

لیدِر شیپ Leadership: انگلیسی، رَهبَـری (فرهنگ جامعه‌شناسی)

لیدِری: رَهبَری، پیشوایی (معین)

لیدزمَن Leadsman: انگلیسی، ژَرفاگیر (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)

لیدیان اِستـون: انگلیسی (= سَنگِ مَحَـك، قریب)، سایسَنگ

لیدیت Lydite: فرانسـوی (سَنـگِ مَحَـك، قریب)، سایسَنگ

لیدینـگ سی‌مَن Leading seaman:

انگلیسی، مَهناوی یکُم (دریانوردی)

لیدینگ شیپ Leading ship: انگلیسی، ناونوك (دریانوردی)

لیدینگ مارکز Leading marks: انگلیسی، نشانه‌های راهنمایی (بهره از واژه نامهٔ دریانوردی)

لیذیون = لبیذیون: شِیتَره، از گیاهان (برهان)

لِیِر Layer: انگلیسی ۱ـ لایه (فرهنگ فنی) ۲ـ اُشکوب

لَیز: پَناه گرفتن (آنندراج)

لِیزِر Laser: انگلیسی، فَرتاو

لیزر کِلَس Leisure class: انگلیسی (طبقهٔ بطّال، فرهنگ جامعه‌شناسی)، بُلغَندران، رَسته‌ی بُلغَندَر

لیزِن Lesion: انگلیسی (= ضایعه، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، تَباهِش

لیس Lease: انگلیسی (= اجاره، امتیاز، فرهنگ فنی)، فَرسَلاك

لَیس: نیست

لیسانس Licence: فرانسوی ۱ـ پَروانه ۲ـ دانِشنامه

لیسانسیه Licencié: فرانسوی، دانِشدیده

لیساید Lee side: انگلیسی (= سَمتِ پَناه، واژه نامهٔ دریانوردی)، زی پَناه

لیست Least: انگلیسی، کَمینه، کَمترین (فرهنگ فنی)

لیست Liste: فرانسوی، پِهرِست

لیست آمونت Least amount: انگلیسی (= کمترین مقدار، فرهنگ فنی)، کَمینهَنداز

لیستِ حقوق: پِهرستِ ماهانه، پِهرستِ پَرداخت

لیستِ کاندیداها: پِهرستِ نامزَدان

لیست وُرك Least work: انگلیسی، کمترین کار (فرهنگ فنی)، کَمینه کار

لیسه Lycée: فرانسوی از Lukeion یونانی، دبیرستان

لَیط، لِیط: رَنگ، گُونه

لَیط: ۱ـ به دِل نِشستن ۲ـ دوست گردیدن ۳ـ نَفرین کردَن ۴ـ سزاوارشُدَن ۵ـ پیوَند دادَن ۶ـ نهان‌داشتن

لِیطَة: ۱ـ پوست نَی ۲ـ پوستِ نَیزه ۳ـ پُوست

لَیعان: ۱ـ نالیدَن ۲ـ تَپیدَن ۳ـ تَفتِگی، از اَندوه ۴ـ تنگدل شُدَن (آنندراج)

لَیعَة الجُوع: تیزی گرسنگی، سوزِشِ گرسنگی (آنندراج)

لَیغ: بَدِدِل (غیاث اللغات)

لَیغ: گُولی

لَیف Luffa: لاتینی تازی گشته، پیلگُوش، از

گیاهان، اَبرِ گیاهی

لیف: لیف در فارسی ۱ـ پیش (فرهنگ پهلوی)، پیشَن، پیشَند، جیغُت (برهان) ۲ـ رشتِه (فرهنگستان) ۳ـ نَرمه ۴ـ تارچه ۵ـ پُرز

لیفت Lift: انگلیسی، بالابَر (فرهنگ فنی)، خیز

لیفت فُرس Lift force: نیروی بالابَر (فرهنگ فنی)

لیفتینگ تانگ Lifting tongue: زَبانه‌ی بالابَرَنده

لَیف دان، لیفه‌دان ۱ـ پیشَندان ۲ـ زَکابدان، آمِه (= دَوات، برهان)

لیف زَدَن: نَرمه زَدَن

لیفسطیقون Levisticum: لاتینی تازی گشته، اَنگژدرُومی

لیفناك: پُرزناك

لیف و صابون: نَرمه و بَرهُوه

لِیفَة: لیفه در فارسی ۱ـ یك پیشَند ۲ـ نَرمه

لِیفِیّ: لیفی در فارسی ۱ـ تارچه‌ای ۲ـ پیشَندی، پیشَنیك

لِیق: سُرمه آمیز

لیق دان: زَکابدان، آمِه (= دَوات)

لِیقَة، لیقه در فارسی: پُرزآمه، پُرزامه

لیقه‌دان: آمِه، زَکابدان

لیك: از لِکن تازی، وَلی

لیك Leak: انگلیسی، نَشت کَردَن (فرهنگ فنی)

لیك پروف Leak proof: انگلیسی، بی نَشت، بی دَرز (واژه نامۀ فیزیك)

لیکتور Licteur: فرانسوی، تَبَردار: دَر روم باستان

لیك دِتِکتور Leak detector: انگلیسی، نَشت یاب (واژه نامۀ فیزیك)

لیك دِتِکشِن Leak detection: انگلیسی، نَشت یابی (واژه نامۀ فیزیك)

لیکَن: از لکن تازی، وَلی، پَن

لیکِن = لیخِن: بنگرید به لیخِن

لیکور Liqueur: فرانسوی، مِیکَند

لیکورخوری: مِیکَند خوری

لیکی اِریا Leaky area: انگلیسی، دَرز (واژه نامۀ فیزیك)

لیکِیج Leakage: انگلیسی ۱ـ نشت، چِکّه (فرهنگ فنی) ۲ـ نِشست (واژه‌نامۀ محیط زیست)

لیکِیج ردِیِیشِن Leakage radiation: انگلیسی، تابشِ نشتی (واژه نامۀ فیزیك)

لیکِیج رزیستَنس Leakage resistance: انگلیسی، ایستادگیِ نَشت (بهره از واژه نامۀ

فیزیك)

لیکیج ریت Leakage rate: انگلیسی، آهنگِ نَشت (واژه‌نامهٔ فیزیك)

لیکیج فاکتور Leakage factor: انگلیسی، سازه‌ی نَشت، نرخِ نَشت (بهره از واژه‌نامهٔ فیزیك)

لیکیج فلاکس Leakage flux: انگلیسی، شار نَشت (واژه‌نامهٔ فیزیك)

لیکیج کُنداکتنس Leakage conductance: انگلیسی، رسانندگی نَشت (واژه‌نامهٔ فیزیکی)

لیکیج کورنت Leakage current: انگلیسی، رَوانگی نَشتی (بهره از واژه‌نامهٔ فیزیك)

لیکیج لاس Leakage loss: انگلیسی، اُفتِ نَشتی (واژه‌نامهٔ فیزیك)

لیکوئید Liquid: انگلیسی، آبگُون (فرهنگ فنی)

لیکوئید فیز Liquid phase: انگلیسی، نِمونِ آبگُون (بهره از فرهنگ فنی)

لیکوئیدوس Liquidus: انگلیسی، مَرزآبگُون (بهره از فرهنگ فنی)

لیگال راشِنال آتوریتی Legal-rational autority: انگلیسی (= اقتدار قانونی، عقلانی، فرهنگ جامعه‌شناسی)، تُوانشِ داتِخِرَدی

لیگامان Ligament: فرانسوی، پیوَند (فرهنگستان)، انگلیسی این واژه در واژه‌نامهٔ تربیت بدنی برابر با «رباط» آمده است.

لیگُول Ligule: فرانسوی، زَبانَك (فرهنگستان)

لَیل: شَب

لَیلاً: به‌شَب، شَبگاه

لَیلُ السِّرار: شبِ پایانی، شَبِ بیست‌ونُهُم ماه

لَیلاً و نَهاراً: شبانروز، شب و روز (فرهنگستان)

لَیلَك: تُرکی = لَك‌لَك، بنگرید به لَك‌لَك

لَیلَة: لَیله در فارسی: یك شَب

لَیلَةُ الاَسرَی، شَبِ بالایِش، شَبِ فَراز

لَیلَةُ البَدْر: شَب پُرماهی (پُرماه = بَدْر، بُنْدِهِش)

لَیلَةُ البَرات: شَبِ چَك، شَب پانزدهم شعبان (فرهنگ عمید)

لَیلَةُ الرَغائِب: شَبِ دَهِش‌ها، شَبِ نخستین آدینه‌ی ماه رَجَب

لَیلَةُ الزفاف: شَبِ گِردَك

لَیلَةُ السَّذَق: شَب سَده، شبِ دَهم بهمن ماه

لَیلَةُ السَّواء: شَبِ بَرابَر، شَبِ سیزدهم یا چهاردهم ماه (لاروس)

لَیلَةُ الفطر: شَبِ روزه‌گشایی

لَیلَةُ القَدر: شَبِ فَرمان، یکی از شب‌های

هفـدهـم، نوزدهم، بیست ویکم، بیست وسِیُم، بیست وهفتم ماه رمضان

لَیلَةُ القضاءِ = لَیلَةُ البَرات: بنگرید به لَیلَة البَرات

لَیلَةُ المُبارَك: ۱ـ شَب فرخنده ۲ـ شَبِ چَك

لَیلَةُ المِعراج = لَیلَة الاَسرى: بنگرید به لیلة الاسری

لَیلَی: شَبِ سیاه

لَیلِیّ: لَیلی در فارسی ۱ـ شَبانه، شَبگاه ۲ـ شَبرُو

لَیلیَّة: شَب پَرگان، شَب پَروانگـان، پَروانگـانِ بیدی، بیدها (بهره از لاروس)

لِئَم، لِیم: ۱ـ هَمریخت، هَم چِهره ۲ـ سازواری ۳ـ آشتی ۴ـ اَنگِبین

لیماکُن Limacon: مارپیچِ پاسکال (فرهنگ فنی)

لیمفاتیك Lymphatique: لاتینی تازی گشته، جَهابیك

لیمفاتِیکی: لاتینی تازی گشته، جَهابیکی

لیمفاتیکیَّة: لاتینی تازی گشته، جَهابیکی

لیمَندَة Limande: لاتینی تازی گشته، پَهْن ماهی

لیمنتیك Limnetic: دریاچـه‌ای (واژه‌نـامـهٔ محیط زیست)

لیمـنـتـیك زون Limnetic zone: انگلیسی، آبلایه‌ی شیدگیر (بهره از واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لیمـنـولـوژی Limnologie: فرانسـوی ۱ـ دریاچـه‌شـنـاسـی (قریب) ۲ـ آب شیرین شناسی (واژه‌نامهٔ محیط زیست)

لیمُـور Lemur: لاتـینی تازی گشتـه، کَپیكِ ماداگاسکار (بهره از لاروس)

لَیمُو عَمّانی: لیمو اَمّانی، لیمُو خشکه

لَیمُون: سنسکریت تازی شده، لیمو، از گیاهان

لیمـون Limon: فرانسوی، فُرش (قریب)، در گیلان و مازندران به‌گونه‌ای از ماسه‌ی ریز گفته می شود، در بَندر های پارس چیت می گُویند

لیموناد Limonade: فرانسوی، لیمابه

لیمـونـادی، لیمـونـادفـروش، لیـمابی، لیمابه‌فروش

لیمونی: لیمُویی

لیمونیون: یونانی تازی گشته، شَبدَر تُرشَك، از گیاهان

لیمیا: تازی گشته، دانشِ نیرَنگ (نیرَنگ = طِلِسم)

لیمیاساز: نیرَنگساز

لیمیاسازی: نیرَنگسازی

لیمیت Limit: انگلیسی، مَرز

لیمیت آف تالِرنس Limit of tolerance: انگلیسی، مَرز رَواداری (بهره از واژه نامهٔ محیط زیست)

لیمیت آنالایسس Limit analysis: انگلیسی، رَوش واکافتِ مَرزی (خسرو کریم پناهی)

لیمیت اِستِرنگس Limit strength: انگلیسی (= مقاومت حَدّی، فرهنگ فنی)، ایستادگی مَرزیک

لیمیت تُرک Limit torque: انگلیسی، لَنگَر پیچِشی مَرزی (خسرو کریم پناهی)

لیمیت دیزاین Limit design: انگلیسی (= طَرّاحی حَدّی، فرهنگ فنی)، گرته ریزی مَرزیک

لیمیتینگ Limiting: انگلیسی، مَرزی (فرهنگ فنی)

لیمیتینگ فاکتور Limiting factor: انگلیسی (= عامل محدودکننده، واژه نامهٔ محیط زیست)، سازه‌ی مَرزگَر

لَیِّن: ۱ـ نَرم ۲ـ رام ۳ـ رَوان ۴ـ کَم زور

لِین: نرمی

لَیِّنُ الجانِب: سُست کمان (معین)

لَیِّنُ الحَدیث: سُست سَروا

لَیِّنُ العَریکَة: سُست نهاد، نَرمخوی (فرهنگستان)

لَیِّنُ الفؤاد: نازُکدِل، نَرمدِل

لینت، لَینَة تازی: ۱ـ نرم شُدَن، نَرمی ۲ـ سُستی ۳ـ کُمرَوانی، روانی شِکَم

لینت بخشیدَن: نَرم کردن، روان کَردن

لینت دادن: نَرمی دادن، روان کَردَن، کُمرَوان کَردَن

لینت داشتن: نَرمی داشتن، کُمروانی داشتن

لینَج: تازی گشته، لینگ (معین)، جوشِ کُوره

لینُزُسطِس: لینوزوزطیس، لینوسُوطِس Lin-zozthis لاتینی تازی گشته، تَره، از گیاهان

لینک Link: انگلیسی، بَند، پیوَند (خسرو کریم پناهی)

لینیکول Lignicole: فرانسوی، چُوب رُست (فرهنگستان)

لینیو Ligneux: فرانسوی، چُوبی (فرهنگستان)

لینیه Lignée: فرانسوی، پَروَز (فرهنگستان)

لینییت Lignite: فرانسوی ۱ـ زغالسَنگِ نارس (معین) ۲ـ شَبَه

لینییر Linear: انگلیسی (= خطّی، فرهنگ فنی)، سَمیره ای، کِشکی

لینییر آکسِلِریشِن Linear acceleration: انگلیسی، شِتابِ سَمیره‌ای (بهره از فرهنگ

فنی)

لینیِر اُپراتورز Linear operators: انگلیسی (= عمل کننده‌های خطی، فرهنگ فنی)، کاریگَرانِ سَمیره‌ای

لینیِر اِستِرین Linear strain: انگلیسی (= کرنش طولی، کریم‌پناهی)، خَمشِ درازایی

لینیِر پُلیمِر Linear polymer: انگلیسی (پُلیمِر زنجیری، فرهنگ فنی)، بَسپارِ زَنجیری (بَسپار = polymer، فرهنگ نوین پیوسته)

لینیِر سیستم Linear system: انگلیسی (= سیستم خطّی، فرهنگ فنی)، دَستگاه سَمیره‌ای

لینیِرلی اِلاستیک Linearly elastic: انگلیسی (= ارتجاعی خَطّی، فرهنگ فنی)، خیزِگی سَمیره‌ای

لینیِرلی هاردِنینگ Linearly-hardening: انگلیسی، (= سَخت شَوَندگی خطّی، کریم‌پناهی) سَختِشِ سَمیره‌ای

لینیِریتی linearity: انگلیسی (= خطی بودن، فرهنگ فنی)، کِشَکی بودن، سَمیرِگی

لَیوان: پارسی تازی گشته، ایوان (لاروس)

لِیوپارد Leopard: انگلیسی، گُربه‌ی جَنگلی

لیوُث (تك: لیث): شیران

لَیوس: بی‌رَگ، بَدرَگ (= بی غیرت)

لَئیم: پَنیك (فرهنگ پهلوی)، زُفت (لغت فرس)، زَکُور (لغت فرس)، لَفتَره، ناکَس

م

ما: ۱ـ چه، چیست؟ ۲ـ نه، نی

ماء: آب

ماءالأزرَق: آبِ سیاه، از بیماری های چَشمی

ماءُالثَّقیل: آبِ سنگین (لاروس)

ماءُ الجُبُن: پَنیرابِه

ماءُ الجُمه: از ریشه‌ی پارسی، آبگُمه، از شکم ماهی ویژه ای گیرند (برهان)

ماءُالجَنین: آپَندَر (فرهنگ پهلوی)، آبِ زَهدان

ماءُالحَیوة: ماءُ الحَیات در فارسی: آبِ زندگی، دارویی است از انگبین و تنکار و روغن زرد (بهره از غیاث اللغات)

ماءُالرَّأس: سَرابه، سِپیدگر، در شست وشوی به‌کار آید

ماءُالزَّهر: شکُوفابِه، گُلاب

ماءُالسَّیف: آبِ تیغ، آبِ شمشیر

ماءُالشَّباب: شادابه، شادابی

ماءُ الشَّعیر: جُوآبه

ماءالعَذب: آبِ گوارا، آبِ آشامیدَنی، آبِ شیرین

ماءُالعَسِر: آبِ گَچدار، آبِ سنگین

ماءُالقُدس: پاکاب، گُواژ: بینشِ خُدایی که زداینده‌ی آلودگی های درون است

ماءُاللَّحم: ۱ـ خُونابه ۲ـ شُسْر، شوس، مَردآب ۳ـ آبگُوشت

ماءُالمَعدَنی: آبِ کانی

ماء المُقطَّر: چِکیداب

ماء المِلح: شورابه

ماءُالوَجه: آبرُو (لاروس)

ماءالوَرد: گلاب (برهان)

ماءُالیَسر: آبِ شیرین

مائت: دَمِ مَرگ، مُردَنی

ماءِجاری: آبِ روان

مائِد: ۱ـ گیج، دَریازده ۲ـ کَج، خَم (لاروس)

مائِدَة: مائـده در فارسی: رُستی، دَریوزه کُنـان زِخـوانِ قرآن، رُستی خواران زِدَستِ ایمـان (خاقانی، تُحفة العراقین)

ماءِ راکِد: ماندآب، آبِ ایستاده

مائده سالار: خوانسالار، چاشنی گیر

مائده نه: رُستی نِه، رُستی گُذار

ماءَة: آب (آنندراج)

مائِی: آبگین (فرهنگستان)

مائِیَّة: مائیَت در فارسی، آبگینگی

مابازاء: دَربَرابَر (فرهنگستان)، به‌جایِ

مابَعْد: پَسین، سِپَسین

مابَعْدُالطبیعَة: مَتاگیتیگ (خردناب)

مابَقِیَّة: مابَقی در فارسی: بازماند

مابِه: مایه، مایه‌یِ

مابِه‌الاحتِیاج: مایه‌ی نیاز

مابه‌الاِبتِهاج: مایه‌ی شادی

مابِـه الاختِـلاف: مایه‌ی گُفت‌وگوی، مایه‌ی کِشمَکِش (فرهنگستان)

مابِه‌الاشتراك: مایه‌ی هَنبازی

مابه‌الامتیاز: مایه‌ی پی بُرد

مابه التَعَهُّد: گِرومایه

مابـه‌النِّزاع: مایه‌ی کشمکش (فرهنگستان)، مایه‌ی نَبَرد

مابَین: میانه‌یِ

مات: زبـانزدِ شترنگ پارسی است و برداشت غیاث‌اللغات در بستگی این واژه با ماتَ وموت تازی نادرست است

مات: Mat، فرانسوی، تیره، تار

ماتـادُور Matador: فرانـسـوی از Matar اسپانیایی به آرشِ کُشَنده، گاوکُش، گاوباز

ماتَحت: ۱ـ پایین تَنه، کُون ۲ـ زیر، دَرزیرِ

ماتَرَك: مُرده‌ماندْ، مُردِری

ماتریالیست Matérialiste: فرانسوی، ماتَك گَرا

ماتریالیسم Matérialisme: فرانسوی، ماتك گَرایی

ماتِـریلوکـالیتی Materilocality: انگلیسی، مادَرپَناهی (فرهنگ جامعه‌شناسی)

مات فات: گُذَشت، سِپَری شُد، مُرد، دَرگذشت

ماتَقَدَّم: پیشین

ماتَـم: سُوك (فرهـنـگ پهـلوی)، سُوك (صحـاح الفُرس)، کنون هَمانَم وخانه هَمان و

شَهرهَمان، مَرا نگویی کَزچه شدَست شادی
سوك (رودکی)

ماتَم پَرستی: سُوکبارگی

ماتَم داشتَن: سُوك داشتَن

ماتَم‌دار: سُوکوار، پُرسه‌مَند (گویش خراسان بزرگ)، پُرسه‌دار

ماتَم‌دیده: سُوکدیده

ماتَم‌زای: ۱ـ سُوکزای ۲ـ اندوه‌زای

ماتَم‌زَده: سُوکزَده، پُرسه‌دار (گویش خراسان بزرگ)

ماتَم‌زَدِگی: سُوك‌زَدِگی

ماتَم‌سَرای: سوکسرای

ماتَم کَده: سُوکسَرای، سُوکخانه

ماتَم گِرفتَن: ۱ـ سُوكِ گِرفتَن ۲ـ اندوهگِن شُدَن

ماتَمی: سُوکی

ماتیك: Cosmétique، فرانسوی، گَنجار (برهان)، گلگونه‌ای که زنان در آرایش به کار بَرَند

ماثِد: دیدبان (آنندراج)

ماجِد: ۱ـ گِرامی ۲ـ بَخشَنده، جَوانمَرد ۳ـ بزرگوار ۴ـ نیکخُوی

ماجِدَة: ماجِده در فارسی: بزرگوار: زَن (غیاث اللغات)

ماجَرَی: ماجرا در فارسی ۱ـ سَرگُذَشت، هِنگامه، پیشآمَد، آنچه رَفت، آنچه گُذَشت (فرهنگستان) ۲ـ گفت و گو (فرهنگستان)

ماجُشُون: پارسی تازی گشته، ماهبُون: ۱ـ کَشتی، گونه‌ای کَشتی ۲ـ جامهٔ رَنگ کرده (آنندراج)

ماجُوشون: ماجُشون، بنگرید به ماجُشون

ماح: ۱ـ زَرده ۲ـ سِپیده، درمُرغانه

ماحِش: ۱ـ شکمباره، شِکَم گُنده ۲ـ سُوزَنده

ماحَصَل: چکیده، به دَست آمَده

ماحَصَل کَلام: چکیده‌ی سُخَن

ماحَضَر: سَردَستی (برهان)، دَرویشانه (غیاث اللغات)، خُشك و تَر (گویش افغانی)

ماحِی: ۱ـ زُداینده ۲ـ نابودکُنَنده

ماخاریون: یونانی تازی گشته؟، تیغ کَلاغ، از گیاهان دارویی

ماخِض: پا بِه ماه

ماخِل: گُریزَنده

ماخُول: کوتاه شده‌ی ماخُولیا

ماخُولیا: مالیخولیا، بنگرید به مالیخولیا

مادام: Madam، انگلیسی از Med-dames فرانسوی، بانوی مَن، بانو

مادام: Madame، فرانسوی Med-dames، بانو، زَن شوهردار

مادام: تا زمانی که (فرهنگستان)

مادامُ الحَیوة: مادام الحَیات در فارسی: تا زنده است (فرهنگستان)

مادامُ العُمر: تا زنده ای، تا زِنده است (فرهنگستان)

مادِح: سِتایِشگَر (آنندراج)، سَونگَر (سَون = مَدح، برهان)

مادِخ: بُزُرگ، اَرجُمَند (آنندراج)

مادَر بِخطا: مادَر غَر، مادَر جِندِه

مادَر خرج: مادَر هَزینه، هَزینه دار

مادَر زَن سَلام: مادَرزَن درود

مادلن: مادلین Madeleine، فرانسوی، شیرینی بَهارنارنج، بَهارانه

مادموازل: Mademoiselle، فرانسوی، بانوچه

مادُور: غُر

مادُوم: از مادُوم تازی، نانخورِش

مادون: ۱ـ زیردَست (فرهنگستان) ۲ـ زیر، پایین

مادونِ قرمز: زیرِ کرمز، زیرِ سُرخ

مادُونَه: آنچه در زیر است، دَر زیر

مادِه: سِتایشگَر (آنند راج)

مادَّة: مادّه در فارسی: پارسی تازی گشته، ماتَک (فرهنگ پهلوی)، وادِه، کَیُود (برهان)

مادّهٔ آخِرَت: ماتَکِ فرجامِش

مادهٔ اَبررسانا: (= Superconducting material، واژه‌نامهٔ فیزیک)، اَبَررسانا، ماتَکِ اَبَررسانا

مادَّةُ المَوادّ: از ریشه‌ی پارسی، ماتَکِ ماتَکان، ماتَکِ فَراتُم، سازا

مادهٔ اولی: ماتَکِ فَراتُم

مادّهٔ بَسیط: ماتَکِ وَخشار، ماتَکِ فَراتُم

مادهٔ پذیرَنده: (= Acceptor material، واژه نامهٔ فیزیک)، پَذیرَنده، ماتَکِ پذیرَنده

مادّه تاریخ: مَهروزماتَک

مادهٔ تَبَهگَن: (= Degenerate matter، واژه نامهٔ فیزیک)، ماتَکِ تَبَهگَن

مادهٔ جسمانی: ماتَکِ تَکَرت، آخشیج

مادهٔ چگال: (= Condensed M.، واژه نامه فیزیک)، ماتَکِ چگال

مادهٔ خاصّ: ماتَکِ اِوازیک

مادهٔ سَرمازا (= Refrigerant، واژه‌نامهٔ فیزیک)، ماتَکِ سَرمازا

مادهٔ ظهور: (= Developing agent، واژه نامه فیزیک)، ماتَکِ نمایا، نمایا

مادهٔ عامّ: ماتَکِ اَمرکان

مادّهٔ عقلی: ماتَکِ خِردیک، سَردَک، (= جنس، فرهنگ پهلوی)

مادهٔ فروالکتریک: (= Ferroelectric mate-rial، واژه نامه فیزیک)، ماتَکِ آهَنکَهرُبیک

مادهٔ فعـــال: (= Active material، واژه نامـهٔ فیزیک)، ماتَکِ کاریک

مادهٔ قانون: داتَکبَند، ماتَکِ آسا

مادّهٔ قَریبه: مادهٔ قَریب: ماتَکِ نَزدیک

مادّهٔ قَضیّه: ماتَکِ ویچیره

مادهٔ قیاس: ماتَکِ آمایش

مادّه کَردَن: چرک کَردَن

مادهٔ مُرَکّب: ماتَکِ هَمباوِش

مادهٔ ناهمسانگرد: (= Anisotropic material، واژه نامهٔ فیزیک)، ماتَکِ ناهمسانگرد

مادهٔ واگِـن: (= Degenerate matter، واژه نامهٔ فیزیک)، ماتَکِ واگِن، ماتَکِ تَبهگَن

مادِیّ: مادّی در فارسی: پارسی تازی گشتـه، ماتَکیک (فرهنگ پهلوی)

مادّیان: از ریشه‌ی پارسی، ماتَکیان، ماتَک گَروان

مادّیون: از ریشه‌ی پارسی، ماتَکیان، ماتَک گَروان

مادّیة: مادّیت در فارسی، پارسی تازی گشتـه، ۱ـماتَکیک، ۲ـماتَک گَروی

مادِیَة: Madia، لاتینی تازی گشته، گیاه بَرهوه (بَرهوه = صابون)

ماذ: ۱ـ زیرَک (آنندراج)، ۲ـ خوشخوی، ۳ـ بانَمَک (لاروس)

ماذا: چه چیز؟ (لاروس)

ماذَریون: مازریون، بنگرید به مازَریون

ماذِیّ: ۱ـ اَنگبینِ سِپید (آنندراج)، ۲ـ زینه‌ی آهَنین

ماذِیانـــات: ۱ـ کاریزهـا، ۲ـ آبـراهـه‌ها، ۳ـ گیاهان جویبار (آنندراج)

ماذِیَّة: ۱ـمی گوارا، ۲ـزِرهِ سپید

مارّ: رَونده، گُذَرَنده (آنندراج)

مار: سُریانی تازی گشته، سَروَر (لاروس)

ماراتـــون: Marathon، انگلیسی برگرفتـه از یونـانـی باستـانی Marathon، پایوَنـد، به پیک‌های دَونـده گفته می شده است (بنگرید به واژه‌ی پایوَند در معین)

مار بوآ: اژدَرمار، بَرغَمان

ماربِل: Marble، انگلیسی (= مَرمَر، قریب)، اَرژَن

مارت: Mart، انگلیسی، بازار

مارتینگِل: Martingale، انگلیسی (مَهار جلو، واژه نامهٔ دریانوردی)، پیش اَفسار

مارتینی: Martini، انگلیسی، تفنگ دُم‌دِراز، ۲ـ مارتینی، برگرفتـه از نام Martini، (فرهنـگ وبستِر)، گونه ای می آمیزه

مارِثـــون: Martimum، لاتینی تازی گشتـــه، کاکِله، رازیانه‌ی آبی، از گیاهان

مارِ جعفری: مارِ کُشَنده

مارجـین: Margin، انـگـلیسـی (= حاشـیه، فرهنگی فنی)، ۱ـ کِناره، ۲ـ لَبه، ۳ـ بوم

مارَخـور: Markhor، انگلیسی تازی گشته، بُز کوهی هِندی

مارِد: ۱ـ سَرکش، نافَرمان، ۲ـ دیو (لاروس)

مارس: Mars، انـگـلیسی ازیونـــانی، ۱ـ ایزدِ جَنگ، ۲ـ بَهرام (= مِرّیخ)، از سیّارگان، ۳ـ نام سیمین ماه سالِ فرنگی

مارس: تُرکی، دوباخت، زبانزدی در بازی نَرد

مارِستان: پارسی تازی گشته، بیمارِستان (لاروس)

مارِستـــانـــات: پارسی تازی گشتـــه (تک: مارِستان)، بیمارِستان‌ها

مارس شُدَن: دوباخته شُدَن

مارس کَردَن: دوباخته کَردَن

مارســوپـیـو Marsupiaux: فرانـــســوی، کیسه‌داران (فرهنگستان)

مار سیرَت: مار سِرِشت

مارش Marsh: انـگلیسی، مانـــداب، مُرداب (فرهنگ فنی)

مارش Marche: فرانسوی، ۱ـ پَهلَوانی سرود، ۲ـ گامِ سَربازی، ۳ـ رَوِش، رَفتار، ۴ـ گام

مارشال Maréchal: فرانسوی، سِپَهبُد

مارشـال Marshal: انگلیسی، ۱ـ خوانسالار، ۲ـ شَهربان، در امریکا، ۳ـ دادگُزار

مار شِکلی: مار کَرپی (فرهنگ فنی)

مارش گَس: Marsh gas، انـگـلیسی (= گازِ مرداب، فرهنگ فنی)، دَم

مارش لَنـــد Marsh land: انـگـلیسـی، زَمینِ ماندابی (فرهنگ فنی)

مارِ عینکی: مارِ آینکی، کَفچه‌مار، گَرزه مار

مار قشیشا: بنگرید به مَرقشیشا

مارك Mark: آلمانی، شهرَوای آلمانی

مارك Marque: پارسی لاتینی گشتـــه؟ ماریك (= عَلامت، نشـانـه، فرهنگ پهلوی)، نِشان، داغ، اَنگ، اَنك (عمید)

مارین دی‌پازیت Marine deposit: انگلیسی (=رسوب دریایی، فرهنگ فنی)، نِهشتِ دَریایی

مارین کُرپـز Marine corps: انـگـلیسی، تفنگداران دَریایی (واژه نامهٔ دریانوردی)

مازاد: فزونی (فرهنگستان)، بازمانده

مازاغ: برگرفته از چَمراسِ: مازاغَ البَصر وَ ماطغی (غیاث اللغات)، چشم برنگرداند

مازِج: آمیزَنده (آنندراج)

مازِح: بَزله گوی، لوده

مازِحَة، مازحه در فارسی: مؤنث مازِح: زنِ لوده، زنِ بَزله گوی

مازَریون: معذریون، ماذَریون: Mazereum، لاتینی فارسی گشته، هَفت بَرگ (برهان)، تابمَك، از گیاهان

مازِن: تُخمِ مور

مازوت Mazout، از روسی، نَفتِ سیاه

مازوخیسم: مازوشیسم Masochisme، فرانسوی، برگرفته از نام L. Von Sacher – Masoch، نویسنده‌ی اتریشی در سَده‌ی نوزدهُم، وَرَنِ خودآزاری

مازور: کرمخواره، از پَرَندگان

مازِی: ۱ـ سِتَمگر، ۲ـ ناسازِگار (بهره از لاروس)

مازِیَة: بَرتَری، فزونی (لاروس)

ماژور Major: فرانسوی، ۱ـ سَرگُرد، دَر اَرتش، ۲ـ یاوَر، در شهربانی

ماژوریته Majorité: فرانسوی، ۱ـ بیشینِگی، ۲ـ بالَندگی، بُرنایی

ماژولیك Majolique: فرانسوی، چینیِ ایتالیایی

ماساریقا: از Mesintéron، یونانی تازی گشته، روده بَند (فرهنگستان)

ماساژ Massage: فرانسوی، مُشت‌ومال، نَرمگَری

ماساکر: Massacre، فرانسوی، کُشتارِ بی‌پَناهان، کُشتار

ماسَبَق: ۱ـ گذشته، پیشین، ۲ـ آنچه گُذَشته

ماسِك: نگاهدارَنده

ماسك: Msaque، فرانسوی، ۱ـ روپوشه، روبَند (سعید نفیسی)، ۲ـ سَر و ریخت (سعید نفیسی)

ماسكِ شمشیربازی: روپاس

ماسكِ ضِدّ گاز: پادویشُفته (ویشُفت = گاز)

ماسكول اِسپیندِل Muscul spindle: انگلیسی (= دوك عضلانی، واژه‌نامه تربیت بدنی)، دوكِ ماهیچه‌ای

ماسكولِر اِندورنس Muscular-endurance: انگلیسی (= استقامتِ عضلانی، تربیت بدنی)، تاب آوَردِ ماهیچه‌ای

ماسكولِر دیستروفی Muscular dystrophy: انگلیسی (= تحلیل عضلانی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، آب شُدنِ ماهیچه‌ای، وارَفتِ ماهیچه

ماسِكَة: ماسِكه در فارسی، ۱ـ نگاهدارَنده، ۲ـ نیام‌زَه: نیامی که روی زَه یا کُرّه را می‌پوشانَد، ۳ـ پیشخوراك

ماسَلَف: گُذَشته

ماسَوی: ماسَوا در فارسی: جُدا از، جز

ماسَوی الله: جُز خُدا (فرهنگستان)

ماسیف Massif: فرانسوی، غَنده (فرهنگستان)، اَنبوه

ماشاءَالله: به نام ایزَد (بهره از برهان)، بِنامیزَد (آنندراج)، زهی مالیده رویت لاله را گوش، بِنامیزَد، زِهی خَطّ و بُناگوش (امیر خسرو)، چَشمِ بَد دور، چونت آراست ای غُلام ایزد؟، چَشمِ بَد دور، وَه، بِنامیزَد (سنائی)

ماش: سنسکریت تازی گشته، ماش

ماشَرا: سُریانی تازی گشته، آماسِ خونی

ماشِطَة: ماشِطه در فارسی، زنِ شانه کننده (آنندراج)، آرایشگر:زَن

ماشِ عَطّار: مَنج (فرهنگ پهلوی)، مَنگ، مونگ، از گیاهان

ماشِقَة: ۱ـ گیرایی، ۲ـ زَننده‌ی تازیانه، تازیانه‌زَن

ماشِلَة: رانِ کَم گوشت

ماشِه: از ماشا، تُرکی، ۱ـ اَنبُر (معین)، ۲ـ توتِه

ماشه‌ی تُفَنگ: توته

ماشین Machine: فرانسوی، ۱ـ دَستگاه، چَرخین، ۲ـ اَبزار، ۳ـ خودرُو (= اتومبیل)

ماشین آلات: آهَن اَبزار

ماشینِ باری: بارکِش، خودروی باری

ماشینِ بُرِش: بُریتار (بهره از فرهنگ پهلوی)

ماشینِ پا: خودرُوپا

ماشینِ پایی: خودرُوپایی

ماشینِ تَحریر: نِبشتکار، نِویسار

ماشینِ جوجه کشی: دَستگاهِ جوجه کِشی

ماشینِ چاپ: چَرخینِ چاپ، دَستگاهِ چاپ

ماشینِ چاپِ سَنگی: چَرخینِ چاپِ سنگی، دَستگاهِ چاپِ سَنگی

ماشینِ چوب بُری: دَستگاه چوب بُری، چُوبُریتار

ماشین چی: چَرخینگر

ماشین خانه: چَرخینخانه

ماشین کردن: نِویسیدَن

ماشین نویس: نِویسگَر

ماشین نویسی: نِویسگَری

ماشینی: چَرخینی

ماشینیست Machiniste: فرانسوی، ۱ـ چَرخینگر، ۲ـ تَراشکار (فرهنگ فنی)

ماشینیسم Machinisme: فرانسوی، ۱ـ چَرخینگَری، ۲ـ چَرخینکاری، ۳ـ چَرخین گِروی

ماشِیَة: ۱ـ ستور، چهارپا (لاروس)، ۲ـ پُر فرزند

ماصّات: ماهیان دَهان گِرد، دَهان گِردان

(لاروس)

ماصَدَق: کاهیده‌ی ماصَدَق علیه، ۱ـ آنچه دُرُست دَرآید، ۲ـ چَم (= مفهوم)

ماصِر: پرده، دیوار

ماصِع: ۱ـ آبِ شور، آب تیره، ۲ـ آبِ روشَن، از واژگانِ دوپهلو، ۳ـ سِپَری شَونده، ۴ـ درخشنده (بهره از آنندراج)

ماضِز: شیر تُرش (لاروس)

ماضِغ: خایَنده

ماضِغان: دو خایَنده

ماضِغَة: ماضِغه در فارسی، مؤنث ماضِغ، وَ، گول، نادان

ماضی: ۱ـ گُذَشته، ۲ـ بُرّان، ۳ـ دَرگذشته، پیشین، ۴ـ کاربُر

ماضی اَبعَد: گذشته‌ی دورتَر

ماضی اَبعَدِ مُستَمَرّ: گذشته‌ی دورترِ پیاپی

ماضی استمراری: ماضی ناقص: گذشته‌ی دَر کاری

ماضی استمراری، به توالی عادت: گذشته‌ی هَمارگی

ماضی استمراری، ماضی مُتِمَنّی: گذشته‌ی اِی کاشی

ماضی اِلتزامی: گذشته‌ی شایَدی

ماضی بَعید: گذشته‌ی دور

ماضی مُطلَق: گذشته‌ی فَراگیر

ماضی مُقَدَّم: گذشته‌ی پیشینِگی

ماضی نقلی ثبوتّیه: گذشته‌ی نگذشته

ماضی نقلی حُدوثیة: گذشته‌ی گذشته

ماضِیَة، ماضیه در فارسی، مؤنث ماضِی: گذشته (غیاث اللغات)

ماطِر: بارانی، روزِ بارانی (لاروس)

ماطِرشِلبَه Madreselva : اسپانیایی تازی گشته، پَلاخور (= پیچ امین الدوله، گویش گیلکی)، از گیاهان

ماطور: آب بَند

ماطونیون: یونانی تازی گشته، گیاه بارزد (برهان)

ماعَدا: ۱ـ گذشته ۲ـ به جُز

ماعِز: ۱ـ بُز، یك بُز (لاروس)، ۲ـ پوستِ بُز (آنندراج) ۳ـ دُرُشت اندام: مَرد

ماعِز کشمیر: بُز کشمیر (لاروس)

ماعون: ۱ـ دَه یك، دَه یك دارایی (= زکوة مال) ۲ـ مانه (= اسبابِ خانه) ۳ـ کالا ۴ـ فرمانبرداری ۵ـ یك بَند پانسَدبَرگی (بهره از لاروس) ۶ـ نام یکی از سیمنادهای نِبی (= سوره‌های قرآن)

مافات: از دَست رفته، گذشته

مافوق: ۱ـ بالادَست (فرهنگستان) ۲ـ بالاتَر

مافِی البال: دَرونه، دَرنهاد

مافِی الضَمیر: دَرنَهاد، دَرونه، سوزیان (برهان)

مافِی الفؤاد: دَردِل

مافیه: آن چه در اوست، آن چه دَر آن است

مافیها: آن چه در آن است

ماق: پارسی است، ماغ، آوای گاو، جَنج (برهان)

ماقَبل: پیش از آن، پیشین

ماقبلِ تاریخ: پیش از کارنامه، فَراپیشین

ماقبلِ تاریخی: فَراپیشینی

ماقَلّ وَدَلّ: کوتاهِ روشَنگر، کوتاه رَهنمای

ماقوت: پارسی است، ماغوت، گونه‌ای آردینه از نشاسته و شکَر

ماکادام Macadam: انگلیسی، ۱ـ سَنگ شِکَسته (فرهنگ فنی) ۲ـ آژیانه (= سَنگفَرش، برهان)

ماکارونی: ماکارُنی، Macorni، ایتالیایی، رِشته فَرَنگی

ماکان: ۱ـ آن چه که بود (معین) ۲ـ آنچه بدان نامیده می شُد

ماکِت Maqutte: فرانسوی، ۱ـ پیشساز ۲ـ گَرتِه

ماکِر: پَسفَردا، پارسی است (برهان)

ماکِر: ۱ـ تَرفَندگر ۲ـ بَدسگال

ماکرو: انگلیسی از Macr لاتینی، دُرُشت، بزرگ، چون پیشوَند به کار رَوَد

ماکرواستراکچِر Macro structure: انگلیسی، دُرُشت ساختار (فرهنگ فنی)

ماکروسکوپیک Macroscopic: انگلیسی، دُرُشت بینی (فرهنگ فنی)، چَشمدید

ماکروسیستم Macrosystem: انگلیسی، مِه سازگان (واژه نامهٔ محیط زیست)

ماکروسیسمیک Macrosismique: فرانسوی، مِهلَرزه‌ای (قریب)

ماکروفاژ Macrophoge: فرانسوی، دُرشتخوار (فرهنگستان)

ماکروکُزم Macrocosm: انگلیسی (= عالم لایتناهی، فرهنگ فنی)، از Macr لاتینی به آرش بزرگ یا کَلان و Cosmos به آرش گیتی، کَلانگیتی

ماکروگراف Macrograph: انگلیسی (= نقشه و تصویر درشت، فرهنگ فنی)، کلاننِگاره

ماکروگرافی Macrography: انگلیسی، دُرشت نویسی (فرهنگ فنی) ۱ـ کَلان نِویسی ۲ـ کَلان نِگاری

ماکزیمُم: ماکزیموم Maximum، فرانسوی، بیشینه (فرهنگستان)

ماکزیموم کوانتیتی: Maximum quantity،

انگلیسی (= مقدار بیشینه. فرهنگ فنی)، بیشین مایه

ماکزیموم های Maximum hight: انگلیسی (= ارتفاع بیشینه، فرهنگ فنی)، بیشین بالِست

ماکسول Maxwell: بر گرفته از نام ماکسول گیتیک دان انگلیسی، یکانِ شارِ آهَنرُبایی

ماکسی Maxi: انگلیسی، دامَن بُلَند (فرهنگ نوین پیوسته)

ماکِل Macle: فرانسوی، دوکانِه (قریب)

ماگازین: Magazine، فرانسوی، هفته‌نامه، ماهنامه، وارِه نامه (= فَصلنامه)

ماگدالینین Magdalinien: فرانسوی، واپَسین پارینه سَنگی

ماگما Magma: فرانسوی، تَفتال (قریب)

ماگنِت Magnet: انگلیسی، آهَنربا (فرهنگ فنی)، چُنبَك (برهان)

ماگنِتو Magneto: انگلیسی (= آهنرُبای دائمی، فرهنگ فنی)، پَتّانرُبا (پَتّان = دائمی، دائم، پهلوی)

ماگنتوستاتیک فیلد Magnetostotic field: انگلیسی، میدانِ آهنرُبایی (بهره از فرهنگ فنی)

ماگنتوسِفر Magnetosphere: انگلیسی (= مغناطیس ـ کُرِه، واژه‌نامهٔ محیط زیست)، رُباپادَك

ماگنِتومیتِر Magnetometer، انگلیسی، آهَنرُباسَنج (بهره از فرهنگ فنی)، چُنبَك سَنج

ماگِنتیزم: Magnetism: انگلیسی (= خاصّیتِ مغناطیسی، فرهنگ فنی)، آهَنرُبایِش، چُنبَکِش

ماگنِتیك Magnetic: انگلیسی، آهنرُبایی (فرهنگ فنی)، چُنبَکی

ماگنتیك آتراکشِن Magnetic attraction: انگلیسی، رُبایشِ چُنبَکی

ماگنتیك آمپلیفایِر Magnetic amplifier: انگلیسی (= تقویت کننده‌ی مغناطیسی، فرهنگ فنی)، توانفَزای چُنبَکی

ماگنتِیك اینتنسیتی Magnetic intensity: انگلیسی (= شدّت مغناطیسی، فرهنگ فنی)، بیشِش چُنبَکی

ماگنِتیك بِریك Magnetic brake: انگلیسی (= ترمز مغناطیسی، فرهنگ فنی)، بازدارِ چُنبَکی

ماگنتیك پِرمیبیالیتی Magneic permeabil-ity: انگلیسی (= ضریب نفوذ مغناطیسی، فرهنگ فنی)، تَراوایی چُنبَکی

ماگنتیك پول Magnetic pole: انگلیسی (=

قطب مغناطیسی، فرهنگ فنی)، میخ چُنبَکی

ماگنتیک پولاریزیشِن Magnetic polarization: انگلیسی، (= قطبی شدن مغناطیسی، فرهنگ فنی)، میخی شدنِ چُنبکی، میخشِ چُنبَکی

ماگنتیک تِیپ Magnetic tape: انگلیسی، نَوارآهنرُبایی (بهره از فرهنگ فنی)، نوارِ چُنبَکی

ماگنتیک دِنسیتی Magnetic density: انگلیسی (= تکاثُفِ مغناطیسی، فرهنگ فنی)، چَگالیِ چُنبَکی

ماگنتیک دِوییشِن Magnetic deviation: انگلیسی (= انحراف مغناطیسی، واژه‌نامهٔ دریانوردی)، اُریبِش چُنبکی

ماگنتیک دیرکشِن Magnetic direction: انگلیسی (= جهت مغناطیسی، واژه‌نامهٔ دریانوردی)، راستای چُنبَکی

ماگنتیک رِکوردر Magnetic recorder: انگلیسی (= وسیلهٔ ضبط مغناطیسی، فرهنگ فنی)، بایگارِ چُنبَکی

ماگنتیک سرکوئی Magnetic circuit: انگلیسی (= مَدارِ مغناطیسی، فرهنگ فنی)، پایَکِ چُنبَکی

ماگنِتیک سوئیپینگ Magentic sweeping: انگلیسی، روبِشِ آهنرُبایی (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)

ماگنتیک فلو Magnetic flux: انگلیسی، شارِ آهنرُبایی (بهره از فرهنگ فنی)، شارْچُنبَک

ماگنتیک فورس Magnetic force: انگلیسی، نیروی آهنرُبایی (بهره از فرهنگ فنی)، چُنبَک نیر

ماگنتیک فیلد Magentic field: انگلیسی، میدان آهنرُبایی (بهره از فرهنگ فنی)، چُنبَک رَس

ماگنتیک کُر Magnetic core: انگلیسی، هَسته‌ی آهنرُبا (فرهنگ فنی)، چُنبَک ناف

ماگنتیک کِلاچ Magnetic clutch: انگلیسی (= کلاچ مغناطیسی، فرهنگ فنی)، پَرچه‌ی چُنبَکی

ماگنتیک کُمپاس Magnetic compass: انگلیسی (= قطب نمای مغناطیسی، فرهنگ فنی)، میخ نمای چُنبَکی

ماگنتیک کورس Magnetic course: انگلیسی، راه آهَنرُبایی (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)، چُنبَکراه

ماگنتیک کویل Magnetic coil: انگلیسی، سیم‌پیچ آهنرُبایی (بهره از فرهنگ فنی)

ماگنتیک مِریدینز Magnetic meridians:

انگلیسی، نیمـر وزانِ آهنـر بـایی (بهـره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)

ماگـنـتیك مومِـنت Magentic moment : انگلیسی، گَشتاوَر آهَنرُبایی (بهره از فرهنگ فنی)

ماگـنتیك نیدِل Magntic needle : انگلیسی (= عقربهٔ مغناطیسی، فرهنگ فنی)، گَرْدُمه‌ی آهنربانی

ماگنتیك هیستریسیس Magnetic hys-terisis : انگلیسی، پَس ماندِ آهَنرُبایی (بهره از فرهنگ فنی)

ماگنولیا Magnolia : لاتینی، زیبدار، از گیاهان

ماگنولیای زِمستانی: زیبدارِ زمستانی، از گیاهان

ماگنیفـای Magnify : انگلیسی، بزرگ کردن، دُرُشت کَردَن (فرهنگ فنی)

ماگینفـایِر Magnifier : انگلیسی (= عَدَسی، فرهنگ فنی)، بنگرید به عَدَسی

ماگنیفـایینگ پاور Magnifying power : انگلیسی، تُوانِ بزرگ نمایی (بهره از فرهنگ فنی)

مال: ۱ـ هیر، آوَرتـاك، خواستَـك (فرهنگ پهلوی)، خواسته (برهان)، داره (آنندراج) ۲ـ ازآنِ ۳ـ تُوان، در دانش انگـارِش ۴ـ کالا ۵ـ سُتور، چارپا

مالاریا: Malaria ، ایتالیایی، تَب لَرز، از بیماری‌ها

مالُ الاجارَة: سَلاك بَها

مالاکـوپـتـریژین Malacoptérygiens : فرانسوی، نَرم بالِگان (فرهنگستان)

مالاکیت Malachite : فرانسوی از Malakhitês یونـانی (= مَرمَـر سَبـز، قریب)، اَرژَنَ سَبز، سَنگِ مِس (فرهنگ فنی)

مالُ التِجارَه: کالا (فرهنگستان)

مالُ السّلاح: زینِه خَراج

مالُ المُصالِحَه: هیرسازِش

مال اَمیر: ایذه (فرهنگستان)، نام جایی است

مالایُطاق: فَراتُوان

مالایُعنَی: ۱ـ بی‌مانَـك (مانَـك = معنی)، بی آرِش ۲ـ بیهوده (= باطل)

مالاینحَل: ناگشودَنی

مالِئـابیلیتـه Malléabilité : فرانسـوی، چَکُشخواری (قریب)

مال بخش: دارهِ بَخش، خواستهِ بخش

مال بَند: ستوربَند

مال پَرَست: هیرپَرَست، هیر باره

مال پَرَستی: هیرپَرَستی، هیر بارگی، داره پَرَستی

مالت Malte: برگرفته از نام گزیرَكِ مالت، مالت، دامتَب

مالت Malt: انگلیسی، جَوانِه، جوانه‌ی جُو

مالِت Mallet: انگلیسی، پُتكِ چوبی (فرهنگ فنی)

مالَج: پارسی تازی گشته، مالِه، از ابزارهای ساختمانی (آنندراج)

مالح: شُور، نَمَکین (غیاث اللغات)

مالخانه: هیرخانه، اَنبار

مال خَر: ۱ـ سُتورخر ۲ـ دُزدی خَر

مالخولیا: بنگرید به مالیخولیا

مال داده: ۱ـ خَریده ۲ـ لالا (= غلام)، بَرده

مال دار، مالدار: ۱ـ وَسخواستَك، خواستاکَمَند (فرنگ پهلوی)، توانگر ۲ـ چارپادار

مال داری: ۱ـ اَفزاری (فرهنگ پهلوی)، توانگری ۲ـ چارپاداری، سُتورداری ۳ـ دامپَروَری

مال دوست: ۱ـ زَربَنده (برهان) ۲ـ زُفت

مال رُو: سُتوررُو

مال زاده: ۱ـ جافزاده، مُوله‌زای ۲ـ زَن جنده

مالِ صاحب مُرده: وَخْم، هم آوای زَخم (گویش افغانی)

مالِ صامِت: هیرخاموش، زَروسیم (آنندراج)

مالِ ضامِن: گِرویی

مالع: تَباهکار (آنندراج)

مال غائِب: ۱ـ هیر بی خاوَند ۲ـ هیرِ زِنهاری

مالَق: پارسی تازی گشته، مالِه (آنندراج)

مالِك: ۱ـ خویشنیتار، خاوَند، دارا، داشتار، دارناك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ فَرمانرَوا

مالِ کاسِب: ۱ـ کالای اَرزان ۲ـ کالای ماندنی

مالِ کاسِد: کالای کَم فروش

مالِكُ الحَزین: بُوتیمار، از مُرغان آبی، فَرمخُورَك

مالِكُ الرِقاب: خداوَندِ گَردَنان، فَرمانرَوا، گَردَندارَنده (آنندراج)

مالِكُ القُلوب: خُداوَندِ دِل‌ها

مالِك رقابِ الاُمَم: خداوندِ مَردمان، خداوندِ زانیچان

مالِكیّ، مالِکی در فارسی: کسی که در کیش از مالِك پیروی می کند

مالِکیّت: در تازی نیامده، خویشنِیتاری (فرهنگ پهلوی)، خاوَندی، داشتاری

مالِکین: (تك: مالِك)، خاوَندان، داشتاران

مالِكُ یَومِ الدّین: خداوَندِ رَستخیز

مال گُزار: هیرگُزار

مالِ مَردُم خور: بالاکِش

مالِ مَردُم خوری: بالا کِشی

مالِ مَن: مَنیك (فرهنگ پهلوی)
مالِ مَنقوله: جایداد (گویش افغانی)
مالَنخولیا: بنگرید به مالیخولیا
مالِ نِگهدار: هیر پانَك (فرهنگ پهلوی)
مالِ نوتریشِن Malnutrition: انگلیسی (= سوءِ تَغذیه، واژه‌نامهٔ محیط زیست)، بَدخوری
مالواسه Malvacées: فرانسوی، پَنیرکیان (فرهنگستان)
مالی: ۱ـ پُرکُننده ۲ـ پُرشَونده (غیاث اللغات)
مالی Méli: یونانی تازی گشته، اَنگبین
مالیا: از Mélas، یونانی تازی گشته، سیاه
مالیات: دَر تازی نیامده، خَراج (پهلوی)، باژ (لغت فرس)، ساو (لغت فرس)، به بیچارگی باژ و ساوِ گران، پذیرفت با پاره‌ی بیکَران (فردوسی) (در بسیاری از شاهنامه‌ها پاره را که برابر با رِشوَة تازی است نادانسته برداشته و هدیه را به جایَش گذاشته‌اند)
مالیات بِدِه: باژپَرداز
مالیاتِ بَرفروش: فُروشباژ
مالیات بگیر: باژگیر، ساوسِتان
مالیاتِ غیر مُستقیم: فَراباژ
مالیاتِ فَردی: گَزیَتك (فرهنگ پهلوی)، باژِ سَرانه، سَرباج
مالیات مُستقیم: سِتَدباژ

مالیبل Malleable: انگلیسی، چَکُشخوار (فرهنگ فنی)
مالِیبل آیرن، Malleable iron: انگلیسی، آهنِ نَرم، آهنِ چَکُشخوار (فرهنگ فنی)
مالیخولیا: از Melancholia لاتینی به آرشِ دِریمِ سیاه، (دریم = بَلغَم، فرهنگ پهلوی)، سیادِریم، کَرَنجُو (برهان)
مالیخولیایی: Mélancolique، فرانسوی، سیادِریمی، کَرَنجویی
مالیطرنا: Melantéria، یونانی، زاگِ سَبز
مالیّه: ۱ـ دارایی (فرهنگستان) ۲ـ خواسته،
مامان Maman فرانسوی، ۱ـ مام، مادَر ۲ـ دِلپَسند، تو دِل برو ۳ـ جِنده، جاف
مامانی از فرانسوی، تو دِل برو، لَوَند
مامَضی: آنچه گُذَشت، گُذَشتِه
مامَقِ سفلی: مامَكِ پایین (فرهنگستان)، نامِ جایی است
مامَقِ علیا: مامَكِ بالا (فرهنگستان)، نامِ جایی است
ماموت Mamouth: فرانسوی، فَرپیل
ماموس: این واژه در فرهنگ لاروس پارسی تازی گشته دانسته شده، در هیچ یك از فرهنگ‌ها یافته نشد، آتش، آتشدان
ماموگرافی Mammographie: فرانسوی،

پِستان آزمایی

مامولوژی Mammologie : فرانسوی، پِستاندارشناسی

ماميثا: سُریانی تازی گشته از ممیثا، ۱ـ پِژول آهو (= ماميثای صَحرائی) ۲ـ خَشخاشِ تیغی (= ماميثای روغنی)

مامـیران: پارسی تازی گشتـه، مَرمیران، میر میران، از گیاهان (معین)

مانا Mana : فرانسوی از پولِنزی به آرِش نیرو، پَرانیرو

مانتو Manteau : فرانسوی ۱ـ روپُوش (سعید نفیسی) ۲ـ نیام ۳ـ شِنِل

مانَحنُ فیه: آن چه دَر آنیم

ماندُلین Mandoline : فرانسوی، هَشتار، از سازها

ماندیبول Mandibule : فرانسوی، زَفره (فرهنگستان)

ماندراغوراس: ماندراغوراس، Man-dragoras ، لاتینی تازی گشته، مِهر گیاه (معین)

مانژ Manège : فرانسوی، اَسپرَس

مانِـع: ۱ـ سِپـر، سِپـژ (فرهنـگ پهلوی)، خَشکـاب (برهان)، بازدار، بازدارَنده ۲ـ چَشم تَنگ (لاروس)

مانِـع آمَـدَن: پَترانیدَن (فرهنگ پهلوی)، باز داشته کَردَن

مانع تَراشیدن: سَنگ انداختَن، بَهانه تراشیدَن

مانعِ شُدَن: بازداشتن

مانِعَة: مانِعه در فارسی، مؤنث مانع، بنگرید به مانع

مانِعَةُ الجَمع: رَمَن ناشُدَنی، ناهَمایی

مانِعَةُ الخُلُوّ: رَمَنِ شُدَنی، باهَمایی

مانِکَن Mannequin : فرانسوی، ۱ـ بالادیس ۲ـ نُو پُوش، زن یا مردی که پوشاك تازه دَرآمده را دَر بَر می کند وآن را به نمایش می گذارد

مانگـلای: مغولی، ۱ـ پیشانی، پیشانیِ سِپاه ۲ـ پیشسِپاه (= مُقدَّمَة الجیش)

مانولیا: بنگرید به ماگنولیا

مانَـوِیّ: مانَـوی در فارسی: زَنـدیك (فرهنگ پهلوی)، پیرویِ مانی، مانی گَرا

مانوی طَبع: ۱ـ زَندیك سِرشت ۲ـ پُر نِگار

مانَـوِیّون: (تك: مانَـویّ)، زَنـدیکان، پیروان مانی، مانی گَرایان

مانَـوِیَّة: مانَوّیت در فارسی، مانَوّیه در فارسی، زَندیکی، زندیکی گَری، مانی گَرَوی

مانَوِیّین: (تك: مانَویّ)، زَندیکان، مانی گَرایان

مانی Manie : فرانسوی بر گرفتـه از Mania لاتینی، بنگرید به مانیا

مانیا Mania : لاتینی تازی گشته ۱ ـ دیوانگی ۲ ـ شیفتگی ۳ ـ مَردُم آزاری، کَژدُم سرشتی

مانیپوری: مانیپوری، یکی او وَشت‌های (وَشت = رقص) های چهارگانه‌ی تَرادادی هِند

مانیتیت Magnetite : فرانسوی، زنگار آهَنرُبایی = Fe_2O_4، زَنگاهَنرُبا

مانیتیزور Magnétiseur : فرانسوی، خوابنیتار، رُبایا

مانیتیسم Magnétisme : فرانسوی، خوابنیتاری، رُبایَندگی

مانیکور Manicure : فرانسوی، دَست آرای (بهره از فرهنگ فرانسه به فارسی سعید نفیسی)

مانیکور کردن: دَست آراستَن، ناخن آراستن

ماوَراءِالنَّهری: وَرَزرودی، وَرارودی

ماوَراءِ بحار: وَرَزدَریا

ماوَرد: ازماءُالوَرد، گُلاب

ماوُضِعَ لَه: آرش ِ واژه‌زای، مانَكِ واژه‌ساز

ماوَقَعَ: آنچه گذشته، رویداد

ماوِیَّة: ۱ ـ آینه ۲ ـ شیرابه‌ی گیاهی (لاروس)

ماه: آب (لاروس)

ماهِج: ۱ ـ شیرتُنُك ۲ ـ شیرِ ناب ۳ ـ پیهِ تُنُك

ماه جَبین: ماه پیشانی

ماهچهٔ خیمه: ماهچه‌ی چادر

ماهچهٔ رایت: ماهچه‌ی دُرَفش

ماهچهٔ عَلَم: ماهچه‌ی پَرچَم

ماهِر: هوشناس، هو دَست، وَرتَك، فَراسَخت، وَرچان، اَزموتك (فرهنگ پهلوی)، وَرچَم، آزموده، اُستاد، کاردان، کارشِناس، زِبَردَست، چیره کار

ماهِرانه: وَرچانیك (پهلوی)، کارشناسانه، اُستادانه، وَرچَمانه (وَرچَم = خبره = ماهِر، گویش کِلیدری)

ماه سحاب آلوده: ماه مِه آلوده

ماه سیما: ماهروی

ماه طَلعَت: ماه رُخسار

ماهِ قَصَبْ پوش: ماهِ یا نه پوش (یانه = کَتان)

ماهِ کَنعان: پاژ نام یوسفع

ماه لَقا: ماهچِهره

ماهِ مصنوعی: ماهواره

ماه مُقَنَّع: ماه نخشب، ماه خُود پوش

ماه مَنظَر: ۱ ـ ماهَنما ۲ ـ ماهچهر

ماهُوَ: چیست آن؟

ماهوبذانه: پارسی تازی گشته، ماهو بدانه، ماهودانه، از گیاهان

ماهوت: هندی، در هندی به آرِش پیلبان، چون پارچه‌ای است با نگاره‌ی پیل و پیلبان (معین)، آکسون (برهان)، اطلس و آکسونِ مجنون

پوست است، پوست پوشد هر که لیلی دوست است (عطّار نیشاپوری)

ماهوت پاک کُن: گَردبَر

ماه وَرَق: ماهبَرگ، گواژ: پِسَر

ماهِیّات: (تک: ماهِیَّة)، اوچیزیان (برهان)، چیشی‌ها (فرهنگ پهلوی)، چیستی‌ها

ماهی بَرقی: ۱ـ اَژدَر ماهی ۲ـ کَهرُبماهی

ماهی بلورین: ماهی مَهایه، گواژ: انگشتِ دلدار

ماهیجیر: پارسی تازی گشته، ماهیگیر

ماهی صلور: ماهی سلور از Silure فرانسوی، ماهی اَسبَلَه

ماهی صوف: ماهی سوف

ماهی طلایی: ماهی تِلایی: ۱ـ شمشیر ماهی ۲ـ ماهی تالاب (= ماهی حوض)

ماهی عَنبر: کاشالو Cachalot ، بنگرید به کاشالو

ماهی قُباد: درستِ آن ماهی غباد یا کَواد است

ماهی قِرمز: ماهی قِزل آله: ماهی زَرّین، ماهی کِرمِز

ماه یَمانی: پاژ نام یا گواژِ چهره‌ی پیامبر اسلام ص

ماهی مُرَکَّب: ماهی زَکاب

ماهِیَّة: ماهیّت در فارسی، چیشی (فرهنگ پهلوی)، چه چیزی (دانشنامهٔ علائی)، اوچیزی (برهان)، اَوجیز، هَرایَند (انجمن آرا)، چیستی (فروغی)

ماهیّت بَسیط، بَسیطه: چیستیِ یَله، چیستیِ نیامیخته

ماهیّت مُجَرَّد: چیستی به خود

ماهیّت مَخلوط، مَخلوطه: چیستی آمیخته، چیستی به تاوَر (تاوَر = عَرَض)

ماهیّت مرسله= ماهیّتِ مُجَرَّد: چیستی به خود

ماهیّت مُرَکَّب: چیستیِ آمیزه

ماهیّت مِن حَیثِ هِیَ: چیستی زادی

مایَتَحَلَّل: آن چه گواریده می شود، گواریده

مایَتَعَلَّق بِهِ: آن چه بِدان وابَسته

مایِج: در تازی مائج: کوهه‌دار، کوهه‌زَن (کوهِه = موج)

مایُحتـاج: دَربـایَست (فرهنگستـان)، دَرواژ (آنندراج)، وَنکول (برهان)

مایُحتاجِ مُسافِر: زَفَر (برهان)، بارُوبُنِه (آنندراج)

مایع: در تازی مائع: آبگونِه (فرهنگستان)، رَوان

مایِعات: (تک: مائِعَة)، آبگونِگان

مایع چَسبَنده: زِنجاب (گویش بخارایی)

مایع دماغی نخاعی، مایع دَرون رَحِم: آپَندَر

(بهره از فرهنگ پهلوی)

مایُعرَفُ: آنچه شناخته شد

مایع کَردَن: مایع گَرداندَن: ویتاختَن (فرهنگ پهلوی)

مایعَه: در تازی مائِعة، مؤنث مائع، آبگونِه

مایُقرأُ: آنچه خوانده می شَوَد

مایکـروویو: Micro wave، انگلیسی، ۱ـ ریز کوهه ۲ـ زودپَز

مایَکونُ: آنچه خواهَد بود

مایِل: در تازی مائِـل: ۱ـ گَرای (فرهنـگ پهـلوی)، گَرایَنـده ۲ـ خَمـیده ۳ـ یازیده، دِلـکَشـال (گویش کِلیدَری)، خواستـار، خواستارُمَند (فرهنگ پهلوی)

مایل آمـدن: ۱ـ کَج شُدَن، خمیده شُدَن ۲ـ خواستار شُدَن

مایِل به سیاهی: چَردِه (برهان)

مایِل شُدَن: ۱ـ اُگرای (فرهنـگ پهـلوی)، گَراییدَن ۲ـ کج شُدَن، خمیدَن

مایل گردیدَن= مایل شُدَن

مایَله: مائلة در تازی، مؤنث مائِل، بنگرید به مایِل

مایُملَكُ: آنچه هیر شَوَد، دارایی

مایو Maillot: فرانسوی، شِناپوش، لُنگوته

مَآت، مِئات: سَدگان (فرهنگستان)

مُؤاتاة، مؤاتات در فارسی: سازِش

مَآثِر: (تک: مَأثُرَه)، نیکنشانها (آنندراج)

مَآثِم: (تک: مَأثم، مَأثمَة)، بَزه کاریها

مؤاثِم: دِرَنگی، آهِسته رُو

مَآجِر: (تک: مَأجر)، سَلاکی ها

مَآخِذ: (تک: مأخَذ)، خاستگاه‌ها، سرچشمه ها

مُؤاخاة: مُؤاخات در فارسی: بَرادَری، یگانِگی

مُؤاخِذ: سَر زَنشگَر، بازخواهَنده

مُؤاخَذَة، مؤاخَذَت در فارسی: سَر زَنش، کو بِش، بازخواست

مُؤاخِذه در فارسی: مُؤاخَذَة در تازی، بنگرید به مُؤاخَذَة

مُؤاخذه شُدَن: ۱ـ بازخواست شُدَن ۲ـ کیفَر دیدَن

مُؤاخـذه کَردَن: ۱ـ بازخواست کردن ۲ـ کِیفَر دادن، به سزای رساندَن

مُؤاخَذین: ۱ـ (تک: مؤاخَذ)، بازخواهندِگان، سَر زَنشگَران

مَآدِب: (تک: مأدَبَـة)، مَیَزدهـا، خواران ها (= ولیمه‌ها، فرهنگ پهلوی)

مَآذِن: (تک: مَأذَنَة)، گُلدَسته‌ها

مَآرِب: (تک: مَأرُبَة، مَأرَبَة)، نیازها

مَآکِل: (تک: مَأکل)، خورِش ها، خوراك ها، خورَدَنی ها

مُؤاکَلَة: مُؤاکِله در فارسی: همخوراکی،

مَآل: ۱ـ فرجام، انجام کار ۲ـ بازگشتگاه

مَآلاً: سَرانجام، به فَرجام

مَآل اندیش: فَرجام نِگَر، به پایان اندیش، آیَنده اندیش، آیَنده نِگَر

مَآل اندیشی: فَرجام نِگَری، آینده نِگَری

مَآل بین: فَرجام بین

مَآلِف: (تک: مَألَف)، خوی انگیزان

مُؤالِف: ۱ـ خوگیر، خویگیر ۲ـ هَماهَنگ، وَ، نام گوشه‌ای ازهمایون در خنیای ایرانی

مُؤالِفَة: مُؤالِفَت: خوگَری، خوگیری

مُؤالِف ساختَن: ۱ـ هَمخوی ساختن ۲ـ هَماهَنگ کَردَن

مَآلی: در تازی نیامده، فَرجامین، آینده‌ای

مُؤامَرات: (تک: مُؤامِرَة)، ۱ـ رایزَنی‌ها، وَ، ۲ـ بازخواه نامه‌ها، به گونه‌ی رَمَن

مُؤامِرَة: مُؤامِرَت در فارسی: ۱ـ رایزَنی ۲ـ پژوهش

مُؤانِسات: (تک: مُؤانِسَة)، خُوگیری‌ها، دَمسازی‌ها

مُؤانِسَة: مُؤانِسَه و مُؤانِسَت در فارسی، ۱ـ خو گرفتن، خوگیری ۲ـ دَمسازی

مُؤیَّد: ازریشه‌ی پهلوی، اَپتیك، هَمیشَکی (فرهنگ پهلوی)، هَمیشگی، جاودانی

مأبُون: ۱ـ چَفته خورده (چَفته = تُهمَت) ۲ـ کونمَرز (پهلوی)، غَرچِه (برهان)

مأبونی: در تازی نیامده، غَرچِگی (برهان)، کونمَرزی

مأبونین: (تك: مَأبون)، غَرچِگان، کونمَرزان

مُؤتَلِف: ۱ـ یِگانَنده ۲ـ یگانگاه

مُؤتَلَف: یِگانِسته (خردناب)، سازوار

مُؤتَلِفات: (تك: مُؤتَلِفَة)، یِگانِستِگان

مُؤتَلِف شُدَن: یِگانِستَن

مُؤتَلِفَة، مؤتَلِفه در فارسی، مؤنث مؤتَلِف، یگانِسته: سازوار

مُؤتَم: سوك گاه

مُؤتَمِر: گِردهَمآیی

مُؤتَمَن: واوَر، ویستاخ (فرهنگ پهلوی)، اُستُوان، زنهاردار

مُؤتَمنین: (تك: مُؤتَمن)، واوَران، ویستاخان، اُستُوانان، زنهارداران

مُؤثَّر: سُهیده، سوتارِده، هَناییده

مُؤثِّر: سَهَند، سوتومَند، کارومَند (فرهنگ پهلوی)، کارساز، نِشانگذار، نَوژَنده (برهان)

مُؤثِّرتر: کارتَر (فرهنگ پهلوی)، هَنایان‌تَر

مُؤثِّرَة: مُؤثِّره در فارسی، مؤنث مُؤثِّر، سَهَند، کارساز

مَأثَم: کِیفَر، سزای گُناه

مَأثـور: ۱ـ هِنـایِش پَذیر، سُهِش پَذیر ۲ـ کیفر داده، در تازی با این آرِش ها به کار نمی رَوَد

مَأثوم: بَزهکار، گناهکار

مَأجَر: سَلاکی، آن چه به سَلاک گرفته شَوَد

مَأجور: مُزد یافته، پاداش گرفته

مَأجُورین: (تک: مَأجُور)، مُزدیافتِگان

مَأخَذ: سَرچشمه، خاستگاه، گِرفتگاه ۲ـ رَوِش

مُؤخَّر: ۱ـ پُشت، واپَس ۲ـ پَس اُفتاده، وامانده

مُؤَخَّرات: (تک: مُؤَخَّرَة)، ۱ـ پَس اَنداخته‌ها، پُشت مانده‌ها ۲ـ پایانه‌ها

مُؤخَّـر داشتَن: ۱ـ پَس اَنـداختَن، به واپَس انداختَن ۲ـ سِپَس آوردَن

مُؤخَّرَة: مؤخَّره در فارسی، مؤنث مؤخَّر: ۱ـ به واپَس انـداختـه، پَس انـداختـه ۲ـ پایانـه، پایانگُفت، رودرروی پیشگفتار یا سَرآغاز

مَأخوذ: ۱ـ بَرگرفته ۲ـ گرفتار، گرفتار شده

مَأخوذات: (تک: مَأخوذَة) برگرفته‌ها، دریافت شده‌ها

مِأخوذ بِحَیا: شَرم زده، رودربایَست

مَأخـوذَة: مَأخـوذه در فارسی، مؤنث مَأخـوذ، برگرفته، دریافت شده

مَأخوذین: (تک: مَأخوذ)، برگرفته‌ها، گرفته شده‌ها

مُؤدَّب: ازریشه‌ی پارسی، اَدَب آموخته، اَدَبدان

مُؤدِّب: از ریشه‌ی پارسی، اَدَب آموز، پَروَرَنده

مُؤدَّبانه: با اَدَب، اَدَبمَندانه

مَأدِبَـة، مَأدُبَـة، مأدُبه در فارسی: مَیزد، خواران (فرهنگ پهلوی)

مؤدَّبین: (تک: مؤدَّب)، از ریشه‌ی پارسی، اَدَب آموختگان، اَدَبدانان

مُؤدّی: ۱ـ پَرداخته ۲ـ چَم (= مفهوم)، دَرونِه

مُؤدّی: پَردازَنده

مُؤذِّن: بانگی، نیاخوان

مُؤذِّنین: (تک: مُؤذِّن)، بانگیان، نیاخوانان

مِئذَنَة: مِئذنه در فارسی: گُلدَسته

مَأذون: دَستوری، پَرکدار

مَأذونین: (تک: مَأذون)، دَستوریان، پَرکداران

مَأرَب: نیاز

مَأرَبَة:مَأرُبَة، مأرَبه در فارسی، مؤنث مأرب: نیاز

مُورِّخ: بنگرید به مُورِّخ

مُؤرَّخ: بنگرید به مُورَّخ

مِئزَر: میزَر در فارسی، از ریشـه‌ی پارسی، ۱ـ اِزار، شَلوار ۲ـ دَستار

مُؤسَّس: بُنیاد یافتِه

مُؤسِّس: بُنیادگُذار، بُنیادنِه

مُؤسَّسـات: (تک: مؤسَّسَـة) ۱ـ بُنیادهـا، بُنیاد نهاده‌ها ۲ـ بُنگاه‌ها، سازمان‌ها

مُؤسَّسـاتِ تجـارَتی: سازمان‌های بازرگانی،

بنگاه‌های بازَرگانی
مؤسّساتِ خیریّه: سازمان‌های نیکوکاری
مؤسّسات دولتی: سازمان‌های کِشوَری، سازمان‌های اِواری، دیوان
مُؤسَّسَة، مُؤسِّسه در فارسی، مؤنث مؤسِّس: بنگاه (فرهنگستان)
مُؤکَد: اُستوار، بی بازگَشت
مُؤکِد: اُستوار کُننده، اُستوارساز
مُؤکَداً: به اُستواری
مُؤکَد ساختَن: اُستوار ساختَن
مُؤکَد کَردَن: اُستوار کَردَن
مُؤکَد گَرداندَن: اُستوار گَرداندَن
مَأکَل: خورِش، خوردَنی، خوراک
مَأکول: تازی از ماکولتا، سُریانی (پژوهش در واژه‌های سُریانی)، ۱ـ خوارتار (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ خوردَنی، ۳ـ خوراکی، خواربار
مَأکولات: (تک: مَأکولَة)، خوارتارها، خوردَنی‌ها
مَأکولَة: مَاکوله در فارسی، مؤنث مَأکول: خوردَنی، خوراک، خوارتار
مَألَف: خُوی اَنگیز
مُؤلَف: ۱ـ گِرد آمَد، فَراهَم آمَده، ۲ـ نوِشته، ماتیکان، ۳ـ دَرآمیزه، زبانزدِ فرزانی، ۴ـ یکی از شیوه‌های دبیره‌ی کنونی فارسی و تازی
مُؤلِّف: ۱ـ گِردآوَرَنده، فراهَم آوَرَنده، ۲ـ نویسَنده
مُؤلَّفات: (تک: مُؤلَّفَة)، نوشته‌ها، ماتیکان‌ها
مُؤلِّفات: (تک: مُؤلِّفَة)، گِردآوَرَندگان، نویسندگان
مُؤلَّف شُدَن: ۱ـ دَرآمیزیدَن، ۲ـ گِردآمَد شُدَن
مُؤلَّفَة: مؤلَّفه در فارسی، مؤنث مُؤلَّف، بنگرید به مُؤلَّف
مُؤلِّفَة: مُؤلِّفه در فارسی، مؤنث مُؤلِّف، بنگرید به مُؤلِّف
مُؤلِّفین: (تک: مُؤلِّف)، گردآوَرَندگان، نویسَندگان
مُؤلِم، مُولِم در فارسی: دَردانگیز، دَردناک
مُؤلِمَة: مولِمه در فارسی، مؤنث مُؤلِم، بنگرید به مُؤلِم
مَألوف: آمُختِه (آنندراج)، خوگَران
مَألوفات: (تک: مَألوفَة)، آمُختِگان، خوگَران
مَألوفَة: مَألوفه در فارسی، مؤنث مألوف، بنگرید به مَألوف
مَأمَن: پَناهگاه، بولجار (آنندراج)
مَأمَن: ۱ـ خُرسَندگاه، شادیِپَناه، ۲ـ آستانه‌ی پیشوا
مُؤمِن: باوِردار، بَرویده، گِرَویده
مُؤمِنات: (تک: مُؤمِنَة)، زنانِ گِرَویده،

باوَرداران: زَن

مُؤمِـنـون: (تك: مُؤمِـن)، مردانِ گرَویده، باوَرداران: مَرد

مُؤمِنَـة: مُؤمِنه در فارسی، مؤنث مُؤمِن، بنگرید به مؤمِن

مُؤمِن نهاد: باوَر سِرشت، بَر ویده نهاد

مُؤمِنی: در تازی نیامده، باوَرداری، گرَویدِگی

مُؤمِنین: (تك: مُؤمِن)، باوَرداران: مَرد

مَأمور: ۱ـ گومارتَك، (فرهنگ پهلوی)، گُمارده، گُماشته، ۲ـ اَبَرهان، پَروانَك (فرهنگ پهلوی)، به فَرمان، فَرمان یافته

مَأمورِ احصائیّه: آمارگَر (فرهنگستان)

مَأمورِ اطفائیّه: آتَش نِشان (فرهنگستان)

مَأمورِ آگاهی: کارآگاه (فرهنگستان)

مَأمورِ اِجراء: کاربَستگَر

مَأمورِ تأمینات: کارآگاه (فرهنگستان)

مَأمورِ تَنظیف: رُفتگَر (فرهنگستان)

مَأمورِ دولتی: شَتریکان (فرهنگ پهلوی)

مَأمور ساختَن: گُومارتَن (فرهنگ پهلوی)، گُماردَن

مأمورِ سَرحَدّی: مَرزدار (فرهنگستان)

مَأمور کَردَن: گُماردَن

مَأمورِ وصول: واسِتان

مَأمورِ وصولِ مالیات: باژخواه، به راهَت بَر همیشـه دیدبـانَم، تو گویی باژخـواه کاروانم (ویس ورامین)

مَأمـورِیَّت: در تازی نیامـده، فِرسـتـاکی، فِرستِش، پَروانِکی (فرهنگ پهلوی)، گُمارِش

مَأموریّت داشتَن: دَستوری داشتَن، گمارده بودَن

مَأمورین: (تك: مَأمور)، بنگرید به مَأمور

مَأمول: آرمان، آرزو، آرزو شُده

مَأموم: پَسنَماز

مَأمومین: پَسنَمازان، نَمازگُزاران (تك: مَأموم)

مَأمون: زنهار یافته، دَرپَناه

مَأمون شُدَن: دَرپَناه بودن، دَرزنهار بودن

مَأمون گشتن: مأمون شُدَن، بنگرید به مأمون شُدَن

مَؤَن: (تك: مؤونَـة)، از ریشـه‌ی پارسـی، ماهانه‌ها، هَزینه‌ها، بارها، رَنج‌ها

مُؤنات: (تك: مؤونَة)، ازریشه‌ی پارسی = مَؤن، بنگرید به مَؤن

مُؤنَّث: مادینه، ماده، زَن

مَأنوس: خوگَر

مَأنوسات: (تك: مَأنوسَة)، خوگَران

مَأنوسَة: مَأنوسه در فارسی، مؤنث مأنوس: خوگَر

مَأنوسین: (تك: مَأنوس)، خوگَران

مَأوف: مَئوف: تَباه، آسیبیده

مُؤَوَّل: چَم یافتَه، گُزاریده، وَ، بنگرید به تأویل

مُؤَوِّل: چَم یابَنده، گُزارَنده، وَ، بنگرید به تأویل

مُؤَوِّلین: (تک: مُؤَوِّل)، چَم یابَندگان، گُزارَندگان

مِئون: (تک: مِأة)، ۱ـ سَدها، ۲ـ سَد چَمراسه‌ها، به سیمناد (= سوره)هایی گفته می‌شود که سَد یا نزدیک به سَد چَمراس (=آیه) دارد، ۳ـ سَده‌ها

مِئونات: مؤونات، (تک: مَؤونَة)، از ریشه‌ی پارسی، بنگرید به مَؤن

مَؤونَة: مَئونَت، مؤونَت، مَؤنه در فارسی: از ریشه‌ی پارسی، ۱ـ ماهانه، ۲ـ هَزینه، ۳ـ بارو بُنه، بار، ۴ـ رَنج، سَختی

مَأوَی: مَأوا در فارسی: ۱ـ پَناهگاه، ۲ـ جایگاه

مَأوَی گاه: مَأوی گَه: ۱ـ زیستگاه، ۲ـ پَناهگاه

مِأة: مِئة، مائه در فارسی: ۱ـ سَد، ۲ـ سَده (= قرن، فرهنگستان)

مَأهول: جایباش

مُؤَیَّد: پُشتیافتِه، نیرو گرِفته

مُؤَیِّد: ۱ـ روشَنگَر، ۱ـ پُشتیبان، ۳ـ نیرو بخش، اُستوار کُننده

مئین: (تک: مِأة)، ۱ـ سَدها، ۲ـ سَد چَمراسِه‌ها

مَأیوس: دِلسَرد، نومید

مَأیوس شُدَن: نومید شُدَن، اُمید بر گرِفتَن

مَأیوس کَردَن: نومید کَردَن، دِلسَرد کَردَن

مَأیوس ماندن: نومید شُدَن، دِلسَرد شُدَن

مَأیوسَة: مَأیوسه در فارسی، مؤنث مأیوس، نومید

مَأیوسی: در تازی نیامده، دِلسَردی، نومیدی

مَأیوسین: (تک: مَأیوس)، نومیدان

مَباءَة: ۱ـ جایباش، ۲ـ کَندو، ۳ـ آغِل، ۴ـ زَهدان

مَبات: شب گذراندن (غیاث اللغات)

مُباثَّة: مُباثَّت در فارسی، ۱ـ راز فاشی (فاش، پارسی است)، رازگویی، ۲ـ فَرمخوارخواهی (فَرم = غَم)

مُباح: رَوا، شایِست

مُباحات: (تک: مُباح)، رَواها، شایِست‌ها

مَباحِث: (تک: مَبحَث)، جُستارها، وَ، اِواره‌ی آگاهی (بهره از لاروس)

مُباحِث: جُستارگَر، کَلنجاری

مُباحِثات: (تک: مُباحِثَة)، اوسکارِش‌ها، جُستارِش‌ها

مُباحِثَة: مُباحِثه، وَ، مُباحِثَت در فارسی: اوسکارش (فرهنگ پهلوی)، جُستارِش، نُوسیره (برهان)، خَویسِه (برهان)، کَلَنجار (گویش فَرارودی، گویشِ مَشهَدی)

مُباحِثه رفتَن: جُستار دَر گِرفتَن

مُباحِثه کَردَن: اوسکاردَن (فرهنگ پهلوی)، جُستاردَن، کَلَنجار رَفتَن (گویش فرارودی، گویش مشهدی)

مُباحِثین: (تک: مُباحِث)، جَستارگَران، کَلَنجاریان

مُباح کَردَن: رَوا کَردَن، رَوا داشتن، شایِست دانِستَن

مُباحیّ: مُباحی در فارسی: رَوادان

مُباداة: مُبادات در فارسی: ۱ـ آشکار کَردَن، نمایاندَن، ۲ـ کین نَمایی، آشکار کردنِ دُشمنی (آنندراج)

مُبادِرَة: مُبادِرَت در فارسی: ۱ـ یازِش، ۲ـ شِتاب، شِتابی کَردَن، ۳ـ دِلیری کَردَن، ۴ـ پیشی، پیشی گِرَفتَن

مُبادِرَت کَردَن، مُبادِرَت نِمودن: ۱ـ پیشی جُستَن، ۲ـ شِتابی کَردَن، ۳ـ یازیدَن، دَست یازیدَن، دَست به کار شُدَن

مُبادِلات: (تک: مُبادِلَة)، دادوسِتَدها، وَرتِش‌ها

مُبادِلَة: مُبادِله در فارسی: ۱ـ وَرتِش، وَرتَنِش (= تعویض، تَبدیل، فرهنگ پهلوی)، ۲ـ دادوستد

مُبادله کَردَن: وَرتِنیدَن، دادوسِتَد کَردَن

مُبادَّة: پایاپای، سودای پایاپای

مُبادِهَة: فرو گرفتن، ناگاه گرفتن

مَبادی: (تک: مَبدَأ)، ۱ـ آغازها، ۲ـ بُن‌ها، ریشه‌ها، ۳ـ آغازه‌ها

مُبادِئ: مُبادی در فارسی: آشکارگَر، نمایانَندِه

مُبادی آداب: اَدبمَند، اَدَبگزار

مَبادی اَربَعه: بُن‌های چَهارگانه، زبانزد فرزانی

مَبادی بُرهان: آغازه‌های پَروَهان

مَبادی خارجی: بُن‌های بیرونی، بُن‌های بُرونزادی، زبانزد فرزانی

مَبادی داخلی: بُن‌های درونی، بُن‌های زادی، زبانزد فرزانی

مَبادی عالی، مبادی عالیه: بُن‌های بَرین

مَبادی عامّ، مبادی عامة: بُن‌های پویِش، زبانزد فرزانی

مَبادی علم: بُن‌های دانشیک، بُن‌های پَروَهان، زبانزد فرزانی

مَبادی قیاسات: بُن‌های کَرویزان

مَبارّ: (تک: مَبَرَّة)، بَخشِش‌ها

مُباراة: مُبارات در فارسی: ۱ـ بیزاری از هَم، ۲ـ چَشم هَمچَشمی

مُبارِز: نَستوه، جهاندیده نَستوه سالارشان، چوشیده دلاور نگهدارشان (فردوسی)، جنگاوَر، رَزمَنده

مُبارِزات: (تک: مبارِزَة)، رَزم‌ها، کارزارها

مُبـــارِزَة: مُبــارزه، و، مُبــارِزَت در فارسی: ۱ـ کارزار، رَزم، ۲ـ سارِنیدَن (= به مبارزه طَلَبیدن، فرهنگ پهلوی)

مُبـارزه خواهی: مبـارِزه طَلَبی: سارِنیدَن، هَمرَزم‌خواهی

مُبارِزی: در تازی نیامده، نَستوهی، جَنگاوَری

مُبارِزین: (تک: مُبارِز)، نَستُوهان، رَزمَندِگان

مَبارِك: ، خُفتگاه‌های شُتران

مُبارَك: هو بَخت، هومُر واك (فرهنگ پهلوی)، خُنشان، باد بَر تو مبارَك و خُنشان، جشن نوروز و گوسبنـد کُشـان (رودکی)، فَرخُنده (برهان)، فَرُّخ (بـرهـان)، همـایون (بـرهـان)، (واژه‌ی خُجَستـه را نیز به جای مبـارَك تازی به کار می‌برنـد، آیا خُجَستـه، دگرگشتـه‌ی گَجَسته یا گُجَستَكِ پهلوی به آرِش «مَلعُون» نیست؟)

مُبارَکات: (تک: مُبارَکَة)، هُمایون‌ها، فَرُّخ‌ها

مُبارَك باد: فرخنده باد، شادباش

مُبـارَك پای: مُبارَك پَی: هُمایونپای، هُمایونگام، سِپیدگام، تَرپای (گویش افغانی)

مُبارَك خانه: فَرُّخکَده، هُمایونخانه

مُبارَك خَبَر: ۱ـ مُژده، آگاهی خوش، ۲ـ مُژده دَهَنده

مُبارَك طَلعَت: همایون دیدار، فَرُّخچهر

مُبارَك قَدَم: سِپیدپای (آنندراج)، فَرخُنده پَی

مُبارَك و مَیمون: خُنِستان (برهان)

مُبـــارَ کَـة: مُبـارَکـه در فارسی، مؤنث مُبـارَك: هُمایون، فَرُّخ، وَ، گَندُم دِرازخوشه

مُبارَکی: در تازی نیامده، فَرخُندگی، هُمایونی

مُبـــارَکیّه: پیروان مبـارك، بَرده‌ی اسمعیل که رَهنُمـودی را از آنِ محمـدبن اسمعیل بن جعفر صادق (ع) و فرزندان او می‌دانستند (فضل بن شادان)

مَبارِم: (تک: مِبرَم)، دُوك‌ها

مُبـاسَـطَة: در فارسی: مُبـاسَـطه و مُبـاسَطَت: فَراخی وَرزیدَن، دوستی (غیاث اللغات)، گُشاده رویی

مُباسَلَة: مُباسَلَه در فارسی: تاخت و تاز، تاختَن

مَباسِم: (تک: مَبسِم)، دَندان‌های پیشین (آنندراج)

مَباسَة: تَنگدَستی (لاروس)

مُباشِر: ۱ـ پاکـار (گویش گیلکی)، پیشکار، کارگُزار، ۲ـ خُنیاگَر، نوازَنده، ۳ـ گایَنده، ۴ـ کارپَرداز

مُباشِرَة، مُبـاشِرَت در فارسی: ۱ـ کارگُزاری، پاکاری، پیشکاری، ۲ـ سَرپَرستی، ۳ـ جالِش (برهان)، گای، آرِمش، ۴ـ کارپَردازی

مُباشِرَت کَردَن: ۱ـ گادَن، ۲ـ اَنجام دادَن، ۳ـ سَرپَرستی کَردَن

مُباشِرَت وَ مَلزومات: کارپَردازی (فرهنگستان)

مُباشِرین: (تک: مُباشِر)، پاکاران، پیشکاران، کارگُزاران، گایَندگان، نَوازندگان، کارپَردازان

مُباصَرَة: دیدبانی

مُباضَعَة: در فارسی: مُباضعه و مُباضِعَت: گای، گادَن

مُباعَدَة: در فارسی: مُباعده و مُباعَدَت: ۱ـ دور کَردَن، ۲ـ دور شُدَن، ۳ـ دوری (آنندراج)

مُباعَلَة: ۱ـ زَناشویی، ۲ـ گای

مُباغاة: جِهمَرزی

مُباغَضَة: مُباغَضَت در فارسی: دُشمَنی، دُشمَنی با هَم

مَباقِل: (تک: مَبقَلَة)، تره‌زارها (بهره از غیاث اللغات)

مُباکاة: باهَم گریستَن

مُباکَرَة: آمَدنِ بامداد (آنندراج)

مَبال: ۱ـ پیشابگاه، ۲ـ چوز (= فَرج زَن)، ۳ـ نَره (= قضیب مَرد)، (بهره از غیاث اللغات) در فارسی کنونی به آبریزگاه یا آبخانه، مَبال می‌گویَند.

مُبالاة، در فارسی: مُبالا و مُبالات: ۱ـ باک داشتن (غیاث اللغات)، ۲ـ اندیشیدَن، دَر اَندیشه داشتن، ۳ـ وَرزیدَن، کوشیدَن

مُبالَدَة: یکدیگر را زَدن، زَد و خورد

مُبالِغ: کوشَنده

مَبالِغ: (تک: مَبلَغ)، مَرها، تاک‌ها (فرهنگ پهلوی)، اَندازه‌ها

مُبالَغات: (تک: مُبالَغَة)، گَزافکاری‌ها، گَزافگویی‌ها، مُکیس‌ها

مُبالَغَة: در فارسی: مُبالَغه و مُبالَغَت: ۱ـ کُوش، ۲ـ گزافکاری، گَزافگویی، مُکیس (برهان)، مُکاس

مُبالَغه آمیز: گَزافگونه، مُکاس آمیز

مُبالَغه کردن: ۱ـ کُوش، کُوشیدَن ۲ـ گَزافیدَن، مُکاسیدَن

مُبالَهَة: گولی، بی‌خِرَدی، نادانی کَردَن

مَبانِی: (تک: مَبنَی)، ۱ـ شالُده‌ها، ۲ـ اَندام‌ها، ۳ـ زیرِکش‌ها، ۴ـ ساختِمان‌ها (لاروس)

مَبانیِ توسیع: شالُده‌های گُستَرِش

مَبانی نَهادَن: شالُده نهادن، بُنیاد نَهادَن

مُباهاة: مُباهات در فارسی، نازِش، نازیدَن، به خود بالیدَن

مُباهات کَردَن: مُباهات نمودَن: نابیدَن (برهان)، نازیدَن، به خود بالیدَن

مُباهان: دَر تازی نیامده، در سروده‌ی سنجر کاشی: از لطف تو آنان که ندارند تفاخُر، از مَرحَمت و لطف تو باشند مُباهان، نازان

(آنندراج)

مُباهَرَة: خودستایی

مُباهَلَة: مُباهَله و مُباهَلَت در فارسی: هَم نفرینی، نَفرین کردَن یکدیگر را

مُباهِی: ۱ـ نازکُننده، ۲ـ سَرافراز، سَربُلَند

مُبایِع: خَریدار

مُبایَعَة: مُبایعه و مُبایَعَت در فارسی: ۱ـ خَرید و فروش، ۲ـ سَر سِپُردَن، هَم‌پیمان شُدَن

مُبایِعین: (تك: مُبایِع)، خَریداران

مُبایِن: ناجور، ناساز

مُبایَنات: (تك: مُبایَنَة)، ناسازی‌ها، ناجوری‌ها، اَزهَم جُدایی‌ها

مُبایَنَة: مُباینه و مُبایَنَت در فارسی: اَویناختاری (فرهنگ پهلوی)، ناسازی، از هَم جُدا شُدَن (غیاث اللغات)

مُبایَنَت داشتَن: از هَم جُدا بودَن، باهَم نَساختَن، جور دَر نیامَدَن

مَبْت: تَنگ (غیاث اللغات)

مُبتَدَأ: مُبتدا در فارسی: آغاز، آغازه

مُبتَدِء: مَبتَدی در فارسی، سَرُمَند (فرهنگ پهلوی)، نُوگام، نونیاز (برهان)، تازه کار، نوکار، نوآموز، آغاز کننده

مُبتَدَئَة: مُبتَدَئه در فارسی: نودَشتان

مُبتَدِع: نوآور، نوگُذار

مُبتَدَعات: (تك: مُبتَدَعَة)، نوگُذاران، نوآوران

مُبتَدَعَة: مُبتَدَعه در فارسی، مؤنث مُبتَدَع: نوآور، نوگُذار

مُبتَدِعین: (تك: مُبتَدِع)، نوآوران، نوگُذاران

مُبتَدِی: مُبتَدِء، بنگرید به مُبتَدِء

مُبتَذَل: خوار (غیاث اللغات)، بی اَرج، پیش پا افتاده، پَست

مُبتذلات: (تك: مُبتَذَلَة)، خوارها، بی اَرج‌ها

مُبتَذَلَة: مُبتَذَله در فارسی، مؤنث مُبتَذَل: بی اَرج، پَست، خوار

مُبَتَّر: ۱ـ دُم بُریده، ۲ـ بی فرزَند، ۳ـ دُشمَن (غیاث اللغات)، ۴ـ ویران، ۵ـ نارَسا

مُبتَر: مُبَتَّر، بنگرید به مُبَتَّر

مُبتَز: ۱ـ رُبوده، ۲ـ چیره، زَبانزد اخترشناسی

مُبتَز مُطلَق: چیره‌ی یَله، زبانزدِ اخترشناسی

مُبتَز مُقَیَّد: چیره‌ی اُستوار، زبانزدِ اخترشناسی

مُبتَسِل: ۱ـ اَفسونگرِ مار، ۲ـ مُزد گیرَنده (آنندراج)

مُبتَسِم: ۱ـ شِگفتگی کننده، ۲ـ دَندان سپید کُننده (غیاث اللغات)

مُبتَغَی، مُبتَغا: خواسته شُده، آرزو (غیاث اللغات)

مُبتَغِیات: (تك: مُبتَغَی)، آرزوها (غیاث اللغات)

مُبتَکِر: ۱ـ پگـه خیز، ۲ـ نو برَخوار، ۳ـ نوآیین (برهان)، نوپَدید

مُبتَکِر: نوآور

مُبتَکَرات: (تک: مُبتَکَرة)، نوپَدیده ها، نوآیین‌ها

مُبتَکَـرة: مُبتَکَـره در فارسی، مؤنث مُبتَکَـر، نوپَدید، نوآیین

مُبتَکِـرَة: مُبتَکِره در فارسی، مؤنث مُبتَکِـر: وَ، پِسَـر زا، زَنی که نخستین فرزنـدش پِسَـر باشد (بهره ازآنندراج)

مُبتَل: پاجوش، نهالی که از درختی و کنار آن برُویَد.

مُبتَلَع: او باریده (= بَلع شُدِه)

مُبتَلِع: او بارَنده (= بَلع کننده)، بِسیارخوار

مُبتَلَی: مُبتَلا در فارسی: ۱ـ آزمایَنده (آنندراج)، ۲ـ آسیب زده، ۳ـ گِرفتار، ۴ـ پابَند

مُبتَلَی به: گِرفتارِ آن، گِرفتاری، پابَندِ آن

مُبتلی کَردَن: مُبتلا کَردَن: گِرفتار کَردَن، پابَند کَردَن

مُبتلی گشتَن: مُبتَلا شُدَن: گِرفتار گشتن، پابَند گشتَن، گِرفتار شُدَن

مُبتَنَی: ساخته شُده، ساختِه، پَرداخته، بنیاد یافته

مُبتَنِی: سازَندَه، بنیاد نِهَنده

مُبتَهِج: شادان (غیاث اللغات)

مُتَهج شُدَن: شاد شُدَن

مُبتَهِر: دروغپَرداز، ۲ـ زاری کننده، مو یه گَر

مُبتَئِس: اندوهگین (آنندراج)

مَبثوت: ۱ـ پَراکنده، ۲ـ گُسترده (آنندراج)

مَبثوثات: (تک: مَبثوثَة)، پراکَنده ها، گُسترده ها

مَبثـوثَـة: مبثـوثه در فارسی، مؤنث مَبثوت، ۱ـ پراکنده، ۲ـ پَریشان

مَبَجَّل: گرامی، اَرجُمَند

مَبَجِّل: گرامی، اَرج نِهَنده

مَبحَث: ۱ـ جُست وجوی، ۲ـ جُستار

مَبحوثٌ عَنه: جُستارِده

مُبَخَّر: دود داده

مَبخَـرَة: ۱ـ داربـوسـوز (داربوی = عود)، ۲ـ گَنده دَهَنی

مَبخَلَة: زُفتی، زُفتگَرایی

مَبـدَأ: ۱ـ بُنیست، بُنَیشت، فَراکـان (فـرهنگ پهلوی)، خاستگـاه (فرهنگستان)، آغازجای، آغـازگاه، ۲ـ آغـاز، ۳ـ نمـاگاه، ۴ـ زاد، زادِ هَر چیز، ۵ـ اَنگیزه، شَوَنـد (= سَبَب، برهـان)، ۶ـ بیخ (لاروس)

مُبدَء: ۱ـ آغازیده، ۲ـ نِمایان، آشکار

مُبدِء: ۱ـ آغازَنده، آغازگر، ۲ـ نماگَر، آشکارَنده

مَبـدَأ اَزَلی: خاستگـاهِ اَسَری (اَسَـر = اَزَلِ

تازی گشته)، خُدا، دادار، زبانزد فرزانی

مَبدَأ اَعلَی: خاستگاهِ بَرین، خُدا، دادار، زبانزدِ فرزانی

مَبدَأ اَوَّل: خاستگاهِ نُخُست، خُدا، دادار، زبانزد فرزانی

مُبدء فَیّاض: آغازگَر فَرَه، آغازگرِ فَرَه بَخش

مَبدأ قریب: خاستگاهِ نزدیك، زبانزد فرزانی

مَبدأ کُلّ: خاستگاهِ هَر ویسپ، خُدا، دادار، زبانزد فرزانی

مَبدَأ المَبادِی: آغازگَر آغازها، خاستگاهِ خاستگاه ها، شَوَندِ شَوَندها، خُدا، دادار، زبانزد فرزانی

مَبدأ وجود: خاستگاهِ هَستِش (هَستِش، اَستِش = وجود، فرهنگ پهلوی)، خُدا، دادار، زبانزد فرزانی

مَبدَأیَّة: مَبدَئیّت در فارسی: ۱ـ فَراکانی (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ آغازش، ۳ـ دیرینگی، پیشینگی

مُبَدَّد: پَریشان، پَراکَنده (آنندراج)

مُبدرِق: رَهبَر (غیاث اللغات)

مُبدِع: ۱ـ نو یاب (آنندراج)، ۲ـ آفرینَنده

مُبدَع: ۱ـ نو پَدید، ۲ـ آفریده

مُبدَعات: (تك: مُبدَعَة)، نُوپدیدان، آفریدگان

مُبدِعات: (تك: مُبدِعَة)، نو یابان

مُبدِعُ الأشیاء: پَدید آوَرنده ی چیزها

مُبدَعَة: مُبدَعه در فارسی، مؤنث مُبدَع: ۱ـ نو پَدید: ۲ـ آفریده

مُبدِعَة: مُبدِعه در فارسی، مؤنث مُبدِع: ۱ـ نو یاب، ۲ـ آفریننده

مُبدِعین: (تك: مُبدِع)، نو یابان، آفرینندگان

مُبدَّل: وَرتیده

مُبَدِّل: وَرتَنده

مُبدَل: وَرتیك، دِگَر گَشته، دِگَردیس

مُبدَلات: (تك: مُبدَلَة)، وَرتیکان، دِگَرگَشتِگان، دِگَردیسان

مُبَدَّلات: (تك: مُبَدَّلَة)، وَرتیدِگان

مُبَدِّلات: (تك: مُبَدِّلَة)، وَرتَندِگان

مُبَدَّل شُدَن: وَرتیدَن (فرهنگ پهلوی)

مُبدَل شُدَن: دِگَر گَشتَن، دِگَر دیسیدَن

مُبَدَّل کَردَن: وَرتاندن، وَرتانیدَن

مُبَدَّل گردیدَن: مُبَدَّل گَشتَن: وَرتیدَن

مُبدَلَة: مُبدَله، مؤنث مُبدَل: وَرتیك، دِگَرگشته

مُبَدَّلَة: مُبَدَّله، مؤنث مُبَدَّل: وَرتیدِه

مُبَدِّلَة: مُبَدِّله در فارسی، مؤنث مُبَدِّل: وَرتَندِه

مُبَدِّلین: (تك: مُبَدِّل)، وَرتیدِگان

مُبَدَّن: تناوَر: مَرد (آنندراج)

مِبدَه: ۱ـ آمَده گوی (= بدیهه گوی)، ۲ـ ناگَهانی (لاروس)

مُبدی: نوآوَرَنده

مُبَذِّر: بَس گُسار، هَرزه گُسار

مُبَذِّرین: (تک: مُبَذِّر)، بَس گُساران، هَرزه گُساران

مِبذَل: جامه‌ی کُهنه (آنندراج)

مِبذَم: تَوانا، پُرتُوان

مَبذول: ۱ـ بَخشیده، ۲ـ پَذیرُفته

مَبذولات: (تک: مَبذولَة)، بخشیده ها، پَذیرفته ها

مَبذول اُفتادَن: ۱ـ بَخشیده شُدَن، ۲ـ پَذیرفته شُدَن

مَبذول داشتن: ۱ـ اَنجام دادن، به انجام رساندن، ۲ـ بَخشیدَن، دادَن

مَبذولَة: مَبذوله در فارسی، مؤنث مَبذول: ۱ـ بخشیده، ۲ـ پَذیرُفته، وَ، ۳ـ اَنجام شده

مُبَرّا: ۱ـ پاک شُده، بی بَزه، ۲ـ دور شُده، ۳ـ بیزار گَشته (بهره از غیاث اللغات)

مَبَرّات: (تک: مَبَرَّة)، نیکیها

مُبرات: پاک شُده، پاک کرده شده: مادینه (غیاث اللغات)

مُبَرّا شُدَن: پاک شُدَن، پاک شَدَن از چَفته (چَفته = اتهام)، پولیدَن (فرهنگ پهلوی)

مُبَرّا کَردَن: پاک کَردَن، پاکِنیدَن (فرهنگ پهلوی)

مِبراة: کارد، کاردِ کَمان تَراش (آنندراج)، کِلک تَراش (= قَلَم تَراش)، چاغُو

مُبَرَّج: آبامدار، اَختَرنشان: جامه ای که بر آن آبام یا اَختَر نگاشته اند.

مِبرَد: سُوهان (آنندراج)

مُبَرِّد: ۱ـ سَردکُن، خُنَک کُن، ۲ـ فرو نشاننده

مُبَرِّدات: (تک: مُبَرِّدَة)، ۱ـ سَردکُن ها ۲ـ خُنَکی ها، سَردی ها

مَبرَدَة: خُنکی، سَردی

مُبَرِّدَة: مُبَرِّده در فارسی، مؤنث مُبَرِّد: ۱ـ سَردکُن، خُنَک کُن ۲ـ فرونِشانَنده

مَبرَز: پایخانه، آبخانه، آبریزگاه

مُبَرَّز: آشکار، هُویدا

مُبَرِّز: سَرآمَد

مُبَرَّزات: (تک: مُبَرَّزَة)، هویداها، آشکارها

مُبَرِّزات: (تک: مُبَرِّزَة)، سَرآمَدان

مُبَرَّزَة: مُبَرَّزه در فارسی، مؤنث مُبَرَّز، هُویدا

مُبَرِّزَة: مُبَرِّزه در فارسی، مؤنث مُبَرِّز، سَرآمه

مُبَرِّزین: (تک: مُبَرِّز)، سَرآمَدان

مُبَرسَم: از ریشه‌ی پارسی، بَرسام گرفته (بَرسام = بِرسام تازی گشته): کسی که سینه دَرد دارَد

مِبرَش: ۱ـ سوهان ۲ـ رَنده (لاروس)

مُبَرطِش: میانجی (آنندراج)، داسار

مُبَرقَش: ۱ـ رَنگارَنگ ۲ـ دَرآمیخته

مُبرَقع: روی بَسته

مَبرَك: ۱ ـ خوابگاه شتران ۲ ـ نام جایگاهی در مدینه که هنگام در آمدنِ بدان، اُشترِ پیامبر (ص) آن جای بَر زمین نشسته است

مِبرَم: دوك، (آنندراج)

مُبرَم: ۱ ـ دوتاه: ریسمان یا پارچه ۲ ـ اُستوار ۳ ـ فَراوان ۴ ـ گُزیر، ناپَذیر

مُبرِم: ۱ ـ زُفت ۲ ـ بی مَزه گوی، بی مَزه، لوس ۳ ـ غَندَر (آنندراج زیر واژه‌ی بلغندَر)، وَنج (انجمن آرا)، سوی خانه‌ی دوُست ناید، چون غَنی باشد مُحبّ، وَز سَتانه‌ی دَر نجُنبَد چون وَنج باشد گِدا (سنائی)

مُبرَم کَردَن: اُستوار کَردَن

مُبرَم گرداندَن: اُستوار گرداندَن

مَبرود: ۱ ـ آب سَرد، آبِ خُنك ۲ ـ نانِ آب زَده

مَبرُور: ۱ ـ نیکی یافته، نیکفرجام ۲ ـ پذیرفته، ۳ ـ دُرُست، بی آك

مَبرُورات: نیکفرجامان، پَذیرفته‌ها، دُرُست‌ها

مَبرورَة: مَبرُوره در فارسی، مؤنث مَبرُور: ۱ ـ نیکی یافته، نیکفَرجام ۲ ـ پَذیرفته ۳ ـ بی آك

مَبروز: بازگُشاده

مَبروص: پیس اَندام (آنندراج)، پیسی (گویش فرارودی)

مُبَرهَن: از ریشه‌ی پارسی، ۱ ـ پَروَهان دار ۲ ـ آشکار، آشکارا

مُبرهَنَة: مُبَرهنه در فارسی، مؤنث مُبَرهَن: از ریشه‌ی پارسی، پَروَهان دار

مُبرَی: مُبرات، بنگرید به مُبرات

مُبَرَّی: مُبَرّا، بنگرید به مُبَرّا (هُمایی در قواعد زبان فارسی، مُبَرّی را نادرست دانسته، بهره از فرهنگ معین)

مُبری الکَلب: سَگ پیرا، از گیاهان

مُبزَّج: آراسته، زیوَر یافته

مُبَزِّج: آراینده، زیورِ دِهَنده

مِبزَغ: نیشتر، نِشتَر (آنندراج)

مِبزَل: ۱ ـ پالونه ۲ ـ نایژه‌ی گَرمابه، نایژه‌ی خُم (آنندراج) ۳ ـ دَرَفش، مَتّه (لاروس)

مِبزَم: دَندان (لاروس)

مَبزور: پُر فَرزَند

مَبزول: شِکافته (آنندراج)

مِبسام: پُر خَنده، هَماره خَند

مُبَسِّرات: (آنندراج) مُبسِرات (لاروس)، به گونه‌ی رَمَن، بادهای باران اَنگیز

مَبسَط: فَراخ، گُشاده

مُبَسَّط: گُسترده، پَهناوَر (آنندراج)

مُبَسِّط: گُستَرَنده (آنندراج)

مُبَسَّل: ۱ ـ سَرکه‌ی تَباه ۲ ـ بَدمَزه

مَبسِم: ۱ ـ خَنده گاه، دَهان (لاروس) ۲ ـ دَندان

پیشین (آنندراج)

مَبسَم: لَبخَند

مَبسوط: پَهن، گُشاده، فَراخ، گُسترده

مَبسوطات: (تك: مَبسوطة)، پَهن گشته‌ها، گُسترده‌ها، فَراخگُفته‌ها

مَبسوطُ الیَد: گُشاده دَست

مَبسوط کَردَن: مَبسوط داشتن: گُستَردَن، پَهن کَردَن

مَبسوط گَرداندَن: مَبسوط داشتن: بنگرید به مَبسوط کَردَن

مَبسوطَة: مَبسوطه در فارسی، مؤنث مَبسوط ۱ـ گُشاده، گُستَرده، فَراخ، پَهن ۲ـ فَراخگُفته

مُبَشَّر: مُژده یافته، مُژده داده

مُبَشِّر: مُژده دَهَنده

مُبَشَّرات: (تك: مُبَشَّرَة)، مُژده دادِگان، مُژده یافتگان

مُبَشِّرات: (تك: مُبَشِّرَة) ۱ـ مُژده دَهَندگان ۲ـ بادهای باران اَنگیز

مِبشَرَة: ۱ـ سوهان ۲ـ رَنده (لاروس)

مُبَشَّرَة: مُبَشَّره در فارسی، مؤنثِ مُبَشَّر: مُژده یافته، به دَه تن از پیروان پیامبر اسلام (ص) دَه مژده یافته (= عَشره مُبَشَّرَة) گفته می شود زیرا پیامبر به آنان مُژده‌ی بهشت داده بودند.

مُبَشِّرَة: مُبَشِّره در فارسی، مؤنث مُبَشِّر: مُژده دهَنده

مُبَشِّرَةُ الشِّتاء: سو رنجان، از گیاهان (معین)

مَبشوش: خنده‌روی، شادمان

مُبصَر: دیده، دیده شده

مُبصِر: ۱ـ دیده‌وَر ۲ـ دیدبان، پاسدار، نِگَهبان

مُبَصِّر: ۱ـ روشَنگَر ۲ـ جادوگَر ۳ـ اَختَرمار ۴ـ بینِشوَر ۵ـ بینندِه

مَبصَر: گواه، پَروَهان (= بُرهانِ تازی گشته)

مَبصَرَة: مؤنث مَبصَر، گواه، پَروَهان

مُبصِرَة: مؤنث مُبصِر، وَ روشَن، پیدا (آنندراج)

مِبضَع: نِشتَر (لاروس)، دَروش (برهان)

مِبطان: ۱ـ شِکَم پَروَر ۲ـ کَلان شَکَم (آنندراج)

مَبطَخَة: مَبطَخه در فارسی: خَربزه‌زار، پالیز

مُبطِل: ۱ـ بیهوده گَر (بیهوده = باطِل، بُرهان)، پَترانگَر (فرهنگ پهلوی) ۲ـ دروغگو (لاروس)

مُبطِلات: (تك: مُبطِلَة)، پَترانگَران

مُبطِلَة: مُبطِله در فارسی، مؤنث مُبطِل: پَترانگَر

مُبطِلین: (تك: مُبطِل)، پَترانگَران

مُبَطَّن: کَمَر باریك

مُبَطَّنات: (تك: مُبَطَّنَة)، زنانِ کَمر باریك

مُبَطَّنَة: مُبَطَّنه در فارسی: کَمر باریك: زَن

مَبطون: دَردمَندِ شِکَم (آنندراج)

مُبطِیء: مُبطِی در فارسی: سُست، کُندکار

مَبعَث: بَرانگیز، روز بیست و هفتم رجب که روز برانگیزی مُحَمّدبن عَبدُالله (ص) به پیامبری است

مِبعَد: دور راس (راس = سَفَر)

مُبَعَّد: ۱ـ دور (آنندراج) ۲ـ رانده، دور گشته

مُبَعَّدین: (تک: مُبَعَّد)، راندِگان، دورگَشتِگان

مَبعَق: بیابانِ دَرنَدَشت (بهره زلاروس)

مَبعوت: مَبعوث، بنگرید به مَبعوث

مَبعوث: ۱ـ بَرانگیخته ۲ـ فِرستاده (آنندراج)

مَبعوثات: (تک: مَبعوثَة)، بَرگُزیدگان، نمایندگان بَرگُزیده

مَبعوث شُدَن: ۱ـ برانگیخته شُدَن ۲ـ فرستاده شُدَن ۳ـ بَرگُزیده شُدَن

مَبعوث کَردَن: مَبعوث گردانِدَن: ۱ـ بَرانگیختن ۲ـ فِرستادَن، روانه کَردَن

مَبعوثَة: مَبعُوثه در فارسی، مؤنث مَبعُوث، وَ، بَرگزیده، نماینده‌ی بَرگزیده

مَبعُوثین: (تک: مَبعوث)، برانگیختگان، فِرستادِگان

مَبعوض: پُر ازپَشه، پُر پَشه (لاروس)

مَبغاة: جُستگاه

مُبغَض: ۱ـ دُشمَن داشته ۲ـ ناپَسَند، ناخوشایَند

مُبغِض: ۱ـ کینه توز، دُشمَن ۲ـ بیزار، دِلزَده

مُبغَضین: (تک: مُبغَض)، دشمن داشتگان، ناخوشایندها

مُبغِضین (تک: مُبغِض)، کینه توزان، دشمنان، بیزاران، دِلزَدِگان

مَبغوض: از ساخته‌های فارسی گویان = مُبغَض، بنگرید به مُبغَض

مَبغوض داشتَن: دشمَن داشتن

مَبغوض گَردیدَن: مَبغوض گَشتَن: دشمن داشته شُدَن

مَبغَی: ۱ـ نیاز (لاروس) ۲ـ گونه‌ی وام ۳ـ جُستگاهِ وام

مَبغِی: پَرارین (برهان)، خواسته

مُبقَرَة: راه (آنندراج)

مَبقَلَة: مَبقُلَة، تره زار (آنندراج)

مَبقوث: دَرآمیخته

مَبقور: شکافتِه، شکافیده

مُبقِی: بَرپا دارَنده (غیاث اللغات)

مِبکار: ۱ـ زودرَس، خُرمابُنِ زودرَس ۲ـ زود رویا، زمینِ زود رویا

مُبَکِّر: ۱ـ پگاه خیزاننده ۲ـ پگاه آینده (آنندراج)

مُبَکِّل: آینده (آنندراج)

مُبکِی: گریانَنده (آنندراج)

مُبِلّ: ۱ـ ریزَنده ۲ـ تَرکُننده ۳ـ اَشکبار (غیاث اللغات) ۴ـ بهبود یافته

مُبل: Moble، فرانسوی، کَداَبزار، مانِه، مان (= لوازم خانه)، کَت (گویش وَرزرودی)

مُبلَّد: ۱ـ زُفت ۲ـ اَبرِ بی باران ۳ـ پَسرَس، اَسپِ پَسرَس

مُبلِس: ۱ـ نومید ۲ـ اَندوهگین، دِلشکسته ۳ـ سرگردان، هاژ، هاج

مُبل ساز: مانِه ساز، کَتساز

مُبل سازی: مانِه سازی، کَتسازی

مَبلَغ: ۱ـ مَر، تاك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ پَزاوش (= بلوغ، فرهنگ پهلوی): ۳ـ رِسَند، رِساد (فرهنگ پهلوی)

مُبلِغ: رِساننده

مُبَلِّغ: رِساننده، دین بُردار (فرهنگ پهلوی)

مُبَلِّغات: (تك: مُبَلِّغَة)، دین بُرداران

مَبلغِ کُلّ: تاهکُر (فرهنگ پهلوی)

مُبَلِّغَة: مُبَلِّغه در فارسی، مؤنث مُبَلِّغ: دین بُردار: زَن

مُبَلِّغین: (تك: مُبَلِّغ)، رِسانندگان، دین بُرداران

مُبل فروش: مانه فروش، کَتفروش

مُبل فروشی: مانِه فروشی، کَتفروشی

مبلول: نَمناك

مُبله: Meublé، فرانسوی، کَتدار، باکَت

مَبنَی: مَبنا در فارسی، ۱ـ بُنستَك (فرهنگ پهلوی)، پایه (فرهنگستان) ۲ـ بُنیاد، شالُده، بُنلاد

مِبناة: ۱ـ راز ۲ـ جامِه دان ۳ـ سُفره‌ی چَرمی (لاروس)

مَبنِیّ: مَبنی در فارسی: ۱ـ بُنیافته، سازیده ۲ـ اَورتِش (فرهنگ پهلوی): واژه‌ای که هَماره پایانه‌ی آن یکسان بمانَد، در فرانسوی Invariable

مَبنِیّات: (تك: مَبنِیَّة)، بُنیافتگان، سازیدگان، اَورتشان

مَبنِیَّة: مَبنِیّه در فارسی، مؤنث مَبنِیّ، ۱ـ بُنیافته، سازیده ۲ـ اَورتِش

مُبهِج: شادی بَخش، شادی آفرَین

مُبَهِّج: شادی بَخش، شادی آفرَین

مُبهَم: وَرومَند (فرهنگ پهلوی)، گُنگ، سَربسته، پیچیده، ناآشکار، دَرنَیافتَنی، ناپیدا، سَرگُم (فَرارودی)

مُبَهِّم: ۱ـ جُدا کُننده ۲ـ مانِدگار

مُبهَمات: (تك: مُبهَمَة)، اَچمان: واژگانی را گویند که به خود دارای چَم نیستند، چون: اَند، هَر، کَس

مُبهَمَة: مُبهمه در فارسی، مؤنث مُبهَم، وَ، اَچم (= نامفهوم)

مَبهـوت: موتَـک، سِتَـرْت (فرهنـگ پهلوی)، هُرْگ، پَتْخ (برهان)، هاژ (لغت فرس)، کالیوه (فرهنگ پهلوی)

مَبهـوت شُدَن: سِتَـرتَن (فرهنـگ پهلوی)، سِتَردَن، سَر گَشته شُدَن

مَبهوتی: دَر تازی نیامده، هُرگی، هاژی، سَرگَشتِگی

مَبهوظ: شِکَست خورده (لاروس)

مُبهَی: وَرنفزا

مُبهَیات: (تك: مُبهِیَة)، وَرنفزاها

مُبهِیَة: مُبهَیه در فارسی، مؤنث مُبهِی: وَرَنفَزا

مَبیت: ۱ـ شَب گُذراندَن ۲ـ جایباش ۳ـ خوابگاه

مُبَیِّت: ۱ـ شب اَندیش ۲ـ پیرایَنده، خُرمابُن را ۳ـ شَبیخون زَننده

مُبَیَّت: ۱ـ شب اَندیشیده ۲ـ شَب گُفته

مُبَیِّت کَردَن: گفت وگو کردنِ شبانه

مَبیض: ۱ـ تُخمـدانِ جانـوران ۲ـ تخمـدانِ گیاهان (لاروس)

مُبَیِّض: ۱ـ سپید پوش ۲ـ سپید کُننده، سِپیدگَر

مُبَیِّضـات: (تك: مُبَیِّضَة)، ۱ـ سپیدپوشان ۲ـ نانوشته‌ها، سِپید مانده‌ها ۳ـ سِپیدگَران

مُبَیِّضَـة: مُبَیِّضـه در فارسی، مؤنث مُبَیِّض: ۱ـ سپیدپـوش: زَن ۲ـ سِپید کُننـده، سَپیدگَر ۳ـ نانوِشته، سپید مانده ۴ـ سپید جامِگان، پیروان هاشم بن حکیم مروزی، مقنع (فضل بن شادان)

مَبیضَة: سِپیدزای

مَبیع: فُروشی، کالایِ فرُوشی (لاروس)، فُروختِه (فرهنگستان)

مُبیل: Mobile، فرانسوی، مُبایل در انگلیسی، ۱ـ جُنبان (سعید نفیسی) ۲ـ رَوان (فرهنگ فنی)

مُبیلیزاسیون: Mobilisation فرانسوی، بَسیج

مُبـیلیتـه: Mobilité، مُبـیلیتی Mobility، انگلیسی، ۱ـ جُنبَندِگی ۲ـ نااُستواری، سُستی (سعید نفیسی) ۳ـ جُنبِش (فرهنگ فنی)

مُبیلیزه: Mobiliser، فرانسـوی، موبیلایز، انـگلیسـی، ساز و برگ دادَن (واژه‌نـامـهٔ دریانوردی)، بَسیجیدَن

مبین: ۱ـ آشکارگر ۲ـ آشکار، هُویدا

مُبَیِّن: گویا، روشَنگر

مُبَیَّن: روشن گشته، آشکار شده

مُبَیَّنة: مؤنث مُبَیَّن، روشَن گشته، آشکار شده

مَتـاب: ۱ـ پَتِت، (= توبه) ۲ـ گِره گُشایی ۳ـ بازمِهر بانی

مَتابِد: ۱ـ خانه‌ی تُهی ۲ـ بیزار، رویگردان ۳ـ تَرسیده

مُتابِع: پیرو

مُتابَع: اُستوار

مُتابِعَة، مُتابِعَت در فارسی: ۱ـ پیروی ۲ـ هَمگویی

مِتابولیسم: Métabolisme ، فرانسوی، سوخت و ساز

مِتاتارس: Métatarse ، فرانسوی (= استخوانِ کَف پا، فرهنگستان)، پاتَکپاس

مَتاجِر: (تک: مَتجَر، تک: مَتجَرَة)، بازارها، کالاها

مُتاجَرَة: بازرگانی، دادوسِتَد

مُتاخِم: نَزدیك، هَم‌مَرز

مُتارِکَة، مُتارِکه در فارسی: ۱ـ رَهایِش ۲ـ واگذاشتَن ۳ـ گُسَستَن ۴ـ دَست بَرداشتن، دَست کشیدن (فرهنگ کوچك)

مُتارِکه کَردَن: ۱ـ رَها کَردَن ۲ـ واگُذاشتَن ۳ـ گُسَستَن، جُدا شُدَن، بُریدنِ پیوند

مَتاره: برگرفته از مَطهَرَة، ۱ـ آبتابه، آوتابه ۲ـ آوندِ چَرمین

مِتازُوئِر: Métazoaire، فرانسوی، پُریاختِه

مَتاع: کالا (برهان)، کالِه، گِرد کَردند از حرام و حلال، جمع کردند زَرّ و کالِه و مال (سنائی)، اَرزِشِ هَر کاله را دانی که چیست، قیمت خود راندانی، زَابلَهیست (مولانا)

مَتاعِ آب بَردار، مَتاعِ آبدار: کالای آبدار: کالایی که بَرآن بهایی بیش از ارزشش نهاده باشند

مَتاعِ آبدیده: مَتاعِ آبزَده: کالای آبدیده، کالای تباه

مَتاعِب: (تك: مَتعَب، تك: مَتعَبَة)، رَنج خیزها، رَنج گاه‌ها، رَنج آوَران، در غیاث اللغات «مَتاعب» «جمعِ تَعَب است برخلاف قیاس» رَنج‌ها، ماندِگی‌ها

مَتاعِ پُردار: کالای پُردار، کالای پُرسود

مَتاعِ تنگ: کالای تَنگ، کالای کَمیاب

مَتاعِ رَوان: کالای رَوان، کالای پر فروش

مَتاعِ شیرین: کالای شیرین، کالای کَمیاب، و، گواژ: بوسِه

مِتافیزیك: Métaphysique ، فرانسوی، مَتاگیتیك، بخش مَتا در این واژه از Matay اَوستایی، برگرفته شده (خِرَدناب)

مِتافیزیکال: Metaphysical ، انگلیسی، مَتاگیتیانه (خردناب)

مِتافیزیسین: Métaphysicien ، فرانسوی، مَتاگیتی گِرَوْ (خردناب)

مِتاکارپ: Métacarpe ، فرانسوی (= اُستخوان کَفِ دست، فرهنگستان)، هَبکپاس

مِتامورفوز: Métamorphose فرانسوی،

دِگردیسی (فرهنگستان)

مِتامورفیسم: Métamorphisme، فرانسوی، دِگرگونی (قریب)

مِتامورفیسم ژِنِرال: Métamorphisme gén-éral، فرانسوی (= دگرگونی عمومی، قریب)، دِگرگونی اَمَرکان

مِتامورفیسم دوکُنتاکت: Métamorphisme de contact، فرانسوی، دگرگونی هَمسایگی (= دگرگونی مجاورتی، قریب)

مِتامورفیسم رِژیونال: Métamorphisme régional، فرانسوی، دگرگونی ویسیک (ویسیک = ناحیه‌ای، فرهنگ پهلوی)

مِتان: Méthane، فرانسوی، مُردکوپ، از مُرد = مُرده و کوپ (= بُخار، فرهنگ پهلوی)

مَتانَة: متانَت در فارسی: ۱ـ اُستواری ۲ـ نیرومَندی ۳ـ گِرانسنگی ۴ـ پابَرجایی (فرهنگ کوچك)

مُتَأثِّر: سَنَهیده (بهره از فرهنگ پهلوی)، آزُرده، نوژیده (فرهنگ کوچك)

مُتَأثِّرات: (تك: مُتأثِّرَة)، سَنَهیدگان

مُتأثِّر گردیدن: ۱ـ سَنَهیدَن (فرهنگ پهلوی) ۲ـ اَندوهگین شُدَن

مُتأثِّرَ، مُتِأثره، مؤنث مُتأثِّر: سَنَهیده

مُتأثِّرین: (تك: مُتأثِّر)، سَنَهیدگان

مُتِأخِّر: ۱ـ پَسین، واپَسین (فرهنگ پهلوی)، پَس اُفتاده ۲ـ دِرَنگ کُنَنده

مُتِأخِّرات: (تك: مُتأخِّرَة)، پَسینیان، واپَسینیان، دِرَنگ کُنندگان

مُتِأخِّری: در تازی نیامده، سِپَسی (دانشنامه)

مُتأخِّرین: (تك: مُتِأخِّر)، پَسینیان

مُتِأدِّب: از ریشه‌ی پارسی، اَدَب آموخته

مُتِأدِّبات: (تك: مُتأدِّبة)، از ریشه‌ی پارسی، اَدَب آموختگان

مُتِأدِّبَة: مُتأدِّبه در فارسی، مؤنث مُتأدِّب، از ریشه‌ی پارسی، اَدَب آموخته

مُتِأدِّبین: (تك: مُتأدِّب)، از ریشه‌ی پارسی، اَدَب آموختگان

مُتِأدِّی: ۱ـ رِسَنده ۲ـ رِسانَنده

مُتِأذّی: ستوهیده، آزُرده، آزار دیده

مِتأذّی شُدَن: به ستوه آمَدَن، آزار دیدَن

مُتِأذّی گَردیدَن: آزار دیدن، آزرده گَردیدَن

مُتِأذِّیَة: مُتأذِّیه در فارسی، مؤنث مُتأذّی: آزار دیده، آزُرده

مُتِأسِّف: اَفسوسمند (فرهنگ کوچك)، اَندوهگین، آزرده دِل، دریغ خورنده، دَریغاگوی

مُتِأسِّفات: (تك: مُتأسِّفَة)، دریغ خورَندگان، اَفسوسمندان

مُتِأسِّفانه: از ساخته‌های فارسی گویان، با

دَریغ، با افسوس، بَدبَختانه

مُتِأسِّفَة: مُتِأسِّفه در فارسی، مؤنث مُتأسِّف: اَفسوسمند، دریغاگوی، اندوهزَده

مُتِأسِّفین: (تك: مُتِأسِّف)، اَفسوسَمندان، دریغ خورَندگان، اَندوهزَدِگان

مُتِأسّی: پیرو (معین)

مُتِأكِّد: بُن یافته، اُستوار

مِتال: Metal، انگلیسی (= فِلِزّ، فرهنگ فنی)، ۱ـ توپال، آسَن ۲ـ لاشِه سَنگ (فرهنگ فنی)

مِتال اَنکُر: Metal anchor، انگلیسی، لَنگَر توپالی، لَنگَرِ آسَنی (بهره از فرهنگ فنی)

مِتالایز: Metalize، انگلیسی (= فِلِزّکوبی، روکِش فِلِزّی کَردَن، فرهنگ فنی)، توپالکوبی، آسَنکاری

مِتال بیتینگ: Metal beating، انگلیسی، توپالکوبی، آسَنکوبی (بهره از فرهنگ فنی)

مِتال رُود: Metalled road، انگلیسی، سَنگراه: راهِ سنگریزی شُده (فرهنگ فنی)

مُتِألِّم: دَردناك، دَردمَند (غیاث اللغات)

مُتألِّمات: (تك: مُتِألِّمَة)، دَردمندان

مُتِألِّم شُدَن: دَرد کشیدَن، دَردمَند شُدَن

مُتِألِّم گَردیدن: دَردمَند گَردیدن

مُتِألِّمَة: مُتِألِّمه در فارسی، مؤنث مُتِألِّم: دَردمند، دَرد کشیده

مُتألِّمین: (تك: مُتألِّم)، دَردمَندان

مِتالورژی: Métallurgie، فرانسوی، توپالِشناسی، آسَن شِناسی

مِتالوکرُمی: Métallochromie، فرانسوی، آسَن آرایی

مِتالوگرافی: Metallography، انگلیسی، آسَن نگاری، توپال نگاری (بهره از فرهنگ فنی)

مِتالوید: Metalloide، انگلیسی، آسَنسان، توپالنما (بهره از فرهنگ فنی)

مُتِألِّه: ۱ـ خُداشناس ۲ـ خُداپَرَست

مُتِألِّهان: (تك: مُتِألِّه)، خُداشناسان

مُتألِّهَة، مُتِألِّهه در فارسی، مؤنث مُتِألِّه: ۱ـ خُداشناس ۲ـ خُداپَرَست

مُتِألِّهین: (تك: مُتِألِّه)، خداشِناسان

مِتالیتِه: Métalléité، فرانسوی، آسَنویژ (= مجموع خواص اختصاصی فلزات، سعید نفیسی)

مِتالیزاسیون: Métallisation، فرانسوی، آسَن اَندایی، توپال اَندایی

مِتالیفِر: Métallifére، فرانسوی، توپالدار، آسَندار

مِتالیك: Metallic، انگلیسی، آسَنیك (= فِلِزّی، فرهنگ فنی)

مِتالیک کانـدیت: Metallic conduit، انگلیسی، لوله‌ی توپالی، لوله‌ی آسَنی (بهره از فرهنگ فنی)

مِتالیک لُوستِر: Metallic lustre، انگلیسی، ۱ـ تابِش توپـالی (= جَلای فلزی، فرهنگ فنی) ۲ـ گِلیزِ آسَنی (گِلینر = لعاب، برهان)

مِتالین: Métalline، فرانسوی، آسَنی، توپالی، رَنگِ آسَنی

مُتأمِّل: ۱ـ دِرَنگ کننده ۲ـ فَرجامنگر، فرجام اَندیش

مُتـأمِّـلات: (تک: مُتـأمِّلَة)، فَرجام اَندیشان، دِرَنگ کُنندگان

مُتـأمِّلَة، مُتـأمِّله در فارسی، مؤنث مُتـأمِّـل: ۱ـ دِرَنگ کننده، ۲ـ فَرجام اَندیش

مُتأمِّلین: (تک: مُتأمِّل)، دِرَنگ کُنندگان، فَرجام اَندیشان

مُتأنّی: دِرَنگ کُننده، آهِسته کار

مُتأهِّل: یالمَند (برهان)، زَندار (فرهنگ پهلوی)

مُتأهِّلین: (تک: مُتأهِّل)، یالمَندان

مُتَبادِر: ۱ـ شتـابَنـده، ۲ـ دَر آیَنـده (فرهنگ کوچك)، ۳ـ زودرِسَنده (آنندراج)، ۴ـ پیشی گیرَنده

مُتَبادِرات: (تک: مُتَبادِرَة)، دَر آیندِگان، زود رِسَندگان

مُتَبـادِرَة، مُتَبـادِره در فارسی، مؤنث مُتَبادِر: ۱ـ شتابَنده، ۲ـ دَر آیَنده، ۳ـ زود رِسَنده

مُتَبـادِرین: (تک: مُتَبـادِر)، دَر آینـدگان، زود رسندگان، شتابَندگان

مُتَبارِك: آفریکان (از فرهنگ پهلوی)، اَناهید

مُتَبارِکات: (تک: مُتبارِکَة)، اَناهیدان، آفریکانان

مُتَبـارِکَـة، مُتَبـارِکـه در فارسی، مؤنث مُتبارك: اَناهید، آفریکان

مُتَباعِد: واگرا (فرهنگ فنی)

مُتَباعِدُالمَخرَج، دُور گُویه

مُتَباغِض: کینه‌وَرز

مُتَباله: گول نما

مُتَبالی: آزمایَنده (آنندراج)

مُتَباهِج: شکوفه بار، شکوفه زار

مُتَباهِی: خود سِتای

مُتَبائِع: داد و سِتَد کننده

مُتَبـائِن، مُتَبایِن در فارسی: ۱ـ جُدا، ۲ـ ناساز، ۳ـ نابَرابَر

مُتَبائنات، مَتباینات در فارسی، (تک: مُتَبایِنَة): جُدایان، ناسازان، نابَرابَران

مُتَبـائِنَـة، مُتَباینه در فارسی، مؤنث مُتَبائِن: ۱ـ جدا، ۲ـ ناساز، ۳ـ نابَرابَر

مُتَبَتِّل: خُدایوار (فرهنگ پهلوی)، دِلکَنده از زَمین، دِلبَسته به خُدا

مُتَبَحِّر: کارشِناس، فَرساخت (فرهنگ پهلوی)، دانا (فرهنگ کوچك)، کاردان

مُتَبَحِّرات: (تك: مُتَبَحِّرة)، کارشناسان، کاردانان، دانایان

مُتَبَحِّرة، مُتَبَحِّره در فارسی، مؤنث مُتَبَحِّر: کارشِناس، کاردان، دانا

مُتَبَحِّرین: (تك: مُتَبَحِّر)، کارشناسان، کاردانان، دانایان

مُتَبَختِر: نازخُرام

مُتَبَدِّد: ۱ـ پَریشان، پَراکنده، ۲ـ بَخش کُننده

مُتَبَدِّع: نوآوَرَنده

مُتَبَدِّل: ۱ـ وَرتَنده، ۲ـ وَرتپذیر

مُتَبَدِّلات: (تك: مُتَبَدِّلَة)، وَرتَندِگان، وَرتپذیریان

مُتَبَدِّل شُدَن: وَرتَنیدَن

مُتَبَدِّلَة، مُتَبَدِّله در فارسی، مؤنث مُتَبَدِّل: ۱ـ وَرتَنده، ۲ـ وَرتپذیر

مُتَبَدِّلین: (تك: مُتَبَدِّل)، وَرتَندگان، وَرتپذیران

مُتَبِّر: سیژیده (= هلاك شُده، پهلوی)

مُتَبِّر: ۱ـ سیزِشمَند (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ شِکَننده

مُتَبَرِّج: خودنما، خودآرا (آنندراج)

مُتَبَرِّر: فرمانبردار

مُتَبَرِّع: ۱ـ دَهِشمَند، ۲ـ سَرآمَد

مُتَبَرِّك: اَشوَند، فَریسته (فرهنگ کوچك)، فَرخُنده

مُتَبَرَّکات: (تك: مُتَبَرَّکَة)، اَشوَندان، فَریستِگان

مُتَبَرِّکَة، مُتَبَرِّکه در فارسی، مؤنث مُتَبَرِّك، فَرخُنده، اَشوَند، فَریسته

مُتَبَرِّم، دِل آزُرده

مُتَبَرِّم شُدَن: آزُردَن، آزُرده شُدَن

مُتَبَسِّم: خندان لَب

مُتَبَصِّر: نیك نِگرنده، شِناسا (آنندراج)

مُتَّبَع: پیشرو، پیشوا

مُتَّبِع: پیرو

مُتَبَلوِر: مَهالایه (= بلور لایه، فرهنگستان)

مُتَبَلوِرات، (تك: مُتَبَلوِرَة)، مَهالایِگان

مُتَبَلوِرَة، مُتَبَلوِره در فارسی، مؤنث مُتَبَلوِر، مَهالایه

مَتبَن، مَتبَنَة: کاهدان (لاروس)

مَتبوع: پیروی شُده، پیشوا، سالار (فرهنگ کوچك)

مَتبوعات، (تك: مَتبوعَة)، سالاران

مَتبوعَة، مَتبوعه در فارسی، مؤنث مَتبوع: پیروی شده، سالار

مُتَبَیِّن، ۱ـ پیدا، هُویدا، ۲ـ آشکار کُننده

مُتَبَیِّنات، (تک: مُتَبَیِّنَة)، هویداها، آشکار کُنندگان

مُتَبَیِّنَة، مُتَبَیِّنه در فارسی، مؤنث مُتَبَیِّن، ۱ـ پیدا، هویدا، ۲ـ آشکار

مُتَابِع، پیروی کُننده، دُنباله‌رُو

مُتَالی: دَرپی آیَند

مُتَالیات، (تک: مُتالِیَة)، دَرپی آیندان

مُتَالیان، (تک: مُتالی)، دَرپی آیندان، دودَرپی آیَند

مُتَالِیَة، مُتَالیه در فارسی، مؤنث مُتَالی، دَرپی آیَند

مُتَتَبِّع: پژوهَشگَر

مُتَتَبِّعات، (تک: مُتَتَبِّعَة)، پژوهِشگَران

مُتَتَبِّعَة، مُتَتَبِّعه در فارسی، مؤنث مُتَتَبِّع، پژوهَشگر

مُتَجادِل: هَمنَبَرد

مُتَجاذِب: هَمگیرا

مُتَجاسِر: گُستاخ، گَردَنکش

مُتَجاسِرین: (تک: مُتَجاسِر)، گُستاخان، گَردَنکِشان

مُتَجانِب: دور شَونده (آنندراج)

مُتَجانِس: هَمگُن (فرهنگ کوچك)، هَم‌مان (آنندراج)

مُتَجانِسات، (تک: مُتَجانِسَة)، هَمگُنان، هَم‌مانان

مُتَجانِسَة، مُتَجانسه در فارسی، مؤنث مُتَجانِس، هَمگُن، هَم‌مان

مُتَجانِسین، (تک: مُتَجانِس)، هَمگُنان، هَم‌مانان

مُتَجاوِز: ۱ـ ویهِزَك (فرهنگ پهلوی)، مَرزگُذَر (آنندراج)، ۲ـ سِتَمگر، ۳ـ اَفزون

مُتَجاوِزات، (تک: مُتَجاوِزَة)، ویهِزَکان، مَرزگُذَران، سِتَمگران، اَفزون‌ها

مُتَجاوِزَة، مُتَجاوِزه در فارسی، مؤنث مُتَجاوِز، ۱ـ ویهِزَك، مَرزگُذَر، ۲ـ سِتَمگر، ۳ـ اَفزون

مُتَجاوِزین، (تک: مُتَجاوِز)، ویهِزَکان، مَرزگُذَران، سِتَمگران، اَفزون‌ها

مُتَجاهِد: کوشَنده

مُتَجاهِر: نماگر

مُتَجاهِر به فِسق: نماگَر بَدکاری

مُتَجاهِرین، (تک: مُتَجاهِر)، نماگَران

مُتَجاهِل: نادان نمای

مُتَجَبِّرَة، مُتَجَبِّره در فارسی، ساستاران (فرهنگ پهلوی)

مُتَجَدِّد: ۱ـ نوگَردَنده (آنندراج)، ۲ـ نوگَرای، نوپَسند (فرهنگ کوچك)

مُتَجَدِّدات، (تک: مُتَجَدِّدَة)، نوگَردنِدگان،

نوگرایان، نوپَسندان

مُتَجَدِّدَة، مُتَجَدِّده در فارسی، مؤنث مُتَجَدِّد، ۱ـ نوگردَنده، ۲ـ نوگرای، نوپَسند

مُتَجَــدِّدین، (تك: مُتَجَــدِّد)، نوگردنــدگان، نوگرایان، نوپَسندان

مَتجَر: ۱ـ بازرگانی، ۲ـ کالا

مُتَجَرِّد: برهنه گَردیده (آنندراج)، پازلوت

مُتَجَرِّس: سخن گویَنده (آنندراج)

مُتَجَرِّع: ۱ـ خشم فروخورَنده، ۲ـ هُفت نوش

مُتَجَرِّم: گُناه بندَنده

مَتجَرَة، مَتجره در فارسی، سودا جای (آنندراج)

مُتَجَزّی: پازپاره، تارتار

مُتَجَزِّیات، (تك: مُتَجَزِّیَة)، پازپارِگان، تارتاران

مُتَجَزِّیَة، مُتَجَزِّیه در فارسی، مؤنث مُتَجَزّی، پاز پاره، تارتار

مُتَجَسِّد: تناوَر

مُتَجَسِّدین: تناوَران

مُتَجَسِّس: ۱ـ جویَنده، ۲ـ اَنیشه (= جاسوس، بُرهان)

مُتَجَسِّسین: (تك: مُتَجَسِّس)، جویندگان، اَنیشگان

مُتَجَسِّم: ۱ـ کَرپُمَنـد (کَرپ = جسم، فرهنگ پهلوی)، ۲ـ مِهین کار، ۳ـ بَرشَونده

مُتَجَشِّع: آزور

مُتَجَشِّم: رَنجبَر

مُتَجَشِّمین: (تك: مُتَجَشِّم)، رَنجبَران

مُتَجَعِّب: ۱ـ اوفتاده، ۲ـ مُرده (آنندراج)

مُتَجَعِّد: مَرغول، موی پیچان

مُتَجَلِّب: کِشانَنده (معین)

مُتَجَلِّد: چابُك نما

مُتَجَلِّس: ۱ـ فرورَونده، ۲ـ جُنبَنده (آنندراج)

مُتَجَلِّی: روشَن، آشکارا (آنندراج)، گُرازَنده (برهان)

مُتَجَمِّر: فراهَم آمده (آنندراج)

مُتَجَمِّع: گِردآمَده

مُتَجَمِّل: زیوَریافته، آراستِه

مُتَجَنِّب: دورشَوَنده (آنندراج)

مُتَجَنِّد: از ریشه‌ی پارسی، گُندی، لَشکَری، سِپاهی

مُتَجَنِّدَة: مُتَجَنِّده در فارسی، از ریشه‌ی پارسی، گُندی، لَشکَری

مُتَجَنِّن: ۱ـ دیوانه نما، ۲ـ دیوانه گَردَنده

مُتَجَنّی: گُناه بَندَنده

مُتَجَوِّر: ۱ـ اُفتاده، ۲ـ نابود، ازمیان رَفته، ۳ـ بَر پَهلو خفته (آنندراج)

مُتَجَوِّع: ۱ـ گُرسنِه، ۲ـ گُرسنِگی کِش

مُتَجَوِّف: کاواك، میان تُهی (آنندراج)

مُتَجَوِّق: گِردآمده (آنندراج)

مُتَجَهّز: بَسیجیده، ساخته و آماده

مُتَجَهِّم: تُرشروی

مُتَحابّ: هَمدوستار

مُتَحابِط: نابود شوَنده، بیهوده شوَنده

مُتَحابَّة: مُتحابّه در فارسی، مؤنث مُتَحابّ: هَمدوستار

مُتَحادِث: هَم گوی، هَم سُخَن

مُتَحارِب: ۱ـ هَمنَبَرد، هَمجَنگ، ۲ـ جَنگ اَفروز

مُتَحاربین: (تک: مُتَحارِب)، جَنگ اَفروزان

مُتَحاسِب: هَم شُمار

مُتَحاسِبین: (تک: مُتَحاسِب)، هَمشُماران

مُتَحاسِد: هَمرَشك

مُتَحاشی: دور شوَنده، به یکسو شوَنده

مُتَحاضّ: هَم انگیخته

مُتَحالِف: هَم پیمان، هَم سُوگَند

مُتَحامِل: زیر بار رَوَنده

مُتَحامی: ۱ـ خویشتَندار، ۲ـ پَرهیزَنده

مُتَحاوِر: هَم سُخَن

مُتَحَبِّب: دوستی نماینده (آنندراج)

مُتَحَبِّس: خود زندانی

مُتَحَبِّش: گِرد آیَنده

مُتَحَتِّم: ۱ـ ریزه خوار، ۲ـ بایا کُننده

مُتَحَتَّم: بایا، بایَسته

مُتَحَتّمات: (تک: مُتَحَتَّمة)، بایَستِگان

مُتَحَتَّمَة، مُتَحتّمه در فارسی، مؤنث مُتَحَتَّم: بایا، بایَسته

مُتَحَجِّر: ۱ـ سَنگ شُده، ۲ـ سَنگواره (= Phossile در فرانسوی)، ۳ـ ریمناك

مُتَّحِد: هَمـاهیك، هَمباوِش، هَمیُوخت، یِگانه، هَمیُو (فـرهنگ پهلوی)، نوَنـده (بـرهـان)، هَم‌پیوَند، دوست

مُتَّحِدات: (تـك: مُتَّحِدَة)، هَمیوختان، هَم‌پیوندان

مُتَّحِدُالزَّمان: یك زَمان (فرهنگستان)، هَمزَمان

مُتَّحِدُالشَکل: یکسان، هَمسان (فرهنگستان)

مُتَّحِدُالمآل: بَخشنامه (فرهنگستان)

مُتَّحِد شُدَن، مُتَّحِد گردیدَن: آیوژیدَن (فرهنگ پهلوی)، یگانِستَن، هَمنیدَن

مُتَّحِد کننده: هَمنیتار (فرهنگ پهلوی)

مُتَّحِدَة، مُتَّحِـده در فارسی، مؤنث مُتَّحِـد: هَمیوخت، هَم‌پیوند، یگانه

مُتَّحِدین: (تك: مُتَّحِـد)، هَمیوختـان، هَم‌پیوندان، یِگانگان

مُتَحَذِّر: ۱ـ دوری کننده، پرهیز کُننده، ۲ـ تَرسَنده

مُتَحَذِّرین: (تك: مُتَحَذِّر)، دوری کنندگان، تَرسَندگان

مُتَحَرِّز: ۱ـ بَست نشین، پَناهیده، ۲ـ خویشتَندار

مُتَحَرِّزین: (تك: مُتَحَرِّز)، پَناهیدِگان، خویشتَنداران

مُتَحَرِّك: جُمبِشنیك، اِورزیك، وَزشنیك (فرهنگ پهلوی)، لانا (فرهنگ کوچك، برگرفته از لان در برهان قاطع بَرابَر با بِجُنبان)، نَوان (برهان قاطع)، جُنبَنده، پَس یقین در عقل هَر داننده هست، این که با جُنبَنده، جُنباننده هَست (مثنوی)، پُرجُنب و جوش، وَزَنده

مُتَحَرِّکات: (تك: مُتَحَرِّکَة)، جنبندِگان، لانایان

مُتَحَرِّك شُدَن: جُنبیدَن، وَزیدَن، لانیدَن

مُتَحَرِّك گردانیدَن: جنباندَن، وَزاندَن، لاناندَن

مُتَحَرِّکَة، مُتَحَرِّکه در فارسی، مؤنث مُتَحَرِّك: لانا، نَوان، جُنبندِه

مُتَحَرِّکین: (تك: مُتَحَرِّك)، جُنبندگان، لانایان

مُتَحَرّی: ۱ـ جوینده، ۲ـ نیکجوی، بِه جوی، ۲ـ آهَنگَنده، آهَنگ کُننده

مُتَحَزِّن: اَندوهگین (آنندراج)

مُتَحَسِّب: اَنیشه (= جاسوس)، پیامجوی

مُتَحَسِّر: دَریغ خورَنده (آنندراج)

مُتَحَسِّرین: (تك: مُتَحَسِّر)، دریغ خورَندگان

مُتَحَسِّس: پیامپُرس

مُتَحَشِّد: چَپیره (= گِرد آمَدَن مردُم باشَد، برهان)

مُتَحَشِّف: کُهنه پوش

مُتَحَشِّم: ننگ دارَنده (آنندراج)

مُتَحَصِّل: گِرد آرَنده (آنندراج)

مُتَحَصِّن: دِژپَناه، بَستی (فرهنگ کوچك)، بَست نشین، پیخَست (برهان)

مُتَحَصِّن شُدَن: ۱ـ بَست نِشَستَن، ۲ـ پَناهیدَن، پناه گِرِفتَن

مُتَحَصِّنین: (تك: مُتَحَصِّن)، دِژ پَناهان، بَست نِشینان

مُتَحَطّی: بَهره وَر (غیاث اللغات)

مُتَحَّف: اَرمَغان دهَنده

مُتَحَفِّظ: ۱ـ یاد گیرَنده، ۲ـ هُشیار، بیدار، ۳ـ پَرهیز کننده (آنندراج)

مُتَحَفِّل: پُر شده

مُتَحَفّی: ۱ـ نَوازشگر، ۲ـ شادمان

مُتَحَقِّق: ۱ـ دُرُست شَوَنده، ۲ـ هَست شَوَنده، ۳ـ راست دَرآمده، راست

مُتَحَقِّقات: (تك: مُتَحَقِّقَة)، هَست شَوَندگان، راست دَر آمَدِگان

مُتَحَقِّق بحَقّ: هَست بین، خُدابین

مُتَحَقِّق بحَقّ و خَلق: هَست شِناس، خُدایاب

مُتَحَقِّقَة: مُتَحَقِّقه در فارسی، مؤنث مُتَحَقِّق، ۱ـ دُرُست شَوَنده، ۲ـ هَست شَوَنده، ۳ـ راست

درآمده، راست

مُتَحَکِّم: فَرمانبردار (آنندراج)

مُتَحَلِّب: رَوان: چون خِوی و آبِ دَهان (آنندراج)

مُتَحَلِّل: ۱ـ گوارَنده، ۲ـ جُنبَنده: از جای، ۳ـ دور شَونده، ۴ـ بیمار شَونده

مُتَحَلِّق: چَنبر زَده

مُتَحَلِّم: ۱ـ بَرانگیزنده به بُردباری، ۲ـ کودکِ پیه ناک (آنندراج)

مُتَحَلّی: آراستِه، زیوَر یافته

مُتَحَلّی شُدَن: آراسته شُدَن، زیور یافتَن

مُتَحَلّی کَردَن، مُتَحَلّی گَرداندن: آراستَن، زیوَر دادَن

مُتَحَمِّل: ۱ـ سازگار، بُردبار (فرهنگ کوچك)، بَردارنده‌ی بار (آنندراج)، باریستان (فرهنگ پهلوی)

مُتَحَمِّل شُدَن: زیرِ بار رفتَن

مُتَحَمِّل نَشُدَن: ۱ـ زیر بار نَرفتَن ۲ـ به روی خودنیاوَردَن، به خود نگرفتَن

مُتَحَمِّلین: (تك: مُتَحَمِّل)، بُردباران، سازگاران

مُتَحَوِّل: وَرتِشنیك (فرهنگ پهلوی)، وَرتَنیده، دِگرگَشته

مُتَحَوِّل: ۱ـ وَرتَنده، دِگر کُنَنده، ۲ـ دِگَر جای، تازه جای

مُتَحَیِّر: مات، خیره، سَرگَردان (فرهنگ کوچك)، هاژ، هَمواره هَمی رُوسِپَس دانِش زیراك، گَنده بُوَد آن آب که اِستاده بُوَد هاژ (ناصر خسرو)، سَرگَشتِه (آنندراج)

مُتَحَیِّرات: (تك: مُتَحَیِّرة)، سَرگَشتِگان

مُتَحَیِّر شُدَن: خیره شُدَن، مات شُدَن، سَرگردان گَشتَن

مُتَحَیِّر گَردیدَن: خیره گَشتَن، هاژ ماندَن، مات شُدَن

مُتَحَیِّر ماندَن: خیره ماندَن، مات ماندَن، سَرگَردان ماندَن

مُتَحَیِّرَة، مُتَحَیِّره در فارسی، مؤنث مُتَحَیِّر، مات، خیره، هاژ، سرگَردان، سرگَشته

مُتَحَیِّز: ۱ـ جایگُزین، ۲ـ دَریافتَنی

مُتَخادِع: گولخورده نما، فریب خورده نما

مُتَخادِم: مَردُمیار

مُتَخاصِم: دُشمَن، کینگَر

مُتَخاصِمات: (تك: مُتَخاصِمَة)، دشمَنان، کینگَران

مُتَخاصِمَة، مُتَخاصِمه در فارسی، مؤنث مُتَخاصِم: دشمَن، کینگر

مُتَخاصِمین: (تك: مُتَخاصِم)، دُشمَنان، کینگَران

مِتخال: مِتقال، بنگرید به مِتقال

مُتَخالِج: خَلَنده

مُتَخالِس: رُباینده ازیکدیگر (آنندراج)

مُتَخالِف: ناساز با هَم

مُتَخَتِّم: در انگُشت کننده، نِگین

مُتَّخِذ: گیرَنده (آنندراج)

مُتَّخَذ: گِرِفته، بَر گِرفته

مُتَّخَذات: (تك: مُتَّخَذَة)، گِرِفتگان، بر گِرفتِگان

مُتَّخِذات: (تك: مُتَّخِذَة)، گیرندگان

مُتَّخَذَة، مُتَّخَذه در فارسی، مؤنث مُتَّخَذ: گِرِفته، بَر گِرفته

مُتَّخِذَة، مُتَّخِذه در فارسی، مؤنث مُتَّخِذ: گیرَنده

مُتَّخَذین: (تك: مُتَّخَذ)، گِرِفتگان، بَر گِرِفتگان

مُتَّخِذین: (تك: مُتَّخِذ)، گیرَندگان

مُتَخَرِّج: ۱ـ بَرساخته، ۲ـ دانِشجوی

مُتَخَرِّم: اَز بیخ کَنده

مُتَخَزِّب: آماسیده

مُتَخَشّی: تَرسَنده (آنندراج)

مُتَخَصِّص: هو شِناس، اوزموتَك، اَوزارُمَند (فرهنگ پهلوی)، خوبشِناس، آزموده، اَفزارمَند، وَرزیده (برهان)، کارشِناس (فرهنگ کوچك)، ویژه کار

مُتَخَصِّصات: (تك: مُتَخَصِّصه)، کارشِناسان، آزمودِگان، ویژه کاران

مُتَخَصِّص اِحصائیه: آمارشِناس (فرهنگستان)

مُتَخَصِّص دَر اصولِ تَداوی: دَرمانشِناس (فرهنگستان)

مُتَخَصِّص در اَمراضِ بولی: میزه شناس (فرهنگستان)

مُتَخَصِّص فیزیك: گُوهَرَك دانـاك (فـرهنگ پهلوی)، گوهَردان، گیتیك شِناس

مُتَخَصِّص قَلب و عروق: گِششِناس

مُتَخَصِّصِ حلق و گوش و بینی: سَر و گَردَنشِناس

مُتَخَصِّصَة: مُتَخَصِّصه در فارسی، مؤنث مُتَخَصِّص، آزموده، وَرزیده، کارشناس، ویژه کار

مُتَخَصِّصین: (تك: مُتَخَصِّص)، کارشِناسان، آزمودِگان، ویژه کاران

مُتَخَلخِل: رُوزَندار

مُتَخَلخِل تَر: رُوزَندارتَر

مُتَخَلخِل شُدَن: رُوزَندار شُدَن

مُتَخَلخِلَة، مُتَخَلخِله در فارسی، مؤنث مُتَخَلخِل: رُوزَندار

مُتَخَلِّص: نامیده (آنندراج)

مُتَخَلِّصات: (تك: مُتَخَلِّصَة)، نامیدِگان

مُتَخَلِّصَة، مُتَخَلِّصه در فارسی، مؤنث مُتَخَلِّص: نامیده

مُتخَلّصین: (تك: مُتخلِّص)، نامیدگان

مُتخَلِّف: ناسِزاگَر

مُتخَلّفاف: (تك: مُتخلِّفة)، ناسِزاگَران

مُتخَلِّفة، مُتخَلِّفه در فارسی، مؤنث مُتخَلِّف: ناسِزاگَر

مُتخَلِّفین: (تك: مُتخلِّف)، ناسِزاگَران

مُتخَلِّق: ۱ـ چِهرنیتَك (فرهنگ پهلوی)، چِهر یافته، ۲ـ خوشخوی، نیکرَفتار

مُتخَلِّقین: (تك: مُتخَلِّق)، چِهر یافتگان، خوشخو یان، نیکرَفتاران

مُتخَیَّل: پِنداشتِه

مُتخَیِّل: ۱ـ پِندارُمَند، ۲ـ اَبَرتَن، بادسار (= مُتکَبِّر)

مُتخَیَّلات: (تك: مُتخَیَّلَة)، پِنداشتِگان

مُتخَیِّلات: (تك: مُتخَیِّلَة)، پِندارمَندان، بادساران، اَبَرتَنان

مُتخَیَّلَة، مُتخَیَّله در فارسی، مؤنث مُتخَیَّل: پِنداشتِه

مُتخَیِّلَة، مُتخَیِّله در فارسی، مؤنث مُتخَیِّل: ۱ـ پِندارُمَند، ۲ـ اَبَرتَن، بادسار

مُتخَیِّلین: (تك: مُتخَیِّل)، پِندارمَندان، بادساران، اَبَرتَنان

مِتُد: Méthode، فرانسوی، رَوِش، رَوال

مُتَداخِل: هَمخَلیده

مُتَداخِلات: (تك: مُتَداخِلَة)، هَمخَلیدِگان

مُتَداخِل شُدَن، مُتَداخِل گَردیدَن: هَمخَلیدَن

مُتَداخِلَة، مُتَداخِله در فارسی، مؤنث مُتَداخِل: هَمخَلیده

مُتَداخِلین: (تك: مُتَداخِل)، هَمخَلیدِگان

مُتَدارِك: ۱ـ رِسَنده، ۲ـ دَریابَنده

مُتَدارِكات: (تك: مُتَدارِكَة)، رِسَندِگان، دَریابَندِگان

مُتَدارِكَة، مُتَدارِكه در فارسی، مؤنث مُتَدارِك: ۱ـ رسنده ۲ـ دَریابَنده

مُتَدارِكین: (تك: مُتَدارِك)، رِسَندِگان، دَریابَندِگان

مُتَداعِی: ۱ـ دُشمَنِ پیش آینده، ۲ـ دیوارِ شِکَسته (آنندراج)، ۳ـ هَماویز، ۴ـ هَمچَم، ۵ـ خواهان

مُتَداعِیات: (تك: مُتَداعِیَة)، هَمچَمان، هَماویزان

مُتَداعیان: (تك: مُتَداعی)، هَماویزان، خواهان وَخوانده

مُتَداعی آمَدَن: فَراخوانْدَن، فَرا خواستَن

مُتَداعِیَة، مُتَداعِیه در فارسی، مؤنث مُتَداعی: ۱ـ هَماویز، هَمچَم، خواهان

مُتَداعِیین: (تك: مُتَداعی)، هَماویزان، خواهان و خوانده

مُتَدافّ: هَمنشین

مُتَدافِع: هَمپافَند (از ریشه‌ی پهلوی)

مُتَدافِعین: (تك: مُتَدافِع)، هَمپافَندان

مُتَداقّ: هَمنِگَرنده

مُتَدامِج: هَمیار

مُتَدانِی: کَم شَوَنده، تَکیدا (از واژه‌ی تَکیده برابر با لاغر و ضعیف)

مُتَداوَل: زَندَك (فرهنگ پهلوی)، دَست به دَست، رَواگ (فرهنگ کوچك)، واژه‌ی مُتَداوَل را فارسی گویان مُتَداوِل گویند که این واژه در تازی آرشِ دیگری دارد.

مُتَداوَلات، (تك: مُتَداوَلَة): زَندَکان، رَواگان

مُتَداوِلَة، مُتَداوِله در فارسی، مؤنث مُتَداوَل: زَندَك، دَست به دَست، رَواگ

مُتَداوِی: خود پِزِشك

مُتَداین: پَسادَستگَر (پَسادَست = نسیه، بُرهان)

مُتَداینین: (تك: مُتَداین) پَسادَستگَران

مُتَدَبِّر: ۱ـ اَندیشَنده، ۲ـ ژَرفکاو

مُتَدَبِّرات: (تك: مُتَدَبِّرَة)، اَندیشندگان، ژَرفکاوان

مُتَدَبِّرَة: مُتَدَبِّره در فارسی، مؤنث مُتَدَبِّر: ۱ـ اَندیشَنده، ۲ـ ژَرفکاو

مُتَدَبِّرین: (تك: مُتَدَبِّر)، اَندیشندگان، ژَرفکاوان

مُتَدَخِّل: دَر آینده (آنندراج)

مُتَدَخِّن: دود زَده

مُتَدَرِّج: آهسته یاز

مُتَدَرِّجاً: به آهِستگی (واژه های فارسی)، آهسته آهِسته

مُتَدَرِّع: زِره پوشیده

مُتَدَفِّن: پِنهان گَردَنده (آنندراج)

مُتَدَکِّل: ۱ـ خود بُزرگ بین، ۲ـ بَردارَنده

مُتَدَلِّس: ۱ـ پوشیده دارَنده، ۲ـ لیسَنده

مُتَدَلِّف: ۱ـ رَوَنده، ۲ـ نزدیك شَوَنده (آنندراج)

مِتُدُلوژی: Méthodologie، فرانسوی، رَوش شناسی (فرهنگ فنی)، رَوالشِناسی

مُتَدَلِّی: ۱ـ خُرامَنده، ۲ـ فرود آیَنده، ۳ـ آویخته

مُتَدَمِّر: نابود شَوَنده

مُتَّدِن: ۱ـ تَر کُننده، ۲ـ تَر نِهَنده، ۳ـ تَر (آنندراج)

مِتُدیکل: Methodical، انگلیسی، رَوشمَند، با رَوش (فرهنگ فنی)

مُتَدَیِّن: از ریشه‌ی پارسی، دین بُرتار، دینیك (فرهنگ پهلوی)، دیندار (فرهنگ کوچك)

مُتَدَیِّنات: (تك: مُتَدَیِّنَة)، از ریشه‌ی پارسی، دینداران

مُتَدَیِّن بِدینِ غیرِ رَسمی: کیشوَر (فرهنگ پهلوی)

مُتَدَیِّن شُدَن: دیندار گشتن

مُتَدَيِّنَة، مُتَدَيِّنه در فارسی، مؤنث مُتَدَيِّن: دیندار

مُتَدَيِّنين: (تك: مُتَدَيِّن)، دینداران

مُتَذَبِّل: زَن مرد رَوش

مُتَذَرِّع: پُرگوی (آنندراج)

مُتَذَكِّر: یاد کُننده (آنندراج)، به یاد آوَرنده

مُتَذَكِّر شُدَن: یادآور شُدن

مُتَذَكِّرَة، مُتَذَكِّره در فارسی، مؤنث مُتذَكِّر: یاد کُنَنده، به یاد آوَرَنده

مُتَذَكِّرين: (تك: مُتَذَكِّر)، یاد کُنَندگان، به یاد آوَرندگان

مُتَذَلِّل: ۱ـ خوار (آنندراج)، ۲ـ فُروتَن (معین)

مُتَذَلِّلين: (تك: مُتَذَلِّل)، خواران، فُروتَنان

مِتْر: Mètre، فرانسوی، ۱ـ گز ۲ـ جَشان، چوبی باشَد که بِدان زمین و دیگرها پیمایند (برهان)

مُتَرادِف: ۱ـ پیاپی، ۲ـ هَمآرِش (فرهنگ کوچك)، آرِشنبار (آنندراج)

مُتَرادِفات (تك مُتَرادِفَة): پیاپی ها، هَمآرشان

مُتَرادِفَة، مُتَرادِفه در فارسی، مؤنث مُتَرادِف، بنگرید به مُتَرادِف

مِتراژ: Métrage، فرانسوی، گزپیمایی (معین)

مُتَراصِف: هَم‌رَده

مُتَراغی: هَمفَریاد، هَم‌بانگ

مُترافِق: هَمراه

مُتَراكِب: بَرهَم نِشَسته (غیاث اللغات)

مُتَراكِم: ۱ـ گِردآیَنده، ۲ـ بَرهم نِشسته، اَنبوه، اَنباشته (فرهنگ کوچك)

مُتَراكِمات: (تك: مُتَراكِمَة)، انباشتِگان، گِردآیَندگان

مُتَراكِمَة، مُتَراكِمه در فارسی، مؤنث مُتَراكِم: ۱ـ گِردآینده، اَنباشته، بَرهَم نِشَسته

مِتراليوز: میترالیوز، بنگرید به میترالیوز

مُتَراهِن: هَمگِرُو

مُتَرَبِّج: مام مِهربان

مُتَرَبِّخ: نَرم، فرو هِشته (آنندراج)

مُتَرَبِّد: ۱ـ تُرشروی، ۲ـ آسِمانِ اَبری

مُتَرَبِّد: شیر، از جانوران (لاروس)

مُتَرَبِّص: پیوسا (پیوس، انتظار باشد، برهان)، چَشم به‌راه

مُتَرَبِّصَة: مُتَرَبِّصه در فارسی، پیوسایان، گروهی که در هر زمان، یك تن را «مَهدی» می دانستند و چون او دَر می گذشت، دیگری را «مَهدی» می نامیدند (فضل بن شادان)

مُتَرَبِّصين: (تك: مُتَرَبِّص)، پیوسایان، چَشم به‌راهان

مَتَرَبَة: دَرویشی، تَنگدَستی، بینَوایی (لاروس)

مُتَرَتِّب: ۱ـ پابَرجا، بَرجای ایستا، ۲ـ فَرجام

(= نَتیجه، فرهنگ پهلوی)

مُتَرَتِّب شُدَن، مُتَرَتِّب گَردیدَن: فَرجامیدَن

مُتَرَتِّبَة، مَتَرَتِّبه در فارسی، مؤنث مُتَرَتِّب: ۱ـ پایَرجا، ۲ـ فَرجام

مُتَرَتِّبین: (تک: مُتَرَتِّب)، پایَرجایان، فَرجام‌ها

مُتَرجِم: درباره‌ی این واژه گمان رفته است که از ریشه‌ی تَرجَم سُریانی، به آرشِ سخن گُفتَن، به زبان تازی رفته، فردوسی واژه‌ی تَرجَمان را با چنین آرشی به کار می‌بَرَد: زتَرکِش بَرآور کَمان مَرا، به کار آور آن تَرجَمان مَرا (بهره از پژوهش واژه‌های سُریانی در زبان فارسی)، هَم‌چُنین گُمان می‌رَوَد که این واژه از تَرجَمان یا تَرجُمانِ پهلوی به تازی راه یافته باشد، تَرجَمان، تَرجُمان (فرهنگ پهلوی)، تَرزَبان: زَبان‌آور و کسی که گَرمِ گفت‌وگو شَوَد و سخن‌های تَر و تازه گوید و برابر با ترجَمان نیز هَست که واژه‌ای را اززبانی به زبان دیگر باز گویَد (بهره از برهان)، پَچواك: تَرجَمان را گویند و برخی گویَند این واژه برابر با ترجمه است (برهان)، تَرزَفان (فرهنگ کوچك)، بَرگردانَندِه

مُتَرجَم: از ریشه‌ی پارسی، تَرجَمانیده، برگَشتِه

مُتَرجِمین: از ریشه‌ی پارسی (تک: مُترجِم)، تَرجَمانان، تَرزَبانان

مُتَرَجّی: اُمیدوار، اُمید دارَنده (آنندراج)

مُتَرَحِّل: فَرارَونده

مُتَرَحِّم: مِهربان، مِهربانی کُننده (آنندراج)

مُتَرَخِّص: آسان گیرَنده (آنندراج)، آسانگیر

مُتَرَدِّد: ۱ـ رَوَنده (غیاث‌اللغات)، ۲ـ دودِل، سَر به گَریبان، سَرگَردان، ۳ـ رَهگُذَر

مُتَرَدِّدین: (تک: مُتَرَدِّد)، سَرگَردانان، دودِلان، رَهگُذَران

مِتِرس: Maitresse، فرانسوی، مُول (= معشوق زن، برهان)، نِشانِده (گویشِ تهرانی)، لُنده (هراتی)، نَشمَه (گویش یزدی)

مُتَرَسِّل: ۱ـ نویسَنده، نامه‌پَرداز، ۲ـ دَبیر

مُتَرَسِّلین: (تک: مُتَرَسِّل)، نویسندگان، نامه‌پَردازان، دَبیران

مُتَرَسِّم: نویسَنده (غیاث‌اللغات)، رَوشَمَند (در تازی نیامده است)

مُتَرِّش: از ساخته‌های فارسی گویان برگرفته از واژه‌ی ریشِ پارسی، ریش تَراشیده (غیاث‌اللغات)

مُتَرَشِّح: شِپیختِه (برهان)، زِهناك (فرهنگستان)، تَراوِه

مُتَرَشِّحات: (تک: مُتَرَشِّحَة)، زِهناکان، تَراوِه‌ها

مُتَرَشِّحَة، مُتَرَشِّحه در فارسی، مؤنث مُتَرَشِّح: زِهناك، تَراوِه

مُتَرَشِّش: چِکَنده، آبدِه

مُتَرَصِّد: ۱ـ اُمیدوار، ۲ـ فَراپای (= کَمین کرده، فرهنگ کوچک)

مُتَرَصِّدین: (تك: مُتَرَصِّد)، اُمیدواران، فَراپایان

مُتَرَعرِع: ۱ـ جُنبَنده، ۲ـ بالَنده (معین)

مُتَرَقَّب: چَشم داشته، اُمید بَسته

مُتَرَقِّب: بَرموگَر (بَرمو = انتظار، امیدواری، برهان)

مُتَرَقَّبَة، مُتَرَقَّبه در فارسی، مؤنث مُتَرَقَّب: چَشم داشته، اُمید بَسته

مُتَرَقَّبین: (تك: مُتَرَقَّب)، چشم داشته ها، چَشمداشت ها، اُمید بَسته ها

مُتَرَقِّبین: (تك: مُتَرَقِّب)، بَرموگَران

مُتَرَقّی: ۱ـ اَفزون شَوَنده (غیاث اللغات)، ۲ـ بالا رَوَنده، ۳ـ پیشرَوَنده، پیشرَفته

مُتَرَقِّیَة، مُتَرَقّیه در فارسی، مؤنث مُتَرَقّی: ۱ـ افزون شَوَنده، ۲ـ بالا رَوَنده، ۳ـ پیشرَفتِه

مُتَرَکِّب: ۱ـ بَرهَم نشیننده، ۲ـ اُستوار گَردَنده (آنندراج)

مُتَرَکِّن: ۱ـ ستون یافته، ۲ـ گِرانسَنگ

مُتَرَمِّز: ۱ـ جُنبَنده، ۲ـ کَلاوه، کَلافِه

مُتَرَنِّم: ۱ـ سَرایَنده، ۲ـ بانگ کننده: کَبوتَر (آنندراج)، ۳ـ تَرانه خوان

مُتَرَنِّم گردیدن: آواز خواندَن، تَرانه خواندَن

مُتَرَنِّمین: (تك: مُتَرَنِّم)، تَرانه خوانان، سَرایَندگان

مِتــرو: Métro، کاهـیده ی Métropolitain، فرانسوی، زیر راه، با آن که راه آهن شهری گاه از زیرِ زمین می گذرد و گاه روی زمین، چنان که در شهر بزرگی چون لندن، در انگلستان بِدان Underground و در امـریکـا بدان Subway گفته می شود که با زیر راه بَرابَر است.

مِتروپُل: Métropole، فَرانسوی، ۱ـ پایتَخت، ۲ـ فَرمانشَهر

مَتروك: ۱ـ اَپَرمانَدَك (فرهنگ پهلوی)، بازمانده، پَس نَهاده، ۲ـ رَها شُدَه (فرهنگ کوچك)، هِلیده (از هِلیدَن برابر با فروگذاشتَن وواگُذاشتن، برهان)

مَتروکات: (تك: مَتروکَة)، هِلیدگان، بازمانده ها

مَتروك شُدَن: بَراُفتادَن، وَراُفتادَن

مَتروکَة: مَتروکه در فارسی، مؤنث مَتروك، هلیده، بازمانده

مِترولوژی: Métrologie، فرانسوی مَساك شِناسی (مَساك = مِقدار، فرهنگ پهلوی)

مِترولوژیست: Métrologiste، فرانسوی، مَساکشِناس

مُتَرَهِّب: ۱ـ تَرساننده، ۲ـ پَرَستَنده

مِتری: برگرفته از مِتریك Métrique، فرانسوی، جَشانی، جَشانیك

مِتریك: Métrique، فرانسوی، بنگرید به مِتری

مُتَزائِد، مِتزایِد در فارسی: اَفزون، اَفزون شَونده (آنندراج)

مُتَزائِل، مِتزایِل در فارسی: جُدا، جُدا شَونده (آنندراج)

مُتَّزِع: ۱ـ سَنگدِل، ۲ـ دُرُشت اَندام، ۳ـ بازایستَنده (آنندراج)

مُتَزَعزِع: ۱ـ جُنبنده (آنندراج)، ۲ـ پالوده، فالوده (لاروس)

مُتَزَلزِل: ۱ـ لَرزَنده، ۲ـ دودِل، سُست‌رای

مُتَزَوِّج: زَن کُننده، زَن گیرَنده

مُتَزَهِّد: پارسا، نیایشگَر

مُتَزَیِّد: ۱ـ گِرانفروش ۲ـ بیشگوی، بیش سُخَن

مُتَزَیِّل: ۱ـ پَراکَنده ۲ـ پَخش شَونده

مُتَزَیِّن: زیوریافته، آراستِه

مِتَزَیِّن شُدَن: زیوریافتَن

مُتَسابِق: هَماوَرد، پیشی جوی

مُتَسارّ: رازگویَنده

مُتَسارِع: شِتابَنده (آنندراج)

مُتَساقِط: فروریزَنده

مُتَساقی: نوشانَنده

مُتَساکِر: مَست نما

مُتَسالِم: آشتی کُننده، آرامشجوی

مُتَسامِح: آسانگیر

مُتَساوی: بَرابَر، سَربه سَر، هَمُك (فرهنگ پهلوی)

مُتَساوِیات: (تك: مُتَساوِیَة)، بَرابَران، هَمُکان

مُتَساوی الاتِّجاه: هَمسانگَرد (لاروس)

مُتَساوی الاَضلاع: راست پَهلو (فرهنگستان)، هَمُکبَران

مُتَساوی الاَمر: به اَندازه (معین)

مُتَساوی الزّمان: هَمزَمان (فرهنگستان)

مُتَساوی السّاقَین: راست پای (فرهنگستان)، هَمُکساگان (ساق، ساقه، تازی گشته‌ی ساگ است)

مُتَساوی الطول: هَمُك دَرَهناد (فرهنگ پهلوی)، هَمدرازا

مُتَساوی شُدَن: بَرابَر شُدَن

مُتَساوِیَة: مُتَساوِیه در فارسی، مؤنث مُتَساوی: بَرابَر، سَر به سَر

مُتَسائِل: هَمخواه

مُتَسَبِّب: ۱ـ رَوان ۲ـ رَوانه (بهره از آنندراج)

مُتَسَرِّد: تُندگام

مُتَّسَع: فَراخنای، فَراخیده

مُتَّسِع: ۱ـ فَراخ شَوَنده (آنندراج) ۲ـ دراز شَوَنده، کِش آینده

مُتَسَفِّر: گَشت و گُذار کننده، راهی

مُتَّسِق: ۱ـ ساماندار ۲ـ هَموار

مُتَسَقّی: آب پَذیر، نَم پَذیر

مُتَسَکِّن: دَرویش (آنندراج)

مُتَسَلِّح: زینه پُوشنده (زینه = سلاح)

مُتَسَلسَل: جامه‌ی بَد بافت (آنندراج)

مُتَسَلسِل: پیاپی رَوان

مُتَسَلسِلَة: مؤنث مُتَسَلسِل، وَ، رِشته (لاروس)، زَنجیره

مُتَسَلِّط: چیره شَوَنده، تازَنده

مُتَسَلِّقات: راسته‌ی بَرشَوَندگان (لاروس)

مُتَسَلّی: هَمدَردی شنیده، نَوازِش دیده ۲ـ خورسَند (آنندراج)

مُتَسَوِّق: ۱ـ بازاری، بازارنِشین ۲ـ سوداگَر

مَتش: سپیدیِ ناخن، پیسِ ناخن

مُتَشابِك: دَرهَم

مُتَشابِه: ۱ـ هومانـاك (فرهنگ پهلوی)، هَمانـند، هَمانـاك ۲ـ چَند آرِش، چَند مانَك: چمراس هایی دَرنِبی که در برگیرنده‌ی چَند آرِش است ۳ـ هَمآمیز (= Homologos در یونانی)

مُتَشابِهات: (تك: مُتَشابِهَة)، چَند آرِشان، چَند مانَکان

مُتَشابِهَة: مُتَشابهه در فارسی، مؤنث مُتَشابِه، (بنگرید به متشابِه)

مُتَشابِهَةُ الأجزاء: هَمپار (لاروس) = Isomer در انگلیسی

مُتَشابِهَةُ الخَواصّ: یکسانگرد (فرهنگ فنی) = Isotope در انگلیسی

مُتَشاعِر: سَراینده نما

مُتَشاجِر: دَرهَم آویخته

مُتَشارِك: هَنباز (آنندراج)

مُتَشاغِل: سُستکار، روگَردان از کار

مُتَشاغِل گَشتَن: روگَردان شُدَن از کار

مُتَشافِع: این واژه در فَرهنگنامه‌های تازی نیامده، جُفت پَذیرَنده (معین)

مُتَشافِعان: (تك: مُتَشافع)، جُفت پَذیرَندِگان

مُتَشاكِس: سَخت گیر، چانه‌زَن

مُتَشاكِل: هَمریخت، هَمچِهر

مُتَشاکی: گَرزیتار (= شکایت کننده، فرهنگ پهلوی)، گِله کُننده

مُتَشاوِر: سِگالَنده

مُتَشایِع: هَنباز

مُتَشائِم: مُتَشایِم در فارسی: مُرغواَزَننده

مُتَشَبِّث: دَرآویزَنده، چَنگ زَنَنده (آنندراج)

مُتَشَبِّثین: (تك، مُتَشَبِّث)، دَرآویزَندگان،

چنگ‌زَنَندگان

مُتشبِّه: مانَنده

مُتشتِّت: پَراکَنده، وَلاو (برهان)، شَهلیده (انجمن آرا)

مُتَشَخِّص: گِرانسَنگ، مَنِشمَند، بُزُرگمَنِش

مُتَشرِّد: ۱ـ رَوَنده ۲ـ رَمیده (معین)

مُتَشرِّع: کیشمَند (برهان)

مُتَشرِّعین: (تك: مُتَشرِّع)، کیشمَندان

مُتَشرِّف: بُزُرگمَنِش (آنندراج)

مُتَشرِّم: شکافته (آنندراج)

مُتَشعِّب: ۱ـ شاخه شاخه ۲ـ پراکَنده

مُتَشعِّث: پراکَنده، پَریشان (آنندراج)

مُتَشعِّث خاطر: پَریشاندِل

مُتَشعِّث رای: نَدانَمکار، سَرگَشتِه

مُتَشَعشِع: بَرازَنده

مُتَشَعِّل: اَفروختِه

مُتَشَکِّر. سپاسدار، سپاسگُزار

مُتَشَکِّرین: (تك: مُتَشَکِّر)، سپاسداران، سپاسگُزاران

مُتَشَکِّك: گُمان بَرَنده، دودِل گَشته

مُتَشَکِّل: کَرپ‌پَذیر (کَرپ = شِکل)

مُتَشَکِّلَة: مُتَشَکِّله در فارسی، مؤنث مُتَشَکِّل، کَرپ‌پَذیر

مُتَشَکّی: گِرزیتار، گله گُزار

مُتَشَمِّر: کارآماده

مُتَشَمِّم: بویَنده (آنندراج)

مُتَشَنِّج: تُرُنجیده، شَنجان، شنگان، ذبیح بهروز «تَشَنُّج» را برگرفته از ریشه‌ی پارسی شَنج برابر با تُرُنجیدگی دانسته است

مُتَشَوِّر: شرمَنده

مُتَشَوِّش: کارشوریده (آنندراج)

مُتَشَوِّق: خواهان نما، آرزومندنما

مُتَشَوِّه: شِناسا (آنندراج)

مُتَشَهِّد: ۱ـ گواهی دهَنده ۲ـ گوینده‌ی: اَشهد اَن لااله الاالله

مُتَشَهّی: خواهان، گِرایَنده

مُتَشَیِّخ: ۱ـ پیر نما ۲ـ بی خایه، خَنزَك

مُتَشَیِّط: لاغر، نَزار، سوخته (آنندراج)

مُتَشَیِّع: «شیعه» نما

مُتَصادِق: راستدوست، دوستِ یکرَنگ

مُتَصادِم: روبه رو شَونده (معین)

مُتَصاعِد: بالارَونده (فرهنگ کوچك)، فَرایاز (فرهنگستان)

مُتَصاعِدة: مُتَصاعِده در فارسی، مؤنث مُتَصاعِد، فَرایاز

مُتَصاعِدین: (تك: مُتَصاعِد)، فَرایازان

مُتَصالح: ۱ـ سازِش پَذیر ۲ـ سازِشگَر، سازِش کُنَنده

مُتَصالِحَة: مُتَصالِحه در فارسی، مؤنث مُتَصالِح، بنگرید به مُتَصالِح

مُتَصالِحين: (تك: متصالح)، سازش پَذيران، سازشگران

مُتَصَبِّب: شارآب، آبِ فروریزنده

مُتَصَبِّح: پگاه آیَنده (آنندراج)

مُتَصَبِّر: شِکیبا، شِکیب پیشه

مُتَصَحِّف: نادُرُست خوان

مُتَصَدِّد: پیش آیَنده (آنندراج)

مُتَصَدِّر: بالانِشین

مُتَصَدِّع: ۱ـ دَردِسَر دِهَنده، این واژه را به جای «مُصَدِّع» به کار می بَرَند که نارَواست (غیاث اللغات) ۲ـ پراکَنیده ۳ـ شِکافته

مُتَصَدِّف: روبَرگَردان، رویگَردان

مُتَصَدِّی: اَپـِرمان (فرهنگ پهلوی)، پیشکار (غیاث اللغات)، گُمارده، گُماشته

مُتَصَدِّی بُرِش: در انگلیسی Cutter (فرهنگ واژه‌های سینمائی)، بُرِشگَر

متصدی بَرق: در انگلیسی Gaffer (واژه‌های سینمائی)، شیدگَر

متصدی دوربین: انگلیسی Camera operator (واژه‌های سینمائی)، دوربینگَر

متصدی حرکت دوربین: در انگلیسی Grip (واژه‌های سینمائی)، دوربین جُنبان

متصدی میزان کردن عدسی: Focus puller (واژه‌های سینمائی)، رُخشبان

مُتَصَدّی شُدَن: ۱ـ به گَردَن گرفتن ۲ـ بَرگُمارده شُدَن

مُتَصَرِّف: ۱ـ دَست اَندَرکار ۲ـ دَردَست دارنده، داشتار (= مالك، فرهنگ پهلوی) ۳ـ فَرماندار

مُتَصَرِّفات: (تك: مُتَصَرِّفة)، داشتِگان، به چَنگ آوردَگان

مُتَصَرِّف شُدَن: ۱ـ به دَست آوَردَن ۲ـ از آنِ خود کَردَن ۳ـ هَمخوابِگی کَردَن

مُتَصَرِّفَة: مُتَصَرِّفه در فارسی، مؤنث مُتَصَرِّف، وَ داشتِه، به چَنگ آورده

مُتَّصِف: زابدار، فُروزه‌دار

مُتَّصَف: زابیده، فُروزیده (فرهنگ کوچك)

مُتَصَفِّح: نِگَرَنده، خواننده

مُتَّصِف شُدَن: زابدار شُدَن، فروزه‌دار گَشتَن

مُتَّصِف گَردیدَن = مُتَّصِف شُدَن

مُتَّصِفَة: مُتَّصِفه در فارسی، مؤنث مُتَّصِف: زابدار، فروزه‌دار

مُتَّصِل: هَمبَند (فرهنگ پهلوی)، سَنگم (برهان)، پیوَسته (فرهنگستان)، هَمیوییِده (بهروز)

مُتَّصِلات: (تك: مُتَّصِلَة)، هَمبَندان، پیوستِگان

مُتَّصِل الطّاس: پیوسته گُلبَرگان

مُتَّصِل شُدَن، مُتَّصِل گَردیدَن، مُتَّصِل گَشتن: هَمبَند شُدَن، به هَم پیوَستن

مُتَصَلِّف: چاپلوس

مُتَّصِل کَردَن: پَتوستَن (فرهنگ پهلوی)، پیوَستَن

مُتَّصِلَة: مُتَّصِله در فارسی، مؤنث مُتَّصِل، بنگرید به مُتَّصِل

مُتَصَمِّع: خون آلود (آنندراج)

مُتَصَنِّع: ۱ـ خودآرا ۲ـ دِلسوزنما ۳ـ هُنَرمَندنما

مُتَصَوَّر: ۱ـ گُمان شُده، اَنگاشته ۲ـ اَنجام‌پَذیر، شُدَنی

مُتَصَوِّر: گُمان بَرَنده، اَنگارَنده

مُتَصَوَّرات: (تك: مَتَصَوَّرَة)، گُمان شُدِگان، اَنگاشتِگان

مُتَصَوِّرات: (تك: مُتَصَوِّرَة)، گُمان بَرَندگان، اَنگارَندگان

مُتَصَوَّرَة: مُتَصَوَّره در فارسی، مؤنث مُتَصَوَّر ۱ـ گمان شده، اَنگاشتِه

مُتَصَوِّرَة: مُتَصَوِّره در فارسی، مؤنث مُتَصَوِّر ۱ـ گُمان بَرَنده، اَنگارَنده

مُتَصَوِّرین: (تك: مُتَصَوِّر)، گُمان بَرَندگان، اَنگارَندگان

مُتَصَوِّف: ۱ـ سُوفی ۲ـ سُوفی نما، پشمینه پُوش، دَرویش نما

مُتَصَوِّفَة: مِتَصَوِّفه در فارسی، مؤنث مُتَصَوِّف: سُوفی، درویش

مُتَصَوِّفین: (تك: مُتَصَوِّف)، سوفیان، سُوفی نمایان، پَشمینه پُوشان

مُتَصَیِّد: ۱ـ شِکارجوی ۲ـ شِکارگَر

مُتَصَیِّف: به سَردسیر رَفته

مُتَضاحِك: هَمخَند

مُتَضادّ: هَمبَسان (فرهنگ پهلوی)، ناساز

مُتَضادّات: (تك: مُتَضادَّة)، هَمبَسانان، ناسازان

مُتَضادّان: (تك: مُتَضادّ)، هَمبَسانان، ناسازان

مُتَضادّین: (تك: مُتَضادّ)، هَمبَسانان، ناسازان

مُتَضاعِف: دوچَند، دوچَندان

مُتَضَرِّر: زیاندیده

مُتَضَرِّرین: (تك: مُتَضَرِّر)، زیاندیدگان

مُتَضَرِّع: ۱ـ فُروتَن ۲ـ زاری کُننده، نالان

مُتَضَرِّعین: (تك: مُتَضَرِّع)، فُروتَنان، زاری کُنَندگان

مُتَضَعِّف: نَزار، تَکیده، ناتوان

مُتَضَمِّن: ۱ـ دَربَردارَنده، دَربَرگیر (فرهنگ کوچك)، ۲ـ تاوان‌دِه

مُتَطابِق: ۱ـ بَرابَر، ۲ـ هَمسان

مُتَطاوِع: ۱ـ فرمانبردار ۱ـ سَر به زیر، فروتَن

مُتَطاوِل: ۱ـ دراز، کِشیده ۲ـ بادسار

مِتَطَبِّب: ۱ـ پزشک نما ۲ـ دانشجوی پِزشکی
مُتَطَبِّبین: (تک: مُتَطَبِّب)، پزشک نمایان
مُتطَرِّب: شادمان کننده (آنندراج)
مُتَطَرِّفه: هَر سو چَر: ستوری که هَر سوی بِچَرخَد، وَ، کسی که از هَر دانشی خوشه‌ای برگیرَد
مُتَطَرِّق: ۱ـ پَراکَنده ۲ـ راه گیرَنده (آنندراج)، راه جویَنده
مُتَطَلِّس: زُدوده، سِتُرده
مُتَظاهِر: ۱ـ خودنما ۲ـ نمایان کُننده ۳ـ هَمیار، هَم‌پُشت
مُتَظاهِرین: (تک: مُتَظاهِر)، خودنمایان، نمایان کُنندگان، هَمیاران، هَم پُشتان
مُتَظَلِّم: دادخواه، نالِشگر
مُتَظَلِّمین: (تک: مُتَظَلِّم)، دادخواهان
مُتَعادِل: ۱ـ هَمتَراز، تَرازمَند (فرهنگستان) ۲ـ هَمسَنگ
مُتَعادِی: هَمجَنگ، دُشمَن
مُتَعادِیَة: مؤنث مُتَعادی، وَ، ناهَموار، کُلوخدار
مُتَعارَف: ۱ـ شِناسگاه ۲ـ آیین، تَراداد، این واژه در تازی نیامده (فرهنگ نظام)
مُتِعارِف: هَمشِناسَنده
مُتَعارِفی: شناخته شده، شِناختِه
مُتَعارِك: ۱ـ گوشمال دهنده ۲ـ خراشیده ۳ـ کامیاب ۴ـ کارزار کُنَنده ۵ـ اَنبوه شَوَنده (غیاث)
مُتَعازِل: اَز هَمگُریز، اَز هَم دور شَوَنده
مُتَعاشِر: با هَم نِشین
مُتَعاطِف: با هَم مِهربان
مُتَعاطِی: به دَست گیرَنده (آنندراج)
مُتَعاظِم: بُزُرگ شَوَنده (آنندراج)
مُتَعاقِب: ۱ـ دُمادُم (برهان)، ۲ـ به دُنبال ۳ سِپَس رَو، پیرو
مُتَعاقِباً: دَرپِی، پیرو (فرهنگستان)
مُتَعاقِبین: (تک: مُتَعاقِب)، دُمادُم‌ها، سِپَس رُوان
مُتَعاقِد: هَم پیمان
مَتَّع اللهُ المُسلِمین بِطولِ بقاه: خدای بَهره دهاد مسلمانان را از زندگی دراز او
مُتَعالِی: مُتَعال در فارسی: والا، بَرین، اَبَرگَر، بالَستیك (فرهنگ پهلوی)، بُرزِشمَند، بَرشَوَنده
مُتَعامِل: سوداگَر، دادوسِتَد کُنَنده
مُتَعامِی: کورنما، کورِ دروغین
مُتَعاوِن: هَمیاوَر
مُتَعاهِد: هَم‌پیمان
مُتَعاهِدان، مُتَعاهِدین، (تک: مُتَعاهِد): هَم‌پیمانان

مَتعَب: ۱ـ رَنج ۲ـ رَنجگاه، جای رَنج
مُتَعَبِّد: نیایشگر، نیایَنده
مُتَعَبِّدین: (تک: مُتَعَبِّد)، نیایشگران، نیایَندگان
مُتَعَثِّر: شُکوخیده زَبان (آنندراج)، لَغزَنده زَبان
مُتَعَجِّب: شِگفت زَده، شِگفتین، اَفدان، از اَفدیدن (= تَعَجُّب نمودَن باشد، برهان) (ذبیح بهروز)
مُتَعَجِّبانه: با شگفتی
مُتَعَجِّبین: (تک: مُتَعَجِّب)، شِگفت زَدگان. اَفدانان
مُتَعَدِّد: ۱ـ فَرای (فرهنگ پهلوی)، پُرشمار، چَندین (ذبیح بهروز)، بسیار ۲ـ گوناگون، رَنگارَنگ
مُتَعَدّی: ۱ـ سِتَمکار (ذبیح بهروز) ۲ـ کُنان، در دَستور زبانِ پارسی می توان به جای «فعل مُتَعَدی» پویه‌ی کُنان و به جای «فعل لازم» پویه‌ی کُنین را به کار بُرد
مُتَعَذِّب: خوشگوار (غیاث اللغات)
مُتَعَذِّبَة: مُتَعَذِّبَه در فارسی، مؤنث مُتَعَذِّب، ۱ـ خوردنی خوشگوار ۲ـ نوشیدَنی خوشگوار (غیاث اللغات) ۳ـ کِیفَر ۴ـ کِیفَر دَهنده
مُتَعَذِّر: ۱ـ دُشوار (آنندراج) ۲ـ بَهانه تَراش ۳ـ پوزش آوَر
مُتَعَذِّرالوُصول: دُشوار یافت
مُتَعَذِّرُالمَصرَف: دُشوار گُسارد
مُتَعَرِّب: تازی نما، تازی مانند، تازیگونه
مُتَعَرِّبین: (تک: مُتَعَرِّب)، تازی نمایان، تازی گونگان
مُتَعَرِّش: پایَنده، اُستوار
مُتَعَرِّص: ماندگار
مُتَعَرِّض: ۱ـ پَرخاشجو، آفَندور (ذبیح بهروز)، ۲ـ یادآوَر ۳ـ سَربار، آزاررسان
مُتَعَرِّض شُدَن: ۱ـ سَربار شُدَن ۲ـ یادآوَر شُدَن
مُتَعَرِّضین: (تک: مُتَعَرِّض)، پَرخاشجویان، یادآوَران، سَرباران
مُتَعَرِّف: ۱ـ شِناختخواه ۲ـ جُست وجوگَر
مُتَعَزِّب: بی هَمسَر
مُتَعَزِّز: ۱ـ اَرجُمَند ۲ـ کَمیاب ۳ـ اَرزَنده، گِرانبَها ۴ـ پایدار، اُستوار
مُتَعَزِّل: کِناره گیر، گوشه گیر
مُتَعَسِّر: دُشوار (غیاث اللغات)
مُتَعَسِّف: ۱ـ اُریب رَونده، کَج یاز ۲ـ سِتَمگَر
مُتَعَشِّق: مِهرورز، شیفته
مُتَعَصِّب: بَرنایِشت، از بَرنایِشتی (= تَعَصُّب، برهان) (ذبیح بهروز)، پیوَرز
مُتَعَصِّبین: (تک: مُتَعَصِّب)، بَرنایِشتیان، پیوَرزان
مُتَعَطِّش: تِشنه نما

مُتَّعِظ: پَندنیوش، پَندپَذیر

مُتَعَفِّن: شَماغَنده (برهان)، گَندیده (ذبیح بهروز)، بَدبو (معین)

مُتَعَلِّق: خویش (فرهنگ پهلوی)، اَز آن (فرهنگ کوچك)

مُتَعَلِّم: میلاو (برهان)، شاگِرد

مُتَعَلِّمات: (تك: مُتَعَلِّمَة)، میلاوان، شاگِردان

مُتَعَلِّمَة: مُتَعَلِّمه در فارسی، مؤنث مُتَعَلِّم، میلاو، شاگِرد

مُتَعَلِّمین: (تك: مُتَعَلِّم)، میلاوان، شاگِردان

مُتَعَمِّد: خودکُن، خودکُنَنده

مُتَعَمِّدین: (تك: مُتَعَمِّد)، خودکُنَندگان

مُتَعَمِّق: ژَرفکاو، ژَرف اَندیش

مُتَعَمِّل: ۱ـ سَختی کِشَنده (آنندراج) ۲ـ کوشَنده

مُتَعَمِّم: آکجوی، دَستار بَرسَر

مُتَعَنِّت: آکجُوی، نِکوهَنده

مُتَعَنِّد: بَدخواه، ستیزه جوی

مُتَعَوِّد: خوگَر، خوگیر

مُتَعَوِّذ: پَناه گیرنَده (آنندراج)

مُتعَة: مُتعَه در فارسی: بَهره بَخش، چَکر زَن

مِتعَة: ۱ـ بَرخورداری ۲ـ خوشی (لاروس)

مُتَعَهِّد: گِرفتارمَند (فرهنگ پهلوی)، پِذرُفتار (فرهنگ کوچك)، بابیزان، بابیزَن (برهان)

مُتَعَهَّدٌلَه: بابیزَنیافت

مُتَغَیِّد: ۱ـ خشمگین (لاروس) ۲ـ سِتمگَر ۳ـ جَفته بَند (جَفته = تُهمَت)

مُتَعَیِّن: ۱ـ آشکارا ۲ـ شناخته ۳ـ سَرشناس ۳ـ پَروَهاندار ۴ـ هِرنیزمَند (= از طبقهٔ اعیان، برهان)

مُتَعَیِّنین: (تك: مُتَعَیِّن)، هِرنیزمَندان

مُتَغابِن: ۱ـ زیانمَند ۲ـ دَریغاگوی، پشیمان ۳ـ زیانرِسان

مُتَغایِر: ناجور، ناساز

مُتَغایِرَة: مُتَغایره در فارسی، مؤنث مُتَغایِر: ناجور، ناساز

مُتَغَدّی: چاشت خورَنده (آنندراج)

مُتَغَذِّم: پُرخور، هَرزه خور، هَرچه خور

مُتَغَذّی: خورَنده

مُتَغَرِّب: دور رَوَنده (آنندراج)

مُتَغَسِّل: بَرشَنوم کُنَنده (بَرشنوم = غُسل فرهنگ پهلوی)

مُتَغَلِّب: چیره شَوَنده، به‌زُورگیرَنده

مُتَغَنِّج: پُرکرشمه، پُرناز، نازَنین

مُتَغَنّی: ۱ـ سرایَنده، سرودگوی ۲ـ بی نیاز، بی نیاز گَردَنده (آنندراج)

مُتَغَیِّب: ناپیدا گَردَنده (آنندراج)

مُتَغَیِّر: ۱ـ وَرتِناك، فَرجَستَك (فرهنگ

پهلوی)، جَزان، از جَزیدَن (به معنی تغییر و تَبدیل باشد، برهان) ۲ـ جَزَنده (برهان): دَردانشِ گیتیک ۳ـ خشمگین، آشفته (بهروز)

مُتَغَیِّر تابع: جَزنده‌ی پیرو

مُتَغَیِّر شُدَن: ۱ـ جَزیدَن ۲ـ خشمگین شُدن

مُتَغَیِّر گرداندَن: ۱ـ جَزاندَن، ۲ـ خشمگین گَرداندَن

مُتَغَیِّر گَردیدَن: ۱ـ جَزیدن، ۲ـ خشمگین گَردیدَن

مُتَغَیِّر مُستَقِلّ: جَزَنده‌ی رَها

مُتَغَیِّر مُطلَق = مُتَغَیِّر مُستَقِلّ: جَزَنده‌ی رَها، جَزَنده‌ی یَله

مُتَغَیِّرَة، مُتَغَیِّره دَر فارسی، مونث مُتَغَیِّر: ۱ـ وَرتِناک، جَزان ۲ـ خَشمگین

مُتَغَیِّرین، (تک: مُتَغَیِّر): وَرتناکان، جَزانان، خَشمگینان

مُتَفاتی: وَچَرخواه (وَچَر= فَتوی)

مُتَفاحِش: دُشنامگُوی

مُتَفاخِر: نازَنده

مُتَفادِی: ۱ـ سَر بَهادِهنده ۲ـ دُوری گزیننده

مُتَفاوِت: جُدا شَونده، دُور شَونده، جُدا، دیگرگونه

مُتَفاوِتَة، مُتَفاوِت در فارسی، مؤنث متفاوت: جُدا، دیگرگُونِه

مُتَفَتِّت: ریزریز، شِکَسته

مُتَفَجِّع: رَنجور، رَنج کِشَنده

مُتَفَحِّص: جُست‌وجو کننده، بازکاوَنده، چَشم آغیل

مُتَفَرِّج: دِلگُشای، دِلباز

مُتَفَرِّج: ۱ـ دِلگُشوده، آسوده دَل ۲ـ خوشی جُوی

مُتَفَرِّد: ۱ـ تَک، یکّه ۲ـ کِناره گیر

مُتَفَرِّد شُدَن: تَک شُدَن، بی مانَند شُدَن

مُتَفَرِّد گَشتَن: تَک شُدَن، بی مانند گَشتَن

مُتَفَرِّدین، (تک: مُتَفَرِّد): تَکان، کِناره گیران

مُتَفَرِّس: ۱ـ نشانه‌دان ۲ـ سَوارکارنما

مُتَفَرِّع: فَرجَستَک (فرهنگ پهلوی)، شاخِه شُده، سِتاک

مُتَفَرِّعات، (تک: مُتَفَرِّعة): فَرجَستَکان، سِتاکان

مُتَفَرِّع شُدَن: سِتاکیدَن، شاخه شاخه شُدَن

مُتَفَرِّع کَردَن: سِتاکاندن، شاخه شاخه کَردَن

مُتَفَرعِن: بادسار، گَندِدَماغی

مُتَفَرعِنین، (تک: مُتَفَرعِن): بادساران، گَندِدَماغیان

مُتَفَرِّعَة: مُتَفَرِّعه در فارسی، مؤنث مُتَفَرِّع: فَرجَستَک، سِتاک

مُتَفَرِّق: پَراگَندَک، ویسانِدَک (فرهنگ پهلوی)،

پَراش، پَراشیده (ذبیح بهروز)، وَلاو (برهان) بشپول (برهان)، پَراکَنده، پَریشان

مُتفرِّقات: (تک: مُتَفرِّقه)، پراکندگان، پَراشیدگان، وَلاوان

مُتفرِّق آمدَن: پَراکنده شُدَن (معین)، پَراکنده آمدَن

مُتفرِّق شُدَن: پَراکَنده شدَن، پَراگَنیدَن

مُتفَرِّق کَردَن: پَرگَنتَن، پَرگَندَن، پَرگاندَن (فرهنگ پهلوی)

مُتَفَرِّقة: مُتَفرِّقه در فارسی، مؤنث مُتَفَرِّق: ۱ـ پَراگَنده، پَراشیده، وَلاو، بِشپُول ۲ـ گُوناگُون ۳ـ بیگانه، ناآشنا

مُتَفطِّن: زیرَك، باهُوش

مُتَّفِق: هَماهیك، هَمیدُخت (فرهنگ پهلوی)، هَمیُو، هَمدَست (فرهنگ کوچك)، سازوار

مُتَّفِقات: (تك: مُتَّفِقَة)، هَمیُوختان، هَمدَستان، سازواران

مُتَّفِقاً: با هَم

مُتَّفِقُ الرأی: هَمرای، هَمداستان (فرهنگستان)، هَمسِگال

مُتَّفِقُ القول: هَم‌آواز (فرهنگستان)، هَم زَبان، یکزَبان

مُتَّفِقُ الکَلام: یِکسُخَن، هَم سُخَن، یِکدِل

مُتَّفِقُ الکَلِمة: یك سُخَن، یکزَبان

مُتَّفِقُ اللفظ: هَمگُوی، هَمگُفت

مُتَّفِق شُدَن: مُتَّفِق گَردیدَن، یکی شُدَن، هَمیُو گَشتَن، سازوار شُدَن

مُتَّفِقٌ عَلَیه، مُتَّفِقٌ فیه: خواستِ هَمه، آهَنگِ هَمه

مُتَّفِقَة، مُتَّفِقة در فارسی، مؤنث مُتَّفِق: هَمیُو، سازوار، هَماهَنگ

مُتَفَقِّة: ۱ـ دانانما ۲ـ دانا، دانِشمند

مُتَفَقِّین، (تك: مُتَفَقِّه)، دانانمایان، اَندیشمَندان

مُتَّفِقین: (تك: مُتَّفِق)، هَمیوختان، هَمدَستان، سازواران

مُتَفَکِّر: هَندیشتار (فرهنگ پهلوی)، اَندیشدار، اَندیشَنده، (ذبیح بهروز)

مُتَفَکِّرانه: اَندیشه ناك،

مُتَفَکِّر شُدَن: در اندیشه فرو رفتَن، اندیشمَند شُدَن

مُتَفَکِّرَة: مُتَفَکِّره در فارسی، مؤنث مُتَفَکِّر: اَندیشَنده

مُتَفَکِّرین: (تك: مُتَفَکِّر)، اَندیشداران، اَندیشندِگان

مُتَفَنِّن: ۱ـ دیسان، دِگرگون شَونده ۲ـ خوشگُذَران، آسان پَسَند

مُتَقابِل: رُو با رُو

مُتَقابِلان: (تک: مُتَقابِل)، رو به رویان، رو دَر رویان
مُتَقابِلاً: دَر پاسُخ
مُتَقاتِل: کارزارکننده، دَر کشمکش
مُتَقادِم: دیرینه شَوَنده، دیرینه (آنندراج)
مُتَقادِمَة، مُتَقادِمه: مؤنث مُتَقادِم، دیرینه
مُتَقارِب: هَمرِس، هَمگرای (فرهنگستان)، نزدیك شَوَنده
مُتَقارِبات: (تک: مُتَقارِبَة)، هَمرِسان، هَمگرایان
مُتَقارِع: ۱ـ نیزه زَنَنده ۲ـ پشك زَننده ۳ـ بَر هم کُوفته
مُتَقارِعَین: (تک: مُتَقارِع)، بَرهم کوفتگان، میانِ مُتَقارِعین یعنی دو جسمِ بَر هَم کوفته (چهارمقاله)
مُتَقارِن: ۱ـ با هَم ۲ـ یار ۳ـ هَمدَمان (فرهنگ پهلوی)
مُتَقاسِم: ۱ـ هَم سُوگند ۲ـ هَمداراك
مُتَقاصّ: خُونبَهاگیر
مُتَقاصِر: کُوتاهی کُنَنده
مُتَقاضی: ۱ـ وُژولَنده، اَفژولَنده (برهان)، خواهان ۲ـ وام بازخواهَنده ۳ـ وام بازگیرَنده (آنندراج)
مُتَقاضیان: (تک: مُتَقاضی)، وُژُولَندِگان، خواهانان
مُتَقاضیانِ شغل: کار خواهان
مُتَقاطِر: ۱ـ گَردَنده ۲ـ چِکَنده
مُتَقاطِع: هَمبُر (فرهنگ کوچك)
مُتَقاطِع شُدَن، متقاطع گَشتَن: هَمبُر یدَن
مُتَقاعِد: ۱ـ پاسُخ یافته ۲ـ بازایستَنده ۳ـ کِناره گیرَنده ۴ـ بازنِشَسته (فرهنگستان)، خانِه نِشین، راستادی، کسی که راستادِ دیوانی می گیرَد (بهروز) ۵ـ پَذیرُفته
مُتَقاعِد شُدَن، مُتَقاعِد گَشتَن: ۱ـ پاسُخ یافتَن ۲ـ کناره گرِفتَن ۳ـ بازنِشسته شُدَن ۴ـ پَذیرُفتَن ۵ـ باز ایستادَن
مُتَقاعِد نَشُدَن: زیر بار نَرَفتَن، نپذیرفُتَن
مُتَقاعِدین: (تک: متقاعِد)، پَذیرفتگان، کِناره گیرَندگان، بازنِشَستِگان، بازایستادِگان
مِتقال: نادُرُست نویسی مِتخال، پارسی است، گونه ای پارچه ی سپید
مُتَقامِر: هَم مَنگ، هَم مَنگیا (مَنگیا، منگ=قمار)
مُتَقاوِل: ۱ـ گفت و شنودکُنَنده ۲ـ زَبان دَهَنده
مُتَقاوِم: ایستادِگی کُنَنده
مُتَقَبِّل: ۱ـ پَذیرا، پَذیرَنده ۲ـ به گَردَن گیرَنده، پذرُفتار (ذبیح بهروز)
مُتَقَبِّل شُدَن: به گَردَن گِرفتَن، پَذیرفتَن

مُتقبّلین: پَذیرندگان، به گَردَن گیرَندِگان

مُتَقَدِّم: ۱ـ پیشین، دیرین ۲ـ پیشوا، پیشرُو ۳ـ پیش آیَنده

مُتَقَدِّمی: پیشینِگی

مُتَقَدِّمین: (تک: مُتَقَدِّم)، پیشینیان

مُتَقَرِّب: نزدیکی جُوی

مُتَقَسِّم خاطِر: پَریشان، پَریشان دِل

مُتَقَطِّع: دَم دَمی سِرِشت، کوته بالا (بهره از لاروس)

مُتَقَطِّع: پاره پاره (آنندارج)، بُریده بریده

مُتَقَفّی: دُنباله رُو

مُتَقَلِّب: ۱ـ بَرگَردَنده، در تازی تنها با این آرِش آمده (ذبیح بهروز) ۲ـ دُروزَن (فرهنگ پهلوی)، دُروغزَن، دَغَل (فرهنگستان)، دَغاکار، ریومَند (فرهنگ کوچك)

مُتَقَلِّبین: (تک: مُتَقَلِّب)، بَرگَردَندِگان، دُروغزَنان، دَغاکاران

مُتَقَلَّد: ۱ـ اَفسار پذیرُفته ۲ـ به گَردَن گِرفته

مُتَقَلِّدین: (تک: مُتَقَلَّد)، به گَردَن گِرفتگان

مُتقَن: اُستُوار (آنندراج)

مُتقِن: اُستُوار کُنَنده (آنندراج)

مُتقَنة، مُتقَنه در فارسی، مؤنث متقَن: اُستوار

مُتَقَوِّب: پُوست بَرکَنده (آنندراج)

مُتَقَوِّت: خورِش سازَنده (آنندراج)

مُتَقَوِّح: زخم ریمناك (آنندراج)

مُتَقَوِّس: کَمانی، کَمانه ای

مُتَقَوِّف: ۱ـ بازدارَنده ۲ـ سُخن آموزَنده (آنندراج)

مُتَقَوِّم: ۱ـ راست شَونده ۲ـ گِرانبَها (معین)

مُتَقَوّی: تَوانا (آنندراج)

مُتَّقی: فَرارُون، رَجیستَك (فرهنگ پهلوی)، شاهَنده (برهان)، پارسا، پَرهیزکار (فرهنگ کوچك)

مُتَّقِیَة، مُتَّقِیه در فارسی، مؤنث مُتَّقی: شاهَنده، پارسا

مُتَّقین: (تک: مُتَّقی)، شاهندِگان، پارسایان

مُتك: ۱ـ گُرده دان، در گیاهان ۲ـ تُرَنج، از میوه ها (لاروس) در بُرهان مَتك به آرِش تُرَنج پارسی دانسته شده

مُتَّکاء: مُتَّکا در فارسی: ۱ـ پُشتی ۲ـ بالِش (ذبیح بهروز)

مُتَکابِر: بادسار

مُتَکاتِب: نامه نویس

مُتَکاثِر: بیشدار

مُتَکاثِف: ۱ـ سِتبر شَونده ۲ـ دفزَك، چَگال، سِتَبر ۳ـ بی رُوزَن: رودَر روی رُوزَندار

مُتَکاذِب: دوستِ دُروغی

مُتَکاری: سَلاك گیرَنده (سَلاك = کرایه)

مُتَکافِی: ۱ـ بَرابَر شَونده ۲ـ بَرابر ایستَنده (آنندراج) ۳ـ بَرابر، هَمسان (معین)

مُتَکالِم: هَمسُخَن

مُتَکامِل: رسا

مُتَکاوِس: ۱ـ تو بَرتو، بَرهَم (آنندراج) ۲ـ اَنبوه شَونده، دَست و پاگیر ۳ـ دَرهَم رُستِه

مُتَکاید: هَمفَریب

مُتَکَبِّر: اَپـرمَنِش، پاتیاوَند (فرهنگ پهلوی)، بُزُرگمَنِش، گَردَنکِش، دیمیادی، از دیمیاد برابر با «کبر و غرور، برهان» (ذبیح بهروز)، اَبَرتَن (معین) بادسار (هزار سال نثر پارسی)، خودخواه

مُتَکَبِّرین: (تک: مُتَکَبِّر)، اَبَرتَنان، بادساران، دیمیادیان

مُتَکَثِّر: ۱ـ بِسیار شَونده ۲ـ بسیار جُویَنده ۳ـ بسیار

مُتَکَحِّل: سُرمِه کِشَنده

مُتَکَدِّر: تیره (آنندراج)

مُتَکَدّی: گدا

مُتَکَدّیان: (تک: مُتَکَدّی) گدایان

مُتَکَذِّب: دروغگوی زورکی

مُتَکَرِّر: ۱ـ دوباره ۲ـ دودِله

مُتَکَرِّه: ۱ـ ناخوش دارَنده ۲ـ ناپَسَند

مُتَکَسِّب: ۱ـ پیشه‌وَر ۲ـ گِردآوَرنده، به دَست آوَرنده

مُتَکَسِّر: ۱ـ شِکَننِده، ۲ـ شِکَسته شَونده (غیاث اللغات)

مُتَکَسّی: گِلیم پُوشَنده

مُتَکَشِّف: برهنه، گُشاده (آنندراج)

مُتَکَفِّل: پایَندان، پذرُفتار

مُتَکَفِّل شُدَن: پایندان شُدَن

مُتَکَفِّلین: (تک مُتَکَفِّل)، پایندانان، پذُرفتاران

مُتَکَلِّف: ۱ـ سَخت اَنجام ۲ـ دِل ناپَسَند، نادِلنشین

مُتَکَلِّفات: (تک: مُتَکَلِّف)، دِلناپَسندان، سَخت اَنجامان

مُتَکَلِّفین: (تک مُتَکَلِّف)، دِلناپَسَندان، سَخت اَنجامان

مُتَکَلِّم: گُفت آر (فرهنگ پهلوی)، گزارا (برهان)، سخنگوی، سُخَن گویَنده (آنندراج)

مُتَکَلِّمات: (تک مُتَکَلِّم)، سُخنگویَندِگان

مُتَکَلِّمانه: سُخن گویانه

مُتَکَلِّم وَحده: تنها سُخنگوی

مُتَکَلِّمَة: مُتَکَلِّمَه در فارسی، مؤنث سُخنگویَنده، گُفت آر

مُتَکَلِّمین: (تک: مُتَکَلِّم)، گُفت آران

مُتَکَوِّس: نِگونسار

مُتَکَوِّن: هَست شَونده، هستی یاب

مُتکوِّنات: (تک: مُتکوِّنَه)، هَست شوَندگان، هَستی‌یابان

مُتکوِّنَه، مُتکوِّنه در فارسی، مؤنث مُتکوِّن: هَست شوَنده، هَستی‌یاب

مُتکوِّنین: (تک: مُتکوِّن)، هَست شوَندگان، هَستی‌یابان

مُتکوِّه: پَراگنده، پَریشان (آنندراج)

مُتکهِّف: گاباره‌دار، شِکافدار: کُوه

مُتّکی: پُشت دِهَنده

مُتّکی به غیر: شیلانیده، از شیلانیدَن، کسی خودرا به دیگری وابَندَد (برهان)

مُتّکی به نَفس: خود ایستا

مُتکیِّس: زیرکِ زورکی

مُتکیِّف: شورمَند

مُتکیِّفین: (تک: مُتکیِّف)، شورمَندان

مُتلاحِق: به هَم رِسَنده

مُتلازِم: ۱ـ هَمراه شوَنده ۲ـ هَمراه ۳ـ وابَسته (معین)

مُتلازِمان: (تک: مُتلازِم)، هَمراهان، وابَستِگان

مُتلاشی: فَرکَس، فَرکَست (پهلوی)، کَفیده = اَزهَم بازشده، شکافته و تَرکیده، (برهان) اَز هَم پاشَنده، اَزهَم پاشیده (ذبیح بهروز)، ویران، پَریشان (غیاث اللغات)

مُتلاشی: بَرساخته‌ی فارسی گویان از تَلاشِ ترکی، کُوشَنده، جویَنده

مُتلاشی شُدَن، مُتلاشی گَشتَن: فَرکَستن (فرهنگ پهلوی)، گُمان می‌رود که واژه‌ی فوبُستَن در گویشِ گیلکی و فَکستَنی در همان گویش وَفکَسنی در گویش تهرانی همریشه‌ی این واژه باشد، اَزهَم پاشیدَن، کَفیدَن (برهان)

مُتلاصِق: هَمدُوس، دوس از دوسانیدَن برابر با چسبانیدَن (برهان)

مُتلاصِقین: (تک: مُتلاصِق)، هَمدُوسان

مُتلاطِم: ۱ـ سیلی زَنَنده، تپانچه زَننده ۲ـ توفانی، بَرهَم خورده (ذبیح بهروز)

مُتلاعِن: ۱ـ نَفرین گوینده ۲ـ هَمنَفرینگو

مُتلافِی: دَریابَنده، رِسَنده (آنندراج)

مُتلاقِی: ۱ـ دیدارکُنَنده (آنندراج)، ۲ـ هَمبَرخُورد ۳ـ روبه‌رُو

مُتلاقِیان: (تک: مُتلاقِی)، هَمبَرخوردان

مُتلألی‌ء، مُتلالی در فارسی: مُرواریگُون، رُوشَن، تابان (غیاث اللغات)

مُتلاوِم: هَمنِکوهَنده

مُتلاهی: هَمبازی

مُتلایِس: نیکوخوی (آنندراج)

مُتلبِّث: دِرنگ کننده (آنندراج)

مُتلبِّس: ۱ـ جامه پُوشَنده، پُوشَنده ۲ـ پوشیده (غیاث اللغات) ۳ـ آمیزا، آمیخته شُو

مُتَلَبِّسین: (تک: مُتَلَبِّس)، پُوشَندگان

مُتَلَبِّط: بَرخاک غَلتنده (آنندراج)

مُتَلَجِّم: از ریشه‌ی پارسی - لگام بَسته

مُتَلَحِّف: دَواجدُوز (دَواج = لحاف، برهان)

مُتَلَدِّد: گَردَن (لاروس)

مُتَلَدِّد: چِپار، دُوبین، کَژ نِگَر

مُتَلَدِّم: جامه‌ی کُهنه (آنندراج)

مُتَلَذِّذ: مَزه یافته

مُتَلَذِّذین: (تک: مُتَلَذِّذ)، مَزه یافتگان

مُتَلِّص: هَموار گَرداننده (آنندراج)

مُتَلَطِّف: نَرمی کُنَنده

مَتلَف: ۱- مَرگ (لاروس) ۲- بیابان (غیاث اللغات) ۳- مَرگجای، جایِ مَرگ

مُتلِف: تَباه کُنندَه، اَز میان بَرَنده، به باد دِهَنده

مُتَلَفِّظ: واژه پَرداز، سُخَن پَرداز

مُتَلَفِّف: ۱- دَر نیام شَوَنده ۲- جامه پیچَنده: بَرخود

مُتَلَقِّب: پاژنامیافته، پاژنامیده

مُتَلَقِّح: آبستَن وار

مُتَلَقِّن: دَریابَنده، فراگیرنَده

مُتَلَقِّی: دیدار کُنَندَه (بهره از غیاث اللغات)

مُتَلَقّی: دیدار شُده

مُتَلَمِّذ: میلاو (برهان)، شاگرد، واژه ی «مُتَلَمِّذ» در تازی دُرُست نیامده و به جای آن «تلمیذ» آید (معین)

مُتَلَوِّث: آلوده شَوَنده (آنندراج)

مُتَلَوِّم: دِرَنگ کُننده (آنندراج)

مُتَلَوِّن: ۱- رَنگ به رَنگ شَوَنده (آنندراج)، رَنگین (ذبیح بهروز) ۲- دَه دِله (= آن که هر لحظه به اعتقادی و کیشی باشد، برهان)

مُتَلَوِّنُ المِزاج: دَمدَمی (فرهنگستان)

مُتَلَوِّن بُودَن: دَه دِله بُودَن، دَمدَمی بودَن

مُتَلَوِّه: ۱- تا سه مَند ۲- آبسارِ دَرَخشنده

مُتَلَوِّهُ العَقل: دیوانه (آنندراج)

مُتَلَوّی: ۱- تافِته ۲- دوتا گَردَنده، خَمنده (آنندراج)

مُتَلَهِّب: فُروزان (آنندراج)

مُتَلَهِّف: افسوس خورَنده، اَندوهگین (غیاث اللغات)

مُتِم: ۱- سَرِ زا، پا به ماه: زَن ۲- پُرماهی (= بَدرِ تَمام، فرهنگ پهلوی) ۳- رسا کُنَنده

مُتَمایِل: هَمانَند

مُتَمادی: دیر باز، دیرَند (برهان)

مُتَمادِیَة، مُتَمادیه در فارسی، مونث مُتَمادی: دیر باز، دیرَند

مُتَمارِض: بیمارنما

مُتَمارِضین: (تک: مُتَمارِض)، بیمارنمایان

مُتَمازِج: هَمآمیز

مُتَماسّ: پیوَندَنده (معین)

مُتَماسّان: (تک: مُتَماسّ)، پیوَندَندِگان

مُتَماسِك: ۱ـ آگَسه (برهان)، چَنگ دَرزَنَنده ۲ـ خویش دارَنده (آنندراج)

مُتَماشی: آمد و شُد کننده

مُتَمایِز: جُدا (ذبیح بهروز)، ویچارتَک (مُشخَصّ، فرهنگ پهلوی)

مُتَمایِزین: (تک: مُتَمایِز)، جُدایان، ویچارتکان

مُتَمایِل: گَرای، هُواگرای ـ (فرهنگ پهلوی)، گرایَنده (دانشنامه) ۲ـ کَج شَوَنده ۳ـ دَرخَم شَوَنده، خَمیده

مُتَمایِل به بالا: اُول آهنگ (فرهنگ پهلوی)، اَبرِیاز

مُتَمایِل شُدَن: گَرایِنیدَن (فرهنگ پهلوی)

مُتَمایِل کَرِدَن: گَراییدَن (فرهنگ پهلوی)

مُتَمایِلَة: مُتَمایِله در فارسی، مؤنث مُتَمایِل، ۱ـ خمیده ۲ـ گَرایَنده ۳ـ کَج شَوَنده

مُتَمایِلین: (تک: مُتَمایِل)، کَج شَوَندگان، گَرایَندگان، خَمیدگان

مُتَمَتِّع: برخوردار، بهره‌مَند، کامیاب (فرهنگ کوچك)

مُتَمَتِّعَة، مُتَمَتِّعه در فارسی، مؤنث مُتَمَتِّع: بهره‌مَند: زَن

مُتَمَتِّعین: (تک: مُتَمَتِّع)، کامیابان، برخورداران، بهره‌مَندان

مُتَمَثِّل: ۱ـ مَثَل آورنده ۲ـ داستان زَننده، داستان گوینده (داستان= مَثَل) ۳ـ هَمانَند

مُتَمَدِّد: کِشدار، کِشایَنده

مُتَمَدِّن: از ریشه‌ی سریانی، شارمانی (فرهنگ کوچك)، شَهری، شَهرنشین، شَهریگَر

مُتَمَدِّنَة، مُتَمَدِّنه در فارسی، مؤنث مُتَمَدِّن: شَهریگَر، شارمانی

مُتَمَدِّنین: (تک: مُتَمَدِّن)، شَهریگَران، شارمانیان

مُتَمَرِّد: پَتران (فرهنگ پهلوی)، سَرکش، نافَرمان (غیاث اللغات)

مُتَمَرِّدین: (تک: مُتَمَرِّد)، پَترانان، سرکشان، نافَرمانان

مُتَمَرِّع: شتابَنده (آنندراج)

مُتَمَرکِز: این واژه در فرهنگ لاروس و فرهنگ آنندراج نیامده ۱ـ جایگَزین ۲ـ کُیانگیرَنده (کُیان= مَرکَز، برهان)

مُتَمَرکِز شُدَن: ۱ـ جایگَزین شُدَن ۲ـ میان گِرفتَن، کُیان گرفتَن

مُتَمَرکِز کَردَن: ۱ـ جای دادن ۲ـ کُیان دادَن

مُتَمَرِّن: ۱ـ خوی گیرَنده ۲ـ بَرتَرمَنِش

مُتَمَزِّع: پاره پاره، بَخش بَخش (آنندراج)

مُتَمَسِّك: ۱ـ آگَسه (برهان)، چَنگ دَرزَننده،

آگستار (فرهنگ کوچك) ۲ـ گیرَنده

مُتَمَسِّکین، (تك: مُتَمَسِّك)، آگَسگان، گیرَندگان

مُتَمَشّی: ۱ـ رَوان شَوَنـده (غیاث اللغات) ۲ـ سَرانجام پَذیر: در فارسی

مُتَمَغِّط: تَنبَل (لاروس)

مُتَمَکِّن: ۱ـ جای گیرَنـده (غیاث اللغات) ۲ـ تَوانگر ۳ـ تَوانا

مُتَمَکِّن شُدَن: جایگیر شُدَن، جای گُزیدَن

مُتَـمَکِّن کَردَن: ۱ـ جایگیر کَردَن ۲ـ تَوانگـر کَردَن ۳ـ توانا ساختن

مُتَمَکِّن گرداندَن: جای دادَن، جایگیر کَردَن

مُتَمَکِّن گشتَن: جایگیر شُدَن، جای گِرفتن

مُتَمَکِّن ماندَن: بَرجای ماندَن، جای گِرفتن

مُتَمَکِّنین: (تك: مُتَمَکِّن)، تَوانگران، جایگرفتگان

مُتَمَلِّس: رَهیده، رَستِه (آنندراج)

مُتَمَلِّغ: گُول نما

مُتَمَلِّق: چاپلُوس، چربزَبان، خوشامَدگوی

مُتَمَلِّقانه: چاپلُوسانه

مُتَمَلِّقی: در تازی نیامده، چاپلوسی، چَربزَبانی

مُتَمَـلِّقـین: (تـك: مُتَـمَلِّق)، چاپلوسـان، چَربزبانان، خوشامدگویان

مُتَمَلَّك: ویس (= مِلكِ اَربابی، فرهنگ پهلوی)

مُتَمَلِّك: ویسدار، داستار

مُتَملَّکات: (تك: مُتَملَّکَة)، ویسان

مُتَمَلِّکان: (تك: مُتَمَلِّکَة)، ویسداران، داستاران

مُتَمَلَّکَة: مُتَمَلَّکه در فارسی، مؤنث مُتَمَلَّك: ویس

مُتَمَلِّکَـة: مُتَمَلِّکـة در فارسی، مؤنث مُتَمَلِّك: ویسدار، داستار

مُتَمَلِّکین: (تك: مُتَمَلِّك) ویسداران، داستاران

مُتَمِّم: ۱ـ پُرگَر، پَرداختـار (فـرهنگ کوچك)، رساکُننده ۲ـ پیوَست

مُتَمِّمـات: (تك: مُتَمِّمَة)، پُرگَران، پَرداختاران، رساکُنندگان، پیوَست‌ها

مُتَمِّمَـة: مُتَمِّمـه در فارسی، مؤنث مُتَمِّم، پُرگَر، پَرداختار، رساکُننده

مُتَمَنّی: خواهِش شُده، آرزوشُدِه، آرزو

مُتَمَنّی: بَس جُستـه (آننـدراج)، خواستـار، خواهِشمَند (فرهَنگ کوچك)

مُتَمَوِّج: ۱ـ کُوهه‌دار ۲ـ خَشمناك (معین)

مُتَمَوِّل: دارَنده، دارا

مُتَمَوِّلین: (تك: مُتَمَوِّل) دارَندگان، دارایان

مُتَمَهِّد: ۱ـ توانا، توانَنده ۲ـ جایگیر ۳ـ گُستَرَنده

مُتَمَیِّز: ۱ـ جُدا شَوَنده ۲ـ جُدا

مُتَمَیِّزات: (تك: مُتَمَیِّز)، جُدایان، جُدا شَوَندگان

مُتَمَیِّز آمَدَن: جُدا آمَدَن

مُتَمَیِّز شُدَن: جُدا شُدَن

مُتَمَیِّزه، مُتَمَیِّزه در فارسی، مؤنث مُتَمَیِّز: جُدا، جُدا شَونده

مَتن: نَسک (فرهنگ پهلوی)، زَمینه (فرهنگ کوچك)، دیبا (ذبیح بهروز)

مُتَنازِع: هَمستیز

مُتَنازِعٌ فیه: زَمینه‌ی سِتیزه، سِتیزه

مُتَنازِعٌ فیها: رَمَنِ مُتَنازِعٌ فیه و مادینه‌ی آن، زمینه‌های ستیزه، سِتیزه

مُتَنازِعین: (تك: مُتَنازِع) هَمستیزان

مُتَناسِب: هَم‌ویمَند، شایَندَك (فرهنگ پهلوی)، هَم بَسته، جُور، هَماهَنگ، فَربَهر (فرهنگ کوچك)

مُتَناسِبُ الاَعضاء: خوش اَندام

مُتَناسِب بُودَن: هُوسَچیدَن (فرهنگ پهلوی)، هماهَنگ بُودَن، جور بودَن

مُتَناسِبین: (تك: مُتَناسِب)، هَم ویمَندان، جُوران

مُتَناسِق: هَم آرای، هَمسامان، سُخنِ آراسته (لاروس)

مُتَناسِی: فَراموشکار

مُتَناصِف: دادمَند

مُتَناظِر: ۱ـ نِگَرَنده ۲ـ رُودَررُو

مُتَناقِض: پَتیارَك، هَمبَسان (فرهنگ پهلوی)، پَتیار، هَمیستار (ضِدّ)

مُتَناوِب: اُوامی (پهلوی)، پَستاییك (پَستا=نوبت)

مُتَناوِل: ۱ـ گیرَنده (آنندراج)، ۲ـ خورَنده (معین)

مُتَناوِم: ۱ـ خوابیده نما ۲ـ خوابَنده

مُتَناهِی: پایاندار، مَرزمَند، مَرزین

مُتَناهِیَة: مُتَناهیه، مؤنث مُتَناهِی، مَرزین، پایاندار

مُتَنَبِّل: تیردار (لاروس)

مُتَنَبِّه: اَپخشدار (فرهنگ پهلوی)، بیدار شَونده، آگاه شَونده

مُتَنَبِّه ساختَن: آگاه ساختن، بیدار کردن، هُشیار ساختَن

مُتَنَبِّه شُدَن: اَپخشیدَن (پهلوی)، بیدار شُدَن، هُشیار گشتَن

مُتَنَبِّهین: (تك: مُتَنَبِّة)، اَپخشداران، بیدار شَوندگان، آگاه شَوندگان

مُتَنَبِّی: خود پیامبر خوان: مَرد

مُتَنَبِّیَة: مُتنبیّه در فارسی، مؤنث مُتَنَبِّی: خود پیامبر خوان: زَن

مُتَنَجِّز: رَوایی خواهَنده (آنندراج)، نیازمَند

مُتَنَجِّزین: رَوایی خواهَندگان، نیازمَندان

مُتَنَجِّس: ناپاك (آنندراج)، پَلید گشته

مُتَنَجِّم: سِتاره شِناس، گاه شِناس

مُتَنَحِّل: چامه دُزد

مُتَنَزِّل: فرُود آینده: به دِرَنگ

مُتَنَزَّه: جای دِلگُشا، گَردِشگاه

مُتَنَزَّهات: (تك: مُتَنَزَّهَة)، جایهای دِلگُشا، گردشگاه‌ها

مُتَنَزَّهَة، مُتَنَزَّهه در فارسی، مؤنث مُتَنَزَّه: جای دِلگُشا

مُتَنَسِّك: نیایِشگَر

متن سَنَد: دِپ، دِیپ (فرهنگ پهلوی)

مُتَنَعِّظ: سیخ فَز

مُتَنَعِّم: شاد بَهر، یکی روز فارغ دِل و شادبَهر، برآسوده بود از هَوَس های دَهر (نظامی)

مُتَنَعِّمین: (تك: مُتَنَعِّم) شاد بَهران

مُتَنَفِّذ: از ساخته‌های فارسی گویان، رخنه کُننده، چیره

مُتَنَفِّذین: از ساخته‌های فارسی گویان (تك: مُتَنَفِّذ)، چیرگان، رخنه کنندگان

مَتنِ غَلَط: واچِك زَسپان (فرهنگ پهلوی)، نَسكِ نادُرُست

مُتَنَفِّر: کِنیك (فرهنگ پهلوی)، شَمان، این واژه در «صحاح الفرس» برابر با بانگ و گریه‌ی دمادم در گلو، آمده، در «برهان قاطع» افزوده برچنین آرشی، برابر با «نفرت کننده»، زان ملك را نظام و ازین عهد را بَقا ـ زان دوستان به فخر و اَزین دُشمَنان شَمان (عضدی)، شَمیده (=متنفر شده، برهان)، رَمیده، بیزار (فرهنگ کوچك)، رَمَنده (معین)

مُتَنَفِّر شُدَن، مُتَنَفِّر گردیدَن: شَمانیدَن، کِنیکیدَن، بیزار شُدَن، رَمیدَن

مُتَنَفِّس: دَم کِشَنده، جاندار

مُتَنَكِّر: ناشناس، ناشِناخته، دِگرگون

مُتَنَكِّروار: ناشِناسا

مُتَنَمِّر: ۱ـ خشمناك ۲ـ زِشتخو (آنندراج)

مُتَنَوِّح: جُنبنده‌ی فروهِشته، آوَنگ

مُتَنَوِّد: شاخ جُنبنده (آنندراج)

مُتَنَوِّر: ۱ـ شیدیاب ۲ـ شیدوَر (شید= نور)

مُتَنَوِّع: جای دور (لاروس)

مُتَنَوِّع: ۱ـ شاخِ جُنبَنده (آنندراج) ۲ـ گوناگون شَونده، گوناگون، جوراجور (فرهنگ کوچك)

مُتَواتِر: پیاپی آیَنده (آنندراج)، پیاپی، پُشتِ هَم

مُتَواتِر شُدَن: دُنباله یافتَن

مُتَوارِد: ۱ـ پیاپی آیَنده، ۲ـ هَم اندیشه

مُتَواریَ، مُتْواری در فارسی: ۱ـ پوشیده، پنهان، ۲ـ پِنهان شَوَنده، ۳ـ سَرگَردان، دَربه دَر. گُریزان (فرهنگ کوچك)، کوه گُریز (گویش

افغانی)، گُریزه (گویش فرارودی)

مُتواری شُدَن: ۱ـ دَر به دَر شُدَن ۲ـ پنهان شُدَن

مُتواری گشتَن: ۱ـ گُریختن ۲ـ دَر به دَر شُدَن

مُتواری گونه: پنهانی، خود پوشیده

مُتوازِن: هَمسَنگ، بَرابَر شوَنده

مُتوازی: هَمسُویه

مُتوازِیات: (تک: مُتوازِیَة)، هَمسویگان

مُتوازی الأضلاع: هَمسُویه یالان

مُتوازی السُّطوح: هَمسُویه رویگان

مُتَوازی المُستَطیلات: راستگوشِه (= مُستَطیل، فرهنگستان)

مُتَوازِیَة، مُتوازِیه در فارسی، مؤنث مُتوازی: هَمسُویه

مُتَواصِل: ۱ـ به هَم رِسَنده، به هَم پیوَندَنده (معین) ۲ـ پیوسته، پیاپی

مُتَواضِع: نیتوَر، اِرمانَک (فرهنگ پهلوی)، فُروتن (برهان)

مُتواضِعات: (تک: مُتواضِعَة)، فُروتَنان، نیتوَران

مُتواضِعانه: نیتوَرانه، فُروتنانه

مُتواضِعَة، مُتَواضِعه در فارسی، مؤنث مُتُواضِع: فروتن، نیتوَر

مُتَواضعین: (تک: مُتَواضِع)، فروتَنان، نیتوَران

مُتواطِی: ۱ـ سازوار ۲ـ فَراچَم، واژه ای که چَمِ آن کسانی چَندرا فَرا گیرد، هر چند که آن کسان برابر نباشند.

مُتَوافِق: هَمجُوش، سازگار

مُتَوالِی: پیاپی (فرهنگستان)

مُتَوالِیاً: پیاپی، پُشتِ هَم

مُتَوَّج: از ریشه‌ی پهلوی، تاجدار، اَفسَردار

مُتَوِّج: از ریشه‌ی پهلوی، تاجبَخش، اَفسَر بَخش

مُتَوَجِّه: نَمیده (برهان)، نگران، روی گَرداننده (ذبیح بهروز)، روی کُننده، آشنَواك (فرهنگ پهلوی)

مُتَوَجِّهات: (تک: مُتَوَجِّه) ۱ـ نَمیدگان، روی آوَرَندگان ۲ـ ساو، باژ اَفزون

مُتَوَجِّه شُدَن: ۱ـ روی آوردن ۲ـ آگاه شُدَن، دَریافتَن

مُتَوَجِّهَة، مُتَوجِّهِه در فارسی، مؤنث مُتَوَجِّه، نَمیده، روی کُننده

مُتَوجِّهین: (تک: مُتَوَجِّه)، نَمیدگان، روی آوَرَندگان

مُتَوَحِّد: ۱ـ یگانه، تَک ۲ـ گوشه گیر، گوشه نِشین

مُتَوَحِّش: در تازی: ۱ـ خانه‌ی ویران ۲ـ شِکَمِ تُهی، در فارسی: تَرسان (ذبیح بهروز)، وَچ (افغانی)

مُتَوَرِّط: گیرافتاده، پای دَر گِل، فرورَونده

مُتَوَرِّع: پارسا

مُتَـوَرِّم: باد کَرده، آماسَنـده، آماسیده، پنامیده (از پنـامیدَن که در بُروگرد و تویسرکان به کار می‌رود و با واژه‌ی یونـانی Penuma هَمـریشه است، ذبیح بهروز)

مُتَـوَسِّط: ۱ـ میانجی (ذبیح بهروز)، میانه‌گیر ۲ـ میانه‌رُو ۳ـ میانَك (فرهنگ پهلوی)

مُتَوَسِّطات: (تك: مُتَوَسِّطَة)، میانجیان، میانه‌ها

مُتَوَسِّطُ الحال: میانه، نه خوب و نه بَد

مُتَـوَسِّطُ القـامَـة، مُتَوَسِّط القامه در فارسی: میانه بالا، میانَك بالای (فرهنگ پهلوی)

مُتَوَسِّط و مُتَعادل: میانه (فرهنگستان)

مُتَوَسِّـط و مُعَدّل حِسابی: مـیانگین (فرهنگستان)

مُتَوَسِّطَة، مُتَوَسِّطه در فارسی، مؤنث مُتَوَسِّط: میانه، میانجی

مُتَوَسِّطین: (تك: مُتَوَسِّط)، میانجیان، میانَکان

مُتَوَسِّع: فَراخنده، گُستَرَنده، گسترده

مُتَـوَسِّـل: نزدیکی جُویَنده، دَستَزَن (برهان)، آگیشا (آگیش= دَست دراز کردن و دَرآویختن به چیزی، برهان)

مُتَوَسِّل شُدَن: ویچیرِستَن (فرهنگ پهلوی)

مُتَوَسِّلین: (تك: مُتَوَسِّل) آگیشایان، نزدیکی جُویَندگان

مُتَوَشِّح: ۱ـ جامه پوشیده ۲ـ شمشیر آویخته

مُتَـوَضِّـأ: ۱ـ پادیابگـاه (پادیاب= وضوء) ۲ـ آبریزگاه (=مَبال)

مُتَوَطِّن: زیستوَر (بهروز)، جایگیرَنده (آنندراج)

مُتَوَطِّنین: (تك: مُتَوَطِّن) زیستوَران

مُتَـوَغِّل ۱ـ دررَونده ۲ـ دُور شَونده (آنندراج) ۳ـ به کار چَسبیده

مُتَوَفِّر: ۱ـ بیدار مانده، غَلت زَننده، در بَستر ۲ـ آماده، آمده ۳ـ آیین نگاهدارنَده

مُتَوَفّی: مُرده (فرهنگستان)، دَر گُذشته، جانسِپُرده

مُتَوَفّی: میراننده

مُتَـوَفّیات: (تـك: مُتَوَفّاة) زنانِ مُرده، زَنانِ در گُذشته، مُردِگان

مُتَوَقِّد: ۱ـ فروزان، فروزَنده، رُوشنی بَخش ۲ـ زیرك، تیزهُوش (لاروس)

مُتَوَقِّع: چَشم دارَنده، اُمیدوار، بیوسَنده (ذبیح بهروز)

مُتَوَقَّع: اُمید داشته، چَشم داشته، چَشمداشت

مُتَوَقِّف: ۱ـ دِرنگی کُننده ۲ـ ایستَنده، ایستاده، مولَنده (ذبیح بهروز)

مُتَوَقِّف شُدَن: ۱ـ وَرشِکستَن ۲ـ از کار ماندن ۳ـ ایستادَن، دِرَنگ کَردَن

مُتَوَقِّف کردَن: ۱ـ از کار اَنداختن ۲ـ به دِرَنگ واداشتن

مُتَوَکِّل: ویتوَر، باریستان (فرهنگ پهلوی)، اُمیدوار

مُتَوَکِّلین: (تك: مُتَوَکِّل)، ویتوَران، اُمیدواران

مُتَوَلِّد: زاییده، به جَهان آمده، پیدا شَونده (ذبیح بهروز)، زایِشنُمَند (فرهنگ پهلوی)

مُتَوَلّی: ۱ـ کارگُزار ۲ـ جادَنگُو (=متولی وقف، برهان، ذبیح بهروز) ۳ـ سَرپَرست، بَرمَك (برهان)، ۴ـ کیشمَند، دینکار، پیشنَماز

مُتَوَلّی مَنصوب: آستانه‌پَرداز

مُتَوَلّی مَنصوص: آستانه‌آرای

مُتون: (تك: مَتن)، نَسك‌ها، دیپ‌ها

مُتَوَهِّم: ۱ـ هَراسناك ۲ـ سَمرادا (سَمراد=وَهم)

مُتَوَهِّم شُدَن: ۱ـ سَمرادیدَن ۲ـ هَراسیدَن

مَتهاجِم: تَکاوَر، تازَندِه

مُتَهاجِمین: (تك: مُتَهاجِم)، تکاوَران، تازَندِگان

مُتَهافِت: ۱ـ پیاپی آیَنده (آنندراج) ۲ـ لَغزنده، لَغزش کُنَنده

مُتَهاوِن: سُستکار

مُتَهَتِّك: رُسوا شَوَنده، رُسوا (معین)، بی‌پَروا: از رُسوایی (آنندراج)

مُتَهَجِّد: شَب زنده دار

مُتَهَدّی: سَر به راه

مُتَّهَم: بَسمار، هَممال (فرهنگ پهلوی)، باشتِه (فرهنگ کوچك، از ریشه‌ی اَوستایی) چَفته‌مَند (چَفتِه= اِتّهام، برهان)، چَفتمَند (ذبیح بهروز) داغی (گویش افغانی)

مُتَّهِم: چَفته بَند

مُتَّهَمات: (تك: مُتَّهَمَة): پَسماران، چَفته‌مَندان

مُتَّهَم دانستن: چَفته‌مَند دانستن، پَسمار دانستن، اِراختَن (فرهنگ پهلوی)

مُتَّهَم شُدَن: چَفته‌مَند شدَن

مُتَّهَم کَردَن: اِراختَن (فرهنگ پهلوی)، چَفته بَستَن

مُتَّهَمَة: مُتَّهَمه در فارسی، مؤنث مُتَّهَم: پَسمار، چَفتمَند

مُتَّهَمین: (تك: مُتَّهَم)، پَسماران، چفته‌مَندان، داغیان

مُتَهَوِّر: کاریك (فرهنگ پهلوی) بی باك، بی‌پَروا (فرهنگ کوچك)

مُتَهَوِّرین: (تك: مُتَهَوِّر)، کاریکان، بی باکان

مَتی: کِی؟، یکی از گفت‌های نه گانه و یا یکی از تاوَران (=اعراض) یا فِتادها دَر فرزان

مُتَیَسِّر: آسان (آنندراج) شُدَنی

مُتَیَقِّظ: ۱ـ بیدار شَونده ۲ـ بیدار، هُشیار

(آنندراج)

مُتَیَقِّن: ۱ـ بی گُمان، بی گُمان داننده، ۲ـ دَریافته، آگاه گَشته

مُتَیَقِّن گردیدن: آگاه گَشتَن

مَتین: ۱ـ اُستوار، اُستُوان (فرهنگ کوچك) ۲ـ گِرانسَنگ ۳ـ یکی از پاژنام‌های پیامبر اسلام (ص) (غیاث اللغات)

مِتِئور: Météore فرانسوی، شَخانَك (قریب)

مِتِئورولوژی: Météorologie فرانسوی، هَواشناسی (قریب)، پَنادشناسی

مِتِئوریت: Météorite فرانسوی، شَخانِه، سَنگِ آسمانی (قریب)

مُثاب: پاداش، پاداش داده

مَثاب: ۱ـ جای بازآمَدَن ۲ـ جای ایستادَن

مَثابَة: مَثابَت و مَثابه در فارسی ۱ـ جائی بازگَشتَن ۲ـ جای آب بَرداشتن ۳ـ مانند (بهره از غیاث اللغات)

مُثابَرَة، مُثابَرَت در فارسی، ۱ـ پُشتکار ۲ـ بُردباری ۳ـ پیشی

مُثابرَت کَردَن: ۱ـ پُشتکار داشتن ۲ـ بردباری کَردَن ۳ـ پیشی گِرفتن

مُثاب گشتَن: پاداش یافتَن

مُثاقَفَة: مُثاقَفَت در فارسی ۱ـ هَمزانو نِشستَن ۲ـ یاری کَردَن (معین)

مَثافِید، به گونه‌ی رَمَن، آستَرها (لاروس)، پوشیده‌ها، نَهانیده‌ها

مِثال: (تك: مُثُل)، فَرَوَهران

مِثال: ۱ـ نِموده، نمونه (ذبیح بهروز) ۲ـ مانَند، سان، ۳ـ فَرمان ۴ـ گُواه ۵ـ تَندیس، نِگاره ۶ـ اَندازه ۷ـ خُونخواهی (= قصاص) ۸ـ بَستَر (لاروس) ۹ـ اُلگُو

مِثالات: (تك: مِثال)، نِموده‌ها، نِمونه‌ها، مانندها، فَرمان‌ها، گواه‌ها، تَندیس‌ها، نِگاره‌ها

مَثالِب: (تك: مَثلِبَة)، ۱ـ آك‌ها، لَغزِش‌ها ۲ـ زَبونی‌ها

مَثالِث: (تك: مِثلَث)، تارهای سِیُم، در چَنگ

مِثال دادَن: فَرمان دادن

مِثال موجودات در عالم معنوی: فَرَوَهْر (فرهنگ پهلوی)

مِثال نِوِشتن: فَرمان نِوِشتِن

مِثال نهادن: نمونه آوَردَن

مِثالَة: مِثاله در فارسی: فَرمان

مِثاله نویس: فَرمان نویس

مِثالِیّ: مِثالِیَّة، در فارسی مِثالی، مِثالیّه: فَرَوَهری

مَثانَة: مَثانه در فارسی: شاشدان، آبدان (فرهنگستان)، مِیزدان (فرهنگ کوچك)

مَثانهٔ کوچَك Vésicule در فرانسوی، آبدانَك

(فرهنگستان)

مَثانِی: (تک: مَثنی)، ۱ـ دوتاها، دودوها ۲ـ تارهای دویُم: دَر چَنگ

مُثبَت: ۱ـ پَروَهانیده (=بُرهان یافته) ۲ـ بَرجا، پایدار (بهروز) ۳ـ هایی (آنندراج) ۴ـ نوشته شُده

مُثبِت: ۱ـ پَروَهانَنده ۲ـ آگارَنده (از آگاشتَن به آرش ثَبت کَردَن)

مُثَبِت: پایدار کُننده، اُستوار کُننده

مُثبَت کَردَن: مُثبَت گرداندن: ۱ـ پَروَهاندَن ۲ـ آگاشتَن

مُثبَتَة: مُثبَته در فارسی، مؤنث مُثبَت ۱ـ هایی ۲ـ پایدار

مُثبِتین: (تک: مُثبِت)، پَروَهانَندگان، آگارَندگان

مَثبوت: پا بَرجا (معین)

مِثرَد: از ریشه‌ی پارسی، تَریدخوری

مِثرَد طاس: پارسی تازی گشته، تاسِ تَرید، تاسِ کَلان (بهره از غیاث اللغات)

مِثرِدَطاس: تازی از یونانی از پهلوی میترادات، مِهرداد (معین)

مِثرِد یطوس: تازی از لاتینی Mithridatum از پهلوی میترادات، پادزهرِ مهرداد: پادزَهری که آن را مهرداد ششم پارتی ساخته است. (بهره از غیاث اللغات و فرهنگ معین)

مِثقال: ۱ـ دَه گِرَم، برابر آسای ۱۳۰۴ خورشیدی ۲ـ سَنجَنده، ابزار سَنجِش ۳ـ اندازه، اَندازه‌ی کَم

مِثقالی: دانه دُرُشت، گونه ای اَنگور

مِثقالی: مِثقالِی عراق: مِتخال، بَیرَم (برهان)

مِثقَب: مَتّه، بَهرَمه، ماه رَمه (برهان)، بَرماهه، سینا (برهان)

مُثقِب: سوراخ کننده، سینا

مُثقِب: آتش اَفروز

مَثقَب: بُزُرگراه، راه بُزُرگ (آنندراج)

مُثَقَّب: سوراخ‌دار، سُفته، مُرواریدِ سُفته

مِثقَبَة: مِثقَبه در فارسی: مَتّه، بَرماهه

مُثَقَّف: ۱ـ فَرهیخته، با فَرهَنگ ۲ـ نیزه‌ی نیک

مُثقَل: گِرانبار (معین)

مُثقِل: ۱ـ پا به ماه: زَن ۲ـ کندرُو: سُتور

مُثَقَّل: ۱ـ سَنگین گشته ۲ـ جُنبَنده

مَثقوب: سُفته

مَثک: سُریانی تازی گشته، مَهْک، شیرین بویان، از گیاهان

مِثکال: مُثکِل: زَنِ بی فَرزَند، زنِ فَرزَند مُردِه (لاروس)

مَثَل: سُریانی تازی گشته از مَتَلا (پژوهش واژه‌های سُریانی) ۱ـ مَتَل، چُنانِه (ذبیح بهروز) داستان، بَرین بَر یکی داستان زَد کسی کُجا بهره بودَش زدانش بَسی، که خَر شُد که

خواهد زگاوان سَروی ـ به یکباره گم کرد گوش و بَروی (فردوسی، داستانِ بوده است خَری که دُم نبودش ـ روزی غَم بی دُمی فزودش باید هم ریشه باشد با این داستان، سَروی و یا سَرون در پارسی شاخ گاو و گوسفند را گویَند و بَروی کاهیده ی اَبرو) ۲ـ مانَند

مِثْل: مانَند ـ مانَنده، اکنون ضیعتی بیافتم که به هَر وَقت مانـنـده ی آن به دَست نیاید (تـاریخ بَرامکـه) ـ هَمـانَند، زکارآزموده، گُزیده مهان، ـ هَمانَندِ تو نیست کَس دَر جهان (فردوسی) هَمتا (بهروز ذبیح)

مُثُـل: فَرَوَهـر (فـرهنـگ پهلوی)، فَرَوَرتی، فَرَوَشی (اَوستـایی)، چَمِ وآرشِ درست این واژه‌ی پهـلوی چنـان که بهـرام فره وشی در فرهنـگِ فارسی به پهلوی نمـوده: «مثـال موجـودات، دَر عالم معنوی» است و به گفته ی محمـودهومن پلاتون نَهاده ی خود را در باره ی آن چه در فرزان گام بَرداران (= فلسفـهٔ مَشّـاء) «مُثُـلِ افلاطونی» نامیده می شود، با دریافت و شناختِ چَمِ فَرَوَهر، باز نوشته است.

مَثَلاً: چُنانکه، برای نمونه

مَثَـل آوَردَن، مَثَـل زَدَن: داسـتـان زَدَن، یکی داسـتـان زَد سوارِ دلیر، که رو به چه سَنجَـد به چنگالِ شیر (فردوسی)

مَثلَبَة: ۱ـ آک (= عیب) ۲ـ بسیار دُشنام دِهَنده (لاروس)

مُثَلَّث: ۱ـ سِه کرده، سِه شُدَه، ۲ـ سِه‌خـوابـه: خانـه ای که سِه گَتَك (= اطاق) دارد ۳ـ سِه سَر (دانشنامه)، سِه بَر (فرهنگ کوچك)، تِریز، این واژه که در برهان آمده، برابر با «دو مثلث که بر جامه دوزند یا شاخجامه» به گفته ی ذبیح بهروز از ریشـه‌ی اوستـایی تری: سِه، گرفتـه شده، بنگـرید به واژگان برابر دَر زبان‌های فَرَنگی و کاربـرد آن به جای «مُثَلَّث» رَواست، سِه گوشِه (فرهنگستان) ۲ـ سِیَکی، سِه یَکی، می جوشیده که چهـار دانگش رفته و دو دانگش مانده باشد (انـجمن آرا)، ما سِه یَکی خوارِ نیك، تازه رُخ و صلح جوی ـ تو سِه یَکـی خوارِ بَد، خشمگِن و تُرشـروی (منـوچهـری)، این واژه سیکی هم آوای نیکی نیز خوانده می شود، مُرَقَّع به سیکی گِرو کرده اند (سعدی)

مُثَلِّث: ۱ـ سه تا کُنَنده ۲ـ سِه بُنی، تَرسایی، که سه بُن را باوَر دارد ۳ـ سخن چین، که به سه کس آزار رسـانـد: بُزرگی که سخن او را می شنـود، کسی که از او سخن می رود و خود (آنندراج از منتهی الارب)

مِثلَث: ۱ـ سِه لا (لاروس) ۲ـ سیمین تارِ چَنگ

مُثَلثات: (تك: مُثَلَّثَة)، سِه گوشِگان، تِریزان

مُثَلَّثُ الفاء: سِه خوانِشی

مُثَلَّثَة: مُثَلَّثه در فارسی، مؤنث مُثَلَّث: بنگرید به مُثَلَّث

مُثَلَّثین: (تک: مُثَلَّث)، تِریزان، سه گوشگان

مَثَل راندَن: بنگرید به مَثَل آوردَن

مَثَل شُدَن: داستانی شُدَن، نمونه شُدَن

مَثَل کَردَن: داستانی کَردَن، بَر سَرِ زبانها انداختن، که رُستم یَلی بود در سیستان، مَنَش کرده ام رستم داستان (فردوسی)

مَثَل گشتَن: داستانی شُدَن، بَر سَرِ زبان‌ها افتادَن

مُثلَة: مُثلِه در فارسی، ۱ـ بُریدَنِ اَندام ۲ـ شکنجه ۳ـ آسیب

مِثلُهُ: چون او، مانندِ او: نرینه

مِثلُها: چون او، مانندِ او: مادینه

مُثله کَردَن: ۱ـ اَندام بُریدَن ۲ـ شکنجه دادَن

مِثلُهُما: چون آنها، مانندِ آنان

مُثمِر: هوداك، وَرومَند، خواوَرگَر، خاوَرگَر خوانده شَوَد (فرهنگ پهلوی)، بارآور، بَرومَند بَهره گَر (فرهنگ کوچك)، میوه آورده (آنندراج)، میوه دار

مُثمَر: بارداده، میوه داده

مُثمِرَة: مُثمِره در فارسی، مؤنث مُثمِر: وَرومَند، بَرُومَند، میوه دار

مُثَمَّل: زهرِ کُشَنده (آنندراج)

مَثمِل: پَناهگاه (لاروس)

مَثمَلَة: آبگیر (لاروس)

مِثمَلَة: ۱ـ لای، لَجَن ۲ـ اَنبانِ چوپان

مُثَمَّن: ۱ـ اَرزیابی شُده، بَرآورد شُده (لاروس) ۲ـ زَهرناك ۳ـ هشت گوشه ۴ـ هَشت پَهلو ۵ـ تَب کرده، تَبدار ۶ـ هَشت لا ۷ـ هَشت پاره، دَر چامه سَرایی

مُثَمَّنات: (تک: مُثَمَّنَة)، هَشت پارِگان

مُثَمَّنُ الزّوایا: هَشت گوشه، هَشت پَهلو (لاروس)

مُثَمَّن رَوضَه: هَشت بهشت (آنندراج از فرهنگ زلیخای جامی)

مُثَمَّنَة: مُثَمَّنه در فارسی، مؤنث مُثَمَّن، بنگرید به مُثَمَّن

مَثناة: ۱ـ ریسمان ۲ـ کَجی، خَمیدِگی ۳ـ لا، چینِ (لاروس)

مُثَنّاة: مُثَنّات در فارسی، مؤنث مُثَنّی، ۱ـ دوتا، دو گشته ۲ـ واژه ی مادینه گشته، دَر زبان تازی، ۳ـ دودیله (دیل= نقطه)، واتِ دودیله، چون تِ

مَثنان: شایَد تازی گشته از سُریانی از یُونانی، ۱ـ کِرم دانه (معین)، گِردمانه، این واژه به دو گونه تازی گردیده: کَزمدانَة وجرمدانَق، از گیاهان ۲ـ سُدابِ کُوهی، از گیاهان

مَثنوِیّ: مَثنَوی در فارسی: دوتایی، تاوِتک (برهان)

مَثنوِیّات: (تک: مَثنویّ)، تاوِتکان

مَثنوی خوان: دوتایی خوان، تاوِتک خوانی

مَثنوی گوی: دوتایی گوی، تاوِتک گوی

مَثنَـوِیَّة: مَثنَـوِیّه در فارسی، مؤنث مَثنَـوِیّ: دوتایی، تاوِتک

مَثنَی: ۱ـ دوزانـو: دَرسُتـور ۲ـ تار دویُم ۳ـ دُوکـانَک (فرهنگ پهلوی) دوتا، دُودُو، دُگان ۴ـ اَفسارِ شتُر

مُثَنّی: ۱ـ دو کَرده، دوشُده ۲ـ دو بَرابَر ۳ـ دودیله (دیل: نقطه) ۴ـ دوباره، بازکَرد، بازگُفت

مُثَنّی: دوتاه، از پارچه‌ها (معین)

مُثنِی: سپاسگوی، آفرینگوی

مَثوبات: (تک: مَثوبَة و مَثوبَة) پاداش ها، مُزدها

مَثـوبَـة: مَثـوبَـة، مَثـوبه و مَثوبَت در فارسی: پاداش، مُرد

مُثـول: ۱ـ فَرارَوی (=کـوچ) ۲ـ دَر پیشگـاه بُودَن ۳ـ مانَند کردن ۴ـ نمایانی، دَر فرزان

مُثولات: (تک: مُثلَة)، اَندامبُری ها، شِکَنجه‌ها

مَثوَی: مان، جای، گاه، جای آرام

مُثوِی: نام نیزه‌ی پیامبر اسلام (ص)

مُثیب: پاداش دهَنده (آنندراج)

مُثَیَّب: زنِ مَرد دیده (آنندراج)، بیوه (لاروس)

مُثیرَة: گاوِ شِدکار (آنندراج)، شِدکار یا شِتکار زمینی را گویند که برای تخم کاشتن شیار کرده باشند

مَثیل: مانند، همانند

مُجاب: پاسخ یافتِه، پاسُخ پَذیرفته

مُجاب شُدن: پاسُخ یافتَن

مُجاب کَردَن: پاسخ دادَن

مُجاج: خَدوی اَنداخته، خَدو

مُجـاجاة، مجاجات در فارسی، (تک: مُجاجَة)، اَفشُره ها، شیره ها

مُجاجُ الفَم: آبِ دَهان، تُف (لاروس)

مُجاجُ المُزْن: باران (لاروس)

مُجاجُ النَّحل: اَنگبین

مُجـاجَـة: مُجاجَه در فارسی، مؤنث مُجاج: ۱ـ خَدو ۲ـ اَفشُره، شیره

مُجادِل: دُشمنی کُننده، پَیکارَنده

مَجادِل: (تک: مِجدَل)، کوشک ها

مُجادَلات: (تک: مُجادَلَة)ـ پَیکارها، دُشمنی ها

مُجادَلَة: مُجادَله و مُجادِله و مُجادَلَت در فارسی، پَتکارش (فرهنگ پهلوی)، پَیکارِش

مُجـادلـه کردَن: پَتکـارتَن (فرهنگ پهلوی)، پَیکاردَن، پَیکار کَردن

مُجادِلین: (تک: مُجادِل)، پَیکارَندِگان، دُشمنی کُنندِگان

مَجادیح: (تك: مِجدَح) ستارگان فرورَوَندِه

مُجاذَبة، مُجاذَبَت در فارسی: کشمکش

مَجـاذیب، (تـك: مَجـذوب) کشیده شُدگان، رُبوده شِدگان

مُجاراة: مُجارات و مُجارا در فارسی: ۱ـ راندَن، چیزی را ۲ـ با هَم رَفتن ۳ـ گفت و گو کَردَن ۴ـ دَست دَست کردن (=دَفع الوقت کردن) ۵ـ با هم بَرابَر کردَن

مُجارات کَردَن: مُجارا کَردَن = مُجاراة

مُجارِی: با هم رَوَنده، هَمراه

مَجـارِی: (تـك: مَجـرَی) ۱ـ آبراه ها ۲ـ گُذَرگاه ها، راه ها، گُدارها

مَجارِی شیری: گُدارهای شیری

مَجاز: پاتَخشا (فرهنگ پهلوی)، پیکَری (بهروز)

مُجـاز: ۱ـ پَروانـاك (از ریشـه‌ی پهلوی پَروانَکی)، پَروانه‌دار ۲ـ رَوا

مَجاز: دِگرگشته‌ی مزاج، خیم

مُجـازاة: مُجـازات در فارسی: پادآفـرایِش، پادَفرایِش (از ریشه‌ی پهلوی) کِیفَر (فرهنگستان)

مَجازاً: پاتَخشیك

مُجازَة: مُجازه در فارسی، مؤنث مُجاز: پَرواناك، رَوا

مُجازِی: رَوایی (برهان)

مُجازِی: کِیفَر دهنده، پادَفراینده

مَجازِیّ، مَجازی در فارسی: پاتَخشیك، پیکَری

مَجاسِد: (تك: مُجَسَّد)، سُرخ ها

مَجـاعَـة، مَجـاعَت و مَجـاعَـه در فارسی: ۱ـ گُرسِنگی ۲ـ بیباکی

مَجـال: ۱ـ یارا (بـرهـان) ۲ـ هِنگام، زَمان (بهروز) ۳ـ توانایی، تاو ۴ـ پَروا، پَرواس

مَجال دادَن: زَمان دادَن، پَروا دادن

مَجال داشتن: پَروا داشتن

مَجالِس: (تـك: مَجلس) نِشیم‌ها (بـرهـان)، نِشَست‌ها، نِشَستَنگاه ها

مُجالِس: هَمنشین

مُجالَسَة: مُجالَسَت و مُجالَسه در فارسی: هَمنِشینی

مَجالِسی: آینه (غیاث اللغات)

مَجامِع: (تك: مَجمَع)، جَرگِه‌ها

مُجامِعَة: مُجامِعَت در فارسی ۱ـ مَرزِش، مایُوت (فـرهنـگ پهلوی)، نیوتَش (بـرهان)ـ گای‌ـ گایِش ۲ـ هَم‌آمیزی (از ریشه‌ی پهلوی) ۳ـ آرَمِش

مُجامِعَت کَردَن: گاییدَن، مَرزیدن (از پهلوی)، کَرتَن، کَردَن (فرهنگ پهلوی)

مُجـامِلات: (تك: مُجامِلَة)، نیکویی کردن‌ها،

خوش سُودایی ها، چرب زبانی ها، چاپلوسی ها

مُجامِلَة، مُجامِله و مُجامِلَت در فارسی ۱ـ نیکویی کردن (غیاث اللغات) ۲ـ خوش سُودایی (سُودا= مُعامِلَة) ۳ـ چَرِ بزبانی، چاپلُوسی

مُجامِله کار: چَرِ بزَبان، چاپلُوس

مُجامِله کاری: چَرِ بزبانی، چاپلُوسی

مَجّان: مَجّانی در فارسی: مُفت، رایگان

مَجان: (تک: مِجَنّ)، سِپَرها

مُجانِب: دُوریاز، این واژه را به جای «خَطِّ مُجانِب» نیز می توان به کار بُرد

مُجانِبَة: مُجانِبه و مُجانِبَت در فارسی ۱ـ دُوریازی ۲ـ نَزدیازی، از واژگان دو پَهلو

مُجانِس: از ریشه‌ی پارسی، هَمگُن، این واژه را در اَنگارش نیز می توان به کار بُرد

مُجانِسَة: مُجانِسه و مُجانِست در فارسی: از ریشه‌ی پارسی، همگُنی

مَجّانی: در فارسی از مَجّانِ تازی، مفت، رایگان، چَلمَله (انجمن آرا)، عِلم حَق آن است اَز آن سُو کِش عنان، عامه را ده جمله، عَالَم چَلمَله (ناصر خسرو)

مَجانیق: (تک: مَنجنیق)، بَلگَن ها، کُلکُم ها

مَجانین: (تک: مَجنُون)، دیوانِگان

مُجاوِب: هَمپاسُخ

مُجاوَبات: (تک: مجاوَبَة)، هَم پاسُخی ها

مُجاوَبَة: مُجاوَبه و مُجاوَبت در فارسی، مؤنث مُجاوَب: هَم پاسُخی، به یکدیگر پاسُخ دادَن

مُجاوَدَة: جَنگِ جوانمَردانه

مُجاوِر: ۱ـ هَم ویمَند، هَم سامان (فرهنگ پهلوی)، هَمسایه ۲ـ نِشینَنده: دَر جایگاهی اَشویی، زِنهارگیر

مُجاوِرَة: مُجاوِره در فارسی، مؤنث مُجاوِر: ۱ـ همسایه، هَمسامان، هَم ویمَند ۲ـ زِنهارگیر: زَن

مُجاوَرَة: مُجاوَرَت در فارسی ۱ـ هَمسایگی ۲ـ نَزدیکی، دَر کِناری، هَمکِناری ۳ـ نِشینَندِگی: دَر جایگاهی اَشویی، گوشه گیری، زِنهارگیری

مُجاوِرین: (تک: مُجاوِر)، هَمسایِگان، نِشینندِگان، زِنهارگیران

مُجاوِز: دَر گُذرَنده

مُجاوَزة، مُجاوَزَت در فارسی: دَر گُذَرَندِگی

مُجاوِل: هَمگَرد: دَر نَبرد

مُجاوَلَة: مَجاوَلَت در فارسی: هَمگَردی دَر نَبَرد

مُجاهاة: نَبَرد

مُجاهِد: ۱ـ فَرتای، از فَرت به آرش مُجاهَدَة، بیدین ستیز ۲ـ کوشَندِگی

مُجاهَدَة: مُجاهَده و مُجاهَدَت در فارسی: ۱ـ فَرت (برهان)ـ بیدین سِتیزی ۲ـ کُوشِش

مجاهِر: ۱ـ آشکارکُننده ۲ـ بانگ زَنَندِه، ۳ـ

کینه توز ۴ـ دُشنامگوی ۵ـ روبه‌رو شَونده: دَرجَنگ

مُجاهِرَة، مُجاهِرَت در فارسی: ۱ـ آشکار کَردَن ۲ـ بانگ زَدن، ۳ـ کینه توزی، ۴ـ دشنامگویی ۵ـ جنگ روباروی

مُجاهِز: ۱ـ کارراه اَنداز ۲ـ بازَرگانِ توانگَر، ۳ـ گَنجور ۴ـ مَنگیاگَر (قُمارباز)

مُجاهِزِ ارواح: گَنجور کان‌ها: ۱ـ خُداوَند ۲ـ پیامبرِ اسلام ص

مُجاهِزِ دل: ۱ـ منگیا گَردل، ۲ـ بازرگانِ دل

مُجاهِزِ کان: گَنجورِ کان، گُواژ: هور، خور

مَجاهِل: (تك: مَجهَل): بیابان‌های بی نشانه

مَجاهِل: (تك: جَهل)، نادانی‌ها

مُجاهَلة، مُجاهَله و مُجاهَلَت در فارسی، ۱ـ سِتیزیَدن در نادانی ۳ـ پافشاری دَر نادانی

مُجَبِّر: شِکَسته بَند (آنندراج)

مُجبِل: کُوهنَورد: به کوه رَوَنده

مُجبِن: بَددِل یافته، بَددِل دانسته

مَجبُور: ۱ـ پَر چوان (از ریشه‌ی پهلوی)، ناچار، ناگُزیر (فرهنگ کوچك) ۲ـ شِکَسته بَستِه

مَجبُور بودِگی: پَرچوانی (فرهنگ پهلوی) ناچاری، ناگُزیری

مَجبُول: ۱ـ سِرِشته ۲ـ بزرگ اَندام

مُجتاز: ۱ـ گُذاشتِه، گذاشته شُده، ۲ـ دَر گُذَرَنده، از اندازه گُذَرَنده

مُجتَبِر: شِکَسته بَند

مُجتَبی: ۱ـ بُرگزیده ۲ـ پاژنام حَسن بنِ عَلیع

مُجتَثّ: بَرکَنِده

مُجتَری: ۱ـ بَرانگیزَنده ۲ـ گُستاخ ۳ـ شیر، از جانوران

مُجتَزی: پاداش خواهَنده

مُجتَعِل: ۱ـ گیرنده ۲ـ کُنَنده (آنندراج)

مُجتَلِب: بَرکِشَنده

مُجتَمَع: هَنگَرت (فرهنگ پهلوی)، هَنگَرد، هَمگَرد

مُجتَمِع: گِردآینده، فَراهَم آیَنده، گِردآمَده

مُجتَمِع شُدَن: گِردآمَدَن، فَراهَم آمَدن

مُجتَنِب: پَرهیزَنده، دوری کُنِنده

مُجتَهِد: ۱ـ وَچَرکار (از ریشه‌ی پهلوی) ۲ـ کوشا ۳ـ پژوهِشگَر

مُجتَهِدین: (تك: مُجتَهِد)، وَچَرکاران، کوشایان، پِژوهشگَران

مُجحِف: ۱ـ نزدیك شَونده ۲ـ آسیب رسان، زیانرسان

مُجحِم: تیزنِگَرنده

مَجد: والایی، بُلَند پایگاهی

مُجِدّ: کوشا

مِجداب: نارویا

مُجِدّانه: کوشمَندانه

مجداف: ۱ـ پارو ۲ـ بال

مُجدَب: مُجَدِّب: نارویا، خُشک

مِجدَح: کَپچه، کَفچه

مُجَـدِّد: دیت (فـرهـنگ پهلوی)، دِگَر بـاره، نوشده، تازه

مُجَدِّد: نوگَر، نُو کُنَنده

مُجَدَّداً: باز، دوباره (بهروز) اَزنو (معین)

مُجَدَّد کَردَن: از نو انجام دادَن، دوباره کَردَن

مُجَدَّر: ۱ـ آبِله روی، ۲ـ آبِله ای، آبله‌وار

مُجَدَّر شُدَن: ۱ـ آبِله گرفتَن، ۲ـ آبله‌وار شُدَن

مِجـدَفـه: این واژه را سعدالدّین الوَراوینی در مرزبـان‌نامـه آورده: ... «بـه تمـاشـای بَطان بنشستَنـد که هَر یك برسـان زورق سیمین بُر روی دریای سیمـاب گذر می کردنـد، یکـی ملّاح‌وار به مِجـدَفهٔ پَنجهٔ پای کشتی قالب را به کنار افکندی» واژه ای ساختگی است و تا زبان مِجداف و مجذاف و مجذافَة را به کار بَرَند که به آرش پاروی کَشتی است (بهـره گرفتـه از پانوشت محمد قزوینی دَرمرزبان نامه)

مِجدَل: کوشك

مَجدُوب: نارُویا، خُشك

مَجدُود: ۱ـ بَختیار، فراخرُوزی ۲ـ نامِ سنائی غزنوی

مَجدور: ۱ـ سزاوار ۲ـ کَم گُوشت (لاروس)، ۳ـ آبله‌رُو (معین)

مَجدوع: بینی بُریده، بی دَماغ

مَجذُوفُ الیَد: ۱ـ کوتـاه دَست (لاروس) ۲ـ زُفت (=بَخیل)

مَجدول: تافته، بافته، تابیده (لاروس)

مَجدُولَة: ۱ـ خوشتَراش ۲ـ سَخت بافت، نیکبافت

مِجذاف: پارو

مِجـذافِیَّة الأرجُـل: پاروپـاییان، خَرچنگـانِ پاروپای (لاروس)

مِجذام: کاربُر

مُجَذَّع: خپله، کوتاه و دُرُشت: مَرد

مُجَذِّف: کُوتاه گام

مِجذَم: خورده‌دار، لُوری دار (لُوری=جُذام) خُوره ای

مُجَذَّم: ۱ـ کارآزموده (لاروس)، ۲ـ لُوری‌دار، خُوره ای

مُجَذِّم: بُرَنده

مَجذوب: ۱ـ رُبُودِه، کشیده شُده ۲ـ خُدا گُزید، در هَست شناسی و سوفیگری

مَجـذوبِ مُطلَق: خُداگُزیدِیَله، دَر هَسـت شناسی و سوفیگَری

مَجذور: تُوانِ دو، تُوانِ دویُم (فرهنگستان)

مَجذُوم: لُوری‌دار، خُوره‌ای

مَجذومین: (تك: مَجذوم)، لوری داران، خُوره‌ایان

مَجرای آب: آپَخش (فرهنگ پهلوی)

مَجرای بول: پیشابراه (فرهنگستان)

مَجرای حالب: میزه نای (فرهنگستان)

مَجرای فاضلاب: پارگین (هزار سال نثر پارسی)

مُجَرَّب: ۱ـ کَرت کار، اُزموتَك، وَرتَك (فرهنگ پهلوی) وَشکَرده (برهان)ـ کارکَرده، آزمُوده ۲ـ شیر دَرنده (آنندراج)

مُجَرِّب: دانای کار (آنندراج) کاردان، آزمایَنده (معین) کُهنه (گویش افغانی) کُهنه‌کار، کار کُشته

مُجَرَّح: ۱ـ زخم‌زَده ۲ـ خَراشیده (=خَدشه‌دار) ۳ـ بُریده‌نما، گونه‌ای نگاره کنارِ پارچه

مُجَرَّد: ۱ـ لُخت، پَتی، بِرهنه ۲ـ تَنها ۳ـ لُغُندَر (افغانی)، بیزَن، یالغُوز، پارسی است و یالقُوز نادُرُست ۴ـ جَهانَرها ۵ـ اَماتَك (=بی‌مادّه)، سیامَك (برهان) ۶ـ رَزم‌دیده، جَنگدیده

مِجرَد: ۱ـ پنبه پاك کُن (لاروس) ۲ـ لا یتَراش: دَستگاه تراشیدنِ لایِ دَندان‌ها

مُجَرَّدات: (تك: مُجَرَّدة)، اَماتَکان، سیامَکان

مُجَرَّد شُدَن: ۱ـ برهنه شُدَن، ۲ـ از نیام بُرون آمَدَن

مُجَرَّد کَرَدن: ۱ـ برهنه کَردَن، ۲ـ رَزمدیده تر گَزیدن ۳ـ تَنها کَردَن

مُجَرَّدَة: مُجَرَّده در فارسی، مؤنث مُجَرَّد، بنگرید به مُجَرَّد

مُجَرَّدی در تازی نیامده: ۱ـ بُریده‌نما: گونه‌ای آگورکاری دَر ساختمان ۲ـ بی زَنی ۳ـ جَهانَرهایی

مُجَرَّدین: (تك: مُجَرَّد)، یالغُوزان، لُغُندَران

مُجَرَّف: داراکباختِه

مِجرَف: بیل

مُجرِم: بَزهکار (فرهنگستان)

مُجرِمی: دَر تازی نیامده، بَزهکاری

مُجرِمین: (تك: مُجرِم)، بزهکاران

مَجرُوح: آزارَك، رِشَك، خَسْت، خَستَك، رشگَن (فرهنگ پهلوی)، اَفگارِ (برهان)، آزُرده، ریشناك، ریشاك، خَسته (برهان)، زَخمناك، به زَخم خودش کردم از زخم پاك ـ نشد زخمه زن تا نشد زخمناك (نظامی)، زَخمی، فکار، شَخوده، شَخوده، نیلگون، گشته رُخانَش، چو نیلوفر بُد اَندَر آبدانش (ویس ورامین) این واژه به مانَكِ کاویده در «صحاح الفرس» آمده، بپرسید بسیار و بشخود خاك ـ به ناخن سرِ چاه را کرد چاك

(فردوسی)

مَجروح بودِگی: رِشتاکی (فرهنگ پهلوی)، ریشتاکی، ریشناکی

مَجروح سَخت: جَرَد (برهان)

مَجروح شُدَن: اَفگار شُدَن، وَ نیك کوفته شد و پای راست اَفگار شد، چُنانکِ یك دوال گوشت و پُوست بگُسَست (تاریخ بیهقی)، زخمی شُدَن

مَجروح کَردَن: ریشنیدَن، خستَن (فرهنگ پهلوی)، شَخُودَن (برهان)، شخانیدَن (برهان)

مَجروحین: (تك: مَجروح)، خستِگان، فگاران، اَفگاران، زَخمیان، شخودِگان

مَجرور: ۱ـ کِشیده، کشیده شُده، ۲ـ کَمانه‌ای کَمانه‌دار، سازِ کَمانه‌ای

مجرورات: (تك: مَجرورَة)، کشیدِگان، کشیدِه شُدِگان

مَجرورة: مجروره در فارسی، مؤنَث مَجرور، ۱ـ کِشیده، ۲ـ کَمانه‌ای

مَجَرَّة، مَجَرّة در فارسی: کَهکَشان، کاهَنگان (برهان)

مَجرَی، مَجرا در فارسی: کَتَس، کَهَس (فرهنگ پهلوی)، راه آب، موری (برهان)، آبرُو ۲ـ گُدار، گُذَرگاه

مُجرَی: ۱ـ رَوان کَرده ۲ـ رَواك (فرهنگ پهلوی) ۳ـ اَنجامیده

مُجرِی: رَوان کُننده، رانَنده (آنندراج)، اَنجامَنِده، رَوانگر، زَریدار (فرهنگ کوچك)

مُجرَی داشتَن: ۱ـ رَوان کَردَن، ۲ـ اَنجاماندَنِ ۳ـ رَواکاندَن

مُجرَی کَردَن: ۱ـ رَوان کَردَن ۲ـ اَنجام دادنَ ۳ـ رَواکاندَن

مُجرِیَة: مُجریّه در فارسی، مؤنَث مُجری: اَنجامَنده، کارگُزارَنده، اَنجامیك

مُجَزّأ: مُجَزّا در فارسی: یوتاك، یوت یوت (فرهنگ پهلوی)، پاره پاره (غیاث اللغات)، جُدا (فرهنگ کوچك)

مُجَزّا کردن: یوتانـدَن، پاره پاره کردن، یوتاکنیدَن، ویشکیدَن (فرهنگ پهلوی)

مِجزَب: ناشکیبا گَردانَنده

مِجزَقَة: تورِ ماهیگیری (لاروس)

مِجزَم: آوَندِ پُر، لبریز

مَجزوء، مَجزو در «غیاث اللغات» یوت آنداخته، یوتیده

مَجزوم: ۱ـ بُریده شُده (غیاث اللغات) بُریده ۲ـ آوَریده (آور=یقین، لُغت فُرس) ۳ـ خامُشیده

مَجَس: پارسی تازی گشته، مَجَس (برهان)، دِلزَنه (=نَبض)

مِجساد: بَرجسته بین، در انگلیسی -Stereos

cope (فرهنگ نوین پیوسته)

مِجِسطی: یونانی تازی گشته، مَجیستیك (فرهنگ پهلوی)، نام نوشتاری از بَتلَمیوس در اخترشناسی

مُجَسَّم: ۱ـ تَنکَرده (از ریشه‌ی پهلوی)، تَناور ۲ـ نگاشته ۳ـ آشکار ۵ـ گُنج، سِتَبرا (=حَجم)

مُجَسِّم: ۱ـ تَن کُن ۲ـ نِگارَنده ۳ـ آشکارگَر

مُجَسَّم شُدَن: ۱ـ تَن یافتَن ۲ـ نگاشته شُدَن ۳ـ آشکار شُدَن

مُجَسَّم کَرَدن: ۱ـ تَنا کَردَن ۲ـ نگاشتَن ۳ـ آشکار کَردَن

مُجَسَّمَة: مُجَسَّمه در فارسی: ۱ـ اُوزدیس، پَتکَر (فرهنگ پهلوی)، تَندیس، تَندَس، تَندَسه (برهان) ۲ـ پیروان ابوعبدالله محمدبن کَرّام سیستانی که خدا را دارای دست و پا و پیکر می‌دانست، به این گروه مُشبَّهه و کَرّامیه نیز می‌گویند (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

مُجَسَّمه‌ساز: تندیسگَر

مِجَشّ: دَستاس (آنندراج)

مُجِش: کوبَنده، شِکَننده (آنندراج)

مُجَصِّص: گچکار (معین)

مُجَصَّص: گچ اَندوده

مُجَعَّد: مَرغول (لغت فرس)، جوان چون بدید آن نگاریده روی- به سانِ دو زنجیره مَرغول اوی (رودکی)، زِمشك موی او مَرغول پنجاه- فرو هِشته زتارك تا کَمَرگاه (ویس ورامین)، تَکُو، تَکوی (برهان)، غَف (برهان) کُلالِه (برهان)، پُرشِکَن (برهان)، زلف پیچیده

مُجَعِّد: مَرغول کُننده (آنندراج)، مَرغولساز

مَجعُول: ۱ـ ساختِه ۲ـ ساختِگی ۳ـ (فرهنگستان) ۳ـ دروغین ۴ـ نهاده

مَجعُولات: (تك: مَجعُولَة)، ساختِگی‌ها

مَجعُولَة، مَجعوله در فارسی: بَرساخته

مُجَفَّف: خُشك کَرده

مُجَفِّف: خُشك گَر

مِجلای: از مِقلای: کَشتی بَند

مُجلِب: ۱ـ فَراهَم آینده ۲ـ بانگ کُننده ۳ـ یاری دهنده (آنندراج)

مَجلَبَة، مَجلَبه در فارسی: ۱ـ به خود کشیدَن ۲ـ به خود کِشَنده

مُجَلَّد: ۱ـ پُوست کَنده، ۲ـ پُوست یافته، ۳ـ پُوشَنه

مُجَلِّد: ۱ـ پوست کننده ۲ـ پوشَنِه گَر (=صَحّاف)

مُجَلَّدات: (تك: مُجَلَّدَة)، پوشَنه‌ها

مُجَلَّدَة، مُجَلَّده در فارسی، مؤنَث مُجَلَّد: پوشَنِه

مَجلِس: ۱ـ نِشَستَنگَه، کُجا فَرش را مَسنَد و مَرقَد است، نِشَستَنگَه فضل بن اَحمَد است

(فردوسی) ۲ـ نشینندگان ۳ـ اِواره (=اداره) ۴ـ نِشَست، هَمایه (فرهنگ کوچك)

مَجلِس آرا: نِشَست آرا

مَجلِس آرایی: نِشَست آرایی

مَجلِس آشوب: نِشست آشوب

مَجلِس اَفروز: نِشَست اَفروز، وَ، گُواژ: ۱ـ باده ۲ـ سِپَندار (= شمع)

مَجلِسِ اَعلَی: بارگاه، آستان، اَغره (برهان)

مَجلِسِ تَذَکُر: پَس گوره، شوکانه، سُوکانِه

مَجلِسِ خُبرگان: وَرچِمستان: (وَرچَم= خُبره، گویش کِلیدَری)

مَجلِسِ سِنا: مِهستان

مَجلِس شورَی: گُزینِستان

مَجلِسِ شورای اِسلامی: گُزینِستانِ اِسلامی

مَجلِسِ عیش و طَرَب: مَیزَد (برهان)

مَجلِس گاه: نِشَستگاه، نِشِستَنگَه

مَجلِس مَسخَرگی: خَندِستان (برهان)

مِجلس نویس: گُزارش نِویس، دبیر ویژه

مجلس نویسی: گزارش نویسی

مَجلِسی: ۱ـ نِشَستی: ۲ـ دِلپَسند، میانمَردُمی (گویش بیرجَندی)، آبِرومَند

مُجَلّل: ۱ـ بُرزین، بُرژاك، شاهوار، هُوشکوه، رایُومَند، بُرزاوَند (فرهنگ پهلوی)، شُکوهمَند، با شکوه، ۲ـ اَرْجُمند، در فارسی با این آرِش‌ها به کار برُده می شود، دَر تازی: ۱ـ اَبرِ پُر باران ۲ـ هَمگانی (لاروس)

مَجَلَّة: مَجَلّه در فارسی: ۱ـ اَدَبنامه، فَرازنامه ۲ـ دَستَك ۳ـ پَخشنامِه، جُنگ، پُوته (فرهنگ کوچك)

مَجَلّه: تازی گشته از عِبری مَغیلا، جَشنِ یَهودان در ۱۴ ماهِ آذار

مَجَلَّهٔ فَصلی: واره نامِه

مَجَلّهٔ ماهانه: ماهنامه

مَجَلّهٔ هَفتگی: هَفته نامه

مُجَلَّی: ۱ـ زدُوده ۲ـ آشکار ۳ـ اَسبِ نخست (بهره از لاروس)، پیش بَر

مَجلَی: ۱ـ آشکارگاه ۲ـ پیشِ سَر

مُجَلّی: ۱ـ زدایَنده ۲ـ آشکارگَر

مَجمَجَة: مَجمَجه: ۱ـ پِچپِچه، ۲ـ بی دیل نویسی، ۳ـ کَژسُخَنی (دیل= نقطه، برهان)

مُجَمَّد: ۱ـ اَفسُرده، ۲ـ بَند آوَر

مِجمَر: آتَشدان، بویاسُوز، بوسُوز، اَبیزدان (فرهنگ کوچك)

مِجمَرَة: مِجمَره در فارسی، یك آتَشدان، یك بُویاسُوز

مِجمَره دار: بویا سُوز، آتَشدار

مُجمِز: شُترسَوار

مَجمَع: ۱ـ اَنجُمَن، آرَسَن (فرهنگ پهلوی)،

اَرسَن (برهان)، گِردگاه ۲ـ سازمان ۳ـ فرهنگستان (لاروس)

مُجمَع: کارِ بایسته

مَجمَعُ الأهواء: آرزوگاه

مَجمَعُ البَحرین: ۱ـ دَریا پیوَند ۲ـ بنگرید به قابِ قوسین

مَجمَعُ الجَزائر: مَجمَعُ الجزایر در فارسی: از ریشه‌ی پارسی، گَزیرَکبار، گَنگبار، همان تابدین گَنگبار از شگفت ـ چه بینیم کان یاد باید گرفت (گرشاسبنامه)

مَجمَعُ النّورَین: ۱ـ شید پیوَند ۲ـ دید پیوَند: دَر چَشم

مَجمَع ساختَن: انجمن ساختَن

مَجمَعُ عَلَیه: هَمخواست

مَجمَع ساختَن: انجمن ساختن

مَجمَع کردن: انجمن کَردَن

مَجمَعَة، مَجمعه در فارسی: ۱ـ گِردگاه ۲ـ کَویر ۳ـ سینی

مُجمَل: کُوتاه، فِشُرده

مُجمِل: آفرین گوی

مُجمَلاً: فِشرده‌وار، به کوتاهی

مَجمُوع: ۱ـ هَم، هَمیست، تاهِکَر (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ با هَم، گِردآمَده (فرهنگ کوچك)، رویِ هَم (فرهنگستان)، ۳ـ کودِه (برهان)، رَمَن (برهان) ۴ـ هِمگان، هَمگنان (برهان)

مَجموعَة، مَجمُوعه در فارسی: واحدِ مَجمُوع در تازی ۱ـ جُنگ ۲ـ کُوده

مَجموعِیَّت: از ساخته‌های فارسی گویان، با هَمی

مِجَنّ: سِپَر

مُجَنَّب: ۱ـ دُور کرده، دُور رانده، ۲ـ پَرهیزداده

مُجَنَّدَة: مُجَنّده در فارسی، از ریشه‌ی پارسی، گُند، گُندِ گِردآمده، سپاه

مُجَنَّس: اِکدِش، دو تخمه را گویند واَسپی را گویند که پدرش از جنسی و مادرش از جنسی دیگر باشد (برهان)، ماخچی (برهان)

مَجنولیا: لاتینی تازی گشته، بنگرید به ماگنولیا

مَجنون: دیوانه

مَجنِیّ: مَجنِی در فارسی، ریفَتکین (از ریشه‌ی پهلوی)

مُجَوَّز: پَروانه یافته، رَوا داشته، رَواگشت

مُجَوِّز: رَوا دارَنده، رَواگَر

مُجَوَّزه: برگشته‌ی مُزَوَّجَة و مَزدوجَة، بنگرید به مُزدَوَجَة

مُجَوَّزَة، مُجَوَّزه در فارسی، مؤنث مَجوَّز: پَروانه یافته، رَوا شُده، رَوا گَشت

مَجوس: پارسی تازی گشته، مَگُوگ (فرهنگ

پهلوی)

مَجوسِیّ: مَجُوسی در فارسی: از ریشه‌ی پهلوی، مَگُوگی

مُجَوَّف: میان تُهی، کاواک (فرهنگستان)، پُوک (فرهنگ کوچك)

مُجُون: ۱ـ زِبری ۲ـ بی باکی

مُجَهَّز: پَساچَك (فرهنگ پهلوی)، بَسیجیده (برهان)

مُجَهِّز: بَسیجَنده (برهان)

مُجَهَّز کَردَن: بَسیجیدَن (برهان)

مَجهَل: دَرَندَشت، بیابان بی نشانه

مَجهود: ۱ـ کُوشِش ۲ـ کوشیده

مَجهُور: هَمه دان، آشکار

مَجهول: کانِسته، بَرگرفته از کانا (=جاهل) اَدانِست (فرهنگ کوچك) نادانسته، ناشناخِته

مَجهولُ التَولِیَة: مَجهُولُ التولیه در فارسی: بی سَر پَرَست

مَجهُول الحال: ناشناخته، ناشِناس

مَجهُول القَدر: گُم اَرج

مَجهولُ المالِك: گُم داشتار

مَجهولُ المَکان: مَجهولُ البَلَد: اَشوغ، اُشوغ (برهان)

مَجهول النَّسَب: گُم تَبار

مَجهولُ الهُوِیَة، مَجهول الهُویّه در فارسی: ناشِناس، ناشِناخت، گُمنام (فرهنگستان)

مَجیء: آمَدَن (معین)

مُجیب: ۱ـ پاسُخگوی ۲ـ بَرآوَرنده‌ی نیاز

مُجیبُ الدَّعَوات: برآورنده‌ی نیازها، خُدا

مُجید: نیکسَرای

مَجید: ۱ـ بزرگوار، والاگاه، ۲ـ از نام‌های تازی برای مردان

مُجیز: ۱ـ پَرگ دِهَنده ۲ـ سَر پَرَست

مُحاباة: مُحابا و مُحابات در فارسی: ۱ـ پَروا ۲ـ باك، هَراس ۳ـ کَرانجیگری

مَحابِر: (تك: مِحبَرَة)، آمِه‌ها (=دواتِ نویسندگی، برهان)، زَکابدان‌ها (زکاب= مُرکّب دوات، لغت فرس)

مَحابِس: (تك: مَحبَس)، زِندان‌ها

مَحاجِر: (تك: مَحجِر)، بوستان‌ها، چَشمخانه‌ها

مَحاجر: (تك: مَحجَر)، پَکوك‌ها، تارُمی‌ها

مَحاجِم: اندلسی، دهان شیر، نوشگیا، از گیاهان

مُحاجَّة، مُحاجّه و مُحاجَّت در فارسی: ۱ـ گُواه آوردن ۲ـ پَروَهان آوَردَن ۳ـ دُشمَنی

مُحاجّه کَردَن: ۱ـ پَروَهان آوَردَن ۲ـ دُشمنی کَردَن

مُحادَثَة، مُحادَثه و مُحادَثَت در فارسی: ۱ـ گُفت و گُو ۲ـ زُدودَن

مُحاذاة: مُحاذات در فارسی: رودَر رویی،

رُوبارُویی

مُحاذِی: روبه رو شَونده، بَرابَر شَونده (غیاث اللغات)

مِحار: پارسی است، مِهار، گونه ای شَسَن (=صَدف) نازك که از آن مُروارید نیز بیرون آید

مُحارِب: جَنگَنده، رَزمَنده، جنگجو (فرهنگ کوچك)، کِریشَك (برهان)

مُحارَبات: (تك: مُحارَبَة) جنگ ها، رَزم ها

مُحارَبَة، مُحارِبه و مُحارِبَت در فارسی: جَنگ، رَزم

مُحارِبین: (تك: مُحارِب)، رَزمَندگان، جَنگندگان، کِریشکان

مُحارِس: نگاهبان، پاسبان (معین)

مُحارَسَة، مُحارِسه و مُحارِسَت در فارسی: پاسبانی، نگاهبانی

مُحارَف: بی بخت وروزی (آنندراج)

مُحارَفَة: ۱ـ نان کسی را بریدن، بی روزی کَردَن ۲ـ پاداش دادن، به بَدی (آنندراج)

مُحارَقَة: ازپَهلو گادَن

مَحارِم: (تك: مَحرَم)، ناشایست ها، اُستیکان

مَحاریب: (تك: مِحراب)، از ریشه‌ی پارسی، مِهرابه ها

مَحارَة، مَحاره در فارسی: ۱ـ کاهِش ۲ـ بازگَشتگاه ۳ـ پیوندِ دُوش ۴ـ شَسَن = صَدَف ۵ـ شَسَنی، استخوانِ شَسَنی ۶ـ اَندَك ۷ـ مَغاكِ گوش

مُحاسِب: آمارنیتار (فرهنگ پهلوی)، اَیارگیر (برهان)، شُمارگَر، مارگَر (فرهنگ کوچك)

مُحاسَبات: (تك: مُحاسَبَة)، آسارگان، آمارِشان، مارِگان، شمارگری ها

مُحاسَبَة، مُحاسِبه و مُحاسِبَت در فارسی: هَنداچی، اَنگارَك، آمارِش (فرهنگ پهلوی)، آساره (برهان)، ماره (برهان)، شُمارگَری

مُحاسِبین: (تك: مُحاسِب) آمارنیتاران، شُمارگَران، اَیارگیران

مُحاسَدَة: محاسَدَت و مُحاسده در فارسی: رَشك وَرزی

مَحاسِن: (تك: حُسن)، ۱ـ زیبایی ها، نیکویی ها (لاروس)، ۲ـ ریش

مَحاش: کالای خانه (لاروس)

مَحاشی: (تك: حَشو)، آخال ها، آگَنِه ها، فرومایه ها

مَحاص: دَشتِ ناهَموار

مُحاصِر: پَروَست (فرهنگ پهلوی)

مُحاصَرَة، مُحاصِره و مُحاصِرَت در فارسی: پَروَستِش، گِردگیری، دَربَندان (فرهنگ کوچك)

مُحاصِره دادن: محاصِره کَردَن: پَروَستَن

(فرهنگ پهلوی)، گِردگِرفتن، دَربَندانـدَن، میانه گیر کَردَن (گویش فرارودی)

مُحاصره شُده: پَروَستا، دَربَندیده

مُحاصره شُدگان: پَروَستایان، دَربَندیدگان

مِحاض: (تک: مَحض)، شیرهای ناب، شیرهای بی آب

مَحاضِر: (تک: مَحضَر)، تَزده خانه‌ها، بُودگاه‌ها، گزارِشها، وَ، سَرچَشمه‌ها، آبِشخُورها

مُحاضِرات: (تک: مُحاضَرَة)، پُرس و پاسُخ‌ها، گُواه بُودَنها، جَنگ‌های تَن به تَن، سُخنرانی‌ها، دادخواهی‌ها

مُحاضَرَة، مُحاضِره و مُحاضِرَت در فارسی: ۱ـ پرس و پاسُخ ۲ـ آماده پاسُخی ۳ـ دادخواهی ۴ـ گُواه بودَن ۵ـ جَنگِ تَن به تَن ۶ـ سُخنرانی ۷ـ آموزشِ اُستاد ۸ـ آوردِ دُو (آورد= مُسابقه)

مُحاط: پَروَستَك (فرهنگ پهلوی)، فرو گِرِفته

مُحاط کُننده: فروگیر (فرهنگستان)

مُحافِظ: بَن، پاس، پاسپان، پاتار، نیکاستار، گِروگانـدار (فرهنگ پهلوی)، کالی (برهان)، پَیرَه‌دار (گویش افغانی) بَنوان (برهان)، پَهره‌دار (برهان)، نِگهدار، نِگهبان، پاسبان، (فرهنگ کوچك)

مُحافِظ راه: راهدار (برهان)

مُحافَظَة، مُحافِظه و مُحافِظَت در فارسی: خواپاری، نیکاستاری (فرهنگ پهلوی) دارِش (برهان)، پَهره (برهان)، نِگَهداری، پاساد، نِگَهبانی، پایِش (فرهنگ کوچك)، پَیرَه (گویش هراتی)

مُحافظه کار: باسپاد، باس برابر با باستان و پاد پَسوَند نگهداری و دارَندِگی

مُحافظه کاری: باسپادی، پَیرَه‌داری (گویش افغانی)

مُحافِظین: (تک: مُحافِظ)، پاتاران، بَنوانان، نِگهداران، نِگَهبانان

مَحافِل: (تک: مَحفِل)، گِردآمَدنگاه‌ها، انجمن‌ها (آنندراج)

مُحافّه: بر گرفته از مَحَفَّة، مِحَفَّة، تَختِ رَوان

مُحاق، مِحاق، مَحاق: ۱ـ دَر تازی: کاهماهی، شب‌هایی که ماه رو به کاهِش است ۲ـ دَر فارسی: بی ماهی، سه شب پایان ماه که از زمین ماه دیده نمی شود ۳ـ پوشیده شده، فرُوپوشیده

مُحاکاة: مُحاکا و مُحاکات در فارسی: ۱ـ هَمداستانی ۲ـ بازگُفت ۳ـ هَمانندی، هَمسانی

مَحاکِم: (تک: مَحکَمَة): دادگاه‌ها

مُحاکِمات: (تک: مُحاکِمَة)، دادرَسی‌ها

مَحاکِم جَزائی عادی: دادگاه‌های بَزَه رسی

مَحاکِم شَرع: دادگاه‌های کیشی

مَحاکِمِ مَدنی: دادگاه‌های شارسانی

مُحاکَمَة: مُحاکِمه در فارسی ۱ـ دادرَسی (فرهنگستان) ۲ـ دادخواهی

مَحال: ۱ـ سخن چینی ۲ـ آزار با سخن چینی

مُحال: ۱ـ نِشاین (فرهنگ پهلوی)، نابای (برهان)، نابُودَنی (غیاث اللغات)، نَشدنی (فرهنگ کوچك) ۲ـ تَرفَند (فرهنگ کوچك) بی ریشه، دروغ، ۳ـ بیهوده (=باطِل)

مِحال: ۱ـ فَریب، تَرفند ۲ـ توانایی ۳ـ رَنج دادَن ۴ـ دُشمنی ۵ـ کینه تُوزی ۶ـ هَمفَریبی ۷ـ زورآزمایی ۸ـ بَدسگالیدَن (بهره از آنندراج)

مَحالّ: (تك: مَحَلّ)، محالّ در بُن مَحالِل بوده، گاس ها، جای ها

مُحال اندیشه: ۱ـ پِندارَنده ۲ـ بیهُده اَندیش

مُحال گُوی: ۱ـ بیهوده گوی ۲ـ تَرفندگَر، فریبکار

مُحالٌ عَلَیه: بَراتگیر (فرهنگستان)

مُحاماة: مُحامات در فارسی، کَرانجیگری (=طَرَفداری)، پُشتیوانی، داتگویی، دادگُزاری (=وکالت دادگستری)

مَحامِد: (تك: مَحمَدة) هُوسِرِشت ها

مَحامِل: (تك: مَحمل)، کَجاوه ها، زَنبیل ها، پایسُخَن ها

مُحامی: ۱ـ کرانجی ۲ـ داتگوی (=وکیل دادگستری، فرهنگ پهلوی)، دادگُزار ۳ـ پُشتیوان، پشتیبان

مُحاوَرَة: (تك: مُحاوَرَة)، گفت و گوها، سخنگویی ها

مُحاوَرَة: مُحاوِره و مُحاوِرَت در فارسی ۱ـ گفت و گو ۲ـ سُخنگویی

مُحاوَلَة: مُحاوِله و مُحاوِلَت در فارسی: ۱ـ آهَنگیدَن، آهَنگ کَردن ۲ـ تیزنِگری، چشم دوختن ۳ـ تَرفَندگَری ۴ـ آهَنگ (=قصد)

مَحاوی: (تك: مَحوِیّ) دَرونه ها، دَربَرها، دَرونمایه ها

مُحِبّ: دُوستدار، دُوستار

مَحَبَّت آمیز: مِهرآمیز، دوستانه

مُحَبِّر: ۱ـ خوشنویس ۲ـ سُخن آرای

مِحبَرَة: مِحبره در فارسی، ۱ـ زَکابدان، آمِه (=دوات) ۲ـ نویسه دان

مُحَبِّرین: (تك: مُحَبِّر) خوشنویسان، سُخن آرایان

مَحبَس: بَند، زندان (فرهنگستان)، بازداشتگاه

مَحبَل: دُورَكِ آبستنی

مَحبِل: زَهدان (لاروس)

مَحبُوب: تاز (برهان)، ریکا (برهان)، دُوست داشته، دِلدار، جانان (فرهنگ کوچك)، فَرنافت (فرهنگ پهلوی)

مَحبُوبات: (تك: مَحبوبَة)، تازان، دِلداران،

ریکایان

مَحبوب القُلوب: هَمه دِل بَر

مَحبوبَة: مَحبوبه در فارسی، مؤنث مَحبوب، بنگرید به مَحبوب

مَحبوبیّت: از ساخته‌های فارسی گویان، دوست داشتنی بودَن، دوستاکی

مُحِبّین: (تک: مُحِبّ)، مِهرورزان، دوستاران

مَحبوس: زِندانی، بَندی، وَرتَك (فرهنگ پهلوی)

مَحبوس خانه: زِندان

مَحبوس شُدَن: زِندانی شُدَن

مَحبوس کردَن: زِندانی کَردن

مَحَبَّة: مَحَبَّت در فارسی: دُوستی، دُوشاکی، مِهرکاری، هَمبَراتی (فرهنگ پهلوی)، سَنارِش

مَحت: ۱ـ ناب ۲ـ خِرَدورز ۳ـ سَخت ۴ـ گَرم

مُحتاج: نیازان، نیازیك، نیازانگَر، نیازمَند (فرهنگ پهلوی)

محتاجٌ اِلَیه: وایه (برهان)، زِسَر و این چمن، سایه نبینی ـ ز ریحانِ سمن وایه نبینی (ویس ورامین)

مُحتاج شُدَن: نیازیکیدَن، نیازیدَن

مُحتاج کَردَن: نیازاندَن، نیازیکاندَن

مُحتاط: اُشیدار (فرهنگ پهلوی) هُشیوار، باپَروا، پَرهیختار (فرهنگ کوچك)

مُحتال: فَریبکار، تَرفَندگَر

مُحتالَة: مُحتاله در فارسی، مؤنث مُحتال: تَرفَندگر: زَن

مُحتالی: دَر تازی نیامده، فریبکاری، تَرفَندگَری

مُحتَبَس: بازداشته

مُحتَبِس: بازداشت کُنَنده

مُحتَبَس شُدَن: بازداشت شُدَن

مُحتَجِب: ۱ـ پنهان، دَرپَرده ۲ـ پنهان شَوَنده ۳ـ گُوشه نشین

مَحتِد: تَبار، ریشه

مُحتَدّ: خشم گیرَنده

مُحتَرِث: کِشتگر، کِشتکار، کِشتَنِده

مُحتَرِز: ۱ـ پَرهیختار ۲ـ خویشتَندار

مُحتَرِس: پاسدار

مُحتَرِف: پیشه‌وَر

مُحتَرِفة: مُحتَرِفه در فارسی، مؤنث مُحتَرِف ـ وَ پیشه‌وَران، خداوندان پیشه

مُحتَرَق: سُوزان (فرهنگستان)

مُحتَرِق شُدن: سو زیدَن، سوختَن

مُحتَرِق کَردَن: سو زاندَن

مُحتَرِقَة: مُحتَرِقه در فارسی، مؤنث مُحتَرِق: سُوزان، آتَشگیر (فرهنگ کوچك)

مُحتَرَم: آزرمیك، فَرنافت، گِرامیك، هُوسرا،

نامیك، پَسَند (فرهنگ پهلوی)، گِرامی، اَرجُمَند (فرهنگ کوچك)

مُحتَرَمات: (تك: مُحتَرَمَة)، گِرامیان

مُحتَرَمانه: گِرامیانه

مُحتَرَم بُودَن: آزَرمیکی (فرهنگ پهلوی)، اَرجُمَند بُودَن، گِرامی بودَن

مُحتَرَم داشتَن: فَرنافتَن (فرهنگ پهلوی)

مُحتَرَمَة: مُحتَرَمه در فارسی، مؤنث مُحتَرَم: آزَرمیك، گِرامی، اَرجُمَند

مُحتَرَمین: (تك: مُحتَرَم)، گِرامیان

مُحتَزِز: بُرَنده (آنندراج)

مُحتَزِم: میان بَسته: مَرد (آنندراج)

مُحتَزِن: اَندوهگین (آنندراج)

مُحتَسِب: بازشُمار (آنندراج)

مُحتَسِبی: در تازی نیامده، بازشماری

مُحتَسِبین: (تك: مُحتَسِب)، بازشُماران

مُحتَشِد: ۱ـ آماده ۲ـ بَخشَنده، دَست ودِلباز

مُحتَشِد شُدَن: آماده شُدَن

مُحتَشِم: ۱ـ رامیار، بُزُرگ ۲ـ شرم دارَنده (فرهنگ کوچك)

مُحتَضَر: ۱ـ به شهر آینده (آنندراج) ۲ـ آماده شَونده

مُحتَضِر: مُردَنی، جان به سَر (گویش افغانی)

مُحتَضَرین: (تك: مُحتَضَر) مُردَنیان، مُردَنی‌ها

مُحتَفِظ: ۱ـ به خشم شَونده ۲ـ نِگهدارَنده (آنندراج)

مُحتَقِر: خُردداننده، خوارشُمُرَنده

مُحتَقِن: ۱ـ شاشبَند ۲ـ گِردآیَنده ۳ـ خُونبار

مُحتَکِر: اَنبار بَند، بُندار

مُحتَکِرین: (تك: مُحتَکِر)، اَنبار بَندان

مُحتَکِم: فَرمان دَهنده، فَرماندار

مُحتَلِب: دُوشَنده (آنندراج)

مُحتَلِم: شَب آلوده، گوشاسبای

مُحتَمِل: گاس (گویش خراسانی) شایَد

مُحتَمِلاً: شایَد، گاس

مُحتَمِلُ الضِدَّین: پاد آرِشی

مُحتَمِلُ الوَجهَین: پاد آرِشی

مَحتوم: ناگُزیر

مُحتَوِی: فَرَوَست، اُبَرِش، هَنگَرتیك (فرهنگ پهلوی)، دَربَردار (فرهنگ کوچك)، فرا گیرَنده (معین)، درُونمایه

مُحتَوِیات: (تك: مُحتَوِیَة)، فَرَوَستان

مُحتَوِیَة: مُحتَوِیه در فارسی، مؤنث مُحتَوِی: فَرَوَست، دَربَردار، درُونمایه

مُحَجَّب: ۱ـ دَرپَرده ۲ـ بازداشته (آنندراج)

مُحجَب: پوشیده، پِنهان

مُحَجَّبَة: مُحَجَّبه در فارسی، مؤنث مُحَجَّب: پَردِگی

مَحجَر: ۱ـ پَکوک (= تکیه گاه چو بین که بر کنارِ بام نَصب کنند، برهان) تارمی ۲ـ پَرچین ۳ـ مشکوی (= حَرَم)

مَحجِر: ۱ـ بوستان ۲ـ چشمخانِه

مِحجَر: ۱ـ بوستان ۲ـ چَشمخانه ۳ـ پیرامُون

مُحَجَّر: ۱ـ سَنگ‌دیس ۲ـ سَنگ‌چین ۳ـ شایوَرد، خَرمنِ ماه ۳ـ بَرکَمیده (=مَمنُوع)

مُحَجَّر ساختَن: بَرکَماندَن

مُحَجَّل: این واژه در تازی برابر است با اسبی که چهار دَست و پایش سپید باشد و اگر چون زاب به کار رَوَد برابر است با سَرشناس، شناخته، در فرهنگ فارسی معین برابر است با: دَربَند

مِحجَم: ۱ـ تُنُک، تُنَک، نازك ۲ـ ابزارِ بادکش (=حجامت): شیشه‌ی تانگو، شاخ تانگو، نیشتَر

مُحجِم: ۱ـ بازایستنده ۲ـ بیم زَدِه

مَحجَمَة: تانگوکَده

مِحجَمَة: مِحجَمه در فارسی، مِکینه (فرهنگستان)

مُحجَمَة: مُحجَمه در فارسی: دَهان شیر، گیاه نوروزی، نوشگیا، از گیاهان

مِحجَن: سَرکَج: دَستواره، چوگان، نوك، در پَرندگان

مَحجُوب: ۱ـ دَرپَرده، پُوشیده ۲ـ نابینا ۳ـ بازداشته ۴ـ شَرمگین ۵ـ کَم گوی، کَم گَپ (گویش افغانی)

مَحجُوبات: (تك: مَحجوبَة)، پَردِگیان

مَحجوبانه: شَرمگِنانه

محجوب شُدَن: محجوب گَشتَن: پنهان شُدَن، رونشان ندادَن

مَحجُوبَة: محجو به در فارسی، مؤنَث محجوب: ۱ـ پَردِگی، پَردِگین، زَن پَرده نشین ۲ـ کُلون

محجوبهٔ أحمَد: همزه‌ی اَحمَد: وات نخستِ اَحمَد

مَحجُوج: دَرمانده

مَحجُور: وامان، کانا

مَحجورین: (تك: مَحجور) وامانان، کانایان

مَحجوم: اَنجیده، از اَنجیدن (=حجامت، برهان)

مَحَجّه: این واژه در مَرزبان نامه آمده: قدمی از مَحَجّهٔ مرادِ من فَراتَر ننهاده ۱ـ راه ۲ـ میانه‌ی راه

مُحجِی: زُفت

مُحجِین: زَنگوله‌ای، گُلِ زنگوله‌ای، از گیاهان، در لاتینی Streptopus

مُحَدَّب: کُوژ (فرهنگستان)، بَرآمَده (فرهنگ کوچك)

مُحَدّب الطَرَفین: دو کوژه (فرهنگ فنی)

مُحـدَث: ۱ـ نو پـدید ۲ـ نوآور، پَدید آور ۳ـ بی پادیاب (پادیاب= وضوء)

مُحدِث: ۱ـ نوآور، پَدید آور ۲ـ پناه دهَنده

مُحَدِّث: سَر واینده (سَر وا: حَدیث، لغت فُرس)

مُحَدَّث: راست گُمان (لاروس)

مُحَدِّثین: (تک: مُحدِّث)، سَر وایَندگان

مُحَدِّد: ۱ـ خاوَند (برهان) ۲ـ مَرزشُمار، مَرزگَر ۳ـ تیزکننده ۴ـ تیزنِگرَنده

مَحِدس: ۱ـ دَرخواست، خواهِش (لاروس) ۲ـ آماج

مِحدَلَة: غَلتَك (لاروس)

مَحـدُود: ۱ـ برین، برینـومَنـد، کَنـاراکُمَنـد، سَرُومَنـد، سامانُمَند، ویمَنـدُمَنـد (فـرهنـگ پهلوی)، سُومه دار، مَرزین، ساماندار ۲ـ اَندَك، کَم ۳ـ زی یافته (زی = حَدّ شَرعی، برهان)

مَحـدُودات: (تـك: محـدودَة)، دیوار بَنـدان، سامانداران، مَرزین ها

مَحدودانه: سامانیها (فرهنگ پهلوی)، مَرزیك

مَحـدودَة، مَحـدوده در فارسی، مؤنَث محـدود: دیوار بَند، ساماندار، مَرزین

مَحـدودیّت: در تازی نیامـده، کَنـاراکُمَنـدی، سَهمانُمَندی (فرهنگ پهلوی)، مَرزینی

مِحذاء: دُشیادگر

مُحَذِّر: تَرسانَنده (آنندراج)

مُحذَلِم: شتابَنده

مَحذور: ۱ـ تَرسناك ۲ـ دریادداشت‌های استاد محمـد قزوینی آمده است که این واژه برابـر است با «مـانـع» یا بازدارنـده در پارسی، استاد افزوده اند: «بعضی از نادانان غیر مأنوس بکتب عربی گمان کرده اند که محذور را باید محظور نوشت، محـظور بکلی مورد استعمـال دیگری دارد». در «غیاث اللغـات»، محـذور تنها برابر است با: آنچـه از آن تَرسیده شود، که آن را از«منتخب اللغـات» برگرفتـه، در فرهنـگ عربی ـ فارسی لاروس نیز به همین گونه آمده و گواه از نِبی (=قـرآن مجید) است؛ إنّ عذاب رَبّـك کان مَحـذوراً، واژه‌ی «مَحـظور» در «منتخب اللغـات» و در «غیاث اللغـات» آمده است: «مَحـظور، حرام کرده شده ومنع کرده شده» در «فرهنگ آنندراج» نیز «محظور» برابر است با «حـرام»، چنـان که در «منتهی الارب» آمده، در فرهنـگ عربـی به فارسـی لاروس واژه‌ی «محظور» برابر است با «ممنوع» و «حَرام»

مَحذُورات: (تك: مَحذُورَة)، تَرسناك ها، پرهیز شُدِگان، جَنگ ها

مَحذورَة: مَحذوره در فارسی مؤنث مَحذور ۱ـ ترسناك، پَرهیز شُده ۲ـ جَنگ (آنندراج)

مَحذوف: ۱ـ کاسته ۲ـ بُریده، دُم بُریده ۳ـ خیك

مَحذوفات: (تك: مَحذوفَة) کاستِگان، بُریدگان

مَحذوفة: مَحذوفه در فارسی، مؤنث مَحذوف: ۱ـ کاسته ۲ـ بُریده

مَحذوق: بُریده شُده (آنندراج)

مِحراب: پارسی تازی گشته، مِهراب، مِهرابه (ذبیح بهروز) ۲ـ بَروار، (آنندراج) ۳ـ پیشگاه ۴ـ بیشه ۵ـ جَنگاوَر

مِحراب جمشید: مِهراب جمشید، گُواژ: ۱ـ خور ۲ـ آتش ۳ـ جامِ جهان نما (بهره از آنندراج)

مِحرابگاه: مِحرابگَه: مِهرابگاه، مِهرابگَه، گُواژ: ۱ـ مَزگَت ۲ـ گیتی

مِحرابی: مِهرابی، گونه‌ای شمشیر (غیاث اللغات)

مِحراث: ۱ـ آتَشکاو (آنندراج) ۲ـ گاوآهَن (لاروس)

مِحراج: شَبِ سَرد

مِحرار: دَماسَنج (لاروس)

محراف: زَخم سَنج، زَخم کاو

مِحراك: ۱ـ آتَش کاو (آنندراج) ۲ـ جُنبانَنده

مِحران: ۱ـ اَنگبین (آنندراج) ۲ـ کَبْت (=زنبور عَسَل) ۳ـ سَرکَش، تُوسَن (لاروس)

مِحرَث: آتَشکاو (آنندراج)

مُحرِج: ۱ـ نارَوا گَردان، نَشایِست کُنَنده ۲ـ دِلهُره ساز

مُحَرِّد: کَج کننده، خمانَنده (آنندراج)

مُحَرَّد: ۱ـ بلندگَردانده، بَرآورده ۲ـ کج، خَمیده (لاروس) ۳ـ ریسمان تافته ۴ـ زه ِستَبر

مُحَرِّر: ۱ـ نویسَنده ۲ـ آزاد کُنَنده (غیاث اللغات) ۳ـ زُدایَنده

مُحَرَّر: ۱ـ نوشته شده ۲ـ آزاد شُده (غیاث اللغات)

مُحَرَّرات: تَزده ها، نَورده ها، پیمان نامه ها

مُحَرِّرین: (تك: مُحَرِّر)، نویسندگان، آزاد کُنندگان، زُدایَندگان

مُحرِز: ۱ـ گِردآورنده ۲ـ گیرنده ی مُزد ۳ـ پناه دهَنده ۴ـ اُستوارکُنَنده (آنندراج)

مُحرَز: ۱ـ فَراهَم ۲ـ پَناه یافته ۳ـ دَریافت، مُزد گِرفته ۴ـ اُستُوار، دُرُست (فرهنگ کوچك)

مُحَرِّص: آزارانَدازنده (غیاث اللغات)

مُحَرِّض: ۱ـ وَرغلانَنده، برجنگ انگیزنده (غیاث اللغات)

مُحَرَّض: ۱ـ وَرغَلانیده، برجنگ انگیخته

(غیاث اللغات) ۲ـ دِلگُداخته ۳ـ زَمین خورده

مُحرَض: نیمه‌مُرده، از پادَرآمَده

مِحرَضَة: نَمکدان (لاروس)

مِحرَف: زَخم کاو، زَخم سَنج

مَحرِف: ۱ـ کارگاه (لاروس) ۲ـ پیشه گاه (= جای کَسب) ۳ـ بازگَشتگاه، جای بازگَشت

مُحَرَّف: ۱ـ اُریب، وَریب (برهان)، گام پای مردمِ شوریده خودـ هَم زِگامِ دیگران پیدا بُوَدـ یك قَدَم چون رُخ زبالا تا نشیب، یك قَدَم چون پیل رفته بَر اُریب (مولانا) ۲ـ بَرگَشته، دِگَرگشته

مُحَرِّف: اُریب کُنَنده، کَج کُنَنده

مُحَرَّف زَدَن: ۱ـ اُریب زَدَن ۲ـ زَخمِ کاری زَدَن

مِحرَق: سُوهان

مُحرَق: آبِ جوشیده (لاروس)، ۲ـ سُوختِه

مُحرِق: سوزآور (فرهنگستان)

مُحَرَّق: ۱ـ سوخته ۲ـ آب جُوش

مُحَرِّق: آتَشناك (برهان)

مُحَرِّقَة: مُحَرِّقه در فارسی، مؤنَث مُحَرِّق ـوَـ آتشگیره

مُحرِقَة: مُحرِّقه در فارسی، مؤنَث مُحَرِّق ـوَـ گَرمه ناخوشی (گویش گیلکی)، شِپگَز (= تیفوس Typhus)

مَحرَك: بُنِ گَردَن (آنندراج)

مُحرَك: بَرانگیخته

مُحَرِّك: جُنباك، رانَنیتار، هَنگِختار (فرهنگ پهلوی)، مو (اَوستایی، بهروز)، موتار، اَنگیختار (فرهنگ کوچك) جُنبانَنده، پَس یقین دَر عَقلِ هَردانَنده هَست ـ این که با جُنبنده جُنبانَنده هست (مولانا)، سَرکَلاوه (گویش افغانی)

مُحَرِّکات: (تك: مُحَرِّکَة) جُنبانَندگان، وَ، خِردهای یَله، در فَرزانِ صَدرای شیرازی

مُحَرِّك بالفِعل: اَنگیزه (فرهنگستان)

مُحَرَّکَة: مُحَرَّکه، مؤنَث مُحَرَّك: بَرانگیخته

مُحَرِّکَة: مُحَرِّکه، مؤنَث مُحَرِّك: اَنگیختار، جنبانَنده

مُحَرَّکین: (تك: مُحَرَّك) بَرانگیختگان

مُحَرِّکین: (تك: مُحَرِّك)، انگیختاران، جُنبانَندگان

مَحرَم: ۱ـ اُستیك (فرهنگ پهلوی)، رازدار ۲ـ خودی (فرهنگ کوچك) ۳ـ ناشایِست ۴ـ خویشاوَند ۵ـ آشنا ۶ـ کارآگاه ۷ـ یار، هَمدَم

مُحرِم: ۱ـ نادوخته پوش ۲ـ ناشایست گردانَنده ۳ـ آشتی کننده

مُحَرَّم: ۱ـ نخستین ماه، از ماه‌های دوازده گانه‌ی ماهیك تازی ۲ـ ناشایست گَردانیده، ناشایست

مُحَرَّمات: (تك: مُحَرَّمَة)، ۱ـ ناشایست‌ها ۲ـ

مُشکوییان، پَردگیان ۳ـ جامه‌ی راهراه

مَحرَمانه: اُستیکیها (فرهنگ پهلوی)، اُستیکانه، رازانه (فرهنگ کوچك)، پنهانی

مُحَرَّمَة: مُحَرَّمه در فارسی، مؤنث

مُحَرَّم‌ـ‌وَ: مُشکویی، پَردگی

مَحرَمیّت: در تازی نیامده، هَمرازی، هَمدلی

مَحرور: ۱ـ لاغر (غیاث اللغات) ۲ـ گرم سرشت ۳ـ خَشمگین، بَرافروخته

مَحرُوس: نگاهداشته، نِگهباندار (ذبیح بهروز)، پاییده

مَحروسَة: مَحرُوسه، مؤنث مَحروس، پاییده، پاسداشته، نِگهباندار

مَحروص: آزمَند (آنندراج)

مَحروض: نابِکار (آنندراج)

مَحروق: ۱ـ بابزَن (= سیخ کَباب) ۲ـ سوخته، آتَشگِرفته ۳ـ پی بُریده

مَحروم: ۱ـ اَپبَهر (فرهنگ پهلوی)، بی بَهره، زبهَر (ذبیح بهروز)، بازداشته ۲ـ نومید (فرهنگ کوچك)

مَحرُوم، از سَلطَنَت: اَپاتیخشاه (فرهنگ پهلوی) بی تختشاه

مَحرُوم داشتن: بی بهره کَردن، زِبهَراندَن

مَحرُوم شُدن: زبهَریدَن، بی بهره شُدَن

مَحرُوم کردن: اَپَخشاییدَن، زینیتَن (فرهنگ پهلوی)، زِبهَراندَن، بی بهره کَردَن

مَحرومی: در تازی نیامده، زِبهَری، بی بَهرِگی، بی بَرگی

مَحرُومین: (تك: مَحروم)، زِبهَران، بازداشتِگان، نومیدان، بی بَهرِگان

مَحری: سزاوار (آنندراج)

مَحزِم: جای تَنگ بَند، دَرسُتور

مُحزِم: تَنگسازَنده، برای سُتور

مُحزِن: مُحَزِّن: اَندوهگین کُننده (آنندراج)

مُحَزَّن: اَندوهگین

مَحزُون: اَندوهگین، اَفسُرده، (فرهنگ کوچك)، پَژمرده، پَژمان (بهروز)

مُحِسّ: دَریابَنده، سُهَنده

مِحساب: شُمارکُنَنده (آنندراج)

مُحسِب: ۱ـ بَسَندآیَنده ۲ـ دَهنده (آنندراج)

مَحسِر: درون

مُحَسَّر: ۱ـ آزرده ۲ـ خوار

مِحسَرَة: جاروب

مُحسِن: دَهشمَند، نیکی کننده: مَرد

مُحسَن: دَهشیافته، دَهشیاب

مُحَسَّن: ۱ـ نیکساخت ۲ـ زیبدار، زیوَریاب ۳ـ سُتوده

مُحَسَّنات: (تك: مُحَسَّنَة)، ستودِگان، نیکی‌ها

مُحَسَّنَة: مُحَسَّنه در فارسی، مؤنث مُحَسَّن

ستوده، نیک

مُحسِنَـة: مُحسِنَـه در فارسی، مؤنث مُحسِن، دَهشمَند: زَن

مُحسِنین: (تك: مُحسِن)، دَهشمَندان

مَحسوب: شمُرده (فرهنگ کوچك)

مَحسُوب داشتن: مَحسُوب کَردَن: اُشمُردَن (فرهنگ پهلوی)، شُمُردَن، به شُمار آوَردَن

مَحسوب گشتن: مَحسُوب گردیدَن، مَحسُوب شُدَن: به شُمار آمَدَن، شُمرده شُدَن

مَحسود: رَشکیده

مَحسُودین: (تك: مَحسُود)، رَشکیدِگان

مَحسُـوس: ۱ـ سَهِشی (فـرهنـگ پهلوی)، پُودات (دَساتیر)، دَشِستَه (برهان) ۲ـ آشکارا ۳ـ مُرغوا، بَدشگون

مَحسـوسات: (تـك: مَحسُوسَة)، سَهِشی‌ها، سَهِشیان، دَشِستگان (برهان)، مُرغواها

مَحسُوس شُدَن: سَهِشیدَن

مَحسُوس کَردَن: ۱ـ سَهِشاندَن ۲ـ آشکارکَردَن

مَحسُـوسَـة: مَحسـوسه در فارسی، مؤنث محسـوس: سَهِشی، آشکار ـ وَ ـ ۱ـ مَلَخ زده ۲ـ سَرمازده (لاروس)

مَحشَد: اَنجُمَن (لاروس)

مَحشَر: ۱ـ گِردِهَمگاه ۲ـ بَرگُستوان (=جلیقه) ۳ـ بِهین، بِهتَرین: در فارسی

مَحشَرخُرام: نیکو خُرام (معین)

مَحشَرقَدّ: بهین بالا

مَحشَر کُبرَی: گِردهَمگاه شُلوغ، شُلوغکاری

مَحشَر کَردَن: بهین کَردَن، غوغا کَردَن (غوغا، پارسی است)

مَحشور: گِردهَم‌آی

مَحشور شدَن: گِرد آمدن، با کسی

مَحشُور کَردَن: گِردآوردن، با کسی

مَحشورین: (تك: محشُور)، گِردهَم‌آیان

مُحَشّی: مُحَشّا در فارسی: کِناره‌دار

مُحَشّی: کِناره نِویس

مُحَشّی کَردَن: مُحَشّا کَردَن: بَر کِناره نوشتَن

مَحصاة: سَنگریزه‌دار

مِحصَد: داس

مُحصَد: کِشتِ رسیده

مُحصَر: بازداشته

مُحصِر: پَروَستار (= محاصره کننده)، تَنگ گیرَنده

مُحصَر شُدَن: بازداشته گَشتَن

مُحَصَّص: پَرداختِ بَرات

مُحَصِّص: آشکارا، روشن، پیدا

مُحَصَّل: ۱ـ فَرآورده ۲ـ مانَكِ رسا، آرِش رسا ۳ـ میوه، بَر

مُحَصِّل: ۱ـ پژوهـان (فـرهنـگ کوچك) ۱ـ

دانش‌آموز ۲ـ گیرَنده ۳ـ باژستان ۴ـ به دَست آوَرنده

مُحَصِّلات: (تک: مُحَصِّلة) باژستانان، شاگردان، دانش‌آموزان: زَن

مُحَصِّلَة: مُحَصِّله در فارسی، مؤنث مُحَصِّل، دانش‌آموز، شاگرد: زَن

مُحَصِّلین: (تک: مُحَصِّل)، باژستانان، دانش‌آموزان: مَرد

مِحصَن: ۱ـ کُوپَله (=قفل تازی شده) ۲ـ زَنبیل ۳ـ کاخ

مُحصَن: ۱ـ پارسا: مَرد ۲ـ زَندار

مُحصِن: پارسا

مُحَصِّن: ۱ـ اُستوار کُننده ۲ـ بارُوسازَنده

مُحَصَّنات: (تک: مُحَصَّنَة)، پاکزَنان، زنان شُویدار

مُحَصَّنَة: مُحَصَّنه در فارسی: پاکزَن، شوهَردار

مَحصُوب: رَشکدار (رَشک = حَصبه)، از بیماری‌ها

مَحصُور: دِروده، دِرو شُده

مَحصور: ۱ـ پَرچیندار، بارُودار، دیواربَست ۲ـ بازداشته، ۳ـ خُشک شِکَم ۴ـ وَرتَک (= محاصره شده، فرهنگ پهلوی) ۵ـ هَنجمان (هَنج = حَجّ)

مَحصورات: (تک: محصوَرة)، گِردگِرفتگان، وَرتَکان، بُن بَست‌ها

مَحصور بودگی: پَروَندیش، وَرتَکی (فرهنگ پهلوی)، گِردگِرفتگی

مَحصور شُدَن: ۱ـ وَرتَکیدن، پَروَندیدَن ۲ـ بازداشته شُدَن ۳ـ هَنجمان شُدَن

مَحصور کَردن: خَنجیستَن (فرهنگ پهلوی)، گِرد گِرفتَن، پَروَستَن

مَحصورَة: محصوره در فارسی، مؤنث مَحصُور: بُن بَست، دیوار بَست

مَحصورین: (تک: مَحصُور)، وَرتَکان، بازداشتگان، هَنجمانان

مَحصُول: میوَك، آپورِش (فرهنگ پهلوی)، فَرآوَرده، آیِش (ذبیح بهروز)

مَحصُولات: (تک: محصولَة) فرآورده‌ها، میوَکان

مَحصُولَة: مَحصوله در فارسی، مؤنث محصول: میوَك، آیِش، فَرآوَرده

مَحصُون: اُستُوار گَشته

مَحض: ۱ـ نویم (برهان)، تا ۲ـ ناب، ویژه ۳ـ تَنها

مِحضار: تُندَدُو (لاروس)

مَحضاَلله: بَرای خُدا

مِحضَب: ۱ـ ماهی تابه ۲ـ آتشکاو (لاروس)

مَحضَر: ۱ـ بُودگاه ۲ـ گُواهینامه ۳ـ تَزده گاه

(=دفتر اسناد رَسمی) ۴ـ پیشگاه، فَرگاه (بهروز)
مَحضَر دادَن: وَچَر دادَن (وَچَر = فتوی)
مَحضَرداری: تَزده‌داری
مُحضَرون: آمَدگان، بودِگان
مَحضُور: آمده، بوده
مَحضُون: ۱ـ در کِنار ۲ـ دَر بَر گیرَنده
مَحط: آب بینی (آنندراج)
مَحَطّ: ۱ـ فرُودگاه ۲ـ باراَنداز ۳ـ پیشگاه
مَحظُور: ۱ـ ناروا، ناشایست ۲ـ بازدارَنده
مَحظوظ: بَهره‌مَند، بَختور (غیاث اللغات)
مُحفِد: شتابانَنده (آنندراج)
مَحفِظَة: مَحفَظه دَر فارسی: نِگهدان، دولاب، اِشکاف
مَحفَظهٔ ریشه: کُلاهَک (فرهنگستان)
مَحفِل: اَرسَن: آیشگاه، خوانگاه، دوده، دیدَنگاه (ذبیح بهروز)، جَرگ، اُوغَر (برهان)
مُحَفَّل: زیوریافته
مَحفور: ۱ـ کَنده ۲ـ دَندان تُهی ۳ـ غالی، گلیم، که در «محفور» بافَند
مَحفُوره: محفوری: زیلو، آبچین، گلیم که در «محفور» بافَند
مَحفُوظ: ۱ـ نگاهداشته، پاسادِه ۲ـ بَرکَرده، اَز بَر
مَحفُوف: گِرد گِرفته
مَحَفَّة: مَحَفّه، مَحافه در فارسی: تَختِ روان
مَحق: ۱ـ بیهوده (= باطل) ۲ـ دیر کَردَن ۳ـ پاك کَردَن ۴ـ کاهیدَن ۵ـ کاهانیدن ۶ـ گرماسوز
مُحِقّ: هوده‌دار (هُوده = حَقّ)، هُوده‌مَند
مُحَقَّر: ۱ـ خوار (فرهنگ پهلوی)، خُرد، زَبون (بهروز) ۲ـ کوتاه، اَندَك، ریزه
مُحَقَّرات: (تك: مُحَقَّرَة)، ریزگان (آنندراج)
مُحَقَّرَة: مُحَقَّره در فارسی، مؤنث مُحَقَّر: ریزه، خوار
مُحَقَّق: آچار، اِوار، اِواریك، تاشت، تاشتیك (فرهنگ پهلوی)، دُروای (برهان)، راست و دُرُست
مُحَقِّق: ۱ـ ویجوستار (فرهنگ پهلوی) جُویا، کاوان (ذبیح بهروز) ۲ـ بازجُو (فرهنگستان) ۳ـ پَرِوَهانگر
مُحَقَّق الوُقوع: شِدَنی
مُحَقَّقانه: اِورایها (فرهنگ پهلوی) تاشتانه
مُحَقِّقانه: بازجُویانه، پَرِوَهانگرانه
مُحَقَّق شُدن: دُروایِیدَن (برهان)
مُحَقِّقین: (تك: مُحَقِّق)، ویجوستاران، پَرِوَهانگَران، بازجویان
مِحَكّ: مَحَك در فارسی ۱ـ سوهان ۲ـ زَرسَنج، زَرکش (ذبیح بهروز)، هَنج (فرهنگ فنی)

مُحَکِّك: خارش آوَر

مُحَکِّکَة: مُحَکِّکه در فارسی، مؤنث مُحَکِّك، خارش آوَر

مُحَکَّم: کارآزموده (لاروس)، فَرزان آموخته

مُحکَم: رَزین، سِتَفت، سِفت، اَویستوار، اُست (فرهنگ پهلوی) رَس (برهان)، تَنو (بهروز)، زیج (بخارایی)، اُستُوار

مُحکِم: تَنوگَر، اُستُوارکُننده

مُحکَمات: (تك: مُحکَمَة) رَسان، تَنویان

مُحکَم شُدَن: گِریفتَن، تَنوییدَن

مُحکَم کار: رَسکار، زیچکار

مُحکَم کاری: رَسکاری، زیچکاری

مُحکَم کَردَن: پَشینیدَن، پَتودَن (فرهنگ پهلوی)، تَنودَن

مَحکَمَة: مَحکَمه در فارسی: ۱ـ خواریستان (فرهنگ پهلوی)، دادگاه (فرهنگستان) ۲ـ دَرمانکَده، پِزشك گاه (بهروز)

مَحکَمهٔ اِبتدایی: دادگاه شهرستان (فرهنگستان)

مَحکَمهٔ اِختِصاصی: دادگاه ویژه

مَحکَمهٔ اِداری: دادگاه اِواری

مَحکَمهٔ اِستیناف: دادگاه اُستان (فرهنگستان)

مَحکَمهٔ انتظامی: دادگاه سَهمانی

مَحکَمهٔ بدایَت: دادگاهِ شهرستان

مَحکَمهٔ جَنائی: دادگاه بَزه‌رِسی

مَحکَمهٔ جُنحه: دادگاهِ گُنَه، دادگاه شُهرستان

مَحکَمهٔ صُلح: دادگاه بَخش (فرهنگستان)

مَحکَمهٔ عمومی: دادگاهِ هَمگانی

مَحکَمهٔ نظامی: دادگاهِ اَرتش

مَحکَمهٔ نقض وَ ابرام: دیوانِ کِشور

مُحکَمی: در تازی نیامده، رَسی، رَزینی، اُستُواری

مَحکُوك: ۱ـ ساییده ۲ـ خَراشیده ۳ـ خاریده

مَحکُوم: ایراخت (فرهنگ پهلوی)، باخته شِکست یافته ۲ـ فَرمان بُرده

مَحکُومٌ به: زَمینه‌ی فَرمان

مَحکُوم به مَرگ: مَرگ‌رَزان (فرهنگ پهلوی)

مَحکوم شده: ایراختِه (فرهنگ پهلوی)

مَحکومٌ عَلَیه: ایراخته، باخته

مَحکوم کردن: ایراختَن (فرهنگ پهلوی)

مَحکوم لَه: اَنیراخت، بُرده

مَحکوم نَشده: اَنیراخت (فرهنگ پهلوی)

مَحکومیّت: دَر تازی نیامده، ایراختِش

مَحکومین: (تك: محکوم) ایراختان، فَرمانبُردِگان

مَحَلّ: ۱ـ فرود آمَدنگاه (معین) ۲ـ گاس (فرهنگ پهلوی)، گاه، یاغا (گویش

خوانساری)، جا، جایگاه، هر که او خُرّمی ز جایی دید- طَبعَش آن جایگاه را بگزید (سنائی) ۳- اَرج ۴- هنگام ۵- فرود آمدَن ۶- فرود آوردَن

مَحل: ۱- خُشکسالِگی ۲- سُخَن چینی ۳- فَریب ۴- آزَردَن

مُحِلّ: ۱- ناشایِستگَر ۲- رَواکُشت

مِحلاب: شیردُوشه

مَحلّات: (تك: مَحَلَّة) کُوی ها، بَرزَن ها

مَحَلِّ اَسبدَوانی: پیگاه (گویش افغانی)

مَحَلِّ آموزِشِ تعلیماتِ دینی: رازگاس (فرهنگ پهلوی)، رازگاه، دینِستان

مَحلَب: ۱- اَنگبین ۲- کَنَستُو، یکی از گونه‌های آلبالُو (برهان)، آلبالُو تَلخ

مِحلَب: گاودُوشه (برهان)، شیردُوشه

مَحَلِّ تقاطُعِ دوخَط: بُریدَنگاه (دانشنامه)

مَحَلِّ تقسیمِ آب: وِرگا (گویش خوانساری)

مَحَلِّ توَقّف: مانیشت (فرهنگ پهلوی)، ایستگاه

مَحَلِّ دوربین: در انگلیسی Set-up (فرهنگ واژه‌های سینماپی)، بینگاه

مَحَلِّ سَرای: شَبستان، اَندرُونی

مَحَلِّ سور و مهمانی: مَیزدگاس (فرهنگ پهلوی)، مَیزدگاه، سورگاه

مَحَلِّ عبورِ کشتی‌ها: فُرزه (برهان)

مُحَلِّف: سوگند دِهَنده

مَحَلِّ فیلمبرداری: (خارج از استودیو)، در انگلیسی Location (فرهنگ واژه‌های سینمائی)، بُرونگاه

مُحَلَّق: ۱- مویِ سِتُرده ۲- پَروازرَس

مُحَلِّق: ۱- سَرتَراش، اُستُره گَر ۲- نیمه پُر ۳- کم رسیده، خُرما ۴- لاغِر: گوسپَند

مِحلَق: ۱- اُستُره (فرهنگ پهلوی)، تیغِ سَرتراشی- گِلیم دُرُشت

مَحَلِّ گُذاشتن: اَرج نَهادَن، نِگریستَن، پاس داشتن

مَحَلِّ گُو: مَحَلِّ گُوی: به جاگُوی

مُحَلِّل: ۱- رَواگَر ۲- گُوارانگیز

مُحَلِّلَة: مُحَلِّله در فارسی، گُوارااَنگیز

مُحَلِّلین: (تك: مُحَلِّل) رَواگَران، گُوارانگیزان

مَحَلِّ مُستَحکَم: آوهَن (فرهنگ پهلوی)

مَحَلِّ نِشَستن: آشِیان (فرهنگ پهلوی)

مَحَلِّ نهادَن: اَرج نهادن، پاس داشتن

مَحلوب: دوشیده

مَحلوج: فَرخمیده (برهان)

مَحلوجِ باریك پیچیده: نِستَك (برهان)

مَحَلِّ وضعِ حَمل: زایشگاه (فرهنگستان)

مَحلوق: مویِ سِتُرده

مَحلُول: ۱- آبیده ۲- گشوده (بهروز)

مَحلولات: (تك: مَحلولَة)، آبیدِگان

مَحلُولَة: مَحلُوله در فارسی، مؤنث مَحلُول، آبیده

مَحلَة: زَمینِ خشك، زَمینِ سُوخته

مَحَلَّة: مَحَلّه، مَحَلَّت در فارسی، ۱ـ اَبر، نیماك، (فرهنگ پهلوی)، بَرزَند، بَرزَن، (برهان)، کُوی (صحاح الفرس) ۲ـ جای، گاه ۳ـ فرودآمَدَنگاه

مَحَلّی: در تازی نیامده، بومی

مُحَلّی: ۱ـ زیوریافته ۲ـ چِهره ۳ـ زابشمار، زابگوی (زاب= صفت)

مُحَلِّی: زیوَردِهَنده

مُحلی: ۱ـ شیرینکُن: ۲ـ شیرین یاب

مَحماح: ۱ـ زُفت، تَنگخُوی ۲ـ چابُك: مَرد

مُحَمَّد: ۱ـ سُتوده ۲ـ نامی تازی برای مَردان ۳ـ نام پیامبر اسلام ص

مَحمَدَة: مَحمَدَت در فارسی ۱ـ نیك نامی (لاروس) ۲ـ سِتایِش ۳ـ خُرسَندی

مَحمَدَت ساز: ۱ـ ستایِشگَر ۲ـ سپاسگُزار (آنندراج)

مَحمدَت کَردَن: ستودَن

مُحَمَّدی: گُلِ مُحَمَّدی: گُلِ گُلاب، از گیاهان

مُحَمَّدیه: ۱ـ باوَرداران رَهنمودی محمدبن امام علی الهادی ۲ـ گروهی که مُحَمَّدص را خُدا می‌دانستند ۳ـ گروهی که بازگشتِ محمدبن عبدالله حسن بن امام حسن ع را می‌بَیوسیدَند (فضل بن شادان نیشابوری)

مُحَمِّر: ۱ سُرخ گرداننده ۲ـ داغ کُننده ۳ـ خَرخوانَنده، کسی که دیگری را خَر خوانَد ۴ـ کسی که به زبانِ حُمیرسخن گویَد

مِحمَر: ۱ـ اَسبِ پالانی ۲ـ ناکَس (آنندراج)

مُحَمَّره: خُرَّمشهر (فرهنگستان)، نام شهری است، خونین شَهر

مُحَمَّرَة: مُحَمَّره در فارسی: سرخ جامِگان، از خُرَّم دینان (فضل بن شادان)

مُحَمِّص: بِریان کُننده (آنندراج)

مُحَمَّص: بِریان شُده (آنندراج)

مَحمِل: ۱ـ کَجاوه‌ی شُتُری ۲ـ پایسُخَن ۳ـ زَنبیلِ اَنگورکشی

مَحمِل بَر بَستَن: مَحمِل بَستَن: ۱ـ کَجاوه بستن، کَجاوه نهادن ۲ـ به راه اُفتادَن

مَحمِل گُشودَن: ۱ـ کَجاوه بَرگرفتَن ۲ـ ماندَن

مُحِم: دُوستِ نَزدیك (لاروس)

مُحَمَّم: ۱ـ سیاه چهره: مَرد ۲ـ اَرزیابی شُده ۳ـ آبِ گِردآمده: دَر تالاب (لاروس)

مُحِمَّة: ۱ـ تَب خیز ۲ـ تَب آوَر (لاروس)

مَحمُود: ستوده

مَحمُودَة: مَحمُوده در فارسی، مؤنث مَحمُود ۱ـ ستوده ۲ـ پَسَندیده ۳ـ نیلوفَرِ گُوشتی، از گیاهان

مَحمودَةُ الخَصائِل: پَسَندیده خوی

مَحمـول: ۱ـ باربـر ۲ـ خوش اَسپ ۳ـ گُمان بُرده ۴ـ پاسُخن، گُزاره ۵ـ پیام، آگاهِه

مَحمُولات: (تك: مَحمُولَة)، بارها

مَحمُول اُفتادَن: گُمان رَفتَن

مَحمُولٌ بِه: مَحکومٌ بِه، بنگرید به مَحکُومٌ بِه.

مَحمُولٌ عَلَیه: مَحکومٌ عَلَیه، بنگرید به مَحکومٌ عَلَیه

مَحمُولَة، مَحمُوله در فارسی، مؤنّث مَحمول. ۱ـ بار ۲ـ سیاگَندُم

مَحمُوم: تَب کرده، تَبدار

مَحمیّ: ۱ـ گُداخته ۲ـ شیر، از جانوران

مُحمی: آهَنگُداز

مِحَن: (تك: مِحنَة) آزمایش ها، رَنج ها

مِحنَت آباد: مُست آباد

مِحنَت بار: رَنجبار

مِحنَت بَر: ۱ـ رَنجِکش ۲ـ رَنجکُش

مِحنَت خور: رَنج خور، رَنجِکش

مِحنَت دیده: رَنجدیده

مِحنَت زده: مُستَمند (برهان)

مِحنَتستان: مُستِستان، رَنجِستان

مِحنتِ صَعب: آذَرنـگ (صحـاح الفُـرس)، زفر زَند بَر جان و تَنت آذَرنگ ـ تو از مهر اوروزو شَب چون نَهَنگ (ابوشکور)، تاکی ام ازچرخ رسد آذَرنگ ـ تا کِی از این گونه‌ی چون بادرَنگ (مَسعود سعد سلمان)

مِحنَت کَده: مُستکَده، رَنجکَده

مِحنَت کِش: رَنجِکش

مِحنَت کشیده: رَنج کشیده

مُحنِث: سوگَند شِکَن

مُحنَك: کارآزموده

مِحنَـة: مِحنَـه و مِحنَت در فارسی ۱ـ اوزمایِش (فـرهنگ پهلوی)، آزمایِش (فرهنگ کوچك) ۲ـ لَگ (بـرهان)، رَنج، جَسَك (برهان)، مُست (برهان)، این واژه به نادُرُست در صحاح الفرس برابـر با گله آمده با این گواه از لبیبی: ای از ستیهش تو هَمه مَردُمان به مُست، که خود آرِش رَنج را می رسانَد

مَحو: ۱ـ سِترده ۲ـ ناپَدید (بهروز) ۲ـ سِتُردَن، پاك کَردَن ۳ـ ناپـدید کَردَن ۴ـ نابـود کَردَن ۵ـ نابُودی ۶ـ داغماه، سیاهی بَرماه

مَحوُالجَمع: نابودی بسیار دَریك، نیستی دَریك

مَحوالحَقیقّی: نیستی دَریك

مَحوالعُبودِیَّة: خود سِترُدِگی

مَحواة: مارزار، زَمینِ پُرمار

مِحوَر: وَردَنه، وَرنَه (برهان)، آسِه (فرهنگستان)

مِحوَرِ اَطوَل: آسه‌ی دراز

مِحوَرِ اَقصَر: آسه‌ی کوتاه

مِحوَرِ بُزرگ: آسه‌ی بزرگ، آسه‌ی دراز

مِحوَرِ جیب: آسه‌ی چوبه

مِحوَرِ ظِلّ: آسه‌ی سایه

مِحوَری: در تازی نیامده، آسه‌یی: مُهره‌ی دویم گَردَن

مَحو شُدَن: سِتُردیدَن

مُحَوَّط: دیواربَست، پَرهُونه، وَر (فرهنگ پهلوی)

مُحَوَّطات: (تك: مُحَوَّطَة)، پَر هُونِگان

مُحَوَّطَة: مُحَوّطه در فارسی: پَرکان، پَروَست، پَروَند (فرهنگ پهلوی)، ذبیح بهروز واژه‌ی پَرهون را برابر با محوطه دانسته و گواه از ناصر خسرو آورده: جَهل کشیده به گردِ جانِ تو پَرهُون، این واژه چنان که در «صحاح الفرس» آمده برابر است با «دائره»

مُحَوَّطهٔ بُرج و بارودار: فَروار (فرهنگ پهلوی)

مُحَوطهٔ کاخ: اَسپانوَر (فرهنگ پهلوی)

مُحَوطهٔ مَحصور: وَر (فرهنگ پهلوی)

مَحو کَردَن: سِتُردَن (برهان)، نابُود کَردَن

مَحو کُن: سِتُردار

مَحو گرداندَن: سِتُردَن، نابود کَردَن

مَحو گردیدَن: سِتُردیدَن، نابود گَشتَن

مُحَوِّل: ۱ـ سِپُرَنده ۲ـ گَرداننده، وَرتَنده ۳ـ تَرادیس (Transformateur)

مُحَوَّل: ۱ـ سِپُرده ۲ـ وانَهاده ۳ـ دِگَرگَشته

مُحَوِّلُ الاَحوال: جاوَرگَردان

مَحوی: در تازی نیامده، سِتُردَنی

مَحویّ: ۱ـ دَربَر، دَربَرگرفته ۲ـ زیرکِش، زَمینه

مُحَوِّی: آبکِناره‌ها، خانه‌های آبکنار

مَحیا: زیستَنگاه (بهره از لاروس)

مُحَیّا: چِهره، روی

مِحیار: سَرگَردان، سَرگَشته (لاروس)

مِحیان: هِنگام، زَمان (لاروس)

مَحیاة: ۱ـ مایه‌ی زیست (لاروس) ۲ـ مارزار، زمینِ پُرمار

مَحیت: ۱ـ هُشیار: مَرد ۲ـ ناب، پاك

مَحِید: گُریزگاه (لاروس)

مُحَیِّر: هاژَنده: پَرده ای است دَر خُنیا

مُحَیِّرالعُقول: قزوینی بر آن است که این زبانزد را تُرکان ساخته‌اند ازتازی، هاژَنده‌ی خِرَد- سَرگَرداننده

مَحیص: ۱ـ نیرومَنـد: آدَمی یا ستـور ۲ـ نیکبافت: ریسمان ۳ـ رَستگاری

مَحیضَة: لَته، کُهنه‌ی دَشتان

مُحیط: ۱ـ گِردَك، تَریست (فرهنگ پهلوی)، فَراگرد (ذبیح بهروز)، پیرامُون (فرهنگستان) ۲ـ فراگیر ۳ـ آگاه، هَمه‌دان ۴ـ زیستگاه ۵ـ

زَراره (=اُقیانوس)

مُحیطِ دائره: چَنبَر، دَریواس (برهان)

مُحیطِ زیبا: هُوتَریست (فرهنگ پهلوی)

مُحیطِ زیست: زیستگاه

مُحیط شُدَن: گِردکیدن، فَرا گرفتن

مُحیط کَرْدَن: تَریستَن، گِردکاندَن

مُحیط گَردیدَن: بنگرید به محیط شُدَن

مُحِیطَة: مُحِیطه در فارسی مؤنث مُحیط: تَریست، گِردَك

مَحِیل: این واژه که در تازی برابر است با فریبکار و مَرد نیرومند ترفندگَر، در فارسی با این آرش مُحِیل گفته می شود، تَبَند (برهان)، رِندَك (برهان)

مُحِیل: ۱ـ بَراتِکش (فرهنگستان) ۲ـ بی فرزَند (لاروس) ۳ـ سالدیده، سالخورده ۴ـ زن یا ماده شتری که یك سال نر و یك سال ماده بزایَد (لاروس) دَرمیانزا

مَحیُوس: بَرده زا

مُحیی: زِنده کُن، زیبَخش

مَخّ: نرم (لاروس)، نَرمی (معین)

مُخّ: مُخ در فارسی ۱ـ مغز ۲ـ مَغزِ اُستخوان (لاروس) ۳ـ ناب ۴ـ سارا (= خلاصه)

مُخابِر: اَزدگر، دَخشَکرِسان

مُخابِرات: (تك: مُخابَرَة) دَخشَکان

مُخابَرَة: مُخابره و مُخابَرَت در فارسی: این واژه در تازی برابر است با کِشتکاری، که کشاورز کاشت و داشت و برداشت را انجام می دهد و از بهره ی کاریك سِیم را به روستا خاوَند می سپارد، دَر نِبی (= قرآن مجید) آمده است: «اِنّه نَهی عَن المُخابَرَة»، همانا او بازداشت از کِشتکاری (بهره از لاروس)، در زبان فارسی این واژه به جای دَخشَکرِسانی و سَرَونیدَن (=خَبَردادن) به کار می رَوَد.

مُخابره کردن: دَخشَکاندَن

مُخابِرین: (تك: مُخابِر)، اَزدگَران، دَخشَکرِسانان

مُخاتَلَة: مُخاتِله و مُخاتَلَت در فارسی: فَریفتَن

مَخاتیم: (تك: مَختوم) ۱ـ مُهر شُده ها ۲ـ پَس پیمانه ها (معین)

مُخادَشَة: مُخادَشه و مُخادَشَت در فارسی ۱ـ خَراش ۲ـ به ناخن خراشیدَن

مَخادِع: (تك: مُخدَع، مِخدَع، مَخدَع)، گَنجه ها

مُخادِع: تَرفَندگر، فَریبکار

مُخادَعات: (تك: مُخادَعَة)، فریبکاری ها، دورَنگی ها

مُخادَعَة: مُخادِعه و مُخادَعَت در فارسی: ۱ـ فَریبکاری ۲ـ دورَنگی، دُورویی

مَخادیم: (تك: مَخدوم)، سَروَران، بُزُرگان

مَخاذِیل: (تک: مَخذُول)، خوارشُدِگان، فرومایگان

مَخارِج: (تک: مَخرَج)، رَفتگاهان، رَفتگاه ها، در فارسی آن را به جای اِخراجات و همانندِ رَمنِ (= جمع) خَرج به کار بَرَند، هَزینه، هَزینه ها (فرهنگستان)

مُخارِجه: مخارجهٔ عمارت: تابوك (برهان)، پالانه (برهان)

مَخارِف: بی بَخت و روزی (آنندراج)

مَخارِم: (تک: مَخرِم) ۱ـ بینی های کوه ۲ـ آغازِ شَب

مَخاریط: ماران پوست اَفکَن

مَخاریق: (تک: مِخراق) ۱ـ فوته های پیچیده ۲ـ کاربُران، سَراَنجام دهَندِگان ۳ـ جَوانمَردان ۴ـ دَهشمَندان ۵ـ نیك بالایان ۶ـ گاوان

مُخازاة: مُخازات در فارسی ۱ـ خوار کَردَن ۲ـ رُسوا کَردَن

مَخازِن: (تک: مَخزَن)، واَرستانها

مَخازی: این واژه در مرزبان نامه آمده: «مخازی احوالِ ایشان»، گویا به جای مَخاز، که رَمن مَخازاة است، رُسوایی ها، مایه های رُسوایی

مَخاسِف: دادخواهی ها (لاروس)

مَخاصِر: نزدیك ترین راه ها (لاروس)

مُخاصَرَة: ۱ـ گرفتن دَست کسی، دَر راه رفتن ۲ـ هَم پهلو رفتَن، پَهلو به پَهلو رفتن

مُخاصِم: کینه وَرز، دُشمنی کُنَنده

مُخاصَمَة: مُخاصَمَت و مُخاصمه در فارسی ۱ـ کینه وَرزی، دُشمنی ۲ـ پیکار، پیکار کَردَن

مُخاصِمین: (تک: مُخاصِم)، کینه وَرزان، دُشمنی کُنَندِگان

مَخاض: مِخاض: دَردِ زایمان (لاروس)

مُخاضِر: کالفُروش، نارس فروش

مُخاضَرَة: مُخاضَرَت در فارسی: کالفروشی، نارس فروشی

مُخاط: ۱ـ خُلُم، خُلْم (برهان) ۲ـ مُف، آب بینی

مُخاط الشَّیطان: مُخاط الشَّمس: پودشید، رشته های تارتَنه مانندی که هنگام نیمروز دَر آسمان دیده می شَود

مُخاطَب: ۱ـ شِنَونده، دویُم کس (بهروز)، هَمسُخَن ۲ـ نامیده ۳ـ خشم یافته

مُخاطِب: ۱ـ سخن گوینده ۲ـ خَشم کُنَنده

مُخاطَبات: (تك: مُخاطَبَة) گفت‌وگوها، نامه فِرستی ها

مُخاطَبَة: مُخاطبه و مُخاطَبَت در فارسی ۱ـ گفت وگو ۲ـ دُرُشتی، سَرزَنش

مَخاطِر: تَك ندارد، سیج ها (سیج = خَطَر)

مُخاطِر: سیج جُوی

مُخاطَرات: (تک: مُخاطَرَة)، سیجیدَن ها، گِرو بَستَن ها

مُخـاطَـرَة: مُخـاطَره و مُخاطَرَت در فارسی ۱ـ سیجـیدَن، بادا کَردَن (ذبیح بهـروز)، به آب و آتش زَدن ۲ـ گِرو بَستَن

مُخـاطَة: مُخاطه در فارسی: سِپستان (برهان)، از گیاهان

مُخاطِی: در تازی نیامده، خُلمی، خُلْمی

مَخافات: (تک: مَخافَة) تَرس ها، بیم ها

مَخـافَة: مَخافَت در فارسی: تَرسیدَن، بیمیدَن، بیم کَردَن

مَخالِب: (تک: مِخلَب) چَنگال ها: دَردَد یا مُرغ

مُخالَبَة: فَریفتن (آنندراج)

مُخالَسَة: مُخالَسَت در فارسی: شتابیدَن

مُخالِص: یکرَنگ، راستباز، رُوراست

مُخـالَصَـة: مُخـالَصَت در فارسی: یکـرَنگی، راستبازی، رُوراستی

مُخـالَـطَة: مُخـالَطَت و مُخالطه در فارسی ۱ـ آمیزش ۲ـ آزار ۳ـ گای، گادَن

مُخالَطَت کَردَن: آمیزش کَردَن

مُخالَعَة: مُخالَعَه و مُخالَعَت در فارسی: سَردادَن (فرارودی)، هِلِش: با پَرداخت

مُخـالِف: هَمبَسـان، هَمیستـار، پَتیرَك، پَتیار، اَداتستـان (فرهنگ پهلوی)، کَیاگِن (برهان)، نیسـان (ذبیح بهـروز) ناسـازگار، حَریفِ گِرانجـان و ناسازگار ـ چو خواهَد شُدَن، دَست پیشش مَدار (سعدی)، باژگونه، آخشیج

مُخـالَفَت کَردَن: پَتِـرنیدَن، پُوردَن (فـرهنـگ پهلوی)، دُشمَنی کَردَن، دَراُفتادَن، بَرمَخیدَن (برهان)

مُخالِف گُونه: ناسازگُونه، نیسانگُونه

مُخالِف شُدَن: بنگرید به مُخالَفَت کَردَن

مُخالِف کار: پَتیارکار (فرهنگ پهلوی)

مُخالِف کاری: پَتیارکاری (فرهنگ پهلوی)

مُخالِف مال: دُشمَن شِکَن

مُخالِفُ والِدَیه: گُلِ نافرمان، از گیاهان

مُخـالَفَـة: مُخـالِفـه و مُخـالَفَت در فارسی: هَمیستاری، پَتکار، پَتیاراکی (فرهنگ پهلوی)، نیسانی، (ذبیح بهروز) ناسازی، دُشمَنی، ناهَنجاری

مُخـالِفین: هَمیستـاران، پَتیاران، پَتیرَکـان، آخشیجان، دُشمَنان

مَخالَة: مَخالَت در فارسی: گُمان بُردَن

مَخالیب: (تک: مِخلَب)، چنگال ها

مَخالِیف: (تک: مِخلاف)، روستا، دِه ها، خُرِه ها

مُخـامَـرَة: مُخامِـره و مُخـامَـرَت در فارسی، دَرآمیزی، نَزدیکی

مَخـانِـق، مَخانیق: (تـک: مِخنَـقَـة)

گَردَن بَندها، خِپه کُن ها
مَخاوف: (تک: مَخوف)، بیمناک ها، مَترسَک ها
مَخائِل: مَخایِل در فارسی، (تک: مَخیلَة)، نشان ها، پنداشته ها، اَبرهای گولزَن
مَخبَأ: پنهانگاه، نَهانگاه (لاروس)
مَخبَر: ۱ـ دَرون، درونه ۲ـ آزمایشگاه (لاروس)
مُخبِر: اَزدگَر، دَخشَک رِسان، گُزارِشگَر، آگاهَنده، پیامگُوی، داک (گویش بَدَخشی)
مُخبَر: دَخشَک داده، آگاهی داده، گُزارِش نهاده
مُخبِری: دَر تازی نیامده، گُزارِشگَری، دَخشَک رسانی، داکی
مُخبِرین: (تک: مُخبِر)، پیامگُویان، گُزارِشگَران، دَخشَکرسانان، داکان
مُخَبَّط: ۱ـ دَرهَم آمیخته (غیاث)، ۲ـ گول، کانا، بی‌خِرَد ۳ـ آشُفته ۴ـ تَبَست، تَباه (آنندراج)
مُخَبَّط شُدَن: ۱ـ گُول شُدَن ۲ـ دَرهَم شُدَن ۳ـ تَباهیدَن
مُخَبَّط کَردَن: ۱ـ دَرهَم ریختن، آشُفتَن ۲ـ گولاندن ۳ـ تَباهاندَن
مُخَبَّل: ۱ـ گُول، خِرَد باخته ۲ـ فُرومایه ۳ـ دَست‌پاچه ۴ـ ناچیز ۵ـ روزگار
مَخبُوط: چاپیده، سَرماخورده
مَخبُون: تَباه‌خِرَد ۲ـ تباه‌اندام
مُختار: ۱ـ آزادکام (فرهنگ پهلوی)، واکدار (گویش افغانی) ۲ـ گُزینا (ذبیح بهروز)، ۳ـ بَرگُزیده ۴ـ کَدخُدا (لاروس)
مُختارات: (تک مُختارَة) بَرگُزیدِگان، آزادکامان، واکداران
مُختار شُدَن: بَرگُزیده شُدَن، آزادشُدَن، دَر گُزینش، آزادکام شُدَن
مُختار کَردَن: ۱ـ روا کَردَن ۲ـ آزادکام کَردَن
مُختارَة: مُختاره در فارسی، مؤنث مُختار، برگُزیده، آزادکام، واکدار
مختاریّه یا کیسانیّه: نام همگی گروه هایی که رهنمودی را از آنِ محمدبن الحَنیفَه، فَرزندِ دیگر علی ابن ابی طالب ع می دانستند
مُختال: خودپَسَند، خودبُزرگ بین
مُختَبَر: ۱ـ آزموده ۲ـ آگاهیده، دَخشَک یافته
مُختَبِر: ۱ـ آزمایَنده ۲ـ دَخشَک دهَنده، آگاهَنده
مُختَتِم: اَفدُمگر: به پایان بَرَنده
مُختَتَم: ۱ـ اَفدُم، پایان، ۲ـ به پایان بُرده
مُختَتَم شُدَن: اَفدُماندَن، به پایان رساندن
مُختَرَع: ۱ـ آفریده ۲ـ نوپَدید
مُختَرِع: ۱ـ غُبادور، کُبادُور (ذبیح بهروز)، گَنوره (بهره از برهان) ۲ـ شکافَنده ۳ـ آفریننده
مُختَرَعات: (تک: مُختَرَعَة)، آفریدِگان،

نوپَدیدان

مُختَرَعات: (تک: مُختَرَعَة)، کُبادوران، آفرینندگان

مُختَرَعَة: مُختَرَعه در فارسی، مؤنث مُختَرَع: ۱ـ آفریده ۲ـ نوپَدید

مُختَرِعَة: مُختَرِعه در فارسی، مؤنث مُختَرِع، ۱ـ کُبادور ۲ـ آفریننده ۳ـ شِکافنده

مُختَرَق: بادگُذَر (آنندراج)، گُذَرگاهِ باد

مُختَرِق: ۱ـ گُذَرنده ۲ـ بادِ گُذَرنده ۳ـ رَوَنده ۴ـ بَربافنده‌ی دروغ (آنندراج)، دُروغباف

مُختَرِم: ۱ـ از بیخ بَر کَننده ۲ـ بَرَنده

مُختَزِل: ۱ـ تَنها، تَک ۲ـ اَندازَنده (آنندراج)

مُختَص: ویژیده

مُختَصّات: (تک: مُختَصَّة)، ویژیدگان

مُختَصّاتِ هِندسی: هَمارا (فرهنگستان)

مُختَصَر: هَنگَرت (فرهنگ پهلوی)، هَنگیر، کُوتاه، پیراستِه (بهروز) ۲ـ خُرد، کَم اَرز

مُختَصَراً: به کوتاهی

مُختَصَران: به گُواژ: فرومایگان (آنندراج)

مُختَصَر کَردَن: هَنگیراندَن، کُوتاه کَردن

مُختَصَر نَظَر: کوتاه نِگر

مُختَصَر نَظَری: کوتاه نِگری

مُختَصِم: هَمدُشمَن

مُختَضِب: خودرَنگ کَرده، رَنگ نهاده

مُختَفِی: ۱ـ پنهان شَونده ۲ـ پوشیده، پِنهان

مُختَلّ: ۱ـ سُستی یافته ۲ـ تَباهیده ۳ـ شوریده (بهروز)، پَریشان ۴ـ بی چیز، تُهی دَست

مُختَلَج: ۱ـ بیرون کشیده ۲ـ کَم گوشت: چهره ۳ـ تیره نژاد

مُختَلِج: ۱ـ کِشنده، بیرون کِشنده ۲ـ جَه اَندام، کسی که پلك یا اَندامی اَز وی بجَهَد

مُختَلَس: ۱ـ رُبوده ۲ـ دِرَنگَک، در چامه

مُختَلِس: رُبایَنده، رُبایان (بهروز)، کِش رَونده

مُختَلِسین: (تک: مُختَلِس)، رُبایَندگان، کِش رَوندگان

مُختَـلّ شُدَن: ۱ـ تَبـاهیدن ۲ـ شوریدَن، به هَم خوردَن ۳ـ بی چیز گَشتَن

مُختَلَط: آمیخته، آمیختك (فرهنگ پهلوی)

مُختَلِط: ۱ـ آمیزَنده ۲ـ مَردُمجُوش

مُختَلَطات: (تک: مُختَلَطَة)، آمیختگان

مُختَلِطات: (تک: مُختَلِطَة)، آمیزَندگان

مُختَلَطَة: مختلَطه، در فارسی، مؤنث مُختَلَط: آمیخته

مُختَلِطَة: مُختَلِطه در فارسی، مؤنث مُختَلِط: آمیزَنده

مُختَلِع: هِلیده: با پَرداخت

مُختَلِعَة: مُختَلِعه در فارسی: گایخواه: زَن

مُختَلِف: ۱ـ پیشَـك پیشَـك (فرهنگ پهلوی)،

گوناگون، جُوراجُور (ذبیح بهروز) ۲ـ جُدا ۳ـ شِکَمرُوان ۴ـ به گُواژ: هِندو (بهره از غیاث اللغات)

مُختَلَف: یُوتار (=اختلاف کرده شده، پهلوی)

مُختلف الاَخلاق: یُوتخُوی

مُختلفُ الاَصل: یوت گُهَر (فرهنگ پهلوی)

مُختلفُ الاَضلاع: یُوتبَر

مُختلف الاَفاعیل: یُوتپُویه

مُختلفُ الاَفعال: یُوتکار

مُختلفُ الطبائع: یُوتسِرشت

مُختلفُ العَقیدَة: یُوتباوَر، یُوت داتَستان (فرهنگ پهلوی)

مُختلفُ اللَوَن: یوترَنگ

مُختلفُ المَرکَز: یوتمیان

مُختلفُ المَسلَک: یوترَوال

مُختلف المَقادیر: یوت اَندازه

مُختَلَق: به آفرید

مُختلِق: دروغ بافَنده (آنندراج)

مُختَلِم: برگُزینَنده

مُختَلِی: ۱ـ دررَونده ۲ـ بَر کَننده ۳ـ بُرَنده

مُخَتَّم: مُهر کَرده

مُختمِر: ۱ـ مِی جُوش زده ۲ـ خاز شَونده ۳ـ خاز کُنَنده (خاز = خَمیر)

مُختَنِق: ۱ـ خَبه شَونده ۲ـ جای تَنگ

مَختُوم: ۱ـ بَند کرده شُده: مُهر کرده شده (غیاث اللغات) ۲ـ اُسپوریك (فرهنگ پهلوی)، اَنجام یافته (فرهنگستان) ۱ـ کوپَله‌دار (کوپَله = قفلِ تازی گشته)، پیمانه‌ی سَرَه

مَختومَة، مختومه در فارسی، مؤنث مَختوم، بنگرید به مَختوم

مَختُون: خُروهه بُریده

مُخچه: مَغزَك، آستِه (آنندراج)

مِخَدّات: (تك: مِخَدَّة)، پُشتی‌ها، نازبالش‌ها

مخدار: اُفچه، هَراسه (برهان)، مَترَسَك

مُخَدِّر: ۱ـ مَدیان (فرهنگ پهلوی)، هُوشرُبا ۲ـ در پَرده نشانَنده

مُخَدَّر: ۱ـ سُست شُده، هُوشباخته ۲ـ در پَردِه نشانیده، پَردِگین

مُخَدَّرات: (تك: مُخَدَّرَة)، پَردِگیان

مُخَدِّرات: (تك: مُخَدِّرَة)، مَدیانها، هُوشرُباها

مُخَدِّرَة: مُخَدِّرَة در فارسی، مؤنث مُخَدِّر، بنگرید به مُخَدِّر

مُخَدَّرَة: مُخَدَّرة در فارسی، مؤنث مُخَدَّر، بنگرید به مُخَدَّر

مِخدَع: مُخدَع، مَخدَع: تَپَنگخانِه، گَنجه (لاروس)

مَخدُوش: ۱ـ خَراشیده، خَراشدار، خَراشیده

شُده (غیاث اللغات)، ۲ـ بَداندیشیده ۳ـ دَستکاری شُده

مَخدُوم: سَرور، زاوَردار

مَخدُوم کُرّه: سَرور کُرّه: دُشنامی است چون کُرّه خر

مَخدومی: در تازی نیامَده، سَروَری

مَخدُومین: (تک: مخدُوم)، سَروَران

مِخَدَّة: مِخَدّه در فارسی، ۱ـ زمین شِکاف، ۲ـ ناز بالِش (آنندراج)، پُشتی

مخذول: خوار گشته، زَبون

مُخذی: رام کُنَنده، خوار کُننده

مِخراش: ۱ـ پَکمال (=خط کش، خط کش چَرمگران، برهان) ۲ـ کَجِه، چوبِ سَرکَج

مِخراق: ۱ـ فوتـه‌ی تافته، تَرنا (لاروس) ۲ـ خوش اَندام: مَرد ۳ـ کاردان ۳ـ شَمشیر ۴ـ گاوِ بَدرام ۶ـ فَریب، تَرفَند

مِخراق زَن: ۱ـ دروغزن ۲ـ تَرفَندگر

مُخَرَّب: ۱ـ ویران ۲ـ شکافته گوش ۳ـ سوراخ کرده

مُخَرِّب: ویرانگر، رِشیتار، زیانکاریک، ویشُوفتار (فرهنگ پهلوی)

مُخَرِّبین: (تک: مُخَرِّب)، ویرانگران

مَخرَج: ۱ـ برُونگاه ۲ـ بُن شُمار (ذبیح بهروز)، زیر بَرخه، بَرخه نام (فرهنگستان) ۳ـ واتخاست: خاستگاهِ وات در کام ونای

مُخرِج: ۱ـ بیرون کِشَنده ۲ـ باج دهنده

مُخَرَّج: بیرون آمده

مِخرَش: مِخراش، بنگرید به مِخراش

مُخرِق: سَرگَشته

مُخَرِّق: ۱ـ دَرَنده، پاره پاره گَرداننده ۲ـ بسیار دروغگو (آنندراج)

مَخرَقَة: ۱ـ شَرمَندگی ۲ـ تیرگی ۳ـ دروغ ۴ـ فَریب

مُخرِم: ۱ـ پُشته‌ی تَک ۲ـ بینی کُوه

مَخرُوب: ۱ـ ویرانه ۲ـ دُزدیده

مَخروبَة: مَخروبه در فارسی، مؤنث مَخروب، ویرانه، یَبات

مَخرُوش: از ریشه‌ی پارسی، خَراشیده

مَخرُوط: از ریشـه‌ی پارسی، ۱ـ خَراشـه ۲ـ سَروی، در یونـانی نیز Konos گفتـه می شود برابر با میوه‌ی سَرو (بهروز) ۲ـ کُوسه (لاروس)

مَخروطات: (تک: مَخروطة)، از ریشه‌ی پارسی، سَرویان

مَخروطِ دَوّار: سَرویِ گَردان

مَخروطِ مُستَدیر: سَرویِ پرهُونیك

مَخروطِ ناقص: سَرویِ اَبوَند

مَخروطَة: مَخروطه در فارسی، مؤنث مَخروط:

وَ ۱ـ ریشِ بُزی ۲ـ رودِ باریك (لاروس)

مَخروطِیّ (دَر تازی آمده است): از ریشه‌ی پارسی، گاودُنبال (برهان)، چَرخُوکی، سَرودیس

مَخروطیّات: سَرویان

مَخروطیّاتُ المنافیر: نوك سَرویان، پَرندگان نوك سَروی

مَخروطیان: سَرودیسان

مَخروطی نوك: نوك سَروی

مَخروطی نوکان: نوك سَرویان

مَخزاة: مَخزات در فارسی: بَدبیاری، مایه‌ی خواری، مایه‌ی رُسوایی

مِخزَقَة: جَنگ اَفزار (لاروس)

مَخزَن: وارَستان، نیپَست (فرهنگ پهلوی)، گَزینه (برهان)، اَنبار (لاروس) گَنجینه (فرهنگستان)، پُوته (برهان)، توتَك (برهان)، تُوبَك (بهروز)

مَخزَنَة: مَخزنه در فارسی= مَخزَن، بنگرید به مَخزَن

مَخزَنیّ: ۱ـ اَنباری ۲ـ گیاه دارُویی (لاروس)

مَخزوم: سُوراخ کَرده

مَخزون: وارَستانیك، دَرپُوته، دَر اَنبار

مَخزون داشتن: دَرگزینه نهادَن، دَر پوته نهادن

مِخشاب: کوّتاه وسِتبر: مَرد

مُخَشَّب: خانه‌ی چوبین

مِخشَف: ۱ـ شَبگَرد ۲ـ پَروَهانِ بُرَنده

مِخشَلَة: ۱ـ چای پالای ۲ـ آبکِش

مِخصاب: باروَر

مِخصال: داسِ بزرگ

مُخصَب: باروَر

مُخَصِّص: ویژه، ویژه گَشت

مُخَصِّص: ویژه گر

مُخَصِّصات: (تك: مُخَصِّصَة)، ویژه گران

مُخَصَّصَة: مُخَصَّصَه در فارسی، مؤنَث مُخَصَّص، ویژه گَشته

مُخَصِّصَة: مُخَصِّصه در فارسی، مؤنَث مُخَصِّص: ویژه گر

مَخصُوص: نامبَرَك، نامچیشت (فرهنگ پهلوی)، ویژ (صحاح الفرس)، ویژه (برهان)، ویژان (آنندراج)

مَخصُوصاً: نامبَرَك (فرهنگ پهلوی)، به ویژه (واژه های فارسی)

مَخصُوصات: (تك: مَخصوصَة)، ویژِگان

مَخصوص شُدَن: ویژیدَن، ویژه گشتَن

مَخصوص کَردَن: مَخصوص گرداندَن: ویژاندَن، ویژه گَرداندَن، بَرکشیدن

مَخصُوصَة: مَخصوصه دَر فارسی، مؤنَث مَخصوص، ویژه

مَخصوصین: (تك: مَخصوص)، ویژگان

مُخضَرَم: ۱ـ دُول نابُریده ۲ـ هَر دو وانه، کسی که دورَكِ کانایی (=جاهِلّیت) و دین پَذیری (= اسلام) را دیده باشد ۳ـ سیاه، از پدرَ سفید، دورَگه

مَخضَرَة: سَبزه زار

مِخضَن: ۱ـ لاغر کُنَنده ۲ـ رام کُننده (لاروس)

مَخضود: دَردمَند

مَخْط: ۱ـ خاکِستَر ۲ـ جامه‌ی کوتاه

مِخطّ: پَکمال (= خَط کش، برهان)

مِخطاط: ۱ـ کِشَك دار ۲ـ راهراه

مَخطِم: ۱ـ بینی ۲ـ نوك (لاروس)

مِخطَم: اَفسار

مَخطوب: خواستگاری شده

مُخطِی: لَغزِشمَند

مَخطِئه: گروهی از پیروان علیع که جبرئیل را در رساندن پیام خدایی به محمدبن عبداللهص، لغزشمَندِمی دانستند (فضل بن شادان)

مُخِفّ: سَبُك کننده

مُخَفَّف: ۱ـ سَبُکبار ۲ـ بی بازوات، اَبازوات (بازوات = تَشدید) ۳ـ کاستَك (فرهنگ پهلوی)، کاهیده ۴ـ سَبُك، گونه ای دَبیره

مُخَفِّف: ۱ـ کاهَنده ۲ـ سَبُك کُنَنده

مُخَفَّفاً: ۱ـ اَبازوات ۲ـ کاهیده

مُخَفَّفَة: مُخَفَّفه در فارسی، مؤنَث مُخَفَّف: سَبُکبار، اَبازوات، کاستَك

مُخَفِّفَة: مُخَفِّفه در فارسی، مؤنَث مُخَفِّف: کاهَنده، سَبَك کُننده

مُخَفِّفین: (تك: مُخَفِّف)، کاهَندگان، سَبُك کُنَندگان

مُخَفَّفین: (تك: مُخَفَّف)، سَبکباران، اَبازواتان، کاستَکان

مَخفوع: دیوانه (لاروس)

مَخفوق: دیوانه (لاروس)

مَخفِی: این واژه دَر تازی نیامده و باید نادُرُست باشد (قزوینی، یادداشت‌ها)، این واژه در منتهی الارب آمده و تازی دانسته شده، نِهان، نِهانیك (فرهنگ پهلوی)، بَرگِسه (برهان)، آبَشت (برهان)، نَهُفته (بهروز)

مَخفِیُ التناسُل: نِهانزا (فرهنگستان)

مَخفِیِ التَناسلِ وِعائی: نِهانزادانِ آوَندی (فرهنگستان)

مَخفیانه: پِنهانی، نِهانیك

مخفیانه کاری: نِهانرَوشی (فرهنگ پهلوی)

مَخفی داشتَن، مَخفی کَردَن: آبشتَن (بهروز)، نِهُفتَن، نِهان داشتَن

مَخفی شُدَن: نِهانیدَن، پنهان شُدَن

مَخفی گاه: ۱ـ نِهانگاه ۲ـ آبَشتَنگاه (=

خَلاخانه، صحاح الفُرس)

مَخفی ماندَن: پنهان ماندَن، پُوشیده ماندن

مَخفی نَماناد: پوُشیده نَماناد، نِهانی نَماناد

مَخفِیّه: (از تازی، مُعین)، نِهانی، پِنهانی

مُخِلّ: ۱ـ آشو بگر ۲ـ آسیب رسان

مَخْل: اَهرُم، دِیلَم (لاروس)

مُخَلّا: بنگرید به مِخلاة

مِخلاط: ۱ـ مَردُمجُوش ۲ـ به هَم زَننده: کار دیگران را

مِخلاف: ۱ـ دِهستان ۲ـ کَدخُدا، بَخشدار (لاروس) ۳ـ بِباژُو بِبَر

مِخلاة: مِخلات در فارسی: ۱ـ تو بره ی کاه (لاروس)، ۲ـ چَنته

مِخلَب: ۱ـ چَنگال، ناخن دَرَندگان و پَرَندگان ۲ـ داس

مِخلَبُ التَّنّین: هَشتیزچَنگ ، اژدها چَنگ، در انگلیسی Dragon root، از گیاهان

مِخلَبُ العُقاب: آلّه چَنگ، گُوَن، از گیاهان

مُخلخَل: ۱ـ رخنه دار ۲ـ پای اورنجگاه، پابَرَنجگاه (پای اورنج = خلخال)

مُخَلَّد: وَرجاوَند، جاودان

مُخَلَّداً: جاودانه

مُخَلَّد شُدَن: مُخَلَّد گردیدن: جاوید شُدن، جاودان شُدَن

مُخَلَّد کَردَن: جاوید کرَدَن، جاودان کَردَن

مُخَلَّد ماندَن: جاودان ماندَن، وَرجاوَندماندَن

مَخلَص: ۱ـ گُریزگاه ۲ـ رَهایی

مُخَلَّص: ۱ـ رَهانیده ۲ـ فلخیده (برهان)، سَرَه گَشته ۳ـ بازشناسیده ۴ـ هَنگَرتیك (پهلوی)، سارا (= خلاصه)

مُخَلِّص: ۱ـ فَلخَنده، سَرَه کُنَنده ۲ـ باز شناسَنده ۳ـ هَنگَرت گَر، ساراگَر ۴ـ رَهایَنده، پاژنام عیسیع

مُخلِص: یکرَنگ، پاکباز

مُخلِصانه: پاکدِلانه، به یکرَنگی

مَخلَص جُستَن: گُریزگاه جُستَن

مَخلَصِ قصیده: سِتایِشگاه (برهان)

مُخَلَّصَة: مُخَلَّصه در فارسی: دَهانِ شیر، گیاهِ نوروزی، نُوشگیا (برهان)، از گیاهان

مُخلِصین: (تك: مُخلِص) یِکرَنگان، پاکبازان

مُخَلَّط: ۱ـ دَرآمیخته ۲ـ به هَم ریخته، تَباهیده

مُخَلِّط: ۱ـ دَرآمیزَنده ۲ـ تباهَنده، دُوبه هَم زَن (معین)

مُخَلَّع: ۱ـ تَنپُوشیافته (تَنپُوش، جامه ی دُوخته= خِلعَت) ۲ـ هاژ، گیج: مَرد ۳ـ سُست: مَرد ۴ـ سُرین جنبان

مُخَلَّع شُدَن: تَنپُوش یافتَن

مُخَلَّع کَردَن، مُخَلَّع نمودَن: تَنپوش دادَن

مُخَلِّف: ۱ـ جانشین گُزیننده، پوران گُزین (پوران=خلیفه، بُرهان) ۲ـ پاپَری: کَبوتر (در فارسی) ۳ـ بچّه خوشگِل (در فارسی)

مُخلِف: داغوله باز (گویش گیلکی)، بَدپیمان، جرزَن

مُخَلَّف: ۱ـ مانداك، مُردری ۲ـ به جا مانده

مُخَلِّف: ۱ـ مانداك نِه، مانداك گُذار ۲ـ پورانگُزین، جانشین گُزین

مُخَلَّفات: (تك: مُخَلَّفَة) ۱ـ مانداك‌ها، مُردری‌ها، رخن‌ها ۲ـ مانِه‌ها

مُخَلَّفَة: مُخَلّفه در فارسی، مؤنث مُخَلَّف، ۱ـ مانداك، مُردری، رخن ۲ـ مانِه (=اثاثِ خانه)

مَخلُوط: ۱ـ آمیز، آمیچ، دَرهَم، یوماك، گومِختَك، گومِچَك (فرهنگ پهلوی)، آلَغده (برهان) دَرهَم آمیزه، گِرد کرده بَسی سُخَن ریزه ـ نیك و بَد خیره دَرهَم آمیزه (سنائی) ۲ـ اَکدَش (صحاح الفرس)، نظامی اَکدَشِ خانه نشین است ـ که نیمی سِرکه، نیمی انگبین است (نظامی)، اَکدَشِ روحانی جسمانی است (نظامی)، دُورَگ، دُورَگه

مَخلوط با آب: شِپیده (برهان)

مَخلوط شُدگی: گومِیزش (فرهنگ پهلوی) آمیختِگی

مَخلُوط شُدَن: هارِفتَن (فرهنگ پهلوی)، گُت شُدَن (گویش افغانی)، اَندَر آمیزیدَن

مَخلوط کَردَن: گومِختَن، ویمِختَن، شِیپ (فرهنگ پهلوی)، گُت کَردَن (گویش افغانی)، دَرآمیزاندَن

مَخلوط کردن با آب: شِپانیدَن (برهان)

مَخلُوط کُننده: یوماکَنده، آمیزَنده، دَرهَمکُننده

مَخلُوطَة: مَخلُوطه در فارسی، مؤنث مَخلوط، بنگرید به مَخلُوط

مَخلوع: ۱ـ بَرکَندِه ۲ـ بَرکِنار

مَخلُوع شُدَن، مَخلوع گَشتن: بَرکِنار شُدَن

مَخلوعین: (تك: مَخلوع)، بَرکَندِگان، بَرکِناران

مَخلُوق: آفَریدَك، بَندَك، دامَك، داتَك (فرهنگ پهلوی)، آفَریده

مَخلوقات: (تك: مَخلُوق)، دامان، دَهِشنان (فرهنگ پهلوی)، بَندَگان، آفریدَگان

مَخلوقات اَوّلیه: بُندَهِشنان (فرهنگ پهلوی)، بُندَهِشیان، فَراتُم آفریدِگان

مَخلوقِ اَوّلیه: فَراتُم دام فَراتُم، آفَریده، پیشدات (فرهنگ پهلوی)، پیشداد

مَخلوقِ اَهریمَنی: دُشدامَك (فرهنگ پهلوی)

مَخلوقِ بَد: دُشدام: دُشدَهاك (فرهنگ پهلوی)، دُش آفَرید

مَخلوقِ خُدا: اُرمَزد دات، یَزدان کَرت (فرهنگ

پهلوی) خُداداد

مَخلوقِ خُوب: هُودَهاك، هُودام، وِه‌دَهِش (فرهنگ پهلوی)

مَخلوقِ بَهمَن: وهُومَن دام (فرهنگ پهلوی)

مخلوق نخستین: مخلوق اوّلیه، بنگرید به مَخلوقِ اوّلیه

مَخلوقَة: ، مَخلوقه در فارسی، مؤنث مَخلوق، بنگرید به مَخلوق

مُخَلّی: مُخَلّا در فارسی ۱ـ تُهیده ۲ـ رَهیده ۳ـ آسُوده، بی دَردِسَر

مُخَلّی بالطَبْع: بی دَردِسَر، جای آرام

مُخَلّی کَردَن: ۱ـ رَها کَردَن ۲ـ نَهُفت گُزیدَن (نَهُفت = خلوت، برهان) آبَشتیدَن

مُخَمَّر: ۱ـ خازی، خازیده، سِرِشته ۳ـ بایسته

مُخَمِّر: ۱ـ خازا، خازَنده ۲ـ مِی گر (آنندراج)

مُخَمِّر آب جُو: خازای آب جُو

مُخَمَّر شُدَن: خازیدَن، سِرِشتیدن

مُخَمَّر کَردَن: ۱ـ خازِستَن، خازاندَن، سِرِشتن ۲ـ بایادانِستَن

مُخَمَّس: ۱ـ پَنجینِه، درسَرواد (بهروز) ۲ـ پَنجگوش، پنجگوشه ۳ـ پنج پنج، پنج تایی

مُخَمَّسات: (تک: مُخَمَّسَة)، پنجینگان، پنجگوشگان، پنج تایی ها

مُخَمَّسَة: مُخَمَّسه در فارسی، مؤنث مُخَمَّس: ۱ـ پَنجینه ۲ـ پنجگوشه ۳ـ پَنج باوریان، گروهی که پنج تن از یاران پیامبر ص را گردانندگانِ راستین جهان می دانستند سلمان، مقداد، عمّار، ابوذر غفاری و عمر بن امیه ضَیمری (فضل بن شادان)

مُخَمَّش: خراشدار

مَخمَصَة: مَخمَصه در فارسی ۱ـ گُرسنِگی ۲ـ رَنج ۳ـ دَردِسَر، گِرفتاری

مُخمَل: مَخمَل در فارسی: کُلکینه (برهان)، کَمخا، کَمخاب (انجمن آرا)، اطلس وزَربَفت و کَمخا و قَصب (اسیری لاهجی)

مَخمَل باف: کَمخاباف (حافظ اَبرو، پنج رسالهٔ تاریخی)

مَخمَل بافی: کَمخابافی

مَخمَلَك: گُل اَفشان، مَرگیجه، از بیماری‌ها

مَخملویی: مَخمَلَك، بنگرید به مَخمَلَك

مَخمُور: پژمان، پَژمان (برهان)، ناویده

مَخمور شُدَن: ناویدَن، چو مَست هَر طرفی می فتی و می ناوی ـ چو شب گذشت کنون نوبت دُعاست مَخُسپ (مولانا)

مَخمور کَردَن: ناواندَن

مَخمور گشتن: پژمان گَشتَن، ناویدَن

مَخموری: می زَدِگی، پِژمانی، ناوِش

مُخَنَّث: تاز، بَغا (صحاح الفرس)، دَربانِ تو ای

خواجه مَرا دوش بَغا گفت ـ تنها نه مرا گفت، مَرا گفت و تو را گفت ـ گفتا شعرا جمله بغا باشد و آنگه ـ بیتی دو سه بَرخواند، که این خواجه ی ما گفت (قطران ارموی) ـ هیز (براهین العجم) غَرچه (صحاح الفرس) ـ غراچه (برهان)

مُخنَّثین: (تك: مُخَنَّث)، هیزان، بَغایان، غَرچگان

مُخَنَّق: ۱ـخَبه، خَبه شُده، ۲ـخَبه گاه، دَر گلو

مُخَنِّق: خبه کُن

مِخنَقَة: مِخنَقه در فارسی، ۱ـگَردَن بَند ۲ـخَبه کُن

مَخنوق: خَبه شُده، گلو افشُرده (معین)

مَخوف: بیمزای، تَرسناك، هَراسناك

مُخَوَّف: تَرسان، ترسیده، هَراسیده، هَراسان

مُخَوِّف: تَرسانَنده، هَراسَنده

مُخَیَّر: آزادکام (فرهنگ پهلوی)، گُزین تُوان

مُخَیِّر: ۱ـنیکوکار، دَهِشمَند ۲ـآزادکام کُننده

مُخَیَّر شُدَن: آزادکام کَردَن، گُزین تُوانیدَن

مِخـیط: ۱ـگُذرگاه (آننـدراج) ۲ـمارگُذَر، غیژگاهِ مار

مَخِیط: مُخیط: سِپستان، از گیاهان (برهان)

مَخیط: دَرزیده، دوخته شُده

مَخیطا: مُخَیطا: سُریانی تازی گشته، سِپستان، از گیاهان (برهان)

مَخِیل: ۱ـخَجَکدار ۲ـسزاوار، شایسته (لاروس)

مُخَیَّل: گمانیده، پِنداشته

مُخَیِّل: گمانَنده، پِندارَنده

مُخَیَّلات: (تك: مُخَیَّلَة)، گُمانیده‌ها، پِنداشته‌ها

مُخَیِّلات: (تـك: مُخَیِّلَة)، گُمـاننـده‌ها، پِندارَندگان، پِندارَنده‌ها

مَخیلَة: مَخیلَه در فارسی، ۱ـگُمان، گُمان بُرده شده ۲ـگُمـان بُردَن ۳ـبُزُرگمَنِشی (آننـدراج) ۴ـاَبر گُولزَن ۵ـمَردِ رِند

مُخَـیَّلَة: مُخَـیَّله در فارسـی، مؤنـث مُخَیَّل: گُمانیده، پِنداشته

مُخَـیِّلَة: مُخَـیِّله در فارسـی، مؤنـث مُخَـیِّل: گُمانَنده، پَندارَنده، پِنداشتگاه

مُخَیَّم: ۱ـتاژگاه، چادُرگاه ۲ـلَشکَرگاه

مَخیول: خَجَکدار: مَرد

مَدّ: ۱ـفَراتی (اوستـایی)ـ فَرازآب (فـرهنـگ کوچـك)، فَراکِشَنـد (قریب)، آبخیز (معین)ـ کِش ۲ـکشیدَن، گُستَردَن، تَنودَن ۳ـکِشِش ۴ـکُلاهه، اَبر کِش، نشانه ای که بالای «آ» گُذارند، دَر تازی مَدَّة گویند ۵ـپیشکش ۶ـواتِکش

مُدّ: پیمانه ای است نزدیك به ۱۸ لیتر

مُد: Mode فرانسوی، رَوال، پَسَنده، نودَر (بُرهان)

مَدابِیر: (تک: مَدبور)، بَخت بَرگشتگان، تیره بَختان، خَستِگان، زَخمیان

مُداجاة: مُداجات در فارسی، سازگاری، بُردباری

مَدّاح: سَونگر، (سَون= مَدح، برهان)

مَدّاحِی: در تازی نیامده، سَونگری

مَدّاحِین: (تک: مَدّاح)، سَونگران

مَداخِل: (تک: مَدخَل)، ۱ـ ویتارها، آمَدَنگاه ها ۲ـ دَرآمَدها ۳ـ پاره ها، بَدگَندها ۴ـ دَرهَمبافته ها ۵ـ بَرناكِ بوته‌دار (بَرناك= حنا، که بَردَست و پای نِهَند، برهان)

مُداخَلات: (تک: مُداخَلَه)، دَرآمَدَن ها، پادَرمیانی ها

مُداخَلَة: مُداخَله در فارسی: دَرآمَدَن: دَر کاری، پادَرمیانی، دَست اَندازی (بهروز)

مُداخَله کَردَن: میانجیگری کَردَن، پادَرمیانی کَردَن

مَدّاد: ۱ـ اَسپَستِ خودرو، از گیاهان ۲ـ خودنِویس (لاروس) ۳ـ گیاه بالارَونده

مِداد: ۱ـ زَمان دادَن ۲ـ دِرَنگ کَردَن ۳ـ یاری دادَن ۴ـ بخشیدَن ۵ـ کشیدَن (آنندراج) ۶ـ روغَنِ چراغ (لاروس) ۷ـ زَردآبِ زَخم ۸ـ زَکاب (لغت فرس) (مرکب و سیاهی باشد که در دوات کنند و به عربی مِداد و حبر گویند، برهان)، زاگاب (آنندراج)

مِدادِ اَبرو: اَبرو کِش، زاگاب اَبرو

مِداد پاك كُن: فُراغِه (آنندراج)، پاك كُن، زَكاب بَر

مِداد تَراش: زاگابتَراش

مَدار: ۱ـ پَرگَوار (پهلوی) پایَك (پهلوی)، واوین (بهره از گویش گیلکی)، چَرخگاه (ذبیح بهروز) ۲ـ گَردیدَن

مُدارا: بنگرید به مُداراة

مُدارات، بنگرید به مُداراة

مَدارات: (تك: مَدار)، پَرگَواران، پایَکان

مُدارا کَردَن: نَرمی کَردَن، کِنار آمَدَن، دارا دارکَردَن (برهان)

مُداراة: مُدارا و مُدارات در فارسی: نَرمی، سازگاری، کِنار آمَدَن، بُردباری

مَدارِج: (تك: مَدرَجَة)، زینه ها، پایه ها

مَدارِ خور: خور پایَك (فرهنگ پهلوی)، باستانیان می‌پنداشته‌اند که خور گِرد زمین می‌چَرخَد

مَدارِج کَمال: پایه های رَسایی

مَدارِس: (تك: مَدرَسَة)، هِرپاتِستان‌ها، آموزگاه ها

مَدارِك: (تك: مَدرَك) ۱ـ تَزده ها ۲ـ گُواهینامه ها ۳ـ سُهش های پَنجگانه

مَدارِك پِزِشکی: گُواهینامه های پِزِشکی

مَدارِك تَحصیلی: گُواهینامِه های آموزِشی

مَدارِ ماه: ماهپایَك

مِدارَة: ۱ـ گِلکاری ۲ـ مُزدِ گِلکار (لاروس)

مَداسَة: خَرمَنگاه (لاروس) خَرمَن جای

(آنندراج)

مَداص: ۱ـ فرود آمَدَن ۲ـ ناگاه فرود آمَدَن (آنندراج) ۳ـ زَمانِ گُریز، زَمانِ شادی، زَمان چرخیدَن، زمان بَرگَشتَن (بهره از لاروس)

مُداعَبَة: مُداعَبَت و مُداعَبه در فارسی: ۱ـ شوخی کَردَن ۲ـ بازی کَردن

مَداعِص: ۱ـ نَیزه ها ۲ـ نَیزه زَنَندگان (لاروس) ۳ـ مُردگانِ پوسیده

مُداعِك: دُشمنِ سَرسَخت

مُدافِع: پَسِمار، پَسیمار، یاتَك گو (فرهنگ پهلوی)، پافَندار

مُدافَعَة: مُدافعت و مُدافعه در فارسی: وانِش (فرهنگ پهلوی)، پافَند، (بهروز)، پادآفَند، ایستادگی، راندَن، پَس زَدَن

مُدافِعین: (تك: مُدافع)، پَسیماران، پافَنداران

مُداقّة: مُداقّه در فارسی: باریك بینی

مِدال: Médaille فرانسوی، نِشان

مِدال دادَن: نِشان دادَن، نِشان بَخشیدن

مُدالَسَة: مُدالَست و مُدالَسه در فارسی ۱ـ هَمفَریبی ۲ـ سِتَمکاری

مُدَّالظِلّ: گُسترده باد سایه اَش

مُدام: ۱ـ هَمواره (برهان)، هَمارِه، پیوَسته (بهروز) ۲ـ باده، مِی

مَدامِع: (تك: مَدمَع)، کُنجِ چَشم ها، اَشك ها، اَشکجای ها

مَدّان: شاهِسپَرَمِ چینی، از گیاهان (لاروس)

مُداوا کَردَن: دَرمان کَردَن

مُداواة: مُداوا و مُداوات در فارسی: چارَك، به سازِش (فرهنگ پهلوی)، به سازش، دَرمان

مُداوَلَة: مُداوله و مُداوَلَت در فارسی: ۱ـ پَتاییدَن، (=مُداوِم بودن، فرهنگ پهلوی) ۲ـ شورِشِ زَمانه، دِگَرگشتِ زَمانه ۳ـ چَرخ زَدَن

مُداوِم: ۱ـ دیرزَمان (فرهنگ پهلوی)، پایِسته (برهان) ۲ـ پابَرجا ۳ـ دُنباله‌دار

مُداوَمَة: مُداوَمت در فارسی ۱ـ پَتاییدَن (فرهنگ پهلوی)، بَرزیدَن (برهان) ۲ـ پی گیری، دُنباله دادن ۳ـ پایداری، پابَرجایی

مُداوِی: دَرمانگر

مُداهَنَة: مُداهنه و مُداهَنَت در فارسی ۱ـ دروغسازی ۲ـ چَربَزبانی، لابه (برهان)، دُم لابه، نَکُنَم دُمِ لابه بَر دَرِ کس ـ پیش تو کُنَم، اگر کنم بَس (خاقانی، تحفة العراقین) ۳ـ دُورویی ۴ـ سُستی کَردَن (غیاث اللغات)

مَداهِین: گُلِ آفتاب چَرخ (لاروس)

مَدائِح: مَدایِح در فارسی: (تك: مَدیحَة)، ستایش ها (غیاث اللغات)، سَون ها

مَدائِن: مَداین در فارسی: (تك: مَدینَة)

۱ـ شَهرها، هفت شهر بوده اند پیرامون بابل، آبادان، اکنون همه ویرانند ۲ـ تَختگاه نوشروان (غیاث اللغات)، تیسفون، از آن جا بیامَد سوی تیسفون (فردوسی)

مُداین: ۱ـ وام دَهَنده ۲ـ وام خواهَنده (آنندراج)

مُدایَنَة: ۱ـ خَرید و فروش به وام، وامکاری ۲ـ وام دادَن ۳ـ وام خواستَن

مَدائنی: تیسفونی

مُدَبَّج: خانه نشین، پای بَند به خانه

مُدبِر: ۱ـ پُشت دَهَنده ۲ـ سِپَس رَونده ۳ـ بَخت بَرگَشته ۴ـ پُشت ریش: سُتور (آنندراج) ۵ـ نافَرمان

مُدَبِّر: ۱ـ راغِنیتار (فرهنگ پهلوی)، کاردان (بهروز) ۲ـ اَندیشه‌مَند ۳ـ پیشکار ۴ـ چارِه یاب

مُدَبَّر: ۱ـ بَرده‌ی آزاد شَونده ۲ـ چاره یافته ۳ـ پَرورده

مُدبَر: ۱ـ پُشت داده ۲ـ بَخت بَرگَشته (معین) ۳ـ دِلـدُوس، چَمبَری دِل مانند که در بازوبستن زنجیر یا بَند به کار می‌رَود

مُدَبِّرات: (تک: مُدَبِّرَة)، کاردانان، چاره یابان، رَوان‌های سپهری و زَمینی، دَرفَرزانِ روشَن گشت

مُدَبِّراتِ سُفلیّه: رَوان‌های سُخَنگوی زمینی

مُدَبِّرات عُلویَّه: ۱ـ روان‌های سخنگوی سِپهری ۲ـ خِرَدهای یَله، دَرفرزان

مُدبَری: دَرتازی نیامده، بَدبَختی، بَخت بَرگَشتِگی

مُدَبِّری: دَر تازی نیامده، چاره اندیشی، چاره گَری، راهنمایی

مُدَبِّرین: (تک: مُدَبِّر)، کاردانان، چاره یابان، چاره دانان

مَدبُور: ۱ـ بَخت بَرگشته ۲ـ زَخمی، خَسته ۳ـ توانگر

مَدبُوش: ۱ـ مَلَخ زَده ۲ـ آخالدان

مَدبوغ: پیراسته، پیراسته شُده (آنندراج)

مَدبول: ۱ـ نواله‌ی بزرگ ۲ـ پیراسته شُده

مَدبَی: مَلَخناك (آنندراج)

مُدَبّی: ۱ـ پوشیده ۲ـ پنهان کُنَنده

مُدپَرَست: رَوالپَرَست، نوخواه

مُدپَرَستی: رَوالپَرَستی، نوخواهی

مُدَّت: بنگرید به مُدَّة

مُدَّتِ طُولانی: دیرَنده (برهان)، دیر باز

مُدَّتِ عُمر: درازای زندگی

مُدَّتِ مَدید: مُدَّتِ طولانی، بنگرید به مدت طولانی

مُدَثِّر: ۱ـ آشیانه ساز: مُرغ ۲ـ جامه پُوشیده ۳ـ از نام‌های پیامبر اسلام ص

مُدَجَل: ۱ـزراَندوَدنده ۲ـلا پوشان

مُدجِن: ۱ـتب نَبُریدَنی ۲ـمانـدِگار ۳ـروزِاَبری ۴ـباران دُمریز

مُدجِی: شبِ تاریك (آنندراج)

مَدح: سَون (برهان)، آفَرین (فرهنگ پهلوی)

مِدحَت: بنگرید به مِدحَة

مِدحَت سَرای: سَونسَرای، آفَرینسَرای

مِدحَت سَرایی: سَونسَرایی، آفَرینسَرایی

مَدح خوان: سَونخوان، آفَرینخوان

مَدح گر: سَونگَر، آفَرینگر

مَدح گُستر: سَونگُستَر

مَدح گُفتَن: ۱ـآفَرینیدَن (فرهنـگ پهلوی)، سَون گُفتَن

مَدحُور: رانده، دُور کَرده

مِدحَة: مِدحَت دَر فارسی: سَون، آفَرین

مُدَّخَر: اَندوخته، پَس اَنداز

مُدَّخَر شُدَن: اَندوخته شُدَن

مُدخَص: دُختر پیه ناك (آنندراج)

مَدخَل: ۱ـویتار، آمَدنگاه، دَرون شُو (لاروس) ۲ـدرآمَد

مُدخَـل: ۱ـ جای دَرآمد ۲ـدَرآمَده، ویتـارده ۳ـناکَس ۴ـپسَرخوانده (آنندراج)

مُدخِل: ۱ـزُفت ۲ـدَرآوَرَنده

مِدخَل: بازکُن

مَدخَل زَدَن: بَرآورد کَردَن، دید زَدَن

مُدَخِّن: دَردناك (آنندراج)

مِدخَنَـة: مِدخَنـه در فارسی ۱ـبویسُـوز (آنندراج) ۲ـآتَشدان (لاروس)

مَدخَنَة: دُودکِش (لاروس)

مَدخُول: ۱ـدَرونیده ۲ـتَبه مَغز ۳ـلاغِر

مَدخُولات: (تك: مَدخولَة)، مَرد دیدگان، شُوی دیدگان، دَرونیدگان، زنانِ لاغر، زنان تَبَه مَغز

مَدخُولَـة، مَدخُوله در فارسی، مؤنث مَدخول: ۱ـمَرددیده، شوی دیده ۲ـدَرونیده ۳ـزنِ لاغر ۴ـزن تَبَـه مَغز ۵ـمُخِ میان پُوسیده، خُرمـابُنِ میان پوسیده

مَدَد: ۱ـ یاریگَری ۲ـیاوَر (آنندراج) ۳ـسِپاه، لَشکر (لاروس)

مَدَد بَخشیدَن: یاری بخشیدن

مَدَد دادَن: یاری دادَن

مَدَد رَس: یاررَس

مَدَد رسیدن: ۱ـیاری رسیدن ۲ـنیروی پُشتیبان رسیدن

مَدَدکـار: پایداره (بـرهـان)، یاررَس، یارمَنـد (برهان)، یار، یاوَر، یاریگر

مَدَد کار اجتماعی: در انگلیسی -Social worker گُروهیار، پیشگَر

مَدَدکاری: یاری، یاریگَری

مَدد کاری اجتماعی: گروهیاری، پیشگَری

مَدد کَردَن: یاری کَردَن

مَدد گاه: یارگاه

مَدد گِرفتَن: ۱ـ یاری گرفتن ۲ـ نیروی پُشتیبان گرفتَن

مَدد مَعاش: روزی یار

مَدد یافتَن: ۱ـ یاری یافتَن ۲ـ نیروی پُشتیبان یافتَن

مَدَر: ۱ـ کُلوخ ۲ـ گِلِ چَسبان ۳ـ شَهر، روستا

مُدِرّ: ۱ـ شاش انگیز ۲ـ دَشتان انگیز

مَدراء: مؤنَث أمدَر، کَفتار (لاروس)

مِدرار: ۱ـ، ریزان، بارَنده ۲ـ باران (آنندراج)

مِدراس: ۱ـ پُرخوان ۲ـ هِرپاتِستان (=مدرسهٔ علوم دینی، فرهنگ پهلوی)، پُهْر (=مدرسهٔ یهودان، آنندراج)

مِدران: چِرك آلوده (آنندراج)

مُدَرَّب: ۱ـ سَردو گرم چشیده ۲ـ سَختی دیده ۳ـ شیر ـ وَ ـ شُترِ رام

مُدَرِّب: شکیبا، دَرجَنگ

مَدرَج: ۱ـ راه، جای آمَد و رَفت ۲ـ زَمانِ رَفت ۳ـ نَوارِ فرُود، در انگلیسی Airstrip ۴ـ نامه‌ی درهم پیچیده

مُدرَج: دَرنَوَردیده، دَرنِوشته (معین)

مُدَرَّج: ۱ـ زینه بَند ۲ـ پِلّه دار ۳ـ دَرنَوَردیدَن

مُدَرَّج ساختن: زینه بَندی (فرهنگستان)

مَدرَس: آموزگاه، آموزشگاه

مِدرَس: نامه‌ی آموزشی، ماتیکان

مُدَرِّس: آموزَنده

مُدَرِّسات: (تك: مُدَرِّسَة)، آموزَندگان

مَدرَسَة: مَدرَسه در فارسی: دبیرستان، فَرهَنگِستان (فرهنگ پهلوی)، آموزشگاه (فرهنگستان)

مُدَرِّسَة: مُدَرِّسه در فارسی، مؤنَث مُدَرِّس: آموزَنده

مَدرسهٔ دولتی: آموزشگاهِ دیوانی

مدرسَه علوم دینی: هِرپاتِستان، ایرپاتِستان (فرهنگ پهلوی)، دینِستان

مَدرَسه مِلّی: آموزشگاه زانیچی

مَدرسهٔ یهودان: پُهْر (برهان، آنندراج)

مُدَرِّسین: (تك: مُدَرِّس)، آموزَندگان

مُدَرَّع: ۱ـ زِره پُوشانَنده ۲ـ پیراهَن پُوشانَنده: زَن (آنندراج)

مُدَرِّع: مورچه‌خوار آمریکایی (لاروس)، در انگلیسی: Armadillo

مُدرِك: ۱ـ دَریابَنده ۲ـ رسنده

مُدرَك: اَندَریافته، مُدرَك آن است که مَر اورا اَندریابَند (ناصر خسرو، جامع الحکمتین)

مَدرَك: ۱ـ سَهِش (=حِسّ) ۲ـ سَهِشگاه

(=زمانِ ادراک) ۳ـ تَزده (=سَنَد)، گواهینامه

مُدرَکـات: (تـک: مُدرَکَة)، اَنـدَریافتِگـان، دانِش‌ها (غیاث اللغات)

مُدرَکِ بالّـذات: اَنـدریافته به زاد، اَندریافته به خود، خِرَدیافت، زبانزدِ فَرزانی

مُدرکِ بالعَرَض: اَندریافته به تاوَر، اَندریافته به فِتاد، خِرَد یافت: زبانزدِ فَرزانی

مَدرَکِ تَحصیلی: گواهینامه‌ی آموزِشی

مَدرَکِ جَعلی: تَزدهِ ساختگی، گواهینامه‌ی ساختگی

مُدِرن: Moderne فرانسوی، ۱ـ نو ۲ـ رَوال، پَسَند ۳ـ کُنونی (سعید نفیسی)

مُدِرنیزاسیون: Modernisation فرانسـوی، کُنونِش، نُوسازی، نوپَردازی

مُدِرنیزه: Moderniser فرانسوی، کُنونانْدَن، نوکَردَن، جَوان کَردَن (سعید نفیسی)

مُدِرنیست: Moderniste فرانسوی، کُنونگَرا، نوخواه، نوگَرای

مُدِرنـیـسم: Modernisme فَرانـسـوی، کُنونگَری، نو گَرایی، نوجویی

مَدروس: ۱ـ دیوانه ۲ـ کُهنه، جامه‌ی کُهنه شُده ۳ـ ناپدید شده ۴ـ وَرافتاده، بَراُفتاده

مَدروس شُدَن: مَدروس گشتَن: ۱ـ وَراُفتادَن، بَرافتادَن ۲ـ کُهنه شُدَن ۳ـ ناپَدید شُدَن ۴ـ دیوانه شُدن

مَـدروس کـردَن: مَـدروس گَـردانـدَن: ۱ـ وَرانداختَن ۲ـ کُهنه کردن، فَرسودَن ۳ـ ناپدید کَردَن

مَدروس ماندَن: ۱ـ دُور ماندَن ۲ـ وَرافتادن

مُدِرَّة: مُدِرّه در فارسی، مؤنَث مُدِرّ: شاش انگیز، دَشتان انگیز

مَدَرِیّ: روستایی، ده نِشین

مِدرَی: ۱ـ شاخ: دَر جانوران ۲ـ تَخت، اورَنگ ۳ـ بَواشـه، ابـزاری برای باد دادنِ چاش ۴ـ سَرخـاره، ابزاری برای راست کردنِ مویِ سَر ۵ـ شانه، که بَر موی کشند ۶ـ سیخ

مُدساز: رَوالگَر، نودَرساز

مُدِست: Modest انگلیسی، آزرمین، ۲ـ سَر به زیر، اُفتاده، فرُوتَن ۳ـ کَم، اَندَك

مُدِسـتـی: Modesty انـگـلیسی، ۱ـ آزَرم ۲ـ فروتنی، خودشِکَنی

مُدَّظِلُّه: گسترده باد سایه‌ی او

مَدعُو: مِهمان، فَراخوانده، ماهمان (فرهنگ پهلوی)

مَدعُـوین: (تـک: مَدعُـو)، فَراخـوانـدگان، مهمانان، ماهمانان

مُدَّعَـی: مُدَّعـا در فارسـی: ۱ـ خواسـتـه ۲ـ دَرخواست، خواهِش

مُدَّعِی: خواهان (فرهنگستان)، هَمیمال، پیشیمار (فرهنگ پهلوی)، داوِمَند (ذبیح بهروز)

مُدَّعیُ العُموم: دادِستان (فرهنگستان)، دهیو بَد (ذبیح بهروز)

مُدَّعی بودن: پیشیماری (فرهنگ پهلوی)

مُدَّعَی بِه: مُدَّعابِه در فارسی، خواسته (فرهنگستان)

مُدَّعی خصوصی: تاوانخواه (فَرهنگستان)

مُدَّعَی عَلَیه: خوانده (فرهنگستان)، پَسیمار (فرهنگ پهلوی)، پاداومَند (ذبیح بهروز)

مُدغَم: ۱ـ پیوَسته ۲ـ دَرهَم رَفته ۳ـ پوشیده

مُدغَمٌ فیه: دَرهَم رَفته، یکی شده

مَدغوج: دیوانه (لاروس)

مَدفَع: ۱ـ رودبار، آبگُذَر ۲ـ گِردآبِه

مِدفَع: ۱ـ رانَنده ۲ـ توف (= توپ، اَبزارِ جنگی)

مُدَفِّع: دور کُنَنده، دورانَنده، پَدافَندگَر

مَدفَن: گورگاه، مَرغزَن، سُتودان (بهروز)

مَدفَنَة: گورِستان (آنندراج)

مَدفوع: ۱ـ رانِده شُده (آنندراج) ۲ـ هیخَر، موتریش (فرهنگ پهلوی)، گُه، پیشاب، چَمین (فرهنگستان)، پَلیدی، سَرگین، کِه کِه (گویش اسپهانی)

مَدفوعات: (تک: مَدفوعَة) پَلیدی (فرهنگستان)

مَدفوعِ آغاز زاده شُدَن: ماميزَه

مَدفوع اَسب و خَر: لَدُو (افغانی)، پِهِن

مَدفوعِ بُز و گوسفند و آهو و شُتُر: پِشکِره (برهان)

مَدفوع پَرَندگان: پیخال (برهان)

مَدفوعِ سِفتِ آدمی: سَندِه، سِندِه

مَدفوعِ شِکل: پیخالِه (فرهنگستان)

مَدفوعِ گاو: تَپاله، تاپاله

مَدفوعِ گوسفند: پِشکِل

مَدفوع لوله ای شکل و قطور انسان: گال (گویش افغانی)

مَدفوعَة: مَدفوعه در فارسی، مؤنَث مَدفوع، بنگرید به مَدفوع

مَدفون: ۱ـ نیکانیدِه (از ریشه‌ی پهلوی)، به خاك سِپُرده (ذبیح بهروز) ۲ـ نهانیدِه، زیرخاکی

مَدفون داشتن: ۱ـ به خاك سپُردَن ۲ـ نهان کردن: زیرخاك

مَدفون شُدَن: ۱ـ به خاك سپرده شُدَن، دَر گور نهاده شُدن ۲ـ نهانیده شُدَن: زیر خاك، زیرِ خاکیدَن

مَدفُون کَردَن: ۱ـ به خاك سِپُردَن ۲ـ نهان کردن: زیرِ خاك، زیرِ خاك کَردَن

مَدفون کردنِ مُرده: نَسانیکانی (فرهنگ پهلوی)

مَدفونة: مَدفونه در فارسی، مؤنث مَدفون: بنگرید به مَدفون

مِدَقّ: مُشتِه (برهان)، کوبه

مُدَقّ: ۱ـ باریکیده، باریک شُده ۲ـ مُشته (برهان)، کوبه

مِدَقّ: مُدُقّ: دَسته هاوَن (لاروس)

مُدقِع: ۱ـ نیکوگویَنده ۲ـ باریک گردانَنده ۳ـ باریک بین

مَدقوق: ۱ـ باریک کرده شُده، باریک ۲ـ کوفته شُده ۳ـ لاغِر (غیاث اللغات) ۴ـ بیمار باریک

مِدَقّة: مِدَقّه در فارسی ۱ـ دَسته هاوَن ۲ـ مادگی گیاه (لاروس) ۳ـ کُدَنگ، کوتَنگ، چوبی که بدان گازران جامه را کُوبَند (برهان)

مُدگَردی: بنگرید به مُدولاسیون، Modulation

مُدِلّ: راهنما، راهنمایی کُننده

مُدِل: Modéle فرانسوی، اُلگو، نمونه

مُدَلِّس: جوفروشِ گندم نما، آک نهانَنده، ماده رند (گویش افغانی)، آسمَند (برهان)

مُدَلِّص: تابان گردانَنده

مُدلِف: دُرُشت گویَنده

مُدَلِّل: پَروَهانَنده، گواه آوَرَنده

مُدَلَّل: پَروهانیده، گواه یافته، چیمیک (فرهنگ پهلوی)

مَدلُول: ۱ـ رَهنمونی شُده ۲ـ رَستگار گردیده ۳ـ چَم (=مَفهوم)

مُدِمّ: ۱ـ زشت زای ۲ـ بَدکار، زشتکار

مُدمَج: ۱ـ تیرمَنگیا (مَنگیا=قمار) ۲ـ پیکان نانهاده ۳ـ رَوشِ هَموار ۴ـ گونه‌ای دبیره نویسی

مُدمِج: پیچَنده، دَرپیچَنده

مُدَمَّج: فُرورَفته، ژرف فرورَفته

مُدَمِّج: ۱ـ فرودآوَرَنده ۲ـ سَر بَرگردانَنده

مُدمِحل: غَلتانَنده (آنندراج)

مُدَمَّر: سِژمَند (= هلاك شده، فرهنگ پهلوی)

مُدَمِّر: سیجدات (= هلاك کننده، فرهنگ پهلوی)، سِژگَر

مَدمَع: ۱ـ اَشک گاه، جای اَشک (لاروس) ۲ـ کُنج چَشم (آنندراج)

مُدَمَّغ: گول، نادان، فارسی گویان گُمان کرده اند که دَماغ یا دَماك تازی است و مُدَمَّغ پیوندی دارد با آن، شگفت آن که در بُرهان قاطع نیز برابر واژه ی گِرانسَر آمده است: «به معنی مُتَکَبِّر و مُدَمَّغ باشد»، مولانا در مثنوی این واژه را به درستی و برابر با گول یا نادان به کار برده است: رغمِ انفَم گیردم او هَر دو گوش ـ کای مُدَمَّغ چُونش می پوشی به پُوش

مُدَمِّغ: نَرم کننده ی اشکنه: به چَرب (آنندراج از منتهی الارب)

مِدمَك: نُغروج (برهان)، چوبی باشد که بِدان خاز (=خمیر) را پَهن کنند

مُدَمِّل: ریم زُدای: پاك کننده ی ریم از زَخم

مَدموغ: ۱ـ سَر شِکسته (آنندراج) ۲ـ مَغز تکان خورده، گول

مُدمِن: پیوسته کار

مِدَمَّة: شن کِش (لاروس)، مَنداوی، گَونج (گویش افغانی)، تخته ی دندانه داری که با آن زمین را هَموار می کُنند

مُدُن: (تك: مَدینة)، شهرها

مَدِ نظر: بَرابَر چَشم

مَدَنِیّ: مَدَنی در فارسی: شَهری

مَدَنِیَّة: مَدَنیّه در فارسی، مؤنث مَدَنِیّ: ۱ـ شَهرنشینی، شَهرگرایی، ۲ـ شَهری

مُدَوَّر: گِرت (فرهنگ پهلوی)، گِرد (برهان)

مُدَوَّرِ صَغیر: گِردِ کوچك، گونه ای دبیره نویسی دَر تازی

مُدَوَّر کَبیر: گِردِ بُزُرگ، گونه ای دبیره نویسی که چامه ها و بازگفته ها و دَستك ها را با آن می نوشته اند و بدان «ریاسی» نیز می گفته اند (معین ازترجمهٔ الفهرست)

مُدَوَّری: در تازی نیامده، گِردی، گِردگونگی

مِدوز: فرانسوی، Meduse چَتر دَریایی، آروس دَریا

مُدَوَّل: از ریشه ی پارسی پهلوی، دَوالدار

مُدولاسیون: Modulation (=مُدگَردی در فارسی)، لَرزِش آواز (سعید نفیسی)، زیر و بَم، آهَنگ وَرتِشی (وَرتِش=تغییر، فرهنگ پهلوی) مَرغُول آوایی (مرغول=تحریر و نغمهٔ آوا)

مُدَوَّن: نِپیکَنیده (از ریشه ی پهلوی)، گِرد آوریده

مُدَوَّنَة: مُدَوّنه در فارسی، مؤنث مُدَوَّن، نِپیکَنیده، گِردآوریده

مُدَّة: مُدَّت در فارسی: گاس، زیم، زَمان، (فرهنگ پهلوی)، گاه

مَدَّة: مَدّه در فارسی: ۱ـ کُلاهِه، اَبَر کِش ۲ـ فرو بُردَنِ کِلك: دَرآمه (=دوات)

مُدهِش: ۱ـ شِگفت آور ۲ـ هاژیگَر (هاژی=حیرَت)

مُدهِشَة: مُدهِشه در فارسی، مؤنث مُدهِش، بنگرید به مُدهِش

مُدهَن: ۱ـ رُوغَندان (آنندراج)

مُدهِن: چَرب زَبان، چاپلوس

مُدهُن: روغَندان (لاروس)

مُدَهِّن: ۱ـ چَرب بیدار ۲ـ چَرب کُنَندِه

مِدهَن: روغَنمال: ابزار روغَن مالی

مُدَّهَن: چَرب، چَرب شده

مُدَّهَن کَردَن: چَرب کَردَن

مَدهُوش: سِتَر، سِتَرت، (فرهنگ پهلوی)، شیب و تیب (صحاح الفرس)، شیب تو بافراز و فَراز تو با نشیب ـ فرزندِ آدمی به تو اَندَر به شیب و تیب (رودکی) ـ تیب (برهان)، بیهوش، شَمیده (صحاح الفرس)، شَمَند (لغت فرس)، پیشت بشَمَند و بی روان گردند، شیرانِ عَرین، چو شیر شادروان (منجیك) (عَرین = بیشه، نَیزار)، سَرگَشته، سرگَردان

مَدهُوش افتادَن: شَمیدَن، سِتَردَن، تیبیدَن

مَدهُوشانه: سِتَرتیها (فرهنگ پهلوی)، شَمَندانه

مَدهُوش دَر اُفتادَن: شَمیدَن، سِتَردَن، تیبیدَن

مَدهُوش شُدَن: سِتَردَن (فرهنگ پهلوی) شَمیدَن، تیبیدَن

مَدهُوش گردیدَن: مَدهوش ماندَن = مَدهُوش شُدَن، بنگرید به مَدهوش شُدَن

مَدهُوشَة: مَدهُوشه در فارسی، مؤنث مَدهُوش، بنگرید به مَدهُوش

مَدهُون: ۱ـچَرب شُده، روغَن مالیده ۲ـپُوستِ پیراستِه

مَدهُون کَردَن: ۱ ـ چَرب کَردَن ۲ ـ پوست پیراستَن

مَدهُون کَردِه: ۱ـچَرب شُده، روغَن مالیده ۲ـپوست پیراستَه

مِدیاتور: Médiateur فرانسوی، میانجی، میانه گیر (سعید نفیسی)

مِدیاسیون: Médiation فرانسوی، میانجیگری، میانه گیری (سعید نفیسی)

مِدیان: Médian فرانسوی ۱ـمیانی (سعید نفیسی)، میانه (فرهنگستان)، ۲ـنیم اَرز (=منصفِ ارزشی، فرهنگ جامعه شناسی)

مِدیان: ۱ـوام دَهَنده ۲ـوام گیرَنده

مِدیتیشِن: Meditation انگلیسی، خود اَندیشِگی

مَدیح: سَون (برهان)، آفَرین

مَدیح خوان: سَونخوان، آفَرینخوان

مَدیحَة: مَدیحه در فارسی، سَون، آفَرین

مَدیحه سَرای: سَونسَرای، آفرینسَرای

مَدیحه سَرایی: سَونسَرایی، آفرینسَرایی

مَدید: ۱ـکِشیده، کِشیده شُده ۲ـدراز

مَدیر: گِل اَندود (لاروس)

مُدیر: فَرمانپات، راینیتار (فرهنگ پهلوی)، گَرداننده، سالار، فَرنِشین، راستار (ذبیح بهروز)

مُدیرِ عامِل: وَرزیتار (از ریشه پهلوی)

مُـدیـر کُـلّ: کـارفَرمان (فرهنگ پهلوی)، فَرسالار

مُدیرَة: مُدیره در فارسی، مؤنّث مُدیر: راینیتـار، سالار، راستار

مُدیری: در تازی نیامده، سالاری

مُدیریّت: در تازی نیامـده، راینیتـاری (فرهنگ پهلوی)، سالاری

مُدیست: Modiste فرانسوی، نودَرگَر

مِدیکال سوسیالاجی: Medical Sociology، انگلیسی (=جـامعه شناسی پزشکی، فرهنگ جامعه شناسی)، چَپیره شناسی پزشکی

مِدیکـالیزیشِن: Medicalization، انگلیسی (=طبـابت مَداری، فرهنـگ جامعه شناسی)، پزشکینِگی، پزشکمَداری

مِدیُکر: Médiocre فرانسوی، میانه، میانه‌جُو

مَدینَة، مَدینه در فارسی: مَدینَك در پهلوی، شَتْر، شَهْر، کَنْت (فرهنگ پهلوی)، نِه

مَدینهٔ فاضله: شَهر زیباوَنیك (محمود هومن)

مِدیوم: Médium فرانـسـوی، ۱ـمیانـجـی ۲ـجانو یتار، جان ویتار: میانجی میان زندگان و مُردگان ۳ـمیانه‌ی زیر و بَم، دَرخُنیا

مَدیُون: بِدهکار (فرهنگستان)، نیشَك (برهان)

مَدیونَة: مَدیونه، مؤنّث مَدیون، بِدهکار، نیشَك

مَدیُونین: (تك: مَدیون) بِدهکاران، نیشَکان

مُذْ: اَز آن هنگام، اَز آن گاه (لاروس)

مُذاب: گُدازه، گُداختِه، بَخسیده

مُذابَة: مُذابه در فارسی، مؤنّث مُذاب: گُدازِه، بَخسیده

مَذابح: (تك: مَذبَح)، کُشتارگاه‌ها، کُرپانگاهان

مَذاق: ۱ـچِشِش (ذبیح بهروز) ۲ـ چشایی ۳ـمَزه

مُذاکَرات: گفت وگوها، خَویسِگان

مُذاکَـرَة: مُذاکـره و مُذاکَـرَت در فارسـی: گفت‌وگو، خَویسِه (ذبیح بهروز)

مُذاکَره کَردَن: گُفت و گُو کَردَن، گَپ زَدَن

مُذال: ۱ـدامَن دراز ۲ـدامَنه‌دار

مُذامّ: (تك: مَذَمَّة)، نکوهش‌ها، نِکوهیدِه‌ها

مَذاهِب: ۱ـرَوِش‌ها ۲ـدین‌ها

مَذبَح: ۱ـکُشتارگاه ۲ـکُرپانگاه

مُذَبـذِب: ۱ـدَه دِله (برهان) ۲ـسُخَن چین، دو به هَم زَن ۳ـ ناپایدار (لاروس)

مُذَبذَب: دودِل شُدِه

مَذبوح: ۱ـ کُشتار (برهان) گلو بُریده ۲ـدَست و پازَده

مَذبُوحانه: دَست و پازَنان

مَذبُـوحَـة: مَذبُـوحه در فارسی، مؤنّث مَذبوح، بنگرید به مَذبُوح

مَذخَر: غُلَك، جای اندوختَن، پَس اَندازگاه

مَذِر: گَندیده، تَباه (لاروس)

مِذراة: ۱ـدوشاخه ۲ـچَنگال: ابزارِ خوردن ۳ـشانه، که بَر موی کشند

مِذرَب: زَبان (لاروس)

مِذَرَّة: ۱ـتُخم‌پاش، بَرزَافشان ۲ـبُوی اَفشان

مِذرَی: ۱ـسِکُو، چارشاخ (برهان): ابزاری است برای جُدا کَردَن کاه از گندم ۲ـدوشاخه ۳ـچَنگال ۴ـشانه (لاروس)

مِذعان: رام، فرمانبُردار

مَذْق: شیر آبَکی

مَذِق: تنگدِل

مِذکار: نَرزای، پِسَرزای

مُذَکَّر: ۱ـنَرینه ۲ـمَرد ۳ـتیز و آبداده: تیغ ۴ـترس آوَر

مُذَکِّر: ۱ـاَندَرزگوی ۲ـبه یادآوَرنده، هُشداردَهَنده

مُذَکِّرِی: در تازی نیامده، اَندَرزگویی (اَندَرزگوی= واعظ، زیرا که وَعظ در تازی برابر است با پَند و اَندَرز)

مَذکُور: ۱ـگُفته شده، گُفته ۲ـدَریاد، به یاد سِپُرده، ۳ـنامبُرده (بهروز)

مَذکُورات: (تک: مَذکورَة)، گُفته‌ها، به یاد سپرده‌ها، نام بُرده‌ها، نام بُردِگان

مَذکُور شُدَن: ۱ـگُفته شُدَن ۲ـبَرسَر زبان‌ها اُفتادَن، سَرشناس شُدَن، نامبُردار شُدَن

مَذکورَة: مَذکوره در فارسی، مؤنَث مَذکور، بنگرید به مَذکور

مَذکورین: (تک: مَذکور)، گفته‌ها، دَریادها، نامبُردگان

مُذِلّ: پایمال کُنَنده، خوارکُنَنده

مُذِلّة: مُذِلّه در فارسی، مؤنَث مُذِلّ، بنگرید به مُذِلّ

مَذَلَّة: مَذلَّت در فارسی: خواری، پَستی

مَذَمَّة: مَذَمَّت در فارسی: نِکوهش (برهان) بَدگویی

مَذَمَّت کُنَنده: نکوهَنده

مَذمُوم: فَرْخَج (صحاح الفُرس)، یك رمه ناحفاظ و نابینا، در عبارت فَرَخج و نازیبا (سنائی)، نِکوهِیده، زِشت، بَد

مَذمومَة: مَذمُومه، مؤنَث مَذموم، بنگرید به مَذموم

مُذنِب: گُناهکار

مُذَنَّب: از ریشه‌ی پارسی، ۱ـدُمدار، دُنباله‌دار ۲ـستاره‌ی دنباله‌دار

مَذُوق: چشیده، چشیده شُده

مَذهَب: ۱ـدین، کیش (فرهنگ پهلوی) ۲ـرَوِش ۳ـدَبستانِ فَرزانی

مُذَهَّب: تِلاکاری شده، زَرومال، (برهان)،

زَراَندود

مَذهبِ سُست: تَبست (برهان)

مَذِیّ: ۱ـآبِ مَرد، شوس، شُسر ۲ـراه آب، راه آب تالابه

مُذَیِّل: ۱ـدامَندار ۲ـدامَنه‌دار ۳ـپیوَستدار، سَفرنگدار، کِناره‌دار

مُذَیَّل: ۱ـپُوشنده‌ی دامَن ۲ـسَفرَنگنویس

مُذَیَّل کردَن: ۱ـدامَندار کَردَن ۲ـکِنارِه نوشتَن

مُرّ: تَلخ

مَرّ: پارسی تازی گشته، مَرَک (فرهنگ پهلوی)، بار، کَرْت

مَرّ: باز گُذَشتَن، دوباره کاری

مُرّ: پارسی تازی گشته؟، میر، درختِ میر، درختِ مُور، از گیاهان

مِراء: مِرا در فارسی: سِتیزه

مُراءاة: مُراآت در فارسی: ۱ـوارونه نشان دادَن ۲ـدورویی، دورَنگی

مُرائِی: دُورو، داغُوله‌باز (گویش گیلکی)

مُرابِح: بَهره‌گیر، بهره‌سِتان، سودخوار، بَهره‌کار (فرهنگستان)

مُرابَحات: (تک: مُرابَحَة)، بهره‌کاری‌ها

مُرابَحَة: مُرابِحه در فارسی، بَهره‌کاری (فرهنگستان)

مُرابِحین: (تک: مُرابِح) سُودخواران، بَهره‌کاران

مَرابِض: (تک: مَربِض)، آغِل‌ها، آغال‌ها، کُنام‌ها

مَرابِط: (تک: مَربَط)، آغِل‌ها، آغال‌ها

مُرابِط: ۱ـپیوَندار ۲ـمَرزدار ۳ـرَواگَنده‌ی دین، پاسدارِ دین

مُرابَطات: (تک: مُرابَطَة)، پیوَندها، مَرزداری‌ها، پاسداری‌ها

مُرابَطَة: مُرابِطه در فارسی ۱ـپیوَندداری ۲ـمَرزداری ۳ـپاسداری، نِگهبانی

مُرابِطین: (تک: مُرابِط)، پیوَنداران، مَرزداران، پاسدارانِ دین

مَرابِع: (تک: مَربَع)، ۱ـجای‌ها، جایباش‌ها ۲ـخانه‌های بهاری (دَر یکی از واژه‌نامه‌ها، این واژه را برابر با باران‌های بهاری دانسته‌اند)

مُرابَعَة: مُرابَعه در فارسی ۱ـ بهارمُزد کَردَن (معین) ۲ـباربَردار ساختن: دودَستی، زَنبه ساختن با دَست‌ها

مَرابیع: به گونه‌ی رَمَن، باران‌های بَهاری، بارِش‌های آغازِ بهار

مِرآت: بنگرید به مِرآة

مَرآت: بنگرید به مَرآة

مَرّات: (تک: مَرَّة)، از ریشه‌ی پارسی، مَرَک‌ها،

کَرْت‌ها، بارها

مَراتِب: (تک: مَرتَبَة)، پاغک‌ها، پایگاه‌ها، شِپْل‌ها، شِپلَت‌ها، پایه‌ها، بارها، کَرت‌ها

مَراتع: (تک: مَرتَع)، واستَرها، گاویُت‌ها، چراگاه‌ها

مَراثِي: (تک: مَرثِيَة)، سوک گُفت‌ها، مُویه سَرایی‌ها

مَراجِع: (تک: مَرجِع)، بازگَشتگاه‌ها، خاستگاه‌ها، بَرگِرفتگاهان، مُولگاهان

مُراجِع: بازگَرْدَنده

مُراجَعات: (تک: مُراجَعَة)، بازگَشت‌ها، سَرزَدَن‌ها

مُراجَعَت: بنگرید به مُراجَعَة

مَراجع تَقلید: خاستگاهانِ کیش

مُراجعت کَرْدَن: بازگَشتَن

مَراجع قانونی: خاستگاهانِ داد

مُراجَعَة: مُراجعه و مُراجَعَت در فارسی: ۱ـ بازگَشت ۲ـ سَرزَدن ۳ـ بازگَردانیدَن ۴ـ زن را به خانه آوردَن

مَراحِل: (مَرحَلَة)، سَرای‌ها، دَر افغانستان به جای این که بگویند اَزین شَهر تا آن شَهر هفت منزل است، می‌گویند هفت سَرای است (ذبیح بهروز) سِتادها، گامه‌ها، اُوامان

مَراحِل نشین: ۱ـ راهی (=مُسافِر) ۲ـ گَرْدَنده، ستاره‌ی گَردَنده

مَراحِل نشینان: ۱ـ راهیان ۲ـ هفت گَردَنده، در باور باستانیان: خور، ماه، تیر، ناهید، بهرام، کیوان و برجیس یا اورمَزد که گردزمین می گشته اند، هَرباسپان (برهان)

مَراحِم: (تک: مَرحَمَة)، نَواخت‌ها، مِهربانی‌ها (غیاث اللغات)

مُراد: ۱ـ آیَفت، کام (فرهنگ پهلوی)، کام وکَر (صحاح الفرس)، کَر (برهان)، کاربی عِلم، کام وکَر نَدَهَد ـ تُخم بی مَغز بارو بَر نَدَهَد (سنائی)، وایا، وایست (برهان)، کامِه (بهروز) ۲ـ نیاز، خواست، آرزو ۳ـ آماج ۴ـ پیر، دَستگیر: دَر سوفیگری، راهبَر

مَراد: گَردَن (لاروس)

مُرادات: (تک: مُرادَة)، آرزوها، خواست‌ها

مُرادبَخش: کامبَخش

مُرادبَخشی: کامبَخشی

مُراد طلبیدن: نیازخواستَن

مُرادِف: ۱ـ هَمچَم ۲ـ تَرک نشین، پُشت نشین ۳ـ سِپَس آی

مُرادَفات: (تک: مُرادَفَة)

مُرادَفَة: مُرادِفه و مُرادفَت در فارسی ۱ـ تَرک نشینی (تَرک، پارسی است و افزوده بر خُود که بَر سرنهند بَرابَر است با بَخشی یا بَری

از چیزی، چون بَخشی از زین یا پالان)، پُشت نشینی ۲ـ همرَدِگی ۳ـ دُنبال‌رَوی، سِپَس‌رَوی

مُرادنما: مُرادنمای: آماج نمای، دِلخواه نمای

مُراد یافتَن: نَمشیدَن (برهان)

مِرار: (تک: مَرَّة)، از ریشه‌ی پارسی ۱ـمَرَك‌ها، کَرْت‌ها، بارها ۲ـ کِشیده شُدَن (آنندراج)

مَرّار: مَرار (معین این واژه را تازی دانسته، برهان آن را هم آوای هزار آورده و پارسی دانسته) گونه ای بادآوَرد، از گیاهان

مُرار: خَسَك، شاه بَلوتِ آبی (لاروس)، از گیاهان (این واژه را معین به گونه‌ی مُرّار نیز آورده و بر آن است که برگرفته از Morrera لاتینی است و برابر است با گونه ای از شنگ)

مِرار: ریسمان (لاروس)

مَرارَة: مَراره و مَرارت در فارسی، ۱ـزَهره گاه، ویشگاه (=کیسهٔ صَفراء)، زَهره ۲ـ تَلخی ۳ـتَلخکامی

مَرارَةُ الصَّحاری: تَلخه‌ی دشت، کَبَست، از گیاهان

مَراز: اَندازه (لاروس)

مَرازان: دُوپِستان (لاروس)

مَرازِبَة: مَرازِبِه در فارسی- از ریشه‌ی پارسی مَرزبانان

مَرازیب: (تک: مِرزاب)، از ریشه‌ی پارسی، مِرزابها، بنگرید به مِرزاب

مَراس: از ریشه‌ی پارسی؟ ۱ـمُروسیدن، مُروسِش (=ممارَسة) ۲ـسختی ۳ـنیرو

مُراسِل: ۱ـنامه نگار (لاروس) ۲ـگُزارِشگر ۳ـمیانسال: زَن ۴ـهِلیده، جُداگشته: زَن ۵ـنامه فِرِست

مُراسَلات: (تک: مُراسَلَة)، نامه نویسی‌ها، نامِه‌ها، گُسیله ها

مُراسَلَة: مُراسِله و مُراسِلَت در فارسی، ۱ـنامه نویسی ۲ـنامه (فرهنگستان)، گُسیله، از گُسیلیدَن (بهروز)

مَراسِم: (تک: مَرسوم) نِهادَك‌ها رَستَك‌ها، آیین‌ها

مَراسِمِ مَذهبی: یَزِش، یَشت (فرهنگ پهلوی)

مَراشِد: به گونه‌ی رَمَن، راه‌های راست

مَراشِد: از ساخته‌های فارسی گویان، راهنمایان (راهنما = مُرشِد)

مِراشَة: ۱ـسفیدکاری ۲ـمُزدسِفیدکار (لاروس)

مَراصِد: (تک: مَرصَد) زیگ گاه‌ها، نَخیزگاه‌ها (=کَمین گاه‌ها)

مُراضَعَة: مُراضِعَت، و مُراضِعه در فارسی: شیردادَن

مُراعاة: مُراعات در فارسی: ۱ـهَمچرایی: ستوران، باهم چریدَن ۲ـپُرگیاهی ۳ـچَشمداشت، نِگَرِش، چَشم داشتن ۴ـبَخشودن ۵ـمهربانی ۶ـنمیدَن (= توجه کَردَن) ۷ـ تیمار ۸ـ زیداری (= طرفداری) ۹ـ نَواخت مِهربانی، نَوازِش، مِهر (ذبیح بهروز)

مُراعاةُ النَّظیر: هَمنِگَری، هُنَرِ هَمگَری

مَراعِی: (تک: مَرعِی)، ۱ـچراگاه ها ۲ـواستَر باژها (واستَر = مَرتَع) ۳ـدام باژها

مُراعِی: نَمیدَنده، تیماردار، دَرنِگَرَنده

مَراغ: غَلتگاهِ سُتور

مَراغِب: آزها (لاروس)

مُراغِم: ۱ـ گُریزگاه ۲ـدِژ، کَلات ۳ـآشفته، پَریشان، سَراسیمه (لاروس)

مَراغَة: ماچه خَر، ماده خَر (لاروس)، در فارسی واژه ی مَراغه از مَراغ که غلتگاه ستور است برگرفته شده و برابر با غَلت زَدَنِ سُتورانه به کار رفته است.

مَراغه زَن: در این سروده ی سنائی: تا بِه زیر زَمانه ی کُهَن است، نَفس دَرآرزو، مراغه زَن است ـ غَلتَنده

مَراغه کَردَن: بی خاک مَراغه کَردَن: غَلتیدَن، بَهانه جُویی

مُرافَدَة: مُرافِده و مُرافِدَت در فارسی: دَستیاری، یاریگَری

مُرافِع: ۱ـدادسِتان (لاروس) ۲ـدادگوی، (= وکیل دادگستری، فرهنگ پهلوی)، دادگُزار

مُرافِعات: (تک: مُرافِعَة) دادخواهی ها، سِتیزها، کِشمکش ها

مُرافَعَة: مُرافِعه و مُرافِعَت در فارسی: دادخواهی، سِتیز، کِشمِکش (ذبیح بهروز)

مُرافعه کَردَن: دَست به گریبان شُدَن، به هَم دَر افتادَن

مَرافِق: (تک: مِرفَق)، آرنج ها، وارَن ها

مَرافِق: (تک: مَرفَق)، سودبَخش ها، آساآبزار (= وسائلِ آسایش)

مُرافِق: ۱ـ هَمراه ۲ـجُفت بَند، دَرنُوگَری (= بدیع)

مُرافَقات: (تک: مُرافَقَة)، هَمراهی ها، هَمگامی ها، سازگاری ها

مَرافِقُ البلاد: دَرآمدهای شَهری (لاروس)

مُرافَقَة: مُرافِقه و مُرافِقَت در فارسی: ۱ـهَمراهی، هَمگامی، دوستی، ۲ـسازگاری

مِراق: ۱ـبُرُون لایه، برون لایه ی کُمنیام (کُمنیام = پَرده ی صفاق) ۲ـبه کَلّه زَدَن: گونه ای دیوانگی

مُراقِب: ۱ـهُودار، زِناوَند (فرهنگ پهلوی) ۲ـنِگَهبان ۳ـاُمیدوار (ذبیح بهروز)

مُراقَبات: (تك: مُراقَبَة)، هُوداری‌ها، پاسداشت‌ها

مُراقَبَة: مُراقِبه و مُراقِبت در فارسی ۱ـ هُوداری، زنـاوَنـدی، نیکـاسـداری (فـرهنگ پهلوی)، نِگَهبـانی، پاسبـانی ۲ـ پاسـداشت، وَرخَجـاو (کِلیدَری) ۳ـ دلپاسی: دَرسوفیگر ی

مُراقِبین: (تـك مُراقِب)، زنـاوَنـدان، هوداران، نِگَهبانان، اُمیدواران

مَراقِد: (تك: مرقد)، آرامگاه ها، مَرغزَن ها

مَراقـی، مَراق: (تـك: مَرقـی، تك: مَرقـاة)، پِلّکان ها، زینه ها، پایه ها

مَراکِب: (تك: مَرکَب)، رَهواران

مِرا کَردَن: ۱ـ ستیزیدَن، دَرافتادَن ۲ـ بَرابَر ی کَردَن

مَراکِز: (تك: مَرکَز) مِندَوها، کُیان ها، میانَك ها

مَرال: تُرکی، ۱ـ گاوِ کُوهی ۲ـ آهُو

مَرام: ۱ـ کام، کامِه (= مُراد) ۲ـ اَرمان

مُراماة: مُرامات در فارسی: تیراَندازی

مُرّان: ۱ـ زُغـال اَختـه، از گیاهـان (معین) ۲ـ درخت زَبان گُنجِشك (لاروس) ۳ـ نیزه ی اُستُوار

مُرّانَة، مُرّانه در فارسی: زغال اَخته، از گیاهان

مَراوِح: (تك: مِروَحَة)، بادبِزَن ها

مُراوَدات: (تك: مُراوَدَة)، خواستَن ها، دَرتازی، رَفت و آمَدها، دَر فارسی، مَردُمجوشی ها

مُراوَدَة: مُراوِده و مُراوِدَت در فارسـی: ۱ـ خواستَن، دَر تازی ۲ـ رَفت و آمد، مَردُم میانی (گویش افغانی) مَردُمجُوشی

مُراوَغَة، مُراوِغَت در فارسی: کُشتی گِرفتَن

مُراهِق: ۱ـ رَسیده، بُرنا ۲ـ تَنگَنماز، کسی که دَر واپسین دَم نَماز بخوانَد

مَراهِم: (تك: مَرهَم)، بریزه ها، بریزگان

مُراهَنَـة، مُراهِنـه و مُراهِنَـت در فارسـی: ۱ـ گِروکاری، گِروگذاری ۲ـ گِروبَندی

مَرایا: (تك: مِرآة)، آیینه ها

مَرایا: (تك: مَرآة)، دیدگاه ها، چَشم اَندازها

مَرائِـر، مَرایِر در فارسی: (تـك: مُرَّة)، تَلخی ها، تَلخینه ها، بَدی ها

مَرء: مَرد

مِرآة، مِرآت در فارسی: آیینه

مَرآة، مَرآت در فارسی: دیدگاه، چشم اَنداز

مَرؤوس، مَرئوس در فارسی: زیردَست، کارمند

مَرؤوسین، مَرئـوسین در فارسـی: (تـك: مَرؤوس)، زیردَستان، کارمَندان

مَرأة: مَرأه در فارسی: زَن

مَرئی: ۱ـ دیدَنی ۲ـ پَدیدار، نمایان، نمودار (برهان)

مَرئَی: دیدگاه، چَشم اَنداز

مَرئی شُدَن: دیده شُدَن

مُرَبّاجات: رَمن بندی نادرست، پَروَرده‌ها، ریچارها

مُرَبّای آلو: آلوپَروَرده، به گُواژ: بُغ کرده، بُغ، پارسی است

مُرَبّای دوشابی: ریچالِه (برهان)

مَربَط: ۱ـ سُتورگاه ۲ـ تا، در شُمارِش پیل

مَربِض: ۱ـ آغال ۲ـ کُنام

مَربَع: جایباش بَهاری (دَر بَرخی از واژه‌نامه‌ها این واژه را با بارانِ بهاری برابر دانسته‌اند. در تازی مَرابیع، که تَک ندارد برابر است با باران‌های آغاز بهار یا باران‌های بهاری)

مِربَع: باربَردار، زَنبه

مُربَّع: ۱ـ چارینه، چارگوش، چاری (بهروز) ۲ـ چارتایی، درسَرواد ۳ـ چارزانو

مُربَّعات: (تک: مُربَّعَة)، چارینه‌ها، چارتایی‌ها

مُربَّع خانه: چارکُنجی

مُربَّع خانهٔ نور: چارکُنجیِ شید، گُواژِ: خدایخانه

مُربَّع مُستَطیل: دِراز چارینه، راستگوشه (فرهنگستان)

مُربَّع نِشَستَن: چارزانو نِشَستَن

مُربَّع نِشین: چارزانو نشسته

مُربَّعَة: مُربَعه در فارسی، مؤنث مُربَّع، بنگرید به مُربَّع

مَربوب: ۱ـ پَروَرده ۲ـ بَنده

مَربوبین: (تک: مَربوب)، پَروَردِگان، بَندِگان

مَربوط: بَستِه، وابَستِه

مَربوع: ۱ـ تَبدار ۲ـ میانه بالا: مَرد ۳ـ چارشانِه (لاروس)

مُرَبّی: مُرَبّا در فارسی، هَمبَک، پَروَرتَک، شَکَریزه (فرهنگ پهلوی)، پِتِه (گویش گیلکی)، ریچار، ریچالِه (صحاح الفرس)، ریچال (برهان)، لیچار (گویش کاشمَری)، پَروَرده

مُرَبّی: اِرمگان (برهان)، پَروَرَنده، فَرهَنجَنده (ذبیح بهروز)

مُرَبّیات: (تک: مُرَبَّیَة) هَمبَک‌ها، ریچارها

مُرَبّیات: (تک: مُرَبّیَة) اِرمگان‌ها، پَروَرندِگان

مُرَبَّیَة: مُرَبیه در فارسی، مؤنث مُرَبّی، هَمبَک، ریچار، پَروَرده

مُرَبّیَة: مُربیه در فارسی، مؤنث مُرَبّی، اِرمگان، پَروَرنده

مُرتاب: دودِله

مُرتاض: ۱ـ رام: کُرّه اَسب ۲ـ رام کُننده ۳ـ تَپاسبُد (= ریاضت کِشنده، انجمن آرا برگرفته از وَستاتیر)، خودرام

مُرتاض گَرداندَن: رام گرداندَن

مُرَتَّب: ۱ـ پیراستَـک، پات رَستَـک (فرهنگ پهلوی)، پیراسته ۲ـ راغیناك (= مُنَظَّم، فرهنگ پهلوی)، بِه سامـان ۳ـ پایه‌دار ۴ـ رَستـاد، جامگی (= راتبه، مُقَرَّری)

مُرَتَّباً: پیاپی، پُشتِ هَم، به سامان، ونارديك (از ریشه‌ی پَهلَوی)

مَرتَبَت: بنگرید به مَرتَبَة

مُرَتَّب داشتَن: به سامان داشتن، آماده داشتَن

مُرَتَّب ساختَن: به سامان داشتَن، سامان دادَن

مُرَتَّب شُدَن: سامان یافتَن

مُرَتَّب کَردَن: سامان دادَن

مُرتَبِط: پَتوَست (فرهنگ پهلوی)، پیوَستِه

مُرتَبِطات: (تك: مُرتَبِطَة)، پیوَستگان

مُرتَبِطَة: مُرتَبِطه در فارسی، مؤنَث مُرتَبِط، پیوَسته

مُرتَبِطین: (تك: مُرتَبِط)، پیوَستِگان

مَرتَبَـة: مَرتبـه و مَرتَبَت در فارسی: ۱ـ پاغَـك (فرهنـگ پهلوی)، پایه ۲ـ وَرج (= مَنـزلَت، برهـان)، ای به وَرج و کامـرانی ثانی اسفندیار (برگرفته از انجمن آرا)، شِپْل، شِپلَت (برهان)، شِپلَتِ خود پَست کردی، دولَـت هَستیت را ـ مَستی و پَستی به آید، مستی و پَستی گُزین (سنائی)

مَرتبه‌ دار: پایه‌دار، زینه‌دار

مُرتَجِع: باسپاد، کُهنه گَرای

مُرتَجِعانه: باسپادانه

مُرتَجِعین: (تك: مُرتَجِع)، باسپادان

مُرتَجَل: آمدِه، زود سُرود، زود گُفت

مُرتَدّ: دُوروَند (فرهنگ پهلوی) بَرگشتِه (ذبیح بهروز)، دینگَردان

مُرتَـد شُدَن: از دین بَرگَشتَن، دینگَـردان شُدَن، دین گرداندَن

مُرتَدَح: فَراخی، گُستَرِدگی (لاروس)

مُرتَدِع: ۱ـ دَر گِل افتاده (آنندراج) پای دَر گِل ۲ـ بازایستَنده، از کاری (معین)

مُرتَدِع نَگَشتَن: دَست نَکشیدَن

مُرتَدّین: (تك: مُرتَدّ)، دوروَندان، دینگردانان

مُرتَزِق: روزی خوار، رَستادگیر، رَستادی

مُرتَزَق: ۱ـ مایه‌ی سود ۲ـ مایه‌ی روزی

مُرتَزِقَة: مُرتَزِقه، مؤنَث مُرتَزِق: روزی خوار، رَستادی

مُرتَسَم: ۱ـ نِگـاشتـه، نِگـارین ۲ـ زَربـافت، زَردُوخت ۳ـ رَستاد، جامِگی

مُرتَسِم: زَموده پَذیر (زَموده = نَقش)

مُرتَسِم شُدَن: زَمودپَذیرفتَن، زَمود گِرفتَن

مُرتَش: بَرگرفته از مُرتَشِی، بنگرید به مُرتَشی

مُرتَشِی: پاره گیر، پارِه ستـان، بَدگَندگیر (پاره، بَدگَند = رشوه)

مُرتَضَـوِیّ: مُرتَضـوی در فارسی: وابسته به مُرتَضی علیع

مُرتَضی: ۱ـخُرسَند ۲ـپَسَندیده ۳ـاز نام‌های تازی برای مَردان

مَرتَـع: واستَـر، گاوِیُت، گاویُوت (فرهنـگ پهلوی)، چراگاه، تابَسه (برهان)

مُرتَعِب: تَرسیده، هَراسیده

مُرتَعِش: لَرزان (فـرهنگستـان)، فَرَویتان (از ریشه‌ی پهلوی)

مُرتَعِش شُدَن: فَرَویدَن (فرهنگ پهلوی)

مُرتَعِش کَردَن: فَرَونیدَن (فرهنگ پهلوی)

مُرتَفَـع: ۱ـبَرداشته شده (غیاث الغات) ۲ـبر کِشیده، بَرافَراشته ۳ـاَز میان بُرده، بَرانداخته ۴ـگِرانبَها

مُرتَفِع: ۱ـبالا رَونده، اَبرگَرای ۲ـبُلَند ۳ـبُلَندی

مُرتَفِعات: (تک: مُرتَفِعَة)، بُلندی‌ها، کُوه‌ها، تپّه‌ها

مُرتَفَـع ساختن: ۱ـبَرافَراشتن ۲ـبُلَند ساختَن ۳ـبَراَنداختَن، اَزمیان بُردَن

مُرتَفَع شُدَن: ۱ـبَرافراشته شُدَن ۲ـبُلَند ساخته شُدَن ۳ـازمیان رَفتَن

مُرتَفَع کَردَن: بنگرید به مُرتَفَع ساختَن

مُرتَفَع گَشتَن: بنگرید به مُرتَفَع شُدَن

مُرتَفِعَة: مُرتَفِعه در فارسی، مؤنَث مُرتَفِع، بُلندی

مُرتَفَق: ۱ـپشتی، بالِش (لاروس) ۲ـسود بَخش

مُرتَکِب: ۱ـپیشار (فرهنگ پهلوی)، آغازَنده، ۲ـسَوار شَونده ۳ـگُناه کُننده (غیاث اللغات)

مُرتَکِب بودن: پیشار بودَن (فرهنگ پهلوی)

مُرتَکِبَـة: مُرتَکِبـه در فارسی، مؤنَث مُرتَکِب، بنگرید به مُرتَکِب

مُرتَـکِـبین: (تـک: مُرتَـکِب)، پیشـاران، سوارشَوندگان، گُناه کُنندگان

مُرتَکِز: جایگزین

مُرتَهِن: ۱ـ گروگان ۲ـپابَند

مُرتَهِن کَردَن: گِرو گُذاشتَن

مُرثاة: ۱ـ موییدَن، بَرمُرده ۲ـستودَنِ مُرده، مُرده ستایی

مِرثَم: بینی (آنندراج)

مُرثِّن: بارانخورده

مَرثود: کالای بَرهَم نِهاده

مَرثِیَة: مَرثَیه در فارسی ۱ـمُویه ۲ـواسُـوخت (= شعر مـرثیـه، گـویش‌هـای تـاجیکـی و فرارودی)

مرثـیّه، زیدیّه: پیروان زیدبـن علی که پس از رهنمود چهارم، به جای محمّد باقرع، اورا پیشوا و رَهنمود می دانستند

مَرثیه‌خوان: ۱ـ مُویه‌گر ۲ـ مُرده سِتای، واسُوزگر

مَرثیه ساختَن: مُویه ساختَن، واسوخت سرودَن

مَرج: پارسی تازی گشته، مَرغ، چراگاه

مَرج آشُفتَن: بَرهَم زدن

مَرَج: پنیرَك، از گیاهان

مِرجاس: ژَرفاسنج، ژَرفایاب

مِرجام: سَنگ پَران، فَلاخَن (لاروس)

مَرجان: تازی از یونانی، Margarités وُوسَّت، وَسّت، خُروهَك (فرهنگ پهلوی) خُراهَك، بُسَّد (برهان)، بِستام (برهان)، پَربال (معین این واژه را بَرابر با مَرجان دانسته، دَر واژه نامه‌های پیشین این واژه تنها با خانه‌ی تابستانی بَرابَر است) ۲ـ مُروارید، دَر تازی با این آرِش نیز آمده (معین) (دَر تازی به مُروارید خُرد مَرجان و به مُروارید کَلان لؤلؤ گویند، یخرج مِنهُما اللؤلؤ والمَرجان، قرآن)

مَرجانِ پرورده: بُسَّدپَرورده: ۱ ـ لَب دِلِستان ۲ـ میِ انگوری، میِ سُرخ (بهره از برهان)

مَرجانِ جنوبی: بُسَّدِسراندیب (بهره از غیاث اللغات)

مَرجانِ مَرسوبی: بُسَّد تیره، بُسِّدِ وَست (بهره از غیاث اللغات)

مَرجانَة: مَرجانه در فارسی: ۱ـ یك مُروارید ۲ـ نامی برای زَنان

مَرجانِیّ: مَرجانی در فارسی: بُسَّدی، وَسَّتِن (فرهنگ پهلوی)

مَرجانِیّة، ثورالماء: غوکجامه، خَزه، از گیاهان دریایی

مَرجانیّات: از ریشه‌ی یُوانی، بُسَّدان، خُروهَکیان

مُرَجَّب: ۱ـ شُکوهمند، بُزرگِ باشکوه ۲ـ دِرَختِ ستون نِهاده

مُرَجّب: کُرپانی در ماه «رَجَب»

مُرَجَّح: بَرتری داده، بَرتَر

مُرَجّح: بَرتری دَهَنده

مُرَجَّحات: (تك: مُرَجَّحَة)، بَرتری دادِگان

مُرَجَّحَة: مُرَجَّحه در فارسی، مؤنث مُرَجَّح: بَرتری داده، بَرتری یافته

مَرجِع: مَرجَع در فارسی ۱ـ بازگَشتگاه، مُولگاه ۲ـ خاستگاه

مَرجِعیَت: از تازی ساخته، خاستگاهی، خاستگاهِ کیش

مِرجَل: خاژغان (دیگ و پاتیل و اَمثال آن را گویند و در عربی مِرجَل خوانند، برهان)، دیگ

مَرجُوّ: اُمید داشته شُده (غیاث اللغات)

مَرجُوب: بُزرگداشتِه (آنندراج)

مَرجُوح: ۱ـ چَربیده (آنندراج) بَرتَری یافته

۲ـ گراییده

مَرجُوح آمَدَن: شِکَست خوردَن، پَس کِشیدَن

مَرجُوسَة: کار تَباهی

مَرجوع: ۱ـ برگَردیده، پَس فرستاده ۲ـ پاسُخ نامه

مَرجُوعات: (تک: مَرجُوعَة)، بَرگشته‌ها، پَس فِرستاده‌ها، مُولیدِگان

مَرجُوع کَردَن: ۱ـ پَس فِرستادَن، ۲ـ بازگَشت دادن

مَرجُوعَة: مَرجوعِه در فارسی، مؤنَث مَرجوع: بازگَشت داده، پَس فِرستاده، مُولیده (ذبیح بهروز)

مَرجُوم: ۱ـ سَنگسار شُده ۲ـ رانده شُده (غیاث اللغات)

مَرجِئه: نام گروهی که باور داشتند کیفردادن گناهکاران در این جهان نارواست و این کیفر در رستخیز داده می شود، آنان این چمراس را گواه می آورند: و آخرون مرجئون لامر الله اما یعذبهم و امایتوب علیهم والله علیمٌ حکیم (فضل بن شادان)

مَرَح: ۱ـ آزمَنـد گشتَن، آزمَندیدَن ۲ـ شادشُدَن، از تَهِ دل شاد شُدَن ۳ـ جوش زَدن چَشم، تَباه شُدَنِ چَشم ۴ـ خُرامیدَن به ناز (آنندراج)

مَرِح: ۱ـ شادمان ۲ـ خُرامَنده

مِرحاج = میرحاج: بُزُرگپا (معین)

مَرحان: ۱ـ شادمانی ۲ـ تَباهی چَشم، نَموری چَشم

مَرحَب: ۱ـ فَراخِی ۲ـ جای فَراخ ۳ـ نام بُتی، در حضرموت

مَرحَباً: مَرحَبا در فارسی، اَفدَستا (لغت فرس)، جُد اَز ایزد توأم خداوَندی، زان کنم بَر تو از دل اَفدَستا (دقیقی)، اَنوشَه (برهان)، زجُستَن مَرا رنج و سختی است بَهر، انوشه کسی کو بمیرد به زَهر (فردوسی) (انوشَه را نوشین در واژه نامَك با بی مرگ و جاوید و خُوشا برابر دانسته) خَه، زِه (برهان)

مَرحَبا زَدَن: مَرحَبا گفتن: زِه گفتن، خَه گفتن

مَرحَل: رَفتگاه، فرودگاه، سَرای

مَرحَلَة: مَرحَله در فارسی ۱ـ نیسَنگ (=راهی که درنَوردیده شَوَد، فرهنگ پهلوی)، گامِه، سَرای (گویش افغانی) ۲ـ رَفتگاه، اُوام (فرهنگ پهلوی)

مَرحله پِیما: نیسَنگ پیما

مَرحله پِیما گَردیدن: نیسَنگ پیما گَشتن، نیسَنگ پیمودَن

مَرحله دار: راهدار

مُرحَم: مِهردیده

مُرحِم: مِهربان، مِهرکُننده

مَرحَمَـــة: مَرحَمَت در فارسی، ۱ـمِهـر بـانی، نَواخت ۲ـ بَخشایش (بهروز)

مَرحَمَتِ عالی زیاد: مَرحمتِ عالی مُستَـدام: مِهرافزون، مِهرتان پایدار، خُدا تو را نِگهدار

مَرحَمَت کَردَن: ۱ـدَهش کَردَن ۲ـمِهر کَردَن

مَرحَمَت گُستَر: مِهر گُستر

مَرحوم: هوفَروَرت، ویترَتك (فرهنگ پهلوی)، نیکـرَفتـه، نیکیاد، زنـده یاد، آمُرزیده (ذبیح بهروز) نوشین رَوان، دَرگُذَشته

مَرحومات: (تك: مَرحومَة) آمُرزیدِگان، نیکیادان

مَرحومَـة: مَرحـومه در فارسی، مؤنَث مَرحوم: آمُرزیده، نیکیاد، دَرگُذَشته

مَرحومین: (تك: مَرحوم)، آمُرزیدِگان، دَرگُذَشتِگان

مَرخ: ۱ـسِتبرَك، از گیاهان ۲ـ بادامِ تلخ، از گیاهان

مُرَخَّص: ۱ـاَرزانی، آسانی (ذبیح بهـروز) ۲ـآزاد گَشته ۳ـ باریافته (بار= اجازه= رُخصت)

مُرَخَّص ساختَن: پَروانه دادَن، دَستوری دادَن

مُرَخَّص شُدَن: ۱ـ پَروانه یافتَن ۲ـآزاد گَشتَن ۳ـرَهاشُدَن

مُرَخَّص کَردَن: ۱ـپَروانه دادَن، دَستوری دادَن ۲ـآزاد کَردَن ۳ـرها کَردَن

مُرَخَّصی: آسایه

مُرَخَّـم: ۱ـدُم بُریده ۲ـکاهیده، دَردَسـتـورِ پارسی ۳ـآژیانِه (=سنگفَرش، برهان)

مُرَخّی: ۱ـسُست کُن، سُستـار ۲ـنَرمـار ۳ـسُست ۴ـنَرم

مَرَدّ: ۱ـبازگرداندَن ۲ـبازگَشت ۳ـنَپذیرُفتَن

مَرداء: ۱ـتابـانرُخسار: دُختَر ۲ـبی مُوی: زَنی که بَرچوز او موی نَباشَد ۳ـریگستان

مِرداس: ۱ـسَنگ کُوب ۲ـ سَنگِ چاه آزمای ۳ـغَلتَك، زمینکوب (لاروس) ۴ـ سَر

مُردان: (تك: اَمرَد)، مِکیازان، ساده زَنَخان

مَردانِ عُلوی: ۱ـهَر بـاسپـان، هَفت سِتاره ۲ـهفت تَن، هَفت تَنان

مُرَدَّد: کالیوه، دودِل، سَرگشته

مُردَف: رَده بَند

مُردَّف: رَده دار

مَردقُـوش، مَردَکـوش، پارسی تازی گشتـه، مَرزَنـگـوش (فرهـنـگ پهلوی)، این واژه ازپـارسـی به لاتینی رفتـه: Marjorona و دَر فرانسوی Marjorlaine

مَردُمِ باطل و مُهمَل: اَژکان (برهان)

مَردود: ۱ـمولیده، بازگَردانیده (ذبیح بهـروز) ۲ـتَباه شُده ۳ـزِشت ۴ـرانده

مَردود کَردَن: ۱ـمولیده کَردَن ۲ـبازگَردانیدَن

مَردُودین: (تک: مَردود)، مولیدِگان

مَرَدَة: مَرده، (تک: مَردود)، مولیدِگان

مَرَدَة، مَرَده: (تک مارِد) سَر کِشان، نافَرمانان، فارسی گویان پنداشته اند که این واژه رَمَنِ «مُرید» است و آن را به جای پیروان، رَهروان و سرسپردگان به کار می بَرَند

مَرذول: ناکَس، فرومایه

مُرذَی: ۱ـمانده ۲ـبَر راه اَفکنده (آنندراج)

مِرزاب: پارسی تازی گشته، مِرزاب: ۱ـناودان ۲ـناو، کشتیِ دراز ۳ـناودانِ کشتی

مِرزام: چُوبدَستی

مَرزُبان: پارسی تازی گشته، مَرزبان (فرهنگ پهلوی)، مَرزوان، مَرزبان

مَرزُبَة: ازریشه‌ی پارسی، مَرزبانی، پیشوایی

مِرزَبَّة، مِرزَبَة: ۱ـدَستوارَکِ آهنی ۲ـپُتک

مَرزجوش: پارسی تازی گشته، مَرزنگوش (لاروس)

مَرزَح: پارسی تازی گشته، مَرزو، زمینی که برای کِشت هَموار و آماده کرده اند

مَرزوق: ۱ـروزی یافته ۲ـبَهرمَند

مَرَزَّة: شالیزار

مَرَس: پارسی تازی گشته، مَرَس‌ها، رَسَن‌ها (رَسَن، پارسی پهلوی است)

مَرِس: آزموده، کاربُر

مَرْس: ۱ـدَر آب سُودَن ۲ـاَنگشت خاییدَن ۳ـدَست پاك کَردَن، با دَستارچه

مُرس: Morse فرانسوی، پیلِ دَریایی

مُرس: Morse فرانسوی، نام است و برابر پارسی ندارد، واتگروهِ مُرس

مِرسال: ۱ـتیرَك، تیرِ کوچَك ۲ـپیك، فِرستاده ۳ـرَهوار: اُشتُر

مِرساة: لَنگر، لَنگرِ کَشتی (لاروس)

مُرَسَّغ: اَندیشه‌ی نا اُستوار (لاروس)

مُرسَل: ۱ـفِرستاده ۲ـپیغمبر نامه‌دار ۳ـبازگُفتِ پیرو، بازگفته ای ازپیامبر اززبان یك پیرو (=تابع) نه اززبانِ یار ۴ـبی پَساوَند، چامه‌ی آزاد

مُرسِل: فرستَنده

مُرسَلات: (تك: مُرسَلَة)، فِرستادگان و: اَسپان ۲ـبادها، ۳ـفِرشتگان

مُرسِلات: (تك: مُرسِلَة)، فِرستَندگان

مُرسِلُ الرِّیاح: فرستنده‌ی بادها، ایزدِ باد

مُرسَلَة: مُرسَله در فارسی، مؤنث مُرسَل، ـو ـ سینه ریز، گلوَند (برهان)

مُرسَلِة بَند: بَندِ سینه ریز، بَندِ گلوَند

مُرسَله پیوند: به رشته کِشنده

مُرسَلین: (تك: مُرسَل)، فرستادگان، پیامبرانِ

نامه دار، چامه های آزاد

مُرسلین: (تك: مُرسِل)، فِرستَندگان

مَرسِن: مِرسَن: از ریشه‌ی پارسی، رَسَنگاه، بر گردن سُتُور

مَرسول: از ساخته های فارسی گویان =مُرسَلَة، بنگرید به مُرسَلَة

مَرسوم: ۱ـ نِهادیك، نِهاده ۲ـ آیین ۳ـ خُوی ۴ـ فَرمان ۵ـ جامِگی

مَرَسَة: پارسی تازی گشته، مَرَس، رَسَن

مرسی: Merci فرانسوی، سُپاس

مَرسَی: لَنگرگاه (لاروس)

مُرسَی: ۱ـ لنگرگاه ۲ـ روی دادن، پیش آمَدن (لاروس)

مَرْش: ۱ـ خَراشیدَن ۲ـ بِسودَن ۳ـ خَراش ۴ـ زمینِ خَراشناك، از باران

مَرشاء ۱ـ گَزنده: جانوَر ۲ـ پُرگیاه: زمین

مِرشَح: مِرشَحَة: نَمدِزین، خِویگیرِ ستور

مُرَشَّح: ۱ـ پَروَرش یافته، پَروَریده ۲ـ نامـزَد، برای کاری (لاروس) ۳ـ پالایه، دَستگاهِ پالایِش

مُرَشَّح گَشتَن: ۱ـ پَروَرِش یافتن، ۲ـ نامـزَدِ کاری گَشتَن

مُرشَد: سَر به راه، رَه نِمُوده

مُرشِد: ۱ـ اَندَرزگوی ۲ـ راهنمایِ کشتی (لاروس)

مِرصاد: ۱ـ دیدگاه ۲ـ زیگ گاه ۳ـ نَخیزگاه (کَمین گاه، برهان)

مِرصاع: ۱ـ فِرفِره (لاروس) ۲ـ مالِه

مِرصافَة: پُتك (لاروس)

مَرصَد= مِرصاد، بنگرید به مِرصاد

مُرَصَّعات: (تك مُرَصَّعَة)، گوهَر نِشان ها

مُرَصَّع زبان: شیرین سُخَن، گوهَر زَبان

مُرَصَّع کَردَن: گوهَر نِشاندَن، به گوهر آراستَن

مُرَصَّعَة، مُرَصَّعه در فارسی، مؤنَث مُرَصَّع: گوهر نِشان

مَرصُود: ۱ـ زیگیده، ستاره ای که در زیگ خانه، جُنب و رفتارش بررسی شُده ۲ـ مانِنیده (= انتظار کشیده، فرهنگ پهلوی)

مَرصُودات: (تك: مَرصودَة)، زیگیدِگان، مانِنیدگان

مَرصودَة: مَرصوده در فارسی، مؤنَث مَرصود: ۱ـ زیگیده ۲ـ مانِنیده ۳ـ نَخیزیده (=کَمین گُزیده)

مَرصُوص: اَرزیزی ۲ـ اُستُوار

مَرْض: دودِلی، بَدگُمانی (لاروس)

مَرَض: خینِدَك: (فرهنگ پهلوی)، بیماری (فرهنگستان)، ناخوشی (ذبیح بهروز) مَژَنگ (برهان)

مَرض اِرثی: بیماری رِخنی
مَرَضُ المَوت: دَردِ بی دَرمان، بیماری کُشَنده
مَرَض بومی: بیماری بومی
مَرَض رِشته: بیماری رِشتِه
مَرَض غیر وَبایی: بیماری بومی
مَرَض قَلبی: بیماری گِشی
مَرَض قند: بیماری غَند
مَرَض وَبائی: بیماری هَمه گیر
مُرضِع: شیرده، شیردَهَنده
مَرضی: مَرضا در فارسی، (تک: مَریض): بیماران، ناخوشان
مَرضیّ: پَسندیده
مَرضیّات: (تک: مَرضیّه)، پَسندیدگان
مَرضیّ الأثَر: پَسندیده کار، نیکوکار
مَرضیُّ الطَرَفین: پَسندِ هَردو، پَسندِ دوسوی
مَرضیُّ النَّظَر: پَسندیده نِگر
مَرضیَّة: مَرضیه در فارسی، مؤنث مَرضیّ ۱ـ پَسندیده ۲ـ تودل برو، نامی برای زَنان
مَرضیَّةُ السَّجایا: پَسندیده خوی، نیکورَفتار
مُرَطَّب: تَرشُده
مُرَطِّب: تَرکُنَنده
مَرطَبان: پارسی تازی گشته، مَرتَبان، چینی دَهَن گُشاد: گونه ای آوَند
مَرطوب: خِوت، تَرّ (فرهنگ پهلوی)، زَفیدِه (برهان)، نَمناک (فرهنگستان)
مَرطوبات: (تک: مَرطوبَة)، تَرها، زَفیدگان، نَمناکان
مَرطوب کَردَن: نم زَدَن، تر کَردَن
مَرطوبَة، مَرطوبه در فارسی، مؤنث مَرطوب: تر، نَمناک، زَفیده
مَرع: پارسی تازی گشته، مَرغ، سَبزه، گیاه
مَرعاة: مَرغزار، چِراگاه، راغ (فرهنگ پهلوی)
مَرعَز: پارسی تازی گشته، مَرغز، کُرکِ بُز
مِرعَس: آخالخُور، آشغالخُور
مُرعَش: کَبوترلَغ: گونه ای کبوتر فربه (بهره از لاروس)
مَرعُوب ساختَن: تَرساندَن، شُکوهاندَن
مَرعوب شُدَن، شکوهیدَن، ترسیدَن
مَرعوب کَردَن: تَرساندن، شکوهاندَن
مَرعوبین: (تک: مَرعوب) شکوهیدگان، ترسانان، تَرسیدِگان
مُرعَة: ۱ـپیه ۲ـ آبچلیکِ مُردابی
مَرعیّ: مَرعی در فارسی: ۱ـچریده، چَریدَنی ۲ـنمیده (=مُراعات شده)
مَرعَی: ۱ـسَبزه، گیاه، مَرغ ۲ـچراگاه، مَرغزار، راغ
مَرعَی داشتن: نَمیدَن، دَر نِگرداشتن
مَرغ: پارسی تازه گشته، ۱ـچریدَنِ مَرغ ۲ـ

غلیتدَن دَر مَرغزار

مُرغِ آردِن: Ardennes فرانسوی، مُرغ آردِن، مُرغِ کَبْکی

مُرغِ آمین: مُرغِ چُنین، فرشته‌ی آزبا

مُرغِ اُرپینگتون: Orpington انگلیسی، ماکیانِ تُخمی، ماکیانِ انگلیسی

مُرغِ اِلبِرفِلد Elberfeld آلمانی، ماکیانِ آلمانی، ماکیانِ روستا

مُرغِ اِلهی: ۱ـ کَناد (برهان)، از پَرَندگان وَ،بنگرید به وَرشان ۲ـ مُرغِ خدایی، به گُواژ: ۱ـ جان ۲ـ روانِ گُویا

مُرَغَّب: بَرانگیخته

مُرَغِّب: بَرانگیزَنده

مُرغِ بِرِس Bresse فرانسوی، فَرماکیان، ماکیانِ فَرانسوی

مُرغِ بوربورگ Bourbourg فرانسوی، مُرغِ گوشتی

مُرغِ پلیموت راک Plymouth-Rock انگلیسی، مُرغِ آمریکایی

مُرغِ تَمام: پَرنده‌ی هام، گُواژ: رَهبرِ راهدان

مُرغِ جاوه Java: فرانسوی، مُرغِ زیبا، مُرغ جاوه

مُرغِ حَقّ: مُرغ حق گُوی: شَباویز (برهان)، جَرَس جُنبانی مُرغان شَب خیز، جَرَس‌ها بسته بر مُرغِ شَباویز (نظامی)ـ چوك (صحاح الفرس)، آبی مَگر چو مَن زغَم عشق زَردگَشت ـ وَزشاخ هَمچُو چوك، بیاویخت خویشتن (بهرامی)، آبی = بِه، بهی

مُرغ دُرکینگ: Dorking انگلیسی، مُرغِ پنج اَنگُشت

مُرغِ روح: مُرغِ جان، جان

مُرغِ روحانی: مُرغِ جانانی، گُواژ: راهبَر

مُرغِ زنبورخوار: ۱ـ مُرغ کَبْتخُور ۲ـ کَلاغ سَبز

مُرغِ سَحَر: مُرغِ پگاه: ۱ـ بُلبُل (واژه پارسی است)، هزاردَستان ۲ـ خروس ۳ـ به گُواژ: رَهرو، پِگَه خیز

مُرغِ سَحَرخوان: ۱ـ شَباهَنگ (برهان)، بُلبُل ۲ـ خروس ۳ـ نازُو، تلخُوم، از پرندگان

مُرغِ سَقّا: ۱ـ سَریچه (برهان)، در فرانسوی Pélican مُورُو (گویش گیلکی)، شاهمُرغ ۲ـ دُم جُنبانَك، از پَرَندِگان

مُرغ سلیمان: پوپَك، پُوپُو، خلاف نیست که شاه پَرَندگان باز است ـ اگر چه تاج وَطَن بر چَکادِ پوپو کرد (اخسیکتی)

مَرغَش: بنگرید به مَرقشیشسا

مُرغِ صُبح، مُرغ صبح خوان: ۱ـ بلبل ۲ـ خروس (غیاث اللغات)

مُرغِ طَرَب: مُرغِ سَرخوش: ۱ـ بلبل، هزاردَستان ۲ـ خُنیاگر ۳ـ کَبوترِ نامه‌بَر

مُرغِ طور: مُرغِ رَهبَر: ۱ـ وَردیج، کَرَك (=بِلدرچین)، ۲ـ چکاوَك

مُرغِ طوفان: نادُرست نویسیِ مُرغِ توفان

مُرغِ عِشق: مُرغِ مِهر، از پَرَندگان، تُوتُو، توتیچه

مُرغِ عیسَی: بیواز (برهان)، آرش دیگر این واژه در تازی «إجابَة» است (صحاح الفرس)، شَبانوَر (برهان) شَبپَره، شَب پَره گر وصل آفتاب نخواهد، رونق بازار آفتاب نکاهَد (سعدی)

مُرغِ فاطمه: دُم جُنبانَك (معین)

مُرغِ فَلَك: مُرغِ سِپهر، گُواژ: فِرِشته

مُرغِ فنیکس Phoenix انگلیسی، سیمُرغ (فرهنگ نوین پیوسته)

مُرغِ قاف: مُرغِ کاف، مُرغ غاف، سیمُرغ

مُرغِ قبله نما: مُرغِ نماز، ابزاری به سانِ مُرغی که زی خدایخانه را نشان می‌داده

مُرغِ قَهقهه: گاکی، ازمُرغابیان

مُرغِ لِگهورن Leghorn مُرغِ ساغشاخی، مُرغِ ایتالیایی

مَرغَم: مَرغِم: بینی (آنندراج)

مُرغِ مَجنون: مُرغِ شیدا، مُرغی که بَر سَر مجنون آشیان کرده بود

مُرغِ مَسیح: مُرغِ مَسیحا: بنگرید به مُرغِ عیسَی

مُرغِ مُقَلّد: مُرغِ مینا، مُرغِ زیرَکسار، سارُو، از پَرَندگان

مُرغِ ناگازاکی Nagasaki مُرغِ ژاپنی

مُرغِ نَسّاج: مُرغِ بافکار، ازپَرندگان

مَرغُوب: پَسَندیده، خواهِش نموده (غیاث اللغات)، آهُور (آنندراج) گِراییده (بهروز)

مَرغُوبات (تك: مَرغُوبَة)، آهُوران، پَسندیدگان

مَرغُوب افتادَن: پَسَند اُفتادَن

مَرغُوبَة: مَرغُوبه، مؤنَث مَرغُوب: آهُور، پَسَندیده

مَرغوبی: دَر تازی نیامده آهُوری، پَسَندیدِگی

مُرغِ هُمایون فال: هُمای، کس نیاید به زیر سایه‌ی بوم ـ گر هُمای از جهان شَوَد معدوم (سعدی)

مُرغِ یاقوت پَر: مُرغِ یاکَندپَر، گُواژ: آتش (برهان)

مِرفَق: وارَن (برهان)، آرَنج، آرَنگ

مَرفَق: سود بَخش

مُرَفَّل: گُسترده دامَن، گُسترده

مَرفوت: شِکسته، ریزه شُده (آنندراج)

مَرفوع: ۱ـ بَرکشیده، بُلند شده ۲ـ از میان رفته

مَرفوعُ الطَمَع: آزبُریده، اُمید بُریده

مَرفوع شُدَن: ۱ـ بَرکشیده شُدَن ۲ـ گِره گشوده شُدَن ۳ـ از میان رفتَن، یکسو شُدَن

مُرفولوژیك: Morphologique فرانسوی ۱ـ زیساختشناسیك ۲ـ واچساخشِسناسیك

مُرفولوژیك: Morphologiqfe فرانسوی ۱ـ زیساختشناسیك ۲ـ واچساخشِسناسیك

مُرَفَّه: بَرآسوده، تن آسان (آنندراج)

مُرَفَّهُ الحال: خوشگُذران، تَن آسان (فرهنگستان)

مُرَفَّهین: (تك: مُرَفَّه)، بَرآسودِگان، تَن آسانان، خوشگُذرانان

مُرفین: Morphine فرانسوی، پَیُونه

مَرَق: ۱ـ نخُودآب ۲ـ آبخُوری ۳ـ شیرینه ۴ـ گُوهَر، گُوهَر هَرچیز ۵ـ شُوربا

مَرْق: ۱ـ نَیزه زَدَن، با شتاب ۲ـ شُوربا کَردَن ۳ـ موی پیراستَن: از پُوست ۴ـ بوگرفته (آنندراج)

مُرْق: گرگان پَشم ریخته (آنندراج)

مَرقاة: مِرقاة، مَرقات دَر فارسی: پایه‌ی نَردبان (آنندراج) پلّه‌ی نَردبان (عمید)، پِلّکان (معین)

مَرقَب، مَرقَبَة: دیدگاه، دید با نگاه

مَرقَد: ۱ـ خوابگاه ۲ـ مَرغزَن، آرامگاه، گُور

مُرقِد: ۱ـ خواب آوَر، داروی خواب آوَر ۲ـ رای روشَن

مَرقَشیشا: آرامی تازی گشته، اَرشِد، سَنگِ شید (برهان)، سَنگِ روشنایی

مُرقِص: بَرجَهانَنده

مُرَقَّع: ۱ـ پاره دُوخته، ژنده ۲ـ خوشنِوشته ۳ـ خوش نِگاره

مُرَقَّع پوش: ژنده پُوش، سوفی، دَرویش

مِرقَم: کِلْك، خامه

مَرقُوم: ۱ـ نِوشته ۲ـ نامه‌ی مُهر کَرده (آنندراج)

مَرقُومات: (تك: مَرقُومَة)، نِوشته‌ها، نامه‌ها، زَمینِ‌های کَم گیاه، دَغ

مَرقُوم داشتن: نِوشتَن

مَرقُوم شُدَن: نوشته شُدَن

مَرقُوم کَرَدن: نِوشتَن

مَرقیا الأنف: دوسوی بینی

مَرکَب: ۱ـ سَواری، چارپا (برهان) رَهوار، نمازَش بُرد و پوزش خواست بسیار ـ که پیشت آمَدَم بَر پُشتِ رَهوار (ویس و رامین) ۲ـ اَسب ۳ـ گَشتی ۴ـ بَر نِشَستن، سَوار شُدَن

مُرَکَّب: ۱ـ هَمنیتَك، هَمباوش، گُمختَك (فرهنگ پهلوی)، آمیخته ۲ـ زَکاب (مُرَکَّب که به آن نویسَند، لغت فُرس) ـ خوال، هم آوای

خوان (برهان) ۳ـ سَنگتَره، از پیوَندِ تُرَنج با نارَنج پدید آید (آنندراج) ۴ـ پیوَندی

مُرَکّب: دَرآمیزَنده، لیزَنده

مُرَکَّبات: (تک: مُرَکَّبَة)، پیوستِگان (برهان)، آمیختِگان، پیوَندیان

مُرَکّبات: (تک: مُرَکّبَة)، دَرآمیزَندِگان

مُرَکّباتِ جُزئی: آمیختگانِ لَختی، زاییدِگان

مُرَکّباتِ خارجی: آمیختگانِ بیرونی

مُرَکّباتِ طَبیعی: آمیختگانِ سِرشتی

مُرَکّبات عقلی: مُرَکّبات عَقّلیه: آمیختگان خِرَدیك

مُرَکَّبات عُنصری: آمیختگانِ کِیایی

مُرَکَّباتِ عَینی = مُرَکّبات خارجی: آمیختگانِ بیرُونی

مُرَکَّباتِ قابِس: مُرَکَّباتِ قابِسه: آمیختگانِ تَنانی

مُرَکَّباتِ کُلّی: آمیختگانِ هَرویسپی، آمیختگانِ هَماکی

مَرکَبِ جَم: رَهوارِ جَم، گُواژ: باد

مُرَکَّبِ چاپ: زَکابِ چاپ

مَرکَب چوبین: ۱ـ کاهُوك (=تابوت) ۲ـ دار

مَرکَب راندَن: سَواری کَردَن

مَرکَبِ زینِ پُشت: شُتر دو کوهان (غیاث اللغات)

مُرکَّب شُدَن: آمیختَن، آمیخته شُدَن

مُرکَّب کَردَن: آمیزاندَن، آمیختِه کَردَن

مُرَکَّبَة: مُرَکِّبه در فارسی، مؤنث مُرَکَّب: دَرآمیزَنده

مَرکَبی: دَرتازی نیامَده، رَهوار، شایسته‌ی سَواری (معین)

مَرکَز: ۱ـ میانَك (فرهنگ پهلوی)، مِندَو (گویش غایِنی)، کُیان (برهان)، وَندسار (فرهنگ دساتیر) ۲ـ پایتَخت ۳ـ پاگاه، فَرمانِشین ۴ـ اَندَرِه (ذبیح بهروز)، خَلشگاه (ذبیح بهروز)

مُرَکَّز: فشُرده، پُرمَغز

مَرکَزِ ثِقل: گِرانیگاه (فرهنگستان)

مَرکَز چرخ: میانِ چَرخ، گُواژ: زَمین (غیاث اللغات)

مَرکَز خاك: میانِ خاك، میانِ زَمین

مَرکَز خورشید: پاگاهِ خُور، سِپِهر چهارم

مَرکَز فَرماندهی: اَپَرزین (فرهنگ پهلوی)، اَپَرزَن

مَرکَز فَلَك: کُیانِ سِپَهر

مَرکَز کارزار: میانِ جَنگ

مَرکَز مُثَلَّث: میانِ سِه دُورا (دُورا=بُعد)، گُواژ: زَمین

مَرکَزِیّ: مَرکَزی در فارسی: میانی، میانَکی،

کُیانی، مِندویی، اَندَری (ذبیح بهروز)

مَرکَزیَّت: این واژه را فارسی گویان بَرابَر -Cen tralisation فرانسوی ساخته اند، میانَکی، میانگرایی، کُیانگَری

مِرکَض: فروزینه (آنندراج)

مَرکَل: ۱ـ بَرسخُور (بَرس=مِهمیز، آنندراج) لَگدخُور، بر پَهلوی ستور ۲ـ راه

مِرکَل: پای، پایِ سَوار

مِرکَم: اَنباره (لاروس) (اَنباره= باطری)

مِرکَن: ۱ـ لَگَن ۲ـ تَشت، تَشتِ جامه شویی ۳ـ تَغار بُزرگ

مَرکُوب: پاکِش، بارگی (برهان)، بَرنِشستَنی (آنندراج)

مِرکُور: Mercure فرانسوی، ژیوه، سیماب، آبَک

مِرکورجان: بنگرید به مِرکورژُن

مِرکُورُوج: مِرکورُوژ، بنگرید به مِرکورروژ

مِرکورروژ: Mercure rouge ، فرانسوی، سُرخ آبَک

مِرکُورژون: Mercure Jaune فرانسوی، زَرد آبَک

مِرکورکِرُم Mercure chrome فرانسوی، رَنگ آبَک

مِرکـوری: از لاتـینی Mercurialis سَلیمـه، سرمِه، از گیاهان

مِرکوری: Mercury انگلیسی از لاتینی -Mer curius ۱ـ ژیوه، آبَک ۲ـ تیر (=عُطارِد)، از ستـارگان ۳ـ پِیك، نامَه بَر ۴ـ ایزدِ بازرگانی و جُرمُز (=سَفَر) نزد رومیانِ باستانی، راس ایزَد

مَرکُوز: ۱ـ خَلیده، فُرورَفته ۲ـ جایگُزین ۳ـ اُستُوار

مَرکُوزِ خاطِر: یاد خَلید

مَرکُوزِ ذِهن: هُوشخَلید

مَرکُوز نِهادَن: دَرمیان جای دادَن، دَرمیان خَلاندَن

مَرکُوض: اَسپِ دَوانده

مَرگِ طَبیعی: مَرگِ سِرشتی

مَرگِ مُفاجات: مفاجاة: مَرگِ ناگاهی

مَرَم: کاهیده ی مَرهَم، بنگرید به مَرهَم

مِرمـا حُوز: مَرمـاخـوز، پارسی، مَرْخوش، از گیاهان دَر فرهنگ فارسی معین مَرماخوز و هم چُنین مَرخـوش برگرفتـه از Marum لاتینی دانسته شده، ولی باید دانست که واژه ای مَرو در پارسی پهلوی بَرابَـر با گیاهی خوشبـو آمده است و مَرخوش پارسی است و مَرماخوز دِگر گشته ی آن

مَرمار: ۱ـ نَرم و لَرزان (لاروس) ۲ـ اَنارِ پُردانِه

مَرمارَة: نَرم و نازُك: زَن

مِرماة: ۱ـتیرِ کوچک، تیرِ آموزشی ۲ـشِکافته سُم (لاروس)

مَرَمَّت: بنگرید به مَرَمَّة

مَرَمَّت کَردَن: وینـاردَن (فرهنـگ پهلوی) نوسازی کَردَن

مُرمَد: دردمَندِ چشم

مَرمَر: Mármaros یونانی تازی گشته، اَرژَن

مَرمَر: پارسی تازی گشته، مَلمَل، گونه ای پارچه نخی و نازک

مَرمَر بَلغَمی: Cipolin, در فرانسوی، اَرژَنِ خَلَمی

مَرمَر شاندیز: اَرژَن شاندیز

مَرمَرِ قمی: اَرژَنِ گُوم

مَرمَری: اَرژَنی

مَرمَرین: اَرژَنین

مَرمُوز: رازیک، رازگُون، پُوشیده

مَرمُوزات: (تک: مَرموزَة)، رازیکان، پُوشیدِگان

مَرمُـوزَة: مَرمـوزه دَر فارسی، مؤنث مَرمـوز: رازیک، پُوشیده

مَرمُـوزَة: مَرمـوزه در فارسی: گُلِ کَفشَـک، از گیاهان، در انگلیسی Slipper wort (بهره از لاروس)

مَرمُوزَة: نازک اَندام: زَن

مَـرمُـوط: مـوش خُـرمـای کُـوهـی، از جـانـوران (لاروس)

مَرمُوق: ۱ـنَرم نگریسته ۲ـدَرنِگَر، دَرچَشم

مَرَمَّـة: مَرَمَّـه و مَرَمَّت در فارسی: نیسـارِش (فرهنگ پهلوی)، نوسازی

مَرمِی: ۱ـآماجار ۲ـپَرتاب شُده

مِرمیس: کَرگَدن، از جانوران (آنندراج)

مُرَنَّح: ۱ـسَرگَشته، بیهُوش ۲ـنالان رَونده (آنندراج)

مَرنَحَة: سینه‌ی کَشتی (آنندراج)

مَرو: ۱ـآویشَن کُوهی (لاروس) ۲ـمُروارِیدِ کُوهی

مَرو: پارسـی تازی گشتـه، مَرو، مَروخـوش، خَرنباش، از گیاهان

مُرُو: Morue فرانسوی، پُرخورِه، ازماهیان

مُروارید: (دَریکی ازفرهنگ های فارسی گُمان رفتـه است که هَر واژه، در زبـانِ پارسی اگر هَمسانی در یونانی یا لاتینی داشته باشد. از آن زبان ها گرفته شده، برای نمونه واژه‌ی مُروارید را برگرفته از Margharites یونانی دانسته اند. گویا دَر بَرداشت آنان این یونـانیان بوده اند که در شاخـابـه‌ی پارس به شکـار مُروارید می‌پرداخته اند، این واژه و همگی واژه های هَم پیونـد و یا هَم خانـواده ای آن، پارسی اَنـد)، مُروارید (فرهنگ پهلوی)

مِرواز: هَواسَنج (لاروس)

مِرُوب: تَغارِ ماست (لاروس)

مَروت: زَمینِ بی گیاه

مُرُوَّت: بنگرید به مُرُوَّة

مُرَوَّج: از ریشه‌ی پارسی، سُوتَنیده، رَواگ داده

مُرَوِّج: از ریشه‌ی پارسی، سُوتِنیتار (فرهنگ پهلوی)، رَواگ دَهنده

مُرُوج: (تك: مَرج) از ریشه‌ی پارسی، مَرغ‌ها، مَرغزارها، راغ‌ها

مُرَوِّجین: (تك مُرَوِّج)، از ریشه‌ی پارسی، سوتنیتاران، رَواگ دَهندگان

مِروَح: مِروَحَة: بادبِزَن

مُرَوِّح: خوشی آوَرَنده، آسایش دَهَنده

مُرَوَّح: ۱ـ خوشی یافته، آسایش یافته ۲ـ خوشبوی

مَرُوخ: روغَنِ مالیدَنی

مِروَد: ۱ـ آسه‌ی چَرخ، آسه‌یِ چَرخِ چاه ۲ـ چوبِ سُرمِه، سُرمِه کِش ۳ـ بازبَند، چلیپاگونه‌ای که مُرغانِ شکاری بر آن نشینند ۴ـ میخ ۵ـ ساغه‌ی تخمدان ۶ـ خامه

مِروَدك: برگرفته از مِروَدِ تازی، اَنبُر؟

مُرور: رَفتَن، گُذَشتن

مُرُور کَردَن: سَرسَری خواندَن، تُند خواندَن

مَرُوریَّة: مَرورِیّه در فارسی: کاهوی تَلخ، کاسنی دَشتی (بهره از برهان)

مَروس: کاهیده‌ی مَرزجُوش، پارسی تازی گشته، مَرزَنگوش (این واژه پارسی است و برگرفته از: Amárakoseâktê یونانی نیست)

مُروش: (تك: مَرش)، خراش‌ها

مَروض: رام شُده، پَرورِیده، زِهَنجه دیده (زِهَنجه = ریاضَت، برهان)

مُرَوَّض: رام شده، پَروَریده، زِهَنجه دیده

مُرَوَّع: ۱ـ بیمناك، ترسیده، تَرسو (لاروس) ۲ـ پاکباز، راستباز

مُرَوِّق: ۱ـ مِهراز (= معمار) ۲ـ پَرده آویز ۳ـ پالایَنده

مِروَق: ۱ـ دَرشگفت آوَردَن ۲ـ خشنود ساختَن

مُرَوَّق: ۱ـ پالوده ۲ـ پیشخانه‌دار، سَتاوَندار

مُروق: بیرون رفتن از دین (بهره از معین)، دینرَهایی

مُرَوَّه: این واژه بدینگونه آمده دَر یك فرهنگ فارسی و آن را برگرفته از مُرَوِّح تازی دانسته، این واژه پارسی است وچنان که در آنندراج آمده: مَرَوه خوانده می شود و هم پیوند است با واژه‌ی مَرو در پارسی پهلوی، که به گیاه خوشبو گفته می شود، مَروَه، گیاهی است خوشبوی و شاید همان گیاهی که دَر گویش تهرانی و گویش اراکی: مَرزه، خوانده می شود.

مُروءَة: مُرُوَّة مُرُوَّت در فارسی، مَردُمی (آنندراج)، مَردانِگی

مَروِیّ: بازگفته

مَروی: این واژه را برخی عربی ـ فارسی دانند که بَرابَرِ آن «مَنسوبِ به مَرو» است. مَرو یا مُورو نام پارسی پهلوی شهری است در خراسان بزرگ و بی گمان نامگذاری تازی بر این شهر نیست، پارسی است مَروی، مَروْزی

مِروَی: بَندبار، ریسمانِ بار

مَروِیَّة: مؤنث مَروِیّ، مَروِیّه در فارسی: بازگفته

مُرَّة: تاجریزی پیچ، از گیاهان (معین)

مَرَّة، مَرّه: پارسی تازی گشته، مَرَك (فرهنگ پهلوی)، یکبار، مَرّه (گویش هراتی)

مِرَّة: زَرداب (= صَفراء)، تَلخه

مُرهَف: ۱ـ شمشیرِ تیز ۲ـ اَسپِ باریك شِکَم، در یکی از فرهنگ‌ها مُرهَفَة اسپِ لاغرمیان، دانسته شده، لاغر میانی دَر اَسپ بَر ارزشِ آن می افزاید، از سعدی: اَسپِ لاغرمیان به کار آید روزمیدان، نه گاوِ پَرواری، ولی باریك شِکَمی و برجستگی یا نمایانی استخوان‌ها، آكِ (= عیب) اسپ است.

مُرهَفات: (تك: مُرهَفَة)، شمشیرهای تیز، اسپ‌های باریك شِکَم

مُرهَفَة: مُرهَفه در فارسی، مؤنث مُرهف، بنگرید به مُرهَف

مَرهَم: این واژه در «بهارِ عَجَم» تازی گشته‌ی مَلهَم یا مَلغَم پارسی دانسته شده، در «منتهی الارب» آمده که مَرهَم یا تازی گشته است و یا جُدا شده از رهمة که برابر است با نَرمی، بریزه (برهان)

مَرهَم باسلیقون: بریزه‌ی زیره

مَرهَمِ خاکِستَری: بریزه‌ی خاکِستَری، روغنِ خاکِستَری، روغنِ آبَك

مَرهَم ساده: موم روغَن

مَرهَم کافوری: بریزه‌ی کاپُوری، روغنِ کاپُور

مَرهُون: گِروگان (فرهنگستان)، شالهَنگ (برهان)

مَریء: مَری در فارسی ۱ـ سُرخنای (فرهنگستان)، ۲ـ گوارَنده

مُریء: مُری در فارسی: دورُو، دورَنگ

مِری: از مِراء، سَتیزه

مِریاح: بادآوَر (لاروس)

مِریافِلُن: Muriophullon یونانی تازی گشته، هزاربَرگ، از گیاهان (معین)

مِریتوکراسی: Meritocracy انگلیسی (= فضیلت سالاری، فرهنگ جامعه شناسی) شایَند سالاری

مَریح: بادزَده (لاروس)

مِرّیح: ۱ـ شادمان ۲ـ خُرامَنده

مِرّیخ: ۱ـ وَهـرام (فرهنگ پهلوی)، بَهـرام، وَرهـرام، از ستـارگان ۲ـ اَنگِشت، زغـالِ اَفـروختـه، به گُواژ ۳ـ مردار سَنـگ ۴ـ تیر چهارپَر ۵ـ پولاد ۶ـ درختِ نازك (آنندراج)

مِرّیخ آفتاب عَلَم: بَهرام آفتاب درفش، گُواژ: آتشِ فروزان

مِرّیخ زحل خوار: بَهرامِ کیوان خوار، آتشِ اَنگِشت

مِرّیخ سَلَب: بَهـرامجامـه، گواژ: ۱ـ جامـه‌ی سُرخ ۲ـ سُرخپوش

مِرّیخ نَبَرد: بَهرام نَبَرد، گُواژ: شِکَست ناپَذیر

مِرّیخی: بَهرامی

مَرید: ۱ـ سَرکش (آنندراج) ۲ـ سَر پیچیده، اَز فرمان

مُرید: ۱ـ هاوِشت (فرهنـگ پهلوی)، وِرد (برهان) پَیرُو ۲ـ خواهَنده، خواستار، خواستا

مُریدین: (تـك: مُرید)، هاوِشتـان، وِردان (برهان)، خواستایان

مَریر: ۱ـ آهَنج، آهَنجیدَن ۲ـ رَسَنِ سخت بافت

مُرَیْر: بنگرید به مُرّار

مُرَیراء: ۱ـ تَلخه‌ی گَندم ۲ـ لَرزان اَندام: دختر (آنندراج)

مَریض: وَشتـك، خینـدَك (فرهنـگ پهلوی)، بیمار (برهان)، ناخوش

مَریض خانه: بیمارِستان (فرهنگستان)

مَریض خانهٔ بَلَدی: بیمارستانِ شَهری

مَریض دروغین: بیمار غَنج (برهان)

مَریض شُدَن: مَریض گَردیدَن: بیمار شُدَن

مَریض کَردَن: بیمار کَردَن

مَریضَـة: مَریضـه در فارسی، مؤنَث مَریض: بیمار: زَن

مِری کَردَن: ۱ـ ستیزیدَن ۲ـ دَم از بَرابَری زَدَن

مَریَم عُور: مَریَمِ لُخت، گُواژ: شاخه‌ی رَز در پاییز

مَریَم گلی: مَرمُوك، از گیاهان

مَریَم نخودی: ماندارُو، مانداروی تلخ، از گیاهان

مَزّ: پارسی تازی گشته، مَز، مَزیدَن

مُزّ: میخوش، چاشنی دار (برهان)، مَلَس، تُرش و شیرین

مَزابِل: (تك: مَزبَلَة)، آخالدانی‌ها، سَرگین جای‌ها

مُزابِنَـة: مُزابِنـه در فارسی: دید خَری، خَریدِ چَکی (گویش هراتی)

مِزاج: ۱ـ خیم (فرهنگ پهلوی)، سِرِشت ۲ـ آمیزه، لیزه (برهان) ۳ـ آمیزش ۴ـ سوخت و ساز

مِزاج دان: سِرِشتدان

مِزاجِ گُوهران: گوهرانِ سِرِشتی، گُواژ: چار آخشیجان

مِزاج گویی: خوشامَد گویی

مِزاجی: خیمی، سِرِشتی

مُزاح: مِزاح، مَزاح در فارسی: شوخی، لُودگی، لیمِش، لاغ (ذبیح بهروز)، مَشلَه (گویش افغانی)

مَزّاح: لُوده، شوخ، لیم (=شـوخ و ظریف و بَزله‌گو، معین)

مُزاح العِلّة: انگیزه‌ی زدوده

مُزاح دوست: لیوه (برهان)

مُزاحَف: ۱ـ بَهر جَزیده، بنگرید به زِحاف ۲ـ کارزار دیده

مَزاحِف: (تک مَزحَف)، غیژگاهان، خزیدَن جای‌ها

مَزاحِفُ الحَیّات: غیژگاهان مار

مَزاحِفُ السَّحاب: ریزگاهان باران، بارانخورها

مِزاح گوی: شوخ، لیم، بزله‌گوی

مُزاحِم: ۱ـ رَنجرِسان ۲ـ انبوهی کُننده (آنندراج) ۳ـ سَرخَر، دُنبیلَك (گویش خوانساری)

مُزاحِم شُدَن: دَرد سَر دادَن

مُزاحَمَة: مُزاحِمَت در فارسی: ۱ـ رَنج ۲ـ رَنج رساندَن، درد سر دادَن

مَزاحَة: مُزاحه و مَزاحه در فارسی، شوخی، لیمِش، لودِگی

مَزاد: این واژه را که پارسی است و گونه‌ای بازی، معین در فرهنگ فارسی تازی دانسته است، بنگرید به بُرهان

مَزاد: ۱ـ توشه‌دان (لاروس) ۲ـ مَشتِه (= حَراج)، بیشفروشی (= مُزایَدَة)

مُزاد: اَفزودَن، بیش کَردَن

مُزاد کَردَن: بالا بُردَنِ بَها

مَزار: ۱ـ آستانه (گویش‌های بَدَخشانی و مشهدی)، مَسیتگاه، (مَسیتَن = زیارت کَردَن، فرهنگ پهلوی) ۲ـ گور

مَزارات: (تك: مَزار)، مَسیتگاهان، گورها، و، مَسیتنامِه، نوشته‌ای که پیرامونِ مَسیتگاهان و گورها فراهَم آید

مَزار بَستَن: گور ساختَن

مزارِستان: گورِستان (آنندراج)، سُتودان، مَرغزَن

مَزارِع: (تك: مَزرَعَة)، کِشتزارها، گاویُت‌ها

مُزارِع: شَمیز (برهان)

مُزارَعَة: مُزارَعه در فارسی: ۱ـ کِشاوَرزی ۲ـ شَمیزِش، پیمانی است میان خاوَند و کِشتکار که بخشی از بَرداشت به خاوَند داده می شَوَد

مَزازة: مَزازَت در فارسی: اَفزونی

مَزّاع: خارپُشت (آنندراج)

مَزاعِم: به گونه‌ی رَمن، دشمنی ها، ستیزه‌ها

مُزاعَمة: مُزاعَمت در فارسی: اَنبوهی (معین)

مَزالّ: (تك: مَزَلّة)، لَغزش ها، لَغزشگاه‌ها

مَزالِف: (تك: مَزلَفة)، گِرد آمَدنگاه‌ها، پای‌ها، جاهای اَنبوه (آنندراج)

مَزالِق: (تك: مَزلَقة)، جاهای لَغزیدَن (غیاث اللغات)

مَزامیر: (تك: مِزمار)، ۱ ـ نای ها ۲ ـ نایسُرودها

مَزامیرِ داود: نایسرودهای داود

مُزانات: جِهمَرزی

مُزاوَجات: (تك: مُزاوَجة)، جُفت گَشت ها، جُفتگَشتان، زَناشویی ها

مُزاوَجة: مَزاوِجه در فارسی و مُزاوَجَت: ۱ ـ جُفت گَشت ۲ ـ زناشویی

مَزاوِد: (تك: مِزوَد)، توشه دان ها

مُزاوَلة: مُزاوِله و مُزاوَلَت در فارسی: ۱ ـ مُروسیدَن، خوگَرشُدَن، کِلِنجار (شیرازی)، ۲ ـ وَرزیدَن، ۳ ـ خواست، ۴ ـ پَی گیری، پُشتکار

مَزایا: (تك: مَزیّة)، افزونی ها، سودها، بَخشِش ها، دَهِش ها

مُزایَدات: (تك: مُزایَدة)، بیشفروشی ها

مُزایَدة مُزایِده در فارسی، بیشفروشی

مُزبِد: کَف کرده، دریای کف کَرده

مِزبَر: کِلك، خامه

مُزبَرَج: آراسته

مُزَبَّق: آبَك اَندود، سیماب اَندود، ژیوه مالیده

مَزبَلَة: مَزبَله در فارسی: خاکدان، آخالدان، کَلجه (برهان)، سَر گیندان، شَلتِه (برهان)، خاکروبه‌دان، پَنه (آنندراج)

مَزبُور: نِبشته (آنندراج)، بَرخی از فارسی گویان گُمان برده‌اند که این واژه از زِبَر پارسی ساخته شده و برابر است با زِبردار، این واژه از زَبْرتازی است یا الزَّبر که چیزی نوشته یا نوشته شده است

مَزبُورَة: مَزبوره در فارسی: مونث مَزبور، نِبشته، وَ، چاه به سَنگ بَرآورده (آنندراج)، چاهِ سَنگچین

مِزْج: پارسی تازی گشته، مَزگ، درختِ بادام تلخ (برهان)

مَزْج: ۱ ـ دَرهَم آمیختَن، دَرآمیختَن، آمیزش ۲ ـ بَراَفژولیدَن (آنندراج)

مُزجاة: مُزجات در فارسی: در غیاث اللغات آمده که این واژه در آغاز مُزَجّیَة بوده که مادینه‌ی مُزجّی است، ۱ ـ خُجاره (بُرهان)، اَندَك ۲ ـ کَم اَرز، کم بَها

مِزجَل: نیزه، نیزه‌ی خُرد (آنندراج)

مَزح: ۱ـ شوخی، لاغ، گَنگَل (برهان) ۲ـ خوشه (آنندراج)

مَزحَف: ۱ـ غیژگاهِ مار، غیژگاه، جای خَزیدن ۲ـ جای ریزش

مِزحَم: سَخت اَنبوه

مُزخرَف: ۱ـ آراسته ۲ـ زراَندود ۳ـ دروغِ راستنما (غیاث اللغات) ۴ـ ژاژ، یاوه، با این مانَك در فارسی به کار می‌رود، بی‌ریشه، بی‌پایه

مُزخرَفات: (تك: مُزخرَفة)، یاوه‌ها، سخنانِ بی‌ریشه

مُزخرَفَة: مُزخرَفه در فارسی، مؤنث مُزخرَف، بنگرید به مُزخرَف

مِزداة: خانْجْ، گوزبازی، گِردوبازی

مُزدَجِر: ۱ـ بازدارَنده ۲ـ باز ایستَنده

مُزدَحِم: اَنبوهی کُنَنده (غیاث اللغات)

مُزدَحَم: اَنبوه، اَنبوه شُده

مُزدَوَج: ۱ـ جُفت ۲ـ هَمآمیز ۳ـ هَماهَنگ، دَرسَر واد

مُزدَوَجَة: در فارسی: مُزدَوَجه، مؤنث مُزدَوَج، وَ، پَنبه آگَنه، کُلاه پنبه آگین، «مُزَوَّجه» دگر گشته‌ی آن است

مِزراب: پارسی تازه گشته، میزراب، ناودان

مِزراق: زوبین، ژوپین

مُزَربَف: تازی از پارسی، زَربَفت

مُزَرَّد: چَنبَری، چَنبره‌دار

مَزرَع از مَزرَعَة: بنگرید به مَزرَعَة

مَزرَعَة: مَزرَعه در فارسی: کِشتزار، گاوَیُت (فرهنگ پهلوی)

مَزرَعه بِرِنج: کالجار (برهان)، شالیزار (گویش گیلکی)

مَزرَعه خاك: کِشتزارِ خاك، به گواژ: ۱ـ زمین ۲ـ نَسا (= جَسَدِ مُرده) ۳ـ گور

مَزرَعهٔ دانه سوز: کِشتزارِ دانه‌سوز، گُواژِ: این جَهان

مَزروع: کِشت، آپـاتـان (فرهنگ پهلوی)، کِشت، کِشته، آبادان

مَزروعَة: مَزروعه در فارسی، مَونث مَزروع: کِشته

مَزرُوعی: در تازی نیامده، کِشتَنی

مُزَعفَر: کُرکُمی (کُرکُم = زعفران، فرهنگ پهلوی)، کُرکُمین

مُزَعفَرپُلو: کُرکُمی پلو

مُزَعفَر کَردَن: کُرکُمی کَردَن

مِزغان: ترکی از Mousike یونانی باستانی یا از Musique فرانسوی، ۱ـ خُنیا (= هونیاك = موسیقی، فرهنگ پهلوی) ۲ـ خُنیاگَران

مِزغانچی: موزیکانچی: ترکی از فرانسوی، خُنیاگر، سَرخُنیاگر

مِزقان: بنگرید به مِزغان

مِزقانچی، مِزقانچیان: بنگرید به مِزغانچی

مَزکوم: چاییده، سَرما خورده

مُزَکّی: از ریشه‌ی پارسی؟ دَه یك داده

مُزَکّی: پاك کرده، پاك شُده

مُزَکّی: ۱ـ پاکا، پاك کُننده ۲ـ شِناسَنده

مَزَلّت: بنگرید به مَزَلَّة

مُزَلزَل: ۱ـ لَرزیده ۲ـ تَرسیده

مُزَلَّف: از ساختـه‌هـای فارسی گویان که به شیوه‌ی تازی از زُلـف پارسـی این واژه را ساخته‌اند، زُلف‌دار، گیسدار

مَزلَفـه: ۱ـ پای ۲ـ گِردآمَدَنگاه ۳ـ جای اَنبوه (بهره از آنندراج)

مُزَلِّق: لَغزانده

مَزلَقَة: لَغزشگاه

مَزَلَّة: مَزَلِّه و مَزَلَّت در فارسی ۱ـ لَغزش ۲ـ لَغزشگاه

مِزمـار: ۱ـ نای، نَی، نال (برهـان)، غَرو، هم آوای سَرو (برهــان)، دوزای (برهــان) ۲ـ چاکنای ۳ـ نایسُرود

مِزمارُالرّاعی: بارهَنگِ آبی (لاروس)

مِزمَر: ۱ـ سِیَه نای ۲ـ شیرِ آب ۲ـ جامه دَر پیچیده

مُزمِل: ۱ـ کُهنه، دیرینه، ریشه‌دار

مُزمِن: کُهنه، دیرینه (فرهنگ پایه)

مُزمَن: زَمینگیر

مُزمِنَة: مُزمِنه در فارسی، مؤنث مُزمِن، کُهنه

مَزمور: مِزمار، بنگرید به مِزمار

مُزْن: ۱ـ اَبر ۲ـ اَبر پُر آب ۳ـ باران (آنندراج)

مُزَنَّد: ۱ـ زُفت ۲ـ پِسَرخوانده ۳ـ جامه‌ی کوتاه (آنندراج)

مَزور: مَسیتیده (= زیارت شده)

مُزَوِّر: ریو کار (ریو، هم‌آوای دیو = تَزویر، برهان)، فَرغولکار، وَ ایشان دَر فرغولکاری اَند روی گَردانیدگان (ترجمهٔ تفسیر تَبَری، پوشنه‌ی ۴)

مُزَوَّر: ۱ـ ریو یده ۲ـ ساختِگی ۳ـ بیمـار با، بیمار خُور (با = Soup فرانسوی)

مُزَوَّرات: (تك: مُزَوَّرَة)، ریو یدِگان، ساختِگی‌ها، بیمار باها

مُزَوِّران: (تك: مُزَوِّرَة)، ریوکاران، فَرغولکاران

مُزَوَّرَة: مُزَوَّره در فارسـی، مؤنـث مُزَوَّر: ۱ـ ریو یده ۲ـ بیمار با، بیمار خُور

مُزَوِّرَة: مُزَوِّره در فارسی، مؤنث مُزَوِّر: ریوکار، فَرغولکار

مُزَوَّری: در تازی نیامده، بیمار با، بیمار خُور

مُزَوَّق: ۱ـ نگاشتِه ۲ـ راست کَرده

مِزوَلَة: سایه‌نما، گاهنمای سایه‌ای

مِزهَر: ۱ـ بَربَت ۲ـ دُنبَک، بدینگونه آمده در بَرخی فرهنگ‌ها ۳ـ چوبی که بِدان زَنَند و نوازَند (آنندراج)، چُوبه؟ در این چامه‌ی خاقانی، سُخَن از زَخمه و زَبان می‌رَوَد: زَخمه‌ی مُطربان صلای صبوح، دَر زبان‌های مِزهَر اندازد

مُزهِزه: از ریشه‌ی پارسی، زه گویَنده

مَزیّ: کاهیده‌ی مَزِیَّة، فَرایستگی

مَزی: زیرَک، خوشخوی

مَزِیَّة: مَزیّت در فارسی: فَرایستِگی (ذبیح بهروز)

مِزیج: مِزاج، بنگرید به مِزاج

مِزیح: مزاح، بنگرید به مزاح

مَزید: ۱ـ اَفزُونیدَن ۲ـ بَراَفزودَن ۳ـ اَفزونی

مَزیدأَعلَی ماسبَق: بیش از پیش (فرهنگستان)

مَزید بَرعِلّت: افزوده بَراَنگیزه

مَزید کَردَن: بَراَفزودَن

مَزیده: این واژه گویا پارسی و همان مَزاد است و آن را خَربَنده و خیز بگیر نیز گویند

مَزیر: کاربُر (آنندراج)

مُزَیَّف: نَبهره

مُزیل: زُدایَنده

مُزَیِّن: بَرازِش، پِسیت، پیشیت (فرهنگ پهلوی)، فَرخار، زمین ماه را دیدَم چه فَرخار، پُر از پیرایه و دیبای شَهوار (ویس و رامین)، زیوَریده، زیوَریافته، آراسته

مُزَیِّن: زیوَرَنده، آرایَنده، آرایشگَر (لاروس)

مُزَیَّن ساختَن: آراستن، زیوَرداَدن

مُزَیَّن شُدن: زیوَریدَن، آراسته شُدَن

مِسّ: پارسی تازی گشته، مِس، ازتوپال‌ها

مَسّ: ۱ـ دیوانِگی (لاروس) ۲ـ دِلزَدگی ۳ـ دَستمالی، سایِش

مَس: Mass، انگلیسی ۱ـ (= جِرم، فرهنگ فنی)، غُند (فرهنگستان) ۲ـ توده

مَساء: مَسا در فارسی: ۱ـ پَسین ۲ـ شَبانگاه، شامگاه (لاروس)

مَساءَة: مَسائت در فارسی: ۱ـ سُخَنِ زشت ۲ـ کارِ زشت (لاروس) ۲ـ بَد آمَدَن ۳ـ بَدگُمانی ۴ـ ناخوشی

مُسائَلَة: مُسائَلَت در فارسی، پُرسیدَن، پُرس وجو

مَس اُبزِرویشِن: Mass observation، انگلیسی (= مشاهدهٔ توده‌ای، فرهنگ جامعه شناسی)، دیدِش توده‌ای (دیدِش = مشاهده، پهلوی)

مُسابَقات: (تک: مُسابَقَة)، آوَردها، پَشک‌ها

مُسابَقَة: مُسابِقه و مُسابِقَت در فارسی: آورد، پَشک، به حُسن افتاده با خورشید در پَشک، به

قامت سر و را اَفکَنده دَر رَشک (نزاری کُهستانی)، پیشی، بَر زَد (بهروز)

مَسابیر: (تک: مِسبار)، زَخم کاوها، گُمانه‌ها

مَساجِد: (تک: مَسجِد)، از ریشه‌ی پارسی، مَزگِت‌ها، مَزکَدها (بنگرید به مَزگِت در فرهنگ عمید)

مَسّاح: پیمایشگَر (ذبیح بهروز)، زَمین پیما (فرهنگستان)

مِساحَة: مساحَت در فارسی، سریانی تازی گشته، ازمشوحتا (پژوهش واژه‌های سُریانی)، پیمایه، اَندازه

مساحَت کَردَن: اندازه کَردَن، اَندازه گرفتن، پیمودَن

مساحَت گَر: مَسّاح، بنگرید به مَسّاح

مَسّاحی: دَر تازی نیامده، زَمین پیمایی

مَساخِط: (تک: مَسخَطَة)، خَشم انگیزان

مِساد: ۱ـ خیکِ روغَن ۲ـ خیکِ انگبین ۳ـ اُستواری

مَسارِح: (تک: مَسرَح)، راغ‌ها، مَرغزارها، غوشخانه‌ها (= تماشاخانه‌ها)

مُسارِع: ۱ـ شتابَنده ۲ـ پیشدَست

مُسارَعَة: مُسارِعه و مُسارَعَت در فارسی ۱ـ پیشدَستی، چَمَك (برهان) ۲ـ شتاب

مُسارعت کَردَن: ۱ـ شتاب کَردَن ۲ـ پیشدَستی کَردَن

مُسارِعین: (تک: مُسارِع)، شتابَندگان، پیشدَستان

مَساریق = ماساریقا، بنگرید به ماساریقا

مَسارِیقی: از ریشه‌ی یونانی، روده‌بندی، روده بَست

مَساس: ۱ـ بارهَنگِ آبی، از گیاهان ۲ـ سایِش، دَستمالی

مَساطِب: (تک: مَسطَبَة)، سَکّوها، کهکشان‌ها، چشمه‌های اَنباشته، سِندان‌ها

مُساعِد: ۱ـ فَریادرس، یاوَر، یارمَند ۲ـ هَمراه

مُساعَدَة: مُساعِده و مُساعِدَت در فارسی: ۱ـ فَریاتِش، فَریات (فرهنگ پهلوی)، یارمَندی، یاری، ۲ـ پیش‌پَرداخت (فرهنگستان)، زبانزدِ اِواری ۳ـ هَمراهی

مُساعِدین: (تک: مُساعِد) فَریادرسان، یاوَران، هَمراهان

مُساعِف: ۱ـ نَزدیك ۲ـ شُدَنی ۳ـ سازگار، دَرخُور (لاروس)

مُساعَفَة: مُساعِفَت و مُساعِفه در فارسی: یاری، یاوَری

مَساعِی: (تک: سَعی)، کوش‌ها، کوشِش‌ها

مَساغ: ۱ـ فُروگاه ۲ـ گُذَرگاه

مَساف: ۱ـ دوری ۲ـ بینی (لاروس)

مَسافات: (تك: مَسافَة)، دوری ها

مَسافح: دَهانه‌های دَره، آبشارها

مُسافح: جِهمَرز

مُسافَحَة: مُسافحه: جِهمَرزی

مُسافِر: ۱ـ وَشتار، کارداك، کاروانیك (فرهنگ پهلوی)، راهی، رَوَنده (گویش های هراتی و فرارودی)، جَزمُزا ۲ـ گاوبَدرام (گاو وحشی، لاروس)

مُسافِرانه: وَشتارانه، راهیانه

مُسافِربَری: وَشتاربَری، راهبَری، رَوَنده‌نِشین (گویش فرارودی)

مُسافَرَة: مُسافِرَت در فارسی، جَرمُزه (برهان)، وَشتارش، راهی گشتَن

مُسافِرخانه: وَشتارخانه، راهیخانه، کاروانسرا، مِهمانخانه، مِهمانسرا

مُسافِرین: (تك: مُسافِر)، وَشتاران، جَرمُزایان، راهیان

مُشافَعَة: مشافِعَت در فارسی: لَتکاری (لت = کُتَك، برهان)

مَسافَة: مَسافَت در فارسی: دوری (فرهنگ پهلوی)

مُسافَهَة: مُسافِهه، و مُسافِهَت در فارسی: ۱ـ مِیگساری ۲ـ دُشنامگویی ۳ـ نادانی

مَساق: ۱ـ سَرواخواندَن (سَروا = حَدیث) ۲ـ راندَن: سُتور را ۳ـ نِوِشتَن

مُساقاة: مُساقات در فارسی: دارَنبازی، از «دار» برابرِ با درخت و هَنبازی برابر با «شرکت»

مَساقِط: (تك: مَسقَط)، اُفتگاهان

مَساقِط: (تك: مَسقِط)، اُفتگاهان، زادگاهان

مَساکُمُ اللهُ بالخَیر: خدا شَبتان را خوش گرداناد، شب خوش

مَساکِن: (تك: مَسکَن)، خانه‌ها

مَساکین: (تك: مِسکین)، مُستَمندان

مَساکَة: زُفتی (= بَخیلی)

مَسالِح: (تك: مَسلَحَة)، دیدگاه‌ها، زینه پُوشان، نگهبانان

مَسالِك: (تك: مَسلَك)، راه‌ها، رَوِش ها

مُسالَمَة: مُسالَمَت در فارسی: دوستَرَفتاری، آشتی

مَسام: (تك: سُمّ)، روزَنان، سُوراخ‌ها، بُنموی‌ها

مَسامات: (تك: مَسامّ)، رُوزَنان، سوراخ‌ها، بُنموی‌ها

مُسامَتَة: مِسامَتَت در فارسی، رودَررویی

مُسامِح: سوتَك (فرهنگ پهلوی)، سادِه اَنگار

مُسامَحَة: مُسامِح و مُسامِحَت در فارسی، سوتَکی (فرهنگ پهلوی)، سوتَکِش، کَفوس (برهان)، نَرمرَفتاری، کوتاهی کَردَن، سُستی

وَرزیدَن

مُسامِحه کار: سوتَك، ساده اَنگار، کوتاهی کُنَنده

مُسامَحَةً: ساده اَنگارانه، سُوتَکانه

مُسامِر: ۱ـ شَب زنده‌دار ۲ـ اَفسانه گُوی

مُسامَرَة: مُسامِره و مُسامِرَت در فارسی: ۱ـ شب زنده‌داری ۲ـ افسانه‌گویی

مَسامِع: (تك: مِسمَع و مِسمَعَة)، گوش‌ها

مَسامیر: (تك: مِسمار)، میخ‌ها، میخ‌های آهَنین

مَسانِد: (تك: مَسنَد)، نِشَستَنگاهان

مُساواة: مُساوا و مُساوات در فارسی: ۱ـ هَمتاکی، هاوَندی (فرهنگ پهلوی)، بَرابَری، زیوارگی (برهان)، سَر بِه سَری ۲ـ بَرابَری ِ واژه با مانَك

مُساوَرَة: مساوُره و مُساوِرَت در فارسی: ۱ـ تاخت آوردَن ۲ـ خیز بَرداشتَن

مُساوَمَة: مُساوِمه و مُساوِمَت در فارسی: نِرخگذاری، بَهاگُذاری

مَساوِی: (تك: سوء و تك: مَساءَة)، بَدی‌ها، آك‌ها، زشتی‌ها، زِشتکِرداری‌ها

مُساوِی: هَمتای، هاوَند (فرهنگ پهلوی)، بَرابَر، سَر بِه سَر (فرهنگستان)، زیوار (برهان)

مُساهِر: شَب زنده‌دار

مُساهَرَة: مُساهِره و مُساهِرَت در فارسی، با هَم بیداری، شَب زنده‌داری

مُساهِل: ساده‌اَنگار، ساده گیر، بُردبار

مُساهَلَة: مُساهِله و مُساهِلَت در فارسی: بُردباری، ساده گیری، آسانگیری

مُساهِم: ۱ـ بوندار (= سهام‌دار) ۲ـ هَنباز

مُساهَمَة: مُساهِمه و مُساهِمَت در فارسی: بُونداری، هَنبازی

مُسایَرَة: مسایِره و مُسایِرَت در فارسی، بَرابَر رَفتَن، با کسی (آنندراج)

مَسایِف: (تك: مَسیفَة)، وَ، خشکسالیها (لاروس)

مُسایَفَة: شَمشیر زَدَن

مَسائِل: مَسایِل دَر فارسی، (تك: مَسئَلَة)، فَرش‌ها، پَردَك‌ها

مَسئَلَة: مَسئِله و مَسئلت و مَسأَلَت در فارسی، ۱ـ فَرش (فرهنگ پهلوی)، پَردَك (برهان)، چیستان، زِپَردَك‌های دورا دور بسته، که از فکرش دِل ِ داناست خسته (ناصر خسرو) ۲ـ نیاز ۳ـ زَمینه، زیر کِش ۴ـ جُستار ۵ـ پُرسِش

مَسئَلَت داشتن: نیاز داشتن، درخواست داشتن

مَسئله داشتن: پُرسش داشتَن

مَسؤول: مَسئـول در فارسی، ۱ـ آمارمَند، خُورتاك (فرهنگ پهلوی)، بابیزان (بهروز، در

برهـان این واژه برابـر با کفیل و ضامن آمـده است)، ۲ ـ خواهیده، خواهِش شُده

مســؤولات: مَســئولات در فارسـی، (تك: مَسؤلَة)، آمارمَندان، خورتاکان، خواهیدگان

مَسئولَـة: مَسئوله در فارسی، مؤنث مَسؤول، بنگرید به مسؤول

مسئولیّت: از تازی، خُورتاکی، آمارمَندی

مسئولیّت مُشتَرك: هَمخُورتاکی

مَســؤولـین: مَسئـولـین در فارسـی، (تك: مَسؤول)، آمارمَندان، خُورتاکان

مِسبار: ۱ ـ زَخم کاو ۲ ـ گُمانه (فرهنگستان)، کاویانه

مَس بالـنس: Mass balance، انگلیسی (= توازن جرمی، فرهنگ فنی)، هَمسَنگی غُندیك

مُسَبَّب: ۱ ـ جَتَکیده، جَتَك شُده (جَتَك = سَبَب، فرهنگ پهلوی)، جَتَکساز ۲ ـ در تازی: دُشنام انگیز، آن که او را بسیار دُشنام دَهَند (آنندراج)

مُسَـبِّب: ۱ ـ جَتَکَنـده، جومبـاك، وَهـانیك (فرهنگ پهلوی)، جَتَکساز ۲ ـ ساوسِتانَنده

مُسَبِّبُ الاَسباب: جَتَکسازِ جَتَك ها، از نام های خُدای

مُسَبِّب دَرد وَ رنج: دَردنتیار (فرهنگ پهلوی)

مُسَبِّبَة: مُسَبِّبِه در فارسی مؤنث مُسَبِّب، جَتَکساز

مُسَبِّبین: (تك: مُسَبِّب)، جَتَکسازان، وَهانیکان

مُسَبِّت: خواب آنگیز، خواب آوَر

مُسَبِّح: نیاگر

مُسَبِّح دِل: دِلنیاگر

مُسَبِّحَـة: مُسَبِّحـه در فارسی، مؤنث مُسَبِّح: ۱ ـ نیاگر ۲ ـ شَست، انگشتِ شَست

مُسَبِّحِین: (تك: مُسَبِّح)، نیاگران

مِسبَر= مِسبار، نگرید به مِسبار

مَسبَرة: ژرفای زَخم

مِسبَرة: نِهاد (= باطنِ آدمی)

مُسبَع: ۱ ـ هَفت ماهه، نوزاد هَفت ماهه ۲ ـ دایه پَرورد ۳ ـ خوشگُذران (لاروس) ۴ ـ پِسَرخوانده

مُسَبَّع: ۱ ـ هَفت گوشه (لاروس) ۲ ـ هَفت بَندی

مَسبَعَة: مَسبَعِه در فارسی: دَدخیز

مُسبَـغ: فَرجَفت (= تمام کرده شده، فرهنگ پهلوی)، اَنجامیدِه

مُسبَغ = **مُشَبَّع:** سیر گَشته، فرجامیدِه

مَسبَك: کارگاه ریخته‌گری (لاروس)، توپالگُدازی

مِسبَکَة: تَبَنگ، تَبَنگِ ریخته‌گری

مُسبِـل: ۱ ـ سوسمار ۲ ـ ماه ذوالحَجّة ۳ ـ دراز ازار ۴ ـ تیر پنـجم یا ششم در مَنگیا (= قمـار) (بهره از آنندراج)

مُسَبَّل: ۱ـ دراز بُروت (آنندراج) ۲ـ پیر زشت‌رو ۳ـ داده به راهِ خُدا، دَهِش در راه خُدا (بهره از معین)

مُسَبَّلات: (تک: مُسَبَّلَة)، دَر راه خدا داده‌ها، دَهِش‌ها دَر راه خُدا

مُسَبَّلَة: مُسَبِّله در فارسی، مؤنث مُسبَّل، بنگرید به مُسَبَّل

مَسبُوت: ۱ـ بیهوش ۲ـ بیمار، بیمارِ بستَری ۳ـ چَشم فَراز کرده، چَشم بَسته

مَسبُوق: ۱ـ گُذشته (غیاث اللغات) ۲ـ سِپَس اُفتاده ۳ـ پیش آگاه (ذبیح بهروز)

مَس پروداکِشن: Mass production، انگلیسی (= تولید زنجیری، فرهنگ فنی)، فَرآوریِ زنجیری

مَست: Mast، انگلیسی، دَکَل، دیرَک (فرهنگ فنی)

مُستَأثِر: ۱ـ بَرگُزیننده ۲ـ اندوهگین، مُستگین (مُست، موست = غَم، فرهنگ پهلوی)

مُستَأجَر: سَلاکیده

مُستَأجِر: ۱ـ سَلاکدار، سَلاك نشین ۲ـ مُزدور، زاوَر

مُستَأجَرات: (تک: مُستَأجَرَة)، سَلاکیده‌ها

مُستَأجِرات: (تک: مُستَأجِرَة)، سَلاکداران، مُزدوران، زاوَران

مُستَأجِل: مُولِش خواهَنده

مُستَأخِر: ۱ـ دِرَنگ کننده ۲ـ سِپَس مانده، پَس مانده

مُستَأدِب: از ریشه‌ی پارسی، اَدَب آموزَنده (آنندراج)

مُستَأذِن: دَستور خواهنده (آنندراج)

مُستَأرَب: وامدار

مُستَأصِل: ۱ـ از بیخ بَرکَنده (آنندراج) ۲ـ دَرمانده ۳ـ ناگزیر ۴ـ پَریشانروزگار، تیره روز

مُستَأصَل: از بیخ بَر کَنَنده

مُستَأصَل ساختن: بیچاره کَردَن، دَرمانده ساختن

مُستَأصَل شُدَن: ۱ـ بیچاره شُدَن، ناگُزیر شُدَن ۲ـ تیره روز گَشتن

مُستَأکِل: ۱ـ نَواله خواه، خوراکخواه ۲ـ روزی بُرَنده، تاراجَنده

مُستَأکِلَة: مُستأکِله در فارسی، مؤنث مُستَأکِل، بنگرید به مستأکِل

مُستَأمِن: زنهار خواهَنده

مُستَأمِی: کَنیز گیرَنده

مُستَأنِس: ۱ـ خوگَر ۲ـ دَستوری خواهنده ۳ـ شناسَنده ۴ـ نیك نِگَرنده (غیاث اللغات)

مُستَأنِف: ۱ـ آغاز کننده، از سَر گیرَنده ۲ـ پژوهشخواه (فرهنگستان)

مُستَأنِف علَیه: پژوهش‌خوانده (فرهنگستان)

مُستأنَف عنه: پژوهش خواسته (فرهنگستان)

مُستأنِفین: (تک: مُستأنِف)، پژوهشخواهان، ازسَر گیرَندگان

مُستَبِدّ: سِیزِدِن (فرهنگ پهلوی)، خود کامِه، خویشکام، ندانی کوچگونه خویشکام است، زخوی خود، چگونه نیکنام است (ویس و رامین)

مُستَبِدّ بِرأی: سَرِ خود

مُستَبدَع: ۱ـ نُو پیدا ۲ـ نودانَنده

مُستَبدَعات: (تک: مُستبدَعَة)، نو پیداها، شِگفتان

مُستَبدَعَة: مستبدَعه در فارسی، مؤنث مُستبدَع: ۱ـ نو پیدا ۲ـ شِگفتا

مُستَبِدَّة: مُستَبِدّه در فارسی، مؤنث مُستبِدّ: خودکامه، خویشکام

مُستَبِدّین: (تک: مُستبِدّ)، خودکامِگان، خویشکامان

مُستَبشِر: مُژده یافت، گُشاده روی، دِلخوش

مُستَبشِر شُدَن: مُستبشِر گشتَن: مُژده یافتَن، دِلخوش گشتَن

مُستَبشَع: ناپَسند، ناخوشایَند، بی‌مَزه

مُستبصِر: بینادِل، بینِشوَر، تیزبین

مُستَبصِرین: (تک: مُستبصِر)، بینادِلان، بینِشوَران، تیزبینان

مُستبطِن: نهان دارَنده

مُستَبعَد: ۱ـ دور شمرده ۲ـ دور اَز باوَر، باوَر نَکردَنی

مُستَبعِد: ۱ـ دور شُمُرَنده ۲ـ دوری جویَنده (آنندراج)

مُستَبعِل: شوهر کُنَنده

مُستَتِر: ۱ـ پوشیده گَردَنده، پوشیده ۲ـ دَرپَرده شَونده، دَر پَرده ۳ـ پَرهیزَنده

مُستَتِم: ۱ـ بَوَنـد خواه ۲ـ بَوَند، هام (= تمام، کامل، فرهنگ پهلوی)

مُستَثقَل: ۱ـ سَنگین ۲ـ ناتَوان، سُست، از خواب یا بیماری

مُستَثنَی: ۱ـ جُدا کرده، کِنار نهاده ۲ـ بَرگُزیده ۳ـ جُدا ۴ـ جُزان ۵ـ مَگر (ذبیح بهروز)

مُستثنَیات: (تک: مُستثنَیَة)، جُزانها، مَگرها

مُستَثنَیَة: مُستَثنَیَة در فارسی، مؤنث مُستثنَی، جُدا کرده، جُدا، جُزان، مَگر

مُستَج: پارسی تازی گَشته، مُشتِه: ۱ـ اَبزار توپالی برای کوفتَنِ چَرم ۲ـ اَبزاری در پنبه‌زنی ۳ـ دَسته‌ی تیغ ۴ـ چَغانه (بهره از معین)

مُستَجاب: پَذیرُفته

مُستَجاب الدَّعوَة: مُستَجابُ الدَّعوِه در

فارسی: پَذیرُفته آز بای (آزبای = دُعا، فرهنگ پهلوی)

مُستَجار: ۱ـ سَلاکیده، سَلاک شده (سلاک = اجاره) ۲ـ زنهار خواسته

مُستَجَدّ: نو گَشته، نوسازی شده

مُستَجِدّ: نوساز، نوگرداننده

مُستَجَدَّة: مُستَجَدّه در فارسی، مؤنث مُستَجَدّ: نوسازی شُده، نو گَشته

مُستَجلِب: کشانَنده

مُستَجمِع: گِردآوَرنده

مُستَجیب: ۱ـ نو باوه، نو پَذیره، در آیین هَفتِگرایان ۲ـ پَذیرَنده ۳ـ پَذیرِشخواه

مُستَجیر: پناهَنده، زنهارخواه

مُستَجیز: از ریشه‌ی پارسی، ۱ـ جایزه خواهنده، زه‌خواهَنده ۲ـ پَروانه‌خواه، پَرگخواه

مُستَحاث: ۱ـ کاویده، زمینِ کاویده ۲ـ سَنگواره (فرهنگستان)

مُستَحاثات: (تک: مُستحاثَة)، کاویده‌ها، سَنگواره‌ها

مُستَحاثَه: مُستحاثِه در فارسی، مؤنث و واحِد

مُستَحاث: ۱ـ کاویده ۲ـ سَنگواره

مُستَحاضِگان: رَمَن‌بَندی به شیوه‌ی پارسی، (تک: مُستَحاضَة) لَک دیدِگان

مُستَحاضَة: مُستَحاضِه در فارسی: لَک دیده

مُستَحَبّ: ۱ـ رَوا، چَنَب (برهان) ۲ـ دوست داشتَنی، خواستَنی، دلخواه

مُستَحبّات: (تک: مُستَحَبَّة)، چَنَب‌ها، رَواها

مُستَحَبَّة: مُستَحِبّه در فارسی، مؤنث مُستَحَبّ، ۱ـ رَوا، چَنَب ۲ـ خواستَنی، دلخواه

مُستَحِثّ: ۱ـ وُژولَنده، وژولَنده‌ی خَراج ۲ـ بَرانگیزانَنده (وُژولیدَن = تقاضا کَردَن)

مُستَحتّی: در تازی نیامده، بازُوژولی

مُستَحدَث: نو، نو پیدا، نو ساخته

مُستَحدِث: نویاب، نو گَردان

مُستَحدَثات: (تک: مُستَحدَثَة)، نوساخته‌ها

مُستَحدَثَة: مُستَحدِثه در فارسی، مؤنث مُستَحدَث، نو: نوساخته

مُستَحدِثین: (تک: مُستَحدِث)، نویابان، نوگَردانان

مُستَحسَن: نیک افتاده، پَسَندیده، خِجیر، خُجیر (برهان)

مُستَحسَن: (تک: مُستَحسَنَة)، نیک اُفتاده‌ها، پَسَندیدِگان

مُستَحضِر: ۱ـ دَوانَنده ۲ـ به خود باز آینده (آنندراج)

مُستَحضَر: ۱ـ آماده ۲ـ دانِسته، آگاه ۳ـ دَرباد، به یاد

مُستَحضَر گَردیدن: آگاه گَشتَن

مُستَحفِظ: ۱ ـ یاد گیرَنده، در تازی ۲ ـ نِگَهبان، پاسدار، در فارسی

مُستَحفِظِ بانک: بایگبان

مُستَحفِظ زِندان: زندانبان (فرهنگستان)

مُستَحفِظین: (تک: مُستَحفِظ)، یادگیرَندگان، نِگَهبانان

مُستَحِقّ: ۱ ـ اَرزانیك (فرهنـگ پهلوی)، اَرزانی (برهان) ۲ ـ دَرخور، شایِسته

مُستَحِقّین: مُستَحَّقین در فارسی: (تک: مُستَحِقّ)، اَرزانیان، شایِستگان

مُستَحکَم: پَسّاختی (فرهنگ پهلوی)، خَبوك (برهان)، اُستوار گَردَنده (آنندراج)

مُستَحکَم کَردَن: پَسّاختَن (فرهنگ پهلوی)، اُستوار کَردَن

مُستَحکَم کُنَنده: پَسّاختار (فرهنگ پهلوی)، اُستوار کَنَنده

مُستَحکَمَة: مُستَحکَمـه در فارسی، مؤنث مُستَحکَم: خَبوك، پَسّاخته، اُستوار گَردَنده

مُستَحَلّ: شایِست (= حلال)، زَندآر (برهان)

مُستَحِیر: باده‌ی گُوارَنده (غیاث اللغات)

مُستَحِیف: سِتَم کُنَنده (غیاث اللغات)

مُستَحِیل: ۱ ـ تَرفَندگَر ۲ ـ ناشُدَنی ۳ ـ دیسَنده ۴ ـ یاوه ۵ ـ فَرسایَنده ۶ ـ وَرتیشَنده (= تبدیل شوَنده)

مُستَحِیل شُدَن: ۱ ـ دیسیدَن (= از حالی به حالی دَر آمدن) ۲ ـ وَر تیشیدَن

مُستَحیل نمودن: ناشدَنی نمودَن (نمودَن: به نظر رسیدَن)

مُستَحِیلَة: مُستَحـلیه در فارسی، مؤنث مُستَحِیل، بنگرید به مُستَحیل، وَ، ۱ ـ کَمانِ کَژ ۲ ـ زَمینِ ناهَموار

مُستَخبَر: دَخشَکدان (دَخشك: خَبر)

مُستَخبِر: دَخشَك پُرس، دَخشَکجُوی

مُستَخدَم: زاوَر (برهـان)، پَرستـار، کارمَنـد، پیشـیار، مُزدور، این واژه‌ی تازی را در فارسی مُستَخدِم گُویند، مُستَخدِم در تازی برابر است با به کار گُمارَنده

مُستَخدَمان: (تك: مُستَخدَمَة:)، پَرستاران، پیشیاران

مُستَخدَمَة: مُستَخـدِمـه در فارسی، مؤنث مُستَخدَم: زاوَر، پَرستار، پیشیار

مُستَخدَمین: مُستَخـدِمین در فارسی، (تك: مُستَخدَم)، زاوَران، کارمَندان

مُستَخرَج: بیرون آورده

مُستَخرِج: بیرون آوَرَنده

مُستَخرَجَة: مُستَخـرَجه در فارسی، مؤنث مُستَخرَج: بیرون آورده

مُستَخرَجین: (تك: مُستَخرَج)، بیرون

آوَرَندگان

مُستَخِفّ: سَبك شُمُرَنده، خوار دارَنده (آنندراج)

مُستَخَفّ: سَبُك شمرده، خوار داشته، سَبُك، خوار

مُستَخفی: نهان گَردَنده، پُوشیده گَردَنده

مُستَخلَص: ۱ـ رَهاییده ۲ـ نابیده ۲ـ بازپَس گرفته ۴ـ بَرگُزیده

مُستَخلِص: ۱ـ رَهایی جُوینده ۲ـ بَرگُزیننده

مُستَخلَص شُدَن: ۱ـ رَهایی یافتَن ۲ـ بازپَس گرفته شُدن

مُستَخلَص کَردَن: ۱ـ رَهانیدَن ۲ـ بازپَس گِرفتَن

مُستَخلَص گردانیدَن: ۱ـ رَهانیدَن ۲ـ بازپَس گِرفتَن

مُستَخلَصَة: مُستَخلَصه در فارسی، مؤنث مُستَخلَص، بنگرید به مُستَخلَص

مُستَخلَصین: (تك: مُستَخلَص)، رَهاییدگان، نابیدگان، بازپَس گرفتگان، بَرگُزیدِگان

مُستَخلِصین: (تك: مُستَخلِص)، رَهایی جُویَندگان، بَرگُزینندِگان

مُستَدام: پایَنده، پایدار

مُستَدبِر: چاره‌گَر، فَرجامِنگر

مُستَدرَك: ۱ـ ساختاریدِه (از ریشه‌ی پهلوی)، آماده شُده ۲ـ پاینِوشت، پاینامِه ۳ـ روشَن گَشته

مُستَدعَی: دَرخواست

مُستَدعِی: درخواست کُننده

مُستَدعَیات: (تك: مُستَدعَیَة)، دَرخواست‌ها

مُستَدعی تَمیز: فرجامخواه (فرهنگستان)

مُستَدعی علیهِ تمیز: فَرجامخوانده (فرهنگستان)

مُستَدعِی شُدَن: دَرخواست کَردَن

مُستَدعِی گردیدن: دَرخواست کَردَن

مُستَدعَیَة: مُستَدعِیه در فارسی، مؤنث مُستَدعَی: دَرخواست

مُستَدَلّ: پَروَهانیده، پَروَهاندار

مُستَدِلّ: پَروَهانجوی، پَروَهانخواه

مُستَدَلَّة: مُستَدَلّه در فارسی، مؤنث مُستَدَلّ، پَروَهانیده

مُستَدِلَّة: مُستَدِلّه در فارسی، مؤنث مُستَدِلّ، پَروَهانجوی، پَروَهانخواه

مُستَدیر: پَرگاری، چَنبَریك، گِرده

مُستَدیرات: (تك: مُستَدیرَة)، پَرگاریان، گِردِگان، چَنبَریکان

مُستَدیرَة: مُستَدیره در فارسی، مؤنث مُستَدیر، بنگرید به مُستَدیر

مُستَدیم: ۱ـ همیشه دارَنده، نگاهدارنده‌ی همیشگی ۲ـ درنگ وَرزَنده، دِرنگ کُنَنده

مُستَدین: وام گیرَنده (آنندراج)

مُستَذاق: ۱ـ وَرچَم (= خُبره)، کاردان ۲ـ پیدا، دانِسته

مُستَذکِر: ۱ـ یاد کُننده ۲ـ یادگیرَنده (آنندراج)

مُستَذَل: خوار، خوار داشته

مُستَذِل: خوار کُنَنده، خوار پِندارنده

مُستَذِم: سزاوار نکوهِش، نکوهش اَنگیز

مُستَذنِب: از ریشه‌ی پارسی، دُنباله‌رو، سِپَس رُو

مِستَر: پوشِش

مُستَتِر: پوشَنده

مُستَتَر: پوشیده

مُستَراح: ۱ـ آسایِشگاه ۲ـ آبَشتَنگاه (صحاح الفرس)، آبریز (برهان)، بَدرَف (گویش فرارودی)، جایی، کِناراب، چَرخی (آنندراج)

مُستَراحُ مِنه: آسایِش بَخشنده

مَستِربیلدِر: Master builder، انگلیسی (= سَر معمار، فرهنگ فنی)، رازیگَر (فرهنگ پهلوی)

مَستِرپلَن: Master plan، انگلیسی (= طرحِ جامع)، پیریزِ خانیک (پیریز = طرح، برهان)

مَستِرتیپ: Master tape، انگلیسی (= نوار اصلی)، نَوارِ خانیک (خانیک = اصلی، فرهنگ پهلوی)

مُستَرجِع: ۱ـ باز گَرداننده ۲ـ پَس گِرِفته

مُستَرجِع: بازپَسخواه

مُسترخِی: فروهِشته، سُست (غیاث اللغات)

مُستَرَد: ۱ـ بازپَس داده ۲ـ واپَس داشته (غیاث اللغات) ۳ـ پَس فرستاده

مُستَرِد: پَس دِهَنده

مُستَرَد داشتن: پَس دادَن، پَس فرستادَن

مُستَرَد شُدَن: پَس داده شُدَن

مُستَرَد کَردَن: پَس دادَن

مُستَرَدَّة: مُستَرَدّه در فارسی، مؤنث مُستَرَد: پَس داده، پَس فرستاده

مَستِردیتا: Master data، انگلیسی (= داده‌های اصلی، فرهنگ فنی)، داده‌های خانیک

مُستَرسِل: فروهِشته، موی فروهِشته ۲ـ خوگَر، رام شَونده

مُستَرسِل شُدَن: خوگر شُدَن، رام شُدَن

مَستِر سوئیچ: Master switch، انگلیسی، شاه کلید (فرهنگ فنی)

مُستَرشِد: ۱ـ راهیاب ۲ـ راهجوی

مُستَرضِع: ۱ـ شیرخواره ۲ـ دایه خواه

مَستِر فایل Master file، انگلیسی (= پَروَندهٔ اصلی، فرهنگ فنی)، پَروَنده‌ی خانیک

مَستِرفِریم: Master frame، انگلیسی (=

قاب چهارگوش، فرهنگ فنی)، چهارچوبِ خانیک

مُستَرَق: دُزدیده، دُزدیده شُده

مُستَرِق: دُزد گوش

مُسترَقّ: گِرفتار شُده، بَرده گَشته

مُستَرَقُ العُنق: کوتاه گَردَن (آنندراج)

مُستَـرَقـة: مُستَرَقِه در فارسی، مؤنث مُستَرَق: تَرَفت، تَرُوفتَك (فرهنگ پهلوی)، دُزدیده

مَستِـر کارپِـنـتِـر: Master carpenter، انگلیسی، سَر درودگر (فرهنگ فنی)

مَستِـر کـلاك: Master clock، انگلیسی (= ساعَتِ اصلی، فرهنگ فنی)، زَمانگوی خانیك

مَستِرکی: Master key، انگلیسی، شاه کِلید، (فرهنگ فنی)

مُستَریح: آسایِشخواه

مُستَزاد: ۱ـ اَفزون گَشته، اَفزوده ۲ـ باز اَفزُون، در چامه‌سَرایی

مُستَزید: ۱ـ گِله‌مَند ۲ـ بیشخواه، اَفزونخواه

مُستَسبَع: خودباخته، هَراسان

مُستَسبَع شُدَن: خود باختَن، هَراسیدَن

مُستَسعَد: ۱ـ فَرخُنده ۲ـ یاری یافتِه

مُستَسعِد: ۱ـ یاری خواهَنده ۲ـ خواهانِ نیکبَختی

مُستَسعَد شُدَن: نیکبَخت شُدَن

مُستَسعَد گشتَن: نیکبَخت گَشتَن

مُستَسقِی: ۱ـ خُشکـامـاری. (خُشك آمار = استِسقا، لغت فرس) ۲ـ آبخواه

مُستَشار: رایزَن، سُبار

مُستَشـاری: دَر تـازی نیـامده، رایزنـی، سُباری

مُستَشرِف: ۱ـ دَر نگَرنده ۲ـ بُلَند ۳ـ چیره

مُستَشـرِق: ۱ـ روشَن، تابان (غیاث اللغات) ۲ـ خورای شِناس (کاربرد واژه‌ی خاوَرشناس به‌جای Oriantaliste فرانسوی دُرُست نیست، زیرا «خاور» در ادب پارسی برابر با «مغرب» به کار رفته، برای آگاهی بیشتر بنگرید به واژه‌های مَشرِق و مَغرِب)

مُستَشـرِقَـة: مُستَشـرِقـه در فارسی، مؤنث مُستشرِق، بنگرید به مُستشرِق

مُستَشرِقین: (تك: مُستشرِق)، خُورایشِناسان

مُستَشزِی: ۱ـ کارستُرگ ۲ـ ستیهَنده

مُستَشعِـر: ۱ـ پیرهَنپوش ۲ـ به خود آینده ۳ـ بیم پوش

مُستَشفِی: بهبُودی خواه، دَرمانخواه

مُستَشفَی: دَرمانکده، بیمارِستان

مُستَشِم: بویَنده (غیاث اللغات)

مُستَشهِد: گُواهیخواه، گُواه جوی

مُستَشهَدٌ بِه: زمینه‌ی گواهی

مُستَشیر: رای جوینده

مَستَصحِب: ۱ـ هَمدَم ۲ـ هَمدَم خواه

مُستَصعِب: کارِ دُشوار

مُستَصفی: ۱ـ پالایَنده ۲ـ بَرگُزینَنده

مُستَصلِح: نیکخواه

مُستَضعَف: ۱ـ زَبون، زَبونگشته، خوار داشته ۲ـ ناتُوان

مُستَضعَفین: (تك: مُستَضعَف)، خوارداشتگان، زَبونگشتِگان، ناتُوانان

مُستَضیء: ۱ـ شید جوینده (شید = نور)، روشنی خواهَنده ۲ـ روشنی گیرَنده (غیاث اللغات)

مُستَطاب: ۱ـ خوش آمده ۲ـ پاك آمدَه (غیاث اللغات) ۳ـ پاکیزه

مُستَطاع: فرمانبردار (غیاث اللغات)

مُستَطاعَة: دَر دسترس، تُوانکَرد

مَستِ طافِح: سیامَست

مُستَطِبّ: دَرمانپرس، پِزشکجوی

مُستَطرَف: ۱ـ خانه‌زاد (آنندراج) ۲ـ نو بَر، نو رس ۳ـ شِگفت ۴ـ برگزیده

مُستَطرَفَة: مُستَطرَفِه در فارسی، مؤنث مُستَطرَف، وَ، ۱ـ گیاه دَر نیام، نیامیك ۲ـ داراكِ نو ۳ـ آغاز زَمانه

مُستَطلِق: شِکَم رَونده (آنندراج)

مُستَطیع: ۱ـ تُوانکرد ۲ـ توانگَر

مُستَطیف: گِرد زَننده

مُستَطیل: ۱ـ دراز چارینه، راستگوشه (فرهنگستان) ۲ـ دراز، کِشیده

مُستَظرَف: نازُکساخت، دَرمَك (= ظریف، فرهنگ پهلوی)

مُستَظرَفَة: مُستَظرَفِه در فارسی، مؤنث مُستظرَف: دَرمَك، نازك، نازُکساخت، وَ، هُنرهای زیبا

مُستَظِلّ: سایه نشین، سایه‌گِرای

مُستَظهَر: پُشتیبان

مُستَظهِر: ۱ـ یاری خواه، پُشتی خواه ۲ـ پُشتگَرم

مُستَعار: سِپَنجی (سِپَنج = عاریت، برهان)

مُستَعارٌ لَه: سِپَنج آوَرده

مُستَعارٌ مِنه: سِپنج گرفته

مُستَعان: یاری جُسته، یاری بَخش، از نام‌های خُداوَند

مُستَعبِر: خوابگُزاریده

مُستَعجِل: ۱ـ شِتابَنده (غیاث اللغات) ۲ـ زود گُذَر

مُستَعجَل: ۱ـ شِتابیده ۲ـ جَرمُوج، سَگ اَنگور (= ثَعلَب)، از گیاهان

مُستَعجِم: گُنگلاج

مُستَعِدّ: آتاو، اَروَند (فرهنگ پهلوی)، آماده

مُستَعِدَّة: مُستَعِدّه در فارسی، مؤنث مُستَعِدّ، آتاو، اَروَند، آماده

مُستَعِدی: یاریخواه

مُستَعِدّین: (تک: مُستَعِدّ)، آتاوان، اَروَندان، آمادِگان

مُستَعذَب: ۱ـ گوارا ۲ـ خوشایَند

مُستَعذِب: گوارا جوی، گواراخواه

مُستَعرِب: ۱ـ گَشن خواهَنده ۲ـ دُشنامگوی ۳ـ سخن زشت آوَرَنده (آنندراج)

مُستَعرِبَة: مُستَعرِبه، مؤنث مُستَعرِب، وَ ۱ـ تازی زَده ۲ـ تازی نما ۳ـ بیابانی شَوَنده

مُستَعسِل: اَنگبین جوی، اَنگبین خواه

مُستَعصِم: ۱ـ چَنگ دَرزَننده ۲ـ پَناه بَرَنده

مُستَعفِی: ۱ـ کناره‌گیر، زبانزدِ اِواری ۲ـ بَخشایشخواه

مُستَعفِی شُدَن: کناره گِرفتن

مُستَعقِب: ۱ـ لَغزشجوی ۲ـ وَرتنیتار (= عوض گیرنده) (بهره از معین) ۲ـ شکوخه خواهنده (آنندراج) (شکوخ = لغزش، برهان)

مُستَعلِج: دُرُشت پوست: مَرد (آنندراج)

مُستَعلَج: بَهج، از داروها (برهان)

مُستَعلِم: پُرسَنده، جُست‌وجوگَر، دانِشجوی

مُستَعلی: ۱ـ بُلَند، بَرآمده ۲ـ بَرتَری جوی

مُستَعلَی: ۱ـ به زیر اُفتاده، فرود اُفتاده ۲ـ شِکَست خورده

مُستَعلِیات: (تک: مُستَعلِیَة)، کامی‌ها، وات‌های کامی: خ، غ، قاف، صاد، ضاد، طا، ظا

مُستَعلِیَة: مُستعلِیه در فارسی، مؤنث مُستَعلِی، وَ، کامی، واتِ کامی

مُستَعِم: گیرَنده

مُستَعمَرات: (تک: مُستَعمَرَة)، ویرانِستان‌ها

مُستَعمَرَة: مُستَعمَره در فارسی، مؤنث مُستَعمِر، ۱ـ آباد خواسته: دَرمانَک (= معنی) ۲ـ ویرانستان: دَرچَم (= مفهوم)

مُستَعمَل: ۱ـ پَرکَم (برهان)، به کارداشته، کاربُرده ۲ـ بارَواگ ۳ـ فَراسوده (ذبیح بهروز)، کار کَرده، آبدیده، آبشُسته (گویش فرارودی)

مُستَعمِل: به کاربَرَنده

مُستَعمَلات: (تک: مُستَعمَلَة)، ساختِه‌ها، کارهای دَستی، هُنرهای دستی، کاربُرده‌ها

مُستَعمَل داشتن: به کار بُردَن

مُستَعمَلَة: مُستَعمَله در فارسی، مؤنث مُستَعمَل، وَ، ساخته، کاردَست

مُستَعمَلین: (تک: مُستَعمَل) پَرکَمان، فراسودِگان، کاربُردِگان

مُستَعیر: سِپنج خواه، سِپنج گیرَنده

مُستَعین: یاری خواهنده

مُستَغاث: فریادرس

مُستَغاثی: دادخواه (غیاث اللغات)

مُستَغدَر: آبخیز: زمین، آبگیرناک

مُستَغرِب: ۱ـ خندنده، گزافخند ۲ـ خوربَرشناس (خوربَر = مَغرب)

مُستَغرَب: باور نکردَنی، دور اَز باور

مُستَغرَق: مُستغرَق در فارسی، ۱ـ فرورَونده، غُوطه خور، پاغوشیده ۲ـ کاوَنده

مُستَغفِر: آمرزش خواه

مُستَغفَر: آمرزیده

مُستَغفِروار: پوزَشخواهانه (معین)

مُستَغَلّ: دَستکَرد (فرهنگ پهلوی)، جُورتَکخیز (جُورتَک = غَلّه)، خواستَک، خواسته

مُستَغِلّ: مزدور گیرَنده، کِشتفَرما

مُستَغَلّات: (تك: مُستَغَلَّة) جُورتَکخیزان

مُستَغَلَّة: مُستَغَلّه در فارسی، مؤنث مُستَغَلّ، بنگرید به مُستَغَلّ

مُستَغنِی: ۱ـ بی نیاز ۲ـ تَوانگَر

مُستَغیث: دادخواه (غیاث اللغات)

مُستَفاد: ۱ـ سود داده ۲ـ دَریافتِه، مِنیده (= فهمیده شُده، از ریشه‌ی پهلوی)

مُستَفاد شُدَن: دَریافته شُدَن، مِنیده شُدَن

مُستَفرِغ: ۱ـ هَراش اَنگیز (هَراش = اِستفراغ) ۲ـ شِکَمرُوان (= مُسهِل)

مُستَفرَنگ: از ساخته‌های فارسی گویان به روش تازی، فَرَنگزَده، فَرَنگیدوست

مُستَفسِر: پُرس وُجوگَر

مُستَفید: سودیاب، بَهره‌وَر

مُستَفیض: ۱ـ فاش (این واژه پارسی است) ۲ـ خواهنده‌ی آبِ رَوان: دَر تازی ۳ـ بَهره یافته. سود یافته: دَر فارسی

مُستَق: پارسی تازی گشته، مُشته، چَغانه (معین)

مُستَقبِح: زشت، بَد (غیاث اللغات)

مُستَقبَل: ۱ـ آینده ۲ـ پویه‌ی آینده (پویه = فعل، نخستین دستور)

مُستَقبِل: ۱ـ پَذیره شَونده، پیشواز کُننده ۲ـ پیش آینده، روی آورَنده

مُستَقبِلین: (تك: مُستَقبِل)، پَذیره شَوندگان، پیشوازکُنندگان

مُستَقِرّ: گیاکمَند، نیهات (فرهنگ پهلوی)، جایگیر

مُستَقَرّ: ۱ـ جاییاش ۲ـ پایتَخت

مُستَقِرّ شُدَن: مانیتَن (فرهنگ پهلوی)، مانیدَن، جای گرفتن

مُستَقِرّ کَردَن: ماناندَن، جای دادَن

مُستَقِصّ: خونبها خواهَنده، خونی خواهَنده

مُستَقصی: پژوهَنده

مُستَقصِی: کوشَنده، به ژرف رَسَنده

مُستَقِلّ: ۱ـ کام زیوش، کامکار، خوتای کامَك، کامَـك ویتار (فرهنگ پهلوی)، آزاد، آزاد کام، خودکـام، جُداسَر، خویشیار، ناویز، ناوَن: ذبیح بهـروز «آوَن» را که در پارسی برابـر با آویزان است «غیر مُستَقِلّ» و ناوَن را «مُستَقِلّ» دانسته ۲ـ پابَرجا، پایدار

مُستَقِلُّ الرَّأی: خودکامه (برهان)، خویش اَندیش

مُستَقِلّاً: آزادانه، خودسَرانه

مُستَقَـة: پارسی تازی گشتـه، مُستَك (فرهنگ پهلوی)، ۱ـ مُستَك: ابزاری دَرخنیا ۲ـ پوستینِ دراز آستین

مُستَقیم: ۱ـ دُرُست (فرهنگ پهلوی)، سِتیخ (برهان)، راستِه (فرهنگستان) ۲ـ پابَرجا

مُستَقیماً: یکراست

مُستقیمُ الاَضلاع: راستبَران

مُستَقیم کُنَنده: راست ساز (فرهنگستان)

مُستَقیمَة: مُستَقیمه در فارسی، مؤنث مُستَقیم، بنگرید به مُستَقیم

مُستَکبِر: ۱ـ بادسار، بَددَماغ ۲ـ گَردَنکِش ۳ـ خودخواه

مُستَکبِـری: دَر تازی نیامـده، خودخـواهی، گَردَنکِشی، بادساری

مُستَکرَه: بَدآیَند، ناخوش، ناخوشایَند

مُستَکرِه: بَددانَنده، زِشت دانَنده

مُستَکفِی: بَسَنده کار، بَسَنده خواه

مُستَکِنّ: ۱ـ نهفته ۲ـ باز گَردَنده: به خانه

مُستَلَذّ: کام گِرِفته، هُونیا کیدِه (از ریشه‌ی پهلوی)

مُستَلِذّ: کام جوی، هُونیاکَنده

مُستَلزِم: دَرخـور، بایِستـه (ذبیح بهـروز)، جَتَکساز (جَتَك = سَبَب)

مُستَلقِی: به پشت خوابَنده (معین)

مُسـتَـمـال: دِلآسـا، دِلاسـا (بهـره از غیاث اللغات)، خُرسَند

مُستَمـال کَردَن: مُستَمـال گردانـدن: خرسَند کَردَن، دلآسوده کَردَن

مُستَمتِع: بَرخوردار

مُستَمِدّ: یاری خواهَنده (آنندراج)

مُستَمِرّ: هَماییك، هَموار، رواك، پَتّان (فرهنگ پهلوی)، ۱ـ اُستوار ۲ـ رَوان ۳ـ هَموارِه

مُستَمِرَّة: مُستَمِرّه در فارسی، مؤنث مُستَمِرّ، ۱ـ روان ـ اُستوار (غیاث اللغات) ۲ـ هَمواره

مُستَمِسك: چَنگ دَر زَنَنده

مُستَمسَك: دَستاویز

مُستَمَع: نیوشیده، شِنوده

مُستَمِع: نیوشا (برهان)، شِنَوَنده، شِنَوان (ذبیح بهروز)

مُستَمِعین: (تک: مُستَمِع)، نیوشایان، شِنوندگان

مُستَملَح: بانَمک، نَمکین

مُستَمَلَك: ویس (فرهنگ پهلوی)

مُستَملِك: ویسخواه

مُستَمَلَكات: (تک: مُستَملَکَة)، ویسان

مُستَمـلَکَـة: مُستَملَکِه در فارسی، مؤنث مُستَملَك: ویس

مُستَنبَط: بیرون کشیده، بَرداشت

مُستَنبِط: بیرون کِشنده، بَرداشت کُنَنده

مُستَنبَطات: (تک: مُستَنبَطَة)، بَرداشت‌ها

مُستَنبَطَة: مُستنبَطِه در فارسی، مؤنث مُستَنبَط، بَرداشت

مُستَنبِطین: (تک: مُستَنبِط)، بیرون کِشندگان، بَرداشت کُنَندگان

مُستَنبِه: ۱ـ باز کاوَنده، دَخشك یاب (دَخشك = خبر) ۲ـ بیدار، هُوشیار

مُستَنجِد: ۱ـ دِلاوَر ۲ـ یاریخواه

مستَنجِف: بادِ اَبر ران

مُستَنجِم: ۱ـ ستاره جوی ۲ـ رُوشَن

مُستَنِد: ۱ـ پُشت دَهَنده ۲ـ پناه جوینده (غیاث اللغات) ۳ـ تَزدِه آوَرَنده، گواه آرَنده

مُستَنَد: ۱ـ پُشتی ۲ـ پَناه دَهَنده ۳ـ تَزدِه‌دار (تَزده = سَنَد)، گواه، پَروَهان (= بُرهان)

مُستَنَدات: (تک: مُستَنَدة)، تَزده‌دارها، پَروَهان‌ها

مُستَنَدَة: مُستَنَدِه در فارسی، مؤنث مُستَنَد، بنگرید به مُستَنَد

مُستَنِدین: (تک: مُستَنِد)، تَزده آوَرَندگان، گواه آرَندگان

مُستَنزِل: ۱ـ فرود آرَنده ۲ـ فُروفِرستنده (آنندراج)

مُستَنسِر: کَرکَسدیس، کَرکَس مانند: در توانایی و نیرو

مُستَنسِرات: (تک: مُستَنسِرَة) کَرکَسدیسان

مُستَنسِرَة: مُستَنسِره در فارسی، مؤنث مُستَنسِر: کَرکَسدیس

مُستَنشِط: دَرتُرُنجَنده، فَراهَم شَونده: پوست

مُستَنشِق: ۱ـ بینی شوی ۲ـ بینی دَم

مُستَنشَق: بینی شویه

مُستَنصِر: ۱ـ یاری دَهَنده ۲ـ پیروزی دَهَنده ۳ـ نام یکی از فرمانروایان اسماعیلی دَرمِسْر

مُستَنصِر: ۱ـ پیروزی خواه ۲ـ یاریخواه

مُستَنطِق: ۱ـ گویا گردانَنده (آنندراج) ۲ـ پُرسَنده، پُرسِشوَر (ذبیح بهروز)، بازپُرس

(فرهنگستان)

مُستَنطِقی: در تازی نیامده، بازپُرسی

مُستَنطِقین: (تک: مُستَنطِق)، بازپُرسان

مُستَنظَر: ۱ـ مولِش خواسته (مولِش = مُهلَت، تأنّی در کار) ۲ـ بَیوسیده ۳ـ بَیوسگاه

مُستَنظِر: ۱ـ چَشم به راه، بَیوسَنده ۲ـ مولِشخواه

مُستَنفِد: ۱ـ نیست سازَنده ۲ـ تُوان بازَنده

مُستَنفِر: رَمَنده، بیزاری جوی

مُستَنفَرَة: تَرسیده (آنندراج)

مُستَنقِه: ۱ـ پُرسَندِه ۲ـ دَریابَنده

مُستَنکِح: پیوَندگَر

مُستَنکَر: ۱ـ ناشِناخته ۲ـ زِشت

مُستَنکِر: ۱ـ ناشِناسَنده ۲ـ شِناسایی خواه

مُستَنیر: ۱ـ شیدگیر، شیدجوی ۲ـ روشَن

مُستَنیم: ۱ـ خوابیده نما، خود به‌خواب زَده ۲ـ آرَمَنده

مُستَوثِق: ۱ـ گرو گیرَنده ۲ـ اُستُوان

مُستَوجِب: مُستُوجب در فارسی، ۱ـ سزاوار شَونده ۲ـ سزاوار، دَرخُور

مُستَوحِش: ۱ـ هَراسناك ۲ـ تَرسَنده، تَرسان

مُستَودِع: سِپُردِه گُذار

مُستَودَع: ۱ـ سِپُردِه ۲ـ سِپُردگاه ۳ـ بَرِستانده

مُستَودَعات: (تک: مُستَودَعَة)، بَرستانِدگان: از سخن یا نوشته‌ی دیگران، سِپُردِه‌ها

مُستَودَعَة: مُستَودَعِه در فارسی، مؤنث مُستَودَع: بَرِستانده، سِپُردِه

مَستُور: ۱ـ پوشیده شُده، پوشیده ۲ـ پوشانَنده ۳ـ پارسا: مَرد

مَستُورات: (تک: مَستورَة)، پَردِگیان، زنانِ پارسا

مَستُورُالبَذر: نهاندانه (برهان)

مَستُورُالبُذور: نهاندانِگان: گیاه (فرهنگستان)

مَستُورَة: مَستُوره در فارسی، مؤنث مَستور: پَردِگی، پارسا: زَن، پاکدامَن

مَستوری: در تازی نیامده، پَردِگی (برهان) پَرده نشینی، پاکدامنی

مُستَوسِع: فَراخ

مُستَوسِق: ۱ـ فَراهَم آینده: شُتُران ۲ـ سامان یابَنده

مُستَوضِم: ستَم کُننده

مُستَوطِن: جایباش سازَنده

مُستَوعِب: ۱ـ از بیخ بَرکَنده ۲ـ فَراگیرَنده

مُستَوفَی: ۱ـ فَراگِرفته ۲ـ هَنگَرت، پَرون (= کامل)

مُستَوفِی: ۱ـ فَراگیرَنده ۲ـ دَبیر، دیواندَبیر، آمارنیتار، گَنجسالار

مُستَوفِی المَمالِك: ۱ـ سَر آمارنیتار، آمار نیتارِ کشور ۲ـ سَر گَنجور، گَنجسالارِ کشوَر

مُستَولی: ۱ـ چیره شوَنده، دَستیافته ۲ـ سُخنِ رَواگ

مُستولی شُدَن: مُستولی گردیدَن: چیره گَشتَن، دَست یافتَن، دَست اَندازی کَردَن

مُستَوی: ۱ـ بَرابَر، یکسان ۲ـ راست، راستِه ۳ـ هَموار

مُستَوِیَة: مُستَوِیه در فارسی، مؤنث مُستَوی، بنگرید به مُستَوی

مُستَهام: سَرگشته (غیاث اللغات)، هاژ

مُستَهان: خوار: دَر نگاهِ مَردُم، به چشمِ مَردُم

مُستَهتِك: ۱ـ رُسوا ۲ـ بی باك: مَرد

مُستَهجِن: زشت شُمُرَنده

مُستَهجَن: ۱ـ پَچِل (معین)، زشت ۲ـ آك دانسته ۳ـ پارتاز: دورگه‌ی پارسی، تازی

مُستَهزِء: فُسوسگَر، ریشخند کُننده

مُستَهزِآنه: ۱ـ اَفسوسگَرانه (از فرهنگ پهلوی)

مُستَهِلّ: ۱ـ نو ماه جوی ۲ـ نوماه بین ۳ـ تابانروی ۴ـ اَبر بارَنده

مُستَهلِك: ۱ـ سِپَری (ذبیح بهروز)، نابُود ۲ـ فَرسایِیدِه: وام ۳ـ باز سَرمایه

مُستَهلِك شُدَن: ۱ـ سِپَری شُدَن، نابُود گشتَن ۲ـ فَرسایِیدن ۳ـ بازگشتنِ سَرمایه

مُستَهلَکَة: مُستهلَکِه در فارسی، مؤنث مُستهلَك، بنگرید به مُستهلَك

مَستیك: Mastic، انگلیسی (= چَسبِ قیری، فرهنگ فنی)، زِفتَك

مَسجِد: پارسی تازی گشته، مَزگَت (فرهنگ پهلوی)، برای این واژه و ریشه‌ی آن فرنگانِ یهودی چیزها نوشته‌اند که در این جانگُنجَد ولی در این که مسجد از مَزکَد پارسی گرفته شده، شکی نیست (ذبیح بهروز)، مَزکَد: مَز = والا، بزرگ، وَ، کَد = خانه، مَنزِلت (این لفظ معجم عربی است، صحاح الفرس)، مَزکِت (برهان)، بِگَردان روی تُراسوی مَزگَتِ حَرام و هر کُجا باشید بگردانید روی شما را سوی آن (ترجمهٔ تفسیر تَبَری)، سِه مرد پیر و جوان اَندر آن مَزکَت نشسته بودند (تاریخ بَرامکه)، با چنین ماه چنین جَشن بُوَد، هَم چو دَر مَزکَتِ آدینه‌سرای (فرخی)، مَزگِت، خانه‌ای که برای پَرَستش پَروَردگار بسازند و خانه‌ی بندگی یزدان است و معَرّب آن مَسجد است (انجمن آرا)، تو مُشَرَّف تری زِ هَر مردم، هم چو بیت الحَرَم زِ هَر مزگت (سوزنی سَمَرکندی) مَزداکده (مَسجِد، مُعرَّب آرامی است، محمد معین)

مُسجَّع: پَساوَندیك

مُسَجَّل: ۱ ـ تَزدِه‌دار ۲ ـ نَوَردِه، تَزدِه (: قباله، سَنَد) ۳ ـ پَروَهاندار

مُسَجِّل: تَزده نویس

مَسجود: نِگونی انگیز (نِگونیا = سجده)

مَسجور: ۱ ـ لَبریز، مالامال ۲ ـ رشته‌ی مُروارید ۳ ـ اَفروخته

مَسجون: ۱ ـ بازداشت شده ۲ ـ بَندی، زندانی

مَسجونَة: مؤنث مَسجون: بَندی: زَن

مَسح: بَرماسیدَن، بَرماس، سودن دَست بَرچیزی، هرکه پَرواسید آن اندام را، در کَفِ خود دیدسیمِ خام را (شهرهٔ آفاق)، پَرواس، زِپَرواسیدَنِ آن نازك اَندام، شِکُفت اَندَر کَفَم گل‌های بادام (شهاب الدین) ۲ ـ دور کَردَنِ آلودگی، پاك شُستَن ۳ ـ بُریدَن ۴ ـ زمین پیمودَن، زَمین پیمایی ۵ ـ گاییدَن

مِسح: ۱ ـ پَلاس ۲ ـ میانراه

مَسَح: ساییدگی ران‌ها، به هَم ساییدَن

مَسحاء: ۱ ـ زمین هَموار ۲ ـ زَنِ خُردپستان ۳ ـ ساییده ران ۴ ـ دروغگوی: زَن

مِسحاة: ۱ ـ بیل، بیلِ آهَنی ۲ ـ کُلَند (آنندراج) ۳ ـ بیلچه (لاروس)

مُسحَت: ۱ ـ از بیخ بَرکَنده ۲ ـ داراك بُرده

مُسَحَّر: ۱ ـ کاواك، میان تُهی ۲ ـ فریفته ۳ ـ جادو شُده

مَسحَقونیا: تازی شده از آمیزه‌ی سُریانی و یونانی، ۱ ـ کَفِ آبگینه، از داروها ۲ ـ روغنِ خاکستَری

مَسح کَردَن: پَرواسیدَن، بَرماسیدَن

مَسحوت: ۱ ـ از بیخ بَرکَنده ۲ ـ داراك بُرده

مَسحُوتُ الجَوف: ۱ ـ سیری ناپَذیر ۲ ـ فَراخِشکَم

مَسحور: ۱ ـ جادو شده، جادو سار (گویش افغانی) ۲ ـ تباهیده ۳ ـ ویران: اَز باران ۴ ـ فَریفته ۵ ـ شُشدَردمَند (شُش = ریه)

مَسحور شُدَن: ۱ ـ جادو شُدَن ۲ ـ فریفته گَشتَن

مَسحور کَردَن: ۱ ـ جادو کَردَن ۲ ـ فریفتَن

مَسحور کننده: ۱ ـ جادو کُننده ۲ ـ فَریبنده

مَسحورین: (تك: مَسحور)، جادوساران، فریفتگان

مَسحوق: ۱ ـ سوده ۲ ـ کوفته ۳ ـ ریزه ریزه شُده

مَسحِی: مُوزه‌ی بزرگان (غیاث اللغات) ۲ ـ جامه‌ی زِبر (معین)

مَسخ: ۱ ـ وَرتِش (فرهنگ پهلوی)، زشتگَشت، نَنگسار (دساتیر) ۲ ـ رَنجانیدَن ۳ ـ بَدمَزه ساختَن ۴ ـ زِشت

مُسَخَّر: ۱ ـ رام، فرمانبردار ۲ ـ گِرفته شده، فرو گرفته

مُسَخِّر: ۱ ـ رام کُننده ۲ ـ چیره شَوَنده، فرو

گیرَنده

مُسَخَّرشُدَن: فرو گرفته شُدَن

مُسَخَّر کَردَن: فرو گِرفتن، چیره شُدَن

مَسخَرگی: لودِگی، سَرخوانی (برهان)، تَتره، تتر بو (برهان)، خُجاره (برهان)، لاغ، مَشلَه (گویش افغانی)، شوخی

مَسخَرَة، مَسخَره در فارسی: خَنده خَریش (صحاح الفرس)، ای کرده مرا خنده خریشِ همه کَس، ما را ز تو بَس جانا ما را ز تو بَس (فرخی)، لوده، دَلغَك، تَلخَك، بَزله گویی، لاغگویی

مَسخَره‌آمیز: اَفسوسگرانه، لاغ آمیز

مَسخَره بازی: ۱- لودِگی ۲- به شوخی بَرگُذار کَردَن، شُوخیکاری

مَسخ شُدن: زِشت گَشتَن، بَدریخت شُدَن

مَسخَط: خَشم اَنگیز

مَسخَطَة: خشم گرفتن

مَسخ کردن: ۱- زِشت گَردانـدن، بدریخت کَردَن ۲- دَست بُردَن، دَر نوشته‌ی دیگَری

مُسَخَّن: گَرم شُده

مُسَخِّن: گرم کننده

مُسَخِّنات: (تك: مُسَخِّنَة)، گرم کُنَندِگان (غیاث اللغات)

مِسخَنَة: دیگِ گَرم کُن

مَسخوت: نَرم وَلیز (لاروس)

مَسخوط: بَدآیَند، ناخوشایَند

مَسخول: ۱- فرومایه ۲- ناتوان ۳- نادانِسته

مَسْد: ۱- رَسَن تافتَن ۲- دَررَنج انداختَن

مَسَد: ۱- رَسَن سَختباف ۲- تیرِ چرخِ چاه

مُسَدَّد: ۱- اُستوار گَشته ۲- راستکار: مرد ۳- کارِراست، کارِ اُستوار

مُسَدِّد: ۱- اُستوار کننده ۲- راست کُنَنده

مُسَدَّدَة: مؤنث مُسَدَّد، وَ، ۱- مَگَسَك: دَر تفَنگ (لاروس) ۲- یکسویه ساز، Collimateur در فرانسوی

مُسَدَّس: ۱- شِشگوشه، شِش پهلو ۲- پا آهو (برهـان)، دَرِ ساختمان ۳- شِشلول (لاروس) ۴- شِش پایه (= شش رُکنی)، ۵- شِش بَندی، در چامه‌سرایی

مَس دِنسیتی: Mass density، انگلیسی (= جرم مخصوص، فرهنگ فنی)، ویژغُند

مَسدود: ۱- بَست (فرهنگ پهلوی)، بَستِه ۲- بازداشته ۳- اُستوار کرده

مَس دِیتا: Mass data، انگلیسی، داده‌های اَنبوه (فرهنگ فنی)

مُسِر: پُوشَنده

مَسَرّات: (تك: مَسَرَّة)، شادی‌ها، خُرَّمی‌ها، دوشِش‌ها

مَسرَبَة: چراگاه

مَسرَجَة: مَسرَجه در فارسی: از پارسی، چراغدان

مَسرَح: ۱ـ چراگاه ۲ـ غوشخان، لَشتخانه (= تماشاخانه)

مِسرَح: شانه، شانه‌ی زُلف

مِسرَد: دَرز اَفراز، دَرزی اَفراز

مُسَرَّد: ۱ـ زره بافته ۲ـ دَرز دوخته (آنندراج)

مُسرَدَق: ۱ـ سَرا پَرده ۲ـ پَرده کشیده

مُسرِع: ۱ـ شتابان ۲ـ تیز رَفتار، پیكِ تیز رَفتار

مُسرِعین: (تك: مُسرِع)، پیکانِ تیز رَفتار

مُسرِف: ۱ـ وَندگر (فرهنگ پهلوی)، باد دَست (برهان) ۲ـ فراخ رُو ۳ـ بیهوده خوار، هَرزه خور، چنان تیره، یکسر مَپرداز گنج، که آیی ز بیهوده خواری به رَنج (نظامی)

مُسرِفین: (تك: مُسرِف)، باد دَستان، بیهوده خواران، هَرزه خواران، وَندگَران

مَسرور: دوشِشمَند، شادمان، خُرَّم

مَسروق: ۱ـ دُزدیده ۲ـ دُزد زَده

مَسروقات: (تك: مَسرُوقَه)، دُزدیده‌ها، دُزد زَدگان

مَسرُوقَه: مَسرُوقه در فارسی، مؤنث مَسروق، ۱ـ دُزدیده ۲ـ دُزد زَده

مَسَرَّة: مَسَرَّت در فارسی: دُوشِش (فرهنگ پهلوی)، شادی، شادمانی، شادکَردَن، شاد گَردیدَن

مِسَرَّة: راز اَفزار، ما شوره‌ای باشد یك سَرِ وی دَر دهان گوینده و یك سَر آن در گوش شَنونده (آنندراج)

مُسرِی: دَر تازی: ۱ـ شَبگَرد، گَردَنده دَر شب ۲ـ فَرارَسَندِه ۳ـ در فارسی به جای «ساری»، واگیر

مُسرِیه: دَر تازی نیامده، واگیر

مَس سِنتر: Mass center، انگلیسی (= مَرکز جِرم، فرهنگ فنی)، غُند میانَك

مَس سوسایِتی: Mass society، انگلیسی (= جامعهٔ توده، فرهنگ جامعه‌شناسی)، چَپیره‌ی توده، توده چَپیره

مَسْط: ۱ـ آب کِشیدَن، جامه را ۲ـ به تازیانه زَدَن ۳ـ به اَنگُشت بَرآوَردَن (آنندراج)

مِسطار: ۱ـ مِیِ تُرش ۲ـ مِیِ تازه، مِیِ نو ساخته ۳ـ گَردِ بُلَند، گَردِ بَرخاسته

مَسطَبَة: مَسطَبه در فارسی: ۱ـ سَکُّو ۲ـ چشمه‌ی انباشته ۳ـ سِندان (آنندراج) ۴ـ کَهکَشان (لاروس)

مَسطَح: ۱ـ بَغلی، کوزه‌ی بَغلی ۲ـ سُتونِ خَرگاه ۳ـ تابه‌ی کَلان ۴ـ وَردَنه (گویش مشهدی)، نان پهن کُن

مُسَطَّح: ۱ـ هامُن، هامون (فرهنگ پهلوی)، تَخت (ذبیح بهروز) ۲ـ پَهن و هَموار، رویه‌دار ۳ـ دَر اَندوزه (= حاصِل ضَرب) ۴ـ پَخج، بینی پَخ

مَسطَر: اِستاره، (مَسطَر فولادی و چوب جَدوَل کشان را گویند، بُرهان)، سَمیره نما

مُسَطَّر: ۱ـ نِویسیده ۲ـ سَمیره‌دار (سَمیره = خَطی باشد که بکَشَند، برهان)

مَسطَرَة: مَسطَرِه در فارسی: ۱ـ سَمیره کِش، پَکمال ۲ـ نمونه، نمونه‌ی کالا، فارسی گویان به جای این واژه‌ی تازی «مَسطورِه» را به کار می بَرَند

مِسطَع: ۱ـ زَبان آور ۲ـ پگاه (لاروس)

مَسطَنجی: بنگرید به مَصطَکی

مَسطور: ۱ـ نِبِشته ۲ـ سَمیره یافتِه

مَسطورات: (تک: مَسطورَة)، نِبِشته‌ها، وَدر فارسی: نمونه‌های کالا

مَسطورة: مَسطوره در فارسی، مؤنث مَسطور، وَ، در فارسی: نمونه‌ی کالا

مُسَعَّد: این واژه و هم چنین تَسعید دَر واژه نامه‌های تازی نیامده، نیکبَخت

مُسَعَّر: نِرخگُذاری شده، اَرزیابی شده، بها کرده شُده

مُسَعِّر: اَرزیاب، نِرخگذار

مِسعَر: ۱ـ فُروزینه، فروزینه‌ی آتش ۲ـ آتَشکاو ۳ـ گَرماسَنج (لاروس) ۴ـ جَنگ اَفروز ۵ـ دراز گَردَن

مِسعَط: بینی چکان، بینی شوی

مَسعود: ۱ـ فَرخنده ۲ـ نیکبَخت ۳ـ از نام‌های تازی برای مَردان

مَسعور: ۱ـ شِکَمباره ۲ـ دیوانه ۳ـ گَرمازَده ۴ـ تِشنه ۵ـ هار: سَگ

مَسعَی: ۱ـ کوشِش ۲ـ راه، رَوِش

مَسغَبَة: گُرسنگی

مُسِفّ: ۱ـ اَبرِ نزدیک ۲ـ نَزدیک پَرواز: پَرنده

مِسفَرَة: جارو (لاروس)

مِسفَك: پُر سُخَن، پُرگوی (لاروس)

مَسفَلَة: پایین

مَسفَلة المَدینَة: پایین شهر (لاروس)

مِسفَن: چو بساو

مُسفِی: سُخن چین

مِسقاطون: این واژه در برهان آمده و رومی دانسته شده، یَلَنجُوج (= عود هِندی)، مُعین بر آن است که واژه از مَسفنطن Asa foetida برگرفته شده برابر با: اَنگدان

مَسقَط: ۱ـ اُفتگاه ۲ـ بال پَرنده

مُسقَط: ۱ـ بَر اُفتاده ۲ـ آفگانه: بچّه‌ی نارسیده را گویند که از شکمِ آدمی یا جانور، مرده بیفتد

(برهان)، اَفکانه، فرزندی بُوَد که از شکم مادَر برَوَد (صحاح الفرس)، فَگانه، فکانه (برهان)

مُسقِط: ۱ـ برَاَندازَنده ۲ـ آفگانه‌زای ۳ـ رُسواکُننده، آبرو بَرَنده

مَسقَط: پارسی تازی گشته، مَسکَت: پایتختِ عُمان، مَشکَت (انجمن آرا)

مَسقَطُ الرَّأس: زادگاه

مُسقِطَة: مُسقِطِه در فارسی، مؤنث مُسقِط، وَ، فَگانَنده، داروهای فَگانَنده

مَسقَطی: نام گونه‌ای شیرینی ایرانی از نشاسته و گُلاب، مَسکَتی

مِسقَع: سُخنوَر، زَبان‌آوَر

مُسَقَّف: ۱ـ دِراز (لاروس) ۲ـ دِراز بالا (آنندراج) ۳ـ خانه‌ی پوشیده، پوشدار، آسمانه‌دار

مَسقُوم: بیمار (آنندراج)

مَسک: سنسکریت تازی گشته، مُشک

مَسْك: پوست (لاروس)

مَسَک: ۱ـ آبگیر ۲ـ لاکِ سَنگ پُشت ۳ـ دَستبَند: از پیلَسته ۴ـ پابرنجَن: از پیلَسته

مُسُک: زُفت، ژَکور (= بخیل)

مِسکُ الجَنّ: مُشکِ چوپان، از گیاهان (لاروس)

مِسکُ الرُّوم: مُشکِ رومی. گُلِ مَریم، از گیاهان

مِسکالین: Mescaline، انگلیسی از مکزیکی سُرخپوستی، Mexcalli، گونه‌ای گیشدَر (= کاکتوس)، گیشدارو

مَس کامیونیکیشِن: Mass comunication، انگلیسی (= ارتباطات هَمگانی، فرهنگ فنی)، پیوَستانِ هَمگانی

مُسکان: پیش‌بَها (لاروس)، رَبون، پیشمُزد

مُسکِت: فرونِشان، فرونِشاننده، خاموش کُننده

مُسکِتَة: مُسکِتِه، مؤنث مُسکِت، وَ، سُخنِ بی‌پاسُخ، سخنِ خاموش کُننده

مُسکِر: مَستی‌آوَر

مُسَکَّر: مِی زَده، مَستِ لول

مُسکِرات: (تک: مُسکِرَة)، مَستی‌آوَران

مُسکِرَة: مُسکِره در فارسی، مؤنث مُسکِر، مستی‌آوَر

مِسکِل: معین این واژه را برگرفته از Musica بَرابَر با خُنیا و از ریشه‌ی یونانی و لاتینی دانسته، نام این ساز که بدینگونه در فرهنگ جهانگیری آمده، دگر گشته‌ی مِسکَك پارسی است که سازی است که با دَهان نواخته می‌شود (غیاث اللغات) و این واژه نیز برگرفته یا دگر گشته‌ی مُستَك پهلوی که گونه‌ای ساز است، مُستَک سَرای نیز در پارسی پهلوی آمده که

نوازنده‌ی مُستَك یا مِسكك است.

مَسکَن: مَسکِن: مان، بونَـك، هَدیش (فرهنگ پهلوی)، باش، هَم بر آن دَر باشَدَش باش و قرار (مولانا، دَر مثنوی)، چُنانك ماهی جُز در آب زنـدگانی و باش نتـوانـد کرد (مولانـا، در فیه‌مـافیه)، جایبـاش، جایپـاش (برهـان)، مانگاه، سَرای، خانه، نِشیمَن

مُسَکِّن: فرونشاننده (غیاث اللغات)، آرامده (فرهنگستان)

مُسَکِّنات: (تك: مُسَکِّنَة) آرامدهان

مَسکَن داشتَن: خانه داشتن، ماندِگار بودن

مَسکَنِ زیرزمینی، سَرداب، سردابه (برهان)

مَسکَنِ عُقـاب: نَشیم، بفرمود تا پَس به هنگام خواب، برفتند سوی نشیم عقاب (فردوسی)

مَسکَن کَردَن: خانـه کردن، مانـدگار شُدَن، مانیستَن (فرهنگ پهلوی)

مَسکَن گاه: مانگاه، زیستگاه (ذبیح بهروز)

مَسکَن گزیدَن: جایباش گُزیدَن

مسکن مُحَقَّر: کاشانه (برهان)، کُریچه (برهان)

مُسَکِّنَة: مُسَکِّنه در فارسی، مؤنث مُسَکِّن، فرو نشاننده، آرامده

مَسـکَـنـه: مَسـکَـنت در فارسی: تُهیدَستی، بی‌چیزی، دَرویشی، نیازمَندی، فَنك، هَم آوای زَنگ (برهان)

مَسکوت: فرو بنشَسته، خاموشیده

مَسکور: مَست، مِی زَده

مَسکوك: پُرشیان

مَسکوکات: (تك: مَسکوکَة) پُرشیان‌ها

مَسکوکَة: مَسکوکِه در فارسی، مؤنث مَسکوك، پُرشیان

مَسکون: مانیستِه، باشیده، ماندگاه، زیستگاه

مَسکـون شُدَن: مانیستـه شُدَن، باشید گَشتَن، ماندگاه شُدَن، زیستگاه شُدَن

مَسکونی: دَر تازی نیامده، نِشیمَن، ما نگاهی، زیستَنی، زیستی

مِسکیر: سیامَست، لولِ لول

مِسکین: ۱ـ بی چیز ۲ـ خوار ۳ـ ناتوان

مِسکین خانه: نَوانخانِه (فرهنگستان)

مِسلاط: دَندانه‌ی کلید (آنندراج)

مِسلاق: ۱ـ زَبان آور ۲ـ بُلَند آواز

مُسَلَّح: زینیك (فرهنـگ پهلوی)، سَلَهشُور، سلاح برگرفتـه از سِلَهْش اَوستـایی است (بهروز)، جاکَند (برهان)، آدَرمدار

مَسلَحَـة: مَسلَحـه در فارسی: ۱ـ زینـه‌گاه ۲ـ دیدگاه ۳ـ گروهِ زینه‌داران ۴ـ سَهمگاه، جای سَهمگین

مُسَلَّح بودِگی: زینـاوَنـدی، زین اَفـرازی

(فرهنگ پهلوی)

مُسَلَّح به سلاح خوب: هو زین (فرهنگ پهلوی)، خُو بزینه

مُسَلَّح کَردَن: مُسَلَّح گرداندَن: زیاوَندِنیدَن (فرهنگ پهلوی)، زینه‌مَند کَردَن

مَسلَخ: درزَند (برهان)، کُشتارگاه (فرهنگستان)

مَسلَخ: از مُشَلَّخ: رَختکَن، رَختکَنِ گرمابه، از ناصر خسرو: این جَهان مَسلَخِ گرمابه‌ی مَرگ آمد، هرچه داری بِنِهی پاك در این مسلَخ (معین)

مُسَلسَل: ۱ـ دَر زنجیر، زنجیری ۲ـ دَر پیوند، پیوَسته ۳ـ پَیاپی ۴ـ جامه‌ی راهراه ۵ـ زَنجیره‌ای، گونه‌ای دَبیره ۶ـ خود توف، گونه‌ای زینه

مُسَلسَل ساز: خودتوفساز

مُسَلسَلِ سَبُك: خود توفِ سَبُك، خود توفِ دستی

مُسَلسَلِ سنگین: خود توفِ سنگین، خود توفِ پایه‌دار

مُسَلَّط: ۱ـ بَرگماشته ۲ـ چیره، فرخادمَند، دَستیافته (ذبیح بهروز)

مُسَلَّط شُدَن: چیره شُدَن، دَست یافتن

مُسَلَّطِ بَر نَفس: هَنوَند (برهان)

مِسلَع: راهنما

مِسلَفَة: مِسلَفِه دَر فارسی: گَرّا، ابزاری است برای هَموار کردن زمین شیار کرده (برهان)، ماله (آنندراج)

مِسلَق: ۱ـ زَبان‌آور ۲ـ بُلَند آواز

مَسلَك: ۱ـ گُذَرگاه، راه ۲ـ رَوِش، یَنگ (برهان)

مُسَلَّم: ۱ـ اَرزانی (برهان)، ای سخن تو به سخا اَرزانی، گر به جانش بخرند اَهلِ سُخَن ارزانی (انواری)، تاشت، ویچِرت (فرهنگ پهلوی) ۲ـ گردَن نهاده ۳ـ باوَر شُده ۴ـ رَها گَشته ۵ـ سِپُرده شده

مُسلِم: آشتیگَر، مُسلمان (غیاث نوشته است: ضرور نیست که مُسَلمان از اسلام مأخوذ باشد بلکه فارسی ناب است)

مُسَلَّماً: بی بر و برگرد، بی چون و چرا

مُسلِمات: (تك: مُسلِمَة)، زنانِ مُسَلمان

مُسَلَّمات: (تك: مُسَلَّمَة)، باوَر شُده‌ها، آشکاره‌ها

مُسَلَّم داشتَن: ۱ـ باوَر داشتَن ۲ـ پذیرُفتن، گَردَن نهادن

مُسَلَّم شُدَن: تاشت گَشتَن، تا شتیدَن، سِپُرده شُدَن

مُسَلَّم گرداندَن: باز رَهانیدَن، آسوده گَرداندَن،

تاشت گَرداندَن
مُسَلَّم گردیدَن: تاشت گَشتَن، تا شتیدَن، سِپُرده گَردیدَن
مُسَلَّم ماندَن: تاشت ماندَن، آسوده ماندَن
مُسَلَّمَة: مُسَلَّمه در فارسی، مؤنث مُسَلَّم، بنگرید به مُسَلَّم
مُسلِمَة: مُسلِمه در فارسی، مؤنث مُسلِم: زنِ مسَلمان
مُسَلَّمی: دَر تازی نیامده ۱ـ تاشت بُودَن ۲ـ راست بُودَن ۳ـ بَخشودِگی ساو (= مالیات)
مُسلِمین: (تك: مُسلِم)، مُسلمانان
مَسلوب: ربوده، ربوده شده
مَسلوبُ الاِختیار: تُوانرُ بوده، تُوانباخته
مَسلوبُ المَنفَعَة: سود ربوده، بی بَهره
مَسلوخ: پوست کَنده
مَسلوك: رفته شُده (غیاث اللغات)، رَوِشیده، رو به راه
مَسلوك داشتن: رَوِشیدَن، گام بَرداشتن، در راهِ رو به راه نهادَن
مَسلوك گَشتَن: در رَوش بُودَن، رو به راه بُودَن
مَسلول: ۱ـ آزار جِگَر (= Phtisique، در فرانسوی، گویش هراتی)، باریك بیمار ۲ـ آخته (لاروس)
مَسلولی: در تازی نیامده، آزار جِگَری (گویش هراتی)، باریك بیماری
مَسلُولین: (تك: مَسلول)، آزار جگَران، باریك بیماران
مُسَلّی: ۱ـ رامِش دَهنده ۲ـ سِیمین اَسب: دَر اسپَدوانی
مُسَمّا: برگرفته‌ی فارسی گویان از مُسَمَّن، چَرباك
مِسمار: میخ
مِسمار کردَن: ویران کَردَن (آنندارج)
مُسَمّای آلو: چَرباك آلو
مُسَمّای بادنجان: چَرباكِ باتَنگان
مُسَمّایی: در تازی نیامده، چَرباکی
مِسمِریسم: Mesmerisme، فرانسوی برگرفته از نام: F.A. Mesmer گیتیك شناس آلمانی سَده‌ی هجدهم: رَوِش مِسمِر، خوابدَرمانی
مُسَمَّط: ۱ـ به رِشته کِشیده ۲ـ فِتراکی. گونه‌ای سَرواد (مُسَمَّط از آن گویند که تسمیط در لغت، چیزی به فِتراكِ زین بستن است، چون شاعر چند مصرعه را با بیت دیگری مربوط و منظم می کند گویا که چیزی به فِتراكِ زین بسته است، غیاث اللغات)
مِسمَع، مَسمَع: ۱ـ گوش ۲ـ سوراخِ گوش ۳ـ گوشه‌ی دول (= دَلو)

مُسَمَّع: دَر زنجیر، زَنجیری

مُسمِعَة: سرودگوی: زَن (آنندارج)

مَسمَقار: Masmacora، اَندلسی تازی گشته، زَراوَند، از گیاهان

مَسمَقران: بنگرید به مَسمَقار

مَسمَقورَة: مِسمَقوره در فارسی، بنگرید به مَسمَقار

مُسَمَّن: ۱ـ فَربه ۲ـ چَرباك، روغَندار

مُسَمِّن: فربه کُنَنده

مُسَمَّنَة: مؤنث مُسَمَّن: فَربه: زَن

مَسموع: شنوده (آنندارج)، نیوشیدِه، نیوشِه

مَسموعات: (تك: مَسموعَة)، نیوشیدِگان، شنودِگان

مَسموع اُفتادن: ۱ـ شنیده شُدَن ۲ـ پذیرفته شُدَن (معین)

مَسموع شُدَن: به گوش خوردَن، شنیده شُدَن

مَسموعَة: مَسموعِه در فارسی، مؤنث مَسموع، شنوده، نیوشیده

مَسموم: ۱ـ مَستوك (فرهنگ پهلوی)، زَهر خورده ۲ـ زَهرناك

مَسمومَة: مَسمومِه در فارسی، مؤنث مَسموم، زَهرناك

مَسمومیّت: دَر تازی نیامده، مَستوکی (فرهنگ پهلوی)، زَهرمَندی (ذبیح بهروز)، زَهرناکی

مَسمومین: (تك: مَسموم)، مَستوکان، زَهرخوردِگان، زَهرناکان

مُسَمّی: ۱ـ نامیده، نامبُرده ۲ـ ناموَر ۳ـ نامزَد

مِسَنّ: فِسان، سَنگ ساو، کارد تیزکُن

مُسِنّ: پورگاس، دوشدَفت (فرهنگ پهلوی)، سالدار، سالخورده، زال، (واژه نامَك)، هَمه جا دُوی، زال کردانـدرین، نخواهَم که داری دل از مَن به کین (فردوسی)، زال، زنی سالخورده و همکار سودابه است، این زالِ شویکُش چو تو بَس دیَدست، اَزوی بشوی دستِ زناشویی (ناصر خسرو)

مَسنَد: ۱ـ نِشَست، نِشَستنگـه (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ بالِش (فرهنگ پهلوی) ۳ـ گاس (فرهنگ پهلوی)، گاه، پایگاه ۴ـ غالی، غالی گرانبها، بوب ۵ـ دَر فارسی: بَدزاد، بَدکردار ۶ـ دَر فارسی: تَنبَل، بیکاره ۷ـ گور، به گُواژ ۸ـ این جهان، گیتی، به گواژ

مُسنَد: ۱ـ روزگار، زَمانه ۲ـ پِسَر خوانده (آنندارج) ۳ـ مول، موله‌زای (= حَرامزاده) ۴ـ پناه بَخش ۵ـ پُشتی ۶ـ بَستان، دَر دستور زبان

مَسنَدآرا: گاه آرای، نِشست آرای، اورَنگ آرای

مَسند اَفروز: گاه اَفروز، اورَنگ اَفروز

مُسنَدٌ اِلیه: بَستیده، در دَستور زبان

مُسَنِّن: ۱ـ دَندانپزشک ۲ـ دَندانساز

مَسنون: ۱ـ چَنَب گَشته (چَنب = سُنَّت، انجمن آرا) چَنَب سُنَّت و کار به نافِله، روا، نارَوا، دان حلال و حرام (ابونصرفراهی) ۲ـ بَدبُو، گندیده

مِسواط: کَفگیر (لاروس)

مِسواك: چُوچ (مخزن الادویه)، روفان (بهره از آنندارج)

مِسواكُ الرّاعی: ۱ـ مُشك چوپان، از گیاهان ۲ـ تر تیزَك، از گیاهان ۳ـ انگدان، از گیاهان

مِسواة: بَنگَن: پنجه ابزاری است برای تراز کردن زمین (برهان)

مِسواك زدن: مِسواك کَردَن: چُوچیدَن

مَسُوح: مالیدَنی، پَرواسیدَنی

مُسُوح: (تك:مِسح) پَلاس‌ها، میانراه‌ها

مُسَوَّد: ۱ـ خونِ برِیانی، گونه‌ای زُناج دَر زمان کانایی (= جاهلیّت) ۲ـ سیاه کرده

مُسَوِّد: ۱ـ سیاه کُننده ۲ـ نویسنده (معین)

مُسَوَّدات: (تك: مُسَوَّدَة)، چِرکنویس‌ها، سیاهان

مُسَوَّدَة، مُسَوَّدِه در فارسی: چِرکنویس (لاروس)، سیاه (آنندارج)

مُسَوَّر: جای دَستبَند

مُسَوَّغ: ۱ـ گوارَنده ۲ـ رَوا (معین)

مُسَوِّغ: ۱ـ گوارا کُننده ۲ـ رَوا کُننده

مُسَوَّغ گردیدَن: ۱ـ گوارا گَشتَن ۲ـ رَوا گَشتَن

مِسوَف: بویه‌دان

مُسَوِّف: خیره سر

مُسَوِّل: ۱ـ آغازَنده ۲ـ فریبَنده

مُسَهَّد: ۱ـ بیدار گَشته ۲ـ بیدار

مُسَهَّد کَردَن: بیدار کَردَن

مُسهِل: شِکَمرُوان (آنندراج)، رَوَنده (گویش هراتی)

مُسهِلات: (تك: مُسهِلَة)، شِکَمرُوانان

مُسهِلَة: مُسهِله در فارسی، مؤنث مُسهِل: شِکَمرُوان

مُسهِم: پُرچانه، پُرگوی

مُسَهَّم: چادر راهراه

مَسیح: مَسیها (فرهنگ پهلوی) ۱ـ دوست ۲ـ زمین‌پیما ۳ـ پاژنام عیسی (ع) به‌انگیزه‌ی دوستی با خدا و گشت و گذار بسیار (بهره از غیاث)

مَسیحا: از مَشیخا، سریانی، بنگرید به مسیح (غیاث اللغات)

مَسیحادَم: جان‌بَخش، جان‌بَخشِ مردگان، گواژ: پزشكِ کاردان

مَسیحانَفَس: بنگرید به مسیحادَم، مَسیهادَم

مَسیحی: مَسیهی، تَرسایی (= نصرانی،

برهان)

مَسیخ: ۱ـ چهره بَرگشته ۲ـ زشت‌آفرید ۳ـ گول ۴ـ گوشتِ بی‌مَزه

مَسیر: ۱ـ گُذرگاه، گشتگاه ۲ـ رَفتَن، گشتَن

مَسیس: سودَن

مُسِیف: شمشیردار

مَسیکَـة: مَسیکِـه در فارسی: توتِ روبـاه، رُوانبَند، از گیاهان دارویی

مَسیل: لُوره (صحـاح الفـرس)، لورکَنـد (برهان)، دَرگ (فرهنگ پهلوی)

مَسینون: بنگرید به مینیون

مُسیو: Monsieur، فرانسوی، بانا، کَدبان (= آقا)

مِش: Mesh ، انگلیسی، تُوری (فرهنگ پهلوی)

مَشاء: گَزَر، از گیاهان

مَشّاء: ۱ـ سخن چین (آنندراج) ۲ـ گامبردار، زبانزد فرزانی (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

مَشائِم: (تک: مَشیمَة)، یارَك‌ها، یوگان‌ها

مَشّـائـون: (تک: مَشّـاء)، سخـن چینان، گامبَرداران

مَشاءَة: خواستَن

مَشائیم: (تک: مشؤوم)، گُجَسته‌ها، مَرخشِگان

مَشّـائـین: (تک: مَشّـاء)، گامـبَـرداران (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، سخن چینان

مَشابِه: (تک: شِبْه)، سانان، مانَندان

مَشابِه: (تک: شَبَه)، از ریشه‌ی پارسی، شَبَه‌ها

مُشـابِهـات: (تک: مُشـابِهَـة)، هَمـانندی‌ها، مانَندِگیها، هَمسانیها

مُشـابِهَـة: مُشابِهَت در فارسی: مانَنـد شُدَن (آنندراج)، هَمانَندی، هَمسانی، مانَندِگی

مُشاتَمَة: مُشاتِمَت در فارسی، هَمدُ شنامی

مَشاجِب: (تک: مِشجَب)، چوبرختی‌ها

مَشاجِر: (تک: مَشجَر)، رویِیدَنگاهان، دِرَختستان‌ها

مُشاجَرات: (تک: مُشاجَرَة)، پَتکاری‌ها، هَمِستیزی‌ها

مُشـاجَرَة: مُشاجِره و مُشـاجِرَت در فارسی: پَتکاری (فرهنگ پهلوی)، هَمِستیزی

مُشـاحّـة: مُشاحّه در فارسی، بَرسَر و کول هَم زَدَن، هَمِستیزی، کِشمَکش، این واژه در فرهنگ معین مُشاجّه آمده

مُشاحِن: ۱ـ دُشمَن ۲ـ مَردُمگُریز

مُشـاحَنَـة: مُشاحِنه و مُشاحِنَت در فارسی: ۱ـ دشمَنی ۲ـ کینه توزی

مُشـار: ۱ـ نَمارده (نَمار = اِشاره، برهان) ۲ـ سوبار (= مُشاوِر، فرهنگ پهلوی)

مَشار: کَندو (لاروس)

مُشارُالَیه: نَمارده، نامبُرده، (بهروز)، وی: مَرد

مُشارُالَیها: نَمارده، نامبُرده، وی: زَن

مُشارُالَیهُما: نَماردِگان، نامبُردِگان، ایشان: مَرد

مُشارُالَیهِن: نَماردِگان، نامبردگان، ایشان: زَن

مَشارِب: (تك مَشرَب)، آبخوردها، آبشخورها، رَوش ها، آشامگاهان، آشامیدَنها

مَشارِب: (تك: مَشرَبَة)، چَمنزارها، پَرواره‌ها، پیشدالان‌ها

مُشارُبِالبَنان: انگشت نما، بَرجسته (فرهنگستان)

مَشارِع: (تك: مَشرَع, مَشرَعَة)، راه‌ها، راه گُشادَن‌ها (غیاث اللغات)

مَشارِف: (تك: مُشرَف)، بُلَند جای‌ها

مُشارَفَة: مُشارِفه و مُشارفَت در فارسی ۱ـ خودستایی، خود بَرتَردانی ۲ـ آگاهی ۳ـ والایی ۴ـ نزدیك شُدَن ۵ـ بَرآمَدَن

مَشارِق: (تك: مَشرِق)، خُورایانها

مُشارِك: هَنباز

مُشارَکات: (تك: مُشارَکَة)، هَنبازی‌ها

مُشارَکت دادن: هَنبازاندَن، هَنباز کَردَن

مُشارَکتِ دینامیك: در انگلیسی: Dynamic community، هَنبازی پویا

مشارکت کردن: هَنبازیدَن، هَنباز شُدَن

مُشارِك گرداندَن: هَنبازاندَن، هَنباز گرداندَن

مَشاش: این واژه پارسی است بَرابر با: اَنگبینه که چیزی است چون سوهان. معین آن را تازی و برابر با انگبین دانسته است، مُشَختِه

مُشــاش: ۱ـ پوك اُستخوان ۲ـ زمینِ نَرم ۳ـ رَوان (= نَفْس) ۴ـ سِرشت ۵ نژاد ۶ـ زاوَر

مُشــاش: (تك: مُشــاشــة)، سَر استخـوان‌ها، آبکَندها، ماسه راه‌ها

مُشــاشَة: مُشاشِه در فارسی: ۱ـ سَر استخوان ۲ـ آبکَند (= غَدیر، صحاح الفرس) ۳ـ ماسِه راه

مِشاط: (تك: مُشطْ) شانه‌ها، خَرَك‌ها

مِشــاطَــة: ۱ـ آرایشگـری ۲ـ مُزد آرایشگـر (لاروس) ۳ـ هُنرِ شانه کَردَن (آنندراج)

مَشّاطَة: مَشّاطِه و مَشاطِه در فارسی: هو چِهرگَر (فرهنگ پهلوی)، خُوبچِهرگَر، شانه کِش: زن (آنندراج)، آرایشگر، چِهرآرای

مَشّاطِگان: رَمَن بندیٔ فارسی، آرایشگران، چِهرآرایان

مَشّاطِگی: چهرآرایی، آرایشگری

مَشّاطه‌وار: چِهرآراوار

مُشــاع: چَنــد هَمبایِه، (هَمبای = شَریكِ مِلك، فرهنگ پهلوی)

مُشاعاً: چَند هَمبایی، چَند هَمباییك

مَشاعِر: (تک: مَشعَر)، سُهِش‌ها، نیاگاه‌ها، کُرپانگاه‌ها، دِرَختانِ سایه‌دار

مُشاعَرات: (تک: مُشاعَرَة)، ویچستاران

مُشاعَرَة: مُشاعِره در فارسی، ویچستاری، از: ویچَست (= شِعر، فرهنگ پهلوی)، وَ، آوَرد (= مسابقه)

مَشاعِل: (تک: مَشعَل، مَشعَلَة)، شَماله‌ها، چراغواره‌ها، خوله‌ها

مَشاغِل: (تک: مَشغَلَة)، کارها، پیشه‌ها

مَشاغِل دولتی: کارهای دیوانی

مَشافِر: (تک: مِشفَر)، لَفچ‌های شتران، دهان‌ها، به گواژ

مُشافَهَة: مُشافِهه و مُشافِهَت در فارسی ۱ـ روبه‌رویی، روبه‌روشُدَن ۲ـ روبه‌رو سخن گُفتَن ۳ـ نزدیک گردانیدَن

مَشاقّ: (تک: مَشَقَّة)، سَختی‌ها (غیاث اللغات)

مَشّاق: ۱ـ ورزنده ۲ـ آموزَنده ۳ـ رَنجبَر ۴ـ کافگَر (کاف = کیمیا، برهان)

مَشّاقی: در تازی نیامده، ۱ـ آموزِش ۲ـ رَنجبَری ۳ـ کافگَری

مَشّاقین: (تک: مَشّاق)، وَرزَندگان، آموزَندِگان، رَنجبَران، کافگَران

مُشاکَرَة: سپاسگزاری

مُشاکِل: ۱ـ گِرایَنده، یکی از نوزده سنگِ سَرواد ۲ـ مانَند شَوَنده ۳ـ هَمانَند

مُشاکَلَة: مشاکِله و مُشاکِلَت دَر فارسی: مانایی، هِمچِهرگی

مَشامّ: دِگَر گشته‌ی مَشامِم، (تک: مِشمَم)، بویِشگاهان، بینی‌ها

مُشاوِر: سُوبار (فرهنگ پهلوی)، رایزَن (فرهنگستان)

مُشاوَرات: (تک: مُشاوَرَة)، اوسکارِش‌ها رایزنی‌ها

مُشاوِرِ حقوقی: یا تَنگوی (فرهنگ پهلوی)، داتگُوی

مُشاوَرَة: مُشاوِره و مُشاوِرَت در فارسی: اَندَرز، اُوسکار، اوسکارِش (فرهنگ پهلوی)، رایزَنی (فرهنگستان)

مَشاهِد: (تک: مَشهَد)، پیشگاهان، کُشتگاهان

مُشاهِد: بینَنده

مُشاهَد: بینیده، دیده شده

مُشاهَدات: (تک: مُشاهَدَة)، دیدها

مُشاهَدَت کَردَن: دیدَن

مَشاهِدِ مُتَبَرِّکه: آستانه‌ها

مُشاهَدَة: مُشاهِده و مُشاهِدَت در فارسی: دید

مُشاهِده شُدَن: دیده شُدَن، به چَشم دیدَن

مُشاهِده کَردَن: دیدَن

مُشاهَرات: (تک: مُشاهَرَة)، مُزدورگیری ها، سَر ماهی ها
مُشاهَرَة: مُشاهِره و مُشاهِرَت در فارسی: ۱ـ مُزدورگیری ۲ـ سَرماهی (برهان)، مَهواره (برهان)
مُشاهَرت اطلاق کَردَن: سَرماهی نهادَن، سَر ماهی دادَن
مَشایخ: (تک: مشیخَة)، ریش سپیدان، پیر سالاران
مِش آیرُن: Mesh Iron، انگلیسی (= آهَنِ مُشَبَّک، فرهنگ فنی)، آهن تُوری
مُشایِع: ۱ـ پَس آیَنده (آنندراج) ۲ـ به دَرگَه رَونده، بَدرَهه کُن، بَدرَهه گَر
مُشایَعَة: مُشایِعَت در فارسی: ۱ـ پَس آیَندِگی، پیروی ۲ـ به دَرگَه رَوی، بَدرَهه (= بَدرقه، برهان)
مُشایِعین: (تک: مُشایِع)، پَس آیندگان، بَدرَهه کُنندگان
مَشئوم: مَشئوم در فارسی: بَدشگون، گُجَسته، مَرخشِه (صحاح الفرس)
مَشئومَة: مَشئومه در فارسی، مؤنث مَشئوم، بنگرید به مَشئوم
مُشَبّ: گاو کُهَن
مُشبَع: ۱ـ سیر، سیر شُده ۲ـ پُر شده، لَبریز، مَشت (گویش اراکی)
مُشبِع: ۱ـ سیر کُنَنده ۲ـ پُر کُنَنده
مُشَبَّک: تَنیده، روزَندار، توری
مُشَبَّکَة: مُشَبَّکه در فارسی، مؤنث مُشَبَّک، رُوزَندار، توری
مُشَبَّه: مانیده
مُشَبِّه: مانَند کُنَنده
مُشبِه: مانَند شَوَنده، مانِسته
مُشبِهات: مانَند شَوَندگان، مانِستِگان
مُشَبَّهات: (تک: مُشَبَّهة)، مانیدِگان
مُشَبَّهٌ‌بِه: مانَنده
مُشَبِّهَة: مُشَبِّهِه در فارسی، نام دیگر مُجَسِّمِه، پیروان سَجِستانی، مانَند کُنَندگان
مُشَبِّهین: (تک: مُشَبِّه)، مانَند کُنَندِگان
مُشبِهین: (تک: مُشبِه)، مانِستگان
مَشتا: بنگرید به مَشتاة
مُشتاع: ۱ـ فاشیده (فاش، پارسی است)، فاش شُده ۲ـ آشکار
مُشتاق: نیازان (فرهنگ پهلوی)، کیل (فرهنگ سروری)، نیازان (برهان)
مُشتاق شُدَن: نیازانیدَن
مُشتاق‌وار: نیازانِه
مُشتاقی: دَر تازی نیامده، نیازانی، کیلی
مُشتاقِین: (تک: مُشتاق)، نیازانان، کیلان

مَشتاة: سَردسیر، سَرداب، سَردابه

مُشتَبَك: دَرهَم (آنندراج)

مُشتَبَه: فارسی گویان به نادرست مُشتَبَه گویند که در تازی نیامده، پَرت، گولخورده، دَشگیر (دَش = شبه، برهان)

مُشتَبَه شُدَن: دَشگیر شُدَن، پَرت شُدَن، گول خوردَن

مُشتَبِهَة: مُشتَبِهه در فارسی: مُشتَبِه، بنگرید به مُشتَبِه

مُشت بیضه کَردَن: مُشت گِرد کَردَن (آنندراج)

مُشتَدّ: ۱ـ پُرتُوان ۲ـ اُستوار

مُشتَدَح: فَراخی (آنندراج)

مُشتَرِط: پیمان کُنَنده (آنندراج)

مُشتَرَك: ۱ـ چَند هَمبایه ۲ـ چَندواره، چَند مانَك، واژه‌ای که چند مانَك یا آرِش دارد، چون: شیر

مُشتَرِك: ۱ـ همباز، هَمباغ، هَنباز، اَنباز ۲ـ هَمبَست، در فرانسوی Abonné

مُشتَرَکات: (تك: مُشتَرَکَة)، چَندوارِگان، چَندمانَکان

مُشتَرَکاً: هَمبازانه، هَنبازانه

مُشتَرَكُ المَعنَی: چَند مانَك

مُشتَرك المَنافِع: هَمسُود

مُشتَرَکَة: مُشتَرَکه در فارسی، مؤنث مُشتَرَك، بنگرید به مُشتَرَك

مُشتَرِکین: (تك: مُشتَرِك)، هَمبَستان

مُشتَری: ۱ـ خَریدار (فرهنگ پهلوی) ۲ـ فُروشَنده: گاهی (آنندراج) ۳ـ اَرزیز: کافگران (= کیمیاگران) توپالِ ارزیز (= قلعی = رصاص) را از آن روی «مشتری» خوانند که ستاره‌ی بِرجیس (= مشتری) در پیوند با این توپال است ۴ـ بِرجیس، زاوَش، اورمَزد، خُسپی، اِز ستارگان

مُشتَری اَثَر: اورمَزدوَش، برجیسوَش

مشتَری شُدَن: خَریدار شُدَن

مُشتَعِل: تیز سوچاك، وَخشاك، وَخشَندَك (فرهنگ پهلوی)، آلاو (برهان)، آلاوِه، زِچشمون اُون قَدَر اَخگَر ببارم، که گیتی سَر به سَر آلاوِه گیره (بابا طاهر)، اَلُو گِرِفته، اَبیزان (بهروز)

مُشتَعِلَة: مُشتَعِله در فارسی، مؤنث مُشتَعِل، بنگرید به مُشتَعِل

مُشتَغِل: ۱ـ سَرگَرم، سَرگَرمِ کار ۲ـ روی گردانَنده (آنندراج) ۳ـ پیشه‌مَند

مُشتَفِی: بهبود یابَنده، دَرمان شَوَنده

مُشتَقّ: ۱ـ شکافته ۲ـ جُدا گَشته ۳ـ گِرِفته (ذبیح بهروز)، بَر گِرِفته

مُشتَقّات: (تك: مُشتَقَّة)، بَر گِرِفتگان

مُشتَقِ تابِع: پَس بَر گِرفته، زبانزد اَنگارِش (= ریاضی)

مُشتَقِ تابعِ تابِع: سِپَس بَرگرفته، زبانزد اَنگارش

مُشتقِ مُتَوالی: بَرگرفتـه‌ی پَیاپی، برگرفته‌ی دُمادُم، زبانزد اَنگارش

مُشتَقّة: مُشتَقِه در فارسی، مؤنث مُشتَق، بنگرید به مشتَق

مُشتَکی: گَرزیده (گَرزش = شکایت، فرهنگ پهلوی)، نال اَنگیز، گِله اَنگیز

مُشتَکِی: گَرزَنده، نالَنده، گِله‌مَند

مُشتُلُق: ترکی از پارسی، مُژدِگانی، مِیلاوه (برهان)

مُشتمال چی: مشتمال گَر، مُوستَنگر (از ریشه‌ی پهلوی)

مُشتَمِل: دَربَرگیر، فَراگیر

مُشتَمِلَة: مُشتَمِله در فارسی، مونث مُشتَمِل، دَربَرگیر، فَراگیر

مُشتُوك: بر گرفتـه از روسی Mundwtuk (معین)، دودکاه

مَشتوت: ۱ـ پَراکَنده ۲ـ تار، دَرپارچه (غیاث اللغات)

مُشتَهَر: نام‌آوَر، نامـور، بُلَند آوازِه، سَرشناس، نامی، خَنیده (برهان)

مُشتَهِر: نامی کُننده

مُشتَهَی: پُژهان اَنگیز، گِرای انگیز

مُشتَهِی: پُژهانمَند، گِرایا

مُشتَهَیات: (تك: مُشتَهَیة) پُژهـان انگیزان، گِرای اَنگیزان

مُشتَهَیة: مؤنث مُشتَهَی: پُژهان انگیز، گِرای اَنگیز

مَشجَر: ۱ـ رُوییدَنگاه ۲ـ کَجاوه

مِشجَر: ۱ـ رَخت آویز ۲ـ کجاوه

مُشَجَّر: ۱ـ دارجـامـه، جامـه بانگاره‌ی‌دار یا درخـت ۲ـ دار کِشت، درختکـاری شُده ۳ـ دارین، درختی، درخت نُما

مُشَجَّرات: (تك: مُشَجَّرة)، تَبار سَروان

مُشَجَّر کرده: ۱ـ دارین، دِرَخت نما۲ـ دار کِشت

مُشَجَّرَة: مُشجَّـره در فارسی، مؤنث مُشَجَّر، وَ، تُخمَـك سَرو (= نَسَب نامـه، فرهنگ پهلوی)، تَبار سَرو

مَشحون: آگَنه، آگَنده، آکَنده، اَنباشته، پُر

مَشحون کَردَن: اَنباشتن، آگَندَن، آکَندَن، پُر کَردَن

مَشحون گرداندن: بنگرید به مشحُون کَردَن

مَشْخ: برگرفته از مَشق، بنگرید به مَشق

مُشَخَّص: ویچـارده، یوتار (فرهنگ پهلوی)،

اَنگشت نما، نِشاختِه (ذبیح بهروز)

مُشَخَّص: ویچارتار (فرهنگ پهلوی)

مُشَخَّصات: (تک: مُشَخَّصَة)، یُوتاران، ویچاردِگان، اَنگشت نماها، نشاختِگان

مُشَخِّصات: (تک: مُشَخِّصَة)، ویچارتاران

مُشَخَّص بودِگی: یوتی (فرهنگ پهلوی)

مُشخَّص کَردَن: ویچاردَن (فرهنگ پهلوی)

مُشَخَّص کُنندگی: ویچارتاری (فرهنگ پهلوی)، نِشانگذاری

مُشَخَّص کُننده: ویچارتار (فرهنگ پهلوی)

مُشَخَّصَة: مُشَخَّصِه در فارسی، مؤنث مُشَخَّص، یوتار، ویچارده، نِشاختِه

مُشَخِّصَة: مُشَخِّصِه در فارسی، مؤنث مُشَخِّص، ویچارتار، نِشانگُذار

مُشَدَّد: ۱ـ تُوانیافته، تُوانمَند ۲ـ بازواتیده (بازوات = تَشدید)

مُشَدَّدات: (تک: مُشَدَّدَة)، توانیافتگان، بازواتیدِگان

مَشدُود: تُوان بخشیده

مَشدُوه: بیخود، سَرگَشتِه (آنندراج)

مِشراص: سیخانَک، سیخونَک

مِشراط: نیشتَر (لاروس)

مِشراق: آفتابگاه، خورگاه (آنندراج)

مَشرَب: ۱ـ آشامیدَن ۲ـ آبخورد، چو گُل بَر آبـروی دوستان شاد، چو سرو از آبخورد عالَم آزاد (نظامی) ۳ـ روش ِ دینی، کیش ۴ـ رَوش ِ فرزانی ۵ـ نوشابه، نوشیدَنی (لاروس)

مِشرَب: ۱ـ کوزه ۲ـ آبخوری

مَشرَبَة: مَشرُبَة: ۱ـ زمین نَرم ۲ـ آبخورد، آبشخور ۳ـ پَرواره ۴ـ پیشدالان

مِشرَبَة: مَشرَبه در فارسی، ۱ـ آبخوری (برهان)، غُولین = سَبوی دَهان فراخ (برهان)، باز بَرغ (انجمن آرا)، نَکَرژِده، (= مشرَبهٔ سفالین، بُرهان)

مُشرَّح: باز نموده، باز گُفته، باز شکافته

مُشَرِّح: بازشکافَنده، بازگویند، بازنما

مَشرَح: چُوز، شَرم ِ زَن

مُشَرَّز: از ریشه‌ی پارسی، شیرازه‌دار، شیرازه‌بَند

مِشرَط: نِشتَر (آنندراج)

مَشرَعَة: مَشرَعِه در فارسی، ۱ـ آبرس ۲ـ آبخورد

مُشرِف: ۱ـ دیده‌وَر ۲ـ فَراتر ۳ـ زیر نِگَر ۳ـ سَرپَرَست ۵ـ هَزینه‌بان (= ناظر خرج)

مُشرَّف: سَرآفراز

مُشرِّف: سَرآفراز کننده

مُشرِف به مَوت: نزدیک به مَرگ

مُشرَّف شُدَن: سَرافراز شُدَن، بُزرگی یافتَن

مُشرِف شُدَن: ۱ـ تَرشُدَن ۲ـ هزینه بان شُدَن ۳ـ سَرپَرَست شُدَن، بَرگُماشته شُدَن

مُشرِف کَردَن: بَرگُماشتن، بَرکِشیدَن

مُشرَّف کَردَن: سَراَفراز کَردَن

مُشرَّفَة: مُشرَّفه در فارسی، مؤنث مُشرَّف، وَ، نَواختنامه، نامه‌ای که از بزرگی به سوی زیر دَست نوشته شَوَد

مَشرِق: هُوشَستَر، خوراسان (فرهنگ پهلوی)، خورآیان، خُراسان (به‌معنی مشرق باشد که مقابل مغرب است، برهان) فارسی گویان به نادُرُست واژه‌ی خاوَر را که بَرابَر «مغرب» است به جای «مَشرِق» به کار می بَرَند، گویی به این پیشینه‌ها در فرهنگ ایرانزمین ننگریسته‌اند: از رودکی: از خراسان بَردَمد طاوس وَش، سوی خاوَر می خُرامَد شاد و خوش، مِهر دیدَم بامدادان چون بتافت، از خُراسان سوی خاوَر می شتافت، از فخرالدین اسعد گرگانی: به لفظ پهلوی هَر کو سَرایَد، خُراسان آن بُوَد، کَزوی خُور آید، خور آسَد پهلوی، یعنی خور آیَد، عراق و فارس رازُو خور بَرآید، خُورآسد، همان دگر گشته‌ی هوشَسترِ پهلوی است. اسدی توسی در «لغتِ فُرس» می نویسَد: باختر، به تازی مَشرِق بُوَد به دلیلی که عنصری گفت: چو بر زَد دَرَخشنده از باختر، دواج سیه را سپید آستر، اسدی این گواه را نیز از رودکی آورده: نیم روزان بَر سَرِ ما برگُذَشت، چون به خاوَر شُد زِ ما نادید گَشت هم او در لغت فرس می افزاید: خاوَر به تازی مَغرِب است، هَم به دلیلی که عنصری گفت: چو هُوری که بودَش به خاوَر گُریغ، هَم از باختر بَرزَنَد باز تیغ (واژه‌ی هوری را برداشته وروزی به جایش نهاده اند) عبدالحسین نوشین در «واژه نامَك» پیرامون واژگان باختر و خاوَر، روشن گردانیده که نام‌های چهار سُوی در زبان پهلوی چنین آمده: خُراسان = مَشرِق، خُربَران یا خوربَران = مَغرِب، اَپاختَر، که دَرفارسی نوین باختَر شده = شمال، رَپیتوین وَنیمروزجنوب، در واژه‌یاب هَمه جا این بَرابرها به کاررفته و از کاربُردِ باختَر که همان اَپاختَر و برابر با «شمال» است به جای «مَشرِق» نیز خودداری شده است، دَر واژه نامَك، این گُواهان نیز آمده است: خوراسان را بُوَد معنی خورآیان، کُجا ازوِی، خُورآیَد سوی ایران (فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین)، چو خورشیدِ تابان زِ گنبَد بگَشت، زِ بالا هَمی سوی خاوَر گذشت، شبِ تیره با لشکر، افراسیاب، گُذَر کرد از آموی و بگذشت از آب (فردوسی، شاهنامه)، از آن جایگَه رفت خُرَّم رَوان، به پیش آمَدَش ژرف

رودی روان، چو خور برکشیدی به خاوَر فرود، سوی باختر رفتی آن ژرف رود، چو از باختَر با زبَر تافتی، سوی خاوَر آن آب بشتافتی، چو از نیمه خَم یافت، بالای روز، به خاور شتابید گیتی فروز (اسدی توسی، گرشاسبنامه)، در پیشگفتِ شاهنامه ابو منصوری که در ۳۴۶ نوشته شده نیز آمده است: آفتاب فروشُدَن را خاوَر خواندند.

مُشرِق: تابان

مَشرِق زمینی: خورآیانی، خورآی زمینی

مَشرِقی: خورآیی، خورآیانی

مَشرِقَین: (تک: مَشرِق)، دو خورآی، دو خورآیان

مُشرِك: هَنبازگیر، چند خُدایی

مُشرِکین: (تک: مُشرِك)، هَنباز گیران، چند خُداییان

مَشرُوب: ۱ـ نوشیده، آشامیده ۲ـ نوشابه (فرهنگستان)

مَشروبات: (تک: مَشروبَة)، نوشابه‌ها

مَشروبات الکلی: مُلبادِگان

مَشروب الکلی: مُلبادِه

مَشروب خوردَن: مِی زَدَن، بادهِ نوشیدَن

مَشروبَة: مَشروبه در فارسی، مؤنث مَشروب، نوشابه

مَشرُوح: ۱ـ سَر آب (ذبیح بهروز) ۲ـ دارمَك، گوکانیك، گوویچار (فرهنگ پهلوی)، گویانیك، گویا

مَشروحاً: دارمَکی (فرهنگ پهلوی)، به گویایی

مَشروحات: (تک: مَشروحَة)، گویانیك‌ها، گویاها، دارمَك‌ها

مَشروحَة: مَشروحِه در فارسی، مؤنث مَشروح، بنگرید به مَشروح

مَشرُوط: ۱ـ سامِه‌دار (سامِه = شرط، تعهد، برهان) ۲ـ وابَسته

مَشرُوطَة: مَشروطِه در فارسی، مؤنث مَشروط، ۱ـ سامِه‌دار ۲ـ دَستوری، تازیان به آنچه فارسی گویان «حکومَت مشروطه» نام داده‌اند، با بهره‌گیری از واژه‌ی پارسی دَستور، اَلنِّظامُ الدُّستورِی می گویند (فرهنگ اصطلاحات روز، فارسی، عربی)، فَرازمانی (ذبیح بهروز، از آن روی که Chart، فَرازمان است)

مَشروطه‌خواه: دَستوری خواه

مَشروطه‌طَلَب: دستوری خواه

مَشروطه طَلَبی: دَستوریخواهی

مَشروطِیَّت: در تازی نیامده، دَستوری، دَستوریگرایی، فَرازمانی

مَشرُوع: داتیك (فرهنگ پهلوی)، کیشیك،

رَوا

مَشروعَة: مَشروعِه در فارسی، مؤنث مَشروع، دَر تازی: نَیزه، که به سوی کسی باشد (آنندراج)، در فارسی دینِدَستوری، گونه‌ای از فرمانروایی در چهارچوب دین

مَشرُوف: معین بر آن است که این واژه در تازی نیامده (زیرا شَرَف، فعل لازم است و از آن اسم مفعول نسازند)، این واژه در منتهی الارب و آنندراج آمده و گمان می رود که با مُشرِف، هم پیوند و همخانواده باشَد، زیردَست

مَشرُوم: بُریده بینی (آنندراج)

مَشرُوماتُ المَناقِیر: دَندانی نوکان، پَرندگان دَندانی نوك (لاروس)

مَشروقِه: دَر تازی نیامده، تابگاه

مِشریق: ۱ـ آفتابگاه ۲ـ شکافِ در (آنندراج)

مُشَشدَر: این واژه از ساخته‌های فارسی گویان است که به شیوه‌ی تازی از شِشدَر پارسی پدید آمده، ظهیرالدین فاریابی گفته: بَر بساطِ اَمر او نقش مُشَشدَر بافتند، شِشدَر شده، زبانزدِ شترنگ (غیاث اللغات)

مَشط: ۱ـ شانه زَدَن ۲ـ چاپلوسی ۳ـ شانِه (لاروس)

مَشَط: زِبر شُدَن، زِبر شُدَن پوست

مُشط: ۱ـ شانه‌ی بافَندگی ۲ـ بَندِ انگشت: دَر پا ۳ـ اُستخوان شانه (= مُشطُ الکتف) ۴ـ خَرَك: دَر سازهای زهی ۵ـ شِن کِش

مِشط: شانه، شانه‌ی سَر (لاروس)

مُشطُ الرّاعِی: تُوسَك، از گیاهان

مُشطُ الزَّهرا: شانه‌ی ناهید، سوزنِ چوپان، خار خَسَك (لاروس)، از گیاهان

مُشَطَّب: راهراه

مَشطُور: ۱ـ اَندُوده، نانِ آبکامه اَندوده (آنندراج) ۲ـ کَم کَردِه: درسَرواد

مُشطَة: مُشطِه در فارسی: تُوسَك، از گیاهان

مُشطِیّات: خاربالِگان، تیره‌ای از ماهیان

مَشعَب: شاخهِ راه، راهِ کوهستانی، دَرغاله (برهان)

مِشعَب: مَتّه، مَتّه‌ی بَندزَنی (لاروس)

مَشعَبُ الحَقّ: راهِ دُرُست، راهِ هُدِه (هُده = حَقّ)

مُشَعبِد: بنگرید به مُشَعبِذ

مُشَعبِدان حقهٔ سَبز: تَردَستان آسمان (حقهٔ سبز = آسمان، آنندراج)، تیتالگرانِ آسمان: ۱ـ خور و ماه ۲ـ خور، ماه، کیوان، تیر، بهرام، ناهید، برجیس

مُشَعبِذ: مُشَعبِد: تَردَست، تیتالگر، از آوردن واژه‌ی نیرنگ و نیرنگساز برابر با محتال وحیلَة و شعبده و مُشَعبِد، در واژه‌یاب از آن روی

خودداری شده که نیرنــگ در پارسـی پهلوی برابر با آزبا (= دُعا) است وَ افسون.

مُشَعبَّة: بَندزَده، چینی بَندزده، کاسه‌ی بَندزده

مَشعَر: ۱ـ سُهِش ۲ـ سایه‌دار ۳ـ کُرپانگاه ۴ـ نیایشگاه

مُشعِر: آگاهَنده

مُشعَشَـع: دَر تازی: سایه‌ی کَم (لاروس)، دَر فارسی: روشَن (غیاث اللغات)، قزوینی بر آن است که با این مانَك، از ترکی به فارسی دَرآمده است (بیست مقاله)

مُشـعـشَـعَـة: مُشـعشعـه: دَر تازی: مِیآب، مِی آمیخته با آب (لاروس)، در فارسی: رُوشَن

مُشَعشَعانه: چَشمگیر

مَشعَل: چِراغدان، شَمالِه (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، چراغواره (= قندیل)

مَشعَل‌چی: شَماله‌دار

مَشعَل‌خانه: شمالِه خانه

مَشعَل‌دار: شَماله‌دار

مَشعَل‌دارباشی: سَر شَماله‌دار

مَشعَل‌داری: شَماله‌داری

مَشـعَـلَة: مَشـعَـلِه در فارسـی: چراغـدان، چراغواره، شَماله

مَشعَلهٔ خاوری: خُور، هُور

مَشعَلهٔ روز: شَماله‌ی روز، خُور، هُور

مَشعَلهٔ صُبح: شَماله‌ی بامداد، خُور، هُور

مَشعَلهٔ گیتی فروز: شماله‌یِ گیتی فروز: ۱ـ خور، هُور، به گُواژ ۲ـ پیامبر اسلام (ص)، به گُواژ

مَشعوذ: مَشعود: افسون زَده، جادو شُده

مَشعـوف: دَر تازی: ۱ـ دیوانه، شیفته، دِلرَفته، از دیوانِگی، دَر فارسی، شادمان

مَشـغَـلَة: مَشـغـله در فارسـی، ۱ـ تَلاج (صحـاح الفُـرس)، خَلیش (برهان)، بانگ و گفت‌وگو، هِنگـامـه (آننـدراج) ۲ـ کاروبـار (آننـدراج) ۲ـ سَرگَرمی (ذبیح بهروز)، ۳ـ در فارسی آن را بَرابَـر با پیشه، کار، به کار می بَرَند ولی چَم درست این واژه در تازی چیزی است که آدمی را از کار باز می دارد.

مَشغله کَردَن: تَلاج کردن، داد و فریاد کَردَن

مَشغوف: دیوانه (آنندراج)، شیفته، بَرابَر است با مَشعُوف

مَشغول: ۱ـ کاران (فرهنگ پهلوی)، فیاوارِه، دَست اَندَرکار (ذبیح بهروز) ۲ـ جایِ گِرفته ۳ـ سَرگَرم

مَشغول ذمّه؟: بَدنام شُده

مَشغـول شُدَن: ۱ـ سَرگَرم شدن، ۲ـ به کار پَرداختن، دَر کار شُدَن

مَشغـول کردن: ۱ـ سرگرم کردن ۲ـ به کار وا

داشتن ۳ـ بازداشتَن (معین)

مَشغولی دل: دِلپُری

مَشغـولیّات: در تازی نیامـده، سَرگَرمی‌ها، کارانی‌ها، فیاوارِگی

مَشغُولیّت: در تازی نیامده، کارانی، سَرگرمی، فیاواری

مَشغُـولـین: (تک: مَشغـول)، کارانـان، دَست‌اَندرکاران، فیاوارِگان

مِشفَر: ۱ـ لَفچ، لَب و لوچه‌ی جانوران را گویند ۲ـ دَهان

مُشفِق: دِلسوز، مِهربان

مَشق: مَشـخ در فارسی: دَر تازی: ۱ـ باریک میانـی، باریک میان شُدَن ۲ـ گاییدَن ۳ـ نیزه زَدَن، با شتاب ۴ـ خَستَن ۵ـ تازیانه زَدَن ۶ـ به شتاب خوردَن ۷ـ شانه کَردَن ۸ـ کشیدَن، دراز کَردَن ۹ـ پاره کردن، جامـه را، دَر فارسـی: مُروس، ازمروسیدَن، وَرز، اَزوَرزیدَن

مِشق: گِل سُرخ

مَشَقّات: (تک: مَشقّة)، اَرگ‌ها، رَنجها

مَشق خَطّ: نِویسوَرز

مَشَقّـة: مَشَقَّت در فارسی: اَرگ، رَنج (فرهنگ پهلوی)، خِیاوَر (آنندراج)

مَشقِی: مُروسیک، وَرزیک

مُشکِ اَذفَر: اَدمَن (برهان)

مُشکُ الرُمّان: بنگرید به فاوانیا

مِشکاة: مِشکات در فارسی: چِراغدان (برهان)

مُشکـطَر امشیر: مُشکطرامشیع: پارسی تازی گشته، مُشکِ ترشیر (؟)، گونه‌ای پُودَنه، از گیاهان

مُشَکِّک: گُمان انگیز، شَک انگیز

مُشکِّک: شَک بَرَنده، گُماندار

مُشَکَّل: دیسیک، کَرپ پذیرفته

مُشَکِّـل: دیسـاک (= شکـل دَهَـنده، فرهنگ پهلوی)، کَرپ دَهَنده

مُشکِـل: ویتَنـگ، اَناسان، دوشخوار، دوشکَر، گِران (فرهنگِ پهلوی)، دُشوار

مُشکِلات: (تک: مُشکِلَة)، ویتَنگان، دُشواری‌ها

مُشکِل پَسَند: دُشوارپَسَند

مُشکِل گُشای: گِره گُشای، آسان کُننده

مُشکِلَة: مُشکِله در فارسی، مؤنث مُشکِل، دشوار

مُشَکِّلین: (تک: مُشَکِّل)، دیساکان، کَرپ دَهَندگان

مَشکُور: سپاس داشته، ستوده، دَرخورِسپاس، پَسَندیده (غیاث اللغات)

مَشکُـورَة: مَشکوره در فارسی، مؤنث مَشکور:

سپاس داشته، ستوده

مُشکُوفی: مُشکوفه (این واژه را بَرخی مَشکوفه و مَشکوفی خوانده‌اند که نادرست است، بَرخی نیز به ناروا آن را تازی دانسته‌اند)، بادام سوده که با شکَر و مُشك بیامیزند.

مَشکُوك: گُمانیك، وَرومَند (فرهنگ پهلوی)، شَك انگیز

مَشکُوكٌ فیه: شَك اَنگیز، وَرُومَند

مَشکُوكَة: مَشکوکِه در فارسی، مؤنث مَشکوك، بنگرید به مَشکوك

مِشکوة: بنگرید به مِشکاة

مُشکین خِتام: مُشکین پایان

مُشکین سَنان: مُشکین نَیزه، گُواژ: مُژگان

مُشکین نَفَس: مُشکین دَم

مُشکین نَفَسی: مُشکین دَمی، شیرین سخنی

مُشمَئِز: بیزار

مُشمَئِز کُننده: بیزار کُننده

مُشمَّر: ۱ـ شِتابیده ۲ـ آماده ۳ـ آهَنجیده ۴ـ دامَن به کَمَر زده، کوشا

مُشَمَّس: ۱ـ آفتابدیده ۲ـ آفتابزده ۳ـ مِی آفتابی

مِشمِش: زَردآلو (آنندراج)

مِشمِشَة: یك درخت زردآلو، یك دانه آلو (لاروس)

مِشمِشه: در فرهنگ فارسی معین این واژه که نام بیماری Morve فرانسوی است تازی و همان مِشمِشَة دانسته شده، در زبان تازی مِشمِشَة همان تَكِ مِشمِش است که در بالا آمد، عمید در فرهنگ فارسی خود به دُرُست آن را پارسی دانسته

مُشَمَّع: مُشَمّا دَر فارسی: مُومجامِه (آنندراج)، مومُپوشه، مُومینه (ذبیح بهروز)

مُشمَلَة: مَشمَله و مَشمَلا در فارسی: اَزگیل، از گیاهان (لاروس)

مَشمول: ۱ـ پَروَستَك (فرهنگ پهلوی)، فرا گرفته شُده (آنندراج)، فَراگیر ۲ـ خوشخوی: مَرد (آنندراج) ۳ـ دَر نوِشته (این واژه را ذبیح بهروز برابَر «مشمول خدمتِ سَربازی» برگزیده و می گوید واژه‌ی فرانسه نیز با هَمنوشته برابر است)

مَشمُولین: (تك: مَشمول)، پَروَستَکان، فراگیران، دَر نوِشتگان (ذبیح بهروز)

مَشمُوم: ۱ـ مُشك (آنندراج) ۲ـ بوییده ۳ـ شَمین (= عطر) ۴ـ بوییدَنی

مَشمومات: (تك: مَشمومَة)، شَمین‌ها، بوییدَنی‌ها

مَشمومَة: مَشمومِه در فارسی، مؤنث مَشموم، بنگرید به مَشموم

مُشَنَّع: ۱ـ زشت شده ۲ـ سَرزَنِش شده

مُشَنِّع: ۱ـ زشت گرداننده ۲ـ سَرزَنِش کننده

مُشَنَّف: گوشواره نهاده (آنندراج)

مِشواة: کَباب‌پَز (لاروس)

مَشُوب: ۱ـ دَرهم آمیخته (لاروس) شیبانیده ۲ـ آلوده

مِشوَذ: دَستار

مَشـوَرَة: مَشـورَت در فارسی: هَمپُرسَکی، هُوسکارِش، هُوسیگال، هوسکالِش، سُوبارِش (فرهنگ پهلوی)، سِگـالش، سِکال، سِگال، شگفت است که در بیشینه‌ی واژه‌نامه‌ها، واژه‌ی سِگـالش را با «خیال» و «فکر» و گاه با «اندیشه‌ی بَد؟» برابر گرفته و مانَكِ دُرُست آن را به دست نداده‌اند، هَمپُرسی، رایزنی، پَند، اَندرز

مَشـورَت خانه: ۱ـ سِگالخانه، ۲ـ گُزینستان (= مجلس شورا)

مَشـورت کردن: هَمپُرسیدَن، سِگـالیدَن، سُوباردَن (از ریشه‌ی پهلوی)، رای زَدَن، پَند جُستَن

مَشورَتی: در تازی نیامده، سِگالِشی، سُوباری

مُشوَّش: تَپیده (از ریشه‌ی پهلوی)، آشفته

مُشَوَّش بودَن: تَپیدَن (فرهنگ پهلوی)، آشفته بودَن

مُشَوَّش داشتن: آشفته کَردَن

مُشوَّش شُدَن: آشفتَن، تَپیدَن

مُشَوِّق: سوتِنیتار (فرهنگ پهلوی)، خواست اَنگیز، امیدبَخش (ذبیح بهروز)، به آرزو دَرآورنده (غیاث‌اللغات)

مُشَـوَّق: سُوتِـنیده (از ریشه‌ی پهلوی)، خواست انگیخته، اُمیدوار

مَشُوم: بنگرید به مَشؤوم

مُشَـوَّه: زِشت گَردانـده، آکنَهـاده، زشت (لاروس)، ناهَنجار، ناهَماهَنگ، زشتروی (آنندراج)

مُشَوِّه: زشت گَرداننده، آکنِهَنده، ناهَنجار کُننده

مُشَوَّه گرداندَن: زِشت گرداندَن، ناهَنجار گَرداندَن

مَشوِی: بریان

مَشوَی = مِشواة: کَباب‌پَز، اَبزارِ بریانی

مَشهَد: ۱ـ کُشتگاه ۲ـ گواهگاه (ذبیح بهروز) ۳ـ دیدگاه، دیدَنگاه ۳ـ سَناباد: نامِ دیرینه

مُشَهَّر: ۱ـ خَنیده، نامی ۲ـ آشکار ۳ـ زِواردار، زِهـواردار (زوار = حاشیه، کناره که بَر جامه دوزند)، زِواردار

مَشهُود: ۱ـ گواهیده، گواه یافته ۲ـ آدینه، روز آدینـه ۳ـ رَستخیز ۴ـ وینـاپتاك (فرهنگ پهلوی)، پیدا، نمـایان (ذبیح بهروز)، دیده شُده، آشکارِه، تابناك

مَشهُودات: (تك: مَشهودَة)، آشکارگان

مَشهُودَة: مَشهودِه در فارسی، مؤنث مَشهود، بنگرید به مشهود

مَشهُور: نامبُردار، نام‌آور، نامیك، نامی، فَراچنام، آشناس، فَراچسُرود (فرهنگ پهلوی)، شناسا، شناخته، سرشناس، ناموَر، خَنیده (برهان)

مَشهورات: (تك: مَشهورَة)، شناختِگان

مشهوراتِ حَقیقی: شِناختِگانِ راست، زبانزدِ کَرویز (= منطق)

مَشهورات به ظاهر: مَشهورات ظاهِری: شِناختگان راست نما، زبانزد کَرویز

مشهور به بَدنامی: شَکرَش (برهان)، بَدنام

مَشهورِ مَحدُود: شناخته‌ی ویمَند، زبانزدِ کَرویز

مشهور شُدَن: نامی شُدَن، خَنیدگی، ناموَر شُدَن

مشهور گَشتَن: نامی شُدَن، خَنیده گَشتَن، ناموَر گَشتَن

مشهورَة: مَشهورِه در فارسی، مؤنث مَشهور، بنگرید به مَشهور

مَشهورین: (تك،مَشهور)، نامیان، خَنیدگان، ناموَران، نامبُرداران

مُشتَهی: ۱ـ وَرَن آنگیز (وَرَن = شَهوَة) ۲ـ خوردانگیز ۳ـ خواست آنگیز

مُشَهِّیَة: مُشَهِّیه در فارسی مؤنث مُشَهّی، بنگرید به مُشَهّی

مَشی: ۱ـ پیاده رَوی، راه‌پیمایی (لاروس) ۲ـ رَوِش (فرهنگستان)

مِشیاع: ۱ـ آتش کاو، آتش کاوِ تَنور (لاروس) ۲ـ دَهان لَغ

مَشِیب: زالی، سپیدی مُوی

مَشیئَة: مَشیئَت و مَشیَّت در فارسی: بَختیاری (فرهنگ پهلوی)، خواست

مَشیَّت اِلَهی: بَغ بَختیاری (فرهنگ پهلوی)، ایزَد خواست، خواستِ خُدا

مَشیخَة: مَشیخَت در فارسی: ۱ـ پیری ۲ـ پیرسالاری

مَشِیج: ۱ـ دَرآمیخته ۲ـ یاخته‌ی گِنی، گِنیاخته (= سلولِ جنسی، در انگلیسی Gamete)

مَشِیجَة: هاگ، در فرانسوی Espore

مِشیح: ۱ـ دِلیر ۲ـ کُوشا ۳ـ رَگمَند (= غیرتمَند)

مَشِید: ۱ـ گچ اَندوده ۲ـ آهَك اَندوده ۳ـ بَراَفراشته

مُشَیَّد: ۱ـ بَراَفراشته ۲ـ اُستوار

مُشَیَّدَة: مُشَیَّده در فارسی، مؤنث مُشَیَّد: ۱ـ براَفراشته ۲ـ اُستوار

مُشیر: دَر تازی کُهَن: ۱ـ نِشان دَهَنده، نَمارَنده (نَمار = اشاره) ۲ـ سِگالِشگَر، رایزن، وَدَر تازی نوین: سِپَهبُد

مُشیرَة: مؤنث مُشیر، وَ، انگشتِ نَمار، نَمار اَنگُشت (= سَبّابه)

مُشیرین: (تک: مُشیر)، سِگالِشگَران، رایزَنان، نَمارَندِگان

مَشیط: شانه شُده (لاروس)

مَشیع: کینه توز (لاروس)

مَشیمَة: مَشیمِه در فارسی، یارَك، یُوگانِ (برهان)، پَرده‌ی زَهدان (ذبیح بهروز)، بچّه‌دان (عمید)، آوَن (آنندراج)

مَشیمهٔ دُنیا: یُوگانِ گیتی: ۱ـ خُور، هور، به گواژ ۲ـ آسمان، به گُواژ

مَشیمهٔ شَب: یُوگانِ شب، در ادب پارسی از شَبِ آبستَن سخن رفته است

مَشیمهٔ عالم: بنگرید به مَشیمهٔ دُنیا

مَشیَمیَّة: مَشیمیّه: سیاپَردَك

مَصّ: مکیدَن (آنندراج)

مِصابّ: (تک: مَصَبّ)، پیله‌ها، پَیلگان

مُصاب: ۱ـ رَنج رسیده، رَنجور ۲ـ تَموکیدِه (= به هَدَف رسیده) ۳ـ راست دَر آمده

مَصابِح: (تک: مِصباح)، چراغ ها، کاسه‌ها، جام‌های غارِجی (غارِجی = صَبوحی، برهان)

مُصابَرَة: مُصابِرِه و مُصابِرَت در فارسی: شکیپایی، شکیبایی

مُصابِرَت کَردَن: مُصابِرَت نِمودَن: شِکیبیدَن

مَصابیح: (تک: مِصباح)، چراغ ها، جام‌های غارِجی

مُصاحِب: هَمدامُون (فرهنگ پهلوی)، هَمگُوی (برهان)، هَمدَم

مُصاحَبَة: مُصاحِبه و مُصاحِبَت در فارسی: هَمپُرسِش (فرهنگ پهلوی)، هَمپُرسی، هَمگویی، هَمدَمی

مُصاحبه کَردَن: گفت‌وگو کَردَن

مُصاحِبین: (تک: مُصاحِب)، هَمدامُونان، همگُویان، هَمدَمان

مَصاحِف: (تک: مُصحَف)، نامِه‌ها، نِپی‌ها

مَصادِر: (تک: مَصدَر)، بُرونیگاه‌ها، سَرچَشمه‌ها، کُنِش‌ها، خاستگاه‌ها

مَصادِرامُور: دَست‌اَندرکاران، کارگردانَندِگان

مُصادَرات: (تک: مُصادَرَة)، بازگیری‌ها، تاوان گیری ها

مُصادَرَة: مُصادِره و مُصادِرَت در فارسی: بازگیری (فرهنگستان)، تاوانگیری، بازخواست

مُصادره کَردَن: ۱ـ باز گِرفتَن ۲ـ تاوان گِرفتَن ۳ـ بازخواست کَردَن

مُصادِف: ۱ـ هَمبَتَست (فرهنگ پهلوی)،

بَرخـوردکُننـده، روبـه‌رو شَوَنده ۲ـ بینَنده ۳ـ یابَنده (آنندراج)

مُصادِف شُدَن: روبه‌رو شُدَن، بَرخورد کَردَن

مُصادِفَـة: مُصـادِفـه در فارسی: ۱ـ یافتَن ۲ـ دَویدَن (آننـدراج) ۳ـ بَرخـورد کَردَن، با این مانَك در تازی نیامده

مُصادَقَـة: مُصادِقه و مُصادَقَت در فارسی: رُو راستی، هَمدُوستی

مُصادِم: آسیب رسان، کُوستار

مُصـادَمات: (تك: مُصادَمَة)، به هَم زَدَن‌ها، به هَم خوردَن‌ها، کوست‌ها، هَمکوبی‌ها

مُصـادَمَة: مُصادَمِه، مُصادِمَت در فارسی: به هَم زَدَن، به هَم خوردن، کوست، هَمکوبِش، هَمآسیبی

مَصادیق (در قوامیس مُعتَبر یاد نشده، معین): (تك: مِصداق)، گواهانِ راست، راستگویان، راستنمایان

مُصارَعَـة: مُصارِعـه و مُصارِعَت در فارسی: کُشتی، بَر زمین کوفتَن: یکدیگر را

مَصارِف: (تك: مَصرَف)، گُسارِش‌ها، گُسارگاهان

مُصـارَفَة: مُصارِفه در فارسی: ۱ـ وَرتنیدَن (= مبادله کردن) ۲ـ سَر باز، سَر باج

مَصارِیر: (تك: مَصیر)، روده‌ها (آنندراج)

مَصارِیع: (تك:مِصراع)، لِنگه‌ها، بَندها

مُصـاص: ۱ـ راز ۲ـ پاك گوهَر (آنندراج) ۳ـ مِکیدَنی (لاروس) ۴ـ ناب

مَصاصَة: مَصاصِه در فارسی: بارهَنگ (معین)، از گیاهان

مُصاصَـة: مُصاصِه در فارسی: شیره، چکیده، گواریده، مِکیدَنی (لاروس)

مَصّاع: شمشیر کِش، تیغزَن

مِصاع: جنگ با شمشیر

مَصـاعِـب: (تك: مُصـعَب)، گَشْن‌ها، وَ دُشواری‌ها (لاروس)، جاهای دُشوار (غیاث اللغات)

مَصاعِـد: (تـك: مَصـعَـد)، جاهـای بُلَنـد (غیاث اللغات)

مَصـافّ: مَصاف در فارسی، (تك: مَصَفّ)، ۱ـ رَده گاهان ۲ـ رَزمگاه‌ها ۳ـ دَر فارسی: جَنگ، رَزم

مَصاف اُفتادَن: جَنگ دَر گِرفتَن

مُصـافـاة: مُصـافـات در فارسی: دوستی پاك، یکرَنگی در دوستی

مَصاف پیوَستن: جَنگ پیوَستن، دَر اُفتادَن

مَصاف جای: رَزمگاه، میدانِ جَنگ

مُصافَحَـة: مُصـافِحه و مُصافِحَت در فارسی: دَست یکدیگر را گرفتَن (آنندراج)، دَست دادَن

مَصاف دادَن: جَنگیدَن

مَصاف زَدَن: رَده بَستَن

مَصاف شِکَستن: جَنگی شکستن، پیروز شُدَن

مَصاف طَلبیدَن: جنگ خواستن، جَنگی خواستَن

مَصاف کَردَن: جنگیدَن

مَصاف گاه: رَزمگاه

مَصافِی: (تک: مِصفاة)، پالُونه‌ها

مَصاقِل: (تک: مِصقَل)، زُدایَنده‌ها

مُصالِح: ۱ـ آشتیگر ۲ـ واگُذارَنده

مَصالِح: (تک: مَصلَحَة)، نیک اَندیشی‌ها، سُودها، شایِسته‌ها، شایِستگان، مایِگان (ذبیح بهروز)

مَصالح ساختمانی: سازه‌ها، کاراستِه (= چوب و تخته و سایرِ مَصالح بَنّائی، معین)

مَصالح طَبّاخی: دیگ اَفزار (برهان)

مَصالح عَصیب: آگَنج اَفزار

مُصالَحَة: مُصالِحه و مُصالِحَت در فارسی، ۱ـ آشتی ۲ـ سازِش

مُصالِحه کَردَن: آشتی کردن، پیمانِ آشتی بَستَن

مُصالِحه نامه: آشتینامه

مَصانِع: (تک: مَصنَع، و، مَصنُعَة)، آبگیرها، کَلات‌ها، کاخ‌ها، دِه‌ها، کارگاه‌ها، شَمَرها

مُصاوَلَة: مُصاوله و مُصاوِلَت در فارسی: ۱ـ هَمتازی، به هَم تاختَن ۲ـ بَرجَستَن

مُصاهَرَة: مُصاهِره و مُصاهِرَت در فارسی: ۱ـ دامادی ۲ـ خُسُورِگی، خُسوره در پارسی پدر شوهر و پدَر زن را گویند (برهان) ۳ـ خویشی وابَستِگی (= سَبَبی)

مَصائِب: مَصایِب در فارسی، (تک: مصیبَة): مُوژها، سوک‌ها، رَنج‌ها، گَزَندها

مَصائِد: (تک: صید، بَرخلاف قیاس، آنندراج، تک: مِصیدَة، معین)، شکار اندازی‌ها (آنندراج)، دام‌ها، شکارگاه‌ها (معین)

مَصائِف: (تک: مَصیف)، جاهای تابستانی، آبراهه‌های کَژ

مُصِبّ: در نشیب درآیَنده (آنندراج)، نَشیبَنده

مَصَبّ: پیله، جایی که آب رود به دَریا می‌ریزد (برهان)

مِصباح: ۱ـ چراغ ۲ـ جامِ غارِجی، جام که با آن غارجی (= صبوحی) نوشَند

مِصباحُ الرُّوم: کاهرُ با (برهان)

مِصبَح: کاسه‌ی بُزُرگ (آنندراج)، جامِ غارجی

مُصبَح: بامداد کَردَن، زَمانِ بامداد

مَصبَغَة: مَصبَغه در فارسی، کارگاه رَنگرَزی

مُصَبَّغَة: جامه های رنگین (آنندراج)

مَصبوغ: رَنگ شُده

مُصَحَّح: ویراسته

مُصَحِّح: ویراستار

مُصَحِّحین: (تك: مُصَحِّح)، ویراستاران

مُصحَف: ۱ـ نوی، نِپی (برهان)، پیداست که این واژگان از نیپیكِ پهلوی برگرفته شده (= قُرآن) ۲ـ کُراسه (برهان) ۳ـ ماتیکان (= کِتاب، فرهنگ پهلوی)

مُصَحَّف: ۱ـ ماندَك خوانده ۲ـ ماندَك نوشته (ماندَك = خطا، فرهنگ پهلوی)

مُصَحِّف: ۱ـ ماندَك خوان ۲ـ ماندَك نویس

مُصحَفِ جیبی: نِپی بَغَلی

مُصحف خوردن: به نِپی سوگند خوردَن

مُصحف سپید شُدَن: نِپی سپید شُدَن، به گُواژ: نشانِ رستاخیز

مُصحَفِ مُذَهَّب: نِپی تلاکار، نِپی زَراَندود

مُصحَف نوشتن: نِپی نوشتَن

مُصَحِّفین: (تك: مُصَحِّف)، ماندَك خوانان، ماندَك نِویسان

مَصحُوب: ۱ـ هَمراه، هَمدَم ۲ـ یار، دوست

مِصداق: ۱ـ راستگوی (لاروس) ۲ـ گواهِ راست ۳ـ راستنَماد (= موجودی خارجی که مفهوم بَر آن صدق کُند)

مُصَدَّر: ۱ـ بالا کشیده، بَرکشیده ۱ـ بالانشین ۳ـ بُلَند پایه

مَصدَر: ۱ـ بُرونیگاه، خاستگاه، ۲ـ بُن ۳ـ تُرتُور (= تأبین، سر بازی که پایه ندارد و پیشیارِ افسری است، آنندراج) ۴ـ کُنِش: دَر دستور، در دستور زبان تازی از کُنِش‌های گوناگون می توان نام بُرد که چون در زبان پارسی کاربرد ندارند، برابرهای آن‌ها در زیر نیامده است.

مَصدَرِ اَصلی: کُنشِ خانیك

مَصدَرِ بَسیط: کُنشِ ساده

مصدَرِ تامّ: کُنشِ هَنگَرت

مَصدَرِ جَعلی: کُنشِ ساختِگی

مَصدَرِ صَناعی: کُنشِ ساختِگی

مصدَرِ مُخَفَّف: کُنشِ کاهیده

مَصدَرِ مُتعَدّی: کُنشِ کُنان

مَصدَرِ مُرَخَّم: کُنشِ کاهیده

مَصدَرِ مُرَکَّب: کُنشِ آمیزه

مَصدَری: در تازی نیامده، کُنِشی

مُصَدَّع: دَردسَر یافته

مُصَدِّع: ۱ـ دَردسَر دَهنده ۲ـ جُداجُدا کننده ۲ـ آزارِرسان، گَزایان (ذبیح بهروز)

مَصدَع: راهِ نَرم

مِصدَع: ۱ـ پیکانِ پَهن ۲ـ سُخنوَر ۳ـ کاردان: مَرد

مِصدَغَة: پُشتی (لاروس)، نازبالِش

(آنندراج)

مِصدَق: دِلیر، دِلاوَر

مُصَدَّق: ۱ـ راست پنداشته ۲ـ راستگو پنداشته ۳ـ گُواهیده، گُواهی شُده ۴ـ باوَرشُده، آوَری (بهروز)

مُصَدِّق: ۱ـ راستگو داننده ۲ـ راستدان ۳ـ راسترَوِش ۴ـ باوَر کُننده ۵ـ اَرزیاب

مُصَدَّق داشتَن: باوَر کَردن

مُصَدِّقین: (تك: مُصَدِّق)، راسترَوِشان، باوَر کنندگان، اَرزیابان

مَصدُور: دَردمَندِ سینه (آنندراج)

مَصدُوع: دَردمَندِسَر، دَردسَر گرفته

مَصدُوق: راست دَرآمَده

مَصدوقَه: مَصدوقه در فارسی، مؤنث مَصدوق: ۱ـ راست دَرآمده ۲ـ راستگُوی ۴ـ گواهِ راست

مَصدُوم: آسیب دیده، کوفته

مَصدُوم شُدَن: آسیب دیدَن

مَصدُومین: (تك: مَصدُوم)، آسیب دیدِگان

مِصر: مِسر، گیبتوس (فرهنگ پهلوی)

مُصِرّ: دَرَنج (فرهنگ پهلوی)، پُژُوژناك (= الحاح کننده، مُصِرّ، معین)، پاپی (گویش خراسانی)

مِصراع: ۱ـ لِنگه دَر ۲ـ بَند، نیمی از خان (= بیت)

مِصراعات: (تك: مِصراع)، بَندها

مُصِرّاً: پُژُوژ ناکانه، دَرَنجانه

مُصَرَّح: آشکار گردیده، آشکار

مُصَرِّحَة: مُصَرِّحِه در فارسی، مؤنث مُصَرَّح: آشکار

مِصرَع: کاهیده‌ی مِصراع: بَند

مَصرِف: فارسیان مَصرَف گویند، در تازی: ۱ـ گُسارگاه، جای گُسارِش، دَر فارسی: گُسارِش، واژه‌ی گُسارِش را ذبیح بهروز به جای مَصرِف و گُساریدَن را به جای مَصرِف کَردَن برگزیده و این گُزینش دُرُست وَرواست، بُرهان از آن روی که واژه‌ی گُسار را در «مِیگُسار» و «غَم گُسار» دیده پنداشته است که گسار، دِگَر گشته‌ی گُذار است و برابر است با خوردَن و «غَم خوردن»، خوارتاری (از ریشه‌ی پهلوی) ۲ـ بازگشتَن (لاروس) ۳ـ بایگ (= بانك)

مَصرف شده: گُسارده

مَصرف کَردَن: گُساردَن، گُساریدَن (ذبیح بهروز)

مَصرف کننده: خوارتار (فرهنگ پهلوی)، گُسارَنده

مَصرَفی: خوار تاریك، گُسارِشی

مَصرُور: چُولِ گُرگ، سَماروغِ مالتی، از گیاهان

مَصرُوع: آزاری (گویش گیلکی)، دیو کُلوچ (برهان)

مَصرُوف: ۱ـ گُسارده ۲ـ هزینه شُده

مَصرُوف داشتن: ۱ـ گُساردَن ۲ـ دور داشتَن، بَر کِنار داشتَن

مَصروف شُدَن: گُساردَن

مَصروف گرداندَن: ۱ـ گُساراندَن ۲ـ بر کنار کَردَن

مَصروف گَردیدَن: ۱ـ گُساردَن ۲ـ بَر کِنار شُدَن

مِصری: موزراییک (فرهنگ پهلوی)، گیبتُو، مِسری

مِصری مار: مِسری مار، گُواژ: نَیزه‌ی مِسری (برهان)

مُصطار: مِصطار: مِی تُرش (آنندراج)

مُصطَبِر: ۱ـ شِکیبا، شِکیبا ۲ـ پیرو

مِصطَب: سِندان (لاروس)

مِصطَبَة: مِصطَبه در فارسی: ۱ـ سَکُّو (لاروس) ۲ـ میخانه (غیاث اللغات)

مِصطَح: ۱ـ زَمین بی گیاه، بَرَهوت ۲ـ خَرمَنگاه (لاروس)

مُصطَفَوِیّ: مُصطَفَوی در فارسی: وابسته به مُصطَفی (ص) پیامبر اسلام، در غیاث اللغات آمده که این واژه دُرُست نیست

مُصطَفَی: ۱ـ پالوده ۲ـ بر گُزیده

مُصطَکَی: Mostixe، یونانی تازی گشته، سَکَّز (برهان)، آراه (برهان)، کُندُرَك (برهان)، رَماس (برهان)، در تازی مُصطَکا و مُسطَکاء نیز آمده

مُصطَلَح: زَبانزَد (ذبیح بهروز)

مُصطَلَحات: (تك: مُصطَلَحَة)، زَبانزَدها

مُصطَلَحَة: مُصطَلَحه در فارسی، مؤنث مُصطَلَح: زَبانزَد

مُصطَلَم: دَرمانده، از بیخ کَنده

مُصطَلِم: بَرکَننده، از بیخ بَرکَننده (غیاث اللغات)

مُصطَنَع: ۱ـ نیکوکار ۲ـ بَرگُزیننده

مُصطَنَع گَشتَن: بَرگُزیده شُدَن

مُصعَب: ۱ـ گَشنْ ۲ـ شُتُرِ سَرکِش

مَصعَد: فرایازگاه

مُصَعِّد: فَرایاز

مِصعَد: بالارو (= آسانسور)

مَصغَبَة: ۱ـ گُرسنگی ۲ـ نیاز

مُصَغَّر: کِهیده

مَصَفّ: ۱ـ رَده گاه ۲ـ رَزمگاه، میدانِ جَنگ

مُصَفّا: بنگرید به مُصَفّی

مِصفاة: ۱ـ پالُونه ۲ـ کَفگیر

مُصَفّی: مُصَفّا در فارسی: ۱ـ پالوده، زَرِ آلوده کم عیار بُوَد، زَرِ پالوده، پایدار بُوَد (سنائی) ۲ـ

پاکیزه

مِصقَع: ۱ـ بُلَند آوا ۲ـ آماده سُخَن، آماده پاسُخ

مِصقَل: **مِصقَلَة:** سُوهان (لاروس)، بِزداغ، اَبزاری باشد که بِدان بزدایند (برهان)

مِصقله کَردَن: پاك کَردَن، زُدودَن

مَصقُول: ۱ـ زدوده ۲ـ شیر رویه بسته ۳ـ نیر ومَند (لاروس)

مِصَكّ: ۱ـ کُلونِ دَر ۲ـ شب بَند ۳ـ نیر ومَند (لاروس)

مَصْل: ۱ـ تَرف، کَشكِ سیاه (برهان)، ۲ـ آب پنیر، پَنیرابه

مِصلاة: دام، دامِ شکار (لاروس)

مُصلِح: شاهیده (برهان)، پارسای، نیکوکار، آشتی دَهَنده

مَصلَحَة: مَصلِحَت در فارسی: نیك اَندیشی، کار سودمَند، کار نیك (لاروس)، پَسَندیدگی (ذبیح بهروز)

مَصلِحَت اَندیش: وَرنیك (فرهنگ پهلوی)، خویشپاس

مَصلِحَت اندیشی: خویشپاسی

مَصلحَت دید: نیکدید، پَسَندیده

مَصلحت دانستن: رَوا دانستن، سودمَند دانستن

مَصلحَت گُذار: (رسم الخط نادرست و متداول به جای مصلَحت گُزار، معین)

مَصلحَت گُزار: ۱ـ نیك اندیش، نیکخواه ۲ـ کارگُزار ۳ـ کاردار

مَصلحَت نمودَن: رَوا بُودَن، سودمند بودَن

مُصلِح شُدَن: آشتی دادَن، سازگار کَردَن

مُصلحین: (تك: مُصلح)، شاهیدِگان

مَصلُوب: دارکَرتار (فرهنگ پهلوی)، دار کشیده، آویخته

مُصَلّی: مُصَلّا در فارسی: نَمازگاه (لاروس)

مِصلَی: دام، دامِ شکار

مُصَلِّی: نَمازگُزار

مَصلِیَّة: آشِ کَشك، دوغ با (لاروس)، تَرفینِه (برهان)

مُصمَت: ۱ـ غُنده (فرهنگستان)، ۲ـ دَر بَسته ۳ـ پَرندینه‌ی یکرَنگ، پَرندینه‌ی ساده

مُصَمَّت: خاموش، بی آوا

مُصمِت: خاموش

مَصمَغان: پارسی تازی گشته، مَسمُغان، بزرگ مُغان

مُصَمَّم: گِزیریده

مُصَمِّم: هَنگُمَند (فرهنگ پهلوی)، گِزیرَنده (گِزیر در پارسی تَصمیم است، ذبیح بهروز)

مُصَمَّم شُدَن: گِزیریدَن، بَرآن شُدَن

مُصَمَّم کَردَن: گِزیراندَن

مُصَمِّم گردیدَن: گُزیریدَن، بَرآن شُدَن
مُصَمِّمین: (تک: مُصَمِّم)، هَنگُمَندان، گِزیرَندِگان
مُصَندَل: (از ریشه‌ی سنسکریت)، چَندَلیده، آمیخته با چَندَل
مَصنَع: ۱ـ کارگاه ۲ـ دِه ۳ـ کلات ۴ـ کاخ ۵ـ آبگیر، شَمَر (واژه نامَک)، شَمَرهای اوچون چراغ بهشت (فردوسی)
مُصَنَّف: نوشتِه، نامه، ماتیکان
مُصَنِّف: نویسَنده، نِوشتار (فرهنگ پهلوی)
مُصَنَّفات: (تک: مُصَنَّفَة)، نوشته‌ها، ماتیکانها
مُصَنَّفَة: مُصَنَّفه در فارسی: نِوشته، نامه، ماتیکان
مُصَنِّفین: (تک: مُصَنِّف)، نویسَندگان، نِوشتاران
مَصنوع: تُخشیدِه (از ریشه‌ی پهلوی)، ساخته
مَصنُوعات: (تک: مَصنوعَة)، تُخشیدِگان، ساختِگان
مَصنوعَة: مَصنوعِه در فارسی، مؤنث مصنوع: تُخشیده، ساخته
مَصنوعی: در تازی نیامده، ساختِگی (ذبیح بهروز)
مِصوات: ۱ـ پُر بانگ ۲ـ آواسَنج، Sonome-ter در انگلیسی
مُصَوَّب: پذِرُفته، پَسَندیده (فرهنگ پهلوی)، رَواگشته
مُصَوِّب: پذرُفتگَر، پَسَندَنده، رَواگَردان
مُصَوَّبات: (تک: مُصَوَّبَة)، پذرُفتِگان، پَسَندیدِگان، رَواگَشتِگان
مُصَوَّبَة: مُصَوَّبه در فارسی، مؤنث مُصوَّب، پذرُفته، پَسَندیده، رَواگَشته
مُصَوِّبین: (تک: مُصَوِّب)، پذرُفتگَران، پَسَندَندِگان، رَواگَردانان
مُصَوِّت: آوادار
مُصَوِّتَة: مُصَوِّتِه در فارسی، مؤنث مُصَوِّت: آوادار
مُصَوَّر: ۱ـ نِگاشتِه ۲ـ چِهر یافت ۳ـ پِنداشتِه ۴ـ رُخش (= عکس، لغت فُرس)
مُصَوِّر: ۱ـ نگارگَر ۲ـ چهر بَخش، چهر پَرداز ۳ـ رُخشگر (= عکّاس)
مُصَوَّرات: (تک: مُصَوَّرة)، نگاشتِگان، چهر یافتِگان، پنداشتِگان
مُصَوَّر شُدَن: ۱ـ نگاشته شُدَن ۲ـ چهر پَذیرفتن، چهر یافتَن ۳ـ پنداشته شُدَن
مُصَوَّر کَردن: نِگاراَندن، با نگاره آراستَن
مُصَوَّرَة: مُصَوَّرِه در فارسی، مؤنث مُصَوَّر، بنگرید به مُصَوَّر
مُصَوِّرَة: مُصَوِّرِه در فارسی، مؤنث مُصَوِّر، وَ پِندارَنده.

مُصَوَّری: در تازی نیامده، نِگارگَری

مُصَوَّل: نیم سُوز

مَصون: نِگهداشته، پاساده (پاساد= صیانَت، برهان)، پاستِه

مَصون شُدَن: مَصون گَشتَن، پاسته گَشتَن، پاساده شُدَن

مَصون ماندن: پاساده ماندن

مَصونیّت: از ساخته‌های فارسی گویان، پاسادِش، پاسادی

مَصونیت پارلمانی: پاسادی نمایندگی

مِصهَر: کُوره‌ی بُلَند (لاروس)

مُصیب: ۱ـ سَرازیری، نِشیب (لاروس) ۲ـ آماجیده، آماژیده ۳ـ دَریابَنده ۴ـ دُرُست ۵ـ دُرُستکار

مُصیبَة: مُصیبَت در فارسی: بَتیارِه (لغت فُرس)، پَتیار (معین)، مُوژ (برهان)، گَزند (بهروز)، سُوك

مُصیبَت دیده: موژیده، سوکوار

مُصیبَت رِسیدَن: ۱ـ گَزَند رسیدن، بَدآمَدَن ۲ـ سُوك رسیدن، سُوكوار شُدَن

مُصیبت زای: موژان، اَندوه زای، رَنج آفَرین

مُصیبت زَدگی: ۱ـ گَزَند دیدِگی ۲ـ سوکواری

مُصیبت زده: ۱ـ رَنجُور ۲ـ سُوکوار ۳ـ بَدآورده

مُصیبَت زده گَردیدَن: ۱ـ گَزَند خوردَن ۲ـ در رنج افتادن ۳ـ سوکوار گَشتَن

مُصیبَت صَفیر: سوك زای

مِصیَد: تله، دام، شَست، شکاراَبزار

مِصیَدَة: مِصیده در فارسی: مؤنث مِصیَد، شِکار اَبزار، دام

مَصیر: ۱ـ رُوده ۲ـ بازگَشتَن ۳ـ بازگَشتگاه ۴ـ گِرایش

مَصیص: ۱ـ خاكِ نَمناك ۲ـ ریگِ نَمناك (آنندراج)

مَصیف: ۱ـ جای تابِستانی، گَرمسیر ۲ـ آبراهه‌ی کَژ

مُصَیقِل: ۱ـ روشن کننده ۲ـ زُدایَنده

مُصَیقَلَة: سُوهان، سُنباده

مُضاء: ۱ـ بُریدَن (آنندراج) ۲ـ کاربُری

مَضاء: دَرگُذَشتَن، مُردَن

مَضابّ: (تك: مَضَبَّة)، زمین های سوسمارناك

مُضاجِع: هَمخوابه (آنندراج)

مَضاجِع: (تك: مَضجَع)، خوابگاه‌ها، آرامگاه‌ها

مُضاجَعَة: مُضاجِعه و مُضاجِعَت در فارسی: همخوابی، هَمبَستری: بازَن

مَضاحِك: (تك: مَضحَكَة)، خَریش‌ها، خنده خَریش‌ها

مُضاحَكَة: مُضاحِكه و مُضاحِكَت در فارسی: ۱ـ

هَمخندی ۲ـ بیشخَندی

مُضادَّة: مُضادِّه، مُضادَّت در فارسی: ناسازی، ناجوری

مَضارّ: (تك: مَضَرَّة) گَزَندها، زیان‌ها، فَرشیوها

مَضارِب: (تك: مِضرَب)، زَنندگان، خرگاه‌ها

مُضارِب: ۱ـ هَنبازِ زِنهاری ۲ـ تیغ زَنَنده ۳ـ زدوخورد کُنَنده

مُضارَبَة: مُضارِبه و مُضارِبَت در فارسی ۱ـ تیغ زَدَن، شمشیر زَدَن ۲ـ زدوخورد ۳ـ هَنبازیِ زنهاری

مُضارِع: ۱ـ مانا، مانَند شَوَنده ۲ـ مانَنده، یکی ازسنگ‌های نوزده گانه‌ی سَرواد ۳ـ کُنونی، آینده: در دستور

مُضارِعِ مُثَمَّنِ اَخرَب: گَشته‌ی هَشت تای گوشپاره

مُضارِعِ مَکفُوفِ مَقصُور: گَشته‌ی کوتاهِ کور

مُضارَعَة: مُضارِعه و مُضارِعَت در فارسی، مانایی، بَرابَری

مُضارَّة: مُضارِّه. در فارسی: زیان رسانَدن، گَزَند رساندن

مَضاض: سوختن، آتش گِرفتَن، سوزِش (لاروس)

مُضاض: ۱ـ آبِ شور ۲ـ دَرد چَشم، سوزشِ چَشم ۳ـ شمشاد بَرگ پَهن، از گیاهان، دِرخت شمشاد (لاروس) ۴ـ ناب (آنندراج)

مُضاعَف: دوگانَك (فرهنگ پهلوی)، دو چَندان، دوچَند (غیاث اللغات)

مُضاعَف شُدَن: دوچَند گَشتَن

مُضاعَف کَردَن: دوچَند گرداندَن

مُضاعَفَة: دوچَند کَردَن

مَضاغ: ۱ـ خاییدَن (آنندراج) ۲ـ خاییدَنی

مُضاف: ۱ـ اَفزا در دستور ۲ـ خِدیه (= مُضاف رودَروی مُطلَق، برهان)، زبانزد کَرویز ۳ـ وابَست: در اختر شناسی

مُضافات: (تك: مُضافَة)، اَفزاها، وابَستان

مُضافُ اِلیه: بَرگیر: دَر دَستور

مُضافان: (تك: مُضاف)، دُواَفزا، دُو خِدیه، دُو وابست

مُضافاً: ۱ـ با این که (فرهنگستان) ۲ـ گذشته از این که (فرهنگستان)

مُضافَرَة: مُضافِره و مُضافِرَت در فارسی: هَمیاری

مُضافَة: مُضافِه در فارسی، مؤنث مُضاف، بنگرید به مُضاف

مُضامَّة: مُضامَّت و مُضامِّه در فارسی، فَراهَم آوردن (آنندراج)

مَضامیر: (تك: مِضمار)، اَسپریس‌ها

مَضامین: (تك: مَضمون)، دَرونه‌ها،

دَرونمایه‌ها

مُضاهاة: مُضاهات در فارسی: به چیزی مانند شُدَن (غیاث اللغات)، هَمانَندی

مُضایق: تَنگ گیرَنده، سَختگیر

مَضائق: مَضایِق در فارسی، (تک: مَضیقَة)، جاهای تنگ (غیاث اللغات)، تَنگجای‌ها

مُضایَقَة: مُضایِقه و مضایِقَت در فارسی: پخشا (برهان)، سَخت گرفتن، تنگ گرفتن، دریغ کَردَن، خودداری کَردَن

مُضایقه کَردَن: دریغ کَردَن، خودداری کردن

مُضایقه کُننده: سِپُوچکار (فرهنگ پهلوی)، تنگ گیر، سَخت گیر

مَضبُوط: ۱ـ نگاهداشته ۲ـ اُستوار ۳ـ بایگانی شده ۴ـ اَزبَر شُده، به یاد سِپُرده ۵ـ بازداشته ۶ـ اَمیت (= بی غَلَط، پهلوی)

مَضبوطات: (تک: مَضبوطَة)، نگاهداشته‌ها، بایگانی شُده‌ها

مَضبوط داشتَن: ۱ـ نیک نِگاه داشتن ۲ـ اُستوار کَردَن ۳ـ میت بَر گرفتَن (میت = غلط، فرهنگ پهلوی)

مَضبوط کَردَن: مَضبوط داشتن، بنگرید به مَضبوط داشتن

مَضبوطَة: مَضبوطِه در فارسی، مؤنث مَضبوط: ۱ـ نگاهداشته ۲ـ بایگانی شُده

مَضبُون: ۱ـ آب اندك ۲ـ بَرجای مانده: مَرد (آنندراج)

مَضبَّة: مَضبّه در فارسی، سُوسمارناك، زمینِ پُر سُوسمار (بهره از معین)

مُضِجّ: نالَنده، بانگ زَنَنده

مُضجِر: فَرم انگیز (= غم انگیز)، اَندوه آفرین، تَنگدِلساز

مَضجَع: ۱ـ خوابگاه ۲ـ آرامگاه، گور

مَضجُوع: ۱ـ گول: مَرد (آنندراج) ۲ـ سُست رای

مِضحاك: خَندَنده، پُرخَنده، پُرخَند

مُضحِك خَنده‌دار

مُضحَك: ۱ـ خریش، خنده‌ریش (برهان) ۲ـ جای خَنده، خَنده زار (گویش افغانی)

مَضحَکَة: مَضحَکِه در فارسی، خَریش (برهان)، خنده خریش، خَنده ریش (برهان)

مُضِرّ: فَرشیو، زیانکار (فرهنگ پهلوی)، زیانمَند، زیانرِسان، زیان بَخش

مِضراب: ۱ـ زَخمِه، آن باشد که بِدان رودها زَنند (صحاح الفرس)، شکافِه (برهان)، به شادی هَمه دَر کفِ رود زَن، شِکافِه، شکافیده شد از شکَن (اسدی توسی)، شُکافِره (برهان) ۲ـ تُوراَنبان، گونه‌ای دام برای شکار مُرغ و ماهی

مِضرابی: دَر تازی نیامده، ۱ـ رودها، سازهای

زهی، زَخمه خور ۲ـ تورانبانی، پرنده ای که در تور انبان گرفتار اُفتد

مَضَرّات: (تك: مَضَرَّة)، زیان‌ها، گَزَندها، آسیب‌ها

مَضرَب: ۱ـ استخوان ۲ـ مَغزِ استخوان ۳ـ شَمشیر ۴ـ دَمِ شمشیر

مِضرَب: ۱ـ خَرگاه کَلان ۲ـ زَنَنده، بسیار زَنَنده (آنندراج)، ۳ـ زَداَبزار، اَبزارِ زَدَن

مَضرِب: ۱ـ زَنشگـاه، جای زَدَن ۲ـ تاژگاه (تاژ= خیمه)

مَضرِب: این واژه را فارسی گویان مَضرَب گویند: زَنشمان، دَر اَندُوزه (= حاصل ضرب): در اَنگارش

مُضرِب: جامه ی رَنگین

مُضَرِّب: دو به هَم‌زَن، سُخن چین

مَضرِبِ مُشتَرَك: در فارسی مَضرَبِ مُشتَرك: دَر اَندوزه ی هَنبان، زبانزد اَنگارش (= ریاضی)

مَضَرَّة: مَضَرَّت در فارسی: ۱ـ زیان رِساندَن، گَزَند رساندَن ۲ـ زیان، گَزَند، آسیب

مَضَرَّت رساندن: آسیب زَدَن، زیان رساندَن

مُضَرِّس: ۱ـ دَندانه‌دار ۲ـ کاردان، آزموده ۳ـ سختی چشیده

مِضرَم: آذرسَنج، Pyrometer در انگلیسی (لاروس)

مَضرُوب: ۱ـ لَت خورده، زَده شُده ۲ـ پُرشیان (= سِکّه زده، مَسکوك)

مَضرُوبٌ فیه: بَس شُمُر (فرهنگستان)، زبانزد اَنگارش

مُضطَرّ: ۱ـ زیاندیده ۲ـ دَرمانده

مُضطَرِب: ۱ـ جُنباك، لَرزَنده ۲ـ اَرام، اَندرُوتَك (فرهنگ پهلوی)، شِیبان (انجمن آرا)، چو از خنجر روزبگریخت شب، هَمی رفت شیبان دِل و خشك لَب (فردوسی)، پَلَمس (برهان)، تاسه، تالواسه (= فشردن گلو باشد ازملامت، صحاح الفرس)، سَراسیمه (برهان)، کَلاوه، کَلافِه، خَلاوه، به خویش آی و چُنین خویش را خَلاوه نکن، که اینت گوید گول و آنت گوید دَنگ (مولانا)، سَرگَشته، دَنگ، بَیار (گویش افغانی)، دَست پاچه (گویش تهرانی)

مُضطَرِبَة: مُضطَرِبه در فارسی، مؤنث مُضطَرِب: بنگرید به مُضطَرِب، وَ، رَدَشتان (دَشتان= حیض)، رَدَشتان به زنی یا دختری گفته می شود که دَشتان تَنبان (= نامنظم) دارد

مُضطَرِبین: (تك: مُضطَرِب)، تاسِگان، خَلاوِگان

مُضطَرّ شُدَن: دَرماندَن، دَرمانده شُدَن

مُضطَرَّة: مُضطَرِّه در فارسی، مؤنث مُضطَرّ، دَرمانده

مُضطَرّین: (تك: مُضطَرّ)، دَرماندِگان

مُضعَف: ۱ـ دو چَند کُنَنده ۲ـ دَر خورِ ناتُوانی ۳ـ دارَنده‌ ی سُتورِ ناتُوان

مَضعَف: نَرگِس خُورایی، از گیاهان

مُضعِّف: ناتوان کُننده، تُوان بَرَنده

مُضعِفَة: مُضعِفـه در فارسی، مؤنث مُضعِف، ناتوان کُننده

مُضَعِّفَة: مُضعِّفـه در فارسی، مؤنث مُضَعِّف، ناتوان کننده، تُوان بَرَنده

مَضغ: ۱ـ جَویدَن ۲ـ سخن جَویده گُفتَن

مَضغ کَردَن: جَویدَن (فرهنگستان)

مُضغَة: مُضغَه در فارسی: ۱ـ جَویدَنی، درخورِ جَویدَن ۲ـ گوشتَـك (اندیشه‌های فلسفی ایرانی): دَر فَرایندِ رسیدَنِ زَه

مُضفَی: پَرُونیده (پَرون=کامِل، فرهنگ پهلوی)

مُضِلّ: گُمراه کُننده

مَضَلَّة: مَضَلّه و مَضَلّت در فارسی: گُمراهی

مُضِلَّة: مُضِلّه در فارسی، مؤنث مُضِلّ، گُمراه کننده

مُضِلّین: (تك: مُضِلّ)، گُمراه کُنندِگان

مِضمـار: ۱ـ اَسپریس (فرهنگ پهلوی)، میدانِ اَسپدَوانی ۲ـ اَسپرَس، کِشَكِ پایانی اَسپدَوانی

مُضمَحِلّ: دَر تازی «ل» بازواتیده است فارسی گویان مُضـمَحِـل گوینـد و «ل» را بازواتیده نگردانند و مُضمَحِل گویند بی بازوات (بهره از آنندراج)، ۱ـ ناچیز ۲ـ سُست (آنندراج)، ۳ـ نیست، نابـود (ذبیح بهـروز)، کُشُفتـه، کَشفتِه (برهان)، یکی را خانه‌ی شادی کُشُفته، یکی را باغِ پیروزی شِکُفتــه (فخـرالـدین گرگانی، ویس ورامین) ۴ـ واخیده (گویش خراسانی)، وارَفته

مُضمَحِـل شُدَن: کُشُفتَن، نیست شُدَن، نابـود شُدَن، وارَفتن

مُضَمَّر: اسبِ لاغرمیان

مُضمَر: ۱ـ جانام، کَشاك (= ضمیر)، دَردستور ۲ـ نهانیده، پنهان گشته، پُوشیده ۳ـ در دِل نگاهداشته

مُضمَرات: (تك: مُضمَرَة)، جانام‌ها، کَشاك‌ها، درِ دل نگاهداشته‌ها، پوشیده‌ها، نهانیدِگان

مُضمَـرَة: مُضمَـرِه در فارسی، مؤنث مُضمَر، بنگرید به مُضمَر

مَضمَضَـة: مَضمَضِه در فارسی، غَرارِه، آب دَر دَهـان کردن و جنبـانیدن باشد برای پاك شدن دَهَن و آن را به عربی مَضمضه گویند (برهان)، این واژه‌ی پارسی پیونـدی با غَرارَة تازی که برابر با فَرناسیدن (= غفلت کَردَن) است

نَدارد.
مَضمَضه کردن: غَراره کَردَن
مَضَمَّن: دِرونیده
مَضمُوم: ۱ـ پیشدار، واتِ پیشدار ۲ـ گِردآورده
مَضمُون: ۱ـ دُرُونـه (ذبیح بهروز)، دُرُونمایه ۲ـ دَر فارسی: مَتَلَك ۳ـ چَم (= مَفهُوم)
مَضمُونٌ به: سِپُرده‌ی پایَندانی
مَضمُون ساختَن: ۱ـ چامه ساختن ۲ـ مَتَلَك ساختن
مَضمُون کُوك کَردَن: مَتَلَك ساختن، مَتَلَك کُوك کَردَن
مَضمُونٌ لَه: پایَندان‌دار
مَضَنَّة: مَضَنّه در فارسی، زُفتی اَنگیز (زُفتی = بُخل)
مُضَهَّب: ۱ـ بریان نیم‌پخته ۲ـ گوشتِ تِکّه‌تِکّه (آنندراج)
مُضِیّ: ۱ـ گُذَشتَن ۲ـ رَفتَن (آنندراج)
مَضیاع: ۱ـ تَباه کُننده ۲ـ آسیب‌رسانَنده
مَضیر: ۱ـ شیرِ تُرش ۲ـ سِپید
مَضیرَة: آشِ شیر تُرش
مُضِیع: تَباه کُننده (غیاث اللغات)
مُضَیَّع: تَبَست، تَباهیده، آسیب یافته
مُضَیِّع: ۱ـ تباه کُننده ۲ـ زَمانکُش، سُستکار
مَضیعَة: مَضیعه در فارسی، تَباهجای، نابُودگاه
مَضِیف: ۱ـ تالار، مهمانخانه ۲ـ تَنگنا
مَضیق: ۱ـ دُشوار ۲ـ تَنگنا ۳ـ تَنگه (= بُغاز)
مَضیقَة: مَضیقه در فارسی، ۱ـ تَنگنا ۲ـ کارِ سَخت ۳ـ سَختگیری
مَضَی ما مَضَی: گذشت آن چه گُذَشت، گذشته، گُذَشت (فرهنگستان)
مَطا: ۱ـ پشت ۲ـ خُوشه: انگور یا خُرما ۳ـ ستاك (لاروس)
مَطابِخ: (تك: مَطبَخ)، خوالیگاهان، پُختگاهان
مَطابِع: (تك: مَطبَع)، چاپخانه‌ها
مَطابِق: (تك: مُطبَق)، سیاهچال‌ها
مُطابِق: پَتسای (فرهنگ پهلوی) بِه‌تای، بتای (ذبیح بهروز)، بَرابَر، جُور
مُطابَقات: (تك: مُطابَقَة)، ساچِش‌ها، بَرابَر کَردَن‌ها، مُروسیدَن‌ها، چَفسانیدَن‌ها، بتایِش‌ها، یِگانِستَن‌ها
مُطابقت کَردَن: ۱ـ باهَم ساختَن، یِگانِستَن ۲ـ بتاییدَن (آنندراج)
مُطابقت نمودَن: یگانِستَن، باهَم ساختَن
مُطابِق میل: پتکامَك، به کام (فرهنگ پهلوی)
مُطابَقَة: مُطابقه و مُطابِقَت در فارسی: ۱ـ ساچِش (فرهنگ پهلوی)، بتایِش (ذبیح بهروز) ۲ـ بَرابَر کَردَن (آنندراج) ۳ـ چَفسانیدَن (آنندراج) ۴ـ مُرُوسیدَن ۵ـ

یگانِستَن، باهَم ساختَن ۶ـ رُوبارُویی

مُطابَنَة: جور دراَمَدَن، بَرابَر شُدَن

مَطاحِن: (تك: مطحَنَة)، آسیاها

مَطاحَة: سیجگاه (سیج = خَطَر)

مَطادَة: ۱ـ بیابان، دَرَندَشت ۲ـ سیجگاه

مَطار: ۱ـ پَرواز ۲ـ فرودگاه (لاروس) ۳ـ چاهِ فَراخدَهان (آنندراج)

مَطارِب: (تك: مَطرَب)، تَنگراه‌ها، شاخراه‌ها

مَطارِح: (تك: مَطرَح)، غالی‌ها، بوب‌ها

مُطارَحَة: مُطارِحه و مُطارِحَت در فارسی، ۱ـ پاسخگویی ۲ـ سِگالِش، رایزَنی

مُطارَدَة: مُطارِده و مطارِدَت در فارسی: ۱ـ هَمتازی ۲ـ تاخت و تاز

مَطارِف: (تك: مِطرَف)، خَزدُوختها، خَزدُوزی شده‌ها

مَطارِق: (تك: مِطرَق، مِطرَقَة)، کوبَن‌ها، چَکُش‌ها، پُتك‌ها، پَکوك‌ها

مُطاع: فَرمانرَوا

مَطاعِم: (تك: مَطعَم)، خورَدَنگاه‌ها، خورَدَنگاهان، خورَدَنی‌ها، خوارِه‌ها

مَطاعِن: (تك: مَطعَن)، نیزه زَنندگان، نیش زَنَندگان

مَطاف: گَشتگاه

مِطَال: بَدپَرداخت، دیرپَرداز

مِطال: ۱ـ دیرکَرد ۲ـ دِرَنگ

مَطالِب: (تك: مَطلَب)، جُستـه‌ها، خواستگاهان، گُفت‌ها

مُطالَبات: مُطالِبات دَر فارسی، (تك: مُطالَبَة)، بازجُست‌ها

مُطالَبَة: مُطالِبه در فارسی: بازجُست (بهروز)، بازجُستَن (آنندراج)

مُطالِبه کَردَن: بازجُستَن

مُطالِبه گَر: بازجُویَنده، باز خواهَنده

مَطالِع: (تك: مَطلَع)، بَرآمدگاهان، آغازه‌ها

مُطالَعات: مُطالِعات دَر فارسی، (تك: مُطالَعَة)، بـازخوانی‌هـا، آگاهیدَن‌ها، بَـررسی‌هـا، بازنِگری‌ها

مُطالَعَة: مُطالِعـه و مطالعت در فارسی: ۱ـ بازنِگری ۲ـ بازخوانی ۳ـ آگاهیدَن ۴ـ بَررسی (فرهنگستان)

مُطالعه رَفتَن: مُطالعه شُدَن ۱ـ بازخوانی شُدَن ۲ـ بَررسی شُدَن

مُطالعه کَردَن: ۱ـ بازنِگریستن ۲ـ بازخواندَن ۳ـ بَررسی کَردَن

مَطامِح: (تك: مَطمَح)، دیدگاه‌ها، دیدها

مَطامِع: (تك: مَطمَع)، آزگاه‌ها، آزانگیزه‌ها

مُطاوِع: فَرمانبَردار، رام، سازگار

مُطاوَعَة: مُطاوِعه و مُطاوِعَت در فارسی: فرمان

بُردَن، گَردَن نهادَن، سازگاری

مُطاوَلَـة: مُطاوِلِـه و مُطاوِلَت در فارسی: ۱ـ دِرنگی کَردَن ۲ـ دیر کَردَن ۳ـ نبرد کَردَن ۴ـ دور اَفکَندَن

مَطاوِی: (تک: مَطوَی)، شِکَـن‌ها، نَوَردهـا (غیاث اللغات)، پیچیدگی‌ها

مَطایا: (تک: مَطِیَّة)، سَواری‌ها، چهـارپـایانِ سَواری، پاکِش‌ها

مُطایِب: شوخ، لوده، بَزله گوی

مُطایَبات: (تک: مُطایَبَة)، شوخی‌ها، لودگی‌ها، بَزله گویی‌ها، پَرتَک کَردَن‌ها، خیتال‌ها

مُطایَبَـة: مُطایِبه و مُطایِبَت در فارسی: شوخی، لُودگی، بَزلـه گویی، پَرتَـک کَردَن (گویش افغانی)، خیتال (برهان)

مُطایِبه آمیز: شوخی آمیز، خیتال آمیز

مُطایَرَة: پَرانیدَن (آنندراج)

مَطَبّ: پِزشکخانه (فرهنگستان)، دَرمانکده

مَطبَخ: خوالی، پُختگاه (ذبیح بهروز)، آشپزخانه

مَطبَخ سالار: سَر خوالیگر، سَر آشپَز

مَطبَخی: ۱ـ خوالی (برهـان) ۲ـ خوالیگَـر، آشپَز ۳ـ دیگ اَفزار

مَطبَع: مَطبَعَة: چاپخانه (فرهنگستان)، تافتگاه (ذبیح بهروز)

مَطبَعِیّ: مَطبَعِی در فارسی: ۱ـ چاپی، تافتی ۲ـ چاپگر

مُطبَق: ۱ـ اُشکو بیده ۲ـ نَوَردیده ۳ـ پوشانیده ۴ـ غَژیده (برهان)، بَرهَم نشسته ۵ـ سیاهچال

مُطبِق: ۱ـ غَژَنـده، از غَژیدَن (برهـان) ۲ـ پوشاننده، پُوشنده (غیاث اللغات)

مُطَبَّق: ۱ـ غژیده ۲ـ سَرپُوش دار

مُطَبِّق: ۱ـ کاربُر ۲ـ دَربَرگیر، فَراگیر ۳ـ فرو گیرَنده

مُطبِقَـة: مُطبِقـه در فارسی، ۱ـ تَبِ خُونی ۲ـ رَشک، دامِنه (= حصبه)

مَطبُوخ: ۱ـ پُختِه، پُختَنی ۲ـ دَم کرده، جوشانده

مَطبوخات: (تک: مَطبوخَة)، پخته‌ها

مَطبُـوخَـة: مَطبُوخِه در فارسی، مؤنث مطبوخ، بنگرید به مَطبوخ

مَطبُوع: ۱ـ خوشایَند، دِلپَذیر ۲ـ تافت (ذبیح بهروز)، چاپ شُده

مَطبُـوعـات: (تک: مَطبـوعَة)، تافت‌ها (ذبیح بهـروز)، انـگیزه‌ی گزینش آن که: تافتَن در پارسی برابر است با دَمیدن یا بَرآمَدن و هم چنین روشن کَردَن

مَطبوعاتی: تافتی

مَطبوع شَمایل: زیبا چهره

مَطبوعَة: مَطبوعِه در فارسی، مؤنث مَطبوع، بنگرید به مَطبوع

مُطَجَّن: ۱ـ بریانی دَر تابه ۲ـ بِریانی، بِریونی (فارسی اصفهانی)، از خوراک‌ها

مِطعَن: مطعَنَة: آسیا (غیاث اللغات)

مَطر: ۱ـ بارِش، باریدَن ۲ـ پُر کَردَنِ مشک ۳ـ تیز رَفتنِ اَسپ

مَطر: ۱ـ خوشه‌ی اَرزَن ۲ـ خوی

مِطَر: تازگی

مَطَر: باران

مُطَرّا: ۱ـ تازه گَشته ۲ـ آبدار ۳ـ پاکیزه

مُطَرّا داشتن: مُطَرّا کَردَن، مُطَرّا گرداندن ۱ـ تازه گَرداندَن ۲ـ زندگی تازه بخشیدن ۳ـ پاکیزه کَردَن

مَطران: از ریشه‌ی پارسی اوستایی و پهلوی میتر وپان = مِهر بان، از واژه‌هایی است که همانندِ Miter کُلاهِ بُلندی که دینکارانِ ترسایی بَر سَر می نِهند از آیینِ مِهر به آیین ترسایی رفته، خاقانی دَر این سروده: دبیرستان کُنَم دَر هیکل روم، کُنَم آیین مَطران را مُطَرّا، بر آن است که در نیایشگاه روم، آیین مهر را زنده گَرداند یا به آیین مهر زندگی دوباره بَخشاید.

مُطرِب: لُوری (برهان)، سرود گوی، رامِشگر (برهان)، رامِشی (غیاث اللغات)، رامِش سَرای (واژه نامَک)، پَرَستندگان ایستاده به پای، اَبا بَربَت و چنگ، رامِش سَرای (فردوسی)

مُطرِبَة: مُطرِبِه در فارسی، مؤنث مُطرِب، بنگرید به مُطرِب

مُطرِبی: در تازی نیامده، رامِشگری

مَطرَح: ۱ـ غالی، بوب ۲ـ زَمینه ۳ـ اَنبانِ شِکار، شِکار اَنبان ۴ـ بَستَر (لاروس) ۵ـ نهالی، دُوشَک

مَطرَح کَردَن: زمینه‌ی سخن ساختن، با دیگران دَرمیان گذاشتن

مِطرَد: ۱ـ زوبین (برهان)، مُک (برهان) ۲ـ دَرَفش ۳ـ پَرَند، دیبا

مُطَرَّد: ۱ـ رانده، دُور شده ۲ـ کشیده شُده ۳ـ دِراز، بُلَند ۴ـ بچه‌ی سَر راهی (لاروس) ۵ـ مُوله زای

مَطرَدَة: ۱ـ میانه‌ی راه ۲ـ رانِش اَنگیز، انگیزه‌ی راندَن

مُطَرَّز: نِگارین، زیور یافته، گُلدُوخته، گُلدوزی شُده

مُطَرِّز: جامه نگار، گُلدُوز

مُطَرَّز شُدَن: نِگارین گشتن، زیور یافتن، گُلدوزی شُدَن

مُطَرَّز کَردَن: زیور بخشیدن، نگارین کَردَن،

گُلدوزی کَردَن

مُطَرَّز گرداندَن: بنگرید به مُطَرَّز کَردَن

مُطَرَّز گَردیدَن: مُطَرَّز گشتن، بنگرید به مُطَرَّز شُدَن

مِطرَف: مُطرَف: ۱ـ خَزدوز ۲ـ چادُر خَز

مُطرَف: ۱ـ داراکِ نو (= مالِ نو)، ۲ـ گزافگر، گَزافکار، دَرازکار (= زیاده رَوی کُننده، برهان)

مُطرَّف: ۱ـ چادِر خز ۲ـ آغاز: هَر چیز

مُطَرِّف: لَشکَر کِش

مُطَرَّق: پوشیده، جامه پُوشیده، بِدین مانَك دَر تازی نیامده (بهره ازمعین)

مِطرَق: کوپین، چَکُـچ، کُوتینَـك (فرهنگ پهلوی)، کُوبَن (برهان)، چکُش، چَکُّش

مِطرَقِ آهنگـران: پَتَـك، شامَـك (فرهنگ پهلوی)، پُتك، سَرپاش (برهان)، پَکوك (برهان)

مِطرَقِ دراز: کَزینِه (برهان)

مُطَرَّقَة: سِپَر (آنندراج)

مِطرَقَـة: مِطرَقـه در فارسی، خایسـك، پُتـك و چَکُش زرگَری و مسگـری و دیگرها باشد و به تازی مِطرَقه گویند (برهان)

مَطروح: ۱ـ اَفکَنده، اَنداخته ۲ـ دور انداخته دور افتاده ۳ـ جُستارده (= بحث شده) ۴ـ دور دَست

مَطروحات: (تك: مَطروحَة)، جُستارِدگان

مَطروحَة: مَطروحِه در فارسی، مؤنث مَطروح، بنگرید به مَطروح

مَطرُود: رانده، دور کرده

مَطرُودین: (تك: مَطرود)، راندِگان

مَطریس: دگر گشتـه‌ی مِتـرَس و مِتـرَسَة، ۱ـ سَنگَر ۲ـ سَنگ اَنداز

مَطعَم: پُر خور (لاروس)

مِطعَن: ۱ـ نیزه (لاروس) ۲ـ نَیزه زَننده

مَطعَن: ۱ـ نیزه زَدَن ۲ـ زَخمِ نیزه (لاروس) ۳ـ آك (= عیب)

مَطعَنَة: ۱ـ نَیزه زَدَن، ۲ـ دُشنام، ناسزا، نِکوهش (لاروس)

مَطعُوم: ۱ـ مَزه (لاروس)، ۲ـ مَزه کرده، چشیده شُده

مَطعُـون: ۱ـ نَیزه خورده، ۲ـ سَرزنش شنیده، ۳ـ مَرگامَرگ زده (مَرگامَرگ = طاعون، برهان)

مَطعـون گردیدَن: دَرخـور سَرزنش گَشتَن، نکوهیده گَشتَن

مِطفـاة: درتـازی باستانی: آتَش کُش، دَرتازی نوین: آتَش نِشان، خودروی آتَش نِشانی

مِطفَحَة: کَفگیر

مُطفِـل: ۱ـ بَچّـه دار: جانـوران، ۲ـ بَچّه کُش: چون سَرما

مُطفِیء: مُطفی در فارسی: فُرونشانَنده.

مُطفِیء الجَمر: واپسین روزِ سَرما پیرزَن (لاروس)

مُطفِئَة: ۱ـ آتش‌نِشـان، شیر آتش نشانی، ۲ـ پوشینه‌ی آتش نشانی

مَطْل: دیرکَرد

مُطَلّاً: بنگرید به مُطَلّی: وَ، فارسی گویان گمان کرده اند که این واژه با طلا در پیوند وهَمخانواده است، از این روی آن را با زَراندود یا زَرومال برابر دانسته اند. طلا، نادرست نویسی تلای پارسی است که همان زَر است، درتازی به تلا، ذَهَب می گویند و این واژه با آرِش یامانَکِ زراندود یا اندوده درتازی نیامده است.

مَطلَب: ۱ـ خواستگاه، ۲ـ چیش (= مَطلَب = موضوع، فرهنگ پهلوی)، جُستِه، زمینه، ۳ـ کام (= مَقصود)، ۴ـ آماج، ۵ـ خواهِش (لاروس)

مَطلَب دوست: ۱ـ کامخواه، ۲ـ خواستار

مُطَلَّس: پاك شُدِه، زدُوده

مَطلَع، مَطلِع: ۱ـ دَمیدَنگاه، بَرآمدگاه (ذبیح بهروز)، بَرایِشگاه، ۲ـ آغازه ۳ـ خاستگاه

مُطَّلِع: آکاس، آکاسکار (فرهنگ پهلوی)، آگاه

مُطَّلِع شُدَن: آگاهیدن

مُطَّلِع کَردَن: آکاسِنیدَن (فرهنگ پهلوی)، آکاهِنیدَن، آگاهاندَن

مُطَّلِعین: (تك: مُطَّلِع)، آگاهان

مُطلَق: ۱ـ یَله، آزاد از بَند، ۲ـ رَوان کَرده، ۳ـ مُوکَده (= مُطلَق، رودَر روی مضاف، برهان)، ۴ـ بی‌پَرده بَند، سازهای بی‌پَرده بَند چون چَنگ و سنتور

مُطلَقاً: ۱ـ یِکسَره، هَمَه، ۲ـ هَرگِز

مُطلَقات: (تك: مُطلَقة)، یَله‌ها

مُطلَقُ العِنان: ۱ـ گُشاده زَنَخ، اَفسار گُشاده، ۲ـ خودکام، خودسَر، خیره سَر (فرهنگستان)

مُطلَقَة: مُطَلقِه در فارسی، مؤنث مُطلَق، بنگرید به مُطلَق

مُطَلَّقَة: مُطَلَّقِه در فارسی، هِلیدِه (از ریشه‌ی پهلوی)، کالُم، کالُمِه (زنی را گویند که شوهَرش مرده یا طلاق گرفته باشد، بُرهان)

مَطلُوب، آرزو شُده، دِلخواه، هُژیر (برهان)، دِلاویز (برهان)، پَرارین (برهان)، خوشایَند، جُسته

مُطلَّی: ۱ـ سَخت بیمار، ۲ـ بسیار بیمار، ۳ـ زندانی همیشگی: زندانی که امید رهایی اش نباشَد (لاروس)

مِطلَی: ۱ـ مالِه (لاروس)، ۲ـ لُورکَندِ تنگ (لورکَند = مَسیل)

مِطمار: ۱ـ ژنده پوش، کُهنه پوش، ۲ـ ریسمانِ لادگران، ۳ـ مانَند

مُطمَئِنّ: ۱ـ اَبیم، ایوار، خُست، ویستاخ، استُوار (فرهنگ پهلوی)، دل آسوده، ۲ـ هَموار و فرورَفته: زمین

مُطمَئِنَّة؛ مُطمَئِنّـه در فارسی، مؤنث مُطمَئِنّ، بنگرید به مُطمَئِنّ

مَطمَح: نِگرگاه، دیدگاه

مَطمَحِ نَظَر: نِگرگاه

مَطمَع: آزاَنگیز

مِطمَلَة: وَردَنه (لاروس)

مَطمُورة: مَطموره در فارسی، ۱ـ سَرداب، سَردابه، کَندور، ۲ـ سیاهچال

مَطمُوس: ۱ـ تَباهیده، ۲ـ نابود، گم، ۳ـ ناپَدید: دَر سَرواد، ۴ـ دور شده

مَطموع: آزاَنگیز، آرزو

مُطَنجَن: نادرست نویسی مُتَنجان، خورشی است که مانندِ فِسنجان فراهم می شودولی بدان کشمش و غیسی می افزایند.

مَطوْ: ۱ـ تَرکه، ۲ـ خوشه، ۳ـ سِتاك، شاخ نورُسته که بر شاخ کُهن بَرآید (برهان)

مِطواح: ۱ـ پَرتابَنده ۲ـ چُوبدَستی

مِطواع، مِطواعَة: فرمانبردار، رام

مُطَوَّعَة: مُطَوَّعِه در فارسی: بُت شِکنان

مُطَوَّف: ۱ـ دوره گَرد، فروشنده ی دوره گَرد، ۲ـ هَنج آموز (هَنج = حَج)

مُطَوَّقَة: مُطَوَّقـه در فارسی: ۱ـ گَردَن چَرخه، کبوتر گَردَن چَرخه، ۲ـ دارودانِ دراز

مِطوَل: رَسَن، اَفسار (لاروس)

مُطَوَّل: ۱ـ دَرازنا (برهان)، ۲ـ دَراز

مُطَوَّلات: (تك: مُطَوَّلَة)، دَرازها، دَرازناها

مُطَوَّلَة: مُطَوَّلِه در فارسی، مؤنث مُطَوَّل: دَرازنا، دَراز

مَطویّ: ۱ـ پیچیدگی، ۲ـ دَرنَوَردیده، ۳ـ پوشیده

مَطوی داشتن، ۱ـ پوشیده داشتن، ۲ـ دَرنَوَردیدَن

مُطَهِّر: یُشداس، پاکِنیتَك (فرهنگ پهلوی)، پاك شده، پاکیزه، پاك، دَرتازی نوین: پادگَند (= ضدّعفونی)

مَطهَر: هَمیستِگان، بَرزخ: نزد تَرسایان

مُطَهِّرات: (تك: مُطَهِّرَة)، پَلَشت بَران، پلیدی زُدایان

مُطَهَّرات: (تك: مُطَهَّرَة)، یُشداسان، پاکان

مَطهَرَة: پاکخانِه

مِطهَرَة: چِغَل (برهان)، آبتابه، این واژه را به نادرست آفتابه گویند، آبدَستان (برهان)، بَشیز (معین) مِتاره، این واژه در برهان آمده برابر با

مِطهَـره، که گمـان می‌رود دگرگشتـه‌ی همـان واژه‌ی تازی باشد.

مُطَهَّرَة: مُطَهَّره در فارسی، مؤنث مُطَهَّر، بنگرید به مُطَهَّر، وَ، دَر تازی نوین: پَلَشت بَر Autoclave

مُطَهَّری: در تازی نیامده، پُشداسی، پاکی

مَطِیّ: سَواری، سَوار اَبزار

مُطَیَّب: خوشبویه، خوشبوی

مُطَیِّب: ۱ـ خوشبو کُننده، ۲ـ بویه‌گَر، بویه‌ساز

مَطَیبَة: بویه‌دان، شَمیندان

مَطِیر: ۱ـ باراندار، ۲ـ بارَنده، ۳ـ بارانی

مُطَیَّر: پَرنده‌نِگار: پارچه، چادُر، جامه

مِطَیرَه: مِطَیره در فارسی، پَرنده‌نگار، جامه

مُطیع: فرمانبُردار، رام

مَطیلَة، چَکُش خورده، کوفته: آهن (لاروس)

مُطَیَّن: گِل اندود (غیاث اللغات)

مَطیَّة: مَطیّه در فارسی: چارپا، سَواری

مَظالّ: (تک مُظَلَّة)، سایبان‌ها، چَترها، چادُرها

مَظالِـم: (تـک: مَظلَمَة)، سِتَم‌هـای رَفتـه، دادخواهی‌ها

مَظانّ: (تـک: مَظَنَّـة)، گُمـان بُرده‌ها، گُمـان رفته‌ها، بَدگُمانی‌ها

مَظانِ اِتّهام: گُمانِ چِفته (چِفته = اتّهام)، بَدگُمانی

مَظاهِر: (تک : مَظهَر)، نماهایِ بیرونی، نمودگاهان

مُظاهِر: پُشتیبان

مُظاهَرَة: مُظاهِرَت و مظاهِره در فارسی: پُشتیبانی

مَظرُوف: گُنجان، لکن باید که در مجال حلم و بسطتِ علم او همه چیز گُنجان باشَد (کلیله و دمنه)

مِظَرَّة: سَنگِ آتَشزَنه (لاروس)

مُظَفَّر: پَرویز (برهان)، پیروز

مُظَفَّرانه: پیروزمَندانه

مُظَفَّر شُدَن: پیروز گَشتَن

مُظِلّ: سایه‌دار

مِظلام: ۱ـ تاریک، ۲ـ روزسَخت، ۳ـ کاربیسَر وتَه

مُظلِم: ۱ـ سَبـزِ سیر، سبـزِ تیره: دَر گیاهان، ۲ـ سَخت و بَد: روز، ۳ـ بی‌سَر و تَه: کار، ۴ـ سیاه: مُو، ۵ـ تاریک، ۶ـ تاریک شَوَنده

مُظلَم: تاریک شُده

مَظلَمَـة: مَظلَمـه، مَظلَمَت در فارسی، ۱ـ سِتَم، سِتَمِ رَفته، ۲ـ دادخواهی

مَظلُوم: سِتَمدیده، سِتَم رسیده، زَبون

مَظلوم خوان: زَبونخوان، دَر سوکنِمایش

مِظَلَّة: مِظلّه در فارسی: ۱ـ سایبان، ۲ـ چتر، ۳ـ چادرِ بزرگ، وَ، دَر تازی نوین رَها چَتر (= چترِ

نجات)

مَظَنّت: بنگرید به مَظَنَّة

مَظنون: رَویزیده (رَویز = ظَنّ، برهان)، گُمان بُرده

مَظنونات: (تک: مَظنونَة)، رَویزیدِگان، گُمان بُردگان

مَظنونَـة: مَظنونـه در فارسی، مؤنث مَظنون: رَویزیدِه، گُمان برده

مَظَنَّة: مَظَنّه و مَظَنّت در فارسی: ۱ـ رَویز، گمان، ۲ـ بَدگُمانی، ۳ـ اَنگاره (بهروز: در سوداگری)

مَظهَر: ۱ـ نَماد، ۲ـ نمودگاه

مَظهَرُ العَجائِب: نَماد شِگفتی، پاژنامِ علی بن ابیطالب (ع)

مَظهَرِ قَنات: بَرغَست (بهره از برهان)، هَمه خلق جهـان را خواب بُرده، تو را گویی که بَرغَست آب برده (عطّار)

مَع: با

مِعاء: روده

مِعاءِ اَعوَر: روده‌ی کور (فرهنگستان)، کور روده

مِعـاءِ دقـاق: روده‌ی باریک (فـرهنگستـان)، باریک روده

مِعاءِ غلاظ: روده‌ی فَراخ (فرهنگستان)

مِعاءِ قولون: روده‌ی فَراخ (فرهنگستان)، فَراخرُوده

مِعاءِ مستقیم: راست روده (فرهنگستان)

مَعاب = عیب: آهوك (فرهنگ پهلوی)، آك (برهان)

مَعابِد: (تک: مَعبَد)، نیایشگاه ها

مَعابِر: (تک: مَعبَر)، گُدارها، گُذارها

مُعابِر: بازرَس

مَعابیر: چوبِ لَنگَر

مَعابَة: مَعابه در فارسی = عیب: آك

مُعاتَب: سَرزَنِش شُده

مُعاتِب: سَرزَنشگَر

مُعاتَبَة: مُعاتَبِه و مُعاتَبَت در فارسی: سَرزنش

مَعاث: راه ورَوِش، گُزیر (لاروس)

مَعاج: زیستگاه، جایباش

مَعاجین: (تک: مَعجون)، بَر سِرِ شِتگان

مَعـاد: ۱ـ بازگَشتگاه (ذبیح بهروز)، ۲ـ جهانِ دیگر، ۳ـ بِهِشت (لاروس) ۴ـ رَستاخیز

مُعاداة: مُعادا و مُعادات در فارسی: دُشمَنی

مُعـادِل: ۱ـ هَمـوك، هاوَند (فرهنگ پهلوی)، هَمچَند (فرهنگستان)، ۲ـ هَمسَنگ، ۳ـ بَرابَر

مُعادَلات: (تک: مُعادَلَة)، هَمچَندی‌ها، تَرازِش‌ها

مُعـادَلَـة: مُعـادِلـه در فارسی، ۱ـ ترازنیش (فـرهـنـگ پهـلوی)، تَرازِش، هَمچَنـدی

(فرهنگستان)، ۲ـ بَرابری

مُعادِلهٔ اَنتِگرالی: دَر تازی مُعادَلَةُ التّکامُلیَّة، تَرازِش هرَویسپی، زَبانزد اَنگارش

مُعادِلهٔ دیفرانسیلی: دِر تازی: مُعادَلَةُ التّفاضُلیّة، ترازِش فَزُونایی، زَبانزد اَنگارش

معادِن: (تك: مَعدِن)، کان ها

مُعادِی: دُشمنی کُنَنده، دُشمَن

مَعاذ: ۱ـ پَناهگاه، ۲ـ اَفسون، پَنام (= تعویذ)

مَعاذَالله ۱ ـ بَرگَست (فرهنگ پهلوی)، بَرگَس، گرچه نامَردُمی است مِهر و وفاش، نَشَوَد هیچ از او دِلَم بَرگَس (رودکی)، بَرگَست (= چون معاذالله باشَد، گویی مَباد چنین، لغت فرس)، رودکی، اُستاد شاعرانِ جهان بود، سَد یك از او هَستی اِی کسائی، بَرگَست (کسائی)، مَبادا چنین، ۲ـ پَناه بَر خُدا، بَرگَست، به همّت چون فَلَك عالی، به صورت هَمچو مَه رَخشا، مَلَك چون او بُوَد؟ بَرگَست و مَه چون او بُوَد؟ حاشا (قطران)

مَعاذیر: (تك: مِعذار)، پوزش ها، بَهانه ها

مُعار: سِپَنجیدِه (= عاریت گرفته شده)

مَعارِج: (تك: مَعرَج)، نَردبان ها، پِلّکان ها

مَعارِض: نمودگاه، نمایِشگاه

مُعارِض: ۱ـ هَمال، ۲ـ دُشمَن: هَمیستار، اَویکان، پیتیارَك (فرهنگ پهلوی)، پادیار

مُعارَضات: (تك: مُعارَضَة)، ستیزه ها، دَرگیری ها

مُعارَضَة: مُعارِضه در فارسی، ۱ـ سِتیز، ۲ـ رُوبارویی، دَرگیری، ۳ـ دور شُدَن، یِکسو گَردیدَن، ۴ـ کیفَر دادن

مُعارِضین (تك: مُعارِض)، هَمالان، هَمیستاران، دُشمنان، پادیاران

مَعارِف: ۱ـ شناسایی (غیاث اللغات) ۲ـ شِناختگاه، ۳ـ آشنایان، ۴ـ فَرهَنگیان، ۵ـ نامَوران (آنندراج)، ۶ـ فَرهَنگ (فرهنگستان)

مُعارَفَة: مُعارفه در فارسی: آشنایی، شناسایی

مَعارِك: (تك: مَعرَکَة)، رَزمگاهان

مَعاریج: (تك: مِعراج)، نَردبان‌ها

مَعّاز: بُزدار، بُزبان

مَعازِف: (تك: مِعزَف و مِعزَفَة)، شاد اَبزارها، اَبزارهای خُنیا، سازها

مَعازیف: (تك: مِعزَف و مِعزَفَة)، سازها، سازهای زِهی، سازهای بادی

مَعاش: ۱ـ زیست، ۲ـ رُوزی، بَراتِ روزی مارا به ما نوشته قضا، به پاکی نَظَر خویش می کُنیم، مَعاش (میرزا جلال اَسیر)، ۳ـ زیستگاه، جای زِندِگی

مَعاش کَردَن: زندگی کَردَن، زندگی را گذراندَن

مُعاشِر: هَمزی، هَمنشین، هَمآمیز

مَعاشِر: (تک: مَعشَر)، خویشاوَندان

مُعاشَرات: (تک: مُعاشَرَة)، هَمزیستی‌ها، هَمآمیزی‌ها، آمَد و شُدها، هَمنِشینی‌ها

مُعاشِران: (تک: مُعاشِر) مُعاشران، گِره از زلفِ یار باز کنید (حافظ)، هَمآمیزان، هَمنشینان

مُعاشِرَت: بنگرید به مُعاشَرَة

مُعاشِرَت داشتن: آمد و شُد داشتن، آمیزِش داشتن

مُعاشِرَتی: دَر تازی نیامده (این واژه را فارسی گویان به جای سوسیابل فرانسوی Sociable برگُزیده اند)، خوش بَرخورد (سعید نفیسی)، زودآشنا

مُعاشَرَة: مَعاشِرَت در فارسی: ۱ـ همزیستی، ۲ـ آمیزش، آمد و شُد، هَمآمیزی، ۳ـ گُفت و شنُود

مُعاشِرین: (تک: مُعاشِر)، هَمزیستان، هَمآمیزان، هَمنشینان

مُعاشَقَة: مُعاشِقه و مُعاشِقَت در فارسی: مِهرورزی

مُعاصِر: هَمزَمان، هَمروزگار، زَمانی (گویش فرارودی)

مَعاصِر: (تک: مِعصَر و مِعصَرَة)، چَرخُشت‌ها، ناوها

مُعاصَرَة: مُعاصِرَت در فارسی: هَمزمانی، هَمروزگاری

مُعاصِرین: (تک: مُعاصِر)، هَمزمانان، هَمروزگاران، زَمانیان

مَعاصِی: (تک: مَعصِیَة)، گُناهان

مُعاضِد: دَستمَرد، یاریگَر

مُعاضَدَة: مُعاضِده و مُعاضِدَت در فارسی: یاریگَری.

مُعاطاة: مُعاطات در فارسی: ۱ـ وَرزیدَن، ۲ـ دادَن (آننـدراج)، ۳ـ پیشیاری، ۴ـ دَهِش، ۵ـ دَست به دَست دَهی (معین)

مُعاطاة رَفتَن: دَست به دست دادَن (معین)

مَعاطِب: (تک: مَعطَب)، نیستگاه‌ها

مَعاطِف: (تک: مِعطَف)، شمشیرها، بارانی‌ها، چُوخاها، لا به لاها

مَعاطِف: (تک: مَعطِف)، گردَن‌ها

مُعاف: مَعاف، برگرفته از مُعافِیّ: ۱ـ پَرگوت (فرهنگ پهلوی)، بَخشوده (فرهنگستان)، دَرپه (برهان)، ۲ـ بَرکِنار

معاف خواستن: کناره گیری کَردَن، کِناره گِرفتَن

معاف داشتَن: بَخشودَن، بَرکنار کَردَن

معاف شُدَن: ۱ـ بَرکِنار شُدَن، ۲ـ رَها شُدَن، ۳ـ بخشوده شُدَن، دَرپه گَشتَن

مُعافِیّ: مُعاف و مُعافی در فارسی: ۱ـ بَخشوده، ۲ـ بَخشودِگی، دَرپِه، پَرگُود

مُعافِیّات: (تک: مُعافِیَّة)، باز بخشودِگان

مُعافِیَّة: مُعافیّت در فارسی: ۱ـ بخشوده، ۲ـ بخشودِگی، دَرِپه، پَرگُود

مُعاقَب: ۱ـ کیفر یافته، ۲ـ اَز پشت آمده، ۳ـ پُشت نِشسته، پُشتی

مُعاقِب: ۱ـ کِیفَر دَهَنده، ۲ـ دَرپَی کُنَنده (غیاث اللغات)، ۳ـ کینه جُوی

مُعاقَب شُدَن: کِیفَر یافتَن

مُعاقَب کَردَن: کیفَر دادَن

مُعاقَب گَشتَن: کیفَر دیدَن

مُعاقَبَة: مُعاقِبه و مُعاقِبَت در فارسی: ۱ـ کیفر دادَن، ۲ـ اَز پُشت آمَدَن، ۲ـ پشتِ کسی نشستن، ۳ـ به پَستا سَوار شُدَن (پستا = نوبَت)

مُعاقِد: پیمان بَندَنده

مَعاقِد: (تک: مَعقَد)، بَندها، گِرهگاه‌ها، پیمانگاه‌ها

مُعاقَدَة: مُعاقِده و مُعاقِدَت در فارسی: پیمان بَستَن

مُعاقِدین: (تک: مُعاقِد)، پیمان بَندَندِگان

مَعاقِل: (تک: مَعقِل)، پناهگاه‌ها، سَنگَرها، کوه‌های بُلَند

مَعاک: ۱ـ پناهگاه، ۲ـ رَوِش، ۳ـ بُردباری

مَعاکِد: (تک: مَعکِد)، پناهگاه‌ها

مُعالاة: مُعالات در فارسی: ۱ـ بَرآمَدَن، ۲ـ بُلَند گردانـدَن، ۳ـ آشکـار کَردن، مَرگ کسی را (آنندراج)، ۴ـ ستیزه دَر بُلَندی

مَع التَّأسُّف: دریغ، دَردا (فرهنگستان)

مُعالِج بیشازگَر (از ریشه‌ی پهلوی)، آسی، موسی سُخَنَم، نه کوه آوا، عیسی نَفَسَم، نه آسی آسا (خاقانی، تحفة العراقین)، نوشدارو و مُفَرَّح که جُوی فِعل نکرد، هَم بِدان آسیِ آسیمه نَظَر، بازدهید (خاقانی)

مُعالَجات: مُعالِجات در فارسی، (تک: مُعالَجَة)، بیشازِش‌ها، دَرمان‌ها

مُعالَجَة: مُعالِجه و مُعالِجَت در فارسی: بیشازِش (فرهنگ پهلوی)، دَرمان، مَدِش (اَوِستایی، ذبیح بهروز)

مُعالِجه شُدَن: بیشازیدَن (فرهنگ پهلوی)، دَرمان شُدَن

مُعالِجه شُده: بیشازیده، دَرمان شُده

مُعالِجهٔ قَبلی: پیشپاس (فرهنگستان)

مُعالِجه کَردَن: بیشازنیدَن (فرهنگ پهلوی)، دَرمان کَردن، شِکَردَن (برهان)

مُعالجه کننده = مُعالِج، بنگرید به مُعالِج

مَعالِف: (تک: مَعلَف)، آخُورها، واش‌ها (واش = عَلَف، گویش گیلکی)، واشگاهان

مَع القِصّه: ساخته‌ی فارسی گویان، باری

مَعالِم: (تک: مَعلَم)، فَرسنگسارها، راهنِشان‌ها

مَع‌الــواســطه: ساختــه‌ی فارسی گویان، بامیانجی، باداسار

مَع‌الوَصف: ساخته‌ی فارسی گویان، با آنکه، با اینکه، با اینهَمه (فرهنگستان)

معالی: (تک: معلاة)، پایگاه‌ها، ویژگی‌ها، بَرجستِگی‌ها

مُعامِل: ۱ـ سوداگر، ۲ـ خواهان

مُعامَلات: مُعامِلات در فارسی، (تک: مُعامَلَة)، سوداها، داد و سِتَدها، هَمکاری‌ها

مُعــامَلَة: مُعــامِله، و مُعــامِلَت در فارسی: ۱ـ همکاری، ۲ـ داد و سِتَد، سودا، ۳ـ پیمان

مُعامله را به هم زَدَن: کامِستَن (معین)

مُعاملهٔ نسیه: پَسادَست (برهان)

مُعاملهٔ نَقد: دَستادَست (برهان)

مَعان: جایباش، جایگاه

مُعــاناة: ۱ـ دَرافتادَن، با کسی، ۲ـ رنجیدن، ۳ـ رَنجاندَن (آنندراج)

مُعانِد: سِتیزَنده، پَرخاشگَر، گَردَنکِش، سِتیهَنده

مُعــانَدَة: مُعــانِده و مُعــانِدَت در فارسی، ۱ـ سِتیزِش، ۲ـ گَردَن کشی، ۳ـ سِتیهیدَن، سِتیهِش

مُعانِق: در آغوش گیرَنده

مُعانَقَة: مُعانِقه و مُعانِقَت در فارسی: در آغوش گیری

مُعانقه کَردَن: در آغوش کشیدَن، در آغوش گرفتن

مَعانَة: یاریگَری (آنندراج)

مَعــانِی: (تــک = مَعنَی)، از ریشــه‌ی پارسی، ماناك‌ها، مانَك‌ها، چَم‌ها، آرِش‌ها

مُعاوِد: ۱ـ خُویگَر، ۲ـ دِلاوَر (آنندراج)

مُعــاوَدَة: مُعــاوِده و مُعــاوِدَت در فارسی: ۱ـ بازگشت، ۲ـ مُروسیدَن، خوی گِرفتَن، ۳ـ خواستَن

مُعاوَضَة: مُعاوِضه و مُعاوِضَت در فارسی: رَمِش (برهان)، وَرتِش (فرهنگ پهلوی)

مُعاوِضه کَردَن: وَرتِنیدَن (فرهنگ پهلوی)

مُعــاوِن: دَستیار (فــرهنــگ پهلوی)، دَستیار (برهان)، فوجی قوی مردم از آنِ خویشتن به تو دَهَم تا بدین شغل که در پیش داری، تو را دَستیار باشند (تاریخ بیهقی)

مُعاوِن اداره: دَستیارِ اِواره

مُعاوِنِ جُرم: تَباهیار

مُعاوِنِ رئیس: یارسالار

مُعاوِنِ وَزیر: وَزیریار

مُعــاوَنَة: مُعاوِنه و مُعاوِنَت در فارسی: دَستیاری (فرهنگ پهلوی)

مُعاونین: (تک: مُعاوِن)، دَستیاران

مَعــاهِــد: (تک: مَعــهَــد)، پیمــانگــاه‌ها،

بازگَشتگاه‌ها، نِشستَنگَه‌ها

مُعاهَدات: (تک: معاهَدَة)، پَشن‌ها، پیمان‌ها، تیمارها

مُعاهَدَة: مُعاهِده و مُعاهِدَت در فارسی: ۱ـ پَشن، پَشت، پَتمان (فرهنگ پهلوی)، پیمان، غَنوَند (برهان)، ۲ـ سوگَند، ۳ـ تیمار، تیمار داشت

مُعاهِر: جِهمَر ز، جاف

مَعایب: (تک: معاب، معابة)، آک‌ها

مَعایش: (تک: مَعیشَة)، زندگی‌ها، گُذران‌ها

مُعایِش: اَنگَل (لاروس)

مُعایَشة: هَمزیستی (لاروس)

مُعاین: دیده‌وَر

مُعایَنات: (تک: مُعایَنَة)، بیماربینی‌ها، دیده‌وَری‌ها

مُعـایَنَـة: مُعـایِنه و مُعـایِنَت در فارسی، ۱ـ دیده‌وَری (ذبیح بهـروز)، ۲ـ بیمـاربینی، ۳ـ بیناب (= آن چه دَر مکاشفه دیده شود، برهان)

معاینه کردن: ۱ـ بیمار دیدَن، بیماری جُستَن، ۲ـ به چشم دیدَن

مَعایِیر: (تک: معیار)، اَندازه‌ها، زَرکش‌ها

مَعبَأ: راه، رَوِش (لاروس)

مُعَبّأ: ۱ـ بَسیجیده، ۲ـ آماده

مُعَبّا: ساخته‌ی فارسی گویان از عباء، وَستَرپوش

مَعبَد: کَرتَک‌مان (فرهنگ پهلوی)، نیایشگاه، پَرستِشگـاه، دَر فرهنـگ فارسی معین این واژه برابر با Ginkgo نیز آمده که درختِ نیایشگاه یا بادزَنـدار است، در تازی به این درخت مَعبَلَة می گویند و شَجَرَةُ المَعبَد

مُعَبَّد: ۱ـ نیاییده، نیایش شده (بهره از غیاث اللغات)، ۲ـ گرامی، ۳ـ راهِ کُوفته

مَعبَر: سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه‌های سریانی)، تَج، ویتـار (پهلوی)، گُدار، گُذَرگاه آبـی، گُذَر (فرهـنگستـان)، گُذار، گُذَرگاه، در تازی: کِناره گُذَر: جای گُذَر از دریا کِنار

مُعَبَّر: ۱ـ گُزارده، ۲ـ خوابِ گُزارده

مُعَبِّـر: ۱ـ خواب ویچـار (فـرهنـگ پهلوی)، خوابگُزار، شَبگیر زِگُل، فاختگان بانگ برآرَند، گویی که سَحَـرگاه همـی خواب گُزارَنـد (منـوچهـری)، ۲ـ گُزارَنـده، گُزارَنده را پیش بنشاندند، بر او نامه‌ی خُسروان خواندند (فردوسی)

مَعبَرِ سَرپوشیده: کوتار (برهان)

مُعَبِّرین: (تک: مُعَبِّر)، خوابگُزاران

مَعبود: نیاییده، پَرَستیده

مُعتاد: مُروسیده، خوگَر، دژخوی

مُعتَبَـر: وست، ویچَـرت (فـرهنـگ پهلوی)، وَرسَنگ (برهان)، بُودمَند (آنندراج)

مُعتَبره: مُعُتَبَره دَر فارسی، مؤنث مُعتَبَر، بنگرید به مُعُتَبَر

مُعتَبَرین: (تك: مُعتَبَر)، وَرسَنگ‌ها، بودمَندان، اُستُوانان

مُعتَدّ: ۱ـ سِتمکار (غیاث اللغات)، ۲ـ بیشُمار، ۳ـ دید زَدِه، بَرآورد شده

مُعتَدٌّ بِه: فراوان، هِنگُفت، بَسیار (فرهنگستان)

مُعتَدّ بها: فراوان، بسیار

مُعتَدِر: آب خورده، سیراب: زمین

مُعتَدِل: ۱ـ میانـه، ۲ـ میانـه‌رو، ۳ـ تیر (= مستقیم، گویش مَشهَدی)، راست، ۴ـ دادوَنـد (آنندراج) ، ۵ـ پَلیمه، نَه گَرم و نه سَرد (معین)، ۶ـ هَمسَنگ: دَر سر واد

مُعتَدِلَة: مُعتَدِله در فارسی: پَلیِمه

مُعتَدی: ۱ـ بیشتاز (= از حَدّ گُذَرَنده)، ۲ـ بیدادگر

مُعتَذِر: بَهانه آوَرَنده، پوزشخواه

مُعتَذِرین: (تك: مُعتَذِر)، بَهانه آوَرَندگان، پوزشخواهان

مُعتَرِض: ۱ـ آفَندگار، آفَندور (ذبیح بهروز)، ۲ـ پَرخاشگَر، ۳ـ واخواه (فرهنگستان)

مُعتَرَضٌ عَلَیه: واخوانده (فرهنگستان)

مُعتَرَضٌ عَنه: واخواستِه (فرهنگستان)

مُعتَرِضَة: مُعتَرِضه در فارسی، مؤنث مُعتَرِض، وَ ۱ـ بُرونگُفت، ۲ـ میانگُفت

مُعتَرِف: خَستوك، خَستوان (فرهنگ پهلوی)، خَستو (واژه نامَك)، تو خَستو شو آن را که هست و یکـی اسـت، رَوان و خِرَد را جُزین راه نیست (فردوسی)، به هَستیش باید که خَستو شَوی، زِ گفتـار بیغـاره یکسـو شَوی (فردوسی)، به هَستیش خستـو شَدی از نُخُست، یکَیّـش زان پَس بدانی دُرُست (اسدی توسی)

مُعتَرِفین: (تك: مُعتَرِف)، خَستویان، خَستوکان

مُعتَرَك: ۱ـ رَزمگاه، ۲ـ هَنگامه (= مَعرکه)

مُعتَزّ: گرامیداشته

مُعتَزِل: کناره جوی، کنارِه گیر، گوشه گیر

مُعتَـزِلَـة: مُعتَـزِلـه در فارسی، مؤنث مُعتَزِل، وَ کِناره گیران، گوشه گیران، خِرَدگِرایان، پیروان واصِل بن عطا (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

مُعتَزِلِیّ: مُعتَزِلی در فارسی: کناره گیر، خِرَدگِرای

مُعتَصَم: دَستگیر، پَناه

مُعتَصِم: چَنگ زَنَنده، پَناه بَرَنده

مُعتَضِد: ۱ـ یاری‌رسان، یاریگَر، ۲ـ یاریخواه، یاریگیر

مُعتَق: آزاد شده، بَرده‌ی آزاد شده

مُعَتَّق: کُهنه، دیرینه (آنندراج)، سالینِه

مُعتَقِـد: سِتـاییتار، ویرّاواك (فرهنگ پهلوی)،

باوَردار، گِروَنده

مُعتَقد: باوَر، باوَرانگیز

مُعتَقَدات: (تك: مُعتَقَدَة)، باوَرداشت‌ها

مُعتَقِدان: باوَرداران، گِروَندِگان

مُعتَقِدانِ به تَفسیر: زَندکاران (فرهنگ پهلوی)

مُعتَقِدِ به دین: دین استُوان

مُعتَقِدین: (تك: مُعتَقِد)، باوَرداران

مُعتَکِف: ۱ـ مَزگَت نشین، خانِگاه نشین، خانِگاهی، ۲ـ گوشه گیر

مُعتَلّ: بیمار

مُعتَمَد: ماتَکوَر، خُست (فرهنگ پهلوی)، اُوستام (لغت فرس)، اُستُوان (برهان)

مُعتَمِد: سِپُردکار، خُستدان

مُعتَمَدٌ عَلَیه: اوستام: مَرد

مُعتَمَدٌ عَلَیها: اوستام: زَن

مُعتَمَدین: (تك: مُعتَمَد)، اوستامان، ماتکوَران

مُعتَنِی: ۱ـ تیمار دارنده، ۲ـ به شمار آوَرَنده، ۳ـ کوشَنده

مُعتَنَی بِه: شایان، بسیار، هنگفت (فرهنگستان)

مَعتُوق: آزاد شده

مَعتُول: گِریَنده (آنندراج)

مَعتُوه: ۱ـ دِلشُده، ۲ـ بی خِرَد، ۳ـ بیهوش (غیاث اللغات)

معتوه شُدَن: بی خِرَد شُدَن (معین)

مُعجَب: شگفتیده، پَسند کَرده

مُعَجَّب: به شگفت آرَنده (آنندراج)

مُعجِب: بادسار، خودبین، خودپَسند

مَعجَر: واشام، واشامه (= مَعجَری باشد که زنان بَر سَر اندازند، برهان)، چو پَرّان شُد زِ پرده جَست بَر بام، ربودش باد از سَر لالِ واشام (گرگانی، ویس و رامین)، از آن پَس دادِ وی را نامه‌ی ویس، همان پیراهَن و واشامه‌ی ویس (گرگانی، ویس و رامین)

مُعَجَّر: ۱ـ دَستار بَر سَر، ۲ـ دَستاری، از گونه‌های دیبره نویسی فارسی

مَعجَرِ زَرنیخ: واشامِ زَرنیخ، گُواژ: ۱ـ گُل‌های زرد، ۲ـ بامدادِ راستین

مَعجَرِ غالیه گون: واشامِ هَرهَفت (هَرهَفت = غالیه، برهان)، گواژِ شَب

مُعجِز: ۱ـ تُوان بَرَنده، ۲ـ وَرج آوَرَنده، ۳ـ وَرج

مُعجِزات: (تك: مُعجِز)، وَرج‌ها

مُعجِز آثار، وَرجگَر

مُعجِز نشان: ۱ـ وَرجِ نِشان، ۲ـ هاژ کُنَنده

مُعجِز نما: ۱ـ وَرج نما، ۲ـ جادوگَر

مُعجِزَة: مُعجِزه دَر فارسی، وَرج، (فرهنگ پهلوی)، فَرجود (دساتیر)

مُعجِزه آسا: وَرج آسا

مُعجزه زایی: وَرج زایی

مُعَجَّل: شتابان، بی‌دِرَنگ

مُعَجِّل: شتابَنده، شِتابکار (گویش فرارودی)

مُعجَم: ۱ـ پَرَدَخته، ۲ـ واژه نامه، ۳ـ وینارده، راژِن، (= مُرتّب گردیده، ازریشه‌ی پهلوی)، ۴ـ دیلدار (دیل = نقطه)

مُعَجَّم گشته: از تازی به زبانی دیگر رفته، پارسی گشته

مُعجَمَة: مُعجَمه در فارسی، مؤنث مُعجَم، بنگرید به مُعجَم

مَعجُون: دَر سرِشته، خازیده، چَند سوده، اَژدَهات (غیاث اللغات، زیر واژه‌ی هَفت جُوش)

معجونِ افلاطون: دَر سِرِشته‌ی پلاتُن، رَنگینه، گونه‌ای خوراکی از شکر آمیخته با آبگونه‌های رنگارنگ، که در سینی خانه، خانِه پهن می‌کردند وَ به شیوه‌ی ویژه‌ای به خریداران خردسال می‌فروختند.

مَعْد: ۱ـ سِتَبر، ۲ـ آگنده، ۳ـ تَره‌ی نازك، ۴ـ شیرِ خوش، ۵ـ میوه‌ی تازه، ۶ـ شتر تیزرو، ۷ـ آگندِگی، ۸ـ سِتَبری، ۹ـ ربودن، ۱۰ـ کِشیدن، ۱۱ـ بَرکُم کسی زَدن (کُم = معده)، ۱۲ـ تباه شُدَن، ۱۳ـ کُم تَباهی (بهره از آنندراج)، ۱۴ـ خایه‌ی روباه (= خُصیَةُ الثَّعلب)

مُعَدّ: ۱ـ آماده، تیار شده (غیاث اللغات)، ۲ـ شمرده شده (معین)

مُعِدّ: آماده کُننده، تیار کُننده (غیاث اللغات)

مُعَدّ شُدَن: آماده شدن

مُعَدّ کَردَن: آماده کَردَن

مَعدِل: ۱ـ بازگَشتگاه، ۲ـ رَهایی، ۳ـ گُریز، ۴ـ راه (لاروس)

مُعَدَّل: ۱ـ راست کَرده، ۲ـ دادگَر دانسته، ۳ـ مَیانَك (فرهنگ پهلوی)، میانگین، فارسی گویان این واژه را «مُعَدِّل» گویند.

مُعَدِّل: ۱ـ راست کُنَنده، ۲ـ دادگَر شمرنده (معین)، ۳ـ به میانگین آوَرَنده، میانَگگر

مُعَدَّلات: (تك: مُعَدَّلَة)، کُنج‌ها، کُنج‌های خانه، تُفنگ‌ها

مُعَدَّل گرفتن: میانگین گرفتن

مُعَدَّلِ مقادیر: میانه (فرهنگستان)

مُعَدَّلَة: ۱ـ گوشه‌ی خانه، کُنج خانه، ۲ـ تُفَنگ (لاروس)

مَعدَلَة مَعدِلَة، مَعدَلَت در فارسی: داد، دادگری

مُعدِم: ۱ـ نابود کُننده، ۲ـ تهی دَست، دَرویش، نیازمَند

مَعدِن: دَر فارسی مَعدَن، ۱ـ کان (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ بُن، بنیاد، نژاد (لاروس)، ۳ـ کانی، ۴ـ توپال، آسَن، (= فلز)، به زبان می خَراش

جان‌ها را، به تَبَرمی تراش کان‌ها را (سنائی)،
گر هَمی لال بایَدَت، کان کَن: وَر همی عشق
بایَدَت جان کَن (سنائی)

مُعَدَّن: کان کَن (لاروس)

مَعدَن‌چی: کان کَن (برهان)، کانگر

مَعدَن‌شناس: کان‌شِناس

مَعدَن‌شناسی: کان‌شناسی

مَعدِنی: مَعدَنی: کانی

مَعدَنیّات: در تازی نیامده، کانی‌ها

مَعدَنی‌ها: کانی‌ها

مَعدود: ۱ـ شُمُرده (ذبیح بهروز)، ۲ـ اَند، اَندَك

مَعدودات: (تك: مَعدودَة)، شُمُردگان، اَندَکان

مَعدودَة: مَعدوده در فارسی، مؤنث مَعدود: ۱ـ شُمُرده، ۲ـ اَند، اَندَك

مَعدُول: ۱ـ پیچیده، ۲ـ بازگشته، سَر باززده

مَعدولَة: مَعدوله در فارسی، مؤنث مَعدول، و، ناخوانه، چون «و» در خوان و خوار یا «ه» در سِه

مَعدُوم: نابود (برهان)، کُشُفته (برهان)، نیسته (برهان)

مَعدوم البَصَر: نابینا

مَعدوم شده: نگونسار (فرهنگ پهلوی)

مَعدوم گشتَن: کُشُفتَن (برهان)

مَعِدَة: معدَة، معده در فارسی: کُمیك، اُروسور، اُروسپَر (فرهنگ پهلوی)، کُم، روسپر، کَروش (برهان، دَر تازی واژه‌های کَرِش و کِرش برابر با شکمبه‌ی نشخوار کنندگان آمده)، یَمینه (برهان، ذبیح بهروز، گمان می‌رود برگرفته از تازی باشد)

مِعده اَنبار: در چامه‌ی سعدی: یکی زان میان مِعده اَنبار بود، زُپُرخواری خویش بر خوار بود، شکم پَرَست، بسیار خوار (آنندراج)، شِکَمباره، پُرخور

معده تنگ کَردَن: در چامه‌ی سعدی: به جز سنگدِل کی کُند مِعده تنگ ـ چو بیند کسان بر شکم بسته سنگ، پر خوردَن، شِکَم اَنباشتن (آنندراج)

مِعدهٔ گاو و گوسفند: اَشکَمبَك (فرهنگ پهلوی)، شکَمبه

مِعدهٔ موجودات اهریمنی: مُولان (فرهنگ پهلوی)

مِعدیّ: رُوسپَری، کُمی، کُمیك

مِعذار: بَهانه، بَهانه‌ی پوزِش

مُعَذَّب: شکَنجیده، دَردمَند

مَعذِرَت خواستن: پوزیدَن (برهان)، پوزِش خواستَن

مَعذِرَت خواه: پوزشخواه

مَعذرَت خواهی: مَعذِرَت طَلَبی: پوزشخواهی

مَعذِرَت کَردَن: پوزش خواستن

مَعذِرَة: مَعذِرَت در فارسی: پوزِش

مَعَ ذَلِك: با این همه (فرهنگستان)

مَعذُور: پوزیده، پوزش رَوا

مَعذور داشتن: ۱ـ پوزش پذیرُفتَن، ۲ـ بَرکِنار کَردَن

مَعذورین: (تك: مَعذور)، پوزیدگان، پوزِش رَوایان

مِعراج: ۱ـ نَردبان، ۲ـ پِلّکان، ۳ـ بالارو، بالابر، ۴ـ بالا رَفتنِ محمدبن عبدالله (ص) بَر آسمان

مُعـرَب: ۱ـ روشَن گشته، ۲ـ نشانه‌دار، واژه‌ی نشانه نهاده

مُعَرَّب: تازی گشته، تازیده

مُعَـرَّبات: (تك: مُعَرَّبة)، تازی گشتِگان، تازی گشته‌ها، تازیدگان

مُعَـربِـد: ۱ـ دوست آزار: هنگـام مستی، ۲ـ جنگجوی، ۳ـ بَدخوی (آنندراج)، ۴ـ بَدمَست، فریاد کُنَنده

مُعَـرَّبَـة: مُعَرَّبه در فارسی، مؤنث مُعَرَّب: تازی گشته، تازیده

مِعرَج: نَردبان

مُعَرَّج: جامه‌ی گِرانبها، جامه‌ی راه‌راه

مُعَـرَّجگرانِ فَلَك: جامه دوزان سِپهر، گواژ: ۱ـ سَرنوشت، ۲ـ خردهای دَهگانه (بهره از غیاث اللغات)

مُعَرَّس: ۱ـ کاروانسَرا، ۲ـ خانه‌ی زمستانی

مَعرِض: نمودگاه، نمایشگاه، دَر فارسی مَعرَض گویند.

مُعرِض: روی گَرداننده

مَعرَف، مَعرِف: دانِش، دانِسته

مُعَرِّف: ۱ـ شناسانَنده، ۲ـ پیشاگوی، به کسی گوینـد که نام آمَـدِگان را می بَرَد و آنـان را می شناسـانَد (برهان)، پیشخوان، دَر خلاصَم رُستَمی‌ها کرد عشق، پیشخـوانِ قصّه‌ی من، بیژن است (ظهوری)

مَعـرِفَـة: مَعـرِفَت در فارسی: ۱ـ شنـاخت، ۲ـ دانِش، ۳ـ دَریافت

مَعرفت اِستدلالی: دَریافت پَروَهانی

مَعـرِفَةُ الاَحشاء: اَندَرُونه شناسی (فرهنگستان)، در فرانسوی Splanchnologie

مَعرِفَةُ الأرض: زمین شناسی (فرهنگستان)، در فرانسوی Geologie

مَعرِفَةُ الأعضاء: اَندام‌شناسی، در فرانسوی Physiologie

مَعرِفَةُ الانساج: بافت‌شناسی، در انگلیسی Histology

مَعرِفَةُ الجَنین: رُویانشِناسی (فرهنگستان)

مَعـرِفَةُ الطَّیـر: پَرَنـده شناسی، در انگلیسی Ornithology

مَعرِفَةُ العُروق: رَگشِناسی (فرهنگستان) در انگلیسی Angiology

مَعرِفَةُ العَضَلات: ماهیچه شناسی، در انگلیسی Myology

مَعرِفَةُ العِظام: اُستخوان شِناسی (فرهنگستان)، در انگلیسی Osteology

مَعرِفَةُ المَفاصِل: بَندشِناسی (فرهنگستان)

مَعرِفَةُ النَّفس: رَوانشناسی، در انگلیسی Psychology

مَعرِفَتِ حِسّی: سُهِش (فرهنگ پهلوی)، شناختِ سُهِشی

مَعرِفَتِ شُهُودی: دَریافتِ بینِشی

مَعرِفَتِ عَقلی: شناختِ خِرَدیك، شناختِ خِرَدی

مَعرِفَت عیانی: شناختِ دیدِشی

مَعرِفَت کَشفی: شناختِ یابِشی

مَعرِفه: از مَعرِفَة، شِناختِه: زبانزد دَستوری

مُعَرِّفی: هَندِمانگری (فرهنگ پهلوی)، شناساندَن، واژه ی «مُعَرِّفی» دَر تازی نیامده

مُعَرِّفی شُدَن: هَندِماندَن (از ریشه پهلوی)، شناساندَن

مُعَرِّفی کننده: هَندِمانگر (فرهنگ پهلوی)، شناساننده

مُعَرِّفی نامه: هَندِماننامه (از ریشه پهلوی)، شِناختنامه

مُعَرَّق: خِوی آوَر، خِی آوَر خوانده می شود

مُعَرَّق: دَر تازی: مِیِ رَگدار، در پارسی به مِی. آمیخته با آب گفته می شود (بنگرید به آنندراج) دَر فارسی: غازمَغازی، گونه ای کاشیکاری

مُعَرَق: مِیِ رَگدار

مُعرَق: گَشن نِژاده

مُعَرَّق الخدَّین: کم گوشت: مرد (آنندراج)، تَکیده رُخ: مَرد

مُعَرَّق کاری: تِکّه کاری، غازمَغازی

مَعرَك: رَزمگاه

مُعرِك: زنِ دَشتان

مَعرِکَة: مَعرِکه در فارسی: ۱ـ گِردِهَمگاه، اَنبوهیگاه، ۲ـ هنگامه (برهان)، ۳ـ گیرودار (ذبیح بهروز)، ۴ـ رَزمگاه، ۵ـ شِگِفت، کارِ شِگِفت، ۶ـ گِداغازی

مَعرِکه کَردَن: شِگِفت کاری کَردَن، کار شایان کَردَن، هنگامه کردَن

مَعرِکه گرفتن: گِدا غازیدَن

مَعرِکه گیر: هنگامه گیر (برهان)، غازی (برهان)، این واژه که برابر با «معرکه گیر» در برهان آمده، پیوندی با «غازی» تازی یا بیدین شِکَن ندارد و همخانواده است با واژه ی غاز یا غاز پارسی، پینه ای است که تهیدَستان بر جامه

دوزند و نیاز، گِداغاز (برهان)

مَعرِکه گیری: گِدا غازی (برهان)

مَعروض: ۱ـ پیش کشیده، ۲ـ نموده، ۳ـ گُفته، گُزاره

مَعروض داشتَن: گزارِش دادَن، به آگاهی رساندَن

مَعـرُوف: ۱ـ چَشم آگاه (فرهنگ پهلوی)، شِناسیده، ۲ـ نامی، نامیك، نامبُردار (فرهنگ پهلوی)، روشِناس (برهان)ـ سَرشناس، ۳ـ نیکی، ۴ـ بَخشِش (لاروس)، ۵ـ روزی (لاروس)

مَعَـرَّة: در فارسی مَعَرَّت: ۱ـ بَدی، ۲ـ گُناه، ۳ـ آزار، ۴ـ زیان، ۵ـ تاوان، ۶ـ تباهکاری، ۷ـ خودجَنگی، جنگ بی‌پَروانه‌ی فرمانده، ۸ـ زشت، ناپَسَند، ۹ـ سُرخ شُدَن: از خشم، ۱۰ـ آك (= عیب)، ۱۱ـ سختی، ۱۲ـ دُشنام، ۱۳ـ کارِزشت

مُعَرَّی: بِرِهنه، لُخت

مَعْز: سِفت و سَخت

مَعْز: (تك: مِعاز)، بُزان (لاروس)

مَعَز: ۱ـ دُرُشتی زمین، ۲ـ بُز (لاروس)

مَعِز: کوشا

مُعِز: گِرامی دارَنده

مُعْز: (تك: مَعزاء)، سَنگلاخ‌ها

مَعزاء: سَنگلاخ

مِعزال: ۱ـ خودکامه (لاروس)، ۲ـ بی زینه (= بی سلاح)، ۳ـ نادان

مِعزاة: ماده بُز (لاروس)

مِعزَبَة: ۱ـ زن، هَمسَر مَرد، ۲ـ کَنیز (لاروس)

مُعَزَّز: گرامی، اَرجُمَند

مُعَزِّز: گِرامی دارَنده

مِعزَف، مِعزَفَة: ساز (لاروس)

مِعـزَق: مِعـزَقَة، ۱ـ شانه، که بَر سر کشند، ۲ـ چنگال، ۳ـ کَج بیل (لاروس)، ۴ـ دوشاخه

مُعَزِّم: ۱ـ مارافسای، مارفَسای، مارباز، ۲ـ اَفسونگر

مَعـزُول: یکسو شُده، هِیالیده (آنندراج)، از فرهنگ ترکتازان هند)، بَر کِنار شده، بَر کِنار

مَعـزول شُدَن، هِیالیدَن (آنندراج)، از فرهنگ ترکتازان هند)، بَر کِنار شُدَن

مَعزولین: (تك: مَعزول)، هِیالیدگان، بَرکناران

مُعَزَّی: ۱ـ سوك، ۲ـ سوکوار

مُعَزّی: هَمسوك، هَمدَرد

مُعَزیٌّ اِلَیه: ۱ـ یاد شده، نامبُرده ۲ـ ایشان

مُعسِر: تَنگدَست

مُعَسِّر: تنگ گیر، سَختگیر

مُعسکَر: از ریشه‌ی پارسی، لَشکَرگاه

مَعسُور: دُشوار

مِعشار: یك دَهُم (لاروس)، دَه یك

مَعشَر: ۱ـ گروه، دَسته، ۲ـ خویشان، بَستِگان

مَعشُـوق: دوشَست (فرهنگ پهلوی)، تاز (برهان)، دِلبَر، دِلستان، دِلدار

مَعشوقَة: مَعشوقه در فارسی، مؤنث معشوق، وَ، دوستگـان (بـرهـان)، که رامین را به تو دیدَم سزاوار، تو اورا دوستگانی، او تو را یار (گرگانی، ویس ورامین)

مِعصار: چَرخُشت (لغت فرس)، این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند، انگور نه از بهرِ نبید است، به چَرخُشت (این چامه را در لغت فرس، اسدی از رودکی دانسته است)، مَن سَردنیایَم که مَرا زاتش هجران، آتشکده گشتَست دل و دیده چو چَرخُشت (عسجدی)، دو چشم من چو دو چَرخُشت کرد دوری تو، دو دیده همچو به چَرخُشت دانه‌ی انگور (فرخی)

مِعصال: ۱ـ کِلاك، کج بیل ویژه ای برای آن که شاخه را پایین بکشند (فرهنگ جهانگیری)، ۲ـ چوگان

مِعصَر: چَرخُشت (آنندراج)، چَرخُش (فرهنگ پهلوی)

مُعَصَّر: پناهگاه، رَهاگاه

مُعَصفَر: ۱ـ زَرد، ۲ـ سُرخ، ۳ـ کاژیره ای، کاجیره ای: آن چه با گُلِ کاجیره رَنگ کرده باشند.

مُعَصفَرپوش: ۱ـ زَردپوش، ۲ـ سُرخپوش

مِعصَم: ۱ـ دَستبَند، ۲ـ مُچ

مَعصُوب: ۱ـ سخت گُرُسنه، ۲ـ شمشیرِ تاز (تاز = لَطیف)، ۳ـ نیك اَندام: مَرد (بهره از آنندراج)، ۴ـ سَر بَند بَسته (معین)

مَعصُوم: ۱ـ پاسداری شُده، ۲ـ نامُویه (برهان)، بیگُناه، بی آلایش

معصُومانه: بیگناهانه، بی آلایش

مَعصُومَة: مَعصومه در فارسی، مؤنث معصوم: ۱ـ نامو یه، ۲ـ نامی تازی برای زَنان

مَعصُومی: در تازی نیامده، بیگناهی، بی آلایشی

مَعصُومیّت: در تازی نیامده، نامُویگی، بی آلایشی

مَعصُومین: (تـك: معصوم)، نامُویِگان، بیگناهان، بی آلایشان

مَعصِیّ: نافَرمانی شُده

مَعصِیَة: مَعصِیَت در فارسی: ۱ـ نافَرمانی، ۲ـ گناهکاری، گناه وَرزی

مِعضاد: ۱ـ شمشیر ۲ـ مِنگال (گویش خراسانی)، داس بِزرگ ۳ـ فَرتیخ (= ساطُور)

مُعضَل: مانده، اَز پا دَرآمده

مُعضِل: در فارسی مُعضَل گویند، سَخت،

دُشوار

مُعضِلات: (تك: مُعضِلَة)، دُشواری‌ها

مُعضِلَة: مُعضِله در فارسی، مؤنث مُعضِل: دُشوار، دُشواری

مُعَطَّر: هُوبوی، وَهوگُن (فرهنگ پهلوی)، خوشبوی، بَهگُن، بویا، دَر دَهان هَر زبان که گویا شد، از ثَنایَت چو مُشك بویا شد (سنائی)

مُعَطَّس: شَنوشه‌زای (شَنوشه = عطسه، برهان)

مُعَطَّسَة: مُعَطِّسه در فارسی، مؤنث مُعَطِّس، شَنوشه‌زای

مُعَطِّش: تِشنگی زای

مِعطَف: ۱ـ بالاپوش، بارانی، چُوخا، ۲ـ شَمشیر (لاروس)، ۳ـ چادُر

مَعطف: گَردَن (لاروس)

مُعَطَّل: ۱ـ هِشته (برهان)، این واژه برگرفته از هِشتَن پهلوی است، ۲ـ دِرنگیده، دِرنگی، بنگرید به مُعَطَّلَة، ۳ـ سَرگَردان

مُعَطَّلَة: مُعَطِّله دَر فارسی (واژه بدینگونه آمده است در لاروس و رَمَن مُعَطِّل دانسته شده = پیروان مذهب تعطیل)، ۱ـ دِرَنگیدگان، این نام بر گروه‌هایی نهاده شده که باور دارَند خُداوَند دارای نام و زاب (= صفت) نیست، یا به گفته‌ی فردوسی: ز نام و نشان و گمان بَرتر است. این گروه‌ها رو در روی مانَند کنندگانند (= مُشَبِّهه) (فضل بن شادان)، بَرخی به نادرست اینان را نیگران خُداوند نامیده‌اند، ۲ـ بیکاره

مُعَطَّل شُدَن: سَرگَردان شُدَن

مُعَطَّل کَردَن، مُعطَّل گذاشتن: هِشتَن (فرهنگ پهلوی)

مُعَطَّل ماندن: سَرگَردان ماندَن

مُعَطَّلی: در تازی نیامده، هِشتِگی، سَرگردانی

مَعطِن: آغل: نزدیكِ آب

مَعطُوف: ۱ـ خمانیده، ۲ـ بازگَردانده، تافتِه (برهان)

مُعطِی: دَهِشمَند

مُعَظَّم: ۱ـ مازَندَر (فرهنگ پهلوی)، بُزُرگ، ۲ـ بیشتَر

مُعَظَّمٌ‌لَه: (بعضی این ترکیب را فصیح نمی‌دانند، معین)، مازَندَر، بُزُرگ

مُعَظَّمَة: مُعَظَّمه در فارسی، مؤنث مُعَظَّم: مازَندَر

مُعَفِّن: گَندزای

مَعفُوّ: بَخشوده

مِعقار: ۱ـ اَنگُم: زَدآلو، ۲ـ زینِ زُمُخت، زینی که پشت ستور را زَخم کُنَد

مُعَقَّب: ۱ـ پُشتدار، فَرزَنددار (بهره از معین)، ۲ـ بازستانَنده، پَس گیرَنده، ۳ـ دیرپَرداز

مُعَقِّب: ۱ـ سِپَس آینده، ۲ـ سِپَس اَندازَنده،

دِرنگنده

مُعقّبات: ۱ـ فرشتگانِ شب و روز (لاروس)، ۲ـ نیایش‌های دُمادُم

مُعقِد: جادوگَر (لاروس)

مَعقِد: ۱ـ گِرهگاه، جای گِره، ۲ـ پیمانگاه، جای پیمان، ۳ـ بَند (= مَفصِل)

مُعقَد: دَفزَك (= غلیظ)، سِتَبر

مُعقَّد: ۱ـ گِره‌دار، گِره خورده، ۲ـ پیچیده: سُخَن، ۳ـ دَفزَك

مُعقَرَب: ۱ـ کَج، خمیده، ۲ـ یاریگَر، نیرومند: مَرد (لاروس)، ۳ـ کوچك اندام، ۴ـ گَزدُمناك، (با این آرِش در فرهنگ فارسی معین: مُعَقرِب آمده است)

مَعقَرَة: گَزدُمناك

مَعقِل: ۱ـ پناهگاه، سَنگَر، ۲ـ کوهِ بُلَند

مَعقُلَة: ۱ـ تاوان، ۲ـ خونبها (لاروس)

مَعقود: ۱ـ بَسته شُده، ۲ـ اُستوار شده، پابَرجا شُده

مَعقودَة: معقوده دَر فارسی، مؤنث مَعقود، وَ، پابَرجا، همیشگی، زنِ هَمیشگی

مَعقوف: ۱ـ خمیده، ۲ـ شِکَسته

مَعقول: ۱ـ بِخرَدانه، خِرَدیك (فرهنگ پهلوی)، خِرَد پَذیر، ۲ـ دَر فارسی: با اَدَب

مَعقُولات: (تك: مَعقولَة)، خِرَدیکان

مَعقُولَة: مَعقوله در فارسی، مؤنث مَعقول: خِرَدیك

مَعقولی: دَر تازی نیامده، با اَدَبی

مَعقولیّت: در تازی نیامده، ۱ـ بِخرَدانِگی، ۲ـ با اَدَبی

مَعَك: نادان، گول

مَعِك: ۱ـ نادان، گول، ۲ـ دُشمنِ سَرسخت

مَعکِد: پَناهگاه

مُعَکَّن: فَربه، گوشتالود، شِکَمدار

مَعکود: ۱ـ زِندانی، ۲ـ شُدَنی (لاروس)، ۳ـ خوراكِ هَمیشگی

مَعکوس: وارون، وارونِه (برهان)، چو ویسِ ماهروی خو بدیدار، شنید از دایه این وارونه گفتار (گرگانی، ویس ورامین)، دَرواژ (برهان)، بازگونه، واژگونه، واژون (برهان)، اَگَر نه هَمه کار تو باژگونه، چرا آن که ناکس تر، اورا نَوازی (مصعبی)، با شگونه، پادشاهی نبایَد اَندَر جَنگ، جز به جَنگ و به با شگونه‌ی جَنگ (سنائی)، با شگونه‌ی جنگ برابر است با پَدافَند (= دفاع)

مَعکُوساً: وارونه

مِعلاق: ۱ـ اَوْشنگ، هَرچه از آن چیزی آویزند (برهان)، آونگ (صحاح الفرس)، ۲ـ گوشواره، ۳ـ زَبان، ۴ـ سِرِشك

معلف: مَعلَف: آخور، واشدان (واش = عَلَف)

مُعلَّق: ۱ـ اَندَروای (فرهنگ پهلوی)، دَروا (دانشنامهٔ علائی)، آگیش (برهان)، ۲ـ وابَسته، ۳ـ وارو، پُشتَك، ۴ـ بَر کِنار

مُعلَّقات: (تك: مُعَلَّقَة)، بنگرید به مُعَلَّقَة

مُعلَّق زَدَن: پُشتک زَدَن، پُشتَك وارُو زَدَن، اَندر وای بازی

مُعلَّق زَن: ۱ـ پُشتَك زَن، ۲ـ گِدا غازی، غازی (= معرکه گیر)، ۳ـ پایکوب

مُعلَّق شُدَن: ۱ـ آویزان شُدَن، ۲ـ بر کِنار شُدَن

مُعلَّق کَردَن: ۱ـ آویختَن، ۲ـ وابَسته نِمودَن، ۳ـ بَر کِنار کَردَن

مُعلَّق کشیدن: بینی بَر خاك مالاندَن، زبانزد کُشتی

مُعَلَّقَة: مُعَلَّقه در فارسی، مؤنث مُعَلَّق، وَ ۱ـ چَکامه‌ی آویخته، هر یك از هفت چکامه ای که در روزگار کانایی در خدایخانه آویخته بودند، ۲ـ زَنِ سَر دَر گُم: زنی که چون از شویش نشانی نیست، از بازشویی بی بهره است.

مُعلَّل: اَنگیزمَند

مُعَلِّل: اَنگیزه شِکاف، اَنگیزه نُمود

مَعلَم: فرسنگسار، راهنِشانه

مُعلَم: ۱ـ نِشاندار، ۲ـ نِگارین: جامه، بوب، غالی

مُعلَّم: ۱ـ دَست آموز: پَرَندِگان، جانوران، ۲ـ نشان کَرده، نِشان یافته

مُعَلِّم: آموزنده، نیمُوتار، فَرهَنگ پَد (فرهنگ پهلوی)

مُعلِّمات (تك: مُعَلِّمَة)، آموزندگان، آتونان

مُعلِّمِ اَوَّل: آموزنده‌ی نُخُست، پاژنامِ: اَرَستو

مُعلِّمِ ثانی: آموزنده‌ی دویُم، پاژنامِ: فارابی

مُعلِّم خانه: دَبستان

مُعلِّم سَرخانه: آموزگار سَرخانه

مُعلِّم شُدَن: ۱ـ نِشاندار شُدَن، ۲ـ نِگارین شُدَن

مُعلِّم علوم دینی: چاشیتار، هیرپَت (فرهنگ پهلوی)، هیربَد، دین آموز

مُعلِّم مَجّانی: رایگان آموز، بیاموزش روان آموزی آخر، خدای رایگان آموزی آخر (نظامی، خسرو و شیرین)

مُعَلِّمَة: مُعَلِّمه در فارسی، مؤنثِ مُعَلِّم: آتُون

مُعَلِّمی: در تازی نیامده، آموزندگی، آتُونی

مُعَلِّمین: (تك: مُعَلِّم)، آموزندگان، فَرهَنگپَدان

مَعلول: ۱ـ انگیخته (محمود هومن)، زبانزد فرزانی، ۲ـ بیمار، از کار افتاده، در فارسی این واژه را به جای علیل به کار می بَرَند.

مَعلول اِبداعی: انگیخته‌ی زایا، خِرَد نخست، خِرَد یَله، زبانزد فرزانی

مَعلولات: (مَعلولة)، اَنگیختِگان

مَعلولِ اَخیر: انگیخته‌ی پَسین، انگیخته‌ی بازپَسین، انگیخته‌ی سَتر وَن، زبانزد فرزانی

مَعلولاتِ اَربَعه: انگیختگان چهارگانه

معلولِ ذِهنی: پِژمان

مَعلولَة: معلوله در فارسی، مؤنث مَعلول، اَنگیخته

مَعلولین: (تک: مَعلول)، انگیختگان، بیماران، ازکار افتادگان: در فارسی

مَعلوم: ۱ـ دانِسته، ویچِنیده (از ریشه‌ی پهلوی)، ۲ـ نمایان، آشکار، ۳ـ خواسته، داراک

مَعلومات: (تک: معلومَة)، دانِسته‌ها، دانِش‌ها

مَعلوماتِ بَد: دُشداناکی (فرهنگ پهلوی)، دُشدانایی

مَعلوم‌الحال: شناخته شُده، بَدکاره

مَعلوم داشتن: ویچِنیدَن (فرهنگ پهلوی)، شناساندَن، آشکار کردن، آگاهاندَن

معلوم شُدَن: دانسته شدن، شناخته شُدَن، آشکار شُدَن

معلوم کَردَن: معلوم گردانـدَن = معلوم داشتن، بنگرید به معلوم داشتَن

معلوم گشتَن: آشکار شُدَن، روشن شُدَن

مَعلومَة: مَعلومِه در فارسی، مؤنث معلوم، بنگرید به مَعلوم

مُعَلّی: مُعلّا در فارسی: ۱ـ بَرکشیدِه، ۲ـ والا

مُعَمّا: بنگرید به مُعَمّی

مُعَمّادان: چُرمَک‌دان، کِرتَک‌دان

مِعمار: راز، رازیگَر (فرهنگ پهلوی)، دَزاد (آنندراج)، مِهراز (خرد ناب)، غَلیگَر (گویش سیستانی)

مِعمارباشی: راز سالار

معماری: رازیگَری، مِهرازی (خرد ناب)، ساختمان (فرهنگستان)، غَلیگَری

مُعَمّایی: در تازی نیامده، پَردَکی، کِرتَکی

مِعمَد: تَرازیاب

مُعَمَّر: ۱ـ سالخورد (برهان)، پِژاد (آنندراج)، ۲ـ آباد، آبادان

مُعَمَّرین: (تک: مُعَمَّر)، سالخوردِگان

مُعَمَّم: ۱ـ دَستاری، دَستاربَرسَر ۲ـ اَمَرکانی (= عام کرده شده)، فَراگیر ۳ـ شیرِ کَفدار

مُعَمَّمین: (تک: مُعَمَّم)، دَستاریان، دَستار بر سَران

مَعمودانِیّ: بنگرید به مَعمودِیّة

مَعمودِیّة: مَعمودیه در فارسی: سُریانی تازی گشته، شُستاب، آبی که برابر آیین ترسایان کودک را در آن فرو می‌بَرَند.

مَعمور: ۱ـ آباد، آبادان، دَر فارسی، ۲ـ پیشیار (= خدمتکار)، ۳ـ پَری زده، خانه‌ای که پَریان در آن باشند. دَر تازی

مَعمور ساختَن: فَراخونیدَن، آباد کَردَن (فرهنگ پهلوی)، فَراخ کَردَن

مَعمور شُدَن: آباد شُدَن

مَعمورَة: مَعموره در فارسی، مؤنث مَعمور: آبادِه (برهان)

مَعمول: ۱ـ انجامیده، ۲ـ رَواگ، به کار رفته، ۳ـ پَرکَم (= مُستَعمل، برهان)، دَر تازی: ۱ـ کُلوچه (لاروس)، ۲ـ بَرف اَنگبین، آمیزه ای از شیر و انگبین و بَرف

مَعمُولات: بنگرید به مَعمولَة، انجامیده ها، رَواگ ها، ساخته ها

مَعمول داشتن: انجام دادَن

مَعمول کَردَن: ۱ـ رَواگ دادَن، ۲ـ اَنجام دادَن

مَعمولَة: مَعموله در فارسی، مؤنث مَعمول، در آغاز واژه ی «مَعمولٌ به» به کار می رفته (قزوینی، یادداشت ها)، بنگرید به مَعمول

مَعمولی: شونیك (فرهنگ پهلوی)، رَواگ

مُعَمّی: مُعَمّا در فارسی: ۱ـ پوشیده، ۲ـ چیستان، چُرمَك (برهان)، پَردَك (برهان)، کِرتَك، فَرشن (فرهنگ پهلوی)

مُعَمَّیات: (تك: مُعَمّی)، چیستان ها، پَردَك ها، کِرتَك ها

مَعن: از واژگان دوپهلو، ۱ـ اَندَك، ۲ـ بسیار، ۳ـ کوتاه، ۴ـ دراز، ۵ـ آسان، ۶ـ دور رَفتن، ۷ـ بالیده شُدَن، ۸ـ توانگَر

مَعنا: بنگرید به مَعنَی

مُعَنِّب: مَویز آرَنده (آنندراج)

مُعَنبَر: ۱ـ خوشبوی، ۲ـ شاهبُویه، مَندین (شاهبوی، مَند = عَنبَر، برهان)

مُعَنبَر شُدَن: مُعَنبَر گشتن: مَندین شُدَن، شاهبویه گَشتَن

مُعَنبَر گرداندَن: مَندین کَردَن، به مَند آغشتن

مُعَنبَر طناب: ۱ـ ریسمانِ سیاه، ۲ـ گواژ: رَگه های تار

مُعَنبَری: در تازی نیامده، مَندینی، شاهبویی

مُعَنعَن: این اَز آن

مَعنُون: ۱ـ سَر نامه‌دار، ۲ـ پیشگُفتدار، ۳ـ نِشاندار، نامدار

مَعنَویّ: معنوی دَر فارسی: پارسی تازی گشته، مینوی، در پهلوی: مینوییك، وَخشاك

مَعنَویّ: مَعنَوی مربوط به مَعنَی، پارسی تازی گشته، مانَکی، ماناکی (فرهنگ پهلوی)، آرِشی

مَعنَویّات: (تك: مَعنَویَّة)، پارسی تازی گشته، مینوگان، مینوکان (فرهنگ پهلوی)

مَعنَوِیَّة: مَعنَویَّت در فارسی: پارسی تازی گشته، مینَوی بودن، وَخشاکی، مینوییك، وَخشاك

مَعنَی، مَعنِیّ: در فارسی مَعنِی و مَعنا، پارسی

تازی گشته، ۱ـ مانَک، مانـاک، زَنـد (فرهنگ پهلوی)، آرش (بـرهـان)، ۲ـ چَم (= مَفهـوم، فرهنگ پهلوی)

مَعنَی آفرین: مانَك آفرین، آرش آفرین

معنی دار: چَمیك (فرهنگ پهلوی)، چَمدار، مانَکدار، آرِشدار

مَعنی گُزار: زَندگَر، چَمگُزار

معنی لان: در این سروده ی مولانا: گر تو هستی آشنای جانِ من، نیست دعوی گفتِ معنی لانِ من، مانَك لان، آوَندِ چَم

مَعـنـیین: تَثـنیهٔ مَعنی، از ریشـه ی پارسی، دومانَکی، دو آرِشی

مُعَوَّج: کُولِه (گویش خُراسانی)، کَج، خَمیده

مَعُوج: اَسپ تیزرُو (آنندراج)

مُعوَجَة: تَخلِه ی سَرکج (تخله = عصا، برهان)

مُعَوَّد: مُروسیده، خو گرِفته

مُعَوَّذ: پَنام بَستِه، کُماهِه‌دار (پَنام، کُماهِه = تَعویذ)

مِعـوَز: ۱ـ جامـه ی ژنده، ۲ـ شاونی (برهان)، گَهواره پُوش، پارچه ای که بر گهواره اَفکَنند

مُعوِضَة: ۱ـ تالگانه، تایگانه، ۲ـ جانِشین

مُعوِق: ۱ـ خواب آلوده، چُرتی، ۲ـ گُرسنه، ۳ـ دیرکُنَنده، پَس اَنداَزنده

مُعوَّق: ۱ـ درِنگیده (ذبیح بهروز)، باز ایستاده، ۲ـ پَس انداخته، پَس اُفتاده

مُعَوِّق: پَس اَندازَنده، دیر کُنَنده

مُعَوَّقَة: مُعَوَّقِه در فارسی، مؤنث مُعَوَّق: پَس افتاده

مَعُوکَة: ۱ـ جَنگ، ۲ـ کوشِش

مُعَوَّل: ۱ـ اُوستام، اُستُوان، ۲ـ پُشتیگاه

مِعوَل: کُلنگِ دوسَر (لاروس)

مُعَوَّل کَردَن: اوستامیدَن

مَعُونَة: مَعونَت در فارسی، یاریگری (آنندراج)

مِعوَیّ: روده ای

مَعهَـد: ۱ـ پیمـانگـاه، ۲ـ بازگَشتگـاه، ۳ـ نِشَستَنگه، ۴ـ باشگاه

مَعَ هذا: با این همه

مَعهود: ۱ـ پیمان شُده، ۲ـ شناخته، ۳ـ رَواگ

مَعهُـودَة: مَعهـودِه در فارسی، مؤنث معهـود، بنگرید به مَعهود

مَعْی، مِعَی: روده

مِعیار: ۱ـ اَندازه، ۲ـ پیمانه، ۳ـ ترازو، زَرکِش، ۴ـ زَرسَنج، هَنج (= سنگ مَحَك، فرهنگ فنی)

مَعیب: آکدار

مَعیَّت: بنگرید به مَعیَّة

مَعیَتِ بالطَّبع: هَمپایی نهادی، زبانزد کَرویز

مَعیَت بالعِلیَّة: هَمپایی کَیُودی، زبانزد کَرویز

مَعیَت ذاتی، مَعَیت ذاتیه: هَمپایی زادی، زبانزد

کَرویز

مَعیّت زَمانی: هَمپایی زَمانی، زبانزد کَرویز

مُعید: ۱ـ باربار کُنَنده (غیاث اللغات)، ۲ـ دانِشیار (لاروس)، ۳ـ کاردان، آزموده، ۴ـ شیر، ازجانوران

مَعیر: ۱ـ بُز، ۲ـ اُستوار اندام

مُعَیِّر: اَبَر سنج، اَپارسَنج

مُعیر: سِپنجَنده (= عاریت دَهَنده)

مُعَیَّر: گور چَشم، گونه ای پارچه با نگاره هایی چون چشم بلبل یا چشم گورخَر (برهان)

مَعیشَة: مَعیشَت در فارسی: ۱ـ روزی، ۲ـ گُذران (لاروس)، ۳ـ زیست

مَعیص: رُوییدَنگاه (آنندراج)

مَعیق: جُوی دُورتَك (آنندراج)، جوی گود

مَعیل: نیازمَندی، دَرویش گشتَن (آنندراج)

مُعیل: فرزَندمَند (فرهنگ پهلوی)، پورمَند (برهان)، یالمَند (برهان)

مَعین: رَوان (= جاری)

مُعَیَّن: ۱ـ ویچارتَك، کُومَند، برینُمَند، برین (فرهنگ پهلوی)، نِشاخته (= تعیین کرده، برهان)، هَر نیز (برهان)، آشکار، ۲ـ گُور چَشم، ۳ـ گاو نَر (لاروس)، وَرزو، ۴ـ لوزی، این واژه پارسی است.

مُعَیَّن شُدَن: هَر نیزیدَن (برهان)

مُعَیَّن کردَن: برینیدَن (فرهنگ پهلوی)، نشاختَن (برهان)

مُعَیِّن کُننده: بریهیناك (فرهنگ پهلوی)، نِشاختار

مُعین نایب: اُستُوار: دَر اَرتش

مُعَیَّنَة: مُعَیَّنه در فارسی، مؤنث مُعَیَّن، بنگرید به مُعَیَّن

مَعیُوب: آکدار، آهومَند، زِپیری مَغزت آهومَند گشته است، زِگیتی روزگارت دَر گذشته است (گرگانی، ویس ورامین)، وازده، آب شُسته (گویش خُراسانی)

معیوب شُدَن: آکدار شُدَن

معیوب کردَن: آکدار کَردَن

معیوب گرداندَن: زشت گَرداندن، زشتنام کَردَن

مَعیوبَة: معیوبه در فارسی، مؤنث معیوب، بنگرید به معیوب

مَعیُوبین: (تك: مَعیوب)، آکداران، آهومَندان

مَعِیَّة: مَعِیَّت در فارسی، اَپاکی، پَتیش (فرهنگ پهلوی)، هَمراهی، باهَمی، هَمپایی

مُغاء: آواز گربه، میومیو (لاروس)

مَغابِن: (تك: مَغبِن)، بَغَل‌ها، بیخ رانها

مُغابَنَة: مُغابنه در فارسی: زیان، زیان در داد و ستَد

مُغاث: کِلْز (برهان)، آنار دَشتی، از گیاهان

مُغـادَرَة: مُغـادَرِه و مُغـادَرَت در فارسی: به جا گُذاشتن، وانَهادن

مَغـار: از ریشـه‌ی پارسی، مَغ، مَغوك (فرهنگ پهلوی)، مَغـاك (بـرهـان)، دَهـار (صحاح الفُرس)، دَهارَش پُر از کانِ زَر یکسره (اسدی)، شِکَفت (برهان)، گِریستَك (فرهنگ پهلوی)

مَغارات: (تك: مَغارَة)، دَهاران، شِکَفت ها

مَغارِب: (تك: مَغرِب)، خوربَرانها

مَغارِس: (تك: مَغرِس)، نِهالِستان‌ها

مَغـارِ ساختِگی: کاز (صحـاح الفـرس)، شهریاری که خلاف تو کُنَد زود فتَد، از سَمَن زار به خارستان وَز کاخ به کاز (فرخی)

مَغارِم: (تك: مَغرَم)، تاوان‌ها، وام‌ها

مَغارَة: مَغارِه در فارسی، مؤنث مَغار: از ریشه‌ی پارسی، ۱ـ مَغاك، شِکَفت، ۲ـ تاخت، ۳ـ تاراج

مَغارید: (تك: مَغرود)، چَتر دیوها

مُغازَلَة: مُغازِله و مُغازِلَت در فارسی: هَمکامی، کامِستانی

مُغازَّة: شِتابی کردَن (آنندراج)،

مَغـازه: از Magazin فرانسوی از مَخزَن تازی (معین)، وارَستـان، نیپَست (فـرهنگ پهلوی)، فُروشگاه، دُوکان

مَغازه‌دار: وارَستاندار، دُوکاندار

مَغازِی: (تك: مَغزَی)، دینرَزم‌ها، جنگ‌ها، رَزمنامه‌ها

مَغاسِل: (تك: مَغسِل)، مُرده شوخانه‌ها

مَغـاص: ۱ـ دَر آب فرورفتن، آبفرویی، ۲ـ آبفُروگاه، ۳ـ بالای ساغ

مُغاضَبَة: بَرهَم خشم گِرِفتَن

مَغافِر: (تك: مِغفَر)، خُودها، زیرخودیها

مُغـافَصَـة: مُغـافِصـه و مُغـافِصَت در فارسی: فَرناسگیری (= غافلگیری)، به ناگاه گِرِفتَن

مُغافَصَةً: فَرناسگیرانه، ناگهانی

مَغاكِ ظُلمَت: مغاكِ تار، گواژ: ۱ـ زَمین، ۲ـ تَنِ آدَمی، کرپِ آدَمی

مُغـالاة: مُغـالات در فارسی، ۱ـ گِران خَریدَن (آنـندراج)، ۲ـ گِرانـفـروشی (معین)، ۳ـ دَرگُذَشتَن: از اَندازه، ۴ـ دور اَنداختن

مُغالَبَة: مُغالِبه در فارسی: پیشدَستی دَر چیرگی

مُغالَطات: (تك: مُغالَطَة)، واهَرگَری‌ها

مُغـالَـطَة: مُغـالِطه و مُغـالَطَت در فارسی: واهَرگری (واهَر = غَلَط، واژه‌ی پهلوی)

مُغالِطهٔ عام الورود: واهرگَریِ دودَمِه: زبانزد کَرویز

مُغالِطه کَردَن: واهَرگَراندَن

مُغالِطِیّ: مُغالِطی در فارسی: واهَرگر

مَغانِی: (تك: مَغنَی)، جایباش‌ها، چاره‌ها

مُغاوِر: تَکاوَر، در انگلیسی: Ranger (لاروس)

مَغاوِیر: (تک: مُغاوِر)، تَکاوَران

مُغایِب: از مُغایبه (معین)، اَوین (= غایِب، سوم شخص، فرهنگ پهلوی)

مُغـایَبَـة: مُغـایِبه در فارسی، سخن پشت کس گُفتَن (آنندراج)، دُشیادی

مَغائِر: (تک: مَغارَة)، از ریشه‌ی پارسی، مَغاك ها، دَهارها، شِکَفت ها

مُغایِر: از مُغایره (معین)، ناساز، دیگرگُون، ناجور

مُغایَرَة: مُغایرَت در فارسی: ۱ـ دَر تازی: سودای پایاپای، داد و سِتَد، ۲ـ دَر فارسی: ناسازی

مُغایَظَة: مُغایِظه و مُغایِظَت در فارسی: خَشم اَنگیزی

مُغِبّ: گوشتِ بو یناك (آنندراج)

مَغباة: تَلِه (لاروس)

مَغَبّات: (تک: مَغَبَّة)، پایان ها، سَرانجام‌ها

مُغبَر: گَردآلوده

مُغَبَّر: ۱ـ تیره رَنگ (معین)، ۲ـ گَردآلوده

مَغبِن: ۱ـ زیر بَغَل، ۲ـ تَنلای: هَر بخشِ تَن که تا شُدَنی باشَد، چون کشاله‌ی ران (بهره از لاروس)

مَغبُوط: رَشك بُرده

مَغبُون: کَلَك خورده، گولخورده، زیانرسیده

مَغَبَّـة: مَغَبّـه در فارسی: پایان، سَرانجام، پایانِ کار، فَرجام

مُغتال: ۱ـ کودك فَربه، ۲ـ بازوی پُر، بازوی پیچیده

مُغتَبِط: رَشك بَرَنده

مُغتَذَی: مُغتَذا در فارسی: ۱ـ خوراك، خورِش، ۲ـ خورده، خورده شُده

مُغتَذِی: خورَنده

مُغتَرِف: آب بَرگیرَنده: به مُشت (آنندراج)

مُغتَزِل: ریسَنده

مُغتَزی: ۱ـ خواهَنده، ۲ـ جُو یَنده، ۳ـ آهَنجَنده

مُغتَسِـل: ۱ـ خودشُـو یَنـده، ۲ـ اَسپِ خِوی کُنَنده (آنندراج)، ۳ـ شو یَنده، ۴ـ بو یه زَده

مُغتَسَـل: ۱ـ مرده شوی خانه، شستَنگاهِ مُرده (آنندراج)، ۲ـ دَستشـو یی (لاروس)، ۳ـ آبِ شُست و شو

مُغتَلِف: نیام یابَنده

مُغتَمِر: ۱ـ گَندُم، با پوست، ۲ـ مَست، مِی زَده

مُغتَنَم: ۱ـ پَروِه ۲ـ پَروِه مَند

مُغتَنِم: پَروِه دان، پَروِه گیر

مَغد: ۱ـ نازُك، ۲ـ سِتَبر و دراز، ۳ـ دول (= دَلو)، ۴ـ به ناز پَروَردَن، ۵ـ کامرانی، ۶ـ فَربه شُدَن، ۷ـ گادَن، ۸ـ باتَنگـان (= بادنجان) از گیاهان، ۹ـ زالزالَك، از گیاهان، ۱۰ـ ریزه غارج

مَغدَر: بیوَندمَند (بیوَند = غَدر، برهان)
مُغَذّی: ۱ـ خورشرسان، ۲ـ خوراکی
مُغَذّیَة: مُغَذّیه در فارسی، مؤنث مُغَذّی: خوراکی
مُغَـرّا: ۱ـ شِگفت داشته، ۲ـ به سِریش چسبانیده (غیاث اللغات)
مُغرِب: شِگفتی آور
مَغرِب: دُشَستَر: خُوروَران، خُوربَران (فرهنگ پهلوی)، خاوَر، بنگرید به واژه‌ی «مَشرِق»
مَغرِب زَمین: خورِوَر زمین، خوربَر زَمین
مَغرب زَمینی: خوروَری، خوربَر زَمینی
مُغَربَل: از ریشه‌ی پارسی، گَربال شُده، گِربال شُدَه (غربال تازی گشته‌ی گَربال است، برهان)
مُغَـربَـل: ۱ـ فرومایه، ناکَس، ۲ـ کُشته‌ی بَرآماسیده (آنندراج)
مَغرِبیّ: ۱ـ خوروَری، خوربَری، ۲ـ مَراکِشی
مَغرِس: نِهالکاری، نِهالِستان
مُغرِض: دَر تازی، ۱ـ بیزار کُننده، ۲ـ پُر کُننده، ۳ـ به آرزو رِسنده، دَر فارسی: بَدخواه
مِغـرَف: ۱ـ سَوارِ شتابان (غیاث اللغات)، ۲ـ اَسبِ تیزتَك (لاروس)
مِغـرَفَة: ۱ـ کَفگیر، ۲ـ کَفچه (غیاث اللغات)، (کَفچه = قاشق)
مُغـرَّق: ۱ـ غُوتـِه خورده، ۲ـ گوهر نِشان، ۳ـ نُکره اَندود، آسیم اَندود
مَغرَم: ۱ـ تاوان، ۲ـ وام
مُغرَم: ۱ـ وامدار، ۲ـ دِلداده
مَغرُود: بَربَری تازی گشته، چَترِ دیو، گونه‌ای سَمارُوغ
مَغـرُور: ۱ـ اَبـرتَـن، تَرمِنِش، خود دوست (فرهنگ پهلوی)، بَدبُروت (گویش افغانی)، بادسـار، خودخـواه، فُتـوده (بـرهـان)، ۲ـ گولخورده، فَریفته
مَغرورانه: خودخواهانه
مَغرور شُدَن: ۱ـ فریب خوردَن، ۲ـ خودخواه شُدَن
مَغرور کَردَن: ۱ـ فریب دادَن، ۲ـ خودخواه کَردن
مَغرور نَگشتَن: فَریب نخوردَن
مَغـروری: دَر تازی نیامـده، ۱ـ فریفتِگی، ۲ـ بادساری، اَبَرتنی
مَغرورین: (تك: مَغرور)، فریفتگان، اَبَرتَنان
مَغرُوس: ۱ـ کِشته ۲ـ نِهال
مَغروس گرداندَن: کاشتَن
مَغـرُوق: فرورفتـه، دَر آب، غوتـِه خورده، وینِسته (بهره از فرهنگ پهلوی)
مَغـروقین: (تـك: مَغـروق)، غوته خوردِگان، فرورَفتگان، در آب، وینِستِگان

مَغزِ حَرام: ویشمَغز

مَغزِقَلَم: مَغزِ اُستخوان، مَزگْ (فرهنگ پهلوی)

مَغزَل، مِغزَل: دوك

مَغزِ نَخل: پیله‌ی خُرمابُن، پیهِ خُرما، جَدْب (برهان)

مَغزی: ۱ـ رَزمگاه، ۲ـ رَزم، جَنگ

مَغسَل، مَغسِل: ۱ـ مُرده شویخانه، ۲ـ شُستَنگاه

مِغسَل: شویَنده

مَغسُول: شستِه (آنندراج)

مِغشَم: خودسَر، بی باك

مَغشُوش: ۱ـ آشُفتِه (فرهنگ پهلوی)، شوریده (هزار سال نثر پارسی)، دَرهَم، ۲ـ ناسَرَه (آنندراج)، ناویژه (برهان)

مَغشوش شُدَن: آشُفتَن

مَغشوش کَردَن: شُوفتَن (فرهنگ پهلوی)

مَغشُوشی: دَر تازی نیامده، ۱ـ آشُفتِگی، دَرهَمی، ۲ـ ناسَرَگی، اَنابی

مَغشِیّ: ۱ـ بیهوش، ۲ـ فرو گِرِفته

مَغص: مَغَص: دَرد اَندرونه، دَردِ شِکَم، دَردِ روده های باریك

مَغصُوب: به زور گِرِفته

مُغضِب: خَشم انگیز

مَغضُوب: خَشمدیده

مَغضوبین: خَشمدیدِگان

مِغفَر: ۱ـ خُود، ۲ـ زیرخُودی

مَغفِرَة: مَغفِرَت در فارسی، پوزِش (فرهنگ پهلوی)، آمُرزش (ذبیح بهروز)

مِغفَرخروس: خوچ، خوچِه (برهان)

مِغفَرشِکاف: خُود شِکاف

مُغَفَّل: ۱ـ فَرناس (= غافِل)، ۲ـ نادان، ۳ـ گولخُور، ساده بین، کودَك

مَغفُور: آمُرزیده: مَرد

مَغفُورَة: مَغفوره در فارسی، مؤنث مَغفور، آمُرزیده: زَن

مُغِلّ: جُورتاك آوَر (جورتاك = غَلّه)

مَغلَطَة: مَغلَطِه دَر فارسی: واهَرکاری، دَغاکاری

مُغَلَّظ: سَخَت، اُستُوار، مایه‌دار، زَفت، شَخ

مُغَلِّظ: دَفزَك کُننده، سِتَهر کُننده، سِفت کُننده، زَفتگَر

مُغَلَّظات: (تك: مُغَلَّظَة)، مایه دارها، زَفت ها

مُغَلَّظَة: مُغَلَّظه در فارسی، مؤنث مُغَلَّظ: مایه‌دار، اُستوار، زَفت، شَخ

مُغلَق: ۱ـ پیچیده، دُشوار، ۲ـ بَستِه، فَراز کَردِه، اَسکَندان (بُرهان)

مُغلِم (= غلامباره): کیفال (انجمن آرا)

مَغلوب: سِتاو (فرهنگ پهلوی)، کالیدِه (برهان)، شِکَست یافته

مَغلوب آمَـدَن، مَغلوب شُدَن، مَغلوب گَشتَن: کالیدَن، شِکَست خوردن

مَغلوب کَردَن، مَغلوب گرداندَن: شکست دادَن، پیروز گَشتَن

مَغلوبَـة: مَغلوبـه در فارسی، مؤنث مَغلوب، ۱ـ کالیده، شکست یافته، ۲ـ دَرهَم آویخته (آنندراج)،

مَغلوبیّت: دَر تازی نیامده، سِتاوِش، شِکَست

مَغلوبین: (تك: مَغلوب)، کالیدگان، شِکَست یافتگان

مَغلُوط: واهَریده (از ریشه‌ی پهلوی)

مَغلُول: ۱ـ بَندی، به زنجیر کشیده، ۲ـ تِشنه

مُغلی: ۱ـ گِران کُنَنده، ۲ـ گِران خَرَنده، ۳ـ گیاهِ بالَنده (آنندراج)

مَغمَز: ۱ـ جای بَدگویی، جای آکجویی، ۲ـ آزاَنگیز

مُغَمِّز: کیسه کِش، مُشت و مال دَهَنده

مُغَمِّزی: در تازی نیامده، کیسه کشی، کارگری گَرمابه

مَغمُوم: فَرمناك، اندوهگین، پَخسان (برهان)

مَغمومین: (تك: مَغموم)، پَخسانان، فَرمناکان

مَغن Magnēs: یونـانی تازی گشتـه، مینَـك، سَنگِ شیشه گران

مِغنـا: در گویش شوشتـری، وَمَغِنا، در گویش دَری زرتشتیان یزد: پارسی است و برگرفتـه از مَکنـا واژه‌ی اَوِستایی، مِقنَعَة و مِقنَع در تازی از این واژه گرفته شده

مِغناباف: پارسی است

مَغناسیا: بنگرید به مَغن

مِغناطیس: Maghnētes، یونانی تازی گشته، بنگرید به ماگنِت

مَغنِسیا: بنگرید به مَغن

مُغنِی: بی نیاز کُننده

مُغَنّی: ۱ـ چَر، سازی است زِهی و بی دَسته، ۲ـ چَرگَر (برهان)، نوازنده‌ی چَر، ۳ـ خنیاگر، ۴ـ تَرانه خوان، سرودگوی

مُغَنّیات: (تك: مُغنیّة)، چَرگَرانِ زن، خنیاگران زن

مَغنیاطیس: بنگرید به ماگنِت

مُغَنّی نامه: چَرنامه

مُغَنّیَة: مُغَنّیه در فارسی، مؤنث مُغَنّی، بنگرید به مُغَنّی

مِغوار: ۱ـ تا زَنده: مَرد، ۲ـ تیزتَك: اَسپ (لاروس)

مِغواة: جای گُمراهی

مَغیب: ۱ـ پنهان شُدَن، ۲ـ نَهانگاه، ۳ـ دوری

مُغَیَّب: پنهان شده، گُمشُده

مُغَیِّب: شُو گُم، زنی که شویَش گُم شده

مُغَیَّبات: (تك: مُغَیَّبَة)، پوشِگان (برهان)، گمشدگان

مُغَیِّبات: (تك: مُغَیِّبَة)، شو گمان

مُغَیَّبَة: مُغیّبه در فارسی، مؤنث مُغَیَّب، گمشده

مُغَیِّبَة: مُغَیّبه در فارسی، مؤنث مُغَیِّب، شو گم

مُغیث: فریادرس (غیاث اللغات)

مَغیثَة: زمین بارانخورده

مَغیر: آب داده

مُغَیَّر: وَست، ویستَك (فرهنگ پهلوی)، وَرتیده (= تغییر داده شده)

مُغَیِّر: وَرتَنده (از ریشه پهلوی)، نامان (= بی‌ثبات)

مُغیر: تاراجگر

مُغَیَّرات: (تك: مُغَیَّرَة)، وَستان، وَرتیدگان

مُغیلان: از: اُمّ غیلان: ۱ـ خار اُشتُر، ۲ـ تَلخه وینوك (= عدسِ تلخ)

مَفاتح: (تك: مِفتَح)، کِلیدها

مَفاتیح: (تك: مِفتاح)، کِلیدها

مَفاتیحُ الجِنان: کِلیدهای بهشت

مُفاجا: بنگرید به مُفاجاة

مُفاجاة: مُفاجا و مفاجات دَر فارسی: ناگاه (غیاث اللغات)، تاختِ ناگاه، شَبیخون

مَفاخِر: (تك: مَفخَرَة)، نازمایه‌ها، نازمایِگان

مُفاخِر: سَرآفراز (گویش فرارودی)، نازَنده، خویشبال

مُفاخَرات: (تك: مُفاخَرَة)، نازشها، خویشبالی‌ها

مُفاخَرَة: مُفاخِرَت در فارسی، نازِش، خویشبالی

مُفاد: در فارسی مَفاد: ۱ـ چَم (= مفهوم)، ۲ـ سُودمایه

مُفاداة: مُفادات در فارسی: ۱ـ سَر بها گرفتن، ۲ـ آزاد کَردَن

مُفارَزَة: هَنباز جُدایی

مَفارِش: (تك: مَفرَش)، بُوب‌ها، گُستَردَنی‌ها

مُفارَطَة: ۱ـ یافتَن: چیزی را، ۲ـ پیشدَستی (آنندراج)

مَفارِق: (تك: مَفرَق)، هَباك‌ها (هَباك = فَرقِ سَر، برهان)، سِه‌راهی‌ها

مُفارِق: ۱ـ جُداستِه (آنندراج)، ۲ـ آماتیك (= غیرمادّی، از ریشه‌ی پهلوی)، گُوهَر

مُفارِقات: (تك: مُفارِقَة)، جُداستِگان، آماتیکان، گوهَران

مُفارَقات: (تك: مُفارَقَة)، جُدایی‌ها

مُفارِقات سُفلیّه: گوهَرانِ زیرین، رَوان‌ها، زبانزد فرزانی

مُفارِقات عَقلیّه: گوهَرانِ خِرَدیك، خِرَدها، زبانزد فرزانی

مُفارِقاتِ عُلویّه: گوهرانِ بَرین، خِرَدها و رَوان‌ها، زبانزد فرزانی

مُفارِقاتِ مَحضه: گوهَرانِ ناب، خِرَدها، زبانزد فرزانی

مُفارِقاتِ نوریّه: گوهَران شیدین، خِرَدها، زبانزد فرزانی

مُفارِقاتِ قُدسی: گوهَرانِ اَشوک، خِرَدهای یَله، زبانزد فرزانی

مُفارَقَة: مُفارَقت در فارسی: جُدایی، دوری

مَفاز: رسیدَنگاه (آنندراج)

مَفازات: (تک: مَفازَة)، رَهایشگاهان، پیرُوزیگاهان، میرگاهان، کویرها

مَفازَة: ۱ـ رَهایشگاه، جای رَستگاری، ۲ـ پیروزیگاه، جای پیروزی، ۳ـ میرگاه، جای مَرگ، ۴ـ کویر

مَفاسِد: (تک: مَفسَدَة)، تباهی‌ها

مُفاصاة: مُفاصا دَر فارسی، ترازِ شُمار

مُفاصا حِساب: تَرازبَند

مَفاصِل: (تک: مَفصِل)، بَندها، بَند اَندام

مُفاصَلَة: هَمجُدایی

مَفاضِح: (تک: مَفضَحَة)، رُسوایی‌ها، بی‌آبرویی‌ها

مُفاضَة: ۱ـ زرهِ فَراخ، ۲ـ زَنِ کَلان شِکَم (آنندراج)

مُفاعَلَة: مُفاعِله دَر فارسی، هَمپویی

مُفاکَهات: (تک: مُفاکَهَة)، لاغکاریها، خوش سُخَنی‌ها

مُفاکَهَة: مُفاکِهه در فارسی، ۱ـ لاغکاری، ۲ـ خوش سُخَنی، ۳ـ لاغ، شُوخی

مَفالیج: (تک: مَفلوج)، لَسان، غژان، لیتَکان

مَفالیس: (تک: مُفلِس)، تُهیدَستان، مُستَمندان

مَفاوِز: (تک: مَفازَة)، بنگرید به مَفازات

مُفاوَضات: (تک: مُفاوَضَة)، بَرابَری‌ها، هَنبازی‌ها، گفت‌وگوها، نامه‌ها

مُفاوَضَة: مُفاوِضه و مُفاوِضت در فارسی، ۱ـ بَرابَری، ۲ـ هَنبازی، ۳ـ نامه، ۴ـ گفت‌وگو

مَفاهیم: (تک: مَفهوم)، چَم‌ها

مِفتاح: بَرَنگ (برهان)، کِلید

مُفتَتَح: ۱ـ گُشوده، ۲ـ سَرآغاز

مُفتَتِح: ۱ـ گُشایَنده، ۲ـ آغاز کُننده

مُفتَتَن: ۱ـ دَرگیر، ۲ـ شیدا، شیفته

مِفتَح: بَرَنگ، کِلید

مَفتَح: ۱ـ گُشایِش، ۲ـ گنج (لاروس)

مُفَتَّح: بازگشوده

مُفَتِّح: بازگُشایَنده

مُفَتِّحُ الاَبواب: بازگُشایَنده‌ی دَرها، از فُروزگان خُدایی

مُفَتِّحَة: مُفَتِّحه در فارسی، مؤنث مُفَتِّح،

گُشایَنده، بازکُنَنده

مُفتَخِر: بُرزشنیك، گَرامیك (فرهنگ پهلوی)، بُرزِشمَند، سَرفَراز، نازَنده، فارسی گویان مُفتَخَر گویند

مُفتَرِس: ۱ـ دَرَنده، ۲ـ شیر، از جانوران

مُفتَرَض: ۱ـ اَنگاشتِه، ۲ـ بایا، بایَستِه

مُفتَرَضات: اَنگاشته‌ها، بایاها

مُفتَـرَع: ۱ ـ دوشیزگی رَفتـه (آننـدراج)، ۲ ـ دوشیزگی باخته

مُفتَـرِع: ۱ـ بَر خود آب ریزَنـده (آنندراج)، ۲ـ دوشیزگی رُبایَنده

مُفتَرِق: پَراکَنده، ۲ـ جُدا گَردَنده (آنندراج)

مُفتَری: سُخَن زَن (برهان)، چَفته بَند

مُفَتِّش: ۱ـ جویَنده، ۲ـ کاوَنده، ۳ـ بازرَس (فرهنگستان)

مُفَتِّشین: (تك: مُفَتِّش)، بازرسان

مُفتَضِح: در فارسی مُفتَضَح، رُسوا، بی آبرو

مُفتَعَـل: ۱ـ نوپَدید، ۲ـ بی پیشینه، کارِ نو، ۳ـ ریو ناك: دَر نوشته (ریو = تَزویر، برهان)

مُفتَعِل: ۱ـ نوگَر، ۲ـ ریوکار: دَر نوشته

مَفتَق: شکاف پیراهَن

مُفـتَقَـد: ۱ـ گُم کرده، نایافتـه، ۲ـ نَوازیده، نَواخت یافته

مُفتَقِر: نیازمَند، مُستمند

مِفتَل: دوك (لاروس)

مُفتَلی: پَرورَنده (آنندراج)

مُفَتَّن: گِرفتار، دَرگیر

مُفَتَّن: چُغُـل (بـرهان)، زَرد گوش، سَر داده به هوشِ تیزهـوشـان، سرکَـرده به گوشِ زَردگوشان (خاقانی، تحفة العراقین)

مَفتوح: ۱ـ زِبَردار: وات، ۲ـ گُشوده، باز

مَفتوحَة: مَفتوحِه دَر فارسی، مؤنث مَفتوح، ۱ـ زَبَردار، ۲ـ گشوده

مَفتوق: غُر، غُرفَنج (برهان)

مَفتول: تار تافته (آنندراج)، بافِه

مَفتول سازی: بافِه سازی، بافِه کاری

مَفتـون: ویاپـان، ویاوان (فـرهنـگ پهلوی)، شیدا، شیفته، گِرفتار

مَفتـون کَردَن: ویاپـانیدَن (فـرهنگ پهلوی)، شیفته کَردَن

مَفتون کُنَندِه: ویاپانیتار (فرهنگ پهلوی)، شیفته گَر

مُفتِی: وَچرگَر (برهان)، چُرگَر (برهان)

مُفحَم: زَبان بَسته، دَهاندوخته

مُفَحَّم: سوختاما (لاروس)

مَفخَرَة: ۱ـ کارِ نیك، ۲ـ شاهکار، ۳ـ مایه‌ی ناز (لاروس)، فارسـی گویان به جای این واژه، واژه‌ی مَفخَر را به کار می بَرَند

مُفَخَّم: بزرگوار

مُفَدَّمات: آبدَستان‌ها، خُم‌ها (لاروس)

مَفَرّ: گریز

مِفَرّ: گریزگاه، راهِ گریز، فارسی گویان به جای این واژه، مَفَرّ را به کار می بَرَند

مُفَرِّج: اَندوه زُدای

مُفَرَّح: شاد، سَرخوش

مُفَرِّح: شادی بَخش، نیرو بَخش

مُفـرَح: ۱ـ ناشاد، اَنـدوهگین، ۲ـ وامدار، ۳ـ بی تَبار (بهره از لاروس)

مُفـرِح: ۱ـ نیازمنـد، ۲ـ بی تَبـار، ۳ـ کُشته، که لاشه اش در دَشت دوردَست یافته شود (بهره از (آنندراج)

مُفَـرِّحِ یاقـوت: شادی بَخشِ یاکَند: باده ای آمیخته با سوده ی یاکَند

مُفرَد: ۱ـ تَك، یِکّه، ۲ـ تَنها، ۳ـ ساده، نیامیخته، ۴ـ جُدا، جُداگانـه، ۵ـ بَند، بَندی از نوشته، ۶ـ بَنده، فرمانبُردار، ۸ـ یگانِه، ۹ـ یکّه تاز

مُفرَدات: (تك: مُفرَدَة)، سادِگان

مُفرَد سَوار: یِکّه سَوار

مُفرَدَة: مُفرَدِه در فارسی، مؤنث مُفرَد، ۱ـ ایوَك (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ ساده، ۳ـ سیاهه، ۴ـ سیاهِه‌دانی

مُفرَده نِویس: سیاهه نِویس، سیاهه‌دان

مُفـرَدیّت: در تازی نیامده، برابر با Simplicity در انگلیسی، سادِگی (خرد ناب)، زبانزد فرزانی

مُفرَدین: (تك: مُفرَد)، تك‌ها، ایوَك‌ها، ساده‌ها

مُفَرَّس: فارسی گَشتِه

مَفـرَش: ۱ـ گُستَردَنی، گِلیم، بوب، ۲ـ جاجیم، ۳ـ بستَر

مُفرِط: ۱ـ فَرایبود، فَرَهَست (فرهنگ پهلوی)، فَرابود، ۲ـ مَرزگُذَر، ۳ـ پیشگام

مُفـرَط: ۱ـ فرامـوشیده، ۲ـ وانَهـاده، ۳ـ پیشفِرست، ۴ـ شِتابیده

مَفـرَغ: ۱ـ جای ریختَنِ آب، ۲ـ پنـاهگـاه (غیاث اللغات)، ۳ـ تَرس، هَراس (لاروس)

مِفرَغ: پارسی است: هَمبسته ی مِس و اَرزیز (= قلعـی)، بَرخـی کوشیده انـد که این واژه را برگرفتـه از مُفرَغ تازی بنمایانند. مُفرَغ با این آرش در تازی نیامده و به توپال دَر تَبَنگ ریخته گفته می شَوَد.

مُفَرَّغ: سرنیزه ی پَهن (لاروس)

مُفَرِّغ: ۱ـ تهی کُننده، ۲ـ واریز کُننده

مَفرَق: ۱ـ هَباك (= فرقِ سَر، برهان)، تارَك، ۲ـ سه‌راهی

مُفَرِّق: جُداساز، پاشَندِه

مُفَروز: کُنگِره دار

مَفروز: ۱ـ پَخشیده (= تحدیدِ حدود شده)، چنان دانستم که هر دو را مال یکی است و پَخشیده نیست (تاریخ برامکه)، ۲ـ جُداسته، ۳ـ جامه‌ی دوخته

مَفروز کَردَن: ۱ـ پَخشیده کَردَن، ۲ـ جُدا کَردن

مَفروش: بو بیده، گُستَریده

مَفروض: ۱ـ بایا، ۲ـ اَنگاشته

مَفروضات: (تک: مَفروضَة)، بایاها، اَنگاشتِگان

مَفروق: ۱ـ پَراکَنیده، ۲ـ جُداسته، ۳ـ کاستِه (فرهنگستان)

مَفروقٌ مِنه: کاهِش‌یاب (فرهنگستان)

مَفروقَة: مَفروقِه در فارسی، مؤنث مَفروق، بنگرید به مَفروق

مَفزَع: پناهجای (آنندراج)، پَناهگاه

مُفسِد: جَلیز (برهان)، جَلویز (برهان)، تباهگَر

مَفسَدَة: مَفسَدِه و مَفسَدَت در فارسی، ۱ـ جَلیزی، تَباهی، ۲ـ تباهی انگیز

مُفسِدَة: مُفسِدِه، مؤنث، مُفسِد، جَلیز، تَباهگَر

مُفسِدین: (تک: مُفسِد)، جَلیزان، تباهگَران

مُفَسَّر: زَند (فرهنگ پهلوی)

مُفَسِّر: زَندگَر (فرهنگ پهلوی)، گُزارَنده، گُزارشگَر

مُفَسِّری: دَر تازی نیامده، زَندگَری، گُزارِشگَری

مُفَصَّل: ۱ـ گسیخته، ۲ـ گوکانیک (فرهنگ پهلوی)، گویانیک، گویا، ۳ـ پِهرِست

مُفَصِّل: گُستَرده گوی، زَندگَر

مَفصِل: خُردِه گاه (برهان)، بَند (برهان)

مَفصِلِ آرنج: بَندِ آرنج

مَفصِلِ اَنگُشت: پِك (برهان)

مَفصِل ثابت: بَندِ ناجُنب

مَفصِل خاصره‌یی رانی: بَندِ لَگَنی رانی

مَفصِل دار: بَندپایی

مَفصِل داران: بَندپاییان

مَفصِل گیجگاهی فَكّ: بَندِ گیجگاهی آرواره

مَفصِل لَگَن: بَندِ لَگَن

مَفصِل مُتَحَرِك: بَندِ جُنبان

مَفصِل نیمه مُتَحَرِّك: بَند نیم جُنب

مُفَصَّلَة: مُفَصَّلِه در فارسی، مؤنث مُفَصَّل، بنگرید به مَفَصَّل

مُفَصَّلَةُ الاَسامِی: نامبُردگان (فرهنگستان)

مَفصول: جُدایَند، جُداستِه

مِفضال: دانِشمَند

مَفضَحَة: مَفضَحِه در فارسی، رُسوایی، بی آبرویی، بَدنامی

مُفَضَّض: نُکره اَندود، سیم اَندود

مُفَضِّل: ۱ـ اَفزون کُنَنده، ۲ـ دِهِشمَند، بَخشَنده

مِفضَل: کارجامه (= لباسِ کار)

مُفَضَّل شُدَن: بَرتَری یافتَن (معین)

مُفضی: ۱ـ گشاد شَونده، ۲ـ نیازمَند، ۳ـ گوالَنده، بالَنده، ۴ـ آگاه کننده

مُفطِر: روزه خور، ۲ـ روزه بَر

مُفطِرات: (تك: مُفطِرَة)، روزه بَران

مُفطِرَة: مُفطِره در فارسی، مؤنث مُفطِر، روزه بَر

مُفطَرَة: غارچزا (لاروس)

مَفطور: آفَریده

مَفطوم: از شیر گرِفته

مَفعُلات: بنگرید به مفعولات

مَفعـول: ۱ـ پوییده (نخستین دستـور)، ۲ـ ویفتَك (= مفعولِ مَرد، فرهنگ پهلوی)

مَفعولات: (تك: مَفعولَة)، پوییدِگان، ویفتَکان

مَفعول باواسطه: مفعولِ بواسطه، پوییده ی با میانجی

مفعول بی‌واسطه: پوییده ی بی‌میانجی

مَفعولٌ فیه و مَفعولٌ علیه: پوییده ی دُنباله‌دار

مَفعولَـة: مَفعولـه در فارسی، مؤنث مَفعـول، بنگرید به مفعول

مَفعولِی: دَر تازی نیامده، ۱ـ پوییدِگی، ۲ـ ویفتَکی

مَفقـود: ویدا، وید (لغت فرس)، اَمیرا، جان شیرین برفشـانم، اگر ویدا شَوَد یکبارِگی عُمر (دقیقی)، گُم، نایافت، و حال نرخ به جایگاهی رسید که مَنی نان به سیزده درم شد و نایافت (تاریخ بیهقی)، اَویر (گویش گیلکی)

مَفقودُالاَثَر: پَی گُم، ناپیدا (فرهنگستان)

مَفقود شُدَن: ۱ـ گُم شُدَن، ۲ـ از میان رفتَن

مُفَکِّر: اَندیشَنده

مُفَکِّرَة: مُفَکِّره در فارسی، مؤنث مُفَکِّر، اَندیشَنده

مَفکُوك: گُسَسته

مَفکُوك شُدَن: گُسَستَن

مَفکول: لَرزه‌دار (لاروس)

مِفـلاق: بَدکاره: مَرد، این واژه در تازی تنها با همـین آرش به کار می‌رود، در یکـی از فرهنـگ‌های فارسی برای آن که مَفلاكِ پارسی را برگرفته از آن نشان دهند، آرِش: تُهیدست را نیز بر بَدکاره افزوده‌اند.

مَفـلاك: در یکی از واژه نامه‌ها مِفلاك آورده اند که نادرست است. صحـاح الفـرس این واژه را پارسی و برابـر با تُهیدَست دانسته، در برهـان قاطـع نیز مَفـلاك هم آوای اَفلاك آمده و پارسی دانسته شده برابر با مردم تُهیدَست و دَرویش. این واژه نه برگرفتـه از مِفـلاق تازی است و نه آرشِ مِفلاقِ تازی را دارد. از همین واژه، فارسی گویان به روشِ تازی واژه‌های مفلوك و فلاکَت

را ساخته اند.

مُفلِح: ۱ـ رَستگار، ۲ـ پیروز

مُفلِحین: (تک: مُفلِح)، رَستگاران، پیروزان

مُفلِس: هَشَنگ (صحاح الفرس)، لیتَک (برهان)، آخر این لیتَك کتابفروش، برسانید کار بَنده به جان، به همه مهتَران فکنده رکاب، وز همه لیتَکان کشیده عنان (سنائی)، بی چیز، تَنگدَست

مُفلِسی: در تازی نیامده، لیتَکی، بی چیزی، تَنگدَستی

مُفلِسین: (تک: مُفلِس)، لیتَکان، تَنگدَستان

مُفَلفَل: از ریشه‌ی پارسی، ۱ـ پِلپِلدار، تُند، ۲ـ پِلپِل نگارِه: جامه، ۳ـ زَبان گَز: مِی، ۴ـ مَرغول: موی، ۵ـ پوست پیراستِه

مُفَلَّق: بَرگه‌ی شَفتالو

مُفلِق: نوسَرای

مِفلَقَة: شَنَس گُشای، کاردِ شَنَس گُشای (شَنَس = صَدَف)

مُفَلَّك: گِرد پستان

مَفلوج: لَس، چَنکوك، چَنکلوك (برهان)، خَرمُنج (برهان)، ناخاست (برهان)

مَفلوج شُدَن: لَسیدَن، خَرمُنج گَشتَن

مَفلوجَك: لَسَك، خَرمُنجَك

مَفلوج گردیدَن: لَسیدَن، خَرمُنج گَشتَن

مَفلوجین: (تک: مَفلوج)، لَسان، چَنکوکان، خَرمُنجان

مَفلوك: ساخته‌ی فارسی گویان از مَفلاك پارسی، بی چیز، تُهیدَست، غیاث آن را تازی دانسته ولی در تازی نیامده.

مِفناق: ۱ـ نازپَروَرده، ۲ـ نازك اَندام: دُختَر

مَفنِد: تَباه خِرَد

مِفنَع: خوش آواز: مَرد

مَفنی: ۱ـ سِپَری کُنَنده، نیست گَرداننده (معین)، سِپَری، نیست گَردانیده، (آنندراج)

مُفَوَّض: ۱ـ واگُذاشته، سِپُرده، ۲ـ نماینده‌ی کِشوَر (بهره از لاروس)

مُفَوِّض: واگُذارَنده (غیاث)

مُفَوَّض گردیدَن: واگُذار گَردیدَن

مَفهوم: چَم (فرهنگ پهلوی)، دعوی کُنی که شاعر دَهرَم ولی که نیست، در شعر تو نه لَذّت و نه حکمت و نه چَم (شهید)، هُمرافتِه (برهان)، دَریافته

مَفهومات: (تک: مَفهومَة)، چَم ها، هُمرافتِگان

مَفهوم شُدَن: چَمیدَن، دَریافتَن

مَفهومَة: مَفهومِه در فارسی، مؤنث مفهوم، چَم، دَریافته، هُمرافتِه

مَفهومیّت: از ساخته های فارسی گویان، اَندَر یابَندِگی (خرد ناب)، زبانزد فرزانی

مُفید: سُوتـومَنـد، کارومَند (فرهنگ پهلوی)، سودمَند، کاری

مُفیدِ فایده: زبانزدی نادرست، افزوده‌ی ناروا، سودرسانِ سُود

مَفیض: ۱ـ گُریزگاه، ۲ـ بازگَشتگاه

مُفیض: ۱ـ سَرشار کُننده، ۲ـ سَرازیر کُننده، اَفشانَنده

مُفیق: ۱ـ به هوش آرَنده، ۲ـ هوشیار (غیاث اللغات)

مَقابِح: (تک: قبح)، ناپَسندیدِگان، زشت‌ها

مُقابَحَة: دُشنام دادن، هَمدُشنامی، ناسزاگویی، زشتگویی

مَقابِر: (تک: مَقبرَة)، گورستان‌ها

مَقـابِض: (تـک: مَقبَض)، دَستـه‌ها، دَسته‌های کارد، دَسته‌های شمشیر

مُقـابِل: ۱ـ پَتیرَك (فرهنگ پهلوی)، رَمارَم (= مُقابل، پی‌دَرپی، برهان، صحاح الفرس)، تقریرِ حال دولت، چَنـدان که کَم کُنی بِه، زان فتنـه‌ی دَمـادم، وآن آفتِ رَمـارَم (انـوری)، روبه‌رو، روباروی، ۲ـ رودَرروی، ۳ـ بَرابَر

مُقابِل شُدَن: ۱ـ روبه‌رو شُدَن، ۲ـ بَرابَر گَشتَن

مُقابِل کَردَن: ۱ـ روبه‌رو کَردَن، ۲ـ بَرابَر کَردَن

مُقـابَلَة: مُقابِله و مُقابلَت در فارسی، ۱ـ بُرهِش (بُـرهـان)، ۲ـ روبـارویی، ۳ـ بَرابَـری، ۴ـ سَنجِش، ۵ـ دَرگیری، سِتیزه

مَقاتِل: (تک: مَقتَل)، کُشتگاهان، کُشتارگاه‌ها

مُقاتِل: ستیزَه‌گر، جنگجوی، کُشَنده

مُقاتَلَة: مُقاتِله و مُقاتلَت در فارسی، کارزار، زد و خورد، کُشتار

مُقاتِله کَردَن: کشتار کردن، زد و خورد کَردَن

مَقادِیر: (تک: مقدار)، اَندازه‌ها

مَقـادیرِ جسمیّه: انـدازه‌های تَنکَرتیك: درازا، پهنا، ژَرفا، زبانزد فرزانی

مَقادیرِ حِسّیه: اندازه‌های سُهِشیك، زبانزد فرزانی

مَقـادیرِ مثـالی: مقـادیر مثـالیّه: انـدازه‌های فَرَوَهری، زبانزد فرزانی

مَقادِیم: (تک: مُقدِم)، پیشبودِگان

مُقاذاة: پاداش دادَن (آنندراج)

مُقارِب: نَه خوب و نَه بَد (لاروس)

مُقـارَب: کالای هیچکـاره (آننـدراج)، کالای اَرزان (لاروس)

مُقارَبَة: مُقاربه و مُقارَبَت در فارسی، ۱ـ مَرزِش (فرهنگ پهلوی)، مَرزیدَن (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ آهَنجیدَن، ۳ـ نَرمزَبانی، شیرین سُخنی، ۴ـ گام نزدیك برداشتن

مُقـارِبَتی: از ساختـه‌های فارسی گویان، مَرزِشی (فرهنگ پهلوی)

مُقارَعَة: مُقارِعه و مُقارِعَت در فارسی، ۱ـ پشک اَنداختَن، ۲ـ واکوفتَن، در جَنگ

مُقارِن: ۱ـ نَزدیك (ذبیح بهروز)، ۲ـ هَمراه، ۳ـ هَمدَم، ۴ـ هَمزَمان

مُقارَنَة: مُقارِنه و مُقارِنَت در فارسی، ۱ـ نزدیکی، ۲ـ هَمراهی، ۳ـ پیوَند

مُقاسا: بنگرید به مُقاساة

مُقاساة: مُقاسا و مُقاسات دَر فارسی، ۱ـ رَنج کِشی، ۲ـ هَمدَردی، هَمرَنجی

مُقاسِم: بَخش کُننده

مَقاسِم: (تك: مَقسِم)، بَخشگاهان

مُقاسَمَة: مُقاسِمه و مُقاسِمَت در فارسی، بَخش کَردَن

مَقّاش: بر گرفته از مِنقاش، خارچین، خارچینه، موچین، گاز (برهان)

مُقاصاة: مُقاصات در فارسی، دوری

مَقاصِد: (تك: مَقصَد)، آماج ها، کام ها

مَقاطِع: (تك: مَقطَع)، بُرشگاهان، پایان ها، پایانه ها، گُدارها، دِرَنگ جای ها: دَرنپی

مُقاطِع: ۱ـ بُرَنده، ۲ـ سَلاك گیرنده (سَلاك = کرایه)، ۳ـ پیمانکار، دَر فارسی

مُقاطَعَة: مقاطِعه، و مُقاطِعَت در فارسی، دَر تازی کُهَن: ۱ـ وابُریدَن، ۲ـ سَر انداختن شمشیر: تا کُدام بُرّان تر است (آنندراج)، در تازی نوین: اُستان (لاروس)، دَر فارسی: پیمانکاری

مُقاطعه دار: پیماندار

مقاطعه کار: پیمانکار

مُقاطعه کاری: پیمانکاری

مَقاطِف: (تك: مَقطَف)، چیدَنگاهان

مَقاعِد: (تك: مَقعَد)، نِشَستَنگاهان، پیزی ها

مَقال: ۱ـ گُفت و گو (غیاث اللغات)، ۲ـ سُخن، گَپ

مَقالات: (تك: مَقالَة)، گُفت ها، سخن ها، گَپ ها، نوشته ها

مَقالَة: مَقالِه در فارسی، ۱ـ گُفتار، گُفتَن، ۲ـ گفت و گوی، گَپ، ۳ـ نِوشته، نامِه، ۴ـ اندیشه (لاروس)

مَقالید: (تك: مِقلَد)، بَرَنگ ها، کلیدها (غیاث اللغات)

مُقام: ۱ـ جایباش، زیستگاه، ۲ـ ماندَنِ دَرجایی (لاروس)

مَقام: ۱ـ گاس (فرهنگ پهلوی)، گاز (غیاث اللغات)، پایه (فرهنگستان)، ۲ـ گاه (فرهنگ پهلوی) در پَهلوی دو واژه ی گاس و گاه جُدا از یکدیگر و هَر یك را مانَكِ جداگانه است، گاس (= درجه، مرتبه)، گاه (= مکان)، جای، ۳ـ بَرخاستَن (لاروس)، ۴ـ اورَنگ

(فرهنگ پهلوی)، پایگاه، ۵ـ پَرده‌ی سرود (آنندراج، زیر ۱۲ مقام)

مَقامات: (تک: مَقامَة)، نِشَست‌ها، نِشستَنگه‌ها، گامِه‌ها، گامه‌هایی که رَهرو به دنبال کوشش مینوی به آن‌ها دَست می‌یابد، سُخنرانی‌ها، نوشته‌های آهَنگین، پایگاه‌ها

مَقاماتِ دولتی: پایگاه‌های دیوانی

مَقاماتِ عالیه: پایگاه‌های بالا

مُقامِر: مَنگیاگَر، مَنگباره (مَنگ: قمار باشد، لغت فرس)

مُقامَرَة: مُقامِره و مُقامِرَت در فارسی، مَنگ، مَنگیا (برهان)، نشکیبند زِ لوس و نشکیبَند ز فُحش، نشکیبند ز لاف و نشکیبند زِ مَنگ (قریع الدهر)

مُقامِری: در تازی نیامده، مَنگیاگَری

مُقامِرین: (تک: مُقامِر)، مَنگیان، منگیاگَران

مَقامَة: مَقامه در فارسی، ۱ـ نِشَستَنگه (= مَجلِس)، درِ باغ بگشاد سالاربار، نِشَستَنگهی ساخت بَس شاهوار (فردوسی)، ۲ـ سخنرانی، گُفتار، ۳ـ پایگاه، ۴ـ نوشته‌ی آهنگین، ۵ـ گامِه، دَر سوفیگَری

مَقانِب: (تک: مِقنَب)، گُرگانِ پُرشکار، پیراسپاهیان

مَقاوِد: (تک: مِقوَد)، اَفسارها، لِگام‌ها، چُنبورها

مُقاوِس: ۱ـ اَسپِ تازَنده، ۲ـ رها کننده، ۳ـ اَندازه گیرَنده (آنندراج)

مَقاوِل: (تک: مِقوَل)، زَبان‌ها

مُقاوَلات: (تک: مُقاوَلَة)، گفت و شنودها، پیوَندنامه‌ها

مُقاوَلَة: مُقاوِله و مُقاوِلَت در فارسی، ۱ـ گفت و شنود، ۲ـ پیوند نامه

مُقاوله نامه: پَیوند نامه (فرهنگستان)

مُقاوِم: پَتوك، پَتران (فرهنگ پهلوی)، ایستا، نَستوه (برهان)

مُقاوَمات: (تک: مُقاوَمَة)، پَتوکی‌ها، پَترانی‌ها، ایستادِگی‌ها

مُقاوَمَة: مُقاوِمَت در فارسی، پَتوکی، پَترانی (فرهنگ پهلوی)، ایستادِگی، پایداری، ایستایی

مُقاوِمت کردن: پَتودَن (فرهنگ پهلوی)، پایداری کردن، ایستادگی کَردَن

مُقاوِمین: (تک: مُقاوِم)، پَترانان، پَتوکان، ایستاها، نَستوهان

مُقایَسَة: مُقایِسه و مُقایِسَت در فارسی: سَنجِش

مُقایسه کَردَن: سَنجیدَن

مَقائید: (تک: مُقَیَّد)، بَستَنگاهان، بَند شُدِگان

مَقاییس: (تک: مِقیاس)، اَندازه‌ها

مِقباس: پاره آتش، آفرازه

مُقَبَّب: بنگرید به قُبّه‌دار و قُبّه

مَقبَرَة: مَقبره در فارسی، مَغاک، اَبَله و فرزانه را فرجام خاک، جایگاه هر دو اندر یک مغاک (رودکی)، مَرزغَن (صحاح الفرس)، هر که را رهبَرش زَغن باشد، منزل او به مَرزغَن باشد (عسجدی)، دَخمه، گوراب، گورابه (ذبیح بهروز)، گور، مَرغزَن (برهان)، گورستان، آرامگاه

مَقبرهٔ زرتشتیان: سُتودان (برهان)

مَقبَض: دَسته، دَسته‌ی تیغ، گِرِفتگاه کارد

مُقبِل: ۱ـ رُوی کُنَنده، روی آورَنده، ۲ـ خوشبَخت، ۳ـ سال آیَنده

مُقبَل: ۱ـ پَذیرفته، پَسَندیده، ۲ـ رُوی آورده شده

مُقَبَّل: پُوشیده شده (آنندراج)

مَقبور: ۱ـ دَرگور، ۲ـ پوشیده

مَقبُوض: ۱ـ دَرپَنجه، دَرمُشت، ۲ـ مُرده، ۳ـ زُمُخت (برهان)، ۴ـ تُرُش‌رو، شِکپا (برهان)، ۵ـ به چَنگ آمَده

مَقبُول: ۱ـ پَتیریش (از پهلوی)، پِذرُفته، ۲ـ شَنگول (برهان)، ۳ـ پَسندیده، پَسند اُفتاده

مَقبولات: (تک: مَقبولَة)، پِذرُفتِگان، خوشایندها

مَقبول آمَدَن: مَقبول افتادن: پِذرُفته شُدَن، پَسَند اُفتادن

مَقبول شُدَن: مقبول گَردیدن: ۱ـ تو دِل برو شُدَن، خوشگل شُدَن، ۲ـ پَذیرفته شُدَن، ۳ـ پَسَند اُفتادن

مَقبول کَردَن: مَقبول گَرداندَن: ۱ـ پَذیرفته گرداندَن، پِذرُفتار گَشتَن، ۲ـ خوشایَند ساختَن

مَقبولَة: مقبوله در فارسی، مؤنث مَقبول، بنگرید به مقبول

مَقبولین: (تک: مَقبول)، پتیریشان، پِذرُفتگان، پَسندیدِگان

مَقت: ۱ـ بیزاری، ۲ـ دُشمَنی

مُقتَبَس: ۱ـ فَرا‌ستیدِه (= اقتباس شده)، ۱ـ آتش گرفته، ۳ـ روشَنی یافته

مُقتَبِس: ۱ـ فَرا‌ستَنده (= اقتباس کننده)، ۲ـ آتش گیرَنده، ۳ـ روشَنی گیرَنده

مُقتَحِم: بی‌پروا، نَیاندیشَنده

مُقتَدِر: توانمَند، نیرومَند

مُقتَدَی: مُقتَدا در فارسی: ۱ـ پیشوا (برهان)، ۲ـ پی بُرده شده (آنندراج)

مُقتَدِی: پیرو، پیروی کُننده (غیاث اللغات)

مُقتَرِب: نزدیک شَوَنده

مُقتَرِح: ۱ـ بی‌اندیشه گوی، ۲ـ پیش کِشَنده، دَرمیان گُذارَنده، ۳ـ به زور خواهَنده

مُقتَرِن: ۱ـ زی‌یاز، ۲ـ هَمیار، یار شَوَنده

مُقتَرِن کَردَن: ۱ـ به‌هَم نزدیک کَردَن، ۲ـ با هَم یار کَردَن

مُقتَصِد: ۱ـ میانه‌رو، ۲ـ میانه گُسار

مُقتَضَب: ۱ـ بُریده، یکی از نوزده سَنگِ سُرود، ۲ـ آمَده، خود آمَد (= مُرتَجَل)

مُقتَضَی: اَپایَست (فرهنگ پهلوی)، بایَسته، ۲ـ دَرخواستِه

مُقتَضِی: ۱ـ بایَنده، ۲ـ خواهَنده، ۳ـ دَرخور، فَراخور، فارسی‌گویان این دو واژه را دَر آمیخته‌اند و بَرابَر دَرخور یا فَراخور را که مُقتَضَی (در فارسی مُقتضا) است به مُقتَضِی برگَردانده اند.. ۴ـ انگیزه، کَیود: دَر فارسی

مُقتضَیات: (تک: مُقتَضیَة)، بایَستِگان، دَرخواستِه‌ها

مُقتَضِیات: (تک: مُقتَضِیَة)، بایَندگان، خواهَندِگان، دَر فارسی: فَراخورها، انگیزه‌ها

مُقتضی دانستن: بایا دانستن، شایسته دانستن

مُقتَضَیَة: مُقتَضِیه دَر فارسی، مؤنث مُقتَضَی، بنگرید به مُقتَضَی

مُقتَضِیَة: مُقتَضِیه در فارسی، مؤنث مُقتَضِی، بنگرید به مُقتَضِی

مُقتَفِی: اَز پَس آینده، سِپَس آینده

مَقتَل: کُشتَنگاه، کُشتارگاه

مُقَتَّل: ۱ـ آزموده کار، خوار و شیفته

مُقتَنِص: ۱ـ شِکار کُننده (غیاث اللغات)، ۲ـ دربَند کِشنده، گرفتار کُننده، ۳ـ اَلفَنجَنده (= کَسب کُننده)

مُقتَنِی: ۱ـ سَرمایه‌دار، ۲ـ سَرمایه دَهَنده (غیاث اللغات)

مُقتَنیات: مانِه‌ها، مایِه‌ها، سَرمایه‌ها

مَقتول: کُشتِه

مَقتولات: (تک: مَقتوةَ)، کُشتِگان

مَقتول شُدَن: کُشته شُدَن

مَقتولَة: مَقتو لِه، مؤنث مقتول، کُشته: مادینه

مَقتولین: (تک: مقتول)، کُشتِگان

مَقتَوین: نانجامه، کسی که بَرابرِ کارِ خود، نان و جامه سِتانَد (آنندراج)

مُقحَم: ۱ـ اَنداخته شُده، ۲ـ تازیِ بیابانی، ۳ـ سُست

مَقَدّ: ۱ـ راه، ۲ـ بیابان هَموار

مِقداح: آتَشزَنه

مِقدار: ۱ـ تُوانایی (آنندراج)، ۲ـ اَندازه (فرهنگستان)، بَلَنج، بِلنج (برهان)، مَساك، هَنداچ (فرهنگ پهلوی)، مایه (انجمن آرا)، چه مایه رَنج کشیدم زِیار، تا این کار، به آبِ دیده و خونِ جگر گرفت قرار (رضی الدین نیشاپوری)، ۳ـ چَندی (فرهنگ پهلوی)

مِقدارِ ثابِت: هَنداز پایا

مِقدارِ زیاد؛ اَنبوه (فرهنگ پهلوی)

مِقدارَ غیر مُعَیَّن: چَنده (برهان)

مِقدام: ۱ـ پیشگام، ۲ـ دِلاوَر، ۳ـ جَنگی، رَزمَنده

مُقَدَّر: ۱ـ هَنداختَك (فرهنگ پهلوی)، بَخت (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ فَرمانداده (آنندراج)، ۳ـ اندازه کرده، ۴ـ سَرنوشت (برهان)

مُقَدِّر: ۱ـ بَرینگَر، بَرینکَر (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ سَرنوِشت ساز، بَختَندِه

مُقَدَّرات: (تك: مُقَدَّرَة)، بَخت ها، سَرنوشت ها

مُقَدَّر کَردَن: بَختَن (فرهنگ پهلوی)

مُقَدَّرَة: مُقَدَّره در فارسی، مؤنث مُقَدَّر، بنگرید به مُقَدَّر

مَقدَرَة: مَقدَرَت در فارسی، تُوانِش

مُقَدَّس: ۱ـ اَهَرو، اَهرای، اَشوك، پاك، سِپَند، وَرجاوَند (فرهنگ پهلوی)، اَشو (ذبیح بهروز)، پاکیزه، ۲ـ پارسا، پَرهیزگار

مُقَدَّسَة: مُقَدَّسِه دَر فارسی، مؤنث مُقَدَّس، بنگرید به مُقَدَّس

مُقَدَّسات: (تك: مُقَدَّسَة)، اَشوکان، وَرجاوَندان

مُقَدَّسین: (تك: مُقَدَّس)، اَشوکان، وَرجاوَندان، پارسایان

مَقدَم: ۱ـ بازگَشت، ۲ـ پاگاه، گامجای

مُقَدَّم: ۱ـ پیشرَفتار (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ پیش فِرستاده، ۳ـ پیشوا، ۴ـ پیشین، زَمانِ پیش، ۵ـ پیشبود، زبانزد فرزانی

مُقدِم: ۱ـ پیشگام، ۲ـ دِلیر

مُقَدَّمات: (تك: مُقَدَّمَة)، پیش بینی ها، زَمینه سازی ها، زَمینه ها، پیشگفت ها

مُقَدَّماتِ قیاس: زمینه های کَرویز

مُقَدَّماتِ فِعل: زمینه های پویش: ۱ـ اَنگاشت، ۲ـ گِرای، ۳ـ شور، ۴ـ خواست

مُقَدَّماتِ مَنطقی: زمینه های کَرویزی

مُقَدَّمَتین: گُفتارِ کِهین و گُفتارِ مِهین (دانشنامهٔ علائی)

مُقَدَّم داشتَن: پیش اَنداختَن

مُقَدَّم شُدَن: پیش افتادَن

مُقَدَّمَة: مُقَدَّمِه در فارسی، مؤنث مُقَدَّم، وَ، دیباچه، دَربارهٔ ی این واژه و چگونگی پیدایش آن سخن ها رفته ولی پارسی است و کاربُردِ آن رَوا،

دیباچه‌ی روم را زِتو رَنگ، آیینه ی زَنگ رازتو زَنگ (خاقانی)

مُقَدَّمَةُ الجیش: پیشرو، سَرآهَنگ (برهان)

مُقَدّمه چینی: زمینه سازی

مُقَدَّمهٔ صُغرَی: گُفتارِ کِهین (دانشنامه)

مُقَدَّمهٔ علم: زمینه ی دانایی

مُقَدَّمهٔ قیاس: زمینه ی کَرویز

مُقدّمهٔ کُبرَی: گُفتارِ مهین (دانشنامه)

مُقدّمهٔ کِتاب: دیباچه، سَرآغاز، پیشگُفت، پیشگفتار

مُقدِمین: (تک: مُقدِم)، پیشگامان، دِلیران

مَقدور: ۱ـ تُوانکَرد، ۲ـ اندازه گرفته، ۳ـ شُدَنی

مَقدورات: (تک: مَقدورَة)، تُوانکَردها، شُدَنی‌ها

مَقدورة: مَقدوره در فارسی، مؤنث مَقدور، ۱ـ تُوانکَرد، ۲ـ اندازه گرفته، ۳ـ شُدَنی

مَقدونِس، بَقدونِس: تازی گشته از بیزانسی، بویانَك (= کَرَفس)، از گیاهان

مَقدونِس رومی: سَدبَرگ (= جَعفَری)، جَفَری، از گیاهان

مِقذاف: پارو، پاروی کشتی (لاروس)

مِقَذّ: کارد پَرچینی (لاروس)

مَقَذّ: ۱ـ موچین، ۲ـ دوکارد (= قیچی)

مُقَذَّف: ۱ـ نفرین شده، ۲ـ گوشتالود، فربه (لاروس)، ۳ـ جنگدیده

مُقذِعات: زشتی‌ها، پلیدی‌ها (لاروس)

مَقر، مِقر: سَبر (= صَبر)، اِلِب، از گیاهان

مَقَرّ: ۱ـ ماندگاه، ۲ـ رامِشکَده

مُقِرّ: خَستوك (فرهنگ پهلوی)، خَستو (لغت فرس)، به هَستیش باید که خستو شوی، زگفتارِ بیغاریکسو شَوی (فردوسی)، بَر فضلِ اوگوا گُذرانَد دِل، گَرچه گوانخواهَند از خستو (فرخی)، پذِرُفتکار (برهان)

مُقِرّ آمَدَن: خَستو بیدَن، خَستو شُدَن

مِقراء: میهماندوست (لاروس)

مِقراص: کاردِ پیوَند، از ابزارهای باغبانی

مِقراض: دُوکارد (برهان)، چینا (ذبیح بهروز)

مِقراضَك: دُوکاردَك: دَر کُشتی

مِقراض کردن: بُریدَن، دوکاردی کَردَن

مِقراضه: در تازی نیامده، بنگرید به مِقراضَك

مِقراضی: ۱ـ بُریده، ۲ـ پَرَند (= پارچه‌ی مِقراضی)

مُقَرَّب: بَرکشیده، گَرامیده، به نَزدیك، و تو را به نزدیك‌تر کسی از خاصگان خود گردانیدم (تاریخ برامکه)، فَرهَمَند (ذبیح بهروز)

مُقَرِّب: بر کِشَنده، گَرامی دارَنده، گَرامیدار

مُقَرَّب شُدَن: به نزدیك شُدَن، گَرامی شُدَن، برکشیده شُدَن

مُقَرَّب گرداندن: گرامی داشتن، برکشیدن

مُقرِح: ریش‌اَنگیز، خَستان

مُقرِحَة: مُقرِحه در فارسی، مؤنث مُقرِح: ریش‌انگیز، خستان

مُقَرَّر: فَرمُوده (از ریشه‌ی پهلوی)، نِشاخته، هَرنیزیده (بهره از برهان)

مُقَرِّر: ۱ـ هَرنیزَنده، فَرمایَنده (از ریشه پهلوی)،

۲ـ بازگوینده، زَندگَر

مُقَرَّرات: (تک: مُقَرَّرة)، نِشاختِگان، هَرنیزیدگان، در فارسی: رَوال‌ها، رَوِش‌ها

مُقَرَّراتی: رَوِشباره

مُقَرّر داشتن: نِشاختَن، گر بِشایَستی که دین را گُستَریدی هَر خَسی، کِردگار اَندَر جهان، پیغمبری نَنشاختی (ناصر خسرو)، فرمودَن (فرهنگ پهلوی)، هَرنیزاندَن

مُقَرّر شُدَن: نِشاخته گَشتَن

مُقَرّر کَردَن: نِشاختَن، فَرمودَن

مُقَرَّرَة: مُقَرَره در فارسی، مؤنث مُقَرَّر، بنگرید به مُقَرَّر

مُقَرّری: در تازی نیامده، بیستگانی (برهان)، رُوزیانه (برهان)، داسر (فرهنگ پهلوی)، راستاد، رَستاد (برهان)

مُقَرَّط: گوشواره‌وار (بهره از غیاث اللغات)

مُقرِع: ۱ـ پِشك اَنداَزنده، ۲ـ کُوبَنده

مِقرَعَة: ۱ـ تازیانه، ۲ـ کوبِه (آنندراج): در خُنیا به هَمگی ابزارهایی که کوبیده می شَوَند، چون کوس و تَبیره و دُهُل گفته می شود.

مِقرَعه‌دار: تازیانه‌دار

مِقرَعه‌زَن: ۱ـ تازیانه‌زَن، ۲ـ کُوبِه نَواز، کاسه‌زَن

مُقرِمِط: ۱ـ کوتَه گام، ۲ـ ریزنِویس

مُقَرمَط: ۱ـ گامِ کوتاه، ۲ـ ریزنِوشته

مُقَرَّن: ۱ـ گوشه‌دار، کُنجدار (لاروس)، ۲ـ شاخه سازی شُده

مِقرَن: یُوغ: چوبی، که بَر سَرِ دو گاو بَندَند (لاروس)

مُقَرنَس: ۱ـ آهُوپای، پا آهو (برهان): دَر ساختمان، ۲ـ نَردبانی، پِلّکانی، ۳ـ تالار

مُقَرنَس کاری: آهوپایکاری، پا آهوکاری

مَقرُوء: خواندَنی

مَقرُور: ۱ـ سَرد، ۲ـ سَرمازده (لاروس)

مَقرُوض: وامدار، بِدهکار، وامی (برهان)

مَقرُوع: ۱ـ سَروَر، مِهتَر (لاروس)، ۲ـ کوفته

مَقرُوف: ۱ـ بَدنام شده، چَفته بَستِه، ۲ـ باریک اَندام: مَرد

مَقرُون: زی‌یاز، نَزدیك، پیوَسته

مَقرُونَة: مَقرونِه در فارسی، مؤنث مَقرون، زی‌یاز

مَقَرَّة: مَقَرِه در فارسی: ۱ـ تالابَك، ۲ـ غُلغُلَك، ۳ـ دَر فارسی: گیره‌ی چینی، در انگلیس: Insulator (فرهنگ نوین پیوسته)

مُقرِیء: مُقری در فارسی: ۱ـ نِپی خوان (نِپی = قُرآن)، ۲ـ نِپی آموز

مَقرَی: بالای پُشته، سَرِ تَپّه (لاروس)

مِقزَحَة: دار بُویدان

مِقساس: دارُوش، از گیاهان

مُقسِط: ۱ـ دادگر (آنندراج)، ۲ـ از نام‌های خداوند

مِقسَم: بَهره (آنندراج)

مَقسِم: ۱ـ بَخشگاه ۲ـ سُوگندگاه ۳ـ سَرنِوِشت

مَقسَم: ۱ـ بَهره، ۲ـ بَخت، ۳ـ بَرخ (= سَهم، قسمَت)

مُقسَم: سوگَند (لاروس)

مُقسِم: سوگَند خورَنده

مُقَسَّم: ۱ـ بَخش شده، ۲ـ اَندوهگین: مَرد، ۳ـ زیبا

مُقَسِّم: ۱ـ بَخش کننده، ۲ـ پَریشان کُنَنده

مُقَسِّمُ المیاه: بَرساخته از تازی، سِتیخ (برهان)، سَرِه‌ی کوه

مَقسوم: بَخشی (فرهنگستان)

مَقسومٌ عَلیه: بَخشیاب (فرهنگستان)

مُقِشّ: ۱ـ رَوَنده، ۲ـ شِتابگَر (آنندراج)

مُقَشَّر: پوست کَنده

مَقشَم: چراگاه (آنندراج)

مَقشُو: پوست باز کَرده

مِقَشَّة: جارُو (لاروس)

مِقَصّ: دوکارد، چینا

مَقَصّ: ۱ـ چیدَن، ۲ـ چیدَنگاه، ۳ـ نِشان

مَقَصُّ الخضیر: سَبزه چین

مُقَصَّب: ۱ـ تاشُده: جامه، ۲ـ زَربَفت، ۳ـ مَرغول، موی پیچیده

مَقصَبَة: نی زار، نَیستان

مَقصَد: کامِه (برهان)، آهَنگ (لاروس)

مَقصِد: آماج

مُقصَّد: میانه اَندام

مُقَصِّر: کوتاهی کُنَنده، ۲ـ مُوی پیراینده: دَر هَنج = حَج)، ۳ـ بَزهکار، ۴ـ سُستکار

مُقَصِّرین: (تك: مُقصِّر)، سُستکاران، بَزهکاران

مَقصُود: کام (فرهنگ پهلوی)، نیکَژ (از ریشه‌ی پهلوی)، آهَنگ شُده، آهَنگیده، خواسته

مَقصُور: ۱ـ کوتاه شُده، ۲ـ سُست، ۳ـ شُسته، شُسته شُده، ۴ـ بَسَنده

مَقصُورات: (تك: مَقصُورَة)، پَردِگیان

مَقصُورَة: مقصوره در فارسی، مؤنث مَقصور، بنگرید به مقصور، و، ۱ـ پَردِگی (= زَنان دَر پرده، زنان دَر حَرَم، برهان)، ۲ـ تَخت، ۳ـ دیوار بَست، ۴ـ کُریچه، خانه‌ی کوچَك، ۵ـ چوز، شَرمِ زَن، ۶ـ گِردَك (= حجله، بُرهان)

مِقضَب: داس (آنندراج)

مَقضِیّ: مَقضی در فارسی: بَرآورده، رَوا شُده، گُزارده

مَقضیُّ المَرام: کامیاب، کامرَوا (فرهنگستان)
مِقطّ = قَطّ زَن: خامه زَن (برهان)، کِلك بُر
مُقَطَّر: چکانیده
مِقطَر: بوی سوز (آنندراج)
مَقطَع: ۱ـ بُرشگاه، گُسستگاه، ۲ـ پایانه: واپسین خانِ چامه وچَکامه، ۳ـ واج، واتِ آوادار
مِقطَع: بُرَنده
مُقطَع: ۱ـ نانپاره دار (نانپاره، زمینی است که پادشاه به چاکر خود برای گذران زندگی او بخشاید، آنندراج)، جاگیردار (آنندراج)، ۲ـ بی بَهره، ۳ـ دورمانده، آواره
مُقطِع: ۱ـ بی پَروَهان (پَروَهان = بُرهان)، ۲ـ نانپاره بَخش
مُقطَّع: ۱ـ بُریده، تِکّه تکّه (بهروز)، ۲ـ بی گوشه، گوشه سوده، ۳ـ ویچَست (= قطعه، در سَرواد، فرهنگ پهلوی)، ۴ـ کاستیده (= تقسیط شُدَه)
مُقَطَّعات: (تك: مُقَطَّعَة)، ویچَست ها
مَقطَعُ الحَقّ: هُوده گُسل
مَقطَعُ الحَرف: بُرونگاهِ وات
مَقطَعَة: بُریدَنگاه، بُرشگاه
مُقَطَّعَة: مُقطَّعه در فارسی، مؤنثِ مُقَطَّع، بنگرید به مُقَطَّع
مَقطَف: ۱ـ چیدَن (لاروس)، ۲ـ چیدَنگاه، ۳ـ سَبَدِ میوه
مِقطَف: چَنگَك (لاروس)، میوه چین، اَبزار میوه چینی
مَقطَم: ۱ـ جَویدَن، ۲ـ گَزیدَن، ۳ـ مَزه (لاروس)
مِقطَم: ۱ـ دَندان، ۲ـ نوك، نوكِ پَرَندگان
مَقطَنَة: پنبه زار (لاروس)
مَقطُوب: مِی آمیزه
مَقطُور: کَتران مالیده، زفت مالیده
مَقطُوع: ۱ـ بُرین (گویش خراسانی)، بُریده، ۲ـ گُسَسته، جُدا شده، ۳ـ دَر فارسی: نِرخدار، ۴ـ دَر فارسی: ایستا، پایدار، پایا، چون ماهانه یا مُزدِ پایا
مَقطُوف: چیده
مَقع: آبِ مانده
مِقعار: آوَندِ گود
مُقعَد: ۱ـ زَمین گیر، چَنگوك، ۲ـ پستانِ لیمویی
مَقعَد: ۱ـ دَر تازی: نِشَستَن (لاروس)، ۲ـ نَشَستَنگاه، ۳ـ دَر فارسی: کون، پَند (برهان)، مُرز (برهان)، هَرّه (برهان)، پیزی، تو خواه راضی باش ای رَفیق و خواه مَباش، قَضاست آن کَت وارونه می کُند پیزی (قائم‌مقام)
مَقعَدَة: ۱ـ نِشَستَنگاه، ۲ـ نِشیمَنگاه (لاروس)، کون، ۳ـ غوك
مُقعَدَة: مؤنث مُقعَد، وَ، چاهِ نیمه کاره

مِقعَط، مِقعَطَة: دَستار (لاروس)

مُقَعَّر: گود، کاو (فرهنگستان)

مُقَعَّرُ الطَّرَفین: دوکاو (فرهنگ فنی)

مُقَفّا: بنگرید به مُقَفّی

مُقَفَّع: ۱ـ سَر به زیر، ۲ـ سَرمازده، ۳ـ گشته انگُشت، کَژ انگُشت

مُقَفَّل: از ریشه‌ی پارسی، کوپَله‌دار، بَسته شده، کلون شُده

مُقَفّی: مُقَفّا در فارسی، پَساوَند

مُقل: سُریانی تازی گشته از مُقلا، گُل گُل

مُقَل: (تک: مُقلَة)، تُخمِ چَشم‌ها

مُقِلّ: ۱ـ کم خواه، ۲ـ کَم گوی، کَم سَرای، ۳ـ کَم پول

مِقلاع: فَلاخَن، از زینه‌ها

مِقلاة: ۱ـ آلک دولَک، چُفتِه (برهان)، ۲ـ ماهی تابه (لاروس)

مُقَلَّب: ۱ـ نَبهره، ۲ـ دِگرگون

مُقَلِّب: ۱ـ نَبهره گَر، ۲ـ دِگرگون کُننده

مُقل حال: بی توشه

مُقَلَّد: ۱ـ بَندگاهِ شمشیر، ۲ـ پیشوا، راهبَر

مُقَلِّد: ۱ـ پیرو، مانِشگَر، ۲ـ دَلغَک، خَند خَریش، بازیگر (بهروز)

مِقلَد: کِلیدَک، کلیدِ کوچک، بَرَنگ کوچک

مَقلَع: کانِ سَنگ

مِقلَع: ۱ـ کلوخ کوب، ۲ـ کلوخ کِش (لاروس)

مِقلَم: دارپیرا، ابزار پیرایشِ درختان

مُقَلَّم: ناتوان، هیچکاره

مُقل مَکّی: خُشُل (برهان)

مَقلوب: ۱ـ وارونه، باژگونه، ۲ـ دَردمَندِ گِش (گِش = قَلب)

مَقلوع: ۱ـ بَرکَنده، ۲ـ بَرکِنار

مَقلونیا: سُریانی تازی گشته، ۱ـ مارچوبه، ۲ـ خیار چَنبَر، از گیاهان (معین)

مُقلَة: مُقلِه در فارسی، تُخمِ چَشم

مُقلیاثا، مِقلیاثا: سُریانی تازی گشته، تُخم تره تیزَک (معین)

مُقل یَهودی: کوکَل، از گیاهان

مُقَمَّر: ماهتاب

مُقمِر: شبِ ماهتابی (لاروس)

مِقمَع: بَتِه: سنگی باشَد که بِدان داروها سایَند (برهان)

مِقناطیس: بنگرید به ماگنِت

مِقنَب: ۱ـ توبره‌ی شکار، ۲ـ پیرا سِپاه

مُقنِص: بَرساخته از تازی، دامی (برهان)، شِکارگَر

مُقَنطَر: ۱ـ ساخته، ساختِه شده، ۲ـ تاک زَدِه (تاک = طاق)، تاکدار

مُقَنطَرات: (تک: مُقَنطَرَة)، تاکداران

مُقنطَرَة: مُقَنطَره در فارسی، مؤنث مُقَنطَر: تاکدار

مِقنطیس: بنگرید به ماگنِت

مِقنَع: پارسی تازی گشته، مَغنا، مَکنا، روسَری

مُقنِع: خُرسند کُننده

مُقَنَّع: خود بَرسر، خود نهاده

مِقنَعَة: پارسی تازی گشته، مَکنا (واژه نامه‌ی مازندرانی، مِقنَعه عربی، مُعَرَّب این واژه‌ی ایرانی است، فریدون جنیدی)، با شامه (برهان)، دَریده ماه پیکَر جامه دَربَر، فکنده لاله گوُن با شامه از سَر (گرگانی، ویس و رامین)، واژه‌ی مَکنا در ساختارِ مَکنو در معین آمده

مِقنَعه فروش: مَکنافروش

مُقَنِّن: داتوَر (ذبیح بهروز)، داتگُذار

مُقَنِّنَة: مُقَنِّنه در فارسی، مؤنث مُقَنِّن، داتگُذار

مُقَنّی: از ریشه‌ی پارسی، کَنادگَر، کومِش (تاریخ قُم)، لایروب، کاریزکَن (بهروز)

مُقوّا: بنگرید به مُقَوّی

مِقوال: ۱ـ نیکوسُخَن، ۲ـ تیز زَبان، ۳ـ بسیارگوی (آنندراج)

مُقَوّایی: در تازی نیامده، بَسلایگی، بَسلایه ای

مِقوَد: ۱ـ کَمَند (برهان)، لِگام، اَفسار، ۲ـ چُنبور، ریسمانی که بر گوشه‌ی لِگام بَندند (برهان)

مُقَوَّر: ۱ـ گِرد بُریده، ۲ـ کَتران مالیده، زِفت مالیده

مُقَوَّر ساختن: گِرد بُریدَن

مُقَوَّس: کَمانی، خمیده

مِقوَس: کَماندان، ۲ـ اَسپریس

مُقَوِّس: کَمانی کُننده

مُقَوَّس حَواجِب: کَمان اَبرو (معین)

مُقَوَّض: ویران شُده (آنندراج)

مَقُول: ۱ـ گُفته، ۲ـ گُفتار

مَقولات: (تك: مَقولَة)، گفتارها

مَقولات عَشرَة: گُفتارهای دَهگانه: یك گوهر و نه فِتاد یا تاوَر: زبانزد فرزانی

مَقولات نُه گانه: مَقولاتِ تِسع: گفتارهای نُه گانه: نه فِتاد یا تاوَر، زبانزد فرزانی

مَقولَة: مَقولِه و مَقولَت در فارسی، ۱ـ گُفته، ۲ـ گُفتار، ۳ـ باره

مُقَوَّم: اَرزیافته، ۲ـ راست گردیده

مُقَوِّم: اَرزیاب (فرهنگستان)، ۲ـ راست گَردان

مُقَوِّمی: دَرتازی نیامده، ۱ـ اَرزیابی، ۲ـ راست گَردانی، ۳ـ گاهنامه نویسی

مُقَوِّمین: (تك: مُقَوِّم)، اَرزیابان

مُقَوّی: مُقَوّا در فارسی، بَسلایه

مُقَوّی: ۱ـ نیروبَخش، تُوانِده (بهروز)، ۲ـ بازنِمای

مُقَوّیات: (تک: مُقَوّیَة)، نیروبَخشان، تُواندهان

مُقَـوِّیَة: مُقَـوّیه در فارسی، مؤنث مُقَـوّی: نیروبخش، تُوانده

مَقهُور: باخته، شِکَست یافته

مَقهُور ساختَن: شِکَست دادَن، چیره گَشتَن

مَقهُور شُدَن: شِکَست یافتَن

مَقهوریّت: دَر تازی نیامده، شِکَست یافتِگی

مَقهورین: (تک: مَقهور)، باختگان، شِکَست یافتِگان

مِقیاس: اندازه، سَنجینه (بهروز)

مُقیّ ء: هَراش آوَر

مُقَیِّئَة: مُقَیِّئه دَر فارسی، مؤنث مُقَیِّء هَراش آوَر

مُقَیَّد: گِرَو، نیوَنـدَك (فرهنگ پهلوی)، پایبَند، بَندیده، بُلون (بهره از برهان)

مُقَیَّدات: (تک: مُقَیَّدَة)، نیوَندکان، بَندیدِگان

مُقَیَّد ساختن، مُقَیَّد کَردَن: ۱ـ دَربَند کَردَن، ۲ـ پابَند کَردَن

مُقَیَّد شُدَن، مُقَیَّد گَشتَن: ۱ـ پایبَنـد شُدَن، ۲ـ دَربَند اُفتادَن

مُقَیَّر: گَژف اَندود، گَژفین

مَقیر: گَژف اَندود

مَقیظ: خانه‌ی تابستانی (لاروس)

مَقیل: ۱ـ رامِشکدَه، ۲ـ خوابگاه، شَبستان، ۳ـ گور، ۴ـ خواب نیمروزی (لاروس)

مُقَیل، مُقِیل: این واژه دَر تازی نیامده، بنگرید به مُقیلبا

مُقیلبـا: پارسی است، مُغیلبا، آشی است که در سوکـواری حسـین بن علی (ع)، ایرانـیان مسلمان می‌پَزَند و به تهیدستان می دهند.

مُقیم: ۱ـ مانیشتَك (فرهنگ پهلوی)، ماندِگار، نشینَنـده، چو فارغ شد اسکنـدر فیلقـوس، ز یغـمـای بر طاس و تاراج روس، نشِستَنگهی زآنطَرَف بازجُست، که دارد نشیننده را تندرست (نظامی)، ۲ـ رَمارَم، پَیاپی

مُقیمین: (تک: مُقیم)، ماندِگاران، نشینَندگان

مَك: پارسـی تازی گشتـه، مِچیتَن، میچیتَن (فرهنگ پهلوی)، مِکیدَن، میکیدَن

مُکّاء: شبانفَریب، از پرندگان

مُکـابَدَة: مُکابِده و مُکابَدَت در فارسی: زِهَنجه دیدَن، رَنج کشیدَن

مُکابِر: سِتیزَنده، کابَنده

مُکابَرات: مُکابرات در فارسی، (تک: مُکابَرَة)، کابیدَن‌ها

مُکـابَـرَة: مُکـابـره و مُکـابرَت در فارسی: ۱ـ کابیدَن، نیی کوهکَن، چَنـد کابـانِیش، نِگَهدار اَدَب با بزرگان مَکاب (کمال خجندی)

مُکابره کردن: کابیدَن، سِتیزیدَن

مَکاتِب: (تک: مَکتَب)، دَبستان‌ها، آموزگاهان

مُکاتَب: نامه‌دار، بَنده ای که از خاوَند خود نامه ای دارد که می تواند کار کُند و خود را بخَرَد

مُکاتَبات: (تک: مُکاتَبَة)، نامه نِویسی ها

مُکاتَبَة: مُکاتِبه و مُکاتِبَت در فارسی: نامه نویسی

مُکاتَمَة: مُکاتِمه و مُکاتِمت در فارسی: ۱- نیک پوشاندَن، ۲- رازپوشی

مَکاتیب: (تک: مَکتوب)، نیپیك ها (فرهنگ پهلوی)، نامه‌ها

مَکّار: گُربُز (= طَرّار، صحاح الفرس)، گُربُزانِ شَهر بَر مَن تاختند، مَن ندانستم چه تُنبَل ساختند (رودکی)، تَرفَندگَر

مَکارِم: (تک: مَکرُمَة)، نیکی ها، بُزُرگواری ها

مَکارِمِ اَخلاق: رفتار نیك، خُویِ نیك

مَکارِمِ عادات: مُروسِه‌های نیك

مَکّارَة: مَکّارِه در فارسی، مؤنث مَکّار: گُربُز، تَرفَندگر

مَکّاره: کاهیده ی Makarievskaya Yarmaka، روسی به آرش: بازار سالیانه سنت ماکاریوس Saint Macaire، بازارِ سالیانه، سالبازار (بهره از فرهنگ معین)

مَکارِه: (تک: مُکرِه و مُکرِهَة)، ناپَسَندها، رَنج ها

مُکاری: مَکاری در گویشِ فارسی: خَربَنده، سَلاکِده

مَکّاس: ۱- راهدار، ۲- باجگیر

مِکاس: چانه زَدَن

مَکاسِب: (تک: مَکسَب)، پیشه ها

مَکاسِر: (تک: مَکسِر)، شِکَسته ها

مُکاسِر: همسایه ی دیوار به دیوار (لاروس)

مُکاشَحَة: مُکاشِحه و مُکاشِحَت در فارسی: دشمنَی پنهانی

مُکاشَفات: (تک: مُکاشَفَة)، خودآشکاری ها

مُکاشَفَة: مُکاشِفه و مُکاشِفَت در فارسی: خودآشکاری

مُکافاة: مُکافات در فارسی: ۱- شِیان (= جَزا و مکافات باشد، صحاح الفرس)، بَر و تازه شُد، کینه ی وَرزیان، بِکردَندَش ازهرچه کَرد او شیان (ابو شکور)، سَزا (برهان)، ۲- رَنج، مَکاکَفت (برهان)

مُکافَحَة: مُکافِحَت در فارسی: ۱- خوداَنجامی، انجام دادن کاری به خود، ۲- جَنگِ تن به تَن

مُکافِل: هَمسایه‌ی هَم‌پیمان، هَم‌پیمان (لاروس)

مُکافِی: شِیان دَهَنده، سَزا دَهَنده

مُکالِب: ۱- دلیر ۲- پُرخار

مُکالَمات: (تک: مُکالَمَة)، گفت و گوها

مُکالَمَة: مُکالِمه در فارسی: گُفت‌وگو

مَکامِن: (تک: مَکمَن)، سَنگَرها، کازه ها

مَکان: ۱ـ گِواك، نیستَك (فرهنگ پهلوی)، گاژ (برهان)، جای، جایگاه، جیناك (برهان)، ۲ـ خُهر (برهان)، هَم آوای مُهر، گاه (= جاه)

مَکان طَبیعی: جای سِرشتی، زَبانزد فرزانی

مَکانِ هندِسی: جای هندِسی

مَکانَة: مَکانَت در فارسی: ۱ـ جای، جایگاه، ۲ـ خُهر، گاه

مُکانَفَة: مُکانِفَت در فارسی: هَمیاری، هَمپُشتی

مَکان گاه: جایگاه، جایباش

مَکانی: دَر تازی نیامده، جایگاهی

مِکانیزم: Mécanisme فرانسوی از یونانی کُوشبار

مِکانیزه: Mécanisé، فرانسوی، کُوشاره

مِکانیزه کَردَن: کُوشاره کَردَن

مِکانیسین: Mécanicien، فرانسوی، کوشکار، بَسته کار (گویش افغانی)

مِکانیك: Mécanique، فرانسوی، کُوشار، در زبان فارسی این واژه را به جای مِکانیسین به کار می بَرَند.

مِکانیکال: Mechanical، انگلیسی (= مِکانیکی، فرهنگ فنی)، کُوشاریك

مکانیکال اِفیشِنسی: -Mechanical effi ciency، انگلیسی (= بازده مکانیکی، فرهنگ فنی)، بازدِه کوشاریك

مکانیکال اِکیوَلِنت آف هیت: Mechanical equivalent of heat، انگلیسی، هَم اَرزِ گرمایی کار (فرهنگ فنی)

مِکانیکـل اِنجنیر: Mechanical engineer، انگلیسی (= مهندس مکانیك)، هَنداکُوش

مِکانیکال اِنجنیرینگ: -Mechanical en gineering، انگلیسی (= مُهَندسی مکانیك، فرهنگ فنی)، هَنداکُوشی

مکانیکل پروپرتیز: Mechanical properties، انگلیسی (= خواصّ مکانیکی، فرهنگ فنی)، جَتَك های کُوشاریك

مکانیکال رِجیستر: Mechanical register، انگلیسی (= دَستگاه ثبت شمارش مکانیکی، فرهنگ فنی)، شُمارگَرِ کوشاریك

مِکانیکز: Mechanics، انگلیسی (= دانش مربوط به مادّه و نیرو، فرهنگ فنی)، فَندشناسی

مِکانیکی: بنگرید به مکانیکال

مُکاوَحَة: مُکاوِحَت در فارسی: ۱ـ چیرگی، دَر کارزار، ۲ـ دُشنامگویی، ۳ـ سِتیزیدَن

مُکاهاة: گاوتازی، لاف، خودسِتایی

مَکاید: (تك: مَکیدَة)، بَداندیشی ها، تَرفَندگَری ها

مُکایَدَة: بَداندیشی، بَدسِگالی، تَرفَندگَری

مِکَبّ: ۱ـ چَرخه، ۲ـ ماسوره (لاروس)

مُکِبّ: ۱ـ سَر به زیر، زیر نِگر، ۲ـ سَر نِگون

مُکَبِّر: بَرینگوی (بَرینداشت = تکبیر)

مَکبِر، مَکبَرَة: بُزُرگسالی (آنندراج)

مِکبَس: دَستگاه فشار، مَنگنه (لاروس)

مُکَبَّل: بازداشت شُده، (آنندراج)، بازداشتی

مِکَبَّة: مِکَبّه در فارسی: سَرپوش

مُکِبّی: در تازی نیامده، تَرجَهاری، در انگلیسی Epiglottis

مَکتَب: دَبیرستان (آنندراج)، دَبِستان، آموزگاه، ۲ـ نِوشتگاه، ۳ـ اِواره (= اِداره)

مُکَتَّب: نوشته شُده

مُکتِب: آموزَنده

مُکتَب: ۱ـ مَشکِ سَر بَسته (آنندراج)، ۲ـ دِلتَنگ (لاروس)، ۳ـ رَنگِ تیره

مَکتَب‌خانه: آموزخانه، دَبِستان (برهان)

مَکتَب‌دار: آموزخانه‌دار، آموزگار

مَکتَبی: دَر تازی نیامده، دَبِستانی، نوآموز

مُکتَتَم: ۱ـ پِنهان داشته، ۲ـ اَبرِ بی تَندَر

مُکَتتِم: پِنهان دارَنده

مُکتَحِل: ۱ـ سُرمه کشیده، ۲ـ دَر سختی اُفتاده

مُکتَرِب: اَندوهناک (آنندراج)

مُکتَسَب: اَلفنجیده

مُکتَسِب: اَلفنجَنده، مَیلفَنج دشمن که دُشمَن یکی، فراوان و یار اَر هزار اَندَکی (ابوشکور)

مُکتَسَبات: (تک: مُکتَسَبَة)، اَلفَنجیده ها

مُکتَسَبَة: مُکتسبه در فارسی، مؤنث مُکتَسَب: اَلفَنجیده

مُکتَسِبی: پوشَنده، گلیم دَربَر (غیاث اللغات)

مُکتَسِبین: (تک: مُکتَسِب)، اَلفَنجَندِگان

مُکتَسِر: شِکَننده (آنندراج)

مُکتَشِف: یابَنده، آشکار کننده

مُکتَفی: ۱ـ نِگونسار کُننده (آنندراج)، ۲ـ بَسَند کُننده (معین)

مُکَتَّم: نیک پوشیده، پنهان

مُکتَنِف: ۱ـ فرا گیرَنده، ۲ـ پَناه جویَنده، ۳ـ یِکسو شَوَنده (غیاث اللغات)

مَکتُوب: نیپیک (فرهنگ پهلوی)، نوشته شُده

مَکتوبات: (تک: مَکتوبَة)، نوشته‌ها، نامه‌ها

مَکتوم: پوشیده، پنهان، پِنهانی، راز، به گواژ

مَکث: دِرَنگ

مِکثار: بسیار سُخَن

مُکثِر: توانگر

مَکثُوب: ۱ـ گِرد آمده، ۲ـ ریخته

مِکحَل: سُرمه کِش

مُکحِل: سُرمِه‌دان

مُکَحَّل: سُرمه‌سای

مَکحُول: سُرمه‌سای

مَکحولَة: سُرمه کشیده

مُکَدَّر: ۱ـ تیره (آنندراج)، ۲ـ دِلگِران

مُکَدَّر ساختَن، مُکَدَّر کَردَن: ۱ـ تیره کَردَن، ۲ـ دِلگِران کَردَن

مُکَدَّر شُدَن: ۱ـ تیره شُدَن، ۲ـ دِلگِران شُدَن

مُکَذَّب: دروغزَن دانِسته (معین)

مُکَذِّب: دروغزَن دانَنده (معین)، ماده ی گَشن دیده (آنندراج)

مُکـذِب: ۱ـ دروغگـو یابَنـده، ۲ـ به دروغ انگیزَنده، ۳ـ آشکار کننده ی دروغ

مَکذوب: دروغ

مَکذوبَة: ۱ـ دروغ، ۲ـ زَنِ سُست (آنندراج)

مَکـر: ۱ـ سَتـاوِه (بـرهـان)، سُوفتـه (برهان)، فَریب، فَریو، ۲ـ گُلِ سُرخ (لاروس)، ۳ـ کُریچِه، خانه ی کوچَك

مِکَرّ: ۱ـ تازَنده: دَرجَنگ، ۲ـ بَرگَردَنده

مَکرآمیز: فَریب آمیز

مُکرِب: شِتاب

مَکرباز: سَتاوِه باز

مُکَرَّر: باربار، باز، دوباره

مُکَرَّراً: بارها، به کَرت ها

مَکرَع: آبشخور ستوران (لاروس)

مَکرَعَة: مَشكِ آب (آنندراج)

مَکر کَردَن: کَنبورَدَن (برهان)، فَریب دادَن

مَکرگَر: فَریبگَر

مَکرُم: بزرگی، جوانمَردی (آنندراج)

مُکرَم: جَوانمرد، مَردُمی، مَردُم‌دار

مُکرِم: ۱ـ نوازَنده، ۲ـ بَخشَنده (غیاث اللغات)

مُکَرَّم: گرامی داشته، بزرگ داشته

مُکَرِّم: گرامی کُنَنده

مَکرُمان: ۱ـ جوانمَرد، ۲ـ بَخشنده (لاروس)

مَکرُمَة: مَکرُمَت در فارسی: جَوانمَردی، بُزُرگواری

مُکَرَّمَة: مُکَرَّمِه در فارسی، مؤنث مُکَرَّم: گرامی (برهان)

مَکرَمِیَّة: پیروانِ مَکرَم عَجَلی، ازرُویگَردانان

مَکروب: اَندُوهگین

مَکـرُوه: ناخـوش، ناپَسَنـد، پَتیره (بـرهـان)، نازیب، اَوارین (برهان)

مُکرِه: بیزار، ناخوش دارَنده

مَکس: ۱ـ باج گیری، کَم کردنِ بهـا، ۳ـ برانگیختن به خرید، ۴ـ گِرد آوردنِ خواستـه، ۵ـ باژِمَرزگُذَر

مَکسَب، مَکسِبَة: دَرآمَد (لاروس)

مِکسَحَة: جاروب (لاروس)

مَکسِر: ۱ـ شِکَستگاه، جای شِکَستن، ۲ـ نِهاد، ۳ـ بیخ، بُن، نِژاد

مُکَسَّر: ۱ـ دَرهَم شِکَسته، ۲ـ دَرّه ی آبگیر

مُکَسِّر: دَرهَم شِکَننده

مَکسُور: ۱ـ شِکَسته، ۲ـ بَرخه‌دار (بَرخه = کَسر، برهان)، ۳ـ زیردار

مَکسور شُدَن: بَرخه‌دار شُدَن، بَرخِگی

مِکشاح: ۱ـ تَبَر، ۲ـ لبه‌ی شمشیر، دَمِ شَمشیر

مَکشُوف: ۱ـ پَیتا (پهلوی)، پیدا، ۲ـ لُخت، بِرهنه، ۳ـ گُشادِه

مَکشوف تَن: لوتَک (پهلوی)، لُخت، پَتی (گویش تهرانی)

مَکشوف ساختن: مَکشوف کَردَن: پَیتا کِنیدَن (فرهنگ پهلوی)، پیدا کُناندَن، آشکار گرداندَن

مَکشوفَة: مَکشوفِه در فارسی، مؤنث مَکشوف، بنگرید به مَکشوف

مُکَعَّب: ۱ـ خِشت (برهان)، هَشت کُنج، ۲ـ تُوانِ سِیُم (فرهنگستان)، ۳ـ بَرآمدِه (لاروس)، ۴ـ جامه‌ی نَوَردیده

مُکَعَّبِ مُستطیل: دِراز خِشت

مُکَعَّبی: در تازی نیامده، خِشتی

مُکَفِّر: ۱ـ زینه پُوشیده، سَجاکَند: مَرد، ۲ـ ناسپاسی کُننده، ۳ـ بیدین خوانَنده، ۴ـ توزشکار (توزش = کَفّاره، فرهنگ پهلوی)

مُکَفَّر: ۱ـ ناسپاسی یافته، ۲ـ بیدین دانسته، ۳ـ توزِش یافتِه

مَکفوف: ۱ـ نابینا، ۲ـ گشته‌ی کور (= مُضارعِ مَکفوف)، ۳ـ دَر فارسی: بازداشت، بازداشتَن

مَکفِیّ: اَنجام شده، پَرداخته (از ریشه‌ی پهلوی)

مُکفی: دَر فارسی: بَسَنده (به جای کافی، معین از خیّام‌پور)، در غیاث اللغات آمده است.

مُکَلّا: ساخته‌ی فارسی گویان از کُلاه پارسی، کُلاهپوش، کُلاهدار

مُکَلِّب: سَگ آموز، پَروَرنده‌ی سَگ

مُکَلَّس: آهَکدار، آهَکی (معین)

مُکَلَّف: ۱ـ رَنجدیده، رَنج یافته، ۲ـ رَسید (= رَشید در تازی، فرهنگ پهلوی)، بُرنا (= بالغ شُده، پهلوی)، ۳ـ بایان (= مُوَظَّف)

مُکَلَّف بودَن: بایِستَن

مُکَلَّل: ۱ـ اَفسَردار، ۲ـ زیوردار

مُکَمِّل: سِپُرگَر (از ریشه‌ی پهلوی)

مُکَمَّل: فَرجَفت (از ریشه‌ی پهلوی)

مَکمَن: نَهانگاه، نَهانیگاه

مُکنَة: مُکنَت در فارسی: ۱ـ تَوانگَری (غیاث اللغات)، ۲ـ نیرو، نیرومَندی (لاروس)

مَکنَس: شیرین بَج (= ذُرَّت شیرین)، از گیاهان

مِکنَسَة: مِکنَسِه در فارسی: ۱ـ جاروب

(آنندراج)، ۲ـ گُلِ کِتانی، از گیاهان

مُکَنَّف: ۱ـ فراز گرفته، ۲ـ بُزُرگ ریش (آنندراج)

مَکنوز: از ریشه‌ی پارسی، گَنجینه، گنجینه‌ی نهاده

مَکنوس: روبیده، رُفته، جاروب شُده

مَکنون: ۱ـ پِنهان، پوشیده، ۲ـ خوشآب، مُروارید بهادار و دُرُشت را گویند، زیرا برای نِگهداری آن را باید پوشیده داشت (بهره از غیاث اللغات)

مَکنونات: (تک: مَکنونَة)، نَهانی ها، رازها

مَکنوناتِ قَلبی: رازهای دِل

مَکنونَة: مَکنونه در فارسی، مؤنث مَکنون، وَ، راز

مُکَنّی: بَرنامیافته، پاژنامیافته

مَکَنِیَ: لاتینی تازی گشته، بنگرید به مِکانیسین

مُکوث: دِرَنگ کَردَن (آنندراج)

مَکوَر: پالانِ شُتُر (لاروس)

مَکور: پُرفَریب

مَکوک: پارسی تازی گشته، مَکوک: ۱ـ ماکو، که ماشوره دَر میان آن کرده جامه دوزند (انجمن آرا)، مانندِ مکوکِ کَج، اَندَر کَفِ جولاهه، سَد تار بُریدی تا، دَر تارِ دِگَر رفتی (مولانا)، ۲ـ گونه‌ای آبخوری، ۳ـ سَنگی برابر با یک ششم کفیز

مُکَوکَب: سِتاره دار

مُکَوَّن: تاشیت (فرهنگ پهلوی)، باشیده

مُکَوِّن: دَی (فرهنگ پهلوی)، هَستاگَر

مُکَوَّنات: (تک: مُکَوَّنَة)، تاشیتان، باشیدِگان

مُکَوَّنَة: مُکَوَّنِه در فارسی، مؤنث مُکَوَّن: تاشیت، باشیده

مُکَهرَب: از ریشه‌ی پارسی، کَهرُبدار

مِکیال: پیمانِه

مَکیث: ۱ـ ماندِگار، ۲ـ گِرانسَنگ

مُکِید: (= کید کُننده، غیاث)، بَدسِگال، چاره گَر

مَکیدَة: مَکیدَت در فارسی: ۱ـ دَستان سازی، ۲ـ بَداندیشی، بَدسِگالی، ۳ـ چاره گَری، فَریب

مُکیس: بنگرید به مِکاس

مُکَیِّس: زیرَک

مُکَیَّف: چگونگی یافته، چِگونیده

مُکَیِّف: ۱ـ چِگونگی بخش، ۲ـ مَستی آور

مُکَیِّفات: (تک: مُکَیِّفَة)، چگونگی بَخشان، مَستی آوران

مُکَیِّفَة: مُکَیِّفِه در فارسی، مؤنث مُکَیِّف، ۱ـ چگونگی بخش، ۲ـ مَستی آور

مَکین: جایگیر، جایگُزین

مَکینَة: مَکینَت در فارسی: ۱ـ پایگاه، ۲ـ

گِرانسَنگی، آهِستِگی

مَکینه: دَر فارسی خوزی، برگرفته از مَکِنَة تازی، لاتینی تازی گشته، Machine، دَستگاه، چَرخین

مُل: اندلسی تازی گشته، پَرِ سیاوَشان، از گیاهان (معین)

مَلأ: ۱ـ پُری، ۲ـ گُروه، ۳ـ اَنجُمَن، ۴ـ بُزُرگانِ مَردُم

مَلأالأعلی: گُروهِ بَرتَر، گُروهِ فِرشتِگان

مَلأعامّ: برابر گروه مردم، بَرابر مَردُم، بَرابرِ بُزُرگان

مُلّا: از مولَی، در فارسی؛ ۱ـ فَرهیخته (= با سَواد)، ۲ـ آموزگار

مَلاب: پارسی تازی گشته (لاروس)، مُلاب، گُلاب

مُلّاباجی: آموزگارِ زَن

مَلابِس: (تك: مَلبَس)، پوشِش‌ها، جامه‌ها

مُلابَسَة: مُلابِسه و مُلابَسَت در فارسی: ۱ـ دَرهَم آمیختنِ کار، گُمراه کَردَن، ۲ـ دَرُو ندانی، پی بُردَن به دَرُون، ۳ـ به گَردَن گِرفتَن

مَلات: بنگرید به مَلاط

مَلاجِیء: (تك: مَلجأ)، پَناهگاه‌ها، پَناه بُردَنها

مَلّاح: جاشو، مَلوان (فرهنگستان)

مُلاح: نَمَکین (آنندراج)

مِلاح: (تك: مَلیح، مَلیحَة)، نَمَکین‌ها، با نَمَك‌ها، و، بادِیار (= بادِ شرطه)

مَلاجِج: تَنگناها، راه‌های کوهستانی، پِنگان‌های بادکِش

مَلاحِدَة: مَلاحِده در فارسی، (تك: مُلحِد)، بی‌دینان، و، نامی که دشمنان بر پیروان حسن صباح نهاده بودند، واژه در آغاز مَلاحِد بوده است.

مُلاحَظات: (تك: مُلاحَظَة)، یادداشت‌ها، نِگَرِشها، دیدها، هازِش‌ها

مُلاحَظَة: مُلاحِظه و مُلاحِظَت در فارسی: ۱ـ نِگَرِش (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ یادداشت (لاروس)، ۴ـ نگاه، از گوشه‌ی چَشم، ۴ـ دید، هازِش

مُلاحظه کار: آهِسته کار، فَرانِگَر

مُلاحظه کاری: آهِسته کاری، فَرانِگَری

مُلاحظه کردن: ماردَن (فرهنگ پهلوی)، دیدَن، هازیدَن (برهان)، نگریستن، از گوشه‌ی چَشم

مَلاحِف: (تك: مِلحَف، مِلحَفَة)، چادُرها، بَستَر آهَنگ‌ها

مُلاحِم: رَسَنِ سخت تافته (آنندراج)

مَلاحِم: (تك: مَلحَمَة)، شُورِش‌ها، جَنگ‌های بزرگ

مَلّاح وار: ملوان وار

مُلاحَمَة: بَرچفسانیدَن (آنندراج)، به هَم چسباندَن

مُلاحَقَة: پی گیریِ دادگاهی

مَلاحَة: مَلاحَت در فارسی: ۱ـ شورمَزگی، ۲ـ نَمکینی

مُلاحِیّ: مُلاحِی در فارسی: ۱ـ انگورِ ریش بابا، ۲ـ اَنجیرِ هُلویی

مَلّاحی: مَلّاحیّت: دَر تازی نیامده، جاشویی، مَلوانی

مُلّاخانه: دَبستان، آموزگاه، آموزکَد

مَلاذ: ۱ـ پَناهگاه، ۲ـ دِژ، دِز

مَلّاذ: ۱ـ دروغگوی، ۲ـ خودکامه

مَلاز: پَناهگاه

مُلازِم: ۱ـ در تازی باستانی: کارپاس (فرهنگ پهلوی)، هَمراه، پیشیار، ۲ـ دَر تازی نوین: سُتوانِ یکُم

مُلازَمات: (تك: مُلازَمَة)، کارپاسی ها، هَمراهی ها، پیشیاری ها، هَمبَستِگی ها

مُلازَمَة: مُلازِمه، مُلازِمَت در فارسی: کارپاسی، هَمراهی، پیشیاری، هَمبَستگی

مُلازِمه ی عَقلی: عَقلیّه: هَمبَستگیِ خِرَدیك، زبانزد فرزانی

مُلازِمه ی عادی: عادّیه: هَمبَستگیِ مُروسیك، زبانزد فرزانی

مُلازِمین: (تك: مُلازِم)، کارپاسان، هَمراهان، پیشیاران

مَلازَة: بادامِستان (لاروس)

مِلاس: Mélasse، فرانسوی، شَکَرلای

مَلاسَة: مَلاسَت در فارسی: ۱ـ نَرمی، ۲ـ هَنجاری، ۳ـ هَمواری

مَلاص: سنگِ سِپید

مُلاصِق: هَمچَسبان، هَمدوس

مِلاط: مِلات و مَلات دَر فارسی: آژَند، آژَنده: گِلی باشد که بر روی خشت پَهن کُننده وخشتِ دیگر بر بالای آن گُذارند (انجمن آرا)، لابَند، مالَند، چارُوك (فرهنگ پهلوی)

مُلاطِفَة: مُلاطِفه و مُلاطِفَت در فارسی، ۱ـ نیکویی کَردَن، ۲ـ نَرمی نمودَن (غیاث اللغات)، ۳ـ مِهرنامه

مُلاطِفت آمیز: مِهرآمیز

مَلاع: بیابان بی گیاه، کَویر

مَلاعِب: (تك: مِلعَب)، بازیچه ها

مُلاعِب: بازیگوش، لاس زَننده

مُلاعَبَة: مُلاعِبه و مُلاعِبَت در فارسی: ۱ـ لاس زَدن، ۲ـ بازیگوشی، ۳ـ مالِشگَری (= ملاعبت با زنان، (آنندراج)

مَلاعِقیّ: کَفچه نول، کَفچه نوك (لاروس)، از

مُرغابیان

مَلاعِـن: (تک: مَلعَـنَـة)، ریستگـاه‌ها، فَریه‌انگیزان، گُجَستِگان

مُلاعِن: فَریه‌گَر، شَنه‌گَر

مَلاعین: (تک:ملعُون)، گُجَستِگان، گُجَستَکان (فرهنگ پهلوی)

مَلافِـه: برگرفتـه از مِلحَفَة، بَستَـر آهَنگ (بُرهـان)، خوشا حال لحاف و بَستَر آهَنگ، که می‌گیرَند هَر شب دَر بَرَت تنگ (لبیبی)

مُلاقاة: مُلاقات در فارسی: هَمپُرسَکی (فرهنگ پهلوی)، هَمپُـرسِگی (پـژوهشی در اساطیر ایران، بهار)، دیدار

مُلاقاتِ مَحرَمانه: کُنغال (برهان)

مَلاقِه: از مِلعَقَة، کَترا، آش کَترا (گویش گیلکی)

مُلاقی: هَمپُرساك (از پهلوی)، دیدار کُننده

مَلاك: مَلْأك: ۱ـ فِرِشته، ۲ـ پیغام، پیغامبَری

مَلاك، مِلاك: ۱ـ تُوان، نیرو، ۲ـ سَرمایه، ۳ـ پایه (مِلاكُ الأمر = پایه‌ی کار)

مَلّاك: از ساختـه‌های فارسی گویان، ویسدار (ویس = مِلكِ اَربابی، فرهنگ پهلوی)

مُلّاك: (تک: مالك)، خاوَندان، ویسداران

مُلاکَمَة: مُشت‌زَنی، آوَردِ مُشت‌زَنی (بهره از لاروس)

مَلّاکین: از ساختـه‌های فـارسـی گـویـان، ویسداران

مَلال: اَندوه، تَنگدِلی، فَرم، ناآرامی

مَلال انگیز: فَرم انگیز، اَندوهبار

مَلالَـة: مَلالَت در فارسی: تاسـا (بـرهـان)، تَنگدِلی، اندوهگِنی

مَلالَت آمیز: فَرمآمیز، اندوهبار

مَلام: آوینِش (فرهنگ پهلوی)، سَرزَنِش

مَلْأم: ۱ـ پوزِش‌پَذیر، ۲ـ ناکَس، زُفت (آنندراج)

مُلَأّم: زره‌پوش (آنندراج)

مَلْأمَة: ناکسی، فرومایگی، زُفتی

مَلامَـة: مَلامَت در فارسی: آوینِش (فرهنگ پهلوی)، سَرزنش، نِکوهِش

مَلامَت بار: آوینِشیك (فرهنگ پهلوی)، سَرزَنِش بار

مَلامَت کشیدن: سرزنش کشیدَن

مَلامَت گاه: سَرزَنشگاه، آوینِشگاه

مَلامَت کُنَنده: سَرزَنِشگَر، آوینِشگَر، نِکوهَنده

مَلامَت گوی: سَرزَنِشگوی، آوینِشگوی، نِکوهَنده

مَلامَتی: ساختـه‌ی نادرست فارسی گویان به جای مَلامیّ، نِکوهِشی

مَلامَتیّه: سَرزَنِشدوستان، نِکوهِشیان

سَرزَنشدوستی، بر ودرویه‌ی پیش، دنبال مَلامتیه

مَلامِیّ: نِکوهِشی، سَرزَنشدوست

مُلاّنُقطی: خُرده گیر

مِلانکولی: Melancolie، فرانسوی، بنگرید به مالیخولیا

مَلاهی: (تک: مِلهَی)، شادافزارها، شادیچه‌ها، بازی‌ها (غیاث اللغات)

مُلایَثَه: شیرنمایی، شیرک شُدَن، دلیرنمایی

مُلایِس: آهسته‌رو، دِرَنگ کار (آنندراج)

مَلائِك: مَلایِك در فارسی: (تک: مَلأك)، فِرشتگان

مَلایِك پَی: فِرشته گام، فِرشته پَی

مَلایِك پیکَر: فرشته پیکَر

مَلایِك صورت: فرشته روی

مَلایِك مَنظَر: فرشته دیدار

مَلائِکَه: مَلایکه و مَلائِکه در فارسی، (تک: مَلأك)، فرشتگان، پیغام‌ها

مُلایِم: نَرم (فرهنگ پهلوی)، خَلاو (گویش خُراسانی)، آرام، سازگار، آهِسته

مُلایِم آمَدَن: سازگار آمَدَن

مُلایَمَه: مُلایِمَت در فارسی: نَرمی، سازگاری، آهِستِگی (برهان)، به عَقل اَر نه آهِستگی کَردَمی، به گفتارِ خَصمَش بیازُردَمی (سعدی)

مُلاّیی: فَرهیختِگی

مَلبَس: پُوشِش، پوشیدَنی، جامِه، پوشاك

مُلَبَّس: ۱ـ پُوشان ۲ـ جامه پُوش

مَلبُوس: پوشیدَنی، پوشاك، جامِه

مَلبوسات: (تك: مَلبوس)، جامِه‌ها، پوشاك‌ها

مَلبوسِ پشمینه‌ی دَرویشان: خَتوانِه (برهان)

مَلبوسِ مُندَرِس: چُپان (برهان)

مِلَّة: مِلَّت در فارسی: ۱ـ پاتَرم (فرهنگ پهلوی)، ایرگان (برهان)، زانیچ (ذبیح بهروز)، ۲ـ هاوُش (ذبیح بهروز، از پهلوی)، هاوُشان (= اُمَّت، بُرهان)، هاوُشت، بَرشان (برهان)

مُلتَئِم: ۱ـ به شُده ۲ـ جُوشخورده

مُلتَئِم کَردَن: ۱ـ بهبود بخشیدن ۲ـ به هم پیوَستَن (معین)

مُلتَبَس: لاپوشانیده

مُلتَبِس: لاپوشانَنده

مُلتَثَم: ۱ـ بوسه گاه، ۲ـ بوسیده

مُلتَثِم: ۱ـ بوسه دَهَنده، ۲ـ دَهان بَند نهاده، ۳ـ بوسَنده (آنندراج)

مُلتَجّ: توفانی، کوهِه‌دار

مُلتَجا: ۱ـ جای پَناه، پَناهگاه، ۲ـ پَناه گرفتَن (غیاث اللغات)

مُلتَجی: پَناه جُویَنده (غیاث اللغات)

مُلتَحَد: پَناهگاه (لاروس)

مُلتَحِد: ۱ـ خَمنده، ۲ـ گرایَنده (آنندراج)

مُلتَحِم: ۱ـ کَبدیده (کَبد = لَحیم، لغت فرس)، ۲ـ جُوش خورده

مُلتَحِمَة: مُلتَحِمه در فارسی مؤنث مُلتَحِم: ۱ـ کَبدیده، ۲ـ جوش خورده، ۳ـ بافاب (= لَنف)، ۴ـ بُرونلایه، دَر چَشم، پلك

مُلتَدّ: چاره، گُزیر (آنندراج)

مُلتَدِم: ۱ـ پَریشان، ۲ـ سینه زَنَنده: زَن

مُلتَذّ: خوشمَزه دان

مُلتَزِق: چَسبَنده (آنندراج)

مُلتَزِم: ۱ـ فَریچوان (از ریشه پهلوی)، ۲ـ هَمراه، دَر فارسی، هَمگام

مُلتَزِم شُدَن: ۱ـ به گردن گرفتن (ذبیح بهروز)، فَریچوانیدَن (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ هَمراه شُدَن

مُلتَزِمین: (تك: مُلتَزِم)، در فارسی، هَمراهان

مُلتَسِق: برچَسبَنده (آنندراج)

مُلتَصّ: برچسبَنده (آنندراج)

مُلتَصِب: راهِ تنگ

مُلتَصِق: برچَسبَنده (آنندراج)

مُلتَطِم: بنگرید به مُتَلاطِم: خُروشان

مُلتَفّ: دَرهَم پیچیده، اَنبوه: گیاهان

مُلتَفِت: ۱ـ نِگَرنده، ۲ـ بازپَس نِگَریسته (غیاث اللغات)، ۲ـ آگاه

مُلتَفِت شُدَن: ۱ـ نِگَریستَن، ۲ـ آگاه شُدَن

مِلَّت فروز: پاتَرم اَفروز

مُلتَقَط: سَر راهی

مُلتَقَی: ۱ـ دیدار یافته، ۲ـ دیدارگاه، هَمرسگاه

مُلتَقِی: دیدار کُنَنده

مُلتَمَس: درخواست، نیاز، زاری، لابه

مُلتَمِس: خواهِنده، درخواستگر، زاریگَر، لابه گَر، جُویا (ذبیح بهروز)

مُلتَمَسات: (تك: مُلتَمَسَة)، دَرخواست ها

مُلتَمَسانه: لابه گَرانه (فرهنگ پهلوی)

مُلتَمَسَة: مُلتَمَسه دَر فارسی، مؤنث مُلتَمَس، لابه، دَرخواست

مُلتَمِسین: (تك: مُلتَمِس)، خواهَندِگان، لابه گَران

مُلتَوِی: پیچیده، پیچ دَرپیچ (غیاث اللغات)

مُلتَهِب: ۱ـ تَفتیك (فرهنگ پهلوی)، تَفتِه (برهان)، ۲ـ فروزان

مَلجَأ: اَپستان (فرهنگ پهلوی)، پَناهگاه (بهروز)، جای پناه (غیاث اللغات)

مُلجَأ: ۱ـ پَریشان، ۲ـ ناگُزیر

مَلح: ۱ـ دُشیاد (= غیبت)، ۲ـ بال زَدن، ۳ـ نَمك زَدن، ۴ـ شیر خوراندَن

مِلح: ۱ـ نَمك، ۲ـ نَمَكینی، ۳ـ فَربِهی، ۴ـ سوگَند، ۵ـ پیمان

مِلَح: (تك: مِلح)، نَمك ها

مُلَح: (تک: مُلحَة)، سخنانِ نیکو (معین)

مُلِحّ: لابه گر، دَرخواستگر

مِلحُ الصَّنایِع: تنکار (برهان)

مَلحاء: ۱ـ برگ ریخته، ۲ـ لَشکرِ گران، ۳ـ گوشتِ پُشت (آنندراج)

مِلحان: ۱ـ جمادی الثّانی، از ماه های تازی، ۲ـ کانونِ ثانی، از ماه های رومی (آنندراج)

مِلحَب: ۱ـ سُخَن آور، ۲ـ بَدزَبان (لاروس)، ۳ـ رَنده

مُلَحَّب: ۱ـ راهِ آشکار، ۲ـ سَر به راه، رام (لاروس)، ۳ـ تِکّه تِکّه: گوشت کُشته

مُلجَح: پَناهگاه

مُلحَد: گور (لاروس)

مُلحِد: دُشدین، اَسرُشت (فرهنگ پهلوی)، بی دین، دینرَها، بَشم، هَم آوای خَشم (برهان)

مَلحَز: تنگنا

مِلحَس: ۱ـ دلیر، ۲ـ آزور

مَلحَظ: نگَرگاه

مِلحَف: مِلحَفَة، مَلافه در فارسی: ۱ـ چادُر، رَکوک، که زنان بَر سَر کُنند، ۲ـ بَستَر آهنگ، ۳ـ زبَرپوش (برهان)

مُلحَق: ۱ـ هَمبَست (فرهنگ پهلوی)، پِیوَست (لاروس)، ۲ـ وابَسته، ۳ـ پِسَر خوانده

مُلحَقُ الثّقافیّ: وابسته ی فرهنگی (لاروس)

مُلحَقُ التّجاریّ: وابسته ی بازرگانی

مُلحَقُ العسکَریّ: وابَسته ی اَرتِشی

مُلحَقات: (تک: مُلحَقَة)، هَمبَست ها

مُلحَق شُدَن: هَمبَستَن

مُلحَق کردن: پیوَستَن، پیوند دادن

مُلحَقَة: مُلحَقِه در فارسی، مؤنث مُلحَق، بنگرید به مُلحَق

مُلحَم: ۱ـ گوشت خورانیده، ۲ـ شکست خورده، ۳ـ خودچَسبان، ۴ـ پَرَندتار

مَلحَمَة: مَلحَمِه در فارسی: ۱ـ شورِش، آشوب، ۲ـ جنگِ بُزرگ

مَلحُوظ: نگریسته، از کُنج چَشم

مَلحوظ داشتَن: نگریستَن

مَلحُون: آهَنگین، آهَنگدار

مَلحُونات: (تک: مَلحُونَة)، آهَنگین ها

مَلحُونَة: مَلحونِه در فارسی، مؤنث مَلحون: آهَنگین

مُلحَة: سخنی نیکو (معین)، بَذله (لاروس)

مِلحَة: ۱ـ نِگَهداری، ۲ـ پایَندانی، ۳ـ پاره ای نَمَك، ۴ـ آلوده: آب

مَلحُود: سَنگ نهاده، گورِ سَنگدار

مِلحَی: چوبتَراش، پُوستِه، لیسَك، از ابزارهای درودگَری

مِلحی: در تازی نیامده، ۱ـ نَمَکی، ۲ـ نَمَکین

مِلحیّه: نَمَکینِه، دُوغی باشد که در آن نَمَک و زیره و گِشنیز کوفته ریخته باشند (برهان)

مَلَخ بَحری: جِلِنگ (برهان)، مِیگ (برهان)، میگو، مَلَخ بی بال، مَلَخِ دَریایی

مُلَخَّص: ۱ـ پیدا، روشَن، ۲ـ سارا (= خلاصه)، هَنگَرت

مُلَخِّص: ۱ـ روشنگر، ۲ـ ساراگَر، هَنگِرتار

مَلدُوغ: گَزیده، مارگَزیده، گَزدم گَزیده

مَلَذَّة: وَرَن (= شَهوَت)

مِلزاب: زُکور، زُفت (= بَخیل)

مُلزَق: پسرخوانده (لاروس)

مِلزَم: مِلزَمَة: مَنگِنه، گیره (لاروس)

مُلزَم: ۱ـ فَریچوَند، بایاوَند، بایامَند، ۲ـ پَسمار، جَفته‌مَند (= مُتَّهَم)، ۳ـ باخته

مُلزِم: بایاگَر

مَلزوم: بایِیده

مَلزومات: (تک: مَلزومَة)، در فارسی: کارپردازی، دَر تازی: بایِیدگان

مَلزومَة: مؤنث مَلزوم، بایِیده

مُلَسَّن: زَبانه‌دار، زبانه‌دیس

مَلسُوع: گَزیده

مَلسون: ۱ـ دروغگوی، ۲ـ زبان بُریده (آنندراج)

مُلصَق: ۱ـ چَسبیده ۲ـ پِسَرخوانِده

مُلصِق: چَسباننده

مَلصُوق: بَرچَسبیده

مَلط: ۱ـ موی سِتُردَن، ۲ـ بچّه اَنداختن، ۳ـ گِل اَندایی

مِلط: ۱ـ کَجدَست، ۲ـ بی تَبار

مِلطاس: غَلتَک، پُتک، سَنگ کوب، سَنگ شکن، کُلَنگ، تیشه

مِلطاط: ۱ـ پَرتگاه، ۲ـ دَریاکنار، ۳ـ دِلیر، ۴ـ پیشسَرای، ۵ـ وَردَنه، ۶ـ دَسته‌ی دَستاس، ۷ـ ماله، ماله‌ی گِلکاران، ۸ـ لَبه‌ی دَرّه

مُلَطَّخ: آلوده (معین)

مُلَطَّف: کَش، تُنُک، نازک، نَرم

مُلَطِّف: نَرم کُننده، نازک کُننده

مُلَطَّفات: (تک: مُلَطَّفَة)، مِهرنامه‌ها، نامَک‌ها

مُلَطَّفَة: مُلَطِّفه در فارسی، مؤنث مُلَطَّف، و، مِهرنامه، نامَک، نامه‌ی خُرد

مَلعَب: بازیگاه (لاروس)

مَلعَبَة: ملعَبَة، مَلعَبه در فارسی: بازیچه

ملعَقَة: مَلاقه و مَلاغه در فارسی: کَترا (گویش گیلکی)، کَفچ (فرهنگ پهلوی)

مَلعَنَة: مَلعَنَت در فارسی: ۱ـ ریستگاه، ۲ـ فریه‌اَنگیز (فریه = لَعنَت)

مَلعون: دَرَوَند، نیفریتَک، گَجَستَک، گُجَستَک (فرهنگ پهلوی)، گُجَسته، فَریه‌مَند، نفرین

شُده

مَلعونَة: مَلعونه در فارسی، مؤنث مَلعون، گُجَسته: زَن

مَلعَة: مَلِعه در فارسی: زَریون پیچ (= شقایق پیچ)، از گیاهان

مَلغَم: Malagma، یونانی تازی گشته، ۱ـ بِریزه (= مَرهَم)، ۲ـ رُوغَنمالی

مُلغِم: ژیوگین

مُلغَمَة: مُلغَمِه در فارسی، مؤنث مُلغَم: ژیوگین

مُلغَی: بَراُفتاده

مُلغَی شُدَن: بَراُفتادَن

مُلغَی کَردَن: بَراَنداختن

مُلَفَّف: ۱ـ نَوَردیده، دَرپیچیده، ۲ـ مَشکِ شیر (آنندراج)

مُلَفَّق: ۱ـ جُفت شُده، ۲ـ به هَم دوخته، ۳ـ دروغ آمیز، ۴ـ دَرآمیخته

مُلَفَّقَة: مُلَفَّقِه در فارسی، مؤنث مُلَفَّق، بنگرید به مُلَفَّق

مَلفُوظ: ۱ـ خوانده، ۲ـ گفته شده، ۳ـ اَنداخته

مَلفُوف: ۱ـ دَرنَوَردیده، ۲ـ فراهَم آورده

مَلفُوفَة: مَلفوفِه در فارسی، مؤنث مَلفوف: دَرنَوَردیده، دَرپیچیده

مَلق: ۱ـ زَدَن: با دَستواره، ۲ـ گادَن، ۳ـ شُستنِ جامه، ۴ـ مِکیدنِ شیر، ۵ـ سیراب کَردَن

مَلَق: ۱ـ زمینِ هَموار، ۲ـ سَبزه‌ی نَرم، ۳ـ گیاه زودروی، ۴ـ چاپلوسی، ۵ـ زبانبازی

مِلقاط: ۱ـ خامِه، کِلك، ۲ـ مُوچین، ۳ـ تَنَندِه

مِلقاع: بَد زَبان: زَن

مُلَقَّب: نامیده، پاژنامیده

مُلقِح: گَشن (آنندراج)

مُلَقَّح: آزموده کار، کارآزموده: مَرد

مُلقَحَة: باردار، آبستَن، بار گِرفته

مُلَقلَق: چَشم تیزنگـاه، ۲ـ سَبُـك جُنب، ۳ـ در فارسی: غُلُنبـه (کلمـه یا عبارتی دور از فهم که گوینده یا نویسنده برای اظهار فضل به کاربَرَد، عمید)

مُلَقَّن: (= تَلقین شُده، غیاث اللغات)، نیوشیده، فَرا گرفته

مُلَقِّن: (= تَلقین کُنَنده، غیاث اللغات)، فَرُوخوان، فَرازَباندِه، نیوشانَنده

مُلقَی: ۱ـ اَنداخته شده، اُفتاده، ۲ـ نِویسیده

مُلقِی: ۱ـ اَنداز‌َنده، ۲ـ نویسَنده

مِلك: ۱ـ هیر، دَستکَرد، خواستَك (فرهنگ پهلوی)، خواسته، ۲ـ ماهَك، سپیدی بُنِ ناخن

مَلَك: فِرِشته، در بَرخی از واژه نامه‌ها اَمشا سپَند یا اَمشاسپنتای اَوستایی را فرشته دانسته و گمان کرده اند که در کیش زرتشت هفت فرشته با نام امشاسپند در کار است. این برداشت درست

نیست، یکی از هفت امشاسبند، اورمَزد است و شش‌تای دیگر فروزگانِ (= صفاتِ الهی) اورمَزد

مِلك: ۱ـ خاوَند، خُداوَند، ۲ـ هیردار، روستاخاوَند، ۳ـ شَهریار

مُلك: پارسی است، خُلَّر، بَسَله، از گیاهان

مُلك: ۱ـ چیرگی، ۲ـ شَهریاری، ۳ـ سُتُرگی

مَلَکات: (تك: مَلَکَة)، نیروها، مَنِش‌ها

مَلَکاتِ ردّیهٔ هشتگانه: مَنِش‌های ناستوده‌ی هشتگانه: ۱ـ آز، ۲ـ کین، ۳ـ زُفتی، ۴ـ رَشك، ۵ـ دروغ، ۶ـ خشم، ۷ـ بی‌شَرمی، ۸ـ خودخواهی

مَلَکات فاضِله: مَنِش‌های ستوده

مَلَکات فاضِلهٔ چهارگانه: مَنِش‌های ستوده‌ی چهارگانه، ۱ـ دَهِشمَندی، ۲ـ دِلیری، ۳ـ خویشتَنداری، ۴ـ دادگری (بهره از غیاث اللغات)، دَر باوَرِ اَفلاتون، دانایی به جای دَهِشمندی

مِلکانه: شاهانه

مُلك آرای: شَهرآرای، کِشوَرآرای

مَلِكِ آوازه: بُلَند آوازه (معین)

مَلکانیّه: نام گروهی که مَریم را خُدا می‌دانند

مُلکَت طِراز: کِشوَرتِراز

مُلك‌ران: شَهریار

مُلك‌رانی: شَهریاری

مَلِك‌زاده: شاهزاده

مَلَك طبع: فِرِشته خُوی

مَلَکُوت: تازی از عِبری، ۱ـ شکوه خُدایی، ۲ـ رَوانکَرد (= عالم مُجَرّدات، برهان)، ۳ـ شَهریوَری

مَلَکُوتیّ: مَلکوتی در فارسی، خُدایی، آسمانی

مَلَکوتیّات: (تك: مَلکوتیّة)، رَوانکَردگان

مَلَکوتِیَّة: مَلَکوتیه در فارسی، مؤنث مَلَکوتیّ، خُدایی، آسمانی

مَلَکُوك: ساخته‌ی فارسی گویان از لَکّه‌ی پارسی به شیوه‌ی تازی، لَکّه‌دار، بَدنام (شگفت آن که در فرهنگ فارسی معین آمده: برساخته از لَکّهٔ عربی است)

مَلَکَة: مَلَکه در فارسی: ۱ـ نیرو، تُوان، ۲ـ مَنِش

مَلِکَة: مَلِکه در فارسی، مؤنث مَلِك: زنِ شاه، شَهبانو

مَلَکیّ: مَلَکی در فارسی: فِرِشتِگی

مِلکی: هیری

مُلکی: کِشوَری

مَلَکیّة: مَلَکیّت در فارسی: فِرِشتِگی

مَلَکیَّة: مَلَکیّه در فارسی: نیروی خِرَد، رَوان گُویا

مِلكِ یَمین: بَرده، کنیز، زَرخرید (غیاث اللغات)

مِلَل: (تك: مِلَّت)، پاتَرمان، هاوُشان، دین‌ها

مَلَل: به ستوه آمَدَن (آنندراج)، بیزار شُدَن
مَلِم: ناکس، فرومایه؛ مَرد
مُلِمّ: ۱ـ سخت و اُستوار، ۲ـ بُرنا (بهره از آنندراج)، ۳ـ فرود آینده
مُلَمَّع: ۱ـ دَرَخشان، ۲ـ زَراندود، ۳ـ چَپار: اَسپ، ۴ـ رَنگارَنگ، ۵ـ دوزَبانه
مُلَمَّعات: (تك: مُلَمَّعَة)، دوزَبانه‌ها، سروده‌ای که دَر هَر خانَش، بَندی پارسی و بَندی تازی باشَد، برای نمونه این سروده از حافظ با آغازه‌ی: اَتَت رَوائِحُ رَندالحِمَی وزاد غرامی، فدای خاك دَرِ دوست باد جان گرامی
مُلَمَّع شُدَن: روشن شَدَن، دَرَخشان گَشتَن
مُلَمَّع کار: رُوکِش کار
مُلَمَّع نقاب: رَنگین پُوشِه
مُلَمَّعَة: مُلَمِّعه در فارسی، مؤنث مُلَمَّع، بنگرید به مُلَمَّع
مَلمُوح: ۱ـ کشیده شده: نگاه (معین)، ۲ـ دُزدیده نگاه شُده، ۳ـ شیدور (= مُنَوَّر)
مَلمُوس: بَرماسیده، پَرواسیده، بِساویده
مَلمُوسات: (تك: مَلموسَة)، بَرماسیدگان، بِساویدِگان
مَلمُوسَة: مَلموسِه در فارسی، مؤنث مَلموس، بساویده، پَرواسیده، بَرماسیده
مُلِمَّة: مُلِمّه در فارسی، مؤنث مُلِمّ: بَدآمد، پَتیار، سختی
مِلواح: ۱ـ پادام، پَرَنده را گفته‌اند که نزدیك به دام بَندند تا جانوران دیگر به هوای او آیند و در دام اوفتند و اورا به عربی مِلواح خوانند (برهان)، خروهِه (برهان)، خَرخَشه، خَرخسه (برهان)، ۲ـ بُلَند بالا، لاغر اَندام: زَن، ۳ـ زود تِشنه
مَلَوان: شَب وروز
مَلوتوس: Mallatus، لاتینی تازی گشته، سُرخ خاکه (= قنبیل)، از گیاهان دارویی
مُلَوَّث: آلوده (غیاث اللغات)، آهُوکین، نَسرُوشت، هَمریت (فرهنگ پهلوی)، چِرکین، وَشن
مُلَوَّث شُدَن: آلُوده شُدَن، وَشنیدَن، چِرك شُدَن
مُلَوَّث ساختَن: آلُودَن
مُلَوَّث شُده: هَمکَرزَك (فرهنگ پهلوی)، آلوده شده، آلوده، چِرك، چِرکین، وَشن (برهان)
مُلَوَّث نشده: اوینَست (فرهنگ پهلوی)، نیالوده
مَلوح: سیاسَرمه (= قره‌پازی)، از گیاهان
مِلوَح: زودتِشنه (لاروس)
مُلُوخِیَّة: ملوخیا، سُریانی از یونانی تازی گشته، خُبازی بُستانی، پَنیرَك (برهان)، نان کلاغ (آنندراج)

مِلودِرام: Mélodrame، فرانسوی، خُنیاوَشت

مِلودی: Mélodie، فرانسوی، نَوا

مِلودیك: Mélodique، فرانسوی، نَواییك

مَلُوط: دَر تازی نیامده، کونمَرز، کونی، هیز

مُلُوك: (تك: مَلِك)، شهریاران

مُلوك‌الطوایف: شهر خُدایی (ذبیح بهروز)

مُلوکیا: مُلوکیّه، بنگرید به مُلوخیَّة

مَلُول: سُتوهیده، تَنگدِل، بِستُوه (برهان)

مَلُوم: سَرزَنِش شُده

مُلَوَّن: رَنگ شده، رَنگ‌آمیزی شُده (غیاث)، رَنگارَنگ

مِلونیا: Melonia، لاتینی تازی گشته، خَربُزه

مَلهَم: بنگرید به مَرهَم

مُلهَم: آسنُوتَك (فرهنگ پهلوی)، فَرتابیده (ذبیح بهروز)، مَنترَبَر از ریشه‌ی پهلوی مانسربَر، مانسر واژه پهلوی است، بَرابَر با الهام تازی که در فارسی نوین به مَنتَر دگرگون شده، هر چند که با چَم دیگر به کار می‌رَوَد.

مُلهِم: فَرتابَنده، مَنتَربَخش

مَلهُوف: ۱ـ رَسانه‌خور (رَسانه = حَسرَت)، ۲ـ فَرمگین (= غمگین)، ۳ـ سِتَمدیده، دادخواه

مَلهَی: ۱ـ بازی، ۲ـ زَمانِ بازی، ۳ـ بازیگاه (لاروس)، ۴ـ لَشتخانه (تماشاخانه)

مِلهَی: بازیچه، سَرگَرمی

مُلهی: ۱ـ سَرگَرم کُننده، ۲ـ خَریش

مَلیء: ۱ـ توانگر، خوش سودا (= خوش معامله)، ۲ـ چابُك

مِلّیّ: مِلّی در فارسی، کِشوَریك (فرهنگ پهلوی)، پاتَرمی

مِلّی شُدَن: Nationalization در فرانسوی، پاتَرمِش، پاتَرمیدَن

مِلّی کردن: پاتَرماندَن

مِلّیَت: دَرتازی نیامده، پاتَرمینی

مَلیح: ۱ـ سَبزه، گَندُمگون، ۲ـ شور، ۳ـ نَمکین، با نَمَك، ۴ـ نَمکسُود

مَلیحَة: مَلیحه در فارسی، مؤنث ملیح، وَ نامی برای زَنان

مَلیك: ۱ـ خاوَند، خُداوَند، ۲ـ شَهریار

مَلیم: نِکوهیده (معین)

مُلیم: دَرخور سَرزَنش

مُلَیِّن: نَرماك

مُلَیِّنات: (تك: مُلَیِّنَة)، نَرماکان

مُلَیِّنَة: مُلَیِّنه در فارسی، مؤنث مُلَیِّن: نَرماك

مِلِّیُّون: (تك: مِلّیّ)، کِشوَریکان، پاتَرمیان

مَمات: ۱ـ مَرگ، ۲ـ دَم مَرگ، زَمانِ مَرگ

مُماثِل: مانَند شَوَنده، مانا

مُماثَلَة: مُماثِله و مماثِلَت در فارسی: مانَندِگی

مُماحَضَة: مُماحَضَت دَر فارسی: ۱ـ یکرَنگی ۲ـ

یگانِگی

مُماحِك: سِتیهَنده (آنندراج)

مُماحَکَة: سِتیهیدَن، کینه‌ی شُتُری

مُماحَلَة: ۱ـ زورآزمایی، ۲ـ دُشمنی، ۳ـ هَمفَریبی، ۴ـ نابود کَردَن، ۵ـ پایان نِگری

مُماذِق: دوست نما، دوستِ دورو

مُماذَقَة: مُماذِقَت در فارسی: دوست نمایی، دورَنگی، دورویی

مُماراة: مُمارات در فارسی: ۱ـ پیکار، ۲ـ دُشمنی

مَماراة: رویدادها

مُمارَسَة: مُمارِسَت در فارسی: ۱ـ مُروِسِش، مُروسیدَن، ۲ـ کوشیدَن، ۳ـ پژوهیدَن، ۴ـ آزمون کَردَن، آزمودَن، ۵ـ دَرمان کَردَن

مُمازَجَة: مُمازِجه و مُمازِجَت در فارسی: ۱ـ با هَم نازیدَن (آنندراج)، هَمنازی، ۲ـ آمیزِش

ممازَحَة: مُمازِحَت در فارسی: لاغیدَن، شوخی کردن، لاغ، شُوخی

مُماس: ۱ـ هَمسای، سایا، هَمبَر، با این آرِش در زبان فارسی، ۲ـ دَر تازی، گایگر، گایَنده

مُماسَّة: مُماسَّت در فارسی: ۱ـ سایِش، هَمسایی، با این آرِش دَر زبان فارسی، ۲ـ دَر تازی: گای، گاییدَن

مُماشاة: مُماشات در فارسی: ۱ـ راه آمَدَن، با کسی، ۲ـ سازگاری

مُماطَلَة: مُماطِله و مُماطلت در فارسی: ۱ـ دِرَنگ کَردَن، ۲ـ دیرکاری، دَوَل (گویش تهرانی)

مُماکَسة: مُماکِسَت در فارسی: ۱ـ زُفتی، زُفتی وَرزیدن، ۲ـ پافِشاری، گَزاف وَرزی، ۳ـ چانِه زَدَن

مُمالاة: مُمالات در فارسی: یارمَندی (آنندراج)

مُمالَحَة: مُمالِحَت در فارسی: ۱ـ هَمخوانِگی، نَمَك خوردَن با هَم، ۲ـ هَمشیرِگی (آنندراج)

مُمالَخَة: ۱ـ به هَم پَرداختَن، ۲ـ دوستی کَردَن، ۳ـ نَرمی کَردَن (آنندراج)

مَمالِك: (تك: مَملِکَة)، کِشوَرها، اُستان ها

مُمالَة: مُمالِه در فارسی: گِراییده، خَمیده

مَمالیك: (تك: مَملُوك)، بَردِگان، زَرخَریدان

مُمانَاة: ۱ـ پاداش دادَن، ۲ـ گِرو گِرفتن، ۳ـ هَمپَستایی: دَر سواری، به پَستا سَوار شُدَن، ۴ـ دراز کشیدَن

مُمانَحَة: گِریستَن پیاپی

مُمانَعَة: مُمانِعَت در فارسی: اَرُواکی (فرهنگ پهلوی)، بازداشتَن، پیشگیری

مُمتاز: اَپـرمَند، هُوگُن (فرهنگ پهلوی)، خُوبگُون، اَبَرمَند، بَرگُزیده، بَرجسته

مُمتَحَن: ۱ـ آزمُوده، ۲ـ کارآزموده، ۳ـ دَردمَند،

۴ـ پاک، پاکیزه (لاروس)

مُمتَحِن: آزمایَنده (غیاث‌اللغات)، آزما (آنندراج)

مُمتَحِنَة: ۱ـ آزمایَنده، ۲ـ یکی از سیمنادهای نبی

مُمتَحِنین: (تک: مُمتَحِن)، آزمایَندگان

مُمتَدّ: ۱ـ دَراز شُده، کِشیده (غیاث‌اللغات)، دَرازنا (برهان)، ۲ـ کشیده (= مَدید)، یکی از سنگ‌های نوزده گانه‌ی سرواد

مُمتَدّات: (تک: مُمتَدَّة)، دَرازناها

مُمتَدَّة: مُمتَدِه در فارسی، مؤنث مُمتَدّ، درازنا

مُمتَدِح: ستایِشگَر

مُمتَرِش: رُباینده (آنندراج)

مُمتَری: گُمان بَرَنده

مُمتَزَج: آمیخته

مُمتَزِج: آمیزَنده

مُمَتِّع: ۱ـ بَهره‌رَسان، ۲ـ بَهره‌گیر، بَهره‌مَند

مُمتَلی: آغِسته (برهان)، آگین (برهان)، سَرشار (آنندراج)، لَمالَم (برهان)، لَبالَب، پُر، آگَنده

مُمتَنِع: ۱ـ اَشایَند (پهلوی)، زاوَر (= مُمتَنِع در بَرابرِ مُمکِن، برهان)، ۲ـ سَرپیچَنده، سَرباز زَننده

مُمتَنِعُ‌الوجود: زاوَر فَرتاش (برهان)

مُمتَهَن: خوار، ناچیز، خوار گَشته

مُمَثِّل: ۱ـ دَر تازی نوین: هُنَرپیشه، بازیگَر، ۲ـ در تازی کُهَن: مانند شُده

مُمَثِّل: خونبَها گیرنده (بهره از آنندراج)

مَمثول: هَمانَند

مَمثون: دردمَندِ آبدان

مُمَجَّد: اَرجیافته

مُمَحَّض: نابیده

مِمخَضَة: مِمخَضِه در فارسی: ۱ـ مَشک، ۲ـ مَشکِ دوغزَنی

مُمِدّ: یاریگَر، یاری دَهَنده

مُمَدِّد: ۱ـ دَراز کننده، ۲ـ پِی کشیدِگی، از بیماری‌ها

مُمَدَّد: خرگاه: به ریسمان کشیده (آنندراج)

مَمدوح: سُتوده

مَمدوحین: (تک: مَمدوح)، سُتودِگان

مَمدود: دَراز شده، کشیده شده

مُمِدّ و مُعاوِن: پشت و پَناه (آنندراج)

مَمَرّ: ۱ـ پُل، ۲ـ گُذرگاه، ۳ـ خاستگاه، ۴ـ کَیود، اَنگیزه

مِمراض: همیشه بیمار، بیمار غَنج

مُمَرجَل: جامه‌ی نگارین

مُمَرَّد: ساختمان دَرخشان و ساده (غیاث‌اللغات)

مُمَرِّض: پَرستار (لاروس)

مُمرِض: بیماریزا (فرهنگستان)

مُمَرَّق: کُوچه باغی، تَرانه‌ی کُوچه

مَمرَق: بُرونگاه، دریچه‌ی باد

مَمرُوض: بیمار

مُمَزَّج: جامه‌ی زَربَفت

مُمَزَّق: پاره پاره، شکافته

مَمزُوج: ۱ـ گُمیختَك (فرهنگ پهلوی)، دَرآمیخته، سَنگَمبَر، سَنگَم (برهان)، ۲ـ مِی آمیزه

مِمسَح: دُروغگوی (آنندراج)

مُمسِك: ۱ـ چَنگ دَرزَننده، ۲ـ بازدارَنده، ۳ـ زُکور (لغت فرس)

مُمَسَّك: مُشك آمیز

مَمسوح: ۱ـ دَست مالیده، ۲ـ لاغر، کَم گوشت (لاروس)

مَمسوحُ الوَجه: بی چشم و اَبرو (لاروس)

مَمسوخ: ۱ـ لاغر سُرین: اَسپ، ۲ـ ویشتَك (= مَسخ شده، از پهلوی)

مَمسود: دُرُشت اُستخوان: مَرد (آنندراج)

مَمسوس: ۱ـ سوده شده، ۲ـ دیوانه

مَمشوق: ۱ـ لاغر، کم گوشت: مَرد، ۲ـ لاغر میان: اَسپ، ۳ـ دراز و نازك: شاخِه، نَرِه، ۴ـ کشیده و باریك: زَن

مَمشَی: پیاده رو (لاروس)

مِمَصّ: ۱ـ زانویی گَند ابرو، ۲ـ شُتُر گلو، ۳ـ آب افشانِ فشاری (لاروس)

مِمصَل: ۱ـ پاتیله‌ی رَنگرَز (لاروس)، ۲ـ هَرزه گُسار

مُمضَی: ۱ـ دَستینه یافته، مُهر شُده، ۲ـ دَر گُذرانیده

مُمضِی: ۱ـ دَستینه گُذار، ۲ـ دَرگُذرانَنده

مِمطار: ۱ـ پُر باران، ۲ـ بارانسَنج (لاروس)

مِمطَر، مِمطَرَة: بارانی (لاروس)

مِمطَل: ۱ـ چَکُّش آهنگَر، پُتك، ۲ـ دُزد (لاروس)

مُمَغَّط: دراز، کشیده

مِمغَل: خاکخُور

مَمقُوت: دُشمن داشته

مُمَکَّن: پابَرجا

مُمکِن: شایَنـد، شایین (فـرهنگ پهلوی)، شُدَنی، شایا (برهان)، ناوَر (برهان)

مُمکِنُ التَّحویل: ساده بَرخ، در دانشِ هَمار

مُمکِنُ الحُصول: دَست دادَنی (فرهنگستان)

مُمکِنُ الوُجود: ناوَر فَرتاش (برهان)، ناخود باش

مُمکِنِ الوُقوع: شُدَنی (فرهنگستان)

مُمکِنات: (تك: مُمکِنَة)، ناوَران (برهان)، شایَندان

مُمَکَّن شُدَن: پابَرجا شُدَن (معین)

مُمکِن شُدَن: دَست دادَن (معین)

مُمکِنَة: مُمکِنه در فارسی، مؤنث مُمکِن، بنگرید به مُمکِن

مُمِلّ: خسته کننده، تنگدل کُنَنده

مُمَلَّح: شور کرده

مَملَکَـة: مَملِکَت در فارسی: ۱ـ شَهـر، شَتـر (فـرهنگ پهلوی)، کِشوَر، از چنین کارهاست دَر کِشوَر، آسمان بی نَم و زَمین بی بَر (سنائی)، زاد بوم، چُنـان مَرد غریبم در جهان خوار، به یاد زاد بوم خویش بیمار (گرگانی، ویس و رامین)، ۲ـ کِشوَرداری (لاروس)

مَملُوّ: پُر، اَنبارده (برهان)، آگَنده

مَملُوء: چاییده (بهره از لاروس)، سَرما خورده

مَملُوح: نَمَکسود

مَملُوك: بَرده، بَنده، زَرخرید

مَمناة: زمینِ سیاه (آنندراج)

مَمنوع: بازداشته، نارَوا

مَمنـون: هَنیده (هَن = منّت)، سپـاسگُزار، ۲ـ مَردِ سُست، ۳ـ مَرد توانا، از واژگان دوپهلو

مُمَـوَّة: ۱ـ زرانـدوده، تِلاپوش، ۲ـ نُکره اندود، سیم اَنـدوده، ۳ـ هُدِه نمـا (هُـده = حَق)، راست نما، ۴ـ دورو

مُمَوَّهَه: مُمَوَّهِه در فارسی، مؤنث مُمَوَّة: راست نما

مَمِه: ترکی، پستان (معین)

مُمَهَّد: گُسترانیده، ۲ـ آماده

مَمهُور: ساخته‌ی فارسی گویان، از مُهر پارسی به شیوه ی تازی، مُهـردار، یکی از بزرگان ادب نوشته اند: از اغلاط مشهور است و استعمال آن گویا ابداً عیبی نداشته باشد.

مَمهُـوره: ساختـه‌ی فارسی گویان که پس از ساختن ممهـور نرینـه، مادینـه‌ی آن را نیز آفریده اند، مُهردار

مُمیت: فرزند مرده (آنندراج از منتهی الارب)، میرانَنده، خدای بزرگ (معین)

مُمَیَّز: وارِسیده، اَرز شناخته، ویچینیده (پهلوی)

مُمَیِّز: ۱ـ ویچینکار، ویزیتار (فرهنگ پهلوی)، ۳ـ اَرزیاب، ۳ـ جُداك، دَرهَمار

مُمَیِّزات: (تك: مُمَیِّزَة)، وارِسَندگان، اَرزیابان، ویزیتاران

مُمَیِّزَة: مُمَیِّزه در فارسی، مؤنث مُمَیِّز: ویزیتار

مُمَیِّزی: در تازی نیامده، ویزیتاری (پهلوی)، وارَسی، ارزیابی، بازدید (فرهنگستان)

مُمَیِّزین: (تك: مُمَیِّز)، اَرزیابان، ویزیتاران

مَنّ: ۱ـ نیکـوکاری ۲ـ هَن نِهادَن (هَن=منّت) ۳ـ تَرَانگبین (برهان)

مُمیلات: زنانِ دلفریب (آنندراج)، زنانِ لَوَند

مِن: اَز او، اَز آن جا، اَز آن زَمان، به، کِسی، آن کَس، کیست

مَناب: جانشین

مَنابِت: (تک: مَنبِت)، رُستَنگاهان

مَنابِر: (تک: مِنبَر)، نُه پایِگان، بَسپایِگان، اَفرازان

مَنابِع: (تک: مَنبَع)، سَرچَشمِگان، خاستان

مَنات: شَهرَوای روسیّه

مَنـاة: مَنـات در فارسی: نام بُتی که دو تیره‌ی هذیل و خزاعه از تازیان آن راپرستش می کردند.

مُنـاجـاة: مُنـاجـات در فارسی: راز گُفت (آنندراج)، دردِدل (بهروز)، راز و نیاز، با خُدا

مُناجاتگاه: رازگُفت گاه

مَناجِح: (تک: مُنجِح)، کامیابان، کامرَوایان، پیروزمَندان

مُناجِد: ۱ـ یاریگَر، ۲ـ رَزمجوی

مُناجَدَة: ۱ـ یاریگری، ۲ـ رَزمجویی

مُناجَزَة: مُناجزَت در فارسی: کُشت و کُشتار

مَناجِل: (تک: مِنجَل)، داس ها (آنندراج)

مُناجی: راز و نیاز کُننده (معین)

مَناجیح: (تک: مُنجِح)، پیروزمَندان

مَناجین: (تک: مَنجون)، دولاب ها (آنندراج)

مَنّاح: دَهنده

مُناحَبَة: ۱ـ نازِش، ۲ـ به داوَری رفتن، ۳ـ گِرو بستَن

مَناخ: خوابگاه، آسودگاه

مُناخ: خوابجای شُتُر (آنندراج)

مَناخِر: (تک: مِنخَر)، سوراخ های بینی

مَناخِل: (تک: مُنخُل)، گَربال ها، آردبیزها

مَنـاخیر: (تک: مِنخَـر)، سوراخ های بینی، فارسی گویان آن را به آرِش تک به کار بَرَند، بینی دَر (غیاث اللغات)

مُناداة: مُنادات در فارسی: ۱ـ خواندَن، ۲ـ آواز دادَن، ۳ـ هم نشینی، در انجمن، ۴ـ به هَم نازیدَن، ۵ـ راز بازگفتَن، ۶ـ دیدَن، دانِستَن (بهره از آنندراج)

مُنادِم: هَمدَم، هَمنشین، هَم پیاله

مُنادَمَة: مُنادَمَت در فارسی: هَمنِشینی، هَم پیالِگی

مُنادَی: مُنادا در فارسی: بانگیدِه

مُنادِی: بانگَندِه

مُنادَی دادَن: مُنادا دادَن: بانگ کَردَن

مُنادَی زَدَن: مُنادا زَدَن، مُنادا کَردَن: آواز دادَن، بانگ کَردَن

مُنادَی گاه: مُنادا گاه: بانگیگاه

مُنادَی گر: بانگیگَر

مَنار: ۱ـ شیدگاه، چراغ راهنما، ۲ـ گُلدَسته (آننـدراج)، جوتَـره (به معنی مناره باشد، برهان)، هاچ (آنندراج)

مَنارَة: مِناره در فارسی، مؤنث مَنار، وَ، نَره به گواژ، خاقانی گفته است: که در میانهٔ مقصورهٔ عیال تو باد، مَناره ای که میانپای دوستان مَن است (فرهنگ معین)

مُنازِع: سِتیزَنده، واکوشَنده

مُنازَعات: (تك: مُنازَعَة)، ستیزه ها

مُنازَعَة: مُنازِعه ومُنازِعَت در فارسی: ۱ـ سِتیزه، ۲ـ آرزومَندی، ۳ـ نزدیك شُدَن، ۴ـ پیوَستِگی

مُنازَقَة: ۱ـ دُشنام دادن، ۲ـ نزدیك گَردیدَن (آنندراج)

مَنازِل: (تك:مَنزِل) خانه ها، خُن ها، سَراها

مُنازَلَة: مُنازِله در فارسی: جَنگِ پیاده

مَنازیا: تازی گشته، بنگرید به ماگنِت

مُناسِب: ۱ـ جُور، ۲ـ دَرخور، فَراخور، ۳ـ شایِسته

مُناسَبات: مُناسِبات در فارسی، (تك: مُناسَبَة): جوری ها، خویشی ها، مانِستَن ها

مُناسَبَة: مُناسِبَت در فارسی: ۱ـ مانِستَن (ذبیح بهروز)، جُوری، ۲ـ خویشی، بَستگی

مُناسِب بودَن: به دَندان بودَن (برهان)، شایَستَن (فرهنگ پهلوی)

مُناسِب خوان: به جا خوان

مَناسِك: (تك: مَنسِك)، کُرپانگاهان، نیایگاهان، آیینِ هَنج

مَناشیر: (تك: مَنشور)، فَرمان های دیوانی

مَناص: ۱ـ پناهجای، ۲ـ گُریزگاه، ۳ـ جنبیدَن، ۴ـ بازپَس شُدَن، ۵ـ دِرَنگ کَردَن، ۶ـ گُریز

مَناصِب: (تك: مَنصِب)، پایه ها، پایگاهان

مُناصَحَة: مُناصِحه و مُناصِحَت در فارسی: پَندگویی

مُناصِح: پَندگوی، پَندَدَه

مُناصَفَة: مُناصِفه و مناصِفت در فارسی: دونیمگی

مُناضَحَة: دُور کردَن

مُناضَلَة: ۱ـ تیراَندازی، ۲ـ پوزِشخواهی

مَناط: ۱ـ دَرآویختِگی، ۲ـ پیچیدِگی، ۳ـ گواه، تَزده (= سَنَد)

مُناطَحَة: مُناطِحَت در فارسی: ۱ـ شاخ زَنی (معین)، ۲ـ پَس زَدَن

مَناطِق: (تك: مِنطَقَة)، میانبَندها، کَمَربَندها، نیسَنگ ها، نیسَنگان

مَناطِق جغرافیایی: نیسَنگانِ گیتایی

مُناطَقَة: هَمسُخَنی

مَناطِل: (تك: مَنطَلَة)، شیره کشی ها، اَفشُردِگی ها

مَناظِر: (تک: مَنظَرَة)، چَشم اندازها، دورنماها، دیده بان‌ها

مُناظِر: ۱ـ نِگَر گوی، ۲ـ هَمانند، هَم نما

مُناظَرات: (تک: مُناظَرَة)، نِگَر گویی‌ها، دَر کاوِیدَن‌ها

مُناظَرَة: مناظِرَت و مُناظِره در فارسی: نِگَر گویی، بَرخی این واژه‌ی مناظره را با ستیهیدَن برابر دانسته اند. مُناظَرَة آن است که هر یك از گویندگان، نِگَرِ خود را درباره‌ی چیزی بازمی گوید، دَرکاوِیدَن

مَناظِم: (تک: مَنظِم)، سَهمانگاهان (سَهمان = نظم، فرهنگ پهلوی)، بَرنامه‌های کار

مَنّاع: ۱ـ بازدارَنده، ۲ـ زُفت، ژَکور

مَناعَة: مَناعَت در فارسی: رَزین بودَن (واژه‌ی رَزین از پارسی پهلوی به تازی رفته است، بنگرید به فرهنگ پهلوی و برهان قاطع)، اُستوار بودَن، بُلَند نِگَر بودَن، بَرین مَنِشی (از فرهنگ پهلوی)

مَنّاع الخَیر: پادنیك

مُناغاة: مُناغات در فارسی: ۱ـ خوش سُخَنی، ۲ـ زَنبازی، ۳ـ سِتیهیدَن

مُنافاة: ۱ـ ناسازی، ناجوری، ۲ـ جُدایِگی

مُنافَتَة: مُنافِتَت در فارسی: ۱ـ به جوش آمدن: از خشم، ۲ـ جوشیدنِ دیگ

مُنافَثَة: زیرگوشی، بیخ گوشی سخن گفتَن

مُنافَحَة جنگ رو با روی

مَنافِذ: (تک: مَنفِد)، رخنه‌ها، روزنه‌ها

مُنافِر: ۱ـ نازَنده: به تَبار، ۲ـ دَر فارسی: رَمانَنده

مُنافَرَة: مُنافِرَت در فارسی: تَبار نازی، تَبار ستیزی، ستیز در تَبار و نِژاد

مُنافَسَة: مُنافِسه و مُنافِسَت در فارسی دَر اُفتادَن، هَمچَشمی، هَمالِش

مَنافِع: (تک: مَنفَعَة)، سودها، بهره‌ها

مُنافِق: ۱ـ ماخ (= مُنافِق، بُرهان)، دورُو، دوزَبان، رفت آن که به جستنِ معاشم، دیدی دوزبان چو دور باشم (خاقانی، تحفة العراقین)، ۲ـ اَبلوك (برهان)، دورَنگ، آنکه در دل بی دین و در نما دیندار است.

مُنافَقَة: مُنافِقه و مُنافِقَت در فارسی: دورویی، دوزبانی، ماخی، اَبلوکی

مُنافِقین: (تک: مُنافِق)، اَبلوکان، دوزبانان، ماخان

مُنافی: ۱ـ بَراَندازنده، نابود کننده، ۲ـ ناساز، نِیسان (ذبیح بهروز)

مُنافی عِفّت: پاد آزَرم

مَناقِب: (تک: مَنقَبَت)، ستایشِ اَنگیزان، نازمایه‌ها

مَناقِب‌خوان: سِتایشخوان، آن که دَر ستایشِ

رَهنمودان سخن گوید.

مُناقَشات: (تک: مُناقَشَة)، خَویسگان

مُناقَشَة: مُناقِشه و مُناقِشَت در فارسی: خَویسه، هم‌آوای هَریسه (برهان)

مَناقِص: (تک: مَنقَصَة)، کاستی‌ها

مُناقَصَة: مُناقِصه در فارسی: اَرزانخَرید

مُناقِض: ۱ـ دَرشکننده، ۲ـ ناسازگار

مُناقَضات: (تک: مُناقَضَة)، ناسازگِروی، ناسازگویی‌ها

مُناقَضَة: مُناقِضَت در فارسی: ۱ـ ناسازگِروی، ۲ـ ناسازگویی

مُناقَلَة: مُناقِلَت در فارسی: هَمسُخَنی، هَم‌پیالِگی

مَناقیر: (تک: مِنقار)، نوک‌ها، کُلَنگ‌ها، اِسکِنه‌ها

مَناکِب: (تک: مَنکِب)، بازوها، دوش‌ها

مُناکَحَة: مُناکِحَت در فارسی: ۱ـ زَن بُردَن، زَن کَردَن، ۲ـ پیوند زناشویی، ۳ـ خودکاری

مَناکِر: (تک: مُنکَر)، ناشناخته‌ها، زِشت‌ها، ناستوده‌ها

مُناکَرَة: مُناکِرَت در فارسی: زیرکانه جَنگیدَن

مَناکیب: (تک: مَنکوب)، سَختی رسیدگان، ویرانی یافتِگان

مَناکیر: (تک: مُنَکَّر)، زیرکان

مَنال: ۱ـ یافتِه‌گاه ۲ـ سُودخیز ۳ـ دَرآمَد

مِن البَدو اِلی الخَتم: اَز سر تا تَه، سَراسَر، از سَر تا بُن، از آغاز تا اَنجام (فرهنگستان)

مِنَ الأخیر: پَسین بار، که اگر بَرنهند کشتی در آب فر وروَد (غیاث اللغات)

مَنام: ۱ـ خوابگاه، جای خواب، ۲ـ خواب دیدَن، خواب

مَنامات: (تک: مَنام)، خواب‌ها (غیاث اللغات)

مَنامَة: مَنامه در فارسی، ۱ـ پایجامه، جامه‌ی خواب، ۲ـ خوابگاه، ۳ـ گور

مَنّان: ۱ـ هَنان (= منت نهنده)، ۲ـ نیکی کُننده

مَنانِیّ: شیوه‌ی مانی، دبیره‌ی مانی

مُناواة: مُناوات در فارسی: ۱ـ هَمدُشمنی، ۲ـ نازِش، به خود نازیدَن

مُناوَبَة: ۱ـ کیفَر دادَن، ۲ـ از پُشت آمَدَن، ۳ـ پَستاگُذاری

مُناوَلَة: مُناوِلَت در فارسی: بخشیدَن، دَهِشمَندی

مُناوَمَة: ۱ـ خوابیدَن، ۲ـ جَنگیدَن

مَناهِج: (تک: مَنهَج)، راه‌های راست، راستراه‌ها

مُناهَزَة: مُناهِزَت در فارسی: ۱ـ نزدیک شُدَن: باهَم، ۲ـ پیش آمَدَن: شکار را، ۳ـ پَروا یافتَن، (پَروا = فرصت)

مُناهَضَة: مُناهِضَت در فارسی: ۱ـ ایستادِگی، ۲ـ بَرابَری: دَر جنگ

مَناهِل: (تک: مَنهَل)، چَشمه ها، سیرابگاه ها

مَناهِی: (تک: مَنهِیّ)، بازداشته ها، ناشایست ها

مَناهی نُمودَن: خود گُم کَردَن

مَنایا: (تک: مَنیَّة)، مَرگ ها، مُردَن ها

مَنائِر: (تک: منارَة)، گُلدَسته ها، چراغپایه ها، جُوتَره ها

مِن باب: اَزدَر، به‌راستایِ

مَنبِت: رُستَنگاه، رویِشگاه

مُنبَّت: ۱ـ رویانیده، ۲ـ بَرجسته

مُنبَّت کار: بَرجسته کار

مُنبَّت کاری: بَرجسته کاری

مُنبَتِل: بُریده شُده، بُریده

مِنبَر: ۱ـ اَفراز، خَطیبان پَس از نام پاکِ امام، بَراَفراز از این شاه بُردَند نام (حکیم زجاجی)، نُه‌پایه (برهان)، ۲ـ جَوْتَره، (مُربّع مرتفع از زمین به قدر نیم گَز یا بیشتر که در باغ ها و کنار دَرهای خانه‌ها سازند، بُرهان)، ۳ـ سَکّوی نانوایی

مُنبَر: ساخته‌ی فارسی گویان از اَنبار پارسی به شیوه‌ی تازی، اَنباری، اَنبار شُده

مُنبَر آلودگان: اَنبار آلودِگان، گواژ: بَدکاران

مُنبَر کَردَن: اَنبار کَردَن

مُنبَره: پس از ساختن مُنبَر، فارسی گوی مادینه‌ی آن را نیز ساخته است، اَنبار شُده

مُنبَره نمودَن: اَنبار کَردَن

مُنبَسِط: ۱ـ گشادِه، گُستَرده، ۲ـ دَر فارسی، دِلگُشا، وَ، دِلخوش (بهره از غیاث اللغات)

مُنبَسِطَة: مُنبَسِطه در فارسی، مؤنث مُنبَسِط: گُشاده، گُستَرده

مَنبَع: ۱ـ چَشمه، سَرچَشمه، ۲ـ خاستگاه، خاستا

مُنبَعِث: ۱ـ بَرانگیخته، ۲ـ بَرخاسته

مِن بَعد: اَز این پَس، پَس اَز این

مُنبَغی: ۱ـ آسان، ۲ـ سزاوار

مُنَبِّه: هُشدار دَهَنده، هُشیار کُننده

مُنَبِّهَة: مُنَبِّهه در فارسی، مؤنث مُنَبِّه: هُشیار کُننده، بیدار کُننده

مَنبَهَة: راهنما، پَروَهان

مُنبی: پیام دَهَنده، آگاه کُننده

مِنَّت در فارسی: مِنَّة دَر تازی: ۱ـ هَن (برهان)، سِپاسِه (برهان)، ۲ـ نِکویی (آنندراج)

مِنتاج: پُر رود، پُر زای: زَن

مُنتَبِث: ۱ـ کاوَنده، ۲ـ دامَن بَرچینَنده (آنندراج)

مُنتَبِذ: یکسو شَوَنده، کَرانه گُزیننده (آنندراج)

مُنتَبِل: ۱ـ ناگاه مُرده، ۲ـ بَرگیرنده، به شتاب

مُنتَبِه: هوشیار، آگاه (غیاث اللغات)

مُنتِج: ۱ـ بَردَهَنده، ۲ـ سودمَند، ۳ـ زایا، ۴ـ بَرآیَند، تَزیده (ذبیح بهروز)

مُنتَجَب: بَرگُزیده (آنندراج)

مُنتَجِب: ۱ـ بَرگزیننده (آنندراج)، ۲ـ پوست کَننده

مُنتِجَة: مُنتِجه در فارسی، مؤنث مُنتِج: ۱ـ بَرآیَند (فرهنگستان)، ۲ـ چون، که جای برون آمدن بچّه یا زَه است (بهره از آنندراج)

مُنتَجَع: ۱ـ جُستَنگاهِ واش (= عَلَف، گویش گیلکی)، ۲ـ جُستَنگاه دَهِش

مُنتَجِع: ۱ـ واشجوی، ۲ـ دَهِشجوی

مِن تحتِ القُرط: ۱ـ از بُن گُوش ۲ـ اَز تَه دِل (معین)

مُنتَحَل: به خود بَستِه

مُنتَخَب: بَرگُزیده، ویچیده (از: ویچیتَک، فرهنگ پهلوی)

مُنتَخِب: بَرگُزیننده

مُنتَخَبات: (تك: مُنتَخَبَة)، بَرگُزیده ها، بَرگُزیدگان، گُزینِگان (ذبیح بهروز)

مُنتَخَبَة: مُنتَخَبه در فارسی، مؤنث مُنتَخَب، برگزیده

مُنتَخِبین: (تك: مُنتَخِب)، برگُزینَندِگان

مِنّت داری: سپاسداری

مُنتَزَع: جُدا گَشته

مُنتَزِع: جُدا کُننده

مُنتَزَعَة: مُنتزِعه در فارسی، مؤنث مُنتَزَع، جُدا گَشته، یکی از پَرهون های سر وادِ دَربَرگیرنده ی پنج سَنگ: نزدیك یا خویشاوند، چُست، سَبُك، گرایَنده و نُوین است، بارنامه (ذبیح بهروز)

مُنتَسَب: ۱ـ وابَسته، بَسته، ۲ـ خویش، خویشاوَند

مُنتَسَخ: ۱ـ براُوفتاده، ۲ـ پاجین (= نسخه، فرهنگ پهلوی)

مُنتَسِخ: ۱ـ بَراَندازَنده، ۲ـ پاجینگر

مُنتَشِر: سَروین (پهلوی)، بَراش (برهان)، پَخش، فاش (این واژه پارسی است)

مُنتَصِب: بَرگُماشته، باشاتِه (آنندراج)

مُنتَصِر: پیروزی یابَنده، پیروزمَند

مُنتَصَف: نیمه، نیم شُده

مُنتَظَر: چَشمداشت

مُنتَظِر: نِگران (برهان)، بَیوسان، بیوسَنده (برهان)، چَشم به راه، بَرمور (بهروز)، پَرمور

مُنتَظِر خدمت: کار بَیوس

مُنتظِر خدمت بی حقوق: کار بَیوسِ بیگار

مُنتظر خدمت شُدَن: کار بَیوسیدَن

مُنتَظَر خدمت کَردَن: کار بیوساندَن

مُنتَظِرَة: مُنتَظِره در فارسی، مؤنث مُنتَظَر:

چشمداشت، چَشم داشته

مُنتَظِرین: (تك: مُنتَظِر)، بیوسَندِگان، چشم به راهان، برموران

مُنتَظَم: ۱ـ سَهمانیده (از پهلوی)، ۲ـ در رشته، به رشته کشیده، ۳ـ سَهمانگاه

مُنتَعِظ: گایخواه

مُنتَفَع: بهره دار، سودمَند

مُنتَفِع: بهره‌یاب، سود یابَنده (آنندراج)

مُنتَفِی: ۱ـ یکسوی گردَنده، ۲ـ دور شوَنده، ۳ـ نیست شوَنده (غیاث اللغات)

مُنتَقِب: پُوشه‌دار، پوشه نهنده: زَن

مُنتَقَد: سَرَهیده

مُنتَقِد: سَرَهَنده

مُنتَقِدین: (تك: مُنتَقِد)، سَرَهَندِگان

مُنتَقِر: بازکاوَنده

مُنتَقِش: ۱ـ بیرون آوَرنده، بَرگُزینَنده (آنندراج)، ۲ـ نِگارگَر، کَنده کار (بهره از معین)

مُنتَقَش: ۱ـ نگاشته، ۲ـ کَنده کاری شُده (بهره از معین)

مُنتَقِص: ۱ـ کم کُننده، ۲ـ کم شوَنده (آنندراج)

مُنتَقِض: ۱ـ تاب رَسَن باز کرده، ۲ـ پیمان شِکَسته (آنندراج)

مُنتَقَل: تَرابُرده (ذبیح بهروز)، جابه جا شُده

مُنتَقِم: کینه کِش، کینه کشنده، سَرزَنِش کُننده

مُنتَقِم حَقیقی: کینه کِش راستین: خُدا

مُنتَقِمین: (تك: مُنتَقِم)، کینه کشان

مُنتَکِس: نگونسار

مُنتَکِش: لای کش، چاه‌رُوب

مِنّت کِش: هَن کش

مُنتَکِف: تَرارَونده، جابه جا شوَنده

مُنتَمی: وابستِه

مُنتِن: گَنده، بَدبوی

مُنتَوی: آهَنگ کُننده

مُنتَهِز: ۱ـ زِشت خَندَنده، گُز افخَند، ۲ـ پَروا یابَنده

مُنتَهِض: بَرخیزَنده (آنندراج)

مُنتَهِك: ۱ـ رنجیده، ۲ـ لاغر سازَنده (آنندراج)

مُنتَهَی: مُنتَها در فارسی: ۱ـ اَنجامیده، ۲ـ فَرجامیده، به پایان رسیده، ۳ـ پایان

مُنتَهیَ الجُموع: رَمَن رَمَن

مُنتَهی اِلَیه: بیتُم (فرهنگ پهلوی)، سَرانجام

مُنثَقِب: سوراخدار

مُنثَلِم: مودار، چون چینی، دَرزدار، چون دیوار، رَخنه‌دار

مَنثور: ۱ـ پَراکنده، ۲ـ بی آهَنگ، اَسَرواد، ۳ـ شَب اَنبوی (برهان)، از گیاهان، شَب بوی، ۴ـ ناسُفته

مَنثورات: (تك: مَنثورَة)، پَراکنده‌ها

مَنثورِ اصفر: شَب بوی زَرد

مَنثور بَرّی شَب بوی خودرو

مَنثور سُلطانی: شَبخوش، از گیاهان

مَنثورَة: مَنثوره در فارسی، مؤنث مَنثور، بنگرید به مَنثور

مَنج: پارسی تازی گشته، مُنگ، از گیاهان (فرهنگ پهلوی)

مُنج: ماشِ سَبز، از گیاهان (لاروس)

مِنجاب: ۱ـ سُست، ۲ـ آتَش کاو، ۳ـ پُرزای: زن

مُنجِح: پیروزمَند، کامرَوا

مُنجَدِل: بَر زمین افتاده

مُنجَذِب: ۱ـ کشیده شَوَنده، ۲ـ تیز رَوَنده، ۳ـ بَرگَردَنده (آنندراج)

مُنجَرّ: کشیده شَونده، کشیده

مَنِجریال رِوُلوشِن: Manegerial revotu-tion (انقلاب مُدیریتی، در فرهنگ جامعه شناسی)، خیزشِ وینارتارگی

مُنجِز: ۱ـ بَرآورنده‌ی نیاز، ۲ـ شِکَمرُوان، ۳ـ چُست

مُنَجَّز: نیازِ برآورده

مُنجَزِم: ۱ـ استخوان شکسته، ۲ـ خاموشیده: وات

مُنَجِّس: ریمَن (فرهنگ پهلوی)، ریمناک

مُنَجَّس: ریمَنگَر

مِنجَل: ۱ـ داس، ۲ـ نَیزه، ۳ـ کِشتِ اَنبوه، ۴ـ پُر فرزَند: مَرد، ۵ـ تخته پاک کُن (لاروس)

مَنجَلاب: این واژه را انجمن آرا تازی دانسته، معین آن را آمیزه‌ی مَنجَل تازی و آبِ پارسی می‌داند و بر آن است که مَنجَل در تازی جای اَنداختن و ریختن است. چنین پیشینه‌ای به دَست نیامَد. عَمید آن را به درست پارسی دانسته، از آن روی که در پارسی به نَسا یا لاشه، مَنج می گویند می توان به پیروی از بُرهان آن را پارسی دانست، گواه سروده‌ی سعدی: اگر برکه‌ای پُر کنی از گلاب، چو سَگ دَروی افتَد شود منجلاب، گنداب

مُنجَلی: ۱ـ روشَن، آشکار، ۲ـ بیرون رَوَنده: از زادبوم

مَنجَم: ۱ـ روشَن، ۲ـ راه روشن، ۳ـ توپال، آسَن (= فلز)، ۴ـ کان

مِنجَم: شاهینِ ترازو (لاروس)

مُنَجِّم: کَنداك، اَختَرمار، ستاره شُمُر (فرهنگ پهلوی)، اَختَری، یکی اختری گفت از آن پَس به راه، کَزینسان ببُرّم سَر ساوه شاه (فردوسی)، اختَرشناس

مَنِجِمِنت: Management، انگلیسی (= مُدیریت، فرهنگ جامعه شناسی)، وینارتاری

مُنجَمِد: بَستناك (دانشنامهٔ علائی)، آنیسه (برهان)، اَفسَرت (فرهنگ پهلوی)، افسرد

مُنجَمِد کردن: اَفسَر تَن (فرهنگ پهلوی)، اَفسَردَن

مَنجنیك: یونانی پارسی گشته، بنگرید به مَنجنیق، کَشکَنجیر (صحاح الفرس)، من کمان را و خداوَند کمان را بکشم، گر خداوندِ کمان زال و کَمان کَشکَنجیر (سوزنی)

مَنجو: اَنبه، از گیاهان (معین)

مُنجَوِب: اَبر باز

مَنجُود: ۱ـ رَنجدیده، اَندوهناك (آنندراج)، ۲ـ نابود گشته

مَنجُوش: بنگرید به مُنجوق

مُنجوق: مَنجوق: ترکی تازی گشته، ۱ـ ماهچِه (غیاث اللغات)، سَردَرَفش، ۲ـ اَفسَر، ۳ـ دَرَفش، ۴ـ چَتر، سایبان، ۵ـ مُهرَك، که بَر جامه دوزند

مُنجِی: رَهانَنده

مَنجَی: ۱ـ رَهاگاه، ۲ـ پُشته

مِنحات: رَندِه، از ابزارهای درودگری (غیاث اللغات)

مِنحاز: هاوَن (آنندراج)

مَنحاز: از تازی گرفته شده (معین)، هاوَنی، یکی از تخته‌های کشتی

مِنحاض: دَراز و باریك: زَن

مُنحَدَر: سَرازیری، نَشیب (لاروس)

مُنحَدِر: سَرازیر شَوَنده

مَنحَر: ۱ـ پیش سینه (آنندراج)، ۲ـ کُرپانگاه، ۳ـ کشتارگاه شُتُر

مُنحَرِف: ۱ـ اَپیراس (پهلوی) بیراه، اُریبیده، کیبیده، از کیبیدَن، مَکیبید و ازراستی مَگذَرید (فردوسی، شاهنامه)، اَپارَك (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ چارینه‌ی کَژ

مُنحَرِف شُدن: ۱ـ مُشیدَن (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ کیبیدَن

مُنحَرِف کُنَنده: واگِراینده (فرهنگ فنی)

مُنحَرِفَة: مُنحَرِفه در فارسی، مؤنث مُنحَرِف، بنگرید به مُنحَرِف

مُنحَسّ: ۱ـ بَرکَنده، ۲ـ ریخته شَوَنده (آنندراج)

مُنحَسِر: بِرَهنه شَوَنده، لُخت شَوَنده

مُنحَسِم: بُریده شَوَنده

مُنحَصِر: ۱ـ تَك، یگانه (ذبیح بهروز)، ۲ـ دَربَست، ۳ـ ویژه

مُنحَطّ: ۱ـ پَستیگرای، ۲ـ کاهَنده

مُنحَلّ: ۱ـ بازگُشوده (خردناب)، ۲ـ بَرچیده

مُنحَلَّة: مُنحَلّه در فارسی، مؤنث مُنحَلّ: بَرچیده

مُنحَنی: کُوژ (ذبیح بهروز)، چَمچاخ (برهان)،

خَم (فرهنگستان)، کَمانی

مَنحُوت: تراشیده شُده (غیاث اللغات)

مَنحُوس: مَرَخشه (صحاح الفُرس)، آمَد نوروز و نو دَمید بنفشه، بَر ما فرخنده باد بَر تو مَرَخشه (منجیك)، بَد اختر (برهان)، چو تو اَختر خویشتن را کُنی بَد، مَدار از فَلَك چَشم نیك اختری را (ناصر خسرو)

مَنحُوش: ۱ـ تُرُنجیده، ۲ـ رَوَنده (آنندراج)

مَنحُوض: ۱ـ نیزه ۲ـ گوشت‌رَفته، لاغر ۳ـ گوشت آگَنده، فَربه، از واژگان دوپهلو

مَنحُوف: لاغر، نَزار (آنندراج)

مَنحُول: چامِه دُزد

مِن حَیثُ المَجمُوع: رُوی‌هَم رَفته (فرهنگستان)

مِن حَیثُ لایَحتَسَب: از آن جا که دَر شُمار نیاید، از آن جا که گُمان نَرَوَد

مُنخَدِع: گُول خورنده، فریب خورَنده

مِنخَر، مَنخَر: سوراخ دَماغ، سوراخ بینی، (غیاث اللغات)

مُنخَرِط: ۱ـ خَراشیده، تَراشیده، ۲ـ دَر میان آینده، ۳ـ آراسته، ۴ـ رشته پَذیر

مُنخَرِع: ۱ـ بَرکَنده، ۲ـ شکسته، ۳ـ بَرآیَنده

مُنخَرَق: بادگُذر (آنندراج)

مُنخَرِق: ۱ـ دَریدَنی، ۲ـ پاره شُدَنی

مُنخَرِم: ۱ـ شکافتنی، ۲ـ بُریدَنی

مُنخَسِف: ۱ـ ماه گِرفته، ۲ـ پوشیده شُدَنی

مُنخَفِض: ۱ـ به نشیب افتاده، ۲ـ پَست شَونده

مِنخَل، مُنخَل: پَرویزن، گَربال (غیاث اللغات)

مُنخَلِع: ۱ـ از جا کَنده، ۲ـ بُریده شُده

مَنداغورَس: یونانی تازی گشته، مِهر گیاه

مُندَرِج: آموده (برهان)، گنجیده

مُندَرِجات: (تك: مُندَرِجَة)، آمودِگان، گُنجیدِگان

مُندَرِجَة: مُندَرِجه در فارسی، مؤنث مُندَرِج: آموده، گُنجیده

مُندَرِس: کُنانِه (برهان)، کُهنه، فَرسوده

مَندریل: Mandril، انگلیسی، مُرغَك (فرهنگ فنی)

مَند عوره، مَندَ غوره: یونانی تازه گشته، مِهر گیاه

مِندَف: دَرُونه، لورَك (= کَمانِ حلّاجی، برهان)

مُندَفِع: ۱ـ وازَنشی، ۲ـ دور شَوَنده

مُندَفِعَة: مُندَفِعه در فارسی: مؤنث مُندَفِع، وازَنشی

مُندَفَه: فَرَخمیده (= پنبه‌ی حلّاجی شده)

مُندَك: ۱ـ با خاك بَرابر، ویران، ۲ـ هَموار، هَموار گَشته، در یکی از واژه نامه های فارسی، این چامه را از مولانا آورده اند: علم و حکمت

باطـل و منـدك بُدی، و پنـداشته اند که واژه‌ی منـدك در این سروده همان مُندَكّ تازی است و ندانستـه اند که این واژه پارسی و مَندَك است و برابر با بی بها و بی خریدار و پیوندی با اندكاك تازی ندارد.

مِندَل: ۱ـ رُباینده، ۲ـ نره‌ی دُرُشت، ۳ـ دَستار (آنندراج)، دَستمال، ۴ـ شالِ گَردَن (لاروس)

مَندَل: ۱ـ موزه (آنندراج)، کفش، ۲ـ داربُوی

مَنـدَل: پارسی تازی گشتـه، مَندَل، پَرهونی که افسـونـگـران بر زمین کِشَنـد، در تازی ضَربُ المَندَل آمده

مَندَم: پشیمانی

مُندَمِج: ۱ـ دَرهَم رفته، ۲ـ درون رَوَنده، ۳ـ گِرد (لاروس)

مُندَمِل: آستیم (= مُندَمِل، برهان)، زَخم بهبود یافته

مَندوب: نمایَنده (لاروس)

مَندُوسَة: سُوسك (لاروس)

مَنـدولَـة: Mendole، لاتینی تازی گشتـه، خاربالِ سیمین، از ماهیان

مِنـدیل: مَندیل در فارسی: دستمال، دَستارچه، شُکوب (برهان)

مُنذِر: ۱ـ بیم دَهَنده، ۲ـ از نام‌هایی که بَر پیامبر اسلام(ص) نهاده اند.

مُنذِرین: (تك: مُنذِر)، ترسانَندگان، بیم دَهندگان

مَنذُور: ۱ـ دَربای (= واجب گشته، برهان)، ۲ـ پیمان شُده

مِنزّ: ۱ـ ناآرام: مَرد، ۲ـ گَهواره

مُنزَجِر: باز ایستَنده، رویگَردان، سَرباز زَننده، بیزار

مُنزَحِف: ۱ـ دور از خِرَد، ۲ـ دور از بُن، ۳ـ دور از سَنگ (= وزنِ شعر)

مُنـزَرِق: ۱ـ بَر پشت خُسپَنده، ۲ـ پَس مانَنده، ۳ـ دِرَنگ کننده (آنندراج)

مَنزَع: کِشیدَنگاه (آنندراج)

مُنزَّع: بَرکَنده: گیاه

مُنزَعِج: ناآرام، تا سه‌مَند

مَنـزِل: ۱ـ خانَـك، خُن، اَسپَـنج، مانیشت، نِشیمَـك، آوارِش، نِشَستَـك (فرهنگ پهلوی)، خانه، سَرای، ۲ـ فرودگاه، باراَفکَن، تیم

مُنزَل: فرودآمده، فرورسیده

مَنزلِ خاکی: نِشیمِ خاکی، زَمین

مَنزل زِمستانی: تَجَر (برهان)

مَنزل شناس: راهنما، راهشِناس

منزلِ کوچَك: کُریج، کُریچه (برهان)، کاشانه (برهان)

مَنزل کوچك و تنگ و تاریك: کُلبه (برهان)

مَنـزِلگـاه: فُرودگاه، باراَفکَن، تیم، اِستیش (فرهنگ پهلوی)

مَنزِلَة: مَنزِلَت در فارسی: گاه، پایگاه، اَرج

مَنزِله: ازمَنزِلَة: به جای، جانشین، دَر فارسی

مُنزَلَة: مُنزَله در فارسی، مؤنث مُنزَل، فرود آمده، فرورسیده

مَنزور: کم، اَندَك (لاروس)

مَنزُول: ۱ـ مهمانخانه، مهمانسرای (لاروس)، ۲ـ چاییده، سرما خورده

مُنزَوِی: ۱ـ گوشه گیر، با خویش، ۲ـ پُوشیده، دَر پوست کشیده (بهره از غیاث اللغات)

مُنَزَّه: پاکیزه، زشتی رُفته

مُنَزِّه: ۱ـ پاك کُننده، ۲ـ پاك داننده

مِنساح: ۱ـ دَر تازی کُهَن: جارو، گَردگیر، ۲ـ دَر تازی نوین: خاکبَردار، در انگلیسی Bulldozer

مَنساق: ۱ـ خویشاوَند، ۲ـ پیرو (معین)

مُنساق: کِشانیده (معین)

مَنسَج: کارخـانـه‌ی بافندگی (لاروس)، کار چُوب (برهان)

مُنسَجِم: ۱ـ رَوان شَونده، ۲ـ رَوان، سخنِ رَوان

مُنسَدّ: ناگُشودَنی

مُنسَرِح: ۱ـ آسان ورَوان (آنندراج)، ۲ـ بِرِهنه، یکی از سنـگ‌های نوزده گانـه‌ی سرواد، ۳ـ اَسبِ تیزتَك

مُنسَـرِح مُزاحَف: بِرِهنـه‌ی گَشتـه، بنگرید به «بَحرِ شعر»

مِنسَع: بادِ اَپاختَر (= شمال)

مِنسَف: ۱ـ سَرَنـد، ۲ـ دَستگاه بوجاری (بهره ازلاروس)

مَنسِك، مَنسَك: رَوش نیایِش

مَنسَل: تُخمدان

مُنسَلِك: ۱ـ دَر رِشته، به رِشته، ۲ـ دَر آینَده، ۳ـ هَموَند

مِنسَم: ۱ـ خانه، ۲ـ رَوش، ۳ـ راه

مَنسوب: ۱ـ وابسته، ۲ـ خویشاوَند، ۳ـ مِهرچامه

مَنسوبین: (تك: مَنسوب)، وابَستگان، خویشاوَندان

مَنسوج: بافته، تَنیده

مَنسوجات: (تك: مَنسوجَة)، بافتِگان

مَنسوج‌باف: بافَنده (معین)، جولاهِه، جولاه

مَنسوجَة: مَنسوجه، مؤنث مَنسوج: بافتِه

مَنسوخ: هیچیده، بَرافتاده، ازمیان رفته

مَنسوخ شُدَن: بَراُفتادَن

مَنسوخ کَردَن: براَنداختَن

مَنسوك: نیك شُسته

مَنسیّ: فَراموش شده، ازیادرفته

مُنسِی: اَزیاد زُداینده

مَنشأ: زادگاه، پَروَرِشگاه، گُوالِشگاه

مُنشَأ: ۱ـ زاده، ۲ـ نوشته، ۳ـ نامه

مُنشَآت: (تک: مُنشَأ)، نوشته‌ها، نامه‌ها

مِنشار: ۱ـ اَرّه (برهان)، ۲ـ اَرّه ماهی

مِنشال، مِنشَل: اَگِه (آنندراج)، چَنگَک

مُنشَد: خوانده از دیگری، بازخوانده

مُنشِد: ۱ـ خواننده از دیگری، بازخوان، ۲ـ راهنما، ۳ـ نکوهشگَر

مُنشَرِح: ۱ـ باز، گُشاده، ۲ـ آشکار

مُنشَعِب: سِتاکیده

مُنشَعِبات: (تک: مُنشَعِبَة)، سِتاکیدِگان

مِنشَف، مِنشَفَة: دَستمال، رومال

مِنشَق: بینی، دَماغ

مُنشَقّ: شِکافته، پاره (معین)

مَنشُور: ۱ـ شُوشِه (فرهنگستان)، ۲ـ فَرمان، گُشادنامه (برهان)

مَنشُورِ قائِم: شوشه‌ی راست

مَنشُورِ مایِل: شُوشه‌ی کَج

مَنشورِ ناقِص: شُوشه‌ی اَبوَند

مُنشِی: ۱ـ آغازگَر، بُنیادگُذار، ۲ـ دَپیر، دیپیر (فرهنگ پهلوی)، دَبیر، پِناغ (برهان)

مُنشیانه: دَبیرانه

مُنشی باشی: سَردبیر

مُنشی خانه: دَبیرخانه

مُنشیِ فلک: دَبیرِ سپهر، تیر (= عطارِد)

مُنشی گَری: دَبیری، پِناغگَری

مَنصِب: مَنصَب در فارسی: ۱ـ پایه، پایگاه، ۲ـ کارِ دیوانی، کارِ اواری، ۳ـ نژاد، ۴ـ بازگَشتگاه

مُنصَبِق: رنگین شَوَنده (غیاث اللغات)

مِنصَح: سوزَن

مُنصَرِح: پیدا، آشکار

مُنصَرِف: بازگَردَنده، چَشم پوشَنده، بَرگاشته (برهان)

مُنصَرِم: گُسَسته

مُنصِف: دادمَند

مَنصَف: ۱ـ نیمه‌ی راه، ۲ـ پیشیار

مِنصَف: چاکِر (آنندراج)

نُصَّف: نیمساز (لاروس)

مُنَصِّفُ الزاویه: نیمساز (فرهنگستان)

مُنصِفانه: دادمَندانه

مُنصَفِق: بازگَردَنده (آنندراج)

مُنصِفَة: مُنصِفه در فارسی، مؤنث مُنصِف: دادمَند

مُنصَلِح شُدن: این آمیزه در جهانگشای جُوینی آمده و بهار در «سبک شناسی» نوشته است که واژه‌ی مُنصَلِح را هیچ کُجا نیافته است، دُرُست شُدَن، راست شُدن کار (بهره از فرهنگ معین)

مَنصوب: ۱ـ دَست نِشان (برهان)، دَست نشانده، گُماشته، بَرگُماشته، ۲ـ بَرپا، بَرپا شُده

منصوب شُدَن: ۱ـ بَرپا شُدن، ۲ـ گُمارده شُدَن

مَنصوبَة: مَنصوبه در فارسی، مؤنث مَنصوب، وَ، ۱ـ شَترَنگ، ۲ـ نخستین بازی: دَر شترَنگ، ۳ـ یکی ازهفت بازی: دَر نَرد (بهره از آنندراج)

مَنصوحَة: رویانَنده: زمین، خاك

مَنصور: ۱ـ یاری یافته، ۲ـ پیروز، ۳ـ از نام‌های تازی بَر مَردان

مَنصورَة: مَنصوره در فارسی، مؤنث مَنصور، وَ، ۱ـ نامی تازی بَر زنان، ۲ـ زمینِ بارانخورده

مَنصوص: ۱ـ دُرُست، آشکار، روشن، ۲ـ نیك پژوهیده

مَنَصَّة، مِنَصَّة، مَنَصّه دَر فارسی: ۱ـ نَمایانگاه، ۲ـ تختِ اَروس، تخت پیوك، ۲ـ تخته‌ی فروش

مِنضاج: بابزَن، سیخ کَباب

مِنضار: مَریم نخودی خودرُوی، از گیاهان (بهره از فرهنگ معین)، ماندارُوی خُودرُو

مُنضَج: ۱ـ رسیده، پخته: میوه، ۲ـ اُستوار: کار

مُنضِج: پَزَنده: دارو

مُنضِجَة: مُنضِجه در فارسی، مؤنث مُنضِج: پَزَنده: دارو

مِنضَخة: بُوی آفشان

مُنَضَّد: اَردَوال، Schist در انگلیسی (قریب)، از سَنگ‌ها

مِنضَدَة: میز، بنگرید به واژه‌ی میز

مُنضَمّ: ۱ـ فراهَم آمده، ۲ـ دَر فارسی: پیوست شُده (بهره از فرهنگ معین)

مُنضَمّات: (تك: مُنضَمَّة)، پیوست شُدگان: دَر فارسی

مَنضُود: بَرهَم نهاده: کالا (معین)

مُنطاد: هَوارَو، بادکُنَك

مِنطَب، مِنطَبَة، پالُونه (لاروس)

مُنطَبِع: ۱ـ نِگاشته، ۲ـ چاپ شُده

مُنطَبِعات: (تك: مُنطَبِعَة)، چاپ شُدگان

مُنطَبِعَة: مُنطَبِعه در فارسی، مؤنث مُنطَبِع: ۱ـ نگاشته، ۲ـ چاپ شده، ۳ـ تُوانشِ رَوان، زبانزد فرزانی

مُنطَبِعهٔ ساری: تُوانشِ رَوان، زبانزد فرزانی

مُنطَبِق: پَسچاك (فرهنگ پهلوی)، بَرهَم نهاده، بَرابَر

مُنطَفِی: ۱ـ فرونِشینَنده: چراغ، گَرما (غیاث اللغات)، ۲ـ خاموش (معین)

مُنطَّق: جای کَمَربَند، کَمَر (لاروس)

مِنطَق: کَمَربَند

مُنطِق: گویا (فرهنگستان)

مَنطِق: ۱ـ چَم گویاك (فرهنگ پهلوی)، کَرویز (= نطق و ادراك کلیّات، برهان)، ۲ـ سخن، گُفتار

مَنطِقُ الطَّیر: ۱ـ زَبانِ مُرغان، زبانِ پَرَندگان،

۲ـ نام سروده ای فرزانی از عطّار نیشاپوری

مِنطَقَة: مَنطَقه دَر فارسی: ۱ـ نیسَنگ (فرهنگ پهلوی)، کُوی (برهان)، ۳ـ کَمَربَند، میانبَند

مَنطَقَةالبُروج: نیسَنگِ اَختَران، پَرهونی است پنداری که جایگاه دوازده آبام است، نام آبام‌ها در پارسی چنین است: ۱ـ میش، وَرَك، بَرّه (= حمل)، ۲ـ گاو (= ثور)، ۳ـ دوپیکَر (= جوزا)، ۴ـ کَرچَنگ، خَرچنگ (= سرطان)، ۵ـ شیر (= اَسَد)، ۶ـ خُوشَك، خُوشه (= سُنبله)، ۷ـ تَرازوك، تَرازو (= میزان). ۸ـ گَزدم (= عقرب)، ۹ـ نیمااَسپ (= قوس)، ۱۰ـ نَهازیکان (= جدی)، ۱۱ـ دول، آپدان (= دَلو)، ۱۲ـ ماهی (= حوت)

مَنطِقیّ: مَنطِقی در فارسی: ۱ـ کَرویزی، ۲ـ فرزانه، دانِشمَند، پَروَهانگَر (= استدلالی)

مَنطِقیّون: (تك: مَنطِقیّ)، کَرویزیان، پَروَهانگَران

مُنطَمِس: ۱ـ فرو نِشینَنده، ۲ـ نیست شَوَنده (غیاث اللغات)

مُنطَوِع: فَرمانبُردار (آنندراج)

مَنطُوق: ۱ـ سُخَن، گفتار، ۲ـ مَغزِ سُخَن (بهره از غیاث اللغات)

مَنطُوقَة: مَنطوقه در فارسی، مؤنث مَنطوق: گُفتار، سخن (غیاث اللغات)

مُنطَوِی: نَوَردیده، درهم پیچیده (غیاث اللغات)، نَوَردیدَنی، دَرهَم پیچیدَنی

مِنطیق: سُخَنوَر

مِنظار: ۱ـ آیینه (آنندراج)، ۲ـ دوربین (لاروس)

مَنظَر: ۱ـ دید (فرهنگ پهلوی)، دیدگاه، نِگرگاه، ۲ـ چَشم، ۳ـ چَشم‌اَنداز

مَنظَرِچشم: مَردُمَك، مَردمِ دیده (برهان)

مَنظر نیم‌خایه: چشم‌انداز نیم خایه: ۱ـ گُنبَد، ۲ـ آسمان، به گُواژ (بهره از برهان)

مَنظَرَة: مَنظَره در فارسی: ۱ـ نِگَرگاه، ۲ـ چشم‌اَنداز، ۳ـ روزَن، ۴ـ دورنما

مَنظرهٔ خیالی: وِیناپ (فرهنگ پهلوی)

مُنَظَّم: ۱ـ ویراستَك، رایِناك (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ پُشتِ‌هَم، پیاپی، ۳ـ دَر رشته، گوهر به رشته کشیده

مُنَظِّم: بِسُغده (برهان)، کسی که کارها را سامان دهد و آماده سازد.

مُنظِم: ۱ـ ماهی، ۲ـ سوسمار، (آنندراج)

مَنظَم: ویراستگاه

مُنَظَّماً: پُشت‌هَم، پیاپی (واژه های فارسی)

مُنَظَّم شُدَن: ویناریستَن (فرهنگ پهلوی)

مُنَظَّم کَردَن: ویراستَن، وینارِدَن، بِسُغدیدَن (برهان)

مَنظُور: ۱ـ فَردید (خرد ناب)، ۲ـ آماج، ۳ـ پَسندیده، ۴ـ پاسداشته، ۵ـ چشم زَخم رسیده

مَنظور کَردَن: ۱ـ پَسند کَردَن، ۲ـ به شمار آوردن، ۳ـ پاس داشتن

مَنظُوم: ۱ـ سَر واد، چامه، سرود، سخنِ آراسته، ۲ـ آراسته، ۳ـ گروه مَلَخ، ۴ـ پَروین (آنندراج)

مَنظومَة: مَنظومه دَر فارسی، مؤنث منظوم، بنگرید به مَنظوم

مَنظومهٔ شَمسی: هَر باسپان (بهره از برهان)

مَنع: بازداشتن، بَرکُم، بَژکَم (برهان)، بازگیری، بازِگری، آبِ جوی اَرزِبَحر بازگِری، بَحر را زان سِپَس شَمَر شُمُری (سنائی)، (شَمَر، حوض خُرد و کوچك را گویند، برهان)

مَنع: خَرچَنگ (آنندراج)

مَنع: خوددار، خودداری کُننده

مُنعَدِل: کَجراه، گُمراه

مُنعَدِم: نیست شَوَنده

مُنعَزِل: ۱ـ گوشه گُزین، ۲ـ دور (آنندراج)

مُنعَصِر: اَفشُره، اَفشارده

مُنعَطِف: ۱ـ خَم یابَنده، ۲ـ پیچ، سَرپیچ، ۳ـ خَمِ رود، ۴ـ خَمگاه

مُنعَفِر: خاك آلوده

مُنعَقِد: ۱ـ بَرپا شُده، ۲ـ آنیسه (برهان)، زَفت، سِفت، ۳ـ بَسته: چون پیمان

مُنعَقِد کَردَن: ۱ـ بَرپا کردن، ۲ـ سِفت کردن، زَفت کردن، ۳ـ بَستَن

مُنعَقِدَة: مُنعَقِده در فارسی، مؤنث مُنعَقِد: بَسته، بَسته شُده

مَنع کردن: بَرکُماندَن، بازداشتَن

مُنعَکِس: ۱ـ رُخشیده (= عکس پذیرفته)، ۲ـ بازتابیده، ۳ـ بَرگشته، واژگون، ۴ـ پَرتو اَفکَن

مُنعَکِس شُدَن: ۱ـ رُخشیدَن، ۲ـ بازتابیدَن، ۳ـ بَرگَشتن، واژگون شُدَن، ۴ـ پَرتواَفکَندَن

مُنعکس کَردَن: ۱ـ رُخشاندَن، ۲ـ بازتاباندَن، ۳ـ واژگون کردن

مُنَغَّل: از ریشه‌ی پارسی، نالدیس

مُنغَل: از ریشه‌ی پارسی، نالدار، سَخت سُم

مُنَغَّم: سُخنِ نَرم (آنندراج)

مُنعِم: توانگَر، بَهره رِسان، آسایَنده

مُنَغَّص: ۱ـ تیره، تیره گشته، ۲ـ ناخوش

مَنغَلای، مانگلای: مغولی، پیشسِپاه

مُنغَم: اَندوهگین

مَنغُوط: چوبِ دوتاه

مِنفاخ: دَمه، دَمه‌ی آهَنگری

مِنفاص: شاشُو: زَنی که در بستر بشاشَد

مِنفاق: پُرهزینه، یالمَند

مُنفَتِق: گشاد، گُشاده، شکافته

مُنفَتِل: تابیده

مُنفَجَر: ۱ـ جای روان شدنِ آب، آبرُو، ۲ـ ریگراه، راهِ ریگناك

مُنفَجِر: ۱ـ جوانمرد، ۲ـ آبِ رَوان، ۳ـ آسیب رَسنده، ۴ـ تَر کَنده: دَر فارسی، کَفتِه (برهان)

مُنفَجِر بودگی: کَفتِگی (برهان)

مُنفَجِر شُدَن: کَفتَن (برهان)، تَرکیدَن، پُکیدَن (ذبیح بهروز)

مُنفَجِر کَرَدن: کَفانیدن، کَفتانیدَن (برهان)، تَرکاندَن

مُنفَجِرة: مُنفَجِره در فارسی، مؤنث مُنفَجِر، بنگرید به مُنفَجِر

مَنفَذ: در فارسی: مَنفَذ: ۱ـ رُوزَن (برهان)، پَنجره، پِتَنگ (برهان)، روزَنه، سوراخ، ۳ـ گُذَرگاه، راه (غیاث)

مُنفِر: ۱ـ رَماننده، ۲ـ یاری دَهَنده، ۳ـ دَستور دَهَنده

مُنفَرِج: رَخنه‌دار، شکافدار

مُنفَرِجَة: مُنفَرِجه در فارسی، مؤنث مُنفَرِج، وَ، باز

مُنفَرِد: ۱ـ تك، تنها، یگانه، ۲ـ بی‌مانَند

مُنفَسِح: گُشاده، دِلباز

مُنفَسِخ: بَرانداخته

مُنفَصِل: گُسلیدِه، جدا گَشتِه، جُدا، فَتاریده (ذبیح بهروز)

مُنفَصِلات: (تك: مُنفَصِلَة)، گُسَلیدگان

مُنفَصِلُ الطّاس: جُدا گُلبَرگان (فرهنگستان)

مُنفَصِل کُننده: شِکَستار (فرهنگ پهلوی)

مُنفَصِلَة: مُنفَصِله در فارسی، مؤنث مُنفَصِل: گُسَلیده

مُنفَصِم: شِکَسته، گُسَستِه

مُنفَعِل: ۱ـ پَذیرا، ۲ـ شَرمَنده، سَر شِکَسته، کَها (برهان)

مُنفَعِلَة: مُنفَعِله در فارسی، مؤنث مُنفَعِل: پَذیرا

مَنفَعَة: مَنفَعَت در فارسی، سودمَندی (بهروز)، سود دِهی

مَنفَعَت‌جو: سود خواستار (فرهنگ پهلوی)

مُنفِق: ۱ـ پَتیست دَهَنده (پَتیست = نَذر، فرهنگ پهلوی)، ۲ـ هَزینه دَهَنده

مُنفَكّ: جُدا، باز شُده، رَها شُده

مُنفَكّ شُدَن: ۱ـ جُدا شُدَن، ۲ـ سِتاکیدَن (= مُنشَعِب شُدَن)

مَنفُور: اَرَّند، گُجَستَگ (فرهنگ پهلوی)، لَهاش (برهان)، گَر از خُرده بینان بِخرَد نَباشَم، نَباشَم، هَم از اَبلَهانِ لَهاشَم (نزاری)، دُشمَنرُوی، بازرگانی بود بسیار مال امّا به غایت دُشمَنرُوی و گرانجان (کلیله و دمنه)، ناپَسند

مَنفُورین: (تك: مَنفور)، اَرَّندان، لَهاشان، ناپَسندان

مَنفِی: بَندگاه، ویركگاه (ویرك = تَبعید،

فرهنگ پهلوی)

مَنفِیّ: مَنفی در فارسی: ۱ـ نایی (آنندراج)، ۲ـ ویرِک شُده، ۳ـ نیست گَشتِه

مَنفی باف: نایی‌باف

مَنفی بافی: نایی بافی

مُنقاد: فَرمانبُردار، خِرّان (برهان)

مِنقـار: ۱ـ نول، نوک، چِنـگ (بـرهان)، کُلنه، کَلفت، پیغُو (برهان)، ۲ـ اِسکَنَک، ابزاری برای کَنده کاری (برهان)، اِسکِنه، ۳ـ کُلَنگ (لاروس)

مِنقاش: گاز (برهان)، مُوچینه، مویکِش (غیاث اللغات)

مَنقَبـة: مَنقَبَت در فارسی، ۱ـ ستـای اَنگیز، ۲ـ کوچه‌ی تَنگ، کوچه‌ی آشتی کُنان، ۳ـ راهِ کوهستانی

مُنقَبِض: ۱ـ تُرُنجیده، تَنجیده (برهان)، ۲ـ گِرفته

مُنَقَّح: ۱ـ پیرا (برهان)، پاك شُده، ۲ـ ویراسته

مُنقِح: ۱ـ پیرایَنده ۲ـ ویراستار

مُنَقِّد: نادرست است، بنگرید به مُنتَقِد

مُنَقِّدین: نادرست است، بنگرید به مُنتَقِدین

مُنقِذ: رَهانَنده (معین)

مُنقَرِض: بَراُفتاده، بَر کِنار، بُریده، دَرگُذَشتِه

مُنقَرِض شُدَن: بَراُفتادَن

مُنقَرِض کَردَن: بَراَنداختَن

مُنقَسِم: بَخشار، بَخش شَوَنده

مِنقَش: مُویکَند (آنندراج)، مُوچینه

مُنَقَّش: زَمُوده (برهان)، نِگاشته (برهان)

مُنَقَّش کَردَن: زَمُودَن (برهان)

مُنَقِّشَة: شِکَستن سَر، سَر شِکَستگی (آنندراج)

مُنقَشِر: پُوست کَنده، باز شُده

مُنقَشِع: اَبر گشاده (آنندراج)

مَنقَصَة: مَنقِصَت در فارسی: ۱ـ نارسایی، آهُوك، آك، ۲ـ کَمی، کَمبود

مُنقَضّ: ۱ـ دیوارِ اُفتَنـده، ۲ـ مُرغ فرود آینده، ۳ـ ستاره‌ی فرومیرَنده، ستاره‌ی اَنداخته، نَیزَك (= شَهاب)

مُنقَضَّـة: مُنقَضّه در فارسی، مؤنث مُنقَضّ، فرو میرَنده، اَنداخته، نَیزَك

مُنقَضی: سِپَری، نابود، گُذَشته، پار

مُنقَضی شُدَن: پاردَن (پهلوی)، سِپَری شُدَن، گُذَشتن

مُنقَضی شُده: پار (فرهنگ پهلوی)

مُنَقَّط: دیلدار، پَنده دار

مُنقَطِع: گُسسته، بُریده، سِپَری (ذبیح بهروز)، وا اُفتاده (آنندراج)

مُنقَـطِعَـة: مُنقَطِعه دَر فارسی، مؤنث مُنقَطِع، و، چَکَر زَن (= متعه، پهلوی)

مَنقَل: ۱ـ راهِ کوهستانی، ۲ـ موزه، ۳ـ اَنگشتدان (آنندراج)، آتشدان، کَلَك (فرهنگ پهلوی)

مُنقِل: زنبَر، زَنبه (برهان)

مُنقَلِب: ۱ـ شوریده، آشفته (فرهنگستان)، ۲ـ بَرگشته، ۳ـ پَریشان، تاسه‌مَند

مُنقَلِع: بَرکَنده (غیاث اللغات)

مُنقُلِه: برگرفته از مَنقَل: اَنگشتدان، زُغالدان (آنندراج)، کَلَك

مَنقلی: اَپیونی، اَفیونی

مُنقَمِس: ۱ـ فرورَوَنده، در آب، ۲ـ فروشَوَنده: ستاره (آنندراج)

مَنقوب: سوراخ شُده

مَنقور: ۱ـ بَرکَنده، کَنده کاری شُدَه، ۲ـ ساییده

مَنقوش: زموده، نگاشته

مَنقوشَة: مَنقوشِه دَر فارسی: ریز شِکَستگی: در استخوان‌ها

مَنقوص: ۱ـ آکیده، ۲ـ کاهیده

مَنقوط: دیلدار، پِندِه دار

مَنقُول: ۱ـ بازگُفته، سَروا (= حدیث)، ۲ـ ترابُرده (ذبیح بهروز)، ۳ـ جایداد

مُنقّی: مُنَقّا دَر فارسی: ۱ـ پاك کَرده، ۲ـ مَغز کَرده، چون بادام، ۳ـ دُمکَنده، چون مَویز، ۴ـ بیدانه، انگور بیدانه

مَنکِب: ۱ـ سَرشانه، ۲ـ دوش، ۳ـ پُشتِه، ۴ـ یاریگر، ۵ـ کَرانه

مُنکَدِر: ۱ـ تیره، تیره شَونده، ۲ـ شتابَنده، ۳ـ دَوَنده، ۴ـ فرود آینده، چون ستاره (غیاث)

مُنکَر: ۱ـ ناشایست، ۲ـ زِشت، ۳ـ ناشناخته، ۴ـ شِگفت

مُنکِر: نیگرای (فرهنگ پهلوی)، ناخَستو (فرهنگستان)، وی سُتو، وی سُتود (معین)، مُنبَل (برهان)

مُنکَرات: (تك: مُنکَرَة)، نارُواکان، ناشایِستان

مُنکِر شُدَن: مُنبَلیدَن (برهان)

مُنکَرَة: مُنکَرِه در فارسی، مؤنث مُنکَر، وَ، نارُواك، ناشایست

مُنکَری: دَر تازی نیامده، ۱ـ ناشِناختِگی، ۲ـ زشتی، ۳ـ ناپَسَندی (معین)

مُنکِری: دَر تازی نیامده، نیگَری، مُنبَلی، ناخَستویی

مُنکِرین: (تك: مُنکِر)، نیگَرایان، مُنبَلان، ناخَستویان

مُنکَسِر: شِکَسته، شِکَسته شَونده (غیاث)

مُنکَسِرَة: مُنکَسِره دَر فارسی، مؤنث مُنکَسِر، وَ، مَردُم دِلشِکَسته (بهره از غیاث)

مُنکَسِف: گِرفته، چون خور

مُنکَشِف: ۱ـ آشکار، هُویدا، ۲ـ بَرِهنه شَونده،

۳ـ واشَونده، گُشاده (غیاث اللغات)

مُنکَمِش: شتابَنده

مُنکَمی: نهان شَونده

مَنکوب: ۱ـ سَختی رسیده (غیاث)، رَنج دیده (بهروز)، ۲ـ ویران، تَباه، ۳ـ شِکَست یافته

مَنکوح: زَن کَرده: مَرد

مَنکوحَة: مَنکوحِه در فارسی، مؤنث مَنکوح: شُو کَرده: زَن

مَنکوس: دَمَر، دَمَرو (آنندراج)، نِگونسار

مَنگَنز: Manganèse ، فرانسوی، میناك، از توپال‌ها

مَنگَنز استیل: Manganese steel، انگلیسی (= فولاد مَنگَنزدار، فرهنگ فنی)، پُولادِ میناك

مِنَن: (تك: مِنَّة)، هَن ها، سُپاسه‌ها

مَنَنژیت: Méningite ، فرانسوی، سَرسام، از بیماری‌ها

مُنمِی: گوالَنده

مُنمِیَة: مُنمیه در فارسی، مؤنث مُنمی، گوالَنده

مِنوار: شیدافَکن، چراغِ خیابان

مِنواع: هَمان آرش های مِنوال رادارد، بنگرید به مِنوال

مِنوال: ۱ـ بَر باف، نَورد بافَنده، ۲ـ بَر بَست (برهان)، رَوِش، رَوَند (بهروز)

مِنوئه: Menuet ، فرانسوی، وَشتِ سَنگین (بهره از سعید نفیسی)، (وَشت = رَقص)

مَنوب: جانِشین، پیره، نو پان

مُنوپُل: Monopole، فرانسوی، دَربَستگَری

مُنوپُلازیسیون: Monopolization ، فرانسوی، دَربَستگَروی

مُنوپلان: Monoplan ، فرانسوی، یَکباله، هَواپیمای یَکباله

مُنُوتُون: Monotone، فرانسوی، یَکنواخت

مُنودِلفیا: Monodelphia ، انگلیسی، تَك زَهدانی

مُنَوَّر: دَرَفشیده (برهان)، شیدبار

مُنَوَّرُالفِکر: قزوینی در بیست مقاله آن را زبانزدی بَرساخته‌ی ترکان دانسته، فارسی گویان با برداشتی نادرست واژه‌ی روشنفکر را از پارسی و تازی ساخته اند که بَرابَر آن است و از یاد برده اند که از دیر باز واژه‌ی روشن بین (بنگرید به آنندراج) و روشَنرَوان در پارسی به کار می‌رفته، جوان بود و از گوهَرِ پهلوان، خِرَدمَند و بیدار و روشَنرَوان (فردوسی، شاهنامه)، هُوشوَرز

مَنوط: ۱ـ وابَسته (لاروس)، ۲ـ آویخته

مُنوکل: Monocle، انگلیسی، تَکدید

مُنوگرام: Monogramme ، فرانسوی، دَستینَك

مُنَوِّم: ۱ـ خواباننده، ۲ـ خوابار

مُنَوِّمَة: مُنَوِّمه در فارسی، مؤنث مُنَوِّم: خوابار، داروهای خوابار

مَنُون: ۱ـ مَرگ، ۲ـ زمانه، ۳ـ زنِ پولدار، ۴ـ هَن نهنده (هن = منّت) (بهره از غیاث)

مُنَوَّن: دونو نه

مُنُونَة: جولاهه، تَننده (= عنکبوت)

مَنوِیّ: آهَنگ (= قصد)، خواست، کام

مَنوِیّات: (تک: مَنوِیّ)، خواست‌ها، آهَنگ‌ها، کام‌ها

مِنها: ۱ـ اَز آن، ۲ـ کاستِه

مِنهاج: راهِ آشکار، راهِ روشَن، راهِ راست

مِنهال: ۱ـ بَخشَنده: مَرد (لاروس)، ۲ـ فُروریز: چون ریگتوده

مَنهاة: ۱ـ پایان، ۲ـ خِرَد (لاروس)

مِنهَب: اَسپِ تیزتَك (لاروس)

مُنهَتِك: ۱ـ بی پَروا، بی باك، ۲ـ دَریده (بهره از غیاث)

مَنهَج، مِنهَج: ۱ـ راه آشکار، ۲ـ پَروَهان (= برهان)، زبانزدِ فرزانی

مُنَهَّد: بَرجسته پِستان

مُنهَدِم: ویشُفت (فرهنگ پهلوی)، ویران، فُرو ریخته

مُنهَدِم شُدَن: آپَخشیدَن (فرهنگ پهلوی)، اَز هَم پاشیدَن

مُنهَدِم کَردَن: ویشُفتَن (فرهنگ پهلوی)، ویران کَردَن

مُنهِر: ۱ـ چاهکَن، ۲ـ جُویکَن، ۳ـ زَنِ فربه

مَنهَرَة: آخالدان، خاکروبه‌دان

مُنهَزِم: گُریزَنده، شِکَست خورده

مُنهَضِم: گُوارده

مَنهَل: ۱ـ سیرابگاه، آبشخور، ۲ـ دَهِشمَند، ۳ـ گور

مُنهَمِك: گَزافکار، کُوشا

مَنهُوب: تاراجیده

مَنهُوت: Manihot ، مانیوك، لاتینی تازی گشته، پنجه بَرگ، از گیاهان

مَنهوس: کَم گوشت: مَرد (آنندراج)

مَنهُوك: ۱ـ بیمارِ گران، ۲ـ لاغر، نَزار (آنندراج)، ۳ـ تَکیده، زبانزدی در دانشِ سرواد

مَنهوم: ۱ـ آزور، ۲ـ گُرسنه

مُنهِی: ۱ـ آگاهَنده، ۲ـ کاتوره (برهان)، اَنیشه (= جاسوس)

مَنهِیّ: مَنهی در فارسی: بازداشته، نارُواك، ناشایِست

مَنهِیّات: (تك: مَنهِیَّة)، بازداشته‌ها، نارُواکان، ناشایِست‌ها

مَنیّ: مَنی در فارسی: شُوسر (فرهنگ پهلوی)، شُوس، مَردآب

مَنیَّت: بَرساخته‌ی فارسی گویان ازمَن پارسی، مَنی، خودی

مَنیت: Mannite، فرانسوی، چِپگَردان، فَرمُل

مُنیر: هُورمَند (آنندراج)، شیدوَش، دَرفشان

مَنیزی: Magnésie، فرانسوی، تَباشیرِ فَرَنگی (بهره ازمعین)

مَنیزی کَلسینه: Magnésie calciné، فرانسوی، تَباشیر فَرَنگی آهَکی

مَنیزیوم: Magnésium، فرانسوی برگرفته از Magnēsia یونانی به آرِش بَخش، بَخشاد

مَنیع: ۱ـ بازدارَنده، ۲ـ اُستوار، به گواژ (غیاث اللغات)

مُنیف: پاك، بُزُرگ، بُلَند، دَراز

مَنیفِست: از Manifesto، انگلیسی از Man-ifestus لاتینی، فَرازنامه

مَنیفِست فانکشِنز: Manifest functions، (تبعات نمایان، فرهنگ جامعه شناسی)، پَیاهای نمایان

مَنیَّة: مَنیَّت در فارسی: مَرگ (غیاث اللغات)

مُنیَة: مُنیَت و مُنیه در فارسی، آرزو (غیاث اللغات)

مُو: Mēon، یونانی تازی گشته، ۱ـ شِوید دَشتی، رازیانه‌ی بیابانی، ۲ـ گَزَرِ دَشتی، از گیاهان (معین)

مَوات: ناکِشت، مُرده، بی جان، بی خاوَند: زَمین

مُواتاة: مُواتات در فارسی: ۱ـ فَرمانبُرداری، ۲ـ هَمراهی، سازگاری

مُواثَقَة: مُواثِقه و مواثِقَت در فارسی: پیمان بَستَن

مَواثیق: (تك: میثاق)، پیمان‌ها

مَوّاج: دَر تازی نیامده، کُوهه‌دار، پُرخیزاب، دَرفشنیك (فرهنگ پهلوی)

مَواجِب: (تك: مَوجِب)، انگیزه‌ها، بایاها، دَر فارسی به گونه‌ی تَك به کار رَوَد و برابر است با: بیستگانی (برهان)، ماهانه، مُزد، راستاد (بهروز)

مَواجِب خوار: ماهانه گیر، مُزدگیر

مُواجِه: دُچار (پهلوی)، روبارو

مُواجِه شُدَن: روبارو شُدَن، روبَرُو شُدَن

مُواجَهَة: مُواجِهه و مُواجِهَت در فارسی، دُچاری (فرهنگ پهلوی)، رُوبارُویی

مَواجید: (تك: وَجد، برخلافِ قیاس، غیاث اللغات)، وَشت‌ها، (= رقص‌ها)، جاوَرها (= حالَت‌ها)

مُؤاخاة: مُواخات در فارسی: بَرادری، دوستی: چون بَرادَری

مَوادّ: (تک: مادَّة)، از ریشه‌ی پارسی، ماتَک‌ها، وادِگان (برهان)

مَوادّ اَوَلیّه: ماتَکانِ بُنیک، وادگانِ بُنیک

مَوادِّ خام: ماتکانِ خام، وادِگانِ خام

مَوادِع: (تک: مِیدَع)، جامه‌های کُهنه

مُوادَعَة: مُوادِعه و مُوادِعَت در فارسی: ۱ـ آشتی کَردَن، ۲ـ بدرود کَردَن

مَوّار: شُتُر تیزرو

مُوارَة: نَهُفتَن

مُوارَبَة: مُوارِبه در فارسی: ۱ـ شِکَست دادَن، ۲ـ فَریب دادَن، ۳ـ آسیب رساندَن

مَوارِد: (تک: مَوردِ)، آینَدگاهان، آبخورها، راه‌ها

مُوارَدَة: مُوارِده و مُوارِدَت در فارسی: ۱ـ هَم آبشخوری، ۲ـ هَمزَبانی، هَم‌سُخَنی

مَواریث: (تک: میراث)، رِخن‌ها، ماندک‌ها

مُوازاة: مُوازات در فارسی: ۱ـ هَمسویگی، ۲ـ رُوبارُویی

مُوازَرَة: مُوازِرَت در فارسی: از ریشه‌ی پارسی، ۱ـ ویچیری کَردَن، وَزیری کَردَن، ۲ـ هَمپُشتی

مُؤازَرَة: مُوازِرَت در فارسی: ۱ـ روبارویی، ۲ـ همیاری

مُوازَنَة: مُوازِنه در فارسی: ۱ـ هَمسَنگی، ۲ـ هَمسَنجی، ۳ـ تَرازَنِش (فرهنگ پهلوی)، تَرازناکی

مُوازی: ۱ـ هَمسُویه، ۲ـ روبارو

مُوازیسور: Moisissure، فرانسوی، کَفَک (فرهنگستان)

مَوازین: (تک: میزان)، تَرازوها، سَنجه‌ها، اندازه‌ها

مُواساة: مُواسا و مُواسات در فارسی: تیمناک (برهان)، یاریگَری، یاری از دِل و جان

مَواسِم: (تک: مَوسِم)، هِنگام‌ها، واره‌ها

مُواسَمة: آوَرد زیبایی (آوَرد = مسابقه)

مَواشِط: (تک: ماشِطَة)، شانه کُنَندگان، آرایشگَران

مَواشی: (تک: ماشیَة)، چارپایان، چارپایان بارکِش (غیاث‌اللغات)، پَسویک (فرهنگ پهلوی)

مَواشیر: (تک: میشار)، اَرّه‌ها

مَواشیر: (تک: مَوشور)، شوشِه‌ها (= مَنشورها)

مَواشیق: (تک: میشاق)، دَندانه‌های بَرنگ، دَندانه‌های کلید

مُؤاصِر: هَمسایه

مُواصَلَة: مُواصِلَت در فارسی: ۱ـ دوستی ناب، ۲ـ پیوَند، پیوَند زناشویی

مَواضِع: (تک: مَوضِع)، جای‌ها

مُواضَعَة: مُواضِعه و مُواضِعَت در فارسی: ۱ـ

گِرو بَستن، سامه بَستَن (سامه = شَرط)، ۲ـ دَست کشیدَن: از داد و سِتَد، ۳ـ سازواری، ۴ـ آگاهی بخشیدَن

مَواطِر: (تک: ماطِر)، باران‌ها

مُواطاة: مُواطات در فارسی: هَمداستانی، سازواری

مَواطِن: (تک: مَوطِن)، جایباش‌ها، میهَن‌ها، زادبُومان

مُواظِب: هُودار، نِگاهدار (فرهنگ پهلوی)، نِگَهبان

مُواظَبَة: مُواظِبَت در فارسی، ۱ـ نگاهداری (فرهنگ پهلوی)، بَرزِش، بَرزیدَن (برهان)، نِگَهبانی، ۲ـ تیمارداشت

مواظِبَت کَردَن: بَرزیدَن (برهان)، پاییدَن، تیمارداشتَن

مَواعِد: (تک: مَوعِد)، سَررسیدها، پاس‌ها، سامه گاهان

مُواعَدَة: مُواعِده و مُواعِدَت در فارسی: نیوندیدَن (فرهنگ پهلوی)، نوید دادَن

مَواعِظ: (تک: مَوعظَة)، چاشِش‌ها، اَندرزها

مَواعید: (تک: میعاد)، پَشت گاهان

مَواعین: (تک: ماعون)، مانه‌ها، کاچارها (= اسباب وَلوازم خانه، برهان)

مُوافِق: هَمداَستان **(فرهنگ پهلوی)**، هَمداستان، هَمدَست، سازوار، دَمنان (آنندراج)، دَمساز (برهان)

مُوافَقَة: مُوافِقَت در فارسی: ساختاری، آشتی (فرهنگ پهلوی)، سازواری، هَمداستانی

موافِقَت نامه: پیمانِ هَمکاری

مُوافِقین: (تک: مُوافِق)، هَمداستانان، دَمسازان

مَواقِد: (تک: مَوقِد)، آتَشدان، آتشگاه‌ها

مَواقِذ: (تک: مَوقِذ)، زی اَندام‌ها، چون شتالنگ و زانو و آرنج و دوش

مَواقِع: (تک: مَوقِع)، آوامان، اَوامان، شُدگاهان

مُواقَعَة: مواقِعه و مواقِعَت در فارسی: ۱ـ دَر افتادَن به هَم، هَمستیزی، ۲ـ گای، گادَن

مَواقِف: (تک: مَوقِف)، اِستادَنگاهان، ایستگاه‌ها

مَواکِب: (تک: مَوکِب)، اَسواران، گروهانِ سَوار

مُواکَبَة: ۱ـ هَمسَواری ۲ـ گَشت و گُذار ۳ـ پیوسته کاری

مُؤاکَلَة: هَمکاسگی، هَمخواری، هَمخوانی

مُؤالاة: مُوالات در فارسی، ۱ـ هَمدوستی، همکاری، ۲ـ پیوَسته کاری

مَوالِد: (تک: مُولِد)، مادَران، زایندگان

مُؤالَسَة: مَری (= خیانت، فرهنگ پهلوی)، دُشمَنکامی

مُؤالَفَة: خوگر شُدَن (غیاث‌اللغات)، خوگری

مَوالی: (تک: مُولَی)، سَروَران، بَندِگان، یاران

مُوالی: دُوستار، یار، دَستگیر

مَوالیا: تَرانه‌ی بَندِگان (بهره ازمعین)

مَوالـیان: رَمـن پارسی ازموالی تازی، ۱ـ بَندِگان، ۲ـ نام گوشه‌ای در دستگاه هُمایون (معین)

مَوالید: (تک: مُولود)، فَرزَندان، زاد (فرهنگستان)

مَوالیدِ ثلاث: مَوالید ثلثه: فَرزنـدانِ سه گانه، سِه گُوهَـر، زان سورَحِمِ چهارمادَر، بَهرِ چه نزاید این سه گوهر (خاقانی، تُحفة العراقَین)

مَوانع: (تک: مانع)، بازدارَنده‌ها

مَوانید: (تـک: مانـده)، رَمنِ ساخته‌ی فارسی گویان ازمانده‌ی پارسی به شیوه‌ی تازی، مانده باژها

مَواهِب: (تک: مَوهِبَة)، بَخشش‌ها (غیاث)، دَهِش‌ها

مُواهَسَة: ۱ـ شتافتن، ۲ـ راز گُفتَن (آنندراج)

مَوائِد: مَوایِدِدَر فارسی (تک: مائِدَة)، خوان‌های پُر

مُوبَـد: مو بَـدان: پارسی تازی گشته، مُوبَـد، مُوبَدان (لاروس)

مَوبِق: ۱ـ جای مَرگ، ۲ـ نِویدگاه، ۳ـ زندان

مُوبِق: میرانَنده، کُشَنده

مُوبِقات: (تک: موبِقَة)، میرانندِگان، کُشندِگان

مُوبِقَة: موبقه در فارسی: میرانَنده، کُشَنده

موبیل: Mobile ، فرانسوی، جُنبانَنده (خرد ناب)

موبیلیزاسیون: Mobilisation ، فرانسـوی، بَسیج (فرهنگستان)

مَوت: ۱ـ مَرگ، ۲ـ خُفتَن، آرَمیدَن، ۳ـ کُهنـه شُدَن (آنندراج)

مَوتِ اَحمَـر: ۱ـ مَرگِ سُرخ، کُشتـه شُدَن (= شهادَت)، ۲ـ رَوانستیزی (= مُخالَفَت با نفس)

مَوتِ اختِرامی: ویرخاموشی (ویر = غَریزه)

مَوتِ اختیاری: دَرخود میری

مَوتِ طَبیعی: مَرگِ سِرشتی، دَرتازی: مَوت الأبیَض، مَرگِ سپید

مُوتـاسیون: Mutation ، فرانسوی، دَرخود دیسی (= استحالۀ عُنصری)

مَوتان: بی جان (آنندراج)

مَوتان: ۱ـ مرگ و میر چارپایان (لاروس)، ۲ـ هَوازَدِگی

مُوتور: Motor ، انگلیسی، جُنبا

مُوتوردار: جُنبادار

مُوتوری: جُنبایی

موتوسیکلِت: Motocyclette ، فرانسوی،

جُنبه‌چَرخ

مَوتَی: (تك: مَیّة)، مُردِگان

موتیو: Motive ، انگلیسی، انگیزانَنده (خرد ناب)

مُوَثَّق: باوَری (گویش هراتی)

مَوثوق = مُوَثَّق، بنگرید به مُوَثَّق

مَوج: خیزابه، خیزاب، کوهه، اُشتُرُك (برهان)

مُوجَب: ۱ـ بایسته، ۲ـ شُده، ۳ـ هایی (= مُثبت)، ۴ـ ناگُزیر

مُوجِب: ۱ـ هَنگِه (پهلوی)، شَوَنده، شُوِه (برهان)، کَیود (برهان)، ۲ـ نام ماه مُحَرَّم

مُوجِبات: (تك: مُوجِبَة)، شَوَندان، کَیودان

مُوجِبِ افتادن شُدَن: نیپاستَن (فرهنگ پهلوی)

مُوجِبِ اَفزایش شُدَن: اَفزاینیدَن (فرهنگ پهلوی)

مُوجِب شُدَن: کَیُودیدَن (بهره از برهان)

مُوجِبِ شمول شُدَن: هَنگَر تنیدَن (از پهلوی)

مُوجِبَة: مُوجِبِه در فارسی، مؤنث موجب، وَ، ۱ـ مایه (= Motif در فرانسوی، سعید نفیسی): دَر خُنیا، ۲ـ کَلان گُناه، ۳ـ کَلان کَرفه (کَرفه = ثَواب)، ۴ـ کَیُود دَر فرزان

مَوج خیز: کُوهِه خیز

مُوجَد: هَستیده، پَدیده، بُودَك (فرهنگ پهلوی)، هَستیدار، سازوَر (برهان)

مُوجِد: ۱ـ دادار (برهان)، هَستی بَخش، آفرَیدگار، ۲ـ پَدید کُننده، سازَنده

مَوج دار: دِرَفشنیك (فرهنگ پهلوی)، کُوهِه‌دار

مُوجِر: سَلاك دَهَنده (سَلاك = اجاره)

مُوجِرین: (تك: مُوجِر)، سَلاك دَهَندگان

مُوجِز: وَش (فرهنگ کوچك)، گُزینِه (وَش، برابر است با خوب و خوش، برهان)، کوتاه: سُخَن

مَوج زَدَن: دِرَفشیدَن، فَرَویدَن (فرهنگ پهلوی)، کوهه زَدن

مَوج زَن: کوهِه‌زَن

مَوج شِکَن: کوهِه شِکَن

مُوجِع: دَردناك (معین)

مَوجِل: ۱ـ آبگیر، مَغاكِ آبگیر، ۲ـ بیمگاه، تَرسگاه

موج موج: کوهِه کوهه

مَوجُوح: دَر بَسته (آنندراج)

مَوجود: هَستَمَند (فرهنگ پهلوی)، یافتمَند (فرهنگ کوچك)، باشَنده (محمود هومن، تاریخ فلسفه)، هَستِه (برهان)، هَستیدار

مَوجودات (تك: مَوجودَة)، هَستمَندان، باشَندِگان، هَستیداران

مَوجوداتِ جَهان اَهریمَنی: تَمیکان (فرهنگ پهلوی)

مَوجودات دنیای مادّی: گیتیگان (فرهنگ پهلوی)

موجودِ اَهریمنی: ویشوتَك (فرهنگ پهلوی)

موجود بودِگی: هَستاکی، هَستِش (فرهنگ پهلوی)، زیوَستَن

موجودِ چَند سِلّولی: پُر یاخته (فرهنگستان)

موجودِ حَقیقی: راستبود (برهان)

موجود مُجَرَّد آسمانی: مینوگ (فرهنگ پهلوی) مینوی

موجود و مُهَیّا: پیداوَر (آنندراج)

مَوجُودَة: مَوجوده در فارسی، مؤنث مَوجود، بنگرید به مَوجود

مَوجودیّت: از ساخته‌های فارسی گویان، هَستَن، اَستَن (فرهنگ پهلوی)، هَستِش، هَستیداری

مَوجَة: مَوجه در فارسی یك کوهه، یك خیزابه

مُوَجَّه: از ریشه‌ی پارسی، گاهمَند

مُوَجَّه: ۱ـ رویکَرده، پَذیرُفته، ۲ـ بُردار

مُوجِه، مُوچِه: مغولی، ۱ـ پایه ۲ـ وزیری (مجمل فصیحی)

مَوجهٔ عظیم: کُولاب (برهان)

مُوَجَّهَة: مُوَجَّهِه در فارسی، مؤنث مُوَجَّه: پذیرُفته، سزاوار

مُوَحِّد: یکی گوی، یکی دان (آنندراج)، یکتاپَرَست (معین)، یگانه پَرَست (ذبیح بهروز)

مُوَحِّدین: (تك: مُوَحِّد)، یکی دانان، یکتاپَرَستان

مُوحِش: ۱ـ اَرغَند، تَرسناك (فرهنگ پهلوی)، سَهمناك، بیمزای، ۲ـ فَرم آوَر (فَرم = غَم)

مُوحَنایی: مُو بَرناکی، مُو خُرمایی

مُودار: هندی، اِستَبرَك، از گیاهان

مُودَع: ۱ـ پدرود شُده، ۲ـ آسایِشجوی: اَسپ

مُودِع: پدرُود کُننده

مُودَعَة: مُودِعه دَر فارسی، مؤنث مُودَع، وَ، سِپُرده شُده (غیاث اللغات)

مُودَم: ۱ـ راست کُننده، ۲ـ دوستی دَهَنده

مَودود: دوست داشته (غیاث اللغات)

مَودوع: ۱ـ آرامش یاب، ۲ـ آسایشجوی: اَسپ، ۳ـ گِرانسَنگ

مَوَدَّة: مَوَدَّت در فارسی: دوست داشتن (غیاث اللغات)

مُوذِی: پارسی تازی گشته، مُوتَك (فرهنگ پهلوی)، رَنجانَنده (آنندراج)، تُندبار (برهان)، آزارَنده

مُوذِیات: (تك: مُوذِیَة)، از ریشه‌ی پارسی، مُوتَکان، گَزَند رِسانان، خرفستَران

مُوذی گَری: مُوتَکی، مُوتك گَری

مُوذِیَة: مُوذِیه دَر فارسی، مؤنث مُوذی: پارسی تازی گشته، مُوتَك، گَزَندرسان، خرفستَر

مُورال پَنیك: Moral panic، انگلیسی (= سَرسامِ اخلاقی، فرهنگ جامعه شناسی)، سَرسام رَفتاری

مُوَرَّب: ساختـه‌ی فارسی گویان از اُریب و وَریب پارسی، به شیوه‌ی تازی، اُریبدار، کَج

مُوَرَّب: ۱ـ اُستـوار شُده، ۲ـ مَرزنمـوده، ۳ـ اَفزون شده، ۴ـ رسا گَشته (بهره از آنندراج)

مُوَرِّب: فرجَفتار (پهلوی)، فَرجامَنده

مُورتینالیته: Mortinalité، فرانسوی، مُرده زادی (فرهنگستان)

مُورِث: ۱ـ رخنگُذار، ۲ـ کَیود، انگیزه

مُوَرِّث: رخنگُذار

مُورِحِص: موروَش، آزمَند

مُوَرِّخ: در فارسی از مُوَرِّخ تازی، کارنـامـه نِویس، باسیره (آنندراج)، باستان نِویس، لَبید (بهروز از بُرهان)

مُوَرَّخ: در فارسی از مُوَرَّخ تازی، مَهروز نهاده، ذبیح بهروز به پیروی از ابوریحان در آثار الباقیه، بَر آن است که تاریخ تازی گشته‌ی ماهروز پارسی است.

مُوَرَّخه: در فارسی از مُوَرَّخـة تازی، مؤنث مُوَرَّخ، مَهروز نهاده

مُوَرِّخین: در فارسی از مُوَرِّخین تازی، (تـك: مُوَرِّخ)، کارنامه نویسان، باسیرگان

مَورد: ۱ـ آیندگاه، ۲ـ آبخور، راه آب

مُوَرَّد: گُلگون، کِرمِزرَنگ، سُرخابی

مَوردِ الرِّزق: دَرِ روزی (لاروس)

مُوردِ بَرّی: مُورد اِسپَرم، از گیاهان (معین)

مُوردِ رُومی: پارسی است، مُورد اِسپَرم

مُوردِ صَحرائی: مُوردِ دَشتی، مُورد اِسپَرم

مَورَدَة: باغ گُلِ سُرخ، گُلستان (لاروس)

مورفـولـوژی: Morphologie، فرانسـوی، ریختشناسی (قریب)

مُوَرَّق: بَرگدار

مورن: Moraine، فرانسوی، یَخرُفت (قریب)

مَورُوث: رِخن نهاده

مَورُوثی: دَر تازی نیامده، رِخنی، ماندَاکی

مُوز: پارسـی تازی گشتـه، مَوز (فـرهـنـگ پهلوی)، از گیاهان

مُوزائیك: Mosaïqfe، فَرانسوی، تِکّه کاری، غازمَغازی

مُوزائیك کار: تِکّه کار

مَوزَج: پارسی تازی گشته، مُوزه (فرهنگ پهلوی)

مُوَزِّر: از ریشه‌ی پارسی، اِزار پوشانَنده

مُوزِر: Mauser، آلمانی، گونه‌ای تپانچه به نام سازنده ی آن

مُوَزِّع: پَراکَنَده، پَخش کُننده

مُوزقانچی: ترکی از یونانی Mousikē، خُنیاگَر

مَوزون: آهَنگین، سَنجیده

مُوزِه: Musée، فرانسوی، گَنج خانه، دوستان گَنج خانه‌ی رازَند، رَنج بَردار و گَنج پَردازند (سنائی)

مُوزه‌دار: گَنج پَرداز، گنج خانه‌دار

مُوزیسِیَن: Musicien، فرانسوی، خُنیاگَر، نوازَنده، خُنیادان

مُوزیك: Musiqfe، فرانسوی از یونانی Mousikē، خُنیا، خُنیاك (فرهنگ پهلوی)

مُوزیکال: Musical، فرانسوی از یونانی، خُنیاییك، خُنیایی

مُوزیکان: ترکی از یونانی، خُنیا، نَوا

موزیکانچی: موزیگانچی، موزیك‌چی، بنگرید به مُوزقانچی

مُوژیك: Mūzik، روسی، رُوستایی

مُوس: Mousse، فرانسوی، خَزِه (فرهنگستان)

مُوَسَّخ: چِرکین، آهیت (فرهنگ پهلوی)

مُوسِر: توانگر (غیاث)

مُوسِط: میانسَرای

مُوسِع: توانگر

مُوَسَّع: وَستیده، گُستَرده

مَوسِم: هِنگام (بُرهان)، وارِه (برهان)

موسمِ سَرما: پیزار (آنندراج)

مُوَسوَس: گُمانکار (فرهنگ پهلوی)

مَوسوم: ۱ـ داغ نهاده، ۲ـ نِشان شُده، نِشان یافته، ۳ـ نامیده، ۴ـ شناختِه، اَنگُشت نِما

مُوسَوِیّ: ۱ـ وابسته به موسی بن عمران (ع) پیامبر یهودان، ۲ـ وابسته به موسی ابن جعفر (ع)

مُوسَی: اُستَره، تیغِ آرایشگَر

موسی کوتَقی: ماچوچه (گویش مَشهَدی)، مُوسیچه (گویش بَدَخشان، گویش افغانی)، از پَرَندگان

مُوسیقار: تازی از یونانی، خُنیاگَر، خُنیادان

موسیقی: تازی از Mousikē یونانی، هونیاك، نیواك (فرهنگ پهلوی)، خُنیا، نَوا، نایمُوس (انجمن آرا)

موسیقی‌دان: هُونیاکَر (فرهنگ پهلوی)، خُنیاگَر

موسیو: Monsieur، فرانسوی، بانا، کَدبان (= آقا)

مُوش: در یکی از واژه نامه‌ها هندی دانسته شده، مُوشك، مُوشَك (فرهنگ پهلوی)، موش،

پارسی است

مُوَشَّـح: ۱ـ زیوَر یافتــه، آراستــه، ۲ـ بَرآویز اَفکَنده، ۳ـ نامساز، گونه ای سرود که نام کسی یا چیزی از واژه های نخستین هر بند آن ساخته می شَوَد.

موش سُلطانی: کَلاکموش

مَوشور: بنگرید به مَنشور

مُوصَد: دَربَند، بَندی

مُوَصَّف: زابیده (= وَصف شُده)

مَوصِل: ۱ـ بَست، بَندگان، ۲ـ رسانَنده

مُوَصَّل: پیوسته، سَرهَم

مَوصُـوف: ۱ـ سُتـوده، ۲ـ فُروزینـه (برهان)، زابیده (برهان)

موصوف شُدَن: زابیدَن (برهان)

مَوصُول: پیوَستار

مَوصُول شُدَن: پیوَند یافتَن (معین)

مُوَصّی: سِفارِش شُدِه، پَتیمار (فرهنگ پهلوی)

مُوصِی: سِفارِش کُننده، اَندَرزنیتار (فرهنگ پهلوی)

مَوضِـع: نهـادگاه، جای، گال (آننـدراج، زیر واژه ی خِنگال)، کَند، به گونه ی پَسوَند (گویش تاجیکی)

مَوضِـعـی: دَر تازی نیامــده، گالـی، چون داروهای گالی (= اَدویَهٔ موضعی)

مَوضُوع: چیش، دَرَك (فرهنگ پهلوی)، نهاده، زیرکِش (محمود هومن، تاریخ فلسفه)، دَرونمایه

مَوضُــوعــات: (تك: مَوضُـوعَـة)، چیشـان، نهادِگان، زیرکِش ها

مَوضوعَة: مَوضوعه در فارسی، مؤنث مَوضُوع، نهاده

مَوضوعِیّ: موضوعی در فارسی، چیشیك، نهاده ای

مَوضوعِیَّة: موضوعیّه در فارسی: در انگلیسی Objectivism، بُرون گِرایی

مَوطَأ: جای پا، جای گام (لاروس)، پاگاه

مُوطـلایی: نادُرُست نویسی مُو تِلایی، پارسی است، زَرّینه مُوی

مَوطِن: میهَن (فرهنگ پهلوی)، زادبُوم

مُوَظَّف: ۱ـ بایان، ۲ـ گیره دار، گیره مَند، (گیره = جیره)، کارمَند (لاروس)

مَوعِـد: ۱ـ نِویدگاه، ۲ـ اَنجـامگاه، ۳ـ نیوَند، نوید، پیمان، ۴ـ سَر رسید (فرهنگستان)

مَوعِد قَراوُلی: پاس (فرهنگستان)

مَوعِدِ مُقَرّر: زَمانِ نِشاخته، به هنگام

مَوعِظَة: مَوعِظِه و مَوعِظَت در فارسی: چاشِش (فرهنگ پهلوی)، اَندَرز، پَند دادن (لاروس)

مَوعُـود: نِوید کَرده، نِشـاختـه (ذبیح بهروز)،

فارسی گویان این واژه را به جای فَرا خوانده به کار می بَرَند که برابر درستِ آن دَر تازی مَدعو است نه موعود (بهره از معین)

مُوَفَّر: فَراوان

مُوَفَّق: کام دَهَنده، پیروزکُنَنده

مُوَفَّقانه: پیروزگَرانه

مُوَفَّقی و مُوَفَّقیّت: دَر تازی نیامده، چیری، پیروزگَری، وانیتاری، کام اَنجامی (فرهنگ پهلوی)، کامیابی، کامرَوایی

مَوفور: فَراوان، بی شُمار

مُوَفّیَ: وَستیده (وَستی = شرح و بَسط، بُرهان)

مَوقِت: زَمانگاه

مُوَقَّت: ۱ـ ویتَران، اُوامی (فرهنگ پهلوی)، ناپایا، گُذَران: دَر فارسی، ۲ـ گاه شُمار (لاروس): دَر تازی

مُوَقَّتاً: گُذَران

مُوَقَّتی: دَرتازی نیامده، کَدی (فرهنگ پهلوی)، اُوامیك

مَوقِد: آتَشدان، آتَشگاه

مُوَقَّد: بَرافروخته، فُروزان

مُوَقَّر: سِتَوْر (فرهنگ پهلوی)، گِرانسَنگ (برهان)، بُزُرگوار، اَرجُمَند: خِرَدمَند (لاروس)، کارآزموده

مُوقِرمِز: مُوکِرمِز، پارسی است.

مُوَقِّع: ۱ـ فَرمان فِرِست، ۲ـ فَرمان نِویس، ۳ـ دَستین نِهَنده، دَستینه‌دار (= صاحب امضاء)

مَوقِع: فِتادگاه، شُدگاه، آوام، اَوام (پهلوی)

مَوقع شِناس: آوامشِناس

مَوقع شِناسی: آوامشِناسی

مَوقعیَّت: دَر تازی نیامده، پایَکی، گاس (فرهنگ پهلوی)، آوام

مَوقعیَّت اِجتماعی: پایه‌ی مَردُمی

مَوقعیّتِ جغرافیایی: آوامِ گیتایی

مَوقعیّتِ مُناسب: بِزَنگاه

مَوقِف: ایستگاه (لاروس)، اِستادَنگاه، بازمانگاه

مَوقَن: آوَردار (آوَر = یقین)

مَوقوت: زَمانِ نِشاخته

مَوقود: آتشِ اَفروخته (آنندراج)، اَفرُوخته

مَوقوس: شُتُرِ گُرگین

مَوقوص: گَردن شِکَسته (آنندراج)، گَردَن کوتاه (معین)

مَوقوف: ۱ـ بازداشته، ۲ـ بازمانده، ۳ـ رَها گشته، وانهاده، ۴ـ وابَسته، ۵ـ سِتاده (بهروز): دَر دستور

مَوقُوفات: (تك: مَوقوفَه)، نِهادَکان (فرهنگ پهلوی)، وَرستادان

مَوقوف داشتن: ۱ـ بازداشتن، ۲ـ بازداشت

کَردَن، ۳ـ رَها کردن، چَشم پوشیدَن

مَوقـوف شُدَن: ۱ـ رَها شُدَن، از میان رفتن، ۲ـ وابَسته شدن

موقـوف کَردَن: ۱ـ بَر اَنداختن، ناروا خواندَن، ۲ـ وابَسته کَردَن

مَوقُـوفَة: مَوقوفه در فارسی: وَرستاد (برهان)، نِهادَك (فرهنگ پهلوی)

مَوکِب: اَسواران، گروهِ سَواران

مُوکُر: Mucor، لاتینی، کَفَك (معین)، از گیاهان

مُوَکِّـل: ۱ـ گُمـاشتـه، ۲ـ دادگُزار (= وکیل)، نمایَنده، ۳ـ نِگَهبان، ۴ـ فرشته‌ی نِگَهبان

مُوَکِّل: پیوَندار: دَر زناشویی، کار سپارَنده، کارسِپار

مُوَکَّـلین: (تـك: مُوَکَّـل)، گُمـاشتگـان، دادگُزاران، نِگَهبانان

مُـوَکِّلین: (تـك: مُوَکِّـل)، پیونـداران، کارسِپـَرَندگان

مَوکُول: ۱ـ سِپُرده، ۲ـ بَسته (بهروز)، ۳ـ وانِهاده

مَوکول شُدَن: ۱ـ واگُذار شُدَن، ۲ـ بَستگی یافتَن

موکـول کَردَن: ۱ـ واگُذاشتَن، سِپـُردن، ۲ـ بَستِگی دادَن

مُوگـه: Muguet ۱ـ گُل بَرف (سعید نفیسی)، ۲ـ بَرفَك، از گیاهان (معین)

مَولار دیلوشِن: Molar dilution، انگلیسی (= رِقّت ملکولی، فرهنگ فنی)، تُودَك تُنُوکی

مُولار سولـوشِن: Molar solution، انگلیسی (= محلول یك ملکـول گَرَم در لیتر، فرهنـگ فنی)، تُودَك آبیدِگی

مُولار وُلـوم: Molar volume، انـگـلیسی (= حَجم ملکولی، فرهنگ فنی)، تُودَك سِتَبرایی

مُولاریتـی: Molarity، انـگـلیسی (= غلظت مولکولی، فرهنگ فنی)، تُودَك چَگالی

مَولانـا: دَر فارسی، مِولانا دَر ترکی، برگرفته از مَولـی: سَرورِ ما، رَاهبَـرِ ما، پاژنـام برخی از هَست شنـاسـان ایرانی به‌ویژه جلال‌الـدین مُحَمد بَلخی

مُولد: Mold، انگلیسی (= قالب ریخته‌گری، فرهنـگ فنی) ۱ـ یَتَـك (پهلوی)، تُبَنـگ (برهان)، ۲ـ کَفَك زَدَن (فرهنگ فنی)

مَولِد: زادگاه

مُوَلَّـد: ۱ـ زادِه، زاییده، ۲ـ بَرساخته، ۳ـ تازی پَروَرد، ۴ـ تازی گشته، ۵ـ نو واژه

مُوَلِّـد: ۱ـ آپـوراك (فـرهنگ پهلوی)، زایا (فـرهنگستـان)، ۲ـ بَرسازَنده، پَدیدارَنده، ۳ـ یاخته‌ی زایا

مُولِد: زایُو، زایا: زَن

مُوَلَّدات: (تك: مُوَلَّدَة)، بَرساختِگان، فَرزَندان سِه گانه، سِه گُوهَر

مُولِدِد: Molded، انگلیسی (= قطعهٔ ریختگی، فرهنگ فنی)، تاشیده (فرهنگ پهلوی)

مُولـدِد اینسـولیتِر: Molded insulator، انگلیسی (=عایق قالبی، فرهنگ فنی)، مَهارِیَتَکی

مُوَلَّدَة: مُوَلَّدِه دَر فارسی، مؤنث مُوَلَّد: بنگرید به مُوَلَّد

مُوَلَّدین: (تـك: مُوَلَّد)، زادِگان، بَرساختگان، تازی پَروَردان، تازی گَشتِگان، نو واژِگان

مُوَلِّدین: (تـك: مُوَلِّـد)، آپـوراکان، زایاکان، پَدیدارَندِگان، یاخته های زایا

مولدینگ: Molding، انگلیسی (= قالِبگیری، فرهنگ فنی)، تاشِش (فرهنگ پهلوی)

مولـدینگ اینجِکشِن: Molding Ingection، انگلیسی (= ریختـه گری تَزریقی، فرهنـگ فنی)، تاشِش دَرآژیك (دَرآژه = تَزریق)

مُولِع: آزمَند، آزور

مولکول: Molécule، فرانسوی، برگرفته از Males لاتینی به مانِك توده (= Moss)، تُودَك

مولِکـولار اُربیتـال: Molecular orbital، انگلیسی (= مَدار ملکولی، فرهنگ فنی)، پایَكِ تُودَکی

مُولکولار کانسِنتریشِن: Molecular concentration، انگلیسی (= غلظت ملکـولی، فرهنگ فنی)، چِگالیِ تُودَکی

مُولکولار ویت: Molecularweight، انگلیسی (= وزن ملکولی، فرهنگ فنی) سَنگِ تُودَکی

مُولِم: در فارسی، برگرفتـه از مُؤلِم تازی: دَردناك، دَرد رسانَنده (غیاث)

مُولِمه: در فارسی، برگرفته از مؤلِمَة تازی: دَردناك

مَولـود: ۱ـ زای، زاییده، زادِه، ۲ـ پَدید آمده، پَدیده، ۳ـ زَمانِ زای

مَولودات: (تك: مَولودَة)، زایان، زادِگان

مَولوداتی: زایانی، دَر فَرزان

مَولود گاه: زادگاه

مَولـود مـرده به دنیا آمده: مُرده زاد (فرهنگستان)

مَولودَة: مَولودِه دَر فارسی، مؤنث مَولود، بنگرید به مولود

مَولـودی: ۱ـ زایانی (= مولوداتی)، دَر فَرزان، ۲ـ جَشنی زَنانه

مَولَویّ: مولَوی دَر فارسی: دَستارِ سُوفیان، کُلاه دَرویشان، خداوَندی

مُوَلَّه: شیفته

مُوَلِّه: شیفته ساز، شیفتار

مَولی: مَولا دَر فارسی، ۱ـ سَروَر، بادار (افغانی)، خواجه، ۲ـ بَنده، بَرده، ۳ـ دوستار

مُولی: Muli، یونانی تازی گشته، هِزار اِسپَندِ تازی، از گیاهان

مُولیبدون: Molybdenum، انگلیسی برگرفته از Molybdena لاتینی به آرش سُربِ کانی، سُربکان، ازتوپال‌ها

مُومِنت: Moment، انگلیسی، ۱ـ لَنگَر، ۲ـ گَشتاوَر (فرهنگ فنی)

مُومِنت آف اینِرسیا Moment of inercia، انگلیسی، گَشتاوَرِماند، لَنگَرماند، لَنگَرلَختی (فرهنگ فنی)

مُومِنت آف مُومِنتُم: Momement of momentum، انگلیسی (= لَنگَرِ مُمِنتُم، گَشتاوَر اندازهٔ حرکت، فرهنگ فنی)، گَشتاوَرِ خیز

مُومِنت دایاگرام: Moment diagram، انگلیسی (= نمودار تغییرات لَنگَر، فرهنگ فنی)، نمودارِ گَشتاوَر

مُومنت دیستریبیوشِن: Moment distribution، انگلیسی (= توزیع لَنگَر، فرهنگ فنی)، فِشَنجِشِ لَنگَر، فِشَنجِشِ گَشتاوَر (فِشَنجِش = توزیع پهلوی)

مُومِنتَم: Momentum، انگلیسی (= عَزمِ حَرِکتی، فرهنگ فنی)، خیز

مُومِنتَم بالانس: Momentum balance، انگلیسی، (= توازنِ اندازهٔ حرکت، فرهنگ فنی)، تَرازِخیز

مُومی اِلیه، مُوماً الیه: ایشان

مُومِیاء: پارسی تازی گشته، از مُوم پارسی یا واژه ی مومیا Moúmia، در یونانی، آبدارُو، مُومی، خوپخین (برهان)

مُومیایی: پارسی است، مُومی

مُومیفیکاسیون: Momification، فرانسوی، مُومکاری

موناد: Monad، انگلیسی (= عنصر یک ظرفیتی، فرهنگ فنی)، یکّه، تَک، تَک گُنجا

مُونارکی: Monarchy، انگلیسی، شهریاری (فرهنگ نوین پیوسته)

مُوناکسیال: Monaxial، انگلیسی (= تک مِحوَری، فرهنگ فنی)، تَک آسِه ای

مُونتاژ: Montage، فرانسوی، ۱ـ سَوار کَردَن: در کِروك (= صَنعَت)، ۲ـ جُفت کَردَن (سعید نفیسی)، جُور کَردَن: دَر رُخشار (= فیلم سینمائی): دررُخشا (= عکس)

مُونتزمِتال: Muntz metal، انگلیسی، (= فلز مونتز، فرهنگ فنی)، مِسرُوی

مُوند: Monde، فرانسوی، ویشات (بهره از

پهلوی: فضای باز، فضای دلپذیر)

مُونِس: در فارسی، از مُؤنِس در تازی: خوگیر، هَمدَم

مُونَندری: Monandry، انگلیسی، یک شوهَری (فرهنگ نوین پیوسته)

مُونوسِلولِر: Monocellulaires، فرانسوی، تَک یاخته (فرهنگستان)

مُونو کوتیلدون: Monocotylédones، فرانسوی، تَک لَپّه (فرهنگستان)

مُونوگامی: Monogamy، انگلیسی، تَک هَمسَری، تَک گایی (فرهنگ نوین پیوسته)

مُونوگراف: Monograph، انگلیسی، ۱ـ ویژه نِگاشت، ۲ـ تَک پژوهِش

مُونوگینی: Monogyny، انگلیسی، یک زَنی (فرهنگ نوین پیوسته)

مُونولوگ: Monologue، انگلیسی، تَک سُخنی، تَک سُخَنه، باخودگویی

مُونو مولکولار: Mono moleculare، انگلیسی، تَک تُودَکی

مُونونوکلیر: Mononuclear انگلیسی، تَک هسته ای، یاخته ی یک هَسته ای

مُوهَبَة: مُوهِبَت دَر فارسی، دَهِش، بَخشِش، یان (فرهنگ پهلوی)

مُوهِم: گُمان انگیز

مُوهِر: Mohair، انگلیسی، مَرغُز (فرهنگ نوین پیوسته)

مُوهِن: نیمی اَز شَب

مُوهِن: این واژه دَر فارسی برابر با خوارساز، زَبون کننده به کار می رود، دَر تازی واژه ی مَهین آرِشی نزدیک به آن دارد و برابر است با خوار، سُست واژه ی مَوهُون نیز چنین آرِشی دارد، مُوهِن در آنندراج و لاروس نیامَده است.

مَوهُوب: آیَفته (از پهلوی)، دَهِش شده

مَوهوم: سَمرادی (سَمراد = وَهم)، سَمرادیک

مَوهومات: (تک: مَوهومَة)، سَمرادیکان

مَوهوم پَرَستی: سَمرادگِروی، سَمراد پَرَستی

مَوهُومَة: موهومه در فارسی، مؤنث موهوم: سَمرادی، سَمرادیک

مُوی آلَتِ تناسلی: رَمگان (برهان)، رُنبِه (برهان)

مَویزَج: پارسی تازی گشته، مَویزَک، کِشمشِ کُولی، از گیاهان

مَویزج عَسَلی: مَویزه، دارُوش، از گیاهان

مُویِ صاف: فرخال (برهان)

مُوی مُجَعَّد: مَرغُول (صحاح الفرس)، جوان چون بدید آن نگاریده روی، بِسانِ دو زَنجیر مَرغول مُوی (رودکی)

مُوی مَصنوعی: کُلاه گیس

مُوی نامُرَتَّب: کالیده (برهان)

مِه: Mai، فرانسوی، ماه پنجم سال فرنگی

مَهابّ: (تك: مَهَبّ)، بادگیرها، وَزشگاهان

مُهابَذَة: ۱ـ پَریدن، ۲ـ شتابان رَفتَن

مَهابِط: (تك: مَهبِط)، فُرودگان

مَهابِل: (تك: مَهبِل)، دَهانه زَهدان‌ها، چُوز دَهانه‌ها

مَهابَة: مَهابَت در فارسی: ۱ـ سَهمگِنی، ۲ـ سُتُرگی

مُهاتاة: چیزی دادَن

مُهاجاة: مُهاجات دَر فارسی: هَمِنکُوهی

مُهاجِر: کارداك (فرهنگ پهلوی)، فاتُورای

مُهاجَرَة: مُهاجِرَت دَر فارسی، فَرَوایِش (فرهنگ پهلوی)، فَرارَوی، هَر یك از گوشه‌ای فَرا رفتَند (سعدی)، فاتورش (بهره از بُرهان)، بُنه‌کَن (آنندراج)، دَیدین (آنندراج)

مُهاجِرت پَرَندگان: فَراپَروازی

مُهاجِرَت کَردَن: فَرَوابیدَن (پهلوی)، فَرارَفتَن، فاتُوریدَن (برهان)، بُنه بَستَن (برهان)

مُهاجِرین: (تك: مُهاجِر)، کارداکان، فاتورایان

مُهاجِم: تَکَنده (از ریشه‌ی پهلوی)، تازَنده

مُهاجَمات: (تك: مُهاجَمَة)، پَتَروت‌ها، تاخت‌ها

مُهاجَمَة: مُهاجِمه در فارسی، پَتَروت (پهلوی)، تَك، تاخت

مُهاجِمین: (تك: مُهاجِم)، تَکَندگان، تازَندگان

مَهاجَن: هندی، تیره ای از هِندوان

مِهاد: این واژه تَك است ورَمَن مَهد نیست، ۱ـ بَستَر، ۲ـ بوب (= فَرش)، غالی، ۳ـ زَمین پَست، ۴ـ گهواره (بهره از غیاث)، ۵ـ تَك دَریا (تَك = کَف)

مُهاداة: مُهادات دَر فارسی: اَرمَغان دادَن

مُهادَنَة: مُهادِنه و مُهادِنَت در فارسی: آشتی، سازِش، هَمسازواری

مُهادِنَت طَلَبیدَن: آشتی جُستَن، آشتی خواستن

مِهار: پارسی تازی گشته، مَهار، ماهار، که بر آب و گل نقش بنیاد کَرد، که ماهـار دَر بینی باد کرد (فـردوسی)، لِگـام بر سَر شیران کنـد صلابتِ عشق، چنـان کِشَـد که شتـر را مَهـار در بینی (سعدی)، وَرَس (بُرهان)

مِهار: (تك: مُهر)، کُرّه اَسپان

مَهاراجه: سنسکریت، مِهرات (پهلوی)، مِهراد، مِهمیر، میر بُزُرگ

مَهارِب: (تك: مَهرَب)، گُریزگاهان

مُهارَشَة: مُهارِشه و مُهارِشَت در فارسی: بَرآغالیدَن (برهان)

مَهارَة: مَهارَت دَر فارسی: هُو شناسی، آتاوی،

اَفـزارمَنـدی، فَرهَختکاری (فرهنگ پهلوی)، زبَردَستی، کاردانی

مُهازَلَة: مُهازله و مُهازلَت در فارسی: بَزله گویی، لاغگَری، شُوخیگَری

مَهالِك: (تك: مَهلَكة)، میرگاهان، کُشتگاهان، میدان‌های جَنگ

مَهامّ: (تك: مُهِمّ)، ماتَکوَران (فرهنگ پهلوی)

مَهامِه: (تك: مَهمَه)، هامُون‌ها

مُهان: خوار، خوار گشته

مَهانَة: مَهانَت دَر فارسی: خواری، خوار گَشتگی

مُهاوَدَة: بازگشت (لاروس)

مهاوی: (مَهوَی)، دَرّه‌ها

مَهـاة: ۱ـ مَهـاپـاره (مَها = بُلور)، ۲ـ خُور (= شَمس)، هُور، ۳ـ گاواهُـو: گونه‌ای گاو آرام (= وحشی) که همانند با آهو است، از جانوران

مُهایِث: بسیار گیرَنده (لاروس)

مَهَبّ: بادگیر، وَزشگاه

مُهَبَّج: گِرانجان، تَنبَل: مَرد، تَن آسان

مَهبِط: ۱ـ فرودگاه، ۲ـ میخِ نایی (= قطب مَنفی)

مَهبِـل: ۱ـ دَهـانـه‌ی زَهـدان، چُوز دَهانه، ۲ـ شِکافِ زَمین، ۳ـ پَرتگاه

مَهبُوت: ۱ـ بی خِرَد، خِرَد پَریده، ۲ـ تَرسو

مِهَت: گُول پُرچانه

مُهتَدِی: ۱ـ راهنَما ۲ـ راستیاب

مَهتُوك: ۱ـ پَرده دَریده، ۲ـ مُرده، دَرگُذَشته، این واژه را هدایت در انجمن آرا پارسی دانستـه، در فرهنگ رشیدی مُهتوك آمده

مَه جَبین: ماه پیشانی

مَهجَع: خوابگاه (غیاث)

مِهجَع: گُول، فَرناس (= غافِل)

مُهجِع: ۱ـ گُرُسنگی نِشان، ۲ـ به خواب رَونده

مَهجُور: ۱ـ دور افتاده، ۲ـ رَها شُده

مَهجُوری: دُور اُفتادِگی

مَهجُورین: (تك: مَهجور)، دُورافتادگان، رَها شُده‌ها

مُهجَة: مُهجِه دَر فارسی: ۱ـ جان (= روح)، ۲ـ خونِ دِل

مَهد: چُوبَك، از گیاهان (معین)

مَهد: ۱ـ گَهواره، ۲ـ تختِ روان، ۳ـ پَستِه، زَمینِ پَست

مَهـدِ راستین: گَهـواره‌ی راستین، گَهـواره‌ی عیسی (ع)

مَهـدِ عُلیا: والاگَهـواره: پاژنـام بَرخی از زنان بزرگ یا فرمانرَوا

مَهدِ مینا: گَهواره‌ی مینا، گُواژِ آسمان

مَهدُوم: فرُوریخته، ویران

مَهدَوِیَّة: مَهدَوِیّت در فارسی: هُوشیدَری، سُوشیانسی

مَهدیّ: مِهدی در فارسی: ۱ـ رَهنُموده، رَهشناس، ۲ـ اَز نام‌های تازی بَر مردان، ۳ـ هُوشیدَر، سُوشیانس: سُوشیانت، رَهنُمود یا پیامبَری که دَر واپَسین زمان پَدید خواهد آمد، (فرهنگ پهلوی)، رَهنمود دوازدَهم ع

مُهدَی: اَرمغان آوَرده

مِهدیخانی: اِکُوله: گونه‌ای برنج که در رودبار کِشت می شَوَد (معین)، گونه‌ای انگور

مِهذار: یاوه گوی

مُهَذَّب: ۱ـ پیراسته، ۲ـ پَروَرده، فَرهیخته، ۲ـ پاکخُوی

مَهر، مَهرِیَّة: کابین (بُرهان)، دَست‌پیمان (برهان)

مُهر: کُرّه اَسپ (آنندراج)

مُهر: پارسی تازی گشته، مُهر

مُهَرّأ: مُهَرّا دَر فارسی: نیك پخته، نَرم شُده

مِهراس: ۱ـ جُوازه (برهان)، کابیله (برهان)، هاوَن، ۲ـ شُتُر پُرتُوان

مَهرَب: گُریزگاه

مِهرَجان: پارسی تازی گشته، ۱ـ مِهرگان، جشن مهرگان (برهان)، ۲ـ جَشن: دَر تازی مِهرَجان به هر جشنی گفته می شَوَد.

مِهرلَقا، مِهرلَقای: مِهروَش

مَهَرَة: (تك: ماهِر)، هُودَستان، چیرکاران، کاردانان، اُستادان

مُهرَة: کُرّه اَسپ ماده، کُرّه مادیان

مُهرَة: پارسی تازی گشته، مُهره: ۱ـ مُهره، مُهره ی مار، که بِدان زنان مردان را شیفته ی خود سازَند، ۲ـ کُرکُرانك استخوان پهلو (آنندراج)

مَهزُول: لاغر، نَزار، سُست

مَهزُوم: بَرشِکَسته، شِکَست یافته

ماه سیما: ماهرُخ

مَهضُوم: گُوارِده

مُهَفهَفات: (تك: مُهَفهَفَة)، زَنانِ باریك میان

مُهَفهَفَة: مُهَفهَفه در فارسی: زنِ باریك میان (معین)

مَهك: ۱ـ ساییدَن، ۲ـ نرم کَردَن

مَهل: آهِستگی، آهسته کاری، مولِش، زِنهار

مُهل: ۱ـ توپالِ کانی، آسَنِ کانی، ۲ـ کَترانِ تُنُك، ۳ـ روغنِ زِیت، ۴ـ دُردِ روغنِ زیت، ۲ـ زرداب نَسا، زرداب لاشه

مُهَلَّبیّ: مُهَلَّبی دَر فارسی: ۱ـ وابسته به مُهَلَّب بن ابی صفره، ۲ـ کلکی (= قَلَم) که گویا ابومحمد حَسَن بن محمد مُهَلَّبی ساخته، ۳ـ پارچه ای ساخت مُهَلَّب (بهره از فرهنگ معین)

مُهَلَّبِیَّة: مُهَلَّبیه دَر فارسی، مؤنث مُهَلَّبیّ: یَخ در

بهشت، از خوراک ها

مُهلَت: دَر فارسی از مُهلَة تازی: مُولِش (برهان)، زِنهار (برهان)

مُهلت خواستَن: زَمان خواستن، مُولِش خواستَن

مُهلَت دادَن: مولِش دادَن، زِنهار دادن، زَمان دادَن، اکنون مَرا زمان دَهید تا باز خانه شَوَم (تاریخ برامکه)

مُهلت دَهَنده: مُولِش دَهَنده، زِنهار دَهَنده (برهان)

مُهلَت گِرفتَن: مُولیدَن (برهان)

مُهلِك: کُشَنده، میراننده، مَردات (اوستایی)، مُرداد

مُهلِکات: (تك: مُهلِکَة)، مَرداتان، مُردادان، کُشَندگان، میرانندگان

مَهلَکَة: مَهلَکه دَر فارسی: کُشتگاه، میرگاه، میدانِ جَنگ

مُهَلَّل: ویشَفتار (ویشَفت = هِلال، از پهلوی)، نُوماهیك

مُهَلهَل: ۱ـ تُنُك بافته: جامه، ۲ـ نیکسُروده: جامه

مُهِم: ماتَکوَر، گِران (فرهنگ پهلوی)

مَهما امکَن: تا بتوان، به‌اندازه‌ی توانایی (فرهنگستان)

مُهِمّات: (تك: مُهِمّة)، ماتَکوَران، بایِسته‌ها، راه‌اَفزارها، توشه‌ها، زینه‌ها، جَنگ‌اَفزارها

مِهماز: بنگرید به مِهمیز

مُهمَل: اَبَردازِش (فرهنگ پهلوی)، پَرکَم (برهان)، بیکاره، بی‌مانَك (= بی‌معنی)، بی‌آرِش، یاوه، چَرَند

مُهمَلات: (تك: مُهمَلَة)، یاوه‌ها، چَرَند و پَرَند

مُهمَل گُذاشتن: فرو گذاشتن، رَها کَردَن، بیکار گذاشتَن

مُهمَل ماندَن: بیکار گذاشتن (معین)، رَها کَردَن

مُهمَلَة: مُهمَلِه دَر فارسی: پَرکَم: زبانزد کَرویزی

مَهمُوز: ۱ـ هَمزه‌دار، دَر پارسی هَمزه «أ» برابر و جایی ندارد، ۲ـ آکیده، آکناك

مَهمَه: هامون، دَرَندَشت

مُهِمَّة: مُهِمّه دَر فارسی، مؤنث مُهِم: ماتَکوَر، گِران

مِهمیز: پارسی تازی گشته، ۱ـ فَخیز (فرهنگ پهلوی)، مِهمیخ (ذبیح بهروز)، بَرس (آنندراج)، اَسب‌اَنگیز (برهان)، ۲ـ این واژه را فرهنگستان برابر Eperon فرانسوی نیز برگُزیده: زبانزد گیاهشناسی

مُهَنّأ: مُهَنّا در فارسی: ۱ـ بی‌رَنج، آسوده، ۲ـ گُوارا

مَهنأ: بی‌رَنج، دَر دَسترس

میانه قَد: میانه بالا، لاغرگونه

مُیاوَمَة: مُیاوِمه دَر فارسی، روزمُزدی

مِیاه: (تک: ماء)، آب‌ها

میاه سایله: دَر فَرانسوی Bame de Rosa mallas، گُلابِ سُرخ

میبُختَج: پارسی تازی گشته، می پُخته، می پُختگ، سِیَکی، سیکی

میت: Myth، انگلیسی از Mythos، یونانی، میتُختِ اوَستایی (اسطوره، فرهنگ جامعه شناسی)، میتُخت

مَیِّت: مُرده، درگذشته

مَیت: مُرده (معین)

میترالیوز: میترایوز، Mitrailleuse، فرانسوی، خود تُوف

میتولوژی: Mythologie، فرانسوی از یونانی دَر پارسی، میتُخت شناسی، در باره‌ی واژه‌ی میتخت بنگرید به «جُستار درباره‌ی مهر و ناهید، از مُحمد مقدَّم»

میتولُوژیست: Mythologiste، فرانسوی، میتُخت شناس

میتولوژیك: Mythologique، فرانسوی، میتُختیك

مَیتَة: مِیته دَر فارسی، ۱ـ مُرده، نَسا، لاشه، ۲ـ مُردار

میتین: ترکی، تَبَر آهنی، کُلَنگ (معین)، تیشه

میتینگ: Meeting، انگلیسی، اَنجُمَن، نشَست، هَمآیِش (فرهنگ نوین پیوسته)

میثاق: پیمان، پَشتَك (فرهنگ پهلوی)، غُنوَند (برهان)

میخ طَویله: بالَك (گویش گیلکی)

مِیحاد: تَك تَپّه

مِیحار: چوگان (لاروس)

مِیداء: پایان، پایانِ (لاروس)

مَیدان: پارسی تازی گشته، مِیدان (فرهنگ پهلوی)

میدِل کِلَس: Middle class، (= طبقهٔ متوسط، فرهنگ جامعه شناسی)، میانِست

میر: در فرهنگ معین «مُخفَّف امیر تازی دانسته شده»، پارسی است، بنگرید به: اَمیر

مِیر: خواربار (لاروس)

میراب باشی: سَرمیراب

میراث: رخن، نِهادَك، اَیَرماند (فرهنگ پهلوی)، مُردری، مُرده ریگ (برهان)، تو این مُرده ری اَسپ چون یافتی، ز بیژن کجا روی بَرتافتی (فردوسی)، چو پیش آمَدَش روزگار بهی، اَزو مرده ری ماند، تختِ مِهی (فردوسی، شاهنامه)، مانداك

میراث خوار: رِخن خوار

مُهَـنـدِس: پارسـی تازی گشتـه (لاروس)، هَنداچگَر، هَندازگَر، هَندِسه‌دان

مُهَـنـدِس فَلَك: هَـنـداچگَـر سِپهـر: گواژ: ۱ـ کیوان، ۲ـ اَختَرمار

مُهَـنـدس مُشـاور: هَنداسُپار (سُبار = مشاور، فرهنگ پهلوی)

مُهَندس مِعمار: مِهراز

مُهَندِسین: (تك: مُهَندِس)، از ریشه‌ی پارسی، هَندازگَران، هَنداچگَران، هندسه‌دانان

مُهَـنـدَم: تازی از پارسیِ هَندام، اَندام (معین)، اَندامی، تَراشیده

مَهو: ۱ـ مُرواريد (آنندراج)، ۲ـ سَنگِ ماه، ۳ـ خُرما، ۴ـ شیرِ آبکی، ۵ـ تگَرگ، ۶ـ شمشیر تیز

مُهَوَّس: از ریشه‌ی پارسی، هُوسناك، ریژگَر، ریژمَند

مُهَوَّع: هَراش انگیز، هَراش آور، کین اَنگیز

مَهُول: هَراس انگیز، سَهمناك

مُهَیَّأ: مُهَیّا در فارسی: پَسَچـك (فـرهـنـگ پهلوی)، بَسُغـده، از هَمـان ریشـه‌ی پهلوی (بُرهان)، بِساخته، آماده (برهان)

مُهیّا ساختَن: بَسُغیدَن (برهان)، آمادَن (برهان)

مَهیب: سَهمگین، تَرسناك

مُهَیِّج: بَرآغالَنده

مُهَیِّجَة: مُهَیِّجه در فارسی، مؤنث مُهَیِّج: بَرآغالَنده

مَهیرَة: مَهیره دَر فارسی: ۱ـ خُدیش، کَدبانو، ۲ـ خانمان بانو، گِران کابین

مَهیل: تَرسناك

مُهَیمِن: تازی از عبری، ۱ـ گُواه راستین، ۲ـ سِپَرتَرس، بیم‌زُدای، از نام‌های خدا

مَهین: ۱ـ خوار، ۲ـ سُست، ناتوان

مُهین: خوارساز، خواردارَنده

مِیِ شعری‌فش: میِ سُرخ

می: Mi، فرانسوی، نشانه‌ای است در خُنیا

مَیادین: (تك: مَیدان)، از ریشه‌ی پارسی، مِیدان‌ها

مَیاستـو: مَیاسطُو، مَنـاستِر، Monasterion، یونانی، نیایشگاه تَرسایان

مَیامِن: (تك: مَیمَنَة)، شُگون‌ها، فَرخندگی‌ها

میانَج: میانه (فرهنگستان)، نام شهری است.

میان خالـی: میان تُهـی، کاواك (صحاح الفرس)، به جُز عمودِ گِران نیست روز و شب خُورِشَش، شگـفـت نیسـت اَزُو، گَر شِکَمْش کاواك است (لبیبی)

میانـطُوسی: نادرست نویسی میانتُوسی، گُلِ فَراموشم مَکُن

میان فَرش: میانبوب، غالی

میراث دادن: رِخن دادَن، رِخن نهادن

میراثی، در تازی نیامده، رِخنی، مانداکی، رِخنیك

میر بَحر: میر دَریا

میر بَحری: بَندَرساو

میر تُوزُك: میرِ دَربار، بارسالار

میرحاج: میرهَنج

میرزا قَشمَشَم: پارسی است، میرزا غَشمَشَم

میرزا قَلمدان: باریك و مُردَنی

میرصَد: نادرست نویسی میرسَد، پارسی است

میرغَضَب: میرخشم، دژخیم

مَیرَة: میره در فارسی، مؤنث مَیر، خواربار

میز: این اژه را معین مغـولی دانسـته، زیرا در «حبیب السیر» آمـده است که: «اغـو زخان، از پادشاهان مغول اختراعِ میز کرد»، این واژه‌ی میز خود هَمـان واژه‌ی مَیزد پهلوی و بَخشی از مَیزدان و مَیزدگاه پهلوی است و مَیزد: خوردنـی‌ها که در آیین‌های دینـی بر سفـره می‌نهـاده انـد. از این روی باید آن را پارسی دانست، گو آن که یکی از شاهان مغول آن را به کار بُرده باشـد. دَر پرتغـالی نیز چنان که معین یادآور گردیده واژه‌ی Mesa به کار می‌رود که خود نشانـه‌ی دیرینگی این واژه در زبان‌های هنـدو ایرانـی است. دَر نایین به میز: سیریت وسِـریتـه می‌گـوینـد (فرهنگ نایینی)، واژه‌ی برابر میزبان در پهلوی نیز مَیزدپان است.

مِئزاب: پارسی تازی گشته، میزآب، آبراهه، ناودان

میزان: ۱ـ تَرازوك (فرهنگ پهلوی)، تَرازُو، ۲ـ پَتمـانَـك (فرهنگ پهلوی)، پیمانه، اَندازه، ۳ـ بَرجِ ترازو، آبامِ تَرازو

میزانُ الارتفـاع: فَرازسَنج (فـرهنگستـان)، بالَست سَنج

میزانُ الاستِماع: شنیدآزما (فرهنگستان)

میزانُ التَنَفُّس تَرسیمی: دَم نِگار (فرهنگستان)

میزانُ الحَجم: گُنج نِگار (فرهنگستان)

میزانُ الرِّطوبَة: نَم سَنج (فرهنگستان)

میزانُ الرِّیاح: بادسَنج (فرهنگستان)

میزانُ السَّمع: شِنیدسَنج (فرهنگستان)

میزانُ الشَّم: بویایی سَنج (فرهنگستان)

میزانُ الضُغطَة: فشارسَنج (فرهنگستان)

میزان القُوَّه: نیروسَنج (فرهنگستان)

میزان النَّبض: (نَبض نگار، فرهنگستان)، تپسَنج

میزانُ النَّغمَة: نَواسَنج، لَرزسَنج

میزانُ النَّفس: دَم سَنج

میزان الهَواء: هَواسَنج

میزان پاژ: Mise en pages ، فرانسوی،

رویه آرایی

میزآن پلاس: Mise en place ، فرانسوی، چارآرایی (چار = مَکان، فرهنگ پهلوی)

میزآنپلی: Mise en plis ، فرانسوی، مَرغولِش

میزانتِرُپ: Misanthrope ، انگلیسی، مَردُمگُریز (فرهنگ نوین پیوسته)

میزآن سِن: Mise en scenec ، فَرانسوی (= بازی دادَن هنرپیشه‌ها، انتخاب جا و حرکت دوربین، نورپَردازی، فرهنگ واژه‌های سینمائی)، نُماویرایی

مِئزَر: مِیزَر در فارسی: تازی از ریشه‌ی پارسی، ۱ـ اِزار، لُنگ، ۲ـ دَستار

میس: سُریانی، تاغوت، تاغَران، تادار، از گیاهان

میس: Miss ، انگلیسی، دوشیزه (فرهنگ نوین پیوسته)، بانُوك

مَیسان: ۱ـ بادسار، بَرمَنِش، ۲ـ خُرامان، ۳ـ ستاره‌ی دَرَخشان

میستیسیسم: Mysticisme ، فرانسوی، هَست شناسی، روشَنگشت

مَیسِر: مَنگ، مَنگیا، مَنگك (برهان)

مُیَسَّر: آسان، ۲ـ فَراهَم، آماده (معین)

مُیَسَّر شُدَن: ۱ـ دَست دادَن، ۲ـ فَراهَم شُدَن

مَیسَرَة: مَیسَرِه دَر فارسی (جَرانغار در مغولی): چپگاه (آنندراج)

میسل: Missile ، انگلیسی، مُوشَك (فرهنگ فنی)

مَیسُور: آسان

مَیسُورات: (تك: مَیسورَة)، آسان‌ها

مِیسُوسَن: پارسی تازی گشته، مِی سُوسَن، نوشابه‌ای که از گُل سوسَن فَراهَم آید (بهره از فرهنگ معین)

مِیسُون: جوان زیبا

مَیشُوم: مِیشُوم دَر فارسی، دَر تازی مَشؤوم: بَدشگون، مَرَخشِه

میعاد: پَشتگاه (پَشت = وَعده)

میعادگاه: هَمان میعاد است و افزودنِ گاه بِدان ناروا

مَیعَة: مَیعِه دَر فارسی، شَفتدار (= اِستَرَك)، از گیاهان

مَیعَة سائِلَة: میعهٔ سائِله دَر فارسی: زَد اَنگبین

مَیفُختَج: پارسی تازی گشته، مِی پُخته، مِی پُختَك (معین)

میقات: ۱ـ زمانِ کار، هنگام کار، هنگام، ۲ـ دیدارگاه

میقات گاه: همان میقات است و افزودن گاه بِدان ناروا

میقواقان: تَبَج (= ژالاپ، گویش گیلکی)، از

گیاهان

میکا: Mica، فرانسوی، کُچبار (کُچ = فلوسِ ماهی، برهان)، اگر به رویه‌ی پهلویی این سنگ بنگریم می‌پنداریم که کُچ‌های نازك را روی هَم چیده اند.

میکاشیست: Mica schiste، فرانسوی، کُچبارِ اَردَوالی (اَردَوال = Schiste، قریب)

میکای بنفش: دَر فرانسوی Lépidolite، کُچبارِ بنفش

میکای سفید: دَر فرانسوی، Muscouite، کُچبارِ سپید

میکای سیاه: دَر فرانسوی، Biotite، کُچبارِ سیاه

میکائیل: بِشتَر (صحاح الفرس)

میکرُب: Microbe، فرانسوی، تَمیك (= موجودِ اَهریمنی، فرهنگ پهلوی)، جانوَك

میکرُب‌شِناس: تَمیك‌شِناس، دَر فرانسوی Microbiologiste

میکرُب شناسی: تَمیك‌شِناسی

میکرُبیولوژی: Microbiologie، فرانسوی، تَمیك‌شِناسی

میکرُسکُپ: Microscope، فرانسوی، ریزبین (فرهنگستان)

میکرسکُپی: بنگرید به میکرسکپیك

میکرسکُپیك: Microscopiqfe، فرانسوی، ریزبینیك

میکرُفیلم: Microfilm، فرانسوی، رُخشَك

میکرُگرافی: Micrographie، فرانسوی، خُردنِگاری (فرهنگستان)

میکرُلیتیك: Microlithique، فرانسوی، ریزدانه (فرهنگستان)

میکرُمتر: Micromètre، فرانسوی، خُردکَسَنج

میکرُن: Micron، فرانسوی، خُردَك

میکروفاژ: Microphage، فرانسوی، ریزخوار (فرهنگستان)

میکزُدِم: Myxoedème، فرانسوی، پُف‌آلودِگی، از بیماری‌ها

میکودِرم: Mycoderme، فرانسوی، خازکَف

میکُوز: Mycose، فرانسوی، غارچِزدِگی، از بیماری‌ها

میکولُوژی: Mycologie، فرانسوی، غارچِشناسی

میگرِن: Migrène، فرانسوی، رَفتسَر، سَرگیجه

مِیل: ۱ ـ گرایِستَك، کامَك، خواستاری، اُنامِش، نیاز (فرهنگ پهلوی)، گِرای (برهان)
۲ ـ خَمِش، اُریبِش

میل: از لاتینی Millia (معین)، این واژه که اندازه‌ای است برابر با یك سِیُم فرسنگ یا ده هزار گام از دیرباز در فارسی نوین به کار می‌رفته: زیك میل کرد آفریدون نگاه ـ یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه (فردوسی، شاهنامه)

میل: Milliaris، لاتینی تازی گشته، فرسنگار (برهان)، راهنشان

میل: که در زورخانه به کار می‌رود، Mil، فرانسوی، گرز (سعید نفیسی)، زورخانه در ایران خود میدان کوچکی است برای ورزش های جنگی و بیشینه‌ی ورزافزارها همان جنگ افزارهای دیرینه‌ی ایرانی

میلاد: زایش، زادروز

میلادیّ: میلادی در فارسی: زایشی

مَیلان: ۱ـ خَمِش ۲ـ اُریبش ۳ـ گرایش

میل بازی: گرزبازی

مِیل بهِ چَپ: چَپیدَن (آنندراج)

مِیل جِنسی: کام، وَرَن (فرهنگ پهلوی)

مِیل داشتَن: گِراییدَن، کِشیده شُدَن، نیازیدَن، کامِستَن (فرهنگ پهلوی)

میل زَدَن: نیش زَدَن، نِشتَر زَدَن

میل طبیعی: خِیم (فرهنگ پهلوی)

مِیل کَردَن: کامیدَن (فرهنگ پهلوی)، نَمیدَن (برهان)، گِراییدَن (برهان)

میل کشیدَن: کُور کَردَن

میل گِرفتَن: گُرزگِرفتَن

میل گیری: گُرزگیری

میل لَنگ: گُرزلَنگ، دَرخودرو

میل میلی: راهراه

میلنایانیسم: Millenerianisme، فرانسوی (= نهضتِ هزاره‌ای، فرهنگ جامعه‌شناسی)، خیزشِ هزاره‌ای

میله: تِهَك (پهلوی)

میلیارد: Milliard، فرانسوی، وَسیار (بهره از پهلوی)

میلیاردِر: Mylliardaire، فرانسوی، وَس خواست (از وَس خواستَك = بسیار مالدار، فرهنگ پهلوی)

میلیت: Myelite، فرانسوی، آماسِ مَغزتیره

میلیتاریسم: Militarisme، فرانسوی، جَنگ گِرایی

میلیون: Million فرانسوی، وَسان (بهره از پهلوی)، سَدبیوَر

میلیونِر: Millionaire، فرانسوی، وَساندار

میلیونِیم: Millionième، فرانسوی، وَسانُم

میم: Mime، فرانسوی، لالبازی

میمِتیسم: Mimétisme، فرانسوی، اَنگل زیوی

مَیمَنَة: مِیمَنت دَر فارسی: شُگون (برهان)، فرخندگی

مَیمَنَة: مِیمَنه دَر فارسی (= برانغار در مغولی): راستگاه (آنندراج)

میمودِرام: Mimodrame، فرانسوی، نمایشِ خاموش

مَیمُون: مِیمون، پارسی است، کَپ، کَپیك (فرهنگ پهلوی)، مَهنانه (برهان)

مَیمون: مِیمُون دَر فارسی: فَرخُنده، شگوندار

میمون اختَر: فرخنده‌پی، ستاره بُلَند

میمون دَولت: نیکبخت، بَختیار

میمون لَقا: فرخنده روی، فرخنده دیدار

میمیك: Mimique، فرانسوی، لالباز

مین: Mine فرانسوی، اَژدَر (فرهنگستان)

مین باشی: ترکی، هزاردار

مینِرال: Mineral، انگلیسی، کانی (فرهنگ فنی

مینِرال اسپرینگ: Mineral spring، انگلیسی، چشمه‌ی کانی (بهره از فرهنگ فنی)

مینِرال رِسورسز: Mineral resources، انگلیسی، (= منابعِ مَعدنی، فرهنگ فنی)، کانخاستان

مینِرالُجیست: Mineralogist، انگلیسی، کانشِناس

مینرالوژی: Minéralogie، فرانسوی، کانشِناسی

مین گُذاری: اَژدَرنِهی

مینُوت: Minute، فرانسوی، پیشنِویس

مینوریته: Minorité، فرانسوی، کِهینه

مینیاتور: Miniature، فرانسوی، ۱ـ نازُك نِگاری ۲ـ ریزه کاری

مینیاتورساز: بنگرید به مینیاتوریست

مینیاتورسازی: نازُك نِگاری

مینیاتوریست: Miniaturiste، فرانسوی، نازُكِ نِگار

مینیموم: Minimum، فرانسوی ازلاتینی، کَمینه

مینیون: Minium، لاتینی تازی گشته، سُربار

میوپ: Myope، فرانسوی، نَزدیك بین

میوپی: Myopie فرانسوی، نَزدیك بینی

میوِجات: رَمَنِ نادرست، میوه‌ها

میوزیس: Myosis، فرانسوی، مَردُمَتنگی

میوگراف: Myographe، فرانسوی، ماهیچه‌نِگار

میوگرافی: Myographie، فرانسوی، ماهیچه‌نِگاری

مُیول: (تك: مِیل)، گِرای‌ها، کام‌ها،

خواستاری‌ها

مُیول: (تک: میل)، میل‌ها

میولوژی: Myologie ، فرانسوی، ماهیچه شِناسی

میوه‌ی فاسد: پو لِه (برهان)

میویزَج: پارسی تازی گَشته، مَویزَک، از گیاهان

ن

نااستحقاق: ناروا، بیجا (معین)

نااَصل: ۱ـ بَدگوهر، ۲ـ نبَهره، ۳ـ فرومایه

نااَمن: آشو بزَده، دُزد بازار

نااَمنی: آشُو بزِدگی، آشُفتِگی

نااَهل: نامَردُم، چو نامَردُم آواز مردم شنید، میان خطر جای بودَن ندید (سعدی)، کَسنـدَر، سِزَد مَرد را گَر تکبُـر کند، چو شَه نیکویی با کَسندَر کُند (عنصری)

ناایمَن= نااَمن، بنگرید به نااَمن

ناب: ۱ـ کِلك (برهان)، دَندانِ نِشتَر: چهار دندان نیش درندگان را گویند، ۲ـ دَندانِ پیل، ۳ـ ماده شترِ پیر، ۴ـ مِهتَر

نابالغ: ۱ـ اَپورنای (فرهنگ پهلوی)، نابُرنا، ۲ـ گُول، نابِخرَد

نابت: ۱ـ رویاننده، ۲ـ رُوینده (غیاث اللغات)

نابِتَة: مؤنث نابت، وَ: جوانِ نوخاسته، نابُرنا

نابِخَة: ۱ـ سُخَنوَر، ۲ـ زمینِ دوردست

نابِض: ۱ـ خَشم (آنندراج)، ۲ـ پِی (= عَصَب)، ۳ـ تیرانداز (لاروس)

نابِض حلَزانیّ: خیزه ی لُوله ای

نابِض لولبیّ: خیزه ی مارپیچی

نابِض نصلیّ: خیزه ی دَوالی

نابِعَة: خِوی راه (خِوی = عَرَق)

نابِغَة: نابغه دَر فارسی: ۱ـ اَزدا (بهره از فرهنگ پهلوی)، بَرآمَـدِه (آننـدراج)، هُوشبـار، ۲ـ بَرجسته: مَرد، نامی (لاروس)، سَرآمَد (بهروز)

نابِك: جای بُلَند (آنندراج)

نابَلَد: ۱ـ بیراه، ۲ـ کارنَدان

نابِه: ۱ـ نام‌آور، ۲ـ گرامی، ۳ـ هُوشیار، زیرَک (لاروس)

نابی: ۱ـ گُریخته، ۲ـ فَربه

نابِیَة: مؤنث نابی، وَ: پَرت و پَلا، سخن چَرَند

ناپُلیتَن: Neapolitan : انگلیسی، ۱ـ ناپلی، از شهر ناپل، ۲ـ بَستَنی ناپلی، بَستنیِ خِشتی

ناپُلِئون Napoléon : پَرِ پره‌ی تِلایی بارُخشِ شاه فرانسه ناپلیون یکم (۱۷۶۹ـ ۱۸۲۱)

ناپه Nappe: فرانسوی، سُفره (قریب)، زبانزد زمین شناسی، خوان

ناپه آکیفر Nappe aquifere : فرانسوی، سِفره‌ی آبدار (قریب)

ناپه ایگنه Nappe ignée : فرانسوی، سُفره‌ی آذرین (قریب)

ناپه شاریاژ Nappe charriage : فرانسوی، سُفره‌ی رُوراند (قریب)، زبانزدِ زمینشناسی

ناتاتُوار Natatoire: فرانسوی، شِنایی (فرهنگستان)

ناتامّ = ناتَمام، بنگرید به ناتمام

ناتَجرِبه، ناتَجربه کار: ناآزموده

ناتَجرِبگی: ناآزمُودگی

ناتدبیر: بی‌سِگال

ناتَربیت: ناپَروَرده، بار نَیامده

ناتِف: شَکَرینه (معین)

ناتَمام: ۱ـ ناهام، ناهَرْو، نافَرجَفت (فرهنگ پهلوی)، نافَرجام، ۲ـ خام، ۳ـ نادُرُست، بَش، ۴ـ آکدار

ناتَمام عیار: بَش اَپَر (بَش = ناتمام، برهان‌ـ وَ‌ـ اَپَر = عیار، پهلوی)

ناتَمامی: ۱ـ نافَرجامی، ۲ـ خامی، ناآزمُودِگی

ناتمیز: ۱ـ کُودَن، بیهوش، ۲ـ پلید، آلوده

ناتور Nature : فرانسوی، ۱ـ سِرِشت، زاد، نهاد، ۲ـ پَرهام

ناتورالیزاسیون Naturalisation : فرانسوی، ۱ـ شَهروَندی (= تابِعیّت)، ۲ـ پَذیرشِ شهروَندی، ۳ـ بَرگه‌ی شهروَندی، ۴ـ بُوم آمُختِگی

ناتورالیست Naturaliste : فرانسوی، ۱ـ پَرهامشِناس، ۲ـ پَرهامگَرای

ناتورالیسم Naturalisme : فرانسوی، ۱ـ پَرهامگی (= طبیعی بودن)، ۲ـ پَرهامگَرایی

ناتِی: ۱ـ بَرآیَنده، ۲ـ بُلَند (آنندراج)

ناثّ: دُشیادگَر (= غیبَت کُننده)

ناثِر: نویسَنده، دیپگَر (بنگرید به نثر)

ناج: شیر بیشه (آنندراج)

ناجائِز، ناجایِز: ناروا

ناجِح: ۱ـ راه رفتنِ تُند (لاروس)، تُند رَفتَن، ۲ـ کارِ آسان، ۳ـ مَردِ پیرُوز (آنندراج)

ناجَخ: ۱ـ سُرفَنـده (آننـدراج)، ۲ـ دَریای پُرشُور، ۳ـ لُورِ زمین کَند (لُور = سیل)

ناجِذ: دَندانِ سِپَسین (آنندراج)، دَندانِ بُرنایی (= بلوغ)، دَندانِ خِرَد (= عقل)

ناجُرمَکی: نام مَردی تَرسا و پَرهیزکار

ناجِز: ۱ـ آماده، بَسُغده، ۲ـ دَست به دَست

ناجِسم: نااَستُمَند (بهره از فرهنگ پهلوی)، اَکرْپ، زبانزد فرزانی

ناجِع: ۱ـ گیاهجُوی، مَرغجُوی، ۲ـ آبِ گوارا

ناجِم: ۱ـ گَردَنکِش، ۲ـ پیدا، آشکار، ۳ـ دَرَخشنده

ناجِنس: ۱ـ نابـاب، ناجُـور، ۲ـ بی اَدَب، ۳ـ ناپَسند، وازَده

ناجُـود: ۱ـ خُون، ۲ـ کُرکُم (= زعفـران)، ۳ـ ساغـر، پیاله، آوَندِی، نَبید خوری (این واژه در بَرخی از واژه نامه ها پارسی دانسته شده)

ناجی: ۱ـ رَستگار (غیاث اللغات)، ۲ـ رَهاییده، رَهـایی یافتـه، در فارسی «نـاجی» را برابـر با رَهانَنده به کار می بَرَند

ناجِیَة: مؤنث ناجی، وَ، ماده شُتر تیزرُو

ناحُرمَتی: بی اَدَبی (معین)

ناحِس: خشکسال (لاروس)

ناحِساب: زُور گو، زُورِستان

ناحِساب گُفتَن: ۱ـ زُور گُفتَن، ۲ـ چَرَند گُفتَن

ناحِفاظ: ۱ـ بِرهنه، ۲ـ بی شَرم، ۳ـ بی نِگَهبان، بی دَر و دَروازه، ۴ـ بی رَگ، بَدرَگ

ناحَقّ: ۱ـ اَداتَـك (فرهنگ پهلوی)، بیداد، ۲ـ دُروغ، ۳ـ بیهُده، ۴ـ ناروا، ۵ـ زُور

ناحَق شناس: نَمَك نَشناس (معین)، ناسپاس (آنندراج)

ناحِـل: ۱ـ باریك، لاغر (لاروس)، ۲ـ لاغر از بیماری (آنندراج)، تَکیده

ناحِـیَة: ناحیِه در فارسی، والَن، کُوست، ویس، کِشوَر (فرهنگ پهلوی)، کَرانه، سُوی، خوره

ناحیه ای: ویسیك (فرهنگ پهلوی)، کَرانه ای

ناحیهٔ شَهری: بَرزَن

ناخـالِص: اَویژه، ناویژه (بـرهـان)، ناك، اَناك (فرهنگ پهلوی)

ناخالِصی: اَویژگی، ناویژگی

ناخُذاة: پارسی تازی گشته، ناخُدا، خُداوَند ناو (آنندراج)

ناخِـر: ۱ـ کُهنـه، پُوسیده، ۲ـ ریزریز، ریزه ریزه شُده (آننـدراج)، ۳ـ اُستخوانِ کاواك، ۴ـ گُراز دَرَنده، خُوكِ تازَنده، ۵ـ خَر، اَسپ (لاروس)

ناخِس: ۱ـ سُوزَن سُوزَن شُدَن، ۲ـ بُز کُوهـی آفریکایی (بهره از غیاث اللغات و لاروس)، ۳ـ گَری شُتُر

ناخِص: گَنده پیر، چُروکیده

ناخِع: دانا

ناخِعُ الصَّدر: اَندرزگوی

ناخَلَف: دُشفرزَند، فرزندِ بَد

ناخوش اَحوال: بیمار، ناتَندُرُست، ناجُور (گویش هراتی)، پَراشیده، از پَراشیدَن (= بَدحال شُدَن، برهان)

ناخوش مزاج: ناتَندُرُست

ناد Nud: انگلیسی، مُهره (فرهنگ فنی)

نادّ: رُوزی

نادِر: کَم، کَمیاب، مانی (برهان)، تَنسُخ (آنندراج)

نادِرُالاِستعمال: کَم گُسارِش، کَم کاربُرد

نادِرُالحُسن: زیبایِ یگانه

نادِرُالوُجود: کَمیافت، کم‌مانَند

نادِرُالوُقوع: کَم پیشآی

نادِرَة: نادِره دَر فارسی، مؤنثِ نادِر، ۱ـ کَمیاب، ۲ـ سُخن نَغز (لاروس)، ۳ـ بی‌مانَند، بی‌هَمتا، ۴ـ تَرِوَنده، تَرِوَند، تَرِوَنده‌ی پالیزبان، هَر گاو و خَر را کِی رسد، زین میوه های نادره، زیرکَدِلِ کُربُزخورَد (مولانا)

نادِرَةُ الزَّمان: یگانه‌ی روزگار (لاروس)

نادِره‌بین: مُوی شِکاف

نادِره‌بینی: مُوشِکافی

نادِره فَنّ: ۱ـ هُنَرمَند، ۲ـ فَریبکار

نادِره کار: شِگفتی آفَرین

نادِره گُفتار: نَغزگوی

نادِره گُویی: نَغزگویی

نادِره‌لان: یگانه لان، خاستگاه یگانِگان

نادِری: دَر تازی نیامده، ۱ـ کَمیابی، ۲ـ وابَسته به نادِرشاهِ اَفشار

نادِریافته: ۱ـ دَر نیافتِه، ۲ـ نارسیده

نادِم: ۱ـ پَشیمان (غیاث اللغات)، ۲ـ شَرمسار

نادی: ۱ـ اَنجمنِ رُوز (آنندراج)، باشگاه (لاروس)، ۲ـ بانگ دَهَنده، آوا کُنَنده

نادِیَة: نادیه در فارسی، رُخداد (= حادثه)، (بدینگونه آمده دَر معین)، سُوی (بدینگونه آمده در لاروس)

ناذِر: ۱ـ پَتیست کُنَنده، پَتیستگَر (پَتیست = نَذر، فرهنگ پهلوی)، ۲ـ از نام‌های خُدایخانه

نار: آتَش، آذَر

نارُالجَحیم: آتَشِ دُوزَخ

ناراحَت: ۱ـ دُشرام (فرهنگ پهلوی)، ناآرام، ۲ـ آشُوبگَر، ۳ـ دِلنِگَران، ۴ـ خَشمگین، جُوشی

ناراحَت شُدَن: ۱ـ به دَردِسَر اُفتادَن، ۲ـ ناآرام شُدَن، ۳ـ جُوشی شُدَن

ناراحت کَردَن: ۱ـ دَردِسَر آفَریدَن، ۲ـ ناآرام کَردَن، ۳ـ خشمگین کَردَن

ناراحت کُننده: ۱ـ دَردِسَر آفرین، ۲ـ نِگَران کُنَنده، ۴ـ خَشم اَنگیز

ناراحتی: ناخُرسَند، اَخُنسَند، در پهلوی

نار افرنجیّه، نارِ افرنجی: آبله‌ی فَرَنگ، کُوفت

نارایِج: ۱ـ نارُواك، نارواگ، ۲ـ نَبَهره

نارباجَة: پارسی تازی گشته، نارَبا، آشِ انار با مَویز

نارجیل: پارسی تازی گشته، نارگیل

نارجیلَة: نارجیله دَر فارسی، پارسی تازی گشته، نارگیله، گونه‌ای غَلیان

ناردین: پارسی تازی گشته، ناردین (لاروس)، یونـانیِ سُریانیِ تازی گشتـه از Naŕdinon (معین)، سُنبُلِ رُومی، از گیاهان

نارسِئین Narcéine: فرانسوی، تَلخیناب

نارسیسوس Narcissus: یونانی، نوجوانی که شیفته‌ی رُخشِ (= عکس) خود در آب شد و به گُلِ نَرگِس وَرتِنیده گشت (وَرتِنیده = تبدیل شُده)

نارسیسیسم Narcissisme: فرانسوی از ریشه‌ی یونانی، نَرگِسدیسی، خودشیفتِگی

نارِضا = ناراضی، ناخُرسَند

نارِضامَندی: ناخُرسَندی

نارِضـایَتی: ناخُـرسندی، از ساختـه‌های نادرسـت در فارسـی، زیرا «رِضـایت» را فارسی گویان کُنِش دانستـه اند و افزودنِ «ی» نارواییِ بر ناروا

نارِضایی: ناخُرسَندی، اَخُنسَندی در پهلوی

نارَعنا: ۱ـ بَدگِل (معین)، ۲ـ نادُرُستکار، دَغاکار

نارِفاقتی = عَدَمِ رِفاقت (معین)، نادُوستی، دُورَنگی

نارکُوتیک Narcotique: فرانسوی، ۱ـ تَلخینبار، ۲ـ هُوشرُبا

نارکُوتین Narcotine: فرانسوی، تَلخین

نارَنج: پارسی تازی گشته، نارِنج (لاروس)، نارَنگ

نارَنج: پارسی تازی گشته، نیرَنگ (معین)

نارَنجات: (تك: نارَنج)، از ریشه‌ی پارسی، نیرَنگ‌ها (معین)

نارَواج: نارُواگ

ناروال Narval: فرانسوی، نَیزه ماهی (سعید نفیسی)

نارَوَن: در فرهنگ معین، نار (= آتش) + وَن، درختِ آتش؟ تازیان نارَوَن را از پارسی برگرفته و نَرْوَند گویند. نارَوَن، که نارَوَند و ناروان نیز خوانده می‌شود، پارسی است، نازِین، سایه خوش، گُژم، لامِشگَر، پشه غال نام‌های دیگرِ آن.

ناروَنِ سیبری: آزار (دَر شهسوار)، اَزدار (در لاهیجان)، سیادار (دَر تالِش)، آزاددار (دَر رشت)، (گویش گیلکی)

ناری: آتَشی، آتَشین

ناریّات: شَب‌پَرگان

ناریّت: از ساخته‌های فارسی گُویان، آتَشینِگی، خَشمگینی

نارین: مُغولی، گَنجِ گوهر، گَنج شاهی

نازِع: ۱ـ بیگانه (لاروس)، ۲ـ تیراَنداز

نازُک اَدا: ۱ـ نَرمرَفتار، ۲ـ خوش آوا

نازُک بَدَن: ۱ـ نازُک تَن، نازک اَندام، ۲ـ سُرخ مرو (از گیاهان)، ۳ـ چیلانِ هندی، ۴ـ نازبَرگ: گونه‌ای گُلِ سرخ

نازُک خُلق: ۱ـ نَرمخُوی، فروتَن، ۲ـ زُودرَنج (معین)

نازُک خیال: ۱ـ بینِشوَر، ۲ـ نازُک اَندیش

نازُک طَبع: ۱ـ یَمرُود (برهان)، زُودرَنج، ـ نازک پَرداز، نغزسَرای، ۳ـ نازُک چَر

نازُک طبیعَت = نازک طَبع، بنگرید به نازک طَبع

نازُک عِذار: نَرمرُخسار

نازُک مزاج: جُوشی، زُودرَنج

نازُک مَشام: نازُک دَماغ

نازُک مَشرَب: ۱ـ نازپَروَرده، ۲ـ نازُک چَر

نازِل: ۱ـ پایین رُو (فرهنگستان)، نشیبَنده (ذبیح بهروز)، ۲ـ پَست، فُرومایه

نازِل Nozzle: انگلیسی، ناوَک (واژه نامهٔ فیزیک)

نازِل سِروت Nozzle throat: انگلیسی، گُلوگاهِ ناوَک (واژه نامهٔ فیزیک)

نازِل شُدَن: ۱ـ فُرود آمَدَن، مانسر شُدَن (مانسر = وَحی، فرهنگ پهلوی)، ۳ـ پَست شُدَن

نازِل کَردَن: ۱ـ فُرو فِرِستادَن، وَخش فِرستادن، ۲ـ پایین کشیدَن، ۳ـ پَست کَردَن

نازِل مَنزِل: جانشین (معین)

ناز لُوبیَه: نازپَروَرده (معین)

نازِلَة: نازلـه در فارسی، پُتیار (= بلا)، سختی زمانه (آنندراج)

نازِلیّ: در فرانسوی Lotte، ماهی روغن (لاروس)

ناز و غمزه: بَرزَم (برهان)، نازو کِرِشمه

نازی Nazi: نشانه‌ی National sozialist، آلمانی، سازمانی در آلمان هنگام فرمانروایی Hitler (۱۹۳۳ـ۱۹۵۴)

نازیست Naziste: هَموَندِ سازمان نازی

نازیَة: ۱ـ شادمانی، ۲ـ خشم، ۳ـ تیزی و تُندی

ناس: ۱ـ مَردُمان، ۲ـ نام یکی از سیمنادهای نِبی (= سوره های قُرآن)

ناسّ: نانِ خشك (لاروس)

ناسالم: ۱ـ آکناك، ۲ـ بیمار، ۳ـ ناسازگار، ۴ـ زیانرسان، ۵ـ نابکار، آشوبگر

ناسپال: هندی، نارپوست (معین)

ناستورسیوم، از Nasturtium: انگلیسی، دَماغ پیچی، از گیاهان

ناسِج: ۱ـ بافَنده ۲ـ سخن آرا

ناسِخ: ۱ـ پاچِنگَر (از پهلوی)، ۲ـ نیست کُننده (غیاث اللغات)، نیستگَر، هیچَنده (آنندراج)، بَراندازَنده، سِتَروَر (بهره از فرهنگ پهلوی)

ناسِخَة: ناسِخه دَر فارسی، مؤنث ناسِخ، بَراَندازَنده

ناسِع: ۱ـ گَردَن دراز، ۲ـ بَرآمده، ۳ـ خُروسِه

نابُریده: زَن

ناسِق: سامان دَهَنده

ناسِك: ۱ـ نیایِشگَر، ۲ـ کُرپان کُنَنده

ناسِکَة: ۱ـ زمینِ سَبز، ۲ـ زمینِ بارانخورده

ناسُوت: سُریانی از عبری تازی گشته، ۱ـ سِرِشت آدمی، سارَنگ، ۲ـ جهانِ فرودین، جهانِ ماتیك

ناسُوتی: خاکی، این جهانی

ناسُور: دَر تازی این واژه دو گونه نوشته می‌شود: ناسُور و ناصُور، ریشینِگی

ناسُور شُدَن: ریشینه شُدَن

ناسِی: فَراموش کُنَنده (غیاث اللغات)

ناسَیِّد: دَغاباز، کَلَك زَن

ناسیون Nation: فرانسوی، ۱ـ سَرتَك (= جِنس)، ۲ـ بَرشان (= اُمَّت)، ۳ـ زانیچ (= مِلَّت)

ناسیونال National: فرانسوی، ۱ـ نِژادی (سعید نفیسی)، ۲ـ زانیچی (= ملی)، ۳ـ دودمانی، ۴ـ سَرتَکی

ناسیونالیته Nationalité: فرانسوی، ۱ـ زانیچگی (= مِلّیت)، ۲ـ شَهروَندی (= تابعیَّت)، ۳ـ سَرتَکی (= جنسی)

ناسیونالیزه Nationaliser: فرانسوی، ۱ـ زانیچی کَردَن (= مِلّی کردن)، ۲ـ نژادی کَردَن (سعید نفیسی)

ناسیونالیست Nationaliste: فرانسوی، زانیچ خواه، تیره خواه (فرهنگ پایه)

ناسیونالیسم Nationalisme: فرانسوی، زانیچ خواهی، تیره خواهی (فرهنگ پایه)

ناشِب: ۱ـ تیردار، ۲ـ تیرانداز (لاروس)

ناشَبیه: دُشماناك (فرهنگ پهلوی)

ناشِد: ۱ـ خواهَنده، ۲ـ شناسانَنده (لاروس)

ناشِر: ۱ـ پَراگَنِشگَر، پَراکَنَنده، ۲ـ خُوشبوی، ۳ـ فاش کُننده (فاش، پارسی است، بنگرید به فاش)، ۴ـ اَژدَرمارِ مسری، از خَزندگان

ناشِرات: ۱ـ بادهای تُند (غیاث اللغات)،

تُندبادها، ۲ـ فِرِشتِگان

ناشِرَة: ناشِره دَر فارسی، مؤنث ناشِر، وَ، ۱ـ سیاهـرَگِ بازُو، ۲ـ دَستگاه پَخش: دَر شَکَرسازی (لاروس)

ناشِرین: (تك: ناشر)، پَراگَنِشگَران، پَراکَنَندِگان

ناشِز: ۱ـ سَر پیچَنده: از فَرمان شُوی، دُشفَرمان در پهلوی

ناشِص: ۱ـ ناسازوار (آنندراج)، ۲ـ خَشمگین

ناشِط: ۱ـ شادمان، ۲ـ گاونَر دَشتی (آنندراج)، گاور پَدرامِ سودانی (بهره از لاروس)، ۳ـ دَررُو، Exit دَر انگلیسی

ناشِع: بُلَند و بَرآمده (آنندراج)

ناشُکر: ناسُپاس

ناشُکری: ناسُپاسی، ناپَسندی، مَکُن بَر بخت، چندین ناپَسَندی، که آرَد ناپَسندی مُستَمَندی (گرگانی، ویس ورامین)

ناشِلَة: رانِ لاغر، رانِ کَم گوشت

ناشِئ: ناشِی دَر فارسی، ۱ـ بُرنا، جَوانك، ۲ـ تازه کار، بی آزمُون

ناشیانه: ندانَمکارانه، ناآزمُوده

ناشیگَری: نَدانَمکاری، ناآزمُودِگی

ناشِئَة: مؤنث ناشِئ، ۱ـ بُرنا: دُخترك، ۲ـ تازه کار، دُختَر

ناصابِر: ناشِکیبا

ناصاف: ۱ـ راوَد، جایگاه (صحاح الفرس)، فَسیله به راوَد همی داشتی، شب و روز بَر دَشت بگذاشتی (فردوسی) (فَسیله = رَمه‌ی اَسپ)، ناهَموار، ۲ـ نَهالُودِه، ۳ـ چِرکِن، چرکین، ۴ـ تیره: آب، آبگونه

ناصِب: ۱ـ بَرپا کُنَنده، ۲ـ دُشمَن دارَنده (آنندراج)، ۳ـ رَنجناك، چون زندگی رنجناك (= عیش ناصِب)، ۴ـ دُشمنِ علی (ع) و خاندانش (معین)

ناصَبُور: ۱ـ ناشکیبا، ۲ـ ناگُزیر

ناصِبیّ: ناصِبی دَر فارسی، دُشمن علی (ع) و خاندانش (معین)

ناصِح: ۱ـ پَندگو، پیاله گر به کَف آید به پَندگو مَنگَر، چو گُل بُوَد، نِگَه ازروی باغبان بَردار (کلیم)، ۲ـ پاکدِل (لاروس)، ۴ـ اَنگبینِ ناب، ۵ـ دَرزی (آنندراج)

ناصِحانه: اَزراهِ دلسوزی، دِلسُوزانه

ناصِحی: دَرزی (آنندراج)

ناصَحیح: تنبان (فرهنگ پهلوی)

ناصِحین: (تك: ناصِح)، پَندگویان، پاکدِلان، دَرزیان

ناصِر: ۱ـ یاریگر، ۲ـ آبگُذَر

ناصِریّ: ناصِری دَر فارسی، ۱ـ وابَسته به

ناصِره Nazarée، ۲ـ وابسته به ناصرالدین شاهِ غاجار

ناصِریّه: پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو علوی، فراخوانِ بزرگ هَفتِ‌گرایان در خُراسان و تَبَرستان (بهره از فضل بن شادان)

ناصِعَة: سوسکِ تِلایی

ناصِف: پیشیار

ناصَواب: ۱ـ نادُرُست، ۲ـ ناپَسَند، ۳ـ ناروا

ناصُور = ناسُور، ریشینِگی

ناصِیَة: ناصِیَت و ناصیه دَر فارسی، ۱ـ دَر تازی، موی پیشانی، ۲ـ دَر فارسی، پیشانی

ناصیه‌جای، ناصیه‌زار: نِگونیاجای (نِگونیا: سجده)، نَمازگاه

ناصیه‌دار: پیشانی‌دار، بُلَند اَختَر

ناصیه‌سای، ناصیه‌کوب: پیشانی‌سای، پیشانی‌کوب، مَزگَت (= مَسجِد)

ناضِب: ۱ـ آبگیرِ خُشك، ۲ـ جای دُور

ناضِج: ۱ـ گُوشتِ پُخته، ۲ـ میوه‌ی رسیده (آنندراج)

ناضِح: شُترِ آبکَش (آنندراج)

ناضِر: ۱ـ تازه‌رُوی، ۲ـ سَرسَبز، ۳ـ جُل‌وَزَغ، ۴ـ زیبا، ۵ـ روشَن: رَنگ

ناطِب: پالونه (آنندراج)، (پالونه = صافی)

ناطِحَةُ السَّحاب: آسمان‌خَراش، ساختمان (لاروس)

ناطِر: رَزکار، رَزبان (برهان)

ناطِس: اَبیشه (= جاسُوس، صحاح الفرس)

ناطِف: شَکَرینه (آنندراج)، کُبیتا (برهان)

ناطِفیّ: ناطِفی در فارسی، شَکَرینه‌فروش (آنندراج)، کُبیتایی

ناطِق: وِیاخمَن (فرهنگ پهلوی)، چُنگا (بنگرید به نُطق) گویا، سُخَنوَر، سُخَنگوی

ناطِق و صامت: چارپایان و بَردگان و زر و سیم (معین)، گویا وَ خاموش

ناطِقَة: ناطِقه، مؤنث ناطِق، وَ، توانِ سُخن، سخنگویی، گویایی

ناطقین: (تك: ناطِق)، گویَندگان، سُخَنوَران، سُخنرانان

ناطُور: ۱ـ رَزبان، ۲ـ اَنباردار

ناظِر: ۱ـ وینارگَر (از پهلوی)، کارگُزار، ۲ـ نِگَرنده، ۳ـ اَبیشه (= جاسُوس)، ۴ـ آینَك (= عینك)، ۵ـ چَشم، ۶ـ نِگَهبان

ناظِرِ استصوابی: وینارگَرِ رایزَن

ناظِرِ اطّلاعی: وینارگَرِ سَرپَرَست

ناظِران: ۱ـ دوبینَنده، به بینندگان آفریننده را، نَبینی، مَرنجان دوبیننده را (فردوسی)، ۲ـ اَشکراهان

ناظِرِ خاصّ: وینارگَرِ ویژه

ناظِر خَرج: وینارگَر هَزینه

ناظِر دَواب: وینارگَر سُتور

ناظِر رُسومات: خَراجگَر

ناظِرَة: ناظِره دَر فارسی، مؤنث ناظِر، چَشم

ناظِری: دَر تازی نیامده، ۱ـ کارگُزاری، سَرپَرستی، ۲ـ دَریافتی کارگُزاری، دَریافتی وینارگَری

ناظِرین: (تک: ناظِر)، کارگُزاران، اَبیشِگان، وینارگَران

ناظِم: ۱ـ نِهشگـر (ازپهلوی)، سازوَر (ذبیح بهروز)، ۲ـ پارسالار، دَر آمـوزشگـاه، ۳ـ سَرایَنده، ۴ـ آرایَنده

ناظُور: ۱ـ مِهتَـر، بُزرگِ مَردُم، ۲ـ دُوربین (لاروس)، ۳ـ باغبان، رَزبان، ۴ـ نِگَهبان (آنندراج)

ناعِس: خوابَنده

ناعِش: زی بَخش، زندگی بَخش

ناعِقَة: گوش فرو هِشته (آنندراج)، گوش آویزان

ناعِقان: آوازه خوان (لاروس)

ناعِقان: آواگران: دو ستاره در دو پیکَر

ناعِل: ۱ـ دُرُشت سُم، ۲ـ گور خَر

ناعِم: ۱ـ کَلاتی دَر خیبَـر، ۲ـ جامه‌ی تُنُک، جامه‌ی کَش، ۳ـ گیاه نازك، ۴ـ فَراخزی

ناعِمَـة: مؤنث ناعِم، ۱ـ فَراخـزی: زَن، ۲ـ مَرغزار، ۳ـ نرم‌تَن، ۴ـ مریم گُلی، از گیاهان

ناعُـور: ۱ـ دُولاب، ۲ـ چرخ آسیا، ۳ـ پَرّه‌ی آسیای بادی

ناعُورَة: ناعُوره در فارسی، دُولاب (آنندراج)، چَرخِ آبکِش

ناعُوظ: کیر اَنگیز (آنندراج)

ناعِی: بَدپیام، دُشپیام

ناعامِل: اَکرتار (فرهنگ پهلوی)

ناغافِل: ۱ـ ناآگاه، ۲ـ ناگَهان

ناغِض: ۱ـ کُرکُرانَك دُوش (= غضروف کِتف)، ۲ـ جُنبان، اَبَرجُنبَنده (بهره از آنندراج)

ناغیست: پارسی تازی گشتـه، ناغیست، نار مُشك (برهان)

ناغِیَة: واژه (لاروس)

نافِ اَرض: نافِ زَمین، گواژ خُدایخانه

نافِث: جادُوگَر، اَفسُونگَر

نافِج: آوای کُلُفت

نافِج، نافِجَة: پارسی تازی گشته، نافِه (آنندراج)

نافِ حیوان: ژغاره (برهان)

نافِـخ: ۱ـ دَمَـنـده (آنـنـدراج)، ۲ـ دَمکِش (= نَفَس کش)، کَس، آدمی، ۳ـ باددار: خوراك

نافِـخُ نَفسـه: بَرگرفته از تازی، خودِدَمـان:

گونه‌ای تنور با تهِ روزَندار و لوله‌ی بادگیر

نافِذ: ۱ـ خَلَنده (صحاح الفرس)، دَر اَندرون رَونده، فرورَونده، ۲ـ روان (= جاری شَوَنده)، ۳ـ دَر گُذَرنده (آنندراج)، ۴ـ کاردان، ۵ـ هنایَنده، کارساز

نافِذُالاَمر: فَرمانرَوا

نافِذُالحُکم: فَرمانرَوا

نافِذُالقول: بُرَنده سُخن، بُرَنده گفتار، خَلَنده گُفتار

نافِذُالکَلِمَة: خَلَنده گفتار، بُرَنده سُخن

نافِذ اَمر: فَرمانرَوا

نافِذ حُکم: فَرمانرَوا

نافِذ رای: سَنجیده رای

نافِذ فَرمان: روا فَرمان

نافِذَة: نافِذه در فارسی، مؤنث نافذ، وَ: پنجره، روزَنه (لاروس)

نافِر: ۱ـ رَمَنده، ۲ـ چیره

نافِس: ۱ـ بَدچَشم، ۲ـ تیر پَنجُم، از تیرهای منگیا (بهره از آنندراج)، ۳ـ تَنسُخ (= نَفیس)

نافِض: ۱ـ تَب لَرزه (آنندراج)، ۲ـ راهجُوی، پیشرُو کاروان، ۳ـ رَنگ و رُو رفته: جامه (لاروس)

نافع: ۱ـ سُودرسان، سُودبَخش، ۲ـ از نام‌های خُدا

نافع نیامَدَن: سُودمَند نَبودن، کارساز نبودَن

نافِعَة: نافِعه در فارسی، مؤنث نافع، وَ: سُود

نافِق: خریدارگیر (برهان)، پُرخَریدار، بازاردار

نافِقَة: پارسی تازی گشته، نافِه، نافه‌ی آهوی مُشك

نافِلَة: نافِله دَر فارسی: ۱ـ کار بِه، چَنَب سُنّت و کار بِه نافِله، روا ناروا دان حلال و حرام (ابو نصر)، ۲ـ پَروه (= غنیمت)، ۳ـ نَوه، ۴ـ دَهِش

نافه: ۱ـ تَرسو، بُزدِل، ۲ـ شُتر رَنجور

نافه صِفَت: نافه‌وار: بُزدِلانه

نافَهم: کُودَن، کم‌هُوش

نافَهمیده: پیچیده، دَر نیافتَنی

نافِی: نیستِه (برهان) نیستگَر، نِیگَر

نافِیَة: نافِیه در فارسی، مؤنث نافی: نیگَر، چون ناوَ نَه در پارسی

ناقابِل: ۱ بیکاره، ۲ـ ناپَذیر، ۳ـ اَندَك

ناقَبول: ۱ـ ناپذیرفته، ناباب، ۲ـ ناپَسَند

ناقِد: ۱ـ سُخن سَنج، ۲ـ خرده گیر، ۳ـ کارشناس، ۴ـ کُهبُد (= صَرّاف، برهان)

ناقِدین: (تك: ناقِد)، سخن سنجان، خُرده گیران، کُهبُدان

ناقِذ: رَهانَنده

ناقسمَت پَذیر: بَخش ناپَذیر

ناقِص: ۱ـ اَبـونـدَك (فرهنگ پهلوی)، اَبوَند، بَش (بـرهـان)، ۲ـ کَم اَپَـر (= کَم عیار)، ۳ـ آکناك، ۴ـ نا آزمُوده، ۵ـ کَم شوَنده، ۶ـ نارسا، کِماس (ذبیح بهروز)

ناقِصـات: (تك: ناقِصَـة)، بَش‌ها، نارسـاهـا، کَم اَپَرها، آکناك‌ها

ناقِصُ الاَعضاء: بَش اَندام

ناقِص الخِلقَة: پُشتلَنگ (آنندراج)، دُشآفَرید

ناقِصُ العُضو: بَش اَندام، کِماس اَندام

ناقِصَ العَقل: کَم خِرَد

ناقِص شُدَن: ۱ـ آسیب دیدَن، ۲ـ آکیدَن (= معیوب شُدَن)

ناقِص عقول: کَم خِرَد

ناقِص کَردَن: ۱ـ آسیب رِساندن، ۲ـ کاستَن، ۳ـ آکاندَن، آکدار کَردَن

ناقِصَة: ناقِصه در فارسی، مؤنث ناقِص، بنگرید به ناقِص، وَ زبـانـزدی در دسـتـور تازی که کاربردی دَر فارسی ندارد.

ناقِصین: (تك: ناقِص)، بَش‌ها، اَبوَندها، نارساها

ناقِض: ۱ـ شکَـنَـنـده، ۲ـ پیمـان شکن، ۳ـ بازکُننده‌ی تاب

ناقِط: ۱ـ بَنده‌ی آزاد، ۲ـ آزاد کرده (آنندراج)

ناقِـل: ۱ـ سَرواگوی (سَروا = حَدیث، لغت فرس)، ۲ـ بَرگیرَنده، ۳ـ پاکِش، جابه‌جا کننده، ۴ـ تَرزَبان (= مترجم)، بَرگرداننده

ناقُـلا: نادُرست نویسی ناغُـلا، پارسی است، گُربُز، بُزباز (گویش گیلکی)

ناقِلَة: ناقِله در فارسی، مؤنث ناقِـل، وَ جابه‌جا شوَنده، یکجانَمان، کُولی، پاکِش

ناقلین: (تك: ناقِـل)، سَرواگُویان، تَرزَبانان، جابه‌جا کُنندگان

ناقَواره: ناجُور، دُش اَندازه

ناقُور: کَرنای (برهان)

ناقُوس: آرامی تازی گشته، دَرای، مِهزَنگ

ناقُوس‌زَن، ناقوس نواز: دَرای نَواز

ناقولا: نادرست نویسی ناغُلا

ناقُـوسی: مِهـزَنگی، فَرزَنگی، وَ آوای بیست و ششم از سی آوای باربَد

ناقِه: بیمارخیز (معین)

ناقَة: ناقِه در فارسی، ماده شُتُر

ناقه‌وار: شُتُرانِه

ناقِهی: دَر تازی نیامده، بِه‌شُدِگی، بیمارخیزی

ناقِهین: (تك: ناقِه)، بیمارخیزان (معین)

ناقیاس: ۱ـ ناسنجیدَنی، ۲ـ بی شُمار

ناك: هِندی، گُلابی هندی، اَمرود هِندی، سِبِری (گویش اسپهانی)، در انگلیسی Asian pear

ناك اوت: Knock-out، انگلیسی، زَبون

ناک دون: Knock-down، انگلیسی، لَت وپار

ناکِث: ۱ـ گُسَلَنده، ۲ـ پیمان شِکَن (معین)

ناکِح: کابین کننده، زناشویی کُننده

نال: هِندی، جُویَك، جُویِ خُرد

نال: از نَعل، بنگرید به نَعل

نال: دَهِش

نالایِق: بی گُربُزه، ناشایَند

نالایقی: ناشایَندی، ناشایِستگی

نالُوطی: نادرست نویسی نالُوتی، ناجَوانمَرد

نالهٔ حَزین: زَخ (برهان)

نامَأجور: بی مُزد (معین)

نامَأخوذ: ۱ـ ناگِرفته، ۲ـ آزاد، ۳ـ سرزَنش نَشُده

نامَأذون: بی پَروانه، بی دَستوری

نامَأکول: نَخوردَنی، بَدمَزه

نامَألوف: خُو ناپَذیر

نامَأمُول: آرزو نکرده، نابیوسان

نامَأمون: سیجناك، بی زِنهار

نامَأنوس: ناشِناس، ناآشنا، خُو ناگِرفته

ناماهِر: نا اَفزار، بی اَفزار (از فرهنگ پهلوی)

نامُبارَك: نافَرخُنده، بَدشگون، بَدبَخت

نامبارَك پَی، نامُبارك پای: بَدگام، سَبزگام

نامبارك دَم، نامُبارك نَفَس: مَرَخشه‌دَم، نافرخنده دَم

نامبارَك دیدار: نافرخنده دیدار، گُجسته دیدار

نامبارك قَدَم: بنگرید به نامُبارك پَی

نامُبارَکی: مَرَخشِگی، گُجَستِگی، بَدشُگونی

نامُباهی: سَرافکنده، شَرمسار

نامُتَأخِر: اَپس (فرهنگ پهلوی)

نامتجانِس: ناهَمگُن

نامُتَجَزّی: بی بخش، بَخش ناپَذیر

نامُتَحرِّك: اَرواك (فرهنگ پهلوی)، اَجُنبان (برهان)

نامُتَرَقِّب: نابیوسان

نامُتَصَوَّر: ناپنداشته، پندار ناپَذیر

نامُتَعادِل: اَپتمان، اَورای (فرهنگ پهلوی)، نابَرابَر

نامُتَکَلِّف: بی پیرایه

نامُتَناسِب: ناجُور

نامُتَناهِی: ناجُز اَنجام (برهان)، بی پایان

نامُتَوازِن: ناهماهَنگ

نامُتَوازِی: هَمرِس

نامُتواضع: اَبَرتَن، بادسار

نامُتَوَقِّع: بی اُمید

نامُتَقَّع: نابَیوسان

نامَتین: سَبُکسار، نااُستُوار

نامُثمِر: بی بَر، بی بار

نامُجاز: نارَوا

نامُجَرَّب: نا آزموده

نامَجموع: پَریشان، آشُفته

نامُحتاج: اَنیاز (فرهنگ پهلوی)، بی نیاز

نامُحتَشَم: نا اَرجُمَند، بی اَرج

نامُحتَمَل: ناشُدَنی

نامَحدُود: اَکَناراك، اَسَهمان (فرهنگ پهلوی)، بی کرانه، نامَرز، بی شُمار

نامَحرَم: ۱ـ بیگانه، ۲ـ دَهَن لَغ، پَرده دَر

نامَحرَمی: ۱ـ بیگانِگی، ۲ـ پَرده دَری

نامَحسوس: ۱ـ ناسُهیدَنی، پَرماس ناپذیر، ۲ـ دَر نیافتَنی

نامَحصور: ۱ـ بی دیوار، ۲ـ نامَرز، بیکَرانه

نامَحفوظ: بی دَر و دَروازه، بی نِگَهبان

نامُحکَم: اَنَستُوان (فرهنگ پهلوی)، نا اُستُوان، سُست

نامَحَلّ: بی جا

نامَحلُول: آب ناشُدَنی، وانَرَفتَنی

نامَحمود: ۱ـ بَدشگون، ۲ـ زشت، ناپَسَند

نامُخالف: اَپَتیارَك (فرهنگ پهلوی)، ناپَتیار، سازگار

نامُختَصّ: اَخویشیك (فرهنگ پهلوی)

نامَخلُوق: نافَرید، نیافَریده، دیرین (= قَدیم)

نامُدَلَّل: بی پَرَوهان

نامُدَوَّن: سامان نایافته، دَرهَم و بَرهَم

نامَذکور: ناگُفته، نام نابُرده

نامُراد: ناکام (برهان)

نامَرئی: نادیدَنی، اَوین، اَوِناك (فرهنگ پهلوی)

نامَربوط: بی سَر و ته، چَرَند و پَرَند

نامُرَتَّب: پَراکَنده، نا به سامان

نامَرجُوّ: ناخواسته (معین)

نامَرحُوم: گور به گور، نیامُرزیده

نامَرزوق: بی روزی، روزی نیافته

نامَرسُوم: نانهاده، نارَستَك (رَستَك، نِهادَك = رسم، فرهنگ پهلوی)

نامَرضی: ناشایسته (معین)

نامَرعی: نانَمیدِه

نامَرعی داشتن: نانَمیدَن

نامَرعی گذاشن: نانَمیده گذاشتن

نامَرغُوب: ۱ـ وازَده، آبدیده، کالا، ۲ـ ناپَسَند: رَفتار

نامَرغُوبی: ۱ـ وازَدِگی، بی بازاری، ۲ـ ناپَسَندیدِگی

نامُرمَد: بینا، روشَن چَشم

نامَزرُوع: اَناپاتان، اَناپیتان (فرهنگ پهلوی)، ناکِشته، ناکِشت

نامُساعِد: ناساز، ناسازگار

نامُساعِدی: ناسازی

نامُساوی: نابَرابَر

نامَسؤول: ۱ـ ناخُورتاک، ۲ـ نَخواهیده

نامُستَحسَن: نازیبا، زِشت

نامُستَحَق: ناسزاوار

نامُستَعِدّ: آکار (فرهنگ پهلوی)، ناشایسته، ناآماده

نامُستَقیم: ۱ـ ناراست، ۲ـ نابه سامان

نامَستور: ناپوشیده، بِرِهنه، آشکار

نامُسَجَّل: ناایستا، ایستانگشته، پَروَهان نیافته

نامَسرُور: ناشاد، اَندوهگین

نامُسری: بی واگیر

نامُسَطَّح: ناهَموار

نامَسعُود: ۱ـ تیره بَخت، ۲ـ بَدشُگون

نامَسکوت: ناخاموش، دَر کار

نامَسکُوک: نازَده

نامَسکون: لُوت، ناآباد، ویران

نامُسَلَّح: بی زینه، بی اَفزار، نابَسیجیده

نامُسلِم، نامُسَلمان: جُددین

نامُسَلَّم: ناتاشت

نامَسلُوک: نادَر نَوَردیده، ناپیموده

نامَسمُوع: ناشِنُودَنی

نامُسَمّی: نابه جا، نامِ بی جا

نامُشَخَّص: ۱ـ بی چهره (ازریشه پهلوی)، ۲ـ ناپایدار

نامَشرُوح: ناشکافته، کُوتاه

نامُشرُوط: بی سامِه

نامَشرُوع: اَداتَستان (فرهنگ پهلوی)، نارَوا، نادات، پادکیش

نامُصادِق: نایکرَنگ، ناراست، نادُرُست

نامُصَوَّر: نانگاشته، پیکر ناپَذیرُفته

نامَظبوط: نیاگاشته، دَهناد نیافته، یاوِه

نامَطبُوع: ۱ـ اَخواش (اَخاش خوانده می شود)، (فرهنگ پهلوی)، چِرکِن (برهان)، بی اَرج، ۲ـ چاپ نَشُده

نامَطبُوعی: بی اَرجی، ناخوشایَندی

نامطعُون: سَرزَنش نَشُده

نام طَلَب: نام خواه، نامجُوی

نامَطلُوب: ناخواسته، نَخواهیده، ناپَسَند

نامُطمئن: ۱ـ دِلادِل (گویش خراسانی)، ۲ـ نااُستُوان

نامُعتَبَر: ۱ـ بی اَرزش، ۲ـ بی پایه (معین)

نامُعتَدِل: ۱ـ اَپتمان (پهلوی)، ۲ـ ناجُور، ۳ـ ناگُوار

نامُعجَب: ناخودبین، خودشِکَن

نامَعدود: ناشُمُرده، بی شُمار

نامَعذُور: پُوزِش ناپَذیر

نامَعرُوف: ۱ـ ناشناخته، گُمنام، ۲ـ بی بازار

نامَعصوم: بی آزَرم، گناهکار، ناپاك

نامَعفُوّ: نابَخشوده (معین)

نامَعقول: ۱ـ دَرغَست (برهان)، خِردناپَذیر، ۲ـ بیهُوده (= باطل)، ۳ـ بی اَدَب، سَبُکسَر

نامَعلُول: بی اَنگیزه

نامَعلُوم: سَردَرگُم، ناپیدا، نادانسته، وَرُومند (فرهنگ پهلوی)

نامَعمُور: ناآبادان

نامُعَوَّل: نااُستُوار، بی اَرج

نامَعهُود: بی پیشینه، ناآشنا

نامُعَیَّن: ناهَرنیز، نانِشاختِه

نامَعیُوب: بی آک

نامَغبُون: گُول ناخورده، فریب ناخُورده

نامَغرُور: نافُتوده، فُروتَن

نامَغشُوش: سَرَه

نامَفهُوم: اَچَم، واهَر (فرهنگ پهلوی) بی چَم، گُنگ

نامُفید: ناسُودمَند، بیکاره

نامَقبول: ناپَذیرُفته

نامُقَدَّر: نَنهاده

نامُقدُور: ناتوانسته، ناشُدَنی

نامَقطُوع: نابُریده، بی نِرخ

نامُقَیَّد: ۱ـ یَله، آزاد، ۲ـ بی بَند و بار

نامُکتَسَب: به دَست نیامَده

نامُکَرَّر: ناواپُو (ذبیح بهروز)، ناپُوییده، ناگُفته، ناشنوده، نادیده، ناچشیده

نامُلایم: نادَمساز، نافُروهیده، زِبر، دُرُشت، ناهَموار

نامَمدُوح: ناستوده

نامُمکِن: نِشاین، اَتوان (فرهنگ پهلوی)، ناشُدَنی

نامُناسِب: اَساچاك (فرهنگ پهلوی)، نامانِست، بی جا

نامُنافِق: یِکدِله (برهان)

نامَنظور: ۱ـ نااَمیده، ۲ـ ناسپاس

نامَنقُول: پایدار، ناتَرابَر

نامُنقَسِم: بخش ناشُو

نامُوازی: ناهَمگال

نامُوافِق: ناسازوار، جُد داستان (از ریشه‌ی پهلوی)، کیاگِن (فرهنگ پایه)

نامُؤَثِّر: نانُوژ، بی‌هنایش، اَکارنیتار (فرهنگ پهلوی)

نامُوَثَّق: نااُستُوان

ناموَجود: نباشَنده

نامُوَجَّه: نَهذیرُفتَنی، نابه‌جا

نامَوزُون: ۱ـ ناسنجیده، ۲ـ ناهَنجار، زُمُخت (معین)

نامُوس Nomos: یونانی تازی گشته، ۱ـ یَنگ (= نظم و قاعده و قانون و روش و رَوِش را

گُویَند، بُرهان) سِگـه (= سیرت و ناموس را گویند، برهان)، ۲ـ شَرم (برهان)، ۳ـ مانسر (= وحی، فرهنگ پهلوی)، ۴ـ فِرشته، ۵ـ راز (= سِرّ)، ۶ـ سالُوس (= ریا)، ۷ـ آوازه (= شُهرَت)، ۸ـ جَنگ (برهان زیر واژه‌ی ناموسگاه)، ۹ـ تَرفَند، ۱۰ـ خودبینی، بادساری، ۱۱ـ بانگ، غوغا، ۱۲ـ وینارتاری (= سیاست)، ساستاری، ۱۳ـ کیش، ۱۴ـ پاکدامَنی، ۱۵ـ خودستایی، ۱۶ـ یال، زَن و فرزند، پَردِگی

نامُوس اَکبَر: یَنگِ بُزرگ، دین، کیش

نامُوس پَرَست: رَگدار، آبرودار

نامُوس شِکَستن: رُسوا کَردَن، بی آبرو کَردَن

نامُوسگاه: جنگگاه (بُرهان)

نامُوس گر: خودبین، خودخواه

نامُـوسی: ۱ـ ساستاریك، وینارتارانه، ۲ـ پَردِگی، ۳ـ آزَرمی

نامُوسی کَردَن: مَنَم زَدَن (معین)، خود سُتُودَن

نامُوصوف: نازابیده، زاب ناپَذیر

نامَوضِع: نابه جا

نامِی: رُویا (فرهنگستان)، بالَنده، کُوالیده (برهان)

نامیات: (تك: نامِیَة)، رُستَنی‌ها، آفریدِگان، کُوالیدگان

نامَیمُون: نافَرخُنده

نامِیَة: نامیه در فارسی، مؤنث نامی، ۱ـ بالَنده، کُوالیده، ۲ـ آفَریده، ۳ـ رُویِشی (فرهنگستان)، رُستَنی

نان آکسیل فُرس Nonaxial force: انگلیسی (= نیروی غیرمحوری، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، نیروی جُزآسِه ای

نان انومِربل Non-enumerable: انگلیسی، بی شُمار (فرهنگ فنی)

نان اینکریزینگ Non-increasing: انگلیسی، نااَفزایَنده (فرهنگ فنی)

نانِ بَیات: شَبینِه (بُرهان)، نانِ خُشکار، نان خشکار را زِمَن ببُری، میده گردانی و تو میده خوری (سنائی)، میده آرد گندُم دوبار بیخته و بی سبوس است.

نان بیرینگ وال Non - bearing wall: انگلیسی، دیوارِ تیغه (فرهنگ فنی)

نان پارامِتریك Non-parametric: انگلیسی (= غیرمعیاری، فرهنگ جامعه شناسی)، جُزمَسایی (مَسای: مقیاس، معیار)

نان پُولار Nonpolar: انگلیسی (= غیرقُطبی، فرهنگ فنی)، جُز میخیك

نان تِرشُلدپولوتنت Nonthreshold pollutant: انگلیسی، آلایَنده ی بی آستانه (واژه نامهٔ محیط

زیست)

نان تریویال سولوشنز Non – trivial solutions: انگلیسی (= جواب‌های مخالف صفر، فرهنگ فنی)، پاسخ‌های پادسِفر (درباره‌ی واژه‌ی صفر، بنگرید به صِفر)

نانَجیب: ۱ـ اَنیر، اَنِر (فرهنگ پهلوی)، دُشنژاد، بَدگوهَر، ۲ـ بی آزرم، فرومایه

نانَجیبی: ۱ـ اَنیری، دُشنژادی، بَدگوهری، ۲ـ فرومایگی، بی آزرمی

نانَجیبی کَردَن: ۱ـ سَختگیری بی جا کَردَن (معین)، ۲ـ پَستی نشان دادَن

نان حلال: رَوانان

نان دکریزینگ Non – decreasing: انگلیسی، ناکاهَنده (فرهنگ فنی)

نانِ دِهقان: نانِ دِهگان، گُواژ: نان پادشاه (آنندراج)

نان رُتیتینگ وایررُپ Non–rotating wire rope: انگلیسی، ریسمان سیمی نَپیچ (بهره از واژه نامهٔ دریانوردی)

نان رِنوبل ریسورس Non renewable resource: انگلیسی (= مَنبَعِ بازگشت ناپذیر، واژه نامهٔ محیط زیست)، خاستگاه بازگَشت ناپَذیر

نان ریترن والو Non – return valve: انگلیسی، شیر یکسُویه (بهره از فرهنگ فنی و واژه نامهٔ دریانوردی)

نان ریسپُونس Non–response: انگلیسی، پاسُخ نَگویی (فرهنگ جامعه شناسی)

نانِ زنجبیلی: نانِ ژنگویری

نانِ سیلو: نانِ کُنُور: نان بَدمزه ای که در جنگ جهانی دوم در تهران پخت می شده

نان سیمبیوتیك اُرگانیزم Non symbiotic organism: انگلیسی، زیستمَندِ ناهَمزیست (واژه نامهٔ محیط زیست)

نانِ شَبِ عید، نانِ شَب قَدر: چَربَك، چَلبَك، نانِ تُنُكِ روغنی (آنندراج)، ماه چَلبَك پَز نخواهد شُد به عاشق مهربان، کَز خَمیر او نمی آید کسی را بُوی نان (سیفی)

نانِ عَدَس: نانِ دانژه، نانِ دانجه

نان فِروس مِتال Non – ferrous metals: انگلیسی، (= فلزاتِ غیر آهَنی، فرهنگ فنی)، توپال‌های جُز آهَنی

نانِ فَطیر: دِرُن (فرهنگ پهلوی)، چاپاتی (برهان)

نانِ قاق، نان قاقی: نانِ کاك، نان شیرمال

نانِ قَندی: لُکه (آنندراج)، نانِ غَندی

نان کُپلِنر Non–coplanar: انگلیسی (= ناهَم سَطح، ناهَم صَفحه، فرهنگ فنی)،

ناهَمرُویه

نان کُنداکتِر Non-conductor انگلیسی، نارِسانا (فرهنگ فنی)

نان کُنسرواتیو Non-conservative: انگلیسی (= غیرمُحافِظ، فرهنگ فنی)، ناپاساد

نان کُنکورنت Non-concurrent: انگلیسی، ناهَمرِس، ناهَمگَرا (فرهنگ فنی)

نان لینیر Non - linear: انگلیسی (= غیرخَطّی، فرهنگ فنی)، ناکِشَك

نان لینیر اکوایشن Non linear equation: انگلیسی (= معادلهٔ غیر خطّی، فرهنگ فنی)، بَرابَره‌ی ناکِشَك

نان لینیرسیستم Non-linear system: انگلیسی (= دستگاه غیرخطّی، فرهنگ فنی)، دستگاهِ ناکِشَك

نان ویسکوز Non-viscous: انگلیسی (= غیرگرانرو، نالَزِج، فرهنگ فنی)، نادُوسان

نان هموجنوس Non-homogenous: انگلیسی، ناهَمگُن (بهره از فرهنگ فنی)

نانِ یُخا، یُخه: نانِ نازُك، تیری

ناواجِب: ۱ـ نابایِست، نابایا، ۲ـ نارَوا

ناوارد: ۱ـ کار نَدان، نو نیاز، ۲ـ بی جا

ناواردی: کار نَدانی، ناآشنایی

ناواقِف: ناآگاه، ناآزمُوده، نابِخرَد

ناوُجوب: ۱ـ نابایا، ۲ـ ناسزاوار

ناوجوه: ناشایِست، نارَوا، نادُرُست

ناوَجه = ناوجوه، بنگرید به ناوجوه

ناوُس = ناوُوس، بنگرید به ناوُوس

ناوَفادار: ناپایدار، پیمان شِکَن

ناوَقت: نابه‌هنگام، بی‌هنگام

ناوَقه: پارسی است، ناوغه، اندازه‌ی آب در گذشته (بهره ازمعین)

ناوُوس Naós: یونانی سُریانی تازی گشته، ۱ـ دَخمه، مَرغَزَن، ۲ـ گُورِجُددینان، ۳ـ اُسودان

ناووسیّه: پیروان عجلان بن ناوس که جعفر صادق (ع) را زنده و بازگَرَدنده می‌دانستند، زیرا فرموده بود، مَرگِ مرا باوَر مَدارید (بهره از فضل بن شادان)

ناهِب: ۱ـ تاراجگر، ۲ـ پَروِه گیر

ناهِت: گلو (آنندراج)

ناهِج: ۱ـ راه‌رَونده، ۲ـ فَراخراه‌یابَنده (غیاث اللغات)

ناهِد، ناهِدَة: ۱ـ نارپستان: دَختَر، ۲ـ شیر بیشه (آنندراج)

ناهِر: اَنگورِ سپید

ناهِز: نزدیك شَونده

ناهِض: ۱ـ جُوجه ۲ـ جای بُلَند

ناهِك: فزونی نهنده، گزافکار

ناهُور: اَبر

ناهِی: بازدارَنده

نای: پارسی تازی گشته، نای، نَی، از ابزارهای خُنیا

نایات: (تک: نای)، از ریشه‌ی پارسی، نای‌ها، نَی‌ها

نائِب: نایِب دَر فارسی، ۱ـ جانشین (لاروس)، ۲ـ پیشکار (آنندراج)، ۳ـ اَفسَریار، ۴ـ نماینده‌ی گُزینستان (= وکیل مجلس)

نائب التَولِیَة: آستانه‌دار

نائب الحُکُومَة: بَخشدار (فرهنگستان)

نائب الزِیارَة: جامَسیتار (مسیدَن = زیارت کردن)

نائب السَلطَنَة: بی‌تَخش (فرهنگ پهلوی)، نوپان (برهان)، شاهیار

نائب الصِّدارَة: ویچیر یار، وَزیریار

نائب العامّ: دادِستان یکُم (لاروس)

نایب دُوِیُم: ستوان دُوِیُم (فرهنگستان)

نایب رئیس: یارسالار

نایب سَرهَنگ: سَرهَنگ دُوِیُم (فرهنگستان)

نایب سفارت: دَبیر (فرهنگستان)

نایب قونسول، نایب کنسول: یار کارگُزار

نایب مَناب: جانِشین، جایَستا (ذبیح بهروز)

نایت اِمِرالد Nightemerald: انگلیسی، زُمُرّد شَب (قریب)

نایت بوت Nightboat: انگلیسی، کَرَجی آماده (بهره از واژه نامهٔ دریانوردی)

نایت کِلاب Nightclub: انگلیسی، باشگاهِ شبانه، باشگاه

نائح: نایِح دَر فارسی، نیوه گَر، مُویه گر

نائِر: نایِر دَر فارسی، رَمَنده

نائِرَة: نایِره در فارسی، ۱ـ آتش، آذَر، ۲ـ آفرازه (= شعله)، ۳ـ دَما، ۴ـ کینه

نائِل شُدَن، نایِل شُدَن: به کام رسیدن، کامیاب گشتن

نایلُن، نایلان Nylon: انگلیسی، رِشتار

نائِم: نایِم در فارسی، خوابیده

نائِمَة: نایِمه دَر فارسی، مؤنث نائِم، ۱ـ زنِ خوابیده، ۲ـ مَرگ، ۳ـ مار (آنندراج)

نائِمین: (تک: نائِم)، خوابیدِگان

نایَنجیّ: پارسی تازی گشته، نایینی، از مردم نایین (معین)

نَای: دُوری، جُدایی

نَبَأ: ۱ـ آگهی (لاروس)، ۲ـ یکی از سیمنادهای نِبی (= سوره‌های قرآن)

نَبات: ۱ـ گیاه (فرهنگ پهلوی)، بَررُستِه

(برهان، زیر موالید سه گانه)، رُستَنی، فزون اَز رُستَنی بَر کوه و صحرا، فزون ازجانور بر خشک و دریا (گرگانی، ویس و رامین)، ۲ـرُستَن، رُوییدَن

نَباتات: (تک: نَبات)، گیاهان، رُستَنی ها

نَبـاتِ اِسفید: پارسی است، نَبـات، تَبَرزَت (فرهنگ پهلوی)، تَبَرزَد، اَزدَستِ دوست هرچه ستانی شَکَر بود، وَز غیر دوست تَبَرزد، تَبَر بُوَد (سعدی)

نَباتُ النّار: اَنجَره، از گیاهان (برهان)

نَبات شناس: گیاهشِناس

نَبات شناسی: گیاهشِناسی

نَبات ناک: گیاهناک

نَبـاتـیّ: نَبـاتـی در فارسی، ۱ـگیاهـی، ۲ـگیاهخوار، ۳ـگیاهشِناس

نَباتی: گیاهگُونی، گیاهگوَنگی

نَباتی شِکلان: در فرانسوی Phytozoaires: گیاهدیسان

نُباج: ۱ـ تیز، گوز، ۲ـآوای سَگ

نُباح: ۱ـ بانگِ سَگ، ۲ـغُرّش شیر

نَبّاخ: ۱ـخاز تُرش، ۲ـخاز تَباه

نَبّـاذ: از ریشـه‌ی پارسی، نَبید فُرُوش، باده فُرُوش، اَفشُرَنده

نَبّار: ۱ـزَبان آوَر، ۲ـ بانگ کُنَنده

نَبّاش: گور شِکاو (برهان)، آبچین دُزد (آبچین = کَفَن)

نَبّاض: تَبرَگ گیر (تَبرَگ = نَبض، آنندراج)، پزشک

نُباغ: ۱ـ گرد وخاکِ آسیا، ۲ـسهوسه‌ی سَر

نَبّاغ: ۱ـ سپُوسه‌ی سَر، شُوره‌ی سَر، ۲ـ بیرون آیَنده (آنندراج)

نَبال: ۱ـآگاهی، دانِست، ۲ـآمادِگی (آنندراج)

نَبّال: ۱ـتیرساز، ۲ـتیردار، ۳ـ تیر فروش

نِبال: (تک: نَبیل)، زیرَکان، هُشیاران، والایان

نُبال: (تک: نَبل)، تیرها

نَبـالَـة: ۱ـ نژادگی، ۲ـتیزهُوشی، ۳ـگِرامِگی، ۴ـتیرگَری، تیراَندازی

نُبالَة: سازوبَرگ، آمادِگی (لاروس)

نَبـاهَـة: نَبـاهَت دَر فارسی، ۱ـفَرخادِگی، بُزُرگواری، ۲ـنژادِگی، ۳ـنام‌آوَری

نَبایِر: از ساخته‌های فارسی گویان، رَمَن بَندی به شیوه تازی ازواژه‌ی پارسی، نَبیرِگان (غیاث اللغات)

نَبائِل: نَبایِل دَر فارسی، (تک: نبیلَة)، فَرخادان، بزرگان، کارهای سترُگ، نیکویی‌ها

نَبت: ۱ـرُستَن، ۲ـگیاه (غیاث اللغات)

نَبَث: نِشان (آنندراج)

نَبجان: بیم دادَن، بیم (لاروس)

نَبْذ: از ریشه‌ی پارسی، ۱ـ نبید شُدَن، ۲ـ نَبید ساختَن

نَبْذ: ۱ـ پیمان‌شکنی، ۲ـ سُستکاری، ۳ـ کَمی، اَندك

نَبْذ نَبْذ: اَندك اَندك (معین)

نِبراس: ۱ـ چراغ، ۲ـ سَرنَیزه (آنندراج)، ۳ـ دِلیر، ۴ـ شیر بیشه

نَبْش: ۱ـ گور گُشایی، ۲ـ تَره بَرکَندَن، ۳ـ برهنه کَردَن، ۳ـ فاش کردنِ راز، ۴ـ آشکار گَرداندَن

نَبْص: ۱ـ تَره‌ی تازه، ۲ـ سخن گفتَن (آنندراج)

نَبصَة: واژه (لاروس)

نَبْض: ۱ـ تَپشِ رَگ، ۲ـ دِلزَنه، مُورچِگی (برهان)، تَبرَگ (آنندراج)

نَبض شناس: دِلزَنه شناس، تبرَگشناس

نَبضگاه: دِلزَنگاه

نَبض نگار: Sphygmographe: دَر فرانسوی دِلزَنِنگار، تَبرَگ نِگار

نَبط: ۱ـ نخست آبِ چاه، ۲ـ غورمَرد (آنندراج)

نَبْع: سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه‌های سُریانی)، ۱ـ جُوششِ آب، ۲ـ بُشجیر (درختی که با چوب آن کَمان سازند، برهان)، راش

نَبْق: ۱ـ میوه‌ی کُنار، ۲ـ نوشتَن (آنندراج)

نَبقِ هندی: آلوی هندی (معین)

نَبْل: تیر (آنندراج)

نُبل: ۱ـ نِژادِگی، ۲ـ فَرخادِگی، ۳ـ تیزهُوشی، ۴ـ نِژاده، ۵ـ خوش اَندامی

نُبَلاء: (تك: نَبیل)، هُوشیاران، فَرخادان

نُبُوّات: (تك: نُبُوَّة)، پیامبَری‌ها، آگاه کَردَن‌ها

نَبوَه: نبوَت در فارسی، بیزاری، رُویگردانی، دُوری

نُبُوَّة: نُبوَّت در فارسی، ۱ـ آگاهانـدَن، ۲ـ پیامبَری، واژه‌ی نُبُوَّة از ریشه‌ی سُریانی است، بنگرید به نَبی

نُبُوَّت کَردَن: ۱ـ پیشگویی کَردَن، ۲ـ پیامبَری کَردَن

نُبُوع: جوشیدنِ آب، واژه از ریشه‌ی سُریانی نَبعا گرفته شده

نُبُوغ: ۱ـ اَزوایِش (بهره از فرهنگ پهلوی)، بَرآیی (آنندراج)، بَرجستگی، ۲ـ آشکار گشتَن، ۳ـ جوشیدنِ آب، درچشمه

نِبولا Nebula: انگلیسی، ستارِگان اَبری (فرهنگ فنی)

نِبولُوزیته Nébulosité: فرانسوی، اَبر آلودِگی (فرهنگستان)

نَبَویّ: نَبَوی در فارسی، پیامبَری، پیغمبَری

نُبهاء: (تك: نَبیه)، زیرَکان، والایان، فَرخادان

نَبَهرَج: پارسی تازی گشته، ۱ـ نَبَهره، نَبَهرَك،

ناسَره، ۲ـ فرومایه، زَبون، ۳ـ بیکاره، ۴ـ ناسزا

نَبیء: نبی در فارسی، سُریانی تازی گشته از نَبیا (پـژوهش واژه های سُریانـی)، ۱ـ پیامبـر، ۲ـ آگاهَنده، نوَند (واژه نامَك)

نَبیذ: پارسی تازی گشتـه، نیپیتـا، نَبید، نَبیذ، بَگنی (برهان) اَفشُرده، میِ خُرما

نَبیل: ۱ـ زیرَك، تیزهُـوش، ۲ـ فَرخـاد، دانـا، ۳ـ والا، بُزُرگزاد

نَبیلَة: نَبیله در فارسی، مؤنث نبیل، بنگرید به نَبیل

نَبیه: ۱ـ نامـوَر، نامی، ۲ـ آگاه، دانـا، فَرخـاد، ۳ـ بُزُرگزاد، نِژاده

نَبیه گرداندَن: آگاه گَرداندَن (معین)

نُپـال Nopal: فرانسـوی، ۱ـ انجیرِ هِنـدی (سعید نفیسی)، ۲ـ گُل تافتونی (معین)

نِپـانتِس Nepenthès: فَرانسـوی، ۱ـ باده‌ی جادُو، ۲ـ گیاه گوشتخوار

نپتون Neptune: انگلیسی، برگرفته از لاتینی، وَریزَد (وَر = دَریا، فرهنگ پهلوی + ایزد = ایزد دَریا)

نِپتونیست Neptuniste: فرانسوی، آبگرا (قریب)

نپتونیسم Neptunisme: فرانسوی، آبگرایی (قریب)

نپتونیوم Neptunium‘NP: انگلیسی، وَریزَده، از کیاها (عناصر)

نِت Net: انـگلیسی، ۱ـ تُور (فرهنـگ فنی)، ۲ـ توریاف، ۳ـ بَرایند

نِتاج: ۱ـ زِه، زاد، ۲ـ کُرِّه، ۳ـ زادزَمان، ۴ـ کُرّه زایی

نِت آکسِلِریشِن Netacceleration: انگلیسی، شِتابِ بَرایَند (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

نَتائج: نَتایِج دَر فارسی (تک: نتیجَة)، فَرجام‌ها، زادِگان

نِت پرایس Netprice: انـگـلیسـی (= قیمت خالص، فرهنگ فنی)، بهای بَرایَند

نَتَـربُـوق: نادرست نویسی نَتَـربُـوغ، واژه‌ی پارسی است، ولِنگار، چرکین، ژولیده

نِت رِجیستِـر تُنیج Netregister tonnage: انگلیسی، گنجایش بَرایَند (بهره از واژه نامهٔ دریانوردی)

نُتَف: (تک: نُتفَة)، دَستچین ها، دَهِش ها

نِت فُرس Netforce: انگلیسی، نیروی بَرایَنـد (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

نُتفَـة: نُتفـه در فارسی، ۱ـ دَستچین، ۲ـ دَهِش، ۳ـ کَمی، اَندَکی

نَتْق: ۱ـ جُنبانـدَن، ۲ـ اَفشانـدَن، ۳ـ آب کشیدَن، ۴ـ پُرفرزندی، ۵ـ پوست باز کَردَن، ۶ـ

سخن گفتن (آنندراج)

نِت لاس Netloss: انگلیسی، اُفتِ بَرایَند (بهره از فرهنگ فنی)

نِت لاك Netlock: انگلیسی، کُوپَله‌ی چهارراه (بهره از واژه نامهٔ دریانوردی)

نِت لیینگ شیپ Netlayingship: انگلیسی، کَشتی تُور گُذار (واژه نامهٔ دریانوردی)

نَتِن: گَنده، بَدبُوی

نَتْن: بَدبُوی گَشتَن (غیاث اللغات)

نُتُوب: ۱ـ بَرآمَدنِ پِستان، ۲ـ بُلَند گَردیدَن (آنندراج)

نِت وُرك Net work: انگلیسی (= شبکه، فرهنگ فنی)، پَرویزَن

نِت وُرك اِستراکچِر Network structure: انگلیسی (= ساختار مُشَبَّك، فرهنگ فنی)، ساختارِ پَرویزَنی

نِت وُرك آف پایپز Network of pipes: انگلیسی، پَرویزَنِ لوله کشی (بهره از فرهنگ فنی)

نِت ورك آنالایسِس Network analysis: انگلیسی (= تحلیل یك شبکه، فرهنگ فنی)، واگُشایی پَرویزَن

نِت وُرك ناد Networknode: انگلیسی (= گِره یا نقطهٔ اتّصال چند شبکه، فرهنگ فنی)، رَسگاهِ پَرویزَنان

نُتُوق: فَربه گشتن، پرگُوشت شُدَن

نِت هِد Nethead: انگلیسی (= ارتفاع مؤثر، فرهنگ فنی)، بالَستِ کاری

نَتیجَة: نَتیجه دَر فارسی: ۱ـ فَرجام، پَستار (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ بُرون آورده، ۳ـ تراشیده، ۴ـ بَر، بار، میوه، ۵ـ زَی (گویش گیلکی)، زاده، فَرزَند، ۶ـ نَپیرَك (فرهنگ پهلوی)، نَبیره، نِگُوند (گویش قراچهٔ کُوهسُرخ)، ۷ـ تَزیده، از تَزیدَن (ذبیح بهروز)، بازیافت، بَرنهاده (محمود هومن)، زبانزد فرزانی، بَرخی به پیروی کسرَوی واژه‌ی هُوده را به جای «نتیجه» به کار می بَرَند و گمان کرده اند که بیهوده در پارسی برابر با «بی نتیجه» است. هُده و هُوده چنان که در لغت فُرس آمده برابر است با «حَقّ» و بیهوده برابر است با «باطِل» و کاربرد هُوده به جای «نتیجه»، بیهوده است.

نتیجَةً: سَرانجام

نَتیجهٔ اَرزیابی: اَرزیافت (فرهنگستان)

نَتیجه بَخش: بارآور، سُودمَند

نَتیجه بُردَن: ۱ـ بهره گرفتن (معین)، ۲ـ کام یافتَن

نَتیجه دادَن: ۱ـ بَهره‌دادَن، ۲ـ به بَر نهاده

رسیدَن

نَتیجهٔ سَنگ: ۱ـ آتَش، ۲ـ کانی‌ها (= مَعدنیّات)

نَتیجهٔ کلام: سارای سُخَن، گزیده‌ی گفتار

نَتیجهٔ کِلك، نتیجهٔ قَلَم: نوشته، نامه

نَتیجه گِرفتَن: ۱ـ سُود بُردن، ۲ـ بَرنهاده یافتَن

نتیجه گیری: بازیافت، بَریافت، بَهره گیری

نتیجهٔ مَنطقی: بَهره‌ی کَرویزی، بَرنهاده

نُتیس تو مارِنِر Notice to mariner: انگلیسی، آگهی دَریایی (واژه نامهٔ دریانوردی)

نِثار: ۱ـ اَفشاندَن، ۲ـ پاشیدَن، ۳ـ بِشار کَردَن، شاباش کَردَن، ۴ـ پیشکش، ارمغان، ۵ـ بَرخی، ۶ـ پَراکَنِش، ۷ـ بِشار (برهان)، شاباش (برهان)، نَژه (برهان)

نُثار: پَراکَنده، پاشیده، نَژه

نِثار آوَردَن: ارمغان آوردَن

نِثار اَفشان: بِشار اَفشان، نَژه افشان

نثار پُلُو: شیرین پُلُو

نِثاردَن: این کُنش ساختگی را عنصری به کار برده، زوّار به وَفد و نَفَر آیند به نَزدَش، اوزَر بِنثارَد به سَر وَفد و نَفَر بَر، بِشاردَن، نَژهیدَن

نِثار ساختَن: اَرمغان ساختَن، پیشکش ساختن

نِثار شُدَن: ۱ـ بَرخی گشتَن، ۲ـ پاشیده شُدَن، اَفشانده شُدَن

نِثار فرستادَن: اَرمَغان فرستادن

نِثار کَردَن: ۱ـ شاباش کردن، بِشاردَن، ۲ـ پاشیدن، اَفشاندَن، ۳ـ کُرپان کَردَن، ۴ـ پیشکش کَردَن

نِثارگَر: بِشارگَر

نِثار گُستَردن: بِشار گُستَردن، بِشاردَن، نَژهیدَن

نَثاس: اَنگُله‌دار، از گیاهان، در فرانسوی Osyris

نَثر: ۱ـ پَریشه، پَراکنده، ۲ـ دیپ (فرهنگ پهلوی): نوشته‌ی بی آهَنگ و بی پَساوَند، اَسَرواد، ناسُرود

نَثَر: بِشار، شاباش

نَثراً: دیهانه، اَسَروادی، ناسُروده

نَثرَة: ۱ـ بُن بینی، ۲ـ درون دَماغ، ۳ـ جُویَكِ لَب (معین)، ۴ـ زِرهِ فَراخ (آنندراج)، ۵ـ ماهخانِ خرچَنگ، (= سَرَطان)، بینیِ شیر، از چهره های سپهری

نَثرِیّ: نَثرِی دَر فارسی، دیپیك، دیهانه، اَسَروادی، ناسُرودی

نَثرِیّات: (تك: نَثرِیَّة)، اَسَروادان، نوشته‌های دیهانه، ناسُرودِگان

نَثرِیَّة: نَثرِیَه دَر فارسی، مؤنث نَثرِیّ، اَسَرواد، دیپ، ناسُرود

نَثْم: زشتگُویی، زشت گفتَن (آنندراج)

نَثُور: پُر فرزَند: زَن

نَثیر: ۱ـ شنوسه‌ی سُتُور (شِنوسه = عطسه)، ۲ـ پراکَنده، ۳ـ اَسَرواد، دیپ

نَثیل: سَرگین

نَجابَة: نِجابَت دَر فارسی، آزادِگی، آزادمَردی (فرهنگ پهلوی)، پاك نِژادی، نِژادِگی، ریشه‌داری

نَجات بَخش: رَهانَنده

نَجات بخشیدَن، نجات دادَن: بُوختَن، رَستار کَردَن، بُزنیدَن (فرهنگ پهلوی)، رَهاندَن

نَجات دَهَنده: بُوختار (فرهنگ پهلوی)، رَهاننده

نَجات یافتَن: بُوخِتیدَن (فرهنگ پهلوی)، رَهاندَن

نَجات‌یافِتـه: رَستـار، جَستَـك (فرهنگ پهلوی)، رَسته (برهان)، رَهیده

نَجّاث: بازکاوَنده (آنندراج)

نَجاح: ۱ـ رَستگاری، ۲ـ پیروزی، ۳ـ کامیابی، نیازرَوایی، ۴ـ گُشایشِ کار

نِجاد: بَندِ شَمشیر

نَجّار: دُرودگَر، دُرُوگر (فرهنگ پهلوی)، کَتگَر (برهان)

نِجار، نُجار: نِژاد، گوهَر (معین)، دُودمان، تَبار (لاروس)

نَجّارباشی: سَردُرودگَر، سَر کَتگَر

نَجّاری: دُرُوگَری، کَتگَری، درودگَری

نَجارّیه: پیروان حسین بن محمد نَجّار از خِردگَرایانِ (=معتزله) رِی (بهره از فضل بن شادان)

نَجاسات: نِجاسات دَر فارسی، (تك: نَجاسَة)، وَژَن‌ها، پاچایه‌ها

نَجاسَة: نِجاسَت در فارسی، پَلیدی، نَسرُوش، مُوتَریش (فرهنگ پهلوی)، پاچایه (برهان)، وَژَن (برهان)، اَزآن زِ زَرق وریا گشت ظاهِرَش طاهِر ـ که از نفاق دَرُونه وَژَن نمی‌داند (رضی الدین نیشاپوری)

نجاسَت‌خوار: پَلیدی‌خور، مُردارخوار

نَجاشِیّ: نَجاشی در فارسی، پاژنام شاهان هَبَشه

نَجاق: پارسی ترکی شده، ناچَخ، نَچَك، بنگرید به نَجَق

نَجاق زَدَن: ناچَخ زَدَن، نَچَك زَدَن

نَجّام: اَختَر شِناس

نَجامَة: اَختَر شناسی (لاروس)

نَجاوَة: گُشادِگی (آنندراج)

نَجـاة: نَجـات و نِجات دَر فارسی، ۱ـ بُوختَك، رَستـار (فرهنگ پهلوی)، رَستگـاری (غیاث اللغـات)، رَستَن (برهان)، ۲ـ آز، ۳ـ سَمارُوغ، ۴ـ جای بُلَند (آنندراج)، ۵ـ ماده شُتر تیزرُو

نَجائِب: نَجایِب دَر فارسی، (تك: نجیب و نَجیبَة)، شُتُرانِ گُزیده (غیاث اللغات)

نَجْب: ۱ـ جوانمَرد، ۲ـ پُوست کَندَن، درخت را

نَجَب: ۱ـ پوست درخت، ۲ـ پوستِ درخت سلیخه (آنندراج)

نُجَباء: (تك: نَجیب)، نژادِگان، والاگُهَران، بزرگ تَباران، بَرگُزیدِگان

نَجبَة: گرامی گوهَر (آنندراج)

نَجْث: بازکاویدَن

نُجُث: ۱ـ زِره، ۲ـ نیامِ دِل، ۳ـسَرای مَرد (آنندراج)

نَجِث: بازکاوَنده، جویَنده

نُجح، نَجح: ۱ـ پیروزی، ۲ـبَرآمَدن نیاز (غیاث اللغات)، ۳ـ آسان گشتنِ کار، گشایش

نَجْد: ۱ـ پُشته، زَمین بُلَند، ۲ـ دَرَندَشت، دَشت پهناوَر، ۳ـراه روشن، ۴ـ خانه آرا، چون غالی و بُوب و پرده و پشتی، ۵ـ چیرگی، ۶ـ دلیر کارگُشا، ۷ـراهنمایی، ۸ـ خِویرَوانی

نَجَد: ۱ـرَنج دیدن، ۲ـخِوی کردن: ازماندِگی، ۳ـکُندهُوشی، ۴ـماندِگی

نُجد: (تك: نَجید)، دِلیران، تَفتودگَران

نَجداتِ عادرِّیه: پیروان نجدة بن عامر حنفی، ازرویگردانان که پیشوای خودرا امیر المؤمنین خواندند، پَراکندگیشان ازآن روی پیش آمد که گروهی دینهُوشی (=تَقیّه) را بایسته و گروهی ناروا می دانستند (بهره از فضل)

نَجدَة: نَجدَت دَر فارسی، ۱ـتَفتُود: استواری و دلیری برابر کاری دشوار و چیزی ترسناك (برهان)، ۲ـبی باکی، دِلیری، مَردانَگی، ۳ـسَختی، ۴ـ جَنگ، ۵ـتَرس، ۶ـ سرود، ۷ـ یار، یاوَر، ۸ـیاریگَری

نَجدیّ: نجدی در فارسی، وابسته به نَجد

نَجْس، نَجیس، نَجَس، نِجس، نَجوس، در فارسی نَجِس: ۱ـپَترت، ریمَن (فرهنگ پهلوی)، پَلید، ناپاك، پَلَشت، پَژاگند (برهان)، ژیژ (برهان)، ۲ـبَراو: کسانی که به کارپلید پَرداخته اند، در هند آنان را نَجِس و به زبان انگلیسی Unclean گویند. اینان همان بُومیان هند پیش اَز آمدنِ هندوان بدان سر زمینند.

نَجِسُ العَین: خُود پَلید

نَجِس‌خوار: پَلیدی خُور، مُردارخوار

نَجِسی: دَر تازی نیامده، ریمَنیکی (فرهنگ پهلوی)، چرکینی، ریمناکی، پَلیدی

نَجِسی خوردَن: نبید خوردن، مِی زَدَن

نَجْش: ۱ـ چانه زَدَن، ۲ـبازار گَرمی، ۳ـبرانگیختن شکار، ۴ـبازکاویدَن، ۵ـ به شتاب رفتَن

نُجعَة: نُجعه دَر فارسی، ۱ـ گیاه جُستَن، ۲ـ

جست و جوی آب و گیاه (آنندراج)، ۳ـ خوراکِ دلپذیر

نَجف‌آباد: ناهید (فرهنگستان)، نام شهری است در استان اسپهان

نَجق: پارسی تازی گشته، نَجك، ناچَخ، ترکی مکن به کُشتَن مَن بَرمَکِش نَجك (سوزنی سَمرکَندی)، لاله نشسته با سِپَر، بید ستاده با نَجك (عمید لومکی)

نَجق زَدَن: نَجك زَدَن، ۱ـ واداشتن، ۲ـ سیخ زدن، به ستور

نَجل: ۱ـ زادَن، ۲ـ زای، زاد، ۳ـ پدَر، ازواژگان دوپَهلو (آنندراج)، ۴ـ انجامِ کار، ۵ـ گروه اَنبوه، ۶ـ میانه‌ی راه، ۷ـ زهاب، ۸ـ آشکاراندَن، ۹ـ نیزه زَدَن

نَجلاء: دُرُشت و زیبا: چشم (لاروس)

نَجْم: ۱ـ اَختَر، ستاره‌ی ایستا، ۲ـ کَرْت (= دفعه)، ۳ـ سَررسید (لاروس)، ۴ـ کاست (= قسط)، ۵ـ ستاره‌ی رُخشار (= سینما): در تازی نُوین، ۶ـ آرزو، ۷ـ اُمید، ۸ـ گیاه بی ساغ، ۹ـ مُروارید خوشاب، ۱۰ـ پَروین (= ثُریّا)، ۱۱ـ گَزمازَك: برجستگی گروهه مانندی بر درخت گَز شاهی

نَجمُ البَحْر: سِتاره‌ی دَریایی

نَجم نَجم: کَرت به کَرت، کاست به کاست

نَجـمَـة: ۱ـ گیاه بی ساغ، ۲ـ یك ستاره (لاروس)، (در فرهنگ معین این واژه نیز چون نجم، با گزمازك برابر آمده)

نَجْو: ۱ـ اَبر باران ریخته، ۲ـ پُوست گُشوده، ۳ـ بادِ شکَم، چُس، ۴ـ سَرگین، ۵ـ راز

نَجواء: راز و نیاز (لاروس) (در تازی، واژگانِ نَجواء و نَجوَی هر دو آمده است، نجوَی افزوده بر نَجواء، مانَك‌های دیگری نیز دارد که در جای خود خواهد آمد)

نجوان: پارسی است و برابر است با «زَعفَران» (برهان و انجمن آرا)

نَجُوج: شتابرُو (آنندراج)

نَجُوح: دَریای پُر بانگ (آنندراج)

نُجُود: (تك: نَجْد)، پُشته ها، زَمین های بُلَند

نُجُود: هُویدا شُدَن، نمایان گشتَن

نُجُوم: (تك: نَجم)، اَختران

نُجُـوم: ۱ـ اَختَرماری (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ دَمیدَن: ستاره، ۳ـ بَرآمَدَن، روییدَن، ۴ـ کَرت به کرت پرداختَن، پرداختِ کاستی، ۵ـ پدیداری شُورش، ۶ـ نیش زدن: دَندان

نُجُوم‌دان: اَختَرمار (فرهنگ پهلوی)، اختَرشناس

نُجُومیّ: ۱ـ اَختَری، ۲ـ اَختَرمار

نَجوَی: نَجوا دَر فارسی، ۱ـ راز و نیاز، ۲ـ دَندِش

(آنندراج)، دَندَنه (برهان) شِرفاك (برهان، این واژه در صحاح الفرس برابر با آواز پای مَردُم آمده و گواه این سروده‌ی ابوشکور است، توانگر به نزدیك زن خفته بود، زن از خواب شِرفاكِ مردم شنود. در برداشتِ بُرهان این واژه که شَرفاك نیز خوانده می شود بَرابَر است با: هَر صدای آهسته عموماً و صدای پای مردم خُصُوصاً)، ۳ـراز، ۴ـهَمراز، ۵ـ ماده خَر (لاروس)

نَجوی کَردَن، نَجوا کَردَن: دَندیدن (برهان)

نجوی کُنان، نَجوا کُنان: دَندَنه‌وار

نَجِیّ: نَجی در فارسی، ۱ـراز، ۲ـهَمراز (آنندراج)

نَجیب: ۱ـآزناوَر، آزاتَك، آزاتَمرت (فرهنگ پهلوی)، آزاده، مِی آزاده پدید آرد ز بد اَصل، فراوان هُنَر است اندر این نَبید (رودکی)، آزادمَرد، نِژاده، کاوُوس (برهان)، ۲ـشُتُرِ گُزیده (آنندراج)، ۳ـگُزیده، بَرگُزیده

نَجیبُ الاطراف: دُوسُو نژاد، نِژاد از دوسو دارد این نیك پی (فردوسی)

نَجیبانه: آزادوار، زمانه پَندی آزادوار داد مَرا، زَمانه را چو نکو بنگری همه پَند است (رودکی)

نَجیب‌زاده: هُوزات (در فارسی امروزی خوشذات از این واژه‌ی پهلوی پدید آمده)، هُوزَهاك (فرهنگ پهلوی)، نژاده، گوهر دار (در فارسی امروزی جوهردار گویند)، خوشزاد، خُوبزاد

نجیب‌زادِگی: بِه زایِشی (فرهنگ پهلوی)، خُوبزادی، نِژادِگی، نیك نژادی

نَجیبَة: نَجیبه دَر فارسی، مؤنث نَجیب، ماده شتر گرامی (لاروس)

نَجیث: ۱ـآماج، ۲ـکُنْد، دِرَنگ کار (لاروس)، ۳ـ راز نهانی، ۴ـ نشانه‌ی خاکین، خاك توده (آنندراج)

نَجیح: ۱ـراست ودُرست، ۲ـمَردِ پیرُوز، ۳ـرَفتارِ سَخت (آنندراج)، ۴ـاندیشه‌ی دُرُست، ۵ـ شِکیبا (لاروس)

نَجیحُ السَّعی: نیکفرجام

نَجید: ۱ـکارگُشا، گِره گُشا، ۲ـاَندوه‌مَند، ۳ـشیرِ بیشه

نَجیر = نَجیل، بنگرید به نَجیل، واژه‌ی نَجیر به آرش آهار و سریش پارسی است.

نَجیرَة: ۱ـپاداش، ۲ـگیاهِ کوتاه (آنندراج)، ۳ـآسمانه‌ی چوبین، تاكِ چُوبی

نَجیز: اَنجام یافته (لاروس)

نَجیس: ۱ـدَردِ بی‌دَرمان، ۲ـریمناك، پَلید

نَجیشی: نَجاشی، بنگرید به نَجاشی

نَجیل دَر فارسی از نَجیرتازی: ۱ـپنجه

مُرغی، از گیاهان، ۲ـ گَزمازُو (معین)

نَجاق: پارسی ترکی گشته، ناچَخ

نَچِرال Natural: انگلیسی (= طبیعی، ذاتی، فرهنگ فنی)، ۱ـ زادی، ۲ـ پَرهامی، پَرهامیك

نَچِرال بِد Natural bed: انگلیسی (= بَستر طبیعی، فرهنگ فنی)، آبکَند

نَچِرال پروداکتر Natural products: انگلیسی (= مَواد طبیعی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، ماتَکانِ خام، وادِگان پَرهامی

نَچِرال پُوزولانو Natural puzzolano: انگلیسی، (= سیمانِ طبیعی، فرهنگ فنی)، سارُوگِ پَرهامی

نَچِرال دِرَفت Natural draft: انگلیسی (تهویهٔ طبیعی، فرهنگ فنی)، خُودوایِش

نَچِرال رابِر Natural rubber: انگلیسی (= کائوچوی طبیعی، فرهنگ فنی)، زَدِ پَرهامی

نَچِرال رِسپونس Natural response: انگلیسی (= رفتار طبیعی، فرهنگ فنی)، واکُنشِ سِرِشتی

نَچِرال سیلك Natural silk: انگلیسی (= ابریشم طبیعی، فرهنگ فنی)، پَرَند، ابریشم پَرهامی

نَچِرال کانوِکشِن Natural convection: انگلیسی (= جابجایی طبیعی، وزش خود به خود، فرهنگ فنی)، خودوَزِش

نَچِرال گَس Natural gas: انگلیسی (= گاز طبیعی، واژه نامهٔ تربیت بدنی) وِشُفت پَرهامی

نَچِرال مَگنِت Natural magnet: انگلیسی (= سنگ مغناطیسی، آهنربای طبیعی، فرهنگ فنی)، چُنبَك سَنگ، آهنُربای پَرهامی

نَچِرال هورایزِن Natural horizon: انگلیسی (= افق مَرئی، واژه نامهٔ دریانوردی)، کَرانه‌ی آشکار

نَحارِیر: (تك: ـ نحریر)، دانِش پژوهان، نیکدانان

نُحاس، نَحاس، نِحاس: ۱ـ مِس، ۲ـ رُوی گُداخته

نُحاسِ اَصفَر: بَرَنگ

نُحاسِ قبرسی: مِسِ زَرد

نُحاسِ مُحَرَّق، نُحاسِ مَحروق: راسَخت، رُوسُوخته (برهان)

نُحاسِیّ: نُحاسِی در فارسی، ۱ـ مِسی، ۲ـ مِسرَنگ

نَحافَة: نَحافَت در فارسی، لاغری، نزاری

نُحام: سُرخاب، ازمُرغابیان

نَحب: ۱ـ پَتیستَن (= نَذر کردن، پهلوی)، ۲ـ گِروبَندی، ۳ـ نیوه گَری، گریه‌ی بُلَند

نَحر: ۱ـ پیشسینه (آننَدراج)، ۲ـ شُتُرکُشی،

۳ـ کُرپان، کُرپانی
نِحریر: دانِش پژوه، نیکدان
نَحْس: ۱ـمَرَخشِه (صحاح الفرس)، آمد نوروز و نودَمید بنفشه، بَر ما فرخنده باد بر تو مَرَخشِه (منجیك)، شِنار (برهان)، ۲ـمَرَخشِگی، ۳ـاَخترِ بَد
نَحسِ اَصغَر: مَرَخشه‌ی کوچك، بَهرام
نَحسِ اَکبَر: مَرَخشه‌ی بزرگ، کیوان
نَحس بَر: مَرَخشه‌بَر، شِنارزُدای
نَحسی: در تازی نیامده، ۱ـمَرَخشِگی، بَدشگونی، ۲ـبَهانه‌گیری
نَحسی کَردَن: ۱ـبَدشگونی نمودَن، ۲ـبهانه گِرِفتَن، زِر زَدَن
نَحسَین: دومَرَخشه، بهرام و کیوان
نَحسینِ فَلَك: مَرَخشگان سِپهر، بهرام و کیوان
نُحَفاء: (تك: نَحیف)، لاغران، نِزاران
نَحْل: ۱ـکَبْت، هَم‌چُنان کَبتی که دارد انگبین، خود بمانَد داستانِ مَن برین (رودکی)، مَگسِ انگبین، ۲ـدَهِش، بَخشیده، ۳ـلاغر، ۴ـماه نو (آنندراج)
نُحْل: ۱ـدَهِش، ۲ـ کابین، دَست پیمان، ۳ـلاغری، ۴ـدُشنام دادَن
نِحَل: (تك: نِحلَة)، کابین‌ها، دَهِش‌ها، آیین‌ها، دَبستان‌های فرزانی

نَحل‌خانه: کَبْت‌خانه، کَندُو
نِحلَة: نِحله در فارسی، ۱ـکابین، دَست پیمان، ۲ـدَبستانِ فرزانی، ۳ـآیین، دین، ۴ـبَخشِش، دَهِش
نَحلیَّه: پیروان حسن بن علی نَحلی که رَهنمودی را تنها در فرزندان حسن بن علی (ع) دُرُست و روا می‌دانستند (بهره از فضل بن شادان)
نَحْو: ۱ـراه، ۲ـسُوی (آنندراج)، ۳ـرِوال، رَوِش، شیوه، ۴ـ گونه، جُور، ۵ـ نزدیك، نزدیكِ به، ۶ـ گُفت شناسی، ۷ـ آهَنگ (= قصد)، ۸ـ مانند، هَمتا (لاروس)، ۹ـ اندازه
نَحوُذلِك: چُنین، مانندِ این
نُحْور: (تك: نَحْر)، پیشسینه‌ها
نُحُوس: (تك: نَحس)، مَرَخشِگان
نُحُوسَة: نُحوسَت در فارسی، مَرَخشِگی، بَدشگُونی
نُحُوس‌خانه: مَرَخشه‌گاه، شِنارخانه
نُحُول: نزاری، تَکیدِگی
نَحوَة: نَحوه دَر فارسی، رَوِش، چگونگی
نَحویّ: نَحوی دَر فارسی، گُفت شِناس
نَحیت: ۱ـتَراشیده، ۲ـسُم ساییده، ۳ـناله، ۴ـ زَخمِ کُم، ۵ـ پَست، بی بَها، ۶ـ نالیدَن، ۷ـدَم سَرد، ۸ـ شانه‌ی ساییده، ۹ـ به دَرد نَخور

نَحیتَة: ۱ـ سِرشت، ۲ـ دَم سَرد، ۳ـ ناله

نَحِیر: ۱ـ شُتُرِ کُشته، ۲ـ واپَسین شبِ ماه

نَحیس: خُشکسال

نَحیسَة: روزهای بَد (آنندراج)

نَحیف: ۱ـ لاغر، نِزار، تَکیده، ۲ـ ناتُوان

نَحیفی: لاغری، نِزاری، دَر تازی نیامده

نَحیل: تَکیده، لاغر و سُست

نَحِیَّة: ۱ـ آهَنگ (= قصد)، ۲ـ آماج

نُخّ: پارسی تازی گشته، غالیِ دراز، زیلُوی رُومی، گلیم گُلدار

نَخّ: پارسی تازی گشته، نِهالی شَترَنگی، پَرَندِ زَرنگار

نَخاب: برون شامه‌ی دل (لاروس)

نُخاخَة: مَغز

نَخّاس: ۱ـ بَرده فروش، ۲ـ سُتُور فروش، ۳ـ داسار چارپایان، ۴ـ بَرانگیزَنده، رَنج آوَر

نَخّاس خانه: بازار بَرده فروشان (معین)

نَخّاسی: دَر تازی نیامده، ۱ـ ستور فروشی، ۲ـ برده فُروشی، دَر تازی نَخاسَة گفته می شود.

نُخاع: ۱ـ مَغز تیره (فرهنگستان)، ۲ـ مغزِ میوه

نُخاعَة: وینیزَك (گویش گیلکی)، آبدَماغ

نُخاعی: دَر تازی نیامده، مَغز تیره ای

نَخّال: آرد بیز (لاروس)

نُخالَة: نُخالِه دَر فارسی، ۱ـ سَبُوس، ۲ـ آردِ بیخته، ۳ـ نابیخته، ۴ـ دُرُشتخُوی، بی اَدَب، ناتُو، با این آرِش دَر تازی نیامده، ۵ـ شُوره‌ی سَر

نُخاله کُوب: نابیخته کُوب

نُخاله گُوی: هَرزه گوی

نُخالِیّ: نُخالی دَر فارسی، سبوسه ای

نُخامَة: نخامِه در فارسی، ۱ـ وینیزَك، آبدَماغ، ۲ـ خِلِ سینه

نُخَب: (تك: نُخبَة)، بَرگُزیدِگان

نَخْب: ۱ـ کُون، ۲ـ دُوستگانی، ۳ـ مَردِ بَددِل (آنندراج)

نُخَبات: (تك: نُخبَة)، بَرگزیدِگان

نُخبَة: نُخبه دَر فارسی، بَرگُزیده

نُخبه کَردَن: گزیده کَردَن، بَرگُزیدن

نخست وَزیر: (فرهنگستان)، پارسی است، نخست ویچیر، بُزُرگ فَرمَدار (فرهنگ پهلوی)

نَخِ عَمّامه: نَخِ گُروهه (فرهنگستان)

نَخل: ۱ـ کُویَك، مُوغ (فرهنگ پهلوی)، مُخ (برهان)، خُرمابُن، ۲ـ دار، دِرَخت، ۳ـ کاهُوگِ حسین (ع)، در سوکواری حسین بن علی (ع) پیشاپیش گروه سوکواران و سینه زَنان بَرَند

نَخل بَند: ۱ـ کُویَك کار، ۲ـ باغبان، ۳ـ آراینده‌ی کاهوگ حسین (ع)

نَخلِ چَرخی: کُویَكِ چَرخی

نَخلِ خُرمای مَریم: کُویَکِ مَریم

نخلِ روغنی: دَر فرانسوی Palmier à huile خُرمای روغَن، کُویَکِ روغنی

نخل‌زار: کُویَکستان، کُویک‌زار

نَخلِستان: مُوغستان (فرهنگ پهلوی)، مُخستان (برهان)

نَخلَة: نَخله دَر فارسی، یک کُویَک، خُرمابُن

نَخلَةُ الزَّیت: کُویَکِ روغنی، مُخِ روغنی

نَخلَةُ الشَّمع: کُویَکِ مُومی، مُخِ مُومی

نَخوَة: نَخوَت دَر فارسی، تَرمانی، تَرمَنشی (فرهنگ پهلوی)، مَنی، مَنی کرد آن شاه یزدانشناس، زِ یَزدان بپیچید و شُد ناسپاس (فردوسی، شاهنامه)، بادسایی، بادساری، دیمیاد (برهان) خودبینی، خودپَرَستی، گُراز (برهان)، چو از پیش تختش گُرازید سام (فردوسی)

نَخوت کَردَن: مَنی کَردَن، خودنمایی کَردَن، گُرازیدَن، گُرازیدنِ گُور و آهُو به دَشت (فردوسی)

نَخیل: کُویَک، مُخ، خُرمابُن

نَدّ: ۱ـپُشته‌ی بُلَند، ۲ـکَشته، داربُویه، ۳ـگیاهِ خَر، خَره‌واش

نِدّ: هَمانند، هَمتا (آنندراج)

نِداء: نِدا دَر فارسی، ۱ـآوازدادَن، ۲ـآواز، بانگ

نِدا آمَدَن: آوا رسیدَن

نِدا دادَن: آوازدادَن

نَدّاف: پَنبه‌وَز (آنندراج)، پنبه‌زَن

نَدّافی: دَر تازی نیامده، پَنبه‌وَزی، پنبه‌زَنی

نِدا کَردَن: آوازدادَن

نَدامَة: نِدامَت در فارسی، پَشیمانی

نِدامَت خوردَن: پشیمان شُدَن

نِدامَت زده: پَشیمان

نِدامَت کشیدن: پشیمانی بُردَن

نَداوَة: نَداوَت دَر فارسی، ۱ـنَمُوری، نَمناکی، ۲ـسَرسَبزی، تازگی

نَدَب: ۱ـمُوییدن بَر مُرده، ۲ـمُرده‌ستایی، ۳ـبَرگُماشتن، ۴ـداوِ فشُرده، زبانزدی در بازی نَرد، ۵ـ گِرو، گِرویی مَنگ، گِرویی بازی، ۶ـ کَرت، بار

نَدب نَدَب: کَرت کَرت، باربار

نُدبَة: نُدبه دَر فارسی، ۱ـشیوَن، ۲ـمُرده‌ستایی، ۳ـنشانِ زَخم

نُدبه کُنان: شیوَن کُنان

نَدْح: ۱ـبِسیاری، ۲ـفَراخی، ۳ـزمینِ فَراخ (آنندراج)

نَدحَة، نُدحَة: زمینِ فَراخ

نُدرَة: نُدرَت دَر فارسی، ۱ـکَمیابی، ۲ـتَنهایی، تَنها بُودَن

نَدَم: پشیمانی

نُدَماء: (تک: نَدیم)، هَمدَمان، مِی یاران، هَمگوشگان، هَم پیالِگان

ندمان: ۱ـ پشیمان، ۲ـ مِی یار، ۳ـ هَمنِشین

نَدْو: ۱ـ انجمن کَردَن، ۲ـ جوانمَردی، ۳ـ گُشاد کردَن، فَراخ کَردَن

نُدوَة: آبخورِ شُتُر (آنندراج)

نَدوَة: نَدوِه دَر فارسی، ۱ـ گُروه، ۲ـ اَنجُمَن (آنندراج)، رایِستان

نَدَی: ۱ـ شَبنَم، ژالـه، ۲ـ باران، ۳ـ بخشش، نیکی، ۴ـ جَوانمَردی (لاروس)، ۵ـ تَری، ۶ـ خاکِ تر (آنندراج)

نَدِیّ: ۱ـ تَر، نَمناک، ۲ـ انجمن، ۳ـ باشگاه (لاروس)

نِدی: دگر گشته‌ی نِداء، بنگرید به نِداء

نِدی آمَدَن = ندا آمَدَن، بنگرید به ندا آمَدَن

نَدید: مانَند، هَمتا (آنندراج)

نَدیر: ۱ـ تنها (غیاث اللغات)، ۲ـ بیگانه

نَدیف: ۱ـ پَنبـه‌دوز (آنندراج)، ۲ـ پنبه‌ی زَده، پَشمِ زَده (لاروس)، نِستَـک (= مَحلوج زَده را گویَند، برهان)

نَدیم: ۱ـ هَمـدَم، هَمنشین، ۲ـ مِی یار، هَم‌پیاله، ۳ـ هَمگُوشه (هزار سال نثر پارسی)

نَدیمَة: نَدیمِه دَر فارسی، مؤنث ندیم، هَمدَم

نَدیمی: دَر تازی نیامده، هَمنشینی، هَمدَمی

نَذارَة: تَرس و بیم (آنندراج)

نِذال: (تک: نَذیل)، کمینِگان، ناکِسان، خواران

نَذالَـة: نَذالَت در فارسی، ۱ـ کُوچَکی، خُردی، کَمینگی، ۲ـ خواری، فُرومایِگی، پَستی

نَذْر: پَتیست (فرهنگ پهلوی)، خُودسامِه، خُودپیمان

نُذُر: تَرس و بیم (آنندراج)

نَذر کَردَن: پَتیستادَن (فرهنگ پهلوی)

نَذری: دَر تازی نیامـده، ۱ـ پَتیست، ۲ـ دَر راه خُدا، ۳ـ رایِگان، مُفت

نُذُور: (تک: نَذر)، پَتیست‌ها، خُودسامه‌ها

نُذُورات: از ساختـه‌های فارسی گویان، (تک: نُذُور)، پَتیست‌ها، خُودسامِه‌ها

نَذِیر: ۱ـ تَریر (برهـان)، بیم دَهَنده، تَرساننده، ۲ـ از پاژنام‌های محمدبن عبدالله (ص) (بهره از غیاث اللغات)

نَذِیل: ۱ـ کَمینه، ۲ـ پَست، خوار، ناکس

نَرا: دیواره

نَرّاد: ساختـه‌ی فارسی گویان از نَرد پارسی به شیوه‌ی تازی، نَردباز

نَرِبیدَج: پارسی تازی گشته، نی‌پیچ (لاروس)

نَرجِس: پارسی تازی گشتـه، نَرگِس (فرهنگ پهلوی)، در پاره ای از فرهنـگ‌ها نَرجس را

یونـانی تازی گشتـه دانسته‌اند از Närsisès، ساختـار واژه نشـان می‌دهد که تازیان آن را از پارسی گرفته‌اند نه از یونانی

نَرجِسیّات: از ریشـه‌ی پارسی، نَرگِسی‌ها، تیره‌ی نَرگِس

نَرد: پارسـی تازی گشتـه (لاروس)، نَرد، نواَرتشیر (فرهنگ پهلوی)، نیو اَردشیر

نَردین: پارسی تازی گشته، ناردین، سنبل رُومی (لاروس)

نِرسیان: شاهخُرما

نَرش: به دَست گرفتن

نَرکه، نَرگِه، نارکه: تُرکی، چَنبَره

نُرم Norm: انگلیسی، هَنج (واژه نامهٔ فیزیک)، مَسای (= معیار)، هَنجار (فرهنگستان)

نُرمال Normal : فرانسوی، بِهَنجار (فرهنگستان)

نرمـال ارور کِرو Normal error curve : انگلیسی، خَم لَغزِ بِهَنجار (بهره از واژه نامهٔ فیزیک)

نُرمال اِسپِیس Normal space : انگلیسی (= فضـای هنجار، فرهنگ فنی)، اِسپاش هَنجار (اِسپاش = فضا، فرهنگ پهلوی)

نُرمال اِستِرس Normal stress : انگلیسی (= تَنش عمـودی، فرهنـگ فنی)، تَنش هَنجـار، تَنش گُرزین

نُرمـال اِستِرین Normal strain : انگلیسی (= کُرنش عمودی، فرهنگ فنی)، خَمش هَنجار، خَمش گُرزین

نُرمـال استیت Normal state : انگلیسی (= حالت بِهَنجار، واژه نامهٔ فیزیک)، جاوَر بِهَنجار

نُرمـال اَکسِس Normal axis : انگلیسی (= محور قائم، واژه نامهٔ فیزیک)، آسه‌ی ایستاد

نُرمـال آکسِلِریشِن Normal acceleration : انگلیسی (= شتـاب قائم، واژه نامـهٔ فیزیک)، شتابِ ایستاد

نُرمـال ایمپاکت Normal impact : انگلیسی، بَرخوردِ گُرزین (بهره از واژه نامهٔ فیزیک)

نُرمـال اینـسیـدِنس Normal incidence : انگلیسی، فُرودِ گُرزین (بهره از واژه نامهٔ فیزیک)

نُرمال پروسِس Normal process : انگلیسی، فَرایَندِ بِهَنجار (واژه نامهٔ فیزیک)

نُرمال دیستریبیوشِن Normal distribution : انگلیسی، پَخشِ هَنجاری (فرهنگ فنی)

نُرمال فانکشِن Normal function : انگلیسی، پایناکِ هَنجیده (بهره از واژه نامهٔ فیزیک)

نُرمال فُرس Normal force : انگلیسی، نیروی گُرزین (بهره از فرهنگ فنی)

نُرمال فریکوئِنسی Normal frequency: انگلیسی، بَسامدِ بِهَنجار (واژه نامهٔ فیزیک)

نُرمال گَس Normal gas: انگلیسی (= گاز طبیعی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، نِرْم (بهره از گویشِ تَبَری)

نُرمال مُد Normal mode: انگلیسی (= مُدِ بهنجار، واژه نامه‌ی فیزیک)، نُو دَرِ بِهَنجار

نُرمال مَگنتیزیشِن Normal magnetization: انگلیسی، جُنبَکِشِ بِهَنجار (بهره از واژه نامه‌ی فیزیک)

نُرمالِ میتَنَنس Normal maintenance: انگلیسی (= نگاهداری متعارف، فرهنگ فنی)، نگاهداری بِهَنجار

نُرمالیتی Normality: انگلیسی، هَنجاری (فرهنگ فنی)

نُرمالَیز Normalize: انگلیسی (= عَملیّات حرارتی به منظور تنش‌زدایی، فرهنگ فنی)، بازهنجاری

نُرمالَیزیشِن Normalization: انگلیسی، بِهَنجارش (واژه نامه فیزیک)

نرمالَیزینگ فَکتُور Normalizing factor: انگلیسی، سازه‌ی هَنجارِش (واژه نامهٔ فیزیک)

نَروَند: پارسی تازی گشته، نارَوَن (لاروس)

نِروو Nerveux: فرانسوی، جُوشی

نَزار: اَندَك (لاروس)

نَزارَة: اَندَك گشتن (آنندراج)

نَزاز: ۱ـ چسپان (آنندراج)، ۲ـ هَمچشمی، کِشمکش، ۳ـ ستیزَندگی (لاروس)

نِزاع: ۱ـ دُشمنی، ۲ـ سِتیزه، ۳ـ جنگ، کارزار، نَبَرد (فرهنگ پهلوی)

نِزاع شُدَن: جنگ شُدَن، دُشمنی کَردَن

نَزّاك: پَرخاشگَر، نِکوهَنده

نَزاکت: ساخته‌ی فارسی گویان از نازكِ پارسی به روالِ تازی، نازُکی، نَرمی، اَدَبمَندی، پَسَندِ نیك

نِزال: فرود آمَدَن: از بارِگی، فرود آمدن: برای جنگِ پیاده

نُزال: سَرماخوردِگی (لاروس)، چایمان

نَزالَة: ۱ـ رَوانِگی آب، سَختِگی زَمین، ۲ـ شُوس، مَردآب، که فرو ریزد، ۳ـ راهی گَشتَن، ۴ـ میهمانی

نَزاهَة: نَزاهَت دَر فارسی، پرهیزگاری (آنندراج)، ۲ـ دور شُدَن از بَدی (غیاث اللغات)، ۳ـ بی آکی، ۴ـ پاك سُخَنی

نَزاهَتِ جانِب: پاکدامَنی (معین)

نَزاهَتِ عِرض: پاکدامَنی (معین)

نَزاهَتِ نَفس: دُرُستکاری (معین)

نَزَح: ۱ـ آب تیره، ۲ـ چاهِ بی آب

نَزْر: ۱ـ بی اَرزش، ۲ـ آهستگی، دَرنگ

نَزْع: ۱ـ جان کَندَن، زندگی کردنِ مَن، مُردَن تدریجی بود، آن چه جان کَند تَنَم، عُمر حسابش کردم (فرخی یزدی)، نَزیدَن (بهروز)، ۲ـ بَرکَندَن

نَزْغ: ۱ـ نیشِ زبان زَدَن، ۲ـ دُشیادی (= غیبت کَردَن)، ۳ـ بَرآغالانیدَن (آنندراج)، تباهی اَفکَندَن

نَزْف: ۱ـ خشک شُدَنِ چاه، ۲ـ بیهوشی، ۳ـ سَرمَستی، ۴ـ خُون رفتن، ۵ـ خونِ گِرفتَن

نَزْف الدَّم Hemorragie: در فرانسوی، خُونرَوی (فرهنگستان)

نُزفَة: ۱ـ اَندَکی آب، ۲ـ اَندَکی مِی

نَزْق: ۱ـ لَبالَب شُدَنِ آبگیر، لَبالَب شُدَنِ آوَند (آنندراج)، ۲ـ سَبُکی، چُستی

نُزْل: ۱ـ سَرای، ۲ـ خوراکِ میهمان، ۳ـ رُوزی (معین)، ۴ـ فُزونی، فَراوانی، ۵ـ پاکیزگی، ۶ـ رَه‌آورد، پیشکش، ۷ـ بَخشِش (لاروس)، ۸ـ خوابگاهِ میهمان، میهمانخانه

نُزُل: ۱ـ سَرای، ۲ـ فُزونی، ۳ـ دَهِش، ۴ـ گروه فرود آیَنده، ۵ـ بالیدگی کِشت (آنندراج)

نَزلَة: نَزلِه دَر فارسی، ۱ـ سَرماخوردِگی (لاروس)، چایمان، ۲ـ زمینِ سَخت، ۳ـ کِشتِ بالیده

نَزلهٔ بینی: چایمان

نَزلهٔ دَندان: پیله

نُزلی: در تازی نیامده، در سروده‌ی نظامی، بپرداخت نُزلی به هَر منزلی، چنان کو فروماند و تنها دلی، پیشکش، پیشکشی

نُزلیان: در این سروده‌ی نظامی، به دفعِ نزلیانِ آسمان گیر، ز جعبه داده جوزا را یکی تیر، شِکَمپَرستان (بهره از معین)

نَزْم: سَختیِ گُزیدَن (آنندراج)

نُزُوّ: بَرجَستن (آنندراج)

نَزوان: ۱ـ بَرجَستَن، ۲ـ بَرگَشتَن، ۳ـ تیز گَردیدَن (آنندراج)، ۴ـ بانگ کَردَن

نُزُوع: ۱ـ آرزومَندی، خواهان گَشتَن، ۲ـ به پِدَر مانِستَن، پِدَردیسی

نُزُوعِیّ: نُزُوعی در فارسی، آرزُویی، خواهانی، خواهَندِگی

نُزُوعِیَّة: نُزُوعیّه دَر فارسی، خواهَندِگی

نُزُول: ۱ـ فُرُود، نَشیبِش، فُرُودِش، پایین آمَدَن، فُرود آیی، فُرُوکاست، ۲ـ بهره، سُود، سُودِ پول

نُزُول اِجلال: فرود آمَدَنِ شکوهمَند

نُزُول خوار، نُزُول خور: بَهره خور، بَهره گیر

نُزُولُ فِی‌المَدح: فُرود دَر ستایش، کاهِشِ سِتایِش

نُزُول کَردَن: اُسانِشیدَن (بهره از فرهنگ

پهلوی)، فرود آمدن، رسیدَن، نشیبیدَن

نُزوله: در تازی نیامده، فُرودباژ

نُزُولی: فرودگاه، رِسیدَنگاه (بهره از غیاث اللغات)

نَزه، نَزِه: ۱ـتازه و خُوب (غیاث اللغات)، ۲ـبی آلایِش، پاکدامَن، ۳ـخُرَّم

نُزهَة: نِزهَت دَر فارسی، ۱ـپاکیزگی، نیکویی، ۲ـخُرَّمی، دِلگُشایی، ۳ـپاکیزه خُویی، پاکدامَنی، ۴ـ نامی بَرای زَنان

نِزهَت بَخش: شادی بخش، دلگشا

نِزهَت گاه: پاکیزه جای، خُرَّمگاه

نَزِیّ: تُندخُوی، پَرخاشجُو (لاروس)

نَزیح: دُور (آنندراج)

نَزیر: اَندَك

نَزیز: ۱ـخواهان، ۲ـوَرنَمَند (= شَهوَتی)

نَزیع: ۱ـکَنیززاد، ۲ـدُور، ۳ـمیوه ی چیده، ۴ـچاه نزدیك

نَزیف: ۱ـتَب زَده، تَب کَرده، ۲ـزَبان خشك، تِشنه، ۳ـبیهُوش، ۴ـچاهِ کم آب، ۵ـخونرَفته، سُست، ۶ـخُونریز

نَزیل: ۱ـفرود آیَنده، ۲ـمِهمانی، ۳ـخوراكِ فَراوان، ۴ـجامه، ۵ـهَم خانه

نَزیم: دَسته‌ی تَره (آنندراج)

نَزیه: ۱ـبی آك، ۲ـپاکدامَن، ۳ـدُرُستکار، ۴ـپرهیزگار

نَسا: پِی شِتالَنگ

نَساء: ۱ـدرازی زِندگی، ۲ـبازپَس انداختَن (آنندراج)

نِساء: (تك: اَمرأة، بی آن که پیوندی میانِ تَك ورَمَن دَر کار باشد)، زَنان

نَسّاء: فَرامُوشکار

نَسّاب، نَسّابَة: تبارشِناس، تَباردان، پَروَزشناس

نَسّاج: ۱ـبافَنده، بافکار (بهروز)، جُولاه (برهان)، ۲ـدُرُوغباف، ۳ـزِره گَر (آنندراج)، ۴ـبافنده ی جامه (غیاث اللغات)

نَساج: ۱ـبالاپُوش، ۲ـبافتَنی (لاروس)

نِساجَة: نِساجَت دَر فارسی، بافَندِگی، بافکاری، ریسندگی و بافَندِگی

نَسّاجی: دَر تازی نیامده، بافکاری، جُولایی

نُسّاخ: (تك: ناسِخ)، پاچِنگَران، بنگرید به نُسخَة

نَسّاف: دَستگاهِ بُوجاری (بهره از لاروس)

نُسّاك: (تك: ناسِك)، نیایِشگَران، کُرپان کُنَندِگان

نِسام: (تك: نَسیم)، نَرمبادها، بِزانِه‌ها، رَوان‌ها

نَسائج: نَسایِج دَر فارسی (تك: نَسیجَة): بافته‌ها

نَسایِم: رَمَن بَندی نادُرُست فارسی گویان از نسیم تازی، نَرمبادها، بَزانه ها

نَسَب: ۱ـ گُهر، تُخمَك، پَتوَند (فرهنگ پهلوی)، پَروَز (بُرهان)، بِدُو گفت من خویشِ گَرسیوَزَم، به شاه آفریدون کِشَد پَروَزَم (فردوسی، شاهنامه)، ۲ـ زَن، هَمسَر

نِسَب: (تك: نِسبَة)، هارِفت ها، هَمگَری ها، خویشی ها

نَسَباً: به پَروَز، به گُوهر، به تَبار

نَسَب نامه: تُخمَك سَروْ (فرهنگ پهلوی)، پَروَزنامه، تَبارنامه

نِسبَة: نِسبَت دَر فارسی، ۱ـ هارِفت (بهره از پهلوی)، هَمگَر (برهان)، ۲ـ خویشی، خویشاوَندی، ۳ـ پیوستگی، پیوند، ۴ـ وابَستگی (لاروس)

نِسبَتِ ایجابی: هَمگَر بایَند

نِسبَتِ تامّ: هَمگَرِ هَنگَرت

نِسبَتِ حُکمی: هَمگَر داوَری

نِسبَتِ خارِجی: هَمگَرِ بیرُونی

نِسبَتِ دادَن: پیوَند دادَن، هارِفتَن (فرهنگ پهلوی)

نِسبَتِ ذِهنی، نِسبَتِ ذهنیّه: هَمگَرِ هُوشی

نِسبَتِ سَبَبی: خویشی هَمسَری

نِسبَتِ سَلبی: هَمگَرِ سَتانی

نِسبَتِ عَقلی، نسبتِ عَقلیّه: هَمگَرِ خِردی

نِسبَتِ مُؤَلِّفه، نِسبَتِ تألیفی: هَمگَرِ هَماری

نِسبَةً: به سَنجِش، تا اَندازه ای

نَسَبیّ: نَسَبی دَر فارسی، پَروَزی، تَباری

نِسبیّ: نِسبی در فارسی، هَمگَرایی

نِسبیَّة: نِسبیَّت در فارسی، دَر انگلیسی Relativism، وابَستگی

نَستَعیذُ بالله: پَناه بَر خُدا، پَناه می بَریم به خُدا

نَستَعلیق: نَسخ + تَعلیق، گونه ای دبیره نویسی که پَدید آورنده ی آن یك ایرانی به نام خواجه میرعلی تبریزی است و در نوشتنِ فارسی به کار می رود، نَسخ و تعلیق اگر خفی و جلی است، واضعِ اصل، خواجه میرعلی است، وَضع فرموده او به ذهن دقیق، از خط نسخ و از خَطِ تعلیق (سلطانعلی مشهدی) (بهره از خط و خطاطان) پارسَد بیره

نَسْج: ۱ـ راك، رِشتَك (فرهنگ پهلوی)، بافت (فرهنگستان)، ۲ـ بافتَن، ۳ـ آراستَنِ سُخن (آنندراج)، ۴ـ وَرزیدَن

نُسْج: (تك: نَسیج)، بافتِه ها، تَشلیخ ها (= سجّاده ها)

نَسج شِناس: بافت شِناس (فرهنگستان)

نَسْخ: ۱ـ زُدایِش، سِتُرش، ۲ـ بَراَنداختَن (بهروز)، ۳ـ زشتکَرد، ۴ـ رونویسی،

پاچِـن بَرداری، ۵ـهیچِش، ۶ـدِگَرتَـنـی فَرهَنگسار: جابه جایی رَوان آدَمی پَس از مرگ به تنی دیگـر (فرهنـگ دسـاتیر)، ۷ـزُدایا، گونـه ای دبیره نو یسی که پَدید آورنده ی آن یك ایرانی به نام ابن مقلهٔ پی زاوی پارسی است، او برای آن که از دشواری های کاربُـرد دبیره ی کوفی بکـاهد، زُدایا را ساخت، این دبیره از آن روی زُدایا (= نسـخ) نامیده می شود که پس از پیدایش آن دبـیره نو یسی کوفی ازمیان رفتـه است (بهـره از خط و خطاطـان، ابـوالقـاسم رفیعی مهر آبادی، رویه ی ۹)

نُسَخ: (تك: نُسخَة)، نُسك‌ها، پاچِن‌ها، فاجین ها

نَسخ پذیر: زُدایش پَذیر، هیچِش پَذیر

نُسخَتان: دوتایی نُسخَة: دُونُسك، دُوپاچِن، دو رونوشت

نُسخِجـات: از ساختـه های فارسی گویان = نُسَخ، بنگرید به نُسَخ

نَسخ شُدَن: ۱ـبَرافتادَن، دَراُفتادن، ۲ـدِگَر تَنیدَن

نُسخَـة: پارسی تازی گشتـه، نُسـك، نَسـك (فرهنـگ کوچـك)، پاچِن (فرهنگ پهلوی)، فاجین (بهروز)، رونوشت، رونو یس

نُسخـه بَرداشـتن: پاچِن بَرداشتن، نُسـك برداشن، رونوشت برداشتن

نُسخـه بُردَن: ۱ـرونـوشت گرفتَن، ۲ـجُنگ ساختَن، ۳ـنمونه گرفتَن

نسخه پیچیدن: پاچِن پیچیدن، فاجین پیچیدن

نُسخهٔ خَطّی: نُسكِ دَستنِویس

نُسخهٔ چاپی: نُسكِ چاپی

نُسخه دادَن: فاجین دادَن، دَستورِ دارویی دادَن

نُسخهٔ دکتر: فاجین پزشك، دَستورِ دارویی

نُسخهٔ عَکسی: نُسكِ رُخشی

نُسخهٔ عَمَل کَرد: دَستورِ کار

نُسخـه گرفتن: ۱ـنُسـك گرفتَن، ۲ـفاجین گرفتن، دَستورِ دارویی گرفتن

نَسْـر: ۱ـکَرکَس، از پَرَنـدگان (برهان)، ۲ـدَر پُوستین کسی اُفتـادن (آننـدراج)، ۳ـبرهنـه کَردَن، ۳ـسَر باز کَردنِ زَخم، ۴ـاَندَك بَرگرفتن

نَسرِ طائِر: پَرَندَك، نام ستاره ای است، دَر تازی نَسرُ الطّائِر

نَسـرِ واقِـع: کَرکَسَـك، نام ستاره ای است، دَر تازی نَسرُ الواقع

نَسرین: پارسی تازی گشته، نَسرین، از گیاهان (لاروس)

نَسرِیّات: لاشخوران، تیره ی کَرکَسان

نِسـطُوری: نَستُوری، تَرسایی (آنندراج)، در انگلیسی Nestorian

نُسطوریّه: نَسطوریّه Nestoranism در انگلیسی، نَستورگرایی، وابسته به Nestorius که در ۴۳۱ زایشی، بخش خدایی و بخش آدمی را در عیسای تَندیسیده جُدا از هَم دانست، پیروان او که از ترساییگری بیزانسی جدا شده بودند به سرزمین ایران فرا رَفتند و در ایران ماندند.

نَسَف: پارسی تازی گشته، نَخشَب، نام شهری است.

نَسَفیّ: نَسَفی در فارسی، پارسی تازی گشته، نَخشَبی

نَسْق: ۱ـ سُخَن بر یك رَوِش گُفتَن (آنندراج)، ۲ـ وینارِدَن، آراستَن، سامان دادَن

نَسَق: ۱ـ سُخَنِ رَوِشیك، سُخَنِ رَوِشی، ۲ـ نِهیده (از پهلوی)، وینارِده، رَستَك، آراستِه (فرهنگ پهلوی)، دَهناد (بُرهان)، ۴ـ دَر فارسی، شِکَنجه

نَسَق چی: ۱ـ دَر زمان صفویان، سازوَر، سامانِده، سامانگَر، ۲ـ در زمان غاجاریان، دژخیم، شِکَنجه گَر

نَسَق کَردَن: ۱ـ ترساندَن، بیم دادَن، ۲ـ شکنجه دادَن

نُسُک: (تك: نَسیکَة)، بَرخیان (برهان)، کُرپان‌ها، کُرپانیان

نُسُك: ۱ـ پَرستیدَن، ۲ـ شُستَن، پاك گَرداندَن، ۳ـ پَرستِش

نَسْل: دُوتَك، هَنباتَك، نَپت، زَهَك، زَهاك، زایَك (فرهنگ پهلوی)، دُوده، دُوده ای که مَن اَزَش بودم همه نامی و توانگر بودند (خُسرو وریدَك، رویه‌ی ۱۲، بَند ۴) بِدو گُفت رُو پیشِ دَستان بگوی، کَزین دوده‌ی سام شُد رَنگ و بوی (فردوسی، واژه نامكِ نوشین)، تُخمه، به تُخمه تا به آدَم شاه و مِهتَر، به گُوهَر شاه مُوبد را بَرادر (گرگانی، ویس و رامین)، دودمان، زَهزاد (برهان)، زَه، آفرینش (آنندراج)، پُشت

نَسَل: ۱ـ شیر اَنجیر، شیر اَنجیر سَبز، ۲ـ شیر نَشت، شیری که خود به خود از پستان نَشت می کند، نَشت پارسی است.

نَسلاً بَعدِ نَسل: پُشت دَر پُشت (فرهنگستان)

نَسل اَدهَم: زای سیاه، مِی سیاه

نَشم: وَزیدَن

نَسمَة: نَسِمه دَر فارسی، ۱ـ دَم (= نَفَس)، ۲ـ رَوان (= نَفْس)، ۳ـ آدَمی، ۴ـ بَنده

نَسناس: ۱ـ دیو مَردُم (آنندراج از منتهی الارب)، میمونِ آدَم نِما، اَنگُدان (برهان)، ۲ـ نِشان، ۳ـ رَفتار (آنندراج)، ۴ـ بَدزاد، دیو خُوی، دَر فارسی

نِسوان: (تك: اِمرَأة)، بی آن که میان تك و رَمَن

پیوندی دَر کار باشد)، زَنان (غیاث اللغات)

نُسُوج: (تک: نَسْج)، بافت ها

نُسُور: (تک: نَسْر)، کَرکَسان، لاشخُوران

نَسوِیّ: نَسوی دَر فارسی، نَسایی، از مَردُمِ نَسا

نَسْی: ۱ـ فراموشی، ۲ـ ازیاد رفته، فرامُوشیده

نَسِیّ: نَسی دَر فارسی، ۱ـ فَرامُوشکار، فَرامُوشَنده، ۲ـ به شُمار نیامَده، بی اَرزش (لاروس)

نَسیاً مَنسِیّاً: دَر آغاز بَنگ را فارسی گویان چنین می خوانده اند (یادداشت های قزوینی، فرهنگ معین)، فَرامُوشِ فَرامُوش

نِسیان: فَراموشی

نِسیان کَده: فَرامُوشخانه

نَسیئَة = نَسیه، بنگرید به نَسیه

نَسیب: ۱ـ وابَسته، خویشاوَند، ۲ـ شایسته، ۳ـ والاتَبار، ۴ـ نَسوچامه (نَسُو = لطیف)

نَسیج: بافتِه

نَسیج الذَّهَب وَالحَریر: پَرنِد زَربافت

نَسیجِ مُغَرَّق: نُکره بافت، سیمبافت

نَسیج وَحدِه: ۱ـ بافته‌ی تَک، بافته‌ی بی هَمانند، ۲ـ مَردِ تَک، مَردِ یگانه، یگانه‌ی روزگار

نَسیجَة: نَسیجه دَر فارسی، مؤنث نَسیج، بافتِه

نَسیفَة: سَنگِ پا (لاروس)

نَسیک: زَر و سیم (آنندراج)

نَسیکَة: نسیکِه دَر فارسی، ۱ـ بَرخی (بُرهان)، کُرپانی، ۲ـ شمشِ زَر، شمشِ سیم

نسیل: ۱ـ پَرِ اُفتاده، ۲ـ پَشمِ اُفتاده، ۳ـ اَنگبینِ گُداخته، ۴ـ پِسَر، ۵ـ کُنِه (= فتیله)

نُسیل: مَرغِ انگلیسی، از گیاهان

نَسیم: ۱ـ نَرمباد، اُوغا، هم آوای غوغا (برهان)، بَزانِه، وَزانِه (بهروز)، ۲ـ رَوان (= نَفْس)، ۳ـ خِوی، ۴ـ سَختی

نَسیمِ شَب: اَیاز

نَسیم نما: بُلوچ

نَسیه: از نَسیئَة تازی، پَسادَست (برهان، فرهنگستان)، کالی (برهان)

نَسیه بَری: کالی بَری

نَسیه خور: کالیخُور

نَسیه خُوری، نسیهَ بَری: کالی بَری، کالی خُوری

نَشا: پارسی تازی گشته، نِشا، نشاستِه

نَشا: ۱ـ بَزانه‌ی خُوش، نَرمبادِ خُوش، ۲ـ بُوی، ۳ـ بُویِ خوش

نِشا: معین آن را تازی بَرگرفته از نَشاء (= نَشَأ) دانسته، این واژه پارسی است و از نشاندَن گرفته شده، بَرزِ پاره ای از گیاهان را دَر جای کوچکی می پاشند و چون سبز شد، گیاه

نودمیده را که به آن نشا می گویند، در کَرت و یا جدا جُدا در خاک می نشانند، این واژه برگرفته از نِشاستنِ پهلوی برابر با کاشتن است. این بَرداشت نیز که واژه ی نِشا در پارسی برگرفته از «نیشا» و سُریانی است روا نمی نمایاند، زیرا نیشادَر سُریانی برابر است با نُمونه و با کشت و کاشتن پیوندی ندارد

نَشَأ: این واژه را هم آوای سَرای گفتن یا نَشاء گفتن نادُرُست است (غیاث اللغات)، ۱ـ آفریدَن، نو پیدایی (غیاث اللغات)، ۲ـ پَروَرِش یافتَن (بهره از لاروس)، ۳ـ گُوالِش

نَشّاب: ۱ـ تیرگر (آنندراج)، ۲ـ دَرآویزَنده، ۳ـ تیراَنداز (لاروس)

نُشّاب: تیرها

نُشّابَة: یك تیر

نَشآت: (تك: نَشأة)، نو پیدایی ها، خان ها، خوان ها

نَشّاج: پُر، لَبریز

نَشادِر: پارسی تازی گشته، نُشادُر، نوشادُر (لاروس)

نُشارَة: خاكِ اَرّه (لاروس)

نَشاز: ۱ـ بَرآمده، بُلَند، ۲ـ نابه جا (لاروس)، ۳ـ بیرون، بیرون از آهَنگ

نِشاستَج: پارسی تازی گشته، نِشاسته

نِشاص: ۱ـ اَبرِ بُلَند، ۲ـ لَشکَر

نَشاط: نِشاط دَر فارسی، ۱ـ گُوری (صحاح الفُرس)، کاغَك (برهان)، شادی، خوشی (بهروز)، خُرمّی (معین)، ۲ـ سَبُکی، چالاکی

نِشاط اَفزای: شادی اَفزای

نِشاط اَنگیز: کاغَك انگیز، شادی اَنگیز

نِشاط بخشیدَن: شاد کَردَن

نِشاط پَرَست: خوشگُذَران

نِشاط مَند: شادیمَند

نَشاف: دیوانِگی

نَشّاف: ۱ـ دَرخود کِشَنده (آنندراج)، ۲ـ خُشك کُن، زَکاب خشك کُن

نَشّافَة: هُولِه (این واژه را برگرفته از Towel انگلیسی دانسته اند)، آبچین، لُنگ

نَشأة: نَشأت در فارسی، ۱ـ نُوپیدایی، ۲ـ زِندِگی، ۳ـ پَروَرِش، ۴ـ خان، خوان، چون هَفتخوان هر یك از گامه های پیشرفت یا پَسرَفتِ پَرمُوته ها و باشَندِگان

نَشأة آخِرَت، نَشأت آخِرَت: خوانِ فَرجامِش

نَشأتان: دُوجَهان

نَشأتَین: دُوجَهان

نَشأتِ بَرزَخ: خوانِ هَمیستِگان، خوانِ بَرزَخ

نَشأتِ دُنیا: خوانِ گیتی، خوانِ این جهان

نَشأتِ هَیولَی: خوانِ ماتَگدان، بنگرید به هَیولَی

نَشئه: برگرفته از نَشأة، دَر فارسی، سَرخُوشی، شَنگُولی، سَرمَستی، هُوشرَوی

نَشئِه‌جات: رَمَن نادرست در فارسی از نَشأة تازی، هُوشرُبایان، گُولَندگان

نَشئه شُدَن: به گُول آمَدَن (گویش گیلکی)، شَنگُول شُدَن

نَشئه‌ناک، نَشأِه ناک: شَنگُولانه، سَرمَست، سَرمَست با قبای زرافشان چو بگذری، یك بوسه نذر حافِظ پشمینه‌پُوش کن (حافظ)

نَشت: معین بر آن است که این واژه دَر فارسی از نَشفِ تازی گرفته شده، این بَرداشت روا نمی‌نمایانَد، زیرا نَشت، تَراویدَن است وچکه کردن و درز کَردن راز و نشف در تازی درست آرِش بازگونه دارد و برابر است با به خود کشیدن. واژه‌ی نَشت در گویش تَبَری به آرِش کُهنِه و پوسیده و در گویش گیلکی با دو آرِش، تراوش و چین وچروك شُده آمده (بنگرید به واژه نامه‌ی تَبَری، صادق کیا و ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، جهانگیر سَرتیپ‌پور)، در گویش نابینی نیز نَشت برابر با تراوش آمده (بنگرید به فرهنگ نایینی، منوچهر ستوده)، در گویش خُراسانی نیز واژه‌ی نَشت برابر با (نفوذمایعی ازظرف) آمده (بنگرید به فرهنگ گویش خراسان بزرگ، امیر شالچی)، هم‌چنین نمی‌توان پَذیرفت که این واژه از نَشط تازی گرفته شده باشد، زیراکه این واژه به آرِش رُبایش، گرفتَن، و گره زَدن بر ریسمان است (بنگرید به فرهنگ لاروس، طبیبیان)

نَشْج: آبراهه (لاروس)

نَشْد: ۱ـجُستن، جُست‌وجُو، ۲ـسوگَند دادن، به خُدا

نِشدان: گُمشده را جُستَن

نِشدَه: جُست و جوی گُمشده (غیاث اللغات)

نَشْر: ۱ـپَراکَندَن، پَراشیدَن (ذبیح بهروز)، ۲ـپَخش کَردَن، ۳ـپَهن کَردَن، ۴ـمُرده خیز، ۵ـبُوی خوش، ۶ـبُوی دَهانِ زَن (آنندراج)، ۷ـگروهِ بی‌رَهبَر، ۸ـوَزیدنِ باد، ۹ـزنده کَردَن، ۱۰ـزنده شُدَن، ۱۱ـدَمیدن گیاه، ۱۲ـجَوانه زَدَن، بَرگ آوَردَن

نَشَر: ۱ـگروه بی‌رَهبَر، ۲ـپَراکَنده، پَراکَندِگان (تك ورَمَن یکسان است)، ۳ـپَراکنده شُدَن

نَشرَة: ۱ـنَرمباد، ۲ـآگهی، بخشنامه (لاروس)، ۳ـگُزارِش، ۴ـپِهرِست

نُشرَة: ۱ـاَفسُون (غیاث اللغات)، ۲ـپَنام (=تعویذ)

نَشَز: ۱ـجای بُلَند، ۲ـبُلَند نِشَستن، ۳ـبُلَندی جُستَن (غیاث اللغات)

نَشِز: بُلَند و بَرجسته

نُشُص: (تک: نِشاص)، اَبرهای اَنبوه، لَشکَرها

نَشْط: ۱ـرُبـودَن، رُبـایِش (لاروس)، ۲ـگِره زَدَنِ رَسَن، ۳ـگَزیده شُدَن، ۴ـنیزه زَدَن

نَشْـف: ۱ـدَر خود کشیدن (غیاث اللغـات): جامـه خِوی را، وَ، خشك کُن زَکاب را، وَ، تالاب آب را، ۲ـبه تَه رسیدن آب

نَشف کَردَن: به خود کشیدَن

نَشفَـة: سَنـگِ پا (لاروس)، ۲ـهُولـه، آبچین (بَرخی هُولـه را برگرفته از Towel انگلیسی یا خاولی ترکی دانسته‌اند)

نُشقَة: ۱ـداروی بو بیدَنی (لاروس)، ۲ـاَفسار

نَشْو: از نَشأ، گُوالیدَن، بالیدَن، رویبدَن

نَشْو: از نَشْف، به خود کشیدَن

نُشُوء: ۱ـآفریدَن، ۲ـزیستَن، ۳ـگُوالیدَن، ۴ـجَوان گشتن، ۵ـبَرآمَدَنِ اَبر (آنندراج)

نِشـوار: پارسی تازی گشته از نشخوار، آخور، آخورِ سُتُور (آنندراج ازمنتهی الارب)

نَشوان: نَشیان، مَست (آنندراج)

نُشُوب: ۱ـبَسته شُدَن، ۲ـدَرآویختَن

نُشُور: ۱ـزنده شُدَن، ۲ـرَستاخیز

نَشُور: بادِ هَموار (آنندراج)

نُشُوز: (تك: نَشَز)، جاهای بُلَند

نُشُـوز: ۱ـناسازگاری: زَن، ۲ـزَدَنِ شُوی زَن را، ۳ـستم کَردَن

نَشُوع: داروی چکاندَنی

نَشُوق: داروی بو بیدَنی

نُشُـول: ۱ـکَمـی گَرمـی (لاروس)، ۲ـکَم گوشتی، ۳ـگاییدَن (آنندراج)

نَشو و نما: از نَشأ و نَماء تازی، رُویِش و بالِش

نَشـوَة: نَشـوَت و نَشـوِه دَر فارسی، ۱ـمَستی، سَرمَستی، ۲ـبُوی یافتَن، ۳ـآگاهی

نَشِید: این واژه در برهان و هفت قلزم و آنندراج پارسی دانسته شده و نِشید آمده است، ۱ـآوای بُلَند، ۲ـسُرود، تَرانه (لاروس)

نَشیدالأناشِید: سُرودِ سُرودهای سُلَیمان

نَشیدات: (تك: نَشیدَة)، سُرودها، تَرانه‌ها

نَشیدَة: نَشیده دَر فارسی، سُرود، تَرانه

نَشیش: آوایِ جُوشِش

نَشیشَة: زَمینِ شُور

نَشیط: شادمان (معین)

نَصّ: ۱ـتك مانَـك، ۲ـسُخنِ آشکار، ۳ـپایان، ۴ـرَفتنِ تُند

نِصـاب: ۱ـآسال، نژاد، ۲ـآغاز، ۳ـبازگَشت، ۴ـدَسته‌ی کارد (آنندراج)، ۵ـخُوررَفتگاه، ۶ـویمَندِ ده یك (= نصاب زَکوة)

نِصابُ الارث، نِصاب ارث: ویمَندِ رِخْن

نِصاب القانُونیّ، نِصاب قانونی: ویمَندِ داتیک

نَصّاح: دُوزَنده (لاروس)

نِصاح: رشته، نَخ

نَصاحَة: پَند دادَن، پَندگویی

نُصّار: (تك: ناصِر)، یاریگران، یاری دَهَندِگان

نَصارَی: نَصارا دَر فارسی، (تك: نَصرانِیّ)، یونانی تازی گشته Nazarene: تَرسایان

نِصاف: پیشیاری (= خدمت کردن)

نِصافَة: ۱ـپیشیاری، ۲ـمُزد، مُزد پیشیار

نِصال: (تك: نَصل)، پیکان‌ها، فارسی گویان آن را برابر با پیکان به کار بَرَند (غیاث اللغات)

نَصائِب: (تك: نصیبَة)، سَنگ‌های تالاب

نَصائح: نَصایح دَر فارسی، (تك: نَصیحَة)، پَندها

نَصْب: سُریانی تازی گشته (پژوهش واژه‌های سُریانی)، ۱ـ گُماشتَن (فرهنگستان)، ۲ـبَرپا کَردَن، ۳ـپَست کَردَن، ۴ـ کاشتَن، ۵ـزِبَر نهادَن: بَروات، ۶ـ آشکار کَردَنِ دُشمنی، ۷ـ پَرچَم بَرافراشته، ۸ـنِهال کاشته، ۹ـزِبَر (= فتحه)، ۱۰ـ بُت، فَغ، ۱۱ـسَنگِ گُور، ۱۲ـبَدی، ۱۳ـفَریب، تَرفَند

نَصَب: پَرچَم بَرافراشته (لاروس)

نَصِب: بیمار، رَنجور

نُصب: ۱ـبیماری، ۲ـپُتیار (= بلا)، ۳ـبَرپا گشته، ۴ـبُت

نُصبُ العَین: نَصبُ العَین دَر فارسی، پیش چَشم (فرهنگستان)

نَصبُ العین قرار دادَن: پیش چَشم داشتَن، بَرابَر چَشم داشتن (فرهنگستان)

نَصب کَردَن: ۱ـآویزان کَردَن، ۲ـبَرگُماشتَن، ۳ـبَرپا کَردَن

نَصبِ گوهر بَرتلا و نُکره: بَرخیدَن

نُصبَة: سُتُون (آنندراج)

نُصْح: پَند دادَن

نُصَحاء: (تك: نَصیح)، پَند دَهَندِگان

نَصْر: ۱ـیاریگر (تك و رَمَن در آن یکسان است، آنندراج)، ۲ـیاری دادَن، ۳ـرَهایی دادن، ۴ـبَخشیدَن

نَصَرَاللهُ جُندَهُ: خدا یاری کُناد گُندِ او را، خُدا سپاه او را یاری کُناد

نَصرانِیّ: نَصرانی دَر فارسی، یونانی تازی گشته، Nazarene، تَرسای، تَرسا

نَصرانِیّة: نَصرانیّت دَر فارسی، از ریشه‌ی یونانی، ترساییگری

نَصرانِیَّة: نَصرانیّه دَر فارسی، مؤنث نَصرانِیّ، از ریشه‌ی یونانی، تَرسای

نَصْرٌ مِنَ اللهِ: یاری از خُداست

نُصرَة: نُصرَت دَر فارسی، ۱ـیاری، ۲ـپیرُوزی

نَصرَهُ اللهُ: خُدایَش یاری کُناد

نَصرَهُمُ اللهُ: خُدایشان یاری کُناد

نَصّ شِناس: چَم‌شناس، سُخن‌شِناس، رَوِش‌شِناس

نِصف: ۱ـنیم (فرهنـگ پهلوی)، ۲ـداد، دادمَندی (= انصاف)، ۳ـآدمِ بَرابَر، نه خوب و نه بَد

نِصفُ النَّهار: نیمرُوز (دانشنامه)

نصفِ شب: نیمه شَب

نِصفِه: دَر تازی نیامده، نیمه (فرهنگ پهلوی)

نَصَفَة: نَصَفَت دَر فارسی، دادمَندی

نِصفه کاره: نیمه کارِه

نِصفی: دَر تازی نیامده، نیم‌پیاله، نیم‌کاسِه (معین)

نِصفیّاتُ الأجنِحَة: نیم‌بالان (لاروس)

نَصْل: ۱ـپیکـان، پیکـانِ تیر، ۲ـسَر نیزه، ۳ـتیغه‌ی کارد، ۴ـبَرگِ درَخت (لاروس)

نَصلَة: ۱ـخرچَنگِ سُنبی، ۲ـفَرمُوك، دُکچی، رشته‌ای را گُویند که چون تُخم بَر دوك پیچیده شود (برهان)

نَصمَة: بُت

نُصُوح: ۱ـپَند دَهَنده، ۲ـپَتِتِ بی بازگَشت (پَتِت: توبه)

نُصُوص: (تك: نَصّ)، چَمراس‌های روشَن (= آیاتِ صریح)

نَصیب: ۱ـبَهر (برهان)، آبخورد ۲ـبَخت

نَصیب داشتن: بَهره داشتن

نَصیب نَشَوَد: خُدا نَکُنَد

نَصیب و تَقدیر: دَك (برهان)

نَصیب و قسمت: تاخیره (برهان)

نَصیبَة: نَصیبه دَر فارسی، ۱ـسَنگِ تالاب، ۲ـبَهره (= نَصیب)

نَصیبی: نَسیبی، گونه‌ای شمشیر

نَصیبین: نَسیبین (فرهنـگ پهلوی)، نام شهری است.

نَصیح: پَند دَهَنده

نَصیحَة: نَصیحَت در فارسی، پَند (فرهنگ پهلوی)

نَصیحَت‌پَذیر: پَند پَذیر

نصیحت پَذیرُفتَن: پَندیدَن (برهان)

نَصیحَت پَذیرَنده: پَند پَذیرَنده

نَصیحَت دادن: پَند دادَن

نَصیحَت کَردَن: پَند گُفتَن، آوِنیدَن (فرهنگ پهلوی)

نَصیحَت گر: پَندگر، پَندگوی

نَصیحَت گوی: پَندگوی

نَصیحَت نیُوش: پَند نِیُوش

نَصیر: یاریگَر، یاری دَهنده

نَصیرَة: مؤنث نَصیر، ۱ـیاریگَر، ۲ـبَخشِش (لاروس)

نَصیریّه: پیروان نصیر و ابن حزم از گزافَندگان که باور داشتند باشندگان آسمان می توانند پیکر زمینی بپذیرند، آنان پَس از پیامبر (ص) علی بن ابیطالب (ع) را و هَم چنین فرزندانش را بهترین آدمیان و برابر با خُدا می دانستند (فضل بن شادان)

نَصیح: رُوشن، ناب

نَصیف: ۱ـنیمه، ۲ـدورَنگ، ۳ـپیشیار (= پیشخدمت)

نُضار: ۱ـتِلا، زَر، ۲ـنُکره، سیم، ۳ـگُوهرِ خوشاب، ۴ـتَر و تازه، ۵ـکاسه‌ی چُوبی

نِضار: (تك: نَضْر)، تِلاها، زَرها

نَضارَة: نَضارَت دَر فارسی، تازِگی، شادابی، خُرَّمی

نَضارَت گرفتَن: تازه‌رُوی گَردیدَن (معین)

نَضاضَة، نُضاضَة: نَضاضت دَر فارسی، ۱ـمانده‌ی آب، ۲ـچیزِ کَم

نُضاضَةُ الرَّجُل: واپسین فَرزند مَرد (بهره از لاروس)، ته‌تَغاری

نِضال: ۱ـپُشتیبانی (لاروس)، ۲ـتیراندازی، ۳ـبهانه ساختَن (بهره از آنندراج)

نُضْج: رِسیدَن، رِسِش، پُختَن، به شُدَن

نَضْد: ۱ـکالای اَنباشته، ۲ـتَخت، ۳ـاَبرِ اَنبوه، ۴ـبُزُرگوار، ۵ـخَرسَنگ

نَضْر: تِلا، زَر

نَضِر: ۱ـتَر و تازه، شاداب، ۲ـزَن، هَمسَرِ مَرد

نَضَرَاللهُ وَجهَهُ: خُدا رُویَش را سِپید کُناد، خُدا روسِپیدش کُنَد

نَضرَة: مؤنث نَضر: شمشِ تلا، شمشِ زَر

نَضـرَة: نَضرَت در فارسی، ۱ـکَشی، نَرمی، تَر و تازِگی، خُرَّمی، ۲ـفَراخزیستی، توانگَری

نُضرَة: ۱ـشادابی، ۲ـدَرَخشندگی، ۳ـزیبایی (لاروس)

نَضَفَة Nauclerus: دَر لاتینی، بازِدُودُنبه (بهره از لاروس)

نَضَم: گَندمِ سیاه، گَندُمِ گاوی (لاروس)

نَضناض Echidna دَر انگلیسی، تَشیِ اُسترالیایی، از جانوران

نَضیج: پُخته، رسیده

نَضیح: ۱ـخُوشبُویه، بُویان، ۲ـتالاب، ۳ـخِوی (= عَرَق)

نَضید: ۱ـکالای اَنباشته، ۲ـسامانداِر، به‌سامان

نَضِیر: ۱ـزیبا، ۲ـتِلا، زَر، ۳ـنَرگِس (لاروس)، ۴ـزَنبَقِ آمازون، از گیاهان، ۵ـتازه

وبا آب (آنندراج)، شاداب

نَطارَة: ۱ـرَزبانی، ۲ـدَشتبانی، ۳ـمُزدِ رَزبان، ۴ـمُزدِ نگهبان

نُطاس: هَمه‌دان

نَطّاع: سُفره آرای، خوانچین

نَطاعَة: ۱ـپُوشَنه سازی، ۲ـمُزدِ پُوشَنه ساز

نِطاف: (تك: نُطفَة)، تُم ها، زَهَك ها

نِطاق: ۱ـکَمَر بَند، ۲ـدامَن، ۳ـپیش بَندِ آشپَزی، ۴ـکَمَر بندِ دو پیکر، از چهره های سپهری، ۵ـفَراخ، گُشاد

نَطّاق: از ساخته های فارسی گویان، سُخَنران، سُخَنوَر

نِطاة: کاسبَرگ

نَطرُون Natron: یونانی تازی گشته، بُوره‌ی اَرمَنی (لاروس)

نَطْع: ۱ـچَرمخوان، سُفره‌ی چَرمی، ۲ـبُوبِ چَرمی، ۳ـخوانِ شَترَنگ

نَطعی: دَر تازی نیامده، ۱ـچَرمِ تنبان، ۲ـتنبانِ چَرمی (معین)، چَرمینه

نَطعی‌پُوش: چَرمینه پُوش، پَهلوان کُشتی (بهره از فرهنگ معین)

نُطَف: (تك: نُطفَة)، تُم ها، زَهَك ها

نُطفَة: نُطفِه در فارسی، تُم (فرهنگ پهلوی)، زَهَك

نُطفهٔ حَرام: مُولزای

نُطق: ۱ـ گُویِش (فرهنگ پهلوی)، چُنگ، چُنگی (برهان)، خَمُش بودَن نکو فضلی است لیکن، نه چَندانی که گُویَندَت که گُنگی، هَمان بهتر که در بَزم افاضِل، زِدانش های خود چیزی بچُنگی (خواجه نصیر توسی)، دَر پارسی واژگان گُنگی و چُنگی رو در روی یکدیگرند چنان که در تازی واژگان نُطق و عُجمَة، سُخَن، گُفتار، ۲ـسُخنگُویی، ۳ـسُخَنرانی

نَطَق: برگرفته از نُطق تازی، چُنگ

نُطُق: برگرفته از نطق تازی، چُنگ

نُطُق: (تك: نِطاق)، کَمَر بَندها، دامَن ها

نُطَقاء: (تك: ناطِق)، گویایان، گویَندگان

نُطُق زَدَن: دَم زَدَن، چُنگ زَدَن، گَپ زَدَن

نُطق کَردَن: چُنگیدَن، سخنرانی کَردَن

نُطُق کشیدَن: دَم زَدَن، پَرخاشیدَن

نُطُق نَکشیدَن: دَم نزدن، خفه خون گِرفتَن

نَطَنز: نادرست گویی و نادرست نویسی نِتَنز، نِه یا نِی = شَهر، وَ، تَنّز، غُنچه و جوانه، نِتَنز، شَهرِ غُنچه (بیژن رفیعی سرشکی، ماهنامه‌ی فرَوَهر، شماره‌ی ۵ و ۶ سال ۲۷، اَمرداد و شهریور ۷۱)

نُطُوع: (تك: نَطع)، سُفره های چَرمی، چَرمخوانها

نُطُوق: چُنگیدَن، سُخَن گُفتَن

نَطول: پُختـه کاو (برهـان)، پُختکاو (عمید)، اِسپَرم آب (معین)

نَطول کَردَن: پُختکاواندَن

نُظّار: (تك: ناظِر)، کارگُزاران، دیدبانان، وینارگَران

نِظار: ۱ـ دانـایی، ۲ـ دَریافتِگی (آننـدراج)، ۳ـ نِگَرِش (معین)، ۴ـ زیرَکی، ۵ـ بینِش (لاروس)

نَظّار: چَشم‌دار (آنندراج)، تیزبین، ژَرف نِگَر (لاروس)

نَظارَة: نِظارَت در فارسـی، ۱ـ زیرَکـی، ۲ـ وینـارِش (فرهنـگ پهلوی)، کارگُزاری، ۴ـ نِگَریستن، نِگَرِش، ۵ـ مُزدِ وینارگَر، مُزدِ کارگُزار، مُزد دیدبان

نَظّارَة: نَظّاره دَر فارسـی، ۱ـ بینَنـدگان (لاروس)، ۲ـ آینَك (= عینك)

نَظّارِگان: نَظارِگان: این رَمَن ساختگی را به هَر دو گونه برخی از سرایندگان در چامه‌های خود آورده اند، بینَندگان

نَظّارِگیان: این رَمَـن ساختگی نیز در فارسی آمده، بینندِگان، نِگَرندگان

نِظارِه کَردَن: نگاه کَردَن، نِگَریستن

نِظارِه کُنان: نگاه کُنان

نِظاره گاه = تماشاخانه، بنگرید به تماشاخانه

نَظافَـة: نِظافَـت دَر فارسی، ۱ـ رُوفتن، رُفتَن، رُفت و رُوب (بهروز)، ۲ـ پاك کَردَن، پاکیزه کَردَن

نِظافَتِ عِرض: آبرُومَندی (معین)

نِظافَت‌چی: ۱ـ رُفتـگَـر، ۲ـ زَوار (= خادم زندانیان را گُویَند، برهان)

نِظافَـت کَردَن: ۱ـ روفـتَن، جارُو زَدَن، ۲ـ پاك کَردَن، پاکیزه کَردَن

نَظّام: ۱ـ پُرسَـرای (= بسیار شعـرگُوی)، ۲ـ نِهشگَر (ازپهلوی)

نِظام: ۱ـ نِهِش (فرهنـگ پهلوی)، سامـان (برهـان)، ۲ـ رَوِش، ۳ـ به رشتـه کشیدَن، ۴ـ آراستَن، ۵ـ آراستِگی، ۶ـ سَرواد، ۷ـ اَرتِش (از ریشه‌ی پهلوی)، ۸ـ آیین

نُظّام: (تك: ناظم)، نِهِشگَران

نِظامـات: (تك: نِظام)، نِهِش‌ها، رَوِش‌ها، سامان‌ها، آیین‌ها

نِظامِ اجباری: بنگرید به نظامِ وظیفه

نِظامَـت: از ساختـه‌های فارسی گویان، نِهِشگَری، سازوَری، یارسالاری: در آموزشگاه

نِظام دادن: ۱ـ سپاه آراستَن، ۲ـ سامان دادن

نِظام گرفتَن: سامان گِرفتَن

نِظام‌نامه: آیین نامه (فرهنگستان)

نِظامِ وَظیفه: هَرگ سَر بازی (هَرگ = وظیفه، فرهنگ پهلوی)
نِظامیّ: نِظامی دَر فارسی، ۱ـ اَرتِشتار (فرهنگ پهلوی)، اَرتِشی، سپاهی، ۲ـ فَرآگور (= آجُر نظامی)
نِظامِیَّة: نِظامیّه دَر فارسی، مؤنثِ نِظامِیّ، ۱ـ سپاهیگری، ۲ـ وابسته به خواجه نظام الملك، نام آموزشگاه های او
نِظامیّه: پیروان ابراهیم بن سیار نظام از خِرَدگِرایان (= معتزله) که نیکی را از سرنوشت و بَدی را از خواستِ آدمی می دانست (بهره از فضل بن شادان)
نَظائر: نَظایِر در فارسی، (تك: نَظیرَة)، مانَندِگان
نَظائر: (تك: نَظُورَة)، دیدبانان، دیدبانان اَرتش، مِهتَران، پیشروان سپاه
نَظْر: ۱ـ درنگ کَردَن، ۲ـ مُولِش دادَن، ۳ـ فروشِ بِه مُولِش
نَظَر: ۱ـ نیکاس، چَشم (فرهنگ پهلوی)، نِگاه، کابِنَه (برهان)، نُهور (برهان)، از آن با بزرگان نیارَم نِشَستَن، که ایشان چو خُورَند و مَن بَد نُهورَم (سنائی)، نِگر، ۲ـ بَرآورد کَردَن، دید زَدَن، ۳ـ چَشم زَدَن، چشم زَخم، ۴ـ پیش گُویی کَردَن، ۵ـ فَرمان دادَن، ۶ـ رای، اندیشه، ذبیح بهروز نَظَر را تازی گشته‌ی نِگر پارسی دانسته
نُظَراء: (تك: نَظیر)، مانندِگان، هَمتایان
نَظَرات: (تك: نَظَر و نَظرَة)، دیدها، نِگَرِش ها
نَظَراً: ۱ـ به گُمان، ۲ـ بَرابَر نهاده
نَظَر اَنداز: ۱ـ چَشم اَنداز، ۲ـ نِگَرَنده
نَظَرباز: ۱ـ نِگَر باز، چَشم دَریده، چَشم چَران، ۲ـ چَشم بَند (= شعبده باز)
نَظَربازی: نِگَر بازی، نِگاهبازی، چَشم چَرانی
نَظَر با غَمزه، نَظَر با غَضَب: چَشماغِل (برهان)، چَشمالُوس (برهان)
نَظَر بَد: دُشچَشمی (فرهنگ پهلوی)
نَظَر بُلَند: نِگَر بُلَند، دَست و دِلباز
نَظَربَند: ۱ـ چَشم بَند، ۲ـ چَشم پَنام
نَظَربَندی: ۱ـ چشم‌بَندی، اَفسُونگَری، ۲ـ نَدیده گیری
نَظَرپاك: پاكچَشم
نَظَرپاكی: پاكچَشمی
نَظَرتنگ: کُوته بین، تَنگ چشم
نَظَرتنگی: کُوتَه بینی، زَکوری، زُفتی
نَظَرِ حَسودانه: چَشما رَشکی (بهره از فرهنگ پهلوی)
نَظَر خواستَن: رای خواستَن، راهنمایی خواستَن
نَظَرِ خُوب: هُو چَشمی (فرهنگ پهلوی)،

خوبچَشمی
نَظَرخواهی: هَمه‌پُرسی
نَظَرخورَدَن: چَشم خوردَن، چَشم زَده شُدَن
نَظَرداَدَن: ۱ـرای دادَن، راهنمایی کَردَن، ۲ـواگُذاشتن، چَشم پوشیدَن
نَظَرداشتن: چَشم داشتَن، چَشم دُوختَن
نَظَرزَدَن: ۱ـچَشم زَدَن، چَشم زَخم رسانـدَن، ۲ـدید زَدَن
نَظَرسیه کَردَن: شورمَندانه نِگریستَن
نَظَرقُربانی: کُچه، کُجه (سعید نفیسی، دَربارهٔ چَند لغت، یادنامه‌ی پورداود)
نَظَرکَردَن: ۱ـنِگَریدَن، یَحیی بِه دُم چَشم به مَن هَمی نِگَرید (تاریخ برامکه، قریب)، داخیدَن (آنندراج)، نگاه کردن، ۲ـفَرمَند کَردَن، ۳ـچَشم زَدَن
نَظَر کَردن با غمزه یا غضب: چَشماغلیدَن (برهان)
نَظَرکَرده: ۱ـدیده شُده، نِگَریده، ۲ـفَرمَند، برکشیده‌ی خُدایی (برهان)، ۳ـخوشبخت، کامکار
نَظَرگاه: ۱ـدیدگاه، ۲ـچَشم اَنداز، ۳ـفَرمَندگاه، مَرغزَنِ پیشوایان دینی
نَظرَة: نَظره دَر فارسی، ۱ـیك نگاه، یك دید، ۲ـیك چَشم به هَم زَدَن، یك دَم، ۳ـیك نِگَرش، ۴ـفزونی
نَظَریّ: نَظَری دَر فارسی، ۱ـنِگَرشی، ۲ـاَندیشیدَنی، ۳ـبَرآوردی
نَظَریّات: (تك: نَظَریَّة)، نِگَرشی‌ها، اَندیشیدَنی‌ها، نهادِه‌ها
نَظَریَّة: نَظریِّه در فارسی، مؤنث نَظَریّ، نِگَرشی، اندیشیدَنی (به جای العلوم النَظَرِیَّة یا علوم نظری دَر پارسی می‌توان دانش‌های نِگَری یا دانش‌های نِگَرشی را به کاربرد)، نهاده (= Synthesis دَر انگلیسی)
نَظم: ۱ـآرایش، ایوسانی، سَهمان، رایِش، رَستَك (فرهنگ پهلوی)، سامان (برهان)، ۲ـبه رشته کشیدَن، ۳ـآراستَن، ۴ـسُرودَن، ۵ـسَرواد، سُرُود (برهان)، ۶ـسازمان، ۷ـایوازیده (از ایواز در بُرهان و ایوسانی در پهلوی)، ۸ـایوازگان دوپیکر، نام سه ستاره در چهره‌ی سپهری دوپیکر، ۹ـپَروین، خوشه‌ی پَروین (= ثُرَیّا)، ۱۰ـ دانه‌ی کَبَست (= حَنظَل)
نَظماً: به سَرواد، سُرُودانه
نَظم‌آرای شروان: سُرودگوی شروان، پاژنامِ خاقانی شروانی (بهره از غیاث اللغات)
نَظم دادَن: نِهیدَن، رایِنیدَن (پهلوی)
نَظم دَهنده: رایِنیتار، نِهشگَر (پهلوی)

نَظم طِراز: چامه تراز، سَرایَنده

نَظم گُستَری، نَظم سنجی: سُخَنسَرایی

نَظم یافتَن: سامان یافتَن

نَظمـیّه: از ساختـه‌های فارسـی گویان، شَهربانی (فرهنگستان)، دَر تازی شهربانیِ کشور را «اَلشُّرطَةُ المَرکَزیَّة» گویند.

نَظُور: تیزبین (لاروس)، ژَرف نِگَر

نَظورَة: ۱ـمِهتَـر مَردُم، ۲ـدیدبـان لَشکَـر (آنندراج)، پیشرو لَشکَر (لاروس)

نَظیر: ۱ـمان، مانـاك، تاك (فرهنگ پهلوی)، تای، مانَنـد، مانَنده، هَمتـای (برهان)، هُمال (لغت فُرس)، میان ما دو تَن آمیختـه سرشـك دوچَشم، چو لؤلؤی که کنی با عقیقِ سُرخ هُمال (آغـاجی)، هَمال، هامال (بُرهان)، این آتش و این باد و سِیُم آب ودِگَر خاك، هر چار موافق نه به یك جا و نه هامـال (خسـروی)، بَرابَـر، همریخت، ۲ـپاسُو (= سَمتُ القَدَم)

نَظیرَة: نَظیره در فارسی، مؤنث نظیر، ۱ـتای، مانَند، ۲ـمِهتَر، پیشوای مَردُم

نَظیرَةُ الجیش: دیدبان لَشکر، پیشرو لَشکَر

نَظیره گُویی: مانَند سَرایی

نَظیف: ۱ـرَوا (= حلال)، ۲ـپاك، پاکـیزه، ۳ـوارَسته، ۴ـاُشنان، وَ، هَر پاك کُننده ای

نَظیفُ السَّـراوِیل: پاك شَلوار، دَرباره‌ی مَرد به کار می رود، بنگرید به قابوسنامه، مَرد باید پاك شلوار باشد

نَظیفُ الطَّرَف: پاکدامَن، دَرباره‌ی زن به کار می رَوَد

نَظیفُ النَّظَر: پاکچَشم

نَظیم: ۱ـسُرُوده، سَرواد، ۲ـرشته‌ی مُروارید، ۳ـرَده‌ی مُخ (= صَفِ نَخل)

نُعاء: آوازِ گُربه (آنندراج)

نُعاب: آوازِ کَلاغ (معین)

نِعـاج: (تك: نَعجَة)، گوسپندانِ ماده، میش‌ها، گاوهای دَشتی

نُعاس: ۱ـچُرت، پینکی (معین)، ۲ـغُنودِگی (آنندراج)، ۳ـسُست سُهِشی (= سُست حَواسی)

نُعاق: ۱ـبانگِ کَلاغ، ۲ـبانگِ شبان

نِعال: (تك: نَعل)، از ریشه‌ی پارسی، کَفش‌ها، کَفشَك‌ها، سُماهَن‌ها، نال‌ها

نَعام: (تك: نَعامَة)، شُتُرمُرغان

نَعـامَة: نَعامِه دَر فارسی، ۱ـشُتُرمُرغ، ۲ـرَوان (= نَفْس)، ۳ـتاریکـی، ۴ـبُزُرگداشـت، ۵ـشاهـراه، ۶ـنادانی (لاروس)، کانـایی، ۷ـتَك پا

نَعامِیّات: شُترمُرغ‌ها، تیره‌ی شُتُرمُرغ

نَعائِم: نَعایِم در فارسی، (تك: نَعامَة)،

شُتُرمُرغان

نَعت: سِتایش، سُتودَن، زاب بَرشُمُردن

نَعْج: ۱ـ گُوشتِ میش خوردَن، ۲ـ سپید شُدَن، ۳ـ سپیدِ ناب، کَنارَنگ (برهان)

نَعجَة: ۱ـ گوسفند ماده، میش، ۲ـ گاودَشتی

نَعرَة: نَعره دَر فارسی، ویله (واژه نامَك)، به پیشِ سپاه اَندَر آمَد چو گَرد، چو رعدِ خروشان یکی ویله کرد (فردوسی)، چو رَعـد خروشـان یکی ویله کَرد، تو گفـتـی بلَرزید دَشـت نَبَـرد (فردوسی)، دَهاز (لغت فُرس)، فرخی بَندهٔ تو بَر دَر تو، از نشـاطِ تو کشیده است دَهـاز (فرخی)، بانگ، اَفغان (برهان)، فَریاد، زَهاز (برهان)

نَعره زَدَن: داد کشیدَن، فَریاد زَدَن

نَعره زَن: فَریادزَن

نَعـره زَنـان: ویله کُنـان، فرود آمـد از تَخت ویله کُنـان، زنـان بَر سَر و مُوی ورُخ را کَنـان (فردوسی، شاهنامه)

نَعره کشیدَن: داد کشیدَن، فریاد کشیدَن

نَعْش: ۱ـ نَسا، نَسُوس (فرهنگ پهلوی)، لاشِه (بهروز)، رِست (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ کاهُوگ (= تابوت)

نَعْش: دَر فارسی، وَردَستِ بازیگـر، بازیگـر دَست دویُم

نَعش کش: نَساکِش، رِستکِش (فرهنگ پهلوی)

نعش کِشی: نَساکِشی، رِستکِشی

نَعـل: پارسی تازی گشتـه (بهـروز)، نال (ویژگی های دستـوری و فرهنـگ واژه های گیلکـی)، تهنـال، واژهٔ پارسی است که به هنـدی راه یافته (آنندراج)، سُماهَن (بهروز)، اَسپِ آهنین سُومب بارهٔ زرِ زین سازنـد و بیدرفش جادُو بَرنـشـینـد (یادگار زریران)، کَفشَك، ۲ـ کَفش، پا افزار (بنگرید به نَعلین)

نَعل اَفکَندن: نال اَنداختن، مانده گَردیدن، دَر سُتُور

نَعـلِ باژگُون: نالِ واژگون، تهنالِ باژگون، کارِ زیر زیرَکی

نَعلِ شام: نالِ شام، سُنبِ شَب، گُواژِ نو ماه

نَعـلبَکـی: بَرخـی آن را بَرگرفتـه ازرُوسی دانسته اند که دُور می نمایاند (معین)، این واژه دَر فارسی اَزنَعلِ تازی ساخته شده و از فارسی اینـك به تازی رفـتـه اسـت (معین، از یادداشت های قزوینی)، نَعْـل، نَعْلَكِ، نالکی، واژهٔ پارسی است.

نَعل بَند: سُمگر، بِجَشاك (آنندراج) نالبَند

نَعل بَندی: سُمگری، بِجَشاکی، نالبَندی

نَعل بَها: سُم بَها، سُم باژ، نالباژ

نَعل پاره: نالپاره، سُمپاره

نَعلَك: ۱ـسُنبَك، ۲ـنَغُل (آنندراج)، نَغُلی، نالَك

نَعلَكی: ۱ـنَغُلی، نَغُل، ۲ـپاشنه‌ی کَفش

نَعل گِرِفتَن: اَز کار انداختن (معین)

نَعلی: ۱ـنالگَر، سُمگَر، بِجَشاك، ۲ـسُنبی، دَر هندسه

نَعلَین: نَعلین دَر فارسی، یك جُفت کَفش

نَعِلَین: نادُرُست گویی و نادُرُست نویسی نالین، نالین (فرهنگ پهلوی)، گونه ای پای افزار، بَتِ چینی که سِتادَست دَر او، چون پیاده است که با نالین است (ابوالفرج رونی)

نَعَم: ۱ـگاو و شُتُر، ۲ـشُتُر (آنندراج)

نُعْم: تازگی، نَرمی، نِکویی (آنندراج)

نِعَم: (تك: نِعمَة)، شِیدان ها، پَلاوها، فَرهَدِهش ها

نِعْمَ: نیك است، بِهتَر است

نِعَمات، نَعَمات: (تك: نِعمَة)، شِیدان ها، پَلاوها

نِعْمَ البدل: بهتر از آن (فرهنگستان)

نِعمَ البَرید: نیك است پیك، پیكِ نیك

نِعمَ البُلدان: بِهین شَهر

نُعامانیة: پیروان ابوجعفر مُحَمَّدبن نعمان که باور داشت تا باشَندِگان پدید نیامده اند، خداوند را از آنان آگاهی نیست و دیگر آن که سَرنوشت، خواستِ خُداست، و نیز خُدا روشنایی است به چهر آدمی ولی پیکر ناپَذیر است (بهره از فضل بن شاذان نیشابوری، گزارش فریدون جُنَیدی)

نِعمَة: نِعمَت دَر فارسی، فَرهَدِهش (فرهنگ پهلوی)، شِیدان (برهان)، پَلاو (معین) نیکبار (آنندراج)، اَنبارِدگی (برهان)

نِعمَت پَروَر، نِعمَت پَروَرد، نِعمَت پَروَرده: شِیدان پَرورده، پَلاو پَروَر، نازپَروَرده

نِعمَت دادَن: شِیدان دادن، رُوزی دادَن، روزی رساندَن

نِعمَت کَده: شِیدانکَده

نَعناع: پارسی تازی گشته، نانُوك (فرهنگ پهلوی)، بینِه (گویش گیلکی)، پَذُور (آنندراج)

نَعناع داغ، نَعنا داغ: نانُو کداغ

نَعناع وَحشی: بارَنبُو (گویش گیلکی)

نَعناعی: دَر تازی نیامده، نانُوکی

نَعناعیّات، نَعناعیان: نانوکیان

نَعنَع، نُعنُع: پارسی تازی گشته، نانُوك

نَعنَع الماء: نانُوكِ آبی، از گیاهان

نُعنُعَة: چینه دان (لاروس)

نُعُوت: (تك: نَعت)، ستایِش ها، زاب ها

نُعُوج: کیارَنگ گشتن (کیارَنگ، سفید

خالِص، برهان)

نَعـوذُ بِاللّه: پَرگَست (فرهنگ پهلوی)، بَرکس (لغت فرس)، گرچـه نامَـرد هست آن ناکَس، نشود هیچ از این دلم، بَرکس (رودکی)

نَعُور: بادِ سَرد

نُعُوظ: سیخفَزی (فَز = آلت مَردی، آنندراج)، سیخ شُدَن

نُعُوظ کَرَدن: سیخ شُدَنِ نره

نُعـومَة: نُعومَت دَر فارسی، ۱ـ نَرمی، هَمواری، ۲ـ نَرم و نازُك شُدَن (آنندراج)

نَعْی: آگَهی مَرگ

نَعیب: بانگِ زاغ (آنندراج)

نَعیت: پیشی گیرَنده، پیش‌بَر: اَسپ

نَعیر: ۱ـ فریاد، فَغان، اَفغان، ۲ـ جَنگ، ۳ـ بَدی

نَعیق: ۱ـ بانگِ زاغ، ۲ـ بانگِ شَبان

نَعیم: شِیدان، پَلاو، تَن آسانی، فراخزیستی

نَعیمیّه: پیروانِ نعیم بن یمـان که پس از پیامبر اسلام (ص)، علی (ع) را برترین و داناترین مردم می‌دانستنـد و عثمـان بن عفّان و دُشمنان علی (ع) را بیدین می‌نامیدند (بهره از فضل بن شادان نیشابوری)

نَغّار: جُوشَنده و جوشان

نَغار: زخمِ خُون‌چکان

نُغـاش: بَدبَـده‌ی اُستـرالیایی Pedionomus (بهره از لاروس)

نُغبَة: ۱ـ هُفت (= جُرعه)، ۲ـ کارِ زشت (آنندراج)

نُغبُق: گول (آنندراج)

نُغبُوق: بَدبَده، کَرَك، وَردیج، از پرندگان

نُغَیر: شَخیس، از پَرَندگان

نَغَـل: ۱ـ تبـاهی پُوست، در پیرایش، ۲ـ چِرك کَرَدَن زَخم، ۳ـ کینه‌وَری، ۴ـ سخن‌چینی، ۵ـ برآغالانیدَن

نَغِل: جِهزاد (= وَلَدُ الزِّناء)

نَغَـل: مولانـا در مثنـوی نَغْـل را به کار برده، ۱ـ تَباهی، ۲ـ بَدخواهی، ۳ـ کینه‌تُوزی

نَغْم: در فارسی از نَقب، بنگرید به نَقْب

نَغَم: سُخن پنهان

نَغْم: ۱ـ واج گِرفتن، زمـزمـه کردن، ۲ـ سُخنِ پنهان، ۳ـ سُرُودخوانی

نِغَم، نُغَم: (تك: نغمَة)، تَرانه‌ها، نَواها

نَغمَـة: نَغمَت و نغمـه دَر فارسی، آواز، آهنـگ (لاروس)، تَرانه، نَوا (فرهنگ کوچك)

نغمه‌پَرداز: سُرُودگوی

نَغمه‌خوان: چَرگَر (برهان)

نَغمه‌ساز: تَرانه‌ساز

نَغمه‌سَرای: سُرودگوی، تَرانه‌گوی

نغمه‌طِراز: تَرانه‌تراز

نَغُوم: خوش آواز، خوشخوان (لاروس)

نَغیش: جُنبان، جُنبَنده

نَغیل: جِهزاد، مُولزای

نَفّاث: ۱ـدَمَنده، ۲ـجادُوگَر

نَفّاثات: (تک: نَفّاثَة)، دَمَندگان، فوت کُنندگان، جادُوگرانِ زَن

نَفّاثَة: نَفّاثِه دَر فارسی، مؤنث نَفّاث، ۱ـدَمَنده، فُوت کُننده، ۲ـجادوگرِ زَن

نَفّاخ: از ساخته‌های فارسی گویان، بادانگیز، که انگور بسیار خورده باشد و چیزهای بادانگیز (مقالات شَمس)، زیرکی چون کبر و بادانگیزِ تُست، اَبلَهی شو تا بمانی تندُرُست (مثنوی، دفتر ۴، مولانا)

نُفّاخ: آماس بیماری، آماس (لاروس)

نُفّاخَة: ۱ـگُنبَدَک، سیاب (= حباب)، ۲ـماهی‌خایه، بادکُنَکِ ماهی (ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی)

نَفاد: ۱ـسِپَری شُدِگی، ۱ـتَباهی، ۳ـنیستی (معین)

نَفاذ: ۱ـخَلِش، خَلیدَن، ۲ـرَوانی کار، ۳ـرَوانیِ فرمان، ۴ـسِپَری شُدَن، انجام یافتَن

نَفّاذ: ۱ـخَلَنده، ژَران، رخنه کُننده، دَرگُذَرَنده، ۲ـرسا: دَر هَر کار، کاربُر

نِفاذ یافتَن: ۱ـرَوان شُدَن، ۲ـخَلیدَن

نِفار: ۱ـدُوری، رَمیدگی (معین)، ۲ـرَمیدَنِ سُتُور، رَمِش (لاروس)

نِفاس: ۱ـزایمانِ زَن (لاروس)، ۲ـزایخُون، ۳ـگرانمایه گَردیدَن، ۴ـزَچگی زَن (آنندراج)

نَفاسَة: نِفاسَت دَر فارسی، دَر تازی، ۱ـزُفتی کَردَن، ۲ـآزوَرزیدَن، ۳ـدَر فارسی، گِرانمایِگی

نَفّاش: ۱ـآماس، آماس بیماری، ۲ـنارَنگ، ۳ـبادسار، خودبین

نُفاضات: (تک: نُفاضَة)، بَرگ‌های ریخته، ۲ـمیوه‌ی اُفتاده، ۳ـبازپَس مانده

نَفّاط: از ریشه‌ی پارسی، ۱ـنَفت اَنداز، ۲ـنَفت اَنبار، نَفت‌خیز، ۳ـچراغِ نفتی

نَفّاطَة: نَفّاطه در فارسی، مؤنث نَفّاط، از ریشه‌ی پارسی، نَفت اَنداز

نَفّاع: سُودرِسان

نَفاق: رَواگ، گَرمی، گَرمی بازار

نِفاق: اَناشتی (فرهنگ پهلوی)، ناآشتی، دُورویی کَردَن، دُورویی (غیاث اللغات)، خاتُوله (بهروز)، داغُولِگی (گیلکی)

نَفاق بازار: گَرمیِ بازار

نِفاق کَردَن، نِفاق آوردن: دورویی کردن، آشتی وانهادَن

نِفال: (تک: نَفَل)، دَهِش‌ها، پَروه‌ها (پَروِه = غنیمت)

نُفایات: (تک: نُفایَه، نَفایَة)، نَبهره‌ها، دُورافکَندنی‌ها

نَفائِس: نَفایِس دَر فارسی، (تک: نَفیسَة)، گرانمایه‌ها، تَنسُخ‌ها

نُفایَة: نَفایَة، نُفایِه دَر فارسی، ۱-دُور اَنداختَنی، آخال، ۲-نَبَهره، ناسَرَه

نَفتالِن: نَفتالین Naphtalène فرانسوی، بیبکُش (بهره از فرهنگ عمید)، بیدکُش

نَفْث: ۱-در دَمیدَن، ۲-اَزدَهان انداختَن (غیاث اللغات)

نَفَثات: (تک: نَفثَة)، دَمیده‌ها، فُوت‌ها، سُرُودها (عمید)

نَفثُ‌الدَم: خونریزی شُش

نَفثَة، نَفثِه: ۱-یکبار دَمیدَن، یک فُوت، دَمیده، ۲-سُرُوده

نَفثَةُ‌المَصدُور: ۱-خِلِ سینه، ۲-دَردِ دِل، دردِ دِل گُفتَن

نُفُج: گِرانباران (آنندراج)

نَفجُ‌الحَقیبَة: سِتبر سُرین (آنندراج)

نَفجُ‌الکَلاب: آتش سَگ، از گیاهان دارویی (برهان)

نَفح: ۱-وَزش، ۲-پَراکندگی بُویه، ۳-بَرجستَنِ خون، ۴-تیغ زَدَن، ۵-جنباندَنِ زُلف، ۶-چیزی دادَن

نَفَحات: (تک: نَفحَة)، بُویه‌ها، بُوهای خوش (غیاث اللغات)

نَفحَة: نَفحِه دَر فارسی، ۱-بُوی خوش (غیاث اللغات)، ۲-یک بار وَزیدَن، ۳-بَخشِش

نَفحهٔ رُوح: دَمِ رَوان: دَمی که جبرییل در آستین مَریم دَمیده (برهان)

نَفْخ: سریانی تازی گشته از نَفح (پژوهش واژه‌های سریانی)، ۱-آماس، ۲-باد کَردَن، پُف، باد، ۳-فیس کَردَن، بادساری، ۴-دَمِش، دَمیدَن، ۵-تیزدادَن، ۶-نازِش

نَفَخات: (تک: نَفخَة)، دَمیدَن‌های باد (آنندراج)

نَفخَة: نَفخِه دَر فارسی، ۱-یک بار دَمیدن، ۲-وَزیدن باد، دَمیدَن باد، ۳-آماسِ شِکَم (آنندراج)، ۴-دَمِش

نَفَد: نیست شُدَنی، نابود گَردیدَن (آنندراج)

نَفَذ: رَوانی

نَفْذ: دَر گُذَشتن، چون دَر گُذَشتن تیر از آماج

نَفَر: دَر تازی، گروه مَردُم از سه تا دَه (غیاث اللغات)، وَ یک تَن (لاروس)، دَر فارسی، چاکِر

نَفْر: ۱-بیزاری، گُریز از هَم، ۲-شتابَنده، ۳-بیزار

نُفَر: سِهره‌ی زَرد، از پَرَندگان

نَفَرات: از بَرساخته‌های فارسی گویان، تَن‌ها،

رَمَن نَفَر در تازی أنفار است، تَنان، کَسان

نَفرَة: نِفرَت در فارسی، کین (فرهنگ پهلوی)، رَمیدگی (غیاث اللغات)، ریغ، آریغ، آزیغ (برهان)، سیر دِلی (برهان)، بیزاری، تُولیدَن (فرهنگ کوچك)، رَمِش (برهان)

نُفرَة: ۱ـ فَرمان، ۲ـ پَنام، چشم پَنام، ۳ـ مَردُمگُریز

نِفرت آوَر: اَغرَند (فرهنگ پهلوی)

نِفرَت کَردَن، نِفرَت داشتَن، نِفرت نمودن: شَمانیدَن (برهان)، بیزاری جُستَن

نِفرَت کُننده: شَمان (برهان)

نِفروسِله Nephrocèle: فرانسوی، گُرده غُری (= فَتق کُلیه)

نَفَری: در تازی نیامده، تَنی، سَرشُمار

نِفریت Néphrite: فرانسوی، گُرده باد (= وَرَم کُلیه)

نِفریت Néphrite: فرانسوی، یَشْم (قریب)، یَشْب

نِفریج: یاوه‌دَرای (آنندراج)

نَفَس: دَم، دَفِش، وِن (فرهنگ پهلوی)

نَفْس: سُریانی تازی گشته از نَفشا (پژوهش واژه‌های سُریانی)، ۱ـ رُوان (فرهنگ پهلوی)، رَوان (برهان)، ۲ـ خُون، ۳ـ تَن، پیکَر، ۴ـ زاد، زادِ هَر چیز

نَفساء: تازه‌زا

نَفَس آباد: ۱ـ شُش، ۲ـ سینه

نَفَس آخِر: واپسین دَم

نَفَس آشکاره: دَفِش آشکار، دَم آشکاره

نَفس اَعلَی: رَواندَم، رَوانبخش = اِسرافیل

نَفسُ الامّارَة: نَفسِ اَمّاره در فارسی، رَوانِ فُرودین، رَوانِ فَرمانده

نَفسُ الأمر: ۱ـ ویمَندِ زاد، ۲ـ رَوامید (= نفس کُلّ، آنندراج)، رَوانبُد (برهان)

نَفسُ اللَوّامَة: نَفسِ لَوّامه دَر فارسی، رَوانِ نِکوهَنده

نَفسُ المُطمَئِنَّة، نَفسِ مُطمَئِنَّة: نَفسِ مُطمَئِنه دَر فارسی، رَوانِ اُستُوان

نَفسِ اِنسانی، نَفسِ اِنسانیّه: رَوانِ آدَمی

نَفسانِیّ: نَفسانی دَر فارسی، رَوانی

نَفسانِیّات: (تك: نَفسانِیَّة)، رَوانی‌ها

نَفسانِیَّة: نَفسانیّه دَر فارسی، مؤنث نَفسانِیّ، رَوانی

نَفَس باصدا: سُونانك (برهان)

نَفَس بُریدگی: دَمیش (فرهنگ پهلوی)، دَمبُر

نَفَس بَند آمَدَن: دَم‌بَند آمَدَن، بَند آمَدنِ دَم

نَفس بَهیمی، نَفسِ بَهیمیّه: رَوانِ وَرَنیك، رَوانِ وَرَنی (= نَفسِ شَهوانی)، رَوانِ سُتُوری

نَفس پَرَست: وَرَنی، ورنیك (فرهنگ پهلوی)

نَفَس تنگی: تُوسَك (فرهنگ پهلوی)

نَفسِ جُزوی، نَفسِ جُزویّه: رَوانِ بَرخ، رَوانِ بَرخِه

نَفَس حَبس شُدَن: دَم بند آمَدَن

نَفَس حَبس کَردَن: نِگاه داشتنِ دَم

نَفسِ حَیوانی، نَفسِ حَیوانیّه: رَوان زیبَخش

نَفسِ دانشجُوی: رَوانِ دانشجُوی

نَفَس دُزدِه: دَفشِ دُزد، دَم دُزدِه

نَفسِ رَحمانی: رَوانِ بَرین

نَفسِ زَکی، نَفسِ زَکیّه: رَوانِ پاك، رَوانِ پارسا

نَفسِ سُتُوری: رَوانِ سُتُوری، رَوانِ وَرَنیك

نَفسِ سُخَنگُوی: رَوانِ سُخَنگُوی

نَفسِ سَماوی: رَوانِ آسمانی

نَفَس سُوختَن: دَم سُوختَن، رَنج بُردَن

نَفسِ عاقِل، نَفسِ عاقِله: رَوانِ خِرَد یك، رَوانِ خِرَدی، رَوانِ سُخَنگوی

نَفَسِ عَمیق: دَم زَرف، زَرفدَم

نَفَس عمیق کشیدن: زَرف دمیدَن

نَفسِ غاذی، نَفس غاذیه: رَوانِ خُورد، رَوانِ گیاهی

نَفسِ فاکِر، نَفسِ فاکِره: رَوانِ اندیشَنده، رَوان خِرَد یك، رَوانِ سُخنگوی

نَفسِ فَلَكِ نُهُم: رَوانِ سِپهرِ نُهُم، رَوامید (آننِدراج)، رَوانید

نَفسِ قُدسی: رَوانِ اَشُویی

نَفس کِش: دَمزَن، آدَمی، جاندار

نَفس کِش خواستَن: دَمزَن خواستَن

نَفسِ کُلّ، نَفسِ کُلّی، نَفسِ کُلیّه: جَهْن (آنندراج)، رَوانبُد (برهان)، روانید (آنندراج)، مانیستار (دساتیر)

نَفسِ مُتعَلِّم: رَوانِ دانِشجُوی

نَفسِ مَحجُوب: رَوانِ پُوشیده، رَوانِ فُرودین

نَفسِ مَردُمی: رَوانِ مَردُمی، رَوانِ سُخنگوی

نَفسِ مَعیشت: رَوانِ گُذران، رَوانِ خاکی

نَفسِ مَلَکی، نَفسِ مَلَکیّه: رَوانِ فِرِشتِگی، رَوان فِرشتگان

نَفسِ مُنطَبِعه: رَوانِ نگاشته، بَندُور (فرهنگ دساتیر)

نَفسِ ناطِقه: رَوانِ سُخنگوی، جان، دِل، دِل و جان

نَفسِ نامِیه، نفسِ نامی: رَوانِ رُویا، رَوانِ زیبَخش، رَوانِ گیاهی

نَفسِ نَباتی، نَفسِ نباتیّه: رَوانِ گیاهی، رَوانِ زیبَخش

نَفَس نَفَس زَدَن: خویستَن، خیستَن خوانده می شود (فرهنگ پهلوی)

نَفسیّ: نَفسی دَر فارسی، رَوانی

نَفسیّات: (تك: نَفسِیَّة)، رَوانی ها

نَفسیَّة: نَفسیّه در فارسی، مؤنث نَفسیّ، رَوانی

نَفْض: گَردگیری، گَرد اَفشانی

نَفط: پارسی تازی گشته (برهان)، نَفتا (اوستایی)، نَفت (پهلوی)، این واژه از زبان‌های باستانی ایرانی به یونانی رفته Náphta و از یونانی به لاتینی

نَفْع: سُوت (فرهنگ پهلوی)، سُود

نَفع جُوی: سُودجُوی

نَفع جُویی: سُودجُویی

نَفعِ خالِص: سُودِ ویژه (فرهنگستان)

نفع داشتَن: سُود داشتَن

نَفع طَلَب: سُودخواه

نفع طَلَبی: سُودخواهی

نفع کَردَن: سُود بُردَن

نَفعِ ناخالِص: سُودِ ناویژه (فرهنگستان)

نَفع و ضَرر: سُود و زیان (فرهنگستان)

نَفَقات: (تك: نَفَقَة)، تورتیزان، تُوشه‌ها، واژه‌ی نَفَقَة از نَفَقتا سُریانی است (پژوهش واژه‌های سُریانی)

نَفَقَة: نَفَقه و نَفَقَت در فارسی، ۱ـ تورتیز (= نفقه کَردَنِ مال را گُویند، برهان)، ۲ـ تُوشِه (لاروس)

نفقه کَردَن: تورتیز کَردَن، هَزینه کَردَن

نَفَل: ۱ـ نابایا (= ناواجب)، ۲ـ پَروِه (= غنیمت)، ۳ـ دَهِش، بَخشِش، ۴ـ سَرما

نَفَل: ۱ـ پَروِه، ۲ـ تاوان، تاوانِ جَنگ، ۳ـ هیرِ بی دارَنده، هیرِ بی خاوَند (= مِلك بی صاحب)، ۴ـ شَبدَر، ۵ـ اَسپَست (= یونجه)

نِفله: نِفله کَردَن، از سُریانی نفل به آرش افتادن (پژوهش واژه‌های سُریانی)، اَزمیان رفتَن، از میان بُردَن

نُفُوذ: ۱ـ رَواکی (فرهنگ پهلوی)، رَوانی، زَرانی (فرهنگ کوچك)، ۲ـ دَرآیِش (بُرهان)، خَلیدَن، خَلِش، گَهی از بَهرِ او خوابَش رَمیده، گَهی خارَش به دَست اَندَر خلیده (گرگانی، ویس و رامین)، ۳ـ هَنایِش، کارسازی

نُفوذ پَذیر: خَلِش پَذیر

نُفوذِ کلام، نفوذِ کلمه: رَوانیِ سُخن، هَنایِشِ سُخن

نُفوذ ناپَذیر: خَلِش ناپَذیر

نُفوذ ناپَذیری: خَلِش ناپَذیری

نَفُور: رَمَنده (لاروس)

نُفُور: ۱ـ رَمیدَن، دُور شُدَن، ۲ـ رفتنِ هَنجیان ازمنی به سوی مَکّه، ۳ـ رَمیدگی (عمید)

نُفُوس: (تك: نَفْس)، رَوان‌ها

نَفُوس: رَشکین، چَشم زَننده

نُفُوس بَد زَدَن: مُرغواییدَن

نُفُوسِ عُلویّ، نفوسِ بالا، نفوسِ آسمانی:

رَوان‌های بَرین، رَوان‌های بالا، فِرشتگان

نَفهم: نادان، بی خِرَد، کانا

نَفهمی: بی خِرَدی، گُولی، نادانی

نَفهمیدِگی: بی خِرَدِگی، کاناکی

نَفهمیدَن: سَر دَر نیاوَردَن، دَر نیافتَن، ندانستن، پی نَبُردَن

نَفی: ۱ـنِیگَرایی (فرهنگ پهلوی)، نِیگَری، ناپَذیری، ۲ـراندَن، دُور کَردَن، بیرون کَردَن، ۳ـ نیست کَردَن، ۴ـنایِستَن (فرهنگ کوچك

نَفیر: پارسی تازی گشته، نَفیر (لاروس)، نَپیر، نَپُور (برهان)، غُندرُود (برهان)، گاودُم (برهان)، وَ هَمچُنین در پارسی، آوا، بانگ، فَریاد

نَفیرُالعامّ: بَسیجِ هَمگانی

نَفیرچی: نَفیر نَواز

نَفیز: هَموَشت (هَمرَقص، پای رَقص)

نَفیس: گِرانمایه (برهان)، تَنسُخ (برهان)، (تازی گشته‌ی این واژه تنسوق است)، کَمیاب

نَفیسَة: نَفیسه دَر فارسی، مؤنث نَفیس، وَ، نامی برای زَنان

نَفی کَردَن: نایِستَن، نیست کَردَن، نَپذیرُفتن

نَفی کَردَن از بَلَد، نَفی بَلَد کَردَن: رانـدَن، دور کردن از شَهر

نِق: نادرست نویسی نغ، پارسی است.

نَقا: اُستخوان مَغـزدار، ۲ـتوده‌ی ریگ، ریگتُوده، ۳ـبازُو (لاروس)

نَقاء: نقا در فارسی، ۱ـپاکیزه بودَن، پاکیزگی، ۲ـپاکیزه (آنندراج)

نِقاء: (تك: نَقیّ)، پاکیزگان، بَرگُزیدگان

نِقاب: پارسی تازی گشته، نِکاب، نِکاپ، پَهله، دستکش، دَستپُوش، رُخپُوشه، چَشم آوین، پیچه، پَرده، رُوکِش، مَکنا (=مقنعه)

نَقّاب: ۱ـآهُونبُر (برهان) شِکاوَند (برهان)، سُوراکیك (فرهنگ پهلوی)، سُوراخ کُننده (آنندراج)، ۲ـخُرده گیر (لاروس)، ۳ـآزموده کار، نیك دانا (آنندراج)، ۴ـکُهبُد، دِرَمگُزین (=صَرّاف)

نقابِ خَضراء: نِکابِ سَبز، گُواژِ آسمان

نِقاب‌دار: نِکابدار، پَرده‌پُوش (آنندراج)، رُخپوشیده

نقابِ نیلی: نِکابِ نیلی، گُواژِ شَب

نَقابَة: نِقابَت دَر فارسی، ۱ـمِهتَری، پیشوایی، سالاری، سَرپَرَستی، سَرگُروهی، ۲ـسُتُودِگی، ۳ـدَر تازی نوین، باهَماد

نُقاح: ۱ـگُوارا، ۲ـناب

نَقّاد: ۱ـخُرده گیر، به گُزین (برهان)، ۲ـدِرَمگُزین، کُهبُد، ۳ـشَبان گوسپَندانِ کَتَك (آنندراج)، کَتَك گوسپَند دَست و پا کُوتاه را

گویند (برهان)

نُقّاد: سِهره فَرَنگی، از پَرَندگان

نِقار: ۱ـ ستیزه، ۲ـ کینه، ۳ـ دِلتنگی، تیره دِلی

نَقّـار: ۱ـ کَنده کار، تَراشگر، ۲ـ سُوراکیك، سُوارخ کُننـده، ۳ـ دارکُـوب، از پَرَنـدگان، ۴ـ تَندیسگر، سَنگتَراش، ۵ـ کاوَنده، جُست‌جُوگَر

نُقارَة: ۱ـ نُوکچین، آن چه مُرغ با یك نوك زَدَن برچینَد، ۲ـ تَراشه، تَراشه‌ی کَنده کاری

نَقارَة: کَنده کاری (لاروس)

نَقّـارَة: نَقـاره دَر فارسـی، کُوس، تَبیره، تَبیر (برهان)، شَندَف (برهان)، بامزَد (برهان)

نقـاره‌چی: کاسِـه گَر، کاسِـه نَواز (برهـان)، پَستانَواز (آنندراج)

نَقاره‌ِخانه: کاسِه گاه (برهان)، تَبیره خانه

نُقّاز: تورَنگِ دَراز، از پَرندگان

نَقاسَة: پاژنام نهادَن، بَرنام دادَن

نَقّاش: دَر تازی، تُوپالکَن: کَنده کارروی تُوپال (= فلز)، دَر فارسی، ۱ـ نِگارگَر، ۲ـ رَنگ کار

نَقّاش‌باشی: سَر نِگارگَر

نَقّاش‌خانه: نِگارخانه

نَقّاشی: دَر تازی نیامده، ۱ـ نِگارگَری، ۲ـ رَنگ کاری

نَقّاشی آبرَنگ: نِگارگَری ِ آبرَنگ، آبنِگاری

نَقّـاشی ِ دیواری Fresque دَر فرانسـوی، نِگارگَری ِ دیواری، دیوار نگاری

نَقّاشی ِ رِنگ روغن: نگارگَری ِ رُوغَنی

نَقّاض: ۱ـ اَبریشم تاب، ۲ـ اَبریشم فروش (لاروس)

نِقاض: پادگویی

نَقـاضَة: ۱ـ ویرانکاری، فرو کوبیدَن خانه‌ها، ۲ـ مُزدِ ویرانکار

نِقاط: (تك نُقطَة)، پِنده‌ها، دیل‌ها

نَقال: ۱ـ پیکان، ۲ـ سَرنیزه (لاروس)

نَقّـال: ۱ـ دَر تازی، اَسپ تُنـدِگام، ۲ـ باربَـر، جابـه‌جا کُنَنده، ۳ـ دَر فارسی، شاهنامه‌خوان، داستانگُوی، لَبید (برهان)

نِقال: (تك: نَقْل)، مُوزه‌های کُهنه، کَفش کُهنه‌ها

نَقّالَة: نَقّالِه دَر فارسی، ۱ـ فُرغُون، چَرخ دَستی، ۲ـ نیمپَـر، ابـزاری است چون نیم پَرهُون (= دایره) برای انـدازه‌گیری و هم‌چنـین کشیدنِ گُوشه‌ها

نَقّـالی: دَر تازی نیامـده، شاهنـامه‌خوانی، داستـانگُویی، لَبیدی (برهان)، واژه‌ی لَبید دَر تازی نیز آمده و آرِشی دیگر دارَد

نَقـانِق: پارسی تازی گشتـه، نَکـانـه، لَکـانه، ۱ـ روده‌ی گوسبنـد به گوشت آکنـده، چو خَر

بی خبر زانی اکنون، که آنگه، به مُزدِ دَبستان خریدی لکانه (ناصر خسرو)، ۲ـنَره، کیر، گَر زانکه، لکانه‌ت، آرزُویَست، اینک به میان ران، لَکانه (طیان)

نَقانِق: (تك: نَقنِق)، شُتُرمُرغانِ نَر

نُقاوَة: نَقاوَت دَر فارسی، ۱ـبَرگُزیده، ۲ـپاکیزه گَردیدَن (در منتهی الارب، نَقاوَة هم آمده، غیاث اللغات)

نَقاهَة: نَقاهَت دَر فارسی، دَرواخ (حالتِ بَرخاستنِ از بیماری باشد که در عربی نَقاهَت گویند، برهان)، بِه گَشت (پیرامون واژه‌ی نَقاهَة، خیام‌پُور در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال ۲، شماره‌ی ۳ نوشته است، نَقاهَت که معمولاً بمعنی بیماری استعمال می شود در لغت بمعنی فهمیدن است و مصدر فعل نقه، بمعنی بهبود توأم با ضعف نیست بلکه نقه بر وزن فرح و نقوه بر وزن سرور است، چون این نوشته در فرهنگ فارسی معین آمده و شاید بهره گیران را از برداشت دُرُست بازدارد، این بخش را از فرهنگ لاروس می آورد، نَقاهَة = دوران نقاهَتِ بیمار، نَقَهَ، نَقِهَ الله، خُدا اورا شفا داد، نُقُوهاً مِن مَرضه، از بیماری بهبود یافت در حالیکه هنوز ضعف داشت. نَقهاً مِن مرضه، از بیماری رو به بهبودی نهاد، نَقَه چنان که در منتهی الارب آمده برابر است با، به شُدَن و بَرخاستن از بیماری و دریافتَن و دانستن)

نَقاهَت‌خانه: دَرواخ خانه

نَقائِص: نَقایِص دَر فارسی، (تك: نَقیصَة)، سُخَن‌چینی ها، آك ها، کَمبُودها، خُوی های زشت

نَقْب: ۱ـسُوراخ کَردَن، آهُون زَدَن، ۲ـآهُون (لغت فرس)، حُورِ بهشتی گَرش ببیند بی شك، حفره زَنَد تا زمین بیاوَرَد آهُون (دقیقی)، سُمچه، سُمْج (لغت فرس)، شو بدان کُنج اندرون خُمّی بجوی، زیر آن سُمچه است، بیرون شو بِدُوی (رودکی)، گُریج (برهان)

نُقَباء: (تك: نَقیب)، سالاران، سَررَستِگان، سَرگُروهان، وَ، دَرون دانان، که سیسَد تَنَند

نَقب‌اَفکَن: آهُونزَن، سُمج‌اَفکَن

نَقب‌اَفکندن: آهُون زَدَن

نَقب‌چی: آهُونگَر

نَقب‌زَدَن: آهُون زَدَن

نُقْد: نادرست نویسی نَقْد، سِنجِد، از گیاهان

نَقَد: ۱ـکَتَك (گوسفندی است با دَست و پای کوتاه و به عربی نَقَد می گویند و آن گوسفند بحرین است، بُرهان)، ۲ـشیرسُوز

نَقد: ۱ـپِیسَه (آنندراج، عمید)، پیشادَست (برهان)، ۲ـسَرَه گُزینی، بِهین گُزینی،

۳ـ تَکیده، لاغـر، کَم گُوشت (لاروس)، دیر گُوال، کسی که گوالِش او با کُندی انجام شود، ۵ـ پرپره‌ی تلا یا نُکره، ۶ـ بَهای کالا، که یك جا پَرداخت شَوَد، تنخواه

نَقداً: ۱ـ پیشَکی، پیشادَست، ۲ـ هَم اکنون، هَمین دَم

نَقد کَردَن: ۱ـ پیسه کَردَن، ۲ـ بهین گُزیدَن

نَقدگیر: ۱ـ پاره گیر، بَدگَندگیر، ۲ـ زشت خوار، ۳ـ جهانپَرَست، دلبسته به این جَهان

نَقدَة: زیره‌ی رُومی، از گیاهان (آنندراج)

نَقده: نادرست گویی و نادرست نویسی نَغزه

نَقده‌دُوزی: نادرست گویی و نادرست نویسی نَغزه‌دُوزی، این واژه هیچ پیوندی با نقد تازی ندارد و در پیوند با واژه‌ی نغز است (نغز، هر چیز عجیب و بدیع را گُویند که دیدنش خوش آید، برهان)

نَقدی: پیسَگی، پیشَکی

نَقدینه: دَر تازی نیامده، پیسه، تنخواه

نَقْذ: ۱ـ آرامِش، ۲ـ رَهانیدَن، ۳ـ یکسُو کَردَن (آنندراج)

نَقْر: سُریانی تازی گشته (پژوهش در واژه‌های سُریانــی)، ۱ـ سُوراخ کَردَن، سُوراخ کنــی، ۲ـ زَنِش، دَر خُنیا، ۳ـ دانــه چیدَه، ۴ـ کُوبِش، ۵ـ کاوِش، کاویدَن، ۶ـ سنگ نویسی، ۷ـ آوای بشکَن، ۸ـ کَندِش، کَنده کاری

نَقَرات: (تك: نَقرَة)، کُوب‌ها، زَنِش‌ها، نَواختَن‌ها

نِقرِس: ۱ـ بَند آماه (آنندراج)، بیماری شاهان، ۲ـ پتـیار (=بلا)، ۳ـ پِزشـكِ کاردان، ۴ـ راهنمای راهدان

نَقـر کَردَن: ۱ـ کُو بیدَن، ۲ـ کَنـده کاری کَردَن، ۳ـ نوك زَدَن، سوراخ کَردَن، ۴ـ نواختـَـن، با انگشت یا زخمه

نَقـرَة: نقره دَر فارسی، ۱ـ یکبار کو بیدَن، کُوب، ۲ـ یکبار نَواختَن، ۳ـ زَنِش، ۴ـ ستیزه جُویی (لاروس)

نُقـرَة: ۱ـ چالـه، ۲ـ کاسه‌ی چَشم، چَشمخانه، ۳ـ تُخمگاه: جای تخم گذاشتنِ مُرغ

نُقـرَة: پارسی تازی گشته، نُکره، نُکرَك (پارسی سُغدی)، پاره سیم گُداخته، پاره زَرِ گُداخته

نُقـرِه: نادرست نویسی نُکـره، آسیم (فرهنـگ پهلوی)، سیم

نُقره خِنگ: نُکره خِنگ، اَسبِ سیمین

نُقره‌داغ: نُکره داغ، بَدگَند، پول چای، پارَك، پاره

نقره‌داغ کَردَن: نُکره داغ کَردَن، باج گرفتَن

نقرهٔ قَلب: نکره‌ی نَبَهره، سِتاه (برهان)

نُقره کاری شُده: نُکره کاری شده، سیمکُوفت،

اَسبی بُلَند بَرنشستی، بُناگوشی و بَر بَند و پاردُم و ساخت سیمکوفت (تاریخ بیهقی)

نقره کوب، نقره کار: نکره کوب، نُکره کار

نُقره ای: نُکره ای، سیمین، سیمینه

نِق زَدَن: نادرست نویسی نغ زَدَن، پارسی است، تام زَدَن (گویش گیلکی)

نَقْش: ۱ـنیکار، نیکارَك (فرهنگ پهلوی)، نِگار (برهان)، چُنان برکشیدی وبستی نگار، که به زان نیارَد خِرَد دَرشمار (نظامی)، زَمُود (بهروز)، ۲ـنِگاشتَن (آنندراج)، ۲ـسزاواری، ۳ـتَراشیدَن، هَموار کَردَن، ۴ـپاك کردنِ آغل، ۵ـبَرکَندَن مُوی، به کار بُردَنِ مُوچین، ۶ـگاییدَن

نَقش آباد: نِگارآباد، گُواژِمِی آتشین (برهان)

نَقش آوَردَن: ۱ـیاری دیدَن، یاری گرفتَن، ۲ـخُوب آوردَن، دَرمَنگ

نَقش افتادن: ۱ـنگاشته شُدَن، ۲ـآفریده شُدَن

نَقش باختَن: ۱ـکَلَك زَدَن، ۲ـانجام دادَن

نَقش بَستَن: زَمودیدن، زَمُوده گشتن، نگاشته گَشتن

نَقش پَردازی: نگارگَری

نَقش حَرام: درازِ بیکاره

نَقش زَدَن: نِگار زَدَن

نَقش ساز: نِگارگَر

نَقش طِراز: زَمُوده تراز، نِگارگَر

نَقش کَردَن: نگاشتَن، نگاریدَن، پِنگاشتن (آنندراج)، زَمُودَن (برهان)، گوش سوی همه سخن ها دار، هَرچه زان به، درونِ جان بنگار (سنائی، حدیقه)

نَقش گُزار: نگارَنده، نِگارگَر

نَقشه: این واژه یا چنان که در یکی از فرهنگ‌های فارسی آمده «نَقشَة» در فرهنگ‌های تازیِ دَر دَسترس دیده نشد، آن چه را فارسی گویان نقشه می گویند و نقشه می خوانند تازیان خَرِیطَة و خارِطَة می گویند، چون خَرِیطَةُ المُجَسَّمَة که نگاره‌ی بَرجسته است در پارسی، نقشه کشی را نیز رَسمُ الخَرائط می گویند. آن چه را فارسی گویان نقشه می گویند که برابر با بَرنامه است و گاه دَسیسَة، تازیان خُطَّة و مُخَطَّط می گویند، آن چه را فارسی گوی نقشهٔ شُوم می گوید در تازی خُطَّة دَنِیَّة است و آن چه را فارسی گوی نقشهٔ مُنظَّم می گوید در تازی مُخَطَّط مُنَسَّق است و اینگونه بَرنامه ریزی یا در فارسی نقشه کشی را تازیان التَّخطیط می گویند. به هر روی به جای واژه‌ی نقشه دَر پارسی واژگان، ۱ـنِگاره، ۲ـبَرنامه را باید به کار برد.

نَقشه جات: دَر فرهنگ معین آمده که: «نقشه جات هَم غلط دیگری است بجای نَقشجات»، ۱ـ نِگاره ها، ۲ـ بَرنامه ها

نقشهٔ جغرافیائی: نگاره ی گیتایی، گیتی نگاره

نقشهٔ جهان نمای مُسَطح: نگاره ی جهان نمای تَخت

نقشهٔ دریایی: در انگلیسی Nautical chart (واژه نامهٔ دریایی)، نِگاره ی دَریایی

نقشهٔ ساختمان: نیرَنگ، گَرته

نَقشه کش: ۱ـ گیتی نِگار، ۲ـ بَرنامه ریز

نَقشینه: نگارینه، نِگارین، باغ مَن هَست آن نگارینی که اندر عشق اوست، رنگ من چون شُنبَلید و اشک من چون ارغوان (میرمعزی)، کالای گرانبها

نَقص: ۱ـ کَم شُدَن، کاستَن، ۲ـ کَم کَردَن، ۳ـ آک، آهُوک، (= عیب)، ۴ـ کَمبُود، کاهِش (لاروس)

نُقصان: ۱ـ کَمی (فرهنگ پهلوی)، نَواد (برهان)، کاستی، کَمینگی (فرهنگ کوچك)، ۲ـ آک، آهُوک

نُقصان آوَردَن: کَم آوردَن، زیان کَردَن

نُقصان پذیرُفتَن: کاهیدَن (برهان)

نَقض: ۱ـ شِکَستَن (فرهنگستان)، ۲ـ ویرانه، ساختمان ویران شُده (لاروس)، ۳ـ ویران کَردَن، ۴ـ تَباهاندَن، ۵ـ گُسَستَن، باز کردنِ رشته

نقضُ الحُکم، نَقضِ حُکم: شِکَستنِ دَستُور، شکستنِ رای

نَقضِ عَهد: پیمان شِکنی

نُقَط: (تك: نُقطَه)، دیل ها، پِنده ها، تیل ها

نُقطَة: نُقطِه دَر فارسی، ۱ـ پِنده (برهان)، خَجَك (برهان)، تیل (آنندراج) دیل (برهان)، ۲ـ جا، گاه، ۳ـ کُیان، میانَك (= مرکز)

نَقطهٔ اِتّکاء: اَندَخسگاه

نُقطهٔ اَثَر: هِناگاه، دیلِ کاربَست

نقطهٔ اوج: بالِست (فرهنگ پهلوی)

نُقطهٔ تَوَقُّف: مانگاه، دَر خنیا

نُقطه چین: دیلچین

نُقطه چین کَردَن: دیلچین کَردَن

نُقطهٔ حَرکت: تازگاه

نُقطهٔ حَسّاس: سُهِشگاه

نُقطه دار: دیلدار

نقطهٔ دایره: میانَكِ پَرهُون، وَ، گُواژ پیامبر اسلام (ص)

نقطهٔ روشن پَرگار: دیل روشنِ پَرگار، ۱ـ میخِ سپهر (= قطب فَلَك)، ۲ـ میانَكِ جهان، ۳ـ گُواژِ پیامبر اسلام (ص)

نقطه ریختن: پیشگویی کَردَن

نقطهٔ زَرّین: دیلِ زَرّین، گُواژِ خُور، هُور

نُقطهٔ سفید ناخن: مِلْك (برهان)

نقطهٔ ضَعف: زَبونگاه

نقطهٔ عَزیمت: یازگاه

نُقطه گذاری: دیلگُذاری، نشانه گُذاری

نُقطهٔ گِل: دیلِ گِل، ۱ـزَمین، ۲ـمیانَكِ زَمین

نُقطهٔ مُقابِل: هَمخَوند، هَم‌آوای هَمچَند (برهان)

نُقطهٔ موهوم: دیلِ پنداری

نُقطهٔ نَظَر: نِگَرگاه، دیدگاه

نُقطهٔ نون خطّ: در چامه‌ی انوری آمده، جرعهٔ جام لَبَت پَرده‌ی عیسی دَرید، نقطهٔ نونِ خَطَت خامه‌ی آذر شکست، گُواژ: دَهان

نقطهٔ نُه دائره: دیل نه پَرهُون، ۱ـگُواژِ میانَكِ زَمین، ۲ـگُواژِ پیامبر اسلام (ص)

نَقْل: ۱ـتَرابَری، تَرابُردَن، ۲ـفَراوَری، فَرارَفتَن، ۳ـبازگُفتَن، بازگُفت، ۴ـلَبیدَن (برهان)، داستان گُفتَن، ۵ـداستان، ۶ـرُونویسی

نَقْل: ۱ـكَفشِ كُهنه، مُوزه‌ی كُهنه، ۲ـراهِ كوتاه، ۳ـترجمان، بَرگَردان، مِیمَزه، گَزَك

نُقْل: مِیمَزه، مَزه‌ی باده، گَزَك (گَزَك، هَر چیز كه بدان تغییر ذائقه كنند، بُرهان)

نَقَل: ۱ـآماده پاسخی (= حاضر جَوابی)، ۲ـكَفشِ كُهنه، ۳ـلاشه‌های ساختمان، ۴ـسَنگِ لاشه، ۵ـراهِ كوتاه

نَقِل: ۱ـآماده پاسُخ، زودپاسُخ، ۲ـسَنگِستان

نُقلِ بادامی: گَزَكِ بادامی

نُقلِ خَشخاشی: گَزَكِ خشخاشی

نُقلِ خواجه: گَزَكِ خواجه، میوه‌ی شاهدانه (بهره از معین)

نَقلِ داشتن: ۱ـگُفتَن داشتن، ارزشِ گُفتَن داشتن، ۲ـبازگفتنِ زیركی، رندی كسی را گُفتَن

نُقل دان: گَزَكدان

نَقلِ شُدَن: ۱ـتَرابُردَن، جابه جا كَردَن، ۲ـداستان شُدَن، مَتَل شُدَن

نُقل عَلی: چَشم و گُوش بَسته، سَر بازِرُوستایی (بهره از معین)

نَقلِ قول: بازگُفت

نَقلِ قول كردن: بازگُفتَن، بازگویی كَردن

نَقل گُفتَن: لَبیدَن، داستان گُفتَن

نَقل گُوی: لَبید (برهان)، گیوَر (برهان)، داستانگُوی

نُقلِ مَجلس: گَزَكِ اَنجُمَن، شیرینی اَنجُمَن

نَقلِ مَذهَب: دِگَر دینی

نَقلِ مَكان: فَراوَری، جابه‌جایی

نُقل و نَبات: گاگا (برهان)

نُقلَة: ۱ـجابه‌جایی، ۲ـسُخَن چینی (لاروس)

نَقَلَة: تُرشیده: زنی که دیگر خواستگار نَدارد.

نَقَلَة: نَقَله دَر فارسی، (تک: ناقِل)، ۱ـ بَرَندگان، ۲ـ بازگُویَندگان

نُقلی: گَزَکی، تُودِل بُرو، بامَزه

نَقلیّ: زَبانی، گیوَری

نَقلیّات: (تک: نَقلیَّة)، گیوَری‌ها، زَبانی‌ها

نَقلیه: بَرساخته از تازی، بارکشی (فرهنگستان)

نَقلیَّة: نَقلیّه دَر فارسی، مؤنث نَقلیّ، زَبانی، گیوَری

نَقلیَّهٔ سَریعُ السَّیر: بارکشی تُند (فرهنگستان)

نِقَم: (تک: نَقِمَة)، سَرزنش‌ها، کینه کشی‌ها، کِیفَرها

نَقَم: ۱ـ نِکُوهیدَن، ۲ـ ناپَسَند دانستن، ۳ـ کینه‌وَری

نَقْم: دِگَرگشته‌ی نَقب، آهُون، سُمچِه

نَقَمات: (تک: نَقَمَة)، کینه کشی‌ها (معین)

نَقم بُریدَن: آهُون بُریدَن

نَقم زَدَن: آهُون زَدَن

نَقَمَة: نَقَمت دَر فارسی، ۱ـ کینه‌وَری، ۲ـ کِیفَر

نِق نِق: نادرست نویسی نغ نغ، پارسی است.

نِقنِق: شُترمُرغِ نَر (لاروس)

نِق نِق زَدَن: نادرست نویسی، نغ نغ زَدَن

نِق نِق کَردَن: نادرست نویسی نغ نغ کَردَن

نِق نِقو: نادرست نویسی نِغنِغُو، پارسی است.

نِق نِقی: نادرست نویسی نِغنِغی، پارسی است.

نُقود: (تک: نَقد)، پیسَه‌ها، پیشادَست‌ها

نَقُوس: دِرَختِ مُوم (لاروس)، کُویَکِ مُوم، از گیاهان

نُقُوش: (تک: نَقش)، نِگاره‌ها

نُقُوض: (تک: نَقض)، شِکَستَن‌ها، ویرانی‌ها

نُقُوط: چَشم‌روشنی، اَرمَغانِ اَروسی (بنگرید به عَرُوس)

نُقُول: (تک: نُقل)، مِیمَزه‌ها، گَزَک‌ها

نَقوَة: بَرگُزیده‌ی چیزی (لاروس)، بَرگُزیده، بِه گُزیده

نُقُوه: ۱ـ دَرواخ، بِه شُدَن از بیماری، ۲ـ دانِستَن

نِقَه: نادرست نویسی نِغَه، پارسی است

نَقَه: ۱ـ دَرواخ، بِه شُدَن از بیماری، ۲ـ دانِستَن (آنندراج)، دَریافتَن

نَقیّ: نَقی دَر فارسی، ۱ـ پاکیزه، ۲ـ برگُزیده، ۳ـ نامی برای مَردان، ۴ـ مِیده، نان سپیدِ بی سَبُوس

نِقی: ۱ـ مَغزِ استخوان، ۲ـ پیهِ چَشم: از فربهی (آنندراج)

نَقیب: ۱ـ نای، ۲ـ مِهتَرِ مَردم، سَرگُروه، سَررَسته، سالار، ۳ـ تَبارشناس

نَقیبُ الاشراف، نَقیبُ السّادات، نقیب

علویان: سالارِ سَروَران، سالارِ پیامبر زادگان

نَقیبانِ بار: سالارانِ بار، گُواژِ فِرِشتگان (بهره از بُرهان)

نقیبِ قافله: چاژَك، چارگ (برهان)

نَقیبَة: نَقیبَت دَر فارسی، مؤنث نَقیب، و، ۱ـرَوان (= نَفْس)، ۲ـخِرَد، ۳ـسِکالش، ۴ـکار، ۵ـسِرِشت

نَقیذ: رَهانیده، آزاد شده، رهایی یافته (لاروس)

نَقیذَة: ۱ـرَهایی یافته، آزاد شُده (لاروس)، ۲ـزِره، ۳ـزنِ شوهَردار (آنندراج)

نَقیر: ۱ـکَنده، کَنده کاری شُده، ۲ـنردبان، پِلّکان: از تنه‌ی درخت، ۳ـسُست، ۴ـتنگ‌دَست، ۵ـآبخور ستوران، ۶ـکَشتی، ۷ـشَسَنِ مُروارید (شَسَن = صَدَف)، ۸ـاَندَك، ۹ـناودان

نَقیر و قطمیر: اَندَك و بیش، اَندَکی و بیشی (آنندراج)

نَقیش: ۱ـنِگاشته، ۲ـرَنگارَنگ، ۳ـسِتیزَنده، ۴ـجُستارَنده، ۵ـهَمتا، ۶ـکالای پَراکنده

نَقیص: ۱ـآبِ گُوارا، ۲ـپاکیزه و خُوشبُوی

نَقیصَة: نَقیصه دَر فارسی، مؤنث نَقیص، ۱ـخوشبوی، ۲ـآك (= عَیب)، ۳ـسخن چینی، ۴ـدُشیادی، ۵ـخوی زِشت

نَقیض: باشگونه (لغت فرس)، دَشمیر (برهان)، کَنار (برهان)، هَمِستار (فرهنگ پهلوی)

نقیضَة: نَقیضه دَر فارسی، مؤنث نَقیض، ۱ـنیگَری، ناپَذیری، ۲ـپادگُویی، ۳ـپاسُخسَرایی، ۴ـراهِ کُوهِستان

نَقیع: ۱ـآبِ آلو، آبِ آلبالو، آبِ مَوین، ۲ـآبِ گُوارا، ۳ـشیرِ ناب و سَرد، ۴ـبانگ، فَریاد

نَقیعیّات: نَم‌رُویان (لاروس)

نَقیَّة: مؤنث نَقیّ، و، واژه، گَپ

نِك Neck: فرانسوی، گِردَنال (قریب)، زبانزد زمینشناسی

نُکاب: آماس بُناگُوش، دَرشُتُر (برهان)

نِکات: (تك: نُکته)، از ریشه‌ی پارسی؟ نُکته‌ها، خَجَك‌ها، دیل‌ها

نِکاح: زَناشُویی (فرهنگستان)

نُکاف: آماس بُناگوش، و آن بیماری باشد در گلوی شُتُر، یا دَر بُنِ زَنخِ شُتُر (آنندراج)

نَکال: ۱ـشِکَنجه (لاروس)، ۲ـکِیفَر، مالِش (= تَنبیه)

نَکال کَردَن: شِکَنجه کَردَن

نَکال گشتَن: کیفَر یافتَن، مالِش یافتَن

نِکایَة: نِکایَت دَر فارسی، ۱ـپیروزی بَر دُشمَن (لاروس)، ۲ـکُشتَن، زَخم رساندن (آنندراج)

نَکباء: نَکبا دَر فارسی، بادِ کَژ (برهان)

نَکَبات: (تك: نَکبَة)، رَنج ها، خواری ها، نِگوساری ها، پَلاسَك ها

نَکبَة: نِکبَت دَر فارسی، ۱ـ پَلاسَك (برهان)، هُولِشك (برهان) خواری، نِگوساری، ۲ـ رَنج

نِکبَت بار: نِکبَت بارَنده: خواریبار، رَنج آوَر

نِکبَتی: چَپَل (برهان)

نُکَت: (تك: نُکتَة)، از ریشه ی پارسی؟ نُکته ها، خَجَك ها، دیل ها

نِکتار Nectare : فرانسوی، نُوش (فرهنگستان)

نِکتاریفِر Nectarifère : فرانسوی، نُوشاوَر (فرهنگستان)

نِکتِر Nectare : فرانسوی، نُوشجای (فرهنگستان)

نُکتُورن Necturne : فرانسوی، ۱ـ شَبخیز، ۲ـ شَبانه (فرهنگستان)

نِکتُون Necton : فرانسوی، شِنازی (قریب)

نُکتَة: نُکتِه دَر فارسی، پارسی است و نقطه مُعَرِب آن (بهروز)، دَر بُرهان به گونه ی پارسی آمده، (بَر وَزن و معنی نقطه است و نشانیی را نیز گویند که به زَدَنِ سرانگشت و یا سر چوب در زمین به هَم رِسد، برهان)، ۱ـ خَجَك (آنندراج)، دیل، ۲ـ خُرده، ۳ـ نغزَك، سُخَنِ نغز، ۴ـ راز

نُکته پَرداز: نَغزَك پَردار، سخنِ پَرداز

نُکته پَردازی: نَغزَك پَردازی، سُخَن پَردازی

نُکته پَروَر: نَغزَك پَروَر، سُخَن پَروَر

نُکته دان: نَغزکدان، خُرده دان

نُکته سنج: به گُزین، سُخَن سَنج

نُکته گوی: نَغزگوی

نُکته گویی: نَغز گویی

نُکته گیری: خُرده گیری

نَکْث: ۱ـ شِکَستن، به هَم زَدَن، ۲ـ گرفتاری، گرفتار شُدَن

نُکَح: چَند زَنه

نَکْد: سَختگیر، مَرد، دُشخوار خُوی

نَکْر: ۱ـ زیرَکی (آنندراج)

نَکِر: زیرك (لاروس): مَرد

نُکُر: ۱ـ زیرَك: زَن، ۲ـ زِشت، ۳ـ کارِ دُشوار

نَکراء: ۱ـ زیرکی، هُشیاری، ۲ـ زِشت، ناپَسَند، ۳ـ زیرَك، تیزهوش (لاروس)

نُکرساختن: نِشاختَن (= معین کَردَن)

نِکروفُور Nécrophore : فرانسوی، لاشِه خوار (فرهنگستان)

نَکرَة: ناشناسایی (لاروس)

نَکِرَة: نَکِره دَر فارسی: ۱ـ ناشناسایی، نشناختَن، ۲ـ ناشِناس، ۳ـ ناشناخته، دَر دَستور

نَکِره: برگرفته از نَکِرَة، ۱ـ بی شاخ و دُم، اَلدَنگ، بی سَر و پا، ۲ـ گوشخَراش

نَکْس: ۱ـ نگـونـسـار کَردَن، ۲ـ بازگشت بیماری، ۳ـ سَر به زیر اَفکَندَن

نُکْس: بازگشتِ بیماری

نِکْس: ۱ـ پیکانِ بُن شِکَسته، ۲ـ پَست و سُست: مَرد، ۳ـ کوتاه

نَکَفَة: نَکَفـه دَر فارسی، بَکشِـه (بُرهان)، گُندِ بُناگوشی (گُند = غُدّه)

نَکَل: ۱ـ دلیر، کارآزموده: مَرد، ۲ـ رام کَرده، اَسپ

نُکُول: ۱ـ رُوگَردانـی، ۲ـ خودداری، از پرداخت، اَز پاسُخ، واژه ی نُکُول سُریانی تازی گشته است (پژوهش واژه های سُریانی)

نَکهَة: نِکهَـت دَر فارسی، ۱ـ بوی خوش، ۲ـ بوی دَهان

نَکیر: ۱ـ فرشتـه ی پُرسَنـده، ۲ـ نیگَـری (= انکـار)، ۳ـ کیفَـر سَخت، ۴ـ کار دُشوار، ۵ـ اُستُوار: چونِ دِژ

نگاتیف Négatif: فرانسوی، نایه

نِگارِشات: رَمَن بَندی نادرستِ نگارِش پارسی، نِگارِش ها

نَماء: نَمـا دَر فارسی، ۱ـ اَفزونی، ۲ـ بالیدِگی، گُوالِش ۳ـ فَربِـهـی، ۴ـ گِران شُدَنِ نِرخ، ۵ـ پُر رَنگ شُدَن

نَماذِج: (تک: نُموذَج)، از ریشه ی پارسی، نُمونه ها

نمار: (تک: نَمِر)، پَلَنگان، یُوزِ پَلَنگان

نَمازِ آیات: نَمازِ بیم

نَمازِ اِستخارِه: نمازِ راهیاب

نَمازِ اِستِسقاء: نَمازِ باران

نَمازِ اشراق: نَمازِ چاشت (معین)

نَمازِ تهجد: نمازِ شَب (معین)

نَمـازِ جَعفَـر: نام نمـازی است که پیامبـر اسلام (ص) به جعفر بن ابیطالب آموزش داده اند.

نَمازِ جعفر طیّار: نَمازِ دراز

نَمازِ جَماعَت: نَمازِ گُروهی

نَمازِ جمعه: نَمازِ آدینه

نَمازِ حاجَت: نَمازِ نیاز

نَمازِ خُسوف: نَمازِ ماه تَمیگ، نَمازِ مَهتار

نَمازِ صُبح: نَمازِ بامداد

نَمازِ ظُهر: نَمازِ پیشین، خادم گفت رسول فصل آورد نمازِ پیشین (تاریخ بَرامکه)، نَمازِ میانین

نَمازِ عَشاء: نَمازِ شام

نَمـازِ عَصر: نَمازِ دیگَر، برخاست و به خانه ی یحیی شُد نماز دیگر وَ بار خواست (تاریخ برامکه)، نَمازِ ایوار

نَمازِ عید فطر: نَمازِ روزه گُشایی

نَمـازِ عید قُربـان: نمـاز گوسبنـد کُشان، نمازِ

جَشن کُرپان

نمازِ قصْر: نمازِ شکسته

نمازِ قضا: نَمازِ گُذَشته

نمازِ کُسُوف: نَمازِ مهر تَمیگ، نَمازِ خُور‌تار

نمازِ لَیل: نَمازِ شَب

نمازِ مُستَحَبّ: بِه نَماز، نمازِ ناباً‌یا

نمازِ مَغرب: نَمازِ پَسین، نَمازِ خور رَفت

نمازِ میّت: نَمازِ نَسا

نمازِ نافله: بِه نَماز

نِماط: (تك: نَمَط)، رَوِش ها

نِمال: (تك: نَمل)، مُورچِگان

نَمّام: ۱ـ سخن چین (برهان)، دُو به هم زَن (فرهنگ کوچك)، چُغُل (برهان)، سِهزَگ (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ آسبُویه، سِیسَنبَر (برهان)

نَمّامی: سِهزَگی (فرهنگ پهلوی)، چُغُلی، پَرتادی (برهان)، سُخَن چینی

نَمایِشات: نمایِشات، رَمَن بَندی نادرست نَمایِش پارسی، نَمایِش ها

نَمائِق: (تك: نَمیقة)، نامِه‌ها (بهره از غیاث اللغات)

نَمائِم: (تك: نَمیمَة)، سُخَن چینی ها

نِمر: ۱ـ پَلَنگ، ۲ـ یوزِپَلَنگ، ۳ـ آب پاك، ۴ـ نژادِ پاك (لاروس)

نُمَرات: (تك: نُمرَة)، لاتینی تازی گشته، شُماره ها

نُمرُق Nemregh: لاتینی تازی گشته، بالِش (معین)، نازبالِش، بالِشچه (لاروس)

نَمِرَة: مؤنث نَمِر، ۱ـ پَلَنگ ماده، ۲ـ چادُرِ پَلَنگی، ۳ـ گلیم پَلَنگی

نُمرَة: نُمره دَر فارسی، Numerus لاتینی تازی گشته، مَر، مَرَك، اُشمارَك (فرهنگ پهلوی)، شُماره (فرهنگستان)

نُمره بَرداشتَن: شُماره بَرداشتن

نُمره گیر: شُماره گیر

نِمش: راسُو

نَمسَة: ۱ـ بُوی بَد، ۲ـ گَندیده (لاروس)

نَمْش: ۱ـ سُخن چینی، ۲ـ سُخنِ بی پایه، یاوِه، این واژه در شاهنامه آمده، به کردار چَشم غزالان دو چَمْش، همه سِحر و شُوخی همه رَنگ و نَمْش، هدایت دَر انجمن آرا این واژه را برابر با دَغا و پارسی دانسته است.

نَمَش: ۱ـ کَك مَك، ۲ـ پیسه، ۳ـ جای دَست، ۴ـ راهراه: بَر جامه، ۵ـ سِپیدَك: بَر ناخُن

نَمِش: ۱ـ کَك مَکی، ۲ـ پیسه دار

نَمَط: ۱ـ رَوِش، رَوال، ۲ـ کیش، ۳ـ آیین

نَمَط: پارسی تازی گَشته، نَمَت (فرهنگ پهلوی)، ۱ـ نَمَد (لاروس)، ۲ـ آبره‌ی بُوب،

رُویه‌ی غالی، ۳ـرُوکشِ کَجاوه

نَمْف Nymphe : فرانسوی، پَرِدگی (فرهنگستان)

نَمق: ۱ـنامه، نِوشته، ۲ـمیانه‌ی راه

نَمک حَرام، نَمک به حَرام: نَمک نَشناس، کُور نَمک (برهان)

نَمک حَلال: نَمک شناس

نَمْل: ۱ـمُور، مُورچه، ۲ـریشِ پَهلُو، ۳ـآبله ریزه، ۴ـسُخن چینی

نَمِل: ۱ـسُخَن چین (آنندراج)، ۲ـمُورچه‌زار

نَمِلُ الأَصابِع: فِرزاَنگُشت

نَمِلیّ: نملی دَر فارسی، مُورچه‌یی، مُورچگی

نَمَم: سخن چینی (لاروس)

نَمنِم: ۱ـنشانِ باد (آنندراج)، ۲ـسِپیدکِ ناخُن

نَمنَمَة: ۱ـ نازُک نگاری (= مینیاتور)، ۲ـسایه زَدن (= Hachure دَر فرانسوی)، ۳ـنگاه کَردَن

نَم‌نَم دُوزی: برگرفته از نَمنَمَة تازی، نازُکدُوزی

نُمُوّ: نُمُو دَر فارسی، بالِش، والِش، وَحش (فرهنگ پهلوی)، رویش (فرهنگستان)، یازِش (برهان)، گُوال (برهان)، گوالِش، نَد، گر بَخت را وجاهَت و اقبال را نَد است، از خدمت محمد پیروز اَحمَد است (ابوالفرج)،

بالیدَن، گُوالیدَن (بهروز)، اَفزایِش

نُمُودادَن: بالِنیدَن، یَزامِنیدَن (فرهنگ پهلوی)

نُموذَج: پارسی تازی گشته، ۱ـنُموده (غیاث، ۲ـنُمونه

نُمو کَردَن: رُوییدَن، رُستَن، وَخشیدَن (فرهنگ پهلوی)، بالودَن، بالیدَن، گوالیدَن (برهان)

نُمو کُنَنده: وَخشاك (فرهنگ پهلوی)، گُوالَنده، رُوینده، اَفزایَنده

نَمیر: ۱ـ گُوارا: چون آب، ۲ـناب، پاك: چون نژاد

نَمِیص: ۱ـبَرچیده، ۲ـبَرکَنده، ۳ـباز رُویا: گیاه

نَمیق: ۱ـهُو نِوشته، خوشنویسی شُده، خوشنویسیده، ۲ـنگارینه: جامه، پارچه

نَمیقَة: ۱ـنامِه (=مَکتوب)، ۲ـنِوشته

نَمیلَة: سُخن چینی (آنندراج)

نَمیم: سُخن چینی (آنندراج)

نَمیمَة، نَمیمَت: ۱ـسُخَن چینی، ۲ـتَکان جُنبش، ۳ـغِژغِژ، آوای نوشتَن

نَنه حَوّا: ۱ـمَشیانه (فرهنگ پهلوی)، ۲ـنانخواه، ازگیاهان

نَنه صَمَد: نَنه شُله‌پَز (بهره ازمعین)

نَنه قَمر: نَنه ماهِه، نَنه شُله‌پَز

نُوا Nova : انگلیسی، نُواَختَر (واژه‌نامهٔ

دریانوردی)

نَوّاب: شاه، میر، جانِشین

نُوّاب: (تک: نائِب)، جانِشینـــان، پیشکـاران، نمایندگان، گُماشتِگان

نُوّابِ حُکّام: یار فَرمانداران

نَوابِت: رُستَنی‌ها، گیاهان (آنندراج)

نَوابِت: (تک: نابِتَة)، نوجوانانِ خام (بهره از لاروس)

نَوابِغ: (تک: نابغَة)، آزدایان، سَرآمدان، هُوشباران

نَوابِك: (تک: نابِك)، جاهای بُلَند

نَواجِذ: (تک: ناجِذ)، دَندان‌های سِهَسین

نُواح نیوه گَری، مُویه گَری، از ریشه‌ی پارسی، بنگرید به نوحَة

نَواحِی: (تک: ناحِیَة)، کِناره‌ها، کَرانه‌ها، بُوم‌ها، والَن‌ها، کوست‌ها

نَوادِر: (تک: نادِرَة)، مانی‌ها، کَمیاب‌ها، تَنسُخ‌ها

نَوادِی: تُرکی، نَدیدی (غیاث اللغات)

نَوادِی: (تک: نادِی)، پیش آمَـدهـای سَخت، بَدآمَدها، سُوی‌ها، کَرانه‌ها، شُترانِ رَمَنده

نَوار: ۱ـ گُریز از جَفتِه (= اتهام)، ۲ـ مَرد گُریز: زَن، ۳ـ پاکدامَن: زَن، ۴ـ گَشن گُریز: گاو ماده، ۵ـ آهُوی رَمَنده

نَوّار: شیدناك، پُرشید

نُوّار: شکُوفه، شُکوفه‌ی سپید

نَوّارَة: شید اَفکَن

نَوّاس: فُروهِشته، لَرزان

نَواسِیّ: انگورِ بیدانه

نَواسِیر: (تک: ناسُور)، ریشینِگی‌ها

نَواشِر: (تک: ناشِرَة)، رگ‌های بازو، پی‌های بازو

نَواصِب: (تک: ناصِبَة)، دُشمَنان عَلی (ع)

نَواصِح: (تک: ناصِحَة)، دوزَندگان، پاکدلان، باران پیاپی (= غیوثُ نَواصِح، لاروس)

نَواصِی: (تک: ناصِیَة)، موهـای پیشـانی، پیشوایان مَردُم، دَر تازی، پیشانی‌ها، دَر فارسی

نَواصِیر: (تک: ناصُور)، ریشینِگی‌ها

نَواعِم: (تک: ناعِمَة)، زَنانِ فَراخزی، مَرغزاران، نرم تَنان

نَوافِج: (تک: نافَج)، از ریشه‌ی پارسی، نافه‌ها

نَوافِذ: (تک: نافِـذَة)، سُوراخ‌های آدمـی، سُوراخ‌های تَن

نَوافِل: (تک: نافِلَة)، به نمازها

نَواقِص: (تک: ناقِصَـة)، اَبـوَنـدان، بَش‌ها، کَنارها، آک‌ها

نَواقِل: (تک: ناقِلَة)، پاکِش‌ها، جابه جا کُننده‌ها

نَواقیر: (تک: ناقُور)، کَرنای‌ها

نَواقیس: (تک: ناقُوس)، دَرای‌ها

نُواکولیت Novaculite: فرانسوی، فَسانسَنگ (قریب)

نَوال: ۱ـ بَخشِش، دَهِش، ۲ـ راست، دُرُست، ۳ـ شایسته، شایِسته است که....

نَوالَة: پارسی تازی گشته، نَوالِه، خوراکِ مِهمان

نَوام: بیماری خواب

نُوامبر November: فرانسوی، ماه یازدهم سالِ فَرَنگی، بخشی از آبان و بخشی از آذر سال خوری

نَوامیس: (تک: نامُوس)، ازریشه‌ی سُریانی از یونانی، یَنگ‌ها، سِگه‌ها، آیین‌ها، شَرم‌ها

نَواهِض: (تک: ناهِضَة)، جاهای بُلَند، جُوجه پَرَندگان

نَواهَة: مُویه گَر، نیوه گَر: زَن

نَواهِی: (تک: ناهِیَة)، بازدارَندگان

نَوائِب: نَوایِب دَر فارسی، (تک: نائِبَة)، سَختی‌ها، پَتیارها

نَوائح: (تک: نائِحَة)، مُویَندِگان زَن، نیوه گَرانِ زن

نَوائِر: (تک: نائِرَة)، آفرازه‌ها، آتَش‌ها

نَوْء: ۱ـ تَره، ۲ـ بَخشِش، ۳ـ باران (لاروس)، ۴ـ ستاره‌ی فُرورَونده

نُوْآن: (تک: نَوْء)، ستارگان فرورَونده

نوئل Noël: فَرانسوی، ۱ـ زاد شَبِ مِهر، زاد شَبِ عیسی، ۲ـ ناشتار، از گیاهان (= دِرَخت نوئل)

نُوئین: مغولی، فرمانده، سَردار

نَوبَة: نوبَت دَر فارسی، پارسی تازی گشته، نِیابِه (صحاح الفرس)، آن بِه که نیابه را نِگَه داری (ابوشکور)، جاوَر (فرهنگ پهلوی)، پَستا (برهان)

نوبَت بازی: نیابه‌ی بازی، داو (برهان)

نوبَت خانه: پَستاخانه، تَبیره خانه

نوبتِ مُرَتَّب: نیابه‌ی وینار، پَستای سَهمان

نوبَت نیکو داشتَن: نیابه نیکو داشتن، ارزشِ زَمان دانستَن (در معین، حفظ الغیب کردن آمده است)

نوبَت زَدَن: تبیره زَدَن

نوبَتی: ۱ـ پالاد (= اسبِ جَنیبَت)، ۲ـ بارگاه، تاژِ بُزُرگ، ۳ـ تَبیره زَن، ۴ـ پَستاخانه، ۵ـ پَستایی

نوبُنیان: نو بُنیاد

نُوبِه: نیابِه، تَبِ ناگهانی، تَبِ ناگاه

نوبه با اِسهال دَموی: نیابه با خونرَوِش

نوبهٔ بقاعده: نیابه‌ی هنجار

نوبه دُزده: نیابه دُزده، تَب دُزده

نوبه زَدَن: نیابه زَدَن، تَبیره زَدَن

نوبهٔ سه یك: نیابه‌ی سِه یك

نوبهٔ صَفراوی: نیابه‌ی زَردابی

نوبهٔ غِبّ: رُوزاَفکَن (برهان)، نیابه‌ی یك روز دَرمیان

نوبهٔ غَش: نیابه‌ی بیهُوشی

نوبه کَردَن: نیابه کَردَن، تب کَردَن

نوبهٔ وَبائی: نیابه‌ی ریتاك

نوت Note: فرانسوی، ۱ـنَوانِشان، ۲ـاَرز بَرگ (= اسکناس)، ۳ـیادداشت (سعید نفیسی)

نوتاسیون Notation: فرانسوی (= علامت ریاضی، علمی، فنی، فرهنگ فنی) نشانه گُذاری (سعید نفیسی)، نَمایِش (قریب)

نوت برداشتن: یادداشت بَرداشتن، یادداشت کَردَن

نوت خوانی: نَوانِشانخوانی

نوت دو دِبی Note de débi: فرانسوی، یادداشت پَرداخت (فرهنگستان)

نوت دو کِردی Note de crédi: فرانسوی، یادداشتِ دَریافت (فرهنگستان)

نوتر Notaire: فرانسوی، ۱ـدَبیر، ۲ـدفتردار، ۳ـویراستار

نوترون Neutron: انگلیسی برگرفته از لاتینی Ne برابر با نَه و uter برابر با هر کُدام، نَتار (= خُنثی، بهروز)

نوتریسیون Nutrition: فرانسوی، خُورد (فرهنگستان)

نُوتِیشِن Nutation: انگلیسی (رَقص محوری، فرهنگ فنی)، وَشتِ آسه ای، ناوِش (واژه نامهٔ فیزیك)

نوتیکال آلماناك Nautical almanac: انگلیسی، زیگِ دَریایی (بهره از واژه نامهٔ دریانوردی)

نوتیکال اسلاید رُول Nautical slide rule: انگلیسی (= خط کش محاسبهٔ دریایی، واژه نامهٔ دریانوردی)، شُمار پَگمالِ دریایی

نوتیکال چارت Nautical chart: انگلیسی، نِگاره‌ی دَریایی (بهره ازواژه نامهٔ دریانوردی)

نُوجُوت: پارسی هندی گشته، نُوزُوت (فرهنگ پهلوی) نُوزُود، نُورُود

نَوحَة: نُوحه دَر فارسی، پارسی تازی گشته، نیوِه (برهان)، اَنُوی، اَنوییدَن «نوحه کردن» باشد (برهان)، پازَخ (این واژه در بُرهان به مانَكِ مالِشِ و آزار آمده، ولی به گواه این سروده از عماد زوزنی برابر با نیوه است، ای کرده دلم غم تو رخ رخ، تا چند کنم زعشق پازَخ) پَرزَك (برهان)، زَنْج (این واژه در صحاح الفرس آمده

برابـر با صمغ و گره درخت، در بُرهان برابر با نوحه، لاغ نیز آمده است)، زَنجمُوره، زَنجمُویه، مُویِه (صحاح الفرس)، به زاری همه مُویه آغاز کرد، هَمی برکشید از جگـر آه سرد (فردوسی، شاهنـامه)، شیوَن (نوحه و نفیر باشد، صحاح الفُرس)، زِبَس کُو هَمی شیوَن و ناله کرد، زن و مَرد را چَشم پُر ژالـه کرد (فردوسی، شاهنامه)، زاری، شو تا قیامت آید زاری کُن، کِی رفته را به زاری بازآری (رودکی)

نوحه‌خوان: نیوه‌خوان

نوحه‌سَرای: نیوه‌سَرای

نوحــه کَردَن: مُوییدَن (برهــان)، اَنُـوییدَن (برهان)، نُویدَن (برهان)

نوحــه کُنـان: نیوه کُنـان، مُویه کُنـان، مُویان، زاری کُنـان، غَریوان، بزرگان لشکـر هَمـه هَم چُنان، غریوان و گریان و زاری کُنان (فردوسی، شاهنامه)

نوحه‌گر: نیوه‌گَر

نوحه‌گَری: نیوه‌گَری

نوحیدَن: شیوَن کَردَن (آنندراج)، اَنُوییدن

نوخَطّ: ۱ـ نِگار بَسته (بهره از غیاث اللغات)، نوخاسته، ۲ـ نودَر (برهان): چیز نو بَر روی کار آمده

نوخَطّی: نِگار بَستگی، نوخاسِتگی، نودَمیدِگی

نوخَطّی عالم: نودَمیدگی جهان، گواژِ بهار

نَؤد: هَم‌آوای صَبُور، سختی، رنج (آنندراج)

نو دولت: نوکیسه، گاوزاد، ماراب (برهان)

نُودول Nodule: فرانسوی، گِرهَك (قریب)

نَور: ۱ـ شکوفه، غُنچه، شکوفه‌ی سپید یا زرد را در تازی «زَهْر» خوانَنـد (آنندراج)، ۲ـ روشَن گردیدن، بنـگـرید به نُور، ۳ـ شِکَست یافتَن، ۴ـ گریختن، ۵ـ گُریزانیدَن، ۶ـ دور شُدَن، ۷ـ ترس ازچَفته (= تهمت)

نُور: سُریانـی تازی گشتـه، نُورا (پژوهش واژه‌های سُریانی)، شیت (فرهنگ پهلوی)، شید (برهان)، رُوشنایی

نَور: کُولی، دوره گَرد (لاروس)

نُورِ اَتَم: فَرشید، هَرویسپ رُوشنی (فرهنگ پهلوی)

نُورِ اَخَسّ: خوارشید

نور استِنِی Neurasthénie: فرانسـوی، پِی سُستی (= ضعفِ اعصاب)

نُور اسفَهبُدی: شید اِسپَهبُد

نُورِ اَعظَم: نَهمار شید

نُورِ اَعلَی: بَرین شید

نُورِ اَفشان: شیدافشان

نورافشانی: شید افشانی

نورِ اَفکَن: شید اَفکَن

نُور اَقرَب: پَهرُمشید

نُور اَقهَر: چیر شید

نور اَنقَص: کَمشید

نُورُالانـوار: شیدان شید (آنندراج، زیر واژه‌ی سپهران سپهر)

نُورُالرِّبیاس: پیلاگوشَك، از گیاهان (برهان)

نورُالمُستَفاد، نورِ مستفاد: سِتانشید

نَوَّرَاللهُ: خُدا روشَن کُناد

نَوَّرَاللهُ تُربَتَه: خُدا شید به گورَش ببارَد

نُورِ اِلهَی: وَرجَـك (فرهنـگ پهلوی)، خُرَه، خُورَه، (برهان)

نُورانی: آذَرنـگ (برهان)، دَرَفشان (برهان)، شیدان، تاپیك، رُوشَن (فرهنگ پهلوی)

نُورانی شُدَن: دَرَفشیدَن (برهان)

نُورانی کَردَن: دَرَفشاندَن

نُورِ اَوَّل: پَهرُمشید

نوراهان طَلَب: نوراهان خواه، رَه آورد خواه

نُورِ بارِق: تابشید

نُورِ بَرزَخی: بَرزَخشید، گیتی شید

نُور بالذّات: زاد شید

نور بَخش: شید بَخش

نورِ بَصَر: روشنی چَشم، فَرزَند

نُورِ تامّ: بوَند شید، پَهرُمشید

نورِ ثابِت: ایستا شید

نُورِ ثالِث: سِیُم شید، خِرَدِ سِیُم

نُور ثانی: دویُم شید، خِرَدِ دویم

نَورَج: ۱ـ آهَنگ آماج، خَرمَنکوب (آنندراج)، ۲ـ سُخَن چینی

نُورِ جوهری: گُهَر شید، گوهَر شید

نُورِ چَشم: روشنی چَشم، فرزند

نور حقیقی: اَمیغشید، خُدا

نُورِ حَیّ: زیشید، رَوان (= نَفْس)

نُورِ خُور: خُورشیت (فرهنگ پهلوی)، خورشید

نور دادَن: شید دادَن: دَررُخشگَری

نُور دیده: شید دیده: دَررُخشگَری

نُورِ دیده: روشنی دیده، فَرزند

نُورِ رَستگاری: شید رَستگاری، چراغِ سیج

نُورزای: شیدزای

نُورِ سافِل: فُرود شید

نُورِ سانح: اَبَر شید

نُور شعاعی: پَرتو شید

نور عارضی: فِتاد شید، تاوَر شید

نُورِ عظیم: آسیمشید، پَهرُمشید

نُور غیر عارضی: زاد شید

نُورِ فایض: یانشید، شیدِ ریزان

نور فَیّاض: شیدِ ریزان (آنندراج)

نُورِ قایِم: خُود شید

نورِ قُدسی: اَشُوشید، خُورشید

نورِ قَهّار: شیدان شید

نورِ قَیّوم: پایا شید، شیدان شید

نُور گرایی Photo tropisme : در فرانسوی.

شید گِرایی

نورماتیف Normatif : فرانسوی، دانِش‌های دَستوری

نُورِ ماه: ماهشید، ماهتاب

نُورِ مُبین: شیدِ آشکار، پیامبر اسلام (ص)

نُورِ مُجَرَّد: خُودشید

نُورِ مُجَرَّد مُدَبر: خُودشید اَندیشَنده، روانِ گُویا (= نَفْسِ ناطقه)

نُورِ مَحْض: نابشید

نُورِ مُحَمَّدی: شیدِ پیامبَر، شیدِ مُحمَّد (ص)

نُورِ مُفید: چَشمه‌ی شید، شیدان شید

نُورِ مُقَدَّس: اَشوشید، شیدان شید

نُورمَند: شیدمَند

نُورِ ناقِص: کاهانشید

نُورُوز: پارسی تازی گشته، نوروز (لاروس)

نِورُوز Néurose : فرانسوی، پِی‌پَرتی، پَرتی (= اختلال، فرهنگ کوچك)

نورولوژی Neurologie : فرانسوی، پِی‌شناسی

نِورُوم Néurome : فرانسوی، پِی گُند (= غُدّهٔ عَصَبی)

نُورَة: نوره در فارسی، ۱ـ اَژَه (برهان)، ۲ـ نشانِ سُتُور (آنندراج)، ۳ـ جادُوگر: زَن

نُوره‌خانه: واجِبی خانه، اَژَه خانه، اَژَه آمیزه‌یِ آهك و زَرنیخ است که برای سِتُردَنِ مُوی به کار آیَد.

نُوره کشیدَن، نُوره مالیدن: اَژَه کشیدَن، اَژَه مالیدَن

نُوری: شیدی

نَوَری: یك کولی، یك دوره گرد (لاروس)

نِوریت Neurite : فرانسوی، پِی آماه (=وَرَم عَصَب)

نُورَین: تَثنِیَة نُور، دوشید، خورشید و ماهتاب

نورَینِ نَیِّرَین: شیدان تابَنده، دو یارِ یکدِل

نَوسان: شَکَرْوْ (پهلوی)، جُنبانِگی، نَوانِش

نَوسانات: (تك: نَوسان)، شَکَروْها، نَوانِش‌ها

نَوسان داشتن: شَکَرویدَن، نَوانیدَن (برهان)، نَویدَن (فرهنگستان)

نَوسانِ قیمت ها: دَر تازی عَدَمُ اِستقرارِ الأسعار گویند (فرهنگ اصطلاحات روز) نَوانِشِ نِرخ‌ها

نَوسان کَردَن: شَکَرویدَن، نَویدَن (فرهنگستان)

نَوسان کُننده: شَکَروان (فرهنگ پهلوی)،

نَوان (برهان، فرهنگستان)۰

نوسَواد: نو نویس، نوخوان

نوشادِر: پارسی تازی گشته، نُشادُر (لاروس)

نوظُهور: کَنجَك (برهان)، نودَر (برهان)

نَوع: نُوع در فارسی، گُن، سَردَك، شُون (فرهنگ پهلوی)، سَردَه (برهان) باك (برهان)، کَراشِه (برهان)، گون، گونه، جُور (فرهنگ کوچك)

نَوَعان: تکان خوردن شاخه (لاروس)

نوع پَرَستی: مَردُمپَرَستی

نوع پَروَری: مَردُم پَروَری

نوع دُوست: مَردُمدُوست

نُوعَروس: پارسی است، نو اَروس، نو آروس، بنگرید به عَروُس

نوعروسانِ بِکر: نو آرُوسان دوشیزه

نوعروسانِ چَمَن: نُو آرُوسانِ چَمَن، نو زادگان چَمَن، شاخه های نودمیده (برهان)

نُوع وَجُوع: تِشنِگی و گُرسنگی

نَوعِی: نوعی در فارسی، سَردَکی، گُنی

نُوعی: گُونه ای، جُوری

نَوغَة: میوه ی تازه

نوف: ۱ـ کوهانِ بُلَند، ۲ـ تَه دُم

نوفَر: Nufar، فرانسوی تازه گشته، نیلوپَرِ زَرد، نیلوپَرِ آبی (لاروس)

نوفَل: ۱ـ شُغال ۲ـ جوانِ زیبا ۳ـ دَهِش ۴ـ دَریا ۵ـ بخشنده ۶ـ کَفتار

نَوفَلَة: مؤنث نَوفَـل ـ وَ، نَمَکـدان (لاروس)، شُورستان (آنندراج)

نُوق: (تك: ناقَة)، ماده شُتُران

نَوقَة: کاردانی، چیره دَستی

نوقَـدَم: نوگام، نورسیده، نُونیاز (= سالِك دَر دساتیر، نومَشق در غیاث اللغات)

نَوك: گُـولی (آنندراج)، ناتوانی، کودَنی (لاروس)

نَوکاء: گول، زَن

نوکـتـیلوك Neocctiluques: فرانسوی، شَب تابان (فرهنگستان)

نَوکَر: بهار در تاریخ سیستان این واژه را مغولی دانسته و پیش از او رشیدی آن را نَوکَر و مغولی دانسته و هدایت نیز در انجمن آرا نوشته است: «چنگیزخان مغول پسر خود تولیخان را نوکَر می گفت و چنگیز غیر از ترکی مغـولی چیزی نمی دانست و این لغت ترکی مغولی است که در پارسی شایع شده و به معنی خدمتکـار خوب است» جلیل اخـوان زنجـانی در پژوهش واژه های سُریانی آن را برگرفته از نوکـریا به آرِش «غریبه» می داند و گُمان دارد که این واژه را ترسایان نَستوری به دستگاه ,چنگیزخان

بُرده انـد. ساختـار واژه نشان می دهد که همان واژه ی نوکـار است و پارسی، عطا ملك جوینی در تاریخ جهانگشای این هر دو واژه را که با هم برابـرنـد آورده: «بَر امیر ارغون مقرر شد... و نایمتای و ترمتای را به نوکاری او معین گردانید و از جانب هر برادری قبلا و هولاکو و اریغ بوکا و موکـا امیری به نوکـری موسـوم گشت»، (پُوشَنه ی، ۲ـرویه ی ۲۵۵)، در سروری، بهار عجم، برهان و عمید پارسی است.

نوکرباب: نُوکَرِ دیوان، کارمَند

نوکَردولت: نُوکَرِ دیوان، کارمَند

نُوکَریِ دُولت: نوکَری دیوان، کارمَندی

نوکِلیر Nuclear: انگلیسی، هَسته ای (فرهنگ فنی)

نوکِـلیر استـراکچـر Nuclear structure: انگلیسی، ساختارِ هسته ای (واژه نامهٔ فیزیك)

نُوکِلیرِ اِنـرجی لِولـز Nuclear energy level: انگلیسی، ترازای نیروی هستـه ای (بهـره از فرهنگ فنی)

نُوکِلیر ایزومِـر Nuclera isomers: انگلیسی (= ایزومِـرهـای هَستـه ای، فرهنـگ فنی)، پازتارگانِ هَسته ای

نُوکِـلیر بِتـادِکِـی Nuclear beta decay: انگلیسی، بِ واپـاشی هَستـه ای

نُوکِلیرپاوِر Nuclear power: انگلیسی، تُوانِ هَسته ای (فرهنگ فنی)

نُوکِلیر چارج Nuclear charge: انگلیسی، بارِ هَسته ای (فرهنگ فنی)

نوکِـلیر دِتِـکـتـور Nuclear detector: انگلیسی، آشکارسازِهَسته ای (واژه نامهٔ فیزیك)

نوکِلیر دِمگنِتیزیشن nuclear demagnetization: انـگـلیسی، واچـنـبَکیدِ هَسته ای (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

نُوکِلیرِ رآکتـور Nuclear reactor: انگلیسی (= رآکتور اتمی، فرهنگ فنی)، واکُنای هَسته ای

نُوکِلیر رآکشِن Nuclear reaction: انگلیسی، واکُنشِ هَسته ای

نُوکِـلیر ساب مارین: Nuclear submarine: انگلیسی، زیردریایی هَسته ای

نوکِـلیر فُرس Nuclear force: انـگـلیسـی، نیروی هَسته ای (واژه نامهٔ فیزیك)

نُوکِلیر فِیزیکـز Nuclear physics: انگلیسی (= دانش فیزیك هَستـه ای، فرهنـگ فنی)، گیتیكِ هَسته ای

نُوکِـلیر فیشِـن Nuclear fission: انگلیسی، شکافتِ هَسته ای (بهره از فرهنگ فنی)

نُوکِـلیر فیوژن Nuclear fusion: انـگـلیسی،

گدازِ هسته‌ای (فرهنگ فنی)

نوکِلیر فیوئِل Nuclear fuel: انگلیسی، سوختِ هسته‌ای (فرهنگ فنی)

نوکِلیر مَس Nuclear mass: انگلیسی (= جرمِ هسته‌ای واژه نامهٔ فیزیك)، غُندِ هَسته‌ای

نوکِلیر مَگنِتیك رِزُننس Nuclear magnetic resonance: انگلیسی، بازآوایی چُنبَکیِ هَسته (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

نوکِلیر مَگنِتیك رِزننس آبزورپشِن Nuclear magnetic resonance absorption: انگلیسی، دَرآشامیِ بازآوایی چُنبَکی هَسته‌ای (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

نوکلیر مَگنتیك مُومنت Nuclear magnetic moment: انگلیسی، گَشتاوَر چُنبَکیِ هسته‌ای (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

نُوکِلیر نامبِر Nuclear number: انگلیسی، غُند شماره‌ی هَسته

نُوکِلیر ویپِن Nuclear weapon: انگلیسی، زینه‌های هَسته‌ای (بهره از فرهنگ فنی)

نُوکِلِئول Nucléole: فرانسوی، هَستَك (معین)

نُوکلئوپلاسم Nucléoplasme: فرانسوی، شیره‌ی هَسته (معین)

نُول Null: انگلیسی، تُهی، پُوچ (فرهنگ فنی)

نُول Nul: فرانسوی، هیچ به هیچ، زبانزدی درشتَرنگ (معین)

نُول سِت Null set: انگلیسی، کُوده‌ی تُهی (بهره ازواژه نامهٔ فیزیك)

نُول کُن Null cone: انگلیسی (=مَخروط صِفر، واژه نامهٔ فیزیك)، سَرویِ سِفر (بنگرید به صفر)

نُول وِکتُور Null vector: انگلیسی، بُردارِ سِفْر (بهره ازواژه نامهٔ فیزیك)

نُوکَة: ۱ـدَهِش (آنندراج)، ۲ـبُوسِه (لاروس)

نُوم: پُرخواب، خوابباره

نَوم: ۱ـخواب، ۲ـخَفتِگان

نومولیت Nummulite: فرانسوی، تَکرُوزَن

نومولیتیك Nummulitique: فرانسوی، تَکرُوزَنیك

نومولیتیك لایم‌اِستون Nummulitic limestone: انگلیسی، آهَکسَنگِ تَکرُوزنیك

نومینالیست Nominaliste: فرانسوی، نامباوَر

نُومینالیسم Nominalisme: فرانسوی، نامباوَری

نُون: ۱ـ ماهی، ۲ـدَمِ شمشیر، ۳ـآمِه (= دَوات، برهان)، ۴ـواتِ نِ

نُونات: (تك: نُون)، واتِ نِ‌ها

نونِ قَوسی: ۱ـ نِیِ چَنبَری، ۲ـ چُونِ، شَرمِ زن، زبانزد لُوتیان

نُون وَالقَلَم: آمِه و خامه، گُوازِ این جهان، وَ، نامِ سیمنادی در نِپی

نُوول Nouvelle: فرانسوی، داستانَك، داستان کوتاه

نوولیست Nouvelliste: فرانسوی، داستانَکنویس، روزنامه نویس (سعید نفیسی)

نِوه Névé: فرانسوی، یَخبَرف (قریب)

نُویان: مغولی، ۱ـ میر، ۲ـ سَردار، ۳ـ شاهزاده

نَویص: ۱ـ تُوانایی، ۲ـ جُنبش (آنندراج)

نَهاء: ۱ـ پایان، ۲ـ آبگینه، ۳ـ اَندازه

نِهائیّ: نَهائی دَر فارسی، پایانی (بهره ازمعین)

نِهاب: تاراج

نَهّاب: تاراجگَر

نِهاب: (تك: نَهب)، پَروِه ها (= غَنائم)

نُهات: دمِ سَرد، ناله، آهِ سَرد کشیدن (لاروس)

نُهاد: اندازه، به اندازه‌ی، بَرابَر

نَهار: ۱ـ رُوز، ۲ـ چُغدِ نَر، ۳ـ هُوبره‌ی نَر، ۴ـ جوجه‌ی سنگخواره (لاروس)

نَهاریّ: پارسی تازی گشته، نَهاری، ناشتایی

نَهاریّ: رُوزانه، روز به رُوز

نُهاز: اندازه، بَرابَر

نُهام: ۱ـ چُغدَك، چُغدِ بیشه، از پَرَندگان، ۲ـ تَرسا، پارسای تَرسا، ۳ـ درودگَر، ۴ـ آهنگَر

نُهامِیّ، نِهامِیّ، نَهامِیّ: نَهامین دَر فارسی، ۱ـ آهنگر، ۲ـ دُرودگَر، ۳ـ دَستوَرز

نَهاوِش: سِتَم‌ها، بیدادها

نِهایات: (تك: نِهایَة)، فَرجام‌ها، بافدُم‌ها، بافدُمان

نِهایَة: نِهایَت دَر فارسی، فَرجام (فرهنگ پهلوی)، بافدُم (لغت فرس)، هم‌چُنان سُرمه که دُخت خوبروی، هَم به‌سان گَرد بَردارَد اَزُوی، گرچه هر روز اندکی بردارَدَش، بافدُم روزی به پایان آرَدَش (رودکی)، چه بایَدْت کَردَن چنین بافدُم، مَگر خانه رُوبی چو رُوبَه به دُم (ابوشکور بلخی)

نِهاییّ: نِهایی در فارسی، فَرجامین (بهره از معین)

نَهب: ۱ـ تاختَن، ۲ـ پَروِه (= غنیمت)، ۳ـ تاراج، ۴ـ زُور سِتانی

نَهب کَردَن: تاراجیدَن

نُهبُوغ: ۱ـ دونی، تازی گشته‌ی آن دونیج است وآن کشتی است دریایی دراز تیزرُو (آنندراج)، ۲ـ پَرَنده ای است.

نَهج: راهِ رُوشَن، راهِ راست، دَر تازی، راه، دَر فارسی

نه‌جِسم: نه کَرْپ

نُه حُجره: نُه یاختِه، ۱ـ گُواژِ نُه آسمان، ۲ـ گُواژِ نُه هَمسرِ پیامبر اسلام (ص)

نُه حَواسّ: نُه سُهش، پنج بیرونی و چهار درونی، شماره‌ی دُرُستِ آن هادَه است.

نُه دایره: نُه پَرهُون، گُواژِ نُه سِپِهر

نَهر: سُریانی تازی گشته از نَهرا به مانَکِ جُوی (پژوهش واژه‌های سُریانی)، جُوی، کَنـاکی (فرهنگ پهلوی) فَراکَن (برهان)، تَجَن، تجِن (معین)، زُوغ (برهان)، مادی (گویشِ اسپَهانی)

نَهرسازی: تَجَن سازی، جُویسازی

نَهر کَندَن: جُوی کَندَن، تَجَن کَندَن

نُه رواق: نُه سَتاوَند، نُه سایبان، گواژِ نُه سِپِهر

نُهَز: (تك: نُهزَة)، پَرواها، نَخجیران

نُهزَة: نُهزه و نُهزَت دَر فارسی ۱ـ پَروا، ۲ـ نَخجیر

نُهزَةُ الذِّئب: پَرواجُوییِ گُرگ

نُه شَهرِ عُلوِی: نُه شَهرِ بالا، نه شَهرِ بَرین، گواژِ نُه سِپِهر

نُه صَحیفه: نُه رویه، نُه گُستره، گُواژ نه سپهر

نَهضات: (تك: نَهضَة)، خیزِش‌ها، جُنبِش‌ها

نَهـضَـة: نِهـضَـت در فارسـی، ۱ـ خیزِش، بَرخاست، ۲ـ جُنبِش

نِهضَت افتادَن: رَوانه شُدَن

نِهضَت کَردَن: به راه اُفتادَن

نُه طاق: نُه تاك، گواژِ نه سِپِهر

نُه طبیعی: نُه سِرِشتی

نُه طَشت: نُه تَشت، گواژ نُه سِپِهر

نُه عَرَض: نُه فِتاد، نُه تاوَر

نُه فقَط: نَه تَنها، نَه هَمین

نُه فَلَك: نُه سِپِهر

نَهَق: شاهی آبی، تراتیزَك، از گیاهان

نُه قصرْ: نُه کاخ، گواژِ نه سِپِهر

نَهَل: ۱ـ آشامِ نُخُست، ۲ـ تِشنِگی، ۳ـ سیرابی، ازواژگانِ دوپهلو

نَهْلان: ۱ـ آشـامَنده، ۲ـ تِشنه، ۳ـ سیراب، از واژگان دوپهلو

نَهَم: پُرخوری، شِکمپَرَستی، دَلِگی (لاروس)

نَهمَـة: نَهمَت دَر فارسی، ۱ـ نیاز، ۲ـ کوششِ مینوی، ۳ـ آرزو، ۴ـ وَرَن (= شَهوَة)

نُه مُقرنَس: نُه آهُوپای، نُه سِپَهر، به گُواژ

نُه مُقرنَسِ دَوّار: نُه آهُوپایِ گَردَنده، گواژِ نُه سِپِهر

نَهنـگِ فَلَك: نَهنـگِ سِپِهر، گُواژ، آبامِ ماهی، ۲ـ آبام خَرچَنگ

نَهُوّ: بازدارنده (آنندراج)

نَهُوس: شیر بیشه (آنندراج)

نُهُـوض: ۱ـ بَرخاستَن، ۲ـ راست بالا رَفتَن، دَر گیاهـان، ۳ـ بال گُستَردَن: دَر پَرَندگان، ۴ـ رَوان

شُدَن، به راه افتادَن، ۵ـ فَرا رَفتَن (= کُوچ کَردَن)

نَهوك: دِلاوَر

نُهوكَة: ۱ـ فَرسُودگی، ۲ـ لاغری

نَهی: ۱ـ بازداشتن، ۲ـ نارَوا دانستَن

نَهْی، نِهْی: آبگیر

نَهِیّ: ۱ـ خِرَدمَند، ۲ـ شُتُرِ فَربه

نَهَی: شیشه، آبگینه (لاروس)

نُهَی: (تك: نُهیَة)، خِرَدها

نَهیر: آبِ بسیار (لاروس)

نَهیق: بانگِ خَر (آنندراج)

نَهیك: ۱ـ گَزافکار، ۲ـ دِلیر، ۳ـ نیکخُوی، ۴ـ تیغ بُرّان

نَهیم: ۱ـ بانگِ شیر، ۲ـ بانگِ پیل، ۳ـ گُرُسنه چَشم، سیری ناپَذیر

نَهیِ مُنکَر: بازداشتِ ناروا (بهره از غیاث اللغات)

نِیاب: (تك: ناب)، دَندان‌های نیش، نیشدَندان‌ها

نِیابَة: نیابَت دَر فارسی، ۱ـ جانشینی، ۲ـ ستوانی، ۳ـ نمایندگی گُزینِستان، دَر تازی نُوین، دَر یکی از فرهنگ‌های فارسی واژه‌ی نِیابه (بنگرید به نوبَة) برابر با نِیابَة تازی دانسته شده که بَرداشتی نادُرُست است، نیابَة به آرش نیابه یا «نوبَت» در تازی پیشینه ندارد.

نیابَتِ تولیت: سَرپَرَست جانشینی

نیابَتِ قضائی: نمایندگی دادوَرزی

نیابَت گَر: ۱ـ جانشین، ۲ـ دادگوی، دادگُزار (= وکیل دادگستری)، ۳ـ نماینده

نیابَتاً: به جانشینی، به نمایندگی

نِیّات: (تك: نِیَّة)، چیم‌ها، آهَنگ‌ها

نِیاحَة: از ریشه‌ی پارسی، نیوه گری، اَنوییدَن، مُوییدَن

نِیاع: (تك: نُوع)، تِشنِگی‌ها

نِیاف: ۱ـ زَنِ بُلَندبالا، ۲ـ شُتُر بُلَند بالا

نِیاق: (تك: ناقَة)، ماده شُتُران

نی بَرسَرِ کَسرَی: نی بَر سَرِ خسرو، آهنگی است از خُنیای باستانی ایران

نِیَّة: نیَّت دَر فارسی، چیم (فرهنگ پهلوی)، آهَنگ

نَیْت: خَمیدَن، پیچان پیچان رَفتَن (آنندراج)

نیتر Nitre: فرانسوی، شُوره (قریب)

نیترات Nitrate: فَرانسوی، کوتزایه

نیتروژن Nitrogène: فرانسوی، کوتزا، بنگرید به اَزُت

نیتریفاکاسیون Nitrification: فرانسوی، شُوره سازی (قریب)

نیّت کَردَن: چیمیدَن، کامیستَن (فرهنگ

پهلوی)، آهَنگ کَردَن

نِیچِر آف اُپِریشِن Nature of the operation: انگلیسی، (=ماهیَّت عَملیات، واژه نامهٔ دریانوردی)، هَرایَندِ کارها

نِیچِریزِم Naturism: انگلیسی، پَرهامگِرایی

نِیچِریست Naturist: انگلیسی، پَرهامگِرا

نِیچِریّه: برگرفته از انگلیسی، پَرهامپَرستی، پَرهامپَرستان

نَیِ حَصیر: دُوخ، کَوَلان (برهان)

نِیدِر Nadir: انگلیسیِ از نظیر تازی، پاسُو (=سمت القدم) (واژه نامهٔ دریانوردی)

نَیدُلان: در برهان آمده و پارسی دانسته شده، ۱ـسُکاچِه، خُفتَک (=کابوس)، ۲ـدیوداری (=صَرْع)

نَیدُمان: خُوربَرگ Drosera، از گیاهان (بهره از لاروس)

نِیْر: ۱ـیُوغ، ۲ـماسُوره، ۳ـنِگارِ جامه، ۴ـپُود: دَر بافندگی، ۵ـپُرز، در پارچه، دَر جامه

نَیْر: جامه نگاری

نَیِّر: شیدبَخش، دَرَفشان، رُوشنی بَخش، تابناک

نَیِّرِ اَعظَم: تابناکِ مِهین، گوازِ خُور

نیران: (تک: نار)، آتَش‌ها

نَیِّران: تَثنیه نیِّر، دو تابناک، گوازِ خُور و ماه

نیرَنج: پارسی تازی گشته، نیرَنگ، دَر پارسی پهلوی این واژه برابر است با زُبا و اَزبای (=دعا)، در فارسی نوین آرِش درست آن را از یاد بُرده و نیرَنگ را با فریب و دغا برابر گرفته اند و اَسَدی تُوسی در لغت فُرس آن را با جادو بَرابر دانسته. دَر تازی نیز برابر است با اَفسون، اَفسُونی جادو مانند

نَیرنجات: (تک، نیرَنج)، از ریشه‌ی پارسی، نیرَنگ‌ها (بهره از غیاث اللغات)

نِیریز: پارسی تازی گشته، نُوروز (لاروس)

نَیِّرَة: نیِّره دَر فارسی، مؤنث نَیِّر، شیدبَخش، وَ، نامی برای زنان

نَیریزَین: تَثنیه نَیریز، پارسی تازی گشته، دو نیریز، نَیریزان، نیریز بزرگ و نیریزِ کوچك، دو بخش یکی از شاخه‌های بیست و چهارگانه خُنیا (بهره از معین، از مجمع الادوار موسیقی هدایت)

نَیِّرین: تثنیه‌ی نیِّر، دو تابناک، گوازِ خُور و ماه

نَیزَق: پارسی تازی گشته، نَیزه (لاروس)

نَیزَك: پارسی تازی گشته، نیازَك (=تیرِ شهاب)، نَیزه ی کوچك، نَیزَك

نَیسان: سُریانی تازی گشته، نام ماه هفتم سال سُریانی، برابر با بخشی از فروردین و اردیبهشت سال خوری

نَیسُوق: دَر بُرهان این واژه یونانی دانسته شده،

پارسی است، نَیشو، نَیشِه، آلوی تَبَری

نیشِ زنبور: دُوژَنه، دُوژینه (برهان)، در پهلوی دُوزَنك برابر با «نیش حشره» آمده است.

نیشِ غُولی: نیشِ دیوی، پَرخاشِ یاوه (بهره از معین)

نیک آثار: نیک مانداك، نیکرخْن

نیک اختیار: نیک گُزین (معین)

نیک خدمت: نیکیار

نیک خِصال: نیکرَفتار

نیک خَصلَت: نیکخُوی

نیک دیانت: پاکدین

نیک ذات: نیکزاد

نیک سیرَت: پاکسِرشت، فُرُوهَنده (برهان)

نیک طینت: پاکدِل، پاکدَرُون

نیک عَهد: نیک پیمان

نیک فال: نیک اَختَر

نیکِل Nickel : فرانسوی برگرفته از kupfernickel آلمانی به آرِش دیو مِس، مِسدیو، از توپال‌ها

نیک مَحضَر: خوش بَرخورد

نیک مزاج: نیکسِرشت، نیکنهاد

نیک مَعاش: ۱ـ فَراخزیست، ۲ـ خوشگُذَران

نیک مَنظَر: ۱ـ خُوشنَما، ۲ـ خُوبرُو

نیک نَفْس: نیکزاد، نیکنهاد

نیک نیّت: نیکخواه

نیکُو اَدا: نیکو سُخَن

نیکوتین Nicotine : فرانسوی برگرفته از نام J.Nicot که دَر سده ی شانزدهم تنباکو را با خود به فرانسه برد، نیکُوتین، دُودزَهر

نیکوحال: نیکوجاوَر (جاوَر = حال، برهان)، تَندُرُست، بسیاری از آمیزه‌هایی که با نیک آغاز گردیده چون «نیک سیرت»، با نیکو نیز آغاز شده، چون «نیکو سیرت»، که آرِش‌ها بَرابر است.

نَیْل: پارسی تازی گشته، نیل (فرهنگ پهلوی)

نَیْل: دَر فارسی نِیْل، ۱ـ رسیدَن، ۲ـ یافتَن، ۳ـ دَهِش، ۴ـ جایِزه (این واژه پارسی است)، پاداش

نِیلَج: پارسی تازی گشته، نیلَگ (برهان)، نیله، رَنگِ نیل (لاروس)

نیل فَلَك: نیلِ سِپِهر، نیلِ خُم آسمان، گواژِ مَرخَشِگی (= نحوست)

نیلگون خِیام: تاژهای نیلگون، چادرهای نیلگون، وَ، گواژِ آسمان‌ها

نیلگون وِطاء: نیلگون وِطا: ۱ـ بُوبِ نیلگون، ۲ـ گُواژِ آسمان

نیلوفَر صَحرائی: بَدشگان، بَدشغان (معین)

نیلوفَر وحشی: تال (گویش گیلکی)

نیلوفَر هندی: پارسی است، اُوسبید (آنندراج)

نیلی بَحْر: ۱ـدَریای نیلی، ۲ـگواژِ آسمان

نیلی حُقّـه: ۱ـنیلی کیوُت (کیوُت = قوطی)، ۲ـگواژِ آسمان

نیلی دایره: نیلی پَرهُون

نَیْم: ۱ـخوابجامه، ۲ـزندگی فَراخ

نیمبِرِشت: پارسی تازی گشتـه، نیم بِرِشت، نیم‌پَز، نیمرُو (لاروس)

نیم بِسمِل: نیمکُشت، چون نیمکُشتِ ناز شَوَم زان نگـاهِ گَرم، ذوقِ تَبَسُّمِ نمکین می کُشَد مَرا (محمدقلی میلی)

نیم‌تاج: نیمتـاج، تاج پارسـی پهلوی است (فرهنگ پهلوی)

نیمتاجِ مُرَصَّع: کَرزَن (برهان)

نیم تَسلیم: نیمنَماز (نماز دَر پارسی به مانَـکِ کُرنِش ترکی و تعظیم نیز هَست)

نیم ثَقیل: نیم سَنگین، زبانزدی در خُنیا

نیم چَکمه: نیم مُوزه

نیم‌رخ علم‌النَّفس: نمای روان (فرهنگستان)

نیم رَسمی، نیمه رَسمی: نیمدَستوُری، نیم آیینی

نیمفـومـانیا Nymphomania: انگلیسی، وَرنَزدِگی، دَر زنان

نیم قِسمَت: نیم وِچَك (فرهنگ پهلوی)

نیمکَـدوی مُنَقَّش، شرابخوری: چَمانه، جان به چَمانه‌ای بده، در چمنِ جان بچَمان (خاقانی)

نیم کُره: نیمپادَك

نیم کرهٔ جنوبی: نیمپادَكِ رَپیتفَك، نیمپادَكِ نیمرُوزی

نیم کُرهٔ شمالی: نیمپادَكِ اَپاختَری

نیم وَجَبی: نیم وَرِگ، کُوتوله، پارسی است

نیم هَضم: نیمگُوارد

نیم هِلال: نیم نَرسیت (بنگرید به هِلال)، گواژ لَبِ دلستان

نیمه مُتمدّن: ۱ـنیمه شَهری، ۲ـچادُرنشین

نیمه مُستقل: نیمه کامیك

نِیوال آتـاشـه Naval attache: انگلیسی، وابَسته‌ی دَریایی (واژه نامهٔ دریانوردی)

نِیوال اِستُـورز Naval stores: انگلیسی، کالای دَریایی (واژه نامهٔ دریانوردی)

نِیوال اِویِیشِـن: Naval aviation، انـگلیسی هَوادَریا (واژه نامهٔ دریانوردی)

نِیوال کنـسـکـریپت Naval conscript: انـگـلیسی (= ناویِ وظیفـه، واژه نامـهٔ دریانوردی)، ناویِ سَرباز

نِیوال وِسِـل Naval vessel: انـگـلیسی، ناو (واژه نامهٔ دریانوردی)

نِئـوتِکتـونیک Néotectonique : فرانسوی، نوزمینساخت (قریب)

نِئــوزوئیک Néotectonique : فرانســوی، نُوزیوی (قریب)

نِئوژِن Néogéne : فرانسوی، نوزاده (قریب)

نِئــون Néon : فرانســوی برگرفتــه از Neos یونانی به آرش نُو، نُوتاب

نِئون لَمپ Neon lamp : انگلیسی، نُوتابِه

نیهیلیست Nihiliste : فرانسـوی از ریشـه‌ی لاتینی Nihil به مانَکِ هیچ، هیچ چیز، هیچگِرا

نیهیلیسم Nihilisme : فرانسـوی از ریشـه‌ی لاتینی، هیچگِرایی

و

وا: ۱ـدَردا، دَریغا، ۲ـوای (فرهنگ پهلوی)

وااَسَفاه: وااَسفا در فارسی: ای وای، دادِ بیداد، دَردا، دریغا

وابِر: کَسی (آنندراج)

وابِص: دَرَخشان (لاروس)

وابِصَه: مؤنث وابص، ۱ـ آتَش، ۲ـیك دَرَخشِش، ۳ـاَخگَر (لاروس)

وابِط: ۱ـفرومایه (آنندراج)، ۲ـتَرسو، ۳ـاُفتَنده، فرود آیَنده (لاروس)

وابِل: ۱ـباران دُرُشت، ۲ـدَویدَن تُند

واپُور Vapeur: فرانسوی، ۱ـکَشتی دُودی (آنندراج)، وَشمناو (= کشتی بُخاری)، ۲ـوَشم (بُخار)

وات Watt: انگلیسی برگرفته از نام جیمز وات اسکاتلندی James Watt (۱۷۳۶ـ۱۸۱۹) سازنده‌ی نخستین وَشمناو، یکان سنجش نیروی کَهرُب، توانه

واتِر آف کریستالیزیشِن Water of Crystalization: انگلیسی (= آبِ تَبَلوُر، فرهنگ فنی)، بنگرید به آبِ تبلور

واتِراِسکی Water–Ski: انگلیسی، آب پاچِله

واتِراِکی وَلِنت Waterequivalent: انگلیسی، هَم اَرز آبی (فرهنگ فنی)

واتِربُرن Waterborne: انگلیسی، آب بُرد (واژه نامهٔ دریانوردی)

واتِر بیرینگ اِستِراتا Water – bearing strata: انگلیسی، سُفره‌ی آبدار (قریب)، زبانزد زمین شناسی

واتِـر پاوِر Water-power: انگلیسی، زُغـالِ سِفید (قریب)

واتِر پایپ Water-pipe: انگلیسی، لُوله‌ی آب (فرهنگ فنی)

واتِـر پروف Water-proof، انـگـلیسی، آب بندی شده (فرهنگ فنی)، پادنَم

واتِر پُلو: Water-polo، انگلیسی، چوگانِ آبی، آبچُوگان

واتِـر پُلوشِن Water pollution: انگلیسی، آب آلودگی (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِـر تایت Watertight: انگلیسی، آب بَنـدی شُده (فرهنگ فنی)، پادنَم

واتِـر تریتمنت Water treatment: انگلیسی، پاکسازیِ آب (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِر تیبِل Water table: انگلیسی (= سطح آب زیر زمینی، فرهنگ فنی)، سُفره‌ی آب (فرهنگ فنی)

واتِر جَکِت Water Jacket: انگلیسی، پوشِشِ آب (فرهنگ فنی)

واتِـر دِرایو Water drive: انـگلیسی، آب‌ران (فرهنگ فنی)

واتِـر رِزورسز Water resources: انگلیسی (= منابع آب، فرهنگ فنی)، آبخاستان

واتـر ساپـلای Water supply: انـگلیسی، آب آمایی (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِـر سافـایر Water-sapphire: انگلیسی، یاکَندِ آبی (بهره از قریب)

واتِر سافتِنینگ Water softening: انگلیسی، سَبُك سازی آب (فرهنگ فنی)

واتِـر سایکِـل Watercycle: انـگـلیسی، دوچرخه‌ی آبی

واتِـرسپُوت Water spout: انگلیسی، گِردباد مِکَنده (قریب)

واتِـر شِد Watershed: انـگـلیسی، آبـخیز (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِرشد مَنجِمنت Watershedmanagement: انگلیسی، آبخیـزداری (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِر فال Waterfall: انگلیسی، آبشار (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِر فرونت Waterfront: انگلیسی، بارأنداز

واتِر کالِر Water color: انگلیسی، آبرَنگ

واتِـر کَچمِنت Water catchment: انگلیسی، آبخیز (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِـر کُرس Water course: انـگـلیسی، ۱ـ جویبار، رُود، ۲ـ آبراهه

واتِر کُنتِنت Water content: انگلیسی، نَمدار (فرهنگ فنی)، آبدار

واتِر گلاس Water glass: انگلیسی، آبشیشِه

واتِـر گُگ Water gauge: انگلیسی، آبسَنـج (فرهنگ فنی)

واتِر لاجد سُویل Water loged soil: انگلیسی، زمینِ آبگرفته (فرهنگ فنی)

واتِـر لاجینـگ Water logging: انگلیسی، آبسیری (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِـر لاس Water loss: انگلیسی، آبکـاهی (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِـر لاین Water line: انگلیسی (= خط آب، واژه نامهٔ دریانوردی)، آبگُدار

واتِـر لوئـرینگ Water lowering: انگلیسی، زهکِشی (واژه نامهٔ محیط زیست)

واتِـر لِول Water-level: انگلیسی، ترازِ آب (فرهنگ فنی)

واتِر لیلی Waterlily: انگلیسی، نیلوپَرِ آبی

واتِـر مارک Water mark: انگلیسی، تخته آب (فرهنگ فنی)

واتِر مِین Water main: انگلیسی، شاهلُوله‌ی آب

واتِر وِی Water way: انگلیسی، ۱ـراه آب، ۲ـآبراه

واتِر وینگز Water wings: انگلیسی، آبباله

واتِر ویل Water wheel: انگلیسی، چَرخِ آبی، چَرخِ آبگَرد (فرهنگ فنی)

واتِر هَمِر water hammer: انگلیسی (= ضَربهٔ قوچ، فرهنگ فنی)، کوبه‌ی راک

واتِـری Watery: انـگـلیسـی، ۱ـآبـدیس، ۲ـآبدار، ۳ـآبَکی، ۴ـسُست، ۵ـاَشکبار

واتِـرینـگ Watering: انگلیسی، ۱ـآبیاری، ۲ـآبپاشی (فرهنگ فنی)

وات‌سَنج (فرهنگستان)، بنگرید به وات‌مِتر

واتـل Wattle: انگلیسی (= شبکـهٔ چوبی، فرهنگ فنی)، پَرویزَنِ چُوبی

وات‌متـر Watt - meter: انـگـلیسـی (= وات‌سَنج، فرهنگستان)، تُوانه‌سَنج

واتِن: ۱ـپابَـرجـا (لاروس)، ۲ـآبِ ایستاده، اَرمِشت (فرهنگ پهلوی)

واثِر: پایا

واثِق: اُستُوان، اُستُوار، بَرجا (ذبیح بهروز)

واثِق شُدَن: اُستوانیدَن

واجِب: ۱ـپَتیمار، پَتمار (فرهنگ پهلوی)، بایا، بایَسته (ذبیح بهروز)، ۲ـگِروَر (= واجب رودر روی، مُمکن، برهان)، ۳ـناگُزیر

واجِبات: (تک: واجِبَة)، پتیماران، بایَستِگان

واجِبُ الاِتّباع: بایا پَسپای

واجِبُ الاِذعان: بایا خَستُوك

واجِبُ الاطاعَة: بایا نیوشاك

واجِبُ الامتِثال: بایا کَرد

واجِبُ التَّعظیم: بایا نماز

واجِبُ العَرْض: بایا گوی

واجِبُ القَتل: بایا کُشت، کُشتنی

واجِبُ الوجود: پایانِ بُود (برهان)، بایا بُود

واجِب آمَدَن: بایا شُدَن

واجِبِ بالـذّات: خودزاد، خودآی (فخر رازی، اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، خُدا، بایای زادی

واجِبِ بالغیر: ناخودزاد، ناخودآی، بایای دِگرزادی

واجِب بالقیاس: بایا به سَنجش

واجِب داشتَن: ۱ـبایا شُمُردَن، ۲ـرَوا داشتَن

واجِب دانستَن: بایا دانِستَن

واجِب دیدن: بایا دیدن، بایَسته دانستن

واجِب ساختَن: بایا ساختن، بایسته دانستَن

واجِب شُمُردَن: بایا شُمُردَن

واجِب عَینی: بایایِ بَسته

واجِبِ کَفائی: بایایِ باز

واجِب گردانـدَن: واجِب کَردَن، ۱ـبایا کَردَن، ۲ـسزاوار بُودَن

واجِب گَردیدن: بایَستن، بایَسته گَردیدن

واجِبَـة: واجبه دَر فارسی، مؤنث واجِب: پَتیمار، بایا، بایَسته

واجِبی: ۱ـراستاد، جامِگی (=راتبه، مُقرَّری)، ۲ـبایَستِگی، گِروَر، ۳ـآژَه (برهـان): آمیزه‌ی آهَك و خاکستر و زرنیخِ زرد

واجِبی‌خانه: آژَه خانه

واجِبی کشیدَن: آژه کشیدَن

واجِـد: ۱ـدارا، دارَنده، ۲ـتوانگر، ۳ـدوستدار (لاروس)، دُوستـار، ۴ـبی نیاز، ۵ـتوانـا، از نام‌های خُدا، ۶ـپاپیتال، پیچَك، از گیاهان

واجِـدَة: واجِده در فارسی، مؤنث واجِد، بنگرید به واجِد

واجِدهٔ ماجِده: دارَنده‌ی بَخشَنده

واجِـدین: (تك: واجـد)، دارَندگان، توانگران، دوستاران، توانایان

واجدینِ شرایط: سامِه‌داران

واجِز: کُوتاه: سُخَن

واجِس: دِلگُذَشت، یادآی

واجِف: واجِفَة: تَپان، ناآرام

واجِن: سَنگلاخ

واچ Watch : انگلیسی، نِگَهبانی (واژه‌نامهٔ دریانوردی)

واح: قبطی تازی گشته، آبادَك

واحات: (تك: واحَة)، آبادَکان

واحِـد: ۱ـایو، تاك، اِتم، این واژه را می‌توان به جای اَتُم Atom در پارسی به کاربُـرد، گمـان می‌رود که واژه‌ی اِتُم پهلوی و Atomos یونانی

هَمریشه باشند، هَمن (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ یَك، نخستین شماره، ۲ـ ساده، یَله، ۳ـ یَکتا، یگانه، ۴ـ سان، مانَند، ۵ـ یَکان (برهان)، ۶ـ یکّه (فرهنگستان)، تَك

واحِدُالاتّصال: یَكِ پیوسته، چون یَك و بسیار (=وَحدَت و کثرَت)

واحِدُالعَین: یَك چَشم، یَك چَشمی

واحِدُالهَمّ: یکدِل

واحِدان: تثنیهٔ واحِد: دو تاك، دو تَك، دو یکتا

واحِد بِالاجتماع: تَك دَر اَنبوهی

واحِد بِالتّرکیب: واحد بالاجتماع: تَك دَر اَنبوهی

واحِد بِالجنس: تَك دَر سَردَك

واحِد بِالطَّبع: تَك دَر سِرِشت

واحِد بِالعَدَد: تَك دَر شُمار

واحِد بِالعَرَض: تك دَر فتاد، تك دَر تاوَر

واحِد بِالنُّوع: تك در گُن

واحِدِ حَجم: کَفیز (فرهنگ پهلوی)

واحِد سپاه: وَشْت (فرهنگ پهلوی)

واحِدِ طُول: نی، نای (فرهنگ پهلوی)

واحِدُون: (تك: واحِد)، تَك ها، یَکان ها، یگانه ها

واحِدَة: واحِده در فارسی، مؤنث واحِد، بنگرید به واحِد

واحِدی: تَکی، یگانِگی

واحِد یَموت: شِش پَر (معین)

واحِدیَّة: واحِدیَّت دَر فارسی: یَکتایی

واحَرباه: واحَرَب دَر فارسی: ای وای، فُسوسا

واحَزناه: واحَزَن دَر فارسی: چه اندوهی، دریغا

واحَسرَتا: دَریغا، چه رسانه ای

واحَیرَتاه: شگفتا

واحَة: واحِه دَر فارسی: آبادَك، آباده

واخَجلَتاه: چه تَنگی، چه شرمساری بزرگی

وادِع: آرَمیده (لاروس)

وادِی: ۱ـ رَوِش (لاروس)، ۲ـ دَر تازی، لُورگُدار (لُور = سیل)، آبکَند، کال (برهان)، ۳ـ دَر فارسی، بیابان

وادِی اَیمَن: دَشتِ راست، دَشتِ سُوی راست

وادی سِپُر: بیابان نَوَرد، بیابان سِپُر

وادی کَده: کالکَده، خانه‌ی بیابانی

وادی نَوَرد: بیابان نَوَرد

واذِر: گُذارنَده (آنندراج)

واذِع: آبِ رَوان

وارِث: ۱ـ رِخنبَر (رِخن = اِرث)، ریگبَر (بهروز)، ۲ـ جانشین

وارِث داود: جانشین داود، سُلَیمان

وارِث شُدَن: رِخن بُردَن

وارِثین: (تك: وارِث)، رخنبَران، ریگبَران

وارِد: ۱ـ بَرآب آی، بَرآب آینده (لاروس)،

۲ـدَر آینـده (آننـدراج)، ۳ـپیشـرُو، پیشی جُویَنـده، ۴ـدِلـیر، ۵ـمُوی بُلنـد، ۶ـراه، ۷ـرِسیده (فرهنگستـان)، کالا، ۸ـمهمان، از راه رسیده، ۹ـرَوا، به جا، پَذیرُفتَنی

واردات: در بَرخی واژه نامه‌ها، واردات را رَمَن (= جمع)، وارِدَة یا وارده دانسته اند، وارِدَة خود رَمَنِ وارِد و مادینه‌ی آنست و در تازی واردات به گونـه‌ی رَمَن (= به صیغهٔ جمع) به کار می رود، ۱ـرسیده ها، کالاهای رسیده، ۲ـمَرزباژها (= حقوق گمرکی)، ۳ـدَرآمدهای دیوانی

وارِد آمَدَن: بنگرید به وارد شُدَن

وارِد آوَردَن: ۱ـبه درون آوردَن، ۲ـزَدَن، خَستَن

واردرُوم Wardroom: انـگـلیسی، باشگـاه ناوافَسران (واژه نامهٔ دریانوردی)

وارِد ساختَن: ۱ـآگاه کردن، ۲ـبه درون آوردن

وارِد شُدَن: ۱ـآگاه شدن، ۲ـرَسیدَن (فرهنگ پهلوی)

وارِد کَردَن: ۱ـرَسـانـدن، ۲ـبه درون آوردن، ۳ـزَدَن، خَستَن

وارِدون: (تك: وارِد)، برای خِرَد داران (= ذوالعقـول)، دَرآینـدگان، پیشـروان، ازراه رسیدگان، دِلیران

وارِدَة: (تك: وارِد)، دَرآیندگان، راه‌ها، رسیده ها

وارِدَة: وارِده در فارسی، مؤنث وارِد، ۱ـگُذَرگاه، ۲ـگُذَرَنده، ۳ـبَرآب آینده، آب بَردارَنده (بهره از لاروس)

وارِس: ۱ـسُرخـرَنگ، چون جامه (لاروس)، ۲ـزرد شَوَنده، چون بَرگ (آنندراج)

وارِف: ۱ـدَراز و بُلَنـد، گُوالـیده، چون گیاه، ۲ـگُستَرده، چون سایه

وارِق: از ریشه‌ی پارسی، پُر برگ، بَرگناك

وار گیم War game: انگلیسی، بازیِ جَنـگ (واژه نامهٔ دریانوردی)

وارم آپ Warm up: انـگـلیسـی، گَرم کَردَن (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

وارم فرونت Warm front: انگلیسی، پیشـانِ گَرم (واژه نامهٔ محیط زیست)

وارنیش Varnish: انگلیسی، رنگ روغن، لاك (فرهنگ فنی)، پَرداز

وارنینـگ اُردِر Warning order: انگلیسی، دَستور آگَهی (واژه نامهٔ دریانوردی)

وارنـینـگ رِیدِر Warning radar: انگلیسی (= رادار هُشدار دَهَنده، واژه نامهٔ دریانوردی)، رسیاب آژیر

وارو Varve: انگلیسی، سالچینه (قریب)

وارِه: فَراخ (لاروس)، این واژه دَر پارسـی نیز هست و برابر است با «موسم»

وارِهَة: سَرای فَراخ (آنندراج)

وارِی: ۱ـآتشزَنه، ۲ـپیه آگَنده

واریاسیون Variation: فرانسوی، بنگرید به وِرییشن

واریته Variété: فرانسوی، ۱ـجُور (فرهنگستان)، ۲ـگوناگونی، ۳ـجُورنَما، نمایش رنگارنگ

واریس Varice: فرانسوی، پاغُره (فرهنگ پایه)

واریوخ: برگرفته از ترکی در گیلکی، نیاکان

وارِیَة: ۱ـماده شتر فَربه، ۲ـشُشآماه، از بیماری‌ها

واز Vase: فرانسوی، لَجَن (فرهنگستان)

وازِر: گُناهکار (معین)

وازِع: ۱ـبازدارَنده، ۲ـسَرهنگ، سالارِ لَشکَر (آنندراج)، ۳ـسَگ (لاروس)

وازِع شُدَن: بازداشتن، پیش گِرِفتَن

وازلین Vaseline: فرانسوی برساخته از Wasser آلمانی به مانَكِ آب و Elaion یونانی به مانَكِ روغن، رُوغَناب

واسِط: ۱ـدَر، ۲ـپیشهالان

واسِطَة: واسِطِه دِر فارسی، مؤنث واسِط، ۱ـویهان، بیهان (فرهنگ پهلوی)، دَرمیان، ۲ـمیانچیك (فرهنگ پهلوی)، میانجی، ۳ـفَرگوهَر، ۴ـبَرگُزیده، بَرجسته، فَرمَرد، ۵ـپیشهالان

واسِطَةُ العِقد: فَرگوهر، میان نشین

واسِطهٔ بَد: دُشمیان (فرهنگ پهلوی)

واسِطه بودِگی: میانچیکی (فرهنگ پهلوی)، میانجیگری

واسطه شُدَن: میانجی شُدَن، پادَرمیانی کَردَن، ریش گِرو گذاشتن

واسطهٔ عقدِ نُجوم: فَرگوهَر سِتارگان، گواژِ خُور

واسِع: ۱ـپَهن، پَهناوَر، فَراخ، ۲ـگُشایَنده، از نام‌های خُدا

واسِعَة: واسِعِه در فارسی، مؤنث واسع، گُشایَنده

واسِه‌ی: این واژه در گویش تهرانی ازوَسناد پهلوی (= به علَتِ، به جَهتِ) گرفته شده (بهرام فره وشی در فرهنگ پهلوی)، نه از «واسِطة» تازی

واش اَند وِر Wash-and-wear انگلیسی، بشور و بپوش

واشِر Washer: انگلیسی، ۱ـشوینده، گازِر، ۲ـلایَك، پُولَك (فرهنگ فنی)

واشروم Washroom: انگلیسی، دَستشویی

واشَوقاه: واشوق در فارسی، چه شُوری، چه خواستَنی

واشی: ۱ـسُخَن‌چین، ۲ـبافَنده، ۳ـپُرفَرزَند، ۴ـپُرسُتور

واشینگ پلَنت Washing plant: انگلیسی، کارگاه شُست‌شو (فرهنگ فنی)

واشینگ مشین Washing machine: انگلیسی، شُویای خودکار

واصِب: هَمیشگی (لاروس)

واصِبَة: بیابانِ دُور (لاروس)

واصِف: سِتایَنده، سِتایشگَر (آنندراج)

واصِل: ۱ـپیوندَنده (معین)، رَسَنده، ۲ـپیوسته، رَسیده، ۳ـدَریافت شَونده (بهروز)

واصِل خَطّ: رَسید، رسیدِ پرداخت، یافتهِ (=سَنَد)

واصِل شُدَن: رَسیدَن، پیوستَن

واصِل کَردَن: رَساندَن، پیوند دادَن

واصِلَة: واصِله دَر فارسی، مؤنث واصِل، رَسیده، پیوندَیده

واصِلیَّة: واصِلیّه دَر فارسی، بنگرید به معتزله، گوشه‌گیران، خِرَدگرایان، پیروانِ ابوحذیفه واصل بن عطا، کسی که برای نخستین بار پیرامون نافَرمانی (=فسق) سخن گفت و آن را گامه‌ی میانین بیدینی (=کفر) و باوَرداشت (=ایمان) دانست (بهره از فضل بن شادان)

واضِح: روشَن، آشکار، هُویدا، پَیدا، در پهلوی پَیتاک و رُوشناک، رُون (کردی مهاباد)، سُچ (افغانی)

واضِحات: (تک: واضِحة)، آشکارها

واضِحُ البطلان: بیهوده‌ی آشکار

واضِح شُدَن: روشَن شُدن، آشکار شُدَن

واضِح کَردَن: روشن کَردَن

واضِح گوی: سُچگوی (گویش افغانی)، بی‌پَرده گوی

واضِح گویی: سُچگویی (گویش افغانی)، بی‌پَرده گویی

واضِحَة: واضِحه دَر فارسی، مؤنث واضِح، آشکار، پیدا

واضِع: ۱ـنِهَنده، گُذارَنده، ۲ـسازَنده (بهروز)، ۳ـشُترِ تُرشَک‌خور، ۴ـتازه‌زا، ۵ـبی‌روسَری: زَن

واضِعات: (تک: واضِعَة)، نِهندِگان، سازَندگان، دَر فارسی، باغ‌ها، زَنان تباهکار، دَر تازی

واضع چارکتاب: پدیدارَنده‌ی چارنامه، گواژِ خُدا

واضِعَة: واضِعه در فارسی، مؤنث واضِع، وَ ۱ـباغ، ۲ـزنِ تَباهکار (لاروس)

واعَجَبا: شِگفتا

واعِظ: پَندَنده (آنندراج)، پَندبُد (ذبیح بهروز)، اَندَرزگوی

واعِظِ غَیر مُتَّـعِظ: باد فُوز (آننـدراج)، پَندنده‌ی پَندناپذیر، بگونَکُن

واعِظین: (تک: واعِظ)، پَند بُدان، اَندرزگویان

واعِی: ۱ـدایه، لَله ۲ـسَرپَرَست ۳ـشِنَوا

واعِیُ الیَتیم: سَرپَرستِ هَتیو (بنگرید به یتیم)

واعِیَة: واعیه در فارسی، مؤنث واعی، بنگرید به واعی، وَ، ۱ـآواز، ۲ـشیوَن، نیوه (= نوحه)

وافِد: ۱ـآیَنده، دَر آیَنده، ۲ـرَوَنده، نزدِ کسی

وافِر: ۱ـفراوان، ۲ـوَسپ (= کامِل)

وافِراً: به فراوانی، بیشتر

وافَضیحَتاه: چه رُسوایی

وافور Vapor : بَرگرفته از لاتینی، وَشمناو، کشتی دُودی

وافُـور: نام این ابـزارِ تریاك کشیدَن را معین برگرفتـه از Vapeur فرانسوی می داند، ماشه (گویش کردی مهاباد)

وافِـه: ۱ـ داوَر (لاروس)، ۲ـپیشـیار، دَر نیایشگاه ترسایی

وافِی: ۱ـوَسپ (= تمـام، کامِـل، بهـروز)، ۲ـبَسَنده، ۳ـ کارآمَد، ۴ـپُر، لَبالَب

واق: پارسـی تازی گشتـه، واك، ازمُرغـان ماهیخـوار، در حلق نخجیر آب است زنجیر، دَر گردنِ واك موج است چون غُل (مجد همگر)، (بهره از انجمن آرا و برهان) (فرهنگ لاروس، واق را بوتیمار دانسته است)

واق: نادرست نویسی واك، وَك (گویش تَبَری)، غُوك، وَ، آوای سَگ

واق: بنگرید به واقواق

واق: نِگَهدارَنده (آنندراج)

واقُ الابیَض: از ریشه‌ی پارسی، واك سپید، از ماهیخواران

واقُ الشَّجر: از ریشه‌ی پارسی، واكِ شَبگَرد، از ماهیخواران

واقِـد: ۱ـچَشم (لاروس)، ۲ـبَر زمین زَنَنـده، اَفکَنَنده (آنندراج)، ۳ـتابناك (معین)، فُروزان

واقِد شُدَن: تابناك شُدَن (معین)، فروزان شُدَن

واقِـع: ۱ـرُخ دَهنـده (معین)، ۲ـفرود آینـده، ۳ـباشان (بهروز)، راست ودُرُست، ۴ـبنگرید به نَسرِ واقع

واقِعات: (تک: واقِعَة)، رُخدادها، رویدادها، پیشامدها

واقِعاً: راستی؟ به راستی، بی گُمان (بهروز)

واقِع بین: بنگرید به رِآلیست

واقِع بینی: بنگرید رِآلیسم

واقِع شُدَن: رُخ دادَن، دَر جایی شُدَن (آنندراج)، پَروا یافتَن

واقِعَـة: واقِعه دَر فارسی، ۱ـرُخداد، رُخ دَهَنده، رویداد، پیشـامَـد، کارسـات (گویش کردی،

مهـابـاد)، ۲ـ باشـان، ۳ـ جاوَر (= حال)، ۴ـ سَختـی، ۵ـ آسیبِ کارزار، ۶ـ رستـاخیز، ۷ـ جاوَر گُفـت (= شرحِ حال)، ۸ـ مَرگ، مُردَن، ۹ـ خواب، آنچه در خواب بینَند

واقِعه دیده: ۱ـ جَنگدیده، ۲ـ آزمُوده

واقِعه رسیده: سختی دیده، دَرد کشیده

واقِعه طَلَب: ۱ـ جَنگخواه، ۲ـ شورِشی

واقِـعـه طَـلَـبـی: ۱ـ جَـنـگـخـواهـی، ۲ـ شورِشخواهی

واقِـعـه نـویـس: ۱ـ گُـزارِش نـویـس، ۲ـ پاسُخنویس

واقِعیّ: واقِعی دَر فارسی، راستینه، راستَکی

واقِعیّات: (تک: واقِعیَّة)، راستینِگان

واقِـعیَّة: واقِـعیَّت در فارسی، مؤنث واقِعیّ، راستینه، راستینِگی

واقِـف: ۱ـ وَرَسـتـادگر (وَرَسـتـاد = وَقف)، ۲ـ آگاه، ۳ـ ایستَنده (بهروز)، ۴ـ کاردان، کارآزمُوده

واقِف آمَدَن: آگاه گَشتَن

واقِف داشتَن: آگاه کَردَن

واقِف شدن: آگاه گشتَن

واقِف کَرَدَن: آگاهانِدَن

واقِف گردانَدَن: آگاه کَردَن، آگاهاندن

واقِف گردیدَن: آگاه شُدَن، آگاهی یافتَن

واقِفَة: واقِفه دَر فارسی، مؤنث واقِف، وَ، ایستَنده، گروهی که نه علی بن ابی طالب (ع) را برتر از یارانِ دیگر پیامبر (ص) می‌دانستند و نه هیچیک از یاران پیامبر (ص) را برتر از علی (ع)

واقِفیّ: واقِفی دَر فارسی، ایستَنده، بنگرید به واقِفَة

واقِفیّت: از تازی دَر فارسی، آگاهی (معین)

واقِفین: (تک: واقِف)، آگاهان، وَرَستادگران

واقِـلیدَن: نادرست نویسی واغِـلیدَن، چشم پُوشیدن (بهره از معین)

واق واق: نادرسـت نویسی، واغ واغ، نُوف، بانگِ سَگ

واق واق، واق: واغ واغ، دَر آنندراج آمده که نام درختی است که بامداد بهار و شامگاه خزان کُنَد و بار آن درخت چون چهره‌ی آدمی و چهره‌ی جانـداران دیگر باشد و سخن کُنَد، در فرهنگ معین برگرفتـه از «دائرة المعارف اسلام» آمده برگرفته از واك‌واك یا واهوکه Vahwáke در ماداگاسکار.

واقُول: وادَنگ

واقُول آوَردَن: وادَنگ آوردن، زیرَش زَدَن

واقِی: ۱ـ نگاهدارنده، ۲ـ پُشتیبان

واکس: وَکس در انگلیسی Wax، برگرفتـه از انگلیسی باستانی Weax، مُومِه

واکس زَدَن: مُومه زَدَن، اَندودَن با مُومه

واکس زَن: مُومه‌زَن

واکسَن Vaccin: فرانسوی، مایه (فرهنگستان)

واکسَن زَدَن: مایه زَدَن

واکسَن‌زَنی: مایه‌زَنی (فرهنگستان)

واکسَن کوبی: مایه کوبی

واکسی: ۱ـ مُومه‌زَن، ۲ـ مُومه‌زَنی

واکسیل: واکسیل بَند، برگرفته از روسی، مَنگُله

واکسیناسیون Vaccination: فرانسوی، مایه‌زَنی (فرهنگستان)

واکسینو تراپی Vaccino thérapie: فرانسوی، مایه کُوبی (فرهنگ پایه)

واکینگ بیم Walking beam: انگلیسی، شاهین (فرهنگ فنی)

واکینگ لاین Walking line: انگلیسی، پاگَردِ پِلّکان (فرهنگ فنی)

واگن Wagon: فرانسوی، کوسخواب

وال: پارسی است، پَرندِ نازُک

والابل Valable: فرانسوی، اَرزَنده (فرهنگستان)

والاجاه: والاگاه

والاجَناب: بُلَند آستان

والاحَضرَت: ۱ـ بُلَند آستان، ۲ـ بزرگزاده، شاهزاده

والاشَأن: بُلَند پایگاه، بُلَند پایه

وَالّافلا: وَگَرنه

والاقدر: ارجُمَند

والامَرتَبَت: والامَرتَبِه، در فارسی، بُلَندپایه، والاگاه

والامَقام: بلندپایه، والا جایگاه

والا مَناقِب: فَرخُوی، والامَنِش

والا نَهمَت: والامَنِش

والا هِمّت: بُلَندنگَر، والاکوشا

وال اینسولیتِر Wall insulator: انگلیسی (عایق بَندی دیوار، فرهنگ فنی)، اَندایشِ دیوار

وال باکس Wall box: انگلیسی (= جعبهٔ کلید یا فیوز، روی دیوار، فرهنگ فنی)، سُوزه‌ی دیواری

وال پلاگ Wall plug: انگلیسی (= پریزِبَرق، فرهنگ فنی)، گیرَکِ دیواری

وال پیپر Wall paper: انگلیسی، کاغذدیواری (فرهنگ فنی)

والحَمدُلله: وَسپاس خُدای را

والِد: پِدَر، بابا

والِدَة: والِده در فارسی، مادَر، مام

والِـدَین: (تک: والِـد)، زاینیتاران (فرهنگ

پهلوی)، زای آوران (پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار)

وال راك Wallrock: انگلیسی، سَنگِ درون گیر (فرهنگ فنی)

وال رِیشُو Wall ratio: انگلیسی (= نسبت سطح دیوار به سطح کل یك وجه ساختمان، فرهنگ فنی)، بَستمانِ دیوار

والِرین Valériane: فرانسوی، زیباپُونه، خارگوله (گویش گیلکی)، خارگُلِه گُربه گیا

والس Valse: فرانسوی، چَرخوَشت

والسّلام: وَدرود بَر تو

والسّلام، نامه تَمام: وَدرود بَر تو نامه به پایان رسید.

وال فِیس Wall face: انگلیسی، سینه‌یِ کار (فرهنگ فنی)

والوْ Valve: انگلیسی، ۱ـ دَریچه، ۲ـ شیر (فرهنگ فنی)

والور Valeur: فرانسوی، اَرزش (فرهنگستان)

والوْسیت Valve seat: انگلیسی، نِشیمَنِ شیر (فرهنگ فنی)

والو کاوِر Valve cover: انگلیسی، دَرپُوشِ شیر (بهره از فرهنگ فنی)، دریچه پُوش

والو لیفتر Valve lifter: انگلیسی (= میلِ سوپاپ، فرهنگ فنی)، تِهَكِ دَریچه

والوُول تریکوسپید Valvule tricuspide: فرانسوی، دَریچه‌ی سِه لَختی (فرهنگستان)

والوُول سیگموِیید Valvule sigmoïde: فرانسوی، دَریچه‌ی سینی (فرهنگستان)

والوُول میترال Valvule mitrale: فرانسوی، دَریچه‌ی دُولَختی (فرهنگستان)

والِه: ۱ـ بیخُود، هاژُو (برهان)، ۲ـ شیدا، شیفته، ۳ـ اَندُوهمَند

وَالله: و سوگند به خدا

والله اَعلَم: وَخُدا می‌دانَد

والی: شَهرَپ (فرهنگ پهلوی)، کُنارَنگ (لغت فرس)، ازین هر دو هَرگز نگشتی جُدا، کُنارَنگ بودند و او پادشا (فردوسی)، اُستاندار (فرهنگستان)

والیبال Vollyball: انگلیسی بَرساخته از Volar لاتینی به مانَكِ پَرواز Ball انگلیسی به مانَكِ گوی، گُویپَر، از ورزش‌های گروهی

والی گَردانیدَن: شَهرَپ کَردَن، کُنارَنگ گرداندَن، استاندار گردانیدَن

وامپ از Vampire: فرانسوی از اسلاوی، پیوازِ خونخوار

وامِق: ۱ـ دوست دارَنده، ۲ـ داوِیازده، در بازی نرد (بهره از آنندراج)

وان: بر گرفته از روسی، آبزَن، آبشَنگ (برهان)

وانتریکول Vantricule : فرانسوی، شِکَمه (فرهنگستان)

وانتریکول سِربراله Vantricule cérébrales : فرانسوی (= تلافیف دِماغی)، شِکَنجهای مغز (فرهنگ فنی)

وان توربولان Vent turbulent : فرانسوی، بادِ آشوبناک (فرهنگستان)

وان لامینبر Vent laminaire : فرانسوی، بادِ تیغه‌دار (فرهنگستان)

وانیل Vanille : فرانسوی برگرفته از Vaina اسپانیایی به آرشِ نیام، نیامِه، از گیاهان

وانیلین Vanilline : فرانسوی، جَرمُوجین، جَرمُوجین از نیامه گرفته می شود و چون بویی دلپذیر دارد در شیرینی‌پزی و ساختن بستنی به کار می‌رَوَد، در ایران فارسی گویان واژه‌ی وانیل یا نیامِه را که از خانواده‌ی جَرمُوج (= ثَعلَب) است، به جای وانیلین یا جَرمُوجین به کار می‌بَرَند، در انگلیسی نیز Vanilla به گیاه نیامه و هم‌چنین به جَرمُوجین گفته می شود.

واوَیل، واوَیلاه: شیوَن، اَفسوس

واوَیلا کُنان: شیوَن کُنان، اَفسوس کُنان، آمَد اَفسوس کُنان مُغبَچه‌ی باده فروش، گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده (حافظ)

واهِب: بَخشَنده

واهِبُ الصُّوَر: بخشنده‌ی پیکرها

واهِبُ العَطایا: بخشنده‌ی دَهِش‌ها

واهِبُ العَطِیّات: بخشنده‌ی دَهِش‌ها

واهِبَة: واهِبه در فارسی، مؤنث واهب، بَخشنده

واهِر: دَرَخشان

واهِمَـة: واهِمه در فارسی، مؤنث واهِم، شُکوهِش، نِهاز (برهان)

واهمه کَرَدَن: شُکوهیدَن (برهان)، نِهازیدَن (برهان)

واهِن: ۱ـرَگِ دوُش، ۲ـسُست

واهِنَـة: مؤنث واهِن، ۱ـسُست، ۲ـبازُو، ۳ـمُهره‌ی گردن (لاروس)، ۴ـدَنده‌ی فُرودین

واهِی: ۱ـسُست، بی بُنیاد، ۲ـکُهنِه، پوُسیده

واهی اَساس: سُست بنیاد، بیا که قصرِ اَمَل سخت سُست بنیاد است (حافظ)

واهِیُ العُرا: دَستاویزِ سُست (غیاث اللغات)

واهی کَرِدَن: سُست کَردَن

واهی نهاد: سُست نهاد، سُست بنیاد

وایپ Wipe : انگلیسی، خشکاندَن، پاک کَردَن (فرهنگ فنی)

وایپر Wiper : انگلیسی، ۱ـبرف پاک کُن، در خودرو، ۲ـبادامَك، دَر بافندگی (فرهنگ فنی)

وایت دَمپ White damp : انگلیسی (= گاز

معدن، فرهنگ فنی)، دَمِ کان

وایت کاست آیرن White cast iron: انگلیسی، چُدَنِ سفید (فرهنگ فنی)

وایت لایت White light: انگلیسی (= نور سفید، فرهنگ فنی)، شیدِ سپید

وایت مِتال White metal: انگلیسی (= فلز سفید، فرهنگ فنی)، توپالِ سپید

وایت واش White wash: انگلیسی، ۱ـ دُوغاب (فرهنگ فنی)، ۲ـ سفید کردنِ دیوارها

وایتینگ Whiting: انگلیسی، سفیداب، گِلِ سفید (فرهنگ فنی)

وایدِرنِس wilderness: انگلیسی، سرزمین ناآرام (واژه نامهٔ محیط زیست)

وایدلایف Wild life: انگلیسی، (= حیاتِ وَحش، واژه نامهٔ محیط زیست)، نارامزیوی

وایدلایف مَنِجمنت Wild life management: انگلیسی (مدیریت حیات وحش، محیط زیست)، نارامزیوداری

وایر Wire: انگلیسی، ۱ـ سیم، ۲ـ سیم کشی (فرهنگ فنی)، ۳ـ بافه (= مَفتول)

وایر اِسترین گُگ Wire strain gauge: انگلیسی (= کُرنش سنج الکتریکی، فرهنگ فنی)، خَمِش سَنجِ کَهرُبی

وایر دراییـنگ Wire drawing: انگلیسی، ۱ـ سیم سازی (فرهنگ فنی)، ۲ـ بافِه کشی

وایرد گلاس Wired glass: انگلیسی، شیشه‌ی سیمدار (فرهنگ فنی)

وایرگُز Wire gause: انگلیسی، تُورِ سیمی (فرهنگ فنی)

وایر گگ Wire gauge: انگلیسی، سیم سَنج (فرهنگ فنی)

وایر لِس Wireless: انگلیسی، بی سیم (فرهنگ فنی)

وایرینگ Wiring: انگلیسی، سیمکشی (فرهنگ فنی)

وایس اَدمیرال Vice admiral: انگلیسی، دَریابان (واژه نامهٔ دریانوردی)

وَباء: ریتاك (برگرفته ازریتن پهلوی)، میرگیر، نامگُم (افغانی)، بِینام (مازندرانی)، سَنگینی (افغانی)

وَباپَذیر: ریتاك پَذیر

وبازده: ریتاکه

وَبال: ۱ـ سختی، پَتیار، ۲ـ رَنج، گَزند، ۳ـ گُناه، ۴ـ بَدفرجامی، ۵ـ ناگوار

وَبالِ گردَن: گَردنگیر

وَبایی: ریتاکی

وَبْد: مَغاك

وَبِد: ۱ـ گُرسنه، ۲ـ چَشم کُننده، چَشم زَخم

زننده

وَبْـر: پارسی تازی گشتـه، بَبْـر (برهـان)، جانورَکی مانندِ گُربه مگر خُردتَر از آن و آن را به پارسی دامَك گویند (آنندراج)، دامَك (برهان)، وَنَك (برهان)

وَبَر: کُرك (لاروس)

وَبْش: ۱ـپیسی شُتُـر، ۲ـسپیدَك، بَرنـاخن، ۳ـپَست، فرومایه، رَمَنِ آن «اوباش» است.

وَبشُ الکَلام: سُخنِ پَست (لاروس)

وَبل: رَگبار

وَبَلَة: ۱ـدشـواری، سختـی، ۲ـسنگینی، ۳ـناگواری، خوراك

وَبَنة: ۱ـرنج، ۲ـگرسنگی (لاروس)

وَبیء: وَبی دَر فارسی، ریتاکخیز

وَبیل: ۱ـکُدین گازَر، کُدَنـگ، ۲ـپُشته‌ی هیزم (لاروس)، ۳ـخوراكِ سنـگـین، ۴ـسخـت، دُشوار، ۵ـدستوار کُلُفت

وِت Wet: انگلیسی (مَرطـوب، مَرطوب کَردَن، فرهنگ فنی)، ۱ـنَمور، ۲ـنم زَدَن

وتـبـیلیتی Wettability: انگلیسی (= قابلیت خیس شُدَن، فرهنگ فنی)، خیسایی

وَتِد: در دانشِ سَرواد، سِه واتی، اگر وات میانه خامُـوش باشـد آن را سِه‌واتیِ کاستـه (= وَتِدِ مَفروق) نامَند و اگر وات میانه جُنبا باشد آن را سه واتیِ پیوستـه (= وَتِد مَقرُون) گویند (بهره ازلاروس)

وَتَـد: ۱ـمیخ (فرهنگ پهلوی)، ۲ـمیخکُو به (آنندراج)، ۳ـزَبانه (لاروس)

وَتَـدُالأرض: میخِ اَزیرِ زَمـیگ (فرهـنـگ پهلوی)، میخِ زیرِ زمین

وَتَدِ طالع: میخِ جانان (فرهنگ پهلوی)

وَتِدِ مَفروق: سه تاییِ کاسته

وَتِدِ مَقرُون: سه تاییِ پیوسته

وِت دِنسیتی wet density: انگلیسی، چَگالی نَموری (بهره از فرهنگ فنی)

وَتَدِ وَسطُ السَّماء: میخِ میانِ آسمان (فرهنگ پهلوی)

وَتَدی: اُستخوانِ شَب‌پَره

وَتَـر: ۱ـزه (فرهنگستـان)، ۲ـتار، ۳ـزَردپی، ۴ـچِلّه‌ی کَمان

وِتْر، وَتْر: ۱ـتاك (= طاق)، تَك، ۲ـخونخواهی، ۳ـسِتَم (لاروس)، ۴ـاز نام‌های خُدا

وَتَر آشیل: دَر فرانسوی Tendom d'Achille، دَر تازی عُرقُوب، پِیِ پاشنه

وِتلَنـد Wet land: انگلیسی، تالاب (واژه نامـهٔ محیط زیست)

وِتُو Veto: لاتینی، پَسزَد

وَتـیرَة: وَتـیره دَر فارسی، ۱ـرَوِش، ۲ـگونـه،

۳ـ سُستکاری، ۴ـ آک، ۵ـ بازداشت، ۶ـ دِرَنگ

وِثاق: بَند (لاروس)، چون رَسَن، زَنجیر، سیم

وُثاق، وِثاق: ترکی، ۱ـ خَرگاه، تاژ، ۲ـ گَتَك (= اُتاغ، اُطاق)، ۳ـ مُشکوی، ۴ـ لَشکرگاه

وَثاقَة: وَثاقَت دَر فارسی، ۱ـ اُستواری، ۲ـ اُستُوانی

وُثاقی، وِثاقی: اَز ترکی، تاژپا

وِثاقِیَّة: بَرگ نُو، مِندارچه، از گیاهان

وَثائِق: وَثایِق دَر فارسی، (تك: وَثیقَة)، گِرویی ها

وَثْب: بَرجَهیدَن، جَهیدِگی (معین)

وَثبَة: وَثبه دَر فارسی، ۱ـ جَستَنی، یك بار جَستَن، ۲ـ دلیری، ۳ـ جَوانمردی

وَثبی: بَرجَهَنده

وَثَل: چرکِ چَرم

وَثَن: بُت، فُغ، فَغ

وَثَنِیّ: وَثَنی دَر فارسی، بُت پَرَست

وُثوب: جَستَن، جَهیدَن، بَرجَستَن (آنندراج)

وُثُوق: اُستُوانی (آنندراج)

وَثی: آسیب بی شِکستگی، کوفتِگی

وُثَی: دَردها (لاروس)

وَثیر: ۱ـ پا سِپُرده (آنندراج)، پاخورده، ۲ـ نَمَدِ زین، ۳ـ لایِ جامه

وَثیرَة: مؤنث وَثیر، وَ، پُرگوُشت، فربه: زَن

وَثیق: اُستوار (آنندراج)

وَثیقَة: وَثیقَت وَ وَثیقه دَر فارسی، ۱ـ گِروگان (فرهنگ پهلوی)، گِرویی، ۲ـ گیاهناك، ۳ـ گواهی، ۴ـ تَرْده، یافته

وَثیقت کَردَن: اُستوار کَردَن پیمان

وثیقه گِرفتَن: گِرویی گِرفتَن

وَج: پُژ (برهان)، از گیاهان، باش، باچ

وَجا: بیم

وَجاء: بی سُود (لاروس)

وِجار: ۱ـ لُورکَند، ۲ـ سوراخِ کَفتار

وَجازَة: وَجازَت در فارسی، کوتَه سُخَنی

وِجاع: (تك: وَجَع)، رَنجوری ها، دَردمَندی ها

وُجاعَی: (تك: وَجِع)، رَنجوران، دَردمَندان

وُجاق: ترکی تازی گشته از اُجاق، ۱ـ آتَشدان، ۲ـ آرایش سپاه (بهره از لاروس)

وِجال: (تك: وَجِل)، مَردانِ تَرسناك

وَجا و رَجاء: بیم و اُمید

وَجاهَة: وَجاهَت دَر فارسی، ۱ـ خوبرُویی، ۲ـ روشناسی (غیاث اللغات)، ۳ـ هَژیری (= عزت و آبرو، آنندراج)، ۴ـ گاه (= جاهَة)، پایگاه، پایه، ۵ـ اَرْج

وَجَب: پارسی است، وَژه، آسمان را وَژه وَژه پیمودی همه را گردیدی خبر می دهی که در او نیست (فیه مافیه)، بِدَست (برهان)، در تازی به وَجَب یا وَژه «شَبْر» گفته می شود

وَجْب: ۱ـتَرسو، ۲ـنادان، ۳ـمَشك، ۴ـتالاب، آبگیر

وَجَب: جایزه (این واژه پارسی است)

وَجَح: ۱ـنَخیز، نخیزگاه (=کَمین گاه)، ۲ـپَناهگاه

وَجْد: تالاب، آبگیر (لاروس)

وُجْد، وِجْد: ۱ـشادمانی، ۲ـدُوستی، ۳ـتُوان، ۴ـتوانگری، ۵ـگُشایش، فَراخی (لاروس)

وِجدان: وُجدان دَر فارسی، ۱ـوَرُوم (فرهنگ پهلوی)، نیروی درونی، نیروی درونی رَوان، ۲ـیافتَن، گُمشده را، ۳ـدَریافتَن، دانِستَن (آنندراج)

وُجدان: (تك: وَجید)، زمینِ های هَموار

وِجدانِیّ: وُجدانی دَر فارسی، وَرُومیك، وَرُومی

وِجدانِیَّة: وُجدانیّه دَر فارسی، مؤنث وِجدانیّ، وَرُومیك، وَرُومی

وَجْز: ۱ـسخنِ کوتاه، ۲ـکارِ کوتاه، ۳ـفِرزکار، ۴ـکَم، اَندَك

وَجش: ۱ـدِلهُره، ۲ـآوازِ پنهان

وَجَع: ۱ـکِنشْك (برهان)، دَرد، ۲ـبیماری

وَجِع: ۱ـدَردمَند، ۲ـبیمار (لاروس)

وَجعاء: کُون

وَجَع حَلق: دَرد گلو، گلودَرد

وَجَع عِرقُ النِّساء: دَردِ کُجُوك (کُجُوك = عِرقُ النِّساء، برهان)، کُجُوکدَرد

وَجَع‌ناك: دَردناك

وَجَل: تَرس

وَجِل: تَرسُو

وَجَم: ۱ـزُفت، زُکور (=بَخیل)، ۲ـپَست، فُرومایه، ۳ـلاغر، ۴ـسَرای، ۵ـسَنگ چیده

وَجِم: ۱ـتُرشرُوی، ۲ـسَر به گَریبان

وَجمَة: تَنگ

وَجْن: سَنگلاخ

وَجناء: بُزُرگ گونه، بُزُرگ رُخ

وَجَنات: (تك: وَجنَة)، گونه ها، رُخ ها

وَجَنَة، وَجْنَة: گونه، رُخ، بَخشی از چهره‌ی آدمی است در دو پهلوی بالایی دَماغ و زیر دُو چَشم که بر آن، دَر مردان، مُوی یا ریش نمی رویَد و بالای لُپ است. فارسی گویان آن را بَرابَرِ رُخسار به کار می بَرَند که در پارسی با چهره برابر است.

وُجُوب: ۱ـبایَستِگی، ۲ـهَستی پذیری، نُمودِ زاد (=تَجَلّیِ ذات)، ۳ـجامه

وُجُود: اَستِش، اَستی، بَوش (فرهنگ پهلوی)، هَستِش، هَستی (فرهنگستان)، پی مور بَر هستیِ او گُواست، که ما بَندگانیم و او پادشاست (فردوسی)، فَرتاش (برهان) بُودِش، سوی حُکَما قدرِ شما سخت بزرگ

است، زیرا که به حِکمَت سَبَبِ بُودِشِ مایید، اَز ما به شُمـا شادتـر از خلق که باشد؟، چون بُودِشِ ما را سَبَب و مایه شمایید (ناصر خسرو)

وُجودِ اِثباتی: بُودِشِ نَمودی

وُجودِ اِرتِسامی: بُودِشِ نگاشته

وُجودِ انبساطی: بُودِشِ گُسترده

وُجودِ اِنتزاعی: بُودِشِ آهیخته

وُجودِ انتِسابی: بُودِشِ وابَسته

وُجودِ اِنضِمامی: بُودِشِ پیوَسته

وُجودِ بَحْت: هَستیِ ناب

وُجودِ بسیطِ جمعی: هَستیِ یَله‌یِ فَراگیر

وُجودِ تامّ: هَستیِ وَسْپ

وُجـودِ حَقیقی: ۱ـهَستیِ راستین، ۲ـهَستیِ دیدَنیِ بیرونی

وُجودِ خارجی: بُودِشِ بیرونی

وُجودِ دارنده: هَستومَند (فرهنگ پهلوی)

وُجُود داشتن: هَستیدَن، اَستیدَن (فرهنگ پهلوی)

وُجـودِ ذِهـنی: بُودِش هُوشی، بُودِش یاده، بُودِش خِرَدیك

وُجود رابطی: بُودِش پیوَندی

وُجودساز: هَستی‌ساز

وُجودِ ضَروری: هَستی بایَستِه

وُجـودِ ظِلّی: بُودش سایه‌ای، بودشِ شارِشی (شارش = فیضان)

وُجودِ عامّ: هَستی هَماد

وجودِ عامِّ بَدیهی: هَستیِ هَمادِ آشکار

وجود عامِّ مُنبَسِط: هَستیِ هَمادِ گُستَرده

وُجودِ عَقلی: بُودِشِ خِرَدیك، بُودِشِ هُوشی

وُجود عَینی: بُودِشِ دیدنی، بُودِشِ بیرُونی

وُجود کامِل: هَستیِ رسا، هَستی بَرین

وُجود کَتبی: بُودِش نِویسایی

وُجود مَعمولی: بُودِشِ تاوَری، بُودِشِ فِتادی

وُجودِ مُطلَق: هَستیِ آزاد (آنندراج)

وُجودِ مُقَیَّد: بُودِشِ بَسته

وُجودِ مُفارِق: بُودِشِ جُداستِه

وُجود نَفسانی: بُودِش تَنانی

وُجودیّ، وُجودی در فارسی: بُودِشی، وَ، بنگرید به اگزیستانسیالیست

وُجود یافتَن: هَستیدَن

وُجود یافتِه: هَستیده

وُجـودِیَّة: وُجُـودیّه در فارسی، مؤنث وُجودِیّ، بُودِشی، و، هَست گُوهَری (= اصالت وجود، فرهنگ پهلوی)

وُجوز: کُوتَه سُخَنی

وُجوم: خامُوشی، از خشم یا اَندُوه

وُجـوه: (تك: وَجْه)، چهره ها، راه ها، رَوش ها، رُوزی ها، رُوزینه ها، رُویه ها، اَبره ها، سُوی ها،

پایگاه‌ها، خُرسَندی، رَوان‌ها (= نَفْس‌ها) و در فارسی، پُول‌ها، شَهرَواها

وُجُوهات: (تک: وُجوه، تک، وَجه)، پُول‌ها، شهرواها، در فارسی

وُجوه انگیز: زُورسِتان

وَجْه: ۱ـچهر (برهان)، چهره، رُوی، ۲ـسَردَک، گُن (= نوع)، ۳ـرُویه، اَبره، دَر پوشش، ۴ـپایگاه، گاه، ۵ـسُوی، زی، ۶ـآهَنگ (= قَصد)، ۷ـکار، ۸ـخُرسَندی (=رضا)، ۹ـ آیین، چَنَب (= سُنَّت)، ۱۰ـمانَک، آرِش، ۱۱ـزَمینه، ۱۲ـرُویه، دَر هَندَسه، ۱۳ـرَوان (نَفْس)، چنان که در نِبی آمده، کُلُّ شَیء هالِك إلاّ وَجْهه، ۱۴ـراه، رَوِش، ۱۵ـرُوزی، رُوزینه، ۱۶ـدَر فارسی، پول، شَهرَوا، بَها

وُجَهاء: (تک: وَجیه)، مِهتَران، سَروَران، زیبارُویان

وَجهُ الضَّمان: گِرو بَها

وَجهُ الکِفالَة: تَن بَها

وَجهِ جَمیل: رَوِشِ نیکو

وَجهِ خلاص: راهِ رَهایی

وَجه داشتن: زَمینه داشتَن، پَروَهان داشتَن

وَجهِ صَواب: راه دُرُست، رَوِشِ دُرُست

وَجه مَطلوب: رَوِشِ دلخواه

وَجه معاش: رُوزینه

وَجهِ نَقد: دَست اَنجار (گویش گیلکی)

وِجهَة: وِجهه دَر فارسی، ۱ـدید، دیدگاه، ۲ـسُوی، کَرانه (آنندراج)، ۳ـآماج

وِجههٔ هِمَّت: دیدگاهِ کُوشش، آماج کوشش

وَجیبَة: ۱ـمُزد، گیره (= جیره)، ۲ـکاستکاری، سودای کاستی (=معاملهٔ قسطی)

وَجیح: ۱ـسَخت بافت: جامه، ۲ـپَناهگاه (لاروس)

وَجید: زَمینِ هَموار

وَجیز: بِرُستِه (برهان) پیراسته (فرهنگ کوچك)

وَجیزَة: وَجیزه دَر فارسی، مؤنث وَجیز، وَ سخنِ پیراسته

وَجیع: دَردناك (آنندراج)

وَجین: کرانـه‌ی لور کَند، کَرانه‌ی دَشت، کِناره‌ی دَرّه

وَجیه: ۱ـمِهتـر مَردُم، هَژیر (آنندراج)، ۲ـخوشگل، زیبا

وَجیهُ المِلّه: مَردُم‌پَسَند، مِهرانگیز

وجیه شُدَن: وَجیه گَردیدن، ۱ـهَژیر گشتَن، ۲ـپایگاه یافتن، ۳ـمَردُم‌پَسند گشتَن، ۴ـزیبا گشتَن

وَجیهَة: وَجیهه دَر فارسی، مؤنث وَجیه، ۱ـزَنِ

زیبا، ۲ـ نامی برای زَنان، ۳ـ چَشم پَنام

وِحام: ویار (لاروس)

وَحَد، وَحِد: ۱ـ تَك، تَنها، یَکّه، ۲ـ بی ریشه، بی تَبار

وُحدان: (تك: واحِد)، یَکتاها، یَگانه‌ها، بی هَمانَندان

وَحدانیّ: وَحدانی دَر فارسی، ۱ـ تك‌رُو، مَردُمگُریز، گوشه نشین، ۲ـ تَك، یگانه

وَحدانیّة: وَحدانیّت دَر فارسی، ۱ـ تَك‌روی، مَردُمگُریزی، گوشه نشینی، ۲ـ یَگانِگی، تَکندِگی

وَحدَة: وَحدت در فارسی، ایواکی (فرهنگ پهلوی)، یگانگی

وَحدتِ ذات: ایو گُهری (فرهنگ پهلوی)، تك گوهَری

وَحدَت دَر کَثرَت: یکی در بسیاری (محمود هومن)

وَحدتِ طَبع: ایو چِهری (فرهنگ پهلوی)، تك چِهرگی

وَحدتِ مَرام: تَك آرمانی

وَحدتِ مِلّی: تَك زانیچی

وَحدتِ وُجود: هَستی خُدایی

وَحدت و کَثرَت: یك و بسیار (هستی و آدمی، محمود هومن)

وَحشْ: آرامَك (فرهنگ پهلوی)، نارام، نَخچیر (= بهایم دَشتی، برهان)

وَحشَة: وَحشَت در فارسی، ۱ـ نَهیب (فرهنگ پهلوی)، نِهیب، گرانمایه از پیش تختِ بُلَند، بتابید روی از نِهیبِ گزند (فردوسی)، نه از کار بزرگ آید نِهیبَش، نَه از گَنجِ گران آید فریبش (گرگانی ویس ورامین)، خروشَش ز تَندَر، تگ از برق تیز، نِهیبَش زمرگ ودَمِ رستخیز (اسدی) در غیاث اللغات ناآگاهانه از ریشه‌ی پهلوی این واژه آمده است که «امالهٔ نهاب است که لفظ عربی باشد. به معنی هیبت وترس و بیم»، که برداشت ناروا و نادرستی است. زیرا که نِهاب در تازی به مانَكِ ترس و بیم نیامده و رَمَنِ نَهْب است برابر با دَویدن به تاخت یا چهارنال (= چهار نعل) و پَروه (= غنیمت) و تاراج (= غارت) و به زور گرفته شده، سنائی در حدیقه الحقیقه واژه‌ی نِهاب را که گُشته‌ی نِهیب است، برابر با «وحشت» به کار برده است: زین نکویان یکی زروی عتاب، پُشتِ غَم را خَمی دَهَد زِ نِهاب، ۲ـ تَنهایی، رَمیدگی، پژمانی (آنندراج)

وَحشَت آباد: نِهیب آباد

وَحشت آمیز: نِهیب آمیز

وَحشَت آهَنگ: نِهیب آهَنگ

وَحشت آثَر: نِهیب ساز

وَحشَت انگیز: نِهیب انگیز، بیم انگیز

وَحشت بار: نِهیب بار، تَرسبار

وَحشت سَرای: نِهیبسَرای

وَحشَت کَده: نِهیبکَده، بیمکَده

وَحشَت کَردَن: نِهیبیدَن

وَحشَت کَرده: نِهیبیده، رَمیده

وَحشَت ناك: بیمناك، تَرسناك

وحشَت نگاه: رَمیده نگاه

وَحشِیّ: وَحشی در فارسی، ۱ـ آرامَك (فرهنگ پهلوی)، توسَن (برهان)، تُور، تُولی (بهروز)، ۲ـ بیابانی، ۳ـ سرکش

وَحشیانه: سَرکشانه، تُندخُویانه، تُورانه

وحشی دَرَنده: دَد (برهان)

وَحشی سِرِشت: ۱ـ مَردُمگُریز، ۲ـ تُندخُوی، ناآرام

وَحشی شکار: نَخچیرگیر

وَحشی صِفَت: مَردُمگُریز، رَمان

وَحشی طَبع، وحشی طبیعَت: مَردُمگُریز، بیاباندُوست

وَحشی گَری: توسَنگَری، تُولیگَری

وَحشی مزاج: دَد سِرِشت

وَحشی وَضع: ۱ـ دَدسان، ۲ـ ژُولیده

وَحصَة: سَرما (لاروس)

وَحْف: ۱ـ گیسوی کَمَند، ۲ـ گیاه سیراب، ۳ـ پُرپَر

وَحِل: گِل آلُود (لاروس)

وَحَل: شُلگا (برهان)، چو پیش آرَند کردارت به مَحشَر، فرومانی چُو خَر دَر جای شُلگا (رودکی)، غَلیژَن (صحاح الفُرس)، لَژَن، لَجَن، لای

وَحَم: ۱ـ ویار، ۲ـ آوای بال، ۳ـ گَرم، چون شَب یا رُوز

وَحنَة: گِل لیز

وَحواح: ۱ـ نیرومَند، ۲ـ نُوفَنده، سَگ بانگ کُننده، ۳ـ مِهتَر، سَر دوده

وُحُود، وُحُودَة: ۱ـ تَنها ماندن، ۲ـ یَکتا ماندن (آنندراج)

وُحُوش: (تك: وَحش)، جانوران بیابانی (غیاث اللغات)، نَخچیران، دَدان، تولیان

وُحُول: (تك: وَحَل)، غلیژَن‌ها، لَجَن‌ها

وَحی: پارسی تازی گشته، وَخش (اَوستایی)، مانسر (پهلوی)، فَرتاب (بهروز)، ۲ـ نامه، نوشته (لاروس)، ۳ـ آوازمردم و جُز آن

وَحی آوَر: وَخشُور

وَحید: ۱ـ تَك، تَکدانه، یگانه، ۲ـ بی هَمال

وَحیدُالخلیَّة: تَك یاخته (لاروس)

وَحیدُ الذَّرَّة: یك اِتُمی (بنگرید به واحِد)

وَحیدُ السَّداة: یك پَرچَمی، دَر گُل (لاروس)

وَحیدُ الشَّق: یك پایه، تَك پایه، در گیاهان (لاروس)

وَحیدُ الفِلقَة: تَك لَپّه ای (لاروس)

وَحیدُ القَرن: کرگَدنِ هِندی (لاروس)

وَحیدُ القُطب: تك مِیخی، در انگلیسی Unipolar

وَحیدُالمَسکِن: نَر ماده، در گیاهان

وَحیداتُ المَسلِك: پستانداران تُخمگُذار (لاروس)

وَحیدَة: وَحیده دَر فارسی، مؤنث وَحید، وَ، نامی برای زنان

وَحی نامه: وَخشنامه، نامه ی آسمانی

وَحیش: اَرامَك، تُور، تُولی

وَخامَة: وَخامَت دَر فارسی، ۱ـدَر تازی، ناگواری، گرانی، دَر خورد و خوراك، ۲ـدَر فارسی، بَدفرجامی

وَخشیزَق: پارسی تازی گشته، وَخشیزَك، از گیاهان (معین)

وَخَم: ۱ـریشینِگی، ۲ـریشینگی چُون دَر شترِ ماده، ۳ـزیان، ۴ـریتاکخیزی، آلودِگی، درهَوا

وَخِم: ۱ـمَردِ سَنگین، فَربه، ۲ـریتاکَزده، (=وَبا زَده)، ۳ـدُشوار، ۴ـریشینه چُون: شُتر ماده

وُدّ، وَدّ: ۱ـدُوستی، ۲ـدُوستار

وِدا: Veda: انگلیسی، برگرفته اَز وید سَنسکریت، دانِش، دانایی

وِداج: رَگِ گَردَن، رَگِ خَشم

وَداع: وِداع در فارسی، ۱ـبَدرود (برهان)، ۲ـرَها کَردَن (لاروس)، ۳ـبَدرَهه (=بَدرقه)

وَداعَة: ۱ـآرامِش (لاروس)، ۲ـاُستُوانی

وَداع کَردَن: بدرود کَردَن

وَداع گاه: بدرودگاه

وَدّاك: چَربی فروش (لاروس)

ودائع: وَدایع دَر فارسی، (تك: وَدیعَة)، سِپُرده ها، وانِه ها، نِهاده ها

وَد پانچ Wad punch: انگلیسی، سُنبه (واژه نامهٔ دریانوردی)

وَدَج، وِداج: رَگِ گَردَن، رَگِ خَشم

وَدَجان: تثنیهٔ وَدَج، دو رَگِ گَردَن

وِدِر Weather: انگلیسی، آب و هَوا (فرهنگ فنی)

وِدِرینگ Weathering: انگلیسی، هَوازَدِگی (فرهنگ فنی)

وَدَع: ۱ـگُوش ماهی (معین)، خَرمُهره

وَدْع: ۱ـاُسودان، مَرغزَن، ۲ـکَلاکمُوش

وَدْف: شُوس، شُسر، مَردآب

وَدْفَة: بُستانِ سَبز (لاروس)

وَدَفَة: ۱ـ پیه، ۲ـ نای هندی (لاروس)

وَدْق: باران

وَدْقَة: جُوشِ چَشم

وَدِك: فَربِه، پُر پیه

وُدکا Vodka: رُوسی، مُلّاب

وَدُود: مهربان، دوستدارَنده، وَ از نام‌های خُدا

وَدهاء: خوش آب و رنگ: زَن

وَدَی: مَرگ، نابودی

وَدید: دُوستار

وَدِیس: ۱ـ گیاه خشک، ۲ـ اَنگبینِ تُنُك

وَدیع: ۱ـ آرام، ۲ـ گور، ۳ـ نَرمخُوی، ۴ـ پیمان

وَدیعَة: وَدیعه دَر فارسی، مؤنث وَدیع، و، سِپُرده (فرهنگستان)، وانِه، نِهاده (فرهنگ کوچك)، اُوستان، نِهادَك (فرهنگ پهلوی)

ودیعه دادَن: سِپُردَن (فرهنگستان)، نِهادَن (فرهنگ پهلوی)، سِپرده دادَن

ودیعه دَهَنده: سپارَنده (فرهنگستان)

وَدیعیّ: وَدیعی دَر فارسی، سپرده ای، وانه ای

وَدِيك: فَربه (لاروس)

وَدِین: خیسانیده (لاروس)

وَدِجیّ: نهالِ مُخ، نهالِ خُرما

وُدِیَّة: وُدیّه دَر فارسی، هَمسرِ مَرد، زَن

وَذاح: زَنِ پَست، فرومایه

وِر Wear: انـگـلیـسی، سابیدَن، فَرسـایش (فرهنگ فنی)

وَراء: ۱ـ وَرانـبَـر، ناگه شَبی وَرانبَـر گَردون بَرآمَـدَم، دَر خلوتِ وجـود به پُویش دَرآمَـدم (مولانـا)، فَراتَـر، بالاتَـر، ۲ـ نَوه (لاروس)، ۳ـ چَهارشانه: مَرد، ۴ـ رُوبارُو، ۵ـ پُشتِ سَر، ۶ـ جُز

وِراب: پارسـی تازی گشتـه، وُریب، اُریب، کَجی، خَمیدگی

وِراث: رِخْن (فرهنگ پهلوی)، مرده ریگ، مُردری

وُرّاث: (تك: وارِث)، رِخنبَران، ریگبَران

وِراثَة: وِراثَت دَر فارسی، رِخنبَری

وِرّاج: از اَرّاج، رُوده دَراز، وَرغلانَنده (معین)، پُرچانه

وِرّاجی: رُوده دَرازی، پُرچانِگی

وَراشین: (تك: وَرَشان)، از ریشـه‌ی پارسی، وَرشان‌ها، کبوتَرانِ جنگلی

وِراط: فَریب

وَرّاق: ۱ـ کاغـذبُـر، بَرگه‌بُر، ۲ـ کاغَذفُروش، ۳ـ نویسنده، ۴ـ توانگر

وَرب: ۱ـ کَنام، ۲ـ میاندَنده، ۳ـ اَندام، ۴ـ کُون

وَربَة: تُهیگاه (لاروس)، کُون

وُرتِکس Vortex: انگلیسی، گِردابه، چَرخاب (فرهنگ فنی)

وِرتِکس Vertex: انگلیسی، نوک، تارَك (فرهنگ فنی)

وِرتِکس آف اَن اَنگِل Vertex of an angle: انگلیسی (=رأس زاویه، فرهنگ فنی)، نوكِ گوشه

وُرتیسیتی Vorticity: انگلیسی، چَرخِش (فرهنگ فنی)

وُرتیسیتی وِکتور Vorticity vector: انگلیسی، بُردارِ چَرخِشی (فرهنگ فنی)

وِرتیکال Vertical: انگلیسی (=عمودی، شاقولی، فرهنگ فنی)، گُرزین، شاغُولی

وِرتیکال پِلین Vertical plane: انگلیسی (=صفحهٔ قائم، فرهنگ فنی)، رُویه‌ی گُرزین، رُویه‌ی راستا

وِرتیکال رادِر Vertical rudder: انگلیسی (=سُکّانِ هَواپیما، فرهنگ فنی)، دُمبالَكِ هَواپیما

وِرتیکال سِرکِل Vertical circle: انگلیسی (=دایرهٔ قائم، واژه نامهٔ دریانوردی)، پَرهُونِ گُرزین، پَرهُونِ راه

وِرتیکال فالت Vertical fault: انگلیسی (=گُسَلِ قائم، فرهنگ فنی)، گُسَلِ گُرزین، گُسَلِ راستا

وِرتیکال کات Vertical cut: انگلیسی (=بُرِش قائم، واژه نامهٔ دریانوردی)، بُرِشِ گُرزین، بُرِشِ راستا

وِرتیکال لاین Vertical line: انگلیسی (=خطّ قائم، فرهنگ فنی)، کِشَك گُرزین، کِشَك راستا

وِرتیکال وِین Vertical vein: انگلیسی (=رَگهٔ قائم، فرهنگ فنی)، رَگه‌ی گُرزین

وِرتیمتر Vertimeter: انگلیسی، خیزنَما (فرهنگ فنی)

وِرْث: رِخْن (=اِرث)، ماندالك

وَرَثَة: وَرَثه در فارسی، (تك: وارث)، رِخْنبَران

وَرد: پارسی تازی گشته، وَرَد (فرهنگ پهلوی)، وَرْد، ۱ـ گُل، ۲ـ شیر بیشه، ۳ـ رَخش، رنگ سرخ و سپید درهم آمیخته و اَسپ رستم را نیز از این روی رَخش گفته اند (برهان)، ۴ـ کُرکُم (=زَعفَران، فرهنگ پهلوی)، ۵ـ شکوفه

وِرد: ۱ـ اَفسُون، نیرَنگ (هر دو واژه‌ی پهلوی در پیوند با نیایش و آزباست)، دَر تازی بَخشی است از نِپی که هر شب آدمی برای خواندن آن برخیزد، ۲ـ تَب، ۳ـ تِشنِگی، ۴ـ آب بَهر، ۵ـ لَشکر، ۶ـ گَلّه‌ی مُرغان

وَردُالبَرّی: نَستَرَن (لاروس)

وَردُالحُبّ: وَردِ مِهر، مِهر وَرد، آلاله‌ی ایرانی

وَردُالحِمار: خر زَهره

ور رزیستـنس Ver resistance: انگلیسی، دیر سایی (فرهنگ فنی)

وَردُالسَّماء: سَمانوَرد، گُل سُرخِ آسمانی

وَردُالسّینی: وَردِ چینی، گُلِ گُلاب

وَردُالشَّمس: خُوروَرد، گُلِ هُور

وَردُالصّینی: نَسترَن (برهان)

وَردُاللَّیل: شبوَرد، لاله‌ی شَب

وَردِ جُوری: وَردِ گُوری، گُور شهری است در فارس، وَردِ کامکاری (معین)

وِرد خواندَن: اَفسُون خواندن، نیرَنگ خواندَن

وِرْدز Wards: انگلیسی، پَرَّه‌ها، پَرَّه‌های کُوپَله (بهره از فرهنگ فنی)

وَردِ قصرانی: وَردِ کامکاری (معین)

وَردِ منتن: گُل زرد (معین)

وَردِیّ: پارسی تازی گشته، وَردی، گُلی، گُلِ سُرخی

وَردِیّات: از ریشه‌ی پارسی، وَردها، گُل سُرخیان

وَرس: ۱ـ بَرداغ، از گیاهان، ۲ـ بَرداغه، رنگِ زردی که از بَرداغ به دست می آید و در رنگرزی به کار می رود

وِرس، ورست: رُوسی، اندازه ای است نزدیک به هزار گز

وَرِس: سُرخجامه

وِرسات، ورساد: برگرفته از روسی، اَندازه کُن، هنگـامی که وات چینی سُربی در چاپ به کار می‌رفته از این ابزار بهره می گرفته اند

وَرش: شیر با، خوراکی که با شیر فراهم آید

وَرَشـان: پارسی تازی گشتـه، وِرشـان، کبوتر جنگلی، در اوستایی وَرِشا به مانَکِ بیشه ودرخت آمده (پورداود، یَشت ها) این واژه را برهان نیز به نادرست تازی دانسته و در بیشتر واژه نامه‌های فارسی نیز تازی آمده، نام دیگر پارسی آن کَناد (برهان) است، دَر تازی بِدان قُمرِیّ نیز گویَند که در فرهنـگ عمید برابـر است با «موسی کوتَقی»، یا مُوسا کو تَقی (گویش مشهدی)، و مُوسیچه (گویش بیرجندی)، و این پَرَنده که نام پارسی آن ماجُـوچـه است، یکی از گونـه‌های وَرِشان است.

وِرشـان: (تك: وَرَشـان)، از ریشـه‌ی پارسی، وَرِشان‌ها، کَنادها

وَرشو، وَرشاو Warsaw: برگرفته از نام ورشو پایتخت لهستان که این همبسته‌ی مِس وروی و مِسـدیو (= نیکـل)، در آن شهـر از سوی کارخانه‌ی نوربلین فراهم می آمده

وَرْض: پیخال، سَرگین (لاروس)

وَرطُـوری: نادرست نویسی وَرتُوری، پارسی

است، از گیاهان

وَرطَـة: وَرطِـه دَر فارسی، ۱ـ ویم، زُوفـای (فرهنـگ پهلوی)، گل ِشُل، گِلزار (فرهنـگ کوچك)، لَژَناب، ۲ـ دَرّه، ۳ـ چاه،

وَرَع: پَرهیزگاری (فرهنگ کوچك)، جَیواد (برهان)

وَرِع: پرهیزگار، جَیوادمَنـد، پاکـدامَن: زَن، پاکشلوار: مَرد

وَرْف: درختِ آهَن، در انگلیسی Iron-wood، از گیاهان (لاروس)

وَرَق: پارسی تازی گشتـه، بَرگ (آنندراج زیر واژه‌ی بَرگ)، ۱ـ بَرگِ درخـت، برگِ گیاه، ۲ـ برگِ کاغـذ، ۳ـ دارایی جایداد (جایداد = منقول)، ۴ـ بَرگِه، بَرگ (فرهنگستان)

وَرقاء: ۱ـ گُرگِ ماده، ۲ـ سَبزه کبوتَر

وَرَقات: (تك: وَرَقَة)، از ریشه‌ی پارسی، بَرگ‌ها

وَرَقُ النیل: پارسی تازی گشته، بَرگِ نیل، کَتْم (برهان)

وَرَقُ الخیال: کَنَوْ، بَنگ (برهان)

وَرَقِ بازی: گَنجفه، آس

وَرَقْ بازی: بازی گَنجِفـه، پاسُور، آسبازی، جُفتان (= بازی بریج Bridge)، مَنگ، مَنگیا (= قمار)

وَرَقِ بَرگَرداندَن: این رُوو آن رُو کَردَن (فرهنگ مَثَل‌ها، صادق عظیمی)

وَرَق برگَشتَن: این رو آن رُو شُدَن، زیر و رو شُدَن

وَرَقِ بَرَنده: شاهبَرگ (Atout در فرانسوی)

وَرَق پاره: بَرگه پاره، برگَك

وَرَقِ طِلا: بَرگِ تِلا، پَرواژه (برهان)

وَرَقِ نقره: بَرگِ نُکره، پَرواژه (برهان)

وَرَقَـة: وَرَقِـه در فارسی، پارسی تازی گشتـه، بَرگه، وَ، نامِه (= مکتوب)

وَرَقهٔ حکمیه: دادنامه (فرهنگستان)

وَرَقهٔ سَهام: بَهرِگی

وَرَقهٔ ولادت: زایچه (فرهنگستان)

وَرَقهٔ هُویَّت: شناسنامه

وُرك اُوت Work out: انگلیسی (= برنـامهٔ یك جلسه تمرین، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، وَرز کَرد

وُرك اینتِـروال Work interval: انـگـلیسی (= کار متـنـاوب، کارِ فاصلـه ای، تمـرین فاصله ای، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، ۱ـ کارِرَهیك (رَهیك: فاصلـه‌دار، فرهنـگ پهـلوی)، ۲ـ وینـارِش رَهیك، وَرزِ رَهیك (وینـارِش: تَمرین، فرهنگ پهلوی)

وُرك رِلـیف Work relief: انـگـلیسـی (= استـراحت توأم با کار، واژه نامـهٔ تربیت

بدنی)، کاردِ رَنگ

وُرک ریشُو Work ratio: انگلیسی (= نسبت کار به استراحت، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، بَستمانِ کار

وِرگلا Verglas: فرانسوی، هَسَر (فرهنگستان)، (هَسَر = یخ‌زده، یَخ، لغت فرس)

وِرگو Virgo: انگلیسی (= سُنبله، واژه نامهٔ دریانوردی)، خُوشَك (فرهنگ پهلوی)

وَرَل: برگرفته از فرانسوی Varan، سُوسمارِ گوشتخوار

وِرْل پول Whirl pool: انگلیسی، گِرداب (فرهنگ فنی)

وِرْل ویند Whirl wind: انگلیسی، گِردباد (قریب)

وَرَم: آماس (برهان)، آماه (برهان)، باز ارچه جدا شد ازرکیبت، آماس پذیرد از نهیبت (خاقانی، تحفة العراقین)، علم جمله جهان جُز این مشناس، بِشنو فرق فَربهی زآماس (سنائی، حدیقه)، سِیم (گویش مشهدی)، چِفت (گویش تَبَری)، باد (گویش تهرانی)

وَرَمِ بیضه: خایه باد، در فرانسوی Orchite

وَرَم پستان: آماسِ پستان، در فرانسوی Mastite، وَ، Mastöte

وَرَمِ پلك: پلك آماه، دَر فرانسوی Bléphartite

وَرَمِ ثَدْی: آماس پستان

وَرَمِ جرمِ دِماغ: بَرافروختگی مَغزی، در انگلیسی Encephalitis

وَرَمِ چشم: چَشم‌آماه، در فرانسوی Ophtalmie

وَرَمِ حجاب حاجِز: بَرسام (در تازی نیز بِرسام گفته می‌شود)، سینه دَرد، دَر فرانسوی Diaphragmatite

وَرَمِ حلق با غشاء کاذب: خُناك، بادزَهره، دَر فرانسوی Diphtérie

وَرَمِ حُلقوم: نای آماه، خُرُوسَك، در فرانسوی Balanite

وَرَمِ روده: آماسِ رُوده، در فرانسوی Entérite، در انگلیسی Enteritis

وَرَمِ شِکَم: تیزتَك (گویش مازندرانی)، کُمباد

وَرَم صَفاق: آماسِ تامُوره، در انگلیسی Peritonitis، دَر فرانسوی Péritonite

وَرَم قَرنیّه: آماسِ تخم چَشم، در فرانسوی Kératite

وَرَم قولون: آماسَ فَراخرُوده، دَر فرانسوی، Colite، در انگلیسی Colitis

وَرَم لوزَتَین: آماس بادامَك، دَر فرانسوی

Amygdalite

وَرَم لیفی: راکآماس، دَر فرانسوی Fibrome

وَرَم معاء: آماس رُوده

وَرَم مُلتَحِمَه: آماس بُرونلایه، دَر فرانسوی Congonctivite

وَرَم مُلتحمهٔ بَهاری: آماس بهاره‌ی بُرونلایه، دَر فرانسوی Conjonctivite printaniére

وَرَم مُلتَحمهٔ فَصلی، وَرَم ملتحمهٔ بهاری: آماس واره ای بُرونلایه

وَرَم نقرسی زانو: دَردِ زانو، زانودَرد، آماسِ زانو

وَرَم اغشیه دِماغ و نخاع: آماس پَرده‌های مغز، در فرانسوی Méningite در انگلیسی Meningitis

وِرمُوت Vermouth : انگلیسی از آلمانی Wermut به مانَندِ خاراگوش (= افسنطین)، خاراگوشی، گونه ای می سپید خوشبوی

وِرمیشِل Vermicello : ایتالیایی، بارِشته (با = Soupe در فرانسوی)

وِرنی Vernis : فرانسوی، بنگرید به وارنیش

ورنیه Vernier : فرانسوی، ریزه سَنج

وُرُود: رسیدَن (فرهنگ پهلوی)، دَرآمَد (فرهنگستان)

وُرُودی: دَرآیی

وُرُودیّه: دَرآیه

وَرَی: آفَریده، آفریدگان، جهان (لاروس)

وَرِیّ: ۱ـمهمان، ۲ـهمسایه، ۳ـگوشتِ فَربه (لاروس)، ۴ـآتَشزَنه

وِریبِل Variable : انگلیسی (=متغیر، تغییرپذیر، فرهنگ فنی)، وَرتِناك

وِریبِل اِستار Variable star : انگلیسی، ستاره‌ی چَشمَکزَن (فرهنگ فنی)

وِریبِل رزیستور Variable resistor : انگلیسی (=مقاومت متغیر، فرهنگ فنی)، پَتودَنِ وَرتِناك

وِریبِل فریکوِنسی Variable frequency : انگلیسی (= فرکانس متغیر، فرهنگ فنی)، بَسامَدِ وَرتِناك

وِریبِل کاپاسیتور Variable capacitor : انگلیسی، (=خازنِ متغیر، فرهنگ فنی)، چَگالنده‌ی وَرتناك

وِریبِل کُوآنتیتی Veriable quantity : انگلیسی (= کمیت متغیر، فرهنگ فنی)، چَندیِ وَرتِناك

وَرید: سیاهرَگ (آنندراج) (فرهنگستان)

وَرِیدِ اَجوَفِ اَسفَل: بزرگ سیاهرَگِ زیرین (فرهنگستان)

وَرید اَجوَفِ اَعلَی: بزرگ سیاهرَگ زِبَرین (فرهنگستان)

وَرید اکحَل: سیاهرگ میاندَست، رَگِ هَفت اَندام

وَریدُالأشجع: رَگِ پُشتِ دَست

وَریدان: تثـنـیهٔ وَرید، رَگان گَردَن، در تازی «وَرید انُ الوداجیّان»

وَرید باب: سیاهرَگِ دَر، دَر فرانسوی Veine porte

وَرید باسلیق، وَرید باسیلیق: شاهرَگِ بازو (عمید)

وَریدِ صافِن: سیاهرَگِ دُولا، دَر فرانسوی Veine saphène

وَرید قیفال: سَراروی (عمید)، رَگِ رَگزَنی

وَرید وداج خارجی: سیاهرگِ آشکار گَردَن

وَرید وداج داخلی: سیاهرَگِ درونی گَردَن

وَریدِ هفت انـدام: سیاهرگِ هفت اندام، رَگِ هفت اندام، سیاهرگِ میاندَست

وَریع: ۱ـخویشتَندار، ۲ـپَرهیزگار

وِریفیکـاسیون Vérification: فرانسـوی، رسیدِگی (فرهنگستان)

وَریق: از ریشه‌ی پارسی، پُربَرگ

وِرینت Variant: انگلیسی، وَردا (واژه نامهٔ فیزیك)

وِرینس Variance: انـگـلیسـی، وَردایی (واژه نامهٔ فیزیك)

وِرییشِـن Variation: انـگـلیسـی، وَردِش (واژه نامهٔ فیزیك)

وِزارَة: وزارَت دَر فارسی، از ریشـه‌ی پارسی، وچیری (فرهنگ پهلوی)، وِزیری، به وِزیریّ پادشارفتند (سُعدی)، دیوان (فرهنگ پهلوی)

وزارَت آبادنی و مَسکَن: دیوانِ آبادانی و مانگاه

وزارَت آب و بَرق: دیوان آب و کَهرُب

وزارَت آموزش و پَروَرِش: دیوان آموزش و پرورش

وزارت ارشاد: دیوان پیشبُرد

وزارت اقتصاد: دیوانِ آبُری

وزارت اوقاف: دیوانِ وَرستاد

وزارت تجارت: دیوان بازرگانی

وزارتِ تعاون: دیوانِ هَمیاری

وزارت پست و تلگراف: دیوانِ پیك و پیام

وزارت جَنگ: دیوانِ جنگ

وزارت خارجه: دیوانِ بُرونمَرز

وزارت خانه: دیوان (فرهنگ پهلوی)

وزارت داخله: دیوانِ دَرونمَرز

وزارت دِفاع: دیوان پَدافَند

وزارت رِفاه اِجتماعی: دیوانِ بهزیستی

وزارت صِحیّه: دیوانِ بهداری

وزارت صَناعت: دیوان پیشه و هُنَر

وزارت طُرُق و حمل و نقل: دیوانِ راه و ترابَری

وزارت عَدلیّه: دیوانِ دادگُستَری

وزارت فلاحت: دیوانِ کشاورزی

وزارت کار: دیوانِ کار

وزارت کشاورزی: دیوانِ کشاورزی

وزارتِ مالیّه: دیوانِ دارایی

وزارتِ مَعارف و صَنایعِ مُستَظرَفه: دیوانِ فَرهنگ و هُنَر

وزارت نفت: دیوانِ نفت

وزارت وظایف: دیوانِ راستاد

وَزّال: جگَن، دُوخ

وِزام: شتاب (لاروس)

وِزان: هَمسَنگ

وَزّان: سَنگَنده، سَنجَنده

وَزّانِ سخن: سُخَن سَنج

وِزانَة: ۱ـهَمسَنگ، ۲ـسَنگیدَن، سَنگ کردن

وَزَر: ۱ـپناهگاه، سَنگَر، ۲ـکُوهِ بُلَند

وِزْر: ۱ـگُناه، ۲ـسَنگینی، ۳ـبارِ گران، ۴ـپُشتواره‌ی جامه، ۵ـبَزهَمندی

وُزَراء: (تک: وَزیر)، از ریشه‌ی پارسی، وِچیران، وزیران

وَزُرق: پارسی تازی گشته، بازجُرّه (آنندراج زیر واژه‌ی جُرّه)

وِزرَة: ۱ـپوشاک کُوچَك، ۲ـگلیم کُوچَك (لاروس)

وَزَغ: ۱ـلَرزِش، جُنبِش، ۲ـتَرسو، تنبَل: مَرد (لاروس)

وَزَغ: (تك: وَزَغَة)، از ریشه‌ی پارسی، کَرپاسُوها

وَزَغَة: پارسی تازی گشته، وَزَغ، در تازی بَرابر با کَرپاسُو به کار می‌بَرَند که گونه‌ای مارمُولَك است

وَزَق: در گویش عِراقیان، از پارسی، وَزَغ

وَزْم: ۱ـاَندازه، ۲ـکارِ به‌هنگام، ۳ـدَسته‌ی سَبزی

وَزن: ۱ـسَنگ (برهان)، ۲ـاَندازه، ۳ـسَنگینی، ۴ـگام، دَرخُنیا، ۵ـگِرانی، گِرانسَنگی، ۶ـاَرزِش

وَزن آوَردَن: سنگینی داشتَن

وَزنِ اَتُمی Atomic weight: اِتُمسَنگ

وِزنِ خالص: ویژ سَنگ، در انگلیسی Net weight (=مقیاس)

وَزن خوانی: گام پاسی

وَزن‌دار: ۱ـسَنگین، ۲ـاَرزَنده

وَزنِ شِعر: پِی (فرهنگ پهلوی)، سَنگِ سَرواد، اَفسَمَن (ذبیح بهروز)، اَفسْ (تقطیع) +مَن

وَزن کَردَن: سَنجیدن، تَرازِیدَن، سَختَن

(فرهنگ پهلوی)

وَزن کَرده: سَنجیده (برهان)، سَخته (برهان)

وَزن مَخصوص: در انگلیسی Specific weight، گُنسَنگ

وَزن ناخالص: ناویژ سَنگ، دَر انگلیسی Gross weight

وَزنَة: وَزنِه دَر فارسی، سَنگ (فرهنگستان)، سَنگِه

وَزنه‌بَردار: سَنگه‌بَردار، در انگلیسی Weight lifter

وَزنه‌بَرداری: سَنگه‌بَرداری، در انگلیسی Weight lifting

وَزنه‌پَران: سَنگِه‌پَران، در انگلیسی Shot – putter

وَزنه‌پَرانی: سَنگه‌پَرانی، در انگلیسی Shot put، وَ، Shot–putting

وَزنی: سَنگی، سَنگه‌ای

وَزیر: پارسی تازی گشته، وِچیر، ویچیر (فرهنگ پهلوی)، وزیر، دَستوَر (فرهنگ پهلوی)، دَستور (بُرهان)، چاوُشی رَفت تا کُنَد دُورَش، دید از دُور شاه و دَستُورَش (سنائی، حدیقه)

وزیر اَعظَم: بیتَخْش (فرهنگ پهلوی)، بیدَخش، نُخست‌وَزیر (فرهنگستان)

وزیکول Vésicule: فرانسوی، تُوتِه

وَزین: ۱ـمَهِست (برهان)، گِرانسَنگ، ۲ـسَنگین، ۳ـآردِ کَبَست (= حَنظَل)، ۴ـاُستُواررای

وِساد: پشتی، بالِش، نازبالِش

وِسادات: (تک: وِسادَة)، پُشتی‌ها، بالِش‌ها

وِسادَة: وِسادِه دَر فارسی، ۱ـپشتی، بالِش، ۲ـبستَر، خوابگاه، ۳ـاورَنگ

وَساطَة: وَساطَت دَر فارسی، میانجیکی (فرهنگ پهلوی)، میانگیری، میانجیگَری، پادَرمیانی (بهروز)

وِسام: ۱ـداغ، داغِ ستوران، ۲ـنشان، نشانِ شایستگی (لاروس)

وَسامَة: ۱ـزیبایی، خوبرویی، ۲ـنشانِ زیبایی (لاروس)

وَساوِس: (تک: وَسوَسَة)، گَش‌ها، اَندیشه‌های بَد، دُشمَت‌ها، گُمانکاری‌ها

وَسائِط: وَسایط دَر فارسی، (تک: وسیطَة)، میانجیان

وَسائِل: وَسایِل دَر فارسی، (تک: وَسیلَة)، اَفزارها، چاره‌ها

وَسائل ارتباطی: پیوَند اَفزارها

وَسائل تجهیزات: سازوبَرگ (فرهنگستان)

وَسائل نقلیه: تَرابَرها

وَسَب: چِرک

وِشب: ۱ـگیاه، ۲ـرَنگه واش، در انگلیسی Dyers weed

وِستاریا Wisteria: انگلیسی تازی شده، برگرفته از نام C.Wistar گیاه شناس آمریکایی که دَر سَده ی نوزدهم می زیسته، پیچِ خوش اَندام، وِستاریا

وِستالیس Vestlis: لاتینی، نام نِگهبانان زنِ نیایشگاه Vesta (بهره از معین)

وِستِرن Western: انگلیسی، رُخشاره ی خوربَری، بزَن بزَن، گاوچرانی (بهره از فرهنگ واژه های سینمائی)

وِسترن اسپاگتی Spageti W.: انگلیسی، بزن بزنِ ایتالیایی (بهره از فرهنگ واژه های سینمائی)

وِستیبُول Vestibule: انگلیسی، راهرو، دالان (فرهنگ فنی)

وَسَخ: چِرْک، شُوخ (برهان)، پَژ، پَژاگَن

وَسَخ ناک: چرکناک، پَژناک

وَسَط: ۱ـمِیان، مِیانَك (فرهنگ پهلوی)، مید (فرهنگ کوچك)، ۲ـدادگَر وَ نیك (لاروس)، ۳ـمیانه

وَسَطُ السَّماء: میانه ی آسمان

وَسَطِ سَر: تَشنَك (گویش سیستانی)، سَرمیان

وَسَطِ شَمس: خُورمیان، خُورمید

وَسَطِ کَوکب: اختَرمیان

وَسَطِی: دَر تازی نیامده، میانی

وُسطَی: مؤنث أوسَط، میانی

وَسَطَین: دُومیان (فرهنگستان)

وُسْع: ۱ـیارا، توانایی، ۲ـفَراخی

وُسعَة: وُسعَت دَر فارسی، ۱ـپَهنه (فرهنگستان)، واژه ی پَهنه چنان که در لغت فرس آمده، کَفچه‌ای باشد که بدان گوی بازی کنند، نامه نویسَد بدین ونظم کند خوب، تیغ زَند نیك و پَهنه بازد و چوگان (فرخی)، در بُرهان قاطع، افزوده بر این مانَك، برابر با پَهنا دانسته شده، پَهن و پَهنه برابر با گزینش فرهنگستان در ادب ایرانزمین بی پیشینه نیست، جِرمِ هلال از بَر این سبز پَهنه چیست، مانا زِسُمّ اَسپ تو بَر وی نشان رسید (کمال)، فَراخا (ذبیح بهروز از فرهنگ جهانگیری)، ۲ـگنجایِش، ۳ـتوانگری

وُسعَت کَده: فراخکَده

وُسعَت گاه: فَراخگاه

وِسِل Vessel: انگلیسی (=مَخزَن، ظرف، فرهنگ فنی)، ۱ـآوند، ۲ـناو، یگانِ شِناوَر (واژه نامهٔ دریانوردی)، ۳ـرَگ، ۴ـلُوله

وَسْم: ۱ـداغ، داغی که با آهن تفته کُنند،

۲ـنشان، ۳ـداغ کردن، ۴ـنشان کردن (معین)
وَسمَة: وَسمه در فارسی، بِشکُول (برهان)، بَرگِ نیل، وَردِ نیل
وَسمه بَر اَبرو نهادن: بِشکُول بر اَبرو نهادن
وَسمه بَستَن: وَسمه نهادَن: بِشکولیدَن
وَسمه پُوش: بِشکولپوش
وَسمه جُوش: بِشکولجُوش
وَسمه کاری: بِشکول کاری، خُودآرایی
وَسمِیّ: بارانِ بَهاری، بارانِ دُرُشت
وَسَن: به مانَکِ آلوده، آلایش، آلودگی، پارسی است
وَسَن: ۱ـنیاز، ۲ـپیینکی، غُنودِگی (آنندراج)، چُرت
وَسِن: غُنوده، خوابناک (آنندراج)، چُرتی
وَسنَة: چُرت، خوابِ کوتاه (لاروس)
وَسنی: به مانَکِ هَوُو، پارسی است
وَسَنی: ۱ـخواب آلوده: زَن، ۲ـچشم خُفته: زَن
وَسَنِیّ: چُرتی، چُرتباره
وَسواس: ۱ـاَهریمَن، دَر نِبی آمده، مِن شَرِّالوَسواسِ الخَنّاس، ۲ـدیوکامِگی (دیو کامِکی: شیطان صفتی، فرهنگ پهلوی)، ۳ـدودلی، بَدگُمانی
وَسواس دَر نظافت: تَن چیناکی (فرهنگ پهلوی)
وَسواسی: در تازی نیامده، ۱ـدیوکامه، ۲ـدودِل، ۳ـتَن چیناك
وَسوَسَة: وَسوَسه دَر فارسی، ۱ـگُمانکاری (فرهنگ پهلوی)، ۲ـگَش (برهان)، دیوکامِگی، دُشمَت (=فکر غَلَط، فرهنگ پهلوی)، جُوم‌جُوم (گویش گیلکی)، بَداندیشی (بهروز)
وَسوَسه اَنداز: گَش اَنداز، دُشمَت اَنداز
وَسوسه اَنگیز: گَش انگیز، دُشمَت اَنگیز
وَسوسه کَردَن: گَشاندَن
وَسوسه کُنَنده، وَسوَسه گَر: گَشانَنده
وَسوَسه مَند: گَشمَند، گشاینده
وَسوَسه مَندی: گَشمَندی
وَسوَسه نهادن: گَش نهادن، گَشاندَن
وَسُوط: ۱ـمیانه، ۲ـتازَکِ پَشمی (تازَك: خیمه‌ی کوچَك)
وَسوکُنستریکتورسِنتِر Vasoconstrictor center انگلیسی (=مرکز انقباض عروق، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، تُرُنجمیانَکِ رَگان
وَسوکنستریکشِن Vasoconstriction: انگلیسی (انقباض عروقِ، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، تُرُنجِشِ رَگان
وَسیطَة: وَسیطه دَر فارسی، مؤنث وَسیط، آبِ رُوی گِل

وَسیع: پَهین (آنندراج)، فَراخ، گُشاده، اَنغزان، دُورکَران (فرهنگ پهلوی)، دامَنه‌دار (آنندراج)، دَرَندَشت (گویش هراتی)

وَسیعُ الصَّدر: فَراخسینه

وَسیع کَردَن: گُشاد کَردَن، پَهن کَردَن، فراخ کَردَن

وَسیق: ۱ـ راندَن، ۲ـ باران (لاروس)

وَسیقَة: ۱ـ گَلّه شُتُر، ۲ـ شترِ آبِستَن (لاروس)

وَسیلَة: وَسیله وَ وَسیلَت دَر فارسی، ۱ـ چار، چارَك (فرهنگ پهلوی)، چاره، ۲ـ اَفزار، اَوزار (فرهنگ پهلوی)، ۳ـ دَستاویز (برهان)، ۴ـ بستِگی (لاروس)، ۵ـ پَروَهان (= بُرهان)، در دادرسی، ۶ـ نَزدیکی (لاروس)، ۷ـ پایگاه محمّد (ص) در بهشت، ۸ـ اَنگیزه، زمینه، دَر دادرسی

وَسیلۀ تَقَرُّب: دَستاویز (برهان)، بهانه‌ی نزدیکی

وَسیلۀ جنگی: جَنگ اَفزار، آسایشِ کارزار، دِرَم داد و آسایشِ کارزار، هَم از زیردَستان وهَم نامدار (فردوسی)

وَسیله‌دار: ۱ـ اَفزارمَند، ۲ـ وابَسته

وَسیله‌داری: وابَستگی، چاره‌مَندی (فرهنگ پهلوی)

وَسیله‌ساز: اَفزارپَرداز، گوازِ خُدا، چاره‌ساز

وَسیله‌سازی: اَفزار انگیزی، چاره‌سازی، چاره کَرداری (فرهنگ پهلوی)

وَسیم: خوشگِل، زیبارُوی

وَسیم کَردَن: خوشگل کَردَن، زیبا کَردَن

وَسیمَة: وَسیمه دَر فارسی، مؤنثِ وَسیم، زیبارُوی

وَشّاء: ۱ـ سُخن‌چین، ۲ـ دروغگو، ۳ـ نگارینه فروش

وِشاح: ۱ـ شَمشیر، ۲ـ کَمان

وُشاح: دُوشآویز، بَر دُوشه

وِشاحَة: شَمشیر

وَشاق: ۱ـ سِپهَری شَوَنده ۲ـ رَوَنده ۳ـ سیرِ اَندَك (آنندراج)

وُشاق: اوشاق، تُرکی، ۱ـ نوکَر، زاوَر، پیشیار، ۲ـ نُوباوه (آنندراج)، ۳ـ بَرده زاد

وَشاقان چَمَن: نُونشاندِگان، نُونِهالان

وَشاقِ نباتی: نونِهال

وُشاك: تگ (= سُرعت)

وُشْج: پارسی تازی گشته، وُشك (معین)، از گیاهان

وُشحَة: خَشم، بَراَفروختِگی

وَشز: ۱ـ پَناهِ مَردُم، ۲ـ سَختیِ زندگی، ۳ـ شتاب

وَشع: شُکوفه‌ی گیاه

وَشَق: ترکی، رُودَك (برهان)، جانوری از تیره‌ی سیاهگوش، واژه‌ی وَشَق دَر تازی نیز آمده

وَشَق نیفه: رُودَك نیفه، رُودَك پُوستین

وَشَل: ۱ـآب کَم، تَراو، تَراب، ۲ـاَشكِ کَم، ۲ـاَشكِ بسیار، از واژگان دوپهلو، ۳ـتَرس

وَشلَة: چشمه‌ی کَم آب (لاروس)، دَر برخی از روستاهای ایران شاشُموشی گفته می شود.

وَشْم: داغ خَجَك (= خال)

وَشوَش: چُست، فِرز

وَشْی: ۱ـنگارِ جامه، ۲ـجامه‌ی نگارین، نگارینه

وَشیج: پارسی تازی گشته، ۱ـوَشیگ، لیموداروِ، درخت نَیزه، ۳ـخویشاوَندی

وَصّاد: بافَنده

وَصّاف: ۱ـسِتایَنده، ۲ـزابشِناس، ۳ـبیماری شناس، پزشك

وَصّافَة: وَصّافه دَر فارسی، مؤنث وَصّاف، سِتایَنده، زاب نِهنده

وَصّافی: دَر تازی نیامده، سِتایَندگی

وَصّال: ۱ـپینه‌دُوز: دَر کَفشگَری (آنندراج)، ۲ـوُژنگَر: دَر دَرزیگَری (وُژنگ: وصله که بر جامه کنند، بُرهان)

وِصال: ۱ـبه‌هَم رسیدن، هَمرِسی، ۲ـپیوَستَن، پیوَند (بهروز)، ۳ـدیدار، ۴ـبه دَست آوَردَن، اَلفنج، اَلفنجیدَن، ۵ـیاردید، فَراز (برهان)

وَصّالی: دَر تازی نیامده، ۱ـپینه‌دُوزی، ۲ـوُژنگَری

وِصال جُستَن: یار دید جُستَن، پیوند جُستَن، فَرازیدَن

وَصایا: (تك: وَصیَّة)، اَندَرزها، سِفارش‌ها، خواستگُویه‌ها

وَصایَة: وِصایَت دَر فارسی، ۱ـجایَستایی، ۲ـخواستگُفت، اَندَرز، سِفارش

وَصایَت کَردَن: سفارش کَردَن، اَندرزِ نیدَن (فرهنگ پهلوی)

وَصَع، وَصَعَة: سِسْك (لاروس)، گورب بافَك (برهان)، از پَرَندگان

وَصف: ۱ـزاب، فروزه، ۲ـستودن، زابیدَن (بهروز)

وَصف کَردَن: زابیدَن (بهروز)، ستودَن (برهان)

وَصفِی: فُروزه ای، زابی، سِتایه ای

وَصفِیَّة: وَصفیّه دَر فارسی، سِتایه ای، زابی

وَصل: ۱ـکَروا (برهان): پیوستَنِ چیزی به چیزی، ۲ـفَراز (برهان)، یاردید، ۳ـپیوَند

وُصْل، وِصْل: ۱ـاَندام، ۲ـپیوَندگاه (لاروس)

وَصلَت: بنگرید به وُصلَة

وَصلَت کَردَن: زناشویی کَردَن، پیوَند بستَن

وَصـل کَردَن: اَپیوختَن (فرهنـگ پهلوی)، پیوَستَن، پیوَند دادَن، کَرواییدَن، کَلواییدَن

وَصلَة: وَصلَت (بنگرید به وُصلَة)، ۱ـ نشانه‌ی پیوستـگی: در کیاشنـاسی (= شیمی)، ۲ـ زناشویی، در فارسی

وُصلَة: وَصلَت، وَ، وَصله دَر فارسی، این واژه در تازی کُنش است (= مصدر) و چنانچه در یکی از فرهنـگ‌های فارسی آمـده رَمَن (وُصَـل) نیست و رَمَن (وُصْل یا وِصْل) که دَر بالا آمد نیز (أوصـال) اَست و (وُصَـل) خود رَمَن (وُصلَة) است، ۱ـ پیوَستگی، زناشویی: دَر فارسی، آنچه میـان دو چیـز را پیـونـد دَهَـد، ۲ـ پینـِـه (برهـان)، پینیك (گویش گیلکی)، دَرپِـه (برهـان)، پَژکاله (آنندراج)، وُژَنگ (برهان)، ۳ـ هَمراهان، ۴ـ تُوشِه (لاروس)، ۵ـ سَر زمینِ دُور

وَصلهٔ تَن: وُژَنگِ تَن، دَرپه‌ی تَن، گواژِ خویشاوَند

وَصله پینه کَردَن: پینه کَردَن، وُژنگیدَن

وَصله چسباندَن: چَفته بَستَن، گُناه بَر نهادَن

وَصـله خوردَن: ۱ـ پینـه خوردَن، دَر کفش، ۲ـ وُژَنگ خوردَن، دَر جامه

وَصله‌دار: ۱ـ پینه‌دار: کفش، ۲ـ وُژنگدار، پَرگاله‌دار

وَصله کردن: وُژَنگیدَن، پَرگاله کَردَن

وَصله کردنِ شِکَم: تَه‌بَنـدی کَردَن (بهـره از فرهنگ معین)

وَصلِیّ: وَصـلی دَر فارسـی، ۱ـ پیوَنـدی، ۲ـ سِتاکی، ۳ـ پَلمه (= لوح)

وَصْم: ۱ـ نَنـگ، رُسوایی، ۲ـ آك (= عیب)، ۳ـ گِرهِ چُوب، ۴ـ شکافِ چُوب، ۵ـ آك نهادن

وَصَم: بیماری (آنندراج)

وُصمَة: سُستی (آنندراج)

وَصـمَـة: وَصـمَـت دَر فارسی، ۱ـ تَرك، تَرك خوردَن، ۲ـ نَنگ، رُسوایی، ۳ـ آك، ۴ـ سوگَند در گُناه

وَصواص: ۱ـ رُوزَنه، سوراخ پَرده، ۲ـ رُوبندَك، رُوی‌بَندِ کوچـك، روی‌بَند دختـرکـان، ۳ـ سَنگریزه

وُصُوب: ۱ـ پایِستَن، ۲ـ ایستادگی، دَر کار

وُصُـول: ۱ـ اَلـفَنـج (برهـان)، دَریافت (فرهنگستان)، ۲ـ رِسید (بهروز)، رِسیدَن، ۳ـ پیوَستَن

وُصُول باقی: مانده پَرداخت، مانده شُمار

وُصُـول کَردَن: ۱ـ دَریافت کَردَن، گِرفتَن، ۲ـ به‌دَست آوردَن، اَلفنجیدَن، اَلفیدَن (برهان)

وُصُـولـیّ: وُصـولی در فارسی، ۱ـ رسیدَنی،

اَلفیدَنی، ۲ـ نوکیسه، سودپَرست، دَر تازی

وَصیّ: وَصی دَر فارسی، پَتیمـار (فرهنـگ پهلوی)، جایَستا، اَندرز بُد (بهروز)، خواستکَرد

وَصِیَّة: وَصیَّت دَر فارسی، اَنـدرز (فرهنـگ پهلوی)، سِفارِش، خواستگُویه، خواستنامه (آنندراج)

وَصیَّت نـامـه: خواستنـامـه، اَنـدرزنـامـه، سِفارشنامه

وَصید: ۱ـ میانسَرای، ۲ـ آستانه‌ی دَر، ۳ـ آغِل، ۴ـ شِکاف، گاباره (= غار)، ۵ـ تَنگ، دُوسیده

وَصیف: ۱ـ زابگُوی، سِتایَنده، ۲ـ پیشیار، کَنیز، زاوَر

وَصیفَة: وَصیفَت دَر فارسی، مؤنث وَصیف، کَنیزَك

وَضّاء: ۱ـ پاکیزه، ۲ـ زیبا

وَضّاح: ۱ـ سپیدرَنگ، ۲ـ زیبارُوی، ۳ـ خَندان، خنده‌رُو، ۴ـ رُوز

وَضع: ۱ـ نِهِش (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ اَستِش (فرهنـگ پهلوی)، ایستـا کَردَن، ۳ـ کُویی (فرهنگ پهلوی)، کَم کَردَن، کاستَن، کاست، کاهِش، ۴ـ بَرپا کَردَن، ۵ـ خواری، ۹ـ فُروتَنی، ۱۰ـ گُستَـردَن، ۱۱ـ شیوه، رَوِش، ۱۲ـ نهاده، گُذارده، ۱۳ـ ساختِگی، ۱۴ـ جاوَر (= حالت)، ۱۵ـ ریخت، ۱۶ـ زایِش، زاییدَن

وَضعُ الأختام: مُهر نهادَن، لاك و مُهر کَردَن (لاروس)

وَضعُ الحُدود: مَرزنمایی، نشانه‌گذاری مَرزی

وَضـعُ الیَد: دَست نهـادَن، دَست انـداختن، بَرچیزی، دَست اَندازی

وَضعِ اجتماعی: جاوَرِ مَردُم، جاوَرِ چَهره

وَضع اقتصادی: جاوَرِ آبری

وَضع جناح، خفض جناح: فُروتَنی

وَضـعِ حَمل: زایمـان (فرهنگستـان)، زایِش (فرهنگ پهلوی)

وَضع شُده: نِهادَك (فرهنگ پهلوی)

وَضعِ شیء در موضعِ لایق: ریواز (برهان)

وَضع کَردَن: نِهادَن (فرهنگ پهلوی)

وَضعِ موجود: اَستِش (فرهنگ پهلوی)، هَستار

وَضعَة: ۱ـ جایگاه، ۲ـ میانَك، کُیان (= مَرکز)

وَضعِیّ: وَضعی دَر فارسی، بنگرید به حَرکتِ وَضعی

وَضعِیّات: (تك: وَضعِیَّة)، چگونگی‌ها، جاوَرها

وَضـعِـیَّة: وَضعیَّت دَر فارسی، بَرخـی از پژوهشگران گُمان کرده اند که این واژه در تازی نیامـده و به ناروا پنـداشتـه اند که آن را فارسی

گو یان از (وَضع) ساخته اند، شاید بتوان گفت که فارسی گُویان آن را دَر مانَک یا آرِش درست به کار نمی بَرَند. ۱ـ دَر تازی برابر با: آورگِرایی، در انگلیسی Positivism (= یقین گرایی، اثباتی گَری)، ۲ـ دَر فارسی برابر با، جاوَر، چگونِگی

وَضَم: ۱ـ کُنده، کُنده ی گوشتفروش، ۲ـ سُفره، ۳ـ تخته ی گُوشت

وُضُوء: ۱ـ پادیاپی (فرهنگ پهلوی)، پادیاب (برهـان)، پادیابـه (آننـدراج)، دَست نَماز (برهـان)، آبـدَست، نمازِ عید خواهَم کرد هان ساقی بیار آبی، برای آبدَستِ ما به ابریق قدح شُو یان (کمال)

وُضو تجدید کَردَن: باز پادیابیدَن، دوباره دَست نماز گرفتَن

وُضُوح: آشکارگی، آشکاری، پیداکی، ویناکی (فرهنگ پهلوی)، پیدایی، هُویدایی

وُضُوح تاعمق صحنه Deep focus: (فرهنگ واژه های سینمایی)، ژرف آشکار

وُضُو ساختَن: وضو گرفتَن، پادیابیدَن

وُضوگاه: آبدَستگاه، پادیابگاه

وَضِیء: ۱ـ زیبا، ۲ـ پاکیزه

وَضیءُ المَنظَر: ۱ـ خُوشنَما، ۲ـ خُوبرُوی

وَضیعَة: چهارپا (لاروس)

وَضیع: ۱ـ فرومایه، پَست، ۲ـ سِپُرده

وَضیعَـة: وَضیعَت و وَضیعـه دَر فارسی، مؤنث وَضیع، ۱ـ بَهـاکـاست، ۲ـ سِپُـرده (= ودیعـه)، ۳ـ پِسَـرخـوانـده، ۴ـ باز، که فَرمـانـروا گیرَد، ۵ـ پهرستِ باژوساو

وَضیعی: دَر تازی نیامده، پَستی، فُرومایِگی (معین)

وَطاء: پَسته، زمین پَست

وِطاء: ۱ـ بُوب، گُستَردَنی، ۲ـ پَرده، ۳ـ چادُر

وِطاءَة: وِطائَت دَر فارسی، پاخوردِگی، نَرمی

وَطّاس: چُوپان

وَطَر: ۱ـ آرزو، ۲ـ نیاز

وَطَن: ۱ـ میهَن (لغت فُرس)، بگریَد مرا دوده و میهَنَم، که بی سَر ببینند خَسته تَنم (عنصری)، چو آمـد بَرِ میهَن ومان خویش، بِبُردَش به سَد لابـه مهمـان خویش (اسدی توسی)، زادبوم، زادگاه، جایباش، ۲ـ سُتورگاه

وَطَن پَرَست: میهَن پَرَست

وَطن پَرَستی: میهَن پَرَستی

وَطَن خواه: میهن خواه

وَطَن خواهی: میهن خواهی

وَطَن دُشمَن: میهن دُشمَن

وَطَن دُوست: میهن دُوست

وَطَن کَردَن: میهن کَردَن، ماندِگار شُدَن

وَطَن گاه: میهن گاه، جایباش

وَطَنی: میهَنی

وَطواط: ۱ـتَرَند (برهان)، فَراشتُك (برهان)، ۲ـدالپُوز (برهان)، از پَرَندگان، ۳ـتُندگوی، تُند سُخَن

وَطواطِیّ: وَطواطی در فارسی، پُرگوی: مَرد (معین)

وَطِیء: ۱ـ گود، پَست، فرو رفته، ۲ـنَرم و آسان، ۳ـغَلتیدَنی (بهره از لاروس)

وَطید: اُستُوار، پابَرجای

وَطیدَة: مؤنث وَطید: ۱ـدیگپایه، ۲ـسُتُون، دَر ساختمان

وَطِیس: ۱ـتَنُور، ۲ـجَنگ

وَطِیئَة: وَطیئه دَر فارسی، ۱ـشیر و خُرما، ۲ـفِرنی، ۳ـکَشك و شِکَر (بهره از لاورس)

وَظائِف: وَظایِف در فارسی، (تك: وظیفَة)، خویشکارها، رَستادها، جامِگی‌ها

وَظائِفُ الأعضاء: بنگرید به فیزیولوژی

وَظیفَة: وظیفه دَر فارسی، ۱ـهَرگ، خویشکار (فرهنگ پهلوی)، نام یکی از نوشته‌های ساسانی که برجای مانده «خویشکاریه رِتَکان» است که در زبان فارسی نُوین آن را «وظایِفِ نوباوِگان» گُویند، فِریج (فرهنگ پهلوی، بَرخی فریضَة را برگرفته از آن دانند)، راستاد (برهان)، جامِگی (برهان)، گیره (جیره)، رُوزینه، ۳ـپیمان، سامه (= شرط)، ۴ـکار (فرهنگ پهلوی)، ۵ـپایگاه پایه، ۶ـپیشه

وَظیفه‌ای: فِریچهانیك (فرهنگ پهلوی)، خویشکاری

وَظیفه‌خوار: گیره خوار، رُوزینه خوار

وَظیفه‌دار: گِرِفتارمَند (فرهنگ پهلوی)، دَرگیر، فِریچدار

وَظیفهٔ شخصی: خویشکارَك (فرهنگ پهلوی)

وَظیفه شناس: خویشکاره

وظیفه شناسانه: خویشکارانه

وظیفه شناسی: خویشکاری (فرهنگ پهلوی)

وظیفه ناشناس: اَخویشکار (فرهنگ پهلوی)، ناخویشکار

وظیفه ناشناسی: اَخویشکاری (فرهنگ پهلوی)، ناخویشکاری

وَعّ: ۱ـشُغال، ۲ـبانگ شُغال، ۳ـگریه‌ی کُودَك (لاروس)

وِعاء: آوَند (ظروف واوانی باشد و به عربی وِعاء گویند، بُرهان) (فرهنگستان)

وِعاءِ خارجی: آوَندِ بیرونی (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

وِعاءِ ذهنی: آوَندِ هُوش (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

وِعاءِ لَنفاوی: سپیدرَگ (فرهنگستان)

وِعائی: آوَندی (فرهنگستان)

وِعاط: گلِ زَرد، گلِ سُرخ (آنندراج)

وَعّاظ: اَندَرزگوی (لاروس)، اَندَرزگَر، پَندگوی (برهان)

وُعّاظ: (تك: واعِظ)، اَندَرزگَران، پَنددَهَندِگان

وَعْب: ۱ـراه گُشاده، ۲ـهمه را گرفتَن (بهره از آنندراج)

وَعْث: ۱ـاستخوانِ شِکَسته، ۲ـدُشوار، سخت، ۳ـلاغری (لاروس)

وَعِث: راهِ سَخت، گُدارِ دُشوار

وَعْثاء: ۱ـرَنج، سَختی، ۲ـخُویِ زشت، ۳ـسختیِ راه، رَنج راه

وَعْد: سُریانی تازی گشته از وَعدا (پژوهش واژه‌های سُریانی)، نِوید، در بَرخی از واژه نامه‌ها این واژه‌ی «وَعد» را برابر با درست پیمانی نیز دانسته‌اند که نارواست، زیرا در تازی «وَعْد» به پیمانی گفته می شود که شکسته شود

وَعدِه: دَر تازی نیامده، نِویدِنِش، پَشت، پَتیست (فرهنگ پهلوی)، نوید، نِویذ (در لغت فرس برابر با آگهی دادَن و خرام آمده است) فردوسی آن را برابر با «وَعد» به کار برده، به دیدار تو داده ایمَش نوید، زِما بازگشت است دل پُر امید، گرگانی نیز آن را با همین مانك به کار برده، فراق دوست سَر تا سرامید است، زروز خرّمی دِل را نوید است، دیسیات (آنندراج)، دِسیاد (فرهنگ کوچك)

وَعده بَندی: زَمان بَندی، دَر پرداختِ وام

وَعده جای: بنگرید به وَعده گاه

وَعده خلاف: پیمان شِکَن

وَعده دادَن: نِوید دادَن، زَبان دادَن (= قول دادَن، سَددَر)

وَعده شِکَن: پیمان شِکَن

وَعده کَردَن: نِویدِنیدَن، پَتیستادَن (فرهنگ پهلوی)، نِوید کَردَن

وَعده گاه: ۱ـپیمانگاه، ۲ـدیدارگاه

وَعده گِرفتَن: ۱ـنِوید کردن، نوید برابر با مهمان و مهمان کردن نیز آمده (واژه نامك، عبدالحسین نوشین، شَوَم پیش او گر پذیرد نوید، به نیکی بُوَد هر کسی را اُمید (فردوسی)، مهمان کردن، ۲ـزَبان گرفتن (= قول گرفتن، سَددَر)

وَعده نهادن: زَبان دادَن، پیمان کَردَن

وَعْر: ۱ـجای تَرسناك، ۲ـسخت و دُشوار

وَعِیّ: گِران، پیچیده: سُخَن

وَعْظ: فَرواژ (فرهنگ کوچك)، اَندَرز، پَند (= اَندَرز و نصیحت، برهان)

وَعْل، وُعِل، وَعِل: بُز کوهی، پازَن (انجمن آرا)

وَعلان: گیاه بَرگِ بیدی (لاروس)

وَعلانیّات: خانواده‌ی بَرگِ بیدی (لاروس)

وَعلَة: ۱ـ مادگیِ تُکمه، ۲ـ دَسته‌ی آبتابه، ۳ـ سِتیغ، ۴ـ خَرسَنگ

وَعلی هٰذاَ القیاس: و به همین سَنجِش

وَعْن: ۱ـ پَناهگاه، ۲ـ زمینِ سِفت

وَعواع: ۱ـ گُروه فریاد کُننده، ۲ـ یاوه گوی، ۳ـ آوای شغال، ۴ـ نُوف، بانگِ سَگ

وَعوَع: (در یکی از فرهنگ‌ها این واژه را با وَعواع برابر دانسته‌اند، که دُرُست نیست)، ۱ـ زَبان‌آوَر، سخنگوی، ۲ـ دیده‌بان، ۳ـ شغال، ۴ـ روباه، ۵ـ کَویر

وَعید: ۱ـ دُشنِوید (ذبیح بهروز)، ۲ـ ترساندَن، بیم دادَن، ۳ـ بانگِ شُتر نَر

وَعیر: سِفت و سَخت

وَغا: بنگرید به وَغی

وَغْب: ۱ـ کالای پَست، به دَرد نَخور، ۲ـ شتر تَنومَند، ۳ـ سُست اَندام (لاروس)

وَغبَة: گول (لاروس)

وَغ‌وَغ صاحاب: دُرُستِ این واژه، وَغ‌وَغ سایاب است و با «صاحب» پیوندی ندارد، بازیچه‌ای است که چون سر و ته آن به هم نزدیك و ساییده شود آوایی چون نُوف از آن بَرمی‌خیزد

وَغی، وَغْی: وَغا دَر فارسی، ۱ـ پَرخاش (آنندراج)، غوغا (این واژه پارسی است، بنگرید به غوغا)، ۲ـ جَنگ، ۳ـ وِزوِز، آوای کَبْت و مَگس

وَغیر: ۱ـ بِریان: بَر سَنگِ تفسان، ۲ـ شیر جُوشان، ۳ـ آبِ گَرم (آنندراج)

وَغَیرُه: وَجُزاو، وَجُز آن، از دوستان و مال و جُز آن عزیز باید داشت (کلیله و دمنه، رویه‌ی ۲۵۹)

وَغَیرُها: وَجُزاو، مادینه

وَغَیرَهُم: وَجُز آنان

وَفاء: وَفا دَر فارسی، ۱ـ تُوز، تُوزِش (فرهنگ پهلوی)، دُرُست پیمانی، پیمانداری، ویدایی (از اَوِستایی، بهروز)، ۲ـ دُوستی، مِهرْوَرزی، ۳ـ انجام یابَندگی (معین)، ۴ـ پیمان، ۵ـ دَراز، دَر تازی چون گفته شود مات واَنت بوَفاء، آرشِ پارسی این است که اومُرد زندگی تو دَراز باد (بهره از آنندراج)

وَفات: بنگرید به وَفاة

وَفات کَردَن: دَرگذشتَن، جان سپُردَن، مُردَن

وَفات یافتَن: بنگرید به وَفات کَردَن

وَفاخواه: ۱ـ تُوزِشخواه، ۲ـ نیکخواه

وَفاخواهی: تُوزِش خواهی، ۲ـ نیکخواهی

وَفادار: تُوختار (فرهنگ پهلوی)، ویدای (این واژه از ویدا به مانِك گُم و گُمشده و هویدا جداست)

وَفاداری: تُوختاری، ویدایی

وَفادَة: وَفادَت در فارسی، ۱ـ فِرستادِگی، ۲ـ پیام آوَری

وَفاسگال، وَفاسگالنده: ۱ـ تُوزِشسِگال، توزِسگال، ۲ـ نیك سِگال، نیك اَندیش

وَفا شِکَستن: ۱ـ اَتُوختَن (از پهلوی)، ناتوختَن، ۲ـ پیمان شِکَستن

وِفاع: سَر بَندِ شیشه (آنندراج)

وِفاق: ۱ـ سازگاری (آنندراج)، ۲ـ مِهر، ۳ـ یَگانِگی

وِفاقَة: سازواری کَردَن (غیاث اللغات)

وَفا کَردَن: تُوختَن

وَفا کننده به عَهد: تُوختار (فرهنگ پهلوی)

وَفاکیش: تُوزکیش، تُوختار

وَفاگُستَر: تُوزگُستَر، تُوختار

وَفاة: وَفات در فارسی، مَرگ، مُردَن، جان دادَن، جان سِپُردَن

وَفای به عَهد: تُوزِش (فرهنگ پهلوی)

وَفْد: (تك: وافِد)، آیندگان، دَرآیَندِگان، رَوَندِگان

وَفْد: فِرستادِگی، پیام آوَری

وَفْر: ۱ـ توانگری، ۲ـ بی نیازی، ۳ـ هَمگانی، ۴ـ کالای فَراوان

وَفراء: ۱ـ تُوشه‌دانِ یَکپارچه، ۲ـ گوشِ بزرگ، ۳ـ سَرسَبز، پُرگیاه

وَفرَة: وَفرَت دَر فارسی، فَراوانی، بسیاری

وَفْز: شتاب

وَفْض: شتاب

وَفْق: وِفق دَر فارسی، ۱ـ سازگاری، سازواری، ۲ـ سزاوار (بهروز)

وفق دادَن: سازگار کَردَن

وُفُود: ۱ـ فِرستادگی، ۲ـ پیام آوَری

وُفُود: (تك: وافِد)، دَر آیَندِگان

وُفُور: بسیاری، فَراوانی، وَسناد، وَسناذ (لغت فرس)، امروز به اقبال تو ای میر خُراسان، هَم نعمت و هَم روی نکو دارم وَسناد (رودکی)، فَرهَستی (فرهنگ پهلوی)

وَفی: زمین بُلَند، پُشته

وَفِیّ: ۱ـ وَسپ (= کامل)، بَسَنده، ۲ـ تُوختار (= وَفادار)

وَفیات: (تك: وَفاة)، مَرگ‌ها، مُردَن‌ها

وَفیق: هَمدِل، هَمراه، سازگار

وَقاح: ۱ـ بی شرم: زَن یا مَرد، ۲ـ سُم سَخت

وَقاحَة: وَقاحَت دَر فارسی، ۱ـ سَمسُول

(معین)، بی‌شَرمی، ۲ـشُوخ گرفتنِ سُم (آنندراج)

وَقـاحَت کَردَن: سَمسُـول وَرزیدن، رَقص و کچـول آغـازیدنـد و لور و سَمسُول وَرزیدَند (راحة‌الصدور، رویه‌ی ۴)، بی‌شَرمی کَردَن

وَقّاد: رُوشَنبین، تیزهُوش

وَقـار: زَریو (بُرهـان)، هَنـگ (برهان، در لغت فرس برابـر با نگه داشتن و تیمار بردن آمده)، آهستِگی، آرامیدِگی (آننـدراج)، گِرانسَنگی، شکیبایی، بُزُرگواری (لاروس)

وَقارَة: بُردبار گَردیدَن (آنندراج)

وَقّاص: ۱ـگَردَن شِکَن، ۲ـجَنگجُو

وِقاع: ۱ـدَراُفتادَن، با یکدیگر، ۲ـگادَن، گاییدَن

وِقـاف: ۱ـهَمـدُوشی، هَمکاری، هَم‌پُشتی: دَر کاریا دَر پیکار، ۲ـایستادِگی، ۳ـخواستاری

وِقـام: ۱ـتازیانـه، ۲ـوَسِـه، وَسّه، چوبدَستی (= عصا)، ۳ـشمشیر، ۴ـرَسَن، ریسمان

وَقائع: (تك: وقیعَة)، آسیب‌های جَنگ، کُشت و کُشتارها، دُشیادها، بَدگویی‌ها

وَقـایع دَر فارسـی: فارسـی گویان آن را به نادُرُست رَمَنِ «واقِعَة» دانستـه‌انـد، بَدآمَدها، رویدادهای ناگوار، سَرگذشت‌ها، آسیب زَدَن‌ها

وَقایع نگار: شُده بَند (برهان) (معین)

وَقایع نگاری: شُده بَندی

وَقایع نویس: شُده بَند

وِقایَة، وَقایَة: وَقایَت دَر فارسی، ۱ـنگاه داشتَن، ۲ـپَناه دادَن

وَقْب: ۱ـگودال، مَغاك، چالِه، گودی، ۲ـگول، کانا، ۳ـفُرومایه

وَقبان: گول، کانا

وَقبَة: وَقبه دَر فارسی، ۱ـگودی، چالِگی، ۲ـرُوزَنه

وَقْـت: رُجـکـار، آوام، اُوام، اَوام (فرهـنـگ پهلوی)، خُسَـك (برهـان)، تُوم، تُومُون، تِمَن (گویش تَبَری) تُوم (فرهنگ کوچك)، بسنجید با واژه‌های Tempus در لاتـیـنـی و Time در انگلیسی و Temps دَر فرانسـوی، گاه، کات (گویش کردی مهـابـاد)، ۲ـواره، هِنگـام (= فَصل، مَوسِم)، ۳ـجاوَر (= موقع، حالَت)

وَقت آمَدَن: رسیدَنِ مَرگ، به گواژ

وَقتِ بایَست: اَوامِ بایَست، گاهِ بایَست، تُومِ بایَست

وَقت به وَقت: گاه به گاه، هَرازگاه

وَقت بی وقت: پیوسته، همیشه، پَیاپَی

وَقتِ خوش: اَوامِ خوش، جاوَرِ خوش

وَقت دادَن: تُوم دادَن، اَوام دادَن، زَمان دادَن

وَقتِ سَحَر: شَبگیر (بُرهان)، خروس ناله‌ی شبگیر بَردار، مَرا بی هَمزبان دَر ناله مَگذار

وَقت شِناس: گاه شِناس، جاوَر شناس، اَوام‌دان

وَقت شناسی: ۱ـ گاه شناسی، ۲ـ جاوَر شناسی، ۳ـ ستاره شناسی

وَقت گُذرانی: زَمانکُشی

وَقت ناشناس: جاوَر نَشناس

وَقت نهادَن: بنگرید به وَقت دادَن

وَقت وَقت: گاه گاه

وَقتی: دَر تازی نیامده، هنگامی، زَمانی، تُومی

وَقت یاب: دَمانیاب (دَمان = فُرصت، فرهنگ پهلوی)، تُومیاب

وَقتی که: هنگامی که

وَقِح: بی شَرم

وَقْر: ۱ـ تَرَکِ اُستخوان، ۲ـ مَغاك، گُودی، ۳ـ گِرانی گوش، سنگینی گوش، ۴ـ بُردباری، به گواژ، این ها بَرابرهای پارسی واژه ی «وَقْر» است. فارسی گویان، «وَقْر» را بَرابرِ «وَقار» به کار می برند، بنگرید به وَقار

وِقْر: ۱ـ بار سنگین، ۲ـ اَبرِ گِرانبار

وَقُر: بُزرگوار، جاافتاده: مَرد

وَق زَدَن: پارسی است، وَغ زَدَن، ۱ـ داد زَدَن، ۲ـ نُوفیدَن، بانگیدَنِ سَگ

وَق زَده: پارسی است، وَغ زَده، چَشمِ بیرون جَسته

وَقِس عَلی ذٰلك: وَهَم چُنین (فرهنگستان)

وَقش: پُوشال، ریزه هیزم (لاروس)

وَقَشة: ۱ـ آواز، ۲ـ جُنبش، ۳ـ آك (= عیب)

وَقص: ۱ـ آك، کَمبُود، ۲ـ گَردَن شِکَستَن، ۳ـ گَردَن کُوتاه کَردَن، دَر سَرواد، اگر از «متفاعلن» واتِ «ت» را بردارند «مفاعلن» را گَردَن کوتاه (= موقوص) خوانند

وَقع: ۱ـ اَرج، پایگاه، ۲ـ اَبر تُنُك، ۳ـ آوای سُم، ۴ـ آوای کُوبِش، ۵ـ جای بُلَند، بُلَندنا، شُکوه، سَهمگینی

وَقع گذاشتن: اَرج نهادن

وَقع نهادن: اَرج نهادن، ارزش بَخشیدن

وَقعَة: وَقعَت و وَقعِه دَر فارسی، پیکار، کارزار

وَقف: ۱ـ نِهادَك (فرهنگ پهلوی)، وَرستاد (برهان)، ۲ـ ایستیدِگی، ایست

وَقفِ اَموات: وَرستادِ مُردِگان

وَقفِ اولاد: وَرستادِ فَرزندان

وَقف کَردَن: وَرستادَن، نِهادَك کَردَن

وَقف نامه: نِهادَکنامه، وَرستادنامه

وَقفَة: وقفه دَر فارسی، ۱ـ دِرَنگ، ایست، ۲ـ رُستی (= تعطیل)، ۳ـ دَمان (= فُرصَت، فرهنگ پهلوی)

وَقفی: وَرستادی، نِهادَکی

وَقفیَّت: از ساخته‌های فارسی گویان، وَرستادگی

وُقُل: گُل گُل، خَشَل (= مُقْل)، از گیاهان

وَقْل: مُخ بادبزنی، کُویَك بادبزنی، از گیاهان

وَقَل: ۱ـ ته شاخه: بَر دَرخت، ۲ـ سنگریزه

وُقُنات: (تك: وُقُنَة)، آشیانه‌ها

وُقْنَة: آشیانه، نَشیم

وَقواق: ۱ـ کالَنجه (= قُمری)، از پَرَندگان، ۲ـ تَرسُو

وَقــواق: پارسی است، وَغــواغ، درختی که در گذشته از چوبِ آن آمِه (= دوات) می ساخته اند (بهره از معین)

وَقواقَة: پُرگوی: زَن یا مَرد (لاروس)

وُقــود: ۱ـ سُوختی، سُوختَنی، سُوخت (لاروس)، ۲ـ فروزینه، آتَشگیر، گیرانه (معین)

وَقُور: بُردبار، آرام: زَن یا مَرد

وُقُــوع: ۱ـ پیش آمَدَن، دَست دادَن، ۲ـ فُرود آمَدَن، ۳ـ آشکار شُدَن

وُقُوع داشتن: راست بُودَن، پیش آمَدَن

وُقُوع یافتَن: رُخ بَستَن، پیش آمَدَن

وُقوف: ۱ـ آگاهی، ۲ـ ایستیدِگی، ۳ـ پی بُردَن (بهروز)

وُقوف افتادن: آگاهی دَست دادَن، آگاهی یافتَن

وُقوف دار: آگاه، آگاهی یافته

وُقُوف داشتَن: آگاهی یافتَن، پی بُردَن، سَر دَرآوَردَن

وُقُوفیَّت: از ساخته‌های فارسی گویان، آگاه گَشتِگی

وَق وَق: نادرســت نویســی وَغ وَغ، نُوف (برهان)، بانگِ سَگ

وَق وَق صاحاب: نادرست نویسی وَغ وَغ سایاب

وَق وَق کَردَن: نادرست نویسی وَغ وَغ کردن، نُوفیدَن (برهان)

وَقیح: دَریده، پُررو، بی شَرم

وَقیحانه: بی شَرمانه، با پُررُویی (معین)

وَقید: ۱ـ فروزینه، گیرانه، ۲ـ سُوخت، سُوختَنی

وَقــیر: ۱ـ تَرَك خورده: اُستخــوان، ۲ـ گُروزه، گُروه مَردُم، ۳ـ سَرکوفته، خوار، زَبُون، ۴ـ رَمه، ۵ـ چاله، چاله‌ی آبگیر، ۶ـ بدهکار

وَقــیط: ۱ـ آزاری (= غشــی، حَمـله ای، مصروع)، ۲ـ کُوفته، خَسته

وَقیعَة: وَقیعَت دَر فارسی، ۱ـ دُشیادی (= غیبت کردن)، ۲ـ کِشمَکِش، ۳ـ کُشت و کُشتــار، ۴ـ آسیب جَنگی

وُقِیَّة: وُقیّه دَر فارسی، بنگرید به اُقِیَة

وِکاء: ۱ـ بَند، دَوال، دَوالِ مشك، ۲ـ آوَندِ دَردار

وِکاف: پالان

وِکال: ۱ـ سُستی، تنبَلی، ۲ـ کودَنی

وِکالَة، وَکالَة: وِکالَت دَر فارسی، ۱ـ نمایندگی، کارگُزاری، ۲ـ جانشنیی، ۳ـ واگُذاری

وِکالت انتخابی: دادگُزاری گزینشی

وِکـالتِ دادگسـتـری: داتگُـویی (از فرهنگ پهلوی)، دادگُویی، دادگُزاری

وِکالَت دادَن: نمایندگی دادَن

وِکالَت داشتَن: نمایندگی داشتن

وِکـالتِ مُسَخَّـر، وِکالَتِ تَسخیری: دادگُزاری گُزینشی، دادگُزاری رایگان

وِکالَت‌نامه: دادگونامه

وِکتُور Vecteur : فرانسوی، بُردار (فرهنگستان)

وِکتُور آنالیِسس Vector analysis : انگلیسی (= آنالیز بُرداری، واژه نامهٔ فیزیك)، آناکاوی بُرداری

وِکتُـور اینتگـریشِن Vector integration : انگلیسی (= اَنتگرال گیری بُرداری، واژه نامهٔ فیزیك)، پَروَزگیری بُرداری

وِکتُـور پِتِنشال Vector potential : انگلیسی (= پُتانسیل بُرداری، واژه نامهٔ فیزیك)، کاراك بُرداری

وِکتُور پروداکت Vector product : انگلیسی (ضَربِ بُرداری، واژه نامهٔ فیزیك)، بَس‌شُمار بُرداری

وِکتُور دایاگرام Vector diagram : انگلیسی، نُمودار بُرداری (واژه نامهٔ فیزیك)

وِکتُور دیفرنشال اُپرِیتُور Vector differential operator : انـگـلیسی (عَمَلگـرِ دیفـرانـسیلی بُرداری، واژه نامـهٔ فیزیك)، گَرداننده‌ی فَروَری بُرداری

وِکتــور فیلد Vector field : انگلیسی، میدان بُرداری (واژه نامهٔ فیزیك)

وِکتــور کَلکـولُـوس Vector calculus : (انـگلیسی، (= حسـاب بُرداری، واژه نامـهٔ فیزیك)، هَماره‌ی بُرداری

وِکتــور مُومنتُـوم Vector monentum : انگلیسی، تَکانه‌ی بُرداری (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

وُکُع: جوجگان فَربه (لاروس)

وَکْد: ۱ـ آهَنگ (= قصد)، ۲ـ اَندوه

وُکْد: کوشِش

وَکْر: آشیانه، نشیم، لانه

وَکْس: ۱ـ کَم و بیش، ۲ـ خُونابه، چِرك

وَکسیل بَند: بنگرید به واکسیل

وُکَـلاء: وُکَـلا دَر فارسـی، (تك: وَکـیل)،

نمایندگان، کارگُزاران

وُکَلای دادگُستری: دادگویان، دادگُزاران

وُکْن، وُکون: (تك: وَکْن)، لانه‌ها، آشیانه‌ها

وُکْن: آشیانه، لانه، نَشیم

وُکَنة، وَکَنة: وَکنه دَر فارسی، آشیانه، نَشیم

وَکیل: ۱ـ کارگُزار، ۲ـ نماینده، ۳ـ اُستادسَرای، ۴ـ جانِشین، ۵ـ کارراه اَنداز

وَکیلُ البَحر: کارگُزارِ دَریا، ۱ـ تیتو، ۲ـ سیمرغ دریا، سیرَنگ

وَکیلُ التُّجار: کارگُزارِ بازرگانان، نماینده‌ی بازرگانان

وَکیلُ الدَولَه: دَستیار نخست‌وزیر

وَکیلُ الرُّعایا: نماینده‌ی برزگران، نماینده‌ی مردم، ۱ـ پاژنام کریم زَند، ۲ـ سَرپَرست جُددینان

وکیل باشی: گروهبان یکم

وَکیلِ بِلاعَزل: کارگُزار وَرجاوَند

وَکیلِ تَسخیری: دادگُزار رایگان، دادگُزار گُزینشی

وَکیلِ خرج: هَزینه‌دار

وَکیل دادگُستری: داتگوی (فرهنگ پهلوی)، دادگزار

وَکیل دَر توکیل: کارگُزارِ گُزینا

وَکیلِ دعاوی: دادگُزار

وَکیلِ عمومی: دادیار (فرهنگستان)

وَکیل کَردَن: نمایندگی دادن، کارگُزار بَرگُزیدَن، نماینده بَرگُزیدن

وَکیل مجلس: نماینده‌ی مردم

وکیلِ مدافع: دادگُزار

وَکیُوم Vacuum: انگلیسی، ۱ـ مِکش، ۲ـ تُهیکی (=خَلأ)

وَکیوم اولترابولت رِدیِیشِن Vacuum ultraviolet radiation: انگلیسی، پَرتوِ فرابَنفشِ تُهیکی (بهره ازواژه نامهٔ فیزیك)

وَکیُوم پامپ Vacuum pump: انگلیسی (=تُلمبهٔ خَلاء، فرهنگ فنی)، بادکارِ تُهیکی

وَکیوم تیوب Vacuum tube: انگلیسی، (=لامپِ خَلأ، واژه نامهٔ فیزیك) لُوله‌ی تُهیکی، چِراغِ تُهیکی

وَکیوم تیوب نویز: Vacuumtubenoise: انگلیسی، نوفه‌ی چراغ تُهیکی (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

وَکیوم چِمبِر Vacuum chamber: انگلیسی (=اُتاقِك خلاء، واژه نامهٔ فیزیك)، گُتَكِ تُهیکی

وَکیوم دراییِنگ Vacuum drying: انگلیسی (=خُشکانیدَن دَر خلاء، واژه نامهٔ فیزیك) خشکاندنِ تُهیکی

وَکیوم دیستیلیشِن Vacuum distillation:

انگلیسی (= تقطیر دَر خلاء، واژه نامهٔ فیزیك)، چِکِشِ تُهیکی

وَکـیوم فیزیکس Vacuum physics : انگلیسی (= فیزیك خلاء، واژه نامـه فیزیك)، گیتیكِ تُهیکی

وَکیُوم کلینـر Vacuum cleaner : انگلیسی، جاروی کَهرُبی (بهره از فرهنگ فنی)

وَکیوم کوتینك Vacuum coating : انگلیسی، آندایشِ تُهیکی (بهره ازواژه نامهٔ فیزیك)

وِگـا Vega : انگلیسی (= نَسر واقع)، کَرکَسِ نِشَسته (واژه نامهٔ دریانوردی)، کَرکَسَك

وِل Well : انگلیسی، چاه (واژه نامهٔ محیط زیست)

وَلا: برگرفته در فارسی از وَلایَة، شهرِستان، سَرزَمین

وَلاء: وِلا دَر فارسـی، ۱ـدوستی، مهـر ورزی، یاری، ۲ـنزدیکی، ۳ـکشـورداری، پادشـاهی (لاروس)، ۴ـخویشی، خویشاوَندی

وِلاء: وِلا دَر فارسی، ۱ـهَمـدوستی، ۲ـپَیاپَیی، دُنبالِگی، پُشتِ هَمی

وُلات: بنگرید به وُلاة

وِلاد: زایِش، زای آوری

وِلادَتگاه: زادگاه

وِلادَة: وِلادَت دَر فارسـی، ۱ـزاییدَن، زایش، ۲ـزاییده شُدَن، ۳ـزایگاه، زَمانِ زایِش

وُلاة: وُلات دَر فارسی، (تك: والی)، فَرمانداران

وِلاه: (این واژه در معـارف بهاء ولد آمده، معنی وِلاه دَر الله دیدی، برخی بر آنند که ازوَلَه گرفته شده)، شیدایی

وَلایات: (تك: وَلایَة)، اُستان‌ها، شَهرِستان‌ها، سَرزمین‌ها

وِلایَة: وِلایَت در فارسـی، ۱ـکِشـوَرداری، کُنـارَنگی، استـانـداری، فَرمـانـداری، ۲ـخویشاوَندی، نزدیکی، ۳ـسَرپَرستی، لِلَگی

وَلایَة: وَلایَت دَر فارسی، ۱ـنَسَنـگ (فرهنـگ پهلوی)، شهـرستـان (فرهـنگستـان)، ۲ـخویشاوَندی، نزدیکی، ۳ـاُستان (لاروس)

وَلایَت بَخش: کِشوَربَخش، نَسَنگ بَخش

وَلایَت بخشیدن: کِشوَر بخشیدَن، فَرمانداری دادَن، اُستاندار کَردَن، نَسَنگ بخشیدَن

وَلایت ستان: کِشوَرستان

وَلایت گیری: شهرگیری، شارسان گیری

وَلایتی، وِلایتی: شهرستانی، شارسانی

ولایتی خَط: بنگرید به نستعلیق

وُلت Volt : بَرگرفتـه از نام A.Volta گیتیك‌دانِ ایتالیایی (۱۸۲۷ـ۱۷۴۵)، یکان فروَرِکَهرُبی (= واحد پُتانسیل الکتریکی)، وُلت

وُلتامِتر Voltamètre : فرانسوی، آبِشکَن

وُلتمتر Voltmètre: فرانسوی، وُلتسَنج

وِل خَرج: وِلگسار، هَرزگُسار

وِل خَرجی: وِلگساری، ریخت و پاش

وَلُد: فرزَند، زای، زَی (گویش گیلکی)

وِلـد Weld: انگلیسی، جُوش، جُوشکاری (فرهنگ فنی)

وَلد: (تک: وَلَد)، فرزندان

وَلَدُالحَرام: مُول، نغاک (برهان)، لُشه (گویش نایینی)، داغُول (گویش گیلکی)

وَلَدُالزِّنا: جِهزاد، خَشوک (برهان)، پُسَندَره (آنندراج)

وِلدان: (تک: وَلید) کُودَکان، پِسَران

وَلَدِ چَموش: چَموش زاده، مَردُم آزار (معین)

وَلَدِ سَگ: تُخمِ سَگ (معین)

وِل دیفایند Well defined: انگلیسی (= کاملاً تعریف شده، فرهنگ فنی)، رَساویَمند

وِلدینگ راد Welding rod: انگلیسی، سیمِ جُوش (فرهنگ فنی)

وَلَع: آز، آزوری، آزمَندی

وُلکان Volcan: فرانسوی، آتشفشان (قریب)

وُلکان دُوبو Volcan de boue: فرانسوی، گِلفشان (قریب)

وُلکانولوژی Volcanologie: فرانسوی، آذرگرایی (قریب)

وُلکانیکَ اَش Volcanic ash: انگلیسی، خاکسترِ آتشفشانی (قریب)

وُلکانیک بامب volcanic bomb: انگلیسی، بامبِ آتشفشانی (بهره از قریب)

وُلکانیک توفا Volcanic tufa: انگلیسی، پُولسَنگِ آتشفشانی (قریب)

وُلکانیک چیمنی Volcanic chimney: انگلیسی، دُودکشِ آتشفشانی (قریب)

وُلکانیک راکز Volcanic rocks: انگلیسی، سنگ‌های آتشفشانی (قریب)

وُلکانیک سَند Colcanic sand: انگلیسی، ماسه‌ی آتشفشانی (قریب)

ولکانیک کُون: Volcanic Cone: انگلیسی، سَرویِ آتشفشانی (بهره از قریب)

وُلکانیک گلاس Colcanic glass: انگلیسی، شیشه‌ی آتشفشانی (قریب)

وُلکانیک وِنت Volcanic vent: انگلیسی، دودکش آتشفشان (قریب)

وِل کیسینگ Well casing: انگلیسی، لوله‌ی آستری چاه، پوششِ چاه (فرهنگ فنی)

وِل گِریدِد Well graded: انگلیسی، دانه بَندی جُور (فرهنگ فنی)

وِل لاجینگ Well logging: انگلیسی، چاه پیمایی (فرهنگ فنی)

وِلوِت Velvet: انگلیسی (= مخمل، فرهنگ فنی)، بنگرید به مُخمَل

وُلُوج: دَرآمدن، به درون آمَدَن

وُلُود: زایَنده، بِسیارزای

وِلُوسیتی Velocity: انگلیسی (= سُرعَت، فرهنگ فنی)، تَگ، تُندی

وِلوسیتی آف پروپِگیشن Velocity of propagation: انگلیسی (= سرعت انتشار، فرهنگ فنی)، تَگِ پَراکنِش

وِلوسیتی رِیشو Velocity ratio: انگلیسی (= نسبت سُرعتها، فرهنگ فنی)، بَستمانِ تگ

وَلُوع: ۱ـ آزور، آزمند، ۲ـ آز، آزمَندی

وَلوَلَة: وَلوَله، وَ، وِلوِله دَر فارسی، ۱ـ غوغا (این واژه پارسی است)، ۲ـ آشوب

وَلوَله اُفتادَن: آشو بیدَن، شُو ریدَن

وَلوَله انداختن: شُو راندَن، آشوب بَر پا کَردَن، به غوغا انگیختن

وَلَـه: ۱ـ فَرمگینی، اَندُوهگینی، ۲ـ بی تابی، ۳ـ هاژی، سَرگَشتِگی، ۴ـ شُوریدِگی، شیدایی

وَلَه زَده: شیدا، شُورمَند، سَرگَشته

وَلیّ: وَلی دَر فارسی، ۱ـ دُوست، یار، یاریگر، ۲ـ خاوَند، دارنده، ۳ـ سَرپَرست، کارگُزار، پیشکار، کَس (کُردی)

وَلی Valley: انگلیسی، دَرّه (واژه نامهٔ محیط زیست)

وَلی: این واژه دَر معین برگرفته از وَلَکِن تازی دانسته شده، وَلی، پارسی است برابر ولکن تازی (فرهنگ جهانگیری)، بَلام (گویش کردی مهاباد)

وَلیُّ النِعَم: خُداوَندِ روزی

وَلیُّ‌الله: دُوست خُدا، یارِ خُدا، پاژنام علی بن ابی طالب (ع)

وَلیجَة: ۱ـ دَرون، ۲ـ دَمساز، هَمدَم (لاروس)

وَلیخَة: ۱ـ شیر دَفزَك (= غلیظ)، ۲ـ گِلابه، گِلاب، ویم

وَلید: ۱ـ زاده، ۲ـ کُودَك، ۳ـ بَنده

وَلیّ عَصر: زَماندار، پاژ نام پیشوای دوازدهم (ع)

وَلی عَهد: ۱ـ نوبان (برهان از دساتیر) شاهیار ۲ـ جانشین ۳ـ پِسَرِ بُزُرگ

وَلی کَردن: ۱ـ نوبان کَردَن، شاهیار کَردَن، ۲ـ جانشین کَردَن

وَلیکن: وَلَکِن، وَلی، از این رُوی

وَلی گرداندن: بنگرید به وَلی کَردَن

وَلیمَـة: وَلیمه دَر فارسی، ۱ـ سُورِ کَتخدایی (غیاث اللغات)، سُورِ آروسی، ۲ـ دُلمه، پولی که داماد به آمِدگان می پردازد (گویش گیلکی)، ۳ـ خوراكِ سُور، خوراكِ جَشن، ۴ـ سُور

(لاروس)

وَلیمهٔ ختنه کَردَن: شَب پاسی (گویش گیلکی)، خروسه سُوران

وَلیمهٔ نخستین دَندانِ کُودَک: گاز فُورشان (گویش گیلکی)

وَلی نعمت: روزی رسان، روزی دَهَنده، سَروَر، سَرپَرَست

وَلیُو Value: انگلیسی، اَرزِش (واژه نامهٔ محیط زیست)

وَلیَّة: وَلیّه دَر فارسی، مؤنث وَلیّ، بنگرید به وَلیّ، ۱ـنزدیکی، ۲ـپالان (لاروس)، ۳ـتُوشه (اَنبان)

وَن: ترکی ختایی، دَه هزار سال (معین)

وَنّ: پارسی تازی گشته (لاروس)، وین (فرهنگ پهلوی)، چنگی است که با انگشت نواخته می شود، وَ، سُستی

وَن Van: انگلیسی، بارکِش (فرهنگ فنی)

وَناء: سُستی، شِکَستگی (لاروس)

وَناة: ۱ـمُروارید، ۲ـآهِسته رَفتار: زَن

وَنج: پارسی تازی گشته، وَنَه (گونه ای عود که با آن نوازندگی کُنند، لاروس)

وَنَك: این واژه را معین تازی دانسته برابر با بَبْر، دَر بُرهان و انجمن آرا و آنندراج پارسی است و تازی آن وَبْر است که خود تازی گشته ی بَبر پارسی

وِنوس Venus: انگلیسی، ناهید (فرهنگ پایه)

وِنوس هِیراستون Venus's hairstone: انگلیسی، گیسوی ناهید (قریب)

وَنیش Vanish: انگلیسی، ناپدید شُدَن (فرهنگ فنی)، ناپَدیدی

وَنیشینگ پُوینت Vanishing point: انگلیسی (= نقطهٔ ناپدیدی، فرهنگ فنی)، دیلِ ناپَدیدی

وَهّاب: بخشنده، از فُروزگانِ خدا

وَهابیّه: پیروان محمدبن عبدالوَهّاب، زاده ی ۱۱۱۵ فَرارَفت، که می گفت همگی شاخه های اسلامی کژراهه رفته و ازدین اسلام دُور افتاده اند. او سوگَند و یاریخواهی از پیامبر (ص) و خاندانش را روا نمی دانست و می گفت که آدمی باید تنها به خدا بیاندیشد و به خُدا امید بَندَد. ساختَن آرامگاه را بر گور مردگان بُت پرستی می دانست و گریستن و مُوییدن بر مرده را نیز ناروا می شمرد (بهره از فضل بن شادان نیشابوری، گزارش جُنیدی)

وَهّاج: فروزَنده، روشَن

وِهاد: (تك: وَهدَة)، پَسته ها، پَستِه های هَموار، دَرّه ها

وَهْب، وَهَب: بَخشیدن

وَهبیّ: وَهبی دَر فارسی، خُداداد

وَهْج: ۱ـدَرخشش آتش، اَفروختگی، ۲ـتابشِ خُور، ۳ـگَرمی آتش، گَرمی خُور: از دُور (بهره از لاروس)

وَهِج، وَهجان: روزداغ

وَهْد: پَسته، زمینِ نشیب، زمینِ فرو رفته (لاروس)

وَهدَة: وَهده دَر فارسی، پَسته، زمینِ نشیب، زمین گود، دَرّه

وَهران: تَرسُو

وَهلَة: وَهلِه، وَ، وَهلَت در فارسی، کَرْت، بار

وَهْم: سَمراد (برهان)، پِندار (بهروز)

وَهْم اُفتادن: پِنداشتَن، سَمرا دیدَن

وَهم پیکر: پِنداری، سَمرادی

وَهم کَردَن: پِنداشتن، سَمرا دیدَن

وَهمناك: ۱ـبَدگُمان، ۲ـتَرسان، ۳ـسَهمگین

وَهمیّ: وَهمی دَر فارسی، پنداره ای، سَمرادین

وَهمیّات: (تك: وَهمیَّة)، پندارِگان، سَمرادینان

وَهمیَّة: وَهمیّه دَر فارسی، مؤنث وَهمیّ، پنداره ای، سَمرادین

وَهْن: سُستی، کَم توانی، نااُستُواری

وَهَن اُفتادَن: سستی اُفتادَن، سُست گرداندَن

وَهَن پذیرفتن: سُست شُدَن، سُستی گِرِفتن (معین).

وَیبات: (تك: وَیبَة)، بَدآمَدها، رُسوایی ها

ویبرُسکوپ Vibroscope: انگلیسی (= ارتعاش نما، فرهنگ فنی)، لَرزنَما

ویبرُگراف Vibrograph: انگلیسی (= ارتعاش نگار، نوسان سنجِ ثبّات، واژه نامهٔ فیزیك)، نَوانِشنِگار، لَرزنگار

ویبرِیت Vibrate: انگلیسی (= نوسان کردن، ارتعاش کَردَن، فرهنگ فنی)، نَویدَن، (فرهنگستان)، لَرزیدَن (فرهنگ نوین پیوسته)

ویبرِیتور Vibrator: انگلیسی، لَرزانَنده (فرهنگ فنی)، لَرزانگَر (فرهنگ نوین پیوسته)

ویبریتوری Vibratory: انگلیسی، لَرزه ای (فرهنگ فنی)

ویبریتوری کمپاکتر Vibratory comapctor: انگلیسی (= تراکم ساز ارتعاشی، فرهنگ فنی)، اَنباشتگرِ لَرزه ای

ویبریتینگ اِسکرین Vibrating screen: انگلیسی، سَرَندِ لَرزان (فرهنگ فنی)

ویبریتینگ فیلد Vibrating field: انگلیسی (= طیف نوسان، واژه نامهٔ فیزیك)، میدانِ نَوانِش، میدان لَرزه ای

ویبریتینگ کپاسیتُور Vibrating :

capacitor انـگـلیسـی (= خازنِ ارتعـاشی، واژه نامهٔ فیزیک)، اَندوختار نَوانشی، اَندوختار لَرزش

ویبریشِن Vibration: انگلیسی، لَرزه (فرهنگ فنی)

ویبـریشِـن آیزولیتِـر Vibration isolator: انگلیسی، لَرزه گیر (فرهنگ فنی)

ویبریشِن اِستیت Vibration state: انگلیسی (= حالتِ ارتعاش، واژه نامهٔ فیزیک)، جاوَرِ لَرز

ویبـریشنـال اِنـرجی Vibrational energy: انـگلیسی (= انـرژی ارتعـاشی، واژه نامـه فیزیک)، کارمایه‌ی لرزه ای

وِبَـة: ۱ـبَدآمـد، ۲ـبَدبختی، ۳ـرُسوایی، ۴ـتیتُو، ازمُرغابیان

وِیپُـور Vapour, Vapor: انگلیسی (= بُخـار، فرهنگ فنی)، وَشْم

وِیپُـور پِرشِر Vapour pressure: انگلیسی (= فشارِ بُخار، فرهنگ فنی)، فَشارِ وَشْم

وِیپـوریزیشـن کِرو Vaporization curve: انگلیسی (= خَم تَبخیر، واژه نامهٔ فیزیک)، خَمِ خَوزِمش (خَزمِش خوانده شود)

وِیپـوریزیشـن لاین Vaporization line: انـگلیسی (= خط تَبخیر، واژه نامـهٔ فیزیک)، کِشَکِ خَوزمِش

ویپـوریمـیتـر Vaporimeter: انـگـلیسی (= بُخارسَنج، فرهنگ فنی)، وَشْم سَنج

ویپینـگ ویلُو Weeping willow: انگلیسی، لَسه بید (گویش گیلکی)، از گیاهان

ویتـامین Vitamine: فرانسـوی برگرفتـه از لاتینی Vita به آرِش زندگی، زیوین

ویتبیم Whitbeam: انگلیسی، دیو البـالُـو، از گیاهان (گویشِ گیلکی)

ویتروفیر Vitrophyre: فرانسوی، سُماکسَنگِ شیشه ای (بهره از قریب)

ویترین Vitrine: فرانسوی، برگرفته از لاتینی Vitrum به مانَکِ شیشه، شیشه بَند

وَیحَـك: وِیحَـك دَر فارسی، ریکـه (برهـان)، ۱ـای نیکـو، ای نیکبَـخت، ۲ـای بَدبَخت، ۳ـوَای بَر تو

ویدیو Video: لاتینی به مانَکِ مَن می بینَم، بین

ویدیو تِیپ Video tape: انگلیسی، بین نَوار

ویرگول Virgule: فرانسوی، وِك (نخستین دَستور)

ویرمان Virement: فرانسوی، بَرگَردان (فرهنگستان)

ویروس Virus: لاتینی به مانَکِ زَهْر، زَهرَك

ویزا Visa: لاتینی به مانَکِ دیده شُده، رَوادید (فرهنگستان)

ویزیت Visite: فرانسوی، ۱ـ دیدار، بازدید، ۲ـ پارَنج، پایمُزد
ویزیت کَردَن: بیمار دیدَن
ویزیتور Visiteur: فرانسوی، دیدارگر، ۱ـ استادِ دیدارگَر در انگلیسی Visiting Professor، ۲ـ داسارِ دارو (= دلّال دارو)
ویستاویژن Vistavision: انگلیسی، نَمابین
ویس قنسول: بنگرید به کُنسولیار
ویس کُنسول Vice-consul: فرانسوی، بنگرید به کنسُولیار
ویسکالبین Viscalbin: فرانسوی، دار واشِه (بهره از گویش گیلکی)
ویسکوز Viscose: فرانسوی، رِشتار
ویسکوزیته Viscosité: فرانسوی، دُوسگِنی
ویسکومِتر viscomètre: فرانسوی، دَفزکَسَنج
ویسکی Whisky: انگلیسی از ایرلندی گائلیک به مانَکِ آب زندگی، زیآب، زیاب
وَیك: ویك در فارسی، وای بَر تو
وَیل: ۱ـ نفیر و اَفغان، ۲ـ بَدآمَد، ۳ـ دَردمَند کَردَن، ۴ـ سختی، پَتیار
ویلا Villa: فَرانسوی، فَروار (= خانه‌ی تابستانی بُوَد بَر بالا، لغت فرس)، آن کُن که بدین وقت هَمی کردی هَر سال، خَزپوُش و به کاشانه رو از صفّه‌ی فَروار (رودکی)
ویلان الدوله: از ساخته‌های فارسی گویان، ویلان دیوان، سَرگَردان، بیکاره
وَیلَك: ویلَك در فارسی، وای بَر تو
وَیلَة: ویلِه دَر فارسی، ۱ـ رُسوایی، ۲ـ بَدبیاری
وَین: آك (= عیب)
وَین: پارسی تازی گشته، وین، اگر زندگانی بُوَد دیر یاز، بَرین وینِ خُرَّم بمانَم دراز (فردوسی، واژه نامك، وین = تاك، تاکِستان، نوشین)، دَر تازی: انگور سیاه، بنگرید به واژه‌های همانند در فرانسوی و انگلیسی
وِین Vein: انگلیسی، رَگِه (قریب)
وینچ Winch: انگلیسی، نیر و اَفزا (فرهنگ فنی)
ویند wind: انگلیسی، ۱ـ باد، ۲ـ پیچیدَن (فرهنگ فنی)
ویند اِروشِن Wind erosion: انگلیسی، فَرسایشِ بادی (واژه نامهٔ محیط زیست)
ویند بِریسینگ Wind bracing: انگلیسی، بادبَندی (فرهنگ فنی)
ویند تونِل Wind tunnel: انگلیسی، بادراهِه (بهره از فرهنگ فنی)
ویند دِپوزیت Wind deposit: انگلیسی (= رُسوباتِ بادی، فرهنگ فنی)، باد نِهِشت

وینـدِرز Winders : انگلیسی، پلّکـان مارپیچ (فرهنگ فنی)

ویند شیلد Windshield : انگلیسی (= شیشهٔ جلو، دَر اتومبیل، فرهنگ فنی)، بادبَند

ویند کاروینگ Wind carving : انگلیسی (= تخریب بادی، فرهنگ فنی)، ویرانشِ باد

ویند کوروژِن wind corrosion انگلیسی، سایدگی بادی (واژه نامهٔ محیط زیست)

ویند کُون Wind slock , Wind cone : انگلیسی، بادنَمای پارچه ای (فرهنگ فنی)

ویند وارد wind ward : انگلیسی، بادگیر (واژه نامهٔ محیط زیست)

ویند وِین Vind vane : انگلیسی، بادنَمای پَرّه دار (فرهنگ فنی)

ویندینگ Winding : انگلیسی، ۱-پیچِش، ۲-بَرهیختن (= استخراج)، (بهره از فرهنگ معین)

ویندینگ درام Winding drum : انگلیسی (= طَبلَکِ چَرخِ چاه، فرهنگ فنی)، تَبیرَکِ گَردانَک، (گَردانَک = چَرخ آبکشی از چاه، فرهنگ پهلوی)

ویندینگ شَفت Winding shaft : انگلیسی (= چاهِ استخراج، فرهنگ فنی)، چاه بَرهیخت

ویندینک کِیبل Winding cable : انگلیسی (= کابل استخراج، فرهنگ فنی)، بافه‌ی بَرهیخت

ویندینگ مشین Winding machine : انگلیسی، دَستگاه نخ پیچی (فرهنگ فنی)

ویولا Viola : ایتالیایی از Viol به مانَکِ زه‌دار، فَرزهبار

ویولُن، ویولون Violon : فرانسوی از ایتالیایی، زهبار، کمانچه‌ی فرنگی، این ساز از کشورهای آسیایی و شاید ایران به فرنگ رفته است.

ویولون‌زَن: زهبارنَواز، کمانچه نواز

ویولون سِل Violon – Celle : فرانسوی از Violän–chelo ، ایتالیایی، زِهبارِ پایه‌دار

ویولونیست Violoniste : فرانسوی از ریشه‌ی ایتالیایی، زِهبارنَواز، کَمانچه‌زَن

ویوپار Vivipar : فرانسوی، بَچّه‌زا (فرهنگستان)

ه

هاآت: (تك: هاء)، ه ها

هاءِ تَحقیر: ه ی کَم کَرد

هاءِ تَخصیص: ه ی ویژه کَرد.

هاءِ غَیرمَلفُوظ: ه ی ناخواندنی، ه ی ناخوانا

هاءِ مُختَفی، هاءِ مَخفی: ه ی پنهان، ه ی ناخوانا

هاءَ مُشتَق: ه ی شکافته، خَرخایه (=خُصیَةُ الحِمار)، گوش اَسپ (=اذن الفَرَس)، گونه ای نوشتن ه در دبیره ی «ثلث»، ه ی دوچَشم (غیاث اللغات)

هاءِ مِقداریّه: ه ی چَند وچُون

هاءِ مَلفوظ: ه ی خواندنی، ه ی خوانا

هاب: مار (آنندراج)

هابِط: ۱ـ فُرود آینده (غیاث اللغات)، نشیبَنده، ۲ـ لاغر، سُست (لاروس)

هابِط آمَدَن، هابِط شُدَن: ۱ـ فُرود آمَدَن، ۲ـ فروتنی کردن، ۳ـ فروافتادن، ستاره

هابِط کَردَن: ۱ـ فرود آوَردَن، ۲ـ پَرت کَردَن، اَنداختَن، ۳ـ خوار کردن (معین)

هابِل: ۱ـ فریبکار، ۲ـ فربه، پُر پیه (لاروس)، ۳ـ پیشه‌وَر

هابی: ۱ـ خاکِ گور، ۲ـ گَردِ خاک (آنندراج)

هابی: Hobby، انگلیسی، سَرگَرمی

هات: هاتْ در فارسی، ۱ـ بِده، ۲ـ بیار (معین)

هات اسپرینگ Hot-spring: انگلیسی، چشمه‌ی آبگرم (قریب)

هات اِستِرنگس Hot strength: انگلیسی، پایداری کِشِشی (بهره ازواژه نامهٔ فیزیك)

هات اِیر Hot air: انگلیسی، هَوای داغ، هَوای گَرم (واژه نامهٔ فیزیک)

هاتِف: ۱ـسُرُوش، تا نگـردی آشنـا زین پرده رمزی نشنوی، گوش ِ نامَحرَم نباشَد جای پیغام سروش (حافظ)، ۲ـآواگَر (آنـنـدراج)، ۳ـدُورآو (= Telephone) در زبان کنونی تازی هاتِف به «تلفن» گفته می شود

هاتِفُ القَلب: آوای درون، آوای دِل

هات فونون Hot phonon: انگلیسی، بنگرید به فونونِ داغ

هاتِك: پَرده دَر (معین)

هات مانـی Hot money: انگلیسی، پولِ داغ (واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، پولِ گُریزان

هاتِن: بارَنده (لاروس)

هاجِد: ۱ـخفته، خوابیده، ۲ـنَمازگُزار، دَر شب (لاروس)

هاجِـر: ۱ـفَرارَو، فَرارَونـده، ۲ـجُدایی کُنَنده، ۳ـپَریشانگوی، ۴ـبَرتَر

هاجِـرَة: هاجِـره دَر فارسی، مؤنث هاجِـر، وَ، ۱ـنیمـروز (= نِصفُ النَّهار)، ۲ـنیمروزِ داغ، ۳ـسَختیِ گرما، ۴ـسُخنِ زشت، دُشنامگونه

هاجِـرِیّ: ۱ـجَوانمَـرد، ۲ـلادگَر (= بَنّـا)، ۳ـمِهراز (= معمار)، ۴ـگرامی، دِلخواه، ۵ـشهرنشین

هاجِس: ۱ـدُشمَت (= فِکر بَد، فکر غَلَط)، ۲ـدِلگُذَشت

هاجِـسـات: (تك: هاجِـسَـة)، دُشمَت‌ها، اندیشه‌های بَد، دِلگُذَشت‌ها

هاجِسَـة: هاجِسه دَر فارسی، مؤنث هاجِس، بنگرید به هاجِس

هاجِشَة: گُروه، گُروهِ مَردم

هاجِل: ۱ـخوابیده، خُفته (لاروس)، ۲ـجهانگَرد

هاجَة: ماده غُوك

هاجِی: نِکوهَنده

هادِر: ۱ـتُرشـه شیر، ۲ـاُفتـاده، ۳ـبی‌اَرج، ۴ـگیاه بسیار

هادرم Hadrome: فرانسوی، چُوباَوَند

هادرُمال Hadromal: فرانسوی، چُوبگیا

هادِرَة: مؤنث هادِر، وَ، گیاهناك، پُرگیاه

هادِف: ۱ـدَرآیَنده، ۲ـبیگانه: مَرد (بهره از آننداج)

هادِفَة: مؤنث هادِف، گُروه (آنندراج)

هادِم: شِکَسـته کُنَنـده، ویران کُنـنـده (غیاث اللغات)، بَرهَمزَن (آنندراج)

هادِمُ الـلَّذات: مَرگ (لاروس)، بَرهَـم زَنِ خوشی‌ها، پاژنـامِ فرشته‌ی مَرگ (بهـره از

غیاث اللغات)

هادُوری: آرامی، گِدا، گِدای پُررو

هادِی: ۱ـرَهبَر، رَهنما، ۲ـرِسانا: دَر کَهرُب، ۳ـپیکانِ تیر، ۴ـشیر بیشه، ۵ـشارِشِ نخست (= فیضِ اوّل): دَر فرزانِ سُهروَردی، ۶ـپیشرو، پیشوا، ۷ـگَردَن، ۸ـدَستواره، چُوبدَستی، ۹ـرَهنَما: از نام‌های خُدا، ۱۰ـرَهنَما، از پاژنام‌های محمّدبن عَبدالله (ص) (هادی سُنبُل، هادی مَهدی غلام)

هادیات: (تك: هادِیَة)، پیشروان رَمه، پیشروانِ گَلّه

هادِیَة: هادیه دَر فارسی، مؤنث هادی، وَ، میان پُشته، سَنگِ میانِ آب

هاذِر: روزداغ

هاذِل: میانشب

هارّ: پارسی تازی گشته، هار، سگِ دیوانه

هاراکیری Harakiri: انگلیسی ازژاپنی، هارا به آرش شِکَم و کیری به آرشِ دَریدن، شِکَمدَری، خودکشی ژاپُنی

هارب: ۱ـآبرُو، آبگُذَر (بهره از لاروس)، ۲ـگُریزَنده (معین)

هاربر Harbor: انگلیسی، بَندَرگاه (فرهنگ فنی)

هاربِر مَستِر Harbor master: انگلیسی، راهنمای بَندَر

هارپ Harpe: فرانسوی از انگلیسی باستانی Hearpe، چَنگ، سازی است که سَر آن خمیده و تارها دارد (انجمن آرا)، از بَس فغان و شیونم، چنگی است خم گشته تَنَم، اشك آمده تا دامنم، اَز هَر مُژه چون تارها (جامی)

هارپو Harpu: فرانسوی از فنلاندی، چنگ فنلاندی، پَنجسیم

هارد Hard: انگلیسی، سَخت، سنگین (فرهنگ فنی)

هارد اسپات Hard spot: انگلیسی، اَلماسه (فرهنگ فنی)

هارد رِدییِشِن Hard radiation: انگلیسی، تابشِ سَخت (واژه نامهٔ فیزیك)

هارد سُلدِر Hard solder: انگلیسی (= لحیم برنجی، فرهنگ فنی)، کَبْدِ برنجی

هارد سُوپِرکنداکتور Hard superconductor انگلیسی، اَبَررسانای سخت (واژه نامهٔ فیزیك)

هاردفینیش Hard finish: انگلیسی، رُوکاریِ زبْر (فرهنگ فنی)

هاردلِد Hard-laid: انگلیسی، سِفتِ تابیده (واژه نامه‌ی دریانوردی)

هاردِن Harden: انگلیسی، سَخت کَردَن (فرهنگ فنی)، سَختاندَن

هاردِنـد استیل Hardened steel: انگلیسی، پولادِ خُشك، پُولادِ آبدیده (فرهنگ فنی)

هاردِنِبِـل استیل Hardenable steel: انگلیسی، سَختی‌پَذیری (فرهنگ فنی)

هاردِنبیلیتی Hardenbility: انگلیسی، سَختی‌پَذیری (فرهنگ فنی)

هاردِنِس Hardness: انگلیسی، ۱ـسَختی (قریب)، ۲ـپایه‌ی سختی

هاردِنِس تِست Hardness test: انگلیسی، آزمودِ پایه‌ی سَختی (بهره از فرهنگ فنی)

هاردنِس نامبر Hardness number: انگلیسی، نِماگرِ پایه‌ی سختی (بهره از فرهنگ فنی)

هاردِنینگ Hardening: انگلیسی، سخت شُدَن، سِفت شُدَن (فرهنگ فنی)، سَختیدَن

هاردنینگ فارنس Hardening-Furnace: انگلیسی، کوره‌ی آب دادن (فرهنگ فنی)

هارد واتِر Hard water: انگلیسی، آبِ سنگین (فرهنگ فنی)، سَختاب (واژه نامهٔ محیط زیست)

هارد وِر Hard ware: انگلیسی، سَخت‌اَفزار (فرهنگ فنی)، دَر رایانه

هاردوِر Hardware: انگلیسی (=یَراق‌آلات، فرهنگ فنی): سازاَبزار

هارد وود Hard wood: انگلیسی، چوبِ جَنگَلی (فرهنگ فنی)، خَزاندار (حییم)

هارمُونی Harmonie: فرانسوی از Harmos یونانی به مانَكِ بَرازِش، بَرازِش، هَماهَنگی

هارمُونیك Harmonic: انگلیسی، هَماهَنگ، هَمساز (فرهنگ فنی)

هارمُونیکا Harmonica: فرانسوی، ۱ـجامساز، ۲ـسازِ دَهَنی

هارمونیك آنالیسِس Harmonic analysis: انگلیسی، آناکاویِ هَماهَنگی (بهره از واژه نامهٔ فیزیك و سنجش خردناب)

هارمونیك اُسیسلِتُر Harmonic osicillator: انگلیسی (=نَوَسانگَرِ هماهنگ، واژه نامهٔ فیزیك)، نَوانگَرِ هَماهَنگ

هارمونیك کُمپُننت Harmonic component: انگلیسی (=مؤلفهٔ هماهنگ، واژه نامهٔ فیزیك)، بَندَنده‌ی هَماهَنگ

هارمونیك موشِن Harmonic motion: انگلیسی (=حرکات هماهنگ، ارتعاش هماهنگ، فرهنگ فنی)، ۱ـجنبشِ هَماهَنگ، ۲ـلَرزشِ هماهَنگ

هارمونیك مین Harmonic mean: انگلیسی،

میانگین هَمساز (فرهنگ فنی)

هارمـونیك ویبریشِن Harmonic vibration: انگلیسی (= ارتعـاش موزون، فرهنـگ فنی)، لَرزشِ هَماهَنگ

هارمـونیكِ ویو Harmonic wave: انگلیسی (=موج هَماهنگ، واژه نامهٔ فیزیك)، کُوهه‌ی هَماهَنگ

هارمـونـیوم Harmonium: فرانسـوی و انگلیسی از لاتینی: ۱ـ هَمـاساز، گونه ای ساز بادی، ۲ـ هَماهنگ (فرهنگ پهلوی)

هارُوت: در فرهنگ آنندراج تازی، ازهو رَوَتات اوستـایی، خُرداد، خورداد، هُوردَت، هَرْودات (فرهنگ پهلوی)

هارُوت سِیَر: خُرداد هُنر، گواژِ، جادُوگر

هارون: در این سروده ی نظامی، جلاجل زنان گفت هارونِ شاه، پارسی است، برابر با پیك که بر کَمَـر زنگله داشته باشد (انجمن آرا و غیاث الـلغـات)، این واژه جُدا ازهارون نام برادر بزرگِ موسی (ع) است.

هازِبـا، هازِبَی: ماهی پهلو نُکـره ای، ماهی سیم‌بَر، در لاتینی Atherina (بهره از فرهنگ لاروس)

هازل: ۱ـ لاغگوی، ۲ـ یاوه گوی

هازِمَة: سختی (آنندراج)، پتیار (= بَلا)

هاشِم: ۱ـ نیای محمدبن عبدالله (ص) (غیاث اللغات)، ۲ـ شیر دوشَنده، ۳ـ شِکَننده

هاشِمَـة: هاشِمـه دَر فارسی، مؤنث هاشِم، وَ، سَرکوفتگی، شکستگی سَر

هاشور Hachure: فرانسوی، سایه‌زَنی، در نگارگَری

هاشورکاری Hatched work: انگلیسی، سایه‌زَنی

هاصَّة: چشمِ پیل (آنندراج)

هاضِب: بارانِ دُرُشت

هاضِم: ۱ـ شِکَننده، ریزَنده، ۲ـ گُوارَنده

هاضِمَـة: هاضِمـه دَر فارسی، مؤنث هاضِم، گُوارَنده، گُوارِش

هاع: ۱ـ آزمَند، ۲ـ بَددِل، ۳ـ تَرسنده (غیاث اللغات)

هافِی: گُرسنه

هاقّ: گایَنده، بسیارگای

هاقِل: مُوشِ نَر (آنندراج)

هاکِره، هاکِله: هندی، کُند زَبان

هال: پارسی تازی گشته، هِل، هیل، ازگیاهان

هال: سَراب: والِـه، از شوقِ رُوت جانبِ خود می کنم نگاه، چون تشنه کَز عطش به سوی واله می رود (سیف اسفرنگ)

هال Hall: فرانسوی، سَرسَرا

هالت Halt: انگلیسی، ایست (دریانوردی)

هالتِر Haltère: فرانسوی، سَنگه‌وَرز، از ابزارهای وَرزشی

هالِك: نیستگرای

هالِکَة: هالِکه در فارسی، مؤنث هالِك، وَ روان آزور

هالو Halo: انگلیسی از یونانی Halōs، شادوَرد

هالو Hollow: انگلیسی، تُهی (فرهنگ فنی)

هالو پانچ Hollow punch: انگلیسی، سُنبه مَنگنه (فرهنگ فنی)

هالو چیزل Hollow chisel: مَغارِ نیمگِرد (فرهنگ فنی)

هالوژن Halogéne: فرانسوی برگرفته از Hals یونانی به مانَكِ نَمك، نَمکساز

هالَة هاله در فارسی Àlos یونانی تازی گشته، شایوَرد (برهان)، خَرگَر (برهان)، شادوَرد، شاهوَرد، خَرمَنِ ماه

هاله‌وار: شایوَردانه، چَنبَروار

هالینوطس Melilots: از لاتینی، ناخَنَك، از گیاهان (معین)

هامِش: بُوم، کناره

هامِع: اَشكِ رَوان، اَشكِ ریزان (لاروس)، سِرشك

هامَّة: ۱ـزَهردار، چون مار، ۲ـخرفستر، ۳ـخَزَنده (برهان)

هامَة: هامِه در فارسی، ۱ـسَر، سَرِ هر چیز، ۲ـتارَك، ۳ـپیشوا، سَر دودمان، ۴ـگروهِ مردم، ۵ـاَسپ، ۶ـجُغد، کُوچ

هانِم: ترکی تازی گشته از خانُم، بانو

هانِی: پَرستار، پیشیار

هانی Honey: انگلیسی، اَنگبین

هانی دُو Honeydew: انگلیسی، دَستَنبُو، خَربزه، از گیاهان

هانی کومب Honeycomb: انگلیسی، بافتِ کَندُویی (فرهنگ فنی)

هانی مُون Honey moon: انگلیسی، شیرینماه

هاوَن: هاوُن، هاوِن، هاوون، پارسی تازی گشته، هاوَن (فرهنگ پهلوی)

هاوَنِ عَطّاری: کاپیله (لغت فرس)

هاوی: ۱ـمَلَخ، ۲ـدوستار، شیفته

هاوِیة: هاوِیه در فارسی، ۱ـدوزَخ، ۲ـمَغاك، ۳ـدَرّه‌ی ژَرف، ۴ـمادرِ فَرزَند مُرده

های High: انگلیسی، بُلَند (فرهنگ فنی)

های اسپید استیل High speed steel: انگلیسی، پُولادِ تُندبُر (فرهنگ فنی)

های اسپین High spin: انگلیسی، پُرچرخِش (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

های اِسترِنگس استیل High strength steel: انگلیسی، پُولادِ سخت (بهره از فرهنگ فنی)

های اِکسپلوسیو High explosive: انگلیسی (= مَوادّ منفجرهٔ قَوی، فرهنگ فنی)، تَرکَندِه

های اِنرجی High energy: انگلیسی، کارمایه‌ی بالا (بهره از واژه نامهٔ فیزیک)

هائِب: هایِب دَر فارسی، تَرسَنده (غیاث اللغات)

هایبرد Hybird: انگلیسی، دُوگانه (فرهنگ فنی)

های پاوِرد مانی High powerd money: انگلیسی، پُولِ پُرتوان (بهره از واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)

های پر Hyper: انگلیسی از یونانی Hyper، اَپَر (پهلوی)، اَبَر، پیشوَندی است

هایپر اِلَستیک Hyper elastic: انگلیسی (= فوق ارتجاعی، فوق کِشسا، فرهنگ فنی)، اَبَر کِشسا

هایپِر بُول Hyper bole: انگلیسی (= هُذلولی)، از یونانی Hyper به مانَکِ اَبَر و Ballein به آرشِ پَرتاب، اَپَرتاب

هایپربُولیک Hyperbolic: انگلیسی (هُذلولی شکل، فرهنگ فنی)، اَپرتابیک

هایپربُولوید Hyperboloid: انگلیسی (هُذلول واره، هُذلولی گوُن، فرهنگ فنی)، اَپَرتابِه

هایپر تونیک Hypertonic: انگلیسی، بیش تَراو (فرهنگ فنی)

هایپر جیامِتریک Hypergeometric: انگلیسی (= فوق هندسی، فرهنگ فنی)، اَبَر هِندِسی

هایپِر سِرفِس Hyper surface: انگلیسی (= اَبَر سَطح، فرهنگ فنی)، اَبَر رُویه

هایپِر سُونیک Hypersonic: انگلیسی (= ماوراءِ صُوت، فرهنگ فنی)، اَبَر آوا

های پِرشر High pressure: انگلیسی، فِشارِ بالا

هایپِر فاین Hyper fine: انگلیسی، بسیار نَرم (فرهنگ فنی)، اَبَر نَرم

هایپِر مِتروپیا Hyper metropia: انگلیسی، دُور بینی (فرهنگ فنی)

هایپِروُلوم Hyper volume: انگلیسی (= اَبَر حَجم، فرهنگ فنی)، اَبَر گُنج

هایپو Hypo: انگلیسی از Hypo یونانی به مانَکِ کَمتَر از، زیر، پیشوندی است

هایپوتِیسیز Hypothesis: انگلیسی، گُمانه (فرهنگ فنی)

هایپوتِنوس Hypotenuse: انگلیسی (وَتَر مثلث قائم الزاویه، فرهنگ فنی)، زِه، راستگوش

هایپوسُومِتری Hyposometery : انگلیسی، فَرازسَنجی (فرهنگ فنی)

هایپوسُومیتِر Hyposometer : انگلیسی، فَرازسَنج (فرهنگ فنی)

های‌تاید High tide : انگلیسی (=مَدّ دَریا، فرهنگ فنی)، فَراکِشَند (قریب)

های تِمپِرچِر High temperature : انگلیسی، دَمای بالا (واژه نامهٔ فیزیك)

هایتولاجی Hyetology : انگلیسی، بارانشناسی (فرهنگ فنی)

هایِتومیتِر Hyetometer انگلیسی، بارانسَنج (فرهنگ فنی)

هائج: هایِج در فارسی، ۱ـ جُوشنده، ۲ـ خشمَنده

های‌جَك Hi – Jack : انگلیسی، ۱ـ دُزدی، ۲ـ هَواپیمارُبایی

هائِد: پَتِت گَر (پَتِت: تو به)

هایدرنت Hydrant : انگلیسی، شیر آتش نشانی (فرهنگ فنی)، لُوله‌ی آبکش

هایدرو الکتریك Hydroelectric : انگلیسی (=بهره برداری الکتریکی از نیروی آب، فرهنگ فنی)، آبکَهرُبگَری

هایدرو الکتریك پاور پِلَنت Hydroelectric : Power plant انگلیسی، نیروگاه آبی (فرهنگ فنی)

هایدرو ایزوبَس Hydro – isobaths : انگلیسی، هَم ایستاب (فرهنگ فنی)

هایدرو تِراپی Hydrotherapy : انگلیسی، آبدَرمانی

هایدرُوتِرمال Hydro thermal : انگلیسی، گَرمابی (قریب)

هایدرُوجل Hydrogel : انگلیسی، (=ژِلِ آبی، فرهنگ فنی)، دَلِمه آب

هایدرُوجن Hydrogen, H : انگلیسی ازیونانی Hydro به مانَندِك آب و Genēs به مانَندِك زاده، آبزاد، از کیاها

هایدروجنایز Hydrogenize : انگلیسی (=هیدروژن دادن، فرهنگ فنی)، آبزاندَن

هایدروجن بامب Hydrogen bomb : انگلیسی بامبِ آبزاد

هایدروجِن بُندینگ Hydrogen-bonding انگلیسی، پیوند آبزادی

هایدروجِن پِرُکساید Hydrogen peroxyde انگلیسی (آب اکسیژنه، فرهنگ فنی) هَوازابِه

هایدروجِن سولفاید Hydrogen sulphide انگلیسی، (اسید سولفوریك، فرهنگ فنی)، تُرشَكِ گوگرد

هایدرو جِنیشِن Hydrogenation : انگلیسی، آبزادَهی (بهره از فرهنگ فنی)

هایدروجیالاجی Hydrogeology : انگلیسی، آبزمینشِناسی (قریب)

هایدرو داینـامـیکـز Hydrodynamics : انگلیسی (=دانش پویایی مایعـات، فرهنـگ فنی)، آبپُویه شناسی

هایدروستـاتـیک Hydrostatic : انـگلیسی (=مربوط به فشار نیروی آب ایستا، مربوط به تعادل مایعات، فرهنگ فنی)، آبتَرازِگی، ایستابی

هایدروستاتیک اِسترِس Hydrostatic stress : انـگلیسی (=تَنشِ مایعـات در حال تعادل، فرهنگ فنی)، تَنشِ آبتَرازِگی، تَنشِ ایستابی

هایدروستـاتـیـک پرِشر Hydrostatic pressure : انگلیسی (=فشارِ مایعات در حال تعادل، فرهنگ فنی)، فِشارِ آبتَرازِگی، فشارِ ایستابی

هایدروستـاتیکز Hydrostatics : انگلیسی (=علم تعـادل مایعـات، فرهنـگ فنـی)، آبتَرازشناسی، ایستابشناسی

هایدروستـاتـیک لِوِل Hydrostatic level : انگلیسی (=سَطحِ ایستابی، قریب)، رویه‌ی ایستابی

هایدروسـفِـر Hydrosphere : انـگلیسـی (=آبکُره، قریب)، آبپادَك

هایدرُوسـکـوپ Hydroscope : انـگلیسی (=عُمق نما، فرهنگ فنی)، ژَرفابنَما

هایدرو فوب Hydrophobe : انگلیسی، آبران (فرهنگ فنی)

هایدروفـوبـیا Hydrophobia : انـگلیسی، آبهَراسی، از بیماری‌ها

هایدروفیل Hydrophile : انگلیسی، آب‌رُبـا (فرهنگ فنی)

هایدرو فیلیک Hydrophilic : انـگـلیسی، آبخواه (بهره از فرهنگ فنی)

هایدرو گِرافـِر Hydrographer : انـگلیسی، آب نِگار (قریب)

هایدرو گِـرافـی Hydrography : انگلیسی، آب نِگاری (قریب)

هایدرُولاجـی Hydrology : انـگـلیسـی، آبشِناسی (قریب)

هایدرولاجـیسـت Hydrologist : انـگلیسی، آبشِناس (قریب)

هایدرولایز Hydrolise : انگلیسی (=هیدرولیز کردن، فرهنگ فنی)، آبکافتَن

هایدرولـیسِس Hydrolysis : انـگـلیسـی

(= هیدرولیز)، آبکافت (فرهنگ فنی)

هایدورلیک Hydraulic : انگلیسی، آبی (فرهنگ فنی)

هایدرولیک بریک Hydraulic brake : انگلیسی (= ترمزِ روغنی، فرهنگ فنی)، برمانِ روغنی

هایدرولیک پامپ Hydraulic pump : انگلیسی، مَنگنه‌ی آبی (فرهنگ فنی)

هایدرولیک جامپ Hydraulic Jump : انگلیسی (= جهشِ هیدرولیکی، فرهنگ فنی)، جَهشِ آبی

هایدرولیک جَک Hydraulic Jack انگلیسی (= جَکِ هیدرولیکی، فرهنگ فنی)، بالابَرِ آبی

هایدرولیک رِدیوس Hydraulic radius : انگلیسی (= شعاع هیدرولیکی، فرهنگ فنی، فرهنگ فنی)، پَرتوِ آبی

هایدرولیک رَم Hydraulic ram : انگلیسی، اَهرُمِ آبی (فرهنگ فنی)

هایدرولیک رُولِر Hydrulic roller : انگلیسی، غَلتاب (فرهنگ فنی)

هایدرولیکز Hydraulics : انگلیسی (= دانش مایعات و تأسیسات آبی، فرهنگ فنی)، کارابِشناسی

هایدرولیک فیل Hydraulic fill : انگلیسی (= پُر کردَن به وسیلهٔ آب، فرهنگ فنی)، آب پُرکاری

هایدرو مِشین Hydromachine : انگلیسی (= ماشین‌های آبی، فرهنگ فنی)، چَرخیناب

هایدرو مِکانیک Hydromechanic : انگلیسی (= مکانیک هیدرولیکی، فرهنگ فنی)، آبکوشاری

هایدرومِتری Hydrometry : انگلیسی، آب‌سَنجی (قریب)، چَگالا بسَنجی

هایدرومیتِر Hydrometer : انگلیسی، آب‌سَنج (قریب)، چَگالی‌سَنج (فرهنگ فنی)، چگاب‌سَنج

هائِدَة: هایده دَر فارسی، مؤنث هائِد، وَ، نامی بَرای زنان

هایِر Hire : انگلیسی (= کرایه کَردَن، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، سَلاك کَردَن

های ریت آف اینترِست High rate of interest: انگلیسی، نرخ بالای بهره، نرخ سنگین بهره (واژه نامهٔ اقتصادی)

های فِریکوئنسی High frepuency : انگلیسی (= جریانِ پُرتَـواتُر، فرهنگ فنی)، گردشِ بَسامَدِ بالا، روانی بَسامَدِ بالا

هایگروسکپ Hygroscope : انگلیسی، نَمنَما (فرهنگ فنی)

هایگروسکوپیک Hygroscopic: انگلیسی، نَمگیر (فرهنگ فنی)

هایگروسکوپیسیتی Hygroscopicity: انگلیسی، نمگیری، آب پَذیری (فرهنگ فنی)

هایگِرُوگراف Hygrograph: انگلیسی، نَمنِگار (فرهنگ فنی)

هایگرولاجی Hygrology: انگلیسی، نَمشِناسی

هایگرومیتر Hygrometer: انگلیسی، نَمسَنج (فرهنگ فنی)

های گِلُس High gloss: انگلیسی (= پُرجَلا، فرهنگ فنی)، دَرَفشان، پُردَرَفش

هائِل: هایِل دَر فارسی، بیمزای، ترساننده، هَراس انگیز

هایِسِنت Hyacinth: انگلیسی (= یاقوتِ زَعفرانی، قریب)، یا کَندِ کُرکُمی

هایِلِن Hyaline: انگلیسی، شیشه ای (فرهنگ فنی)، شیشه سان (قریب)

هائِلة: هایِله دَر فارسی، مؤنث هائـل، تَرساننده (غیاث اللغات)

هائِم: ۱ـ شیفته (غیاث اللغات)، ۲ـ سَرگشته، ۳ـ سخت تِشنه (آنندراج)

های واتِر High water: انگلیسی (= Hightide، واژه نامۀ فیزیك)، فَراکِشَند، آب بالا (قریب)

های وَکیوم High vacuum: انگلیسی (= خلأ بالا، واژه نامۀ فیزیك)، تُهیگی بالا

های وِی High way: انگلیسی، شاهراه (فرهنگ فنی)

های وِی پاتِرُل High way patrol: انگلیسی، شاهراهبان

های وِی یُوزِرز تَکس Highway users tax: انگلیسی (= مالیات حق عبور، واژه نامۀ اقتصادی و برنامه ریزی)، باژگُذر

هَبـاء: هَبـا دَر فارسی، ۱ـ خوار، ناچیز، به گواژ (غیاث اللغات)، ۲ـ دُورگَرد

هَباءً مَنثورا: دُودگَردِ پَراکَنده، گواژِ هیچ و پوچ (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)

هِباب: ۱ـ سَرمَستی: شُتُر، ۲ـ تیز شُدَن (آنندراج)

هِبات: (تك: هِبَة)، بخشش ها، دَهِش ها

هَبا داشتن: تباه کَردَن، نابُود کَردَن

هَبّار: میمونِ پُرپشم، کَپیِ پَشمالو

هَبّاران: خَزانمیان، دو ماه رُومی کانون یکم و کانونِ دُوُم

هَبا شُدَن: ۱ـ دُود شُدَن، ۲ـ تَباهیدَن، نابود شُدَن

هَبا کَردَن: از میان بُردَن، نابود کَردَن

هَبال: درختِ تیر، از گیاهان

هَبّال: ۱ـ وَرزَنده، ۲ـ فریبگَر، ۳ـ شکار فَریب

هَبالة: ۱ـ گولی، ۲ـ خواهِش (لاروس)

هُبالَة: پَروه (= غنیمت)

هَبائِب: هَبایِب در فارسی، پاره پاره، دَریده: جامه

هُبایَة: پوستِ دِرَخت (آنندراج)

هَبْد: ۱ـ کَبَست (= حنظل)، ۲ـ دانه‌ی کَبَست

هَبْر: گوشت لُخم، بی استخوان

هَبرَج: ۱ـ خُرامان، ۲ـ جامه‌ی نگارین، ۳ـ سِتَبر، ۴ـ وَرزا، گاوِ نَر، ۵ـ آهوی پیر

هِبرِزیّ: پارسی تازی گشته، هِبرِزی (لاروس)، ۱ـ سوارِ پارسی، ۲ـ دینارِ نو، ۳ـ فرمانده، ۴ـ خوشنما، ۵ـ شیر بیشه، ۶ـ زَرِ ناب، ۷ـ کفشِ خوب، ۸ـ دستبَندِ پارسی

هِبرِقیّ: پارسی تازی گشته، هبرزی (لاروس)، ۱ـ آهنگر، ۲ـ زَرگَر، ۳ـ آتشکار

هِبرِیَة: ۱ـ شوره‌ی سَر، ۲ـ پُرزِ پَنبه، ۳ـ ریزه‌ی پَر

هَبزان: ۱ـ مُردَن، ۲ـ نگاهِ مُردَن (آنندراج)

هَبس: گُلِ خیرو (آنندراج)

هَبْط: ۱ـ فرود آوَردَن، ۲ـ خواری، ۳ـ دَرآمَدَن، ۴ـ کَم شُدَن، ۵ـ به بَدی دَراُفتادن

هَبق: نادرست نویسی هَبْغ، پارسی است، گُل دوآتشه (معین)

هُبَکَة: ۱ـ گُول، ۲ـ زمینِ نَرم (آنندراج)

هَبِل: ۱ـ گُرگ، ۲ـ فریبکار (لاروس)

هَبلَة: بوسه (لاروس)

هَبُوب: گَردباد، گَردانگیز

هُبُوب: ۱ـ وزیدنِ باد، ۲ـ بیدار شُدَن، ۳ـ شکست خوردَن، ۴ـ سرخوش رفتَن.

هَبُور: تَننده، جُولاهه

هُبُوط: نَشیبایی، فُرودِش، خوار شُدَن، فرود اُفتادَن، رودرروی والایی

هِبَة: هِبه و هِبَت دَر فارسی، بخشش، دَهِش، اَرمَغان

هِبه کَردَن: بخشیدن، دَهِش کَردَن، ارمغان کردن

هبه کننده: در انگلیسی Donor (فرهنگ اصطلاحات علوم)، دَهِشمند

هِبه‌نامه: بخشش نامه (آنندراج)

هَبید: ۱ـ کَبَست (= حَنظَل)، ۲ـ پیهِ کَبَست، ۳ـ دانه‌ی کَبَست

هِپاتولوژی Hépatologie: فرانسوی، جِگَرشناسی

هِپاتیت Hepatite: فرانسوی، جِگَرآماه

هِپاتیك Hépatique: فرانسوی، ریسه بَرگ، از گیاهان

هُپارلو: از Haut-parleur فرانسوی، بُلَندگو (سعید نفیسی)

هِپتاگُن Heptagon: انگلیسی، هفت گوش (فرهنگ فنی)

هپتاگُنال Heptagonal: انگلیسی، هفت گوشه‌ای (فرهنگ فنی)

هِپتاهِدرُن Heptahedron: انگلیسی، هفت‌رُویه (بهره از فرهنگ فنی)

هِپتُد Heptodo: انگلیسی، هَفت‌میخی

هَتّات: پُرگوی، یاوه گوی

هَتّاك: ۱ـ پَرده‌دَر (غیاث اللغات)، ۲ـ بی‌شَرم، مَرد

هَتّاکی: هِشت شُکوهی (فرهنگ پهلوی)، اَفشادَن (= سخن فحش گفتن، آنندراج)، پَرده‌دَری، بی‌شَرمی

هِتِر Hetaire: فرانسوی از Hetairos یونانی، به مانَك دُوست، جَنگی، بخشی از سپاه اسکندر

هِتِروتِرُف Heterotroph: انگلیسی، خوراك‌گیر (واژه نامهٔ محیط زیست)

هِتِروجِنس Heterogeneus: انگلیسی، از یونانی Hetero به مانَك دیگرَ + Genos به مانَك جُور، دِگَرجُور، ناهَمساخت، ناهَمگُن، ناجُور

هِتِرودُوکس Heterodox: انگلیسی ازیونانی، Doxa به مانَك باور، دِگَر باوَری

هِتِرودین Heterodyne: انگلیسی از یونانی، دِگَرآمیز (فرهنگ فنی)

هِتِروزید Heteroside: فرانسوی از ریشه‌ی یونانی، بنگرید به گلوکُزید

هِتروژن Hétérogène: فرانسوی، بنگرید به هِتروجِنس

هِتِروسِکُچوئل Hetrosexual: انگلیسی از یونانی، رودرروی Homosexual، ناهمگن باز، ناهمگن گرای

هِتِروسِکچوئلیتی Heterosexuality: انگلیسی از ریشه‌ی یونانی، ناهَمگُن بازی، ناهَمگُن بارگی

هِترولاجی Heterology: انگلیسی از ریشه‌ی یونانی، دِگَر اَندامی، دِگَر ساختاری، زبانزد زیست‌شناسی

هِتِرومِتابولیك Heterometabolic: انگلیسی، دِگَر سوخت‌وساز، دِگردیس نارسا

هِترومُرفیك Heteromorphic: انگلیسی از ریشه‌ی یونانی، دِگَر دیسَنده

هِتِرونومی Heteronomy: انگلیسی از ریشه‌ی یونانی، دِگَرپذیری، فرمانبرداری کورکورانه، کورفَرمانی

هَترَة: ۱ـ گولی، ۲ـ اُستوار، ۳ـ اُستواری

هَتْف: بانگ کَردَن، بانگیدَن

هَتَف: بانگ، آوای بُلَند

هُتْك: نیمی از شب (لاروس)، نیمه‌ی شب

هَتِك: پاره پاره: جامه

هَتْك: پَرده‌دَری

هَتكِ حُرمَت: نِهشتِ شُکوه (فرهنگ پهلوی)

هُتکَـة: ۱ـ پَرده دریدگی، رُسوایی (آنندراج)، ۲ـ پاسی از شَب

هِتکَة: زَهپَرده

هَتْل: نیك باریدَن

هُتِـل Hôtel: فرانسوی، از ریشه‌ی Hospes لاتینی به مانَكِ مهمان، مهمانکَده، روز از سَرِ رَه رحیل کرده، مهمـانـکَـدهِ‌ها، سبیل کرده (خاقانی، تحفه العراقین)

هُتُـل: از اتومو بیل، بنگرید به اتومو بیل، هُتُل برابر با شکم پارسی است (دهخدا، لغت نامه)

هُتِل دار: مِهمانکَده دار

هُتل داری: مهمانکده داری

هُتُل مُبین: از اتومو بیل، بنگرید به اتومو بیل

هَتْم: دَندان شکسته، نیش شِکسته: مَرد

هَتماء: نیش شِکَسته، زَن

هَتنال: هندی، پیلتُوف، توف کوچك که بر پشت پیل بَرَند (بهره از غیاث اللغات)

هَتنالچی: پیلتوفگَر

هُتوء: شِکافتَن، دَریدَن (آنندراج)

هُتُول: بارانِ دُمریز، بارانِ پیاپی

هَتَیان: ۱ـ شتـرانِ ریزه، ۲ـ مَردم فُرومـایه، ۳ـ افزونی دَر سخن (آنندراج)

هَتّ: دروغ

هَتّاث: دروغگوی (آنندراج)

هِجا: (بِالکَسر و بِلاهَمزه)، نِکوهیدَن (غیاث اللغات)

هِجـاء: آواج، آوات (= Syllable)، واج گُفتَن (فرهنگ پهلوی)

هِجائیّ: هِجایی دَر فارسی، آواجی، آواتی

هِجا کَردَن: نِکوهیدَن، زشت گُفتن، زشت خواندَن

هِجا گُفتَن: بَد گُفتَن، نِکوهش کردن

هِجا گوی: نکوهَنده

هِجاگُویی: نِکوهِش، زشتگُفت

هَجاج: تیز رَفتَن

هَجاجَة: ۱ـ گرد خاكِ دَفزَك، ۲ـ مَردِ گول

هِجار: ۱ـ زهِ کَمان، ۲ـ گلو بند، ۳ـ اَفسَر

هِجان: ۱ـ بَرگزیده، ۲ـ زمینِ خوشخاك، ۳ـ زنِ گرامی، ۴ـ مَردِ پلید (آنندراج)

هِجانَة: ۱ـ بزرگواری، ۲ـ گرانمایگی، ۳ـ سپیدی

هَجْـر: هِجـر دَر فارسـی، ۱ـ دُوری، جُدایی، ۲ـ درازی، ۳ـ کَلانـی: درخت، ۴ـ گرامی نژاد، ۵ـ جوانمَرد، ۶ـ زهِ کمان، ۷ـ فَراخی، اَرزانی، ۸ـ سختی گرما، ۹ـ افسار

هِجْر: شترِ نیك، شترِ شایسته

هُجْر: ۱ـ سخن زشت، ۲ـ پَرت و پَلا گفتن

(لاروس)

هَجراء: ۱ـسخنِ زشت، ۲ـبَسَندگی

هِجـران: بُریدَن، جدایی، بُریدگی، فُتُـور (فرهنگ رشیدی)، دوریکا (گویش خراسانی)

هِجرِس: ۱ـروباه، ۲ـخِرس، ۳ـمیمونِ دُم‌دراز (لاروس)

هِجـرَع، هَجـرَع: ۱ـسَگِ تازی، ۲ـنادان، ۳ـدیوانه، ۴ـبُلَند و باریك، ۵ـدراز و لَنگ (لاروس)

هَجرَة: ۱ـزنِ فَربِه (لاروس)، ۲ـسالِ پُر (آنندراج)

هِجـرَة: هِجـرَت دَر فارسـی، ۱ـفَرارَوی (=کوچ)، ۲ـجدا شدن، ۳ـدل کَندَن: اززادگاه

هِجرَتـان: تثنیهٔ هِجرَة، دُو فرارَوی، فَرارَوی به هَبَشه و فرارَوی پیامبر اسلام (ص)

هِجرَت کَردَن: فَرارَفتَن، وقتی افتاد فتنه‌ای دَر شام، هَر کَس از گوشه‌ای فرا رَفتند (سعدی، گلستان)

هِجرَتین: تثنیهٔ هِجرَة، بنگرید به هِجرَتان

هِجریّ: هِجری دَر فارسی، فَرا رَفت

هِجری شمسی: فَرا رفتِ هُوری، فَرا رفتِ خوری

هِجری قمری: فَرا رَفتِ ماهی

هِجرِیَّة: هِجرِیَه دَر فارسی، مؤنث هِجریّ، فَرا رَفت

هَجْس: ۱ـبه دِل گُذَشـتـن، ۲ـبازگردانـیدَن، ۳ـآوای گُنگ

هَجْش: ۱ـنَرم راندَن، ۲ـبرآغالانیدَن، ۳ـآرزو بُردَن (آنندراج)

هَجشَة: خیزش، برخاستِگی

هَجْع: ۱ـبیخود، بی خویشتَن، ۲ـگول

هَجْـم: ۱ـخِوی کَردَن، ۲ـگود اُفتـادنِ چَشم، ۳ـرانـدَن، کسـی را، ۴ـخِوی (=عَرَق)، ۵ـکاسه‌ی بزرگ

هُـجُـن: (تـك: هَـجـین)، فـرومـایـگـان، پَرَستارزادِگان

هُجَن: (تك: هُجنَة)، آك ها، آك های سُخن

هُجنَة: هُجنه دَر فارسی، ۱ـآك (=عیب)، ۲ـآكِ سُخن

هَجو: ۱ـجَرشَفت (بُرهان)، چون بترسی زبلا و آگَفـت، شعـر باید که نگـویی جَرشَـفـت (عنـصـری)، بَدگُفـت، وَسُخنِ بی هُنَـرانِ ناآزمُوده در بَد گُفتِ هنـرمنـدانِ کافی نَشنَوَد (کلیله و دمنه، رویه‌ی ۳۲۰)، کلهَتره، نکوهِش، ۲ـیاوه، ۳ـبی سر و ته، بی سَر و بُن

هَجوری: ناهار (لاروس)

هُجُوع: ۱ـ به خواب رفتن، خفتن، ۲ـخواب

هُجُوع: (تك: هاجع)، شَب خُفتِگان

هَجُول: ۱ـ فراخ چُون، ۲ـ تَباهکار: زَن

هُجُوم: تَك (فرهنگ پهلوی)، تازش (فرهنگ پهلوی)

هُجُوم آوَردَن: تازانـدَن، تَك کَردَن، پَتـرُودَن (فرهنگ پهلوی)

هُجُوم آوَرَنده: تازان (فرهنگ پهلوی)، تَکاوَر (جُدا از تَگاوَر به مانَكِ تیزرُو)

هُجوم بُردَن: هُجوم کردن، بنگرید به هجوم آوَردَن

هَجونامه: جَرشَفتِه، نکوهِشنامه

هَجوِيّ: هَجوی دَر فارسی، جَرشَفتی، نِکوهِشی

هَجـوِيَّة: هَجـوِیّه دَر فارسی، مؤنث هَجـوِیّ، ۱ـ نکـوهِشی، جَرشَفتی، ۲ـ نِکـوهِشبـار، چکامه‌ی جَرشَفتی

هِجی: از هِجا، بَد گُفت، نکوهِش

هِجّی: بنگرید به هِجّی کَردَن

هَجیج: ۱ـ دَرّه‌ی گود، ۲ـ زمینِ دَراز

هَجیجُ النّار: بانگِ آتَش (لاروس)

هَجیر: ۱ـ گَرمـای نیمرُوز، ۲ـ سختی گرمـا، ۳ـ تالابِ پَهـن، ۴ـ کاسـه‌ی بزرگ، ۵ـ شیرِ دَفزَك، ۶ـ گورخَر فربه، ۷ـ شتر بَسته

هَجیرَة: ۱ـ نیمروز، ۲ـ سختی گَرما (لاروس)

هَجیسَـة: هَجیسـه دَر فارسی، ۱ـ تُرشـه شیر (آنندراج)، ۲ـ گوشتِ تازه

هَجیع: پاسی اَز شَب

هِجّی کَردَن: واج گرفتَن، واج گُفتَن (فرهنگ پهلوی)

هَجیمَة: ۱ـ شِکار (لاروس)، ۲ـ شیرِ دَفزَك

هَجین: ۱ـ پَرستارزاده، پَرستازاده نیاید به کار، اگر چنـد باشد پدر شهریار (فردوسی، زندگی انوشیروان در شاهنامه)، زاده، در تازی کسی را که از پدر تازی و ازما در ایرانـی بود هَجـین می گفتند، ۲ـ فرومایه، پَست

هِد Head: انگلیسی، ۱ـ سَر، با سَر زَدَن، زبانزد وَرزشی، ۲ـ بالَست (= ارتفـاع)، (بهره از فرهنگ فنی)

هِدـ۱ـ Head 1: انـگـلیسـی، آبـریزگاه، (واژه نامهٔ دریانوردی)

هِدـ۲ـ Head 2: انـگـلیسی، سَر: دَر بادبـان (واژه نامهٔ دریانوردی)

هِد آف واتِـر Head of water: انـگـلیسـی، ۱ـ بُلَنـدای آب، بالَـستِ آب، ۲ـ نیروی آب، کارمایه‌ی آب (بهره از فرهنگ فنی)

هِد استـاك Head stock: انگلیسی، تَنـه‌ی دَستگاه (بهره از فرهنگ فنی)

هِد آن کولیژِن Head on collision: انگلیسی،

بَرخورد روَدررُو، برخورد شاخ به شاخ (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

هَدایا: (تك: هَدیَّة)، ارمغان ها، پیشکش ها، شیر بهاها، آیَفت ها

هِدایَة: هِدایَت دَر فارسی، بنگرید به هدایت کَردَن

هِدایت کَردَن: هاچیدَن، نیدَن، آنیهیدَن، جامِنیدَن، زامِنیدَن، وازِنیدَن، هاختَن، هَختَن، ویتاردَن (فرهنگ پهلوی)، راهنمایی کَردَن

هدایت کَردَن گَلّه: رَفتنیدَن (فرهنگ پهلوی)

هدایت کُننده: پَروانَك (فرهنگ پهلوی)، راهنما

هَدَر: ۱ـ بیهُدِگی، بیهُده شُدَن، (بیهُده = باطِل، لغت فرس)، ۲ـ رایگان شُدَن، مُفت شُدن، ۳ـ هَرز، به هَرز رَفتَن، ۴ـ بی سود

هِدِر Header: انگلیسی، ۱ـ آگور کَلّه (آجُر تازی گشته‌ی آگور پارسی است)، ۲ـ مادَر لُوله (فرهنگ فنی)

هِدرُپ Headrope: انگلیسی، رَسَنِ شماره‌ی یك، رَسَنِ سینه (بهره از واژه نامهٔ دریانوردی)

هِدپارتی Head party، انگلیسی (گروه نظافت، واژه نامهٔ دریانوردی)، رُفتگُروه

هَدَس: مُورت، مُورد (فرهنگ پهلوی)، از گیاهان

هِدسِت Head set: انگلیسی، گوشی (واژه نامهٔ دریانوردی)

هَدَف: پارسی است (فرهنگ کوچك)، دَفَك (برهان)، هرگز زروی دفتر ودَف در مصاف عشق، تیر اُمید کِی چو شَهان بَر دَفَك زنیم (سنائی)، آماج (لغت فرس)، سرشك دیده به رخسار تو فرو گُذَرَد، هَر آنگهی که به آماج گاه او گُذَری (عماره)، آماژ، تَموك (لغت فرس)، پسر خواجه دَست کرد به کوك، خواجه اورا بزد به تیر تموك (عماره)، خَنگال (برهان)، نشانه‌ی تیر

هَدَف گیری: آماجگیری، دَفَك گیری

هَدَف وار: تَموکوار، آماجوار

هِد کوآرتِرز Head quarters: انگلیسی، ستادِ فَرماندِهی (واژه نامهٔ دریانوردی)

هِد کوچ Head coach: انگلیسی (= سَرمُربّی، واژه نامهٔ تربیت بدنی)، سَرآموز

هِدگای Head guy انگلیسی، مَهارِسَرتیر، (فرهنگ فنی)

هِد لاس Head loss: انگلیسی، اُفتِ فِشار، اُفتِ نیرو (بهره از فرهنگ فنی)

هِد لایت Head light: انگلیسی (= چراغِ جلو، در اتوموبیل، فرهنگ فنی)، چراغِ بالا، دَرخودرُو

هِد لاین Head line: انگلیسی (= سَرمقاله،

فرهنگ فنی)، وَرنامه

هِد لَمـپ Head lamp: انـگـلیسی، چراغِ پیشانی (واژه نامهٔ دریانوردی)

هَدْم: ویرانِش، ویران کردن

هُدنَـة: هُدنِـه دَر فارسی، ۱ـآرامِش، ۲ـآشتی، سازِش، ۳ـآتَش‌بَس

هُدنِه کَردَن: آشتی کَردَن، سازِش کَردَن

هِد واتِـر Head water: انگلیسی، ۱ـسَرآب، ۲ـتراز (فرهنگ فنی)

هِد وِنیزِم Headonism: انگلیسی از یونانی Hēdonē به مانَكِ شادی، شادیگرایی

هِد وِی Head way: انگلیسی، پیشرَوی (بهره ازواژه نامهٔ دریانوردی)

هِد ویند ـ۱ـ Head wind 1: انگلیسی، باد سینه (واژه نامهٔ دریانوردی)

هِد ویند ـ۲ـ Head wind2: انگلیسی، باددَماغ (واژه نامهٔ دریانوردی)

هُدهُـد: پُوپَش، پُوپَك (برهان)، شانه سَر، شانه به سَر (گویش گیلکی)

هُدهُدی: ۱ـپُوپَکی، ۲ـپیام‌آوری، به گُواژ

هُدَی: ۱ـروز، ۲ـراه، ۳ـهاختَن، نیدَن، راهنمایی

هَدْی: ۱ـکُرپـانی، کُرپـانیِ هَنـج (= قُربانی حَجّ)، ۲ـاَرجُمَند: مَرد، ۳ـرَفتار

هَدید: ۱ـمَرد دَراز، ۲ـهَوار

هِدینگ ـ۱ـ Heading 1: انگلیسی، سینه، راه (واژه نامه دریانوردی)

هِدینـگ ـ۲ـ Heading 2: انـگـلیسی (= سَرلوحه، واژه نامهٔ دریانوردی)، سَرپَلِمه

هَدِیَّة: هِدیه و هَدیَت دَر فارسی، دَهِش، داسـر، آیِفت (فرهنگ پهلوی)، ارمغان، پیشکش، شیر بها

هِدیه آوردَن: آیِفت آوَردن، ارمغان آوردن

هِدیه ای: دَهِشنیك (فرهنگ پهلوی)

هِدیه دادن: پیشکش دادَن، ارمغان دادَن

هدیه ساختن: ارمغان ساختَن

هدیه گرفتن: پارَك گرفتَن، پیشکش گرفتَن

هَذا: این: نَرینه

هَذْر: پارسی تازی گشته، هَرز، هَرزه

هَذَر: از ریشه‌ی پارسی، هَرزه شُدَن، یاوه شُدَن، پوچ شُدَن

هَذِر: از ریشه‌ی پارسی، هَرزه گُوی

هُذَرَة: از ریشه‌ی پارسی، هَرزه گُوی، یاوه‌دَرای

هُذرُوف: شتابان، تُند (لاروس)

هَذِف: ۱ـزرَنگ، ۲ـشتابان: مَرد

هُذلوغ: لَب کُلُفت (لاروس)، لَفج

هُذلوغَة: زِشت چهره، بَدریخت

هُذلـول: ۱ـبافـه‌ی چاش، (چاش = غَلّه)،

۲ـ گودیِ پنهان، ۳ـ پُشته‌ی خُرد، ۴ـ اَبرِ تُنُک، ۵ـ آغازِ شب، سَرِ شب، ۶ـ گَزَند، ۷ـ سَبُک سَنگ (=سبك وَزن)

هُذلولیّ: هُذلولی دَر فارسی، بنگرید به هایپِربُول

هَذِه: مؤنث هَذا، این: مادینه

هَذِهُ السَّنه: اِمسال (فرهنگستان)

هَذَیان: هَلَگ (فرهنگ پهلوی)، ژاژ (برهان)،
من این همه ز طریق مطایبت گفتم، مَگَر نگویی
کاین ژاژ باشد و هذیان (فرخی)، هَله، خَله (برهان)، هَپَرا (گویش گیلکی)، بَلَفته (گویش بدخشی)، هَرزه درایی، پَرت و پَلا، فَلاده (صحاح الفرس)، یك فَلاده همی بخواهَم گفت، خود سخن بی فَلاده بود مَرا (بوشکور)، هَرزه (صحاح الفرس)، بیدلا (برهان)، یاوه، یان (برهان)

هَذَیانات: (تك: هَذَیان)، ژاژها، یان‌ها، یاوه‌ها

هَذَیان گویی: ژاژگویی، پَرت و پَلا گویی

هَرّات: شیر بیشه (آنندراج)

هَرّاج: تیز تَگ: اَسپ

هَرّاس: از ریشه‌ی پارسی، هَریسه پَز، هَلام پَز (بنگرید به هَلیم)

هَراکِلَة: ۱ـ کُوهه‌گاه، گِردآمَدَنگاهِ کُوهه، ۲ـ سَگ ماهی

هِراوُل: ترکی، پیشتاز (بهره از غیاث اللغات)، سَر آهَنگ (برهان)

هَرّایِ حَمله: هَرّای تاخت، آوازِ تازِش

هَرَب: ۱ـ گریختن، گُریز، ۲ـ کلانسال گَشتَن

هَرباب: هَر دَر

هَربان: گریستَن (آنندراج)

هِربِذ: پارسی تازی گشته، هیربَد، هِربَد

هِربِذان، هِربِزان Herbezan: فرانسوی، بیجاران، از داروها

هُربُون: پارسی تازی گشته، هَربُو، از گیاهان،
اگر چه هَربو چون ضیمران بُوَد در شکل، کجا توان شَبَه ضمیران به، هَربُو کَرد (اثیر اخسیکتی)

هِرتز Hertz: آلمانی، برگرفته از نام R-Hertz گیتیك‌دان آلمانی (سده‌ی ۱۹)، یکانِ بَسامد، دوردَم

هِرتز وکتور Hertz vector: انگلیسی، بُردارِ هِرتز (واژه نامهٔ فیزیك)، بُردارِ دوردَم

هُرتیکه Urtīca: لاتینی تازی گشته، گَزَنه، از گیاهان (معین)

هِرث: جامه‌ی کُهنه (لاروس)

هَرثَمَة: ۱ـ شیر بیشه، ۲ـ زیرِ بینی

هَرج: آشُوب، دَرهَم بَرهَمی، هَلالُوش، هَلالوش
جویانِ دین بیهُشَند، تو بیهوش را در هلالوش

کن (ناصِرخسرو)

هِرج: ۱ـ گول، ۲ـ سُسته

هَرج و مَرج: دَرهَم بَرهَمی، آشوب، پَریشانی، بَلبَشو (فرهنگ کوچك)، هَلالوش

هَرج و مَرج طَلَب: آشوبخواه

هَرد: سنسکریت تازی شُده، زَردچوبه، از گیاهان (معین)

هُرد: سنسکریت تازی شده، ۱ـ کُرکُم (=زعفران)، ۲ـ گُلِ سُرخ

هَردَمبیل: از ترکی هَردَن بیر، بی سامان، پَریشان، دَرهَم بَرهَم، هَر که هَر که

هَردَم خیال: هَرزاندیش، هَرزه کار، هَرزه گو

هَرزه مَرَض: نادرست نویسی هَرزه مَرَس، پارسی است، ۱ـ هَرزه گَرد، ۲ـ پَر و پاچه گیر

هَرْس: کوبِش، کوفتِگی

هَرساعَت: هَزمان (برهان)

هُرست Horst: انگلیسی، فَرازَمین (قریب)

هِرسی‌نِین Hercynien : فرانسوی، چین خوردگی سَراسَری

هَرطَرَف: هَر سُوی

هَرطریق: هَر راه

هَر طَقَة: در انگلیسی Heresy (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، یونانی تازی گشته (لاروس)، دین شِکَنی، نوآوری: در دین

هُرطُمان: تازی گشته، دوسَر، یُولاف، از گیاهان (معین)

هَرطور: هَرجور

هُرطُوقِیّ: هُر طوقی در فارسی، در انگلیسی Hertic (فرهنگ اصطلاحات علوم)، یونانی تازی گشته، دین شِکَن، نوآوَر

هَرفولیون Ērpullos: یونانی تازی گشته، سیسَنبَر، از گیاهان (معین)

هَرقلوس Ērákléios : یونانی تازی گشته، گیاه مُروارید

هَرقَلوه: بنگرید به هَرقَلوس

هَرَم: کَلانسالی

هَرِم: ۱ـ کَلانسال، پیرِ هَرَگ (هَرَگ = خَرِفت)، ۲ـ روان و خِرَد، ۳ـ اندیشه‌ی نیکو، ۴ـ سُوراخدار

هَرَم: هِرَم دَر فارسی، سَنبُوسه (برهان)، گُنبَد

هِرماس: ۱ـ بچه پَلَنگ، ۲ـ شیر بیشه (لاروس)

هُرمان: ۱ـ خِرَد، ۲ـ اندیشه‌ی نیک

هُرمانَة: آز

هَرمَسَة: بانگ، خروشِ مردم، داد و فریاد

هَرَمِ مثلَّثُ القاعده: چارکُنج

هَرَمِ مُربَّعُ القاعده: پَنج کُنج

هُرمُول: ۱ـ پَر، ۲ـ کُرك

هَرِمَة: مؤنث هَرِم، ماده شیر (لاروس)

هِرمیس: ۱ـ شیر دَرَنده، ۲ـ کَرگَدَن

هَرُوئِر Herrower: انگلیسی، ۱ـ کُلوخ شِکَن، ۲ـ شِن کش (فرهنگ فنی)

هِروئین Heroïne: فرانسوی، میرگَرد

هَروَجه: هَرسان

هَروَقت: هرگاه، گاه به گاه

هِرُول: بنگرید به هِراُول

هَروَلَة: هَروَله دَر فارسی، گُرگدُو (برهان)

هُرهُری مَذهَب: هُرهُری دین، بی دین

هُری: کَنور، انبارِ گندم

هَریر: ۱ـ زَنُویه (برهان)، زوزه‌ی سَگ، ۲ـ آوازِ کَمان

هَریرَة: ناپَسَندی (لاروس)

هُرَیرَة: ۱ـ بچه گُربه، ۲ـ گُلِ آذین نگینی (لاروس)

هَریس: پارسی تازی گشته، هَریس، دانه‌ی آرد شده پیش از آن که پخته شَوَد

هَریسَة: پارسی تازی گشته، هَریسه، دعوتی با تکلف ساخته بودند و هَریسه نهاده (تاریخ بیهقی)، هَلام

هَریصَة: آبگیر، تالاب (لاروس)

هَزار: پارسی تازی گشته، هَزارآوا، هَزاردَستان

هِزاع: ۱ـ تَک، ۲ـ تَنها

هُزال: لاغری

هَزّال: ۱ـ لُوده، شُوخ، خَنده ساز، ۲ـ یاوه گوی

هُزالَة: شوخی، لاغی

هَزاهِز: تُوفِش، تُوفیدَن (برهان)

هُزاهِز: ۱ـ آبِ روان، ۲ـ آبِ روشَن، ۳ـ شترِ بُلَند بانگ

هِزبْر: ۱ـ سَخت پُشت، ۲ـ سِتَبر و دُرُشت، ۳ـ شیر بیشه، ۴ـ دِلیر

هِزبَراَفکن: دِلیرکُش، شیر اَفکَن (آنندراج)

هِزبَراَنداز: دِلیر اَنداز، شیرکُش

هِزبرانه: شیروَش، دِلیرانه

هَزَّه: ۱ـ بُومِهن، تَنبِه، زَمین لرزه، ۲ـ آشُوبگَر، شَهرآشُوب: زَن

هِزَّه: هِزَّت دَر فارسی، ۱ـ شادمانی، ۲ـ آوای جُوشِش، ۳ـ آوای تَندَر، ۴ـ فَراخ خُویی، خُرسَندی

هَزَج: ۱ـ آواز تَندَر، ۲ـ سرودِ شاد، ۳ـ سَرایش، ۴ـ آوای گِرفته

هَزِج: ۱ـ شادی آوَر، ۲ـ سَبُکرَفتار: اَسپ

هِزر: ۱ـ زیاندیده، ۲ـ دُشوار، ۳ـ گول

هَزْر: ۱ـ زَدَن: با چوبدَستی، ۲ـ گِران کردنِ نرخ، ۳ـ خندیدَن، ۴ـ بی اندیشه خَریدَن (آنندراج)

هَزَق: شادمانی (آنندراج)

هَزَق: تندَرِ غُرَّنده

هَزْل: تَماخَره (عمید)، لاغ (فرهنگ کوچك)

هَزِل: بیهوده کار، هَرزه کار

هَزل آمیز: لاغ آمیز

هَزل گوی: تماخَره گوی، یاوه دَرای

هَزِلیّ: هَزلی دَر فارسی، تَماخَره ای، لاغی

هَزِلیّات: (تك: هَزِلیَّة)، تَماخَرگان، لاغ‌ها

هَزِلیَّة: هَزلیّه دَر فارسی، مؤنث هَزِلیّ، لاغی، تَماخَره ای

هِزْم: ۱ـزَمینِ نَشیب، ۲ـاَبرِ تُنُك، اَبر بی بار، ۳ـبانگ کردنِ کَمان، ۴ـشَکستنِ دُشمَن، ۵ـمهربانی کردن، ۶ـانگشت خَلانیدَن

هَزَم: بانگِ کَمان

هَزِم: ۱ـاَسپِ رام، ۲ـبارانِ دُمریز

هَزمَة: ۱ـنَشیب، سَرازیر، ۲ـمَغاك، گودی

هَزیج: پاسی از شَب

هَزیر: ۱ـدرخَستِه، ۲ـرانده

هَزیل: لاغر (معین)

هَزیم: ۱ـتَندَرِ غُرَّنده، ۲ـاَسپِ شیهه کش، ۳ـبارانِ دُمریز

هَزیمَة: هَزیمَت دَر فارسی، کال (صحاح الفرس)، شِکَست، وَنیدِگی (فرهنگ کوچك)

هزیمت دادَن: شِکَستنِ دُشمن، کالاندن

هَزیمت شُدَن: شکست خوردن، گُریختن، کالیدَن (برهان)، سِپَر اَفکَندَن (برهان)

هَزیمتی: در تازی نیامده، شکست خورده، گُریخته، گُریزان، کالیده

هَزیمت یافتن: بنگرید به هَزیمت شُدَن

هُژَبر: بَرساخته از هِزَبر، شیر، دِلیر

هَستی عامّ Universal being: (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، هستی هَرویسپ (بهره از خردناب)

هَستی مَحض: در انگلیسی Absolut being (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، هستیِ ناب

هَستی نامحدود: در انگلیسی Infinite existence (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، هَستی یَله، هِستیِ بی مَرز

هُسرَة: پارسی تازی گشته، خُسَر (صحاح الفرس)، چه نیکو سخن گفت یاری به یاری، که تا کی کشم از خُسَر ذلّ و خواری (رودکی)، نزدیکان و خویشان

هَسیس: ۱ـکوفته، ریزه ریزه، ۲ـسخن پنهان، ۳ـسخنِ نَرم

هَشّ: ۱ـنانِ نَرم، ۲ـتازه روی، شادمان: مرد

هَشّاش: ۱ـخندان‌رُو، ۲ـنانِ نَرم (غیاث اللغات)

هَشاشَة: هَشاشه دَر فارسی، شادمانی، تازه رویی

هَشت خَطّ: بنگرید به هَفت خَطّ

هَشتصَد: نادرست نویسی هَشتسَد، پارسی است

هَشتصَدُم: نادرست نویسی هَشتسَدُم، پارسی است

هَشت صفات: هشت زابان

هَشت ضِلعی: در انگلیسی Octagon (فرهنگ اصطلاحات علوم)، هشت پَهلو

هَشت مزاج: هَشت سِرِشت

هشت وَجهی: در انگلیسی Octahedron (فرهنگ اصطلاحات علوم): هشت رُویه

هَشلهَف: این واژه را معین برگرفته از Shall have دانسته، ۱ـ یاوه، ژاژ ۲ـ هَشَنگ، هنجام، بیکاره، بی سر و پا، در انگلیسی با هیچ یك از این مانَك ها بستگی ندارد.

هِضاب: (تك: هَضبَة)، کُوه پُشتان (بهره از بُرهان)

هَضّام: ۱ـ داروی گُوارِش، گوارَنده، ۲ـ پُرهزینه، پر ریخت و پاش: مَرد، ۳ـ شیر بیشه

هَضائم: (تك: هَضیمَة)، سِتم ها، خَشم ها

هَضاة: ۱ـ گیسو، ۲ـ ماده خَر (لاروس)

هَضبَة: هَضبه دَر فارسی، ۱ـ کوه پُشت (برهان)، ۲ـ پُشته، تپَه (لاروس)، ۳ـ یك بار بارِش

هَضْل: بسیار (آنندراج)

هَضلاء: دَراز پستان

هَضم: گُوارِش، پَزمایِش (فرهنگ پهلوی)

هَضمِ رابِع: گوارِش چهارم، گوارِش پایانی

هَضم کَردَن: گُواردَن

هَضم کُنَنده: گُوارَنده

هَضیم: ۱ـ سِتَم رسیده، ۲ـ شکم باریك: زَن، ۳ـ غُنچه

هَضیمَة: ۱ـ سِتَم، ۲ـ خَشم، ۳ـ خوراك مُرده، خوراکی که در سوك پَزَند

هَطّال: ۱ـ نیك بارَنده، بارانِ پیاپی، ۲ـ اشكِ روان

هَطْر: سَگ کُشی

هَطْل: ۱ـ نَم نَم باران، ۲ـ اشكِ ریزان

هَطلَس: ۱ـ گُرگ، ۲ـ راهزَن (آنندراج)

هَف Half: انگلیسی، نیمه (فرهنگ فنی)

هَف اُپِن Half open: انگلیسی، نیمه باز (فرهنگ فنی)

هَف بریك Half brick: انگلیسی، نیمه آگور (بهره از فرهنگ فنی)

هَفت آباء: هَفت بابا، گواژِ هَفت اختَر

هَفت اُختان: هفت خواهران، هور، ماه، بهرام، ناهید، کیوان، برجیس، تیر

هفتاد و دو مِلّت: ۱ـهفتادودوزانیچ، ۲ـهفتادو دو کیش

هَفت اَصل: هفت بُنلاد، گُواژِ، ۱ـهَفت اُشکوبِ زمین، ۲ـهَفت کشور

هَفت اَعضا: هفت اندام، سَر و گَردَن، سینه، دو دَست، دوپا، چور یا چُوز

هَفت اقلیم: هفت کِشوَر

هَفت اَلوان: هَفت رَنگ، گُواژِ، ۱ـخوانِ رنگارَنگ، ۲ـهفت رنگ: کِرمِز، نارنجی، زَرد، سَبز، آبی، نیلی، بَنَفش، ۳ـهفت خوراکِ آسمانی: نان، نَمَك، ماهی، سرکه، اَنگبین، روغن، تَره یا سبزی، ۴ـهَفت اختَر

هَفت اِمام: هَفت رَهنَمود: امام اَعظَم ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالك، امام احمد حَنبَل، امام ابو یوسف، امام محمد، امام زفر (غیاث اللغات)

هَفت امامی: هَفتگرای

هفت انجم: در انگلیسی Seven planets (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)، هَفتان، هَفت اَختَر

هَفت اَیّام: هَفت روز، کِیوان شید (= شنبه)، مِهرشید (= یکشنبه)، مَه شید (= دوشنبه)، بهرام شید (= سه شنبه)، تیرشید (= چهارشنبه)، برجیس شید، یا اورمَزدشید (= پنجشنبه)، ناهید شید (= آدینه)

هَف تایم Half time: انگلیسی (= نیم‌وَقت، فرهنگ فنی)، نیمگاه

هَفت بَطن: هَفت درون (برای آگاهی بیشتر بنگرید به اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

هَفت بِنا: هَفت ساختمان، گواژِ هفت سِپَهر

هَفت بُنیان: هَفت بنیاد، گواژِ هفت سِپَهر

هَفت پَرِ ثُریّا: هَفت پَرِ پَروین: کوچك‌ترین ستاره در پَروین

هَفت پردهٔ اَزرَق: هفت پَرده‌ی کَبود، گواژِ هفت سِپهر

هَفت تَکبیر: هَفت بَرینداشت

هَفت تَهلیل: هَفت بُزرگیاد، هفت «قُل هُوالله اَحَد»

هَفت جَسَد: هَفت لاشه، گواژِ هفت توپال: زَر یا تِلا، سیم یا نُکرِه، آهَن، مِس، اَرزیز (= قلعی)، سُرب، سیماب

هَفت جوهَر: هَفت گوهر، گواژِ هفت گوهر (= جواهرات)، وَ، هفت توپال

هَفت جوهر ابداعی: هفت گوهرِ اَسَری (اَسَر = اَزَلِ تازی گشته)

هَفت حال: هَفت جاوَر، هَمیشه

هَفت حجلهٔ نور: هَفت پرده‌ی چَشم (برهان)

هَفت حَرف: هَفت وات

هَفت حَرفِ آبی: هَفت واتِ آبی: ج، ز، ك، س، ق، ث، ظ (برهان)

هَفت حَرفِ آتشی: هَفت واتِ آتشی: ا، ه، ط، م، ف، ش، ذ (برهان)

هَفت حَرفِ خاکی: هَفت واتِ خاکی: د، ر، خ، غ، ح، ل، ع (برهان)

هَفت حرفِ بادی (= هَوایی): هفت واتِ بادی، و، ب، ن، ی، ت، ص، ض (برهان)

هَفت حکایت: هَفت داستان، گواژِ کاربُرد هفت اندام، وَ، هفت داستان که دَر هفت پیکر نظامی آمده (برهان)

هَفت خاتُون: هَفت بانو، هفت اَختَر به گواژ

هَفت خَزینه: هَفت گنج، گواژِ، ۱ـ کُم (= معده)، گِش (= قلب)، گُرده (= قلوه)، شُش (= ریه)، سِپُرز (= طحال)، جِگَر (= کَبد)، زَهره (= کیسهٔ صَفراء)، ۲ـ هَفت سِپهر

هَفت خطّ: ۱ـ هفت رَنگ، ناغُلا، گُر بُز، ۲ـ هَفت کِشوَر

هَفت خطِّ جام: هَفت سَمیره‌ی جام، در جام جَم: سَمیره‌ی سِتَم (= جَور)، سَمیره‌ی بَغداد، سَمیره‌ی بَسرُه، (= بصره)، سَمیره‌ی کَبود (= اَزرَق) یا سَمیره‌ی سبز یا سَمیره‌ی سیاه یا سَمیره‌ی شب، سَمیره‌ی اَشك (یا خطیره)، سَمیره‌ی کاسه گر و سَمیره‌ی فُرودین یا فرودینه (بهره از برهان و غیاث اللغات)

هَفت خَلیفه: هَفت کارگُزار، گواژ، ۱ـ هَفت گَنج، بنگرید به «هفت خزینه»، ۲ـ هَفت اَندام، بنگرید به «هفت اعضاء»، ۳ـ هَفت سایِشگاه، که دَر نماز بر زمین می سایَند: پیشانی، دو هَبَك (هَبَك = کفِ دَست، برهان)، دو شَستِ پای، دُو زانو، ۴ـ هفت دَریابنده، روانِ جانوری، خِرَد، بینایی، شنوایی، چِشایی، بُویایی، بساوایی (بهره از بُرهان)

هَفت رُقعهٔ اَد کَن: هَفت پاره‌ی تیره، گواژ هفت اُشکوبِ زمین

هَفت سُبع: هَفت هَفت یك، گواژِ هفت پاره‌ی نِپی (= قرآن)، نپی خوانان در یك هفته خواندنِ نپی را از آغاز تا پایان انجام می داده اند، روز نخست از فاتحه، روزدویم ازمائده، روزسِیُم از یونس، روز چهارم از بنی اسرائیل، روز پنجم از شَعرا، روز ششم از وَالصّافات و روزهفتم از قاف، وَ، گواژ هفت زمینه سخن خداوند یا پیام خداوند، نوید (= وعده)، بیم (= وَعید)، اَندَرز (= وعظ)، داستان (= قصه)، فَرمان (= اَمر)، پَرهیز (= نهی) و آزبا (= دعا) (بهره از غیاث اللغات)

هَفت سَقف: هَفت آسمانه، گواژِ هفت سپهر

هَفت سَلام: هَفت درود، هَفت درود در پیوند با

هفت سیمنادِ نِپی و یا هفت درود بر امشاسبندان

هَفت سُلطان: هفت پادشاه، گواژ، ۱ـ هفت اختر، ۲ـ هفت رَهبَر و شاه، شاه خراسان (ع)، ابراهیم اَدهَم، بایزید بَستامی، ابوسعید ابوالخَیر، محمود غزنوی، سَنجَر، اسمعیل سامانی (بهره از برهان)

هَفت سَیّاره: هَفتان (فرهنگ پهلوی)

هَفت شَمع: هَفت سِپَندار، گُواژِ هفت اَختر، هفت روشَن

هَفتصَد: نادرست نویسی هَفتسَد

هَفتصَد گانی: نادرست نویسی هَفتسَد گانی، گونه‌ای کَمر بند

هَفتصَدُم: نادرست نویسی هَفتسَدُم

هَفتصَدُمی: نادرست نویسی هَفتسَدُمی

هَفتصَدُمین: نادرست نویسی هَفتسَدُمین

هَفت طَبَق: هَفت اُشکوب، هفت اَشکوب، گواژِ هفت پرده‌ی چشم

هَفت طَبَقه: بنگرید به هفت طَبَق

هَفت عضو: بنگرید به هفت اعضا

هَفت فَرش: هَفت بوب، گواژ هفت اُشکوبِ زمین

هفت فَلَك: هَفت آسیا (آنندراج)

هَفتَق: پارسی تازی گشته، هَفته

هَفت قُفلی: هَفت کوپَله، هَفت بَند

هَفت قَلَم: هَر هَفت، هَفت گونه آرایِش، وَ هَفت دَبیره

هَفت کَوکب: هَفت اژدها (برهان)، هَفت اَختر

هَفت نوبَت: هَفت نیابِه، هَفت پَستا

هفت نور: هفت شید، هفت شید از هَفتان

هَفت هیکل: هَفت پیکَر، گواژ، ۱ـ هَفت سِپهر، ۲ـ هَفت اُشکوبِ زمین

هَف دُم Half dome: انگلیسی، نیم گُنبَد (فرهنگ فنی)

هَف رُوند Half round: انگلیسی، نیمگِرد (فرهنگ فنی)

هَف سِکشِن Half section: انگلیسی، نیمبُرش (فرهنگ فنی)

هَف فِر Half fare: انگلیسی، نیم بَها (واژه نامهٔ اقتصادی)

هَف لَپ Half lap: انگلیسی، نیم بَند (بهره از فرهنگ فنی)

هَف هیچ Half hitch: انگلیسی، گِره نیم خِفتی

هَفَوات: (تك: هَفوَة)، لَغزش ها، شتافتن ها، بال زَدَن ها

هَفوَة: هَفوَت دَر فارسی، ۱ـ لَغزِش، ۲ـ شتافتَن، ۳ـ شکوفیدَن، ۴ـ بال زدن: مُرغ، ۵ـ جُنبیدَن: مرغ (آنندراج)

هَقَم ۱ـ پُرخور، شِکَمباره، ۲ـ دَریا

هَقوق: گایَنده

هِقّ و هِقّ: نادرست نویسی هِغّ و هِغ، هِکّ و هِکّ (برهان)

هُکـاع: ۱ـ سُرفـه، ۲ـ خوابِ خَسـتـگـی، ۳ـ خواهانیِ وَرَن، گایخواهی

هِکتار Hectare: فرانسوی، جَریب، گَریب

هِکتو Hecto: فرانسوی، پیشوَندی بَرای سَد

هَکَذا: هَم‌چنین

هَکَذی، ممال هَکَذا: هم چنین

هِکزا Hexa: انگلیسی از Hex یونانی به آرشِ شِش، پیشوندی برای شِش

هِکـزاد Hexad: انگلیسی از یونـانی، پایه‌ی شِش (بهره از فرهنگ فنی)

هِکـزاگـون Hexagon: انگلیسی از یونـانی، شِشگوش، شش بَر (فرهنگ فنی)

هِکـزاگونال Hexagonal: انگلیسی از یونانی (= منشور شِش بَر، شِش وَجهی، فرهنگ فنی)، شُوشه‌ی شِش بَر، شِش رُویه

هِکزاگونال کریستال Hexagonal crystals: انگلیسی (= ساختمـان بلوری شش وجهی، فرهنگ فنی)، شِش رُویه‌ی مَهاییک

هِکـزاهِـدرُن Hexahedron: انـگـلیسی از یونانی، شِش رُو (فرهنگ فنی)

هِکزانگولِر Hexangular: انگلیسی از یونانی، شِش گوشه (فرهنگ فنی)

هِکزاوَلِنت Hexavalent: انگلیسی از یونانی، شِش اَرزِشی (فرهنگ فنی)

هِکزود Hexode: انگلیسی ازیونانی (= لامپ شش قطبی، فرهنگ فنی)، شِشمیخ

هَکُوک: ۱ـ شوخ، مَرد، ۲ـ فُرومایه

هَل: آیا

هَل اَتی: آیا آمد؟

هُلاس: شُشمار، از بیماری‌ها

هَلاك: مَرگ، نیستی، نابودی، سیز (فرهنگ پهلوی)

هَلاکَـت: دَر تازی نیامـده و فارسـی گویان ساختـه انـد: مَرگ، نیستی، سیزِش (فرهنـگ پهلوی)، در تازی «هَلَکَة» آمده

هَلاك شُدَن: سیزیدَن (از پهلوی)، ماری شُدَن (برهان)، نیست شُدَن، مُردَن

هَلاك شُده: ماری (برهان)، مُرده، سیزیده

هَلاك شُدَنی: سیزُمَند (فرهنگ پهلوی)، مُردَنی

هَلاك کَردَن: نیست کَردَن، ازمیان بُردَن

هِلال: ۱ـ اَنـدَر ماه: ماه تا شبِ هفتم (فرهنگ پهـلوی)، نو ماه، ۲ـ ویشَـفت: ماه از بیستم تا بیست و پنجم (فرهنگ پهلوی)، ۳ـ آغازِ باران، ۴ـ گَردِ خاك، ۵ـ شتـر لاغـر، ۶ـ مارِ نَر،

۷ـ پسر بچّه‌ی زیبا، ۸ـ بُنِ ناخُن

هِلال اَبرُو: اَبرو کَمانی

هِلال اَحمَر: نوماهِ سُرخ

هِلال خضیب: در انگلیسی Fertile crescent (فرهنگ اصطلاحات علوم)، نوماه بارور

هِلال عِید: نوماهِ جَشن

هِلال مُعَنبَر: اَبروی مُشکین

هِلال منظر: ماهرُوی

هِلال وار: نوماهوار

هِلالی: نوماهی

هُلام: پارسی تازی گشته، هَلام (فرهنگ پهلوی)، گونه‌ای خوراك است، بنگرید به هَلیم

هُلاهِل: آبِ رُوشن (آنندراج)

هَلاهِل: پارسی است از ریشه سنسکریت: هَلاهِل، از گیاهان، بیش (فرهنگ پهلوی)، ویراستارِ کلیله و دمنه گمان برده است هَلاهِل جانوری پنداری است با زهری کشنده، ولی زَهرِ هَلاهِل، زَهری است که از هَلاهل یا بیش می‌گرفته‌اند.

هَلِب: پُرمُوی (لاروس)

هُلْب: ۱ـ مُوی، ۲ـ مُژه، ۳ـ مویِ خُوك، ۴ـ مُوی دُم (لاروس)

هَلش: ۱ـ خُوبی، دلپذیری، ۲ـ شُشمار، از بیماری‌ها، بیماری باریك، ۳ـ لاغری

هَلفیفا: سُریانی، تَلخه، گونه‌ای کاسنی، از گیاهان (معین)

هَلَکَة: بنگرید به هَلاکَت، وَ، خُشکسال

هَلُمَّ: بیا

هَلُمَّ جَرّاً: هَم چنین

هَل مَن مبارِز: آیا هَمنَبَردی هست؟

هَل مَن مَزید: آیا بیش از این هست؟

هَلُوع: ناشکیبا (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)

هَلهال: ۱ـ مُوی، ۲ـ جامه‌ی نازك (لاروس)، هَلهال به مانَنِ آرد بیز یا سِتَخسه پارسی است

هِل وَحشی: شوشمیر (برهان)، هِل اَویستی (گویش گیلکی)

هَلُوك: وَرنَمند: زَن

هَلیّت: از هَلِ تازی، آیایی، زبانزد فرزانی

هَلیَّت بَسیط: آیایی ساده، زبانزد فرزانی

هَلیَّتِ مُرَکَّب: آیایی آمیخته، زبانزد فرزانی

هِلیس Hélice: فرانسوی، پَروانه، در خودرو یا هَواپیما

هِلیکس Helix: انگلیسی، مارپیچ (واژه نامهٔ فیزیك)

هِلیکوپتِر Hélcoptèr: فرانسوی از یونانی، : Helix به آرشِ مارپیچ و Pteron: به مانَنِ بال،

بالپیچه

هِلیکوپتِر رِسکیواستروپ Helicoptere rescue strop: انگلیسی (= کمربند نجات هلیکوپتر، واژه‌نامهٔ دریانوردی)، رَهایَندِ بالپیچه

هلیکوپتر رِسکیونِت Helicopter rescue net: انگلیسی (= تور نجات هلیکوپتر، واژه‌نامهٔ دریانوردی)، رَهاتُورِ بالپیچه

هلیکوپتر کارِیر Helicopter carrier: انگلیسی، ناو بالپیچه‌بَر (بهره از واژه‌نامهٔ دریانوردی)

هِلیل، مَمال هِلال: بنگرید به هِلال

هَلیله: در فرهنگ معین از هَریتکی سنسکریت دانسته شده، هَلیله (فرهنگ پهلوی)، بَدیج (برهان)، ازگیاهان

هَلیم: از ریشه‌ی پارسی، هَلام (فرهنگ پهلوی)، ۱ـ هَلیم، هَریسه، ۲ـ چَسبَنده، دوسَنده: چون هَلیم

هَلیم‌پَز: پارسی است، هَلام‌پَز، هَریسه‌پَز

هِلیوتراپی Heliothérapie: فرانسوی از یونانی، Hēlios به آرش خُور، آفتابدَرمانی

هِلیوگراف Heliograph: انگلیسی، آیینه‌ی آفتابی (واژه‌نامهٔ دریانوردی)

هِلیوگرام Heliogram: انگلیسی، پیامِ آفتابی (واژه‌نامهٔ دریانوردی)

هِلیوم Helium: فرانسوی از یونانی Hēlios به مانَکِ خُور، خُوروَش، ازکیاها

هَلیُون: مارچوبه، از گیاهان، این واژه در غیاث‌اللغات و برخی از فرهنگ‌ها هِلیَون نوشته شده

هَم: فَرْم، اَندوه

هِماتوری Hématurie: فرانسوی، مِیزخُونی، شاشخُونی

هِماتوز Hématose: فرانسوی، خُوندیسی

هِماتولوژی Hématologie: فرانسوی، خونشناسی

هِماتولوژیست Hématologiste: فرانسوی، خُونشِناس

هِماتیت Hématite: فرانسوی، خُونسَنگ (قریب)

هِماتین Hématine: فرانسوی، خُوناهَن

هَمّاز: ۱ـ سُخن چین (آنندراج)، ۲ـ آك نِهَنده، ۳ـ بَدگوی (فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی)

هَمّاس: ۱ـ شیر بیشه، ۲ـ سخت شِکَننده (آنندراج)

هَم اِسم: هَمنام

هَم اِسمی: هَمنامی

هَم اَصل: هَم گوهَر (فرهنگ پهلوی)

هَم اطاق، هَم اُطاقی: هَم گَتَك، هَمسَرای

هَمالیج: (تك: هِملاج)، از ریشه ی پارسی، هَملاجان، سُتورانِ رَهرو

هَمّام: ۱ـ سخن چین، ۲ـ سیُمین روز سَرما (آنندراج)

هُمام: ۱ـ رَهبَرِ کُوشا، ۲ـ پیشوای دِلیر، ۳ـ سَروَر بخشنده: مَرد، ۴ـ شیر بیشه، ۵ـ پیه گُداخته، ۶ـ بَرفابه

هِمام: (تك: هُمام)، رَهبران کوشا، پیشوایان دِلیر، سَروَران بخشنده

هَمان ساعَت: هَمان گاه، هَمان زَمان

هَمان طریق: همان روال، همان راه

هَمان طور: هَمان گُونگ، هَمیدُون (فرهنگ پهلوی)، همانگونه

هَمان قَدر: هَند چَند (فرهنگ پهلوی)، هَمان اندازه

هُمایون: پارسی تازی گشته، هُوماك، هُومای (فرهنگ پهلوی)، هُمایون

هُمایوُن آثار: هُمایون منداك، هُمایون یادگار

هُمایون فال: هُمایون بخت

هُمایون لِقا: هُمایون دیدار

هُمایون نَظَر: هُمایون نِگَر، همایوندید

هَمایین: (تك: هِمیان)، از ریشه ی پارسی، هَمیان ها، اِزاربَندها

هِمّت بَستَن: ۱ـ آهَنگ کردن، ۲ـ کوشیدن

هِمّت کَرَدن: کوشیدن، خواستَن

هَمَج: ۱ـ گُرسنگی، ۲ـ سَگالش بَد، ۳ـ مَگسِ خَر، ۴ـ گوسفند لاغر، ۵ـ گول: مَرد، ۶ـ بی سَر و پا

هَمَج الرّعاع: دُنباله‌رَوانِ بی سَر و پا (فرهنگ اصطلاحات علوم)

هَم جُثّه: هَمتَن

هَم جِنس: هَم سَردَك (فرهنگ پهلوی)، هَمگُن

هَم جنس باز: هَمگُن باز، پُوت پُوت (گویش گیلکی)

هَم جنس بازی: هَمگُن بازی

هَم جنسی: هَم سَردَکی، هَمگُنی، هَمنژادی

هَم جَوار: نَزدیك (فرهنگ پهلوی)، هَمسایه

هَم جَواری: نزدیکی (فرهنگ پهلوی)، هَمسایگی

هَم جَهت: هَمکُوست

هَم حالَت: هَم جاوَر

هَم حِزب: هَمساز، هَمسازمان

هَم دَرس: هَمشاگرد

هَم دَرسی: هَمشاگردی

هَم دوره: هَم دُورَك، هَم دوره

هِمرالُوپی Héméralopie: فرانسوی، شَب

کوری (سعید نفیسی)، از بیماری‌های چَشم

هَمرَج: ۱ـ پوشیدگی، ۲ـ آمیختگی

هَمرَش: جُنبش (لاروس)

هَمَزات، وَسوَسه‌های شیطانی (فرهنگ اصطلاحات علوم): دیوکامِگی (فرهنگ پهلوی)

هَم سَرحَدّ: هَمسامان، هَمکُوستَك (فرهنگ پهلوی)، هَم‌مَرز

هَم سَطح: هَموار

هَم سَفَر: هَمراه

هَم سَفَری: هَمراهی

هَم سَهم: هَمباگ

هَم سَهمی: هَمباگی

هُم سیك Home sick: انگلیسی، بامَس (بهره از صحاح الفرس)، خدایگانا بامَس به شهر بیگانه، فزون از این نتوانم نشست، دستوری (دقیقی)

هَم شکل: هَمکَرپ، هَمریخت، هَمسان

هَم شِکلی: هَمکَرپی، هَمسانی

هَم صُحبَت: هَم‌پُرسِش، هَمگَپ (گویش هراتی)، هَمسُخَن، هَموَچیك (فرهنگ پهلوی)

هَم صُحبَتی: هَمپُرسِگی، هَمگَپی (گویش هراتی)، هَمسُخنی

هَم صَدا: هَم آوا، هَم سُخَن

هَم طَبْع: هَمسِرشت، هَمخُوی

هَم طَبَق: هَم سُفره (معین)، هَمخوان

هَم طَبَقه: ۱ـ هَم اُشکوبه، ۲ـ هَمرَده، هَمرَسته

هَم طِراز: نادرست نویسی هَمتراز (طِراز تازی گشته‌ی تراز پارسی است)

هَم طویله: ۱ـ هَمآخور، ۲ـ دَمخُور، یاردَمخور

هَم عصر: هَمزَمان

هَم عقیده: هَم اندیش

هَم عِنان: ۱ـ هَمگام، هَمراه، ۲ـ هَمتراز، بَرابَر

هَم عَهد: هَم پَتمان (فرهنگ پهلوی)، هَم پیمان

هَم غِذاء: هَمسُفره، هَمکاسه

هَم غُصّه: هَمدَرد

هُم فیها خالِدون: ایشان در آن جای جاویدان بمانَند

هَم قافیه: هَم پَساوَند

هَم قَبیله: هَمدُوده، هَمتیره

هَم قَدّ: هَمبالا، چو قَدّویس بت پیکَر چُنان شُد، که هَمبالای سَر و بوستان شد (گرگانی، ویس و رامین)

هَم قَدَح: هَمپیاله

هَم قَدْر: هَمسَنگ (برهان)، هَمپایه

هَم قَدَر: هَمزُور

هَم قَدَم: هَمگام

هَم قِران: هَمنشین، هَمکَت، هَمدَم (فرهنگ پهلوی)
هَم قریه: هَمرُوستا
هَم قَسَم: هَمسوگَند
هَم قِطار: ۱ـهَمکوس، ۲ـهَمکار، ۳ـهَمسِپاه (فرهنگ پهلوی)
هَم قَلَم: هَم کِلك
هَم قول: هَمداستان، هَمزَبان (آنندراج)
هَم قوم: ۱ـخویشاوَند، ۲ـهَمتیره
هَم قُوّه: هاوَند نیرو (فرهنگ پهلوی)، هَمنیرُو، هَمزُور
هَم کُفوْ: ۱ـهَم پایه، ۲ـهَمتَبار
هَم کلاس: هَمشاگِرد
هَم کلام: هَم سُخَن، هَمگُفت
هَم کُنیَت: هَمپاژنام
هِمْل: ۱ـجامه‌ی پاره، ۲ـچادر کُهنه، ۳ـگلیمِ سُرخ
هِملاج: پارسی تازی گشته (لاروس)، هَملاج، ستور رَهرُو، سُتورِ رَهوار
هَملَجَة: از ریشه‌ی پارسی، رَهواری: دَر سُتور
هَملَخت: سُریانی تازی گشته، ۱ـتختِ کفش (معین)، ۲ـکَفش
هِمَم: (تك: هِمّة)، کُوش ها، بِهمَنشی ها
هَم مَدرسه: هَمآموز، هَمدَبستان
هَم مَذهَب: هَمدین، هَمکیش
هَم مَسلَك: ۱ـهَمدین (فرهنگ پهلوی)، هَمباوَر، ۲ـهَمرِشته
هَم مَشرَب: هَمآبخور، هَم اندیش
هَم مَصلحت: هَمچاره، هَمسگال
هَم معنی: هَم مانَك، هَمآرِش
هَم مَکتَب: هَمشاگِرد، هَمآموز
هَم مَنزل: هَمدامُون (فرهنگ پهلوی)، هَمخانه
هَم مَنزلی: هَمدامُونی، هَمخانِگی هَمخانِگی
هَم مَنقَل: هَمآتَش، هَمدُود
هَم نِدا: هَم آواز
هَم نَسَب: هَم زَهَك
هَم نسبَت: ۱ـخویشاوَند، ۲ـهَمانَند
هَم نَفَس: هَمدَم
هَم نوع: هَم سَرَتَك (فرهنگ پهلوی)، هَمگون، هَمگِن
هَم نوعان: هَمگِنان
هِموپاتی Hémopathie: فرانسوی، بیمارخُونی
هَم وُثاق: ۱ـهَم گَتَك، ۲ـهمسرای، هَمخانه، ۳ـیار
هَم وُثاقی: هَم گَتَکی، هَمسَرایی، هَمخانِگی

هِموراژی Hemorragie: فرانسوی، خُونرَوی (فرهنگستان)، خُوندَماغی (سعید نفیسی)

هَم وَزن: جُوسَنگ، به قسطاسی بِسَنجَم را زِ موبَد، که جُوسَنگَش بُوَد قسطای لوغا (خاقانی)

هُموژِن Homogène: فرانسوی، بنگرید به هوموجِنس

هِموستاز Hémostase: فرانسوی، خون بَند (سعید نفیسی)

هُموسکسوآلیسم Homosexualisme: فرانسوی، بنگرید به هوموسکچوآلیتی

هِموفیلی Hémophilie: فرانسوی، شُلخُونی

هَم وَطَن: هَم میهَن

هَم وَطَنی: هَم میهَنی

هِموگلُبین Hémoglobine: فرانسوی، سُرخابه

هَم وِلایَت، هَم وِلایتی: هَمشَهری

هِمولیز Hémolyse: فرانسوی، ۱ـ خُونتَباهی: تَباهی گویچه‌ی سُرخ (به گونه‌ای که دَر فرهنگ فرانسه فارسی سعید نفیسی آمده)، ۲ـ هِلِش سُرخابه (به گونه‌ای که در فرهنگ معین آمده ورَنگِ آزمایشگاهی دارد)

هُموم: (تك: هَمّ)، اَندوه‌ها

همه جانِب: هَمه‌زی، هَمه سُوی

هَمه جانبه: هَمه سُویه

هَمه چیز تَمام: سَراپا دُرُست، کاری و دُرُست

هَمه فَنّ: ۱ـ هَمه‌دان، هَمه کاره، ۲ـ زرنگ، گُربُز

همه فَنّ حَریف: ۱ـ هَمه کاره، ۲ـ ناغُلا، زِرَنگ

هَمَّة: هِمَّت دَر فارسی، ۱ـ کوشایی، کوش، ۲ـ هَنجیدَن، ۳ـ آرزو، ۴ـ دِلیری، ۵ـ بُلَندنِگری، به‌مَنِشی (فرهنگ کوچك)

هَمهَمَة: هَمهَمه دَر فارسی، ۱ـ پَخال (گویش سیستانی)، پچ پچ، ۲ـ آوای دَرهَم، ۳ـ هَنگامه

هَمهَمه کَردَن: پَخالیدَن

هَم‌یاسه، هَم یاسا: ۱ـ هَمرَوال، هَمرَوِش، ۲ـ هَمسُوك

هِمیان: پارسی تازی گشته، هَمیان، وَ، کَمر بَند، اِزار بَند

هِمیترُپ Hémitrope: فرانسوی، دوگانه (قریب)

هِمیدری Hémiédrie: فرانسوی، نیمرُویه‌ای (قریب)

هَمیر: ۱ـ مُردَنی: پیر زن، ۲ـ خوشخُرام: آهُو

هَمیزُالفُؤاد: تیزهُوش

هِمیسفِر Hémisphère: فرانسوی، نیمپادَك (= نیمکُره)

هَمیسَقوس: پارسی تازی گشته، هَمیشگ، هَمیشَك، از گیاهان (معین)

هَمیشَة: مَلَخ پُخته (لاروس)

هَمیغ: مَرگِ زودرس

هَمیم: خَلِش

هِمیوپی Hémiopie: فرانسوی، نیم بینی (سعید نفیسی)، از بیماری‌های چَشم

هِمیُون Hémione: فرانسوی تازی گشته، گورخَرِ تَبّتی (= جکتای)

هَنا: نژادِ پَست

هُنا: اینجا

هِناء: ۱ـ کَتران، ۲ـ خُوشه‌ی خُرما

هَنادِك: (تك: هِندِکیّ)، هِندَکیان

هُناع: گَردَن دَرد

هَنّانَة: مُویَنده، زاری کُننده: زَن

هُنجُل: سنگین

هِنداز: پارسی تازی گشته، اَندازه (لاروس)

هِندازَة: پارسی تازی گشته، اَندازه، اندازه کُن، گَز (لاروس)

هِندام: پارسی تازی گشته، اَندام، خوش اَندام (لاروس)

هَندَب: گُل پیك، از گیاهان، در انگلیسی Dundelion

هِندِباء: هِندَباء، هِندِبا و اَنُوپا در فارسی، Intybos یونانی تازی گشته، ۱ـ کاسنی، ۲ـ تَرخُون (معین)

هِندِباءِ بَرّی: کاسنی بیابانی، از گیاهان (معین)

هِندباج: یونانی تازی گشته، بنگرید به هِندِباء

هَندبال Hand ball: انگلیسی، دَستشده، از بازی‌های وَرزشی

هَندسا Hand saw: انگلیسی، اَرّه دَستی (فرهنگ فنی)

هَندَسَة: هِندِسه دَر فارسی، پارسی تازی گشته، هَندَچك (فرهنگ پهلوی)، ۱ـ اَندازه، ۲ـ اَندازه گرفتَن، برآورد اندازه گیری، ۳ـ مِهرازی (= معماری)، ۴ـ دانش دُورا و گُنجا، هِندِسه، ۵ـ زَمین پیمایی

هِندِسهٔ اُقلیدُسی: در انگلیسی Euclidean geometry (فرهنگ اصطلاحات علوم)، هِندِسه‌ی اُکلیدی

هِندسهٔ تَحلیلی: در انگلیسی Analytic geometry (فرهنگ اصطلاحات علوم)، هِندسه‌ی آناکاویك (بهره از خرد ناب)

هِندسهٔ ترسیمی: در انگلیسی Descriptive geometry (فرهنگ اصطلاحات علوم)، هندسه‌ی ویمَندیك، (ویمندیك = توصیفی = Descriptive، فرهنگ پهلوی)

هندسه تَطبیقی، هندسهٔ عَمَلی: هِندِسه‌ی کاربُردی (لاروس)

هِندسهٔ رُقُومی: هندسه‌ی پِیکَری

هندسهٔ فَضایی: هندسه‌ی اِسپاشیك (اِسپاش = فضا، فرهنگ پهلوی)

هندِسه کردن: هندسه کردن، پارسی است، ۱ـ اندازه کردن، ۲ـ پیمودن، زمین پیمودن (فرهنگ پهلوی)

هندسهٔ مُسَطَّحِه: در انگلیسی Plane geometry (فرهنگ اصطلاحات علوم)، هندسه‌ی هامُونیك، (هامون، واژه‌ی پهلوی = مُسَطَّح)

هَندَسیّ: پارسی تازی گشته، هَندَچکی، هِندسی

هَندِل Handle: انگلیسی، ۱ـ دَستِه: ابزاری برای روشن کردن خودرو، ۲ـ چور: در زبانزدِ مردم کوچه و بازار ۳ـ دَستاویز (حییم)

هَندِل بار Handelbar: انگلیسی، ۱ـ دسته‌ی دوچرخه، ۲ـ فَرمان

هَندِل زَدَن: دَسته زدن: روشن کردن خودرو با دَسته

هَند مِید Handmade: انگلیسی، دَستساخت، دَستباف

هَندیکَپْد Handicapped: انگلیسی، ناتَوان (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

هَندیکرافتز Handicrafts: انگلیسی (= صنایع دَستی، واژه نامهٔ اقتصادی)، دَستوَرزَند

هَندی وُرك Handiwork: انگلیسی، دَستساخته، کارِدَستی (فرهنگ نوین پیوسته)

هَنگامه طَلَب: ۱ـ هَنگامه جُوی، ۲ـ جَنگجُوی

هَنیء: هَنی در فارسی، ۱ـ گُوارا، ۲ـ بی‌رَنج، رایگان، گُوارَنده، هَست پَندَت نگاهدارنده، هم چو مِی ناخوش و گُوارَنده (سنائی)

هَنیئاً لَك: گُوارا بَر تو، نوشِ جان (لاروس)

هَنیئاً مَریئاً: نُوش و گُوارَنده (فرهنگ اصطلاحات علوم)

هُوَ، هُو در فارسی: اُو، خُدا، وَرمَن (برهان)

هُو، هُوکس Houx: فرانسوی، چَخ، خاس، خاردار، از گیاهان (گویش گیلکی)

هُو Hoe: انگلیسی، ۱ـ کَج بیل، ۲ـ کُلَنگ (فرهنگ فنی)

هَواء: پارسی تازی گشته، وا، وای (= هَوا، فرهنگ پهلوی)، هَوا، همگی واژگان آمیزه که هَوا بخشی از آن است، پارسی است چون هواپیما، هَوانورد، هَواخواه (= پشتیبان)، هَوا خورَدَن و دیگرها

هَواپَرَست: ریژپَرَست (ریژ = هَوَی)

هَواپیشه: ریژپیشه، ریژباره

هَواد ار: ریژدار، خواهان، شِیدا

هَوادِج: (تك: هُودَج)، از ریشه‌ی پارسی، هُودَگ‌ها

هَوارِه: از هَورَة تازی، چَفته (= تُهمت)

هَوارِه زَدَن: چَفته بَستَن

هُوَ اَعلَم: او داناتَر است، خُدا بهتر می‌دانَد

هَواکِش: پارسی است، دَمیگ (فرهنگ پهلوی)، دَماغ برابر با بینی از این واژه ساخته شده

هُوَالباقی: اوست که می‌مانَد، خُداست که پایَنده است

هُوَالحَیُّ القَیُّوم: اوست که زنده و پایَنده است

هُوَالله: اُوست خدا، اُوست که خُداست

هُوَالمَطلوب: اوست دلخواه، آن است پَذیرُفتنی

هَوام: (تك: هامَة)، خَسَندِگان (برهان)، خرفَستَران

هَوان: ۱ـ آسان گَشتَن، ۲ـ سَبُك شُدَن، ۳ـ خواری

هَوای ظُلمانی: مَزگه (برهان)، هَوای تاریك، میزوای (فرهنگ پهلوی)

هَوای ناصاف و کَدِر: پَتول (گویش سیستانی)، وای وَتَّر (فرهنگ پهلوی)، هَوای بَد، هَوای بتَر

هَوای نَفس: ریژ رَوان، شورِ رَوان

هِوایَة: شِیدایی، دُوستداری

هَوایی: از هَوَی، ریژی، خوشگُذَران

هُو بَرَّهٔ یَقه‌دار: شَب لَرز، از پرندگان (گویش گیلکی)

هُوپ Hoop: انگلیسی، چَنبَر (فرهنگ فنی)

هُوپ اِستِرِس Hoop stress: انگلیسی، تَنِشِ چَنبَری (فرهنگ فنی)

هُوپ آیرِن Hoop iron: انگلیسی (= تسمه‌ی آهَنی، فرهنگ فنی)، دَوالِ آهَنی

هُوپِر Hooper: : انگلیسی، آخورَك (فرهنگ فنی)

هُوپ فُرس Hoop force: انگلیسی، نیروی چَنبَری (فرهنگ فنی)

هُوپینگ فریکوئنسی Hopping frepuency انگلیسی، فَراوانی پَرِش (واژه نامهٔ فیزیك)

هُوچی (چی ترکی است)، هُوگَر، هُو کُنَنده

هُوچیگَری: هُوگَری

هُود Hood: انگلیسی، ۱ـ کُلاهَك (فرهنگ فنی)، ۲ـ گنجه‌ی دُودکش (فرهنگ فنی)

هُود: یَهُود (فرهنگ پهلوی)

هَوْد: (تك: هَوْدَة)، کُوهان‌ها

هَودَج: پارسی تازی گشته، هُودَگ (برهان)، کَجابه، کَجاوِه

هُودُگراف Hodograph: انگلیسی، شتاب نما (فرهنگ فنی)

هُودُمیتِر Hodometer: انگلیسی، راه پیما

(فرهنگ فنی)

هَوْدَة: کوهان

هُوَذا: او این است (لاروس)

هَوذَل: بچه میمون

هَوْذَة: سَنگخواره‌ی ماده (لاروس)

هورایزِن Horizon: انگلیسی (= افق، خط اُفُق، فرهنگ فنی)، کَران (فرهنگ پهلوی)

هورس پاوِر Horse power: انگلیسی، (= قدرت اسب، اَسب بُخار، فرهنگ فنی)، اَسپُوز (اُوز، واژه‌ی پهلوی = قدرت)

هورس شُو بِند Horse shoe bend: انگلیسی، پیچ نال اَسپی، پیچ نالی (بهره از فرهنگ فنی)

هورس شو مَگنِت Horse shoe magnet: انگلیسی، آهنرُبای نال اَسپی (بهره از فرهنگ فنی)

هورس هِد Horse head: انگلیسی، بنگرید به مَنجنیق

هَوَرقِلیا، هُورقِلیا: سُریانی، عِبری (معین)، این واژه را نخستین بار سُهروَردی به کار برده، سپس شیخ احمد احسائی در «شَرحُ الزیارَة»، هادی سبزواری واپسین فرزانه‌ی بنام ایرانی نیز درباره‌ی آن سخن گفته، بی گُمان سهروردی در کاربرد این واژه نگرشی داشته است به فرَوَهر (= مثال موجودات در عالم مینوی، فرهنگ پهلوی)، این واژه خود دگرگشته‌ی فرَوَهْر Fravahr یا فَرَوَرتی اوستایی است که باشنده‌ی دیرین دَرهستی است که به چهره‌ی باشندگان دَرجهانِ مادی پیکر پذیرفته و قلیای شیخ احمد احسائی، نسای بازمانده‌ی آدمی است پس از آن که روان در رستخیز بدان بازمی گردد، فرَوَهْر

هُورمون Hormone: فرانسوی برگرفته از Hormē یونانی به مانَکِ بَرانگیزش، بَرآغالِه

هُورن Horn: انگلیسی (= شیپور، بوق، فرهنگ فنی)، کَرنا

هُورن گَن Horn gan: انگلیسی (= شکاف در پائین باریك و دَر بالا پَهن، فرهنگ فنی)، شکافِ شاخی

هُورولاجی Horologi: انگلیسی، زَمان سَنجی، دانشِ اندازه گیری زمان (فرهنگ فنی)

هوریزِنتال Horizontal: انگلیسی، تراز (فرهنگ فنی)، کَرانیك، کَرانی

هوریزِنتال اِرس پِرشِر Horizontal earth pressure: انگلیسی، رانِشِ خاك (فرهنگ فنی)

هوریزِنتال پروجکشِن Horizontal projection: انگلیسی (= تصویر افقی، فرهنگ فنی)، رُخشِ کَرانیك

هوریِزنتال پِلین Horizontal plane: انگلیسی (= صفحهٔ افقی، فرهنگ فنی)، رُویه‌ی کَرانیك

هوریزنتال رنج Horizontal range: انگلیسی، بُردِ کَرانیك (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

هوریِزنتال سوشال مُوبیلیتی Horizontal social mobility: انگلیسی (= تَحَرّكِ افقی اجتماعی، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، جُنبایِ کَرانیكِ چَپیری

هوریزنتال کامبینِیشِن Horizontal combination: انگلیسی (= ترکیب افقی، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، سازه‌ی کَرانیك

هوریزنتال گروس Horizontal growth: انگلیسی (= رُشد افقی، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، گُوالِشِ کَرانیك

هوریزنتال لِیبر موبیلیتی Horizontal labor mobility: انگلیسی (= تَحَرُّكِ افقی کارگر، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، جُنبایِ کَرانیكِ کارگَر

هُوز Hose: انگلیسی، شِلَنگ (فرهنگ فنی)

هَوَّز: تازی گشته، نام دویمین کوده در اَبجَد

هَوَس: پارسی است (ذبیح بهروز)، ریژ، آرزومندی، وَ، گولی

هَوَس آلودِگی: ریژ بارِگی

هَوَس آلوده: ریژ باره

هَوَسات: ساخته‌ی فارسی گویان از هَوَس، ریژها، آرزوها، گُولی ها

هَوَسبار: ریژ انگیز

هَوَس پیشه: ریژ پیشه، ریژ باره

هَوَس ران: ریژ ران، خوشگُذران

هَوَس کار: ریژ کار، ریژ باره

هَوَس کَرَدن: آرزو کَردَن، دِل خواستَن

هَوَس ناك: ریژ ناك

هَوَسنامه: ریژنامه

هوسهُلد Household: انگلیسی، خانِوار (واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)

هوسهُلد اِکسپِندیچِر Household expenditure: انگلیسی، هَزینه‌ی خانوار (واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)

هوسهُلد ایکانِمی Household economy: انگلیسی (اقتصاد خانِگی، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، آبرُیِ خانِگی

هوسهُلد باجِت Household budget: انگلیسی (= بودجهٔ خانوار، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، پیشریزِ خانوار

هوسهُلد سیستم Household system: انگلیسی (= نظام خانوادگی، نظام تولید خانوادگی، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)،

سامانِ خانِواری

هوسینگ Housing: انگلیسی، خانه سازی (واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)

هوسینگ ایکانمیکس Housing ecomics: انگلیسی (= اِقتصادِ مسکن، واژه نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی)، آبرُیِ خانه سازی

هَوْش: ۱ـ تُهی شِکَمی، ۲ـ شمارِ بسیار، ۳ـ گروه اَنبوه

هَوشات: (تک: هَوْشَة)، آشوب ها، گروه‌های دَرآمیخته

هَوشاتُ اللَّیل: آشوب‌های شبانه، بَدآمَدهای شَبانه

هَوْشَة: ۱ـ گروه دَرآمیخته، ۲ـ آشُوب، پَریشانی

هَوْع: ۱ـ هَراش (= تَهَوُّع)، ۲ـ آز، ۳ـ دُشمنی

هُوع: دُشمنی (لاروس)

هُوف: ۱ـ گول، ۲ـ تُهی‌مایه، ناآگاه

هَوْف: ۱ـ بادِ سَرد، ۲ـ بادِ گرم، از واژگان دوپهلو

هُوفاریقون Hyperikon: یونانی تازی گشته، هَزارچَشم، از گیاهان (معین)

هُوك Hook: انگلیسی، چَنگَك (فرهنگ فنی)

هُوك آپ Hook up: انگلیسی، سَرهَم کَردَن (فرهنگ فنی)

هُوك بُولت Hook bolt: انگلیسی، چَنگَکِ پیچی (بهره از فرهنگ فنی)

هُوکین سالید Hookian solid: انگلیسی، بَربَستهِ‌ی کِشسا (بهره از فرهنگ فنی)

هُوگُویَك: شَباوِیز، از پرندگان (برهان)

هَول: ۱ـ تَرس، باك، هَراس، بیم، ۲ـ تَرسانَنده، ۳ـ زشت گرداندَن

هُول: هَم‌آوای گول، ۱ـ راست و دُرُست، ۲ـ بُلَند، پارسی است، فرستاده آن هُول گفتار دید، نشستِ منوچهر سالار دید (فردوسی)، گفت که تو زیرَ کَکی، مست خیالی وشکی، گول شدم، هُول شُدَم وَز همه بَرکَنده شدم، این واژه را معین تازی دانسته

هول: به مانَنـدِ فشار دادن، چون هول دادَن پارسی است وهَم‌چنین به مانَند شتاب کردن، چون هول زَدَن ودَست وپای خود را گُم کردن، چون هول شُدَن

هَول دادَن: تَرساندن

هُولمیوم Holmium, Ho: انگلیسی، برگرفته از Holmia سوئدی، رُباسار، ازکیاها

هَول ناك: هَراسناك، ترسناك

هُولُوسِن Holocène: فرانسوی، اَبَر نِهشتی، دویمین گردش ازدُورَکِ چهارم زمینشناسی

هُولـه: معین یکبار آن را برگرفته از Towel انگلیسی دانسته و بار دگر از خاولی ترکی که برابر با پارچه‌ی پُرزدار است، عمید حوله را

نیاورده و هوله را پارسی دانسته، هُولِه، آبچین، خُشک (گویش تهرانی)

هُولی Holly: انگلیسی، خاس، خاش (= خارِ مَسیح)، از گیاهان (گویش گیلکی)

هَومُ المَجُوس: از ریشه ی پارسی، هُوم (فرهنگ پهلوی)، ریشِ بُز، از گیاهان

هُومُو Homo: انگلیسی از Homos یونانی، هَم (فرهنگ پهلوی)، به گونه ی پیشوَند

هُومُوپُلار Homopolar: انگلیسی (= هَم قُطبی، فرهنگ فنی)، هَم میخی

هوموپُلار بوند Homopolarbond: انگلیسی، پیوندِ هَم میخی (بهره از واژه نامهٔ فیزیك)

هُومُوپُلار جِنِریتور Homopolar generator: انگلیسی (= مُوَلِّد يك قطبی، فرهنگ فنی)، آپوراكِ يك میخی (از پهلوی)

هُومُوپُلیمِر Homopolymer: انگلیسی (= پُلیمِرِ یکنَواخت، فرهنگ فنی)، بَسپارِ یکنَواخت

هُوموجینس Homogeneous: انگلیسی، هَمگِن (فرهنگ فنی)

هُوموجینیتی Homogeneity: انگلیسی، هَمگِنی (واژه نامهٔ فیزیك)

هُومودین Homodyne: انگلیسی، هَم آمیز (فرهنگ فنی)

هوموستاز: در انگلیسی Homeostasis خود پایداری (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

هُومو سِکچوال Homosexual: انگلیسی، هَمگِنگرا، هَمگِنباز

هُوموسِکچوالیتی Homosexuality: انگلیسی، هَمگِنگَرایی، هَمگِنبازی

هُوموسِنتریك Homocentric: انگلیسی (= هَم مَرکز، متحدالمَرکَز، فرهنگ فنی)، هَم میانَك، هَمکُیان

هُومُولجس Homologous: انگلیسی (= هَم ردیف، مشابه، مُتناظِر، فرهنگ فنی)، هَمسانساخت، هَمرَده

هُومُولجس سِریز Homolologous Series: انگلیسی، (= رشته‌های با ترکیب متشابه، فرهنگ فنی)، رِشته‌های هَمسانساخت

هُومولجی Homology: انگلیسی (= هَمردیفی، تَناظُر، فرهنگ فنی)، هَمسانساختی، هَمرَدگی

هُومولیسِس Homolysis: انگلیسی، یکنواختی، یکنواخت کاری (بهره از فرهنگ فنی)

هُومو مُورفیك Homomorphic: انگلیسی، هَمریخت

هُوموموررفیك ایمیج Homomorphic :

image انگلیسی، نگاره‌ی هَم‌ریخت (بهره از فرهنگ فنی)

هُومونیم Homonyme: فرانسوی، ۱ـ هَمخوان، واژه‌هایی که همخوانند ولی شیوه‌ی نوشتن یکسان ندارند، ۲ـ هَمنام

هَون: ۱ـ آهِستگی، آرامی، ۲ـ آسانی

هُون: ۱ـ خواری، ۲ـ دَردسَر، سَختی، ۳ـ رُسوایی

هُون Hone: انگلیسی (= سَنگِ تیغ تیزکُن، فرهنگ فنی)، فَسان

هُونینگ Honing: انگلیسی، سَنگ زَدَن (فرهنگ فنی)، فَسان زَدَن

هُو هُویَّة: هُو هُوِّیَت دَر فارسی، این هَمانی، زبانزدِ فرزانی

هَوی: هَوا دَر فارسی، ۱ـ ریژ (لغت فرس)، دیدی تو ریژ و کام بدو اندرون بَسی، با رُودکانِ مطرب بودی به فَرّ و زیب (رودکی)، اَندوغ (گویش بیرجندی)، ۲ـ خواهش، ۳ـ گَرای

هَویج، حَویج: گَزَر، زَردَك، از گیاهان

هُویَّة: هُوِیّت در فارسی، ۱ـ کَتامی (فرهنگ پهلوی)، اُویش (انجمن آرا)، ۲ـ هَستی

هَوی و هَوَس: کام و ریژ (برهان)

هَهُنا: اینجا (غیاث اللغات)

هِیَ: آن: مادینه

هَیئَة: هِیأت و هِیئَت دَر فارسی، ۱ـ بَریه (فرهنگ پهلوی)، پیکَر، یازَند (برهان)، ۲ـ اَخترشناسی، ۳ـ ریخت

هِیأتِ ظُلمانیّه: یازَندِ تار، گواژِ فتادهای نُه گانه، زبانزد فرزانی (فتاد = عَرَض)

هیأتِ ظلمانیه جِسمانیّه: یازَندِ تارتَنانی، زبانزد فرزانی

هیأتِ نُوریّه: یازَند شیدین، زبانزد فرزانی

هَیّاب: ۱ـ تَرسان، ۲ـ بَددِل، ۳ـ تَرس انگیز

هِیاج: ۱ـ بَرانگیخته شُدَن، ۲ـ بَرانگیختَن، ۳ـ جوش آمدنِ خُون، دَر خشم شُدَن، ۴ـ زرد شُدَن: گیاه، ۵ـ تشنه شُدَن: شُتُر (آنندراج)

هَیاطِلَة، هَیاطله: خَلَجیان

هَیاکِل: (تك: هَیکَل)، سِتبَرها، دُرُشت‌ها، پیکَره‌ها

هُیام: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی

هُیّام: شوریدگان، شیفتگان

هَیب: تَرسیدَن (آنندراج)

هَیبَة: هَیبَت دَر فارسی، ۱ـ ترس، بیم، ۲ـ پَرهیز، ۳ـ بزُرگی (آنندراج)، شُکُوه

هیپرپلازی Hyperplasie: فرانسوی از یونانی، اَبَر بافتی

هیپر تروفی Hypertrophie: فرانسوی از یونانی Trophio به مانَكِ پَرورش، اَبَر پَروَری

هیپنوتیزور Hypnotiseur: فرانسوی، خوابار

هیپنوتیسم Hypnotisme: فرانسوی، خواباری

هیپوپاتِمس Hipopotamus: انگلیسی، رُود اَسپ، از جانوران

هیپوفیز Hypophyse: فرانسوی، زیر رُویا

هیپی Hippie' Hippy: انگلیسی، غَلَندَر

هیپی گری: غَلَندَری

هَیثَم: ۱ـ جُوزه‌ی کَرکس، جوجه کَرکس، ۲ـ جُوزه‌ی آلُه، جوجه‌ی آلُه (= عُقاب)

هَیجاء، هَیجا: جَنگ

هَیجان: ۱ـ بَرانگیخته شُدَن (غیاث اللغات)، بِشورِش (برهان)، ۲ـ آشُفتگی، ۳ـ خَشم

هَیجانات: (تک: هَیجان)، بَرانگیختگی‌ها، آشُفتگی‌ها

هَیجانات روحی: آشفتگی‌های رَوانی، شوریدگی‌های رَوانی

هَیجان زَده: بِشُور (برهان)

هَیجُمانَة: ۱ـ مُروارید شاهوار، ۲ـ جُولاهه: نَر

هیدرُوژن: بنگرید به هایدروجن

هیدروالکتریک: بنگرید به هایدروالکتریک

هیدرولیک Hydrauliqve: فرانسوی، آبی

هیدِن آن ایمپلویمِنت Hidden unemployment: انگلیسی، بیکاری پنهان (واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)

هیدِن اینفلیشِن Hidden inflation: انگلیسی (= تَورُّم پنهان، تورم خزنده، واژه نامهٔ اقتصادی)، آماسِش خَزَنده، آماسِش پنهان

هیدن گِرُوس Hidden growth: انگلیسی (= نیروی مُحَرکهٔ پنهان رُشد جمعیت، واژه نامهٔ اقتصادی)، افزایش پنهان چَپیره

هیدن مُومِنتُم آف پاپولیشِن گروس Hidden momentum of population growth: انگلیسی (= نیروی مُحرّکهٔ پنهان رُشد جمعیّت، واژه نامهٔ اقتصادی و برنامه‌ریزی)، نَهان اَنگیزه‌ی چَپیره فَزایی

هیراتیک Hiératique: فرانسوی، تَندیسه (فرهنگ پایه)

هیرارشی Hierarchy: انگلیسی (= سلسله مراتب، واژه نامهٔ اقتصادی و بَرنامه‌ریزی)، پایَکسار

هیروگلیف Hieroglyphe: فرانسوی، نِگار دَبیره، اَشُو دبیره

هیستِری Histérie: فرانسوی، دِلهُره.

هیستِریک Histérique: فرانسوی، دِلهُره مَند

هیستولوژی Histologie: فرانسوی، بافت شناسی

هَیضَة: هِیضه دَر فارسی، ۱ـ ریتاكِ پاییزی،

۲ـ بَدگواری، ۳ـ اَندوهگُساری (ریتاك = وَبا)

هَیکَل: سومِری تازی گشته، در پهلوی نیز آمده، ۱ـ بُت خانه، ۲ـ بازوبَند (عمید)، ۳ـ تَن، تَنه، ۴ـ سِتَبر، دُرُشت

هَیکَلُ الرُّوم: بُتخانه‌ی رُوم (غیاث اللغات)

هَیکَل بَستَن: تَن بَستَن، گوازِ مُردَن

هَیکَل خاکی غبار: تَنِ خاکی، لاشه‌ی آدَمی

هَیکَل رضوان: گوازِ بِهِشت

هیلاج: یونانی، چشمه‌ی زندگی

هَیلَلَة: هَیلَلِه دَر فارسی، لا اله الا الله گُفتَن (عمید)

هَیمَنَـة: هَیمَنِـه دَر فارسی، ۱ـ چُنین باد گُفتَن، ۲ـ زیرِ بال گرفتن، ۳ـ نِگهبانی، ۴ـ گرانسَنگی، دَر فارسی

هَیولانی: از ریشه‌ی یونانی، سازایی، ماتَگدانی

هَیولَـی Ulê: یونـانـی تازی گشتـه، سازا (انـدیشـه‌های فلسفی ایرانی)، ماتَگـدان (=مادهٔ اصلی، فرهنگ پهلوی) مایِه (فرهنگ پایه)

هَیهات: دُور اَست (عمید)

ی

یأس: نُومیدی

یأس آمیز: نُومیدانِه

یاأَسَفی، یا أَسَفا: وای اَفسُوس (غیاثِ اللغات)

یائِسگی: بیدَشتانی

یائِسَة، یائِس، یائِسه در فارسی: ۱ـ بیدَشتان ۲ـ نازا

یاء مَجهول: ی ِ یاف (یاف = گُم شده)

یاء مَعرُوف: ی ِ یاب

یاالله: ۱ـ ای خُدا ۲ـ زودباش، جان بِکَن ۳ـ روی بپوشانید

یااُولِی الأبصار: ای چشم دارندگان

یابِس: خُشک، خشکی کُننده (غیاث اللغات)

یابُو: این واژه در غیاث اللغات ترکی دانسته شده، به مانَندِ اَسپِ بارکش، در فرهنگ معین، فرهنگ عمید پارسی است

یاتاقان: بنگرید به یاطاغان

یاتِمشلَر: ترکی، خوابیده اند

یأجوج مأجوج: کوتوله ها

یاحَقّ: اِی خُدا

یاد طَوفُ اللِّسان: یادِبَر زبان (آنند راج)

یادش بِخَیر: یادَش به نیکی، زنده یاد

یادَولَتاه: چه بَختی

یا راحمدزائی: شَهنَواز، نام تیره ای است در مکران (فرهنگستان)

یارَبّ: پَروَردگارا

یارَحیم: ۱ـ اِی مهربان ۲ـ ای دَهِشمَند

یارد Yard: انگلیسی، سِه گام، از اندازه ها

یاردانقلی: ترکی؟، ناشناس

یارِغـار: یارگاباره، یارِ شکاف، گُواژِ اَبُو بکر از یاران پیامبر اسلام ص

یارغُو: بنگرید به یَرغو

یارغوجی: بنگرید به یَرغوچی

یارُق: ترکی، رُوشَن، سپید (غیاث اللغات)

یارَق: پارسی تازی گشته، یارِه (برهـان)، دَستیانه، دَست برنجن

یارلیغ: بنگرید به یَرلیغ

یاسا: ترکی، ۱ـ آسا (برهان)، دات (= قانون)، آیین ۲ـ سزا ۳ـ کیفر دادَن

یاسامه: ترکی، مغولی، کِشت باج

یاساوُل: بنگرید به یَساوُل

یاسِـر: ۱ـ آسـان ۲ـ چَپـی، سُوی چَپ ۳ـ گُوشت فروش، شُتُرکُش (لاروس)

یاسَم: پارسی تازی گشته، یاسِم، از گیاهان

یاسَمون: پارسی تازی گشته، یاسمین (فرهنگ پهلوی)، یاسَمَن، از گیاهان

یاسَمین: پارسی تازی گشته، یاسمین

یاسمینُ البَـرّ: از ریشه‌ی پارسی، یاسمینِ زَرد، جَنگلی، از گیاهان

یاسـمینُ الـزَّنبَقِیّ: از ریشـه‌ی پارسی، تاك هندِخُورایی، از گیاهان

یاسمینُ الهِنـدیّ: از ریشـه‌ی پارسی، یاسمینِ هندی، از گیاهان

یاسمین عَرَبی: رازباغی (= رازقی)، از گیاهان

یاسمینِ وَحشی: یاسمینِ خُودرُو

یاسَمینِیّات: از ریشـه‌ی پارسی، یاسمینی‌ها، تیره‌ی یاسمین‌ها

یاطاقان: یاتاقان، ترکی، بالِشه، دَر فرانسوی Yatagan برگرفته از ترکی (سعید نفیسی)

یاعَلی: اِی علی ع

یا عَلی مَدَد: ای علی ع یاری کُن، به دادَم بِرِس

یاغَفُور: اِی آمرزَنده

یاغـی: تُرکی، بی فرمـان (غیاث اللغـات)، نافَرمان، سَرکِش

یافع: کُودَكِ بالیده (آنندراج)

یافَکون: برمی‌گردانند، دروغ می‌گویَند (آنندراج)

یافُوخ: نَرمه‌ی سَر، جاندانه، تَشنَك (برهان)

یاقُوت: پارسی تازی گشته (لاروس)، یاغُوت، یاکَند (برهان)

یاقـوتُ الأحمَـر: از ریشـه‌ی پارسی، یاغُـوتِ سُرخ، یاکَندِ سُرخ، سیرمان، بَهرُمان (برهان)

یاقُوتی: نادرست نویسی یاغُوتی، یاکَندی

یاك، Yack: فرانسوی از تَبَّتی، غژگاو

یاکت، Yacht: فرانسوی از ریشه‌ی هلندی، گَشتناو

یالانچی: ترکی، ۱ـ دروغزَن ۲ـ بی بَندوبار ۳ـ

ریسمان باز

یالغوز، یالقُوز: ترکی، ۱ـ بی‌یال، بی‌زَن ۲ـ بی‌بَندوبار ۳ـ یکّه، تَنها

یالقوز آغاج: ترکی، یکّه‌دار (کاروَند کسروی)

یاللَعجَب: ای شِگفتا

یالَیت: ای کاش، کاشکی

یام: تُرکی، ۱ـ ایستگـاهِ پیک ۲ـ اَسبِ پیک ۳ـ پیام (فرهنگستان)، نامِ ایستگاهی است در زَنگان

یامان: ترکی جغتایی، بادِمَرگ، میر باد

یامخانه: پیک خانه

یامِن: ۱ـ فَرخُنده ۲ـ سوی راست، راستی

یان، Ion: انگلیسی از یونانی Ienai به مانَنِ رَفتَن (= یون، واژه‌نامهٔ فیزیک)، شُد (= رفت، پهلوی)

یان اَتـمُسفیر، Ion atmosphere: انگلیسی از یونانی (= جَوّ یون، واژه‌نامهٔ فیزیک)، پَنادِ شُد

یان اِکسچنـج Ion exchange: انگلیسی (= تَعـویضِ یُون، فرهنـگ فنی، تبـادل یُون، واژه‌نامهٔ فیزیک) وَرتِشِ شُد (وَرتش = تغییر)

یان اکسِلِرِتیور، Ion accelerator: انگلیسی (= شتابَدهندهٔ یون، واژه‌نامهٔ فیزیک)، شُدَک اَنگیز

یان پلیتینـگ، Ion plalting: انگلیسی (=رُوکاری یونی، واژه‌نامهٔ فیزیک)، رُوکاریِ شُد

یان چَمبر، Ion chamber: بنگرید به ینایزیشن چَمبِر

یان دِنـسیتـی Ion density: انـگلیسی (= چَگالی یُون، واژه‌نامهٔ فیزیک)، چَگالیِ شُد

یانَسون: رازیانه‌ی شامی، از گیاهان

یانَصیب: بَخت آزمایی (لاروس)

یانع: ۱ـ سُرخ، سُرخرَنگ ۲ـ رسیده، پُخته

یان کانـسنـتـرِیشِن Ion concentration: انگلیسی، بنگرید به یان دِنسیتی

یان کِلُود Ion clod: انـگلیسی (= اَبـرِ یون، واژه‌نامهٔ فیزیک)، اَبرِشُد

یانـیک، Ionic: انـگلیسی (= یُونی، فرهنـگ فنی)، ۱ـ شُدیک ۲ـ یونانی، سَرستونِ یونانی

یانـیک اِکُـویلیبـریم Ionic equilibrium: انگلیسی (= تعـادل یونی، واژه‌نـامـهٔ فیزیک)، تَرازنایی شُدیک

یانیک بانـد Ionic bond: انگلیسی از یونـانی وَگُتـی Bindan به مَانَـک بَستَن، به هَم بَستَن، پیوندِ شُدیک

یانـیک پُلاریز بیلیتـی Ionic polarizability: انگلیسی (= قطبش پذیری یونی، واژه‌نـامـهٔ فیزیک)، میخِش‌پَذیری شُدیک

یانیک کریستـال Ionic crystal: انگلیسی (=

بُلوریُونی، واژه‌نامهٔ فیزیک)، مَهای شُدیک

یانیک لَتیس Ionic lattice: انگلیسی (= شبکهٔ یُونی، واژه‌نامهٔ فیزیک)، پَرویزَنِ شُدیک

یانیک مُوبیلیتی Ionic mobility: انگلیسی (= جنبایی یون‌ها، واژه‌نامهٔ فیزیک)، جُنبایی شُدیک

یاهُو: اِی اُو

یَباب: ویران

یَباب گر: ویرانگر

یَبات: این واژه در پاره‌ای از واژه‌نامه‌ها آمده و به آرش ویران، پارسی دانسته شده

یَباس: خُشک (لاروس)

یَبـرُوحُ الصَّنَم: مِهـرگیاه (برهان)، از گیاهان، مَردُم گیا (غیاث اللغات)، یَمرَده (برهان)

یَبْس: خُشک

یَبَس: ۱ـ خُشـک ۲ـ خُشکی، زمینِ سَخت ۳ـ بی شیر: دام

یَبُوس: خُشك (لاروس)

یُبُوسَة، یُبُوسَت دَر فارسی: خُشکی، خُشک ری (آنندراج)، گیرِش (گویش نایینی)

یَبیس: خُشکیده

یَتاق: تُرکی، پاس، نِگَهبانی (معین)

یَتْم: اَندُوه

یَتَم: ۱ـ تنهـایی ۲ـ بی پدری، بی کسی ۳ـ نیاز ۴ـ کُندی

یُتْم: ۱ـ تَنهایی ۲ـ بی پِدَری (لاروس)

یَتمان: بنگرید به یَتیم

یَتْن: نِگونزایی

یَتوع: شیرابه‌دار، گیاه

یَتیم: ۱ـ پِدَرمُـرده (آنندراج)، پدرمرده را سایه بَرسَر فِکَن (سعدی)، بیباب (فرهنگ کوچك)، سِك (گویش مازندرانی)، هَیتو (گویش کردی مهاباد) ۲ـ تَك، یکتا ۳ـ اَرزَنده، گرانبها، بی مانند

یَتیمچه: پارسی است، از خوراك‌ها

یَتیم‌خانه: پَروَرشگاه ۲ـ اَییارخانه (بنگرید به عَیّار)

یَتیمَة، یتیمِه دَر فارسی، مؤنث یتیم: ۱ـ پِدَرمُرده: دُختَر ۲ـ بی مانَند، یگانه

یَجُوز وَلایَجُوز: رَوا هَست ورَوا نیست

یَحبُور: هُوبَره‌ی نَر (لاروس)، از پَرندگان

یُحتَمَل: شاید، گُمان می‌رَوَد، چه بَسا

یَحمُور: گَوَزنِ نَر، ازجانوران

یَحمُوم: ۱ـ دودِ سیاه ۲ـ کوه سیاه ۳ـ سَراپَرده‌ی دوزخیان ۴ـ نامِ اَسبِ حُسین بن علیع

یحیی اندام: لاغراَندام

یُخاری: تُرکی، بالا (معین)

یَخت، Yacht: فرانسوی تازی گشته، بنگرید به

یاکت
یَخضُور: سَبز (لاروس)
یُخضُور: سَبزینه (= Chlorophylle)
یَخمُور: ۱ـ میان تُهی، لَرزان ۲ـ چَشم پَنام
یُخه: بنگرید به یُوخِه
یَخه: بنگرید به یَقه
یُد، Iode: فرانسوی برگرفته از lōdēs یونانی به مانَکِ بنفشه‌گُون، کَبُودِه
یَد: ۱ـ دَسـت ۲ـ هَبَـك (= کَفِ دَست) ۳ـ نیکـویی ۴ـ فَراوانـی ۵ـ گاه، پایه، اَرج ۶ـ توانایی، نیرومَندی ۷ـ پشیمانی ۸ـ خواری ۹ـ گروه ۱۰ـ راه ۱۱ـ بازداشتِ سِتَم ۱۲ـ فریادرس
یَدُالجَوزاء: دَستِ دوپیکر، از ستارگان
یَدُالدَهر: دَرازیِ روزگار (لاروس)
یَدُالسّفلی: ۱ـ دَستِ خواهَنده، دَستِ گیرَنده ۲ـ دَستِ بازدارَنده
یَدُالطّائر: بالِ پَرَنده (لاروس)
یَدُالعُلیا: دَستِ بخشنده، دَستِ پاك (لاروس)
یَدُالقَوس: یا (آنندراج)، گُوشه‌ی کَمان
یَدُالله: دَستِ خُدا
یَداً بِیَدٍ: دَست به دَست، سودای دَستی، تَنخواه
یَداً واحده: با هَمدَستی، بایگانِگی
یَدِ بَیضاء: دَست سپید، رُوشندَست
یَدِ بیضا کَردَن: کاری شِگفت کَردَن
یُددادن، انگلیسی Iodize (فرهنگ فنی): کَبُوداندَن
یَدرَكُ وَلایُوصَف: دَریافتنی است نه گفتنی
یَدِ طُولَـی، یَدِ طُولا در فارسی: دست دَرازتـر (غیاث اللغات)، دَستی دَراز
یَدَك: ترکـی، ۱ـ پالاد (= اَسـپِ جَنـیبَت) ۲ـ چُنبُـور (آننـدراج، ابزاری که نگاه دارند تا به جای تَباهیده به‌کار بَرَند)
یَدَك کش: پالادکش
یُدوفُرم، Iodoforme: فرانسوی از یونانی lōdēs و لاتـینی Forma با مانَـكِ کَرپ (= شکل)، کَبوکَرپ
یَدیّ، یَدی دَر فارسی: ۱ـ دَستی ۲ـ کاردان ۳ـ گُشادجامه ۴ـ زندگی آسوده (لاروس)
یَدیاء: کاردان: زَن
یَراع: ۱ـ نَی، نای ۲ـ کِلْك (= قَلَم) ۳ـ بُزدِل ۴ـ گُول ۵ـ کرم شَب تاب، شَب اَفروز
یَراعَة، یَراعه دَر فارسی: ۱ـ نَی، نای ۲ـ نَیستان ۳ـ تَرسُو، بُزدِل ۴ـ گُول ۵ـ شُترمُرغِ ماده
یَراعِیّات: شَب اَفروزیان، تیره‌ی شبتابیان
یَراق: مغولی، ۱ـ تَنگِه (گویش کردی مهاباد)، نوار ۲ـ سازوبرگ ۳ـ اَبزار ۴ـ سِتام
یَراق آلات (واژه‌نـامـهٔ راه و ساختـمـان و

معماری): دَراَبزار، زیبدَر

یَراق باف: تنگه‌باف

یَراق دُوز: تنگه‌دُوز

یَراق دوزی: تنگه‌دُوزی

یَراق کُوب، در انگلیسی Ironmonger (واژه‌نامهٔ راه و ساختمان و معماری): دَر ابزارکُوب، زیبدَرکُوب

یَراق کُوبی: دَراَبزارکُوبی، زیبدَرکُوبی

یَراق وزینِ اَسب: سِتام (فرهنگستان)

یَراَلماسی، یارالماسی: ترکی، سیب‌زمینی ترشی (گویش گیلکی)

یَرامیع: مارگیاه، از گیاهان دارویی (آنندراج)

یَربَتون، Herbatum: لاتینی تازی گشته، گیاه نَمناك، از گیاهان دارویی (معین)

یَربُوع: کَلاکموش، از جانوران (آنندراج)

یَربه ثُورا، Yaruatora: اندلسی تازی گشته، گیاهِ نَمناك

یربه‌یِر: ترکی؟ سَر به سَر

یَرتش: ترکی، هَمشهری (آنندراج)

یَرحَمُ‌الله: خُدا ببخشایاد

یَرحَمُكَ الله: خُدایَت ببخشایاد

یَرخُوم: کَرکَسِ نَر (آنندراج)

یَرَر: سَختی (آنندراج)

یُرش: بنگرید به یُورِش

یَرْع: بُزِ کُوهی آفریکایی (لاروس) Bush buck در انگلیسی

یُرغا، یورغه، یُرقِه: تُرکی، رَهوار، تیزرُو (غیاث‌اللغات)

یَرغُو، یارغُو: تُرکی، ۱- باژ ۲- کیفر دادَن ۳- بازرسی

یَرغُوچی: ترکی، ۱- بازپُرس ۲- دادسِتان (معین)

یُرغِه: بنگرید به یُرغا

یَرَقان، در فرانسوی Ictère: کاخَر، زَردَکان (گویش بدخشی) زَریر (برهان)، زَردُویی (گویش کردی مهاباد)، کاخِه

یَرَقانِ انسدادی، در فرانسوی Ictère par ob-stacle: زَریرِ بَندایی، کاخَرِ بَندایی

یَرَقانِ سَمّی، در فرانسوی Ictère toxique: زَریرِ زَهری، کاخَرِ زَهری

یَرَقان عفُونی، در فرانسوی Ictére infectieux: گَندکاخِه

یَرَقانَة: کِرمینه، دَر فرانسوی Larve

یَرَقان، هُمولتیك، دَر فرانسوی Ictère hémolythiqiue: زَریرِ سُرخگُویچه

یَرَقانی: کاخَری، زَریری -وَ- گُواژِ خَزاندیده

یَرقُود: پُرخواب

یَرقُوع: گرسنگی سَخت (آنندراج)

یُرقه: بنگرید به یُرغا

یُرقه‌رَفتن: تُندرَفتن

یَرلیغ: ترکی جغتایی، ۱ـ نِشان (= پایزَه) ۲ـ فرمان، گشادنامه، (فرهنگ پایه)

یَرمَع: بادفَر، فِرفِره: از بازیچه‌ها

یَرمَق: برابر با درم و دینار، اگر پارسی باشد یَرمَه (بهره از برهان)

یَرنّأ، یُرنّاء: بَرگرفته از پارسی، بَرناك (= حناء)

یَرنَب: مُوش ِ دُم کُوتاه (لاروس)

یَرنداق، یَرَنتاق: ترکی، ۱ـ رُوده ۲ـ دَوال

یَزدجِرد: پارسی تازی گشته، یَزدگِرد

یَزدجِردی: پارسی تازی گشته، یَزدگِردی

یَسّ: رَفتَن (آنندراج)

یس، یاسین: نام یکی از سیمنادهای نِبی

یَســار: ۱ـ چَپ، سوی چَپ ۲ـ توانگـری ۳ـ گُجَسته، نافَرخنده: دَر فارسی

یَسارَة: توانگَری (آنندراج)

یَساق، یاساق: مغولی، ۱ـ تِیاری ِ جَنگ (تِیار = مُهَیّا) ۲ـ آیین تُرکان ۳ـ دیوان، دَربار

یَســال، یَسَـل: تُرکی، پَرّه‌ی سِپـاه (بهـره از آنندراج)، رَده (= صَف)

یَســاوُل: ترکی، ۱ـ یزَك (یزَك = مقـدمهٔ لَشکَر، انجمن آرا) ۲ـ چُوبدار

یَساوُل باشی: ترکی، میر یزَك، سَر یزَك

یَساوُل خانه: یزَکخانه

یَسْر: نَرمی، فرمانبرداری (آنندراج)

یُسْر، یُسُر: ۱ـ آسانی ۲ـ توانگری، فَراخدَستی ـ یُسْر به مانَكِ درختِ آلبالوی تَلخ پارسی است

یُسرُوع: کِرمینه

یُسرَی: چَپ، دَستِ چَپ، سُوی ِ چَپ

یَسَف: مَگس (آنندراج)

یَسَل: بنگرید به یَسال

یَسُور: ۱ـ پیروز (لاروس) ۲ـ مَنگیاگَر (= قمارباز)

یَشّ: شادگَشتَن

یَشْب: پارسی تازی گشتـه، یَشم، از سنگ‌های گرانبها (برهان)

یَشلامیشی: مغولی، رَهبَری (آنندراج)

یَشْم: پارسی تازی گشته، یَشْم (لاروس)

یَصْب: پارسی تازی گشته، یَشْم (لاروس)

یَصبُوب: ۱ـ تُندرُود ۲ـ پُرآب ۳ـ اَبر ۴ـ تندرو، رَهوار: اَسپ

یَصْف: پارسی تازی گشته، یَشْف، یَشم

یَطاق، یاطاق: ترکی، خوابگاه (معین)، شَبستان

یَطاق دار: خوابگاهبان

یَعـاقِبَـة، یَعـاقِبـه دَر فارسی: ژاکـوپیان (= یعقوبیان)، پیروان یعقوب براذعیّ که سه بُنی را

باور ندارند

یَعاقِیب، (تك: یَعقُوب): کبك‌های نر (آنندراج

یَعافیر، (تك: یَعفُور): آهوان، گُوسالِگان

یَعـالِیل، (تك: یَعلُول): سِیاب‌ها، گُنبَدَك‌ها، شُتُران دوکوهانه

یَعامِیر، (تك: یَعمُور): بُزغالِگان، میشزادِگان

یَعِد، از وَعید: نوید بَد می دَهَد

یَعِد، از وَعْد: نَوید نیك می دهد

یَعسُـوب: ۱ـ رَسمُـو (برهـان)، کَبت بانُو (= ملکهٔ زنبـوران عسل) ۲ـ نرکَبْت ۳ـ سالار ۴ـ نامِ اَسبِ پیامبر اسلام‌ص ۵ـ چِچلاس (= سنجاقَك)

یَعسُـوبُ المُؤمِنین: سالار باوَرمَندان، پاژنامِ علی‌ع

یَعسُوبیّات: چِچلاسیان

یَعضید: گیاه شیردَنـدان، پیك پایین، از گیاهان (بهره از لاروس)

یَعفُـور: ۱ـ آهـوی خاکِستـری ۲ـ آهُـو ۳ـ گوساله، گوساله‌ی پَدرام ۴ـ پاسی اَز شَب

یَعقُـوب: برگرفتـه از عبرانی، ۱ـ نام پیامبَری است، ژاکُوب ۲ـ کَبكِ نَر، از پَرندگان

یَعلَمُ الله: خُدا می داند

یَعلُول: ۱ـ تالابِ پاك ۲ـ سیاب، گُنبَـدَك (= حباب) ۳ـ بارانِ دُمریز ۴ـ اَبر سپید ۵ـ شُتُرِ دوکُوهانه

یَعمُور: ۱ـ بُزغاله ۲ـ میشزاده، بچه‌میش

یَعنی، از عِنـایَت: ۱ـ می خواهَد، می هَنجَد ۲ـ بدین مانَك، بِدین مانَد، هَت (فرهنگ پهلوی)

یَعنی چه: ۱ـ بَرای چِه (آنندراج)، کِه چه؟ ۲ـ به چه مانَك؟

یَعنی کَشك: ۱ـ پاسخِ سَر بالا ۲ـ از بیخ دروغ

یَعُوق: اَسپدیس، نام بتی در زمان نوآه

یَغْـر: پارسی تازی گشتـه (لاروس)، شغـاره، گُورکَن، از جانوران

یُغُر: بنگرید به یُغور

یَغلاوی: پارسی است وَترکی است، آوَندِ آهنی یا مِسین، یُغلا (بُرهان)

یَغلِق، یَغلغ: ترکی، تیرِ پیکان‌دار (آنندراج)

یَغما: ترکی، ۱ـ تاراج ۲ـ نام شهری در ترکستان

یَغمازَدَن، یَغماکَردَن: تاراج کَردَن

یَغماگَر: تاراجگَر

یَغمایی: ۱ـ از شَهر یَغما ۲ـ خوبرُوی

یَغُوث: شیردیس، نام بتی (بهره از غیاث)

یُغُـور، یُغُـر، از یوغـورمـاق: تُرکی، زُمُخت، ناهَنجار، سِتَبر، گُنده

یُغُـورمـاق، یوغـورماق: ترکی، خازاندَن (= خَمیر کَردَن)

یَفاع: پُشته، زَمینِ بُلَند (آنندراج)

یَفَع: ۱ـ پُشته ۲ـ کُودَکِ بالیده (آنندراج)

یَفَن: ۱ـ پیرِ کَلانسال ۲ـ گوساله‌ی چهارساله (آنندراج)

یَفَنَة: ۱ـ گاوماده ۲ـ ماده گاو آبستن (آنندراج)

یُفوع: جای بُلَند

یَفین: پیرِ کَلانسال،

یَقاظَة، یَقاظَت در فارسی: بیدارگَشتَن

یَقاظَی، (تک: یَقظان): بیداران، هُوشیاران

یَقطین: ۱ـ بُوته‌ی خَزَنده ۲ـ بُوته‌ی کَدو

یَقِظ: بیدار

یَقظان: ۱ـ بیدار ۲ـ هُوشیار: مَرد

یَقظَة: بیداری (آنندراج)

یَقظَی: ۱ـ بیدار ۲ـ هُوشیار: زَن

یَقَق: ۱ـ پیه خُرما (آنندراج) ۲ـ پَنبه (لاروس)

یَقَق: سپید

یُقور: بنگرید به یُغُور

یَقـه، یَخـه، یَقا: ترکی، گَریـهان (فرهنـگ پهلوی)، گریبان (برهان)، نُوژِه (بُرهان)

یَقـه چِرکین: چِرك گَریبـان، ۱ـ مُستَمَنـد، تُهیدَست ۲ـ گُمنام

یقهٔ کسی را گرفتن: گریبان کسی را گرفتن، آستین کسی را گرفتن، آستینم گرفت سرهنگی ـ که بیا نَعل بَر ستورَم بَند (سعدی)

یَقین: ۱ـ خَستُوکی، هازِش (فرهنگ پهلوی)، آوَر (لغت فرس)، گروه دیگـر گفتندنی که این بُت را ـ بر آسـمـان بَرین بود جایگـاه آوَر (فرخی)، واخ (برهـان)، به سَد دلیلِ مُبَرهَن گُمـانِ من شُد واخ (فرخـی)، سُور (گویش کردی مهـاباد)، بسنجید با Sure انگلیسی ۲ـ آگاهی ۳ـ بی گُمـانی، بی شَکی (بنگـرید به شَك) ۴ـ مَرگ

یَقیناً: بی گُمان (واژه‌های فارسی)

یَقین داشتَن: آوَرداشتَن، باوَر داشتَن

یَقین کَردَن: آوَر کَردَن، باوَر کَردَن

یَقینی، در تازی نیامَده: آوَری

یَك: پارسی تازی گشته، از سازهای یك‌زِهی

یَکتایی بَسیط، در انگلیسی Simple oneness (فرهنگ اصطلاحـات علوم): یَکتایی ناب، یَکتایی سَرَه

یَکتایی ذاتی، در انگلیسی One by essence (فرهنگ اصطلاحات علوم): یَکتاییِ زادی

یَکتایی مُطلَق، در انگلیسی Absolute oneness (فرهنگ اصطلاحات علوم): یَکتاییِ یِلِه

یَك جانِبه: یکسُو یه

یَك جَهَت: ۱ـ یَك راستا ۲ـ یَك رُوی، خودِمانی ۳ـ بی گُمان

یَك چهارم قوس دایره، در انگلیسی Quadrant

(واژه‌نامهٔ راه و ساختمان و معماری)، چاریَکِ فَرَوَند، چارُویه‌ی پَرهُون

یَک دَفعِه: ناگَهانی، یکباره

یَک ذَرّه: یَک خُرده

یَک ساعَته: یَک پاسِه، یَک تَسُویِه

یَک شَصتُم: نادرست نویسی یَک شَستُم

یَک صَد: نادرست نویسی یَک سَد

یَک صَدُم: نادرست نویسی یَک سَدُم

یَک صَدمِتر مُرَبَّع: دَهُو (گویش گیلکی)

یَک طَرَف: یَک سُوی، یَک‌زی

یَک طَرَفِ زین: تَنبُوک

یَک طرفه: یَک سُویه

یَک طَرفه کَردَن: راست و ریس کَردَن، یَکسَره کَردَن

یَک طَرَفی کَردَن: بنگرید به یَک طرفه کردن

یَک قَلَم: یَک سَره

یَک قول: یَک زَبان

یَک کَلِمه: یَک سُخَن

یَک لاقَبا: یَک لاکَپاه، پاپَتی

یَک مَرتبه: ناگَهان، یکباره

یَک میزان: یَک اَندازه، جُور

یَک نَفَره: یَک تَنه، به‌تنهایی

یُکَّه، یُکَّه دَر فارسی، Yucca: لاتینی تازی گشته، گیاه خَنجَری (لاروس)

یَکّه زیاد گُفتَن: از شُوخی گَذَراندَن، از اندازه بیرون رفتَن

یَلَب: ۱ـ پُوست ۲ـ زرهِ یَمانی ۳ـ کُلاه چَرمی ۴ـ پُولاد ۵ـ بُزُرگ، گُندِه

یَلَبَة، یَلَبه دَر فارسی: جُوشَن (معین)

یَلدا: پارسی از سُریانی، زایِش، درازترین شبِ سال، زایشَبِ مِهر، شَب چِلّه‌ی بزرگ زمستان

یُلدوز: بنگرید به یولدوز

یِلغار: بنگرید به ایلغار

یَلَق: ۱ـ سپید ۲ـ گاوان سپید (لاروس)

یَلَقَة: بُزِ سپید (لاروس)

یَلَل: کَجدَندانی

یَلمَق: پارسی تازی گشته، یَلمِه (لاروس)، معین یَلمه را تُرکی دانسته، برهان و غیاث یَلمه را پارسی دانسته‌اند، یَلمه گونه‌ای جامه است لایه‌دار

یَلَنجَج، یَلَنجُوج: پارسی تازی گشته، یَلَنجُوج (لاروس)، ازداربُوی‌ها

یَلَواج، یَلَوَج: ترکی، ۱ـ پیامبَر ۲ـ راهنما

یِلواِرس، Yellow earth: انگلیسی، زَردخاک (قریب)

یِلوپاوِر: Yellow power: انگلیسی، زغالِ زَرد (قریب)

یَمّ، یَم دَر فارسی: سُریانی تازی گشته، ۱ـ دَریا

۲ـ مار ۳ـ کَبو ترِ چاهی (لاروس)

یَمام: ۱ـ کبوتَرِ چاهی (لاروس)، کَبوترِ دَشتی (آنند راج)، بوتیمار (آنند راج) ۲ـ آهَنگ (= قصد)

یَمان: ترکی، بنگرید به یامان

یَمانیّ، یَمانی در فارسی: یَمَنی، اَز یَمَن

یَمانیَّة: ۱ـ جُوِسُرخ (آنندراج)، ۲ـ زَنِ یَمَنی

یَمخُور: ۱ـ دَراز بالا ۲ـ گَردَن دَراز: مَرد

یُمکِن: می شَوَد، شایَد

یُمْن: ۱ـ فَرخندِگی، هُمایُونی ۲ـ فَراوانی ۳ـ فَزایندِگی

یَمنَة: سُوی ِ راست، دَستِ راست (لاروس)

یَمُوت: خواهَد مُرد، می میرَد

یَمؤُود: ۱ـ نَرم و نازك ۲ـ جُنبان ۳ـ لَرزان (لاروس)

یَمین: ۱ـ راست، سُوی ِ راست، دَستِ راست ۲ـ پایگاهِ بُلَند ۳ـ سُوگَند

یَمینِ لَشکَر: دَشنَك (فرهنگ پهلوی)

یِن، Yen: ژاپُنی، یکان پولِ ژاپُن

یِنایز، Ionize: انگلیسی (= یونیزه کردن، یاشُدَن، فرهنگ فنی)، شُدَکیدَن

یِنایزِر، Ionizer: انگلیسی (= یونی ساز، یونی کننده، فرهنگ فنی)، شُدیکساز

یِنایزِیشن، Ionization: انگلیسی (= تجزیهٔ یونی، یونیزه شدن، فرهنگ فنی)، شُدِش

یِنایزِیشن اِنرجی Ionization energy: انگلیسی (= اِنرژی یُونش، واژه‌نامهٔ فیزیك)، کارمایه‌ی شُدِش

یِنایزِیشن پُتِنشل Ionization potential (پتانسیل یُونش، واژه نامهٔ فیزیك)، نهانتوان شُدِش

یِنایزِیشن چِمبِر Ionization chamber: انگلیسی (= اُتاقك یُون، واژه نامهٔ فیزیك)، گَنَك شُدِش

یِنایزینگ رِدی‌یِیشن، Ionizing radiation: انگلیسی (= تابشِ یُونَنده، واژه نامهٔ فیزیك)، تابشِ شُدَنده

یَنبُوع: ۱ـ چَشمه ۲ـ جُوی پُرآب

یَنبوعِ الهی: چَشمه‌ی خُدایی

یِنسفِر Ionosphere: انگلیسی (= یونسفر، طبقهٔ یونیزهٔ جَوّ، فرهنگ فنی)، شُدوای

یِنسفِریك وِیْوز Ionosphereic wavew: انگلیسی (= امواج یونسفری، فرهنگ فنی) شُدکُوهِگان

یَنَع: خَرمُهره، سُرخمُهره

یَنفوز: آهُوی جَهَنده

یَنگچِری: بنگرید به یِنی چِری

یِنگه: ترکی، پِساد (گویش بَدَخشی): زِه، ساگُدوش: مَرد

یَنگه دُنیا، ینگی دُنیا: دَر بَرخی فرهنگنامه‌ها گُمان رفته است که واژه‌ی ینگه یا ینگی ترکی است ولی

این واژه دگر گشته‌ی Yankee به مانک شهروندِ آمریکاست، جَهانِ یَنکی‌ها، آمریکا

یَنَم: جامگل، از گیاهان

یِن مُوبیلیتی، Ion mobility: انگلیسی (= تَحَرُّک یونی، فرهنگ فنی)، جُنبایی شُدیك

یِن میگریشِن، Ion migration: انگلیسی (= حرکت یا جابه‌جا شدن یونها، فرهنگ فنی) فَرارَوی شُدیك

یُنوع: سرخی خون (لاروس)

یِنی چِری: بنگرید به چریك

ینی‌دنیا: کُونُوس‌دار، درخت ازگیل (گویش گیلکی)

یُنیع: خُرمای رسیده (لاروس)

یُنی‌یِم، Ionium: انگلیسی از یونانی (= ایزوتوپ طبیعی توریم رادیواکتیو، فرهنگ فنی)، شُوتاك (بهره از فرهنگ پهلوی)

یُو Yew: انگلیسی، کاجِ سُوزَنی، از گیاهان

یَواش، یاواش: ترکی جغتایی، آهِسته، آشوك (گویش مازندرانی)، نُوكِ پا (گویش گیلکی)، آسِه چُو (گویش نایینی)، یُتَکی (گویش افغانی)، آسِّه (گویش تهرانی)

یَواشکی: به آهِستگی

یَواش یَواش: آسّه آسّه (گویش تهرانی)، آویزان آویزان، و آویزان آویزان چاشتگاه فراخ به حصار دندانغان رسیدیم (تاریخ بیهقی)

یَوافیخ، (تك: یافوخ): جاندانه‌ها

یَواقیت، (تك: یاقُوت): از ریشه‌ی پارسی، یاغُوت‌ها، یاکَندها

یُوح، یُوحَی: خُور، هُور

یُوخه، یُخه: ترکی، کاك، گونه‌ای نان

یُورت، یُورد: ترکی، ۱ـ چراگاه ۲ـ خرگاه، تاژگاه ۳ـ سَرا، سَرای

یُورتمه، یُرتمه: ترکی، ۱ـ لُکّه (فرهنگ پایه) ۲ـ رَهوار

یُورِش، یُرِش: ترکی، تاخت، تازش، فُوتورَك (گویش گیلکی)، بَرَنگ (آنندراج)

یُورغه: ترکی، رَهوار: اَسپ

یُورغه رَفتَن: نیك رَفتن

یُوزباشی: سَدبان، سالار سَدتَن

یُوسُف اَفندی: نارَنگی (لاروس)

یُوسُف بیا، کاکابیا: آییل، پَریشاهرُخ، از پرندگان (گویش گیلکی)

یوگا Yoga: انگلیسی از سنسکریت، یُوغ (محمود هومن، تاریخ فلسفه، کتاب اول، دفتر دُویم، رویه‌ی ۹۶)

یُوگِرت Yogurt: ترکی انگلیسی شده، ماست

یُوگی Yogi: انگلیسی از سنسکریت، یُوغی

یُولافِ اَبیَض: یُولافِ سپید، یولافِ چَمَنی، از

گیاهان (معین)

یُولافِ صَحرایی: یُولافِ بیابانی، دیوجُو، از گیاهان

یُولافِ وَحشی: یُولافِ خُودرُو، داوسَر، از گیاهان

یوم: رُوز

یوماً فَیوماً: رُوز به‌ رُوز، هر رُوز

یَومُ الآخر: پَسین رُوز، روزِ فَرجامِش

یومُ الاحزاب: رُوزِ گُروهِش

یَومُ الاضحَی: رُوزِ کُرپان، جَشنِ گوسپَندکُشان،

گفت کانِ سُرب ورساد، از این عید تا به عید

گوسفندکشان به تو دادم (چهارمقاله)

یومُ الایاب: رُوزِ بازگَشت

یَومُ البُحران: رُوزِ آشفتِگی، روزِ سَراسیمِگی

یومُ البَعث: رُوزِ انگیزِش

یومُ التَحریر: رُوزِ نوِشت

یَومُ التَروِیة: رُوزِ فُرونشاندَن، روزِ آبرِساندَن

یومُ التغابُن: رُوزِ دَریغ، رُوزِ اَفسُوس

یَومُ التلاق: رُوزِ دیدار

یَومُ التَّناد، یَومُ التَّنادی: روزِ فراخوانِش

یَومُ التَّناد: رُوزِ پَراکندگی، روزِ رَمِش

یومُ الجمع: رُوزِ پَتوَند، رُوزِ گِردآیی

یَومُ الجُمعَة: رُوزِ آدینه

یومُ الحِساب: رُوزِ شُمار

یَومُ الحَشْر: روزِ خیز

یَومُ اللُود: رُوزِ بی‌زَمانی، رُوزِ اَبد (= اَبَد، پارسی تازی گشته)

یَومُ الـخمیس: رُوزِ پنجُم، بِرجیس شید، اُورمَـزد شید، پنجشنبه

یَومُ الدّین: رُوزِ دین

یَومُ الفرقان: روزِ بَرتری، رُوزِ بَرکشی

یَومُ الفَصل: رُوزِ خواست، رُوزِ داوَری

یَومُ القَرار: رُوزِ رامِش

یَومُ القیامَة: رَستخیز

یَومُ المَوعُود: رُوزِ نَوید

یَومُ النحر: رُوزِ کُرپان

یَومُ النُشور: رُوزِ زنده گشت

یَومُ الله: رُوزِ خُدا

یَوماً مِنَ الدَّهر: رُوزی اَز رُوزها

یَوم تُبلی السَرائِر: رُوزِ آزمُونِ رازها

یُونـت ئیل: ترکـی، هَفـتـمین سال، از دُورَکِ دوازده‌ی ترکی

یَومیّه: دَر تازی نیامده: رُوزانه

یُونجـه: ترکی، اَسپَست (فرهنگ پهلوی)، سِویس (گویش دَری زَرتشتی)، سِوست (گویش نیشاپوری)، اِسپِست (گویش سیستانی)، نام لاتینی این گیاه Sativa از همین واژه گرفته شده

یُونجه‌زار: سِویسزار

یونِسکو: UNESCO: انگلیسی، بنیاد فرهنگی جهانی (فرهنگ پایه)

یَهُود: : یَهُوت (فرهنگ پهلوی)

یَهودی: یَهُوتی (فرهنگ پهلوی)

یَهودیان: یَهُوتَکان (فرهنگ پهلوی)

یَهودیّت: یَهوتیگَری

ییلاق: ترکی، آدغَر (آنندراج)، هَوار (گویش کُردی مهاباد)، کُوهپایه، (فرهنگ پایه)

ییلاق نشین: هَوارنشین، آدغَرنشین

ییلاقی: آدغری، هَواری

تو پای به راه دَرنـه و هیچ مپرس
خود راه بگویدت که چون باید رفت
(عطار نیشابوری)

خُداوَنـدِ بزرگ، هَستیدارِ هَستی‌بخش، وَ خُداوندِ جان و خِرَد را سپاس می گُزارم، که مرا زنـدگی داد و توان بخشید تا در نیمه شب پنجم آذرماه ۱۳۷۱ خورشیدی برابر با بیست‌وششم نوامبـر ۱۹۹۲ ترسـایی دَر هفتادمین سال زندگی، در گوشه‌ی تنهایی و دست به گریبان بیماری توانفرسایی که مرا از بازگشت به زادبوم بازداشته، این کار را به پایان رسانم.

ای که داری سینه چون آیینه پاک
گنج‌ها داری تو در این آب و خاک
تا جهـانی خیره بر فرهنگ تُست
گر به پاسَش دِل نبندی، ننگ تست
(فریدون تَوَلّلی)

گِرفتگاهان

۱ـ واژه‌نامه‌ها

فرهنگ فارسی به پهلوی، تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸

لغت فرس (لغت دری)، نوشتهٔ ابومنصور احمدبن علی اسدی توسی (طوسی)، به تصحیح و تحشیهٔ فتح‌الله مجتبائی ـ علی‌اشرف صادقی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۵

صحاح‌الفرس (فرهنگ لغات فارسی از قرن هشتم هجری)، تألیف محمدبن هندوشاه نخجوانی، باهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۵

سرمهٔ سلیمانی، تقی‌الدین اوحدی بلیانی، به تصحیح و حواشی محمود مدبری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۴

فرهنگ مَجموعَةُالفرس، ابوالعلاء عبدالمؤمن جاروتی مُشتهر به صفی کحّال، به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی، تهران ۱۳۵۶

برهان قاطع، محمدحسین برهان تبریزی، مصحح م. معین، چاپ دوم، انتشارات ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۲

برهان قاطع، بضمیمهٔ فرهنگ دساتیر، ابن‌خلف تبریزی محمدحسین متخلص به برهان، با تاریخ پیدایش فرهنگنامه‌های فارسی بعد از اسلام و دورنمای تحولات تاریخی زبان پارسی، به قلم محمّد عباسی،

ناشر مؤسسهٔ مطبوعاتی فریدون علمی، تهران ۱۳۴۴

غیاث‌اللغات، تألیف غیاث‌الدین محمدبن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری به سال ۱۳۴۲ هجری قمری به کوشش منصور ثروت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳

چراغ هدایت، تألیف سَراج‌الدّین علی خان بن حسام‌الدین الگوالیری اکبرآبادی (۱۱۰۱_۱۱۶۹ هجری قمری) پیوستِ غیاث‌اللغات

دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، جلد اول، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵

فرهنگ آنندراج، تألیف محمد پادشاه متخلص به (شاد)، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، کتابخانهٔ خیام، تهران دی‌ماه ۱۳۳۵

فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، محمدعلی امام‌شوشتری، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷

فرهنگ کوچک عربی فارسی، ذ. بهروز، چاپخانهٔ ارتش، اسفند ۱۳۳۴ خورشیدی

خودآموز زبان پارسی، ذبیح بهروز (این نوشته‌ی روانشاد بهروز را یکی از یاران او در دسترس این کمترین نهاده و با دریغ بسیار نخستین رویه‌ی آن افتاده است، از این خودآموز در واژه‌یاب با نام بهروز یاد شده)

دانشنامهٔ مصور: ترجمهٔ دکتر محمد رضا باطنی، موسسه انتشارات آگاه ، چاپ اول ۱۳۶۸

فرهنگ فارسی (متوسط)، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران ۱۳۶۴

فرهنگ فارسی عمید، تألیف حسن عمید، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل، تهران ۱۳۶۳

فرهنگ صبا، فارسی، محمد بهشتی، چاپ مکرر، تابستان ۷۱ ناشر انتشارات صبا

فرهنگ عربی ـ فارسی، تألیف دکتر خلیل جُرّ ترجمهٔ سیدمحمد طبیبیان (ترجمهٔ کتاب المعجم العربی الحدیث که در سال ۱۹۷۳ لاروس آن را به چاپ رسانده)، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر وابسته به سازمانِ تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۳، در واژه‌یاب با نام لاروس از آن یاد شده است.

فرهنگ نوشیروان، واژه‌نامه تازی ـ پارسی، گردآور: دکتر نوشیروان دادگر، انتشارات مهر، اَمرداد ۱۳۶۴

واژه‌های نو، که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است، فرهنگستان زبان ایران، چاپ سوّم، ۱۳۵۴

برابرهای فارسی برخی از واژه های آموزشی، فرهنگستان، ۱۳۵۳

واژه‌های فارسی، دکتر محسن شاملو، انتشارات پدیده، ۳۵/۹/۲، تهران

فرهنگ نوین، عربی - فارسی، به اهتمام سیدمصطفی طباطبائی، اسلامیه، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۰

فرهنگ فارسی به فارسی دانش، تألیف دکتر مسعود زعفرانچی، حبیب‌الله آموزگار، چاپ اول ۱۳۷۰، ناشر: انتشارات صفار

فرهنگ پایه، تهمورث جلالی، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۵۴

فرهنگنامه‌های یکزبانه‌ی انگلیسی

Encyclopædia Britannica
Copyright 1944, The University of Chicago
Volwme 1 to Volume 24

Made simple Self-Teaching Encyclopedia
By Meir H.Degani, Sc.D.
Cadillac publishing Co. Inc.
New York, Copyright 1963
Volume 7: Astronomy
Volume 29: Anthropology
Volume 33: Latin

Webster's New World Dictionary of the American Language
David B.Guralnik, Editor in Chief
Co. Ltd., 1931

Harper's English Grammar, by John B.Opdycke, Published by Harper & Brothers, New York, London, Copyright 1941
Pupular Library. New York, Copyright 1968

Webster's Ninth New Collegiate Dictionary
A Merriam - Webster, Merriam Webster INC Publishers
Springfield, Massachusetts, Copyright 1990

A Concise Dictionary of the Persian Language
By E.H.Palmer, M.A. London, Kegan Paul, Trench, Trubner &

فرهنگنامه‌های دوزبانه

فرهنگ بزرگ انگلیسی فارسی حییم، کتابفروشی بروخیم ۱۳۵۳

فرهنگ افعال متداول فارسی و انگلیسی، هوشنگ آموزگار، مرکز چاپ و نشر پیام، لندن ۱۹۸۸

فرهنگ کوچك حییم انگلیسی - فارسی، سلیمان حییم، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۶۸

فرهنگ نوین پیوسته، فارسی - انگلیسی و انگلیسی - فارسی، عباس آریان‌پور کاشانی، منوچهر آریان‌پور کاشانی، انتشارات مزدا،

۱۹۸۶ ، Lexington, KY, USA

فرهنگ فرانسه ـ فارسی، سعید نفیسی، مرکز یادگارهای سعید نفیسی، ناشر بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، چاپ جدید (چهارم)، تهران ۱۳۶۷

فرهنگ کامل جدید، انگلیسی فارسی، تألیف عباس آریانپورکاشانی، انتشارات امیر کبیر چاپ پنجم ۱۳۷۰

فرهنگ مصور انگلیسی فارسی، کاوسی برومند، چاپ چهارم، ۱۳۴۸

فرهنگ‌های ویژه

واژه‌های پزشکی پارسی ذخیره خوارزمشاهی و راهنمای ساختن واژه‌های دانشیک در زبان پارسی، گردآورنده: دکتر جامی شکیبی گیلانی، تهران ۱۳۶۳

فرهنگ لغات قرآن، دکتر محمد قریب، چاپ اول، انتشارات بنیاد، تهران ۱۳۶۶

واژه‌نامک، دربارهٔ واژه‌های دشوار شاهنامه، تألیف عبدالحسین نوشین، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

فرهنگ علوم عقلی، دکتر سیدجعفر سجادی، تهران ۱۳۴۱

فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی، فارسی ـ انگلیسی، تدوین محمدتقی اکبری، احمد رضوانی، محمدتقی منشی طوسی، حسن سلطانی‌فر و دیگران (گروه ترجمهٔ بنیاد پژوهشهای اسلامی) ویراستهٔ بهاءالدین خرمشاهی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول ۱۳۷۰

فرهنگ اصطلاحات علمی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۰۰، ۱۳۴۹ـتهران

واژه‌نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی، انگلیسی ـ فارسی، نگارش: دکتر احمد جعفری صمیمی، دکتر غلامعلی فرجادی، انتشارات دانشگاه مازندران، چاپ دوّم، بابلسر، بهار ۶۹

رساله تأثیر قرآن مجید و احادیث نبوی و امثال تازی در مثنوی، عسکر حقوقی، ضمیمهٔ سالنامهٔ دبیرستان خاقانی، ۱۳۲۸، تهران

فرهنگ اصطلاحات روز، فارسی - عربی، تألیف دکتر محمدغفرانی ـ دکتر مرتضی آیت‌الله‌زادهٔ شیرازی، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۹

فرهنگ اصطلاحات روزنامه‌نگاری فارسی، مسعود برزین، انتشارات بهجت، تهران ۱۳۶۶

فرهنگ اشتقاقی عربی به فارسی، تألیف دکتر علی‌اکبر شهابی، کتابفروشی اقبال، تهران ۱۳۶۰

فرهنگ ریاضیات، مهندس روبرت قوطانیان، انتشارات بهار، دانشگاه تهران، زمان؟

فرهنگ بزرگ گیتاشناسی (اصطلاحات جغرافیائی فارسی به فارسی ـ فارسی به انگلیسی ـ انگلیسی به فارسی)، گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۶

واژه‌های ایرانی در زبان انگلیسی، محمدعلی سجادیه، بنیاد نیشابور، تهران ۱۳۶۴ (واژه‌نامه نیست)

ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن، جلال‌الدین سیوطی، ترجمهٔ دکتر محمدجعفر اسلامی، چاپ دوم، شرکت انتشار، تهران ۱۳۶۲

برگزیده‌ای از گلستان سعدی با معنی واژه‌ها و شرح ابیات دشوار، به کوشش کاوه گوهرین، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲

گنج مراد، شرح شعرهای پیچیده در غزلیات خواجه حافظ شیرازی، تهران ۱۳۶۲

لغات و ترکیبات رودکی، دکتر عسکر حقوقی، انتشارات ایرانمهر، چاپ دوم، ۱۳۴۴

فرهنگ واژه‌های همانند، ارمنی ـ اوستائی، اوستائی، پهلوی، فارسی...، دفتر نخست بخش آ، برپایهٔ فرهنگ ریشه‌شناسی ارمنی هراچیا آجاریان، ترجمه و گزارش: ا. آرین، با نگرش فریدون جنیدی، از انتشارات بنیاد نیشابور، چاپ نخست ۱۳۶۳

فرهنگ زمین‌شناسی، فارسی ـ انگلیسی ـ فرانسه، دکتر عبدالکریم قریب، انتشارات انزلی، ارومیه، چاپ اول ۱۳۶۶. از این فرهنگ در واژه‌یاب با نام قریب یاد شده است.

واژه‌نامهٔ فیزیك، انگلیسی ـ فارسی، فارسی ـ انگلیسی، شاخهٔ واژه‌گزینی گروه فیزیك مرکز نشر دانشگاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۶

واژه‌نامهٔ تربیت‌بدنی، انگلیسی ـ فارسی، فارسی ـ انگلیسی، گروه تربیت بدنی مرکز نشر دانشگاهی، ویراستهٔ مهر آذر فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹

واژه‌نامهٔ محیط زیست، نشر مقدماتی، انگلیسی ـ فارسی، فارسی ـ انگلیسی، شاخهٔ واژه‌گزینی محیط زیست گروه کشاورزی و منابع طبیعی مرکز نشر دانشگاهی، ویراستهٔ

مهندس امید اقتداری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹

واژه‌نامهٔ دریانوردی، انگلیسی - فارسی، ابراهیم شاه‌حسینی، احمد بینا، ویراستهٔ دکتر رضا منصوری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۵

واژه‌نامهٔ راه و ساختمان و معماری، انگلیسی فارسی و فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی، حبیب معروف، ویرایش دوّم، انتشارات آزاده، تهران چاپ چهارم پائیز ۱۳۷۰

فرهنگ جامعه‌شناسی، نوشتهٔ: نیکلاس آبرکرامبی و استفن‌هیل برایان. اس ترنر، ترجمهٔ حسن پویان انتشارات چاپخش، چاپ اول، بهار سال ۱۳۶۷

فرهنگ فنی و مهندسی، انگلیسی - فارسی، دکتر کیخسرو فیروزبخش، دکتر مهدی فرشاد، انتشارات پژوهش، تهران، چاپ اول ۱۳۶۵

هزارواژه، واژه‌هایی که در زبان فارسی بیش از دیگر واژه‌ها بکار می‌رود، لیلی ایمن (آهی)، از انتشارات بنیاد مطالعات ایران، واشنگتن دی‌سی، آبان ۱۳۶۴

امثال و حکم، تألیف علامه فقید علی‌اکبر دهخدا، انتشارات امیر کبیر. چاپ سوم، فروردین ۱۳۵۲، تهران

فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی، گردآورنده: صادق عظیمی، مرکز چاپ و نشر پیام، لندن ۱۳۶۹

پژوهش واژه‌های سُریانی در زبان فارسی: از جلیل اخوان زنجانی، چاپ بهمن، چاپ اول تابستان ۱۳۶۹

فرهنگ اصطلاحات ادبی، رضوان شریعت، انتشارات هیرمند، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰

فرهنگ اصطلاحات بیمه و بازرگانی، فارسی فرانسه انگلیسی آلمانی، دکتر جانعلی محمود صالحی، ناشر: «شرکت صادراتی» سازمان صنایع ملی ایران، چاپ اول ۱۳۶۷

فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، محمد پادشاه، زیر نظر بیژن ترقی، انتشارات خیام، چاپ دوم، ۱۳۴۶ - تهران

فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، سیدجعفر سجادی، تهران ۱۳۳۸

فرهنگ عروضی، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، انتشارات مجید، چاپ دوم با تجدیدنظر ۱۳۷۰

فرهنگ واژه‌های سینمائی، مؤلف: پرویز

دوائی، ناشر: اداره کل تحقیقات و روابط سینمائی، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴

واژگان فنی، سینما و تلویزیون، شورای واژه‌گیزینی سروش، تهران ۱۳۶۷، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول

فرهنگ علوم سیاسی، تألیف غلامرضا علی‌بابایی، ناشر شرکت نشر ویس، تهران، چاپ دوم با اضافات جدید، ۱۳۶۹

لغت‌نامهٔ کامپیوتر، فارسی ـ لاتین، لاتین ـ فارسی، تهیه و تنظیم: بهمن بهمن‌دزی، سومین قسمت، پیاپی ۱۵۵، سیستم‌های کامپیوتری

فرهنگ اصطلاحات کامپیوتری، (webs-ter)، مترجم مهندس رضا حسنوی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۱، ناشر: نشر ایران

سنجش خردناب، نوشتهٔ ایمانوئل کانت، ترجمهٔ دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، واژه‌نامهٔ سنجش خردناب، آلمانی ـ انگلیسی ـ فرانسه ـ فارسی، تألیف دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، در واژه‌یاب با نام خردناب آمده است

فرهنگ نوربخش «اصطلاحات تصوف»، از دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی (لندن)، جلد اول تیر ۱۳۶۱ تا جلد چهارم خرداد ۱۳۶۳، لندن

معارف صوفیه، از دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی (لندن)، جلد اول اردیبهشت ۱۳۶۲ تا جلد سوم خرداد ۱۳۶۳، لندن

فرهنگ اصطلاحات مهندسی شیمی، انگلیسی ـ فارسی، گروه مهندسین شیمی، جهاد دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰

فرهنگ علوم اقتصادی، بازرگانی و مالی، انگلیسی ـ فرانسه ـ فارسی، دکتر عبدالحسین نیک‌گهر، انتشارات علمی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹

فرهنگ علوم زیستی و کشاورزی، انگلیسی ـ فارسی، مهندس فیروز میرباقری، انتشارات بنیاد، تهران ۱۳۷۰

واژگان اصطلاحات ادبی، انگلیسی ـ فارسی، فارسی ـ انگلیسی، صالح حسینی، انتشارات نیلوفر، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹

واژه‌نامهٔ روانشناسی و زمینه‌های وابسته، انگلیسی ـ فارسی، فارسی ـ انگلیسی، محمدتقی براهنی و محمدرضا باطنی، انتشارات معاصر، تهران چاپ دوم ۱۳۶۹

واژه‌نامهٔ حقوق اسلامی، فارسی ـ انگلیسی، دکتر حسین میرمحمد صادقی، انتشارات جهاد، تهران ۱۳۷۰

واژه‌نامه، امگان ستفتها (مکانیک جامدات)، خسرو کریم‌پناهی (رونوشتی که استاد برای این کمترین فرستاده‌اند)

دستور

دستورزبان فارسی، دکتر ایرج دهقان، امیر کبیر، چاپ نهم ۱۳۴۶

نخستین دستور، ابوالقاسم پرتو، انتشارات چاپار، چاپ دوم ۲۵۳۷، تهران

ریشه‌های فارسی، شین‌پرتو، تهران ۱۳۵۳

آیندهٔ زبان فارسی، سخنرانی محمد مقدم، تهران ۱۳۴۱

اصول دستورزبان فارسی، سیدکمال‌طالقانی، امیر کبیر، **مشعل**، چاپ دهم، ۱۳۵۲

دستور زبان فارسی، تألیف صادق امین‌مدنی، انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۶۳

دستور زبان فارسی، دستور پنج استاد، عبدالعظیم قریب، بهار، فروزانفر، همائی، رشید یاسمی، جلد اوّل، جلد دوّم، کتابفروشی و چاپخانهٔ علی‌اکبر علمی، تهران

توصیف ساختمان دستوری‌زبان فارسی، محمدرضا باطنی، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶

تجزیه‌وترکیب در دستور، مصطفی کیوان، چاپ دوم، ۱۳۵۳ـ چاپ حیدری، تهران

گویش ها

سیمای اراك، جامعه‌شناسی شهری، فرهنگ مردم (واژه‌نامه و فرهنگ عوام)، محمدرضا محتاط، اراك ۱۳۶۶

واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری، محمدباقر نیرومند، فرهنگستان زبان ایران، تهران ۱۳۵۵

فرهنگ سمنانی سرخه‌ای لاسگردی سنگسری و شهمیرزادی، منوچهر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، چهاپ اول ۱۳۴۲

واژه‌نامهٔ سنگسری: چراغعلی اعظمی، گرنات ل، ویند فوهر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ اول، ۱۳۵۱، تهران

گوشه‌هایی از فرهنگ و آداب مردم کوهمره نودان، جروق، سرخی فارس، تألیف سیدحسن موسوی، شیراز ۱۳۶۲

واژگان خویشاوند در گویش‌های سمنانی و آذری، پناهی سمنانی، مجلهٔ آینده، شمارهٔ

۱۰-۱۲، دی اسفند ۱۳۶۸

فرهنگ تاتی و تالشی، انزلی، علی عبدلی، انتشارات دهخدا، ۱۳۶۳

فرهنگ اصطلاحات کرمان، محمدتقی واعظ تقوی، کرمان چاپ دوم ۱۳۶۳

مثل‌های شوشتری و برخی زبانزدها، جلال‌الدین امام جمعه، بنیاد نیشابور، تهران ۱۳۶۳

مجموعهٔ کلمات عوام یکی بود یکی نبود، سید محمد علی جمال‌زاده، کتابفروشی ابن سینا، آذر ۱۳۳۳

فرهنگ گیل و دیلم، محمود پاینده، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶

واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، گردآوری و نگارش احمد مرعشی، انتشارات طاعتی رشت، چاپ اول، تیرماه ۱۳۶۳

مقدمهٔ فرهنگ خوانساری، منوچهر اشرف‌الکتابی، فَروهَر، نامهٔ فرهنگ ایران، نشریه سازمان فروهر، شماره‌ی ۴، شهریور ماه ۱۳۶۲

فرهنگ سمنانی، شرح حال و نمونهٔ آثار محلّی شاعران در گویش سمنانی، تألیف پناهی سمنانی، ناشر محمد ـ احمد پناهی (پناهی سمنانی)، تهران، چاپ اول پائیز ۱۳۶۶

واژه‌نامهٔ طبری، صادق کیا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۲۷ (با سپاسگزاری از مهر یکی از یاران که رونوشت این واژه‌نامه را در تهران فراهم آورده و برای این کمترین فرستاده است)

واژه‌های فارسی‌الاصل در لهجهٔ عربی حجاز، محمدصدیق العرضی، ایران‌نامه، مجلهٔ تحقیقات ایران‌شناسی، سال سوم، شمارهٔ ۳، بهار ۱۳۶۴، واشنگتن، دی. سی.

واژه‌نامهٔ مازندرانی، محمدباقر نجف‌زادهٔ بارفروش، نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور، تهران، چاپ نخست ۱۳۶۸

ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، جهانگیر سرتیپ‌پور، نشر گیلکان، رشت، ۱۳۶۹

فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، امیرحسین اکبری شالچی، نشر مرکز، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰

گویش کُردی مهاباد، تحقیق ایران کلباسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۶۲

واژه‌نامهٔ یزدی، گردآوری ایرج افشار، تنظیم و آوانویسی از محمدرضا محمدی، کتابفروشی تاریخ، تهران، ۱۳۶۹

فرهنگ لُغات منصوریان، لغات زبان محلی ایلام، مؤلف حاج حبیب‌الله منصوریان، کتاب اول، انتشارات آسیا، چاپ اول بهار ۱۳۶۹

فارسی اصفهانی، تألیف دکتر ایران کلباسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰

واژه‌نامهٔ سیستانی، ایرج افشار (سیستانی)، از انتشارات بنیاد نیشابور، تهران ۱۳۶۵

فرهنگ نائینی، گردآوری دکتر منوچهر ستوده، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵

فرهنگنامهٔ گویش زرتشتیان یزد، کیخسرو کشاورز، فروهر، از شمارهٔ ۱ تا شمارهٔ ۵ مهرماه ۱۳۶۲

فارسی شوشتری، عبدالله وزیری، کتاب فروشی باختر، اهواز، ۱۳۶۴

چند واژهٔ سیستانی در متون فارسی، جواد محمدی خمک، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۱، ۳، فروردین ـ خرداد ۱۳۶۶

واژه‌نامهٔ چوپانی ـ آبادی زِفره کوهپایه اصفهان، محسن رجائی زِفره‌ای، فروهر، شمارهٔ ۵ ـ مهرماه ۱۳۶۲، تهران

ریشه‌شناسی برخی از واژگان لری ممسنی، ابوذر همتی، فَروَهر ۷و۸، مهر و آبان ۱۳۷۱

Dictionnaire Kurd, Joyce Blao, Publication du Centre Pourl' Etude des Problèmes du Monde Musulman Contemporian, Bruxelle, 1965

Dictionnaire Kurd, Kurdish Dictionary, Joyce Blau, Publications du Centre pour l'Etude des Problèmes du Monde Musulman Contemporian Bruxells 1965

دیوان‌ها و نوشته‌های دیرینه

دیوان رودکی، مصحح سعید نفیسی، کتابفروشی، ادب، تهران ۱۳۱۹

نمونه اشعار رودکی، به اهتمام لیما صالح رامسری، شاهکارهای ادبیات فارسی، انتشارات ایرانزمین، کالیفرنیا

شاهنامهٔ فردوسی، آکادمی علوم، اتحاد شوروی، مسکو ۱۹۶۶

شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

علیه‌الرحمه، به سرمایه حسین شرف‌الدین، کتابفروشی وصال، تهران، به خطّ اولیاء سمیع شیرازی

ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، تصحیح مجتبی مینوی، کتابخانه و مطبعهٔ بروخیم، تهران ۱۳۱۴ خورشیدی

خِردنامه، ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی، ادیب برومند، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷

برگزیدهٔ حدیقه سنائی، با مقدمه و توضیح لغات، به کوشش ناصر عاملی، ناشر کتابخانهٔ ظهوری، تهران، دیماه ۲۵۳۵

دیوان فریدالدین عطار نیشابوری، با تصحیح و مقابله و مقدمهٔ سعید نفیسی، از انتشارات کتابخانهٔ سنائی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۳۹

منطق الطیر، شیخ عطار، کتابفروشی حافظ، طهران سنه ۱۳۱۹

گزیدهٔ تذکرة‌الاولیاء، به کوشش دکتر محمد استعلامی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ اول ۱۳۵۲

تاریخ بیهقی، تصنیف خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر، تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم با فهرست لغات، شهریور ۲۵۳۶

سیاستنامه (سیرالملوک)، خواجه نظام‌الملک طوسی، به کوشش دکتر جعفر شعار، چاپ سوم، ۱۳۶۴ شرکت سهامی کتابهای جیبی

دیوان ناصرخسرو، به تصحیح مجتبی مینوی ـ مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم آذر ۱۳۶۵

کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۱

مثنوی تحفة‌العراقین، خاقانی شروانی، به اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب، شرکت سهامی کتابهای جیبی ـ تهران، ۱۳۵۷ خورشیدی

قابوس‌نامه، تألیف عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربن قابوس‌بن وشمگیر بن‌زیار، به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲ خورشیدی

حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر میهنی، متن بازمانده از قرن ششم هجری، اثر یکی از احفاد شیخ، به کوشش ایرج

افشار، تهران، ۱۳۴۹
تاریخ گزیده، عبدالله مستوفی، باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، چاپ سوم ۱۳۶۴، انتشارات امیرکبیر
مرزبان‌نامه، تألیف مرزبان بن رستم بن شروین، اصلاح اسعدالدین الوراوینی، بتصحیح و تحشیه محمدبن عبدالوهاب قزوینی، کتابفروشی فروغی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳
متن کامل کلیله‌ودمنه با شرح لغات، به دستیاری سید جعفر سجادی، مطبوعاتی فراهانی
خمسهٔ نظامی، جلد اول، مخزن‌الاسرار، فهارس، تعلیقات، واژه‌نامه از دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، ۱۳۶۴
کیمیای سعادت، تصنیف امام حجة‌الاسلام زین‌الدین ابوحامد محمّد غزالی طوسی، به اهتمام احمد آرام، چاپخانه و کتابفروشی مرکزی، تهران، ۱۳۱۹ خورشیدی
سفرنامهٔ ناصرخسرو، به کوشش دکتر نادر وزین‌پور، چاپ سوم، تهران ۲۵۳۶
درهٔ نادره، تاریخ عصر نادرشاه، تألیف میرزا مهدیخان استرابادی، باهتمام سید جعفر شهیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۶
چهارمقاله، احمدبن عمربن علی نظامی عروضی سمرقندی، مصحح م. معین، ابن‌سینا، تهران، چاپ ششم ۱۳۴۱
دانشنامهٔ علائی، ابن‌سینا، به تصحیح سیدمحمد مشکوة و محمدمعین، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۱
گاتها، سرودهای مینوی زرتشت، گزارش دکتر حسین وحیدی، تهران، ۱۳۶۵
ترانه‌های خیام، صادق هدایت، کتابهای پرستو، چاپ ششم، ۱۳۵۳، تهران
رباعیات حکیم خیام نیشابوری، به اهتمام جناب آقای محمدعلی فروغی و آقای دکتر غنی، انتشارات ایرانزمین، کالیفرنیا
رباعیات حکیم عمر خیام، ترجمهٔ انگلیسی فیتز جرالد، ترجمهٔ فرانسوی اعتصام‌زاده، به اهتمام سرتیب دکتر حسینعلی اسفندیاری، تهران، ۱۳۲۸
رباعیات عمر خیّام، تصحیح مرحوم محمدعلی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶
نوروزنامه، منسوب به عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری، به کوشش علی حصوری، زبان و فرهنگ ایران (۸۶)

مقالات شمس تبریزی، شمس‌الدین محمد تبریزی، تصحیح محمدعلی موحّد، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹ خورشیدی

کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، انتشارات پگاه، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۳

کتاب فیه‌مافیه، از گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، به تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲

دیوان باباطاهر، ضمیمهٔ سال هفتم مجلهٔ ارمغان، حسین وحید دستگردی، چاپخانهٔ فردوسی، زمان؟

کلیات مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمدبن شیخ بهاء‌الدین محمدبن حسین بلخی مشهور به مولوی، مقدمه و شرح حال از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، تنظیم فهرستها از جناب آقای حسن عمید، حواشی و تعلیقات از م. درویش، کانون انتشارات علمی، تهران، چاپ هشتم، دی ۱۳۵۷

مناجات و مقالات خواجه‌عبدالله انصاری، کتابفروشی علمیه اسلامیه، تهران، زنجان، زمان؟

مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، همراه با لطائف اللغات فرهنگ لغات مثنوی ملای روم، تدوین و تألیف مولوی عبدالطیف طاب‌ثراه، حاج محمد رمضانی، کلاله خاور، تهران،

تاریخ آل‌مظفر، تألیف محمود کتبی، به اهتمام و تحشیه دکتر عبدالحسین نوائی، ۱۳۶۴ تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر

مفاتیح الاعجاز فی‌شرح گلشن راز، تألیف شیخ محمد لاهیجی از عرفای قرن نهم، با مقدمهٔ کامل به قلم آقای کیوان سمیعی از انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۶

کلیّات سعدی، با ترجمهٔ قصاید عربی، مقدمه‌ها از محمدعلی فروغی، عباس اقبال آشتیانی، چاپخانهٔ علمی، تهران، چاپ هفتم ۱۳۶۸

حافظ، نوشتهٔ دکتر محمود هومن، ویراستهٔ اسماعیل خوئی، کتابخانهٔ طهوری با همکاری شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۵۷

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، از انتشارات زیبا، لندن، ۱۳۶۳

دیوان حافظ، به کوشش دکتر یحیی قریب، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱

خسرو و شیرین، نظامی گنجوی، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۶ (واژه‌نامه‌ی آن)

خسرو قبادان وریدکی، برگردان ابراهیم میرزای، ناظر، فَروَهر ۳ و ۴ خرداد و تیرماه ۱۳۷۱

جهان فروری، بخشی از فرهنگ ایران کهن، نوشتهٔ دکتر بهرام فرهوشی، سازمان انتشارات فروهر، تهران

زبانشناسی

سیری در زبانشناسی، جان تی‌واترمن، فریدون بدره‌ای، کتابهای جیبی، بهمن ۱۳۴۷

هزار سال نثر پارسی، کریم کشاورز، سازمان کتابهای جیبی، تهران تیرماه ۱۳۴۵

فن نثر در ادب فارسی، تألیف دکتر حسین خطیبی، جلد اول، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۶۶

زبانهای باستانی آذربایجان، نوشتهٔ دکتر حسینقلی کاتبی، شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹

نامهٔ پهلوانی، ۱ـ خودآموز خط و زبان ایران پیش از اسلام، گزارش فریدون جنیدی، انتشارات بلخ وابسته به بنیاد نیشابور، تهران، چاپ نخست، ۱۳۶۰

زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، نوشتهٔ ناصح ناطق، مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، اسفند ۱۳۵۸

سالماری در ایران، اصلان غفاری، سازمان انتشارات فروهر، تهران چاپ اول ۱۳۶۷

وزن و قافیهٔ شعر فارسی، تقی وحیدیان کامیار، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹

چند لغت تازه‌یاب در کشف‌الاسرار فوت‌شده از فرهنگ‌ها، غلامرضا طاهر، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۶-۷، شهریور مهر ۱۳۶۴

خط و فرهنگ، ایران کوده شماره ۸، ذبیح بهروز، سازمان انتشارات فروهر، چاپ دوم ۱۳۶۳

دگرگونی‌های واژگان زبان فارسی، دکتر جواد برومند سعید، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۳

دساتیر، پورداود، مجلهٔ ایران امروز، ۴ آذرماه ۱۳۲۴

داوری پیرامون فرهنگ دساتیر، ابوالقاسم پرتو، ره‌آورد، شمارهٔ ۳۰، فصلنامهٔ تابستان ۱۳۷۱

گزیده‌های ایرانشناسی، شاپور شهبازی (میرفارسی و امیر عربی)، مجلهٔ آینده، ۴-۵، تیر ـ امرداد ۱۳۶۶

کاغذبُر و کاغذبُری، یحیی ذکاء، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۱، فروردین ۱۳۶۳

توغ و پاتوغ، دکتر منوچهر ستوده، مجلهٔ آینده، تیر و امرداد ۱۳۶۳، شمارهٔ ۴ و ۵

توغ و پاتوغ (= توق و پاتوق)، ضیاءالدین سجادی، آینده، شمارهٔ ۱۲ ـ اسفند ماه ۱۳۶۳

شاهَنگ و هَنجار، مهندس حبیب معروف، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۴ و ۵ تیر و امرداد ۱۳۶۳

سه واژهٔ فارسی در فتوح‌البلدان، دکتر محمد محمدی، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۸ تا ۱۲، ۱۳۶۳

ادب و ادیب هر دو فارسی است، محمد محیط طباطبائی، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۱-۳، فروردین ـ خرداد ۱۳۶۶

بَدوس، علی‌محمد هنر (سیامك گیلك)، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۱-۳، فروردین ـ خرداد ۱۳۶۶

چند نکته دربارهٔ ادب و ادیب، محمد محیط طباطبائی، دکتر میراحمد طباطبائی، دکتر سیدمحمد علی سجادیه، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۴-۶، تیر ـ شهریور ۱۳۶۵

ماتیکان هزار داتَستان در ارتباط با مآخذ سریانی، ن ـ پیکولوسکایا، ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، فروهر، شمارهٔ ۳ ـ امرداد ۱۳۶۲

ریشه‌شناسی چند واژه، نوشته‌ی جمس دار مستتر، ترجمهٔ دکتر ولی‌الله شادان، فروهر، شمارهٔ ۵، مهرماه ۱۳۶۲

فعل‌هایی که از ریشه‌ای مختوم به «ن» در زبانهای کهن ایرانی ساخت یافته است و برخی از مُشتقهای اسمی و وصفی آنها، مصطفی مقربی، مجلهٔ ایران‌شناسی، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۶۸

خط فارسی، گفتهٔ احمد حامی در دانشگاه تبریز، خرداد ۱۳۴۹

سرگذشت زبان فارسی، جلال خالقی مطلق، مجلهٔ ایران شناسی، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۶۸

نمونه‌ای از شیوه‌های ابتکاری و گوناگون دانشمندان ایرانی در فن فرهنگ‌نویسی، علی‌اکبر شهابی، ایران‌نامه، شمارهٔ ۳، بهار

۱۳۶۷

لزوم جلوگیری از انحطاط زبان فارسی، منوچهر بزرگمهر، ره‌آور، شمارهٔ ۹ ـ پاییز و زمستان ۱۳۶۴

آیا زبان فارسی سَتَرْوَن است؟ ابوالقاسم پرتو، ره‌آورد، شمارهٔ ۲۳، فصلنامه بهار و تابستان ۱۳۶۸

زبان اردو و نزدیکی آن با زبان فارسی، دکتر علی‌اکبر جعفری، ره‌آورد، شمارهٔ ۲۲، فصلنامهٔ زمستان ۱۳۶۷

آواشناسی زبان فارسی، یدالله ثمره، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸

لغت فارسی در زبانهای زندهٔ دنیا، پروفسور لوی، استاد دانشگاه کمبریج، فروهر، شمارهٔ ۱ و ۲ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱

آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان، دکتر منوچهر مرتضوی، جُنگ، شماره‌های ۳ و ۴ و ۵ و ۶، لس‌آنجلس ۱۳۶۹-۱۳۷۰

ماتیکان‌های دیگر

پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، پارهٔ نخست، تهران ۱۳۶۲

مقالات قزوینی، گردآورنده عبدالکریم جُربزه‌دار، شرکت اساطیر، تهران، جلد اول ۱۳۶۲، جلد دوم ۱۳۶۳

چند سخن که دبیران در قلم آرند، ابوالفضل بیهقی، ویراستهٔ صادق کیا (مهر)، اندیشهٔ نیک، شمارهٔ ۳ـزمان؟

تقویم دوازده حیوانی در تاریخ و فرهنگ ایرانی، ابوالفضل نبئی، مجلهٔ آینده، شمارهٔ ۷، مهرماه ۱۳۶۱

عروض، دکتر جلیل تجلیل، نشر همراه، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۸

اندیشه‌های فلسفی ایرانی، ابوالقاسم پرتو، لس‌آنجلس، کالیفرنیا، ۱۹۸۸

تاریخ برامکه، عبدالعظیم گرکانی، با مقدمه و تحشیه و تعلیقات، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۲، تهران

هستی و آدمی، محمود هومن، به کوشش ابوالقاسم پرتو، لس‌آنجلس، کالیفرنیا، ۱۹۸۵

سیر حکمت در اروپا، نگارش محمدعلی فروغی، انتشارات زوار، چاپ چهارم، تهران، زمستان ۱۳۶۶

تاریخ فلسفه، محمود هومن، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۸

فضل بن شادان نیشابوری و نبرد اندیشه‌ها در ایران پس از اسلام، گزارش فریدون جنیدی، انتشارات بلخ، تهران، چاپ نخست، ۱۳۵۹

سد در «۱۰۰ دَر» برگزیده از نوشته‌های زند و پازند، ترجمه از پهلوی به پارسی، با بررسیها و یادداشتهای سرگرد اورنگ، به سرمایهٔ افلاتون شاهرخ، تیرماه ۱۳۳۷ خورشیدی

آیین بزرگی، دادبه پارسی، به کوشش ذبیح برومند، چاپ دویم، لس‌آنجلس ۱۹۹۰

بُندَهِش، نویسنده: فَرنبغ دادَگی، گزارنده: مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹

حکمة‌الاشراق، تألیف شیخ شهید شهاب‌الدین یحیی سُهروردی، ترجمه و شرح از دکتر سید جعفر سجّادی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ پنجم، بهمن‌ماه ۱۳۶۷

مُجمَل فصیحی، فصیح خوافی، تحشیهٔ محمود فرخ، کتابفروشی باستان مشهد، ۱۳۴۱

رساله سه اصل، مؤلف: صدرالمتألهین، مصحح: حسین نصر، ناشر: انتشارات مولی، نشر مکرّر بهار ۱۳۶۰

تقویم و تاریخ در ایران، از رصد زرتشت تا رصد خیام، زمان مهرومانی، ذ.بهروز، انجمن ایرانویچ، ایران کوده، شمارهٔ ۱۵

هنر نقاشی و پیکرتراشی در ایران‌زمین، نوشتهٔ جلیل ضیاءپور، ناشر؟ زمان؟

برخی ازکتابهای

انتشارات اساطیر

◘ اندیشه های فلسفی ایرانی / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳/ گالینگور

◘ سخنی چند دربارهٔ شاهنامه/ عبدالحسین نوشین/ چاپ دوم ۱۳۷۳

◘ افسانه های ازوپ/ دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

◘ وضوی خون / میشل فرید غریب / بهمن رازانی / چاپ اول ۱۳۷۳

◘ شرح التعرف لمذهب التصوف (ربع سوم) / مستملی بخاری / استاد محمد روشن /گالینگور

◘ تاریخ طبری جلد پنجم / محمدبن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۳ / شمیز

◘ تاریخ طبری جلد سیزدهم / محمدبن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳ / شمیز

◘ کلک خیال‌انگیز ۴ جلد / دکتر پرویز اهور / چاپ اول ۱۳۷۳ /گالینگور

◘ تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ اول ۱۳۷۳

◘ روانشناسی اجتماعی / لئونارد برکوویتز / دکتر محمدحسن فرجاد و عباس محمدی اصل / چاپ اول ۱۳۷۲

◘ آنها که دوست دارند (۴ جلد)/ایروینگ استون/فریدون‌گیلانی/چاپ‌چهارم۱۳۷۲

◘ معنی عشق نزد مولانا/ دکتر روان فرهادی/چاپ اول ۱۳۷۲

◘ فضیلت خودپرستی/ این راند/ پرویز داریوش/ چاپ اول ۱۳۷۲

◘ گنج علی‌خان/ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی / چاپ دوم ۱۳۶۸/گالینگور

◘ از چیزهای دیگر/ دکتر عبدالحسین زرین کوب/ چاپ سوم ۱۳۷۲/گالینگور

◘ یادداشتها و اندیشه‌ها/ دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲ / گالینگور

◘ تاریخ تمدن اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۲

◘ چهل سال تاریخ ایران/ (۳ جلد) المآثر الاثار/ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه / ایرج افشار،

حسین محبوبی اردکانی / چاپ اول ۱۳۶۸ / گالینگور

- چنگیزخان/ ولادیمیر تسف / دکتر شیرین بیانی / چاپ دوم ۱۳۶۸
- خاطرات ظل السلطان/ (۳ جلد) سرگذشت مسعودی و سفرنامهٔ فرنگستان / مسعود میرزا ظل السطان/ حسین خدیو جم / چاپ اول ۱۳۶۸ / گالینگور
- رجال وزارت خارجهٔ عهد ناصری/ میرزا مهدی‌خان ممتحن الدوله / ایرج افشار / چاپ اول ۱۳۶۶
- تاریخ سلاجقه/مسامرة الاخیار/ محمود بن محمد آقسرانی / پرفسور عثمان توران / چاپ دوم ۱۳۶۲
- سمط العلی للحضرة العلیا/ تاریخ قراختائیان کرمان/ ناصرالدین منشی / استاد عباس اقبال آشتیانی / چاپ دوم ۱۳۶۲
- مقالات علامه قزوینی/ (۵ جلد) هشتاد مقالهٔ تحقیقی / عبدالکریم جریزه‌دار / چاپ اول ۱۳۶۳-۱۳۶۶ / گالینگور
- خاطرات سردار اسعد بختیاری/ جعفر قلی خان امیر بهادر/ ایرج افشار/ چاپ اول ۱۳۷۲ / گالینگور
- هفتاد مقاله/(۲جلد) هفتاد و سه مقالهٔ تحقیقی اهداء شده به دکتر صدیقی/دکتر یحیی مهدوی و ایرج افشار/ چاپ اول ۱۳۶۹-۱۳۷۱ /گالینگور
- دیوان حافظ/متن حروفی چاپ معروف حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف الابیات / عبدالکریم جریزه‌دار/ گالینگور/چاپ چهارم ۱۳۷۱
- رباعیات خیام/دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات/محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی/عبدالکریم جریزه‌دار/ چاپ اول ۱۳۷۱
- حافظ خراباتی/(۸ جلد گالینگور) شرح مفصل تاریخی و عرفانی اشعار خواجه حافظ/ دکتر رکن‌الدین همایون فرخ/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

- جاودانه نسیم شمال/ متن کامل اشعار و ۱۲ مقاله دربارهٔ سیداشرف‌الدین حسینی /حسین‌نمینی / گالینگور/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- سگهای جنگ/فدریک فورسایت/ایرج خلیلی وارسته/چاپ دوم ۱۳۷۰
- بانو با سگ ملوس/آنتوان چخوف/عبدالحسین نوشین/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰
- رودین/ایوان تورگنف/آلک قازاریان/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۳
- مهاجران/هواردفاست/باجلان فرخی/چاپ اول ۱۳۷۱
- پرواز شبانه/آنتوان دوسنت اگزوپری/پرویز داریوش/چاپ دوم ۱۳۶۸
- آوای وحش/جک لندن/پرویز داریوش/چاپ دوم ۱۳۶۸
- سیذارتا/هرمان هسه/پرویز داریوش/چاپ سوم ۱۳۶۸
- اسپرلوس/هرمان هسه/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- گرگ بیابان/هرمان هسه/کیکاوس جهانداری/گالینگور/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸
- نابینای نوازنده/ولادیمیر کورولنکو/گامایون/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸
- سلطان کمپبل/هاموند اینس/ایرج خلیلی وارسته/چاپ اول ۱۳۷۰
- سیمای مرد هنرآفرین در جوانی/جیمز جویس/پرویز داریوش/چاپ اول ۱۳۷۰
- تیرانداز/الکساندر پوشکین/ضیاءالله فروشانی/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- سایهٔ گریزان/گراهام گرین/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ماه و شش پشیز/سامرست موام/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ماجرای لولاگرگ/هواردفاست/عبدالحسین شریفیان/چاپ اول ۱۳۷۱
- مایده‌های زمینی/آندره ژید/جلال آل احمد و پرویز داریوش/چاپ سوم ۱۳۷۱
- آیین دوست‌یابی/دیل کارنگی/استاد رشید یاسمی/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۱
- ولپن / بن جانسن / عبدالحسین نوشین/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲
- وزارت ترس / گراهام گرین/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- دوبلینی‌ها/ جیمزجویس/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- جف سیاهه/تئودوردرایزر/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

▣ چنین گفت بودا/براساس متون بودائی/دکتر هاشم رجب‌زاده/چاپ اول ۱۳۷۲

▣ تاریخ طبری/ (۱۷ جلد)/ محمد بن جریر طبری /ابوالقاسم پاینده/ شمیز

▣ مبادی العربیه جلد اول/ رشیدالشرتونی/چاپ اول ۱۳۷۲

▣ مبادی العربیه جلد دوم/ رشیدالشرتونی/ چاپ اول ۱۳۷۲

▣ مبادی العربیه جلد سوم/ رشیدالشرتونی/چاپ اول ۱۳۷۲

▣ مبادی العربیه جلد چهارم/ رشید الشرتونی/ چاپ اول ۱۳۷۲

▣ تفسیر کبیر مفاتیح الغیب(جلد اول)/ امام فخر رازی/ دکتر علی اصغر حلبی/گالینگور/ چاپ اول ۱۳۷۲

▣ شرح التعرف لمذهب‌التصوف/(۵ جلد گالینگور) کهن‌ترین و جامع‌ترین متن عرفانی در زبان فارسی/ اسماعیل مستملی بخارائی/استاد محمد روشن/ چاپ اول ۱۳۶۲-۱۳۶۷

▣ داستانهائی از یک جیب و از جیب دیگر/کارل چاپک/دکتر ایرج نوبخت/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲

▣ ماه پنهان است/جان اشتاین بک/پرویز داریوش/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۲

▣ موشها و آدمها/ جان اشتاین بک/پرویز داریوش /چاپ دوم اساطیر ۱۳۶۸

▣ هنر تئاتر/ عبدالحسین نوشین / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

▣ زاده آزادی / هوارد فاست/رضا مقدم / چاپ اول ۱۳۷۱

▣ منطق‌الطیر/ فریدالدین عطارنیشابوری/ دکتراحمد رنجبر/گالینگور/ چاپ سوم ۱۳۷۰

▣ طوطیان/ شرح داستان طوطی و بازرگان مثنوی/ادوارد ژوزف/گالینگور/ چاپ دوم ۱۳۶۸

▣ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام/کتابی فارسی در ملل و نحل از قبل از استیلای مغول/سیدمرتضی حسینی‌رازی/استادعباس اقبال آشتیانی/گالینگور/چاپ‌دوم۱۳۶۴

▣ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی/ استاد سیدمحمد تقی مدرس رضوی/گالینگور/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

▣ هفت بندنای (جلد اول)/در شرح ۴ داستان مثنوی/ادوارد ژوزف/گالینگور/ چاپ اول ۱۳۷۱

▣ هفت‌بندنای (جلد دوم) / در شرح ۵ داستان مثنوی / ادوارد ژوزف / گالینگور / چاپ اول ۱۳۷۲

▣ دستور زبان فارسی/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ ششم ۱۳۷۲

▣ آیین نگارش/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ ششم ۱۳۷۱

▣ گزارش نویسی و آیین نگارش/دکتر مهدی ماحوزی/چاپ چهارم ۱۳۷۰

▣ روش تحقیق و مأخذ شناسی/دکتر احمد رنجبر/چاپ سوم ۱۳۷۲

▣ تاریخ تحلیلی اسلام/دکتر سیدمحمود طباطبائی اردکانی/چاپ دوم ۱۳۷۲

▣ گزیدهٔ متون تفسیری فارسی/دکتر سیدمحمود طباطبائی اردکانی/چاپ سوم ۱۳۷۲

▣ سیاست‌نامه/خواجه نظام‌الملک /استاد عباس اقبال آشتیانی/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۹

▣ برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲]/ دکتر مهدی ماحوزی/چاپ پنجم ۱۳۷۲

▣ برگزیده اشعار رودکی و منوچهری/دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ دوم ۱۳۷۲

▣ آشنایی با علوم قرآنی/دکتر علی اصغر حلبی / چاپ دوم ۱۳۷۲

▣ آموزش عالی در جهان/دبیرخانهٔ یونسکو/دکتر نصرت صفی‌نیا، دکتر الماداودیان/ چاپ اول ۱۳۷۰

▣ تاثیر قرآن و حدیث بر ادبیات فارسی/دکتر علی اصغرحلبی / چاپ دوم ۱۳۷۲

▣ متن و ترجمهٔ کتاب تعرف/کلابادی/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ اول ۱۳۷۱

▣ انسان در اسلام و مکاتب غربی/دکتر علی‌اصغر حلبی/چاپ اول ۱۳۷۱

▣ تدوین مبانی آموزش برنامه‌ای/دکتر محمدحسین امیر تیموری/چاپ اول ۱۳۷۰

▣ فن رهبری کنفرانس و ادارهٔ جلسات/دکتر مهدی ماحوزی/چاپ اول ۱۳۷۱

▣ ترجمان البلاغه/محمدبن عمررادویانی/پروفسوراحمد آتش/گالینگور/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۲

▣ دیوان سیدحسن غزنوی/استاد سیدمحمد تقی مدرس رضوی/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۲

- ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد اول / رشیدالشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲
- ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد دوم / رشیدالشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت /چاپ اول ۱۳۷۲
- ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد سوم / رشیدالشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲
- ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد چهارم/ رشیدالشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲
- پاسخ تمرین‌های مبادی العربیه جلد چهارم / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲
- تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن‌اثیر/ دکتر سیدمحمد حین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۰ / گالینگور
- تاریخ کامل (جلد دوم) / عزالدین ابن‌اثیر/ دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۰ / گالینگور
- تاریخ کامل (جلد سوم) / عزالدین ابن‌اثیر/ دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۱ / گالینگور
- تاریخ کامل (جلد.چهارم) / عزالدین ابن‌اثیر/ دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۲ / گالینگور
- تاریخ کامل (جلد پنجم) / عزالدین ابن‌اثیر/ دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۲ / گالینگور
- هشت مقاله / دکتر احمد رنجبر / چاپ اول ۱۳۷۲